

وزیر خاکستری

بازشناسی نقش داریوش همایون در حکمیت پهلوی دوم

صفا، الدین تبرائیان

وزیرستان حکومتی (پاکستان) قیادت میں دارالعلوم اہل سنت
پہلوئی کمیٹی کے زیر اہتمام

صحفہ الدین

پہلوئی

۵

۲

۲۲

داریوش همایون، یکی از سرشناس‌ترین تنویرسین‌های عصر زمامداری محمد رضا پهلوی، حیات اجتماعی و سیاسی پرفراز و فرودی را پشت سر نهاده است. همکاری با شبه نظامیان «انجمن» همیاری با پان ایرانیست‌ها، همگامی با گروه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران، عضویت در حزب «سومکا»، دبیری سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، بنیادگذاری روزنامه آیندگان، قائم مقام حزب رستاخیز، وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی دولت آموزگار و... تنها بخشی از فعالیت‌های او به شمار می‌آید.

در اثر حاضر با تکیه به اسناد و مدارک نوشتاری و تصویری، خاطرات بازمانده، منابع و مأخذ و مصاحبه‌های گوناگون، با سیمای واقعی مردی آشنا می‌شویم که پیشتر در جوانی «کشتن یا تبعید کردن یا به زیرزمین راندن مخالفان [را] یک وسیله ایجاد اجماع» می‌پنداشت و در مرحله بعد قائل به «تنگ کردن زمینه و فضای سیاسی [جامعه] بی آنکه نیازی به کشتار باشد» بود و بعدها به گونه‌ای دموکراسی ساواک پسندانه روی آورد، تا حال حاضر که در خارج از کشور پوشاک مشروطه برتن کرده و چهره‌ای دموکرات از خود را نمایش می‌دهد.

ISBN 964635752-0



9 789646 357525

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتابخانه
مکتب
۱۳۲۲



کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

وزیر خاکستری

بازشناسی نقش داریوش همایون در حکمیت پهلوی دوم

صفاالدین تبرائیان

تبرائیان، صفاءالدین
وزیر خاکستری: بازنشاسی نقش داریوش همایون در حاکمیت
پهلوی دوم / صفاءالدین تبرائیان. تهران: موسسه مطالعات
تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲. ۸۰۹ ص: مصور، عکس.
ISBN: 964-6357-52-0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. ۶۶۷ - ۶۷۴، همچنین به صورت زیرنویس
نمایه.
۱. همایون، داریوش، ۱۳۰۷ - سرگذشتنامه ۲. ایران - تاریخ -
پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ الف. موسسه مطالعات تاریخ معاصر
ایران ب. عنوان.
۹۵۵/۰۸۲۳-۹۲ DSR۱۳۸۶ / ه ۸۵ ت ۲
کتابخانه ملی ایران ۱۶۲۸۵-۸۲م

وزیر خاکستری

بازنشاسی نقش داریوش همایون در حاکمیت پهلوی دوم



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

تهران، خیابان ولی عصر، شهید فیاضی (فرشته)، نبش چناران، شماره ۱۲۸

صندوق پستی: ۱۹۷۵/۱۹۳۹۵، تلفن: ۸-۳۷-۲۶۴۰

پست الکترونیکی: info@iichs.org

نشانی وب: <http://www.iichs.org>

نویسنده: صفاءالدین تبرائیان

حروفچینی و صفحه آرایی: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

آماده سازی، طراحی، چاپ و توزیع:

مؤسسه فرهنگی پژوهشی، چاپ و نشر نظر

تهران، خیابان ایرانشهر جنوبی، کوچه شریف، پلاک ۸ - تلفن: ۸۸۴۳۲۹۴ - ۸۸۲۸۹۰۳

email: nazarprint@hotmail.com

طرح روی جلد: حسین فیلی زاده

لیتوگرافی: منظر

چاپ نخست: تهران - ۱۳۸۳

تعداد: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۵۹۰۰ تومان

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران می باشد.

فهرست مطالب

قبل از آغاز ۱۱

فصل اول

پیاده‌نظام میلشیشیای شوونیستی

- ۱۹ درآمدی بر آشنایی
۲۰ جنب و جوش سیاسی دهه بیست
۲۳ شبه‌نظامیان «انجمن»
۲۷ «فرمان رئیس»
۲۹ انفجار مین در امیرآباد
۳۲ روایت پزشکپور از واقعه کمپ امریکائیا

فصل دوم

بر همایون چه گذشت؛ کودکی و نوجوانی

- ۳۷ نورالله همایون و همسرانش
۳۹ خانواده از منظر همایون
۴۵ آراء و اخلاق توتالیتری
۴۹ شوالیه پراگماتیست
۵۳ من یک فاشیست هستم
۵۹ ارتباط با زنان

فصل سوم

گذرگاه پر جزر و مد

- ۷۹ دربه‌در در پی قدرت
۸۳ «جام جم»، نشریه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران
۹۱ رجز خوانی در محفل جام جم
۹۷ با پان‌ایرانیست‌ها

فصل چهارم

ناسیونالیسم همایونی

- ۱۰۳ واپسین سال دهه بیست

۱۰۵	عصر ناسیونالیسم
۱۰۹	گروه نجات ملی
۱۱۱	رزمجوی ناسیونالیست
۱۱۵	جریان مرموز ناسیونالیسم افراطی
۱۲۰	زیر چکمه روسی

فصل پنجم شطرنج سیاست

۱۲۷	بیم و امید
۱۳۰	فراموشکاری و بلهوسی
۱۳۶	اجتماع یخ و باروت
۱۴۰	استخدام در دارایی
۱۴۱	راهیابی به دانشگاه تهران
۱۴۳	رخداد ۱۴ آذر ۱۳۳۰
۱۴۷	شکستن ظرف بلور
۱۵۱	ته چاه در پی چاه
۱۵۳	گلگشت نروزی

فصل ششم سومکا و بازآفرینی نازیسم

۱۵۹	پیشوا، منشی زاده
۱۶۲	سازمان‌های هفده گانه سومکا
۱۶۵	میان‌بُر سیاسی
۱۶۸	گام دوم، حزب ملت ایران
۱۶۹	نخستین زندان
۱۷۵	تشنجات سیاسی و درگیری‌های خیابانی
۱۷۹	«سومکا، گورکن کمونیست»
۱۸۰	نیای منشی زاده
۱۸۵	خدمتگزاران ناپیدای دربار پهلوی
۱۸۷	مهره انگلیسی
۱۹۱	مبارزه با توده‌ایها، هم استراتژی هم تاکتیک
۱۹۵	عقاید هیتلر ایرانی
۱۹۹	ایران‌شهر سوم، مدینه فاضله

۲۰۱	مصدق در راه کرنسکی، بنش، مازاریک
۲۰۸	پیش‌برده کودتا
۲۰۸	دومین زندان
۲۱۵	گروه فشار علیه دولت ملی
۲۲۲	اوج تناقض‌گویی سیاسی؛ از ۲۵ تا ۲۸ مرداد
۲۲۶	یکصد و هشتاد و سه سومکایی
۲۲۸	سومکا و تولید توهم در کودتای ۲۸ مرداد
۲۳۹	مقرری شهربانی برای منشی‌زاده

فصل هفتم

مرد پررمز و راز

۲۴۵	و حالا ناسیونالیسم مثبت
۲۴۹	آشنایی با چهره‌های ناآشنا
۲۵۲	پیوند زندان و منشی‌زاده با بختیار
۲۵۴	ناگفته‌های یک بازداشت
۲۵۷	زوایای نامکشوف پرونده بیروت

فصل هشتم

باب همایون

۲۶۳	انزواطلبی و درونگرایی
۲۶۸	پای به عرصه خبر و اطلاعات
۲۷۴	احضار از سوی رکن دو
۲۷۹	مؤسسه فرانکلین
۲۸۳	نفوذ در جبهه ملی

فصل نهم

تارهای نامرئی

۲۹۱	حضور در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات
۲۹۳	بورس رؤیایی «نیمن» برای خبرنگار سال
۲۹۷	فرافکنی در هاروارد
۳۰۰	فعالیت مخفی در پوشش فرهنگی
۳۰۲	آموزه‌ها در اسرائیل
۳۰۴	نامه به هویدا درباره بحرین
۳۱۱	مجلس ختم در ۵۵ دقیقه

فصل دهم چتر سیاست

۳۱۹	روزنامه آیندگان، قطب سوم
۳۲۰	رفت و آمد در پایگاه سیا
۳۲۲	توافق با حاکمیت پهلوی
۳۲۴	رایزنی با سفارت امریکا
۳۲۶	آرایش نوین جناح‌ها در سندیکای مطبوعات
۳۲۸	جانبداری ساواک از آیندگان
۳۳۳	در هیئت پوزیسیون برای اصلاح نظام
۳۳۶	شایعه صهیونیستی!
۳۳۹	ارتباط همایون با کارگزاران دولت اسرائیل
۳۴۲	لهجه عبری
۳۴۴	ماجرای خرید دستگاه چاپ و چاپخانه آیندگان
۳۵۰	حذف رئیس هیئت مدیره آیندگان
۳۵۲	روایت متفاوت
۳۵۵	اولین مجمع آیندگانی‌ها
۳۶۱	نظر فروهر درباره همایون
۳۶۲	تیم آیندگان
۳۶۸	دومین مجمع آیندگانی‌ها
۳۷۲	حذف صاحب امتیاز آیندگان
۳۷۸	اخراج‌ها و تعلیق‌ها
۳۸۱	ستایشگر شاه
۳۸۳	در قواره یک نخست‌وزیر

فصل یازدهم نردبان ترقی

۳۸۹	هما و اتحادیه
۳۹۱	جدایی پس از ۲۲ سال
۳۹۴	هما و همایون
۳۹۸	سکوی پرش
۴۰۵	هما و ناهید
۴۰۸	سایه عمر

فصل دوازدهم

حزبی در محاق

۴۱۵	همه برای من
۴۱۹	فریه‌سازی شاهانه
۴۲۳	خیمه همگان
۴۲۶	سفیدکاری حاکمیت
۴۴۱	انتخابات رستاخیزی
۴۴۳	فراکسیون پیشرو
۴۴۷	جامه قائم‌مقامی بر تن همایون
۴۵۲	افول «بید» پس از ۱۳۰۸ روز

فصل سیزدهم

شیبه‌سازی تاریخی

۴۶۱	«انقلاب ناتمام»
۴۷۰	مشروطه همایونی
۴۷۴	منشور ۶ بهمن ۱۳۴۱
۴۷۸	فراتر از تمجید
۴۸۱	ضرورت رام کردن نیروهای سرکش

فصل چهاردهم

الاکلنگ کابینه

۴۸۹	پهلوی‌ها از منظر همایون
۵۰۳	امریکایی‌تر از ما
۵۰۵	شاه، مطبوعات و روزنامه‌نگاران
۵۰۷	سقوط هویدا، صعود تیم آموزگار - همایون
۵۱۲	ساحت کتابسازی
۵۱۷	کج‌فهمی درک علل انقلاب
۵۲۲	«وزیر اطلاعات نکبتی»

فصل پانزدهم

انفجار یک مقاله و پس‌لرزه‌های آن

۵۲۹	«ایران و استعمار سرخ و سیاه»
۵۳۳	جرقه به انبار باروت

۵۴۵	فراخوان مبارزه از نجف
۵۵۰	ریسک خطرناک
۵۵۹	روزنامه اطلاعات و ددرسر بزرگ
۵۶۴	نویسنده مقاله ۱۷ دی ۵۶ کیست؟

فصل شانزدهم

شمشیر بدون غلاف

۵۷۵	خانه‌ای برای اهالی مطبوعات
۵۷۷	فرامین بیست‌گانه سانسور
۵۸۱	نامه سرگشاده روزنامه‌نگاران به آموزگار
۵۸۴	دومین اعتراض و سؤال بنی‌احمد
۵۸۷	دموکراسی ساواک‌پسندانه
۵۹۱	کینه دیرینه به آزادی
۵۹۴	دفاع از خود به روش دموکراتیک!
۵۹۸	شوکران سانسور
۶۰۱	اعلام جرم سندیکا علیه همایون
۶۰۳	سفری، در برابر بازپرس دادگستری

فصل هفدهم

آجودانیه، جمشیدیه، پاریس

۶۰۹	کاخ شیشه‌ای
۶۱۴	پشت پرده سازمان ملی دانشگاهیان ایران
۶۱۹	کابینه نظامی و بازداشت کارگزاران رژیم
۶۲۵	یک اطلاعیه و واکنش‌های متفاوت
۶۳۳	فرار از زندان دژیان مرکز
۶۳۷	توقیف آبندگان
۶۴۴	آغازی دیگر
۶۵۰	حزب مشروطه ایران
۶۵۲	سخن آخر
۶۶۷	منابع و مآخذ
۶۷۵	اسناد نوشتاری
۷۱۲	اسناد تصویری
۷۶۷	نمایه

قبل از آغاز

رویکرد ایرانیان به مطالعات تاریخی، به ویژه آثار تاریخ معاصر این مرز و بوم، در سال‌های اخیر رشد خیره‌کننده‌ای داشته است؛ به موازات آن تحقیقات تاریخی نیز، به خصوص در ابعاد اجتماعی و سیاسی، در پی پیروزی انقلاب اسلامی، به گونه‌ای ناباورانه افزایش پیدا کرده است و از این رو می‌توان باور داشت که گرایش به تاریخ معاصر ایران، تولدی دوباره یافته است. به نظر می‌رسد در دوره و زمانه‌ای که در آن بسر می‌بریم ناگزیر به شناخت تاریخ گذشته‌ایم و در این رهگذر چاره‌ای جز مراجعه به پژوهش‌های راویان نسبتاً صادق رخدادهای تاریخی وجود ندارد، چرا که تاریخ بهترین معرف رجال و گواه و شاهد در بیان وقایع و رویدادهای گذشته دور و نزدیک مجتمع‌های بشری است.

از آنجا که تاریخ، دانش عبرت‌آموزی و در زمره بهترین راهبردها در رجال‌شناسی است، ضرورت شناخت آگاهانه و دقیق گذشته، امری خطیر، سرنوشت‌ساز و حیاتی به شمار می‌آید و می‌تواند در روشننگری راه امروز، تبیین وقایع حال و ترسیم چشم‌انداز آینده مؤثر افتد و به درستی به کار آید. در این میان وقوف به تاریخ پیشینیان و به ویژه آنچه از صفویه تا امروز روی داده است از اهمیت خاص و دوچندانی بهره‌مند می‌باشد. تاریخی که بخش‌هایی از آن در هاله‌ای از تاریکی و ابهام قرار دارد و به‌رغم تکاپوی علمی به عمل آمده از سوی محققان، به شدت مهجور و ناشناخته مانده است و گرد و غبار فراوان بر سر و روی شخصیت‌ها و رویدادهای آن نشسته است؛ روشن‌سازی زوایا و نقاط تاریک چنین تاریخی آن هم در سایه تابش پرتوهای روشنائی نورافکن‌هایی قوی،

از اهم وظایف پژوهندگان این عرصه است.

بدون تردید تاریخ معاصر ایران یکی از پیچیده‌ترین، غامض‌ترین و پرفراز و فرودترین دوره‌های تاریخی این کهنه دیار است. مقطع زمانی حساسی که در آن میهن ما دچار تغییرات و تحولات عمده و ژرفی شد. نگارش تاریخ این دوره و اظهار نظر درباره رجال و وقایع آن مستلزم دسترسی به اسناد روشنگر و مدارک نویافته، وقوف به روش‌های علمی و پرهیز از دخالت احساسات شخصی و حب و بغض‌های سلیقه‌ای است. اما باید دانست که تاریخ انسان‌ها غامض‌تر از پیچیدگی‌های خود انسان است، چرا که تاریخ، برآیند تمامی خصوصیت‌ها، نیت‌ها، خواست‌ها، و گرایش‌های پیدا و پنهان همه انسان‌هایی است که در آفرینش وقایع دخالت دارند. در این حوزه برخورداری از اندیشه و داشتن فکر و دید موشکافانه و ریزبینانه تاریخی مهمتر از محفوظات فراوان و اطلاعات گسترده و کم‌محتواست.

بازکاوی و بازنگری، بازاندیشی و باز تفسیر تاریخ گذشته به مفهوم انکار، نفی و نادیده گرفتن آنچه پیشتر به وقوع پیوسته است، نیست. تاریخ، کشکول حقایق، دروغ‌ها، واقعیت‌ها، سراب‌ها، خوبی‌ها، پلیدیها، زیبایی‌ها و زشتی‌هاست. تاریخ هیچ ملتی راه صاف و بدون دست‌انداز و جاده همواری نیست. این یک پروسه پر چم و خم است. تنها نگاه منصفانه قادر است محقق را به حقیقت دلالت نماید. نادیده انگاشتن قوت‌ها، مورخ را به راهی می‌برد که در تاریخ‌نگاری پیوسته در پی کشف خیانت‌هاست. همچنین ساده‌سازی بسیاری از حوادث و اتفاقات تاریخی، اعتبار علمی یک اثر تحقیقی را زیر سؤال می‌برد. مجیزگویی مفاخر ملی و تکیه صرف به رجال نامدار و خلاصه غره شدن به سوابق گذشته، ما را به خواب غفلت می‌برد و از واقعیت‌ها گریزان می‌سازد. از سویی دیگر، خدشه‌دار کردن چهره‌ها و ملوک ساختن رجال شناخته شده تاریخی و سیاه‌نمایی وقایع و واقعیت‌های مسلم و به یک چوب راندن آنها نیز جز تهی‌سازی پشتوانه فرهنگی، ارمغانی ندارد. از این‌رو تقسیم‌بندی شکلی و طبقه‌بندی صورتی انسان‌ها و رویدادهای تاریخی در ابعاد گوناگون آن، همچنین گروه‌ها، نحله‌ها و اندیشه‌ها به طور جزمی به سفید یا سیاه، خوب یا بد، خیر یا شر، زیبا یا زشت، حق یا باطل، بیانگر عدم درک و فهم پیچیدگی‌های تاریخ و انسان است و حکایت از سطحی‌نگری در ساحت تاریخ دارد.

تاریخ عرصه کلی‌گویی، جزم‌اندیشی و شعار دادن نیست. در این حوزه

مجیزخوانی یا ناسزاگویی، افزون بر آن هواداری عبث له یا علیه رجال و تشکل‌ها، جایی ندارد. از این رو باید از نگاه سطحی، شتابزده، توأم با افراط و تفریط، ساده‌بینی، برخورد ژورنالیستی و بازخوانی گفته‌های تکراری و احادیث کلیشه‌ای جداً پرهیز کرد. تاریخنگاری معاصر ما بیش از آنکه نیازمند افشاگری‌های جنجالی و پر سروصدا و یا برخوردهای منفعلانه و محافظه‌کارانه باشد، محتاج اطلاع‌رسانی، آگاهی‌بخشی و روشنگری‌های منصفانه و محققانه است. آنان که نادیده گرفتن نخبگان و نفی دستاوردهای تاریخ کهن چند هزارساله ایرانزمین را در آثار و نوشته‌های خود دنبال می‌کنند، به گونه غیرمستقیم و شاید هم ناخواسته مهر تأیید بر بی‌ریشه بودن ایرانیان می‌زنند، حال آن‌که به گواه شواهد تاریخی این سرزمین و ملت از دیرباز مظهر فرهنگ و تمدن درخشان بوده است. فرهنگ و تمدنی که به ویژه با ظهور دین مبین اسلام اوج گرفت و شهره عالم گشت. از طرفی، نظرگاه مورخانی که ضعف‌ها را نقاط قوت، انحطاط فرهنگی را تعالی مدنی، خیانت‌ها را افتخار، کاستی‌ها را کمال، و ورشکستگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را گام‌زنی در شاهراه تمدن بزرگ قلمداد می‌کنند، نمی‌تواند رهیافتی به منظور راهیابی به حقیقت تلقی گردد.

نگاه ژرف محقق باید به همه جا دوخته شود. نمی‌توان نسبت به سرکوب آشکار مردم، تحدید و تهدید آزادی‌های مشروع سیاسی، اجتماعی آنان و اتخاذ سیاست‌های انحطاط‌آفرین فرهنگی و ضد ملی از سوی زمامداران بی‌کفایت و خائن که مآلاً به عقب‌ماندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی انجامید، بی‌تفاوت بود. اگرچه پیشبرد پژوهش‌های تاریخی در گرو برخورد منصفانه، آرام، متعادل، بردبارانه و به دور از خشم و غضب است که در این صورت می‌توان از مزرعه تاریخ خوشه‌های پند و عبرت چید. شناخت و درک شرایط زمانی و مکانی موضوع مورد مطالعه مورخ از اصول کلیدی دانش تاریخ است. پژوهشگر با تکیه بر اسناد و مدارک بازیافته و نگرش تاریخی و فهم چنین شرایطی، نسبت به چینش قطعات تاریخی در کنار یکدیگر به‌سان یک «پازل» مبادرت می‌ورزد. در این ارتباط باید دانست که پدیده‌های اجتماعی و وقایع تاریخی مشابه در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون دارای بار معانی، تلقی و استنتاج‌های مختلفی است. به‌رغم ثبات باورها و ارزش‌های اعتقادی مردم، حساسیت‌ها، نگره‌های اجتماعی و آداب و رسوم آنان دچار نوسان و تغییر است و گاه با برداشت‌های متفاوت و متعارضی همراه است؛ اگرچه محقق، نباید لزوماً و حتماً با بینش این زمانی - بینش غالب زمان

فعلی - خود، واقعات اتفاقیه آن زمانی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. این درست که یک پدیده تاریخی به یک صورت اتفاق می افتد اما می تواند به تعداد زوایای دید نگریسته، تعلیل و روایت شود و حتی چندین برابر شمار زوایا و دیدهای مذکور برداشت و تحلیل گردد. عقلانیت تاریخی اقتضا دارد از اتکا و اکتفا به تنها دسته ای خاص از منقولات و مسموعات در تاریخ خودداری شود و پنجره بینایی و شنوایی نسبت به همه رویدادهای تاریخی و صداها در جامعه همواره گشوده باشد و از زدن قفل به فکر و بستن افق دید پرهیز گردد. این همه موجب تعدیل و تصحیح فکر تاریخساز جامعه خواهد شد و ما را به اندازه ای از آفات تاریخ پژوهی دور نگاه خواهد داشت.

آگاهی مورخان نسبت به رخدادهای تاریخی نسبی است. در مواقعی نیز مشاهده می شود که بر فضای وقایع تاریخی احتمال و نسبیت حاکم است. از منظری دیگر باید اقرار کرد که آگاهی و علم مطلق بر هستی و پدیده های آن تنها از آن باری تعالی است. با امعان نظر به این که پرونده های تاریخی همواره گشوده است و هیچگاه الی الابد بسته نمی شود. از این رو محقق حوزه تاریخ می کوشد از مطلق گویی و صدور احکام ثابت، لایتغیر و جزمی اجتناب ورزد. حکایت شبیه سازی های تاریخی نیز چنین است. این اقدام دارای محسناتی است که می تواند چون چراغ، روشنگر شب های تیره و تار باشد اما باید به بسترها و فضای محیط این قرینه سازی ها توجه داشت که اثر معکوس بر جای نگذارد، چرا که به گفته ویل دورانت «تاریخ بر همه کوشش هایی که به عمل می آید تا آن را به زور در مسیرهای نظری و منطقی بیندازد پوزخند می زند، تعمیم های ما را به تاراج آشفستگی می دهد و قواعد ما را درهم می شکند.»

از آنجا که حوزه تاریخنگاری عمومی است، به مورخان معین و حتی حرفه ای، محدود و محصور نمی شود، از این رو همه علاقه مندان این عرصه با رعایت روش های علمی می توانند به تتبع بپردازند تا هرچه بیشتر به گوهر حقیقت وقایع نایل آیند و جامعه را مرهون خود سازند. عصر نگارش تاریخ توسط معدودی از رجال و یا پژوهشگران دولتی سپری شده است. مورخ نباید خود را وامدار و یا بستانکار هیچ حاکمیتی بداند. به نظر می رسد حیات و تعالی تاریخنگاری در هر جامعه ای در گروه تجلی و طرح آراء و دیدگاههای متنوع است. نسل جوان، حساس، پرسشگر و فرهیخته امروز که از هوشیاری بالایی نیز بهره مند است نیازمند مسلح شدن به تجربه های گرانسنگ تاریخ این گستره باستانی است؛ تجاربی که به آسانی به دست نیامده و هزینه قابل توجهی بابت آن

پرداخت شده است. از این رو انتقال این تجارب از سوی محققان دردمند عصر ما و بیان حقایق تاریخی به گونه مستند، مستدل و منطقی و به دور از هیاهو به نسل‌های آتی، کاری نیکو و اقدامی شایسته و بایسته است. همین جا یادآوری این نکته ضروری است که اگرچه تاکنون در امتداد شناخت موضوعات مختلف تاریخی تلاش‌های فراوان و در خوری صورت گرفته است اما پیچیدگی تحولات این برهه ما را وامی دارد از قضاوت‌ها و داوری‌های پرشتاب جداً اجتناب ورزیم. فراوانی اطلاعات و تنوع داده‌های تاریخی به ویژه در مقطع معاصر و حساسیت تحلیل‌های تاریخی که به آن اشاره شد ضرورت آماده‌سازی پژوهش‌های تاریخی با تأنی و حوصله علمی را می‌طلبد تا بتوان با غور و بررسی کافی، مسائل متنوع و رنگارنگ تاریخ معاصر ایران را به قدر بضاعت مزجاء روشن ساخت و حاصل یافته‌های خود را در اختیار علاقه‌مندان قرار داد تا با بهره‌وری از دانش و آگاهی تاریخی در جامعه امروز بشری و جهان کنونی که هویتی سیال دارد و سرعت تحولات آن حیرت‌آور است، به کار آید.

به هر روی، در پی انتشار کتاب «سراب یک ژنرال» که به بررسی زندگینامه و کارکرد نظامی ارتشبد حسن طوفانیان اختصاص داشت، اثر حاضر دومین پژوهش از مجموعه بازشناسی نقش رجال و مقامات حاکمیت پهلوی دوم است که در آن به سیره و اندیشه سیاسی داریوش همایون پرداخته شده است. همایون در زمره عناصر با نفوذ و یکی از سرشناس‌ترین ثورسین‌های عصر زمامداری آخرین پادشاه ایران به شمار می‌آید که در دوران حیات اجتماعی و سیاسی‌اش عهده‌دار مشاغل حساس و مسئولیت‌های متعدد آشکار و پنهانی بوده است. همکاری با شبه‌نظامیان «انجمن»، همیاری پان‌ایرانیست‌ها، مساعدت به گروه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران، حضور در حزب ملت ایران، عضویت در حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، کار در مؤسسه فرانکلین، دبیری سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، آموزش در هاروارد از رهگذر بورس نیمن، بنیانگذاری روزنامه آیندگان، ارتباط با دولتمردان اسرائیل و مقامات امریکا، قائم‌مقام حزب رستاخیز، وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی دولت آموزگار و...، بخشی از کارهای اجتماعی و سیاسی وی محسوب می‌شود.

در آماده‌سازی این اثر از اسناد و مدارک فراوانی که اهم آن در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگاهداری می‌شود بهره برده شد، و در این میان دسترسی به برخی دستنوشته‌های همایون در دفتر خاطراتش بسیار سودمند بود؛ دفتری که به تعبیر همایون

«تبدیل به پروندهٔ اعمال و افکار» ش شده بود که دائماً با مراجعهٔ به آن خود را بازبینی می‌کرد و مانند یک کارآگاه مخفی قدم به قدم کارکردهایش را دنبال می‌نمود. ثمرهٔ تکاپوی نگارنده که از خلال مراجعه به منابع و مآخذ گوناگون چندی حاصل آمد، تدوین کتاب حاضر در هفده فصل بود که تقدیم حضور علاقه‌مندان مطالعه و تحقیق در حوزه تاریخ معاصر ایران به ویژه هموطنان عزیزم می‌گردد. از میان صدها برگ اسناد و مدارک نوشتاری و تصویری تعداد ۵۰ سند منتشر نشده و شمار ۸۰ قطعه عکس کم‌نظیر در پایان این مجموعه آورده شد.

خاضعانه خداوند متعال را به خاطر الطاف بیکراننش، همچنین توفیقی که به اینجانب در اتمام این پژوهش ارزانی بخشید، سپاسگزارم. از همهٔ بزرگوارانی که از سر مهر و شفقت بر حقیر منت نهادند و مرا مدیون راهنمایی‌های علمی و آگاهیهای تاریخی خود قرار دادند صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم.

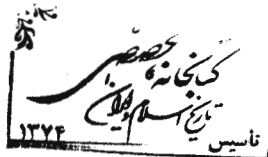
صفاءالدین تبرائیان

نوروز ۱۳۸۲

فصل اول

پیاده‌نظام میلیشیای شوونیستی

درآمدی بر آشنایی
جنب و جوش سیاسی دههٔ بیست
شبه‌نظامیان «انجمن»
«فرمان رئیس»
انفجار مین در امیرآباد
روایت پزشکپور از واقعهٔ کمپ امریکائیا



درآمدی بر آشنایی

«داریوش همایون» در پنجم مهر ماه سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. پدرش «نورالله» ابتدا از کارمندان اداره حسابداری مجلس شورای ملی بود که چندی بعد به وزارت دارایی منتقل شد و آخرین مسئولیت وی مستشاری دیوان محاسبات بود. نورالله، پس از بازنشستگی در نیمه نخست دهه چهل به اداره دبستانی که خود تأسیس کرده بود پرداخت.^۱

مادر همایون «ثریا جمالی» نام داشت. داریوش تحصیلات خود را در تهران گذراند. تعلیمات شش ساله ابتدایی وی ابتدا در دبستان «اقدسیه» و پس از آن «ترغیب»، در سن دوازده سالگی با معدل چهارده پایان یافت، و در تیر ماه ۱۳۱۹ گواهینامه اتمام تحصیل به وی داده شد.^۲ پس از آن، دوره تحصیلات متوسطه را در دبیرستان «دارایی» در سن بیست و سه سالگی با معدل دوازده و نیم خاتمه داد، و در تیر ماه ۱۳۳۰ به دریافت گواهینامه پایان تحصیلات نایل آمد.^۳

به گونه‌ای که در اسناد بازمانده از همایون ملاحظه می‌شود، دوره تحصیلات متوسطه وی در خلال سالهای ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۰ یعنی یازده سال به درازا می‌انجامد که نشانگر درجانی و درگیری‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اوست که بدان در این

۱. **چهره‌های آشنا.** تهران، کیهان، ۱۳۴۲، ص ۶۶۲. البته گویا تأسیس دبستان یادشده به اواخر دهه سی باز می‌گردد.

۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱-۹-۵۶۴۳.

۳. همان، شماره سند ۲-۹-۵۶۴۳.

فصل اشاره خواهد شد.^۴ همایون در خاطرات بازمانده از وی در این باره می‌نویسد:

دوره متوسطه که برای من یازده سال طول کشید، سرانجام تمام شد. یازده سال من مشغول گذراندن شش سال بودم. کمتر چیزی به این اندازه عجیب است. اما عجیب‌تر آن است که من بالاخره بدون آن که ترک تحصیل کنم توانستم گلیم خود را از آب بکشم.^۵

یادآور می‌شود که همایون پیش از خاتمه تحصیلات متوسطه در دبیرستان دارایی، در دبیرستان «البرز» تحصیل خود را آغاز کرده بود. وی پس از اتمام تحصیلات در مقطع سیکل از سال چهارم متوسطه به دبیرستان البرز منتقل می‌شود. انگیزه انتقال او از دبیرستان البرز به دبیرستان دارایی چنین بود:

او [داریوش] در هر کلاس دو یا سه سال می‌ماند. پدرش وی را به مدرسه دارایی برد. در مدرسه دارایی نیز او سه سال رفوزه شد و سال آخر که مدرسه دارایی منحل شد به علت این که او و هشت نفر دیگر رفوزه شده و در کلاس چهارم مانده بودند، مدرسه مذکور یک سال تعطیل خود را به عقب انداخت.^۶

جنب و جوش سیاسی دهه بیست

دوره نوجوانی داریوش همایون مقارن با رخداد جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ توسط متفقین بود. به زعم همایون «عمر سیاسی» او از همین برهه و در چهارده سالگی آغاز می‌شود.^۷ روایت وی از شروع فعالیتهای سیاسی اش در دوره اشغال چنین است:

زندگی دانش آموزی من به آرامی می‌گذشت. در سال ۱۳۲۱ وارد دسته‌های

۴. همایون در این زمینه اذعان دارد که: «در اثر فعالیتهای سیاسی درسم سال‌های دراز عقب افتاد و دوره متوسطه را به جای شش سال در یازده سال گذراندم.» داریوش همایون. *گذار از تاریخ*. پاریس، آبنوس، ۱۹۹۲، ص ۱۴۵.

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات مورخ دوشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۰، ص ۲۲۵، شماره سند ۸۱۴۰/۱۴۱.

۶. رجبال عصر پهلوی: *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۹۶.

۷. داریوش همایون. *نگاه از بیرون*. امریکا، ایران و جهان، ۱۹۸۴، ص ۷.

کوچکی شدم که در آن هنگام به تعداد زیاد از طرف جوانان تشکیل می‌شد و عموماً دارای احساسات تند ناسیونالیستی بود.^۸

البته همایون در اثری که سیزده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی از وی منتشر شده است مدعی است که خود در چهارده سالگی اقدام به تشکیل اولین گروه سیاسی‌اش نموده است.^۹ همایون در توضیح و تشریح فزوتتر جنب و جوش خود در این دوره اظهار می‌دارد:

من از نسلی هستم که خیلی زود فعالیت سیاسی را آغاز کرد. بیشتر افراد این نسل در آغاز به گرایش‌های چپی یا اسلامی یا جبهه ملی پیوستند. من از گروه کوچکتري بودم که از همان سالهای ۲۱-۱۳۲۰ و سپس از هجوم نیروهای بیگانه به ایران، در سالهای آغاز نوجوانی با یک احساس ملی تند به فعالیتهای سیاسی دست راستی که هم دست نشانندگان انگلیس در هیأت حاکمه و هم دنباله‌روان شوروی را هدف خود قرار می‌داد، پرداخت.^{۱۰}

باید توجه داشت که ناسیونالیسم صورتی است از سیاستهای واکنشی در برابر استعمار، آن هم در جوامعی که ساختار اجتماعی و سیاسی آنان بر اثر دگرگونیهای ناشی از حضور استعمار خارجی دچار از هم پاشیدگی شده است. ملیت‌گرایی می‌تواند جهات سیاسی متفاوت و متعددی مانند دمکراسی، فاشیسم، یا کمونیسم اختیار کند.^{۱۱} بی‌شک با توجه به اشغال میهنمان در شهر یور بیست توسط متفقین، جنب و جوش دستجات، انجمن‌ها و تشکل‌هایی با ماهیت میهن پرستانه و مؤمن به ارزشهای سیاسی و فرهنگی ملی، همچنین بیگانه‌ستیز، طبیعی به نظر می‌رسد اما رویکرد ناسیونالیستی همایون به گونه افراطی و فاشیستی آن است. این نوع ناسیونالیسم به ویژه در سده نوزدهم در پاره‌ای از کشورها ظهور کرد و در قرن اخیر اصطکاک میان طبقات مردم در داخل برخی کشورها و در خارج موجب تولید تشنج و تنش در روابط کشورها گردید. این

۸. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۵۶.

۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۵.

۱۰. همان، ص ۳۰.

۱۱. بنگرید به نیکلاس آبرکرامبی، استفن هیل، برایان. اس. ترنر. فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۶۷، ص ۲۵۲.

شکل ناسیونالیسم به ظاهر تحریک کننده حس ملیت و میهن پرستی و باعث اعتلای ملت است، لیک در اصل به تفرقه، جدایی و اختلاف افکنی ملت امتداد می یابد. آنچه درباره تکوین دستجات افراطی ناسیونالیستی که در دوره اشغال پدیدار شد، شایان ذکر است، این که شماری از اعضای این قبیل تشکلهای با بهره‌وری از احساسات بی‌آلایش نوجوانان و جوانان آن روزگار - بر خلاف بسیاری از کشورهای که به اشغال متفقین در آمدند - نه تنها هیچگونه اقدامی در جهت مقاومت، مقابله و مبارزه با اجانب به عمل نیاوردند، بلکه عملاً و علناً به توجیه اشغال ایران پرداخته و با همکاری اشغالگران به شکار نیروهای ضد بیگانه زیر پوشش ناسیونالیسم پرداختند. در عمل نیز این قبیل ناسیونالیست‌های افراطی با استفاده از موقعیت کشور که زیر چکمه بیگانگان قرار داشت، بیشتر به درگیری و تسویه حساب با شهروندان و هموطنان خود پرداختند تا مبارزه با بیگانگان. البته، مستندی بر این ادعای همایون که فعالیت وی و یارانش «دست نشاندگان انگلیس در هیأت حاکمه و دنباله روان شوروی را هدف خود قرار می‌داد» نیز یافت نشد. همایون در پایان دهه بیست در ارزیابی خود از سالهای اشغال می‌نویسد:

نسل ما کودکی را در سالهای حکومت بیست ساله بسر آورد و هنوز کاملاً این دوران را ترک نگفته بود که حمله روسها و انگلیسها به کشور ما آغاز شد. ما در اثر ظاهر سازی‌ها و فریبکاریهای گذشته، اوضاع کشور را جندی می‌گرفتیم و دارای غروری شده بودیم که نه قبلیهای ما داشتند و نه بعدیها پیدا کردند. از این رو حمله ارتش‌های خارجی و اوضاع فزاینده باری که کشور ما پیدا کرد، در دل‌های کوچک ما آثار شدیدی به جای گذاشت و حس انتقامجویی و کینه‌کشی در ما تقویت شد. بر اثر این جریان‌ها، ما کودکان چشم و گوش بسته که جز دل‌های پاک و عواطف سرشار چیزی در دست نداشتیم، وارد میدان مبارزه شدیم و از هشت، نه سال پیش به جای آن که سالهای کودکی را به بازی و تفریح بگذرانیم، صرف مبارزات سیاسی و اجتماعی کردیم که در اجتماع ما چندان تأثیر نکرد، ولی خود ما را از پای درآورد. ۱۲

همایون از «ظاهر سازی، فریبکاری، غرور، اوضاع فزاینده بار کشور، انتقامجویی و

۱۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۷ آبان ۱۳۲۹، ص ۱۴۹،

کینه‌کشی» سخن می‌گوید و این که چگونه مانند «کودکان چشم و گوش بسته بادلهای پاک و عواطف سرشار، مبارزات سیاسی و اجتماعی را جایگزین بازی و تفریح» کرده است. چه خوب بود همایون از رهگذر نگارش بخشهایی از خاطراتش، اندکی ما و خوانندگان را از آثار جلوه‌های مبارزه سیاسی و اجتماعی خود و یارانش آشنا می‌ساخت تا به گونه‌ای منصفانه در دادگاه تاریخ به قضاوت درباره کارکرد وی پرداخته شود.

شبه‌نظامیان «انجمن»

داریوش همایون در نیمه دهه بیست به محفلی که به نام «انجمن» نامبردار بود راه می‌یابد. اداره انجمن یادشده بر عهده «هیأت مرکزی» بود. هیأت مرکزی که برخی عناصر آن عبارتند از محسن پزشکپور، جواد تقی زاده، داریوش همایون، علینقی عالیخانی، بیژن فروهر و حسن غفوری، که اعضای مؤسس و بنیانگذار به شمار می‌آمدند. به نظر می‌رسد از هدفهای مهم این محفل، فعالیت شبه‌نظامی بوده است. چرا که در حوزه کار عملی انجمن، بازسازی و تعمیر نارنجک مطرح توجه بوده است. از قضا در جریان آماده‌سازی نارنجکی، «علیرضا رئیس»، از اعضای انجمن کشته و یکی دیگر از انجمنی‌ها زخمی و دستگیر می‌شود. پیش از این رخداد نیز یکی دیگر از اعضای بنیانگذار انجمن، داریوش همایون بر اثر انفجار مین قسمتی از یک پای خود را از دست می‌دهد.

ورود «انجمن» به فاز فعالیت نظامی در سایه تولید نارنجک توسط اعضای آن، موضوع حساس و در خور تأمل و تعمقی است که در جای خود بدان پرداخته خواهد شد.

همانگونه که آگاهی داریم جنگ جهانی دوم که در یکم سپتامبر ۱۹۳۲م/ دهم شهریور ۱۳۱۸ش آغاز شده بود به مدت شش سال به درازا انجامید. در پی خاتمه جنگ در سال ۱۳۲۴ با توجه به مفاد پیمان سه گانه، نیروهای متفقین می‌بایست ظرف مدت شش ماه خاک ایران را ترک می‌کردند. قوای انگلیس و آمریکا آرام آرام نسبتاً به قرار نهاده شده عمل کردند. اما کار شکنی از سوی نیروهای شوروی آغاز شد و آنان به رغم خواست سیاسی خود بر اثر فشار سیاسی دول متفق و افکار عمومی ناگزیر به تخلیه بخش شمال غربی کشور شدند. اکنون به طرح این پرسش می‌پردازیم، در برهه‌ای که جنگ جهانی دوم خاتمه یافته بود و قوای متفقین - صرف‌نظر از نیروهای شوروی در

مناطق شمال غربی کشور - اندک اندک خاک میهنمان را ترک می‌کردند، تکوین گروهی متشکل از عده‌ای جوان ناسیونالیست با کارکرد شبه‌نظامی که به ساخت نارنجک نیز مبادرت داشتند برای چه منظوری بوده است؟ خوشبینانه‌ترین پاسخ اینست که سمتگیری فعالیت نظامی انجمنی‌ها را علیه مطامع سیاسی - نظامی دولت شوروی و کارگزاران داخلی توده‌ای آنان نشانه رویم،^{۱۳} که البته چنین نیست و عملکرد این محفل محل مذاقه فزوتتر است. یعنی گرچه عمر دولت‌ها و کابینه‌ها در این مقطع، کوتاه و گذرا است و بدیهی است هژمونی سیاسی از اقتدار چندانی برخوردار نیست، چندان که توانایی رویارویی رسمی با فعالیت‌های نهان‌روشانه هواداران حزب توده را نداشت، از ظهور چنین محفل‌هایی نه تنها ناخشنود نبود بلکه می‌توان جلوه‌های جانبدارانه حکومتی و زمینه‌های پشتیبانی اجنبی را نیز در پس آن به شرط عدم ذکام سیاسی، ملاحظه کرد. در نیمه دهه چهل فعالیت‌های داریوش همایون به ویژه در زمینه تأسیس روزنامه آیندگان، حساسیت سازمان اطلاعات و امنیت کشور را بر می‌انگیزد. از این رو مأموران ساواک اقدام به گردآوری آگاهی‌هایی درباره وی می‌نمایند. گزارش خیلی محرمانه و طبقه‌بندی حفاظتی شده منبعی به نام «رادنیا» به تاریخ ۹ فروردین ۱۳۴۶ در خصوص فعالیت‌های سیاسی نیمه دهه بیست همایون و آنچه بر وی در «انجمن» گذشته است جالب توجه است:

در سال ۱۳۲۵ ضمن خدمت در دارایی با چند تن از جوانها که فعالیت ناسیونالیستی داشتند و به نام انجمن کار می‌کردند، وارد در فعالیت شد. در این

۱۳. چند گزارش غیرمستند بازمانده از دوره اشغال، حاکی از ورود اسلحه به برخی شهرهای کشور و در اختیار حزب توده قرار دادن آنهاست از جمله نامه صفاری، رئیس شهربانی کل کشور به وزارت کشور به تاریخ ۱۴ فروردین ۱۳۲۵ مبنی بر این که: «در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۴ کارآگاه ویژه گزارش داد که در بین چهار تا هفتم ماه جاری در شاهی مقداری اسلحه شبانه به وسیله نیروی شوروی وارد و در اختیار حزب توده گذاشته شده و از طرف حزب توده هم جواب داده شده که قوای شوروی در شاهی مبتدی هستند و این اسلحه‌ها برای تعلیم و تربیت آنها داده شده، دستور لازم جهت صحت و سقم خبر شهربانی مربوطه داده شد... وارد و خارج کردن اسلحه به وسیله نیروی شوروی در همه اوقات مشخص است ولی گذاردن اسلحه به اختیار حزب توده مکتوم. فقط عده [ای] از افراد حزب توده را مشاهده که اغلب مسلح به تفنگ‌های مختلف می‌باشند لیکن تحقیق در مقدار و چگونگی آن مقدور نیست.» صفاالدین تبرائیان. *ایران در اشغال متفقین*. تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۶۸۲.

انجمن: علیرضا رئیس، جواد تقی‌زاده،^{۱۴} محسن پزشکیپور،^{۱۵} علی حق‌نویس،^{۱۶} بیژن فروهر،^{۱۷} دکتر عالیخانی^{۱۸} فعالیت می‌کردند. داریوش همایون نیز به آنها ملحق شد. در آن ایام جوانهای مذکور تحت ریاست علیرضا (رئیس) نارنجک می‌ساختند. در یکی از روزها که مشغول ساختن^{۱۹} نارنجک بودند، یکی از نارنجکها منفجر شد که بلافاصله علیرضا رئیس را کشت و دکتر عالیخانی دستگیر شد. پس از این حادثه چون داریوش همایون وارد انجمن شده بود و کمیته مرکزی به او پیشنهاد کرد تا در سرقت نارنجک و مین از کمپ آمریکاییان به اتفاق پزشکیپور شرکت کند، داریوش چون در همان هنگام خودخواهی و مقام‌پرستی داشت، حاضر شد که مین سرقت کند. در اولین حادثه قبل از اینکه به کمپ آمریکاییان برسد، یک مین پای او را مجروح کرد و پزشکیپور وی را به بیمارستان سینا برد. داریوش مدتی از فعالیت کناره‌گیری کرد.^{۲۰}

یادآور می‌شود آنچه گزارشگر ساواک با عنوان خدمت همایون در سال ۱۳۲۵ در

۱۴. جواد تقی‌زاده پس از خاتمه تحصیلات خود در رشته حقوق دانشگاه تهران به عنوان قاضی در دادگستری مشغول کار شد.

۱۵. وی متولد ۱۳۰۶ و فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. پزشکیپور نماینده مجلس شورای ملی در ادوار بیست و دوم و بیست و چهارم از خرمشهر بود و سالهاست دبیرکل حزب پان‌ایرانیست است. ۱۶. در گزارش ساواک به اشتباه پدر (علی)، عضو انجمن معرفی شده است، حال آن‌که هوشنگ حق‌نویس عضو انجمن بوده است که سالها بعد به منظور ادامه تحصیل رهسپار خارج شد. علی حق‌نویس (پدر هوشنگ) سناتور انتصابی مجلس سنا در ادوار یکم و دوم از تهران بود. وی همچنین سردبیری روزنامه رعد را نیز برعهده داشت.

۱۷. بیژن فروهر، فرزند ابوالقاسم خان فروهر از خاندان‌های سرشناس تفرش است. ابوالقاسم خان فروهر در دوره رضاشاه معاونت وزارت دارایی را برعهده داشت. وی مدتی بعد به عنوان وزیر پیشه و هنر و پس از آن به سمت وزیر کشور منصوب شد. ابوالقاسم فروهر سه دوره نماینده مجلس شورای ملی در ادوار یازده تا سیزده بود که بعدها به سمت سفیر ایران در سوئد و... بکار گرفته شد و در سال ۱۳۳۹ درگذشت. یکی از فرزندان وی بیژن فروهر، تحصیلات خود را در رشته پزشکی در سویس به پایان رساند و به عنوان پزشک جراح در شرکت نفت استخدام شد.

۱۸. علینقی عالیخانی، فارغ‌التحصیل دوره دکترای اقتصاد دانشگاه تهران؛ وزیر اقتصاد ملی کابینه‌های علم، منصور، هویدا؛ رئیس دانشگاه تهران (۲۸ تیر ۱۳۴۸ تا ۲۴ تیر ۱۳۵۰). رویکرد وی از ابتدای دهه پنجاه به بخش خصوصی بود. دکتر عالیخانی سالهاست مقیم پاریس و سرگرم فعالیت در حوزه‌های اقتصادی است. ۱۹. در اصل: ساختمان.

۲۰. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۹۷-۹۸. بخشی از این گزارش عیناً در صفحه ۱۱۹ به بعد اثر یادشده تکرار شده است.

دارایی از آن یاد می‌کند، منظور گذران دوران تحصیلی او در دبیرستان دارایی است و گرنه وی پس از خاتمه تحصیلات متوسطه از ابتدای دهه سی به خدمت دارایی درآمد. به هر روی بر اساس یادداشتهای همایون، وی در اواخر سال ۱۳۲۴ که می‌نویسد: «مدرسه می‌رفتم ولی هیچ درس نمی‌خواندم و امتحان نمی‌دادم»، بنا را بر ترک تحصیل می‌گذارد^{۲۱} و درست به اشتغالات سیاسی مبتلا می‌گردد. نخستین بار ایده تأسیس «انجمن» در ۱۳۲۴ از سوی پزشکپور مطرح می‌شود و در همان سال نیز انجمن فعالیت مخفی خود را آغاز می‌کند. انجمن در مقاطع گوناگون به مدت شش ماه رئیس را برمی‌گزیند که مجری تصمیم‌گیریهایی بود که در هیئت مرکزی گرفته می‌شد. انجمنیها بیشتر مواد منفجره و تسلیحات خود را از انبار متروکه ارتش واقع در سرخه‌حصار تهران تهیه می‌کردند و بخشی از سلاحهای مورد نیاز از بودجه انجمن خریداری می‌شد. عده‌ای از عناصر انجمن شبانه از تهران خارج و به نحوی به پادگان‌های نظامی ویران و متروک راه می‌یافتند و مبادرت به جمع‌آوری نارنجک‌های زنگ‌زده و فرسوده و بدون ضامن که تعدادی از آن عمل نکرده بود می‌نمودند. شعبه‌ای که مسئولیت تأمین تسلیحاتی انجمن را به منظور مأموریت‌های نظامی به عهده داشت با رمز «ر» زیر نظر علینقی عالیخانی عمل می‌کرد.^{۲۲} علیرضا رئیس از کادرهای این شعبه بود. بیژن فروهر نیز سرپرستی شعبه فنی را عهده‌دار بود. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد، واقعه بر روی مین رفتن همایون در اردیبهشت ۱۳۲۵ و رویداد کشته شدن رئیس بر اثر انفجار نارنجک در خرداد ماه آن سال اتفاق افتاد که البته بعدها در گزارش ساواک این توالی تاریخی بهم خورده است.

در روز هشتم خرداد ۱۳۲۵ علیرضا رئیس در حال بازسازی یکی از نارنجک‌های سرقت شده از پادگان ارتش بر اثر انفجار نارنجک در آزمایشگاه کوچک خانه‌شان کشته شد.^{۲۳} رئیس هنگام مرگ هجده ساله بود. روش کار تعمیر و آماده‌سازی نارنجکهای زنگ‌زده و از رده خارج به گونه‌ای بود که یک فتیله جایگزین بست فوقانی می‌شد،

۲۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، ص ۱۷۰، شماره سند ۸۱۴۰/۹۶.

۲۲. منبع شفاهی: گفت‌وگو با برخی مطلعین از جمله آقای محسن پزشکپور در آذر ۱۳۷۹ در تهران.

۲۳. خاک و خون (روزنامه). س ۱۳۴۷، ش ۴۰۶. مقاله «رستاخیز پان‌ایرانسم و حزب پان‌ایرانست چگونه بنیان گرفت» به قلم امیر هوشنگ حمیدی؛ ضد استعمار (نشریه حزب پان‌ایرانست). س ۲، ش ۱۵.

تیم‌های عملیاتی انجمن با مشتعل کردن فتیله، نارنجک را بسان کوکتل مولوتف به مکانهای مورد نظر پرتاب می‌کردند. در همین مقطع شاهد آن هستیم که کلوب‌ها و دفاتر طرفدار حزب توده این‌گونه با یورش انجمنی‌ها منفجر و به آتش کشیده می‌شد. در یکی از این حملات، منزل ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) نخست‌وزیر عضو لژ فراماسونری بیداری نیز مورد حمله به وسیله مواد منفجره و آتش‌زا قرار گرفت.^{۲۴} به دنبال کشته شدن رئیس و در پی بازپرسی کارآگاهان شهرداری از خانواده رئیس درباره ارتباطات و دوستانش، علینقی عالیخانی دستگیر می‌شود و حدود سه ماه را در زندان شهرداری می‌گذراند. وقوع دو رخداد انفجار مین در کمپ آمریکاییها و انفجار نارنجک در خانه رئیس، ظرف مدت یازده روز و دستگیری عالیخانی و بازپرسی از وی، سرنخ‌هایی را در اختیار مأموران اطلاعاتی رکن دو ارتش که فعالیتهای خود را در این برهه به شدت افزایش داده بودند، قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد در این هنگام حرکات انجمنی‌ها ردیابی شده و مأموران امنیتی فعالیتهایشان را زیر نظر داشتند. اما جالب آن‌که هیچیک از انجمنیان در تور مأموران گرفتار نمی‌شوند.

«فرمان رئیس»

به دنبال کشته شدن رئیس، از سوی پزشکپور نوشتاری حماسی که به «فرمان رئیس» سرشناس شد، به پاس ماندگاری نام و یاد او تهیه گردید که پس از آن به مثابه منشور و پیمان‌نامه‌ای جمعی برای اعضای انجمن و دنباله‌روان مشی آنان بشمار آمد. به منظور شناخت زمینه‌های فکری و سیاسی انجمن، متن فرمان یادشده آورده می‌شود.

ما بنیان‌گذاران انجمن که نخستین پایه ایران‌پرستی را بر روی شانه‌های خود برپا کردیم، امروز در این ساعت به خاطر آن که انجمن مقدس خود را وارد یک راه تغییرناپذیر به سوی یک هدف مقدس جاوید رهسپار سازیم و به خاطر آن که هرگز نگذاریم این شعله‌های آتش وطن‌پرستی که امروز از قلوب ما زبانه می‌کشد خاموش گردد و به خاطر آن که آرزو و ایده مشترکی را که همگی در قلب داریم تقدیم جامعه ایرانی نموده و مبنای تعلیمات و فلسفه و کلیه عقاید انجمن خویش سازیم می‌گوییم پان‌ایرانیزم آن آرزوی مقدس است که بر قلوب جملگی حکومت می‌کند.

اکنون به خدای خود و شرافت انجمن خود و به خون همیشه شهید و سرباز فداکار انجمن، علیرضا رئیس سوگند یاد می‌کنیم که برای همیشه و تا ابد جز پان‌ایرانیزم برای خود هدف و آرزویی تخصیص ندهیم و انجمن و ایران را جز به سوی این آینده درخشان و دوست‌داشتنی نرانیم.

ای آیندگان، ای کسانی که روزی زمام امور انجمن کنونی ما را در دست می‌گیرید، مردان مبارز، آنهایی که برای عظمت ایران به سازمان مقدس ما می‌پیوندید، زمامداران، ای افرادی که بر نواده‌های داریوش و سیروس حکومت می‌کنید، ای خواننده عزیز، شاید وقتی که این سطور را می‌خوانی اجساد ما خاک شده باشد، شاید که مکان ما کنج زندان باشد و شاید به جرم وطن‌دوستی آواره کوه و دشت باشیم، یا قلوب ما را که کانون آتش ایران پرستی است تیرهای جانگداز دشمنان میهن سوراخ سوراخ نموده باشد، اما از تو می‌خواهیم و به تو می‌گوییم و ترا به اهورامزدا، خدای بزرگ ایران قسم می‌دهیم که به پاس احترام روح شهدای ایران و به یاد بنیانگذاران انجمن و به خاطر عظمت ایران و برای همیشه تو نیز یک آرمان داشته باشی و معتقد به یک عقیده کلی گردی، آن هم پان‌ایرانیزم، و شاید این آرزو در زمان ما در دوره تو یا بعد از تو به حقیقت پیوندد، اما باشد، تو موظفی ذره‌ای از این اخگر را که در سینه داری در قلوب دیگران و آیندگان وارد کنی تا سینه به سینه بگردد و خاموش نشود. مطمئن باش روزی می‌رسد که این آتش پلیدی‌ها را بسوزاند و جز پاکی چیزی بر جای نگذارد. تا آن روز این وصیت ماست. شما هاله سیاه را از دور پرچم ایران برنگیرید. این هاله نشانه عزاداری و ماتم ماست. تا وقتی که به هدف مقدس خود نرسیده‌اید، تا زمانی که عظمت ایران را اعاده ننموده‌اید، شما را به ناموس وطن سوگند این هاله سیاه را برنگیرید و نعره‌کشان بگویید به پیش برای محو این هاله سیاه، به پیش برای آن روز تاریخی و مقدس، آن روز سعادت‌بار فرحبخش، آن روز برای نخستین بار پرچم سه رنگ ما بدون هاله سیاه در دست جوانان فداکار ایران، سربازان غیور انجمن در اهتزاز خواهد بود.

هموطنان، درود بر شما و شهدای ایران، درود بر قهرمان پیشاهنگ و شهید راه آزادی ایران، علیرضا رئیس. ایران را به شما می‌سپاریم و شما را به اهورامزدا.^{۲۵}

ذکر این نکته حائز اهمیت است که از سوی انجمنی‌ها صورتی از به زعم آنان «ایرانیان خائن، وطن‌فروش» و عوامل داخلی استعمار دربرگیرنده نام سیصد نفر به

۲۵. ناسیونالیسم (نشریه دانشجویان پان‌ایرانست مقیم خارج). خرداد ۱۳۴۴، ش ۳۱، صص ۱-۳.

منظور مجازات تهیه شده بود. از منظر انجمن این عده متهم به همکاری با بیگانگان، به ویژه شوروی و انگلیس بودند و می‌بایست به کیفر این همکاری ننگین خود با اجانب می‌رسیدند.^{۲۶}

در کنار انجمن که فعالیت‌هایش مخفیانه بود، «سازمان خارجی» که جنب و جوش آشکاری داشت عمل می‌کرد. گرداننده سازمان خارجی، محسن پزشکیپور و محمدرضا عاملی تهرانی^{۲۷} بودند. حضور در سازمان خارجی به مثابه عضویت در انجمن نبود همچنان که عاملی عضو انجمن نبود. بیشتر جلسات انجمن در منزل دکتر بیژن فروهر، واقع در کوچه نیایی (حد فاصل میدان فردوسی و کالج) تشکیل می‌شد. از دیگر عناصر انجمن، می‌توان به حسن غفوری^{۲۸} اشاره کرد. از سوی برخی اعضای متمول انجمن کمک‌های شایانی به انجمن صورت می‌گرفت.^{۲۹}

انفجار مین در امیرآباد

ورود این پسر هفده ساله (داریوش همایون) به جمع «انجمن»، رویداد مهمی در زندگی سیاسی و دوران فعالیت اجتماعی او به شمار می‌آید. به ویژه آن‌که مدت زمانی از ورودش نمی‌گذشت که واقعه انفجار در میدان مین کمپ آمریکاییها در منطقه امیرآباد

۲۶. منبع شفاهی: گفت‌وگو با برخی مطلعین از جمله محسن پزشکیپور.

۲۷. او متولد ۱۳۰۶ و فارغ‌التحصیل رشته پزشکی دانشگاه تهران می‌باشد. عاملی تهرانی پس از دریافت دکترای پزشکی، دوره‌های تخصصی انستیتولوژی در دانشگاه تهران و دوره تکمیلی آن را در انگلستان طی کرد. سپس به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت. دکتر عاملی تهرانی، قائم‌مقام حزب پان‌ایرانیست، پس از داریوش همایون در کابینه جعفر شریف‌امامی به وزارت اطلاعات و جهانگردی رسید و پس از سقوط کابینه شریف‌امامی به عنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه ارتشبد غلامرضا ازهاری سرگرم فعالیت شد. عاملی تهرانی پس از تشکیل حزب رستاخیز فعالیت خود را در این حزب ادامه داد. او در دوره دبیرکلی هویدا، دبیر حزب در استان مرکزی و پایتخت بود. عاملی تهرانی در دوره‌های ۲۰ و ۲۴، نماینده مردم مهاباد و تهران در مجلس شورای ملی بود. عاملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر و ساعت ۵ بامداد روز سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران شد. عاملی از دوستان نزدیک دوره نوجوانی همایون است.

۲۸. از خانواده‌های سرشناس سبزوار بود. تحصیلات خود را در رشته حقوق دانشگاه تهران گذراند، سپس رهسپار فرانسه شد و در همین رشته به دریافت مدرک دکترای نایل آمد. او از بانیان تأسیس «سازمان اقدامات تأمینی و تربیتی زندانیان» است.

۲۹. منبع شفاهی: محسن پزشکیپور.

تهران روی می دهد. یادداشتهای همایون به کمکمان می آید تا تاریخ دقیق این رخداد را معین و پی به چگونگی ماجرا ببریم:

روز ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ به امیرآباد رفتم و به خاطر موضوع بی اهمیتی به داخل منطقه مین گذاری شده قدم نهادم و پس از طی تقریباً صد قدم به ضربت انفجار یک مین از پا درآفتم.

اکنون وقتی آن روز را به خاطر می آورم، وقتی حالت خود را، حالت عادی و بی اعتنایی خود را هنگامی که در داخل منطقه مین گذاری شده به سرعت راه می رفتم در نظر مجسم می کنم، از تعجب به وحشت می افتم. من هرگز در هیچ خیابان و گردشگاهی به آن اندازه خونسرد و بی اعتنا نبوده ام و هیچگاه چنان حالت عجیب و ترس آور را در هیچ نقطه نداشته ام. گمان می کنم کمتر موجودی در جهان به آن درجه از بی اعتنایی و عدم توجه به سوی مرگ رفته است.

اما من اگر آن روز پای خود را از دست نمی دادم، چند روز بعد حتماً جان خویش را فدای بی اعتنایی و سهل انگاری وحشتناک خود می کردم. آن روزها تصادفات خطرناک برایم رخ داد. دو چرخه من مانند این بود که حتماً مأموریت کشتن مرا دارد. همه آن حوادث بی نتیجه ماند.

اما این یکی سرانجام از پایم درآفکند. اما رفتارم پس از انفجار عجیب تر بود. من با چشمان بسته و مجروح و با تن زار و نگون می خواستم قطعه گوشتی را که نقطه اتصال قسمت مجروح و سالم پایم بود ببرم و در همان هنگام در حالیکه از درد به روی زمین می غلتیدم، مغزم مانند اوقات عادی کار می کرد...

سپس شش ماهی که بستری بودم شاهد تظاهرات جدیدتری از روحیه من بود. من رفتاری کردم که اکنون خودم هم از آن به تحیر می افتم. من در آن وقت فقط به زحمت ۱۸ سال داشتم. همان موقع در دفتر خاطرات خود نوشتم «در اثر این واقعه من هیچ ضرری ندیدم و چیزی از من کم نشد.» حتی در جای دیگر نوشتم «این تصادف نه تنها خسارتی به من وارد نکرد، بلکه نفع زیادی هم برای من داشت به طوری که اکنون خیلی میل دارم از این روزها تا پایان عمر بسیار بر من بگذرند.»

پیداست که چنین روحیه ای چنان با حوادث دردناک و تلخ روبرو می شده است. من خوشترین اوقات زندگانیم را در آن شش ماه گذرانیدم. در آن هنگام نیز همین اعتقاد را داشتم: «اکنون من حیات خود را سراسر آمیخته با خوشبختی و سعادت می بینم...» این حادثه در همان هنگام در من کوچکترین تأثیر مخالفی نکرد و حتی به مقدار

زیاد بر خوشبینی مفرط و بی‌باکی عجیب افزود.^{۳۰}

بر روی مین رفتن همایون، وقوع انفجار، و آسیب‌دیدگی پای وی، رخداد مهمی در زندگی او به شمار می‌آید. همایون آنگونه که خود معترف است «به خاطر موضوع بی‌اهمیتی به داخل منطقه مین‌گذاری شده قدم نهاده بود.» این موضوع به زعم همایون بی‌اهمیتی که مایل به توضیح پیرامون آن نیست همانا نیاز جماعت انجمن به مواد منفجره به منظور رویارویی با مخالفان بود. انجمنی‌ها راه فیصله دادن به اختلافات خود با عناصر مخالفان را در گلوله و مواد منفجره، خون و آتش می‌دیدند. در این رخداد، همایون، بر اثر انفجار مین ضد نفر قسمتی از پای خود را از دست می‌دهد. به رغم بررسی یادداشتها و دفترهای خاطرات بازمانده همایون، شدت جراحت وارده و مکان دقیق آسیب‌دیدگی پای وی مشخص نشد. پرونده و اسناد و مدارک همایون در ساواک نیز که در آبان ۱۳۷۸ از سوی مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات به چاپ سپرده شده است به هیچ‌وجه روشن‌گر این موضوع نبود. به گفته برخی آشنایان همایون، در این واقعه بخشی از پای او از ناحیه پایین پاشنه و قوزک قطع می‌شود و برای قسمت جلو، پای مصنوعی تدارک دیده می‌شود. گرچه آشنایی با سیروس همایون، برادر داریوش همایون موجب بازگشایی این گره کور شد و بر اساس نظر ایشان چهار انگشت پای چپ همایون کاملاً قطع و انگشت کوچک انتهایی نیز به چند رگ آویزان بود. اما پزشک معالج در بیمارستان سینا مبادرت به قطع این بخش تا نزدیکی پاشنه پا کرد.^{۳۱}

سعی همایون بعدها بر آن بود تا این موضوع را از دید سایرین پنهان نگاه دارد. نکته جالب توجه این که در گزارشهای ساواک صرفاً اشاره به آسیب‌دیدگی و نه قطع شدن بخشی از پای او می‌شود. در پی پیروزی انقلاب اسلامی، همایون در هیچیک از آثار منتشره خود در خارج از کشور، همچنین گفت و گوی مفصل و نسبتاً جامعی که «ایران و جهان» با وی انجام داد،^{۳۲} کوچکترین اشاره‌ای به این ماجرا که در عنفوان جوانی برایش روی می‌دهد، نمی‌کند. رخدادی که به نوشته وی نه تنها خسارتی به او وارد نساخت بلکه برایش سودمند نیز بود. لیک همایون از این واقعه عبرت نگرفت و به ماجراجوییهای خود همچنان ادامه داد، گرچه شش ماهی در این میان وقفه وارد شد و او بر اثر دردهای

۳۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، صص ۱۷۵-۱۷۷، شماره سندهای ۱۴۰/۱۰۱، ۱۴۰/۱۰۲.

۱۴۰/۱۰۳، ۱۴۰/۱۰۲.

۳۱. گفت‌وگوی نگارنده با آقای سیروس همایون در دی ۱۳۷۹ در تهران.

۳۲. نک: داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۴۵-۱۸۲.

روحی و جسمی در تنهایی و انزوا در بستر بیماری خفت. ۳۳

روایت پزشکپور از واقعه کمپ امریکائیا

در واقع روحیه ماجراجویانه همایون کار دستش داد و گرنه مأموریت تیم همایون - پزشکپور، شناسایی کمپ و ارائه گزارش به انجمنی ها بود. تاریخ واقعه از سوی همایون در خاطراتش بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ که مقارن با روز سه شنبه است ذکر شده است. اما بازگویی این رخداد از زبان یکی از همراهان همایون نیز شنیدنی است. به گفته پزشکپور: صبح زود آخرین آدینه اردیبهشت ۱۳۲۵ به اتفاق یکی دیگر از اعضای انجمن به سراغ همایون در خانه رفتیم. داریوش کتاب زبان انگلیسی را به عنوان محمل برای کسب آمادگی در آزمون پایان سال تحصیلی همراه خود آورد. تیم سه نفره انجمن به سوی منطقه امیرآباد شمالی، جایی که اردوگاه امریکاییا قرار داشت و تقریباً تخلیه شده بود و معدودی نگهبان از آن محافظت می کردند، حرکت کرد، اطراف کمپ امریکاییا سیم خاردار بود که در محلهایی قطع شده بود. هوا نیز کاملاً روشن بود. داریوش پیشنهاد کرد از منطقه مین گذاری شده عبور کنیم، اما من مخالفت کردم. سرگرم شناسایی اطراف خود بودیم که ناگهان با شنیدن صدای انفجار در جای خود وحشت زده میخکوب شدیم. پشت سرمان داریوش در میدان مین در میان گرد و غبار برخاسته از شدت انفجار در خاک و خون می غلتید. با مشاهده این صحنه، همرمز سوم تیم که تسلط بر روحیه و اعصابش را از دست داده بود از صحنه گریخت و ما را رها کرد. بی اختیار با صدای بلند کمک خواستم اما در آن محله بیابانی کسی فریاد رسمان نشد. آماده شدم به سوی داریوش حرکت کنم اما او مرا از انجام این کار برحذر داشت. بی توجه به هشدار او به طرفش حرکت کردم. یک پایش از قوزک کاملاً له و گوشتهایش به چند رگ آویزان بود. در آن هنگامه محملی را تدارک دیدیم و آن اینکه برای تمرین زبان انگلیسی به این منطقه خلوت آمده بودیم که ناگهان بر اثر وزش باد، برخی اوراق کتابمان به درون محوطه پشت سیم خاردار افتاد و ما بی توجه از آنچه در انتظارمان است به درون ناحیه ممنوعه قدم گذاردیم. به یکباره از دور اتومبیلی را مشاهده کردیم که به منطقه نزدیک می شود. با فریاد از آنان کمک خواستیم. خودرو چیپ دانشگاه تهران بود. داریوش را درون اتومبیل

۳۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخه های ۱۶ مهر و ۲۰ دی ۱۳۲۹، صص

۱۴۲ و ۱۵۹، شماره سند های ۸۱۴۰/۷۸ و ۸۱۴۰/۸۹.

قرار دادیم و به سوی بیمارستان سینا حرکت کردیم. ماقع را آن گونه که توجیهی برای خودمان ساخته بودیم بازگو کردم. در بیمارستان، یکی از دستیاران پرفسور عدل به نام دکتر منصور معالجه را آغاز کرد. روحیه داریوش خیلی خوب بود.^{۳۴}

دکتر منصور، پزشک معالج همایون، برادر حسنعلی منصور است. مدت زمان کوتاهی بعد، همایون به بیمارستان بانک ملی انتقال یافت. دکتر وثوقی از قطع پای وی بالاتر از انگشتان اظهار تأسف می‌کند و شروع به تراش استخوان اصلی و فوقانی می‌کند. برای مابقی پای همایون نیز نیم پایی از چوب تدارک دیده می‌شود. چندی نیز همایون در بیمارستان نجمیه دوره نقاهت خود را می‌گذرانند. همان ایام نورالله همایون، پدر داریوش سروده‌ای را برای وی انشاء کرد که مطلع آن چنین بود:

دیدی آخر که چه آمد به سرم ز کفم رفت خدایا کف پای پسر

نکته شایان توجه این که پای راست داریوش همایون هم ناقص بود و به سان یک نوجوان ده ساله است. ماجرا از این قرار است که همایون در دوازده سالگی به شدت تب می‌کند. پزشکی از اقوام خانم عابدی - همسر دوم پدر داریوش - بر بالین وی حاضر می‌شود، این دکتر تجربی دائم‌الخمر در حالت عدم تعادل، آمپول گنه‌گنه و گنین را به روی رگ می‌زند و در نتیجه عصب خشک می‌شود و از این زمان پای راست همایون دیگر رشد نکرد و مانند پای کودکان، کوچک ماند.^{۳۵}

همایون در بخشهای محدود و معدود دفترچه‌های خاطرات بازمانده، به هیچ وجه مایل به واگویی نام احدی نیست، به طوری که از ذکر نام پزشکپور و حتی نفر سومی که پا به فرار نهاد نیز خودداری می‌ورزد.

همایون جوان مجروح از انفجار مین در این مقطع زمانی با آسیبهای جدی که پیش از این نیز بدان مبتلا بود، به گونه‌ای گسترده و عمیق دست به گریبان است. خواندن بخشهایی از دستنوشته‌های اسفند ۱۳۲۶ وی بیش از پیش ما را با سلوک شخصیتی این چهره آشنا می‌سازد:

من از همه چیز گذشته بدم می‌آید؛ از خودم در گذشته، از دنیا در گذشته، و از همه چیز و همه کس در گذشته... یک زندگی بد گذشته و یک زندگی بد گذرانده،

۳۴. منبع شفاهی: محسن پزشکپور.

۳۵. منبع شفاهی: سیروس همایون.

مجموع عمر مرا تشکیل می‌دهد. بد گذشتن و بد گذراندن. یعنی بیست سال عمر من.^{۳۶}

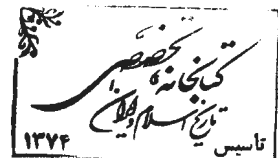
یادداشتهای فوق به وضوح نشانگر ناخشنودی همایون از چگونگی گذراندن عمر در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی است. در لابه‌لای یادمانده‌های او آشکارا این نارضایتی از همه چیز گذشته موج می‌زند. به عنوان نمونه به این فراز توجه فرمایید:

زندگی حال من مثل یک شب تاریک و بدون ماه است. هیچ نقطه روشن و درخشانی ندارد. هیچ موفقیتی، هیچ لذتی، هیچ... در آن نیست.^{۳۷}

همایون زندگی خود را تا این مقطع زمانی به دو بخش تقسیم می‌کند: کودکی - نوجوانی، و جوانی، و این دو دوره از دو حالت خارج نیست؛ یا دیگران در حق او بد کرده‌اند و یا خود در حق خود جفا کرده است.

زندگی من تاکنون دو قسمت داشته، کودکی و سنین نوجوانی و جوانی. کودکی به من بد گذشته، یعنی خود من که اختیاری از خود نداشته‌ام و دیگران هم آنچه توانسته‌اند به من بد کرده‌اند. ولی در نوجوانی یعنی در هفت یا هشت سال اخیر، من معتقدم که بد کرده‌ام و زندگی را بد گذرانده‌ام. یعنی با این که اختیار زندگی تا حدی در دست خودم بوده است، زندگی خود را بد تنظیم کرده و بد گذرانده‌ام. اگر چه ممکن است در همان وقت خوب گذرانده باشم ولی حالا معتقدم که بد گذرانده‌ام.^{۳۸}

روشن است که نگاه همایون به گذشته خود معطوف به علایق معرفت‌شناختی طبیعی که از آن به علایق هنجاری و ارزشی تعبیر می‌شود، نیست. برای درک و فهم بسترها (Context) و زمینه‌های (grounds) این نگرش، کاوش در درون کانون خانوادگی همایون اجتناب‌ناپذیر است.



۳۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، (پیش از دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۶)، ص ۶۲.

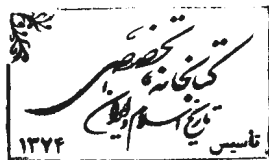
۳۷. همان، ص ۶۳.

۳۸. همان، ص ۶۲.

فصل دوم

بر همایون چه گذشت؛ کودکی و نوجوانی

نورالله همایون و همسرانش
خانواده از منظر همایون
آراء و اخلاق توتالیتری
شوالیه پراگماتیست
من یک فاشیست هستم
ارتباط با زنان

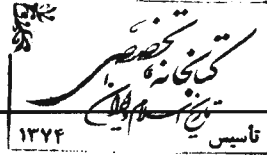


نورالله همایون و همسرانش

داریوش همایون در خانواده‌ای هنرمند، با موقعیت اقتصادی متوسط زاده شد. پدرش همان طور که اشاره شد از کارمندان دارایی بود. در پرونده ساواک به غلط آمده است که نورالله همایون دارای دو همسر بود که از ثریا - مادر داریوش - صاحب چهار فرزند: دو دختر و دو پسر به نامهای سیروس و داریوش شد.^{۳۹}

نورالله همایون متولد ۱۲۸۳ در تهران، ابتدا با ثریا جمالی ازدواج می‌کند. ثریا جمالی هنگام ازدواج شانزده ساله بوده است. او فرزند ابوالقاسم جمالی (خان ناظر) از کارکنان سفارت ایران در استانبول بود. ثریا جمالی برادری نداشت اما دارای سه خواهر بود که دو خواهرش فوت می‌کنند و یگانه خواهر بازمانده‌اش قمر جمالی در ۱۳۷۴ روی در نقاب خاک کشید. ثمره ازدواج نورالله همایون با ثریا جمالی دو فرزند پسر به نامهای داریوش و سیروس بود. سیروس متولد دوم مرداد ۱۳۰۹ می‌باشد و بیست و دو ماه از داریوش کوچکتر است. سیدجمال‌الدین اصفهانی، پدر سیدمحمدعلی جمالزاده، دایی ثریا جمالی است و از این رو محمدعلی جمالزاده پسر دایی وی و ثریا جمالی دختر عمه او است. داریوش و سیروس در محله لاله زارنو (لاله زار شمالی)، نزدیک خیابان شاهرضا) متولد شدند و در سال ۱۳۱۵ به خیابان صبای جنوبی، پائین تر از بیمارستان مدائن نقل مکان کردند. زندگی زناشویی نورالله و ثریا در ۱۳۰۹ خاتمه یافت و این دو از یکدیگر جدا شدند. این در حالی است که داریوش دو ساله و سیروس چند ماه از عمرش نمی‌گذشت و مادر ناگزیر به نگهداری از آنان شد.

۳۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۹۶.



شش سال بعد نورالله همایون در ۱۳۱۵ با ایران عابدی، دختر خاله‌اش وصلت کرد، محصول این پیوند یک فرزند پسر بود که در ۱۳۱۷ زاده شد و شاپور نام گرفت. اما عاقبت این زندگی نیز ختم به خیر نشد و به طلاق انجامید. شاپور در رشته روانشناسی تحصیل کرد و اکنون در آلمان زندگی می‌کند.

سومین و آخرین ازدواج رسمی نورالله همایون با پروین رشديه در تبریز بود. نتیجه این تجانس دو فرزند بود. پسری به نام هوشنگ که چندی پیش در پاکستان فوت کرد و دختری به نام ژینوس که مقیم آمریکاست.^{۴۰}

نورالله همایون در زمره شاعرانی است که بر روی آهنگهای ایرانی اشعاری سروده است. نخستین صفحه جواد بدیع‌زاده، خواننده سرشناس و قدیمی، مسمی به «جلوه گل» که در سال ۱۳۰۴ ضبط و به بازار آمد، فوق‌العاده مورد توجه شیفتگان موسیقی اصیل ایرانی قرار گرفت. تصنیف در دستگاه همایون با این شعر نورالله همایون آغاز می‌شد.

جلوه گل، بوی سنبلیله ناله چنگ، بانگ بلبل

صفحه «جلوه گل» با صدای جواد بدیع‌زاده، شعر نورالله همایون، تار عبدالحسین شهنازی، و ویلن جهانگیر وفادار توزیع گردید.^{۴۱}

پدر نورالله همایون، محمدعلی همایون نام داشت و از کارکنان مجلس شورای ملی بود و به ریاست صندوق مجلس هم رسید. نورالله همایون دارای سه برادر بود. عبدالحسین همایون که او نیز از کارکنان مجلس شورای ملی بود و مدتی است فوت کرده است؛ ابوالحسن همایون، کارمند بانک ملی ایران؛ و عبدالحی همایون، بازیگر تئاتر و سینما که در مجموعه «صمد آقا»ی پرویز صیاد ایفاگر نقش سرکار استوار بود و در حال حاضر مقیم امریکاست. نورالله همایون طی دوره خدمت خود در مجلس شورای ملی و وزارت دارایی به کار اشتغال داشت. همچنین از سال ۱۳۱۳ به روزنامه اطلاعات راه یافت. در سال ۱۳۳۷ با کمک شخصی به نام خلدی که همسر خواهرش به شمار می‌آمد اقدام به تأسیس دبستان «دانش» پشت ساختمان مجلس شورای ملی نمود و خود به اداره آن پرداخت. در سالهای بعد با تأسیس روزنامه آیندگان، یاور فرزندان داریوش و

۴۰. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۴۱. شاپور بهروزی. چهره‌های موسیقی ایران. تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۷۲، ج ۱، صص ۱۷۷-۱۷۸، ۴۷۱.

سیروس در آنجا بود و تا ماههای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در این روزنامه مشغول به کار بود. نورالله در سال ۱۳۷۰ در سن ۸۷ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت، اما همسر نخست وی - ثریا جمالی - در سال ۱۳۴۸ بر اثر ابتلا به سرطان در لندن فوت کرد.^{۴۲}

خانواده از منظر همایون

به نوشته همایون، پدرش در زمره اشخاصی است که «همواره سعی می‌کند با اشخاص پایین‌تر از خودش معاشرت و بر آنها سروری ظاهری و کامل داشته باشد».^{۴۳} در یک جمع‌بندی مقدماتی، از مجموعه یادداشتهای همایون می‌توان نتیجه گرفت که نظر او نسبت به والدین، اعضای خانواده و کانون خانوادگی توأم با بدبینی و سوءظن است. البته خواننده یادداشتهای مغشوش و آناشیستی همایون در نگاه نخست، در ارزیابی انگیزه و دلایل بروز بحرانهای روحی، ارزشی، هویتی و هنجاری او در می‌ماند، لیک با تدقیق همه جانبه در افکار توتالیتریستی و آراء فاشیستی که وی به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل آن را پذیرفته بود تا حدودی از عهده حل این معما برمی‌آید. تاخت و تاز همایون به کیان خانواده و اجزای آن ظالمانه و گستاخانه است. شیوه و منطق رویارویی او با مقولات یاد شده سطحی و فرمالیستی است و پارادوکس گفتاری و رفتاری وی آشکارا هویداست. معمولاً انسانها به ویژه کودکان و نوجوانان در کانون خانه و خانواده، احساس داشتن پناهگاه امن و آرام را دارند اما از این حیث، همایون پدیده نسبتاً شگفت‌انگیزی به شمار می‌آید. وی با سردی و بی‌عاطفگی با این نهاد برخورد می‌کند، گویی محبت و عشق از دل او رخت بر بسته است. چنین می‌نماید که وابستگی و انقیاد و اطاعت فرد از جماعتی با عقاید توتالیتری فراهم آورنده امنیت برای او به شمار می‌آید. رعایت سلسله مراتب خشک سیاسی، اجتماعی و نظامی ارضاءکننده اشتیاق روحی این قبیل عناصر است.

من خانواده‌ام را دوست ندارم. از آنها می‌گریزم و در انزوای خود بسر می‌برم. از اجتماع آنها همانقدر بدم می‌آید که از فردفردشان... خانواده برای من مضرترین و

۴۲. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۴۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۹، ص ۱۰۴، شماره سند ۸۱۴۰/۵۸.

نفرت‌آورترین جنبه‌های زندگانی است و من همواره تا آنجا که توانسته‌ام از آن گریخته‌ام. از سن چهارده سالگی که با مادرم هرگونه ارتباطی را گسیختم. وقتی از سخن گفتن با او اعراض کردم، در این تصمیم من خللی وارد نشده است و اکنون خیلی بیش از چهارده سالگی در این مورد اصرار دارم که با مادرم ارتباطی نداشته باشم... سایر افراد خانواده هم که از دم قابل علاقه نیستند و جز یکی دو نفر که به مختصر توجهی می‌ارزند، بقیه را اصلاً باید فراموش کنم.^{۴۴}

بدون تردید سطور فوق تراوشات اندیشه و روح یک انسان متعادل نیست. همایون فردی است که در کودکی احساس نوجوانی، در نوجوانی احساس جوانی و در جوانی احساس پیری به وی دست می‌دهد. شخصی گوشه‌گیر و درون‌گرا که به شدت از خانواده و اعضای آن بیزار است و میان خود و خانواده تار و پود فشرده‌ای از بی‌مهری و نامهربانی تنیده است. او به خویشان نه مدیون است و نه وفادار، و دیگر خود را جزئی از گروه خانواده نمی‌شمارد. نگاهش به پدر، مادر، برادر، و ایضاً برادر و خواهر ناتنی‌اش توأم با تحقیر است و آنان را موجوداتی شایسته ترحم می‌داند. نه او و نه خانواده، یکدیگر را درک نمی‌کنند. محیط خانوادگی فاقد هرگونه جذابیتی برای اوست و داریوش از این بابت هیچ افسوسی هم نمی‌خورد. و البته جدایی زود هنگام والدینش و متأثر از آن صدماتی که از نظر روحی و عاطفی متحمل شده است، همچنین ضربه‌های سهمگین و جبران‌ناپذیری که در سنین دوازده و هجده سالگی به پاهای راست و چپ او وارد آمد، در پدیداری چنین روحیه‌ای بی‌تأثیر نیست.

به تدریج از همان سالها من به مسائل دیگری متوجه شدم که ربطی به دوران کودکی نداشتند، مانند علاقه به انزوا و مطالعه و مباحثات با بزرگترها و همچنین مطالعه در روحیه خود و دیگران...

دارم پیر می‌شوم. حس می‌کنم که چگونه رو به پیری می‌روم، با این که بیش از بیست و دو سال ندارم، یعنی در آغاز جوانی هستم، اما احساس می‌کنم که این سن برای من آغاز پیری است، زیرا بدبختانه آغاز جوانی من در سیزده سالگی بود... کم‌کم از سیزده و چهارده سالگی دیگر جداً دست از بازی و تفریح و سر به هوایی برداشتم... من به جای این که در بیست سالگی جوانی را شروع کنم در چهارده سالگی

به این دوران رسیدم و اینک عجیب نیست که پس از طی هشت سال رو به پیری باشم.^{۴۵}

همایون نوجوان با هیچیک از اعضای خانواده سر سازگاری ندارد. او از همه فاصله می گیرد. گوشه گیری و انزواطلبی به عادت دایمی وی مبدل می شود. به هم مسلکان خود بیش از خویشان خانوادگی دل بسته است. به ظاهر، کمتر هم به چیزی غیر از فعالیت های تشکیلاتی - سیاسی می اندیشد. بسیاری چیزها را یا نمی بیند یا مایل به دیدنش نیست. به خیلی از پدیده های اطراف خود به دیده تحقیر و تمسخر می نگرد. فاقد هر گونه هویت شکل یافته ای است. گریز وی از خانواده، گریزانی از خود است. میان خود و اقرباء نسبی فاصله ای فراوان و دره ای عمیق احساس می کند. بالیدن و نازیدن به داشته های خود، پیدایی غرور و غفلت را موجب می شود. همایون با همه قهر است و بی جهت نیست که می نویسد:

آن هنگام هفده ساله بودم (اواخر ۱۳۲۴) چند ماهی بود با پدرم میانه خوشی نداشتم و به اصطلاح با هم قهر بودیم و من که از سیزده سالگی روابطم را با مادرم قطع کرده بودم دیگر به کلی دست از خانواده شسته بودم. با پدرم چند ماه بعد به ناچار آشتی کردم، اما وضعم با مادرم هنوز فرقی نکرده است.

آن روزها مانند امروز و مانند همه سالهای پس از ۱۳۲۱ وجود من غرق فعالیت های سیاسی بود و مخصوصاً در آن هنگام اشتغالات سیاسی خیلی بیش از هر موقع دیگر زندگانی مرا در خود فرو برده بود. خیلی از خودراضی و مغرور و سرکش بودم.^{۴۶}

مأمن و تابوی همایون در چنین شرایطی خارج از محیط خانواده و در کانون تشکیلات است. شاید در این هنگام است که جمالزاده به ارزیابی شخصیت او پرداخته و سالها بعد در پاسخ به پرسشی درخصوص آشنایی اش با داریوش همایون، اظهار می دارد:

داریوش همایون با من قوم و خویش است. مادرش دختر عمه من است. من هر وقت می رفتم تهران، مادرش مرا ناهار دعوت می کرد. داریوش همایون هم بود. آن

۴۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۹، صص ۱۶۱-۱۶۲، شماره سندهای ۸۱۴۰/۹۱-

۸۱۴۰/۹۲

۴۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، ص ۱۷۰، شماره سند ۸۱۴۰/۹۶.

وقت‌ها هنوز ترقی نکرده بود. کم در مهمانی ناهار شرکت می‌کرد. میان حرف زدن ما راه می‌رفت و فکر می‌کرد و معلوم بود که اهل فکر است. خیلی کم با من حرف زده، نامه‌نویسی هم با من نداشت. همین قدر می‌شناسمش. ولی با او هیچ وقت صحبت مفصل نداشته‌ام. گمان نمی‌کنم آدم بدی باشد.^{۴۷}

همایون با پشتوانه گروهی در برابر خانه و خانواده جبهه‌گیری می‌کند و از مواجهه با واقعیت احتراز می‌جوید، گرچه همایون انگیزه‌گریزانی از خانه، والدین و خواهران و برادران خود را در خاطراتش مستور داشته است اما شاید این تصور حاصل شود که به راستی تضادهای آشتی‌ناپذیری میان وی و محفل خانوادگی وجود داشته است به گونه‌ای که بر اثر فشار، تهدید و تحدید خانواده وی ناچار به ترک محیط خانوادگی می‌گیرد و یا شاید رفتار والدین و سایر اعضای خانواده با او مناسب نبوده، از این رو همایون از آنان دوری جسته و تبری می‌جوید، لیک چنین می‌نماید که داریوش نه تنها با تضییقات و زورگویی خانواده مواجه نبوده بلکه از آزادی‌های تقریباً بی‌حد و حصری نیز برخوردار بوده به طوری که یک بچه «لوس» بار آمده که از سن شانزده سالگی سیگار می‌کشیده، مشروب می‌خورده، زنها را به خانه می‌آورده، قماربازی می‌کرده و هر وقت مایل بوده به خانه نمی‌آمده است و او این آزادی بی‌قید و شرط را از علل اساسی عقب‌ماندگی‌اش می‌پندارد؛ توجه فرمایید:

یکی از علل مهم برخی از عقب‌افتادگی‌های من احترام و فریفتگی بیش از حد پدر و مادر و نزدیکیان من درباره شخصیت من بوده است. در طول زندگانی، کارهای غیرعادی و زودرس من چنان جلوی چشم اطرافیان مرا گرفت که دیگر هر کاری را برای من مجاز و پسندیده شمردند. هر چه در امر تحصیل کوتاهی کردم کسی اصلاً خیال نکرد که کار بدی می‌کنم، هر چه به دیگران و به نظریات ایشان بی‌اعتنایی کردم، صدایی از کسی درنیامد.

در خانه مشروب خوردم، زنها را راه دادم، قماربازی کردم، از شانزده سالگی سیگار کشیدم، هر وقت خواستم از منزل غیبت کردم و به طور خلاصه هر کار خواستم کردم و این آزادی مطلق که همراه با تحسین دیگران نیز بود مرا لوس کرد.^{۴۸}

۴۷. لحظه‌ای و سخنی با سیدمحمدعلی جمالزاده. تهران، همشهری، ۱۳۷۳، ص ۲۰۷.

۴۸. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۴ آذر ۱۳۲۹، ص ۱۵۳.

با مطالعه این بخش از دستنوشته همایون پی می‌بریم که وی به شدت در خانه و خارج از آن مورد توجه مادر، پدر و اقوام نزدیک بوده و با خیالی آسوده هرکاری که مایل بوده انجام می‌داده است. داریوش والدین و نزدیکانش را مورد عتاب و خطاب قرار داده، ضمن سرزنششان، اعطای «آزادی مطلق» به خود و آنچه او از آن به مثابه «مجاز و پسندیده» شمردن کارکردش از سوی اطرافیان نام می‌برد را ناصواب می‌داند و فی الواقع گناهکاریهای خود را به گردن اطرافیان انداخته، عامل عمده خلافکاری‌هایش را چراغ سبزی می‌پندارد که نزدیکانش به افتخار کار ویژه‌های استثنایی‌اش برای او روشن ساخته بودند. احترام و شیفتگی بیش از حد والدین و نزدیکان همایون و بروز رفتار خارق‌العاده از سوی این نوجوان که گمان می‌بردند نابغه است، باعث شد صدای هیچکس به پاس سعی و تکاپوی حیرت‌آورش، درنیاید، به گونه‌ای که والدینش در قبال مشروب‌خواری فرزندشان و راهیابی زنان به خانه‌شان خم به ابرو نیاورده، سکوت اختیار نمایند. دیری نپایید که داریوش درمی‌یابد «از جوانی فقط چهره بی‌چین و چروک و شناسنامه بیست و یک ساله برایم مانده است.»^{۴۹} همایون در دستنوشته‌های مردادماه ۱۳۲۹ خود به شکلی نه چندان شفاف به توضیح و تبیین انگیزه ترک منزل و قهرش با اعضای خانواده پرداخته است. او عصبانیت‌های همیشگی و روزانه خود را عامل عمده این منزل‌گریزی می‌داند.

سه روز پیش به خانه بازگشتم. تقریباً دو ماه بود که از خانه خارج شده بودم و در منزل پدر بزرگم زندگی می‌کردم. علت ترک منزل چه بود؟ عصبانیت‌هایی که هر روز به من روی می‌آورد و عدم موفقیتی که در مسافرت مادرم به اروپا برای من پیش آمد، مخصوصاً همین عامل مرا وادار به ترک خانه کرد. وقتی مادرم صریحاً و به تأکید از مسافرت ابا کرد و برای انحراف جهت سفر برادرم را پیش کشید، من دیگر دیدم نباید ماند.

در این دو ماه بجز ده روز که به تبریز رفتم، در منزل پدر بزرگم روزگار گذراندم، از بعضی لحاظ بد نبود و از سایر لحاظ تعریفی نداشت و سرانجام آنچه باعث بازگشتم شد، مشاهده برادرم بود که دیدم از دست رفته است و خواستم بر او نظارت کنم و نجاتش دهم، اما اکنون این امید هم به یأس تبدیل یافته است. این رفتن و برگشتن هم

یکی از آن اعمال بی‌فایدهٔ زندگانی من بود. یکی از آن حرکاتی بود که فقط انسان را سرگرم می‌کند و به خیال آن می‌اندازد که کاری کرده است. تازه حالا می‌فهمم که چقدر قشنگ خود را گول می‌زنم. حالا می‌فهمم که نه تنها در این مورد بلکه در همهٔ موارد زندگانیم من تاکنون خود را گول زده‌ام، دلخوش کرده‌ام، بازی داده‌ام و عقب انداخته‌ام.^{۵۰}

مراجعت‌های همایون به خانه از سر ناچاری بود. فشار مالی، خستگی، سرخوردگیهای تشکیلاتی و دلزدگی گروهی ناگزیر سوق‌دهنده او در بازگشت به خانه بود، وگرنه از دست رفتن برادر و ضرورت نظارت و مراقبت از او و نجاتش دلیل چندان موجهی در راه بازگشت به شمار نمی‌آید. بر مبنای دستنوشته‌های بازمانده از همایون، اوضاع برادرش حداقل شش ماه پیشتر نیز اسفناک بوده است. به نظر می‌رسد این برادر، همانا سیروس باشد و البته اطلاعی از آنچه وی بدان گرفتار آمده هم نیست.

سیروس هم اکنون مرد بیزارکننده‌ای است و اگر اصلاح نشود او را به کلی از یاد خواهم برد. اکنون من می‌کوشم که او را تبدیل به یک شخص اقلأً عادی کنم و اگر نتوانستم او را هم از زندگانی خود خواهم راند.^{۵۱}

داریوش قبل از قضیه سیروس تقریباً با همهٔ خانواده روابطش را قطع کرده بود و به تعبیر خود آنان را از خود رانده بود. چندی بعد خانوادهٔ همایون به منظور حل معضل سیروس، چاره را در اعزام او به خارج از کشور به بهانه تحصیل می‌بینند. سیروس رهسپار آلمان می‌شود و دیری نمی‌گذرد هنگامی که در آلمان سرگرم تحصیل بود به علت شرکت در یک باند کلاهبرداری توقیف، و از آلمان اخراج می‌شود.^{۵۲}

بر اساس یادمانده‌های سیروس همایون، موضوع اعزام به خارج از کشور وی و برادر ناتنی‌اش شاپور تقریباً از آغاز دههٔ سی مطرح بوده است. در این برهه داریوش مصرانه از پدرش می‌خواهد تا زمینهٔ اعزام سیروس و شاپور به خارج از کشور را مهیا سازد. پیشنهاد داریوش سفر این دو برادر به لبنان و نامنویسی در کالج امریکائیان در بیروت بود. گویا

۵۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۲۹، صص ۱۱۴-۱۱۵، شماره سند‌های ۸۱۴۰/۶۰ -

۸۱۴۰/۶۱

۵۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۶ بهمن ۱۳۲۸، ص ۹۰، شماره سند ۸۱۴۰/۵۲.

۵۲. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۹۶.

تنگناهای مالی رخصت انجام این کار را به نورالله همایون نمی دهد. به رغم آن همایون در نیمه واپسین سال دهه سی تا اندازه‌ای خیالش از جانب برادرانش - سیروس و شاپور - آسوده است.

خیال از جانب برادرانم آسوده شده است، هرکدام منظمأ مشغول پیشرفت در امور مربوط به خود هستند و امید بسیاری به آینده آنها حتی آینده سیروس می رود. مخصوصاً در زمینه برادرانم بی اندازه راضی و خرسندم. من هرچه از دستم برمی آید به خاطر این دو کرده‌ام و خوشوقتم که نتایج نیکوی کوشش‌هایم را می‌گیرم، حتی مشاهده‌آسایش خاطر پدرم نیز برایم شادی آور است.^{۵۳}

چندی بعد شاپور در آزمون پزشکی دانشکده افسری تبریز پذیرفته می‌شود. حدود یک سال هم سرگرم تحصیل می‌شود تا این که مقدمات سفر وی به آلمان برای ادامه تحصیل فراهم می‌شود. چند سال بعد بر اثر سعی داریوش، سیروس در ۱۳۳۵ عازم آلمان می‌شود.^{۵۴}

آراء و اخلاق توتالیتری

همایون، جوانی سرکش، طغیانگر، مغرور، جاه‌طلب، تشنه قدرت، پر حقد و ماجراجوست. این ویژگی‌ها همه در نوشته‌های بازمانده از همایون آشکارا دیده می‌شود؛ ملاحظه فرمایید:

من اولاً هر چه می‌گذرد بیشتر به خود مغرور می‌شوم و ثانیاً بیشتر پی به معایب و مفساد اجتماعی هموطنانم که من یا از آنها عاریم و یا خیال می‌کنم عاریم می‌برم و از این رو فاصله بین من و ملتی که در میان آن زندگی می‌کنم هر سال زیاد می‌شود. اگر این وضع همچنین ادامه یابد و غرور من توسعه بیشتری پیدا کند، بعید نیست که در آینده، هنگامی که به مقاصدم نائل می‌شوم، همه چیز را فقط از نظر خودم قضاوت کنم و دیگر این ملت را لایق فداکاری و تحمل زحمت ندانم و بالتیجه از جاده صلاح منحرف شوم و اعمالی از من سرزند که هم به ضرر کشور من و هم به زیان قدرت من تمام شود.

۵۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۰، ص ۲۲۶.

۵۴. منبع شفاهی: سیروس همایون.

من شخص جاه‌طلبی هستم و با تمام قوا جوایز موفقیت و پیروزی می‌باشم و بدین جهت تقریباً از همه چیز باید استفاده کنم.^{۵۵}

از قضا گذشت زمان پیشبینی‌های همایونی را محقق ساخت. او به گناه رسیدن به قدرت در اوج غرور و خودخواهی فردی قرار گرفت. فاصله میان وی و مردم که از سالها پیش پدیدار بود، فراختر گشت. خود را نخبه و عقل کل می‌پنداشت و باور داشت که یکی از ثورسین‌های برجسته حاکمیت پهلوی است. قضاوت خود را تراز سنجش همه چیز شمرد. وی حتی با همکاران و دوستان مطبوعاتی خود نیز نتوانست کنار بیاید، از این رو دست به اعمالی زد از آن نوعی که به تعبیر همایونی، هم به ضرر کشور و هم به زبان قدرتش تمام شد. همایون با اعتراف به جاه‌طلبی‌اش، بهره‌گیری از هر وسیله‌ای برای موفقیت و پیروزی را مجاز می‌شمرد. گذشت زمان به گونه‌ای که خواهیم دید نشانگر استواری گفتار و کردار همایون در راهیابی به قدرت است و در این ره‌یافت پروژه مطیع‌سازی مردم باید به اجرا درآید. طراحان این پروژه باید سرکش باشند وگرنه فاقد کارایی لازم خواهند بود.

این یک امر طبیعی است. آدمی که مردم را مطیع بار می‌آورد^{۵۶} به طور حتم باید سرکش باشد وگرنه قادر به مطیع ساختن مردم نیست... والا کاری از دستش برنخواهد آمد. در هر حال من هرگز نمی‌توانم تابع نظامات دبیرستان، یا اداره و یا هر جای دیگری باشم و از هم اکنون نقشه فرار از اداره را می‌کشم که از سال دیگر که در آنجا مشغول خواهم شد به بهترین نحو شانه از زیر بار انجام وظیفه خالی کنم!^{۵۷}

جالب آن که خاطره‌نویس از آنچه نگاشته است نیز متعجب است. چه سان می‌توان از وظیفه‌شناسی و مسئولیت‌پذیری داد سخن گفت و خود «به بهترین نحو شانه از زیر بار انجام وظیفه خالی» کرد. گرچه همایون به دلیل اشتغالات سیاسی و مشکلات ذهنی و روحی موفق به اتمام تحصیل و کار در اداره دارایی حداقل تا چند سال بعد نشد. به نوشته همایون، وی سمبل طغیانگری و تمردطلبی است که دینامیزم رخدادهای این جهانی را

۵۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۲۷، ص ۱۰۳.

۵۶. در اصل: میرود.

۵۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، (پیش از دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۲۷)، ص ۱۵۰.

جبری و قصری می‌پندارد. همی، همایون خود را یک مبارز طراز اول جهانی می‌پندارد. اما مبارزه‌اش با کی و چی است، بر ما پوشیده و مکتوم است.

اما من با این جبر محکم هرگز آدم تسلیم‌شده‌ای نیستم. هرگز اهل تسلیم و رضا نبوده‌ام و نخواهم بود. شاید در دنیا کمتر کسی باشد که به اندازه من اهل مبارزه و طغیان و تمرد باشد. من همانطور که معتقد به جبرم، جبراً اهل مبارزه هم هستم. به هیچ چیز راضی و تسلیم نمی‌شوم. من می‌گویم درست است که باید فلان واقعه اتفاق بیافتد چون افتاده است، اما دنیا که به همین واقعه تمام نشده، حالا تازه نوبت باید‌های بیشمار دیگری است و منم که عامل اجرای این باید‌ها قرار دارم، پس بروم و باید‌های خودم را به کرسی بنشانم.^{۵۸}

همایون که چندان هم در زندگی در محرومیت و محدودیت نبوده و هر چه خواسته انجام داده است در خصوص گذران بیست و دو بهار از عمرش معتقد است که زندگیش نه خوش گذشته، نه قرین پیروزی بوده، و نه سربلندی را ارمغان آورده است.

گاهگاه اندوه و یأس بر من هجوم می‌آورد و حسرت، چنگالهای نیرومند و ترس‌آورش را به گلویم فشار می‌دهد، در این اوقات من به زندگانی که بیست و دو سالش گذشته است، در سخت‌ترین و بدترین احوال سپری شده است در حالی که می‌توانست اینطور نباشد، می‌اندیشم. به زندگانی که نه خوش گذشت، نه با پیروزی توأم بود و نه سربلندی آورد. فکر می‌کنم و نمی‌توانم از ابراز تأثر خودداری کنم.^{۵۹}

در جای‌جای خاطرات همایون می‌توان تأکید او بر گذران بد زندگانی را ملاحظه کرد. وی در بیست و دو سالگی همانطوری که در بالا اشاره شد یک انسان شکست‌خورده و همه چیز باخته است که روزهای زندگی را بدگذرانده، به جایی نرسیده و از چرخه فعالیت اجتماعی سازنده فاصله گرفته است، و شگفت آن که این بار مسئولیت این اوضاع را به گردن می‌گیرد.

اکنون هفت سال از آن زمان می‌گذرد که خودم روش زندگانیم را تعیین کردم. از آن وقت که مسئولیت‌ها را به گردنم گرفتم می‌بینم که اگر منصفانه قضاوت کنم، تقریباً

۵۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۵ دی ۱۳۲۷، ص ۱۷۰.

۵۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۱، شماره سند ۸۱۴۰/۶۵.

همه چیز را باخته‌ام.

من مأیوس نیستم و روش خود را هم تغییر نخواهم داد اما با این وصف من شکست خورده‌ام، در همه چیز باخته‌ام، دیگران یا زندگانی خود را به خوشی و آسودگی صرف کرده‌اند یا به موفقیت‌هایی نایل شده‌اند و یا در امور معمولی زندگانی توانسته‌اند وضع خود را تثبیت کنند. اما من هم بدگذرانده‌ام، هم به جایی نرسیده‌ام و هم خیلی زیاد [در] امور زندگانی عقب افتاده‌ام. مسئولیت این اوضاع هم فقط به گردن خودم است.^{۶۰}

نگاه همایون به زندگی کاملاً توتالیتری است، یا همه چیز یا هیچ چیز. توتالیتر (Totalitaire) به معنی کل‌گرا، همه‌گرا، همه‌گیر یا یکه‌تاز است^{۶۱} و همایون که با گذشته خود انقطاع پیدا کرده و از آن چون بسیاری چیزهای دیگر متنفر است فقط به سرنوشت خود در آینده می‌اندیشد. وی در قمار زندگی به ریسک باور دارد و برای ارضای جاه‌طلبی و قدرتمندی خود از هیچ کوششی فروگذار نیست. یا ناکامی صرف یا کامیابی مطلق، این چیزی است که همایون خواهان آنست، در این راه چه بسا که درون چاله و چاه بیافتد، اما رسیدن به بلندی و قد کشیدن همایون نهایت آرزوی اوست.

من قماربازم، ریسک می‌کنم، یا موفقیت کامل و مطلق یا شکست صرف و جامع، یا مرگ یا زندگی، زندگی بی‌نقص... من این زندگانی را، این شب تاریک را به امید فجر، به امید آن ساعتی که هیچ اثری از این تاریکی و ظلمت باقی نماند، سپری می‌کنم. گذشته‌ای هم که ندارم، پس فقط من و آینده‌ام باقی می‌مانیم. آینده! کسی می‌آیی و چگونه می‌آیی؟! و من چگونه به استقبال تو می‌شتابم؟ در هم شکسته و خرده شده یا سربلند و سرافراز؟^{۶۲}

این تمامت‌خواهی از خصایل اخلاق توتالیتری است. از نگاه همایون، هر چیزی که وی را به هدف (قدرت) نزدیک می‌سازد، اخلاقی است و آنچه در این مسیر مانع ایجاد کند غیر اخلاقی است. باید به قیمت حذف رقبا به هر شکل حاکم بلا منازع شد. همایون، حقیقت، دانش، و درستکاری را واژه‌گان بی‌معنی می‌پندارد و صرفاً خواهان ظفرمندی با

۶۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۲، شماره سند ۸۱۴۰/۶۶.

۶۱. توتالیتراریسم (سلطه‌گرایی). تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۸، ص ۹.

۶۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، (پیش از دوشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۶)، ص ۶۳.

هر هزینه‌ای است.

حقیقت، واقعیت، علم، راستی، صواب، درستی و حقانیت برای من کلمات بی‌معنای بی‌فایده‌ای شده‌اند. من نه طالب حقیقت و واقعیت، و نه علم و حقانیت و سایر چیزهایی که شمردم نیستم. آنچه برای من اهمیت دارد فتح، پیروزی، پیشرفت و درهم شکستن موانع و مشکلات است. شخص وسیله‌شناس، حقیقت و علم را به عنوان وسیله می‌شناسد و جویای آنها نیست مگر برای اجرای مقصود خود و پیشرفت عقیده خود و الا به اصل قضیه، به این که آیا این وسیله با حقیقت و... وفق می‌دهد یا نه، اهمیتی نمی‌دهد.

برای من جهل و علم، حقیقت و خطا و واقعیت و غیرواقعیت، مهم نیستند؛ آنچه قابل اعتناست، فتح و شکست می‌باشد. فقط فتح و شکست؛ همه چیز برای فتح و جلوگیری از شکست... همه چیز... حتی حقیقت، حتی دانش.

من فقط جویای شمشیر تیزتری هستم، به نوع شمشیر کاری ندارم. وسیله باید خوب و مؤثر باشد، به من چه که با حقیقت توافق دارد یا نه... باید جویای دانش و حقیقت بود اما نه برای خود آن، فقط برای پیشرفت مقصود؛ پیشرفت مقدم بر هر چیز، مقدم بر حقیقت و واقعیت... من مثل تشنه به دنبال دانش و حقیقت می‌روم، اما فقط برای آن که از آن استفاده کنم و اگر به کار نیامدند با کمال سهولت از جهل و خطا و عدم واقعیت استفاده می‌کنم.^{۶۳}

شوالیه پراگماتیست

نگارنده سطور فوق یک پراگماتیست تمام عیار است که اخلاق را در خدمت قدرت طلبی به کار می‌بندد. از قول هاینریش هیملر نقل شده است که به افراد نیروی اس. اس توصیه می‌کرد همواره یک اصل اساسی را مورد توجه قرار دهند و آن این است که درستکاری، شرافت، وفاداری و رفاقت را ما تنها به مردم همخون خود مدیونیم نه به کس دیگر.^{۶۴}

۶۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۲۳ مهر ۱۳۲۷، ص ۱۴۶.

64. H. Buchheim. *Totalitarian Rule: Its Nature and Characteristics*. Middletown, 1968.

به نقل از: *توتالیتراریسم*. صص ۴۷-۴۸.

بد نیست دانسته شود که هاینریش هیملر به سال ۱۹۰۰ م متولد شد و در ۱۹۲۵ در حالی که صرفاً بیست‌ونه

به هر روی، رویکرد افراد به اندیشه و منش توتالیتر موجب فاصله گرفتن آنان از اصول اخلاقی، وجدان و سلوک و منش فردی و سنتی می‌شود. اینان به مشروعیت تئوریک و مقبولیت کارکردشان از نظرگاه عامه توجهی ندارند. همه چیز می‌بایست به مثابه ابزاری برای چنگ‌زنی به قدرت مورد استفاده قرار گیرد. ذکر نمونه دیگری از نظرات همایون جوان، آدمی را بیشتر به همسان‌سازی دیدگاه‌های وی با افرادی چون هیملر جوان رهنمون می‌سازد، توجه فرمائید:

من جویای دانش و حقیقت نیستم، جویای سلاح‌ها، وسایل و ابزار کارم. برای من... هر چیز وسیله‌نشد، بیهوده، بی‌فایده و دوز انداختنی است. فقط آنچه به کار بیاید، در هر موقع برای من ارزش، اهمیت و اعتبار دارد.

من صفت خوب و بد، عقیده صحیح و غلط نمی‌شناسم. هیچ چیز خوب و بد نیست، همه چیز برای من یکسان و مساوی است. فقط در یک مورد خاص بعضی چیزها برای من مهمتر از دیگران می‌شوند، آن هم موقتاً. آن هم برای مدتی که به آن‌ها احتیاج دارم. تنها چیزی که همیشه برای من قابل توجه و اعتناست، احتیاج است؛ احتیاج به پیشرفت و پیروزی، احتیاج به غلبه و فتح.^{۶۵}

این گونه باورهای توتالیتری به دیدگاه‌های فاشیستی که از ملیت‌گرایی افراطی، نابرابری نژادی، و آموزه‌های تقدیس‌گر خشونت الهام می‌گیرد، منتهی می‌شود. بی‌جهت نیست که در نظر حاملان این اندیشه، ترور و از بین بردن اشخاص، وسیله‌ای برای همگون‌تر کردن جامعه تلقی می‌شود. عناصر توتالیتری در شرایط تنش و بحران و گرد و خاک، فعال عمل می‌کنند. بی‌خود نیست که همایون در جست و جوی مردانی است که مانند حیوانات درنده بکشند و کشته شوند. به اعتقاد افرادی مانند همایون با حذف فیزیکی انسانها، گروهها و قشرهای ناسازگار و ناهمگون با خود که نغمه مخالف سر می‌دهند، زمینه یکدست کردن جامعه فراهم می‌آید. همایون از ضرورت کشتن، دریدن،

→ ساله بود ریاست سازمان S.S را عهده‌دار شد. این سازمان نیروی ویژه پلیس آلمان به‌شمار می‌آمد و از ارکان عمده حزب نازی آلمان محسوب می‌شد که در سال ۱۳۲۵ تأسیس شده بود. کادرهای نیروهای امنیتی از جمله گشتاپو توسط اس.اس تأمین می‌شد. هیملر از ۱۹۳۶ با حفظ سمت، ریاست گشتاپو را خود به عهده گرفت. وی مسئولیت برنامه‌ریزی کشتار جمعی از یهودیان را نیز برعهده داشت. هیملر با شکست آلمان در سال ۱۹۴۵ توسط نیروهای بریتانیا دستگیر شد اما با خوردن کپسول سیانور خودکشی کرد.

۶۵. مرکز اسناد و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۲۳ مهر ۱۳۲۷، ص ۱۴۷.

نابود کردن، گرگ ساختن و جانور تدارک دیدن به گونه‌ای که باید در جای جای کشور مردان سبع خنجرهای تیز به دست گیرند و چونان حیوانات درنده به جان مردم عادی که به سان گوسفند می‌مانند افتاد و آنان را به راه راست هدایت کرد، یاد می‌کند. اینجاست که هر پژوهنده‌ای درمی‌یابد که خاطره‌نویس مورد نظر، به نوعی دارای گرایش سادیستی و مازوخیستی است. این نوعی بیماری روانی است که فرد نه تنها از درد کشیدن خود لذت می‌برد، بلکه رنجاندن دیگران نیز برایش لذتبخش است.^{۶۶} در رخداد به روی مین رفتن همایون دیدیم که چگونه وی در حالی که در خاک و خون می‌غلطید می‌خواست قطعه گوشتی که نقطه اتصال قسمت مجروح و سالم پایش بود را ببرد و خود نیز بعدها از این رفتار شگفت‌زده و متحیر است. ایضاً، این گونه افراد نیاز ضروری به زیردست احساس می‌کنند، چون مجموعه احساس قدرت آنان بستگی به این واقعیت دارد که به صورتی بر دیگران مسلط باشند. روانشناسی چون فروم، این پدیده را «مازوخیسم سادیستی» یا «خصوصیت قدرت‌گرایی» می‌نامد. همایون قدرت و خشونت را نه تنها تحسین بلکه تقدیس می‌کند و «قدرت» او را افسون ساخته و رامش نموده است. در عین حال می‌خواهد خود نیز قدرتمند باشد و دیگران را مطیع سازد. همایون در این برهه کاراکتر اجتماعی ویژه‌ای دارد. او آن‌جاکه از مطیع‌سازی مردم و عطش قدرت دم می‌زند و امدار ایدئولوژی نازی است که از قضا سه سالی از شکست آن پس از جنگ جهانی دوم نمی‌گذرد. شک به غریبه‌ها، تنفر از خانواده، حسد به آشنایان، و کنجکاوی در همه چیز، و در جست و جوی دشمن بودن، روح و روانش را تسخیر کرده است.

دوستی و دشمنی، علاقه و بیزاری، اعتقاد و بی‌اعتقادی را تغییر داده‌ام تا بتوانم با نظر بیطرفانه‌تری عقیده قطعی خود را تعیین کنم و حتی المقدور از تأثیر عوامل دیگر برکنار مانم. وجود خود را به یک میدان جنگ، به یک آزمایشگاه و باغ وحش تبدیل کرده‌ام تا بتوانم سرانجام فقط ساخته خود باشم و همه چیز را در زندگانی خود به میل شخصی خودم بپذیرم.^{۶۷}

همایون نظام تربیتی اجتماع را توسط فونکسیون‌های خود ساخته در انشای دهشتناک

۶۶. رابین هاردکونل. مقدمه بر جامعه‌شناسی و روانشناسی فاشیسم. ترجمه مسعود کریم‌نیا، تهران، نشر

اندیشه‌های نوین، ۱۳۵۹، ص ۴۴.

۶۷. مرکز اسناد و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۱ تیر ۱۳۳۰، ص ۲۲۲،

شماره سند ۱۳۸/۰۸۱۴۰.

خود چنین ترسیم می‌کند.

مردان اجتماع ما باید هرکدام خنجری باشند، هرکدام برای خود، درنده و سبعی به‌شمار روند. باید کشور ما پر از خنجرهای تیز و حیوانات درنده شود. بکشند و کشته شوند، نابود کنند و نابود گردند، تا پس از غلبهٔ دستهٔ قویتر یک محیط مترقی و سعادت‌مند ایجاد شود، وگرنه آدم بیطرف، آدمی که خنجر نباشد، آدمی که حیوان درنده نباشد، به چه کار می‌خورد؟ هر کس در هر رشته‌ای هست باید جنبهٔ درندگی و بُرندگی خود را حفظ کند. برای دوست مهر و برای دشمن زهر داشته باشد، مثل مار...

هر کس لازمست برای دریدن دشمن چنگال‌های تیزی ذخیره داشته باشد و با کینهٔ شدید به او رحم نکند و باید همواره در جستجوی دشمن بود و او را معدوم کرد. باید از عقیده و میل خود دفاع نمود و مخالفین را از پا درآورد. بیطرفی بایستی از بین برود. باید برید و درید، کشت و خراب کرد، سوزاند و از پا درافکند و بعد ساخت و اصلاح کرد، ایجاد و احیا نمود، باید قابلیت تخریب و ساختن، کشتن و زنده کردن، انهدام و ایجاد، یکجا در شخص موجود باشد. باید برای هر دو آماده بود، و چه نیازی به گفتن دارد که اول بایستی آمادهٔ کشتن و نابود کردن، خراب کردن و انهدام بود، زیرا برای هر ساختمان، اول لازمست خراب کرد.

بیطرف، کسی است که هیچ کار بلد نیست، نه ساختن، نه خراب کردن، هیچ کار. بیطرف، یا باید طرفی پیدا کند و یا له شود، فقط یکی از این دو صورت...

این مختصری خواهد بود از انشایی که چند روز دیگر در کلاس خواهم خواند. این اولین باری است که این گوسفندان، این مردم بی‌آزار که کاری به کسی ندارند و نمی‌خواهند کسی هم کاری به کارشان داشته باشد، گوششان چنین کلماتی را خواهد شنید. در محیطی که همه کس سعی می‌کند بیطرف و بی‌آزار باشد، چنین سخنانی غریب و نافذ خواهد بود. من تا از این گوسفندان، گریه‌های درنده‌ای نسازم دست‌بردار نخواهم بود. اجتماعی که من در آن زندگی می‌کنم باید عبارت از یک مشت خنجر، و یک گله جانور تیزچنگ باشد که همه کار هم در ضمن بلد باشند.^{۶۸}

رویکرد همایون به جریان تند ناسیونالیستی و بنیانگذاری محفلی مبتنی بر افکار فاشیستی و بازگویی بخشی از مؤلفه‌های تئوریک وحشتناکی که در بالا نقل شد آن هم

۶۸. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، دوشنبه ۱۰ آبان ۱۳۲۷، صص ۱۵۱-۱۵۲.

پس از شکست نظری و عملی قدرت‌های فاشیستی محور چون آلمان، ایتالیا، و ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم، جداً در خور تأمل است. باید توجه داشت که اجزاء اصلی تشکیل دهنده فاشیسم عبارت از: عدم اعتماد به عقل، انکار مساوات بشری، رفتار مبتنی بر دروغ و خشونت، حاکمیت نخبگان خودباور، اعمال توتالیتری در روابط انسانی، نژادپرستی، و مخالفت با حقوق و قواعد بین‌المللی است. به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی به عقل مبرزترین خصیصه فاشیسم به‌شمار می‌آید. در این مکتب سیاسی، جذمیت موج می‌زند، انتقاد از هر کس پذیرفتنی نیست و حق همواره با فاشیست‌هاست. آنان نه تنها عدم مساوات میان انسانها را نمی‌پذیرند بلکه بر این نابرابری به مثابه یک آرمان تأکید می‌ورزند. در نظام رفتاری فاشیسم بر بکارگیری دروغ و خشونت تأکید می‌شود. در این دیدگاه «رقیب» جایی ندارد، چون فاشیسم فقط دشمنان را به رسمیت می‌شناسد و چون دشمنان آسیب‌زننده هستند، یگانه راه حل نابودی کامل آنان است. فاشیسم، نظامی است توتالیتر که در عین حال سلطه و خشونت را در کلیه روابط اجتماعی اعم از سیاسی یا غیر آن اعمال می‌نماید. هر کس توانایی حمل سلاح را نداشته باشد خودبخود شهروند درجه دو محسوب می‌شود. هواداران فاشیسم معتقد به «حکومت بر پایه زور» هستند و جنگیدن برای آنان یک آرمان است، زیرا همانطور که موسولینی می‌گوید، «تنها جنگ است که تمام توان بشری را تا عالی‌ترین حد تنش آن رشد داده و نشان اصالت خانوادگی بر کسانی می‌نهد که شهامت مواجهه و شرکت در جنگ را دارند.»^{۶۹}

من یک فاشیست هستم

شخصیت فاشیست‌زده همایون را بار دگر از رهگذر سرعنوان‌های انشایی که برای قرائت در کلاس دبیرستان در بیست سالگی تحریر کرده با یکدیگر مرور می‌کنیم. یادداشت‌های بازمانده، نمایشگر پویش گام‌های تهاجمی و استراتژی خشونت‌گرایانه اوست. داریوش جوان به گونه‌ای شفاف از مردانی که باید به سان خنجر تیز، سبع و چون حیوانات درنده بکشند و کشته شوند، نابود کنند و نابود گردند، در عرصه به گمان وی باغ‌وحش اجتماع، سخن می‌گوید. و این که آدمی، باید منش درندگی و برندگی را حفظ

۶۹. ویلیام اینشتاین، ادوین فاگلمان. مکاتب سیاسی معاصر (نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم). ترجمه حسینعلی نوزری، تهران، گستره، ۱۳۶۶، صص ۱۶۷-۱۷۵.

کرده، برابر خودی مهرورز و رویاروی دشمن زهر مار باشد و با کینه‌توزی شدید در همه حال به منظور دریدن دشمن، چنگال‌های تیزش را در آماده‌باش نگه دارد و به او رحم روا ندارد. چنین موجوداتی دائماً در کاوش دشمن به منظور از پا درآوردن، بریدن، دریدن، کشتن، خراب کردن، و سوزاندن بسر می‌برند. از منظر همایون بیطرف‌ها اگر به طرفی که او مایل است میل نکنند باید له شوند. او همچنین مصمم به تزریق عقایدش به دیگران و همکلاسی‌هایش است چون احساس تکلیف و وظیفه‌شناسی حکم می‌کند تا از این گوسفندان بی‌آزار، یک گله‌گرگ‌های هار و درنده و تیزچنگ بسازد!

در آراء همایون ردپایی از آزادی را نمی‌توان جست، در دستگاه مغشوش فکری او چشم‌پوشی از ایده‌آل برابری، خردستیزی، قربانی کردن افراد و گریز از مناسبات حتی شبه‌دموکراتیک، اموری طبیعی است. سلوک همایون با اندیشه او انطباق کامل دارد. به منظور آشنایی با آبخشور فکری وی جا دارد به رئوس خطوط عمده ایدئولوژی و سیاست ترسیم شده از سوی آدولف هیتلر که چند روز پس از انتصابش به مقام صدر اعظمی رایش آلمان در سوم فوریه ۱۹۳۳ م / چهاردهم بهمن ۱۳۱۱ ش در برابر فرماندهان ارتش مطرح کرد، اشاره شود:

برانداختن ریشه و بنیاد مارکسیسم، پرورش این فکر در میان جوانان و تمامی ملت که تنها راه نجات ما در جنگ است و هیچ چیز نباید سد راه چنین طرز تفکری شده،... فعال کردن جوانان و تقویت روحیه نظامیگری با تمام وسایل ممکن، مجازات اعدام برای خائنین به ملک و ملت، اداره امور کشور با قدرت و قاطعیت خلل‌ناپذیر، ترمیم خسارات سرطانی ناشی از دمکراسی و...^{۷۰}

پرواضح است که المثنای همین مواضع را می‌توان در لابلاهای سطور خاطرات و افکار مخوف همایون ملاحظه کرد. همایون نیز دیکتاتوری محق را راه‌حل بحران می‌داند. به اعمال خشونت کامل برای از صحنه راندن رقبا و مخالفان معتقد است. در این رهگذر باور دارد که سرسخت‌ها را باید به قتل رساند و کلیه احزاب و روزنامه‌های ناموافق و کلاً

70. W. Hofer (Hg). Der Nationalsozialismus. Dokumente 1933-1945. Frankfurt, M, 1957, S. 180f.

به نقل از: راین هاردکونل. فاشیسم، مفرّ جامعه سرمایه‌داری از بحران. ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۸، ص ۱۱۱.

هر تشکلی که کمترین بوی مخالفتی دهد را منحل کرد و البته در پس این جوش و خروش‌ها که در آن سعی می‌شد به ظاهر اعمال اراده ملت جلوه داده شود، تسخیر قدرت مدنظر است. این خصلت همه فاشیست‌هاست. جالب است بدانیم در پی همه‌پرسی که برای تأیید حکومت فاشیستی بنیتوموسولینی در ایتالیا انجام شد، هدفهای عمده فاشیستها پس از رسیدن به قدرت: نخست، خنثی کردن و سرکوب مخالفان، و دوم، ایجاد نظم و انضباط آهنین بود.^{۷۱}

شگفت‌آور آن که همایون مدعی است از کودکی تا دوره‌های نوجوانی و جوانی مایل به عدالت و انصاف بوده و اساساً وجه تمایز او با برادرش (سیروس) همین عدالت‌طلبی، انصاف و درستکاری او است.

من خودم یادم است که از کودکی میل شدیدی به عدالت و انصاف و درستکاری داشتم و بدون این که حسابی کنم تنها چون آنطور «راحت» تر بودم با مردم رفتار می‌کردم. برعکس سیروس برادرم از همان وقت دائم جر می‌زد و دروغ می‌گفت و بویی از انصاف و عدل نمی‌برد. اکنون هم بین من و او همین فرق موجود است و محیط تنها شدت و ضعفی در این جریان بوجود آورده است. فی‌المثل من به واسطه حساب و مقتضیات محیط و چون به نفع خود می‌دانم با شدت بیشتری عدالت و انصاف فرایشه کرده‌ام.^{۷۲}

همایون به شالوده‌ای از نیکی، انصاف، درستکاری و عدالت توتالیتر خود بسنده می‌کند. وقتی از عدالت سخن گفته می‌شود باید منظورمان را به گونه‌ای شفاف و واضح بیان کنیم. به نظر می‌رسد مراد ما از عدالت به گونه‌ی مدنی آن عبارتست از: توزیع برابر بار شهروندی، سلوک مساوی شهروندان در برابر قانون، بیطرفی دادگاهها، و برخورداری از مزایایی که هر شهروند به علت عضویت در یک کشور می‌تواند دریافت کند، باشد؛^{۷۳} این‌که هر چیز در مکان مناسب خود قرار گیرد و فرصت‌ها به گونه‌ی برابر میان همه انسانها توزیع گردد. لیک در خاطرات همایون که می‌توان آن را دفترچه افکار و عقاید او

۷۱. جان پالارد. *واتیکان و فاشیسم ایتالیا ۱۹۲۹-۳۲*. ترجمه مهدی سبحانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۷۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۶، شماره سند

۸۳-۱-۲-۵۶۴۳.ه

۷۳. کارل پوپر. *جامعه‌باز و دشمنان آن*. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۲۵۹.

به شمار آورد، بویی از این گونه عدالت به مشام نمی‌رسد. همایون آشکارا دروغ می‌گوید و بویی از: دموکراسی و مساوات به مشامش نخورده است. او همان گونه که از بسیاری مظاهر انسانیت اظهار تنفر می‌کند، از صلح و آزادی، برابری و عدالت نیز بیزار است و برای غیرهمراهان با افکار خود حتی حق حیات قائل نیست و آزادیخواهان و عدالت‌طلبان را احمق، بلکه دشمنان خود تصور می‌کند که شایسته اعدام هستند.

من از شعارهای آزادی و برابری بیزارم و کسانی را که به آن‌ها اعتقاد دارند احمق و دشمن می‌شمارم. از اعمال صلحجویان و بشردوستان متنفرم... و همه مؤثرین اجتماع امروزیم را بی‌استثنا شایسته اعدام می‌دانم.^{۷۴}

همانطور که ملاحظه می‌شود. همایون بسیار زود از باده بلندپروازی و جاه‌طلبی و غرور و تکبر فکر و عمل سیاسی که خود را درگیرش ساخته، مست شده است و قدرت او را افسون ساخته است به گونه‌ای که مبدل به موجودی افراطی و خطرناک شده است و اکنون در مسیری افتاده که پس‌روی را بر نمی‌تابد و فقط یک راه در پیش رو دارد و آن پیشروی است. موجود زخم‌خورده‌ای که به انتقام از همه چیز و همه کس و در همه وقت می‌اندیشد.

این اوضاع کینه مرا نسبت به اشخاص و حوادث، نسبت به مردمی که باعث همه گرفتاریها و بیچارگی‌های من می‌شوند شدیدتر خواهد ساخت. من انتقام بسیار شدیدی از این محیط و این دنیا خواهم گرفت. انتقام این سختی‌ها و دشواری‌هایی که بهترین سالهای جوانی مرا در کام تیره و سهمگین خود فرو بردند و عمر مرا در رنج و درد، در ناکامی و محرومیت به هدر دادند.

این حوادث کینه مرا زیادترو و خشونت و بی‌رحمی مرا قوی‌تر خواهد کرد. از این پس دیگر دل من بر کسی نخواهد سوخت. دیگر هیچ چیز مانع اجرای مقاصد من نخواهد گردید. دیگر هیچ اثری از نرمی و احساس، و از رحم و رقت، در وجودم باقی نخواهد ماند.^{۷۵}

همچنین ضروری است دانسته شود که همایون عنصری حق‌ناشناس است. دامنه این

۷۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۲۹، صص

۱۲۷ - ۱۲۸، شماره سندهای ۸۱۴۰/۷۱ - ۸۱۴۰/۷۲.

۷۵. همان، دفتر خاطرات، (نیمه اول شهریور ۱۳۲۸)، ص ۴۲، شماره سند ۸۱۴۰/۲۶.

ناسپاسی منحصر به خانه و خانواده، دوستان و اقوام، و اجتماع و جامعه نیست و ابعاد گسترده تری را دربر می گیرد.

تا کنون من وقتی از چیزی لذت می بردم، نسبت به آن حق شناس می شدم و این حق شناسی مرا به علاقه می کشانید. اکنون باید با این حق شناسی و علاقه مبارزه کنم. باید از هر کس استفاده ممکن را ولی بی احساس حق شناسی و علاقه بکنم... دیگر آن احساس حق شناسی نسبت به دیگران در من وجود پیدا نخواهد کرد.^{۷۶}
به نظر من هیچکس نسبت به هیچ کس حقی ندارد و اصولاً حق شناسی لفظ بی معنا و پوچی به شمار می رود و بدین ترتیب ادعای همه کسانی که در برابر نیکی های خود طلب حق شناسی می کنند بچگانه و باطل است.^{۷۷}

پیشتر اشاره ای گذرا به سردی پیوند همایون با والدینش صورت گرفت. از مطالعه فرازهایی از دستنوشته های بازیافته وی می توان به دید معامله گرانه اش در روابط فیما بین پدر و مادر - فرزندی، پی برد. مفاهیمی چون دین، حق، انتظار، عاق والدین، سپاسگزاری از آنان و... فاقد هر گونه بار ارزشی و معنوی خاصی نزد اوست. شاهد مدعا، بخش هایی از خاطرات همایون است که در آن به صراحت مکنونات قلبی خود را نسبت به والدینش ابراز داشته است.

فرزندان هیچگونه دینی نسبت به پدر و مادر ندارند ولی در عوض هیچ انتظاری هم از آنها نباید داشته باشند... نه من از آنها طلبی دارم و نه آنها از من؛ عاق والدین و این قبیل مزخرفات همه برای گول زدن احمق ها خوبست و هیچگونه واقعیتی ندارد.^{۷۸}

پدر و مادر من هیچگونه حقی درباره ام ندارند. آن ها به میل خود از من نگهداری می کنند و نباید هیچ توقعی از من داشته باشند. من راههایی را که آنها به من نشان می دهند فقط در صورتی که بیسندم خواهم پیمود و آنها اگر مرا نمی خواهند بهتر است از نگهداری من سرباز زنند و مرا بیرون کنند. در عوض من هم از آنها هیچ توقعی ندارم و آن ها اگر بزرگترین محرومیت ها را در حق من روا دارند هرگز دلگیر و

۷۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه شنبه ۴ بهمن ۱۳۲۸، صص ۷۹ - ۸۰، شماره سندهای ۸۱۴/۴۹ - ۸۱۴/۵۰.

۷۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۶، ص ۶۶.

۷۸. همان، پرونده داریوش همایون، شماره سند ۴۳-۴-۲-۵۶۴۳.

دل‌تنگ نخواهم شد. من همچنان که تشکری از آنها نمی‌کنم، سرزنشی هم ندارم و شکایتی نیز نمی‌نمایم. برای من رفتار بد یا خوب آنان یکسان است و هر دو آن‌ها هم حائز هیچ اهمیتی نیست و اصلاً مربوط به من نیست.^{۷۹}

جوان بحران‌زده و سرکش خانواده همایون، تراز پذیرش پند و اندرزهای والدین را، «پسند» خود می‌پندارد. عاق والدین و دین نسبت به آنان را عقاید مزخرفی می‌داند که تاریخ مصرفش گذشته و برای فریب احمق‌ها بکار می‌آید. خود را ملزم به تشکر از آنان نمی‌داند و رفتار خوب و بدشان هم فاقد هر گونه وجاهت و اهمیتی برای اوست. فردی که تا این اندازه نسبت به دوست داشتنی‌ترین مخلوقات الهی و موجودات روی زمین که در آموزه‌های همه ادیان و مکاتب بشری رعایت احترام آنان واجب و قدردانی از زحماتشان لازم دانسته شده، ناسپاس است چگونه می‌تواند مدعی خدمتگزاری و محبت به هموعان خود در اجتماع گردد. به جلوه دیگری از بی‌عاطفگی و عدم مهرورزی همایونی نسبت به والدینش از رهگذر مطالعه فراز دیگری از دستنویس‌هایش توجه کنید.

پس از مدتها برای پدرم دیروز کاغذی نوشتم و تازه در این کاغذ برای او در مباحثی وارد شدم که حتم دارم از آن چندان راضی نخواهد شد. من در آن کاغذ پس از آن که به او گفتم که دیگر در مورد پول و لباس و به طور کلی وظایف و تعهداتی که او در مورد من به گردن دارد، هرگز از وی خواهشی نخواهم کرد و برای شرح علت آن وارد بحث طولانی و عجیبی شدم که در ضمن نظریات مرا نسبت به حقوق پدر و فرزندی و به طور کلی حقوقی که اشخاص در موردی که به گردن می‌گیرند، روشن می‌ساخت...

من وقتی این چیزها را برای پدرم می‌نوشتم می‌دانستم که او بدش می‌آید، زیرا او هم مثل سایر آدم‌ها برای خود تصورات زیبا و دلنشینی دارد که با ابراز این عقاید تمام زیبایی آنها از بین می‌رود و قطعاً هر کس اگر چهره‌عریان و بدون بزک حقیقت را پس از آن همه تجلیات دلکش تصورات ببیند جا می‌خورد و بدش می‌آید. وقتی محبت پدر و فرزندی، مهر مادری و این گونه عواطف که زیباترین عواطف انسان هستند بدین پایه مبتذل و بی‌معنی باشد، وقتی پس از این همه مدت که از آفرینش

۷۹. همان، دفتر خاطرات، (پیش از دوشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۶)، ص ۷۱، شماره سند ۴۴-۴-۲-۵۶۴۳.

انسان یا از پدیدار شدن او در صحنه جهان می‌گذرد و این همه زرق و برق و زینت که تصورات او بر روی حقایق بسته است، ناگهان بدین گونه حقیقت سرد و خشک آشکار می‌شود قطعی است که انسان مخصوصاً اگر پدر باشد چه اندازه جا می‌خورد. اما اشکال ندارد.^{۸۰}

گرچه تنها این پدر همایون نیست که از خواندن مکتوب فرزند ناسپاس خود جا می‌خورد و خود را مواجه با پسری بی‌عاطفه با احساسات خشک و سرد می‌بیند بلکه خوانندگان این سطور نیز از این همه حق‌ناشناسی نه نسبت به والدین همایون بلکه بر بنیان چنین نگرشی، نه تنها جا می‌خورند، که در حیرت فرو می‌روند. آدمی که از درک عاشقانه‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین روابط و احساسات انسانی از آن نوعی که فرزندی با مادر، پدر، خواهران و برادران خود دارد در مانده است و آدمها را همدردی با می‌دهد و هر گونه تنوع و تغییری را لذتبخش و ثبات و یکنواختی را سکون و تهوع آور می‌شمرد، در نوع خود پدیده‌ای شگفت‌انگیز به‌شمار می‌آید.

یادم می‌آید من همواره [م] وجود تنوع‌طلبی بودم. دوست داشتم همه چیز در اطرافم زود به زود تغییر کند. از منزل‌هایی که مدتها بود در آن سکونت داشتیم، از اثاثیه اطافیم، از اطرافیانم و از همه چیزهایی که با آنها زیاد مانوس بودم بدم می‌آمد و همواره دوستدار تازگی و تغییر و تنوع بودم.^{۸۱}

ارتباط با زنان

اما منشاء این تنوع‌طلبی، بی‌ثباتی و تغییرات دفعی و زود هنگام همایون را باید به تعبیر خود او در «فراموشکاری، عیاشی، بلهوسی، ولگردی، شب‌زنده‌داری و هرزگی‌ها» یش دانست که موجب انحطاط او شد و همایون جوان را از جنبه اخلاقی تهی ساخت و وی را به موجودی فاقد هرگونه معیار ارزشی مبدل نمود. توجه به فرازهایی از آنچه خود همایون بدان معترف است ما را به شناخت حقیقی خلق و خوی او رهنمون می‌سازد.

اگر بنا باشد از بعضی معایب خود راضی باشم، در درجه اول فراموشکاری و

۸۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۶، صص ۶۶ و ۷۰.

۸۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۶ آذر ۱۳۲۸، ص ۵۵، شماره سند ۸۱۴۰/۳۷.

بلهوسی خود را دوست خواهم داشت، چون طول عمر و سلامت مزاج مرا به طور حتم، همین دو عیب تأمین خواهد کرد... قدرت فراموش کردن من تا کنون مرا از بدبختی‌های بزرگ حفظ کرده است. من در کشاکش زندگانی متنوع و رنگارنگ خود با اتکا به این حافظه بی‌وفا و طبع بلهوسی و هرجایی، از گردابها و توفان‌های هراس‌انگیز جان به سلامت برده‌ام. تمایلات و خواست‌های دیوانه‌وار سمج و بهانه‌جویی مرا همین هرزگی و فراموشکاری خاموش و خفه کرده است. من اگر قمارباز نشده‌ام، اگر دائم‌الخمر نیستم، اگر تاگردن در منجلاب‌های عاشقانه فرو رفته‌ام، فقط به همین دلیل بوده است که زندگانیم هزار رنگ داشته و حافظه‌ام حوصله نگاهداری تمایلات و افکار و خاطرات را فاقد بوده است.^{۸۲}

همایون نه تنها از معایبش ناخشنود نیست بلکه کاملاً راضی به نظر می‌رسد و این جداً موضوع عجیبی است. وی دوستدار فراموشکاری و بلهوسی‌هایش می‌باشد و این دو خصلت را ضامن قطعی طول عمر و سلامت مزاجش می‌پندارد. از منظر همایونی، حافظه بی‌وفا و طبع بلهوس و هرجایی‌اش موجب گذار جان به سلامت او از گردابها و توفان‌های هراس‌انگیز بوده است. فراموشکاری و بلهوسی در زمره خصلت‌های منفی است که به ویژه عناصر مدعی مبارزه و ورود به عرصه سیاست حداقل در ظاهر هم که شده سعی در اجتناب از آن دارند. همایون مدعی است که دو خصیصه هرزگی و فراموشکاری موجب خاموشی و خفه کردن تمایلات و خواسته‌های دیوانه‌وار، سمج و بهانه‌جویی در زندگی هزار رنگش شده است و باعث شده تا او به موجودی قمارباز و دائم‌الخمر مبدل نشود و در منجلاب‌های عاشقانه نغلتد. حال آن که خواننده به زودی صحت ادعاهای همایونی را خواهد سنجید و پی به میزان نادرستی آن خواهد برد. همایون در دست‌نوشته نیمه سال ۱۳۳۰ آورده است:

زیاد به خودم نمی‌رسم. یا مشغول عیاشی و ولگردی و شب‌زنده‌داریم و یا در میان حوادث جور [و] اجور مأیوس‌کننده و احياناً امیدبخش پرسه می‌زنم... به واسطه تغییرات دائمی و عجیب حوادث مرتباً نظریات فرعیم تغییر می‌کند. عواطفم نسبت به دیگران همواره دچار نوسانست.^{۸۳}

۸۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۳۰، ص ۲۱۸، شماره سند ۸۱۴۰/۱۳۴.

۸۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۱۵ شهریور ۱۳۳۰، ص ۲۲۷، شماره سند ۸۱۴۰/۱۴۳.

همایون دائم‌التغییر در جمعبندی از شش ماهه نخست سال ۱۳۳۰ ایراد اساسی خود را «عیاشی» و «هرزگی» و توان فوق‌العاده در «خوشگذرانی» و «لذت‌جویی» ارزیابی می‌کند.

عیب بزرگ امسال من... ولعی بود که برای عیاشی و هرزگی در من بوجود آمده بود... من متأسفانه آمادگی کاملی برای استغراق در خوشگذرانی و لذت‌جویی دارم. ۸۴

بی‌شک خواننده تیزبین و نکته‌سنج، یادداشتهای مورخ سه‌شنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۲۹ همایون را فراموش نکرده است که چه سان از آزادی مطلق خود در خانه دم می‌زند و چگونه با افتخار و غرور زاید‌الوصفی می‌نویسد که «در خانه مشروب خوردم، زنها را راه دادم، قماربازی کردم، از شانزده سالگی سیگار کشیدم، هر وقت خواستم از منزل غیبت کردم و به طور خلاصه هر کار خواستم کردم و این آزادی مطلق که همراه با تحسین دیگران نیز بود مرا لوس کرد.» سوژه تاریخی مورد بحثمان به همین مقدار روشنگری درباره خود بسنده کرده است و دیگر از بیان آنچه خارج از خانه انجام داده است صرف نظر نموده، اما می‌توان حدس زد که او در محیط اجتماع چه‌ها که نکرده است.

از تمایلات بارز همایون در این برهه می‌توان از رویکرد وی نسبت به زنان یاد کرد. بر اساس خاطرات بازمانده، داریوش از نوجوانی زنها را به خانه خود راه می‌داده است. همایون نسبت به زنان نیز افکار مخصوص خود را دارد، به نوشته همایون، توجه وی از سن «هشت سالگی» نسبت به زنان جلب شده است و از همان وقت آنان را به دو دسته: «زنان همبستر»، و «زنان همزبان» تقسیم کرده است و معتقد است با هر یک در همان حوزه تخصصی شان می‌بایست رفتار کرد.

هنگامی که فقط هشت سال داشتم، پی به مهمترین موضوعی که دوران جوانی را مشخص می‌کند بردم، یعنی زن و ماهیت و تأثیر او را کشف کردم. در همان سنین برای من زن همبستر و زن همزبان مشخص شد و من طبیعتاً آن قدر در این مورد افراط کردم که تا سالها زنها را کاملاً به دو دسته مشخص تقسیم کرده بودم و

نمی‌خواستم با زنی که مورد علاقه‌ام بود و احتیاج هم‌زمانی مرا رفع می‌کرد کوچکترین رفتار شهوانی بکنم و همچنین حاضر نبودم که کوچکترین توجهی غیر از توجه شهوی به زنانی که در این دسته قرار داشتند بنمایم.^{۸۵}

پیداست که همایون بسیار پیشتر از سن بلوغ توجه خود را به زنان معطوف ساخته است. این بلوغ پیشرس از گزاره‌ای که در دفتر خاطراتش نگاشته، دانسته می‌شود. شاید هم ازدواج‌های پی‌درپی پدرش تأثیر خود را بر روحیه داریوش نهاده باشد. وی در دست‌نوشته بهمن‌ماه ۱۳۲۹ در مروری سینمایی به خاطرات فاصله یک‌ساله ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ اشاره دارد و از روابط خود در مقطع هفده، هجده سالگی با زنان و موقعیت‌هایی که در میان آنان برایش فراهم آمده سخن می‌گوید.

در همان مواقع به دختری که خیلی مورد علاقه‌ام واقع شده بود گفتم دیگر باید به روابط خودمان پایان بدهیم، زیرا من ترا خیلی دوست دارم و این علاقه مانع کارهایم می‌شود... بعداً به یکی از جالب‌ترین زنده‌های دوران زندگانیم برخوردیم و اعتراف می‌کنم که شاید تا حدودی عاشق او نیز شدم. از همان هنگام بود که نخستین نشانه‌های وسیله‌ای بودن در من پیدا شد و من توانستم به این موضوع متوجه شوم که همه چیز را باید در برابر هدف خود چون وسائل بی‌انگارم و به هیچ چیز آن قدر دلبسته نشوم که مانعی در راهم شود... از همان وقت بود که دریافتم وجودم دارای چند جنبه مختلف است...

در فاصله میان ۱۷ و ۱۸ سالگی در زمانی که اوج روزگار جوانی من بود و از همان جا سیر من به سوی پیری آغاز یافت، با یکی از جالب توجه‌ترین زنده‌های زندگانیم برخوردیم و یکی از شدیدترین عشق‌هایی را که توانسته‌ام به کسی پیدا کنم در خود احساس کردم... تمام عوامل ایجاد یک عشق کامل موجود بود. هم زن بسیار جالب و خوشایندی بود، هم وسیله دیدار همیشگی و تماس دائمی برایمان فراهم می‌شد و هم از همه بالاتر یک علاقه متقابل در میانمان وجود داشت. کیفیت این علاقه متقابل هم چنان بود که من می‌پسندم، یعنی من بیشتر مورد علاقه بودم تا علاقه‌مند و اصولاً در همه روابطی که با زنان داشته‌ام اگر بیشتر مورد علاقه آنها واقع نمی‌شدم نمی‌توانستم علاقه‌ای به ایشان داشته باشم. اما سرکشی و تمردی که همواره مرا در هر مورد فرامی‌گیرد مانع از آن شد که من واقعاً و کاملاً گرفتار عشق او

۸۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۹، ص ۱۶۱، شماره سند ۸۱۴۰/۹۱.

شوم و حتی کوچکترین اظهار عشق صریحی به او بکنم. مدتها وقت ما به گوشه و کنایه گذشت. یک جنگ پنهانی همواره در میان ما بود، از هم می‌گریختیم و به سوی یکدیگر روی می‌آوردیم.

من همواره در رفتار خود با زنها ظالم بوده‌ام و میل داشته‌ام که آن‌ها را از خود بترسانم. در همان ۱۷ و ۱۸ سالگی هم این روش را به شدت اعمال می‌کردم. خلاصه یکی از قشنگ‌ترین و جالب‌ترین حوادث عاشقانه‌ی زندگانیم را در آن اوقات بسر بردم. همه چیز، همه عوامل برای آن که این حادثه را زیبا و دلپسند بکند موجود بود. صفات ما، خصوصیات ما، شکل و رفتار ما و نوع ارتباط ما، همه خوشایند و دوست‌داشتنی بود. من نقش یک مرد کامل را به عهده داشتم و او نقش یک زن کامل را. اما این دو کمال از ایجاد یک عشق کامل ناتوان بود... من موجودی بودم که تحت تأثیر همه عوامل حالتی رؤیایی و آسمانی پیدا کرده بودم. هم ظاهر خوبی داشتم، هم متهور و بیباک بودم. هم به اندازه خود چیز خواننده و فهمیده بودم و هم زندگانیم غرق در حوادث غیرعادی و شیرین بود. این عوامل دست به دست هم داد و مرا موجودی ساخته بود که بر زمین راه می‌رفت اما سرش در آسمانها بود. من در آن هنگام آن قدر از همه سو مورد توجه و تحسین و علاقه قرار داشتم و ضمناً زندگانیم به اندازه‌ای پرحادثه و دوست‌داشتنی و غیرطبیعی بود و به حدی فاصله‌ام با همسالان و امثال خودم زیاد شده بود که دیگر چشم واقع‌بین نداشتم و بر بالهای جوانی و زیبایی و عشق و ماجراجویی، بر بالهای هوس و خطر، جهان را از یاد برده بودم.^{۸۶}

داریوش جوان در رؤیاهای خود سیر می‌کند. موجودی متکبر و از خودراضی که ماجراجویی، خمیرمایه وجودش را شکل می‌دهد و فاصله خود تا پیروزی را بسیار نزدیک می‌پندارد. آغوش همایون به روی پیروزی باز و دیدگانش در برابر شکست بسته است و به اندازه‌ای که بتواند خود را فریب دهد باهوش است. خود را بی‌نیاز از دیگران و آنها را محتاج خود می‌داند. ژست قربانی کردن عشق در پای وظیفه‌شناسی را می‌گیرد لیک این منکوب‌سازی عشق کاملاً ظاهری است. داریوش مانند بسیاری از مردم متمایل و شیفته چیزهایی است که با فکر و دلش جور است و عواطفش را برتر از عوامل

۸۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۲۹، صص ۱۷۱، ۱۷۳ - ۱۷۵، شماره سند‌های ۸۱۴۰/۹۷،

پیرامونی می‌داند. در گلستان پررمز و راز همایونی، زنان جایگاه ویژه‌ای دارند. او از ارتباطاتش با زنان، و نه یک زن و چند زن پرده برمی‌افکند، حدود، تنوع و گستردگی این ارتباطات کاملاً غیرعادی است و چنین می‌نماید که در این محدوده پراشتهای از عطش و اشتیاهی سیری‌ناپذیر بهره می‌برد. روش او در برابر این احساس، عجیب و غیرطبیعی است. وی به رغم آن که مایل است وانمود کند در رویارویی با این کشش پرجاذبه مقاومت می‌کند و مایل نیست دلش اسیر شود اما عملاً دستها را به نشانه تسلیم بالای سرش نگه داشته است و دل و دیده را رها ساخته است. نگاهش به زنان و دوستی و محبتشان نیز غیر معمول و کاملاً ابزاری و وسیله‌ای است. آن هنگام که دست رد به سینه دختر مورد علاقه‌اش که بسیار هم دوستش دارد، آن‌هم صرفاً به خاطر اشتغالات سیاسی‌اش می‌زند، بلافاصله دل به عشق زن جالب و خوشایند دیگری می‌بندد. از برجسته‌ترین نمادهای خودخواهی همایون همین که او معترف است «در همه روابطی که با زنان داشته‌ام اگر بیشتر مورد علاقه آنها واقع نمی‌شدم نمی‌توانستم علاقه‌ای به ایشان داشته باشم.» و این که رفتار این موجود ایده‌آلیست که حالت‌های به زعم خود رؤیایی و آسمانی دارد، بر زمین راه می‌رود اما سرش در آسمانهاست، با زنان ظالمانه بوده است. همایون جوان که خود را خوش تیپ و خوش فکر و خوش برخورد می‌پندارد سوار بر بالهای عشق و ماجراجویی، هوس و خطر در آسمان توهم و خیالپردازی به پرواز در آمده است.

یکی از زنان دل‌بندی که همایون از او در خاطراتش نام می‌برد «زهره» است که به خوبی درکش می‌کند و محرم رازهایش به شمار می‌آید. به بخشهایی از یک شب خوب همایونی از خلال دستنوشته نیمه اردیبهشت ۱۳۲۸ وی نظری می‌افکنیم:

دیشب هم شبی بود. شبی که کمتر به آن خوشی در طی این سال بر من گذشته است، هر چه دیروز بد بود، دیشب خوب بود، از خوب هم بهتر بود... زهره وقتی مرا دید، وقتی در طی چند کلمه با او درد دل کردم، خود را از همیشه مهربانتر نشان داد... با هم به شمیران رفتیم. در تاریکی محزون غروب مدت زیادی در جاده در بند قدم زدیم و «سربند» در جایی مشرف به رودخانه‌ای که مهمه می‌کرد، آبجو...^{۸۷}

۸۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۸، ص ۱۵، شماره سند ۸۱۴۰/۹. آبجو، آخرین واژه‌ای

تورق صفحات یادمانده‌های همایون در بیست و یک سالگی نشاندهنده این حقیقت است که وی از سن یازده سالگی به تناوب، نسوان همزبانی را برای خود بر می‌گزیده است. زهره، یکی از انتخابهای او به شمار می‌آمده است که از قابلیت «نیم همزبانی» برخوردار و «مورد استفاده» دائمی همایون واقع می‌شده است. خطابه همایون در باب ضرورت داشتن همزبان - که مؤثرتر از هر تفریحی است - و خصوصیات همزبانی از دیدگاه وی، و این که چه استفاده‌ها می‌توان از همزبان برد جالب توجه است.

از لوازم حتمی زندگانی هر کس، همزبان است. من تجربه کردم و دیدم همزبان از هر چیز دیگر لازمتر، مفیدتر و مؤثرتر است و نقص عمده زندگانی اکثر مردم نداشتن همزبان است. همزبان یعنی کسی که چون انسان فکر کند. آرزوها و هدف‌هایش با شخص اشتراک داشته باشند، دارای ذوق و سلیقه مشابهی با انسان باشد و موارد تناقض شخصیتش نیز انسان را تکمیل کند یعنی شبیه مکملی باشد. ضمناً کارها و مشاغلش نیز با شخص یکی و شبیه باشند.

از وجود این همزبان برای هر چیز می‌توان استفاده کرد. هیچ وسیله تفریحی به اندازه او مؤثر نیست. هیچ راهی نیست که با او نتوان رفت. در هیچ مبارزه‌ای نیست که یار و یاور انسان نباشد و هیچ غمی نیست که با وجود او قادر به از پا درآوردن انسان باشد. من در همه مدت زندگانیم برای یافتن این همزبان کوشش‌ها کرده‌ام و ده سال است که همواره به تناسب موقعیت و شخصیت همزبان‌هایی داشته‌ام و اکنون نیز یکی دارم و از او چه استفاده‌ها که می‌کنم. به علاوه، زهره هم برای من نیم همزبانی است و او که خیلی بهتر از سابق مرا می‌فهمد و درک می‌کند از این لحاظ خیلی مورد استفاده است.^{۸۸}

به نظر می‌رسد همایون همواره مایل است سایه همنشینی یک زن که شیفته ژست انقلابی و فعالیت ماجراجویانه، شجاعانه و قهرمانانه او، و مجذوب خوش‌تیپی‌اش شده در کنارش باشد. اما گویا وی قانع به همزبانی و همنشینی با یک نفر نبوده است و گرداگردش را زنانی که خامشان ساخته بود کم نبودند. هم زمان چند زن تکیه‌گاه وی به‌شمار می‌آیند. اما هم اینان هر آینه به بهای هر موفقیت جزئی و ناچیزی که در زندگی

→ است که در انتهای صفحه پانزدهم یکی از دفترچه خاطرات همایون آمده و صفحات دیگر تا صفحه هجدهم، از بین رفته است.

۸۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۲۷ خرداد ۱۳۲۸، ص ۳۲، شماره سند ۱۳۴۰/۲۲.

کار همایون بروز می‌یابد محکوم به قربانی شدن می‌باشند و برای او کمترین اهمیتی ندارند.

تنها تکیه‌گاه من وجود همین دو زنست که آنها را هم نمی‌توانم چندان اهمیتی بدهم و با کمال میل حاضریم در برابر هر موفقیتی در یکی از گوشه‌های زندگانی و کارم، فدایشان کنم.^{۸۹}

و جالب آن که این گونه زنان هر آینه دلش را مانند سفر کردن و کتاب جمع کردن می‌زدند، دیگر جایی در زندگیش نداشتند و با بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی همایونی مواجه می‌شدند.

خیلی چیزها را که سابقاً دوست می‌داشتم، اکنون برآیم بی‌تفاوت شده است، حتی این دو زنی که چقدر مهربان و وفادارند، آن قدر که من تعجب می‌کنم، دیگر هیچ مورد علاقه من نیستند. من با آنها کج‌دار و مریز [برخورد] می‌کنم، اما خیلی کم به یادشان هستم. از مسافرت که تاکنون خیلی برایم دوست‌داشتنی بود لذتی احساس نمی‌کنم. در تبریز دلم برای هیچکس تنگ نشد و اینجا هم که آمدم از دیدار هیچ کس چندان لذتی نبردم. میل به کتاب جمع کردن در من مرده است. کتاب جمع می‌کنم ولی هیچ لذتی دیگر از این کار نمی‌برم و اگر فی‌المثل دوره مجله‌ای در کتابخانه‌ام ناقص باشد هیچ ناراحت نمی‌شوم.^{۹۰}

همایون همزمان با اشتغالات سیاسی و اجتماعی، روابط با زنان را برای خود محفوظ داشته و به بسط و تعمیق آن می‌پردازد. گاهی نیز بر اثر افسردگی‌های همایون این رابطه تیره و تار می‌شد.

مدت درازست که این زنها را ندیده‌ام. نه وقت دارم و نه حوصله... آن قدر سرد و یخ کرده و بی‌جاذبه شده‌ام که به طور قطع در ظرف مدتی که نه چندان طولانی است این آخرین وسایل رفع خستگی را از دست خواهم داد.^{۹۱}

دنیای همایون به تحصیل و خانواده محدود نمی‌شود، چراکه گرداگرد او را دوستانی که انتخابی چون او کرده‌اند فراگرفته و زنان جوانی که همایون را ایده‌آلی برای معاشرت

۸۹. همان، دفتر خاطرات، (پیش از شهریور ۱۳۲۸)، ص ۳۷، شماره سند ۳۷/۱۴۰.

۹۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۱۸ آذر ۱۳۲۸، ص ۴۵، شماره سند ۴۵/۲۹/۱۴۰.

۹۱. همان.

با خود برگزیده‌اند. گاه بستر گسست این ارتباطات هم فراهم می‌آمد و شگفت آن که همایون در یک مورد خاص از قطع پیوند با «دلبنده‌ای» به مثابه یک ضربه هولناک که او را از «طاق همخامنشی» مبدل به «طاق ساسانی» و بدون ستون و تکیه‌گاه ساخته است یاد می‌کند.

این ضربت آخری هنوز از خاطر من نرفته است و هنوز آزارم می‌کند. شوخی نبود، من برای اولین بار به یک نفر اعتماد تقریباً کامل کرده بودم، به یک نفر دلبنده بودم، یک نفر را جزء بدن خود و وجود خود [د] کرده بودم، یک نفر را تقریباً مانند خود می‌دیدم و می‌خواستم و به یک نفر دلخوش بودم و آن وقت همین نقطه اتکاء، همین «من دوم» یا بهتر بگویم «نیمه من» از من جدا شد و همه چیز را میان من و خود پایان داد. او با این که می‌گوید هنوز هم برای انجام دادن همه دستورهایی من مانند یک سرباز حاضر است و هر کار مرا با میل به انجام خواهد رسانید، در نظر من از دست رفته است و من همه چیز را بین خود و او به پایان رسیده می‌بینم. من یک طاق همخامنشی بودم که اکنون ناچار تبدیل به طاق ساسانی شده‌ام. ستونی که مرا نگه می‌داشت از بین رفته است و اکنون خودم باید خود را نگاه دارم.^{۹۲}

شک نیست که انسانها در فراز و فرود و چم و خم زندگی نیازمند همراه، یاور، همفکر، همدل، همزبان و تکیه‌گاه روحی مطمئن و بامحبتی هستند که کوله‌بار سفر را بسته همگام آنان حرکت نمایند. اما همایون به طریقت دیگری باورمند است و می‌خواهد مانند یک گوزن وحشی تنها رهسپار بیابان شود. و به رغم آن که دوستان و زنان همزبان و وفاداری یافت می‌شوند که با وی «معاشرت لذتبخشی» داشته باشند اما او نه تنها نباید به آنان دلبنده‌گی یابد، بلکه هر گونه حق شناسی و علاقه را هم در خود بکشد.

من باید عادت کنم که همواره تنها و بی‌پشتیبان، بی‌نقطه اتکاء، بی‌دوست، بی‌علاقه و مورد علاقه، بی‌غمخوار و رازدار و مانند یک گوزن وحشی و بیابانی، تنها، یعنی بی‌علاقه زندگانی کنم. باید ضمن آن که با دیگران کار می‌کنم و می‌گویم و می‌خندم، تنها باشم. باید احتیاجی را که به دیگران دارم از میان ببرم و به خود منحصر سازم. باید فقط به کارهای خود پردازم و هر لذتی را که در جوار دیگران

۹۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۴ بهمن ۱۳۲۸، صص ۷۷ - ۷۸. شماره سندهای ۸۱۴۰/۴۷ -

ممکن است بیرم با دیده بی‌اعتنایی نگاه کنم.

ممکن است دیگران بتوانند به من لذتی بدهند. ممکن است یک دوست کامل پیدا کنم که برای من همزبانی باشد، ممکن است این زنها با من وفادار بمانند یا به هر نحو حاضر باشند لذاتی از معاشرت خود به من بدهند، ولی من باید در عین این که از این لذات استفاده می‌کنم به آنها دلبستگی پیدا نکنم. من باید اولاً، احتیاج به دیگران، احتیاجی را که از نظر شخصی به آنان دارم از میان ببرم؛ و ثانیاً، نسبت به آنها هر گونه حق‌شناسی و علاقه‌ای را در خود بکشم، تا اگر هم دیدم استفاده از فلان کس موجب ناراحتی‌ای نمی‌شود و از او فایده‌ای بردم، گرفتار عواقب کثیف آن نشوم.

دیگر چگونه ممکن است من باز هم به کسی اطمینان پیدا کنم؟ وقتی که نیمی از بدنم به من بی‌وفایی کرد و همزبانم مرا ترک نمود؟ دیگر چه کسی پیدا خواهد شد که این همه بتواند با من شبیه و نزدیک باشد و این همه مرا تکمیل کند و تازه از صفت بی‌وفایی و تلون که در همه کس به مقدار زیاد پیدا می‌شود، عاری باشد؟ دیگر هیچ مردی و هیچ زنی مورد علاقه من قرار نخواهد گرفت. دیگر آن عاملی که مرا وادار می‌کند از تکیه به دیگران لذت ببرم در من خواهد مرد... از این پس من خواهم ماند و خودم... و برای اجرای نقشه‌های وسیعی که در سر دارم خواهم کوشید. برای من که نمی‌توانم لذت ببرم، اصلاً چرا لذت موجود باشد؟^{۹۳}

همایون در این برهه بدون آموزگار فکری، خصلت‌های نازدودنی مهلکی را به خود تزریق می‌کند. وی در جای‌جای دست‌نوشته‌هایش به طوری که پیشتر نیز اشاره رفت از صرف‌نظر کردن از لذت‌ها و پشت کردن به جاذبه‌های دنیوی داد سخن می‌راند، حال آن که در یادمانده‌های وی پارادوکس این ادعاها به وضوح دیده می‌شود. به بخش ناچیزی از تفریحات این مبارز سیاسی جوان و انقلابی بیست و دو ساله توجه فرمائید:

تاکنون من انواع تفریحات را که توانسته‌ام، برای خود دست و پا کرده‌ام و آزموده‌ام، از معاشرت با یاران یکدل و زنهای دلخواه، شرکت در مجامع دوستانه، مجلس شراب و زن تا حضور در کافه‌ها و کاباره‌ها و سایر تفریحاتی که معمولاً در دسترس ما قرار دارند.^{۹۴}

۹۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۴ بهمن ۱۳۲۸، صص ۷۸ - ۸۰. شماره سندهای ۸۱۴۰/۴۸ -

۸۱۴۰/۵۰.

۹۴. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۱۶ مهر ۱۳۲۹، ص ۱۴۵، شماره سند ۸۱۴۰/۸۱.

البته این کارنامه مشعشع داریوش جوان تا این مقطع زمانی است. در میان رویکردهای زن‌گرایانه همایون برخی نیز به سان یک عشق بزرگ خودنمایی کرده‌اند. به عنوان نمونه، وی در بازگویی قسمت باقیمانده اواخر سال ۱۳۲۵ از «عشق بزرگ و نسبتاً جالب زندگانی» اش یاد می‌کند.^{۹۵} همایون به استناد آنچه خود به رشته تحریر درآورده است از سن سیزده سالگی به این سو کاری نمائنده که نکرده باشد. مزه همه چیز را چشیده و هر عملی را آزموده است.

در این ۹ ساله گذشته من کاملاً معنای خوشی و اندوه و پیروزی و شکست را دانستم. مزه زنهارا چنان که باید و شاید چشیدم. دوستی و عشق و دشمنی و هوس را شناختم... تقریباً همه کارهایی را که ممکن است جوانی در محیط ما انجام دهد آزمودم... زندگانی پشت و رو و زیر و بالای خود را به من نشان داد. چیزی نماند که مزه خود را به من نجشاندن باشد و کاری نماند که نمونه‌ای از آن را نکرده باشم.^{۹۶}

اما انجام دهه سی مقارن با جلوه‌گری زن تازه ره‌یافته‌ای در زندگی همایون است. زنی که تحسین و تمجید و نه عشق همایون را برانگیخته است و حضورش گرداگرد وی باعث بی‌رونتی کارکرد دیگر زنان پیرامونی همایون شده است، به طوری که مایل به رؤیتشان هم نیست و به اصطلاح همایون همه را از چشمش انداخته است و فقط در سومین ملاقات توانسته «تا حدی ابتکار عملیات را به دست بگیرد.» اما همایون در درونش درگیریهایی دارد و با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کند که در گزاره مبسوط زیر آن را شرح داده است:

یکشنبه ۱۹ خردادماه ۱۳۳۰ [۱۳]:

هر بار که از دیدار این وجود دلخواه باز می‌گردم، اندوه تا چند روز بعد گریبانم را رها نمی‌کند، با این که دیدارهای ما از خوشی و شادمانی و زیبایی سرشار است و بهترین ساعت‌های زندگانی روزانه من به‌شمار می‌آید... این زن همه تحسینات و تمجیدات مرا نسبت به خود جلب کرده است و به همین دلیل از این که همه عشق‌های مرا به خود متوجه کند، عاجز مانده است. من خوب می‌فهمم که عاشق او نیستم اما به شدت تمام او را تحسین می‌کنم. وضع طوریت که دیگر تمام زنهای

۹۵. همان، دفتر خاطرات، (پیش از ۱۶ مهر ۱۳۲۹)، ص ۱۴۲، شماره سند ۸۱۴۰/۷۸

۹۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۹، ص ۱۶۳، شماره سند ۸۱۴۰/۹۳

گذشته و حال زندگانیم را در مقایسه با او بی لطف و بی رونق می یابم. دیگر حتی برخلاف همه تمایلاتم نمی توانم به دیدار زنهای دیگر کوچکترین رغبتی هم احساس کنم. همه را از چشم انداخته است. او به اندازه ای نکته سنج و باهوش و زرنگ است که من به زحمت فقط در سومین دیدار توانسته ام تا حدی ابتکار عملیات را به دست بگیرم. خیلی در این که مرا شیفته خود سازد عجله می کند، اما اگر می دانست که احترام و ستایش چه مقدار جای عشق را در دل من گرفته است خیلی ممکن بود ناراضی شود. دیدارهای او برای من آموزنده و مفید است. من باطناً و غیرمستقیم از او درس می گیرم. از وقتی با او آشنا شده ام و به کسی برخورده ام که می تواند تمام افکار و عقاید و حرفهای مرا تحمل کند، کاری که به این درجه از کمال و زیبایی و لطف، هیچکس تا کنون نکرده است، هر روز اندیشه تازه ای به سرم می آید. هر وقت به فکر او می افتم، چه افکار تازه و شیرین که برایم آشکار نمی شود؟ اما این عامل مخرب همه لذات تا کنون زندگانیم، این تفکر منحوس در این مورد هم دست از سرم بر نمی دارد، باز می بینم در کار آنست که حتی این زن دلخواه کم نظیر را هم برایم عادی و بی لطف کند. آنچه تا کنون همواره مانع از این شده است که زندگانی من رنگ و آبی پیدا کند این بوده است که من هر چیز را بیشتر دوست داشتم، بیشتر مورد تفکر قرار می دادم و چیست که در برابر یک تفکر مداوم و مسلح، خود را حفظ کند؟ چیست که در برابر تفکر دوام بیاورد و زیبایی و لطف خود را نگاه دارد؟ به همین علت من هرگز نتوانستم زیبایی ها را در زندگانیم کاملاً راه بدهم. هرگز موفق نشدم این گذران تلخ و سنگین را با یک عشق، با یک پرستش، با یک خیال زیبا درباره یک موجود زیبا، رنگ آمیزی و قابل تحمل کنم.

همین تفکرات همیشگی من بود که نگذاشت هیچ چیز وجود مرا تکان دهد. نگذاشت من هم لذت عواطف و حالات شدیدی از قبیل عشق و حسادت، و ناکامی و رنج را بچشم. مانع از این شد که عشق آموزنده را، عشق مست کننده و سوزنده را بشناسم. نگذاشت که آرزوی یک زن رگه ایم را پر کند و وجودم را آتش بزند. مانع از این شد که من طعم شدیدترین و کشنده ترین لذتها و ناکامیها را بچشم. حالاتی که فقط یک عشق می تواند به انسان بشناساند. افسوس که من عشق را نشناختم و نخواهم شناخت. حیف که هیچ گاه نخواهم توانست به یاد زنی همه چیز را فراموش کنم. صد حیف که آرزوهای من در یک هیکل دلارام جمع نخواهد شد و من هرگز نخواهم توانست خواستها و تمایلاتم را با لباسی که زیباتر از آن در جهان نیست، یعنی در وجود یک زن بپوشانم. خیلی دلم می خواست یک بار این آرزو برآورده

می شد و من فقط برای یک بار می توانستم دنیا را در وجود دلربای یک زن تماشا کنم و از دریچه چشم های مخمور او به جهان بنگرم. اما راستی اگر ممکن بود من مفهوم عشق را درک کنم، هیچ موجودی در دنیا به اندازه این زن برای فهماندن آن تناسب و شایستگی نداشت.^{۹۷}

همایون به رغم این که در خانه ای از اصحاب هنر زاده شده است اما گویی صدای چهچه بلبلان، بال زنی پرندگان، زمزمه جویبارها، و نوای نسیم را نمی شنود. تنوع طلبی و بلهوسی های همایون، او را نسبت به بهره مندی از احساس عشق ورزیدن عقیم ساخته است. در نظر او، زنان هم تاریخ مصرف دارند که پس از استفاده و انقضای مهلت آن باید دور انداخته شوند و «هیكل دلارام» نویی جایگزین آن موجود کهنه عادی و مورد استفاده واقع شده، گردد. این نوع زنان به مجرد دوری دو هفته ای از همایون تأثیرشان نیز زایل می شد و دوستی و محبتشان به آسانی زدوده می گشت و هیچ تضمینی برای تداوم علاقه هم وجود نداشت. معلوم نیست یادداشت سردمزا جانم زیر که به فاصله فقط دوازده روز از دستنوشته بالا به خامه همایون تحریر یافته است درباره همین زنی است که داریوش آن گونه لب به تحسین و تمجید آن گشوده و ستایشگر فهم عارفانه اوست، یا خیر؟ واقعاً مشخص نیست.

این زن را دیگر ندیده ام. به بیلاق رفته است و هر وقت بتواند به دیدارم خواهد آمد، اما دیگر علاقه ای که آن روزها به او داشتم در دلم وجود ندارد. فقط دو هفته دوری کافی بود که تأثیر او را زایل کند. روحیه من گویی فقط آماده آنست که از هر واقعه، وسیله ای برای کشتن علائق بسازد. برای من ندیدن و زیاد دیدن هر دو یک نتیجه به بار می آورد.^{۹۸}

همایون یک موجود دوشخصیتی است که تابعی از تغییرات سیاسی و اجتماعی محافظلی است که با آنان ارتباط دارد و از این رو به طور دایم در تغییر است و مستمراً نظریات و دیدگاههایش دگرگون می شود. گزاره های زیر نمونه ای از این پارادوکسیکال و کیش شخصیت اوست. به زعم همایون اندیشه و عشق رویاروی یکدیگر و اجتماعشان

۹۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۳۰، صص ۲۰۸ - ۲۱۲، شماره سندهای ۱۲۴/۸۱۴۰ -

۸۱۴۰/۱۲۸

۹۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۳۱ خرداد ۱۳۳۰، ص ۲۱۴، شماره سند ۱۳۰/۸۱۴۰.

جمع ضدین است و باید یکی را برگزید و او موفق به گزینش فکر شده و به عشق پشت کرده است. همچنین همایون با ما از ضرورت تفاوت ظاهر و باطن و عدم یکرنگی می‌گوید.

در مورد عشق هم که خیالم مدتهاست راحت شده... عشق مال آنهایی است که می‌توانند گاهی جلوی فکر کردن خود را بگیرند، نه اشخاصی مانند من که به بدبختی توجه و تفکر داریم گرفتارند.

برخلاف نظریه سابقم دل خود را از یخ و سنگ خواهم کرد و هر چه حرارت است به بیرون اختصاص خواهم داد. من احتیاج دارم که باطنی سرد و ظاهری خروشان داشته باشم. دیگر تنها اشکال بر سر این است که نتوانم ظاهر را حفظ کنم و تضادی را که در میان باطن و ظاهر من وجود دارد مخفی نگاه دارم. از این به بعد باید با کمال دقت مواظب آن باشم که خود را آن گونه که واقعاً هستم نشان ندهم.^{۹۹}

همایون شباهت به آدمی پیدا کرده که بر لب بام و پرتگاه است و مقصد را دورادور روشن و دلپذیر تصور می‌کند. همایون «عشق‌های یکشبه» را بر «نشستن و پرحرفی» با یار ترجیح می‌دهد، به رغم آن که «این روابط خشک و خالی» نیز دلش را زده است.

حیف که عاشق نیستم و الا دیگر زندگانیم نقصی نداشت، یک درام پرحادثه کامل بود؛ اما بدبختانه حتی این وجود دلخواه هم نتوانست مزه درد و یأس را به من بچشاند و در بیم و امید روزم را سیاه کند. دیگر چه فایده دارد، عشق‌های یکشبه خیلی بهتر است. نشستن و پرحرفی کردن و نکته گفتن و شنیدن دردی را دوا نمی‌کند. وقتی پای عشق در میان نباشد، آدم از این روابط خشک و خالی زود زده می‌شود. حالا تا چند ماه دیگر، شاید تا آخر سال باید فقط به کارهایم برسیم... بعد شاید باز دل و دماغ مغازله و فلسفه‌بافی در من به وجود بیاید.^{۱۰۰}

از منظر همایون از دست دادن فرصت ارتباط با زنها موجب غصه است و چه بسا آدمی پس از هر عملی از انجام آن پشیمان شود مگر گذران اوقات با زنان که ندامت‌پذیر نیست. در این راه هر اندازه پول و وقت هزینه شود مجاز است و ناراحتی ندارد. همایون

۹۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۳۰، صص ۲۳۳ - ۲۳۴، شماره سندهای ۱۴۹/۸۱۴۰ - ۸۱۴۰/۱۵۰.

۱۰۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۴ آبان ۱۳۳۰، ص ۲۴۲، شماره سند ۱۵۸/۸۱۴۰.

از این که مدتی است پرداختن به اشتغالات سیاسی موجب بی توجهی اش به زنها شده، افسوس می خورد.

با آن که زندگانیم از سیاست پر شده است باز گاهی افسوس می خورم که چرا صحنه زندگی را از زنها خالی کردم؟ چرا همه موقعیتهایی را که از آغاز امسال پیدا شد به دست بی اعتنائی سپردم و از کف دادم؟ مگر نه اینست که می توانستم امسال را یکی از سالهای استثنایی و شیرین بسازم؟

حقیقت اینست که همه چیز ممکن است شخص را به ندامت دچار سازد جز پرداختن به زنها؛ وقت و پولی که صرف زنها شود هیچ پشیمانی به دنبال نخواهد آورد و برعکس از دست دادن چنین موقعیتهایی است که انسان را به شدیدترین ندامت ها گرفتار می کند. اما حتی هنوز هم موقعیت کاملاً از دست نرفته است. اگر عقلی به خرج دهم ممکن است خیلی از گمشده ها و فراموش شده ها را دوباره زنده کنم و رنگ و رونقی به زندگی خود ببخشم. حیف که عقلی نمانده است.^{۱۰۱}

بهار ۱۳۳۲ مقارن با شرایط حساس حاکمیت دولت ملی است و البته برای همایون همزمان با پیدایی ستاره دلارام، صمیمی و پاکبازی در زندگیش می باشد که در برابرش احساس خاکساری هم دارد و البته آشنایی و ارتباط با وی به سن نه سالگی اش باز می گردد و در مقطع حساسی به زندگی همایون راه می یابد و دلش را می رباید. به اظهار همایون، وی تاکنون هیچ کس را به اندازه این زن دلخواه و صدیق دوست نداشته است.

علاوه بر اینها نباید درباره این وجود دلارام بی انصافی کنم. تأثیرات عشق او که در نهایت صمیمیت و پاکبازی است در ایجاد خوشبینی و خشنودی من کاملاً قابل ملاحظه است. در حال حاضر تنها موجود انسانی است که به او اطمینان کامل و نظر صددرصد مثبت دارم. آن قدر با ملاحظه و صدیق و در احساسات خود سخاوتمند است و آن قدر مرا دوست دارد که جلوی همه بدبینی های فطری مرا گرفته است. نه تنها امروز بیش از همه کس به او علاقه دارم، تاکنون هم هیچ کسی را این همه دوست نداشته ام و شاید در زندگانیم دیگر موردی پیدا نشود که به این شدت به آدمی علاقه مند شوم. این زن دلخواه در مناسب ترین و حساس ترین مواقع وارد زندگانی من شد. صرف نظر از آن که یک ارتباط ۱۶ ساله نیز ما را به هم پیوسته است. همه این

عوامل دست به دست هم داده و او را ستارهٔ زندگانی من ساخته است. آن قدر جوانمرد و بلندهمت است که با برادرم شاپور از این جهت لاف برابری می‌زند.^{۱۰۲}

بررسی اسناد و مدارک بازمانده از همایون نشانگر آن است که وی از نگارش نام افراد در خاطراتش خودداری ورزیده است و نهایت احتیاط را حتی در بیان کلی رخدادها مبذول داشته است. دستنوشتهٔ زیر سیاههٔ مکتوبی از همایون به مخاطب جدیدی است که گویا موفق به خودمانی شدن با او نشده است و خطابه‌اش با عتاب و گله‌گذاریهایی همراه است.

[۱۳]۳۴/۸/۲۰

از شما معذرت نمی‌خواهم با آن که حق با شما است، و متأسفانه مثل غالب موارد این منم که رفتار خوبی نداشته‌ام. اما اصرار شما به تحمیل فعالیت خودتان بر من که پیشاپیش مسئولیت خود را می‌دانسته‌ام، مرا از هر اقدام مناسبی ممانعت می‌کند. به نظر من کسی که حق دارد کمتر باید برنجد. شک نیست که من هم دلایلی برای خودم دارم؛ دلائل موجهی که هیچ‌گاه با شما نخواهم گفت. ما تا آخر عمرمان هم، که امیدوارم با هم بگذرانیم، نخواهیم توانست خودمانی بشویم و همیشه چیزهایی وجود خواهد داشت که فقط یک طرف از آنها آگاه خواهد بود، اما راستی خیال می‌کنید که من نمی‌دانم شما برای من چه چیز هستید؟^{۱۰۳}

همایون ملغمهٔ عجیبی از آراء و نظرات را در خود گرد آورده است. او که از افکار بکر، قریحه‌های کمیاب، ایده‌های ناب و درستی معلومات بی‌نظیرش مطمئن است، در برابر زنان خلع سلاح است و در عین حال در همنشینی با آنان مایل است چونان یک مرشد فکری عمل کند. وی دلباختگی به کلکسیون زنان پیرامونش را یک توهم و واپس‌نشینی و احساسی عبث و بیهوده می‌پندارد. او دل بستگی و وابستگی به زنان را نشانگر ضعف نفسانی، و عشق و مهرورزی به آنان را غیرضروری می‌داند. همایون در راهیابی به قدرت آماده است تا نه تنها به همه چیز و همه کس در همه وقت پشت کند، بلکه آن را فدا و قربانی خودخواهیهای سیاسی خود گرداند.

۱۰۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۳۲، صص ۲۷۴ - ۲۷۵، شماره سند‌های ۸۱۴۰/۱۹۰ - ۸۱۴۰/۱۹۱

۱۰۳. همان، سند شماره ۸۱۴۰/۲۰۸

فقط هنگامی می‌توان از زنها توقع عشق داشت که عشق در قلب انسان وجود داشته باشد. مردی مانند من که در همهٔ عمر خود هیچ‌گاه نتوانسته است زنی را دوست بدارد، چگونه می‌تواند مورد عشق قرار گیرد و اصلاً چه لزومی برای او دارد. ۱۰۴

فصل سوم

گذرگاه پر جزر و مد

دریبه در دری قدرت
«جام جم»، نشریه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران
رجز خوانی در محفل جام جم
با پان‌ایرانیست‌ها

دربه در در پی قدرت

کشمکش‌های درونی و اصطکاک‌های وجودی همایون به شدت در نوسان و در لابلائی سطور خاطره‌نویسی‌هایش عریان است. او به طرز خود ویژه‌ای در لو دادن خصلت‌های بدش مهارت دارد. در تقابل با موجودات ضعیف، خود را به سان شیر می‌پندارد و دیگران را وامدار فضایلش می‌داند. اندیشه همایون با شخصیت وی کاملاً منطبق است و جالب آن که می‌کوشد تا گفتار، کردار و رفتارش را برای دیگران ایده‌آلیزه نماید. اما قدرت، نهایت آرزو و حد اعلای آرمان‌خواهی این جوان پرگویی است که ادا و اطوار مبارزان را درمی‌آورد و ژست انقلابی به خود می‌گیرد لیک فهمی بسیار ابتدایی، سطحی و فرمالیستی از مبارزه سیاسی دارد. همایون تشنه قدرت و افسون‌شده آن، در راه تصاحبش آماده است همه چیز را خرد کند و بساط خیلی چیزها را بهم زند. برخی دستنوشته‌های بازمانده از همایون، معرفی حقیقی او را آسانتر می‌کند.

همه بدبختی‌های من از این تمایل جهنمی به قدرت و تسلط سرچشمه گرفته است. این میل یا بهتر بگویم شهوت به قدرت است که مرا چنین در دست خود زبون و گرفتار کرده است.^{۱۰۵}

جوان بیست و سه ساله مورد بحث ما که در تب و تاب این شر شیطانی می‌سوزد در یک ارزیابی نفسانی منشاء گرفتاریها و بیچارگی‌هایش را خواست جهنمی سلطه‌جویی و قدرت‌طلبی تحلیل می‌کند و این تمایل شهوانی را سرزنش می‌کند. اما از سوی دیگر

دست از طرح‌ریزی و نقشه‌کشی برای دستیابی به این خواست جهنمی بر نمی‌دارد. همایون پیشرفت و کامیابی خود را در تحقق این خواست می‌داند و رمز موفقیتش را قدرتمندی می‌پندارد و آن را فوز عظیم به‌شمار می‌آورد و در این راه آماده است تا «از آبرو، حیثیت خانوادگی، پول، وقت، پیشرفت در زندگی عادی و جان خود» بگذرد. برای همایون مسیر دیگری متصور نیست و او چاره منحصر به فرد خروج از بحران را همین می‌داند و از این رو می‌گوید «احتیاج هر چه را ایجاب کند، فدا خواهم کرد».^{۱۰۶}

کسب قدرت، نهایت آرزوی همایون است. لازمه راهیابی و دستیابی به این ایده‌آل، بی‌اعتنایی و بی‌عاطفگی او به انسانها است. از این رو بر این باور است که ریشه توجه به دیگران و عواطف لطیف را باید در وجود خود خشکاند. قدرت دوا می‌دهد تمامی دردهای همایون است.

از این پس بی‌اعتنایی به هر چیز و هر کس که ارتباطی به هدف من ندارد شعار من است. من بی‌اعتنا باقی خواهم ماند و مقتدر خواهم شد، هر طور که می‌شود بشود و دیگران هر سرنوشتی پیدا می‌کنند بکنند. با این زندگانی وحشت‌آوری که من گذرانده‌ام، دیگر آخرین ریشه‌های هر گونه عاطفه لطیف در وجودم خشکیده است. کجاست قدرت؟ کجاست قدرتی که به همه دردهای زندگانی من پایان خواهد داد و به نقشه‌های دور و دراز من صورت اجرا خواهد بخشید؟ کجاست قدرتی که تنها مطلوب من است...؟^{۱۰۷}

همایون در بخشهایی از یادداشت‌هایش از گذران بد زندگی و اتلاف وقتش می‌سوزد و می‌نالند و گاهی هم اظهار رضایت می‌کند. برای درک این گزاره‌ها باید آن هنگام با توسل به دماسنجی حرارت بدن او را تعیین کرد، توگویی سرما و گرمای محیط بر لحن نوشته‌هایش تأثیرگذار است.

در آستان بیست و چهارمین سال این زندگانی پرماجرا که مجموعش چندان بد نبوده است، یک بار دیگر تصمیم خود را دائر بر نیرومند شدن تکرار می‌کنم.^{۱۰۸}

۱۰۶. همان، دفتر خاطرات، (نیمه دوم آذر ۱۳۲۸)، ص ۴۸، شماره سند ۸۱۴۰/۳۰.
 ۱۰۷. همان، دفتر خاطرات، (نیمه اول شهریور ۱۳۲۸)، ص ۴۳، شماره سند ۸۱۴۰/۲۷.
 ۱۰۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۵ مهر ۱۳۳۰، ص ۲۴۰، شماره سند ۸۱۴۰/۱۵۶.

و یا در فراز دیگری که اعلام می‌کند:

من محکم سر جای خود ایستاده‌ام و حتی می‌توانم بگویم که استحکام و قوت من بیشتر شده است. من می‌خواهم آدم نیرومندی شوم و گویا هرسال مقداری در این راه پیش می‌روم.^{۱۰۹}

همایون که از متن طبقه متوسط جامعه برخاسته، مایل است حرکت اجتماعی‌اش رو به بالا باشد. شخصیت اقتدارطلب او برای دستیابی به خواسته‌هایش به خشونت‌بارترین وسایل و شیوه‌ها در رویارویی با حریف متوسل می‌شود. از قضا این تیپ افراد از ذکاوت سرشار و استعداد استثنایی بی‌بهره‌اند. به تعبیر «میهایلی وایدا» اگر این گونه افراد از دوره کودکی به قدرت خو گرفته باشند و در زندگی به موفقیت‌هایی دست نیافته باشند، در این صورت می‌توان تصور کرد که از استعدادهایی کاملاً پایین‌تر از سطح متوسط برخوردارند.^{۱۱۰} این قبیل افراد به هر آنچه موجب برکشیدن آنان شود می‌چسبند. شاید بخشی از انگیزه بروز رفتار اقتدارگرایانه همایون، زیر سایه دیگران قرار گرفتن اوست، در نتیجه به فروستان پیرامونش آمرانه تحکم می‌کند و برایشان خط و نشان می‌کشد. با این تاکتیک هم ضعف‌های خود را جبران می‌کند و هم می‌خواهد از قد کشیدن دیگران پیشگیری کند. این روحیه، گریز از آزادی را موجب می‌شود.

بی‌شک در ذهن خواننده کنجکاو این پرسش حاصل می‌شود که اصولاً ماهیت «مبارزه»‌ای که همایون دم از آن می‌زند، چیست؟ همان طور که مطلعیم در پی ترور نافرجام محمدرضا پهلوی توسط ناصر فخرآرایی در پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷ به گاه حضور در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، همان روز از سوی دولت اعلامیه‌ای مبنی بر انحلال حزب توده و غیرقانونی بودن آن صادر شد و همان روز مراکز حزب در تهران و شهرستانها به وسیله مأموران انتظامی تصرف شد. اما هواداران این تشکل زیر لوای نامهای دیگری چون «شورای متحده مرکزی کارگران»، «سازمان زنان»، «جمعیت ایرانی طرفدار صلح» و... فعالیت‌های خود را پی گرفتند. گرداگرد همایون را نیز جوانان ماجراجوی آنارشویستی احاطه کرده بودند که در پس نقاب مافوق ملی‌گرایی و ماسک مبارزه با بیگانگان، تحرکات و جنب و جوش توده‌ای‌ها را به شکل‌های مختلف و

۱۰۹. همان، دفتر خاطرات، ص ۹۵، شماره سند ۸۱۴۰/۵۷.

۱۱۰. میهایلی وایدا. فاشیسم: به مثابه جنبش توده‌ای. ترجمه ا. شمس، تهران، نشر ایران، ۱۳۵۸، ص ۴۲.

با بهره‌وری از «آگاهی»ها و داده‌های اطلاعاتی و امنیتی زیر نظر داشتند و هر یک به قصد جبران ناکامی و زیانهای گذشته در امتداد خط استبداد سلطنتی به اصطلاح مبارزه گرم و آتشین خود را با توده‌ای‌ها دنبال می‌کردند. توجه به فرازی از نگاشته‌های همایون، ما را هر چه بیشتر با نیت و انگیزه مبارزه‌گری او آشنا می‌سازد.

اکنون باز با همه قوای خود برای آن که اقلأ در یکی از قسمتهای زندگانیم، یعنی به دست آوردن پول، پیروز شوم، وارد مبارزه‌ای می‌شوم که سرانجامی عجیب دارد و ممکن است همه چیزم را بر باد دهد.^{۱۱۱}

آری، مال‌اندوزی و تکاثر ثروت انگیزه مهمی در مبارزه به‌شمار می‌آید. می‌توان با استمرار این گونه مبارزه کردن به قدرت مالی رسید و پس از آن چنگ‌اندازی به قدرت سیاسی را دنبال کرد. توجه به فراز دیگری از فرمایشات همایونی در باب قدرت و مردانگی و نسبت این دو و ضرورت تعقیب و مراقبت مردم جالب است.

آنچه می‌توانم انجام دهم اینست که هر چه بیشتر نیرومند شوم. اگر دیگران با من مردانه رفتار نمی‌کنند، من می‌توانم مردانگی را به ایشان یاد بدهم. باید نیرومند بود و مراقبت کرد. باید دیگران را به شدت پائید ولی لازم نیست که با همان رفتار با ایشان مقابله کرد.^{۱۱۲}

عبارات بالا مظهر و ترجمان اندیشه این آموزگار مردانگی است که به خامه وی انشاء شده است و واکنش بیرونی حقد‌های درونی اوست که تصور می‌کند در وجودش به ودیعه نهاده شده است. بی‌جهت نیست که همایون از گذشته‌اش که دیرزمانی نیز از آن نگذشته است اظهار گریزانی و بی‌زاری می‌کند. او با گذشته‌اش نه تنها قهر است و تن به آشتی نمی‌دهد بلکه اساساً در صدد نفی خود و هویتش با رویکرد به بی‌اعتبارسازی گذشته است.

من اساساً از گذشته متنفرم و فقط به حال و مخصوصاً آینده توجه دارم. گذشته در نظر من فقط عبارت از یک بخش بزرگ دور انداختنی و یک قسمت کوچک

۱۱۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، (نیمه دوم دی ۱۳۲۸)، ص ۷۳، شماره سند ۸۱۴۰/۴۳

۱۱۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۲۴ آبان ۱۳۳۵، ص ۲۴۴، شماره سند ۸۱۴۰/۱۶۰

عبرت گرفتی است. من از گذشته نفرت دارم. از آن فرار می‌کنم و آن را به فراموشی می‌سپارم... من همه پیوندهایی را که به گذشته دارم قطع می‌کنم و هیچ‌گاه یادگارهای گذشته را نگاه نمی‌دارم. من اکنون نه یک عکس و نه یک نامه، نه یک یادگاری و هدیه و نه هیچ چیز دیگری که از یک خاطره گذشته حکایت کند، با خود ندارم... من از این نوع گذشته‌ها، چه شیرین باشند و چه تلخ، متنفرم و همواره استعداد فراموش کردن آنها را در خود تقویت می‌کنم. مرا به گذشته چه کار؟ من برای حال و به ویژه آینده ساخته شده‌ام.^{۱۱۳}

برای همایون، گذشته چراغ راه آینده نیست و صرفاً برخی رخدادهایش پندآموز است، اگرچه البته گذشت زمان صحت این ادعا را هم اثبات کرد و پندآموزی و عبرت‌گیری همایون را از گذشته هویدا ساخت.

«جام جم»، نشریه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران

جنب و جوش مطبوعاتی همایون به سال ۲۳-۱۳۲۲ و آن هنگام که او در کلاس دوم متوسطه در دبیرستان البرز سرگرم تحصیل بود، باز می‌گردد. در آن دوره وی طرح تهیه و انتشار هفته‌نامه‌ای دانش‌آموزی به نام «بهمن» را داد که دربرگیرنده مطالبی شامل شعر، داستان، خبر، لطیفه و ضرب‌المثل و... بود. هفته‌نامه بهمین که در تیراژ اندکی به صورت استنسیل تکثیر می‌شد، در سطح محدودی میان دانش‌آموزان دبیرستانها توزیع می‌گردید. بیشتر مطالب بهمین توسط داریوش همایون تحریر می‌شد. تنی چند از همفکران و دوستان دانش‌آموز، یاوری در این راه بودند.^{۱۱۴}

اما فعالیت رسمی مطبوعاتی همایون با انتشار نشریه «جام جم» به سال ۱۳۲۸ آغاز شد.^{۱۱۵} برخی منابع شروع کار مطبوعاتی وی و تأسیس مجله هنری جام جم را ۹ سال بعد یعنی ۱۳۳۷ یادآور شده‌اند،^{۱۱۶} که به هیچ وجه صحیح نیست. محتوای این مجله که به گونه ماهانه منتشر می‌شد ادبی بود و در واقع ناشر آثار اعضاء و افکار انجمن ادبی جام

۱۱۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۸، صص ۱۹-۲۰، شماره سندهای ۱۱/۸۱۴۰-۸۱۴۰/۱۲.

۱۱۴. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۱۱۵. چهره‌های آشنا. تهران، کیهان، ۱۳۴۴، ص ۶۶۲.

۱۱۶. چهره مطبوعات معاصر. به کوشش غلامحسین صالحیار، تهران، پرس اجنت، ۱۳۵۱، ص ۱۴۵.

جم بود. محل نشر آن تهران و صرفاً در سال ۱۳۲۸ ش / ۱۹۴۹ م چاپ سپاری شد.^{۱۱۷} خود همایون در گفت و گوی مفصل «ایران و جهان» با وی و در پاسخ به این پرسش «بهروز صور اسرافیل» که «شما که هستید و از کجا آغاز کرده اید؟» اظهار می دارد: «در نوزده سالگی اولین مجله ام را منتشر کردم که یک مجله هنری به نام جام جم بود.»^{۱۱۸} حال آن که نخستین شماره این مجله در فروردین ۱۳۲۸ منتشر شد و آن زمان همایون بیست و یک ساله بوده است و نه نوزده ساله. ماهنامه جام جم به مثابه ارگان مطبوعاتی و نشریه انجمن هنری جام جم به شمار می آمد. انجمن هنری جام جم به سال ۱۳۲۷ تأسیس شد و از فعالان آن ضیاء مدرس و شاپور زندنیا بودند.^{۱۱۹} و البته داریوش همایون نیز از ارکان انجمن محسوب می شد. در یکی از شماره های جام جم درباره این انجمن هنری آمده است که:

انجمن هنری جام جم به منظور «همه گونه فعالیت در زمینه های مختلف هنری و امور و مباحث مربوط به آن» تشکیل شده است و برای بالا بردن سطح درک هنری زنان و مردان اجتماع ایران و در راه ایجاد هنر ملی و پیشرو می کوشد... عضویت در انجمن پیشرفت مقصود را بسی آسان خواهد کرد و مجال آن خواهد داد که هر چه زودتر تحول بزرگ و اساسی هنر ما آغاز شود.^{۱۲۰}

اما مطالعه یادداشتهای امیرشاپور زندنیا درباره فلسفه پیدایش انجمن هنری جام جم جالب توجه است و تصویری متفاوت از آنچه همایون بازگو می کند و یا در یادداشتهای نشریه درج شده است را ارائه می دهد.

تشکیل انجمن هنری «جام جم» در سال ۱۳۲۷ به منظور حمایت از هنر نو که مورد تعرض حزب توده به تبع دستور «ژدانف» عضو پلیت بورو اتحاد جماهیر شوروی (روسیه) قرار گرفته بود، با شرکت اکثر سران «گنا»^{۱۲۱} (داریوش همایون، حسین دربندی، تینا تهرانی، سهراب سپهری، سیاوش کسرایی، منوچهر شیبانی،

۱۱۷. مسعود برزین. شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ ش. تهران، بهجت، ۱۳۷۱، ص ۱۴۰.

۱۱۸. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۵.

۱۱۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۵.

۱۲۰. جام جم (مجله). تهران، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۸)، ص ۳۵، که در شماره های دیگر نیز تکرار شده است.

۱۲۱. گروه ناسیونالیست های انقلاب ایران.

محمدحسین اخباری، فرهاد نیکوخواه، مرتضی عظیمی) انجام گرفت. آنها مجله «جام جم» را انتشار دادند که به دفاع از فلسفه هنر مبنی بر اصل «آزادی هنر» و اصل «آزادی فرهنگی» و در نتیجه دفاع از هنر نو و کوبیدن شعار «هنر در خدمت اجتماع» پرداخت. سهراب سپهری در این انجمن به شعر نو و نقاشی نوگرایش یافت و نخستین کتاب شعر نو او زیر عنوان «مرگ رنگ» با مقدمه امیر شاپور زندنیا در باب فلسفه هنر و شعر توسط انجمن انتشار یافت. سیاوش کسرای نیز در این انجمن به شعر نوگرایش یافت.^{۱۲۲}

دفتر نشریه جام جم واقع در چهارراه مخبرالدوله، اول شاه آباد، مؤسسه تبلیغاتی و مطبوعاتی «آژانس مهر» بود. فعالیت انجمن هنری جام جم منجر به انتشار شش شماره این نشریه شد. از شماره سوم جام جم نشانی مجله تغییر کرد و دفتر نشریه به جنب ساختمان جدید بانک ملی بازار، کوچه تکیه دولت، منتقل شد. و از شماره پنجم، این نشانی بار دیگر تغییر یافت و مکان مجله، خیابان شاهپور، سه راه بوذرجمهری، دارالوکاله فخر تعیین گردید. بر روی جلد هر شماره جام جم آرم انجمن هنری و عنوان جام جم با این بیت غزل از دیوان حافظ جلب توجه می کرد:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
همچنین، تصویر تابلوهایی از نقاشان و پیکرتراشان، زینت بخش روی جلد مجله جام جم بود. در شماره نخست، تصویر برهنه مجسمه های دوک دوگیولیانو و شب و روز از آرامگاه مدیسی اثر میکلا آنژ قرار داشت. در شماره دوم، تصویر برهنه هلن و پاریس، زن و مردی که شهر تروا به خاطر آنان منهدم شد، کار داوید، نقاش فرانسوی معاصر ناپلئون، خودنمایی می کرد. روی جلد شماره های سوم و چهارم، تصویر اثری از رودن، کار پیکر تراش امپرسیونیست فرانسه با عنوان شیری که می گیرد قرار داشت. و بر روی آخرین مجله نشریه که دربرگیرنده شماره های پنجم و ششم بود، تصویر طرح بنای یادبود، اثر کوربوزیه، معمار مدرنیست فرانسوی، قرار داشت. شماره نخست جام جم در فروردین، شماره دوم آن در اردیبهشت، شماره های سوم و چهارم ویژه خرداد و تیر، و شماره های پنجم و ششم مخصوص مرداد و شهریور بود. تعداد صفحات شش شماره جام جم ۱۷۶ صفحه است. ضمناً بهای هر شماره آن مبلغ پنج ریال تعیین گردید. در

۱۲۲. محمدعلی سفری. قلم و سیاست. تهران، نامک، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۳۱۹.

بخشهایی از نخستین شماره نشریه جام جم در واگویی انگیزه انتشار این ماهنامه از سوی انجمن هنری یاد شده با عنوان «آنچه در پیش داریم» به خامه «هیئت تحریریه» آمده است:

ما تصمیم گرفته‌ایم مبلغ یک هنر کاملاً ملی و پیشرو باشیم... هدف ما فراهم کردن وسایل ایجاد هنری است که از ملت ما، از گذشته‌ها، نیازمندی‌ها و آرزوهای آن سرچشمه گیرد؛ هنری که متعلق به ملت ما باشد و در راه پیشرفت آن به کار افتد. هنری که قادر به ابراز تمایلات ملی باشد و به همراه ناسیونالیسم جوان ملت ایران راه ترقی و عظمت ایران نو را هموار سازد. ما عزم کرده‌ایم با صرف همه قوای خود بر ضد دستگاهها و طرز تفکرهای ضدملی در عرصه هنر، بر ضد عواملی که می‌خواهند هنر ایرانی را تبدیل به یک هنر دست‌نشانده، زبون و غیرملی سازند، مبارزه کنیم و راهنمای ایجاد هنری متناسب با این دوران ناسیونالیسم شویم... اکنون باید مبارزه را با افکار ضدملی و منحرف، با کهنه‌پرستی‌ها و محافظه‌کاری‌ها که سد راه پیشرفت هنر شده‌اند تشدید کرد... «جام جم» به سهم خود و تا آنجا که توانایی دارد در راه انجام این مقصود، در راه مبارزه با افکار ضدملی، بیگانه‌پرستانه، زبون و خیانت‌آمیز و ایجاد هنر ملی ایران خواهد کوشید. ۱۲۳

بیشتر مقالات جام جم توسط منوچهر شیبانی، مرتضی عظیمی، داریوش همایون، و شاپور زندنیا نگاشته می‌شد. البته به رغم وابستگی مجله به یک انجمن هنری، از پذیرش نوشته‌های کسانی که عضو انجمن نبودند، استقبال می‌کرد و این قبیل مقالات به وسیله هیئت تحریریه نشریه مورد حک و اصلاح قرار می‌گرفت. ضمن این که تعدادی از نوشته‌ها با نام مستعار درج می‌شد. در انتهای نشریه نیز کتابها و مجله‌های منتشره داخل کشور مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. ذکر سرعنوان‌ها و فهرست مطالب جام جم، خوانندگان را با مضمون و محتوای این نشریه فزونی آشنا خواهد ساخت.

در شماره نخست این عنوانها چشم‌نوازند. آنچه در پیش داریم: هیئت تحریریه، درباره هنر: شاپور زندنیا، زندگی: شعری از سهراب سپهری، میکال آثر، نظری به موسیقی علمی، آرزوی خام: ت، ملاحظاتی درباره عناصر یک قطعه هنری: د، در تأثیر فردوسی «نمایش چراغ‌گاز»، کرم پیروز: اثر ادگار آلن پو شاعر و نویسنده امریکایی که

توسط فتحی‌پور ترجمه شده است، انتقاد مطبوعات: شین.

در شماره دوم این مطالب ملاحظه می‌شود. هنر ملی: داریوش همایون، شرابی در جام‌جم: شعری از سیاوش، آغاز هنر: شاپور زندنیا، راشل: اثر ارسکین کالدول نویسنده آمریکایی که توسط هوشنگ هادیان ترجمه شده است، هنرهای تصویری اروپای باختری در دوران معاصر (۱): شاپور زندنیا، غضب: منوچهر شیبانی، سیسرو: شین، درباره آثار اشتفان تسوایک: مرتضی عظیمی، انتقاد کتاب: شین، جام‌جم: شعری از حافظ. موضوع‌های شماره‌های سوم و چهارم از این قرار است. آزادی هنر: داریوش همایون، شعر نو: منوچهر شیبانی، روی ماسه‌ها: شعری از سیاوش، هنرهای تصویری اروپای باختری در دوران معاصر (۲): شاپور زندنیا، تخت جمشید: مسعود حاتم، درباره نمایشگاه نقاشی انجمن فرهنگی ایران و فرانسه: دکتر ر. خالاتیان، رهگذر: منوچهر شیبانی، اندرزی چند به موسیقی دانان جوان: اثر روبرت شومان که توسط ز. ه. ا ترجمه شده است، رقص‌های باستانی هند: ضیاء مدرس، جزیره طلایی: شعری از سهراب سپهری، خیام: شاپور زندنیا، مختصری درباره ادبیات امریکا: م. ع. بازگشت: اثر ویلیام سارویان که توسط مرتضی عظیمی ترجمه شده است، تبریزین: شاپور زندنیا، با خوانندگان، انتقاد مطبوعات: ا. قریشی.

شماره‌های پنجم و ششم نیز دربرگیرنده این مطالب بود. هنر و اجتماع: داریوش همایون، شعر نو: منوچهر شیبانی، شمع بالین: سهراب سپهری، هنرهای تصویری اروپای باختری در دوران معاصر (۳): شاپور زندنیا، جزر و مدهای رقص در ایران: مجید رضوانی، گوته: شین، تعصب: منوچهر شیبانی، مختصری درباره ادبیات ایتالیا: مرتضی عظیمی، قهرمان: اثر دانتزیو که توسط مرتضی عظیمی ترجمه شده است، مقدمه بر تاریخ موسیقی دوران معاصر: شین، عشق گمشده: شعری از ه. ا. سایه، با خوانندگان، انتقاد کتاب: الف. قریشی. ۱۲۴

اما تعبیر همایون در گفت و گوی خود در خصوص شروع فعالیت مطبوعاتی با نشریه جام‌جم که با عنوان «اولین مجله‌ام» آمده و بیشتر بدان اشاره شد، در نوع خود جالب است. خواننده کتاب «گذر از تاریخ» با مطالعه این فراز توگویی گمان می‌برد که همایون مؤسس و بنیانگذار مجله جام‌جم و انجمن هنری مذکور بوده است. حال آن که این

ادعایی گزافه و غیرمستند است که غرور همایونی آبخور آن است. موضوعی که نظر کنجکاو هر پژوهنده‌ای را به خود جلب می‌کند گذار همایون، که پیاده‌نظام ماشین توتالیتاریسم به‌شمار می‌آید، از عضویت در یک گروهک ضربت افراطی ناسیونالیستی به سوی یک محفل ادبی و هنری است. اگرچه پیدایی همین انجمن هنری در امتداد ایده تأسیس همان انجمن نارنجک‌ساز و نارنجک‌انداز بود. این بار صحنه رویارویی انجمنی‌ها در پس ماسک هنری، به منظور پیشگیری از موج فزاینده تبلیغات توده‌ایها، عرصه فرهنگ بود. گویا از این رو همایون گمان دارد «اجتماع نیز به هنرمندان به چشم مبارزینی می‌نگرد که باید برای بهبود اوضاع اجتماعی با عوامل مخالف نبرد کنند.»^{۱۲۵}

آماده‌سازی مجله جام‌جم چشم‌انداز تازه‌ای را فراروی همایون گشود و او زمان معتناهی را صرف تهیه و تدارک مطالب و آماده‌سازی آن می‌کرد. از قرائت یادداشت‌های همایون چنین برمی‌آید که مسئولیت امور اجرایی و رسیدگی به اوضاع داخلی و چاپ‌سپاری مجله با وی بوده است.

اکنون که یازده روز از اردیبهشت ماه می‌گذرد، هنوز من نتوانسته‌ام درس بخوانم و باز مجبور شده‌ام به کارهای این مجله رسیدگی کنم که مانند اینست که پایان ندارد و دائماً زیادتر می‌شود. شماره دوم اکنون به زیر چاپ رفته است. خیال دارم شماره خرداد را منتشر نکنم و آن را با شماره تیرماه یکجا چاپ کنم. بلکه بدین وسیله بتوانم بیست روزی هم فقط به حاضر کردن دروس پردازم.^{۱۲۶}

دیری نپایید که از انتشار مجله جام‌جم جلوگیری به عمل آمد. چیزی حدود ده روز پس از این یادداشت، مجله یاد شده به دلایل نامعلومی توقیف شد، به طوری که پس از انتشار مجدد آن از علل عدم انتشار به هنگام سخنی به میان نیامده بود، اما به گونه‌ای که همایون اشاره می‌کند شماره‌های (سوم و چهارم) خرداد و تیر یکجا منتشر شد و همایون از توقیف موقت مجله به شدت آزرده‌خاطر می‌شود و دستگاه اداری (دولت) حاکمیت پهلوی را که از انتشار مجله ممانعت کرده است، پوسیده، با تار و پود عنکبوتی وحشتناک که سزاوار انهدام است، معرفی می‌کند.

۱۲۵. جام‌جم. ش ۵ و ۶ (مرداد و شهریور ۱۳۲۸)، صص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۱۲۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۸، ص ۹، شماره سند ۸۱۴۰/۳.

مجله ما توقیف شده است. در حدود ده روز است که مبارزه ما برای رهایی آن از توقیف شروع شده است و ادامه دارد. اکنون خیلی بهتر از پیش به پوسیدگی این دستگاهی که بر ما حکومت می‌کند و ماهیت این تار عنکبوت وحشتناکی که دستگاه اداری ما نام دارد پی برده‌ام.

کار دبیرستان من هم نزدیک بود کاملاً خراب شود. من که در سال تحصیلی گذشته بیش از دو ماه آن هم بسیار نامرتب به مدرسه نرفتم، نزدیک بود نامم از ردیف شاگردان کلاس سوم خط بخورد. خوشبختانه من دوستانی دارم که ارضای خاطر من برای آنان اهمیت دارد. رفتند و کار مرا درست کردند و دست آخر وقتی به هیئت یک مریض به دبیرستان رفتم، هر گونه اشکالی از میان رفت. ولی امتحانات را به شهریورماه موکول کردم، زیرا چیزی بلد نیستم و به طور قطع شرکت من در امتحان به رد شدنم خواهد انجامید. این اولین باری نیست که من یک کار لازم به قول پدرم را، فدای یک امر مستحب کرده‌ام.

توقیف این مجله و به جلو افتادن امتحانات نگذاشت درس بخوانم. دستگاه پوسیده‌ای که دولت نام دارد مانع از جریان عادی زندگی من شد. من به این دستگاه خواهم فهماند و سرانجام آن را منهدم خواهم کرد.^{۱۲۷}

از قضا همایون نه تنها هیچ تکاپویی به منظور انهدام دستگاه هژمونی سیاسی به عمل نیاورد بلکه دیری نپایید که خود به گونه یکی از چرخ‌دنده‌های حاکمیت پهلوی دوم درآمد. تلاش برای رفع توقیف از جام‌جم مثمر ثمر واقع شد و شماره‌های سوم و چهارم ویژه خرداد و تیر انتشار یافت. مندرجات جام‌جم شکلی ساده و محتوایی احساسی داشت و برخی گردانندگان و قلمزنان آن از جمله همایون و زندنی در توهم توانمندی هنری بسر می‌بردند. اما با این اوصاف به‌کردی در روند فعالیتهای همایون ملاحظه نمی‌شود و او همچنان ناخرسند از خود و کارکردهایش، برای آینده‌ای با موقعیت بهتر بیتابی و لحظه‌شماری می‌کند.

با این ترتیب می‌بینم که یک تابستان کثیف دیگر، یک تابستان که پراسر است از تلاش و فعالیت و در عین حال تلخی و ناکامی، در زندگانی کوتاه من که پر از این گونه مواقع بوده، پیدا شده است... مجله ما هرگز تعطیل نخواهد شد... و سرانجام من بر مشکلات غلبه خواهم کرد. بلی... فکر می‌کنم که غلبه بر همه این دشواری‌ها

غیرممکن نخواهد بود. به هر حال چه ممکن و چه غیرممکن، فعلاً فقط باید
کوشید. ۱۲۸

همایون در مقاله‌هایی با عنوان «آزادی هنر» در جام‌جم به صراحت هنری که آزاد
نباشد را اساساً هنر تلقی نمی‌کند و اعمال هر گونه زور و فشار به هنرمندان به منظور
آفرینش آثار هنری را تقبیح می‌کند و آن را ناسازگار با روح هنر می‌پندارد و معتقد است
هنرمندان به میل و اختیار خویش می‌بایست در کار ساخت و خلق آثار هنری و ملی
مشارکت جویند و این که ادعای آن دسته از افرادی که باور دارند هنرمند، با توجه به
دگرگونی‌های اجتماعی باید طرز تفکر خاصی را آن هم فقط به گونه‌ای که آنها می‌پسندند
داشته باشد و تبلیغ کند باطل است؛ و این که حاکمیت سیاسی به هیچ روی حق ندارد
هنر را در انقیاد گیرد و به زنجیر کشد و عرصه هنر آزاد را دستخوش اغراض و امیال خود
سازد. ۱۲۹

شماره ۳ و ۴ مجله به هر حال انتشار یافت و یک غیرممکن، غیرممکنی که
کاملاً به این مرحله رسیده بود، تبدیل به ممکن گردید و در سایه فعالیت‌های سخت و
اعمال عجیب و غریب و دور از انتظار این کار مشکل آسان شد. ۱۳۰

آماده‌سازی، چاپ‌سپاری و انتشار ماهنامه جام‌جم محدود به نیمه نخست ۱۳۲۸
بود. به طوری که پیشتر اشاره شد ره‌آورد این تکاپو تدارک شش شماره مجله در چهار
مجموعه بود. به نظر می‌رسد که مجله در کسب جایگاه اجتماعی و جذب مخاطبان ناکام
ماند و از پس حل مشکلات اقتصادی برنیامد. لیک به هر حال همایون از تابستان نه
چندان دلچسب و لذتبخشی که در امور اجرایی جام‌جم غوطه‌ور شده بود، یاد می‌کند.

من با آن که در این تابستان همه گونه وسایل عیش و خوشگذرانی را فراهم
داشتم، با آن که می‌توانستم از اوقات خود به بهترین وجه استفاده کنم و یک تابستان
بی‌ظنیر و زیبا را در زندگانی تلخ سالهای اخیر خود داخل کنم، در اثر پافشاری در
انتشار این مجله، در اثر علاقه‌مندی به ایجاد و توسعه این جریان، به اندازه‌ای دچار

۱۲۸. همان، دفتر خاطرات، (پیش از شهریور ۱۳۲۸)، ص ۳۷، شماره سند ۸۱۴۰/۲۳.

۱۲۹. جام‌جم. ش ۳ و ۴ (خرداد و تیر ۱۳۲۸)، صص ۷۵ - ۷۷.

۱۳۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۷ شهریور ۱۳۲۸، ص ۳۸.

شماره سند ۸۱۴۰/۲۴.

ناراحتی و زحمت، دچار تلخکامی و پریشانی شدم و به حدی رنج کشیدم که باورکردنی نبود. در طی این مدت، «بر لب آب حیات تشنگیم می‌کشت» و من در هنگام گردش و تفریح و معاشرت هم غرق اندوه و تلخی بودم و هیچ‌گاه نتوانستم از وسایلی که گاهی برایم فراهم می‌شد، کسب لذت کنم. وسیله کسب لذت برایم فراهم بود اما وسیله درک لذت را نمی‌شناختم.^{۱۳۱}

همایون در این دوره به سان قایقی است که در دریای متلاطم، سرگردان این طرف و آن طرف می‌رود و قید و بند، و اختیاری ندارد. راه خود را گم کرده و نمی‌داند چه کند. موجودی زخم خورده که به هر دری می‌زند تا به موفقیت نایل آید. بی‌پولی، بی‌جایی و شکست‌های مداوم آزارش می‌دهد و البته فقر محبتی بیش از همه رنجش می‌دهد. درگیر مجله شدن هم جز زیان مالی و اتلاف وقت حاصلی برایش به ارمغان نیاورد. از این رو معترف است که «مجله ما یک سال عمر و در حدود ۴۰۰۰ ریال پول مرا نابود کرده است.»^{۱۳۲}

رجز خوانی در محفل جام جم

صرفنظر از آن، درگیریهایی میان داریوش همایون و سایر اعضای انجمن هنری جام‌جم نیز پدید آمده بود که نشانگر روحیه و رفتار آمرانه و خشن همایون است. داریوش، فردی از خودراضی است که بسیار هم به خود مطمئن است. لحن سخن گفتنش با دیگران خشک، تند و تحقیرآمیز می‌باشد. خودش بی‌میل نیست که دیگران از او بترسند. به گونه‌ای با آنان گفت و گو می‌کند که موجبات جریحه‌دار شدن احساساتشان فراهم می‌آید. رفتار تحریک‌آمیزش بیداد می‌کند. جلوه کوچک یکی از این تصادمات شخصیتی میان همایون و اعضای انجمن را از طریق قرائت یادداشت‌هایش دنبال می‌کنیم.

جریان واقعه بدین قرار بود که من در یکی از جلسات انجمن، مقاله‌ای را تحت عنوان هنر ملی خواندم و این مقاله باعث گفتگوها و جدلهایی شد که کار را به جاهای باریکی کشاند. در جلسه پیش من با افراد انجمن به نحو آمرانه و تحکم‌آمیزی صحبت کرده بودم و این طرز رفتار یکی دو تن از رفقا را رنجانده بود و در این جلسه

۱۳۱. همان، دفتر خاطرات، (نیمه اول شهریور ۱۳۲۸)، ص ۴۱، شماره سند ۸۱۴۰/۲۵.

۱۳۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۱۸ آذر ۱۳۲۸، ص ۴۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۸.

خواسته بودند با مخالفت شدید، درسی به من بدهند. وقتی من این مقاله را خواندم، توفانی از مخالفت برخاست و تا آنجا رسید که پس از اخذ آراء نوشتن این مقاله من در مجله ممنوع گردید. ۱۳۳

پس از آن من که حساب خیلی چیزها را می‌کردم، تصمیم گرفتم به یک اسلحه مؤثر یعنی داد و فریاد و خشونت متوسل شوم که در خیلی از موارد، بهتر از آن راهی نیست. اما هنوز کاملاً شروع به صحبت نکرده بودم که یک موج شدید و آنی خشم، نقشه مرا درهم‌نوردید و عصبانیت اختیاری و ارادی مرا تبدیل به یک غضب دیوانه‌وار و شدید و غیرارادی کرد. در ظرف یک ربع یا بیشتر صحبت چنان با خشونت بر سر آنها فریاد کشیدم، چنان ایشان را تهدید کردم، چنان با وضع موهنی به آنها گفتم اگر با هنر ملی مخالفند از انجمن خارج شوند و بالأخره با چنان اطمینان و خشونتی گفتم این مقاله حتماً چاپ خواهد شد که پس از صحبت من، دیری نگذشت که مخالفین پذیرفتند این مقاله را چاپ کنم و حرف من سرانجام به طرزی عجیب و پشیمانی آور به کرسی نشست، به طرزی که کاش از اول پیش نیامده بود.

پس از آن افرادی که در همان جلسه تحت تأثیر من قرار گرفته بودند، تحت تأثیر عزت نفس جریحه‌دار خودشان شروع به گله‌گذاری، شروع به استعفا از انجمن کردند و سرانجام چهار نفر رسماً از آمدن به انجمن خودداری کردند و بقیه به اندازه‌ای از این جریانات ابراز نفرت کردند که نزدیک بود دوباره همان بلا را بر سرشان بیاورم!

اکنون با این که جز از دست دادن آن چهار نفر تقریباً همه جنبه‌های منفی این واقعه از میان رفته است، با این که عملاً من فرمانروای مطلق این انجمن شده‌ام، به یاد آوردن این نکته که باید روش خود را تغییر دهم مرا به فکر می‌اندازد. علاوه بر این واقعه، حوادث دیگری هم روی داده است که بیشتر باعث می‌شود من در تغییر دادن خود عجله کنم. دیگر بر من کاملاً ثابت شده است که بهترین طریقه دیکتاتوری آنست که از ظاهر دموکرات استفاده کند.

بر من کاملاً ثابت شده است که باید ظاهر خود را تغییر دهم، باید قهر و خشونت را در ظاهر ملایمتری بگنجانم، باید در عین حفظ صفات خود، تظاهراتم را تعدیل کنم، در مردم‌پسند کردن آنها بکوشم و بالاتر از همه، هر چه بیشتر برای تسلط بر نفس خود زحمت بکشم. یک شخص وسیله‌ای مانند من خیلی بیش از اینها باید عنان اختیار خود را در دست نگاهداشته باشد. خیلی بیش از اینها باید بر خود و

اعصاب خود حاکم باشد و هرگز نباید حقیقتاً بی آن که خود بخواهد و خارج از مقداری که خود لازم می‌داند عصبانی شود و تحت تأثیر هر عامل دیگری قرار گیرد. من کاملاً متوجه شده‌ام که در عین آن که با همین عصبانیت‌ها و همین سخنان قاطع و خشن و صریح خوب می‌توانم عده‌های زیادی را تحت تأثیر درآورم، در خیلی از اشخاص تأثیر ناپسند می‌کنم. این نکته دیگر برایم کاملاً آشکار شد که باید بر مردم حکومت کرد، به آنها زور گفت، دمار از روزگارشان کشید ولی نه آن طور که خود متوجه شوند. من باید از این پس خیلی بیشتر به اهمیت خارق‌العاده «تظاهر» پی ببرم و خیلی بهتر از عهده فرو پوشیدن حقیقت خودم برآیم. من باید همین که هستم بمانم ولی غیر از این نشان دهم که اکنون تظاهر می‌کنم.^{۱۳۴}

چنین نیز شد و همایون موفق گردید با «خشم»، «عصبانیت»، «غضب دیوانه‌وار»، «فریادهای خشن» و «تهدید»، آن چنان بلایی بر سر مخالفان خود درآورد که همه شمشیرها را غلاف و ماست‌ها را کیسه کنند و ناگزیر به تمکین و اطاعت از فرمایشات وی شوند و یا چاره را در استعفا و خروج از جمع هنردوست انجمن ببینند. اما آنچه حائز اهمیت است پندآموزی همایون از این واقعه است. او نتیجه می‌گیرد که بهترین راه اعمال دیکتاتوری را در پوشش و لفاف دموکراتیک باید به کار بست و قهر و خشونت در سیمایی ملایم نهفته شود. به سهولت تحت تأثیر عوامل و محیط پیرامون از کوره در نرود و عنان اختیار از کف نهد و عصبانی نگردد. سیاست چماق و شیرینی راهگشاست. باید بر مردم با زورگویی حکومت کرد و دمار از روزگارشان درآورد، بی آن که خود متوجه شوند و این امر میسر نیست مگر با تزویر و تظاهر و تلیس که از عهده با کفایت شخص همایونی برمی‌آید. خلاصه اندرنامه همایون و جان کلامش اینست که می‌توان چماق بزرگی به دست گرفت و آهسته سخن گفت، به جای آن که چوب کبریت به دست عربده‌کشی کرد. این طور توی سر مردم زدن، بر آنان سلطه یافتن و دمار از روزگارشان درآوردن، بی آن که چندان دردشان بیاید یا آن که جرأت کنند صدایشان را بلند نمایند، لذتبخش‌تر و باب میل و طبع همایونی است. باید این گونه که هست، بود ولی چهره‌ای غیر این را نشان داد، یا حداقل آن که به گونه‌ای دیگر تظاهر کرد.

۱۳۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۸، صص

جالا دیگر همایون مرد شماره یک انجمن هنری و همه کاره ماهنامه جام جم است. اما این برهه چندان به درازا نمی‌انجامد و همایون به‌رغم آن که عامل اصلی استعفا و خارج شدن عده‌ای از اعضای انجمن شده بود و دیگران را با قیل و قال وادار به عقب‌نشینی ساخته بود، با چند تن از دوستان باقیمانده‌اش نیز اختلاف پیدا کرد. درگیری همایون با ضیاء مدرس و امیرشاپور زندنیا بر سر ریاست انجمن هنری جام جم بود. ادامه همین اختلافات باعث رکود برنامه‌ها و اضمحلال تدریجی انجمن شد.^{۱۳۵} وی خود را فراتر از رئیس بلکه رهبر این جریان می‌پندارد و در خصوص ویژگیهای یک رهبر افاضاتی دارد که توجه به آن در تکمیل شناخت از او ضروری است.

یک رهبر، رهبر سیاسی، یا هر جریان دیگری، باید سرد باشد. این نتیجه تفکراتی است که این روزها کرده‌ام... رهبر جریان باید در سردی و خشکی از سنگ و چوب مایه بگیرد... ابدأ برای خود و همکارانش از خوشی‌ها و پیروزی‌های آینده داستان‌سرایی نکند. رهبر باید در برابر تحسین و تشویق، و ناسزا و دشنام و عیب‌جویی یکسان و بی‌تفاوت بماند... من به ناچار در این اجتماع رهبر جریاناتی هستم و خواهم بود و این خشکی را در خود تقویت می‌کنم. اکنون هیچ تشویقی مرا دلگرم‌تر نمی‌کند و هیچ خرده‌گیری و انتقادی، دل‌سردم نمی‌سازد. هرگز داستان‌سرایی برای آینده نمی‌کنم و هیچ‌گاه حاضر نیستم در اطراف کار خود به حماسه‌سرایی پردازم.^{۱۳۶}

گرچه همایون مدعی است اهل شعار نیست و هرگز جایی ننشسته و چنین و چنان سر نداده است اما در جای جای خاطرات محدود و بازمانده‌اش لاف‌زنی و خیال‌پردازی موج می‌زند. او در مقابل کوچکترین انتقاد و هر خرده‌گیری جزیی برمی‌آشوبد. آرزوها و رؤیاهایش را بسیار مرتفع و فراتر از قامت بشری می‌داند که احدی توان دست‌یازیدن بدان را داشته باشد. آرمانهایش را اتویایی و به دور از مخیله مردم تصور می‌کند.

نظر من نسبت به حال و آینده فرق‌هایی با مردم دارد. من قبل از همه چیز برای خود آینده‌ای را طالبم که هنوز هیچ یک از افراد بشر بدان راهی نبرده است و شاید

۱۳۵. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۹۸.

۱۳۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۲۸، صص ۳۰ - ۳۱، شماره سندهای ۸۱۴۰/۲۰ -

آرزوی آن هم منحصر به خود من باشد و از این جهت هرگز مانند سایر مردم از این که اشخاص دیگری را در وضعی که برای خود خواسته‌ام ببینم، رنجی نمی‌کشم و زندگی را به خود تلخ نمی‌کنم. زیرا نه تنها با کسی مواجه نمی‌شوم که به آرزوی من رسیده باشد، بلکه هنوز شخصی را هم ندیده‌ام که آرزوی آرزوی مرا هم کرده باشد.^{۱۳۷}

اما همایون که در سطور بالا دم از سرد رفتاری و برخوردهای خشک می‌زد و مزایای رهبری هر جریانی را این گونه به رخ می‌کشید، حالا در یک چرخش عجیب و در یک دَوْران پارادوکسیکال به دام افتاده است و به گونه‌ای دیگر از لزوم دگر دیسی، سازگاری با محیط و انعطاف‌پذیری سخن می‌گوید.

آنچه مرا متمایز می‌کند همین است: من قابل انعطاف هستم. این بزرگترین و مفیدترین خاصیت من است. البته جوانی من هم به این خاصیت کمک می‌کند و عمده آنست که در سالخوردگی هم بتوانم همین طور باشم و مانند همه چیز دیگر این خاصیت گرانها را از دست ندهم... من در هر محیط استعداد تغییر شکل دارم.^{۱۳۸}

در پی قطعیت یافتن عدم انتشار نشریهٔ جام‌جم، ادامهٔ کار انجمن هنری نیز رو به زوال می‌گراید. چند ماه بعد همایون برای استراحت و تمدید اعصاب فرسوده‌اش رهسپار خانه پدرش در تبریز شد. اکنون همایون پس از چند شماره قلمزنی در مجله جام‌جم و سخنرانی‌های پرافاده و آنچنانی در انجمن هنری یاد شده خود را بزرگ‌بینانه عقل کل و دایرة‌المعارف سیار در میان شهروندان تبریزی تصور می‌کند.

یکی از مسائلی که در تبریز به آن متوجه شدم، این بود که اطلاعات عمومی من خیلی زیاد شده است و من می‌توانم دایرة‌المعارف کوچک و سیاری در نظر مردم به شمار روم. به طوری که آنجا مرا شخصی که همه چیز را می‌داند معرفی می‌کردند.^{۱۳۹}

همایون در یک جمع‌بندی از ده ماهه همین سال چونان دیگر یادداشتهای خود باز

۱۳۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۲۸، ص ۲۴، شماره سند ۸۱۴۰/۱۶.

۱۳۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۱۹ آذر ۱۳۲۸، صص ۴۹ - ۵۰، شماره سند های ۸۱۴۰/۳۱ - ۸۱۴۰/۳۲.

۱۳۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۳ آذر ۱۳۲۸، ص ۵۱، شماره سند ۸۱۴۰/۳۳.

هم از عقب ماندگی، گذران بیهوده عمر، ناکامی و شکست‌هایش می‌گوید. وی در این بخش از دست‌نوشته‌هایش به ارزیابی نمادین گوشه‌ای از نافرجامی‌هایش پرداخته است که تدقیق نظر در آن ضروری است. همایون در این گزاره از یادمانده‌هایش در نقش فرد شکست‌خورده‌ای در عرصه مبارزه، درس، سلامت، سعادت، پول، وقت، و پیشرفت اجتماعی، ظاهر شده است که به ناچار برای تغییر روش در رویارویی با افراد، وقایع، و جریانها و ادار به تفکر در گفتار، کردار و پندار خود شده است و سلوک و منش و کیش شخصیت خود را در تراز و سنجه قضاوتش قرار داده است.

در نظر اول دو عامل بزرگ را می‌توانم به عنوان علل شکست تلقی کنم و این دو عامل عبارتست از یکدندگی زیاد من و پرداختن به چندین کار در آن واحد. من خیلی زیاد یکدنده و غیرقابل انعطاف شده‌ام و با این که تلقینات زیادی در مورد وسیله بودن امور و اشیاء کرده‌ام و کوشیده‌ام خود را تبدیل به شخص قابل انعطافی سازم، هنوز همان طور سخت و یک‌دنده و مصمم، البته زیاده از حد، مانده‌ام.

روش شدید و سخت من که غالباً از شکست‌ها نیز عبرت نمی‌گیرد اشخاص را می‌رماند و حوادث را به جنگ من می‌فرستد و در نتیجه باعث می‌شود که بارهای سنگینی بر دوش من بیفتد و مرا به شکست دچار سازد... این سختی و یک‌دندگی مرا تقریباً تنها می‌گذارد و مغلوبم می‌کند. من با همکارانم زیاد تندی می‌کنم، بر سر آنها اغلب فریاد می‌کشم و اخم‌هایم در موارد مهم همواره، تقریباً همواره در هم رفته است... در مواقعی که می‌خواهم کاری انجام دهم، همکار بدی می‌شوم و سایرین را می‌رنجانم و آنها که نمی‌توانند به سلاح خود من متوسل شوند ناچار اصلاً میدان را خالی می‌کنند. در صورتی که من باید داد و فریاد و خشونت را به عنوان آخرین اسلحه به کار برم و حتی المقدور از به کار بردن آن خودداری ورزم و در اغلب موارد کارها را با خوش‌رویی تمام کنم. واقعاً عجیب است که من با این که میل ندارم دوستانم در دستم آلت‌های بی‌اراده‌ای باشند، با ایشان بدین طرز خشن رفتار می‌کنم و آنها را یا می‌رمانم و یا به اشخاص بی‌اراده‌ای تبدیل می‌کنم...

عیب دومی که در کارهایم مشاهده می‌شود و اهمیت آن از عیب نخستین خیلی کمتر است، تعدد کارهای من می‌باشد. من با یک دست چند هندوانه برمی‌دارم و چون مخصوصاً به واسطه تندروری و یک‌دندگی بیش از حد اغلب کارها را نیز خودم باید انجام دهم، به آن‌ها نمی‌رسم و بالنتیجه در اغلب آنها دچار شکست می‌شوم... من ناچارم در همه شئون اجتماعی وارد شوم و در همه آنها حرکتی ایجاد کنم... من تا

حدی حق دارم با یک دست چند هندوانه بردارم ولی گناهم آنست که متناسب با زمینه‌های کارم، همکاران کافی گرد نمی‌آورم و یا از عده آنها با خشونت‌های زیادیم می‌کاهم... اینها معایب اساسی کارهای من هستند، معایبی که اکنون به نظرم رسیده‌اند و شاید بعدها نیز پی به نقائص دیگری ببرم. مسئله مهم آنست که موفق شوم این معایب را برطرف کنم و به شکست‌های خود پایان دهم... من ناگزیر باید اکنون نیز با کمال شدت و سختی و با همه خشونت و یک‌دندگی و قوتی که در وجودم نهفته دارم، به ادامه کارهای عقب‌مانده و شکست‌خورده خود مشغول شوم... زندگانی من، در منجلاب شکست افتاده است، از هر سو چهره ناکامی را می‌بینم که رو به سویم آورده است. در هیچ یک از مبارزات خود، کارهای خود، سرگرمی‌های خود و وظایف خود، کامیاب نشده‌ام. نه توانسته‌ام موفق شوم و نه قادر به ادراک لذت گردیده‌ام. من فقط توانسته‌ام هر چه بیشتر شکست بخورم.^{۱۴۰}

با پان ایرانیست‌ها

با تورق یادمانده‌های همایون در نیمه دوم سال ۱۳۲۸ به وضوح درمی‌یابیم که او فعالیت خاص و درخور اجتماعی و سیاسی در این برهه ندارد و روزهای زندگی‌اش را باری به هر جهت می‌گذراند. یادآور می‌شود که در این مدت جنبش پان ایرانیستی فعال بود و برخی از دوستان انجمنی همایون مانند محسن پزشکیپور و علینقی عالیخانی و غیرانجمنی‌ها چون محمدرضا عاملی، از بنیانگذاران و فعالان آن بودند. خاستگاه تاریخی تکوین جریان پان‌ایران‌یسم به رخداد کشته شدن علیرضا رئیس در ۱۳۲۵ و صدور پیمان‌نامه‌ای از سوی پزشکیپور که به فرمان رئیس شهرت یافت بازمی‌گردد. گرچه به زعم برخی پان‌ایران‌یست‌ها رستاخیز این حرکت مقارن با هجوم متفقین و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ است. امیر هوشنگ حمیدی در جریده ارگان پان‌ایران‌یسم در مقاله‌ای با عنوان «رستاخیز پان‌ایران‌یسم و حزب پان‌ایران‌یست چگونه بنیان گرفت؟» به «یورش نابکارانه نیروهای مسلح روس و انگلیس به مرزهای غفلت‌زده و بی‌دفاع ایران زمین و اشغال پایتخت توسط سربازان اجنبی در بیست و هفت سال پیش» اشاره دارد که رستاخیز پان‌ایران‌یستی را موجب شد.^{۱۴۱} سالهای پس از نیمه دهه بیست آغاز

۱۴۰. همان، دفتر خاطرات (نیمه دوم دی ۱۳۲۸)، صص ۶۸-۷۳، شماره سند‌های ۸۱۴۰/۳۸ - ۸۱۴۰/۴۳.

۱۴۱. خاک و خون (روزنامه)، ش ۴۰۶، مورخ یکشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۴۷.

شکل‌گیری جریان پان‌ایرانیست است که به پیدایی حزب پان‌ایرانیست در پایان این دهه و آغاز دهه سی انجامید. همایون نیز به رغم اختلاف نظرهایی که با پزشکپور داشت از عناصر پان‌ایرانیست به‌شمار می‌آمد که البته موفق به راهیابی به مرکزیت آن نشد. پان‌ایرانیست‌ها موفق به جذب افرادی چون مهدی صدیقی و داریوش فروهر شده بودند^{۱۴۲} که نفر اخیر با تأسیس حزب ملت ایران از حزب پان‌ایرانیسم منشعب شد.^{۱۴۳} پرونده همایون در ساواک حاکی از آن است که گویا وی در سال ۱۳۲۹ از پان‌ایرانیست‌ها جدا شد و به حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر ملحق شد.^{۱۴۴} یادمانده‌های همایون در دفترهای خاطراتش راهنمای ما در شناخت اوضاع فکری، روحی و اجتماعی همایون در این سال است. او در نخستین یادداشت خود در سال نو از ارتباط با دوستانی جدید سخن می‌گوید.

تماسی که چند روزی است با یک مشت آدم معمولی و کسانی که از نوع ایشان نیستم، دارم و احترامی که آنها برای من قائل می‌شوند، مرا به یاد موضوعی انداخته است. تاکنون من سعی می‌کردم دوستانم از جنس خودم باشند، و مخصوصاً در این امر مصر بودم که حرفهای مرا بفهمند و جز یک نفر که بیشتر آشناست تا دوست، همه دوستان من اشخاصی از نوع خود منند. البته انسان در میان هم‌سطحان خود خیلی زیاد نمود نمی‌کند و اگر هم بر آنها برتری یافته باشد. آن قدرها از تحسینات و احترامات ایشان سرشار نمی‌شود، مخصوصاً اگر قدری هم سطح فکر آنها بالا باشد.^{۱۴۵}

خودفریبی همایون تمام شدنی نیست. او مایل نیست با نخبگان معاشرت کند و از محضر بزرگان تلمذ کند. بدون آموزگار فکری روزهای زندگی را تلف می‌کند. همایون در بیست و دو سالگی از «گذران احمقانه عمر» می‌نالند، و همچنان خوش‌باور و زودباور، خیالباف و ساده‌لوح است. از این رو ضرورت ارزیابی و محاسبه نفسانی را بیش از هر زمان دیگری حس می‌کند.

۱۴۲. منبع شفاهی: محسن پزشکپور.

۱۴۳. پیتز آوری. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران، عطایی، ج ۳، ۱۳۷۷، ص ۲۴۱.

۱۴۴. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۹۸.

۱۴۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۹، ص

۱۰۴، شماره سند ۸۱۴۰/۵۸.

کار به جایی رسیده که من جداً باید بازرسی کاملی از خود به عمل آورم. خوشبینی‌ها و اطمینان‌های توخالی را به دور اندازم. وضع خود را با حقیقت‌جویی روشن کنم و واقعاً ببینم این چه عواملی است که زندگانی مرا بدین نحو عجیب، بی‌ثمر، احمقانه و حتی مضر ساخته است. عیب‌های من خیلی زیاد است... من آدمی خوش‌باور، خیال‌باف، تنبل و سمجم. شاید عیب‌های دیگری هم هست، اما اینها اصلی است و مسئولیت مستقیم عقب‌افتادگی‌های مرا به عهده دارند. اعتماد ساده‌لوحانه‌ای که من به خودم دارم، باعث شده است که در موارد مربوط به خودم سخت خوش‌باور و زودباور باشم و این موضوع باعث آن گردیده است که به طور کلی گول بخورم و عقب بیفتم.^{۱۴۶}

همایون در این سال هم در شرایط روحی نامناسبی بسر می‌برد. به رغم کتابخوانی، افسرده و غمگین است. خود را در میان تاریکی حس می‌کند اما به روزه‌های کورسو نیز امیدوار است.

کتاب زیاد می‌خوانم، مخصوصاً ادبیات. اما ادبیات هم مانند عشق، اندوه را با من آشنا تر کرده است. از هنر هم به غم می‌رسم. همه چیز به این نتیجه می‌رسد... من تیرگی را در همه پیرامون خود حس می‌کنم. تاریکی همه جا را فرا گرفته است. اما چشمان من تیزبین تر از آنست که روشنائی بعدی را نبیند.^{۱۴۷}

۱۴۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۲۹، ص ۱۱۶، شماره سند ۸۱۴۰/۶۲.
 ۱۴۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۳، شماره سند ۸۱۴۰/۶۷.

فصل چهارم

ناسیونالیسم همایونی

واپسین سال دهه بیست
عصر ناسیونالیسم
گروه نجات ملی
رزمجوی ناسیونالیست
جریان مرموز ناسیونالیسم افراطی
زیر چکمه روسی

واپسین سال دهه بیست

اما آخرین سال دهه بیست، آستن حوادث و رویدادهای حائز اهمیتی بود. در دوم فروردین علی منصور از سوی محمدرضا پهلوی به نخست‌وزیری منصوب شد. در شانزدهم همین ماه حکومت نظامی در تهران و حومه لغو گردید. در نیمه اردیبهشت جنازه رضا پهلوی به ایران انتقال یافت. در دوم خرداد موافقتنامه کمک دفاعی متقابل میان ایران و امریکا در واشنگتن امضاء و مبادله شد. احمد دهقان، مدیر مجله تهران مصور و نماینده مجلس شورای ملی از سوی حسن جعفری که گفته می‌شد از اعضای حزب توده بود مورد سوء قصد واقع و کشته شد. علی منصور روز پنجم تیر پس از ۹۵ روز نخست‌وزیری استعفا داد. سپهبد حاج علی رزم‌آرا در همین روز به نخست‌وزیری برگزیده شد. در همین ماه کمیسیون مخصوص نفت از سوی مجلس شورای ملی برای رسیدگی به لایحه قرارداد الحاقی تشکیل گردید و دکتر محمد مصدق را به ریاست کمیسیون برگزید. کوشش‌های رزم‌آرا برای تصویب لایحه قرارداد الحاقی گس-گلشائیان به شکست انجامید و کمیسیون نفت لایحه را رد کرد. در هفدهم مهر اعلامیه دادستانی ارتش در خصوص جلوگیری از فعالیت اعضای حزب توده تحت لوای «جمعیت طرفداران صلح» منتشر شد. در بیست و هفتم همان ماه دولت رزم‌آرا از سوی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی در مورد مسئله نفت مورد استیضاح قرار گرفت. در بیست و چهارم آذر ۱۰ نفر از سران زندانی حزب توده با کمک چند افسر کشیک موفق به فرار از زندان قصر شدند. در سوم ذی تظاهرات و میتینگ دانشجویان دانشگاه تهران در میدان بهارستان برگزار شد و دانشجویان خواهان لغو قرارداد ایران با شرکت ایران و انگلیس و لغو حکومت نظامی در نواحی نفت‌خیز و سایر شهرستانها شدند. در پانزدهم

همین ماه از جانب احزاب و طبقات مختلف مردم سه میتینگ در مناطق مختلف پایتخت به منظور ملی شدن صنعت نفت برگزار شد. در شانزدهم اسفند، رزم آرا در حیاط مسجد شاه تهران علی الظاهر به ضرب گلوله خلیل طهماسبی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام به قتل رسید. روز بیست و یکم همین ماه حسین علاء به عنوان سومین نخست وزیر ایران در این سال برگزیده شد؛ و بالاخره روزهای بیست و چهارم و بیست و نهم این ماه مجلسین شورای ملی و سنا، طرح ملی کردن صنعت نفت را که از سوی جبهه ملی پیشنهاد شده بود تصویب کرد.^{۱۴۸}

به گونه ای که ملاحظه می شود سال ۱۳۲۹، برهه تزلزل و بی ثباتی سیاسی در کشور و سالی است که در آن زمزمه ملی شدن صنعت نفت قوت گرفته است. به عبارتی از آنجایی که همه مسائل سیاسی آن روز در گروی حل معضل نفت بود از این رو راه حل بحرانهای سیاسی معطوف به راهگشایی در قضیه نفت بود. از قضا جریانهای ناسیونالیست و از جمله نوع افراطی آن نظیر پان ایرانیستها در جریان ملی شدن صنعت نفت با نهضت ملی همکاری داشتند.^{۱۴۹} اما اوضاع اجتماعی و سیاسی حساس آن روز کشور، چندان نظر همایون را به خود جلب نکرد و ذهن او بیشتر معطوف امور نظامی بود.

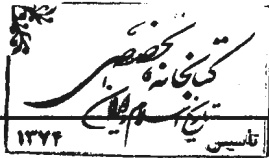
از قسمت های مختلف افکار سیاسی و اجتماعی هم بیش از همه مسائل جنگی توجه مرا به خود جلب کرده است. من اکنون انواع تانکها، توپها، هواپیماها و کشتی ها را می شناسم. از میزان قدرت نظامی کشورهای بزرگ اطلاعات کاملی به دست آورده ام و با تاکتیک های نظامی جدید و قدیم آشنایی یافته ام. حتی در مسائلی مانند نبردهای تانک و تأثیر هواپیمایی و چگونگی تجهیز لشکرهای پیاده نظام دقت های بی اندازه کرده ام.^{۱۵۰}

بلیشو در افکار و بهم ریختگی مواضع اجتماعی همایون در این سال هم کاملاً احساس می شود. وی گاه در خلاء و فقدان یک نیروی توانمند سیاسی زیست می کند.

۱۴۸. نک: گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. تهران، کتابخانه پهلوی، ۱۳۵۵، ج ۱، صص ۶۰۱ - ۶۳۴.

۱۴۹. محمود تربتی سنجابی. قریانیان باور و احزاب سیاسی در ایران. تهران، آسیا، ۱۳۷۵، ص ۲۱۹.

۱۵۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۵،



زندگیش را بدون دستاورد متعینی می‌بیند. تمایل عمومی او به قدرت و سرمایه است. چشم‌اندازها و چالش‌های او در نوسازی سیاسی و توسعه اقتصادی نیز به همین دو اهرم منتهی می‌گردد. همایون با اتکا به باورهای اتوپیایی خود مایل به ایجاد ساختار نوینی بر بنیان همه آن چه که در گذشته است می‌باشد. او می‌خواهد تهرانی تازه، ارتشی نو و اجتماعی جدید را پی افکند.

هر وقت در خیابان‌های تهران راه می‌روم، به یاد تهرانی هستم که باید در جای این شهر ساخته شود و هرگاه سربازان و مردم ایران را می‌بینم به فکر ارتشی و اجتماعی می‌افتم که سرانجام آن را به وجود خواهم آورد.^{۱۵۱}

عصر ناسیونالیسم

سال ۱۳۲۹ را می‌توان سال تبلور تفکر ملی در کشور دانست. گرچه پیدایی و رشد این تمایلات به سالهای آغازین جنگ جهانی دوم و به‌ویژه اوجگیری آن به دوره اشغال ایران توسط متفقین بازمی‌گردد. از منظر بین‌المللی، خاتمه جنگ مقارن با آغاز عصر بیدارگری و دوره آزادی و رهایی در پهناورترین قاره جهان به‌شمار می‌آید. در مرداد ۱۳۲۶ مبارزات مردم هند که نقطه عطف آن شورش ۱۸۵۷ م بود، پس از ۹ دهه پرفراز و فرود به رهبری مهاتما گاندی پیروز می‌شود. در مهر ۱۳۲۸ انقلاب چین با مضمون ایدئولوژیک و سمت‌گیری طبقاتی به رهبری مائوتسه دونگ به‌ثمر می‌رسد. از این رو روزگار ناسیونالیسم و ایدئولوژی‌های ملی است. به ویژه آن که دو سال بعد، یعنی در تیر ۱۳۳۱ قیام افسران آزاد مصر به زعامت جمال عبدالناصر منجر به براندازی حاکمیت دست‌نشانده ملک فاروق می‌شود، شاید همایون تحت تأثیر چنین جوی است که از حضور قطعی و سلاح به دست در جنگ سخن می‌گوید. واقعیت اینست که همایون کمترین توجه را به محتوای مبارزه جهت‌دار و هدفمند ملی با استعمار خارجی و استبداد داخلی داشت و به همان نوع رویکرد ناسیونالیستی افراطی با مضمون فاشیستی‌اش بسنده کرده بود.

شاید این عجیب و مسخره‌آمیز جلوه کند که من از حالا این همه به پیروزی خود ایمان دارم، اما من اینها را احساس کرده‌ام و می‌دانم که عملی خواهد شد. همچنان که

۱۵۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۶، شماره سند ۸۱۴۰/۷۰.

اطمینان دارم سرانجام در جنگی هم شرکت خواهم داشت و از این موضوع بی‌نهایت خوشحالم. می‌دانم که در سالهای آینده من اسلحه به دست خواهم گرفت و در مبارزاتی وارد خواهم شد و این برایم از مسلمات است.^{۱۵۲}

همایون به پیروزی خود ایمان دارد، اما پیروزی در چه راهی و در مقابل کدامین جریان مخالفی؟ اصلاً روشن نیست. همچنین اظهار شادمانی بی‌نهایت و اطمینان از حضورش با اسلحه در جنگی در آینده نیز به یک شوخی می‌ماند. اما همایون در این مقطع ژست‌های ناسیونالیستی منحصر به فردی نیز به خود می‌گیرد. وطن را خانواده و جای جای آن را سرای خود می‌داند. ناسیونالیسم را راه علاج و نسخه شفابخش و درمانگر بیماری‌های ملی می‌پندارد که به آرزوی نشده‌ها و نکرده‌ها جامه عمل می‌پوشاند. به رغم این از تمرکز امور در دست دولت به منظور راست و ریس کردن همه چیز دم می‌زند.

درباره روش حکومت، نه لیبرال و دمکراتم و نه سوسیالیست و بشردوست. من دوستدار حکومت متمرکز و نیرومندم. همه نظریات من درباره طرز حکومت در این جمله خلاصه شده است: «همه چیز در دست دولت، برای ملت».

من یک ناسیونالیست صددرصد به‌شمار می‌روم. همه بی‌رحمی‌ها و خشونت‌های مخصوص این طرز فکر در من هست. من هرگز باکی از آن ندارم که در خیالاتم و در اعمالم با همه قدرتها طرف بشوم. ناسیونالیسم به من تهور و بی‌باکی را در همه چیز، در تفکر و تخیل و عمل تعلیم داده است. به من آموخته است که همیشه امیدوار و کوشنده باشم. به من یاد داده است که فقط ملت خود را دوست بدارم و آن را برتر از هر چیز بگیرم.^{۱۵۳}

همایون در بیست و سه سالگی از ضرب آهنگ زندگی‌اش می‌نالد و از اتلاف وقت و هدر دادن عمر شکایت می‌کند. از «خود» خسته است و از کتاب و موسیقی به تنگ آمده است و آنها را عوامل شکست و زهوار در رفتگی در زندگی اجتماعی و خصوصی‌اش می‌پندارد. ضمن این که او امسال نیز رفوزه شده است و صدای همه را درآورده است.

۱۵۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۶، شماره سند ۱۱۴۰/۷۰.

۱۵۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۳۱ شهریور ۱۳۲۹، ص ۱۲۸، شماره سند ۱۱۴۰/۷۲.

من که خیال فیلسوف و نویسنده شدن ندارم. من که نمی‌خواهم دانشمند و محقق بشوم... بدبختی آنست که من می‌دانم باید چگونه باشم و نمی‌توانم... من فقط توانسته‌ام هر چه بیشتر از خود ناراضی باشم. عیوب خود را کشف کنم و غمگین باشم از این که نمی‌توانم خود را اصلاح کنم. امسال هم یک شکست تحصیلی خورده‌ام. شکستی که افتضاح‌آمیز است، یعنی نشانه‌ی حداکثر بی‌قیدی، لاابالی‌گری و بی‌حالی است. نشانه‌ی حداکثر حجب و جبن و ضعف. به علاوه بر خلاف سالهای پیش هیچ دلخوشی هم در برابر این شکست ندارم حتی در نظر دیگران هم که تا کنون همه‌ی شکست مرا ندیده می‌گرفتند، کوچک شده‌ام. دیگر علاقه‌مندترین معتقدین من هم از دستم به تنگ آمده است.

کارهایی که در طی ۲۲ سالگی مرتکب شده‌ام، هیچ یک ارزشی نداشته است. یا کتاب خوانده‌ام، یا موزیک شنیده‌ام، یا در خانه مانده‌ام و یا به سفر رفته‌ام و مقداری هم کارهای دیگر. هیچ فایده‌ی عملی نگرفته‌ام. وقتم کاملاً تلف شده است... از دست کتاب و موسیقی به تنگ آمده‌ام. اینها ایند که نمی‌گذارند به کارهای دیگر برسم. اینها باعث می‌شوند که من در زندگانی اجتماعی و خصوصی همواره دچار شکست باشم. ۱۵۴

توجه به طرز گذران اوقات همایون در این سال، در شناخت هر چه بیشتر و بهتر او شایسته و ضروری است. وی که از نوجوانی ماهها خارج از خانه بسر می‌برد و مادر و برادرش را تنها رها می‌کرد و در خانه پدر بزرگ، عمه و... اقامت می‌جست، به ناگاه خود را در خانه محبوس نموده و کاملاً گوشه‌نشینی اختیار کرده است، حال آن که به طوری که اشاره شد این سال از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌آید و جامعه در التهاب شگفتی بسر می‌برد و همایون بسیار عقب‌تر از افکار عمومی اجتماع قرار دارد.

آنچه بیش از همه در زندگانی روزانه‌ی من جلب توجه می‌کند، ساعات زیادی است که در خانه بسر می‌برم و در حقیقت به طور متوسط روزی ۱۸ ساعت از اوقات من در خانه صرف می‌شود. و به طور کلی هر وقت بیرون کار لازمی نداشته باشم در خانه می‌مانم و یا به خانه برمی‌گردم. به طوری که گاه می‌شود دو شبانه‌روز از خانه

بیرون نمی‌آیم و بسیار شده است که در ساعت ۶ و ۷ شب که موقع بیرون رفتن است، من به خانه بازگشته‌ام. منزل ما اغلب اوقات خلوت است و من ساعت‌ها تنهایی را در خانه احساس می‌کنم و از خاموشی کامل آن لذت می‌برم. شب‌ها عموماً تنها هستم و به نظر من بهترین ساعات زندگی را همین شب‌های خاموش و تنها در این خانه نسبتاً کوچک که شب‌های تقریباً زیبایی دارد، تشکیل می‌دهد... هرگز میلی به معاشرت و سینما و غیره ندارم. اگر مجبور نشوم، هرگز قدمی برای خروج از محیط خانه بر نمی‌دارم. هیچ وقت حوصله‌ام از دست خودم سر نمی‌رود و می‌توانم مدت‌های خیلی طولانی با خودم تنها باشم و این مورد تمایل زیاد من هم هست. فقط در اوقاتی که در خانه تنها نیستم، خسته می‌شوم و همواره دلم می‌خواهد مادر و برادرم مرا بگذارند و از خانه خارج باشند. این همیشه مرا راضی می‌کند. از مصاحبت با دیگران، حتی دوستان نزدیکم چندان لذت نمی‌برم و کمتر جویای آن هستم، مگر آن که تصادفاً آنها را ببینم و یا کارشان داشته باشم، البته به همان اندازه سابق به آنها علاقه‌مندم، اما مثل گذشته و قتم صرف دوستان نمی‌شود و آنها را هم خیلی کم می‌بینم.^{۱۵۵}

فشار اقتصادی و عدم تأمین مایحتاج خانوادگی، داریوش را وادار می‌سازد تا به فکر پیگیری کار معافیت از سربازی و یافتن کاری برآید.

به سختی در فکر پیدا کردن کاری برآمده‌ام و پس از گرفتن معافی حتماً به سر کاری خواهم رفت، زیرا زندگانی ما کم‌کم غیرقابل تحمل شده است و باید خیلی چیزها را خودم تهیه کنم. پدر و مادرم از عهده تأمین احتیاجات ضروری من هم دیگر بر نمی‌آیند.^{۱۵۶}

به زعم همایون، وی نماینده نسلی تیره‌روز، شوربخت و خسته است که در زمانه بدی زاده شده است و ناگزیر به تحمل رنج و محنت است. این نسل عمری کوتاه و به دور از لذت را پشت سر می‌گذارد و شاهد نزول انواع بلاهای گوناگون زمینی و آسمانی بر خود است و پشتش بر اثر بار گران مسئولیت خمیده شده است. چریک‌های جوانی که به گونه زودرس چروک شده‌اند. آنان در گرداب مسئولیت‌هایی که تناسبی هم با سلوک و

۱۵۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۶ مهر ۱۳۲۹، صص ۱۴۳ - ۱۴۴، شماره سندهای ۸۱۴۰/۷۹ -

۸۱۴۰/۸۰

۱۵۶. همان، دفتر خاطرات، (پیش از ۲۷ آبان ۱۳۲۹)، ص ۱۴۸، شماره سند ۸۱۴۰/۸۲.

منش آنان ندارد، در غلتیده‌اند و سپر بلای نسل آینده شده‌اند. ما اکنون نسلی تیره‌بخت و خسته‌ایم که از همه کارهای عادی زندگی عقب مانده‌ایم. ما آن مویزهای غور نشده بدبختی هستیم که سرنوشتمان در رنج و زحمت خلاصه شده است. ما دارای عمرهای کوتاه و دور از لذت و شیرینی هستیم و محکوم به تحمل بارهای اندوهی می‌باشیم که اغلب هم به خود ما ارتباطی ندارد. مغزهای زودرس بدبخت ما، وجودهای غیرمستعدمان را به سوی گرداب‌های مسئولیت‌هایی می‌برند که بسیار زودتر از موقع به ما روی آورده‌اند و دچار غم‌هایی می‌کنند که هرگز تناسبی با ما ندارند... هر دوران زندگانی برای ما فقط دشواری‌ها و جنبه‌های بدش را به ارمغان می‌آورد و در هر مرحله زندگی به چیزی جز چهره زشت و تیره‌اش بر خورد نمی‌کنیم. ما نسلی تیره‌روز و شوربختی هستیم که باید سپر بلای نسل‌های دیگر قرار گیریم. ما بار هر مسئولیتی را از دوش گذشتگان و آیندگان ربوده‌ایم و اکنون در زیر سنگینی آن گلهای جوانی خود را پژمرده می‌سازیم.^{۱۵۷}

بی‌شک خواننده گرامی و کنجکاو با مطالعه بخش نخست این اثر تاکنون شناخت نسبتاً قابل قبولی را از همایون به دست آورده است و می‌تواند اظهارات و ادعاهای او را در تراز سنجش اندیشه خود قرار دهد و صحت و سقم آن را تشخیص دهد و عیارش را اندازه‌گیری نماید.

گروه نجات ملی

بی‌مناسبت نیست به منظور شناخت فزونتر فضای این سال، اظهارات حسن پارسا، از اعضای حزب ملت ایران را با یکدیگر مرور کنیم،^{۱۵۸} گرچه نمی‌توان تمامی آنچه را وی

۱۵۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۷ آبان ۱۳۲۹، صص ۱۴۹ - ۱۵۰، شماره سندهای ۸۳/۸۱۴۰ - ۸۴/۸۱۴۰.

۱۵۸. حزب ملت ایران انشعابی از حزب پان‌ایرانسم بود و داریوش فروهر با کمک جمعی از همفکران خود آن را بنیاد نهاد. یادآور می‌شود که نخستین کنگره حزب ملت ایران در یکم شهریور ۱۳۴۰ تشکیل شد. نک: غلامرضا نجاتی. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران، انتشار، ج ۵، ص ۸۹؛ همچنین بنگرید به: داریوش همایون به روایت استاد ساواک. (پرونده حزب ملت ایران در ساواک)، ص ۷۵.

به مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارائه داده است بدون بررسی همه جانبه پذیرفت.

در سال ۱۳۲۹ که زمزمه ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران توسط میهن پرستان ایران زمین آغاز شده بود و در همین زمان نیز زمزمه دیگری از طرف چپی‌ها تحت عنوان ملی شدن نفت جنوب و الغای قرارداد با دولت انگلستان به گوش می‌رسید، این دو شعار که خود موجب و انگیزه‌ای بود که دو نیروی متضاد در مقابل یکدیگر بوجود آید... هر یک از شعارهای فوق جماعتی را به دور خود جمع کرد و خواه و ناخواه تضاد فکری بوجود آمد و به دنبال تضاد فکری برخورد و اصطکاک دو نیروی مخالف آغاز شد. از دانشگاه تهران تا دبیرستان‌ها و گروه‌های دیگر سیاسی و غیرسیاسی همه دستخوش یک هیجان و جنبشی گردیده بودند که در آن روزها و امروز به گروهی از آنها عنوان ملی و گروه دیگر ضد ملی داده شده است. خواه و ناخواه همه جوانان مملکت و یا لاقلاً اکثریت در یکی از دو صف قرار گرفته و یا مورد قبول و تاییدشان بود... مبارزه ما با چند دانش آموز و دانشجو شروع شد. گروهی مکتب پان ایرانیست را به وجود آوردند و چند نفری گروه نجات ملی را. گروه نجات ملی که عمر آن کوتاه بود منحل شد و ناسیونالیست‌های آن نیز عده‌ای به مکتب پان ایرانیست گرایش پیدا کردند و عده‌ای دیگر در پیدایش حزب سومکا مؤثر بودند. گروه نجات ملی که آن روزها از چند دانشجو و چند دانش آموز تشکیل می‌شد عبارت بود از آقایان: ضیاء مدرسی (وکیل فعلی دادگستری)، شاپور زندنیا (کارمند شرکت)، داریوش همایون (فرانکلین) که با منشی زاده در تماس بودند (البته آن روزها منشی زاده در ایران نبود) و من و چند نفر دانش آموز دیگر مثل عباس لقایی (وکیل فعلی دادگستری) و چند نفر دانش آموز دیگر که عده‌ای که ذکر شد به استثناء لقایی همه عضویت حزب سومکا را پذیرفتند.^{۱۵۹}

نکته مهمی که در اظهارات بازگو شده از سوی پارسا به سال ۱۳۴۴ در اسناد ساواک دیده می‌شود تجمع مشترک چند دانشجو و دانش آموز با صبغه ناسیونالیستی زیر لوای گروه نجات ملی است که البته عمر کوتاهی نیز داشته است و عناصر متشکله آن را

۱۵۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۷۰ - ۷۲. سند دنباله دار است و متن کامل آن در اثر یاد شده آمده است، ضمن این که نقطه چین‌ها به منظور اختصار در نقل محتوایی مورد نظر نگارنده آورده شده است.

جوانانی با گرایش تند و افراطی ملی که مدت زمان کوتاهی بعد به حزب سومکا پیوستند، تشکیل می‌دادند. همایون در یادمانده‌های دوران سپری شده خود در این ایام از ضرورت ایجاد تغییراتی در همه چیز و همه جای کشور ایران و دگرگونی سرنوشت ایرانیان سخن می‌گوید؛^{۱۶۰} خیالش از بابت سیروس و شاپور آسوده است و خود نیز در تکاپوی دریافت معافی از خدمت نظام وظیفه و تردید بر سر دو راهی کار یا تحصیل است.

از جانب برادرانم تا حدی آسوده‌خیالم، وضعشان روشن و عادی شده است. خودم هم بیش از مدت کمی به گرفتن معافی نظام ندارم و به زودی به مدرسه خواهم رفت. اما مرددم که بر سر کار روم یا کلاس. گویا راه حل دومی بهتر باشد و امسال لازم باشد که کمی بیشتر به تحصیل بپردازم.^{۱۶۱}

این واپسین سال تحصیل متوسطه همایون است و او سال بعد به دریافت دیپلم نایل می‌آید.

رزمجوی ناسیونالیست

همایون متأثر از دوستان و همفکران و حضور در یک تشکل ناسیونالیستی افراطی، مبادرت به نگارش جزوه‌ای درباره ناسیونالیسم، می‌کند.

فصل کار و نویسندگی رسیده است. کتاب جالبی را خیال دارم تا یکی دو ماه دیگر تمام کنم. عنوانش «من یک ناسیونالیست هستم» خواهد بود. یک اثر تبلیغی است با ضمیر اول شخص. درباره بعضی صفات و عقاید من. فکر می‌کنم چیز بدیع و تازه و مؤثری بشود.^{۱۶۲}

به‌رغم تکاپوی به عمل آمده، نوشته‌ای با عنوان یاد شده یافت نشد، لیک کتابچه‌ای نامبردار به «ناسیونالیسم ما» بدست آمد که گرچه نام نگارنده یا تهیه‌کنندگان را همراه ندارد اما به اظهار امیرشاپور زندنیا توسط همان هسته اصلی دست‌اندر کار انجمن هنری

۱۶۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۷ آبان ۱۳۲۹، ص ۱۵۰، شماره سند ۸۱۴۰/۸۴.

۱۶۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۲ آذر ۱۳۲۹، ص ۱۵۱، شماره سند ۸۱۴۰/۸۵.

۱۶۲. همان، دفتر خاطرات، ص ۱۵۲، شماره سند ۸۱۴۰/۸۶.

جام جم و گردانندگان مجله جام جم تهیه شده بود و در این میان زندنیای نقش عمده‌ای را در تهیه آن ایفا کرده است. این اثر در قطع جیبی و در ۶۴ صفحه به تاریخ مهر ۱۳۲۸ تدارک شد و با الحاق چهار صفحه آرمان‌های یازده‌گانه جماعت ناسیونالیستها، در سوم اسفند ۱۳۲۹ به چاپ سپرده شد.^{۱۶۳}

گمان می‌رود «ناسیونالیسم ما» همان «من یک ناسیونالیست هستم» باشد که همایون از آن سخن می‌گوید و متن نخستین و تهیه شده در ۱۳۲۸ توسط وی و همفکرانش سال بعد با جرح و تعدیل‌های به عمل آمده به گونه ویراسته شده به طبع رسیده باشد. سرعنوان‌های آنچه در این کتابچه گردآوری شده عبارتست از: تقدیمیه، محکومین تاریخ، جهان نموده‌ها، منطق انسان، تاریخ و انسانها، دوران‌های تاریخ، جامعه ناسیونالیست فردا، پیام، و آرمان. در این نوشتار از رستاخیر ناسیونالیسم به مثابه تنها ره‌رهایی ایرانیان در گذرگاه خون و تاریخ نام برده شده است، «ایرانیانی که با تکیه بر فرهنگ ملی باستانی خویش موفق به شکست نیروهای مغول، یونان و روم و ترکان شدند و آنان را در گورستان تاریخ مدفون ساختند و برگهای زرینی به صفحات درخشان تاریخ سرفرازشان افزودند.»

در این کتابچه از «توده‌ایها» به عنوان «بلندگوهای سران کرملین و دولت شوروی» که در صدد اشاعه اندیشه‌های اهریمنی کمونیستی و ترویج زبان و فرهنگ روسی در کشورمان هستند، یاد شده است. همچنین، نیروهای مذهبی مورد حمله گفتاری مؤلفان اثر واقع شده‌اند و از آنان به عنوان «گروهی کهنه‌پرست که به دستور بیگانه می‌خواهند ایرانیان را در خمودی نگه دارند و بازمانده‌های لجنزار که با دفترهای گرد گرفته و قلمدان‌های شکسته، ایرانی را صرفاً به پرداختن در کار کشاورزی و سفر با کجاوه دعوت می‌کنند»، یاد شده است؛ و در انتها آنان را دشمنان دین و ملت که مزورانه پوشاک دین به تن کرده‌اند، معرفی می‌کند. در این جزوه از «بهائیت» به عنوان بنگاه جاسوسی انگلیس و امریکا و از «جهودها» به مثابه غارتگران دارایی و ذخایر ملت ایران یاد شده است. در خاتمه تأکید شده که «تاریخ، فرمان مرگ این دشمنان زبون و داغ ادبار خورده را به دست ما (یعنی ناسیونالیستهای جوان) سپرده است و بی‌شک آن را به کار خواهیم بست.» و

۱۶۳. ناسیونالیسم ما. بی‌نا، بی‌جا، تهران، ۱۳۲۹، دسترسی به نسخه‌ای از این اثر را مرهون لطف امیرشاپور زندنیای هشتم.

این‌که نباید نه به دشمنان داخلی، و نه به دشمنان خارجی کوچکترین رحم و ملایمتی کرد.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که زندگیا در یادداشتهای خود از تدوین جزوه تئوریک یک صد صفحه‌ای با عنوان «ناسیونالیسم ما» یاد می‌کند که به کمک ضیاء مدرس و جهانگیر مقدادی تهیه شده بود. به اظهار زندگیا این کتابچه بنیاد گروه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران (گنا) را تشکیل می‌داد. وی در این باره می‌نویسد:

اصول فکری آن سازمان را در جزوه‌ای در حدود یکصد صفحه من و ضیاء مدرس و مقدادی تدوین کرده بودیم که ابتدا نام آن «برای پان‌ایران‌یسم» بود ولی چون جزوه را در چاپخانه کیهان به فرمانداری نظامی لو داده بودند و سرهنگ پهلوان رییس وقت (۱۳۲۸) دایره مطبوعات فرمانداری نظامی توقیف کرده بود و جزوه «بنیاد مکتب پان‌ایران‌یسم» آقایان محسن پزشکپور و علینقی عالیخانی و دکتر عاملی تهرانی منتشر شده بود، نام آن را به «ناسیونالیسم ما» تغییر دادیم.^{۱۶۴}

لازم به ذکر است که از سوی سوسیالیست‌ها اعلامیه آرمان‌خواهی دربرگیرنده یازده اصل در این برهه تهیه و منتشر شد که به منظور آگاهی کامل از اصول اعتقادی این جمع آورده می‌شود.

آرمان

اصل یکم. برای رهایی ایرانیان از تنگنای تیره‌روزی، زیونی و پراکندگی بپاخاسته‌ایم.

اصل دوم. قانون‌های ایران را برای بنیاد اقتصاد ملی، دولت ملی و جامعه ملی تدوین می‌کنیم.

اصل سوم. اخلاق ملی را که شعار آن «همه چیز برای ملت و فدای ملت است» تبلیغ می‌کنیم.

اصل چهارم. اندیشه‌های ضدنظم، اخلاق و معتقدات ملی را دشمن داشته نابود می‌سازیم و برای دشمنان ملت مجازاتی جز مرگ نمی‌شناسیم.

اصل پنجم. در فرهنگ ما، هنر، دانش و فلسفه آزاد است و هنر، دانش و فلسفه ملی تبلیغ می‌شود.

اصل ششم. دولت ملی را برگزیده ملت و رهبر مقتدر و یگانه او می‌شناسیم و افراد را در پیشگاه قانون برابر دانسته به آزادی عقیده و بیان آنها باور داریم. اصل هفتم. خانواده را کوچکترین بخش ملت دانسته، جز آن، درون ملت واحدی و طبقه‌ای نمی‌شناسیم و از خانواده حمایت کرده خانواده‌های پراولاد را مقدم می‌داریم.

اصل هشتم. وظیفه دولت ملی را در داخل کشور تأمین فرهنگ و بهداشت و بیشینه ۱۶۵ مقدار ممکن وسایل زندگی برای همه افراد ملت می‌بنداریم. اصل نهم. اقتصاد ملی ما اقتصادی انحصاری در برابر خارجی و متکی به دو شعار «زمین برای کشاورزان» در کشاورزی و «محدودیت سرمایه‌داری و شرکت کارگر و دولت در سود بنگاه اقتصادی» در صنعت و تجارت است.

اصل دهم. ایران‌زمین را از آن ملت ایران می‌دانیم و برای هیچ بیگانه حقی در آن نمی‌شناسیم و پیمان‌هایی را که چنین حقوقی برای بیگانگان دربرداشته باشد باطل و ورق‌پاره می‌دانیم. روابط خارجی ایران را با کلیه ملت‌های جهان بر اساس احترام متقابل خواهان بوده از آزادی ملت‌ها در جهان پشتیبانی کرده با تجزیه ملت‌ها مخالفیم.

اصل یازدهم. ارتش ملی را از همه فرزندان ملت بنیاد می‌نهیم و وظیفه او را مبارزه با متجاوزین بیگانه و اجرای سیاست خارجی می‌شناسیم. ۱۶۶

البته صرف‌نظر از فعالیت ناسیونالیست‌ها در این دوره، شاهد ایجاد و رشد و گسترش گروه‌های هم‌ملی و هم‌مذهبی با مواضع شفاف ضداستعماری و ضداستبدادی هستیم. «حزب ملت ایران» نمونه‌ای از این نوع است. همچنین «جبهه ملی ایران» که در ۱۳۲۸ تکوین یافت و یا «جمعیت آزادی مردم ایران» به رهبری محمد نخشب که از نظر اعتقادی مؤمن به توحید و اسلام و از منظر سیاسی مبلغ آزادی و سوسیالیسم بود. اما تشکل قوی مذهبی‌یی که در این دوره با خود ویژگی‌های خاصی قدرت می‌گیرد «جمعیت فدائیان اسلام» به رهبری روحانی جوانی نامبردار به سید مجتبی نواب صفوی است که در ۱۳۲۴ پایه‌های شکل‌گیری آن بنیان نهاده می‌شود. و البته شاخص‌ترین جریان فکری و سیاسی چپ نیز «حزب توده ایران» است که پیشتر از همه این گروه‌ها تکوین یافته بود.

۱۶۵. بیشترین مقدار ممکن. محمد معین. فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۶۲۸.

۱۶۶. ناسیونالیسم ما. صص ۶۵-۶۸.

جریان مرموز ناسیونالیسم افراطی

لیک انتخاب اول سیاسی و تشکیلاتی همایون چیز دیگری غیر از همه اینها است و آن ناسیونالیسم افراطی با رویکرد فاشیستی و نژادگرایانه ایرانی است که امتداد بیشتر فعالیت‌هایش به زد و خورد با حزب توده می‌انجامد؛ و اصولاً مبارزه با حزب توده به مثابه مشی و روش برگزیده همایون و همفکرانش در این دوره به‌شمار می‌آید. در این خصوص نباید جانبداری استعمار و حمایت استبداد از جریان ملی‌گرایی افراطی نادیده و یا اقدامی کوچک و حقیر شمرده شود. به عنوان نمونه، ایالات متحده صرف‌نظر از فعالیت‌های دیپلماتیک، تلاش‌های محرمانه‌ای را به منظور دخالت در روند امور سیاسی ایران آغاز کرده بود که یکی از آنها، اجرای یک سلسله عملیات با نام رمز «بدامن» بود که از سال ۱۹۴۸ م/ ۱۳۲۷ ش برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران آغاز شد. سازمان سیا در این دوره در ایران به شدت فعال بود و مأموران مخفی آن سرگرم گردآوری اطلاعات از طریق برقراری تماس با چهره‌ها و تشکل‌های گوناگون بودند.

بدامن یک برنامه تبلیغاتی و سیاسی بود که از طریق شبکه‌ای به سرپرستی دو تن ایرانی با نام‌های رمز نرن (Nerren) و سیلی (Cilley) اداره می‌شد و ظاهراً بودجه سالانه‌ای معادل یک میلیون دلار داشت. در بخش تبلیغات «بدامن»، مقالات و کاریکاتورهای ضدکمونیستی تهیه و در اختیار جراید گذارده می‌شد. همچنین پخش کتب و نشریاتی در انتقاد از اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده و شایعه‌پراکنی و غیره را انجام می‌داد. بخش عملیات سیاسی، شامل حمله مستقیم به هواخواهان و وابستگان شوروی در ایران بود. این عملیات که به اصطلاح «سیاه» نام داشت، در جهت روگردانی ایرانیان علیه حزب توده، حمله به هواخواهان شوروی و وسیله گروه‌های مزدور خیابانی برای درهم ریختن تظاهرات توده‌ای‌ها و کمک‌های مالی به سازمان‌های راست‌گرای ضدکمونیست مانند احزاب «سومکا» و «پان‌ایرانیسم» که پیوسته در خیابان‌های تهران با دستجات توده‌ای زد و خورد می‌کردند، رهبری می‌شد. ۱۶۷

به موازات این اقدامات تحریکاتی از سوی دربار استبداد مطلقه سلطنتی نیز صورت می‌پذیرفت که بدان اشاره خواهد شد. نامه یکی از ناسیونالیست‌های افراطی و از

نیروهای عملیاتی پان ایرانیست که در حلقه فکری و سیاسی عناصری چون پزشکپور، زندنیا، همایون و امثالهم قرار دارد به علینقی عالیخانی که آن هنگام در خارج از کشور بسر می برد، جالب و پندآموز است.

۱۲ دی ۱۳۲۹

عالیخانی عزیز

من دلم برای قلب بی آرایش و احساسات پاک و وطن پرستانه دوستان می سوزد که در آن دنیایی امید و آرزو نهفته شده، اما متأسفانه در مقابل این روش کودکانه و جاهلانه و دیگر نمی دانم اسمش را چه بگذارم، قرار گرفتند.

من اغلب مأموریت های خود را با داشتن ۳۹ درجه تب انجام می دادم، برای چی [؟] برای این که به من بگویند به به، یا بگویند بارک الله ۱۶۸، یا این که مرا روی سرشان بگذارند حلاوحلوا کنند؟ خیر، برای این منظور نبود. من ایمان داشتم و در ضمن می خواستم به سایر دوستان بفهمانم «تا قلبشان می تپد و ضربان آن را می شنوند باید به مبارزه ادامه دهند و هیچ چیز نمی تواند برای یک نفر پان ایرانیست مانع شرکت در مبارزات سرسختانه و آشتی ناپذیر ما بشود.»

مشت هایی که این روزها نشان داده می شود، مرده بادهایی است که نشان خائنین می شود. بیچاره ها قافیه هایشان را باخته اند!! دوست عزیز یک ربعی از ما در دل توده ای های خائن بدبخت افتاده است. تبلیغات ما چنان اثر کرده که آن ها تمام هم شان را صرف معرفی کردن ما می کنند. می فهمی؟ در این روزها شبیه خرس تیرخورده می مانند، بدتر از همه زبان شان به دستور اربابان شان در این روزهای حیاتی بریده شده و نفس شان در نمی آید. ۱۶۹

جلوه ای از احساسات پاک و بی آرایش و وطن پرستانه و داغ یک رزمنده مؤمن و تب دار پان ایرانیست علیه «توده ای های خائن بدبخت» منجر به آن شده که آنان مرعوب عملیات ایذایی پان ایرانیستی شوند، و قافیه را بیازند، و زبان شان بریده شود و نفس شان در نیاید، و چونان خرس تیرخورده و زخمی این سو و آن سو روند. آگاهی های بدست آمده از اسناد تازه یافته و تحقیقات نو به عمل آمده، صرف نظر از ماهیت این قبیل گروه ها نشانگر آن است که چگونه ایادی انگلیس، امریکا و دربار پهلوی به سان یک مثلث

۱۶۸. در اصل: بارک اله.

۱۶۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱/۱-۲۷-۸۲۸-الف.

سیاسی - امنیتی با درشت‌نمایی کاذب فعالیت توده‌ای‌ها از احساسات جوانان خام این قبیل گروه‌ها بهره مناسب را برده و به مثابه آلت فعل از آنان حداکثر استفاده را برده‌اند، که به زودی و در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

به هر روی، فصل زمستان این سال را همایون به کارهای گوناگون اشتغال دارد. دنبال کردن کار معافیت پزشکی از خدمت نظام، اتمام تحصیل، تکمیل کتاب، تلاش برای جبران شکست‌های گذشته، و جمع‌بندی اوضاع و تحلیل شرایط جامعه.

به سراغ کارهای نظام‌وظیفه خود رفته‌ام و خواهم رفت. امیدوارم آن را هم به زودی پایان دهم و بر این کابوسی که به روی زندگانیم افتاده است، کابوس شکست جبران‌ناپذیر تحصیلی خاتمه دهم. از کتاب «من یک ناسیونالیست هستم» شش فصل را نوشته‌ام و یک فصل دیگر را هم به همین زودی به پایان خواهم رساند، ولی این تازه چرکنویس و طرح کتاب است...

پنج سال است که من صرف‌نظر از دوران‌های کوتاه و استثنایی در حال عقب‌نشینی و انزوا بسر می‌برم و با رنج و درد و با سختی و اندوه و بی‌نوایی دست بگریبانم. دردهای روحی و جسمی، تنهایی‌ها و انزوای طولانی، شش ماه خفتن بر بستر بیماری، شکست‌های گوناگون و پیاپی در زندگانی سیاسی و اجتماعی و خصوصی و تحصیلی، بی‌چیزی و فقر و ناراحتی، احساس عقب‌ماندگی و ناتوانی و استغراق در دریای اندوه و رنج، در این پنج سال مرا هرگز رها نکرده‌اند...
حوادث پنج ساله اخیر فقط مرا در حدود چهار سال در زندگانی عقب انداخته است و دیگر موفق نشده است به کلی مأیوس و دلسردم کند، یا به فکر خودکشی و انتحارم بیندازد و یا به دامان صوفی‌گری و مشروب‌خوری و لاقیدی و رندی و بی‌اعتنایی به همه چیزم بيفکند.^{۱۷۰}

گویا سرکشی و ماجراجویی از جمله خصوصیات بارز، منحصر به فرد و لایتغیری است که در وجود همایونی به ودیعه نهاده شده است، اما همایون برای سلطه‌جویی به این ویژگی‌های استثنایی نیازمند است. همایون به رغم نکوهش سرکشی و ماجراجویی، حرص قدرت و اشتیاق بیمارگونه‌اش برای سلطه، او را به جلو می‌راند، وی از استعداد خارق‌العاده‌ای برای استیلاء و برتری‌جویی بر دسته‌ای از شهروندان و به رخ کشیدن

سروری خود، دیکته افکار و تزریق دیدگاههایش به آنان برخوردار است.

صفات عمومی و اصلی من که تا هنگام مرگ نیز در من خواهند بود، یعنی سرکشی و ماجراجویی و ناسیونالیسم شدید، مانع از آن می‌شوند که من یک سره تسلیم جریانات معنوی بشوم.^{۱۷۱}

همایون هیچ تمایلی به انعکاس دیدگاههای سیاسی اش در دفتر خاطراتش ندارد و به ندرت در لابلای صفحات دفتر محدود بازمانده از وی می‌توان رد پای تفکرات و مواضع اجتماعی اش را به گونه‌ای شفاف جست، اما در سطور زیر به جایگاه اجتماعی توده‌ایها، جبهه ملی و جریان ناسیونالیستی افراطی در کشورمان پرداخته است که مطالعه و بررسی مفاد آن ضروری است.

بدبختانه اوضاع از هیچ نظر قابل امیدواری نیست. زبده نسل گذشته ما که کمونیسم را به این کشور آورد، اکنون تسلط حقیقی و کامل بر اوضاع یافته است. پس از «فرار» وقیحانه و عجیب زندانیان سیاسی، اینک بر من مسلم شده است که هر آن باید در انتظار غلبه کمونیستها در این کشور باشم.

ملیون با همه جوش و خروشی که به راه انداختند کاری از پیش نبرده‌اند؛ توده ایرانی کمونیست نیست و بیشتر به سوی ملیون گرایش دارد، ولی این افراد فاقد قدرت و شهامت انقلابی هستند. اینها آزادیخواهان محافظه‌کاری هستند که در هر کشور موظفند جای خود را به ناسیونالیست‌ها و یا کمونیست‌ها واگذارند. جبهه ملی نفوذ عجیبی در میان توده ایرانی دارد ولی سران آن به هیچ وجه شرایط مبارزه محیط را نمی‌شناسند و بر افراد و طبقاتی متکی هستند که ارزش عملی ندارند. جبهه ملی بر پیشه‌وران بازاریان و طلاب و تا حدی کشاورزان متکی است نه بر جوانان دانشجو و پیشرو و کارگران. افراد مبرز و مؤثر جبهه ملی را برخی کارمندان دولت و گروهی جوانان مذهبی بی‌مصرف تشکیل می‌دهند. این جبهه با این افراد و رهبران و اتمسفر تشکیلاتی و سیاسی مکرر به کارهایی جز ایجاد جار و جنجال نیست و حداکثر پیروزی‌های آن در برخی اصلاحات خلاصه می‌شود.

برخلاف، کمونیستها قدرت خود را بر کارگران و جوانان استوار ساخته‌اند و با آن که رهبران ایشان هم شهامت و لیاقت انقلابی ندارد، باز به واسطه اتمسفر خاص

۱۷۱. همان، دفتر خاطرات، (پیش از ۱۰ بهمن ۱۳۲۹)، ص ۱۶۷، شماره سند ۸۱۴۰/۹۵/۲.

محیطهای کمونیستی، سرانجام ممکن است یا در اثر سازش اربابشان با انگلیسها و یا به واسطه جلب موافقت باطنی برخی تشکیلات کشوری به نحو مسلحانه یا نیمه مسلح بر کشور ایران تسلط یابند. به علاوه، در اثر جنگ جهانی که دیگر بعید نیست به طور حتم خواهند توانست قدرت را به دست بگیرند. اکنون تشکیلات حزب توده به طور مخفی (ولی چه مخفی) به شدت فعالیت می‌کند. روزنامه‌ها و نشریات علنی و غیرعلنی دارند و موافقت دستگاه‌های حاکمه و اداری با ایشان به حدی است که روزنامه‌های مخفی ایشان به وسیله پست و کاملاً مانند نشریات عادی منتشر می‌شود! افکار کمونیستی که ره‌آورد افراد برجسته نسل قبلی ما است، اکنون در عده زیادی از افراد نسل ما رسوخ کرده است و ما که ناسیونالیسم را به این ملت شناسانده‌ایم، اکنون باید در انتظار نسل بعدی باشیم، زیرا نسل‌های گذشته به کلی از حیطة قدرت ما خارج است و نسل خودمان هم خیلی دیر حرف‌های ما را باور می‌کند.

افکار ناسیونالیستی که به وسیله نسل ما یعنی کسانی که اکنون بین ۲۰ و ۲۵ سال دارند رهبری می‌شود، به واسطه نداشتن وسایل تبلیغ، به کندی پیشرفت می‌کند و تازه صفات نامناسبی که در افراد برجسته نسل ما وجود دارد و مانند ناسازگاری و جاه‌طلبی‌های مضر، اکنون در حدود سه جریان ناسیونالیست بوجود آورده است. هر یک از این دو یا سه جریان به تنهایی کار می‌کند و با دیگر جریان‌ها بیش از مخالفین دشمنی دارد. اینها که یک فکر را تعقیب می‌کنند، بی‌توجه به پیشرفت‌های عظیم دشمنان خود، کودکانه با یکدیگر نزاع می‌کنند و بهانه‌های احمقانه از یکدیگر می‌گیرند. نسل ما شایستگی انقلابی دارد و خواهد توانست سرانجام بر مشکلات فائق آید و سرنوشت میهن ما را تغییر دهد، ولی این کار بدبختانه به این زودی‌ها عملی نیست و ما نخواهیم توانست برگزشتگان خود، بر کمونیستها پیشی بگیریم. ما به ناچار پس از پیروزی کمونیستها قدرت کافی بدست خواهیم آورد و جای آنها را خواهیم گرفت. اما چقدر خوب بود که ما زودتر از اینها به پیروزی می‌رسیدیم.

همه کوشش‌های من در راه اتحاد و پیشرفت جریان‌های مختلف ناسیونالیست صرف می‌شود اما هنوز به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم. جهان‌بینی ناسیونالیسم اکنون پیشرفت‌هایی کرده است؛ شاید در سراسر ایران اکنون دو سه هزار نفر باشند که این عقیده را در مراحل مختلف آن داشته باشند، اما این کافی نیست. ناسیونالیسم باید همه نیروهای انقلابی اجتماع مانند کارگران و مخصوصاً جوانان، جوانان نارس و

تازه کار را شامل شود. کارگران از دست ما بیرون رفته‌اند، اما جوانان، جوانان امیدهای حال و آینده ناسیونالیسم هستند. ۱۷۲

زیر چکمه روسی

همایون در جمع‌بندی خود در روزهای پایانی واپسین سال دهه بیست که به پیروزی جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیس ختم شد، اوضاع را وخیم و نومیدکننده می‌بیند و امتداد روند فعلی را به پرتاب شدن در آغوش کمونیسم ارزیابی می‌کند. آنچه به باور و تحلیل همایون در تسلط حقیقی و کامل کمونیستها بر اوضاع جامعه دامن می‌زند ماجرای فرار برخی از سران حزب توده از زندان قصر تهران است. به طوری که پیشتر اشاره شد در پی ترور نافرجام محمدرضا پهلوی در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷، بلافاصله فعالیت حزب توده غیرقانونی اعلام شد و همان شب جمعی از اعضای حزب دستگیر و تنی چند از سران آن مخفی شدند. از رهبران حزب که دستگیر شدند می‌توان به احمد قاسمی، دکتر حسین جودت، دکتر مرتضی یزدی، عبدالحسین نوشین، و نورالدین کیانوری، اشاره کرد، تعدادی دیگر از کادرهای کمیته مرکزی و اعضای دیگر چون محمود بقراطی، مهندس علی علوی، صمد حکیمی، اکبر شهابی، محمدعلی شریفی، و... نیز بازداشت و زندانی شدند. محاکمه این عده علنی و با سر و صدای فراوان برگزار و هر یک به حبس‌هایی محکوم شدند. این افراد پس از طی ماجراهایی به زندان قصر منتقل شدند و سرانجام پس از گذراندن دو سال زندان در بیست و چهارم آذر ۱۳۲۹ از زندان فرار کردند. طرح فرار توسط سازمان افسری حزب توده ریخته شد و دو افسر شهربانی، ستوان حسین قبادی و ستوان رفعت محمدزاده با یک کامیون ارتشی زندانیان را به خارج منتقل کردند.^{۱۷۳} زندانیانی که موفق به فرار شدند عبارتند از: دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر نورالدین کیانوری، احمدقاسمی، عبدالحسین نوشین، مهندس علی علوی، و صمد حکیمی که همگی اعضای رسمی کمیته مرکزی حزب توده بودند؛ و همچنین اکبر شاندرمنی، عضو مشاور

۱۷۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۲۹، صص ۱۸۱ - ۱۸۳، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۰۷ - ۸۱۴۰/۱۰۹.

۱۷۳. خاطرات نورالدین کیانوری. به اهتمام مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، صص ۱۹۴.

کمیته مرکزی، محمود بقراطی، و خسرو روزبه.^{۱۷۴}

به رغم این که دربارهٔ این فرار حرف و حدیث‌های فراوان نقل شده است اما آن چه رخ داد نمایش گوشه‌ای از اقتدار حزب توده و نفوذ شبکهٔ سازمان افسری آن در میان نیروهای مسلح، به ویژه ارتش و شهربانی بود؛ و همایون به سان دیگر همفکرانش از این امر به شدت بیمناک است و از این رو ناامیدانه زیر تأثیر تبلیغات انگلیسیها و ایادی داخلی‌شان به تسلط «حقیقی و کامل» کمونیستها بر اوضاع ایران باورمند است و واقعه فرار رهبران حزب توده از زندان را پیش‌زمینه سلطهٔ کمونیستها بر کشور تحلیل می‌کند. از منظر همایون در چنین شرایطی، کاری از عهدهٔ ملی‌گرایان محافظه‌کار و آزادخواه ساخته نیست و آنان باید جای خود را به ناسیونالیستهای جوان و یا توده‌ای‌های کمونیست واگذارند. به گمان همایون، جوانان مذهبی بی‌مصرف‌اند و کاری از دست اسلام‌گرایان بر نمی‌آید. این در حالی است که در آن هنگام شاهد شکل‌گیری تشکل‌های مذهبی به سان جمعیت فدائیان اسلام و اوجگیری مبارزات آنان هستیم. همچنین مدعای همایون این است که ناسیونالیسم توسط او و همفکرانش به ایرانیان شناسانده شد و البته نسل فعلی خیلی دیر حرف‌های همایون و همفکرانش را باور خواهد کرد.

بی‌گمان همایون یک فرد اقتدارگر است و مانند هر شخصیت سلطه‌طلبی و ویژگی‌های خاصی را داراست که مهمترین آنها عبارت است از گرایش به هماهنگی قهرآمیز با آرمانها، خشونت احساسی و تصورات محدود، توجه مفرط به موقعیت و توان خود، وفاداری عمیق هر فرد به گروه خودی همراه با نفرت شدید از بیگانگان، تأکید بر نظم و اطاعت به جای آزادی و ولنگاری در روابط انسانی؛ افزون بر این، عنصر کوتاه فکری که مهمترین عنصر شخصیتی این گونه افراد به‌شمار می‌آید.^{۱۷۵} به نظر می‌رسد اقتضای قدرتمداری این است که این قبیل افراد از بروز واقعیت درونی خود اجتناب ورزند و صداقت و راستی را برتابند و علت آن را نیز خود مردم بدانند؛ یعنی جماعتی که از شفافیت و حقیقت ناخشنودند و مصرانه مایلند ملعبه دست واقع شوند و گول بخورند.

من نه تنها در گفتگو با دیگران، بلکه در عموم موارد دیگر زندگانی اجتماعیم نیز ناچارم خود را گاه‌گاه به نفهمی بزنم و مانع از بروز ماهیت وجود خویش گردم. من

۱۷۴. انور خامه‌ای. *خاطرات سیاسی*. تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، ص ۸۱۶.

۱۷۵. *مکاتب سیاسی معاصر*. ص ۱۶۳.

باید خود را غیر از آنچه هستم نشان بدهم. این مردمند که مرا وادار به این قبیل کارها می‌کنند. این مردمند که از صراحت و روشنی و حقیقت بدشان می‌آید و اصرار دارند که گول بخورند و ملعبه قرار گیرند. من نمی‌خواهم از مردم متنفر باشم، به نظر من مردم آنقدر بدبختند که ما حق نداریم از آنها متنفر باشیم، اما همین مردم مرا وادار می‌کنند. من عمل را دوست دارم اما مردم مرا مجبور می‌کنند که بیشتر حرف بزنم.^{۱۷۶}

همایون در نتیجه‌گیری شتابزده عمل می‌کند و بدون بررسی کافی صرفاً با ذهنی‌گرایی به اظهار نظر می‌پردازد و گونه خاص تفکر همه یا هیچ را تعقیب می‌کند. همایون در پایان این سال خود را برای گرفتن معافیت از خدمت نظام وظیفه و همچنین دیپلم و افزون بر آن حضور در دانشگاه آماده می‌سازد.

در زندگانی خصوصی نیز پیشرفت‌هایی کرده‌ام و اکنون تا گرفتن معافی نظام وظیفه تقریباً فاصله‌ای ندارم و از آغاز سال آینده خواهم توانست برای نامنویسی فعالیت کنم و به زندگانی خود سر و صورتی بخشم.^{۱۷۷}

واپسین سال دهه بیست از منظر همایون، سالی پرماجرا، همراه با شکست، انزوای طلبی، تلاش نافرجام و تداوم دگمای شخصیتی است. با قرائت یادداشتهای همایون درمی‌یابیم گرایش‌های درون‌گرایانه او شدت یافته، از حشر و نشر و جوشش با دیگران و تفریح و خوشی رویگردان شده است.

چهارشنبه ۲۹ اسفند ماه ۲۹:

اینک در پایان سال پرماجرا و دشوار ۲۹ می‌توانم مطابق معمول بیلانی از این سال ترتیب دهم و خود را بررسی کنم. امسال برای من درست دنباله سال گذشته بود. من در این سال سرنوشتی مشابه پارسال داشتم. در همه جا شکست خوردم. زندگانیم در سکوت و خموشی، در انزوا و قناعت گذشت و شبانه‌روزم^{۱۷۸} را کوشش‌های مداوم ولی بی‌نتیجه، کوشش‌هایی که افلاً در همان موقع هرگز نتیجه‌ای

۱۷۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۲۲ بهمن ۱۳۲۹، ص ۱۸۵، شماره سند ۸۱۴۰/۱۱۱.

۱۷۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۶ اسفند ۱۳۲۹، ص ۱۸۶، شماره سند ۸۱۴۰/۱۱۲.
۱۷۸ در اصل: شبانروز.

نمی‌بخشید، فراگرفت...

سال ۲۹ دشواری‌های پارسال را تکمیل کرد و مرا که هنوز درس عبرت نگرفته بودم کاملاً متنبه ساخت. سیر شخصیت من هم مانند حوادث کمتر تغییری کرد. من در جاده اعتدال و سرد شدن و خشک قضاوت کردن، همچنان پیش رفتم و هر زمان در این عادت راسخ‌تر شدم که همه چیز را به سردی و کم‌اعتنایی تلقی کنم و نظری همه‌گیر داشته باشم...

در سال ۲۹ قسمت مهمی از عمر من به تنهایی و در خانه سپری شد. از معاشرت و جوشش با دیگران، از تفریح و خوشی و تنوع رویگردان شدم. اغلب اوقاتم با خودم می‌گذشت، فعالیت‌هایم منحصر به یک جنبه شده بود و در آن جنبه هم هرگز موفقیت قطعی بدست نیاوردم.^{۱۷۹}

۱۷۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، صص ۱۸۷ - ۱۸۸، شماره سندهای ۱۱۳/۸۱۴۰ -

فصل پنجم

شطرنج سیاست

بیم و امید

فراموشکاری و بلهوسی

اجتماع یخ و باروت

استخدام در دارایی

راهیابی به دانشگاه تهران

رخداد ۱۴ آذر ۱۳۳۰

شکستن ظرف بلور

ته چاه در پی جاه

گلگشت نوروزی

بیم و امید

با آغاز دهه سی، همایون که تابعی از متغیرهای ویژه‌ای است، با دگرگونیهای محسوسی مواجه می‌شود. به رغم ادعاهایی که در لابلای صفحات خاطراتش مبنی بر گوشه‌نشینی و بی‌توجهی به اوضاع اجتماعی مشاهده می‌شود، کمتر شاهد رویگردانی وی از مسائل سیاسی، که از دریچه خاصی نیز بدان می‌نگریست، هستیم. همایون که در روزهای پایانی سال ۱۳۲۹ پیروزی توده‌ایها و سلطه کمونیستها را در آینده‌ای نزدیک پیشگویی می‌کند، اکنون در نخستین روزهای سال ۱۳۳۰ مطمئن به پیروزی دکتر مصدق است. نگرانی در یادداشتهای همایون از بحران فزاینده آن روز جامعه موج می‌زند و دخالت نظامی انگلیسیها و روسها در خاک کشورمان را محتمل می‌شمارد و به گمان وی پیروزی ملیون موقعیت جریان ناسیونالیستی را به مخاطره می‌افکند. نخستین یادداشت همایون در ابتدای دهه سی که بخاطر دارا بودن آگاهیها و تحلیل‌هایی مهم نیز می‌نماید را با یکدیگر مرور می‌کنیم.

با آن که اوقاتم بیشتر صرف امور درسی می‌شود، باز توجه به اوضاع سیاسی فکر مرا مشغول داشته است، مخصوصاً وقتی دیدم در اواسط بهمن ماه گذشته اظهارنظرهایی راجع به اوضاع کرده بودم. از اواسط اسفندماه گذشته در کشور ما وقایعی رخ داد که به کلی ورق را برگرداند. پس از مرگ رزم‌آرا، همه چیز عوض شد. نفت ملی شد و چند روز بعد باید از کمپانی خلع ید شود. دکتر مصدق نخست‌وزیر شده و تا امروز چنان خوب بازی کرده است که من اطمینان زیادی به پیروزی او دارم.

اکنون جریانات تغییر کرده است. انگلیسیها در جنوب عشایر را مسلح می‌سازند و

حزب توده به نحوی بسیار عجیب تقویت یافته است. در خزانه پولی یافت نمی شود و در مجلس جمع زیادی مترصد نشستند که جبهه ملی را خرد و نابود کنند. انگلیسها که کارد به استخوانشان رسیده است دست به خرابکاری زده اند و آمریکائیهها بالاخره معلوم نیست چه می خواهند. اکنون چنان وضع بحرانی وحشتناکی در میهن من حکمفرماست که هرگز نظیری نداشته است.

هیچ روزنه امیدی جز مهارت دیپلماسی دکتر مصدق و جنبش و بیداری نسبی عموم مردم و یک وضع خاص بین المللی که در اثر مهارت ممکن است به نفع ما جریان یابد، موجود نیست. من می ترسم، پنهان نمی کنم. در عین آن که به پیروزی تقریباً اطمینان دارم باز می ترسم آن قدر دشمنان نیرومندند که جای خوشبینی نمانده است. اما مسئله آن است که دکتر مصدق که تا کنون نظر خوبی چندان به او نداشتم ۷۰ سال در تاریکی خود را آماده این روزها کرده است. وی از بدو نخست وزیری تا کنون از یک مرد اصولی و مبارز و سیستماتیک به یک دیپلمات زبردست موقع شناس تغییر شکل داده است. همه اقدامات او احتیاط آمیز و میانه روست، وزرای او همه کسانی هستند که هیچ حسنی جز معروفیت و حسن شهرت در محافل متنفذ کشور ندارند. از همان آغاز کار دست به کارهای عوام فریبانه و خوش ظاهر زده است. برنامه ای بسیار مختصر با هزار تعارف و لفاظی تقدیم کرده و رأی اعتماد گرفته است. دستگاه تبلیغاتی جبهه ملی کاملاً سعی کرده اند که دولت را اساساً به خود منتسب نکنند و برای آن فقط یک وظیفه، ملی کردن نفت قائل شوند، تا عجز و ناتوانی آن را بپوشانند و ضمناً به طور حتم در این مبارزه پیروز شوند.

همه کوشش های عمال شرکت و توده ای ها برای آن که سر دولت را به جاهای دیگر گرم کنند، بی نتیجه مانده است و این دولت تصمیم دارد انگلیسها را از ایران بیرون بریزد. اکنون برای انگلیسها جز این چاره ای نمانده است که به ایران نیرو پیاده کنند و یا عشایر را به قیام وا دارند، مخصوصاً که امکان هر تحریک بین المللی مؤثر را طرح اجرای ملی شدن نفت با ظاهر کاملاً میانه رو و منصفانه خود از میان برده است. همین دو موضوع است که مرا به وحشت دچار کرده، اگر انگلیسها حماقت را به این حد بکشانند که به ایران حمله کنند و پای روسها را باز نمایند و یا اگر جیره خواران خود را با کمک خائنین کمونیست در سایر نقاط به شورش وا دارند، چه خواهد شد؟

تا یکی دو ماه دیگر تکلیف روشن خواهد شد. کشور ما در آستانه تحول بزرگی است؛ تحولی که همه چیز را تغییر خواهد داد. من احتمال پیروزی را عاقلانه تر

می‌دانم و به همین علت است که باید خود را برای مواجهه با تغییرات آینده آماده کنم. خیلی از اصول تبلیغاتی ما به ناچار تغییر خواهد یافت. پیروزی ملیون، کار را بر ما ناسیونالیست‌ها دشوارتر خواهد کرد و ما باید به سرعت خود را آماده برای مواجهه با تغییرات بعدی افکار عمومی و سایر مقتضیات بکنیم.^{۱۸۰}

یادداشت فوق هشت روز پس از روی کار آمدن دکتر محمد مصدق به خامه همایونی نگارش می‌یابد. مصدق در ۹ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری رسید. شعارهای محوری وی در این مقطع «تحقق قانون آزادی انتخابات مجلس و شوراهای شهر (شهرداری‌ها)»، «اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور» و در مرحله بعد «خلع ید از استعمار پیر و اخراج انگلیسی‌ها از صنایع نفتی» بود. داریوش همایون تا اینجای کار به «پیروزی مصدق» و «بازی خوب» وی در ساحت سیاست «اطمینان زیادی» دارد. اما اوضاع کشور را «بحرانی و وحشتناک» می‌داند چرا که «انگلیس‌ها که کارد به استخوانشان رسیده است دست به خرابکاری زده‌اند» و همایون از این رو می‌ترسد و ترسش را پنهان نمی‌کند. وی تا جایی پیش می‌رود که تهاجم نظامی انگلیس‌ها به میهنمان را نیز محتمل می‌داند.

خرداد ماه ۱۳۳۰ حائز اهمیت خاصی برای همایون است، چرا که امتحانات سال ششم دبیرستان در پیش است و او پس از یازده سال گذران تحصیل در مقطع متوسطه، در آستانه دریافت تصدیق‌نامه پایان تحصیلات قرار دارد؛ اما وی همچنان در حالت عدم تعادل، تذبذب روحی و شطرنج بازی با خود است.

اینست بزرگترین مشکل زندگانی من، من مثل کسی که با خودش شطرنج^{۱۸۱} می‌بازد، فرمانده واحد لشکرهای متخاصم هستم. باید دائماً با خود بستیزم و همواره خود را شکست بدهم. من هیچ وقت برای یک مدت طولانی نمی‌توانم وضع طبیعی و یکنواخت داشته باشم. حالات من حداکثر صورت ادواری دارد. گاهی اینطورم و گاهی آنطور، اما بدبختی اینجاست که حاضر نیستم بی‌قید و شرط دچار این تغییرات بشوم. من می‌خواهم در هر زمان درجه و میزان تغییراتم را به میل خود

۱۸۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۷ اردی‌بهشت ۱۳۳۰، صص ۱۹۹-۲۰۱، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۲۱

۸۱۴۰/۱۲۳ -

۱۸۱ در اصل: شترنج.

تعیین کنم و از این رو زندگانیم در مبارزه دائمی بر ضد همه چیزهایی که وجودم را ساخته‌اند، غوطه‌ور^{۱۸۲} است. این وضع به هیچ وجه طبیعی نیست و ادامه آن مرا از پا درخواهد افکند. با خود جنگیدن، کار خطرناکیست و وجود خود را رزمگاه فضائل و صفات و عواطف گوناگون کردن، شاید به بی‌خبری از نفس بیانجامد.^{۱۸۳}

فراموشکاری و بلهوسی

همایون مانند یک کارآگاه مخفی با ظرایف و دقایقی به واریسی خود ویژگی‌های بینشی و خصلتی خویش می‌پردازد، در عین حال که مایل به فراموشی بسیاری از آنهاست. همایون آنچه را می‌پسندد به مثابه باور فکری پذیرفته و نصب‌العین قرار می‌دهد. «فراموشکاری» و «بلهوسی» از معایبی است که از قضا همایون آن دو را دوست دارد و آن را موجب طول عمر و سلامت مزاج می‌داند.

اگر بنا باشد از بعضی معایب خود راضی باشم. در درجه اول فراموشکاری و بلهوسی خود را دوست خواهم داشت، چون طول عمر و سلامت مزاج مرا به طور حتم، همین دو عیب تأمین خواهد کرد... قدرت فراموش کردن من، تاکنون مرا از بدبختی‌های بزرگ حفظ کرده است. من در کشاکش زندگانی متنوع و رنگارنگ خود، با اتکا به این حافظه بی‌وفا و طبع بلهوس و هر جایی، از گرداب‌ها و توفان‌های هراس‌انگیز جان به سلامت برده‌ام. تمایلات و خواست‌های دیوانه‌وار سمج و بهانه‌جوی مرا همین هرزگی و فراموشکاری، خاموش و خفه کرده است.^{۱۸۴}

برای فردی چون همایون که دارای عواطف پرخروش و اندیشه ناآرام است، داشتن یک طبع به تعبیر خودش هرزه و یک حافظه بی‌وفا نعمت کمیابی است؛ گرچه همایون از حافظه‌ای قوی و حواسی متمرکز بهره‌مند است و در بخش دوم شکسته‌نفسی نموده است. وی از جمله افرادی است که شخصیتش ساخته و پرداخته خود بودنت. سرنوشت او با تغییرات ناگهانی خصلت‌هایش گره خورده است و در پردازش سیمای اجتماعی خود به این صفات و خصال و خصائص فردی متکی است. تکیه همایون در

۱۸۲ در اصل: غوطه‌ور.

۱۸۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۳۰، ضص ۲۱۶ - ۲۱۷، شماره سندهای ۱۳۲/۸۱۴۰ - ۸۱۴۰/۱۳۳.

۱۸۴. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۶ تیر ۱۳۳۰، ص ۲۱۸، شماره سند ۱۳۴/۸۱۴۰.

این راه بر ملاک‌هایی است که از پیش به او شناسانده شده است و تا اندازه‌ای نیز تحمیلی می‌نماید. گرچه وی فرد دایم‌الشکی است که درباره همه چیز هم شک می‌کند و در بیشتر موضوعات و قضایا تردید به خود راه می‌دهد و به مدد نظریات من عندی (من درآوردی)، حتی بدیهیات اولیه و ملاک‌های طبیعی را نیز مورد سنجش و تردید قرار می‌دهد. به رغم نیمنگاه‌گذاری که بیشتر به روحیات و ویژگی‌های شخصیتی همایون افکنده‌ایم، ناگزیر برای آشنایی فزوتتر با این عنصر سایه و ناآشنا به کمک یادداشتهای شخصی‌اش به ارزیابی ژرف‌تر وی خواهیم پرداخت.

من از حدود ۱۳ سالگی سعی کردم که زندگی خود را فقط به میل خود بگذرانم. در آغاز تمایل من محدود به هدف‌های زندگانیم بود، اما کم‌کم کار به جایی کشید که نسبت به صفات و مشخصات اصلی خود نیز یاغی شدم و از آن زمان ده سال است که همه افکار من متوجه این نکته بوده است... در حدود ده سال کار من شک کردن درباره هر چیزی بوده است که در نظر اول اساساً قابل تردید نیست. ده سال دائماً می‌کوشیده‌ام که هر مسئله‌ای را از سر برای خود مطرح کنم و درباره هر موضوعی به اظهار نظر بپردازم. ده سال با عادت‌ها و عقیده‌ها و ایمان‌ها جنگیده‌ام. هر چیز را که قابل احترام بوده است در نهانخانه وجود خود به لجن کشیده‌ام. همه چیز را رد کرده‌ام و از نو پذیرفته‌ام.

هر چه را دوست می‌داشتم طرد کرده‌ام و به هر چه که مورد تنفرم بوده است روی آورده‌ام تا بتوانم بعداً به میل خود تمایلات و کشش‌ها و همچنین بیزاری‌ها و انزجارهایم را تعیین کنم. جای همه چیز را به کرات در زندگانیم عوض کرده‌ام، جای دوستی و دشمنی، علاقه و بیزاری، اعتقاد و بی‌اعتقادی را تغییر داده‌ام... وجود خود را به یک میدان جنگ، به یک آزمایشگاه و باغ وحش تبدیل کرده‌ام تا بتوانم سرانجام فقط ساخته خود باشم و همه چیز را در زندگانی خود به میل شخصی خودم بپذیرم. ده سال کارم تقریباً به این منحصر شده است که زندگانیم را به مسئولیت و اختیار خود بسازم و امروز احساس می‌کنم که قسمت اساسی این کوشش نتایج رضایت‌بخش داده است... این که دخالت دائمی و ده ساله من در زندگانیم چه نتایجی از لحاظ ارزش شخصی من بیار آورده است، و قضاوت در این باره که شخصیت فعلی من به این کوشش‌ها می‌ارزد یا نه، به مقدار زیاد بستگی به قضاوت دیگران و مخصوصاً آینده دارد. خود من از وضع روحی و فکری خود ناراضی نیستم... ممکن است من از این که رو به پیروزی هستم و همه چیز در زندگانیم

گواهی می‌دهد که سرانجام موفق خواهم شد، احساس شادمانی و سعادت کنم؛ ممکن است مشاهده برخی موفقیت‌های روزانه کامم را شیرین کند و رنگ و رونقی به زندگیم ببخشد. ولی این جنبه‌های مثبت، هرگز قابل مقایسه با ناراحتی‌ها و گرفتاری‌های دائمی من نیست. من خود را از دیگران آزاد کرده‌ام، اما اسیر خود شده‌ام. زندانی که دست‌های من برایم ساخته است به مراتب ناراحت‌تر و غیرقابل تحمل‌تر است و من خودم زندانبانی بسیار بی‌رحم‌تر و سختگیرتر از هر عامل خارجی هستم... چه بسیار اوقات که از دست خود، از دست فکر و هوش خود به فریاد آمده‌ام. ۱۸۵

همایون از هیچ قاعده‌ای پیروی نمی‌کند. به میل خود بازی زندگی را با قواعد خود ساخته‌اش ادامه می‌دهد، رزمجوی مورد اشاره‌مان ده سال است در جست و جوی دشمن درونی و بیرونی است و با عادت‌ها، عقیده‌ها و ایمان‌ها سر ناسازگاری و نبرد دارد. هر چیز شایسته احترام را به لجن کشیده است. دوست داشتن‌ها را از خود رانده و به تنفر روی آورده است. در دستگاه فکری و شخصیت روحی غیرقابل پیشبینی همایون جایگاه همه چیز دیگرگونه است. همایون، وجود خود را به «میدان جنگ»، «آزمایشگاه»، و «باغ وحش» شبیه می‌سازد، و در عین حال از خود راضی است و همای سعادت را بر دوش می‌بیند و دستیابی به موفقیت را حتمی و پیروزی را قریب‌الوقوع می‌داند، به‌رغم آن که «خود» را در بند زندان خود ساخته و سختگیری‌های بیرحمانه می‌پندارد و از دست این‌گونه اندیشیدن به ستوه آمده، فریاد و فغان سر می‌دهد. به راستی همایون پی به رجحان معایش بر محاسنش نبرده است. در اصلاح هرگز به روی او مسدود نیست. وی حصر و حبس خود را جایگزین ارزیابی ریزبینانه و نقد تیزبینانه عملکردش ساخته است. همایون در وضعیت دشواری گرفتار آمده است و قادر به کنترل و تغییر مثبت و سازنده این خود ساخته و افسار گسیخته‌اش نیست. با وجود آن که خیلی بیش از آن‌چه لازمست معنی ناکامی و شکست را دانسته اما درس عبرت نگرفته است و بر آنچه طی گذشته پرگردوغبار و نیمه‌سوخته و هدررفته‌اش رفته، چندان متأسف نیست، لیک درصدد جبران مافات است.

من فقط و فقط چهار سال را از دست داده‌ام اما در عوض فهمیده‌ام که دیگر نباید حتی یک ماه را هم گم کنم. با کمال دقت در راههایی افتاده‌ام که وقت و نیرو و پول مرا حفظ کند و افزایش دهد. پس از آن که بر همه مشکلات خانوادگی پیروز شده‌ام، زمینه آن هم فراهم آمده است که امور زندگانیمان روز به روز بهتر شود.^{۱۸۶}

همایون دیپلمه در نیمه سال ۱۳۳۰ خود را آماده شرکت در کنکور دانشکده ادبیات تبریز، و استخدام در وزارت دارایی می‌کند. به طوری که پیشتر نقل شد، نورالله همایون (پدر داریوش) در وزارت دارایی مشغول بکار بود و از این رو زمینه اشتغال فرزندش را که فارغ التحصیل دبیرستان دارایی است فراهم آورد.

کار استخدام در وزارت دارایی رو به انجام است و در کنکور دانشکده هم باید قبول شوم.^{۱۸۷}

به رغم آن که زندگی همایون اندک اندک در حال سامان یابی است و می‌بایست شاهد کاهش نگرانی‌های وی باشیم، اما گذشته او و آنچه در سابق از وی سر زده است مجال پیدایی این ثبات و تحکیم آن را نمی‌دهد.

با این که حالم خوبست و باید کاملاً از وضعم راضی باشم، نگرانی و بی‌تکلیفی آسوده‌ام نمی‌گذارد. هر چه می‌کنم نمی‌توانم گذشته را فراموش کنم و به یاد آینده دلخوش باشم. همه کوشش‌های من برای آن که وضع اکنونم را قابل تحمل گردانم و خود را به یاد موفقیت‌های ختمی آینده دلخوش سازم، بی‌نتیجه مانده است. زندگانی من یک گیر پیدا کرده است و این گیر هم که بازشدنی نیست.

من هر چه هم موفق و شادکام باشم باز تا این بدبختی را اصلاح نکنم، نمی‌توانم خود را خوشحال و راضی بشمارم. نه ور رفتن به زنها، نه ورزش، نه مطالعه و نه هیچ کار دیگری توانسته است مرا از فکر این گرفتاری که بدتر از همه دائماً گذشته‌ها را به رخم می‌کشد، منصرف سازد. مخصوصاً این گذشته؛ یاد این گذشته عجیب و غریب است که روزم را تیره کرده است. اگر این گذشته نبود، اگر این ندامت‌ها وجود نداشت،

۱۸۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ دوشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۰، صص ۲۲۵ - ۲۲۶، شماره سند ۸۱۴۰/۱۴۱ - ۸۱۴۰/۱۴۲

۱۸۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۱۵ شهریور ۱۳۳۰، ص ۲۲۷، شماره سند ۸۱۴۰/۱۴۳

اگر دائماً به یاد اشتباهات سابقم نمی‌افتادم الآن زندگانیم چه نقصی داشت؟^{۱۸۸}

گویا همایون در این مقطع پروسهٔ تجانس با شرایط نوین و سازگاری با معادلات سیاسی تحول‌یافته را می‌گذرانند و «مشغول تطبیق دادن خود با مقتضیات جدید» می‌شود. همایون که خود را «زبدهٔ نسل فعلی» کشور می‌داند، به دنبال ناکامی‌های متوالی در عرصهٔ خانوادگی، تحصیلی، و سیاسی-اجتماعی دارای باطنی سرد شده و نسبت به افراد و دستجات بی‌اعتماد گردیده و شخصیتی پر حقد، درون‌گرا و نسبت به آنچه پیرامونش در جامعه رخ می‌دهد بی‌اعتناست. در یافته است که هیچ وضع اجتماعی و شرایط سیاسی ثابت نیست و همواره باید منتظر تغییرات و دگرگونی‌ها بود، از این رو به آنچه در ذهن می‌پرورد، دل می‌بندد و کمتر مأیوس می‌شود و «دیوانه‌وار در راه هدف خود گام بر» می‌دارد.

بی‌آن که زیاد کوششی کرده باشم اوضاع رو به بهبود رفته است. دیگر می‌توان امیدواری قطعی داشت. سرانجام حوادث بد مغلوب افرادی شده است که با تمام معایب خود، این خاصیت را به همراه داشتند که به شدت و دیوانه‌وار در راه هدف خود گام بردارند. خواست قطعی و شدید و مداوم دوستان من در کار آن است که بر پیش‌آمدهای ناپسند سال‌های اخیر غلبه کند و بار دیگر قدرت متحد همهٔ ما که بی‌شک زبدهٔ نسل فعلی این کشور به‌شمار می‌آییم، ناسیونالیسم را رو به پیروزی قطعی براند.

ما که از سال‌های کودکی، از آن هنگام که همسالانمان سرگرم بازی و تفریح بودند دست به این مبارزهٔ طولانی و مداوم زده‌ایم، بی‌هیچ تردید موفق خواهیم شد بر مشکلات پیروز شویم و مقصود خود را از پیش ببریم. ناسیونالیسم، به معنای کامل و علمی آن اکنون کاملاً در اجتماع ما جای خود را باز کرده است و ناسیونالیست‌ها به آن حد رسیده‌اند که بتوان روی آن‌ها حساب کرد. شاید دو سال دیگر حزب ناسیونالیست‌ها پس از حزب توده مهم‌ترین احزاب این کشور شود. هم‌اکنون تأثیر و نفوذ ناسیونالیست‌های متفرق کشور ما به آن حد رسیده است که می‌توانند در شهری مانند قزوین یک میتینگ ۶ هزار نفری راه بیاندازند و حزبی مانند زحمتکشان را به همکاری با خود در برخی قسمت‌ها وا دارند.

خود من اکنون وارد فعالیت‌های حزبی رسمی‌تر و پرتظاهرات‌تری شده‌ام و پس از یک دوری ممتد از محیط‌های حزبی اکنون مشغول تطبیق دادن خود با مقتضات جدید هستم. درست است که حساب‌های چند سال پیش اقلاداً در مورد شخص خودم از میان رفته است، درست است که دیگر مانند آن وقت‌ها نمی‌توانم توقع و انتظار داشته باشم اما لااقل وقتی درست دقت می‌کنم متوجه می‌شوم که کوشش‌های قبلی هرگز به هدر نرفته است. اگر خوب فعالیت کنیم تا دو سال دیگر آب رفته به نحوی بسیار بهتر و مطلوب‌تر به جوی بازخواهد گشت و همه باخت‌ها جبران خواهد شد. آنچه از ناکامی‌های قبلی ماند یک دنیا تجربیات تلخ بود.^{۱۸۹}

همایون در صدد جبران باخت‌ها و ناکامی‌های گذشته و بازگشت آب رفته به جوی از رهگذر همکاری بیشتر با ناسیونالیست‌هاست. وی در ارزیابی شتابزده از صف‌آرایی نیروها و جناح‌ها در آینده سیاسی کشور، رویارویی و رقابت اصلی را در تقابل و جبهه‌گیری دو طیف ناسیونالیست‌ها و توده‌ای می‌انگارد و برای نیروهای مذهبی، ملی، و مذهبی - ملی هیچ حسابی در معادلات سیاسی کشور نمی‌گشاید. نقل پاره‌ای دیگر از نوشته‌های از هم گسیخته‌اش درباره روحیات او و نوع نگاهش به آدمهای جامعه، جایگاه زنان، ضرورت قدرتمندی، لزوم تغییر و به ویژه «کشف آخری» که موفق به تکمیل فلسفه زندگی وی شده است، جالب توجه می‌باشد.

آدمها را نباید دوست داشت و از حوادث نباید ترسید. این مهمترین چیزی است که از ۸ سال زندگانی در مخاطرات و حوادث بدست من آمده است. این همه منطق مرا تشکیل می‌دهد. بالأخره پس از اتمام زیر و بالاها، بعد از همه تحولات و تغییراتی که در روحیه من پیدا شد، توانستم آنچه را که لازم داشتم بدست آورم. روحیه من آمیخته عجیبی است از عواطف بی‌آرام یک هنرمند، باایمان و تعصب یک مجاهد، و خشونت و سردی یک مرد سیاسی. اما خوشبختانه هر چه بیشتر می‌گذرد عنان اختیار من بیشتر به دست مرد سیاسی می‌افتد که با منطق خشک خود می‌داند چگونه نیرومند شود. این کشف آخری فلسفه مرا تقریباً کامل کرده است؛ اگر من بتوانم از این پس خود را چنان رهبری کنم که دیگر علاقه شدید به دیگران در دلم راه نیابد به خوبی خواهم توانست هر گونه ناراحتی و گرفتاری را از عرصه زندگانی

۱۸۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۳۰، صص ۲۲۹ - ۲۳۰، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۴۵ -

خود طردکنم، زیرا خوشبختانه حوادث هیچگاه مرا نمی ترسانند و مایوس نمی کنند. بزرگترین نقطه ضعف من تاکنون آن بوده است که زیاد دوست می داشته‌ام، تاکنون من خود را غرق در چیزهایی می کردم که مورد علاقه‌ام قرار می گرفتند... اما زنها زیاد اهمیتی ندارند؛ آنچه را باید مواظب باشم دیگر زنها نیستند، [بلکه] این همکاران و همفکران و مخصوصاً خودکارها و فکرهاست. برای آدمی که قدرت و نیرومندی می خواهد یک قلب سرد و یک منطق بی اعتنا لازمست؛ زیرا مطابق یک ناموس تغییرناپذیر هر چه به نیرومندی بیشتر علاقه داشته باشیم به ناچار باید از لذات دوست داشتن محروم تر شویم.

در این دنیایی که دائماً در تغییر است. با این آدمهایی که هیچگاه نمی توانند یک جور باشند و یا اقلأً یک جور جلوه کنند، با این حوادث گوناگون و این جهان ناپایدار، چرا ما پایدار بمانیم؟ وقتی همه چیز تغییر می کند ما چرا تغییر نکنیم و از آن بالاتر، چرا دل به ناپایداری‌ها ببندیم؟ چرا خود را گرفتار چیزهایی کنیم که فردایشان مانند امروز نیست؟ چرا به دست خود زنجیر برگردن بیفکنیم؟... آدمها را دوست نخواهم داشت و از حوادث نخواهم ترسید. ۱۹۰

اجتماع یخ و باروت

دیگرگونی‌های همایون سریع و غیرمنتظره است. وی این تغییرات پرفراز و فرود را طبیعی، عادی و لازمه همسازی با زمانه می داند. نظریه وی در نزدیکی و برقراری روابط با دیگران کاملاً اقتدارگرایانه است و با تکیه بر یادداشت‌های بازمانده‌اش نیاز به تعمق ندارد. حقیقتاً او دیگران را نه از ته دل بلکه به گونه ظاهری، مشروط و حتی موقتی دوست می دارد. علایق و ارتباطات او با دیگران تابع حساب‌ها و شرایط خاصی است. آدمها را وسیله و ابزار ترقی خود می پندارد. وی به راحتی قادر به پاکسازی اندیشه و خانه‌تکانی دل خود است، و شکل‌گیری هرگونه علقه، دلبستگی و تعلق خاطری را برای نیل به مقصد زیانبار فرض می کند؛ و باز هم تغییر و این مرتبه:

برخلاف نظریه سابقم دل خود را از یخ و سنگ خواهم کرد و هر چه حرارت است به بیرون اختصاص خواهم داد. من احتیاج دارم که باطنی سرد و ظاهری

۱۹۰. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۳۰، صص ۲۳۱ - ۲۳۲، شماره سند‌های ۱۴۷/۱۴۰ - ۸۱۴۰/۱۴۸

خروشان داشته باشم. دیگر تنها اشکال بر سر این است که نتوانم ظواهر را حفظ کنم و تضادی را که در میان باطن و ظاهر من وجود دارد مخفی نگاه دارم. از این به بعد باید با کمال دقت مواظب آن باشم که خود را آن گونه که واقعاً هستم نشان ندهم. من این روش را ادامه خواهم دادم.^{۱۹۱}

همایون به‌رغم سردی درون که به ظاهر بیرونی وی نیز تسری یافته است، فردی عاطفی و احساسی می‌باشد که بر حسب اشتیهای سیری‌ناپذیر به قدرتمندی، کارکردهایش توأمان کار سیاسی و تا اندازه‌ای ذائقه ایدئولوژیک به خود گرفته است. بی‌شک وی اکنون با گذشت سالها از قرائت خاطرات گذشته‌اش احساس وحشت می‌کند، زیرا که تصویر واقعی و سیمای حقیقی مملو از باروت درون خود را در آن می‌بیند. در کارنامه وی چیزی جز تلخکامی و تیرگی، سهل‌انگاری و غفلت، که عرصه زندگی را بر همایون تنگ نمود مشاهده نمی‌شود. حاصل این امر نیز اندوه، افسردگی و شکست‌های متوالی بوده است. به‌رغم آن که همایون فرد هوشمند و زیرکی است و مایل است همواره در سایه حرکت کند و مردی برای تمام فصول و گل همیشه بهار باشد اما از فهم دوره و زمانه خود به‌طور شایسته در مانده است. گردش رخدادها و دستی که حوادث در آستین دارد، او را واقعاً کلافه، گیج و مات و مبهوت ساخته به طوری که با ارائه نشانی عوضی از اتفاقات آن روزگار، تحلیلی مطایبه‌آمیز و البته وارونه‌ای از آرایش جریان‌های سیاسی کشور را بدست می‌دهد و بیش از همه، خود قربانی و در دامگه این «خودفریبی» گرفتار می‌آید. وی در این مدت در عرصه زندگی شخصی و همچنین اوضاع اجتماعی با حوادث جوراجور و ضد و نقیضی روبه‌رو می‌شود و همواره از پس پرده امید، شکست را و از پشت سیمای پیروزی، ناامیدی را دیده است. دقت نظر در این گفتار آمده در خاطراتش جالب توجه است.

از بس با همه دقتی که در قضاوت بکار می‌بردم، اشتباه کردم، دیگر نه تنها در مورد جهان خارج بلکه درباره خودم نیز بی‌اطمینان و مشکوک شدم و مخصوصاً فوق‌العاده بر احتیاطم افزوده گشت.^{۱۹۲}

۱۹۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۳۰، صص ۲۳۴ - ۲۳۵، شماره سند های ۱۵۰/۱۴۰ - ۱۵۱/۱۴۰.

۱۹۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۵ مهر ۱۳۳۰، ص ۲۳۷، شماره سند ۱۵۳/۱۴۰.

در لابلای یادداشتهای باقیمانده از همایون، گفته‌هایی ملاحظه می‌شود که نشانگر خودگول‌زنی اوست. در وهله نخست تصور می‌شود که او قصد فریب نه تنها خود بلکه دیگران را هم دارد. این پندار و کردار پارادوکسیکال موجب شده تا همایون نه تنها به خود نیز اطمینان نداشته باشد، بلکه نسبت به رفتار اجتماعی - سیاسی اش نیز مشکوک شود و بر احتیاط خود بیافزاید. در ادبیات ما آورده‌اند که آدم ساده‌لوحی برای خرید نان به نانوايي مراجعه کرد و چون دید صف نانوايي شلوغ است و چه بسا نان به او نرسد، شایع کرد که در فلان کوچه آش نذری می‌دهند. عده‌ای باور کردند و صف نان را شتابزده ترک و به هوای آش نذری دنبال نشانی عوضی رفتند. آن ساده‌لوح پس از این که دید عده‌ای صف نان را ترک کردند، خودش هم به تأمل افتاد و باور کرد که شاید واقعاً آش واقعی داشته باشد و به هوای آش نذری به نشانی موهوم شتافت. حدیث همایون مانند لطیفه‌ی یادشده نیست، بلکه مثل آن فردی است که نشانی محل توزیع آش نذری را می‌دهد ولی هیچ کس از جای خود تکان نمی‌خورد و تنها وی شخصاً باور می‌کند و برای یافتن آش نذری به طرف آدرس جعلی و نشانی خودساخته می‌رود. ویژگی عمده شخصیت همایون تک‌روی است. وی در شتاب‌ورزی به منظور نیل به مقصدی که صرفاً ساخته و بافته ذهنیت اوست، کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد. این تنها پاشنه آشیل وی نیست، بلکه قضاوت و اظهارنظرهای همایون بر همین پاشنه لرزان و لق می‌چرخد. او آرزوهای بزرگی را در سر می‌پرورد، لیک مانع عمده بر سر راه او وررفتن به امور جزئی و پرداختن به کارهای حقیرانه است به طوری که چندی بعد درمی‌یابد کارهای بزرگ از عهده مردان بزرگ برمی‌آید. با دل سرد، منطق خشک، روحیه بی‌اعتنا، حرکت در سایه و به دور از انظار عموم و فارغ از تعلقات نمی‌توان حتی اندکی تنور حضور در عرصه فعالیت اجتماعی را داغ کرد.

همایون در سومین سال از دهه دوم حیاتش از حسابگری، زرنگی، دورویی، و بازیگری خوب خود در جامعه سخن می‌گوید. بار دیگر با خواندن این سطور درمی‌یابیم که خاطره‌نویس ما کمتر به ارزیابی رفتار و نظارت بر عملکردش می‌پردازد. جمع‌بندی سلوک و منش همایونی، کمپوزیسیون خوش‌ترکیبی را به دست نمی‌دهد. بحث بیشتر در این باره شاید توضیح واضح‌تر و اطالۀ کلام به نظر آید.

اکنون به جای آن عدم رضایت‌های پارسال، یک نوع خرسندی خونسردانه‌ای

وجود مرا پر کرده است. هنوز گاهی احساساتی می شوم و این تأثیر ناگزیر سرگرمی های هنری و ذوقی من است. اما دیگر به طور عموم و معمول آدم سردی شده ام؛ باطناً توانسته ام خشک تر باشم. پس از این یک سال سر و کله زدن با اشخاص و حوادث گوناگون دیگر می دانم چه باید بکنم، دیگر یاد گرفته ام که همه کس را در دست داشته باشم و به همه خود را صمیمی و علاقه مند نشان دهم. یاد گرفته ام که بی آن که بدجنس بشوم، حسابگر و زرنگ باشم.

از تربیت هنری خود به خوبی می توانم استفاده کنم و عواطفم که تحت تأثیر ادبیات و موسیقی خیلی خوب می توانند در هر مورد به نحوی مؤثر تظاهر و تجلی کنند در دست من سلاح مؤثری برای جلب علاقه دیگران شده اند. به عبارت دیگر، من به خوبی یک هنرپیشه می توانم نقش های مختلف را بازی کنم و اشخاص را فقط در همان لحظه های دیدار، دوست داشته باشم یا مورد احترام و اطمینان و توجه قرار دهم. من وقتی تنها هستم، هیچ کس را مورد علاقه خود نمی بینم و فقط وقتی به یاد دیگران می افتم که با آنها هستم. این روش البته باعث شده است که من خواه ناخواه زیاد تحت تأثیر محیط های خارجی قرار گیرم... همه این پیشرفت ها از ۵ مهر پارسال به این طرف حاصل آمده است. سالها بود که می خواستم چنین بشوم و بالاخره امسال توانستم صفات مورد لزوم را به دست آورم.^{۱۹۳}

همایون که دارای طبع دیرپسند و حریصی است بسیار میل دارد در طریق شادکامی و خرسندی گام نهد. پیروزی سریع و قاطع در همه امور، یگانه توقع اوست و آن را حق خود می داند. وی همانطور که تاکنون نیز مستفاد شده است در اظهار نظرها، شک به خود راه نمی دهد و عقاید خود را به ضرس قاطع و بی پروا بیان می کند. از تندروری های خود نیز با وجود آن چه بروی گذشته درس عبرت نگرفته است و تا این مقطع از زندگی میل به احتیاط و محافظه کاری در او پدیدار نگشته است. منحنی قوس صعودی و نزولی وی بسی حیرت انگیز است که نشان از تزلزل و ناپایداری شخصیت اوست. از خطاهای سهو و عمد خود پند نمی گیرد، از این رو به سرایشی تجدید خطا درمی غلند و فرصت تصحیح رفتار اجتماعی و سیاسی را نمی یابد.

۱۹۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۵ مهر ۱۳۳۰، صص ۲۳۸-۲۳۹، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۵۴ -

استخدام در دارایی

خاطره شروع نخستین کار اداری برای همایون فراموش‌ناشدنی است. بر اساس یک سند وی در تاریخ ۱۳۳۰/۷/۷ در وزارت دارایی به عنوان کارمند پایه دو دیوان دادرسی دارایی، مشغول به کار بوده است.^{۱۹۴} به سهولت می‌توان حدس زد که همایون پس از فراغت از تحصیلات متوسطه در خرداد ماه سال ۱۳۳۰ از دبیرستان دارایی، در اواخر تابستان همین سال با وساطت پدرش که ابوابجمع وزارت دارایی بوده است به استخدام این وزارتخانه درمی‌آید. لازمه کار در اداره، نظم‌پذیری، و آمد و رفت بهنگام است؛ امری که با روحیه همایون چندان سازگاری ندارد. برای همین کار کردن او با اعمال شاقه همراه است و مایل به تسلیم شدن در برابر مقررات و ضوابط اداری نیست.

در اداره شروع به همان مقاومت‌هایی کرده‌ام که در همه جا بر ضد هرگونه نظم و ترتیبی از جانب من ابراز می‌شود و در نتیجه علاوه بر آن که محیط غیرصمیمی و بیگانه‌ای درست شده است، جریمه‌هاییم شاید از حقوقم افزون‌تر شود!^{۱۹۵}

همایون که در تابستان همین سال در آزمون دانشکده ادبیات تبریز شرکت کرده بود، موفق به پذیرفته شدن در رشته دلخواه نمی‌شود. از این رو پس از یک سفر چندروزه بی نتیجه به تهران بازمی‌گردد.^{۱۹۶}

تا اینجای کار وضع همایون شباهت به کسی دارد که بر لب پرتگاه بسیار خطرناکی است اما با امید به آینده‌ای روشن و دلپذیر قصد گذار از این معبر را دارد. خطرات در کمینگاه خود را با همه وجود حس می‌کند اما به آینده بسیار امیدوار است. وی چندان از این وضع ناراضی نیست. زندگی به سان یک درام پرحادثه، پر بیم و امید. در این میان درجه حساسیت وی در برابر دشواری‌ها و مشکلات به طور دائم در نوسان است و هرگز به حد صفر نمی‌رسد و وضع روحی وی همچنان وخیم است. از خیانت‌های خود به «خود» و از نگاه توأم با سوءظن و بدبینی به دیگران روایت می‌کند.

از بس به سد و مانع و عدم موفقیت خو کرده‌ام، از بس از همه کس پستی و نفاق و دورویی و مخصوصاً تلون و بیقراری دیده‌ام. دیگر چشم و گوشم پر شده است.

۱۹۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱-۳۲-۶۴۳هـ

۱۹۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۲۶ مهر ۱۳۳۰، ص ۲۴۱، شماره سند ۱۵۷/۱۴۰.

۱۹۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۴ آبان ۱۳۳۰، ص ۲۴۲، شماره سند ۱۵۸/۱۴۰.

من انتظار حوادثی به مراتب بدتر از آنچه پیش می‌آید دارم و از این لحاظ دیگر گاهی حتی متوجه بعضی حوادث بد و ناپسند هم نمی‌شوم. چون به هیچ‌کس خوشبین نیستم، از هیچ‌کس نمی‌رنجم و می‌توانم با همه بسازم. رفتار دیگران، چون سبب و علتش برای من آشکار است، عصبانی و بیزارم نمی‌کند. از وقتی به ضعف بی‌حدی که در درون هر انسانی وجود دارد، پی برده‌ام، آن قدر گذشت و چشم‌پوشی پیدا کرده‌ام که بتوانم از همه کس استفاده کنم. چون تا کنون چندین بار انتظاراتم به من خیانت کرده، اکنون سطح انتظاراتم را بالا برده‌ام. اصلاً آن قدر به من خیانت شده که دیگر برایم امر دشوار و غیر قابل‌تحمیلی به‌شمار نمی‌رود. ۱۹۷

البته با بررسی سیره سیاسی همایون و به گونه‌ای که خود نیز بدان معترف است درمی‌یابیم که همایون بیش از همه به خود خیانت کرده است. وی از بحران‌سازی و تشنج‌آفرینی هراسی ندارد. زندگی‌اش با هیجان امتزاج یافته است و رویارویی با انواع سد و مانع و شکل‌های گوناگون ناکامی او را از پا در نیاورده است. همایون همواره انتظار حوادثی به مراتب بدتر از آنچه بر سرش می‌آید را دارد و از این لحاظ همواره سقف بیشتری برای درگیری و دست و پنجه نرم کردن با معضلات را در چپته دارد. به هیچ‌کس خوشبین نیست و بالتبع با کمتر کسی سازگاری دارد و بیزاری و نفرت از همه در وجودش موج می‌زند. رفتار دیگران رنجش و عصبانیت وی را موجب می‌آید، اما این همه باعث تسلیم شدن او در برابر معضلات نمی‌شود. با همه اینها روحیه او تشنه و مشتاق فائق آمدن بر مشکلات و کسب پیروزی است. زنگار واقعیت‌ها آینه درونش را کدر کرده است.

راهیابی به دانشگاه تهران

از حالات روحی همایون که بگذریم، وی در کنار اشتغال در وزارت دارایی، فعالیت سیاسی-اجتماعی را با دوستان ناسیونالیست افراطی خود همچنان دنبال می‌کند. رخداد مهم دیگر، انتخاب رشته از سوی همایون به منظور آغاز تحصیلات دانشگاهی است:

به نظرم می‌آید که حقوق، یعنی علوم سیاسی و اقتصادی را برای رشته تخصصی خود انتخاب کنم، یعنی همان رشته‌هایی را که خیال دارم ضمن تحصیلات عالی

خود تعقیب نمایم.

اما در مورد ادبیات و روانشناسی و مطالعات هنری، باز هم مطالعات خود را ادامه خواهم داد، ولی نه به عنوان رشته تخصصی و به هر حال باید قسمت اعظم وقت مرا از این پس، تاریخ، اقتصاد و علوم سیاسی بگیرد و در این رشته‌ها تخصص پیدا کنم. سایر مطالعات از قبیل فلسفه و مطالعات جنگی و استراتژیکی (که خیلی به آنها علاقه دارم) را هم تا آنجا که فرصت داشته باشم تعقیب خواهم کرد. اما در مورد فیزیک و شیمی و ریاضیات تا آنجا که مطالعه خواهم پرداخت که برای بحث با اشخاص و صحبت در مجامع لازم است. بدین نحو، هم در یک رشته معین خود را آماده می‌کنم تا به وظایفی که بعدها خواهم داشت مسلط شوم، هم استعدادات دیگرم معطل نماند و هم بتوانم شخصی که در مجامع قادر به ابراز وجود خویشتم است، باشم. اکنون باید دیگر وسایل لازم، یعنی کتابهای مورد نیاز را تهیه کنم و به آنها مشغول شوم. ۱۹۸

پذیرش همایون در آزمون دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در دگرگونی خط مشی فکری و سیاسی وی مؤثر بود. بخش دیگری از خاطرات همایون را با یکدیگر مرور می‌کنیم.

زندگی جدید هیچ مجالی برایم باقی نگذاشته است. یک حزب سیاسی، حتی اگر به کوچکی حزب ما باشد، کاملاً برای این که تمام وقت و فکر آدم را منحصر به خود کند کافی است. با این همه در طی یک ماه خیلی کارها کرده‌ام. در کنکور حقوق قبول شدم و در دانشکده نام نوشتم. از اداره خودمان به اداره دیگری منتقل شدم و گاه‌گاهی هم به بعضی سرگرمی‌ها دلخوش بودم.

اما وضع تشکیلات ما مخصوصاً از لحاظ خارجی خوب شده است. روز ۱۴ آذر عده زیادی از مردم تهران را به حرکت انداختیم و مراکز حزب توده را به ویرانی و انهدام سپردیم و روز ۲۱ آذر دموستراسیون موتوریزه و باشکوه ما شهر تهران را به خود متوجه کرد.

اگر از حرکات و افکار کودکانه‌ای که در داخل حزب وجود دارد بگذریم، اوضاع خیلی خوبست. اما می‌ترسم این کودکی‌ها وضع را به سختی در خطر اندازد و قدرت دوستان من برای مقابله با این روحیه‌های ناپخته کافی نباشد. ما خوشبختانه به

واسطهٔ سوابق دهسالهٔ فعالیت‌های سیاسی، دیگر کمتر از کودکی و ناپختگی بهره‌مندیم. اما همکاران ما متأسفانه تازه باید تجربه کنند و پند بگیرند. کاش آن همه بدبختی‌ها که بر سر ما آمده است برای دیگران عبرتی می‌شد. من به تدریج مشغول آشنایی با نحوه فعالیت‌های حزبی شده‌ام. تا کنون محیط‌های فعالیت من محدودتر بوده است. و اکنون تا حدی تازه وارد به‌شمار می‌روم. اما ده سال گذشته خیلی مرا کمک می‌کند. نمی‌شود گفت از زندگانیم راضیم اما وضع چنانست که گذشت زمان را کمتر احساس می‌کنم. حتی گاهی از این همه شتاب روزها و شب‌ها به وحشت می‌افتم.

حافظه‌ام با همان بی‌وفایی و بلهوسی همیشگی دست‌اندر کار محو و نابودی همهٔ خاطرات نسبتاً شیرین چند ماه پیش شده است. بعضی اوقات خود را از این همه فراموشکاری ملامت می‌کنم. دیگر حتی تمایل به تجدید حوادث گذشته هم در من رو به مرگ می‌رود. درست است که این روش انسان را از هر درد و رنجی مصون می‌دارد اما من آن قدر محافظه‌کار نیستم که از لذت‌ها به خاطر دردها بگذرم.^{۱۹۹}

صرفنظر از پذیرش همایون در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، حکم انتقال او در ۱۹ دی ۱۳۳۰ به بازرسی کل وزارت دارایی و به سمت دفتردار شعبه دوم تحقیق بازرسی کل صادر می‌شود.^{۲۰۰}

رخداد ۱۴ آذر ۱۳۳۰

در این برهه همایون بر جنب و جوش تشکیلاتی خود می‌افزاید و به ویژه در گردهمایی‌هایی که علیه حزب توده برپا می‌شود در زمره میدانداران است؛ و یکی از این حرکت‌ها تظاهرات ۱۴ آذر ۱۳۳۰ در تهران است. این راهپیمایی از روبروی دانشگاه تهران آغاز شد و تا میدان بهارستان ادامه یافت. در جریان این راهپیمایی، زد و خورد شدیدی میان هواداران ناسیونالیست‌ها و حزب توده روی داد و به دنبال آن مراکز حزب توده، خانه صلح و دفتر چند روزنامه و نشریه مورد هجوم واقع و خسارات فراوانی به آن وارد شد. در درگیری این روز سرهنگ صادق نوری‌شاد، افسر شهربانی به قتل رسید.

۱۹۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۳ آذر ۱۳۳۰، صص ۲۴۵ - ۲۴۶، شماره سند‌های ۱۶۱/۱۴۰-۸۱۴۰

۸۱۴۰/۱۶۲

۲۰۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۳-۳۲-۵۶۴۳.

شمار انبوهی از تظاهرکنندگان مجروح و جمعی نیز دستگیر شدند. ۲۰۱ یک هفته بعد به مناسبت ۲۱ آذر، سالروز نجات آذربایجان که تعطیل هم بود همایش تشکل‌های مختلف برگزار شد که همایون از آن با عنوان «دمونستراسیون» (تظاهرات) شکوهمند یاد می‌کند. در این میان برخی گزارش‌ها حاکی از کمک‌های دولتی به پان‌ایرانیست‌ها در رویارویی با توده‌ای‌هاست. نقل راپورت یکی از مأموران شهربانی روشنگر این موضوع است.

جهت استحضار جناب امیر تیمور [کلالی]، سرپرست شهربانی کل

۸ آذر ۱۳۳۰ - گزارش

مأمور ویژه گزارش می‌دهد احزاب و دستجات و جمعیت‌های طرفدار دولت، دانش‌آموزان وابسته به جمعیت پان‌ایرانیسم را در برابر توده‌ای‌ها تقویت می‌کنند. ۲۰۲

در همین گزارش از ملاقات عده‌ای از اعضای برخی جمعیت‌ها با سران پان‌ایرانیسم و تشویق آنان به مبارزه با توده‌ای‌ها سخن به میان آمده است. عناصر یاد شده در گفت و گوهای خود با پان‌ایرانیست‌ها به آنان اطمینان می‌دهند که در این مورد از هر گونه کمک و مساعدتی دریغ نخواهند ورزید.

همایون در فراز دیگری از خاطراتش از دشواری سازگاری با کار اداری، نجوشیدن مناسب با مردم و تنظیم نکردن صحیح روابطش با آنها، تنبلی‌هایش، و ضرورت وفق دادن خود با محیط، سخن می‌گوید.

خوب کار نمی‌کنم. تأثیرات چند سالی که در سکوت و تنهایی گذرانیده‌ام به این سادگی‌ها از میان نمی‌رود. من که از دنیای خودم، از اعماق عوالم مخصوصم ناگهان به محیط پرغوغا پای گذاشته‌ام، هنوز به مشخصات و خصوصیات این دنیای جدید تن در نداده‌ام. هنوز نتوانسته‌ام خود را راضی کنم که به الزامات و ضروریات دنیای جدید تسلیم شوم.

با مردم خوب نمی‌جوشم. به جای آن که هر کس را فقط به خاطر نفعی که ممکن است برایم داشته باشد مورد توجه قرار دهم، ساده‌لوحانه در پی ارزش شخصی

۲۰۱. گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. ج ۱، ص ۶۶۸.

۲۰۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۴-۳۲۹-۱۸۱۸۸ الف.

افرادم. و مثل آن که وظیفه من باشد با هر نوع پستی و فرومایگی به جنگ برمی‌خیزم و خود را به زحمت می‌اندازم. تنبلی هنوز از معایب بزرگ من به‌شمار می‌رود و تمایلی که به سرگرمی‌های هنری دارم، مانع بزرگی برای فعالیت‌های منست. خوشبختانه رادیو ندارم و گرنه دیگر هیچ ارزش عملی نمی‌داشتم. این نکته را به خوبی پذیرفته‌ام که باید در راه پیشرفت مقصود هر گونه فشاری را تحمل کنم، به خوبی خواهم توانست خود را تغییر دهم و با آنچه محیط اقتضا دارد متناسب سازم.^{۲۰۳}

از قضا گواهی هاشم مفتحم، رئیس دیوان دادرسی وزارت دارایی به شماره ۱۱۴۴۸ مورخ ۱۳۳۰/۱۰/۷ مؤید دستنوشته فوق است و این که داریوش همایون به شماره پرسنلی ۵۵۹۹۱۴ طی روزهای ۲۸ تا ۳۰ مهر و یکم و دوم آبان جمعاً به مدت پنج روز طبق گواهی شماره ۹۹۴۷ مورخ ۱۳۳۰/۷/۲۸ بهداری وزارت دارایی، بیمار بوده است.^{۲۰۴} خود او نیز به دفعات از همان آغاز شروع کار اداری و استخدام در وزارت دارایی از بهانه‌جویی‌ها و اشکال‌تراشی‌های ساخته و پرداخته ذهنش به منظور عدم حضور در محل کار یاد می‌کند. به گمان همایون، هر کس را فقط به خاطر نفعی که ممکن است برایش داشته باشد می‌بایست مورد توجه قرار دهد. شگفتا همایون که خود در آتش جاه‌طلبی و سلطه بر دیگران می‌سوزد از جنون جاه‌طلبی و سلطه‌گری دوستان تشکیلاتی‌اش می‌نالند و از نقش میانجی‌گرانه و معتدل خود به‌مثابه تراز موازنه یاد می‌کند، ملاحظه کنید:

در این زندگانی جدید هم اولین چیزی که به استقبال من آمده است کاروان دشواری‌ها و مشکلات است. هنوز به خود نیامده‌ام و کاملاً چشم‌هایم را در این محیط تازه باز نکرده‌ام که گرفتار دهها مسئله دشوار و خسته‌کننده‌ای شده‌ام که کمر به نابودی امیدواری‌ها بسته است.

دوستان من که عناصر ورزیده و مجرب خوب به‌شمار می‌آیند، هر یک در آتش جاه‌طلبی می‌سوزند و بقیه افراد هم که حسابشان روشن است. این تمایل دیوانه‌واری که در افراد وجود دارد برای آن که بر همه چیز مسلطشان سازد، وقتی با

۲۰۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ آدینه ۲۹ آذر ۱۳۳۰، ص ۲۴۷، شماره سند ۸۱۴۰/۱۶۳؛ یادآور می‌شود رقم این صفحه از دفتر خاطرات توسط همایون ۲۴۸ ثبت شده که نادرست است.

۲۰۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۹۸-۶-۳-۵۶۴۳.

کمی تجربه و واقع‌بینی همراه شود چه بدبختی‌های بزرگی به بار می‌آورد؟
نقش من نقش همیشگی میانجیگری و حل اختلاف است. من که از شکست‌های گذشته خاطرات دردناکی دارم، نسبت به اوضاع بیش از دیگران دارای حساسیت هستم و از این رو دائماً سرگرم دید و بازدید و دلجویی و تسکین شده‌ام و همواره می‌کوشم بلکه این همه عناصر مخالف را با هم آشتی بدهم. کم‌کم بر تأثیر و نفوذ من افزوده شده است و به تدریج حتی در دستگاه اداری حزب راه یافته‌ام، اما من خرسندترم که گمنام بمانم و فقط در محیطی همانند و یکسان، در محیطی متحد و فعال کار کنم. حیف که دیگران در برابر مشکلات حساسیت کمی دارند و متوجه نیستند که چه خطراتی نهضت جوان پان‌ایران‌سیم را تهدید می‌کند.

سراسر اوقاتم دیگر وقف حل اختلافات و مشکلات شده است. به هیچ کار نمی‌رسم. خیلی کم به اداره می‌روم و به دانشکده هیچ سری نمی‌زنم. از تفریحات و سرگرمی‌هایم بازمانده‌ام و در یک زندگانی تیره و تار دست و پا می‌زنم. این هم سرنوشت من است که به جای هر گونه راحتی و خوشی فقط باید با این جنجالها و دشواری‌های تمام‌نشدنی دست به گریبان باشم. ای لعنت بر آن تقدیر منحوسی که ده سال پیش مرا به خط سیاست انداخت. اما بدبختی در اینست که حتی اگر هم ده سال پیش چنین اوضاعی را پیشبینی می‌کردم باز از این راه منحرف نمی‌شدم. چنان وجودم با این مرض خو گرفته است که بی آن هیچ اصالت و ارزشی ندارد.^{۲۰۵}

همایون بلافاصله در خاتمه همین یادداشت به یاد روزهای دوستانه و عاشقانه زیستن در کشاکش گذران تلخ و تیره ایام می‌افتد. عشقی که اندکی زندگانیش را روشن و به نور خود فروزان می‌ساخت. اما فراموش نکنیم که همایون آن قدر بی‌علاقه و کم‌اعتنا به محبت دیگران بود که حتی آن احتیاج قلبی و نیاز عمیقی که انسان باطناً احساس می‌کند در دل سرد او و روحیه افسرده و بی‌نشاطش بسیار کم‌تأثیر است. دیگر عواطف تغییر جهت یافته و احساسات سرکوفته همایون، او را به راههایی می‌کشاند که اندوه جایگزین شادمانی و کسالت جای شور و سرزندگی را می‌گیرد. وی در یادداشت‌هایش به دفعات خود را موجودی «خشکیده، یخ کرده و پژمرده» معرفی می‌کند و از این که در برخی مقاطع زندگی را خالی از زنها کرده اظهار تأسف می‌کند که بیشتر بدان اشاره شد و لختی

۲۰۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۷ دی ۱۳۳۰، صص ۲۴۸ - ۲۴۹، شماره سند‌های ۱۶۴/۱۱۴۰ -

بعد بسنده کردن به وضع موجود را شایسته می‌پندارد. با یکدیگر به بازخوانی واپسین گزاره یادداشت همایون در این روز می‌پردازیم.

هنوز هم موقعیت کاملاً از دست نرفته است. اگر عقلی بخرج دهم ممکن است خیلی از گمشده‌ها و فراموش شده‌ها را دوباره زنده کنم و رنگ و رونقی به زندگی خود ببخشم. حیف که عقلی نمانده است. همین زندگی فعلاً بهتر است. زندگی که از هر گونه تظاهر و تجلی عشق خالی است. زندگی که فاقد «دوستی» شده است و فقط «همکاری» در آن وجود دارد. زندگی که متأسفانه خسته‌ام نیز نمی‌کند.^{۲۰۶}

شکستن ظرف بلور

طی پنج روزی که همایون در مرخصی استعلاجی بسر می‌برد و ناگزیر در بیمارستان بستری شده بود، تشکل پان‌ایران‌یسم با انشعاب مواجه می‌شود. شاید تکوین حکومت ملی عامل مهم این انشقاق باشد. اگر چه پس از وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۰ میان اعضای مؤسس پان‌ایران‌یسم اختلاف نظرهایی پدیدار شد اما سعی کادرهای اصلی تشکیلات بر آن بود تا دامنه این شکاف گسترش نیابد. رویکرد غالب جماعت پان‌ایران‌یست‌ها به منبع اصلی قدرت یعنی «دربار پهلوی» بود. آنان در آن برهه آشکارا جانبدار شاه و سلطنتش شدند. به باور نظریه‌پردازان پان‌ایران‌یست، «زمان آن فرا رسیده بود که رستاخیز ملی، رسالت و نقش خود را به گونه مبارزات حزبی و تشکیلاتی در پیشگاه نژاد ایرانی و شاهنشاهی ایران ایفا نماید.»^{۲۰۷} یادداشت‌های همایون در این خصوص حائز اهمیت است.

سرانجام شد آن‌چه نباید بشود. من چهار پنج روز بستری شدم و هنگامی که از جای برخاستم، خود را با یک انشعاب، با یک تجزیه دیگر حزب روبرو دیدم. پان‌ایران‌یسم مانند ظرف بلورینی که بر زمین بخورد تکه تکه شده است. هم اکنون چهار تکه کوچک و بزرگ همه یک شکل و یک جور وجود دارد. وای که اگر مخالفین ما این چیزها را بدانند. درد فقط جاه‌طلبی است. هر که می‌خواهد دارای مقام و موقعیتی شود و در این راه حاضر است پیروزی و حتی موجودیت اندیشه خود را هم فدا کند. هیچ کس حاضر نیست تحمل کند و دشواری‌ها را با حوصله و تدبیر حل نماید. آنقدر به انشعاب و تجزیه و فراقسیون‌یسم خو کرده‌اند که دیگر

۲۰۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۷ دی ۱۳۳۰، ص ۲۵۰، شماره سند ۸۱۴۰/۱۶۶.

۲۰۷. سخنی کوتاه پیرامون حزب پان‌ایران‌یسم. تهران، انتشارات حزب پان‌ایران‌یسم، ۱۳۴۶، ص ۱۰.

اولین و آخرین حربه آنها شده است.

من باز باید بکوشم، باز باید روز و شب در این فکر باشم که چگونه ممکن است این جریانات مختلف را یکی کرد. مخصوصاً دو جریان اصلی پان‌ایرانیست را که چنین در برابر هم صف آراسته‌اند. خوشبختانه دیگر راه کار را آموخته‌ام و امکان برد بیشتر با منست. در همین چند روزگامهای چندی در راه حصول مقصود برداشته‌ام و امیدوارم تا یکی دو ماه دیگر بر این جریانات ناپسند غلبه کنیم و دوگانگی و تجزیه را از میان پان‌ایرانیست‌ها برانیم. اگر ممکن بود این حرفها در میان نباشد تا حال چه پیشرفت‌ها که نصیب ما شده بود. محیط به اندازه‌ای برای توسعه افکار ما مساعد شده است که واقعاً ما داریم به خودمان خیانت می‌کنیم.

به زندگانی معمولی بیشتر باید پرداخت. عیب من تاکنون این بود که همه مسائل عادی و روزانه را به کلی از عرصه تفکراتم رانده بودم و کوچکترین توجهی به این موضوعات پیش پا افتاده که در عین حال اهمیتی حیاتی دارند نمی‌کردم، اما اکنون و از این پس که رستاخیز زندگی من آغاز شده است، دیگر این گونه اشتباهات باید در زندگانیم پایان یابد. من باید در اداره و دانشکده پیش بروم و مخصوصاً در مسائل مادی خود را آماده و مجهز کنم. صرفه‌جویی و پس‌انداز مرا نجات خواهد داد و آینه مرا سعادت‌مندتر خواهد ساخت. تقریباً بر این عادت ناپسند که هر چه داشته باشم خرج کنم فائق شده‌ام. تصمیم دارم که از این پس به نحوی کاملتر جلوی هوس‌های خود را بگیرم و دقیق‌تر نصایح پدرم را رعایت کنم. این نحوه زندگانی که من دارم نیاز فراوان به پول خواهد داشت و کسانی که چون من توانایی پول درآوردن ندارند دیگر چه چاره جز صرفه‌جویی و پس‌انداز خواهند داشت؟^{۲۰۸}

تعبیر همایون از پان‌ایرانیسم به ظرف بلورینی که بر اثر اصابت بر زمین تکه‌تکه شده نشانگر واقعیت آن دوره است. امتداد این جریان به چهار شعبه کوچک و بزرگ منقسم شده است. البته در این میان دو جریان اصلی پان‌ایرانیسم در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند. تلاش همایون و همفکرانش در این برهه از جمله حسین میرمحمد صادقی به رغم آنچه مدعی است تا یکی دو ماه دیگر بر این تفرقه ناپسند فائق خواهند آمد،

۲۰۸. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۲۴ دی ۱۳۳۰، صص ۲۵۱ - ۲۵۲، شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۶۷ - ۸۱۴۰/۱۶۸. علامت * در متن خاطرات آمده است.

نافرجام است و انشعاب روی می دهد.^{۲۰۹} داریوش فروهر، لیدر انشعاییون بود که چندی بعد نام «حزب ملت ایران» را بر تشکل خود نهاد و به آرمان‌های نهضت ملی روی آورد. حزب ملت ایران به طور یکپارچه از اندیشه و عمل دکتر مصدق، نخست‌وزیر دولت ملی پشتیبانی می‌کرد و اعضا و هواداران این حزب در تظاهرات و میتینگ‌هایی که از سوی دستجات مختلف به منظور حمایت از دولت مصدق برپا می‌شد، شرکت می‌کردند. بازماندگان تشکل پان‌ایران‌سیم نیز زیر نظر محسن پزشکی‌پور کار خود را دنبال کردند. ده روز بعد همایون به شکست تلاش‌هایش جهت جلوگیری از عدم جدایی گروهی از پان‌ایران‌سیم‌ها اعتراف می‌کند. حالا دیگر از توقع و طمع وی کاسته شده است و به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای بر عواطف خروشنده‌اش مهار زده و خشم و کینه خود را فرو خورده و بیشتر به کار اداری و فعالیت اجتماعی و سیاسی می‌پردازد.

چه خوب شد که به این زودی تکلیف من روشن شد. من به این زودی‌ها به هیچ‌وجه نخواهم توانست دوگانگی و اختلاف را از میان هم‌پیمانان خود دور کنم. همه چیز، همه عوامل در برابر این آرزو، هر چه هم که مفید باشد، سدی استوار کشیده‌اند. من فقط باید در یکی از این چند جریان به نحوی دیوانه‌وار به فعالیت بپردازم. راه خود را انتخاب کرده‌ام. من جریان اصلی را، آنجا که دوستانم وجود دارند، آنجا که همه چیز با من آشناست، آنجا که همه معایب وجود دارد، اما قدرت شگفت‌انگیز فعالیت و بی‌پروایی پرده به روی همه جنبه‌های منفی می‌افکند برگزیده‌ام.

از این پس با همه توانایی خود، با همه استعدادهای خود و با آنچه که ۲۳ سال زندگانی سراپا دشواری و بدبختی به من داده است قدم به میدان مبارزه خواهم نهاد. تمام قوای خود را وقف پیروزی این جریان خواهم کرد و شاید سرانجام فقط با چنین روشی توفیق یگانه ساختن نیروهای ناسیونالیست دست دهد... من تنها این خاطره مقدس، خاطره این سال‌های آمیخته با خون و اشک را در دل خود نگاهداری خواهم کرد... هر سال روز ۲۱ بهمن برای من روز تاریخی خواهد بود. در این روز همواره به خاطر خواهم آورد که چه سالهای درخشانی را در چه گذران شگفت‌آوری بسر آورده‌ام.^{۲۱۰}

۲۰۹. محمود تربتی سنجابی. *قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران*. صص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲۱۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۶ بهمن ۱۳۳۰، صص ۲۵۳ -

با اوجگیری نهضت ملی ایران اختلافات فزاینده پان ایرانیست‌ها حادث‌تر شد. شماری از نیروهای صادق مکتب پان ایرانیست جذب احزاب و گروه‌های جدیدالولاده آن روزگار شدند. همایون در این برهه در نشریه حزب سرگرم کار است. تنش‌های حزبی، عدم اقبال مردم را موجب شده است. کارهای تشکیلات را کد است و افراد وزن خود را از دست داده‌اند. به اعتراف همایون، شماری از پان ایرانیست‌ها از زور بیچارگی دل خود را به این خوش کرده‌اند که به کارهای ساختمانی پردازند تا قدرت تشکیلات فزونی یابد! آنان جای خود را به ملی‌گرایان جدید سپرده‌اند و کار از دستشان به ضرس قاطع خارج شده است. ارزیابی همایون از موقعیت پان ایرانیست‌ها و خطاهای بیشمار آنان، برملاکننده و روشنگر واقعیت‌های آن دوره از تاریخ سیاسی معاصر میهنمان است.

دیگر حساب زمان از دستم خارج شده است. سرگرمی بزرگ من روزنامه ارگان حزب است که به اداره آن مشغولم. خیلی چیز می‌نویسم و خیلی وقت می‌گذرانم. اما دیگر هیچ چیز دیگری که بتوان به آن نام زندگی نهاد در زندگانیم وجود ندارد. موجود سرد و بی‌روحی شده‌ام. نه شادمانم. نه خشنود و نه فعال و کوشنده. اگر این روزنامه هفتگی با چند روز کار خود نباشد، هیچ رابطه دیگری حتی با حزب ندارم. وضع هم هیچ خوب نیست. حزب در اثر انشعابات متعدد، امسال حیثیت خارجی خود را [۱] به مقدار زیاد از دست داده و تنها در برخی شهرستان‌هاست که می‌توان امیدوار بود.

در مرکز، کارها را کد است. استقبال مردم بسیار ناچیز است و افراد موجود، ارزش سابق خود را از دست داده‌اند. ما از زور بیچارگی دل خود را به این خوش کرده‌ایم که به کارهای ساختمانی می‌پردازیم و قدرت تشکیلاتی را افزایش می‌دهیم. پان ایرانیست‌ها که در سه جبهه مخالف، یکدیگر را تضعیف می‌کنند، اکنون جای خود را به ناسیونالیست‌های دیگری سپرده‌اند که از این تشتت مشغول استفاده‌اند. بدبختانه وضع طوری است که دیگر فعالیت‌های چند نفر اوضاع را رو به راه نخواهد کرد. ممکن است حتی وضع داخلی تشکیلات به نهایت قدرت و استحکام برسد اما اگر استقبال عامه نباشد حزب چه معنی خواهد داشت؟

ما خود را تسلیم می‌دهیم که این ناسیونالیست‌های جدید با وضع تقلیدآمیز خود در برابر موقعیت‌های خاص اجتماع ایرانی شکست خواهند خورد. اما اوضاع

تاکنون که به جز این بوده است و این دسته نوظهور خیلی به سرعت پیش می‌رود. به هر حال کار از دست پان‌ایرانیست‌ها حتی می‌شود گفت به طور قطع خارج شده است. ما شروع کردیم، اما نتوانستیم ختم کنیم. اشتباهات بی‌اندازه ما جریان را از اختیار ما بدر آورده است. با این وصف برای من چاره‌ای جز پایداری نیست. باید مقاومت کنم در برابر همه موارد ناخوشایند و رنج‌ده‌ای که در داخل و خارج حزب برای من وجود دارد ایستادگی نمایم و نومیدانه بجنگم. هیچ کار دیگری برای من که زندگی خود را از کف داده‌ام نمانده است.^{۲۱۱}

ته چاه در پی چاه

همایون که با طناب ناسیونالیسم افراطی به چاه افتاده است هنوز دیدگانش در برابر حقایق آشکار و مسلم مغفول است، به رغم این نومیدانه ایام عمر را پشت سر می‌گذراند. ارزیابی ترازنامه کارکرد وی در پایان این سال از خلال بازخوانی واپسین یادداشتش جالب توجه است و بی‌گمان آگاهیهای سودمندی را در اختیارمان قرار می‌دهد که در کامل کردن شناختمان از همایون تأثیرگذار است.

باز یک سال دیگر بر جهان گذشته است. بهار تازه از سالی نوین خبر می‌دهد و من که دائماً پیر می‌شوم دیگر حتی حوصله آن که از یک سال گذشته خود یاد می‌کنم ندارم. سال گذشته دهه سوم قرن چهاردهم ما را به پایان رسانید و به همراه خود تصادفاً یک دوره زندگی مرا نیز پایان داد. زندگانی‌ای که از سال ۱۳۲۲ شروع شده بود، در طی این سال پرغوغا به کلی سپری گردید. در طی هشت ساله اخیر وجود من دور محور خاصی می‌گردید. همه چیز من بی‌اختیار مجذوب امری بود که در طی این سال به طور قطع از میان رفت. تا بود که زندگانیم به خاطر آن می‌گذشت و از هنگامی که به ضعف و فتور دچار شد به خاطر احیای آن رنج می‌بردم. اما امسال سرانجام همه امیدهای من به یأس مبدل شد. با تمام شدن سال ۱۳۳۰ من نیز به طور قطع این دوره هشت ساله را بدرود گفتم. دیگر کوچکترین امیدی به تجدید آن زندگی نمی‌توانستم داشته باشم.

سال ۱۳۳۰ برای من با نویدهای پیروزی آغاز شد اما در آرامش شکست به پایان

۲۱۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۲۰ اسفند ۱۳۳۰، صص ۲۵۵ - ۲۵۶، شماره سندهای ۱۷۱/۸۱۴۰ -

رسید. خیلی امیدها به امسال داشتم، اما اکنون که این سال تمام شده است به کدامیک از آنها رسیده‌ام؟ چهره روزگار در طول این یک ساله پاک مسخ شده است. هیچ نمی‌شد تصور کرد که چنان آغاز امیدبخشی، چنین پایان تیره و تاری به دنبال داشته باشد. در زمینه زندگی خصوصی پیروزی‌های چندی نصیب من شد. در دو امتحان موفق شدم و توانستم به وضع درسی و معاشی خود سر و صورتی بدهم و راه آینده‌ام را در پیش بگیرم. اینها بزرگترین دشواری‌های حیات روزانه من بود که در این سال گشوده شد، اما من کپی زندگانی روزانه را جزء زندگی آورده‌ام؟ در قسمت‌های اصلی‌تر شکست خورده‌ام، نه تنها در احیای آن دوره سپری‌شده ناکام شدم بلکه از شکست‌ها و تفرقه‌های بازمانده آن نیز نتوانستم جلوگیری کنم. اکنون می‌بینم که همه آرزوهای هشت سال پیش بر باد رفته است.

من نیمی از عمر خود را از دست دادم اما هیچ یک از آن چیزهایی که انتظار داشتم به دست نیامد. بیش از ده سال مداوم در راه حصول منظورهای خود جان بر کف دست گرفتم و از همه چیز چشم‌پوشیدم و زندگانی امروز نتیجه همه آن جانبازی‌هاست! حالا، ارزان و متزلزل بر سر دو راهی ایستاده‌ام. نه می‌توانم تغییر جهت بدهم و نه امیدی به ادامه راه می‌رود. کو آن روزها که چشم به آینده داشتم و دیوانه‌وار به پیش می‌رفتم؟ در طی این یک سال به تدریج هر چه را که داشتم از دست دادم، حتی دوستانم را، دیگر در زندگانیم نه دوستی می‌توان یافت و نه عشق؛ تنها یک مشت آشنا و همکار برای من مانده است. پس از گم کردن نقطه اتکایی که هشت سال تمام محور وجود من به‌شمار می‌رفت، دیگر به هیچ چیز پیوسته نیستم. مثل جزیره‌ای تنها مانده‌ام... من برای یک چیز زنده بودم، اما آن چیز مرده است و من هنوز نمی‌دانم که برای چه چیز دیگر باید زندگی کنم. نه عشق در سر دارم و نه راهی در پیش. عمری بسر می‌برم و روزگاری می‌گذرانم و بی‌علت نیست که وجودم عاطل مانده است...

من پیروزی راهی را که در پیش گرفته بودم، قطعی می‌دانستم و همین امید سراسر زندگی مرا مالا مال کرده بود، اما اکنون که در این پیروزی به خردکننده‌ترین تردیدها دچار شده‌ام، چه چیز، چه چیز دیگر می‌تواند زندگی خالی مرا آکنده سازد؟ راه دیگری، راه امیدبخش‌تری در پیش پای من قرار دارد. اما من چگونه می‌توانم تغییر جهت بدهم؟ چگونه خواهم توانست دوستانم را رها کنم. از قسمتی از معتقداتم دست بشویم و یک باره بر ده سال گذشته خود خط بطلان بکشیم؟ ناچارم با همین یأس‌ها و ناکامی‌ها خو کنم، ناچارم از زندگی بهتر چشم‌پوشم، ناچارم بر

سر جای خود بایستم و با این که می‌دانم این راه به نتیجه نخواهد رسید، سماجت کنم. اگر می‌توانستم همه را به این راه جدید بکشانم، دیگر زندگانیم نقصی نداشت اما این کار اقلأً فعلاً شدنی نیست و کوشش در این مورد تنها چیزی است که زندگی مرا دارای سر و صورتی خواهد کرد. و به علاوه پرداختن به زندگانی شخصی، آن‌چه که همواره از جانب من فراموش شده است، یک وسیلهٔ دیگر برای آنست که یک بار دیگر امیدوارانه در دامن حیات جنگ بزنم.^{۲۱۲}

گلگشت نوروژی

آغاز نخستین سال دهه سی زایندهٔ رویدادهای حائز اهمیتی است که مهمترین آن تکوین حزب «سومکا» و پیوستن همایون به این تشکل است. اما پیش از ارائه هر گونه توضیحی دربارهٔ این تشکیلات جدیدالولاده، نگاهی گذرا و موردی به چند یادداشت همایون در اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۱ خواهیم افکند. همایون برایمان از دو سفر نوروژی - فروردینی‌اش به تبریز و شیراز حکایت می‌کند.

امسال را با دو مسافرت پیاپی و طولانی آغاز کردم. به تبریز رفتم و سپس به شیراز عزیمت کردم و می‌توان گفت که بسیار به من خوش گذشت. برادرم دچار مشکلاتی شده بود، اما به طوری که خبر رسیده است، رفع شده و خوشوقت که مسافرت من که تنها به همین منظور بود چندان بی‌فایده نبوده است. اما شیراز، چقدر خوش گذشت. چه شهری، چه مردمی، هیچ‌گاه در عمر خود از یک مسافرت این قدر خاطرات خوش به همراه نیاورده‌ام. بزرگترین مایهٔ خوشوقتی من تجدید چنین مسافرتی است، حیف که امسال دیگر عملی نیست. اما مخصوصاً در شیراز بود که فهمیدم زندگانی تاکنون من چه خیانتی به روحیهٔ من کرده است. من به کلی استعداد شاد بودن و تفریح کردن را از دست داده‌ام. در خوش‌ترین دقایق، سرد و بی‌روح و غرق در اندوهم. نمی‌دانم چه بایدم کرد، معلوم نیست در تحت چه شرایطی، شادابی من باز خواهد گشت و چه موقعی من باز خواهم توانست معنی بی‌خیالی و آسودگی کامل را بچشم و به شادمانی حقیقی دست یابم... به واسطهٔ نزدیک شدن امتحانات از کارهایم دست برداشته‌ام و دیگر به روزنامه

۲۱۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ چهارشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۳۰، صص ۲۵۷ - ۲۶۰، شماره سندهای ۱۷۳/۸۱۴۰ -

نمی‌پردازم، اما می‌دانم که درس هم نخواهم خواند. تنها شاید در چند روزه آخر اندکی بچنیم و به احتمال ضعیف گلیم خود را از آب بگیرم. ولی این دوری از محیط شاید به حال من مفید باشد، و من بتوانم در طی یکی دو ماه به افکارم سر و صورتی بدهم و تصمیمی بگیرم. اکنون که تردید و بلا تکلیفی خیلی ناراحت‌کننده است. زندگی خسته‌کننده و مهملی شده است. یکی دو تصادف خوب لازمست تا تغییر کند و قابل تحمل‌تر شود... بسیار خوب بود اگر می‌توانستم خودم رأساً اقدامی کنم، اما یک فترت ده ماهه دیگر تنها به استعانت اتفاق و تصادف ممکن است از میان برود. ۲۱۳

همایون تعطیلات نخستین روزهای سال ۱۳۳۱ را در تبریز می‌گذراند. در تبریز، پدر بزرگ، مادر بزرگ و عمه وی سکونت دارند. در بازگشت از همین گلگشت نوروزی و تجزیه و تحلیل اوضاع بود که تصمیم قطعی همایون مبنی بر جدایی از پان‌ایرانیست‌ها تحقق می‌یابد. در این زمان تشکیلات یادشده چند پاره شده و تضاد تکه‌های جدا شده با یکدیگر رو به افزایش است و دامنه شکاف میان آنان عمیق‌تر شده است تا جایی که به تعبیر همایون «با یکدیگر دشمنی می‌ورزند و خود را بی‌آبرو می‌کنند.» ارزیابی چگونگی تحصیل همایون در دانشکده که در خلال یادداشت‌های زیر آمده است نیز خواندنی است.

اگر من امسال قبول بشوم، حقیقتاً چه توهین بزرگی، چه لطمه‌ای به حیثیت دانشجویان دانشکده وارد شده است! من پس فردا امتحان دارم و تازه امروز دو کتاب از سه کتابمان را خریده‌ام! تنها در شب‌های امتحان خواهم توانست درس بخوانم، سه کتاب را باید در ظرف سه شب یاد بگیرم و امتحان بدهم. امسال دیگر از همه سالها وضع غریب‌تر است. از اوایل اردی‌بهشت هیچ کار نکرده‌ام، اما درس هم نخوانده‌ام، عیب درس خواندن اینست که انسان را از همه کار دیگر می‌اندازد بدون آن که اقل وقت شخص را به خود منحصر سازد. ما تنبل‌ها و لاقیدها به بهانه درس از همه کار می‌گریزیم و درس را هم نمی‌خوانیم. اما یک ماه تغییر محیط و بسر بردن با اشخاص تازه، یک ماه تفریح و گردش و آسودگی برایم مفید واقع شده است. من تصمیم خود را گرفته‌ام و پس از پایان امتحانات به موقع اجرا خواهم گذاشت. تا

پایان خرداد وضع من روشن خواهد بود.

من حداکثر کوشش را خواهم کرد که با دوستان سابقم، با دوستان فعلیم بمانم، اما اگر نشد، راه خود را به ناچار جدا خواهم کرد. این تصمیم به زندگانی من سر و صورتی خواهد داد، سر و صورتی که سه سال است زندگانی من فاقد آن شده است. دیگر از دست وضع فعلی خود به تنگ آمده‌ام. من نمی‌توانم کاری بکنم و در کاری شرکت داشته باشم که برای من قابل دفاع نباشد و بسر بردن در میان پان ایرانیست‌ها با این همه تشنت و اختلاف، با این همه جنبه‌های منفی و ناراحت‌کننده و یأس‌آور برای من قابل دفاع نیست. من به هیچ وجه نمی‌توانم وجود سه تشکیلات کاملاً یکسان را که این همه با یکدیگر دشمنی می‌ورزند و خود را بی‌آبرو می‌کنند تبرئه کنم و از این رو دلم به کار نمی‌رود. وجود من نیز تنها با اشتغال به کار معنای سعادت را می‌فهمد و اگر من اکنون بدین حد آشفته و پریشانم تنها به علت بیکاری است. من باید به دنبال کار و اشتغال بروم و آن را در جایی جستجو کنم که مناسب‌تر است. من می‌خواهم موفق شوم. من از نبرد به خاطر خود نبرد بیزارم. اگر آمیدی به پیروزی نباشد، مرگ بهتر از زندگانی است. از مزایای خود به خوبی باخبرم. می‌دانم که اگر محیطی مستعد پیدا شود، بسیار می‌توانم به حال آرزوها و آرمان‌هایم مفید واقع شوم. من محیط مستعد خود را یافته‌ام و بدان سوی خواهم شتافت.^{۲۱۴}

فصل ششم

سومکا و بازآفرینی نازیسم

پیشوا، منشی زاده
سازمان‌های هفده‌گانه سومکا
میان‌بر سیاسی
گام دوم، حزب ملت ایران
نخستین زندان
تشنجات سیاسی و درگیری‌های خیابانی
«سومکا، گورکن کمونیست»
نیای منشی زاده
خدمتگزاران ناپیدای دربار پهلوی
مهرة انگلیسی
مبارزه با توده‌ایها، هم استراتژی هم تاکتیک
عقاید هیتلر ایرانی
ایرانشهر سوم، مدینه فاضله
مصدق در راه کرنسکی، بنش، مازاریک
پیش‌پردة کودتا
دومین زندان
گروه فشار علیه دولت ملی
اوج تناقض‌گویی سیاسی: از ۲۵ تا ۲۸ مرداد
یکصد و هشتاد و سه سومکایی
سومکا و تولید توهم در کودتای ۲۸ مرداد
مقرری شهربانی برای منشی زاده

پیشوا، منشی‌زاده

در تیرماه ۱۳۳۱ واقعه مهمی در زندگی سیاسی همایون روی می‌دهد و او به عضویت «حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا)» درمی‌آید. سومکا مخفف «سوسیالیست ملی کارگران ایران» است که دارای تمایلات نازیستی بود.^{۲۱۵} تشکلی که با ورود دکتر داود منشی‌زاده به صحنه سیاسی کشور، در سال ۱۳۳۰ تأسیس شده بود. با تشکیل حزب سومکا، عده‌ای از عناصر پان‌ایرانیست به سرمداری امیر شاپور زندنیا بدان پیوستند و با توجه به دانش منشی‌زاده در زمینه ساخت و ساز حزب، فعالیت سومکا رونق گرفت.^{۲۱۶}

منشی‌زاده پیشوای سومکا به‌شمار می‌آمد. وی در ۱۲۹۳ در تهران دیده به جهان گشود و در دبیرستان نظام تهران تحصیل کرد. روحیه نظامی وی در دبیرستان نظام تقویت شد. پس از خاتمه تحصیلات متوسطه، در ۱۳۱۰ از سوی دولت همراه با محصلین اعزامی به فرانسه رفت و موفق به دریافت لیسانس در رشته فلسفه و ادبیات و به‌گفته‌ای ریاضیات از اونیورسیتته (دانشگاه) دیژون (Dijon)، از توابع ناحیه گت‌دور (مرکز باستانی دوک‌های منطقه بورگونی) گردید. وی چندی بعد در ۱۳۱۵ ش / ۱۹۳۷ م به آلمان رفت و در دانشگاه مونیخ در رشته زبان‌های آریایی و شرقی مشغول تحصیل شد. منشی‌زاده از ۱۳۱۸ ش / ۱۹۴۰ م در نشریات (روزنامه و مجلات) آلمانی کار خود را آغاز کرد. در اواخر همین سال به برلین عزیمت کرد و در سمت مدیر مؤسسه نشریات «دوج ترلاک»

۲۱۵. پیتز آوری. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲۱۶. محمود تربتی سنجابی. قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران. ص ۲۱۹.

سرگرم کار شد. در پی آغاز جنگ جهانی دوم، وی در ۱۳۲۰ ش / ۱۹۴۲ م به ارتش آلمان وارد و در جنگ شرکت کرد. در سال ۱۳۲۲ از دانشگاه برلین به دریافت درجه دکتری ادبیات و فلسفه نایل شد. منشی زاده برای مجله «سیگنال» که به چند زبان منتشر می شد نیز کار می کرد و از طرف مجله به مناطق مختلف اعزام می شد. وی هنگام اقامت در مونیخ با دختری یکی از استادان دانشگاه ازدواج کرد. ثمره این پیوند زناشویی یک دختر و سه پسر است و پسر بزرگش «سورن» نام دارد. در اواخر سال ۱۳۲۳ ش / ۱۹۴۵ م، بیست روز پیش از رسیدن ارتش شوروی به برلین، بر اثر اصابت گلوله توپ، یک پای خود را از ناحیه مفصل از دست داد. با خاتمه یافتن جنگ، منشی زاده در ۱۳۲۶ ش / اواخر ۱۹۴۷ م به تدریس ایرانشناسی در دانشگاه مونیخ دعوت شد. گفته می شود وی در این دانشگاه کرسی تدریس زبان آریایی را عهده دار شد و دو تئوری در زبان شناسی وضع کرد. در آلمان، «انجمن ایران و افغان» را تشکیل داد و آثاری از انجمن مزبور را منتشر کرد، افزون بر چند مجموعه داستان که از او به چاپ رسید که سرشناس ترین آن موسوم به «دهکده نفرین شده» بود. منشی زاده در ۱۳۲۶ به منظور بررسی اوضاع ایران و امکان آغاز فعالیت سیاسی به ایران آمد، لیکن چندان دوام نیاورد و به آلمان بازگشت. دیری نپایید که در ۱۳۲۸ ش / ۱۹۵۰ م بنا به دعوت دانشگاه اسکندریه به منظور تدریس ادبیات فارسی و زبان های خاوری به مصر رفت اما پس از یک سال و چند ماه در زمستان ۱۳۲۹ به ایران بازگشت و با ورود به ایران، در اردی بهشت ۱۳۳۰ «حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» را راه اندازی کرد.^{۲۱۷} فعالیت حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) از مهرماه ۱۳۳۰ آغاز شد.

درست یک سال پیش در ۲۸ آبان ماه ۱۳۳۰ در زیرزمینی که از وصل دو زیرزمین کوچک در منزلی از خیابان کاخ تهران، به صورت سالی درآمده بود در حضور نزدیک به ۱۰ نفر که پیراهن سیاه پوشیده بودند، در حالی که آتشی در مجمر افروخته بود... منشی زاده برنامه ۲۵ ماده ای سومکا را اعلام کرد.^{۲۱۸}

آن عده از پژوهشگران که سومکا را انشعابی از پان ایرانیست می دانند، جدایی

۲۱۷. سومکا (نشریه). س ۱، ش ۸، ۶ شهریور ۱۳۳۱، صص ۱ و ۴؛ همچنین پرونده حزب سومکا در ساواک، نک به: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۷۲-۷۳.

۲۱۸. سومکا. س ۱، ش ۲۱، ۲۹ آبان ۱۳۳۱، ص ۲.

عده‌ای از عناصر مکتب پان‌ایرانیست و پیوستن آنان به سومکا را به عنوان شاهد این مدعا اقامه می‌کنند. حسن پارسا، از اعضای تشکل پان‌ایرانیست و حزب ملت ایران که به سومکا پیوست، داستان این جدایی را چنین شرح می‌دهد:

مبارزه ما با چند دانش‌آموز و دانشجو شروع شد. گروهی مکتب پان‌ایرانیست را به وجود آوردند و چند نفری گروه نجات ملی را. گروه نجات ملی که عمر آن کوتاه بود منحل شد و ناسیونالیست‌های آن نیز عده‌ای به مکتب پان‌ایرانیست گرایش پیدا کردند و عده‌ای دیگر در پیدایش حزب سومکا مؤثر بودند. گروه نجات ملی که آن روزها از چند دانشجو و چند دانش‌آموز تشکیل می‌شد، عبارت بود از آقایان: ضیاء مدرسی (وکیل فعلی دادگستری)، شاپور زندنیا (کارمند شرکت)، داریوش همایون (فرانکلین) که با منشی‌زاده در تماس بودند (البته آن روزها منشی‌زده در ایران نبود). و من و چند نفر دانش‌آموز دیگر مثل عباس لقایی (وکیل فعلی دادگستری) و چند نفر دانش‌آموز دیگر که عده‌ای که ذکر شد به استثناء لقایی، همه عضویت حزب سومکا را پذیرفتند. من نیز در مکتب پان‌ایرانیست شرکت می‌کردم. در مکتب پان‌ایرانیست که بعد از مدتی به حزب تشکیل [کذا] شد من نیز به عضویت حزب درآمدم و بعد از مدتی که حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیست تشکیل شد من نیز عضویت حزب را داشتم تا این که باز حزب پان‌ایرانیست و حزب ملت ایران بر اثر اختلاف بین پزشکپور و فروهر از هم جدا شد.^{۲۱۹}

حال درمی‌یابیم سه تشکل دچار اختلاف و تشتت شده‌ای که همایون در یادداشت‌هایش درباره مکتب پان‌ایرانیست به صورت گذرا و بدون اشاره به نام از آن یاد می‌کند، همین اختلاف عمده رخ داده میان هواداران حزب پان‌ایرانیست، حزب ملت ایران، و حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران است.

اساسنامه تدوین شده سومکا که در اردی‌بهشت‌ماه ۱۳۳۱ تدوین گردید، در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ چاپ و منتشر شد. در این جزوه سی صفحه‌ای به منظور آشنایی با حزب آمده است که سومکا «بر پایه اندیشه ناسیونال سوسیالیسم استوار شده است.» سلسله مراتب تشکیلاتی بر اساس قدرتمندی افراد تعیین می‌شود، مانند آنچه در طبیعت و جنگل است. «همچنان که در طبیعت فرماندهی با موجودات نیرومندتر و برگزیده‌تر

است، در حزب نیز فرماندهی به آنها که استعداد فرماندهی دارند سپرده می شود. بنابراین "سومکا" از دمکراسی و رژیم انتخاباتی - این فئودالیسم جدید - که فرماندهی را به هوچی‌گری و پول و میدان را به آنارشی می سپارد، اجتناب می ورزد.^{۲۲۰}

آری، از نظر سومکائیها دمکراسی عبارت از فئودالیسم نوین است. نظام مردمسالاری و پارلمانتاریستی، هوچیگری و آنارشیسیم محسوب می شود، از این رو بر اصل رهبری تکیه می کنند، یعنی «یک مرد سیاسی، ایدئولوژی را بیان می کند، افراد به آزادی آن را اختیار می کنند - آن رهبری سیاسی و آن ایدئولوژی را - پس خودشان پذیرفته اند و با او پیمان بسته، هم پیمان شده اند تا طبق برنامه‌ای که او بیان کرده، در آن راهی که او [مشخص] نموده است، حرکت کنند.»^{۲۲۱}

داشتن «ایمان صددرصد به رهبر» ضرورتی حتمی است. رهبر سومکا با شورایی از مسئولین و فرماندهان که توسط خود وی برگزیده و تشکیل می شود، به رایزنی می پردازد اما «اخذ تصمیم با رهبر است، زیرا جمعیت قدرت تصمیم گرفتن ندارد و کار جمعیت کند و نتیجه تصمیم آنارشی است... این آن حکومت واقعی حزب است.»^{۲۲۲} از این منظر خرد جمعی و رأی اکثریت فاقد اعتبار است و تصمیم آنی و قاطع فرد مرجح است.

سومکایی‌ها در حوزه اعتقادات و باورهای خود نه تنها نظر خوش و مساعدی نسبت به دین و روحانیان نداشتند، بلکه قائل به پیکار با باورهای مذهبی هم بودند. در یکی از اطلاعیه‌های «گروه ایران فرزندان» سومکا خطاب به «هموطنان جوان دانشجو و دانش آموز» آمده است: «آخوندها برای تحمیل معتقدات ارتجاعی خود هر زمان فرصت یافته اند شما را در چنگال خرافات و اوهام انداخته اند.»^{۲۲۳}

سازمان‌های هدفه‌گانه سومکا

حزب سومکا دارای هدفه سازمان است که مسئولین آن زیر نظر رهبر حزب عمل می کنند و صرفاً در برابر او مسئولند. این سازمان‌ها عبارتند از:

۲۲۰. اساسنامه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا). تهران، ۱۳۳۱، ص ۱.

۲۲۱. همان، ص ۱.

۲۲۲. همان، ص ۲.

۲۲۳. سومکا. س ۱، ش ۱۹، ۱۵ آبان ۱۳۳۱.

۱. سازمان دفتر رهبری.
 ۲. سازمان گروه جاویدان (گارد ویژه رهبر).
 ۳. سازمان گروه حمله.
 ۴. سازمان دفتر و بایگانی.
 ۵. سازمان گنجینه سومکا.
 ۶. سازمان گروه ایران فرزندان.
 ۷. سازمان فرهنگ سومکا.
 ۸. سازمان گروه زنان ایران.
 ۹. سازمان گروه مردان سومکا.
 ۱۰. سازمان سازمان‌های وابسته به حزب.
 ۱۱. سازمان داوری و مسائل حقوقی.
 ۱۲. سازمان آیین‌داری.
 ۱۳. سازمان گروه فنی.
 ۱۴. سازمان روابط خارجی.
 ۱۵. سازمان ورزشی.
 ۱۶. سازمان زندها (قبیله‌ها).
 ۱۷. سازمان بازرسی.^{۲۲۴}
- سومکا پیشینی یکی مسئول تشریفات را هم کرده است که به «آئین‌دار» نامبردار است. مسئول امور مالی حزب نیز «گنجور» نام دارد.
- یکی از سازمان‌های مهم حزب، گروه حمله است. گروه حمله، «بال فولادین حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران است.» وظیفه این گروه آن است که «حزب را در برابر حملات خارجی حفظ کرده، پرچم حزبی را پیروزمندانه در مبارزات سیاسی برافرازد.» شرط ورود به گروه حمله آسان است: داشتن ۱۸ سال سن، موفقیت در دوره آزمایشی حزبی، و برخورداری از توانایی جسمانی. سلسله مراتب نظامی گروه حمله نیز عبارتست از:
۱. «رده‌بان»، فرمانده گروه ۱۵ نفری به نام رده است.

۲. «سردسته»، فرمانده گروه ۵۰ نفری به نام دسته است.
 ۳. «وشت بان»، فرمانده گروه ۱۵۰ نفری به نام وشت است.
 ۴. «اختر بان»، فرمانده گروه ۴۸۰ نفری به نام اختر است.
 ۵. «درفش بان»، فرمانده گروه ۱۴۸۰ نفری به نام درفش است.
 ۶. «طوفان سالار»، فرمانده گروه ۴۵۰۰ نفری به نام طوفان است.
 ۷. «لشکر دار»، فرمانده گروه ۱۴۰۰۰ نفری به نام لشکر است.^{۲۲۵}
- افراد گروه حمله هر دو هفته یک مرتبه تعلیمات صحرایی و هر هفته یک بار تعلیمات سیاسی و نظامی می‌بینند.

اما بی‌مناسبت نیست نظری به شرایط عضویت در حزب سومکا افکنده شود. بر اساس مفاد بند یک از آئین‌نامه عضویت، «هر ایرانی و ایرانی‌نژاد و هر کس که در محیط فرهنگ ایرانی به وجود آمده سازگاری نژادی با نژاد ایرانی دارد، می‌تواند عضو سومکا باشد.»^{۲۲۶}

از آنجا که منشی‌زاده، رهبر سومکا متأثر از افکار حزب نازی در آلمان بود، «افراد حزبی در موقع برخورد به جای سلام و در موقع درود، دست راست را کشیده تا مقابل پیشانی، در حالی که کف انگشتان به هم چسبیده و کف دست رو به زمین است بلند می‌کنند و دست چپ را روی نیمه چپ کمر بند قرار می‌دهند. به جای کلمات سلام و خدا حافظی "شاد ایران" گفته می‌شود.»^{۲۲۷} اگرچه سومکائوها در برخورد با رهبر حزب و یا خدا حافظی از وی به جای «شاد ایران»، «شاد رهبر» می‌گویند و رهبر در پاسخ «شاد ایران» می‌گوید.

پوشاک رسمی حزب پیراهن سیاه یقه بسته با یک سردوشی روی شانه راست و دو جیب روی سینه و شلوار خاکستری و پوتین سیاه است؛ و لباس گروه زنان، دامن خاکستری و پیراهن سیاه و کلاه حزبی است. پرچم حزب و بازوبند حزبی، پارچه سرخ‌رنگی است که میان آن در دایره سفید نشان سیمرخ قرار گرفته است.

«فرهنگ سومکا» یکی دیگر از سازمان‌های مهم حزب سومکاست که مسئولیت

۲۲۵. همان، صص ۵-۶.

۲۲۶. همان، صص ۱۲-۱۳.

۲۲۷. همان، ص ۱۳.

اداره امور فرهنگی و کارهای ایدئولوژیک را عهده‌دار می‌باشد و به همین منظور مبادرت به ایجاد کانون‌های مختلف می‌نماید، که مهمترین آن عبارتست از: کانون آرمان‌شناسی، کانون انتشارات، کانون طرح، کانون آموزش، کانون راهنمایی سیاسی، کانون بررسی خبرها، و کانون کتابخانه‌ها و انجمن‌ها.

سومکایی‌ها در صورت ارتکاب هرگونه جرم حزبی مانند: خیانت، فاش کردن اسرار، اخلال، سوء قصد به رهبر و اعضاء حزب، دزدی دارایی حزب، بی‌انضباطی و نافرمانی، می‌بایست پاسخگوی «سازمان داوری و مسائل حقوقی» باشند.

سوگندنامه سومکا نیز در نوع خود جالب توجه است. مراسم سوگند اعضا با تشریفات ویژه‌ای در مقابل جعبه‌ای محتوی خاک ایران برگزار می‌شود و اعضاء چنین می‌خوانند:

من به این خاک مقدس ایران و شرافت خود و خانواده‌ام سوگند می‌خورم که:

۱. به مرام حزب «سومکا» وفادار مانده،
۲. در اجرای تصمیمات حزبی از جان دریغ نکرده،
۳. در مجازات کسانی که به مرام حزب خیانت کنند، به فرمان حزب کوشیده،
۴. تن و جان خود را از این لحظه به «حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» متعلق دانسته،
۵. نسبت به پرچم و رهبر حزب «سومکا» تا پای جان وفادار باشم.

شاد ایران ۲۲۸

یادداشت‌های همایون تاریخ عضویت وی در سومکا را سه‌شنبه ۱۰ تیرماه ۱۳۳۱ نشان می‌دهد. به تعبیر همایون، وی برای سومین و آخرین بار از صفر شروع می‌کند.

میان‌بر سیاسی

حرکت همایون در فاز و مدار صفر درجه در سن بیست و چهار سالگی همچنان ادامه دارد. او خشنود از فروپاشی تشکیلات پان‌ایرانیست‌ها که مدت شش سال عمر خود را قربانی آن ساخت به خانه جدید حزبی خود یعنی سومکا - جایی که سرانش «کمر به واژگون کردن اساس جامعه ایرانی بسته‌اند» - به مثابه آخرین پناهگاه می‌اندیشد. همایون

در سومکا غریب نیست و دو تن از نزدیکترین دوستانش را در کنار خود می‌بیند. از منظر وی، سومکا راه میان‌بر است. مسیر جدیدی که کوتاه‌تر و ثمربخش‌تر است.

امتحانات من با موفقیت به پایان رسیده است. شاید فقط در یک ماده تجدیدی شده باشم. حالا تا یک سال دیگر می‌توانم به کلی از فکر درس آسوده باشم و ذره‌ای به این گونه مسائل نیندیشم.

اما مهم‌تر از آن در تازه‌ای است که بر روی زندگانی خود گشوده‌ام. من به عضویت حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) نائل آمده‌ام و از امروز در شمار کسانی درآمده‌ام که با یک روحیه و طرز کار جدید و خلاف معمول، کمر به واژگون کردن اساس جامعه ایرانی بسته‌اند. برای سومین بار در زندگانی خود و برای آخرین بار، از سر شروع کردم. همه نیروهای خود را در یک جهت تمرکز دادم، با گذشته خود بریدم، دوستان، خانواده، زندگی، آرزوهای شخصی، تفریحات و تمایلات خود را به‌درود کردم.

یک بار در سال ۱۳۲۲ دست به کار شدم و در طی ۶ سال همه زندگانی خود را، جان خود را، به خطر انداختم. یک بار دیگر در سال ۱۳۳۰ پس از یأس از تجدید گذشته‌ای که شکست خورده بود، با روحیه‌ای نه چندان نیرومند و امیدوار آغاز کردم و به زودی هنوز چند ماه نگذشته بود که پی بردم نومیدیم بی‌پایه نیست. و امروز، افراطی‌تر و شدیدتر از همیشه، حتی از سال ۱۳۲۲ شروع می‌کنم. این آخرین باری است که از سر می‌گیرم. آخرین باری است که تجدید می‌کنم. دیگر زندگی من طاقت از سر گرفتن و تجدید کردن ندارد. من به حد کافی اشباع شده‌ام، دیگر باید یا به نتیجه برسم و یا از میان بروم. تجربه و آزمایش در این مورد به خصوص برای من وجود ندارد. با همه بازمانده‌هایم، با همه امکانات و توانایم دست به کار می‌شوم و تا آنجا پیش خواهم رفت که دیگر بازگشت ممکن نباشد. به اندازه‌ای در صرف قوای خود افراط خواهم کرد، به حدی بی‌باکانه به جلو خواه تاخت که دیگر حتی در صورت مغلوبیت چیزی برای من نمانده باشد که با آن از نو بسازم و از نو شروع کنم. دیگر تاب مغلوبیت ندارم؛ هزاران شکست را با چهره گشاده خواهم پذیرفت، اما دیگر در زندگانی روی مغلوبیت را نخواهم دید. من مغلوبیت را به مرگ پاسخ خواهم گفت. من از آنها نیستم که می‌توانند دائماً راه خود را تغییر بدهند. از آنها نیستم که برای تحویل گرفتن مغلوبیت‌ها و ناکامی‌ها خلق شده‌اند. برای من یا پیروزی وجود خواهد داشت و یا مرگ. هیچ راه حل سومی در کار نیست. ده ساله گذشته را با همه اثرات، نتایج شگرف آن به عنوان مقدمه‌ای برای آینده تلقی می‌کنم. کار اصلی من از

امروز شروع شده است و این کار سرانجامی قاطع دارد و در هر جهت که این عاقبت سیر کند، قطعیت خواهد داشت.

شادم که پس از ناپود شدن و درهم ریختن تشکیلات پرافتخاری که شش سال درخشان از عمر مرا در پای خود قربانی کرد و یادگار آن در هر قدم با من همراه است، یک بار دیگر جایی هست که بقیه زندگانی خود را فدای آن کنم. شادم که اگر ما در گذشته نتوانستیم حتی به بهای خون خود بر سرنوشت تلخ و دردناک این ملت پیروزمند شویم. اکنون می‌توانیم و در آینده خواهیم توانست خود را بر همه نیروهای مخالف و بر همه دنیا تحمیل کنیم. شادم که با همه شکست‌ها، هنوز مغلوب نشده‌ام و اگر در گذشته نتوانستم، در آینده خواهم توانست از زندگانی خود شمشیری بسازم که سینه این بدبختی‌های دو‌یست ساله را بشکافد و بر فرق همه عوامل مخالف فرود آید.

من هرگز مایوس نیستم. از این مبارزه ده ساله نه خستگی و نه نومیدی بر وجود من راه یافته است، اما این هست که دیگر حوصله شروع کردن برایم نمانده. دیگر همه چیز را برای آن که در یک راه قطعی بیفتم برای به دست آوردن آن قدرت مخرب و سازنده و تغییردهنده‌ای که اهرم تاریخ است، کافی می‌بینم. از این پس پیکار آخرین را آغاز می‌کنم و چقدر خوشبختم که در این راه دو تن از بهترین دوستانم را همگام خود می‌بینم. از امروز با زندگانی و گذشته خودم به طور قطع وداع می‌کنم. دوستان من، همکاران گذشته من اگر همچنان که قول داده‌اند، روش منطقی را حفظ کردند، جز دوستی از من چیزی نخواهند دید و اگر برخلاف قول خود، در دام احساسات زینبختش افتادند و رعایت دوستی من و عقل سلیم را نکردند، هرگز از جانب من انتظار مراعات نمی‌توانند داشت. من به انتظار آن که به زودی دوستانم را در کنار خود ببابم و به آنها ثابت کنم که این راه جدید کوتاهتر و ثمربخش‌تر است، با همه قوای خود به کار خواهم پرداخت و امیدوارم خودخواهی‌ها و غرورها، آنان را منحرف نکند و به چشم واقع بین آنها مجال آن بدهد که صدق گفته‌های مرا به عیان ببینند.

من اطمینان دارم که در تشخیص جدید خود به هیچ وجه اشتباهی نکرده‌ام. آنچه من در این حزب و در رهبران آن تشخیص داده‌ام امیدبخش‌تر از آن است که مخالفین ما می‌پندارند. من در اینجا آن روحیه درخشنده مردانه‌ای را می‌بینم که وجه تمایز ما با همه احزاب و دسته‌هایی است که در این کشور به وجود آمده‌اند. یک ماجراجویی و دلآوری غیرعادی به همراه احساس سالم و درخشانی که فقط در هنرمندان می‌توان

یافت، نیروی محرکه حزب ما را تشکیل می‌دهد. اینجا حزب پهلوانان است. پهلوانانی که دل‌های حساس و جوشنده‌ای در سینه‌هاشان می‌تپد و با چشمان آگاه و روشن به جهان می‌نگرند. هیچ اثری از جمود و کوردلی بر هیچ نقطه این حزب وجود ندارد. این حزب دنباله طبیعی فعالیت‌های گذشته من محسوب می‌شود. هر چه را که سابقاً می‌خواستیم در اینجا می‌یابیم؛ و من به خوبی لیاقت آن را که افرادی چون من جان و مال خود را در پای آن نثار کنند در این حزب می‌بینم و حزبی که چنین لیاقتی داشته باشد، حزبی که شایسته فداکاری باشد شکست نخواهد یافت. [کذا] من نجات یافته‌ام... ۲۲۹

گام دوم، حزب ملت ایران

یادداشت مورخ ۱۰ تیر ماه ۱۳۳۱ همایون حاوی نشانه‌های مهمی است. وی تاریخ دقیق عضویت خود در سومکا را مشخص می‌سازد و این که برای سومین مرتبه باب کار سیاسی-تشکیلاتی نوینی به روی او گشوده می‌شود. گام نخست در ۱۳۲۲ با تئو چند از جوانها که فعالیت ناسیونالیستی داشتند که بعدها منجر به پیدایی انجمن و تکوین مکتب پان‌ایرانیست شد. گام سوم نیز در دهم تیر ۱۳۳۱ با پیوستن به سومکا برداشته شد. اما گام دوم کدام است؟ همایون زمان آن را ۱۳۳۰ ذکر کرده است. این گام با نوامیدی برداشته شد و پس از چند ماه ابرتر ماند و همایون پی برد که نوامیدیش بی‌پایه نیست. اما پرسش اساسی اینجاست که این کدام گام است. با کاوش خاطرات همایون چیزی بدست نیامد، اما اسناد تازه منتشره ساواک به مددمان آمد و تا حدودی روشنگر این معما شد. چنین می‌نماید که همایون گام دوم را با پیوستن به حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر بر می‌دارد.

[همایون] در سال ۱۳۲۹ از مکتب [پان‌ایرانیسم] جدا شده، وارد «حزب ملت ایران» که داریوش فروهر رهبر آن بوده و هست شد. ۲۳۰

همایون در حزب ملت ایران چندان ماندگار نشد و دیری نپایید که مجدداً به جرگه

۲۲۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ سه‌شنبه ۱۰ تیر ۱۳۳۱، صص ۲۶۵ -

۲۶۹، شماره سند‌های ۸۱۴۰/۱۸۱ - ۸۱۴۰/۱۸۵.

۲۳۰. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۹۸، ۱۲۰.

پان‌ایرانیست‌ها بازگشت، لیک در آنجا با پزشکپور اختلافاتی پیدا کرد «و در نتیجه در تیرماه ۱۳۳۱ وارد حزب سومکا شد.»^{۲۳۱}

آنچه ذکر شد مؤید نظرگاهی است که درباره‌ی گام دوم و رویکرد چندماهه‌ی همایون به یک تشکل اظهارگردید. اما سومکا، همایون را افراطی‌تر از همیشه - حتی سالهای پس از شهریور ۲۰ - می‌پروراند، آن هم به لطف ماجراجو و دلاوری غیرعادی چون داود منشی‌زاده که نیروی محرک تشکیلات است. سومکا به طوری که همایون اذعان دارد امتداد طبیعی یک دهه فعالیت‌های اوست و نهایت آرمان‌های وی به‌شمار می‌آید. همایون در بدو ورود به سومکا به عضویت سازمان گروه جاویدان درمی‌آید. این گروه، گارد ویژه‌ی رهبر حزب بود. طبق مفاد ماده ۱۳ از آئین‌نامه «دفتر رهبری و شورای حزبی سومکا»، نشان اعضای دفتر رهبری و گروه جاویدان (گارد رهبر) عقاب شکسته است. سازمان «گروه جاویدان» نیز مانند گروه حمله است.^{۲۳۲} بر اساس ماده ۹ آئین‌نامه «گروه حمله»، «حفظ امنیت مراکز حزبی و تظاهرات آن و مجازات مخالفین و متخلفین با گروه حمله است.»^{۲۳۳}

نخستین زندان

جالب است بدانیم در هشتمین روز عضویت همایون در حزب سومکا، وی به اتهام حمله به یکی از مکان‌های وابسته به حزب توده و برهم زدن نظم عمومی و تشنج آفرینی بازداشت می‌شود.

خ - ط - ۸۵ - نامه شماره ۱۱/۲۳۱/د [مورخ] ۳۱/۵/۳۰ اداره آگاهی واصله به این اداره حاکی است که داریوش، شهرت همایون به اتهام حمله به محل اخبار روز واقع در چهارراه قوام‌السلطنه دستگیر و با پرونده‌ای عیناً به شماره ۱/۲۳۰ به دادسرای تهران اعزام و جهت رسیدگی ضمن کلاسه ۱۸/۴/۳۱/۳۴۸ به شعبه ۱۸ بازپرسی تحویل گردیده است.

و س الف ژ - ۲۳۸۱ - اطلاعیه واصله به شماره $\frac{۸۳۵}{۴۲۵}$ ج [مورخ] ۲۷/۱۰/۱۳۳۱

۲۳۱. همان.

۲۳۲. اساسنامه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا). ص ۸.

۲۳۳. همان، ص ۶.

شعبه تجسس وزارت دفاع ملی به این اداره حاکی است که داریوش همایون، صاحب عکاسی لوس آنجلس واقع در اول خیابان منوچهری [که] مغازه خود را مرکز ارتباط توده‌ای‌ها کرده و از این مکان دستورات و اخبار به افراد توده می‌رساند [ناخوانا] لزوماً مراتب در این اداره مورد بررسی واقع ولی مفاد اطلاعیه تأیید نشده که به همین نحو پاسخ داده شده است.

و-س-د-۲۹- نامه شماره ۴۶۴۵/ب [مورخ] ۳۱/۶/۲۵ اداره سرکلانتری، پیوست رونوشت گزارش ۶۱۶۰ [مورخ] ۳۱/۵/۲۶ کلانتری ۳ واصله به این اداره حاکی است که داریوش همایون دانشجوی دانشکده حقوق که عهده‌دار کارهای تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب سومکاست و مظنون به تخریب اداره اخبار روز و کس شوروی‌هاست دستگیر و با پرونده شماره ۶۱۵۸ [مورخ] ۳۱/۵/۲۶ به اداره آگاهی تحویل شده است. ۲۳۴

حمله جمعی از اعضای حزب سومکا به محل نمایشگاه وکس (اخبار روز) با واکنش اعتراض آمیز سفارت شوروی همراه شد. شکایت حضوری کاردار سفارت شوروی در تهران در دیدار با حسین نواب، وزیر امور خارجه گواه بر این مدعاست. از مفاد گزارش‌های موجود می‌توان نتیجه گرفت که سومکایی‌ها در چند نوبت به نمایشگاه یاد شده یورش برده‌اند.

محرمانه - مستقیم
فوری

شماره: ۲۸۲۵

تاریخ: ۱۳۳۱/۵/۲۷

جناب آقای نخست‌وزیر

شارژدافر شوروی امروز با تحصیل وقت قبلی به ملاقات این جانب آمده اظهار می‌داشت در ۱۳ اوت (چهارشنبه ۲۲ مرداد) عده‌ای اشخاص ناشناس که تعداد آنها به ۲۵ نفر می‌رسیده به محل نمایشگاه وکس (اخبار روز) واقع در خیابان نادری حمله کرده، شیشه‌ها، میبل و مقداری اثاثیه نمایشگاه را شکسته‌اند و می‌گفت برحسب دستور وزارت امور خارجه شوروی مأموریت دارد که این موضوع را به استحضار دولت شاهنشاهی رسانیده و تقاضا کند ترتیبی داده شود که در آینده نظیر آن تکرار نشود.

این جانب در پاسخ گفتم از این قضیه اطلاعی ندارم، تحقیق خواهم کرد. پس از آن

تذکاریه [ای] داد که رونوشت آن برای استحضار خاطر مبارک تقدیم می‌گردد.

وزیر امور خارجه، حسین نواب
[امضا] ۲۳۵

حمله نیروهای شبه‌نظامی سومکا به نمایشگاه وکس در سایه چتر حمایتی لباس شخصی‌های شهربانی انجام می‌پذیرد. در گفت و گوی حضوری کاردار شوروی در تهران با نواب صریحاً به این موضوع اشاره می‌شود. گزارش زیر که برای نخست‌وزیر تهیه شده است مؤید این امر است که در یادداشت اعتراض سفارت شوروی بدان اشاره می‌شود.

شارژدافر دولت شوروی امروز ساعت دوازده با آقای حسین نواب، وزیر امور خارجه ملاقات و راجع به واقعه ۲۲ مرداد که عده [ای] اشخاص ناشناس به محل نمایشگاه وکس (اخبار روز) واقعه در خیابان نادری حمله نموده‌اند تذکاریه ذیل را تسلیم کرد:

۱۳ اوت [۲۲ مرداد] سال جاری، ساعت ۸ عده‌ای اشخاص ناشناس که تعدادشان به ۲۵ نفر می‌رسید به محل نمایشگاه وکس «اخبار روز» واقع در خیابان نادری حمله بردند، شیشه‌های ویتترین، مبل داخل و مقداری اثاثیه نمایشگاه را شکستند و سپس پنهان شدند. [در] میان ارادلی که به نمایشگاه حمله بردند اشخاصی با بازوبندهای فاشیستی و یک نفر پاسبان ملبس به لباس عادی که دارای اسلحه بودند مشاهده شدند.

سفارت کبرا به دستور وزارت امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی توجه وزارت امور خارجه ایران را به این عملیات تحریک‌آمیز ارادل شرور جلب و جدماً می‌خواهد که مقامات ایرانی جزئیات این شرارت را تحقیق و مقصرین را شدیداً مجازات نمایند و همچنین اقدامات لازم را برای جلوگیری از این قبیل وقایع در آتیه مبذول دارند. سفارت کبرا انتظار دارد بلادرنگ از نتیجه اقدامات مقامات ایرانی مستحضر گردد.

تهران ۱۸ اوت ۱۹۵۲

۲۳۵. مرکز اسناد ریاست جمهوری، بایگانی اسناد نخست‌وزیری، پرونده شماره ۱۳۳۰۷، نک: اسنادی از احزاب سیاسی در ایران (۱۳۴۰ - ۱۳۲۰ ه. ش). تهیه و تنظیم اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۳۲۱ - ۳۲۲.

از طرف آقای وزیر امور خارجه به مشارالیه وعده تحقیق داده شد.
[در حاشیه:] زودتر نتیجه تحقیقات را بگویند. ۲۳۶

اصرار و پیگیری مستمر سفارت شوروی در تهران به منظور شناسایی و معرفی مهاجمان به نمایشگاه وکس موجب شد تا از سوی دکتر مصدق، هیئتی به منظور بررسی این واقعه تعیین شود. گزارش بازرسی نخست‌وزیری که در ۱۳۳۱/۵/۲۷ برای مصدق فرستاده شد از این قرار بود:

به عرض جناب آقای نخست‌وزیر برسد:

حسب الامر شفاهی برای رسیدگی به وضعیت خانه وکس، در ساعت ۹/۵ صبح به محل قرائت خانه واقع در چهارراه قوام السلطنه که مورد حمله عده‌ای واقع گردیده بود مراجعه و پس از بازدید محلی به مرکز خانه وکس در خیابان سهیل (واقع در خیابان تخت جمشید) رفته و با آقای فدرو «FEDROV»، دبیر دوم و وابسته فرهنگی سفارت شوروی که مسئول امور خانه وکس می‌باشد ملاقات حاصل گردید و پس از رسیدگی، جریان امر به شرح زیر می‌باشد:

در تاریخ ۲۲ مرداد در ساعت هشت بعد از ظهر عده [ای] بین ۲۰ الی ۲۵ نفر با لباس متحدالشکل پیراهن سرمه [ای] و با بازوبند قرمز که نام سومکا به خود گذارده بودند با چوب و چماق با عجله وارد قرائت‌خانه مذکور گردیده در مدت بین ۱۵ الی ۱۰ دقیقه کلیه درب و پنجره و مجسمه لنین را شکسته و عکس‌های استالین و مولوتف و مالنکف و ورشلیف را پاره و با خود همراه می‌برند. متصدی قرائت‌خانه برای جستجوی پلیس اقدام می‌کند ولی نتیجه آنی نمی‌گیرد و گویا در موقع حادثه، پلیس راهنمایی هم در چهارراه نبوده و از قراری که شایع است پلیس چهارراه هم در آن موقع برای تعویض پست رفته بوده است (که نسبت به این موضوع چنانچه اجازه فرمایند از شهربانی کل کشور استعلام شود) و طبق تحقیقاتی که از اطرافیان قرائت‌خانه به عمل آمده چنین شایع است که مهاجمین پس از تخریب به وسیله اتوبوس خط ۹ که شماره شهربانی آن با کاغذ مستور بوده، به راه خود ادامه می‌دهند و پس از نیم ساعت که از واقعه می‌گذرد، یک نفر پاسبان و افسر به محل واقعه حضور بهم رسانیده و صورت مجلسی تنظیم که مراتب را به کلاتری مربوطه اطلاع دهد. در خاتمه معروض می‌دارد که آقای «FEDROV» از این که موضوع مورد توجه

جناب آقای نخست‌وزیر واقع گردید عرض تشکر نمودند.

بازرس مخصوص نخست‌وزیر، معزی

[امضا]

[در حاشیه: رنوشت ۳۱/۵/۲۷ [۱۳]، فوری است، آقای دکتر داودی،

رنوشت برای وزارت کشور بفرستند. ۲۳۷]

در پی ارجاع گزارش بازرس ویژه نخست‌وزیری از سوی دکتر مصدق به وزارت کشور، مراتب توسط اداره آگاهی شهربانی پیگیری می‌شود و بلافاصله سران حزب سومکا به اتهام حمله و غارت نمایشگاه و کس بازداشت می‌شوند. داود منشی‌زاده، شاپور زندنیا، داریوش همایون و امیرناصر معینی در زمره دستگیرشدگان و محبوسین هستند. در مکتوب سرتیپ کمال، رئیس شهربانی به دکتر مصدق، نخست‌وزیر به همین موضوع اشاره شده است.

اداره: آگاهی	وزارت کشور	شماره: ۲۳۷۱/۶۹۴۸/د
دایره: ۶	شهربانی کل کشور	پیوست: دارد
تاریخ: ۳۱/۶/۱۱ [۱۳]		محرمانه - فوری

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً، عطف به شماره ۱۰۹۷۰ [مورخ] ۳۱/۵/۳۰ [۱۳] به طوری که ضمن گزارش شماره ۲۳۵۸ - ۶۷۸۰ [مورخ] ۳۱/۶/۵ [۱۳] به عرض رسید. مطابق گزارش اداره آگاهی، دکتر منشی‌زاده رهبر حزب سومکا و سه نفر به نام شاهپور زندنیا و داریوش همایون و امیرناصر معینی از افراد حزب مزبور به اتهام اغتشاش و غارت قرائت‌خانه و کس و ایجاد حریق در خانه صلح، طبق دستور مقامات قضایی جلب و بازداشت گردیدند و در نتیجه مطابق ورقه پیوست تعدادی اسلحه سرد و مواد نارنجک دستی از محل حزب مزبور و منزل وابسته به آن در تجریش بدست آمد که به اداره شهربانی آورده شد و پرونده امر زیر نظر بازپرس شعبه ۱۸ دادسرای تهران تحت تعقیب می‌باشد که پس از حصول نتیجه مراتب به عرض خواهد رسید.

رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ کمال

[امضا] ۲۳۸

در سند فوق‌الذکر به یافتن سلاح سرد و ملزومات ساخت نارنجک دستی اشاره شده است. در جریان بازرسی مورخ ۳ شهریور مأموران شهربانی از محل حزب سومکا واقع در خیابان خانقاه، ۵ قبضه شمشیر و قمه، یک قبضه تفنگ یک لول سرپر، بدست آمد. پنج روز بعد در بازرسی دیگری از همین محل ۳۶ اصله باتون چوبی سیاه‌رنگ، ۲ شیشه مواد منفجره در دو نیم بطر و مقداری زرنیخ-کلرا و ساچمه و باروت برای تهیه نارنجک دستی بدست آمد.

همچنین در جریان بازرسی مأموران شهربانی در مورخه ۸ شهریور از منزل ناصر معینی از اعضای حزب سومکا که در کوچه ناودانک واقع در تجریش سکونت داشت یک قبضه سرنیزه تفنگ با غلاف، ۳۶ اصله داس بزرگ، یک قبضه کارد بزرگ با آرم حزب سومکا، یک عدد میله نخ پیچیده، دو قبضه هفت‌تیر بچگانه، دو عدد علامت فلزی سومکا و دو پرده پرچم قرمز (وسط پرچم علامت سومکا)، کشف شد. ۲۳۹

به رغم گذشت مدت زمانی از تهاجم سومکائیا به نمایشگاه وکس، یافتن شماری سلاح سرد و گرم و ملزومات ساخت نارنجک از مکان‌های سومکائیان، نشانگر نوعی حاشیه امنیتی است که سومکائیا از آن بهره‌مند بودند. توجه به نوع سلاحهای مکشوفه چون: قمه، شمشیر، تفنگ، باتوم، مواد منفجره، زرنیخ، کلرا، سرنیزه، داس، کارد، میله آهنی، علامت فلزی، و حتی هفت‌تیر بچگانه، بیش از پیش ما را به ژرفای اندیشه این تشکل رهنمون می‌سازد.

سرتیپ کمال چندی بعد طی نامه‌ای به دکتر مصدق شمار دستگیرشدگان سران سومکا به اتهام ایجاد اغتشاش و غارت نمایشگاه وکس و ایجاد آتش‌سوزی در خانه صلح را شش نفر ذکر می‌کند.

اداره آگاهی وزارت کشور شماره ۱۷۲۴۴/ی/۲۴۳۶۶ مورخه ۱۳۰۷/۲۶ [۱۳] شهربانی کل کشور محرمانه - فوری جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً، عطف به مرقومه شماره ۱۹۱۳۲ مورخ [۱۳] ۳۱/۷/۱۷ و به طوری که ضمن گزارش شماره ۲۳۷۱/۶۹۴۸ مورخ [۱۳] ۳۱/۶/۱۱ به عرض رسیده، مطابق گزارش اداره آگاهی، آقای دکتر منشی‌زاده رهبر حزب سومکا به اتفاق

پنج نفر به اسامی ابراهیم رنجبر، داریوش همایون، شاهپور زندنیا، سعید رجبی‌نیا، ناصر معینی، از افراد حزب مزبور به اتهام اغتشاش و غارت قرائت‌خانه و کس و ایجاد حریق در خانه صلح، طبق دستور مقامات قضایی جلب و بازداشت گردیده‌اند و پروندهٔ امر به شعبه ۱۸ بازپرسی دادسرای تهران تحویل و تحت رسیدگی است.

رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ کمال

{امضا} ۲۴۰

تشنجات سیاسی و درگیری‌های خیابانی

ایران در چند هفته پایانی سال ۱۳۳۱ آستان حوادث گوناگونی بود. سادچیکف سفیر شوروی در ایران پس از چند ماه توقف در شوروی به ایران بازگشت. مقررات حکومت نظامی در هشت منطقه خوزستان به مدت سه ماه تمدید شد. سخنگوی دولت اعلام کرد که دولت شوروی مایل است یا قرارداد شیلات تمدید شود یا انحصار فروش محصولات آن به مدت ده سال به آن دولت واگذار شود. بنا به تصمیم دولت ملی، شیلات ایران ملی و شرکت شیلات ایران و شوروی منحل شد. بر اثر زلزله شدیدی در روستای طرود واقع در هفتاد و دو کیلومتری شاهرود، حدود یک هزار نفر جان باختند. روابط دولت دکتر مصدق و دربار پهلوی رو به تیرگی نهاد و روز ۶ اسفند سرلشکر زاهدی به اتهام تحریک و اقدام برای تغییر دولت مصدق بازداشت شد. چند روز بعد شاه تصمیم به ترک کشور کرد. شاهدوستان به منظور جلوگیری از سفر شاه به خارج تظاهراتی به نفع وی و علیه مصدق تدارک دیدند و به خانه مصدق یورش بردند. نخست‌وزیر برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شد. روزهای نهم تا دوازدهم اسفند شاهد تشنجات و درگیری‌های خیابانی به ویژه در اطراف خانه مصدق و میدان بهارستان میان هواداران و مخالفان دولت ملی هستیم که در نتیجه آن چند نفر کشته و عده‌ای دستگیر شدند. در میان بازداشت‌شدگان نام رجال سرشناسی چون جمال امامی، غلامحسین فروهر، سپهد شاه‌بختی، سرلشکر معینی، سرتیپ گیلانشاه به چشم می‌خورد. با نیم‌نگاهی به رفتار سیاسی و کنش اجتماعی سومکائیا در همین ایام می‌توان به روشنی پی به ماهیت این‌گروه برد. تلگراف فوری عزیزی، رئیس «جمعیت

ملی مبارزه با استعمار» به نخست‌وزیر مبنی بر تصمیم اعضای سومکا به منظور ایجاد اغتشاش و آتش‌سوزی در تهران، بسی روشنگرانه است.

تاریخ وصول: ۱۲/۱۱/۱۳۳۱]

جناب آقای نخست‌وزیر، رونوشت مجلس شورای ملی، رونوشت دادستان کل. به طوری که خبر رسیده، دار و دسته سومکا می‌خواهند به وسیله بطری‌های کوکتل و مواد محترقه در نقاط مختلف شهر تولید آتش‌سوزی نموده و شهر را متشنج و به یک پارچه آتش مبدل نمایند. بدین وسیله نظر مقامات مسئول را به این توطئه جلب و بیدارباش می‌دهد.

جمعیت ملی مبارزه با استعمار، عزیزی

[در حاشیه: فوری، خدمت جناب آقای ملکوتی معاون محترم نخست‌وزیر

فرستاده شود. ۳۱/۱۲/۱۲. ۲۴۱]

به محض وصول تلگراف به نخست‌وزیری، از سوی جمال ملکوتی، معاون نخست‌وزیر، مراتب به منظور اطلاع و اقدام مقتضی و مراقبت‌های لازم به وزارت کشور، شهربانی، و ستاد ارتش، ابلاغ می‌گردد. در مکتوب رئیس شهربانی خطاب به دکتر مصدق، ماحصل اقدامات تأمینی و امنیتی مأموران اداره آگاهی منعکس است.

اداره: آگاهی وزارت کشور شماره ۱۴۹۶۸ د/۴۰۳۶

تاریخ: ۳۱/۱۲/۱۴ شهربانی کل کشور محرمانه

جناب آقای نخست‌وزیر

محترماً، عطف به نامه شماره ۳۱۲۲/۴ [مورخ] ۳۱/۱۲/۱۲، معروض می‌دارد که فوراً مأمورین مربوطه برای مراقبت‌های لازم به نقاط مختلف اعزام [شدند]. مطابق گزارش اداره آگاهی محل حزب سومکا از طرف مأمورین مربوطه مورد بازرسی قرار گرفت و تعدادی بطری و محفظه کوکتل و مواد محترقه و مشتعل و اسلحه سرد و اشیای متفرقه به دست آمد که برابر برگ پیوست به فرمانداری نظامی تحویل گردید. رئیس شهربانی کل کشور، سرتیپ افشار طوس {امضا} ۲۴۲

صورت آنچه در جریان بازرسی مأمورین آگاهی از مقر سومکا بدست آمد عبارتست از: سه عدد مشعل برای ایجاد حریق، دو شیشه بزرگ محتوی بنزین، تعدادی لامپ محتوی بنزین و کلرا که در آن با چوب پنبه بسته شده است، شش عدد آمپول بزرگ برای آماده‌سازی مواد منفجره، ۱۳ اصله تیر، یک جعبه محتوی چهار بطر بنزین و مواد محترقه، ۳۳ اصله چوب دستی، ۲ عدد قنذاق تفنگ، یک عدد طبل، یک عدد شیپور، مجلدات اسلحه و شمشیر، یک سیخ آهنی و...^{۲۴۳}

همایون در واپسین یادداشت خود در سال ۱۳۳۱ به کارکرد تشکیلاتی با سومکا، بازداشت خود و همفکرانش و گذران چند ماه در زندان، و مقایسه گذشته با حال، اشاره دارد. به باور همایون عمر و نفس او به استمرار فعالیت سیاسی، ماجراجویی، کارهای خطرناک و خلاصه «زندگانی جنگی» بستگی دارد.

چقدر همه چیز فوق کرده است. پس از هشت ماه زندگانی پرماجرا، پس از آن همه مبارزه و حادثه‌جویی، وقتی حالا سر بلند می‌کنم متوجه می‌شوم که چه اندازه با یک سال پیش تفاوت پیدا کرده‌ام. هر چه آن روزها در آغاز ورود به حزب نوشته‌ام صحیح بوده است و من هم به تمام وعده‌های خود وفا کرده‌ام. در همه زندگانی خود هیچ گاه به این اندازه در موضوع بخصوصی غرق نشده‌ام. چهار ماه از این مدت در کنج زندان گذشت و یکی دو ماه اخیر را در تهدید و تعقیب مداوم مأمورین شهربانی و غیره بسر برده‌ام. هر نفس من با حزب و کار حزبی بستگی داشته است. هرچه کردم به خاطر حزب بود.

تمام وجود خود و قوای خود را به کار انداختم. در همه این مدت حتی یک بار به سینما نرفته‌ام. از تمام استعدادهای خود کمک خواستم و در همه موارد در وجود خود دست به تغییراتی زدم تا با کار جدید حزیم مطابقت پیدا کنند. حالا وقتی خودم را با گذشته مقایسه می‌کنم، از مشاهده این همه تغییرات خوشحال می‌شوم. دیگر از آن سرگردانی‌ها و تردیدها اثری نمانده است. دیگر همه رقت‌ها و اندوه‌ها از بین رفته است. من جنبه‌هایی از زندگی خود را به دست فراموشی سپردم و جنبه‌های دیگر را تقویت کردم. حالا دیگر من آدم اندوهگین ساکتی نیستم که هر شب در کنج خانه‌اش به تفکرات یأس آور سرگرم بود. من الآن موجود مشغول فعالی شده‌ام که اصلاً گذران اوقات را حس نمی‌کند و فرصت کتاب خواندن ندارد. حتی از سال‌های آغاز فعالیت

سیاسیم نیز تندتر می‌روم. صراحت و بی‌پروایی و خشکی من به همراه بی‌علاقگی نسبت به هر چه خارج از حدود حزب است از من موجود جالب توجهی ساخته است.

همه اوقاتم در ماجراجویی و کارهای خطرناک می‌گذرد، به همین دلیل است که از شش ماه پیش دائماً یا در زندان بوده‌ام یا سایه زندان تعقیب می‌کرده‌ام. حوادث سخت پیاپی بر من گذشته‌اند. اما با زد و پی حوادث سخت‌ترم. اجتماع ما، من و رفقای دیگر، بهترین اجتماع سیاسی است که در کشور ما وجود دارد. ما در دنیای مخصوص خودمان در قلعه سومکا نشستیم و با همه قدرتهای این مملکت طرف شده‌ایم. دائماً بر ضد ما توطئه می‌شود و همه در فکر از میان بردن ما هستند. اما ما از میدان بدر نمی‌رویم و با همه می‌جنگیم.

حقیقتاً هم این زندگانی جنگی این مدت من صد بار بهتر از آن سالهای کثیفی است که در میان کتاب‌ها و افکار تلخ و تیره می‌گذشت. من با کمال روشن‌بینی راه خود را تشخیص دادم و در نهایت جلادت و بی‌پروایی این راه را در پیش گرفتم. هیچ وقت هم این قدر خوشبخت و راضی نبوده‌ام. در کنج زندان هم روزگار من بهتر از آن اوقاتی بود که دائماً موسیقی می‌شنیدم و کتاب می‌خواندم و فکر می‌کردم.

با تمام گذشته‌ام به کلی قطع رابطه کردم. با عادت‌ها و افکار و اشخاصی که دور مرا گرفته بودند ترک مراوده کردم. سعی کردم هر چه بیشتر شخص جدیدی بشوم و حس می‌کنم که خیلی هم موفق شده‌ام. می‌دانم که موفقیت من قطعی است و می‌دانم که دیر یا زود پیروزمند خواهم شد اما همین زندگانی هم تا حدود زیادی مرا کفایت می‌کند. آن قدر از گذران خود راضیم که دیگر چندان احتیاجی حتی به موفقیت نیست. این محیط اصلی زندگانی منست. من در هیچ موقعیت دیگری نمی‌توانم به حیات خود ادامه دهم. خوشوقتم که راه اساسی و حقیقی زندگانی خود را سرانجام یافته‌ام.^{۲۴۴}

همایون سالها بعد هنگام نگارش «گذار از تاریخ» غلیان احساسات ناسیونالیستی خود و دوستانش را قوه محرکه پیوستن به سومکا وانمود می‌سازد. همایون تاریخ پیوستنش به سومکا را ۱۳۳۰ ذکر کرده است که به استناد یادمانده‌های او که عیناً نقل شد غلط است.

۲۴۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۳۱، صص ۲۷۰ -

۲۷۲، شماره سندهای ۱۸۶/۸۱۴ - ۱۸۸/۸۱۴.

جوش احساسات ناسیونالیستی در ما - من و گروهی از دوستان و همفکرانم - به جایی رسید که در ۱۳۳۰، در سالهای دانشگاهی، پس از تشکیل حزب سومکا بدان پیوستیم که سازمانی کوچک ولی بسیار پرتحرک و رزمجو بود، و تقلیدی تمام‌عیار از حزب نازی آلمان در دوران جمهوری وایمار.^{۲۴۵}

«سومکا، گورکن کمونیست»

غالب پژوهشگران، حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) را افراطی‌ترین گروه با ماهیت ناسیونالیستی در این دوره می‌دانند. تضاد اصلی و دشمن عمده اینان، توده‌ایها بودند. شعار «سومکا، گورکن کمونیست» نشان از سمت‌گیری سیاسی-اجتماعی این تشکل دارد. به زعم برخی محققان، منشی‌زاده به منظور ساماندهی مبارزه نازیسم علیه متفقین (انگلیس، شوروی و امریکا) به ایران بازگشته بود. ادعای شگفت‌انگیز و بی‌پایه‌ای که مستند به شواهد تاریخی و سیاسی نیست. منشی‌زاده در پایانه دهه بیست، در حالی که جنگ جهانی دوم چندی است خاتمه یافته و آلمان نازی تسلیم شده بود به ایران مراجعت کرد. در صفحات آتی به ارتباطات نزدیک وی با نظامیان و دربار پهلوی و عناصر آشنا و ناآشنا در سیاستگزاری امپراتوری بریتانیا اشاره خواهیم کرد. اما یادآوری یک نکته سودمند درباره پدر منشی‌زاده در یادداشت زیر و ارائه توضیحات مبسوط درباره آن ضروری است.

افراطی‌ترین گروه ناسیونالیستی این دوره، سومکا یا حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران بود. اینان گروه معدود اما بسیار پرشور و حتی خشن از جوانان نازی ایرانی بودند که یونیفورم سیاه می‌پوشیدند و بر آستین‌های پیراهنشان صلیب شکسته نقش می‌کردند. رهبری این گروه با دکتر داود منشی‌زاده، نظریه‌پرداز فارغ‌التحصیل از آلمان بود. پدر وی یکی از رهبران شناخته شده کمیته مجازات کریم دواتگر - ناسیونالیست، تروریست - در زمان حکومت وثوق‌الدوله بود. منشی‌زاده بدان منظور به ایران بازگشته بود تا مبارزه نازی (ضدشوروی، ضدانگلیسی، و ضدآمریکایی) را در چارچوب نهضت سازماندهی کند. اما او و گروهش به زودی مایوس شدند و با نهضت ملی به مبارزه‌ای همه جانبه پرداختند. به دنبال کودتای ۲۸

مرداد، این گروه درهم شکسته شد. رهبر آن بار دیگر از ایران به خارج رفت و تعدادی از کادربندی آن در خدمت رژیم شاه درآمدند.^{۲۴۶}

نیای منشی زاده

داود منشی زاده، رهبر سومکا فرزند ابراهیم منشی زاده، رهبر کمیته مجازات است. کریم خان منشی اوف جد این خانواده اهل ایروان بود. خاندان منشی زاده در جنگ‌های قفقاز با روسها مشارکت داشتند. منشی اوف در ۱۳۰۷ ق هنگام مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود به فرنگستان، از وی تقاضای تابعیت و مهاجرت به ایران را می‌نماید که با موافقت شاه مواجه می‌شود و در مراجعت به ایران نام خانوادگی «منشی اوف» را به «منشی زاده» تغییر می‌دهد. کریم بیگ در نیمه ۱۳۰۷ ق به اتفاق ابراهیم فرزند ۱۱ ساله خود به تهران می‌آید و در قزاقخانه مشغول بکار می‌شود. گفته می‌شود کریم بیگ بر اثر مسمومیت در قزاقخانه درگذشت. چندی بعد ابراهیم، فرزندش نیز به خدمت قزاقخانه درمی‌آید. ابراهیم منشی زاده به اتفاق رفیق ناراضی‌اش اسدالله خان ابوالفتح زاده در ۱۳۲۵ ق به ناگاه قزاقخانه را ترک و به جرگه مشروطه خواهان می‌پیوندند. به دنبال استقرار مشروطیت، منشی زاده وارد خدمات کشوری شد و سمت‌های گوناگونی از قبیل ریاست شهربانی شیراز، ریاست تحدید تریاک یزد و کرمان، ریاست دارایی غارو فشافویه، و ریاست دارایی خوار و فیروزکوه را عهده‌دار شد.^{۲۴۷} همسر ابراهیم منشی زاده از بخارا به ایران مهاجرت کرده بود.^{۲۴۸} در خلال سالهای ۱۳۳۴-۱۳۳۵ کمیته مجازات که انجمن سری بود با عضویت ابوالفتح زاده، منشی زاده، مشکوه، عمادالکتاب، میرزا علی اکبرخان ارداقی، رشیدالسلطان، کریم دواتگر، احسان‌الله خان، حسین لله، سید مرتضی، اکبر خان و... تشکیل شد.^{۲۴۹} اگرچه اعضای بنیانگذار کمیته مجازات عبارت بودند از اسدالله ابوالفتح زاده، ابراهیم منشی زاده و محمدنظر مشکوه الممالک. این هسته مرکزی سه نفره نقش هدایتگری و تصمیم‌گیری در کمیته را بر عهده داشت و به نظر

۲۴۶. همایون کاتوزیان. مصدق و نبرد قدرت. ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۷۶.

۲۴۷. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، زوار، ۱۳۴۷، ج ۱، صص ۲۹ -

۳۰.

۲۴۸. سومکا. س ۱، ش ۸، ۶ شهریور ۱۳۳۱، ص ۱.

۲۴۹. محمدتقی بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران، امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۳۲.

می‌رسد که در این جمع، نظر نهایی را منشی‌زاده می‌داده است که می‌توان از او به عنوان ریاست تشکیلات نام برد.^{۲۵۰} این عده بنیان یک تشکل مشکوک تروریستی را پی افکندند و آلت دست درگیری کانون‌های قدرت و ابزار تسویه حساب فیزیکی میان آنان شدند. به باور پژوهشگران پیش از جنبش مشروطیت، ایرانیان با بمب‌اندازی و ترور آشنایی نداشتند و این سوغات مهاجران قفقازی، گرجی، ارمنی و... بوده است.^{۲۵۱} میرزا اسماعیل خان، رئیس انبار غله؛ عبدالحمیدخان متین‌السلطنه ثقفی، مدیر هفته‌نامه عصر جدید؛ میرزامحسن مجتهد (صدرالعلماء)، داماد آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی؛ میرزا محمدرضاخان منتخب‌الدوله، کفیل مالیه، از جمله کسانی بودند که به وسیله عوامل کمیته مجازات به قتل رسیدند. نقل بخشی از اعترافات ابراهیم منشی‌زاده، مرد شماره یک کمیته مجازات به منظور آشنایی با انگیزه پیدایی این کمیته، روشنگرانه و جالب توجه است.

بدبختانه در مملکت ما قانون وجود ندارد و یا در صورت وجود اجرا نمی‌شود. جزای خائن و خادم همیشه معکوس است، چنانچه این قضیه برای خود اینجانب رخ داده یعنی در سال ۱۳۲۳ هجری [قمری] که در قزاقخانه با درجه سرهنگی خدمت می‌کردم و ماهیانه دویست تومان دریافت می‌کردم برای این که بتوانم به وطنم خدمت کنم از کار در قزاقخانه کناره‌گیری نموده به خدمت دولت وارد شدم و پس از مدتی رئیس نظمیه شیراز شدم و چون ظفرالدوله حاکم شیراز رفتاری غیرعادلانه داشت پس از چندی عازم تهران شدم ولی بین راه مرا غارت کردند و هستی و نیستیم به باد فنا رفت. هر چه شکایت کردم اثری نبخشید. پس از چهار ماه بیکاری و تحمل هزینه و قرض گزاف به ریاست اداره تحدید تریاک منصوب شدم. در این مدت چه رنج‌ها و مرارت‌ها کشیدم و در مقابل ناملایمات ایستادگی کردم و بالاخره حاکم یزد برای ۱۵۰ تومان رشوه‌ای که از من می‌خواست و من از پرداخت آن امتناع نمودم تمام زحمات مرا بر باد داد و مبالغ کلی به دولت زیان وارد ساخت. وی به من علانیه می‌گفت که عواید تریاک را به سه قسمت کرده و یک ثلث به وی داده و ثلث دیگر را به خود اختصاص دهم و ثلث سوم را برای دولت حواله کنم و

۲۵۰. عبدالله متولی. کمیته مجازات. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، ص ۸۳.

۲۵۱. بنگرید به: تاریخ معاصر ایران (کتاب اول)، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸، صص ۱۴۱

چون از این وضع به ستوه آمدم جریان را به مرکز گزارش دادم و مسیو مرنارد مرا به مرکز احضار و ریاست مالیه غارو فشافویه را به من واگذار نمود. در طول مدتی که عهده‌دار امور مالیاتی غارو فشافویه بودم مجدداً تحت فشار اشخاصی قرار گرفتم ولی هیچگاه از جاده عفاف و حقیقت منحرف نشدم و جریانات را به وزیر مالیه و رئیس اداره تشخیص گزارش دادم ولی عرایض مثمر ثمر واقع نشد. پس از چند ماه کابینه وثوق‌الدوله تشکیل و عمیدالسلطان به جای میرزا رضای مستوفی به ریاست اداره تشخیص منصوب و شرح حال خود را برای او تعریف و تعهد نمودم که عواید غار را سالیانه بیش از ۵ هزار تن به دولت تحویل دهم ولی ایشان نپذیرفتند و بعد معلوم شد مباشرین ۲۵۰۰ تن وصول کرده‌اند در حالی که دولت برای کمبود غله، هر خروار از ۳۵ تا ۴۰ تومان از عراق و دیگر کشورها وارد می‌کند.

تا این که روزی ابوالفتح‌زاده که سابقاً با من دوستی داشت و تازه از زندان روس‌ها خلاصی یافته بود به ملاقات من آمد و من شرح بیکاری و صدماتی را که دیده بودم برای او تعریف کردم و او نیز از ناملايمات و خطرات و بدبختی‌هایی که تحمل کرده بود شرح کشفی گفت و هنگامی که وضع دلخراش خود را برای من تعریف می‌کرد احساس کردم که ما هر دو در یک وضع مشابه قرار داریم. از این رو ابوالفتح‌زاده کراراً به من توصیه و تکلیف می‌کرد که انجمن یا جمعیتی تشکیل دهیم تا از این رفع ظلم کرده و دست کسانی را که به وطن خیانت می‌کنند و یا از راه جاسوسی ارتزاق می‌نمایند و با اجانب همکاری می‌کنند کوتاه کنیم و به وضع کنونی که همه را به ستوه آورده است خاتمه دهیم و از این راه برای مملکت و ابنای این آب و خاک خدمتی انجام دهیم. پس از مدتی فشار بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌های پی‌درپی، ما را بر آن داشت که تصمیم خود را از حرف به عمل درآوریم تا این که روزی ابوالفتح‌زاده به من اطلاع داد که شخصی به نام کریم دواتگر، ضارب شیخ فضل‌الله نوری که اخیراً از جبهه جنگ بازگشته است و افکار انقلابی دارد با من مذاکره نموده و از اوضاع ناراضی است. ما می‌توانیم از وجود او در این کار خطیری که در پیش داریم استفاده کنیم. باید کاری کرد که عناصر صالح از رعب و وحشت خارج شده و بیدار شوند و به همین سبب من فردا شب از کریم دواتگر و مشکوه‌الممالک دعوت کرده‌ام که به منزلم بیایند و شما هم در ساعت مقرر تشریف بیاورید تا در زمینه فکری که داریم تبادل نظر کنیم. فردا شب ما چهار نفر (ابوالفتح‌زاده، مشکوه‌الممالک، کریم دواتگر، منشی‌زاده) تشکیل جلسه داده بدو از اوضاع بد مملکت و بدبختی‌ها و ضعف دولت‌ها و خیانت مشتی اوباش و وطن‌فروش و جاسوس‌های اجنبی بحث و گفتگو

کرده و در زمینه چگونگی مبارزه با عناصر پلید و فاسد سخن‌ها راندیم تا جایی که قرار شد ما چهار نفر جمعیت یا کمیته‌ای تشکیل دهیم و برای سعادت مملکت وارد عمل شویم.

پس از مذاکرات زیاد برای این که وسایل کار هر چه زودتر فراهم گردد قرار شد به استثنای کریم دواتگر که استطاعت مالی نداشت ما سه نفر مجموعاً هر ماه یکصد تومان وجه در اختیار کریم بگذاریم و سه قبضه اسلحه (موزر) نیز در دسترس او قرار دهیم تا وی با عواملی که در اختیار دارد درباره‌ی خائنین به وطن تصمیم مقتضی اتخاذ کنیم. چند شب دیگر مجدداً دور هم جمع شدیم در نحوه‌ی کار و این که از کجا شروع کنیم و سراغ چه کسانی برویم و چه کسانی را مستوجب اعدام تشخیص دهیم بحث و گفتگوی زیادی کردیم و بالاخره طی دو سه جلسه به این نتیجه رسیدیم که جاسوسی بدترین و سست‌ترین صفتی است که زیانش مستقیماً عاید افراد و مملکت می‌شود و اولین قدم برای تعالی مملکت از بین بردن جاسوسان داخلی است که بر خلاف مصالح عالی مملکت می‌شود... صورت اسامی آن عده که مستحق مجازات و اعدام بودند طی چند جلسه تهیه و پس از مذاکرات زیاد قرعه به نام دو نفر یکی قائم‌مقام‌الملک رفیع و دیگری میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله اصابت کرد و کریم دواتگر مأمور شد با عواملی که در اختیار دارد تکلیف این دو نفر را یکسره کند. روزی کریم دواتگر به من (منشی زاده) گفت که به قائم‌مقام‌الملک رفیع دسترسی پیدا نکردیم و به همین سبب کار میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله را جلو تر خواهیم انداخت. پس فردا شب که اتفاقاً ابوالفتح‌زاده در منزل من بودند دفعتهاً کریم دواتگر دق‌الباب کرده وارد منزل شد و مست و خندان شرح کشته شدن میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله را برای ما بیان کرد... متأسفانه مدیر روزنامه عصر جدید (متین‌السلطنه) علی‌رغم اعتراضات مردم از اسماعیل خان حمایت می‌کرد که همین امر موجب گردید نام متین‌السلطنه هم در لیست سیاه کمیته مجازات وارد شود. ۲۵۲

قتل‌های صورت گرفته توسط تروریست‌های کمیته مجازات سؤال‌برانگیز است. با نیم‌نگاهی به نوع ترورهای رخ داده در می‌یابیم که وابستگی مقتولین به اجانب، جاسوسی و خیانت افراد یاد شده به هیچ وجه مشخص نیست و تازه برخی از آنها مانند رئیس انبار

غله که در مظان اتهام مالی قرار داشتند نسبت به مفسدین مالی و صاحب منصبان و نامداران آن روز عددی به شمار نمی آمدند. ترور میرزماحسن مجتهد با کمترین توجیه انجام می شود. اصولاً میان کمیته مجازات و روحانیت ضدیتی مشاهده می شود. همدستی حسین لاهوتی از عوامل اصلی کمیته مجازات در واقعه ترور آیت الله سید عبدالله بهبهانی، عضویت ابوالفتح زاده در دادگاه محاکمه آیت الله شیخ فضل الله نوری، مکاتبات تهدیدآمیز کمیته مجازات با برخی روحانیان از جمله شیخ عباس قمی و شهره بودن کادر مرکزی کمیته مجازات به بهایی بودن،^{۲۵۳} نشان از کینه این گروه با علمای دینی دارد. آنچه بیش از همه در خصوص کارکردهای کمیته مجازات تأمل برانگیز است سکوت معنی دار هیأت حاکمه است. در پی ارتکاب چند فقره قتل از سوی آدمکشان کمیته مجازات و ترس و واهمه‌ای که در دل کارگزاران دولتی پدیدار شد، در دوره زمامداری علاءالسلطنه سران و اعضای این کمیته دستگیر و پس از حدود ۹ ماه حبس در کابینه صمصام السلطنه بختیاری، اعضای کمیته از زندان آزاد می شوند. دیری نگذشت که به دنبال سقوط کابینه صمصام السلطنه، کابینه دوم و ثوق الدوله تشکیل شد و بار دیگر تمامی اعضای کمیته دستگیر شدند. مشکوه الممالک به دلیل خویشاوندی با وثوق الدوله صرفاً تبعید شد. عمادالکتاب به پنج سال زندان محکوم شد و مدتی نیز به قم تبعید شد. حسین لاهوتی که به شمال گریخته بود در رشت دستگیر و به تهران اعزام شد. وی به همراه رشیدالسلطان در میدان توپخانه به دار آویخته شد. ابراهیم منشی زاده و اسدالله ابوالفتح زاده به تبعید در کلات نادری محکوم شدند اما در راه سمنان به دامغان ژاندارمها در حالی که وانمود می کردند زندانیان در حال فرار هستند آنها را به گلوله می بندند. ابوالفتح زاده در دم جان می سپارد و منشی زاده در درگیری با ژاندارمها بر اثر ضربات سرنیزه و قنداق تفنگ به قتل می رسد.^{۲۵۴} در یک جمع بندی کوتاه که تفصیل آن را می توان در پژوهشهای نوینی که اخیراً در خصوص کمیته مجازات منتشر شده است ملاحظه کرد، پیشینه پرابهام سران این تشکل تروریستی نشانگر برخورداری آنان از یک مأموریت سیاسی است که محافل قدرت طلب نسخه آن را پیچیده بودند و با روی کار آمدن عنصر شناخته شده‌ای چون وثوق الدوله تاریخ مصرف آنان خاتمه پذیرفت و از حیز انتفاع ساقط شدند.

۲۵۳. همان، صص ۲۳ و ۲۶.

۲۵۴. احمدعلی سپهر (مورخ الدوله). *ایران در جنگ بزرگ*. تهران، ادیب، ۱۳۶۲، ص ۴۳۰.

به هر روی ذکر بیوگرافی منشی‌زاده پدر که رهبری کمیته مجازات را عهده‌دار بود به منظور شناخت هر چه بهتر منشی‌زاده پسر که رهبر سومکا بشمار می‌آمد ضرورت داشت.

خدمتگزاران ناپیدای دربار پهلوی

منشی‌زاده پسر نیز آلت دست هژمونی سیاسی حاکم بود. اداره تشکل پرهیا هو و جنجالی سومکا تنها با هزینه گزاف ممکن بود. این هزینه به گونه پنهان اما تمام و کمال از سوی دربار پهلوی تأمین می‌شد. اظهارات ارتشبد فردوست تردیدی در وابستگی پنهان حزب سومکا به دربار باقی نمی‌گذارد.

یکی دیگر از اقداماتی که محمدرضا برای تحکیم موقعیت خود و تمرکز قدرت در دست خود انجام داد، تشکیل احزاب و دسته‌جات شبه‌نظامی بود که در جامعه و ارتش ریشه دوانیده و عناصر آن بعدها اصلی‌ترین اجزاء رژیم او شدند. یکی از این احزاب که محمدرضا هزینه آن را تأمین می‌کرد، حزب «سومکا» بود که توسط داوود منشی‌زاده راه انداخته شد و در آن افرادی مثل داریوش همایون شرکت داشتند. اعضاء این حزب با مخالفین محمدرضا مبارزه می‌کردند، حتی مبارزات خیابانی سخت. آنها برای حمله به مخالفین چماق‌های مخصوص دسته کوتاه داشتند. به هزینه محمدرضا، آنها خانه‌ای اجاره کرده بودند و وسایل خانه هم توسط دربار تأمین شد. در این خانه، آنها جلسات سخنرانی منظم داشتند و حملات خیابانی را طراحی می‌کردند. آنها خود را به شدت «شاه‌پرست» می‌خواندند.

منشی‌زاده، رئیس این حزب علاقه شدیدی به هیتلر داشت و خود را مانند او درست می‌کرد و شباهت فوق‌العاده زیادی هم داشت. انضباط یاد شده، فرم لباس، فرم سلام دادن، نحوه سخنرانی همه و همه شبیه نازی‌ها بود. حتی علامت حزبی هم شبیه نازی‌ها بود. اعضاء حزب اکثراً جوان و زیر ۲۰ سال بودند و با او نیفورم به شکل واحد نظامی در خیابان‌ها دیده می‌شدند. تقلید از هیتلر هم علاقه شخصی منشی‌زاده بود و هم برای رعب و وحشت بود. این شباهت جنبه ظاهری داشت و باطناً کوچکترین ارتباط سیاسی با نازی‌های آلمان نبود. این حزب به تدریج رو به تحلیل رفت و شاید همان تقلید از نازیسم که در آلمان به کلی ناپود شده بود، عامل این امر بود. ولی افراد آن در قالب‌های دیگر حمایت خود را از محمدرضا ادامه

دادند. ۲۵۵

از مجموع اسناد بازمانده نخست‌وزیری، دسترسی به دوگزارش مرتبط با تأسیس حزب سومکا که به دلیل عدم تکوین سازمان اطلاعات کشور در آن برهه، به کوشش کارآگاهان و مأموران امنیتی و سیاسی وزارت کشور تهیه و به جای مانده است جالب توجه می‌نماید. نخست، مکتوب وزیر کشور به نخست‌وزیر در مورد تأسیس حزب سومکا به وسیله منشی‌زاده است که در آن به چگونگی فعالیت تشکل یاد شده اشاره شده است.

تاریخ: ۱۳۳۱/۲/۲۷ وزارت کشور
 شماره: ۲۴۰۲/س-۲۶۸۹ اداره سیاسی
 محرمانه- مستقیم
 جناب آقای نخست‌وزیر

به طوری که از شهربانی کل کشور گزارش می‌دهند چندی قبل شخصی به نام داود منشی‌زاده که پدر او سابقاً عضو کمیته مجازات بوده و خود مشارالیه نیز مدتی در کشورهای آلمان و فرانسه و مصر توقف داشته و اخیراً به کشور شاهنشاهی مراجعت نموده، حزبی به نام «حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران» (سومکا) تشکیل داده که اعضای آن از اونیفورم مخصوص استفاده و در موقع برخورد به یکدیگر به طور خاصی احترام می‌گذارند. حزب مزبور اخیراً برای توسعه سازمان‌های خود و تشکیل گروه‌های مختلفه به تأسیس کلاس‌هایی مبادرت ورزیده و عده‌ای از اهالی به خصوص دانش‌آموزان برای ثبت‌نام مراجعه می‌کنند.

محل حزب فعلاً در خیابان خانقاه- بخش ۲ می‌باشد و باغی را در اختیار دارند که به قرار اطلاع یکی از افراد حزب افتخاراً در اختیار آنها گذارده است. اخیراً بین سران حزب اختلافی روی داده و روی این امر منجر به انشعاب حزب مزبور شده است، زیرا منشی‌زاده مؤسس اصلی حزب از هدف اصلی خود که مبارزه با توده‌ای‌ها بوده انصراف حاصل و محرمانه درصدد تغییر رژیم کشور و فعالیت به نفع جمهوری بوده است.

چندی قبل روزنامه وحدت ملی شرحی راجع به انشعاب حزب سومکا نوشته بود که عده‌ای در حدود ۱۵ نفر از اعضای حزب با لباس اونیفورم به دفتر روزنامه

۲۵۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۳، ۱۳۷۰، ج ۱، صص ۱۴۰ - ۱۴۱.

مراجعه و تقاضای تکذیب خبر مذکور را داشته‌اند، زیرا نامبردگان معتقد بودند که چون بنیان حزب روی اصل دیسپلین و انضباط گذارده شده و اشخاص خرابکار بی انضباط اخراج گردیده‌اند چنین شایعه‌ای حاصل شده است. به شهربانی دستور داده شد در اطراف حزب مزبور تحقیقات کافی و لازم به عمل آورند و نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید.

وزیر کشور

امضا [مصطفی قلی‌رام] ۲۵۶

یادآوری این نکته درباره سند نقل شده ضروری است که هیچ مدرکی مبنی بر تکاپوی سومکا به منظور تغییر رژیم پادشاهی به جمهوری به دست نیامد و مکتوب وزیر کشور مستند به ادله متقنی نیست.

مهرة انگلیسی

دیگر سند، به تکاپوی رهبران سومکا به منظور رسمیت بخشیدن حزب و ارتباط داوود منشی‌زاده با مصطفی فاتح و دولت انگلیس برای حل مشکلات مالی تشکیلات، اشاره دارد.

تاریخ: ۱۳۳۱/۳/۷ وزارت کشور

شماره: ۳۰۶۷/س/۲۷۴۲/م اداره سیاسی

محرمانه

جناب آقای نخست‌وزیر

پیرو شماره ۴۹۴/۴-۲۶۸۹-۲۴۰۲ [مورخ] ۳۱/۲/۲۷ [۱۳]، موضوع تشکیل حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) به طوری که از شهربانی کل گزارش می‌دهند فعلاً سران و زعمای حزب مزبور مشغول توسعه تشکیلات حزب و تقویت گروه‌های مختلف می‌باشند و سعی می‌کنند مقدمات و وسایلی فراهم نمایند تا رسمیت حزب را اعلام و دست به یک رشته فعالیت‌های دامنه‌داری بزنند. آقای دکتر منشی‌زاده رهبر حزب هم با تسلیم مدارک مربوطه تقاضای ثبت نام حزب مزبور را نموده است. طبق اطلاعیه [ای] که اخیراً رسیده حزب مزبور از لحاظ مالی در مضیقه بوده و دکتر منشی‌زاده تا کنون به وسایلی آن را اداره نموده و برای ترمیم

اوضاع مالی، دو مرتبه به وسیله یک نفر از کارمندان شرکت ملی نفت ایران که مصطفی فاتح معرفی نموده، با کاردار سفارت انگلیس تماس حاصل و وعده‌هایی داده شده ولی هنوز وجهی پرداخت نگردیده است. برای تعیین صحت و سقم، موضوع تحت تعقیب است و نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید.

از طرف وزیر کشور، امضا

[در حاشیه:] برای استحضار هیئت دولت در جلسه قرائت شود. ۳۱/۴/۱۱

در هیئت دولت قرائت شد.

اقدامی ندارد، بایگانی شود. ۲۵۷

بازخوانی سند فوق‌الاشعار پیش از پیش نشانگر بطلان ادعای ساده‌انگارانه پژوهندگان چون همایون کاتوزیان است که باور دارند «منشی‌زاده بدان منظور به ایران بازگشته بود تا مبارزه نازی (ضدشوروی، ضدانگلیسی، و ضدآمریکایی) را در چارچوب نهضت سازماندهی کند.» منشی‌زاده نه تنها با مصطفی فاتح که با دیگر مهره‌های شناخته شده جانبدار سیاست انگلیس در کشور نیز مرتبط بود؛ و از جمله اینها سرلشکر حسن ارفع است. وی به باور فردوست مبتکر پیدایی «حزب آریا» بود و برخی عناصر سیاسی حزب آریا از «حزب سومکا» گرفته شدند.

این حزب یک شاخه نظامی داشت. ارفع در منزل شخصی خود تعداد قابل ملاحظه‌ای از افسران ارشد را گرد می‌آورد و آنها را هدایت می‌کرد. گرداننده اصلی شاخه نظامی سرتیپ دیهیمی بود (که فوت کرده) و مغز متفکر آن حسن اخوی (سرلشکر بعدی) بود، عضو مهم دیگر سرهنگ حسین منوچهری بود که نام خود را به بهرام آریانا تغییر داد و مدتی تمایلات شدید به نازی‌ها داشت (ارتشبد آریانای بعدی). اعضای دیگر امین‌زاده (سرلشکر بعدی) و سروان یحیایی و محمود ارم (سرلشکر بعدی) بودند. چند بار بعداً ظهر که به خانه ارفع رفتم، اکثراً تعدادی از اعضای حزب (سیویل و نظامی) منزل او بودند، که مسلماً در روز تعداد بیشتری جمع می‌شدند. حزب ارفع جمعیتی نداشت بلکه کلیه اعضای آن بدون استثناء یا صاحب مشاغل مهم بودند و یا می‌شدند. این فرم تحزب بنا به پیشنهاد ارفع و تصویب محمدرضا بود. هدف حزب این نبود که مثلاً یک تظاهرات صد هزار نفری

راه بیندازد که البته می‌توانست چنین جمعیتی را با وسایل مختلف جمع کند بلکه هدف حزب در اختیار گرفتن مشاغل حساس نظامی و غیرنظامی بود. خود ارفع شاید سه بار رئیس ستاد ارتش شد... نگهداری این حزب آسان بود زیرا افرادی که آن را تشکیل می‌دادند به دنبال حفظ شغل خود بودند و یا برای ترقی و گرفتن شغل وارد می‌شدند. یکی از اصول اصلی حزب، ضدکمونیست بودن شدید آن بود که در درجه اول اهمیت قرار داشت. دوم این که همه از طرفداران انگلیس بودند و وابستگی به آمریکا (در آن سالها) نداشتند. بعدها بعضی‌شان وابستگی به آمریکا پیدا کردند ولی تا روزی که از موجودیت آن با خبر بودم، اعضاء بدون استثناء طرفدار انگلیس یا وابسته به انگلیس بودند.^{۲۵۸}

در این که «سومکا» از جمله احزابی است که محمدرضا پهلوی هزینه آن را تأمین می‌کرد تردیدی نیست،^{۲۵۹} لیک موضوع مهمتر ادعای یکی از پژوهشگران معاصر مبنی بر گردانندگی اصلی و پشت پرده تشکیلات سومکا توسط سرلشکر ارفع است. سرلشکر حسن ارفع در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۵ یکی از چهره‌های فعال سیاسی-اطلاعاتی ایران بود و عملیات گسترده‌ای را سازمان می‌داد. قاعدتاً این عملیات توسط دو افسر برجسته MI-6، آلن چارلز ترات و کلنل رچی فلیچر هدایت می‌شده است. علاوه بر حزب مخفی که وی با نام «نهضت ملی» در ارتش تأسیس کرد و عناصری چون محمدحسن اخوی، محمود ارم، هوشمند افشار، حبیب‌الله دیهیمی، حسین منوچهری (بهرام آریانا)، غلامرضا یحیایی و غیره را دربرمی‌گرفت. ارفع گرداننده سه حزب سیاسی وابسته به استعمار انگلیس نیز بود: «حزب افق آسیا» که توسط ارفع و دکتر احمد هومن (معاون وقت وزارت دربار و فراماسون سرشناس) تشکیل شد و عناصری چون احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله)، علی دشتی، ابراهیم خواجه‌نوری و داریوش همایون را دربرمی‌گرفت و احزاب شبه‌فاشیستی «آریا» (به رهبری هادی سپهر) و «سومکا» (به رهبری داوود منشی‌زاده).^{۲۶۰}

۲۵۸. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۱، ص ۱۴۱.

۲۵۹. مصطفی المونی. ایران در عصر پهلوی. لندن، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

۲۶۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، ص ۴۴۰. عبدالله شهبازی، در گفت‌وگویی که در این ارتباط با وی انجام شد، مستند ادعای خود را استناد و مدارک بازمانده از سرلشکر ارفع در رکن دوم ارتش و ساواک، ذکر

موضوع همکاری سرّی سومکا با رکن دو آن قدر جدی است که به رغم فشار و تهدیدهای چماقداران سومکا، برخی نویسندگان و مطبوعات آن دوره در نوشته‌های خود آن را برملا می‌سازند. یک نمونه آن مقاله جواهر کلام در روزنامه «هور» است که می‌نویسد:

عده معدودی به دستور پلیس و رکن دو محلی به اسم کلوپ سومکا تأسیس کرده‌اند و سیاهچالی به نام شکنجه‌خانه در آن محل دارند که هواخواهان صلح را به زور از توی خیابان بدانجا می‌کشند و به تازیانه می‌بندند.^{۲۶۱}

توجه داشته باشیم که داود منشی‌زاده در گرماگرم جنگ بین‌الملل دوم در آلمان به همراه بهرام شاهرخ با صدای فارسی رادیو برلین همکاری می‌کرد و در سالهای بعد برای بازگشت به ایران متوسل به دو نظامی چون ارتشبد بهرام آریانا (حسین منوچهری) و سرلشکر محمود بهارمست که بعدها هر دوی آنان به ریاست ستاد ارتش رسیدند، شد.

در زمان جنگ جهانی دوم، دو ایرانی در آلمان با صدای فارسی رادیو برلین همکاری می‌کردند. در زمان جنگ صدای این رادیو به خوبی به ایران می‌رسید و همگام با رادیو بی.بی.سی لندن، منبع خبر ایرانیان بود. این دو ایرانی داوود منشی‌زاده و بهرام شاهرخ بودند. داوود منشی‌زاده تحصیلات خود را در آلمان به پایان رسانده بود. وی وفادار به نازیسم و عضو فعال این حزب بود. او و بهرام شاهرخ زرتشتی و از دوستان قدیمی بودند. هنگامی که صدای فارسی رادیو آلمان آغاز به کار کرد ابتدا از بهرام شاهرخ که سال اول یا دوم دانشگاه بود دعوت کردند تا گویندگی را به عهده گیرد و مطالبی بنویسد. او نیز منشی‌زاده را دعوت به کار کرد. هنگامی که آلمانها مطمئن شدند منشی‌زاده یک نازی واقعی است تقریباً همه کارها را به او سپردند. شاهرخ نیز بامنشی‌زاده مشغول به کار شد. به دلیل گفتارهای شدیدی که رادیو آلمان علیه متفقین پخش می‌کرد، منشی‌زاده تا مدت‌ها پس از پایان جنگ جهانی دوم جرأت نکرد به ایران بازگردد. بهرام شاهرخ چند سال بعد به ایران

→ کرد. به هرحال میان احزاب سومکا و آریا اختلافاتی وجود داشته که منجر به نزاع و درگیری میان آنها شده است؛ ضمن این‌که داریوش همایون عضو حزب افق آسیا نبود.

۲۶۱. سومکا. س ۱، ش ۲، ۲۳ تیر ۱۳۳۱، ص ۱.

آمد و بازداشت شد. پس از آزادی از زندان تا مدت‌ها وارد شغل دولتی نشد و پس از گذشت چندین سال مدیر عامل سد همدان شد. این سمت با وساطت اردشیر زاهدی به او واگذار شد. در آن هنگام بهرام شاهرخ در یکی از شرکت‌های اردشیر زاهدی مدیر بود. سد همدان به خواسته اردشیر زاهدی و پدرش ساخته شد و شرکت ساختمانی که قرارداد را امضا کرد متعلق به زاهدی‌ها بود. به همین دلیل نام سد را شهناز (دختر محمدرضا از فوزیه) که آن موقع همسر اردشیر زاهدی بود، گذاشتند. منشی‌زاده سال‌های بسیاری در اروپا اقامت داشت تا این که تعدادی از ارتشی‌ها مانند بهرام آریانا و بهارمست که به افکار او علاقمند بودند واسطهٔ عفو او شدند و او به ایران بازگشت. تشکیلات ارتشی‌های افراطی مایل بودند یک‌حزب افراطی دست‌راستی در مقابل حزب توده و جبهه ملی تشکیل شود. داوود منشی‌زاده برای این کار بهترین انتخاب بود، هر چند که قول داده بود در ایران دست به فعالیت‌های سیاسی نزند اما ابتدا مخفیانه و سپس به طور علنی حزب نازی ایران را تأسیس کرد. حزب نازی آلمان به «ناسیونالیست - سوسیالیست» یا «ناسیونال - سوسیالیست» شهرت داشت. منشی‌زاده نام حزیش را «سوسیالیسم ملی کارگران ایران» (سومکا) گذاشت تا رقیبی برای شعارهای کارگری حزب توده باشد.^{۲۶۲}

در یادداشت منقول نکات بسیار مهمی دیده می‌شود. همکاری داوود منشی‌زاده و بهرام شاهرخ با بخش فارسی رادیو برلین در ایام جنگ جهانی دوم؛ این که منشی‌زاده یک نازی واقعی است و همهٔ کارها به او سپرده شده است؛ سابقه همکاری تنگاتنگ بهرام شاهرخ با خانواده زاهدی؛ دیگر این که منشی‌زاده انتخاب مطمئن و برکشیدهٔ تشکیلات ارتشی‌های افراطی به منظور تکوین یک حزب افراطی دست‌راستی برای مقابله با توده‌ای‌ها بود؛ و سرانجام آن که منشی‌زاده و شاهرخ هر دو زرتشتی هستند.

مبارزه با توده‌ایها، هم استراتژی هم تاکتیک

بیشتر پژوهشگران، پیدایی حزب توده پس از اشغال ایران توسط متفقین و فعالیت‌های وسیع و تبلیغات گستردهٔ آن را زمینه‌ساز علم شدن احزاب ارتجاعی ساخته و پرداخته حاکمیت پهلوی ذکر کردند. شاه خام و جوان ضعیف‌تر از آن بود که بتواند در برابر ترندهای اشغالگران تاب مقاومت داشته باشد، تا چه رسد به مقابله. رجال و

نظامیان نزدیک به دربار احساس می‌کردند برای نجات کشور باید خود دست به کار شوند. تکوین تشکل‌های دولت‌خواهان که از امکانات اداری و پشتیبانی پلیسی و نظامی برخوردار بودند در این ارتباط قابل فهم است.

برای مقابله با حزب توده که مخفی بود و از سازمان‌های علنی استفاده می‌کرد، اول حزب «سومکا» و بعد حزب آریا بوجود آمد. حزب سومکا را که مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران ایران» بود، منشی‌زاده از هیتلری‌های سرشناس تأسیس کرد. حزب سومکا اونیفورم سیاه با بازوبند و ساطور دست می‌گرفت، به سبک هیتلری‌ها سلام می‌دادند و مبارزه با کمونیست‌ها هدف آنها بود. این حزب در تهران بیش از صد نفر عضو نداشت و از دربار کمک می‌گرفت. در خیابان‌ها به کسانی که روزنامه‌های توده‌ای می‌فروختند حمله می‌کردند و در ماجرای ۲۳ تیر و آذر و ۸ فروردین قدرت غائی میدان [کذا] پیدا کرده بود. حزب آریا توسط سپهری نامی تشکیل شده بود که قبلاً از همکاران منشی‌زاده بود، (جالب بود که منشی‌زاده یک پا داشت و سپهری هم کور بود) گویا سر نفث بین آنها اختلاف افتاده بود. اونیفورم آریایی‌ها، ارتشی رنگ بود و فرم و لباس و آرایششان متفاوت از سومکایی‌ها بود. نحوه عمل و حرکات هر دو یکی بود. باشگاه حزب سومکا در خیابان خانقاه ری [بود] که آن‌جا را با سنگ سیاه و محافظ به صورت قلعه‌ای درآورده بودند و حتی در چند مورد کسانی را ربوده و به آن‌جا بردند و شکنجه کردند.^{۲۶۳}

به استناد منابع مختلف دریافتیم که فلسفه پیدایش حزب سومکا مقابله مؤثر با تشکیلات رو به گسترش حزب توده بوده است. حزب توده که اندکی پس از کناره‌گیری اجباری رضاشاه از سلطنت و تبعید وی تأسیس شده بود، در یکم مه ۱۹۴۶م/۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ش به اوج قدرت خود رسید و دارای ۴۰ هزار عضو در سراسر کشور بود و در اتحادیه‌های کارگری و کارمندی وابسته به آن حدود ۳۵۵ هزار نفر عضویت داشتند.^{۲۶۴} ایرج اسکندری یکی از نمایندگان حزب توده در مجلس به سمت وزیر کار منصوب شد. حزب توده به رغم فراز و فرودهای بعدی که در پایان دهه بیست با آن

۲۶۳. بیژن جزینی. تاریخ سی ساله ایران. تهران، بی‌نا، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۹۲ - ۹۳.

۲۶۴. بنگرید به مقاله پژوهشی اوسامو میاتا (Osamu Miyata) با عنوان «شبکه نظامی حزب توده در خلال دوران

ملی شدن نفث» مندرج در:

مواجه شد در جریان حکومت ملی نیرومندتر شد. باور بسیاری بر این بود که حزب توده در آستانه تصاحب کامل قدرت سیاسی در کشور است. نفوذ فزاینده شبکه حزب توده، در خارج از کشور موجب وحشت کشورهای غربی از جمله انگلیس و امریکا و در داخل کشور باعث ترس هواداران سلطنت پهلوی شد، و در این میان شبکه نظامی حزب توده بیش از همه موجبات بیم و نگرانی را پدید آورده بود. بنیان این شبکه بر سه اصل، مرکزیت کامل، مخفی‌کاری، و انضباط شدید استوار بود. حزب توده برای جلوگیری از لورفتن کادرهای مخفی خود به ویژه در بخش نظامی، تدابیر مختلفی را به کار می‌بست و از آن جمله نام‌های مستعاری بود که وسیله شناسایی یکدیگر قرار می‌گرفت. به عنوان مثال سرهنگ دوم توپخانه محمدعلی مبشری یکی از اعضای کمیته اجرایی شبکه نظامی حزب، پنج اسم مستعار (قادسی، محمودی، اخگر، منصوری، و محسن) داشت. هر یک از اعضا دارای کد رمز چهاررقمی بودند. برای مثال شناسه سرگرد ژاندارمری عزت‌الله سیامک ۱۶۰۷ بود.^{۲۶۵} شبکه نظامی حزب توده پنهان‌کاری را تا بدانجا رساند که از رمزها مبتنی بر مثلثات استفاده می‌کرد. اعضای حوزه‌ها حق نداشتند بیش از پنج نفر را بشناسند. برقراری تماس میان حوزه‌های مختلف با محدودیت فراوان همراه بود. با کنجکاوی اعضا به شدت برخورد می‌شد و انضباط حزبی در حد اعلای آن رعایت می‌گردید. همه موظف به سیاسی کردن افراد محیط پیرامون خود بودند. یکی از مهمترین وظایف حزب کسب اطلاعات از راه‌های گوناگون بود. از این رو اعضای حزب برای گردآوری اطلاعات به درون مراکز و سازمان‌های دولتی و حتی تشکلهای دیگر رخنه می‌کردند. آگاهیهای بدست آمده توسط این عوامل نفوذی نقش مهمی در تداوم فعالیت‌های حزب توده ایفا می‌کرد. واحد اطلاعاتی حزب به مثابه ستون فقرات تشکیلات به‌شمار می‌آمد. نقل بخشی از یادمانده‌های سپهد مبصر به منظور آشنایی هر چه بیشتر با شرایط آن دوره و میزان نفوذ حزب توده در واحدهای نظامی و انتظامی حائز اهمیت است.

حزب کمونیست توده به وسیله سازمان نظامی خود در همه سازمان‌های ارتش و شهربانی و ژاندارمری و در سراسر کشور نفوذ بسیار ژرفی بهم زده بود. مأمورین نفوذی سازمان نظامی آن حزب که در همه جا گسترده شده بودند، از همه چیز، هر

چه سری تر، بلافاصله آگاه می شدند. تبلیغات بسیار وسیع و حساب شده آن حزب فراگرد ارتش ایران را گرفته بود. روز به روز به شمار اعضای سازمان نظامی حزب توده افزوده می شد و افسران و درجه داران بیشتری به دام آن گرفتار می گردیدند. آمار جنگ افزارهای گم شده فزونی می یافت... ساختن نارنجک و مین و دزدی جنگ افزار از انبارهای ارتش و آموزش نظامی و جنگ های پارتیزانی رو به توسعه و تکامل می رفت. در هر سازمانی از ارتش نسبت به اهمیت و وسعت آن سازمان، یک یا چند نفر توده ای گنجانیده شده بود. بیمناک و وحشت آور آن که حتی در تجسس و اطلاعات رکن دوم ستاد ارتش که سازمان منحصر به فرد اطلاعاتی و حفاظتی محسوب می شد، یکی از کارآمدترین و قویترین مأموران نفوذی سازمان نظامی حزب توده، ریاست دفتر محرمانه تجسس و اطلاعات را به عهده داشت.^{۲۶۶}

به هر روی در چنین هنگامه ای است که رجال وابسته به دربار پهلوی اعم از نظامی و غیرنظامی از منظر خود شاهد برخورد انفعالی جناح غالبی از دولتمردان و کارگزاران حکومتی و نرمش و انعطاف غیرقابل اغماض آنان نسبت به فعالیت های فزاینده حزب توده بودند، دست به کار شدند و چاره را در ایجاد گروهک های شبه نظامی دست راستی که به گونه غیرمستقیم با پشتیبانی نهان روشانه قادر به رویارویی با تحركات توده ای ها بودند، دیدند؛ و سومکا در زمره یکی و شاید مهمترین این تشکل های ابرزاری وارد آورنده فشار به جریان توده ای ها بود. سالها بعد دکتر نورالدین کیانوری، دبیر کل حزب توده ایران درباره حزب سومکا و فعالیت هایش اظهار می دارد:

حزب «سومکا» را فردی به نام منشی زاده که مدتی در آلمان بود و در آنجا فاشیست شده بود، به عنوان یک حزب کامل فاشیست درست کرد. افراد این حزب اونیفورم سیاه و چکمه می پوشیدند و ساطور در دست داشتند. اعضای این حزب صد نفر نمی شد و چند نفری هم در شهرستانها داشتند... تنها کار و وظیفه اینها بر هم زدن میتینگ های حزب توده بود. با ساطور و چاقو و چماق حمله می کردند و بهم می زدند. گرایش آنها... به فاشیسم بود و حتی به هم سلام هیتلری می دادند. اگر مطبوعاتی هم داشتند توسط آلمانی ها برای آنها به فارسی منتشر می شد. آنها یک

۲۶۶. محسن مبصر، پژوهش، نقدی بر کتاب: «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست» و: گزیده هایی از

یادمانده های نویسنده. کالیفرنیا، نشر کتاب، ۱۹۹۶م، صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

کلوپ پرخرج هم داشتند. افراد را توقیف می‌کردند و در آن کلوپ زندانی و شکنجه می‌کردند. بعد از مدتی، طبق ضرب‌المثل معروف که «دو پادشاه در اقلیمی نگنجد»، اینها هم در یک اقلیم نگنجیدند و در حزب صد نفره انشعاب شد. [هادی] سپهر جدا شد و حزب آریا را درست کرد. اینها هم اونیفورم داشتند و قمه به دست می‌گرفتند، ولی لباسشان به رنگ دیگری بود. خلاصه، اینها حزب نازی ایران شده بودند و به همین شکل تا ۲۸ مرداد فعالیت داشتند.^{۲۶۷}

عقاید هیتلر ایرانی

منشی‌زاده هنگام بازگشت به ایران و راه‌اندازی جریان سومکا ۳۷ ساله است. ذکر نقل‌قول‌هایی از وی ما را هر چه بیشتر با افکار او، آشنا می‌سازد. «پیکار با اهرمن» یکی از آثار منشی‌زاده است که به مثابه جزوه «اصول عقاید» برای سومکائیاها تدریس می‌شد. در صورت مطالب این جزوه شصت صفحه‌ای عناوین گوناگونی چون: از کجا باید آغاز کرد، نژاد و خون، تمدن و فرهنگ و کولتور، هنرهای زیبا و ادبیات، وجدان اجتماعی، دیسپلین اجتماعی، خدمت کار، پرورش کودکان، خرمن و درخت و برداشت میوه و گوشت، نیاخاک، آب، دریا، ورزش، قدرت کار، نبرد با بیسوادی، خوراک و پوشاک و خانه، تورم، امکان مقدس ملی، پیکار با افیون و الکل، مسائل جنسی و پیکار با وارونگی جنسی، روفتن زبان از دشنام و سوگند، قمار و تفریح، و تفریحگاههای ملی، دیده می‌شود.

منشی‌زاده یک نژادپرست است که معتقد به برتری نژاد آریایی است. وی عنصری ضدیهودی به شمار می‌آید.

جهود در میان ما چه می‌خواهد؟ همین که خون ایرانی را آلوده کند... ما روابط صحیح با دولت اسرائیل خواهیم داشت اما به جهود اجازه ایرانی بودن و شدن نمی‌دهیم.^{۲۶۸}

منشی‌زاده، بهائیت را نقطه انحطاط حضيض روحی ایرانیان می‌داند.^{۲۶۹} منشی‌زاده در

۲۶۷. خاطرات نورالدین کیانوری. تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۱، ص ۹۴.

۲۶۸. داوود منشی‌زاده. پیکار با اهرمن. تهران، انتشارات فرهنگ سومکا، ج ۲، ۱۳۳۲، ص ۷.

۲۶۹. همان، ص ۷.

حالی در جامعه آن روز ایران ژست ضد بهائیگری به خود می‌گیرد که اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد. وی گریز از روستاها را در عداد بزرگترین دردهای اجتماعی می‌داند و شهرها را قبرستان روح مملکت به‌شمار می‌آورد.^{۲۷۰} اما به زعم تئوریسین هوشمند و واقع‌بین سومکا، بافتن قالی که سالهاست ممر درآمد جوامع روستایی ایران زمین است برای بهداشت و سلامت جامعه، زیانبار بلکه مرگبار است.

بافتن قالی و قالیچه از شاهکارهای صنعتی ایران است. ما آن را برای صحت اجتماعی مضر و مرگبار می‌دانیم. قالی‌بافی باید از یک طرف منحصر به اوقات بیکاری در خانواده‌ها و در نزد ده‌نشین‌ها و کوچ‌نشینان باشد... باید منحصر به زنان بیکار و... باشد.^{۲۷۱}

نقل قول کیا در خصوص زرتشتی بودن بهرام شاهرخ و داوود منشی‌زاده که پیشتر بدان اشاره شد با بیان این دیدگاه مؤلف «بیکار با اهرمن» رنگ واقع‌گرایانه‌تری به خود می‌گیرد، وی درباره آموزش‌هایی که می‌بایست به کودکان میهن داده شود اظهار می‌دارد:

از همان خردی آنان را با وظایف تاریخی خود آشنا و به انواع ورزشهای جسمی و روحی آنها را برای مبارزه ملی و حیاتی آماده سازیم. کودکان باید لااقل هفته‌ای یک بار در یکی از معابد ملی به نام «ایران پرستشگاه» حاضر شده، در برابر شعله سوزان آتش و خاکی که از چهار گوشه ایران گرد آمده و نقشه بزرگ سنگی از ایران که دیوار مقابل در را تشکیل می‌دهد، سوگند وفاداری نسبت به ایران و ایرانیان جهان یاد کنند. از شش سالگی کودکان کم‌کم وارد اردوهای نیمه‌نظامی شده، کوه‌پیمایی، شنا، ورزشهای سبک و سنگین آموخته، ضمناً در مسافرت‌های بزرگ دورترین نقاط ایران را خواهند شناخت.^{۲۷۲}

به باور منشی‌زاده، ایرانیان باید دو جشن بزرگ بر جشن‌های ملی خود بیفزایند و آن همانا «جشن خزر و جشن خلیج [فارس]» است.^{۲۷۳} منشی‌زاده، مارکسیست‌ها را دشمنان

۲۷۰. همان، ص ۱۲.

۲۷۱. همان، ص ۱۵.

۲۷۲. همان، صص ۲۷ - ۲۸.

۲۷۳. همان، ص ۳۷.

خونی خود می‌داند^{۲۷۴} و در پی آن شعار «مرده باد کاپیتالیسم و مرده باد ماتریالیسم» سر می‌دهد.^{۲۷۵} منشی‌زاده از معتقدان تغییر القباست. وی خط فعلی فارسی را یادگار شکست نهایند می‌داند و راه حل را در رویکرد به خط لاتین و فرنگی می‌پندارد.

ما یقین داریم که اختیار خط لاتین بهترین راه برای حل این مشکل است. و ما در این زمینه حیاتی حاضریم از سنن کهنه خود در این مورد صرف‌نظر کنیم، چه: حیات ملتی را نمی‌توان با نگهداری سنت خط در مخاطره گذاشت. وانگهی این سنت، سنت به تمام معنی ملی نیست. این خط یادگار شکست ننگین نهایند است. از آن گذشته تعصب در چنین جایی درست مانند آن است که ما از سوار شدن در اتومبیل و مکالمه با تلفن استنکاف کنیم.^{۲۷۶}

وی برای انجام تغییر و تحول و هرگونه اصلاحی در ایران، به راه انداختن انقلاب خونین را تجویز می‌کند.

روزنامه المصری از قول خبرگزاری فرانسه در تهران شرحی راجع به حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران و انتشار نشریه «سومکا» نوشته، پیام رهبر ما را نقل کرده می‌نویسد: «منشی‌زاده» که قبلاً استاد دانشگاه‌های مونیخ و اسکندریه بوده پیامی خطاب به ملت ایران انتشار داده، در خلال آن به کمونیست‌ها و دمکرات‌ها حمله کرده گفته است که حزب او دسته مسلحی است که می‌خواهد برای اصلاح ایران، انقلاب خونینی برپا کند.^{۲۷۷}

داوود منشی‌زاده کار آماده‌سازی و انتشار کتاب «در بدر در پی بهشت» که چندی بود آغاز کرده بود را در مهرماه ۱۳۳۲ به پایان برد و در مطلع این اثر شرحی مختصر از گذشته خود را آورده است. وی از کمیته مجازات، دستگیری پدرش، و سرنوشت خانواده سخن می‌گوید، بدین گونه:

پدر و عمو سرتیپیم، قبل از آن که بتوانند دولت حق خود را تشکیل کنند، دستگیر شدند. کمیته‌ای که تشکیل داده بودند هنوز وظیفه خود را به انجام نرسانیده بود.

۲۷۴. همان، ص ۴۰.

۲۷۵. همان، ص ۴۱.

۲۷۶. همان، ص ۱۱۴.

۲۷۷. سومکا، س ۱، ش ۳، ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ص ۴.

خائنین بسیاری هنوز در وطن ما زنده می‌گشتند... من و برادرم گاهی نیمه‌شب بیدار می‌شدیم و چراغ شب را روشن می‌کردیم و هجی‌کنان نامه‌های تهدیدآمیز به شاه و وزرا می‌نوشتیم... و اعلامیه تهدیدآمیز خود را به دیوار می‌چسباندیم... پدر در زندان باقی ماند تا یک روزی... پدر را پلیس‌ها با تب حصبه به خانه آوردند و در گوشه تالار جامه خواب او را گسترده‌اند.^{۲۷۸}

منشی‌زاده خاطرات ایامی را بازگو می‌کند که چگونه به اتفاق برادر بزرگش از طپانچه‌های قدیمی توپ ساخته بودند و یکی را در محل شلیک کردند که چه قشقرقی پیاشد. مردم در حالی که می‌گریختند فریاد می‌زدند: «تروریست‌ها آمدند».^{۲۷۹} پدر داوود بار دیگر به زندان «باغ‌شاه» بازگردانده می‌شود و یک روز که خانواده به ملاقات وی می‌رود پس از احوالپرسی خانوادگی از داوود پرسش‌های دیگری را نیز به عمل می‌آورد.

پدرم از سرنوشت دو تن از همکاران خودش می‌پرسید که چند روز پیش در میدان شهر طناب دار را بوسیده بودند. من گفتم: «درست است، از دهان مادر شنیده‌ام».^{۲۸۰}

در بازگشت مادر بزرگ به خانه، بی‌درنگ در اتاق خود معتکف می‌شود و به سجاده‌اش پناه می‌آورد که حکایت از ایمان اهل خانه در آن برهه به اسلام دارد. پس از آن، داوود تحصیل خود را در مدرسه نظام دنبال می‌کند.^{۲۸۱}

بد نیست یادآور شود که حسینعلی، یکی از برادران منشی‌زاده در پی اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ناپدید می‌شود. اعلام جرم دفتر رهبری سومکا در آذرماه ۱۳۳۱ بیانگر این امر است.

دادستان شهرستان طهران!

دادستان فرمانداری نظامی!

«ناوارا» جاسوس انگلیسی که اخیراً دستگیر شده در ۱۳۲۰ که ایران به وسیله ارتش‌های دولت‌های روسیه و انگلیس اشغال شده بود از ضعف حکومت‌های وقت

۲۷۸. داوود منشی‌زاده. دریدر در پی بهشت. تهران، انتشارات فرهنگ سومکا، ۱۳۳۲، ص ۳.

۲۷۹. همان، ص ۴.

۲۸۰. همان، ص ۶.

۲۸۱. همان، ص ۷.

استفاده کرده ده تن از ایرانیان را به جرم دشمنی با انگلستان و قوای اشغالی مدتی در کارخانه مسلسل سازی طهران زندانی و بعد به مستعمره انگلیسی «کنیا» و فلسطین و هندوستان منتقل کردند. از این عده دو تن مفقودالاثر شده به ایران باز نگشتند، یکی حسینعلی منشی‌زاده، برادر رهبر سومکا و دیگری «آشوری» نامی، هم‌پیمان ما [محمود] خسروی که جزء این عده بوده شهادت می‌دهد که آخرین بار حسینعلی منشی‌زاده را «ناوارا» از زندان بیرون برده است. بدین وسیله علیه نامبرده اعلام جرم کرده تعقیب او را شدیداً خواستاریم تا معلوم شود با این دو نفر ایرانی چه کرده است. ۲۸۲

داوود منشی‌زاده پس از اتمام مدرسه نظام رهسپار خارج از کشور می‌گردد و در آلمان مجذوب فاشیسم می‌شود. ارزیابی وی از هیتلر و موقعیت اجتماعی و سیاسی او در گزاره زیر، شنیدنی است:

«هیتلر» دیکتاتور نیست. هرکس بگوید، اشتباه کرده. «هیتلر» در وسط ما، در میان ما، در آغوش ما بوده است. تو به خاطر داری که چندین بار با هم در رستوران «استریاباواریا» - این رستورانی، که در خیابان «شلینگ اشتراسه» مونیخ نزدیک انیورسسته است - نشسته بودیم و غذا می‌خوردیم و رئیس مملکت، رهبر حزب و شخص اول اروپا با نهایت سادگی با دو سه نفر آجودان‌های خود به آن‌جا می‌آمد، غذا می‌خورد و می‌رفت. [۱] ستالین دیکتاتور است. روزولت دیکتاتور است. هیتلر رهبری است که افکار ملت خود را در خود متمرکز و متبلور کرده. ۲۸۳

ایران‌شهر سوم، مدینه فاضله

فهم منشی‌زاده از آزادی ملهم از تأثیرپذیری‌اش نسبت به فاشیسم است. وی طی سخنانی در جمع فدائیان (اعضاء و هواداران) سومکا در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ بیاناتی در خصوص آزادی، حضورش در جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم، ایران‌شهر سوم که همانا ایران‌شهر سوسیالیسم ملی کارگران ایران است و پس از ایران‌شهر هخامنشی و ایران‌شهر ساسانی، سومین ایران‌شهر به شمار می‌آید، تمایز رژیم رهبری از رژیم دیکتاتوری،

۲۸۲. سومکا. س ۱، ش ۲۲، ۶ آذر ۱۳۳۱، ص ۳.

۲۸۳. داوود منشی‌زاده. در بدر در پی بهشت. ص ۶۸.

دیسپلین حزبی و دشمنان سومکا، اظهار می‌دارد که در نوع خود جالب و خواندنی است.

امروز در مملکت ما آزادی یعنی توطئه بر ضد حیات ملی... من از ناطقینی نیستم که با یقه ۲۸۴ آهاری و دستکش سفید پشت میز خطابه بایستم و از آنها هم نیستم که با یک عبای دراز و ریش بلند بخوام خودم را از شما مجزاکنم و شما را فریب دهم... من فرزند جنگ جهانی اولم، در جنگ جهانی دوم شرکت کرده‌ام و در هر مبارزه خونینی به خاطر ملت خودم پرچمدار این نهضت بزرگ خواهم بود... ما می‌خواهیم که ایرانشهر سوم یعنی ایرانشهر سوسیالیسم ملی کارگران ایران پس از ایرانشهر هخامنشی و ساسانی آن دولتی باشد که افراد آن مظهر قدرت عملی، اخلاقی و فکری باشد...

هم‌پیمانان عزیزم! رژیم رهبری با دیکتاتوری یکی نیست. من بارها توجیه و تفسیر کرده‌ام... من بنام رهبر حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران... از شما کار می‌خواهم و دیسپلین و اطاعت حزبی و من به خود اجازه چنین فرمانی می‌دهم... اگر دشمنان ما، آنها که دیروز از جنگ ما گریخته‌اند خیال می‌کنند که از زیر پنجه فولادین ما به سلامت جان بدر برده‌اند اشتباه می‌کنند. تا من زنده‌ام آنها خواب راحت نخواهند داشت و اگر یک روز از عمرم باقی بماند باید آنها را به دار آویخته ببینم... دشمنان خارج از حزب ما بدانند که ما با گزاف‌گویی و تهمت‌های آنها از میدان سیاست در نمی‌رویم و تا روزی که یک تن از ما زنده است جان آنها درامان نیست... هر کس برنامه نجات وطن و ملت مرا نمی‌پسندد به او می‌گویم: «به جهنم که نمی‌پسندی!»^{۲۸۵}

این ادبیات خشن فاشیستی در جای جای نشریه «سومکا» ارگان رسمی و مطبوعاتی دار و دسته منشی زاده مشاهده می‌شود. «هرکس با ما بتابد ما با او می‌جنگیم و هرکس با ما بجنگد ما او را خورد و نابود می‌کنیم.»^{۲۸۶} یا در ستون «با خوانندگان» در پاسخ به نامه‌ای آمده است: «آقای م. ش. ی، شما آدم احمقی هستید.»^{۲۸۷} یا نوشته می‌شود: «دشمنان ما از

۲۸۴. در اصل: یخه.

۲۸۵. سومکا. س ۱، ش ۶، ۲۵ مرداد ۱۳۳۱، صص ۱ و ۴.

۲۸۶. همان، ص ۴.

۲۸۷. همان.

مار و عقرب و شکنجه‌خانه‌های ما، از شیشه‌های اسید و مواد منفجره ما می‌ترسند ولی در حقیقت می‌دانند که بزرگترین سلاح ما، نابودکننده‌ترین و برنده‌ترین شمشیر ما زبانه آتش احساسات ملی، غریزی و نژادی ماست.»^{۲۸۸} یا در توصیف «سومکا» و ایضاح مواضع آن آورده است:

ما مخالفین خود را از میان می‌بریم... تغییر خط [فارسی] به همراه همه اصلاحات اساسی دیگر ضروری است... خائنین حزبی مانند خائنین به وطن تلقی می‌شوند و جز مرگ سرانجامی ندارند... در حزب ما شکنجه‌گاه وجود ندارد اما آنها که به منظور جاسوسی به حزب می‌آیند و یا در برابر محل حزب دشنام‌های رکیک می‌دهند از تنبیه و مجازات‌هایی نخواهند داشت.^{۲۸۹}

زندگی در برنامه سومکائیان دربرگیرنده حوادث زیاد، رزم زیاد و شادی زیاد است؛ همین، در غیر این صورت خفت‌آور است.

ما زندگی آسوده را پست و ننگین می‌شماریم و از آن می‌هراسیم و در برابر زندگی را دوست می‌داریم که در آن حوادث زیاد، رزم زیاد و شادی زیاد باشد.^{۲۹۰}

و سومکا به گونه‌ای که اشاره شد از تبلیغ دیدگاه‌های نژادپرستانه کوچکترین ابایی ندارد.

مصدق در راه کرنسکی، بنش، مازاریک

داریوش همایون در تحلیلی که سالها بعد از رخداد‌های آن زمانه ارائه می‌دهد، واقعه سی تیر ۱۳۳۱ را نقطه عطفی در چرخش سومکا و تغییر خط‌مشی سیاسی آنان ارزیابی می‌کند.

نخستین «عوض کردن سخن خود» در من پس از سی تیر ۱۳۳۱ روی داد. گروه ما تا آن هنگام هوادار مصدق و پیکار او برای ملی کردن نفت بود. ولی پس از آن با ناتوانی روزافزون حکومت جبهه ملی در اداره کشور و نیرو گرفتن کمونیستها ناگزیر

۲۸۸. همان، س ۱، ش ۴، ۶ مرداد ۱۳۳۱، ص ۱.

۲۸۹. همان، ص ۳.

۲۹۰. همان، س ۱، ش ۷، ۲۸ مرداد ۱۳۳۱، ص ۱.

سخن خود را عوض کرد و رویاروی حکومت اینستاد. در آن یک ساله ۳۲-۱۳۳۱ برخی از ما را دوبار به زندان افکندند. مصدق برای ما همچنان یک رهبر ملی ضد استعماری بود. ولی ما در او کرنسکی ایران را می‌دیدیم.^{۲۹۱} (من مقاله‌ای در همین زمینه در ۱۳۳۲ نوشتم). حکومت او ما را به یاد بنش^{۲۹۲} و مازاریک^{۲۹۳} چکسلواکی می‌انداخت که در همان دوره قربانی کمونیست‌ها شده بودند.^{۲۹۴}

فروتنی همایون در بیان دیگروگونی سخن و خط و ربط سیاسی خود را باید به حساب کم‌حافظگی و یا تجاهل‌العارف او نهاد و گرنه سابقه تغییرات همایونی به سالها پیشتر باز می‌گردد. افزون بر این مواضع فرصت طلبانه سومکا صحت نوشته همایون درباره هواداری از دکتر مصدق تا سی تیر و قدرت یابی کمونیست‌ها پس از آن و جانبداری گروهک سومکا از رژیم سلطنت را تأیید نمی‌کند. از قضا رخداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ گرانیگاه اقتدار دولت دکتر مصدق به شمار می‌آید و نقطه اوج معاضدت جریان انقلابی دینی در حمایت از آرمان‌های حکومت ملی تلقی می‌شود و از این رو این واقعه بر شدت نگرانی و خوف هواداران سلطنت افزود. به همین دلیل گروه‌های هوادار پهلویسم پس از رویداد سی تیر نیمه پنهان فعالیت خود را آشکار کردند و به گونه بی‌پرده و شفاف مخالفت

۲۹۱. در ششم مارس ۱۹۱۷ انقلاب اول در روسیه با شورش مردم در پتروگراد آغاز شد و به سرنگونی خاندان رومانوف‌ها در ۱۷ مارس و روی کار آمدن کابینه‌ای ائتلافی به رهبری الکساندر کرنسکی در پنجم اوت ۱۹۱۷ منجر شد. این حکومت در تاریخ روسیه به حکومت موقت موسوم است، چرا که در اکتبر همان سال بلشویک‌ها به رهبری لنین و تروتسکی، حکومت موقت کرنسکی را سریعاً سرنگون کردند.

۲۹۲. ادوارد بنش ۱۸۸۴-۱۹۴۸م، سیاستمدار، نخست‌وزیر ۱۹۲۱-۱۹۲۲، رئیس جمهوری ۱۹۳۵-۱۹۳۸ و ۱۹۴۵-۱۹۴۸. وی به عنوان قهرمان مجمع ملل به شمار می‌رفت زیرا شش مرتبه به ریاست این مجمع رسیده بود و پیوندهای بسیار نزدیکی با فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرد. وی در اعتراض به موافقتنامه مونیخ از ریاست جمهوری استعفا داد و در خلال جنگ جهانی دوم به عنوان رئیس حکومت در تبعید چکسلواکی به لندن عزیمت کرد. پس از پایان جنگ در ۱۹۴۵ به کشورش بازگشت و رئیس جمهور شد. لیکن در پی کودتای کمونیستی در ۱۹۴۸ استعفا داد.

Judy Pearsall & Bill Trumble (ed), *The Oxford English Reference Dictionary* (Oxford & N.Y.:Oup, 1996), P. 132.

۲۹۳. توماس گریک مازاریک ۱۸۵۰-۱۹۳۷م، سیاستمدار، رئیس جمهور ۱۹۱۸-۱۹۳۵، بنیانگذار چکسلواکی نوین. در خلال جنگ جهانی اول در لندن بسر می‌برد که در آنجا به اتفاق ادوارد بنش شورای ملی چکسلواکی را تأسیس کرد و از این راه به استقلال میهن خود کمک کرد. با استقلال چکسلواکی، وی به عنوان نخستین رئیس جمهور انتخاب شد و در ۱۹۳۵ به نفع بنش کناره‌گیری کرد.

۲۹۴. داریوش همایون. *گذر از تاریخ*. ص ۳۱.

صریح خود با دولت مصدق را آشکار ساختند. در نیمه سال ۱۳۳۱ منشی زاده و مجدداً در اواخر همین سال وی و جمعی دیگر از سومکائیا توسط مأموران شهربانی دستگیر و به زندان افکنده شدند.

نخستین واکنش حاد عملیاتی از سوی دولت مصدق در برابر سومکائیان دوشنبه سوم شهریورماه ۱۳۳۱ نمایان شد. بعدازظهر این روز مأموران دولتی به مقر حزب سومکا وارد شدند و ضمن ضبط مقداری اسناد و مدارک، منشی زاده را توقیف کردند. به نوشته «سومکا» ارگان رسمی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، پس از ۲۴ ساعت بازجویی در اداره آگاهی، منشی زاده را به زندان شهربانی منتقل کردند. منشی زاده مدتی در بازداشتگاه دست به اعتصاب غذا می‌زند ولی کارساز واقع نمی‌شود. در اطلاعیه سومکا که به همین مناسبت منتشر شد، «حمله» مأموران ساعت یک بعدازظهر ذکر شده و آمده است:

ما هرگز اجازه نخواهیم داد مردی که خود و خاندان پرافتخار سرفرازش طی سالها و قرن‌ها، لحظه‌ای در جانبازی و فداکاری در راه این سرزمین و در راه حفظ استقلال و منافع ملت ایران نیاسوده‌اند، مورد چنین اهانت و جسارتی از جانب مأمورین شهربانی و ارتشی قرار گیرد.^{۲۹۵}

انتشار بیانیه منشی زاده یک هفته پس از بازداشت - در مورخه ۱۰ شهریور ۱۳۳۱ - به منظور شناخت هر چه بهتر افکار وی محل تأمل و تدقیق است.

زندگی برای برتر مرد سوسیالیست ملی، برای آن انسان چهاربعدی که ما سازنده و پردازنده آنیم عبارتست از روبه‌رو شدن با مخاطرات دائم، عبارتست از آثار و اعمال پهلوانی و قهرمانی و بدون اینها نه زندگی، نه دنیا، نه عالم، نه ستاره‌ها، نه مهر و ماه و نه آسمان‌ها برای ما معنی دارند... اگر کسی نقشه زندگی خود را این گونه در نظر گرفت قطعاً جوهر ناسیونال سوسیالیسم در وجود او هست و می‌بایست منکشف شود. ملت ما، نژاد ما، خون ما دارای این خاصیت قهرمانی خداداد هست و این همان برتری است که ما را از سایرین ممتاز می‌سازد... بار سنگینی که تاریخ قوم و نژاد ما برعهده ما هموار کرده و مأموریت نژادی که شانه‌های ما را زیر وزن ۳۰ قرن انباشته‌های زمانی پرافتخار خرد می‌کند، بایستی ما به منزل برسانیم... نیروی تحرک،

دینامیسم و اراده آهنین من قدرتی است خداداد و روحی بالاتر... من ۳۹ سال دارم.
جوان و قوی هستم.^{۲۹۶}

پس از بازداشت منشی زاده، وی طی دستورالعمل حزبی، ضیاء مدرس را به عنوان
جانشین خود معرفی می کند.

فرمان شماره ۳ [۱۳] ۳۱/۶/۸ از بازداشتگاه شهربانی

هم پیمان فداکار، ضیاء مدرس

در غیاب من فرماندهی حزب و جریان امور حزبی را در دست خواهد داشت.
فرمان های من به وسیله او ابلاغ خواهد شد. اطاعت از فرمان های حزبی او را از همه
پیراهن سیاهان خواستارم.^{۲۹۷}

اگرچه ضیاء مدرس چند ماه بعد به دلایل نامعلومی از حزب سومکاکناره گیری نمود
ولی به هر حال در جریان نخستین بازداشت منشی زاده عهده دار امور حزب شده بود. طی
این مدت فرماندهی محل حزب (خانه سیاه) نیز بر عهده غلامرضا وهرام^{۲۹۸} نهاده
شده بود.

زندان، تهران فرمان شماره ۱۲ تاریخ [۱۳] ۳۱/۷/۲۲

هم پیمان عزیزم، وهرام

بیش از یک ماه و نیم است که با فداکاری بی نظیری فرماندهی محل حزب را به
عهده دارید و از «خانه سیاهی» که من خشت به خشت و وجب به وجب آن را برای
سربازان سیاهپوش سومکا آماده کرده بودم مردانه دفاع می کنید. شما در این مدت
بیش از پیش پیوند غیرقابل انقطاع خود را نسبت به حزب، به ایدئولوژی حزب و
نسبت به رهبر حزب به ثبوت رسانیده اید. از صمیم دل از شما تشکر می کنم.

شاد ایران، منشی زاده^{۲۹۹}

البته منشی زاده شش روز پس از دستگیری، جنگ روانی را سرلوحه فعالیت خود در

۲۹۶. همان، س ۱، ش ۹، ۱۱ شهریور ۱۳۳۱، ص ۱.

۲۹۷. همان، ص ۲.

۲۹۸. دکتر غلامرضا وهرام، همسر خانم دکتر مریم میراحمدی، استادان سابق گروه تاریخ دانشگاه های فردوسی
(مشهد) و شهید بهشتی (تهران) می باشند.

۲۹۹. سومکا. س ۱، ش ۱۶، ۲۴ مهر ۱۳۳۱، ص ۱.

زندان قرار می‌دهد و به منظور ایجاد رعب و وحشت در دل بدنه دولت مصدق به نیروهای کم شمار خود دستور آماده‌باش می‌دهد. آماده‌باش ساختگی که بهره‌ای عاید وی نمی‌سازد.

فرمان شماره ۴ [۱۳] ۳۱/۶/۹

سرپازان سیاهپوش من
از این لحظه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران در تهران و در شهرستان‌ها به حال آماده‌باش خواهد بود تا فرمان ثانوی.
شادایران، رهبر و فدایی اول سومکا ۳۰۰

منشی‌زاده هر از چندی مکتوب تقدیرآمیز برای عضو یا جمعی از اعضای سومکا می‌نگاشت. نوشته زیر خطاب به داریوش همایون صادر شده است:

بازداشتگاه دادگستری فرمان شماره ۲۱

داریوش عزیزم

ایمان حزبی شما همیشه قوت قلب من بوده است. فداکاری و ازخودگذشتگی شما را در راه برقراری حکومت سوسیالیسم ملی هرگز فراموش نخواهم کرد. قلب من پیش همه شماست اگرچه خود در زندانم آینده در دست ماست. آینده درخشان ایران، آینده درخشان سومکا.

شاد ایران، رهبر منشی‌زاده ۳۰۱

منشی‌زاده پس از سالها در برهه حساسی از تاریخ میهنمان به ایران آمد. بازگشت سؤال‌برانگیز وی در ابتدای دهه سی مقارن با برآمدن دکتر مصدق و تصدی امور اجرایی کشور بدست او بسی معنی‌دار است و این امر نمی‌تواند نوعی اتفاق و تصادف تلقی شود. منشی‌زاده برای خود رسالت بیدارگری ایرانیان را قائل است.

پس از بیست و چند سال دوری از خاک مقدس وطنم به آهنگ آمرانه وجدان و ملیت مأموریت بیداری و ایقاظ ملت پرافتخار و نجیب خود را پذیرفته قدم به میدان سیاست ایران گذاشتم. نخستین تجلیلی که دیکتاتوری تضرع و بدبختی، دیکتاتوری

۳۰۰. همان. س ۱، ش ۹، ۱۱ شهریور ۱۳۳۱، ص ۲.

۳۰۱. همان. س ۱، ش ۱۹، ۱۵ آبان ۱۳۳۱، ص ۴.

اشک و ناله از من کرده است، این است که من و یک دسته دیگر از فدائیان سومکا را بدون هیچ مجوز قانونی به زندان انداخته.^{۳۰۲}

رهبر حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، برکشیدن جریان سومکا را یک مأموریت تاریخی می‌پندارد. بازخوانی پیام او به گروه موسوم به «ایران فرزندان» جالب توجه است.

گروه ایران فرزندان!

جووانان از خودگذشته، هم‌پیمانان من!

شما سربازان رشید آینده ایران، امید من، قلب من و فکر من بیش از همه جا به جانب شما معطوف است. شما در یک نهضت بزرگ خدایی و در انجام یک مأموریت تاریخی صمیمی‌ترین همکاران من هستید. شما درست شعله‌های درخشان آن آتشی هستید که من در قلب ایران روشن کرده‌ام. پرچم ما را شما فردا به دست می‌گیرید و مشعل تمدن و فرهنگی که ما افروخته‌ایم بعد از خود به دست شما خواهیم سپرد. اراده و ایمان شما بزرگترین سرمایه ملت ماست. دیسپلین و انضباط و اطاعت حزبی شما قدرت فردای ایران است. آخرین قطره خون من متعلق به شما فرزندان عزیز خودم و متعلق به ملت ایران است.

شاد ایران، منشی‌زاده^{۳۰۳}

به دنبال دستگیری منشی‌زاده توسط مأموران انتظامی دولت مصدق، از سوی سومکا اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های گوناگونی در اعتراض به این اقدام صادر شد. نامه سرگشاده مورخ ۱۳۳۱/۹/۴ خطاب به رئیس دولت نمونه‌ای از این نوع است که با انشایی گستاخانه نگاشته شده است.

آقای دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر

اکنون بیش از سه ماه است که مأمورین انتظامی و دادگستری شما رهبر ما منشی‌زاده و چند تن از هم‌پیمانان ما یعنی فداکارترین و سرسخت‌ترین فرزندان این ملت را بازداشت کرده‌اند... و صرفاً به خاطر تهدید یک دولت دشمن خارجی به

۳۰۲. همان. س ۱، ش ۲۰، ۲۲ آبان ۱۳۳۱، ص ۱.

۳۰۳. همان. س ۱، ش ۲۱، ۲۹ آبان ۱۳۳۱، ص ۴.

استناد عملی که عاملش معلوم نشده و اصولاً هم جرم نیست، قانون‌های مورد قبول خودتان را زیر پا گذاشته‌اید... در کجای دنیا افراد را بازداشت می‌کنند و بعد برای اتهام آن‌ها دلیل می‌تراشند... رهبر ما از مزایا و حقوق استادی دانشگاه‌های مونیخ و اسکندریه صرف‌نظر کرده به همه چیز زندگی پشت پا زده تا بتواند به ملت و وطن خود خدمت کند.

آقای نخست‌وزیر! دموکراسی فاسد شما را مجبور کرده با مردم نادرست، با شرکای دزدان سابق، با فراماسون‌ها بسازید. دموکراسی فاسد شما را مجبور کرده است خان‌ها و دزدهای سرگردنه را گرداننده «نهضت ملی» بشناسید. البته ما نمی‌توانیم با این شیوه فاسد حکومت موافق باشیم.^{۳۰۴}

ناحیه خوزستان به واسطه حضور فعال و گسترده کارگران شرکت نفت و طرح‌هایی که حزب توده برای آنان تدارک می‌دید، از مناطق حائز اهمیت برای تشکیلات حزب سومکا به‌شمار می‌آمد. از این رو ورزیده‌ترین و مجرب‌ترین کادرهای سومکا به‌طور فصلی به منظور سرکشی و آموزش سیاسی و تشکیلاتی رهسپار این خطه می‌شدند. همایون از جمله عناصری است که طی چند نوبت بدین منظور عازم خوزستان شد.

[۱۳] ۳۱/۹/۲۲

تهران، زندان دادگستری

هم‌پیمان عزیزم، داریوش همایون

۱. به نمایندگی از طرف شخص من مأموریت دارید در اسرع اوقات به خوزستان مسافرت کرده گزارش صحیح راجع به وضع پایگاه حزبی اهواز و پایگاه‌های تابع آن تهیه کنید.

۲. به نمایندگی از طرف شخص من با اختیارات کامل مأموریت دارید پایگاه آبادان را تصفیه و افراد این پایگاه را با وظایف حزبی خود که متأسفانه از آن بی‌بهره‌اند آشنا سازید. اصول توصیه و شارلاتانیسم باید متروک شود. در صورت لزوم می‌توانید پایگاه آبادان را به کلی منحل کنید.

موقفیت اجراء بی‌دغدغه و صددرصد مرا می‌حزبی را آرزو و انتظار دارم.

شاد ایران، منشی‌زاده^{۳۰۵}

۳۰۴. همان. س ۱، ش ۲۲، آذر ۱۳۳۱، صص ۱ و ۲.

۳۰۵. همان. س ۱، ش ۲۳، آذر ۱۳۳۱، ص ۱.

پیش‌پردۀ کودتا

شهر تهران طی روزهای نهم تا یازدهم اسفند ماه ۱۳۳۱ شاهد تظاهرات هواداران شاه علیه دولت دکتر مصدق بود که در درگیریهای رخ داده چند نفر کشته و عده‌ای به سختی مجروح شده بودند. سومکا، از جمله گروههای آتش‌بیار این معرکه‌های خیابانی بود. به‌زعم پژوهشگرانی چون گازیوروسکی، این وقایع پیش‌پردۀ اجرای سناریوی کودتا بوده است.

در اواسط فوریه (اواخر بهمن ۱۳۳۱) زاهدی، با چند تن از ژنرال‌های ارتش ایران، پیرامون امکان یک کودتا، به کنکاش نشست. اردشیر، پسرش نیز به مقامات سفارت آمریکا اظهار داشت که پدرش در آستانه تسخیر قدرت است و اسامی اعضای احتمالی کابینه را معرفی کرد. در همان ایام، گروهی از عشایر بختیاری به رهبری ابوالقاسم و چند تن از اعضای کانون افسران بازنشسته، به یک ستون نظامی در خوزستان حمله کردند و تلفاتی بر افراد ستون وارد ساختند. مصدق درصدد برآمد زاهدی و چند تن از دستیارانش را دستگیر کند و تهدید نمود که کناره‌گیری خواهد کرد. در همین اوان، شاه اعلام کرد که قصد دارد برای استفاده از تعطیلات به خارج از کشور سفر کند. اعلام این تصمیم موجب بروز تنش و آشوب گردید؛ تعداد زیادی از تظاهرکنندگان ضد مصدق، که از سوی کاشانی و حزب سومکا و هواداران زاهدی بسیج شده بودند، در اطراف کاخ شاه اجتماع کردند و از آنجا رهسپار خانه مصدق شده و خواستار برکناری او گردیدند. سپس برخوردهای خشونت‌باری میان آنها و هواداران مصدق که تعدادشان بیشتر بود روی داد. سفارت آمریکا طی گزارشی «احتمال سقوط مصدق» را پیش‌بینی کرد ولی به رغم همه تلاش‌ها، مصدق از این مهلکه نجات یافت، و یکان‌های وفادار ارتش به دولت، نظم را برقرار کردند.^{۳۰۶}

دومین زندان

در پی بروز ناآرامی و اغتشاش در سطح شهر، به دستور مصدق، نخست‌وزیر، عده‌ای از عاملین این تشنجات دستگیر شدند. منشی‌زاده که چندی بود از زندان آزاد شده بود از جمله بازداشت‌شدگان مورخ ۱۵ اسفند ۱۳۳۱ توسط فرمانداری نظامی

۳۰۶. مارک گازیوروسکی. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۳۰؛ اگرچه نگارنده به سند و دلیل مستندی مبنی بر نقش آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی در ناآرامی‌های این ایام برخورد نکرده است.

است. ۳۰۷

روز یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۳۱ دادگاه عالی جنایی فرمانداری نظامی ساعت ۱۷ به منظور رسیدگی به اتهامات منشی زاده و پنج تن از سومکائیان بازداشت شده، تشکیل جلسه داد. طاهرزاده وکالت سومکایی ها را برعهده داشت. دادگاه به ریاست سرهنگ خطیب شهیدی و عضویت سرهنگ رستگار، سرهنگ اسکویی، سرهنگ قربانی، و منشیگری سروان ساسانی و سروان بهمنش رسمیت یافت. سرگرد رحیمی نیز نماینده دادستان نظامی بود. متهمان در دادگاه این گونه معرفی شدند:

۱. داود منشی زاده، رهبر سومکا، دکتر فلسفه و زبان شناسی، استاد سابق دانشگاه های مونیخ و اسکندریه.

۲. شاپور زندنیا، فرهنگدار سومکا، لیسانسیه حقوق.

۳. داریوش همایون، کاردار کانون انتشارات سومکا، دانشجوی حقوق.

۴. سعید رجبی نیا، دانش آموز، عضو سومکا.

۵. منوچهر کیان، دیپلمه بیکار، عضو سومکا.

۶. ناصر معینی، دانش آموز، عضو سومکا.

دادگاه یاد شده روز بعد - دوشنبه ۱۸/۱۲/۱۳۳۱ - نیز تشکیل جلسه داد. سرهنگ شهیدی، رئیس دادگاه خطاب به منشی زاده و سایر دستگیرشدگان، اتهام آنان را «تشکیل و اداره جمعیت مخالف حکومت سلطنت مشروطه ایران» اعلام کرد. در ادعای نامۀ دادستان نظامی که توسط منشی دادگاه قرائت شد آمده بود که «متهمین حاضر دارای مرامنامه ای هستند که ایده آلی برای آنها بوده، ماده ۴ آن صراحت دارد که با حکومت پارلمانی مخالفند و ماده ۲۵ آن اصل تفکیک قوای مملکتی را زیر پا می گذارد و با مشروطیت و قانون اساسی مغایرت دارد. رهبر سومکا نیز صراحتاً در بازپرسی اظهار داشته می خواهد رژیم رهبری را که اختیارات در آن دست یک نفر دیکتاتور می باشد و شبیه رژیم های قبل از جنگ بعضی کشورهای اروپایی است به جای دموکراسی برقرار کند.»

منشی زاده طی سخنان مبسوطی قویاً اتهام ضدیت با نظام سلطنتی را تکذیب می کند. طاهرزاده، وکیل متهمان نیز در بخشی از دفاعیاتش اظهار داشت: «این جوانان با روحیه

پاکی به جای این که به وطن خیانت کنند وارد یک حزب ملی شده‌اند... رهبر سومکا، منشی‌زاده کتابخانه خود را در آلمان فروخت و با پول آن در اینجا مکتبی برای ایران‌پرستی ایجاد کرد.»

داریوش همایون در آخرین دفاع خود خطاب به رئیس دادگاه اعلام کرد: «من باید بگویم که نماینده محترم دادستان در ادعانامه خود توجه نکرده‌اند که میان رژیم و روش و شیوه تفاوت وجود دارد. ما گفته‌ایم که "با شیوه پوسیده حکومت پارلمانی مخالفیم" و نگفته‌ایم که با رژیم مخالفت داریم. ماده ۴ برنامه ما حاکی از مخالفت با رژیم نیست. تفسیر مواد قانون را همان‌طور که دوست و هم‌پیمان من زندانیا گفت نمی‌توان جرم دانست. اما راجع به مسئله تفکیک قوای دولت باید بگویم برخلاف آنچه آقای نماینده محترم دادستان گفتند در هیچ نقطه دنیا شکل کلاسیک آن چنان که منتسکیو گفته عملی نشده است و در کشور ما نیز عملاً قوه قانونگذاری با تصویب قانون‌ها و حق عزل و نصب و استیضاح دولت بر قوای دیگر حاکمیت بلاشرط قائل شده جز بیان حقیقت کاری نکرده است. ما آنچه را که عملاً هست و دیگران و قوانین بیان نکرده‌اند صراحتاً گفته‌ایم و این هم نتیجه روشی است که مبتنی بر صراحت می‌باشد.»

در پی دفاعیات سایر متهمان، دادگاه وارد شور شد و پس از گذران مدت زمان کوتاهی در ساعت ۱۹/۳۰ همان شب رأی آن توسط منشی چنین قرائت شد: «دادگاه عالی جنایی فرمانداری نظامی برای رسیدگی به اتهامات رهبر و چند تن از اعضای حزب سومکا تشکیل شد و پس از استماع ادعانامه و دلایل دادستان و دفاعیات وکیل مدافع و متهمین و با دقت کامل در هنگام شور به اتفاق آراء قرار برائت متهمین حاضر را صادر کرد زیرا برنامه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران قبلاً به اطلاع شهربانی رسیده ضمناً در آن نکته‌ای که با قوانین موضوعه و وطن‌پرستی و ملت‌دوستی مابینت داشته باشد مشاهده نمی‌شود.» یادآور می‌شود نماینده دادستان نظامی ذیل ورقه کلمه دادگاه چنین مرقوم داشت: «رأی قابل رد نمی‌باشد و باید به آن تمکین نمود.»^{۳۰۸} جالب آن که در شماره روز هجدهم اسفند ماه ۱۳۳۱ سومکا، ارگان رسمی و مطبوعاتی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، منشی‌زاده در اطلاعیه‌ای ضمن معرفی حسین شیبانی به عنوان جانشین خود در حزب آمده است که امروز (۱۸ اسفند) خود را به فرمانداری

۳۰۸. سومکا، س ۱، ش ۳۲، ۲۵ اسفند ۱۳۳۱، صص ۱ و ۲.

نظامی معرفی می‌کنم، حال آن‌که ایشان روز گذشته در دادگاه تحت محاکمه بوده است.

هم‌پیمانان عزیزم

درگیر و دار مبارزات شدید سیاسی چنان‌که در پیام گذشته خود گفتم دست دشمن هرگز به من نخواهد رسید و نرسیده است. برای دفاع از منافع حزبی و هم‌پیمانی که بدون هیچ مجوزی بازداشت شده‌اند امروز خود را به فرمانداری نظامی معرفی می‌کنم.

هم‌پیمان عزیزم ما حسین شیپانی، سرپرستی حزب را در غیاب من عهده‌دار خواهد بود. از همه شما خواهشمندم و می‌خواهم با همکاری صمیمانه و انضباط فولادین سوسیالیست ملی «بحران سوم سومکا» را مثل مردانی که از کوره آهن می‌گذرند با شهامت و دلیری به پایان برسانید. دست فرد فرد شما را صمیمانه می‌فشرم. شاد ایران، منشی‌زاده ۳۰۹

نقل بخش‌های یکی از نوشته‌های همایون در «سومکا» به منظور آشنایی هر چه بیشتر با اندیشه و آرمان سیاسی او ذیل عنوان «انهدام تاریخی دموکراسی، پیروزی قطعی ما را به دنبال دارد» حائز بسی اهمیت است و نشانگر نوع نگاه وی به مقوله دموکراسی و نظام مردمسالاری است.

دموکراتیسم مولود هرج و مرج و موجد هرج و مرج، به سخت‌ترین بحران‌های خود در کشور ما گرفتار شده است... ما همواره پیشینی کرده‌ایم که با حکومت‌های دمکرات و با طرز تفکر لیبرال نمی‌توان این کشور را اداره کرد... ما همیشه گفته‌ایم که از دموکراسی به جز هرج و مرج و نفاق، به جز بی‌نظمی و بی‌نقشه‌گی و به جز اتلاف وقت گرانبهای ملت در این حساس‌ترین دوران‌های تاریخی، هیچ انتظار دیگری نمی‌توان داشت... ما سرنوشت تاریخی این دموکراسی را که هنوز مانند کشورهای اروپای شرقی توده‌ای نیست و فعلاً آلوده به «توده» است به عیان می‌بینیم و نهضت ما درست به وجود آمده است تا با یک ضربت قاطع در مناسب‌ترین مواقعی که این رژیم ناتوانی و عقیم بودن خود را کاملاً و با روشنی ثابت کرده است، کشور را از چنگال کمونیست‌ها نجات دهد...

جبهه ملی دیروز و نهضت ملی امروز با چه روحیه‌ای، با چه روشی می‌خواهد

کشور را اداره کند، گیریم که دکتر مصدق باز هم توانست چند سالی با این و آن بازی کند و صندلی لرزان خود را زیر پایش نگهدارد، پس از آن چه خواهد شد؟ این دولتی که حتی از سرکوبی کردن معاندین و رقبای خود عاجز است و قیام‌های مسلح ضد حکومت را از فرط بیچارگی و اضطراب چشم‌پوشی می‌کند، این دولتی که در موارد خطرناک تنها کمونیست‌ها را دارد که به یاری خود بخواند و به وسیله آنها از بیگانگان گدایی کند، می‌خواهد پس از خود کشور ما را به که تحویل بدهد؟... با این ترتیب کمترین تردید نیست که کمونیست‌ها به کمک همسایه نیرومندی که ۱۶۰۰ کیلومتر مرز مشترک با ما دارد و مانند غول عظیمی بالای سر ما ایستاده است، مهمترین قدرتی خواهند بود که از تشنت و هرج و مرج و بی‌نقشه‌گی استفاده کرده نابسامانی و انحطاط اجتماعی ما را به عنوان بزرگترین کمک خود در راه تسلط بر سرنوشت ملت ایران تلقی می‌کنند.^{۳۱۰}

البته پیش از رخداد پانزدهم اسفند، در دهم اسفند ۱۳۳۱ مأموران آگاهی امیرشاپور زندنیا را به اتهام داشتن اسلحه و ایجاد اغتشاش دستگیر و به فرمانداری نظامی اعزام کردند اما پس از سه روز به قید کفالت آزاد شد. حکایت حمید شرکت رئیس دفتر و بایگانی سومکا و جانشین رهبر حزب نیز چنین است؛ وی پس از بازجویی مختصری، از سوی مأموران آگاهی آزاد می‌شود. داریوش همایون در همین شماره یاد شده «سومکا» در غیاب منشی‌زاده با نگارش مطالبی به پر کردن صفحات دیگر نشریه پرداخته است که توجه رادینا، مأمور پرونده‌ساز ساواک را به خود جلب کرده است. در ادامه گزارش طبقه‌بندی حفاظتی شده و خیلی محرمانه سازمان اطلاعات و امنیت کشور درباره «داریوش همایون» آمده است:

مسئول انتشارات سومکا

در دوران نویسندگی در روزنامه سومکا اغلب علیه رژیم مملکتی مقالات می‌نوشت. گاهی با نام و گاهی بدون نام. مقاله‌ای که در روز ۱۸ اسفند ۱۳۳۱ تحت عنوان (راه تاریخی نهضت...) علیه رژیم نوشتند و مرگ رژیم مملکتی را پیشبینی کرده می‌نویسد: «... و برای رئیس دولت فعلی که حقاً وارث کلیه محاسن و معایب پنجاه سال دوران دمکراسی به‌شمار می‌رود و مظهر مجسمه زنده‌ای از همه

چیزهایی است که محکوم به مرگ شده‌اند آیا هرگز این مسئله مطرح نشده است که هر چه هم مرگ رژیم خود را در زندگی به عقب بیاندازد از یک عمر هفتاد و چند ساله حیات جاویدان نمی‌تواند ساخت...» (ستون اول صفحه دوم). در همین شماره در مقاله دیگری تحت عنوان (حزب ما در جریان‌ات اخیر) به امضاء همایون چنین می‌نویسد، «... اما اگر بخواهند به منظور تصفیه حساب‌های خصوصی خود یک روز ما را به بهانه توطئه بر ضد سلطنت و روز دیگر ما را به عنوان فعالیت به نفع همان سلطنت گرفتار و محکوم کنند، اگر بخواهند مانع از فعالیت قانونی حزبی ما بشوند و با این نحو راه را برای همه دشمنان سرسخت این ملت و این ملیت باز بگذارند، محال است حزب ما اجازه این ترکتازی‌ها را به ایشان بدهد...»

در همین مقاله بار دیگر بحث به رژیم مملکتی کشیده می‌نویسد: «... ما مخالف اصولی این رژیم هستیم، اما دشمنی خاصی با این دولت یا آن دولت نداریم...» او در این مقاله سعی دارد خودش و حزب سومکا را مخالف رژیم سلطنتی معرفی کند اما در عین حال سعی می‌کند دشمنی‌اش با دولت دکتر مصدق را هم انکار نماید. (روزنامه سومکا صفحه سوم ستون چهارم).^{۳۱۱}

به گاه حبس همایون، نشریه سومکا در معرفی وی نوشت که او پس از آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال کشور توسط متفقین، به دنبال تأسیس چند جمعیت کوچک در دبیرستان‌ها به اتفاق چند نفر دیگر «انجمن» پان‌ایرانیست‌ها را بنیان نهاد. به زعم «سومکا»، همایون در سازمان دادن به «پان‌ایرانیسم» سهم بزرگی دارد و در جریان یکی از مأموریت‌های آن انجمن یک پای او بر اثر انفجار مین آسیب دید. در ۱۳۲۷ در ایجاد انجمن هنری جام‌جم شرکت جست و از اداره‌کنندگان ماهنامه هنری جام‌جم بود. به نوشته ارگان حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، همایون در سال ۱۳۳۰ رسماً وارد مکتب پان‌ایرانیست‌ها شد و روزنامه پان‌ایرانیسم را اداره می‌کرد و برای وحدت پان‌ایرانیست‌ها زحمات زیادی کشید و کوشش کرد دسته‌های مختلف آنها را در حزب «ملت ایران» بر بنیاد پان‌ایرانیسم متشکل کند. همایون پس از جدایی از پان‌ایرانیست‌ها در تیرماه ۱۳۳۱ به سومکا وارد شد و عهده‌دار اداره نشریه رسمی آن شد. در مردادماه به عضویت گروه جاویدان درآمد و در ۸ شهریور ماه ۱۳۳۱ دستگیر و سه ماه و نیم به اتهام ضدیت با سلطنت مشروطه و حمله به مراکز بالشویک‌ها بازداشت شد. پس از

۳۱۱. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۱۰۰ - ۱۰۱.

آزادی از زندان به بازرسی جنوب گسیل شد و در بازگشت به سمت کاردار کانون انتشارات سومکا منصوب گردید.^{۳۱۲}

داریوش همایون در دوران فعالیت سیاسی خود جمعاً سه مرتبه به زندان افتاد. نخستین مرتبه به سال ۱۳۳۱، دومین بار واپسین روزهای همین سال، و سومین و واپسین آن یک ربع قرن بعد - یعنی ۱۳۵۷ - بود. وی سالها بعد در بازنویسی گزیده‌ای از یادمانده‌های خود چنین می‌نویسد:

در ۱۳۳۲ به من و دوستانم که برای بار دوم به موجب ماده پنج قانون فرمانداری نظامی به زندان افتاده بودیم (برای من ۲۵ سال بعد پار سومی هم بود!) پس از جمعاً شش ماه بی‌دلیل در زندان بسر بردن از سوی اداره آگاهی تکلیف کردند که توبه‌نامه بنویسم. اما به زودی نگرانی دکتر مصدق از حزب توده چنان بالا گرفت که در آن ماههای آخر، مخالفان دست‌راستی خود را بی‌توبه‌نامه از زندانها آزاد کرد تا در برابر کمیونستها وزنه متقابلی باشند.^{۳۱۳}

اگرچه دکتر مصدق در زندان در گفت و گو با سرهنگ بزرگمهر در پاسخ به گفته همایون و امثال وی که قدرتمند شدن حزب توده را مخاطره‌آمیز می‌دانستند و به باورشان در اواخر دوره زمامداری مصدق به توده‌ایها خیلی میدان داده شد و اگر ۲۸ مرداد ۳۲ رخ نمی‌داد ایران به طرف شوروی غش می‌کرد و پشت پرده آهنین قرار می‌گرفت، اظهار می‌دارد:

اینها که اینطور فکر می‌کنند شعور و فهم سیاسی ندارند. این توده‌ایها که می‌گویند مگر چه کاری می‌کردند به اصطلاح آن مرد [آزموده] نعره می‌کشیدند، یا روزنامه می‌فروختند. ما که به آنها اجازه دیگری نمی‌دادیم و همیشه هم به عوامل انتظامی دستور می‌دادم که از کارهای خلاف رویه آنها جلوگیری کنند... بله، عده‌ای از اینها نعره می‌کشیدند، مگر کار دیگری هم مگر می‌کردند. خوب نعره بکشند. اساساً باید فکر کرد علت وجودی یا سبب آمدن و بقاء دولت من چه بود؟ مگر غیر از این بود که مرا ملت پشتیبانی می‌کرد. دولت مگر غیر از ملت پشتیبانی دیگری داشت؟ نه نداشت. خارجی‌ها که موافق نبودند. عده‌ای که نوکر خارجی‌ها بودند و دستشان از

۳۱۲. نک: سومکا. س ۱، ش ۳۳، ۱۱ فروردین ۱۳۳۲، ص ۲.

۳۱۳. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۲۲.

کارها به کلی داشت کوتاه می شد موافق نبودند. سنا مگر با میل به دولت رأی می داد؟ از ترس ملت بود که هر وقت به مجلس شورا و سنا می رفتیم رأی اعتماد می گرفتیم. پس وقتی که ملت دولتی را سرکار می آورد و دولت مبعوث ملت است نمی تواند صدای ملت را خفه کند و نگذارد مردم حرف خودشان را بزنند. خفه کردن صدای مردم کار سیاست استعماری است. روش آنهاست که نفس کسی در نیاید تا هر کاری دلشان می خواهد بکنند... موجودیت دولت من روی افکار ملت بود، پس نمی شد جلوی اظهار نظرهای مردم را گرفت و خفه شان کرد... آقا این حرفها چی است. من در دادگاه هم گفتم، توده ای ها بعضی نفتی انگلیسی و بعضی روسی بودند و ما از اینها ترس نداشتیم. ترس از کاری بود که شد. یعنی با توپ زدند و مرا از بین بردند. ترس ما از خیانت قوای انتظامی و کودتا بود که شد.^{۳۱۴}

گروه فشار علیه دولت دکتر مصدق

در تورق گذرای نشریات سومکا، ارگان رسمی و مطبوعاتی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران، خط ضدیت و تقابل با دولت دکتر مصدق آن هم در آن هنگامه ای که این دولت زیر فشار استعمار و استبداد قرار داشت، به وضوح مشاهده می شود. نوشته های منشی زاده در زندان و عبارات به کار رفته در آن قابل اعتناست. از منظر رهبر مسجون سومکا، دکتر مصدق پیرمردی است که برگرده ملت سوار شده و در صدد خاموش ساختن جاه طلبی خود است؛ خود قانون وضع می کند که نتیجه اش افتضاحات فعلی است و اطرافیانش نیز پست و خائن و شکنجه گر هستند.

در هیچ روزی از روزهای عمر دمکراسی ایران چنین افتضاحاتی که در دوره حکومت این پیرمرد مدعی خدمتگزاری دمکراسی واقع شده دیده نشده بود. او برگرده این ملت سوار شده در پی خاموش ساختن جاه طلبی خود بدون توجه به آینده این سرزمین و ملت فدایی قدم برمی دارد... اوست که قانون وضع می کند و او و اطرافیان پست و خائنش هستند که افراد ملت را به وعده سرگرم ساخته، مخالفین خود را برخلاف همه اصولی که سالها خودشان در حفظ آن اصول یقه می درآیدند،

۳۱۴. تقریرات مصدق در زندان؛ یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

شکنجه می‌کنند. ۳۱۵

در جای دیگر به نقد دمکراسی مصدقی پرداخته، دستیابی به استقلال و آزادی ملی را بدون «شمشیر برنده» امکان‌پذیر نمی‌داند. نقل گزاره‌ای از بیانیه سومکا در این خصوص کافی است.

دمکراسی ایران، حقیقتاً نتایج روز به روز شرم‌آورتری را نشان می‌دهد. دمکراسی ایران، این روزها که آخرین روزهای عمر ننگینش می‌باشد به دست یکی از رجال خودش که گویا گل سرسید همه دمکراتهای این کشور است به کثیف‌ترین روش‌ها، به روش‌گدایی از بیگانگان دست زده؛ استقلال و آزادی ملی بدون شمشیر برنده میسر نیست... ما در میدان مبارزه با صراحت نظریات خود را می‌گوئیم و با قدرت شمشیر خود هر چه نداریم و باید داشته باشیم به دست می‌آوریم. ۳۱۶

منشی‌زاده در نوشته شدیداللحنی با عنوان «من جوان و قوی هستم و در این راه خدایی از مصدق‌السلطنه‌ها نمی‌ترسم» از زمامداری مصدق به گونه‌ای که اشاره شد به مثابه دیکتاتوری تضرع و اشک یاد کرده به گونه‌ای بلوف‌گونه به دولت هشدار می‌دهد که در صورت ادامه بازرسی داروغه‌ها و فراشباشی‌های اداره آگاهی از قلعه سومکا، فرمان دفاع خونین را صادر خواهد کرد.

۱۳۳۲: سال سرنوشت و سال قاطع برای حزب و ملت ما... دیکتاتوری تضرع و اشک به کمک مأمورین آگاهی و داروغه‌ها و فراشباشی‌های خود برای بار سوم قلعه سومکا را تاراج کرد... اگر خدای ناکرده این دستورها ادامه پیدا کند و این چپاول‌های مغولی برخلاف هر قانون و هر اصل مملکتی که بخواهید تکرار شود، من هم به سربازان سیاهپوش خود فرمان دفاع خونین خواهم داد. آن وقت بگرد تا بگردیم... در این سال مبارزات ما بیرحمانه و نابودکننده خواهند بود... هیچ بلایی برای ملت ما مهلک‌تر از دموکراسی نیست. عجیب این است که همین دولت بی‌رنگ و بو و پژواری امروزی نیز لااقل در سبک عمل و نحوه کار خود به آن پی برده است که با یک چنین سیستمی اصلاً حکومت محال است. ۳۱۷

۳۱۵. سومکا. س ۱، ش ۳۶، ۹ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۱.

۳۱۶. همان. س ۱، ش ۳۷، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۱.

۳۱۷. همان. س ۱، ش ۳۸، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۱.

منشی‌زاده در فراز دیگری دولت مصدق را دستگاه منحط می‌داند، شاید به خاطر آن که شخص دکتر مصدق خواهان اعلام شفاف مخارج حزب شده است. پرسشی که چندان به مذاق رهبر سومکا خوش نمی‌آید.

بیش از دو ماه و نیم است که در زندان یک دستگاه منحط و یک حکومت منحط‌تر از آن بسر می‌برم... بارها خواستم علت این که من به استناد ماده ۵ زندانی هستم بدانم. در هفته‌های اول به من گفتند نظر شخصی آقای نخست‌وزیر است. بعد گفتند مصدق‌السلطنه می‌خواهد بداند مخارج حزب سومکا از کجا تأمین می‌شود... آقای مصدق‌السلطنه، شما ۷۵ سال دارید و من ۴۰ سال. من هنوز سالها می‌توانم منتظر باشم اگر خود در شکنجه‌خانه شما باشد.^{۳۱۸}

این در حالی است که اسناد بازمانده از حزب سومکا نشانگر آنست که منشی‌زاده به گاه طی دوره حبس خود در بازداشتگاه فرمانداری نظامی تقاضای ملاقات و گفت و گوی حضوری با دکتر مصدق به منظور رفع سوء تفاهمات را نموده است. مفاد عریضه وی از این قرار است:

بازداشتگاه فرمانداری نظامی

جناب آقای نخست‌وزیر

تصور می‌کنم یک سهم بزرگ از تضییقاتی که نسبت به حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) و نسبت به شخص من که با جرأت می‌توانم بگویم پاکبازترین و از خودگذشته‌ترین فرزندان این ملتم وارد می‌شود، بر پایه شایعات و سوء تفاهمات است.

آیا بهتر نیست - با اجازه شما - در یک جلسه کوتاه حضوری این «Mythe de la bete Noire»^{۳۱۹} مرتفع گردد.

شادایران [امضا: منشی‌زاده] ۳۲۰

چند روز پس از وصول مکتوب منشی‌زاده به نخست‌وزیری، از سوی جمال ملکوتی، معاون نخست‌وزیر به منشی‌زاده اطلاع داده می‌شود که «نخست‌وزیر به علت

۳۱۸. همان. س ۱، ش ۴۰، ۶ خرداد ۱۳۳۲، صص ۱-۲.

۳۱۹. اسطوره حیوان سیاه (کتابه از فرد نفرت‌انگیز).

۳۲۰. اسنادی از احزاب سیاسی در ایران. ص ۳۴۰.

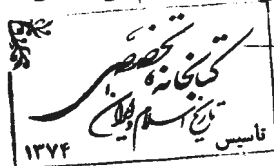
کسالت و گرفتاری‌های زیاد از ملاقات معذور هستند.» همچنین از رهبر سومکا خواسته می‌شود مطالب خود را کتباً به آگاهی نخست‌وزیر برساند.^{۳۲۱}

نخستین یادداشت همایون در دفتر خاطرات خود در سال جدید (۱۳۳۲) در ۳۰ خرداد سیاهه می‌شود که در نوع خود جالب توجه است.

بهترین سالهای زندگانی من تازه شروع شده است. من به نحو محسوس هر روز نیرومندتر، مهاجم‌تر و استوار می‌شوم. مشاهده تغییراتم برای هیچکس دشوار نیست. در مسیری قدم نهاده‌ام که راه اصلی زندگانی منست. پس از ۲۵ سال وجود من - تا آنجا که میسر باشد - سازمان حقیقی خود را یافته است و امیدواری و نشاط مغرورانه‌ای قوه محرکه همه فعالیت‌های من شده است. نمی‌توانم خوشبخت باشم اما خشنود و سرزنده‌ام. آن قدر بر فراز همه جریانات ناپسند و کوتاه قرار دارم که دیگر هیچ عاملی دلم را چرکین نمی‌کند و راهم را تغییر نمی‌دهد. در محیط اطراف خودم هم مظهري از کم‌اعتنایی نسبت به هر چه پست و مبتذل است شده‌ام.

از اینجاست که نقطه اوج من شروع می‌شود. با شروع سال ۱۳۳۲ که در زندان به من دیده‌گشود، دوره‌ای از زندگانیم آغاز شده است که از هر جهت بی‌مانند بوده است، چه از جهت آرامش و اطمینان درونی و چه از نظر موفقیت‌ها و شادی‌های خارجی و تردیدی نیست که سیر آن به سوی کمال دیگر متوقف نخواهد شد. در سال‌های آینده تا هنگامی که به سی سال برسم و از آن موقع که از سی سالگی بگذرم، دیگر جز پیشرفت مداوم هیچ ترتیبی مقرر نخواهد بود. در ظرف ده تا پانزده سال اخیر زندگیم هر چه لازم بود دچار تغییرات عمقی شده‌ام و دیگر از این پس گرفتار موقعیت‌هایی نخواهم شد که سراسر وجودم را تکان دهد و سرنوشتم را تغییر بدهد. نمی‌گویم برای ابد اما لاقلاً برای چندین سال. بیش از همه عوامل همین گذشت زمان بر ازدیاد عمر مؤثر است. یک جوان در فاصله پانزده سالگی و ۲۵ سالگی هر چه هم پیشرفته و متفکر باشد باز بنا بر مقتضیات خاص سنی جز سرگردانی در میان عواطف و احساسات شدید هیچ چاره‌ای ندارد. و اگر چه تأثیر این عواطف تا پایان عمر هم زایل نخواهد شد اما این قدر هست که به سایر عوامل نیز مجالی داده شود و من در سنی رسیده‌ام که به طور عموم برای انسان سال تغییر «دید» محسوب می‌شود.

علاوه بر اینها نباید درباره این وجود دلارام بی‌انصافی کنم. تأثیرات عشق او که



در نهایت صمیمیت و پاکبازی است در ایجاد خوشبینی و خشنودی من کاملاً قابل ملاحظه است. در حال حاضر تنها موجود انسانی است که به او اطمینان کامل و نظر صددرصد مثبت دارم. آن قدر باملاحظه و صدیق و در احساسات خود سخاوتمند است و آن قدر مرا دوست دارد که جلوی همه بدبینی های فطری مرا گرفته است. نه تنها امروز بیش از همه کس به او علاقه دارم، تاکنون هم هیچ کسی را این همه دوست نداشته‌ام و شاید در زندگانیم دیگر موردی پیدا نشود که به این شدت به آدمی علاقمند شوم. این زن دلخواه در مناسب ترین و حساس ترین مواقع وارد زندگانی من شد. صرف نظر از آن که یک ارتباط ۱۶ ساله نیز ما را به هم پیوسته است. همه این عوامل دست به دست هم داده و او را ستاره زندگی من ساخته است. آن قدر جوانمرد و بلندهمت است که با برادرم شاپور از این جهت لاف برابری می زند. اینها کسانی هستند که رابطه من با مردم به شمار می روند و به واسطه وجود همین هاست که شخصیت من هنوز به صورت یک دشمن مردم در نیامده است. از این لحاظ کاملاً خوشبختم. وجود از مردمان قابل ستایش و ارزنده احاطه شده است. این عده معدود حقاً بهترین محیطها را برای من فراهم کرده اند و من حتی مغرورم که چنین محیطی دارم. در عشق، دوستی، خانواده و سیاست کامیاب شده‌ام و یارو به کامیابی هستم. تمام مشکلات و دشواری های قدیمی زندگانیم را در یک حرکت پیروزمندانه درهم نوردیده‌ام و با آن که تجربه به من نشان داده است که هیچ وضعی پایدار نخواهد ماند من اطمینان دارم که دیگر سیر من به سوی موفقیت منحرف نخواهد شد...

هیچ گاه این همه از خود راضی نبوده‌ام و خطر از همین جا است. درست از همین جا باخت شروع می شود. چند بار دیگر هم آزموده‌ام. نظر انتقادی من نسبت به خودم باید همچنان برنده و شکافنده بماند. اما پس از این همه سال های تلخ و مبهم و ناگوار اجازه دارم که کمی از مستی شادمانی برخوردار بشوم. آن قدر به من بد گذشته است که حالا می توانم از این همه فرصت ها اندکی استفاده کنم. وقتی به پشت سر نگاه می کنم، به این سال های دراز که در سخت ترین و بحرانی ترین اوضاع گذشت، به این هفت سالی که یک روز خوش در برداشت، از این همه نقاط مثبت و درخشان که به ناگهان در زندگیم نمودار شده اند به وحشت می افتم. هفت سال پیش هم چنین بود. من در اوج پیروزی بودم و با سقوط هول انگیز زندگیم بیش از چند قدم فاصله نداشتم. آیا امروز هم چنین است؟ من خیال نمی کنم این طور باشد. دیگر از میان تیرگی به طور قطع بیرون آمده‌ام. همه جا در پیرامون من روشن است و من می توانم

دنیایم را فتح کنم. ۳۲۲

اما حقیقت درون منقلب و پریشان همایون نه آنچه در این نوشتار بدان پرداخته است بلکه همانطور که در اغلب یادمانده‌های پیشین وی آمده است نمایانگر هیاهویی برای هیچ است. درون همایون شهر آشوب چون سیر و سرکه می‌جوشد. چونان آتشفشان پرسوز و گداز و فعال که در مواقعی به سردی می‌گراید. رفتار وی غیرمنتظره و کنش‌هایش قابل پیش‌بینی نیست.

گیرم که در زندگانیم کامیاب شوم؛ گیرم که عرصه حیات را از نقاط تاریک مصفا کنم. از خودم که نمی‌توانم بگریزم. تا من وجود دارم، این دشمن درونی وجود خواهد داشت و همه چیز را تلخ و منکسر خواهد ساخت. هر چه دنیای خارج روشن و درخشان است، درون من از تیرگی مالا مال‌تر می‌شود. بی‌هیچ موجبی غم‌زده و سرد و مهموم می‌شوم. از همه چیز می‌گریزم و همه چیز را خراب می‌کنم. در تمام ده روزه اخیر یک لحظه نتوانسته‌ام شادمانی‌ئی را که دور و بر من ریخته بود لمس کنم. همواره با خود در گفتگو بوده‌ام. گفتگوهای دردناک و مرگ‌آسا. از همه چیز زده و سرخورده، بی‌حوصله و بی‌حس و حال. با آن‌که این همه حرفها با خود دارم در برابر دیگران جز سکوت هیچ چاره‌ای ندارم.

او تحمل می‌کند، مقاومت می‌کند. رفتار من هر چه باشد در او تغییری نمی‌دهد. اما این نکته هم بر ناراحتی‌های من افزوده است. آن قدر به او مدیون شده‌ام و آن قدر گرفتار شرمساری هستم که تنها شاید یک مرگ اختیاری من بتواند موازنه را برقرار سازد. من در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانم قدر او را بشناسم و حق او را ادا کنم. او از من هیچ توقعی ندارد. اما این وضع مرا خواهد کشت. آرزو می‌کنم از من دلسرد شود و ترکم کند. من این ناکامی تلخ را ترجیح می‌دهم.^{۳۲۳}

با این وجود حملات تبلیغاتی منشی‌زاده به نخست‌وزیر و دولت وی همچنان از درون زندان ادامه دارد و در آستانه کودتا حتی شدت بیشتری یافته است. به زعم منشی‌زاده راه مصدق به نابودی ملت ایران می‌انجامد. وی، مصدق را پرورش‌یافته لیره انگلیسی و خود

۳۲۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۳۲، صص ۲۷۳ - ۲۷۶، شماره سندهای ۱۸۹/۸۱۴۰ - ۱۹۲/۸۱۴۰.

۳۲۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ پنجشنبه ۱۱ تیر ۱۳۳۲، ص ۲۷۷، شماره سند ۱۹۳/۸۱۴۰.

را پیکارجوی علیه انگلیسیان می‌پندارد!

تنها نهضت سوسیالیسم ملی ما می‌تواند به این همه انحطاط و بدبختی خاتمه دهد نه اصلاحات مصدق‌السلطنه‌ها... هر کسی که با چشم باز راهی را که ملت ما امروز می‌پیماید می‌نگرد، می‌داند که این راه به کجا منتهی می‌شود. به مرگ حتمی و نیستی ملت ما! برای همین دیکتاتوری پوسیده مصدق‌السلطنه‌ها که روز و شب از هیبت و صلابت سومکا خواب راحت ندارند تا کنون مرا هشت ماه زندانی کرده‌اند و اینها که گوشت و خونشان با لیره انگلیسی پرورش یافته، به من، به منی که پدزان و نزدیکانم را انگلیسی‌ها به زنجیر کشیده‌اند و همه ملت ایران می‌دانند، این پیرمرد خودخواه می‌گوید که حزب ما از انگلیس‌ها کمک گرفته! ۳۲۴

داریوش همایون، کاردار کانون انتشارات و عضو گروه جاویدان سومکا که نوروز سال ۱۳۳۲ را در زندان بسر برد، روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۲ پس از ۵۲ روز بازداشت از زندان آزاد شد ۳۲۵ و کمتر از دو ماه بعد این جوان بیست و پنج ساله به فرماندهی موقت حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران منصوب گردید.

زندان، ۲۲/۴/۳۲ [۱۳]

هم‌پیمان عزیزم، داریوش همایون

در غیاب هم‌پیمان حسین شیبانی، به نمایندگی شخص من فرماندهی موقت حزب را عهده‌دار خواهید بود. پیش از همه چیز توجه شما را به اجراء سلسله مراتب حزبی و دیسیپلین آهنین سومکا جلب می‌کنم. از کلیه هم‌پیمانان خودم اطاعت صددرصد را برای موفقیت در این راه خواستارم.

شاد ایران، منشی‌زاده ۳۲۶

همایون پس از فراغت از زندان و تا حدودی گرفتاری‌های عاشقانه به نظر می‌رسد قصد جنگیدن با همه دنیا را در سر می‌پروراند. یادداشت‌های وی که در پی می‌آید به یک رجزخوانی تمام‌عیار می‌ماند.

۳۲۴. سومکا. س ۲، ش ۴۴، ۱۰ تیر ۱۳۳۲، ص ۱.

۳۲۵. همان، س ۱، ش ۳۸، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۲.

۳۲۶. همان، س ۲، ش ۴۵، ۲۴ تیر ۱۳۳۲، ص ۱.

در این تابستان سوزان، زندگانی من در کشاکش یک مبارزه شدید مثل آنست که در جهنمی فرو رفته باشد، یک ماه است که بدون لحظه‌ای استراحت و توقف غرق در مشکلاتم. مسئولیت حزب بر دوش‌های من افتاده است. در دریای دشواری‌های داخلی و خارجی شنا می‌کنیم. با دشمنان بیشمار روبه‌رو هستیم و هر روز در تدارک ضربت‌های جدیدتری می‌کوشیم. در دلم هیچ اثری از شادمانی و نشاط و ظرافت نمانده است. خنده‌ها بر لبانم خشک می‌شوند. با جبین پر از چین و سیمای گرفته دائماً در حال مبارزه‌ام. یک دنیا کینه و نفرت درونم را مالامال کرده است. قوای کوچکی را که در اختیار دارم هر روز به سویی می‌فرستم. اگر می‌توانستم به جنگ دنیا می‌رفتم. تمام این تابستان را در یک زندگانی سخت سنگ‌مانند بسر برده‌ام. تنوع زندگی خوب بوده است و تفریح به خاطر آوردن او که از من به دور افتاده است!^{۳۲۷}

بر اساس گزارش موجود در پرونده همایون در سازمان اطلاعات و امنیت کشور، وی تا پایان سال ۱۳۳۲ در سمت معاون رهبر حزب سومکا و سرپرست، اداره‌کننده و سردبیر نشریه سومکا ارگان رسمی و مطبوعاتی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران فعالیت می‌کرده است. به موجب همین گزارش، همایون در دوره معاونت سومکا یک بار به موجب قرار بازپرس به مدت ۲ ماه و نیم به اتهام ضدیت با سلطنت مشروطه زندان بود که محکومیتش با پرداخت مبلغی خاتمه یافت؛ و بار دیگر در سال ۱۳۳۱ به جرم داشتن اسلحه غیرمجاز و غارت و آتش‌سوزی، طبق قرار بازپرس شعبه ۱۸ دادسرای تهران بازداشت شد و پس از ۴ ماه که در زندان بود، طبق ماده ۲۶۱ و ۲۵۷ قانون بازداشت عمومی، پرونده وی به اتهام نگهداری سلاح گرم و آتش‌سوزی به دادرسی ارتش احاله شد و جمعاً مدت ۶ ماه در زندان بسر برد.^{۳۲۸}

اوج تناقض‌گویی سیاسی؛ از ۲۵ تا ۲۸ مرداد

و اما مواضع سومکا در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بسیار بحث‌انگیز است. گزارش

۳۲۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، ص ۲۷۸، شماره سند ۸۱۴۰/۱۹۴.

۳۲۸. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۱۲۰ - ۱۲۱. لازم به ذکر است که مدت زمان حضور همایون در زندان بر اساس دستنوشته‌هایش با آنچه در اسناد ساواک آمده است، تفاوت دارد.

مخبر سازمان اطلاعات و امنیت کشور حاکی است که مخالفت همایون با رژیم مملکتی باعث شده است که دولت مصدق در روزهای بحرانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد او را وادار سازد تا در روزنامه سومکا که آن هنگام مستقیماً زیر نظر همایون اداره می‌شد «به شاه فحش و ناسزا بدهد و در حالی که صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزنامه سومکا به سردبیری و نوشته داریوش همایون به رژیم سلطنتی فحش و ناسزا می‌داد و به مأموران ابلاغ فرمان سلطنتی ناسزا می‌گفت، عصر آن روز به موجب عکس چاپ‌شده در شماره ۵۴ روزنامه سومکا دکتر منشی‌زاده، رهبر سومکا به نفع «قیام ملی ۲۸ مرداد» در میدان مخبرالدوله به روی دست بالا می‌رود و به نفع شاه و قیام‌کنندگان نطق می‌کند و شعار می‌دهد.»^{۳۲۹} به منظور شناخت مواضع سومکا در آستانه کودتا، نقل‌گزیده‌ی ارزیابی و تحلیل سومکائیان از رخداد ۲۵ مرداد ۳۲ که در ذیل نوشتاری با عنوان «کودتایچیه!» آمده است، جالب توجه است.

چند افسر قد و نیم‌قد، دو سه تا کامیون از بقایای «ارتش شاهنشاهی» و یک اتومبیل زره‌پوش کهنه، تجهیزات «کودتا» بود. «حضرت ریاست جمهوری [امریکا] که طبق نوشته سفیر کبیر مصدق «خلاف به عرضشان رسانده بودند» وعده این «کودتا» را داده بود. در لندن راجع به آن خیلی حساب کرده بودند. حتی می‌گویند پست‌های حکومتی میان شرکاء قسمت شده بود. شاه به بیلاق رفته منتظر نتیجه بودند. این شاه هر چه را پدرش رشته بود پنبه کرد. ارتش را زمین گذاشت، موافقین خودش را تار و مار کرد و در برابر رئیس حکومت حاضر عبد و عبید بود؛ چنانکه خودش در پاسخ یکی از چاکران گفته بود «من مطیع مصدق هستم» ولی دست آخر به تنگ آمد؛ به بیلاق رفته ملکه را نیز با خود برد و گفت هر چه بادا باد. یکی نبود بپرسد چرا آن وقت که می‌توانستی و وسیله داشتی نکردی و چرا حالا این کار را می‌کنی؟ چمدان‌ها را هم بسته هواپیما را آماده کرده بود. خلاصه، رئیس حکومت حاضر و رئیس ستاد او چند تانک و عده‌ای سرباز آماده کرده منتظر «کودتا» نشستند. بعد هم «کودتا» راه افتاد.

اول عاملین «کودتا» از فرماندار نظامی جواز عبور خواسته و در واقع از او برای «کودتا» کسب اجازه کردند. بعد حسین فاطمی و چند عنصر مفید دیگر را گویا دستگیر و به سعدآباد بردند و آن جا به آقایان چای دادند تا بعد چه شود. آن وقت

رئیس «کودتا» از باغشاه با سلام و صلوات حرکت کرد؛ درست مثل این که یک رمان پلیسی بازی می‌شود. دزد پاورچین پاورچین می‌آید و در تاریکی دم‌گربه را لگد می‌کنند و صاحبخانه از خواب می‌پرد. این «کودتا» واقع شد. حضرات که پس از ساعت آزاد عبور و مرور راه افتاده بودند جلب توجه مأمورین گشتی را کردند. دم خانه مصدق‌السلطنه نیز با تانک و سرباز مواجه شدند. آن وقت رئیس محترم کودتا کاغذی تا شده را با تعظیم و تکریم داد به مصدق بدهند. در کاغذ «حکم عزل» او را نوشته بودند. در واقع به مصدق پیغام داد «بفرمائید توقیف». مصدق هم دستور داد آقای محترم را بگیرند و فوراً گرفتند. البته زره‌پوش و کامیون و جیب و سربازهای شصت تیر به دست، نطق نکشیدند و یکسره به مرکزهای خود برگشتند.

اولاً، «زندانیان» جای خورده را آزاد ساختند. ثانیاً، اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند. ثالثاً، گفتند اصلاً ما خبر نداشتیم می‌خواهیم «کودتا» کنیم. صبح هم شاه و ملکه با هواپیما به بغداد رفتند. رادیو تهران هم با آب و تاب فتح حکومت حاضر را گزارش کرده در خاتمه گفت «مأمورین انتظامی در ساعت پنج صبح کودتا را بلا اثر ساختند». صبح هم بگیربگیر شروع شد و سی چهل نفر از «افسران» و «رجال» و «محترمین» از جمله امینی، کفیل وزارت دربار را گرفتند. انحلال قهوه‌خانه [منظور مجلس شورای ملی] را اعلام و بقایی و زهری را توقیف و از امینی التماس نامه‌ای گرفتند که در آن نوشته بود «این جوان (یعنی شاه) به من دروغ گفت و خودش کودتا کرد». بعد آزادش ساختند. روز بعد هم مجسمه‌ها و عکس‌های شاه و ملکه و رضاشاه کنده شد. گارد و اسکورت منحل و در خیابان‌ها شعار جمهوریت راه افتاد. این دورنمای قشنگ «کودتای» آقایان بود. حتماً باید گفت این کودتا به نفع مصدق‌السلطنه شده نه به نفع آیزنهاور که حتی برای «نقشه» آن «مستشار» فرستاده بود. شوراتسکیف [کذا] نقشه آن را کشیده بود. اگر این نقشه و این «کودتا» کار آن «مستشار» است باید به قول آن اصفهانی ایمان آورد که گفته بود: خر من در پیدا کردن فاصله کوتاه‌تر از این «مستشارها» باهوش‌تر است. در تاریخ دنیا هیچ کودتایی این اندازه وارونه نبوده... و البته با چنین سردارانی باید به بغداد پناه برد و به لندن رفت. این «کودتا» روی «سوم شهریور» را سفید کرد، درست مثل همه چیزهای دیگر که در این سرزمین، به خصوص در این دوره دو، سه ساله، واقع شده مسخ شده بود. برای دستگاهی که انقلابش «سی‌ام تیرماه» و دفاع از وطنش «سوم شهریورماه» باشد، باید

هم چنین «کودتایی» راه بیاندازند.^{۳۳۰}

از سوی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران در آستانه وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ بیانیه‌ای با عنوان «دیگران راه ما را هموار می‌کنند» منتشر می‌شود که در آن از رخداد ۲۵ مرداد به مثابه «کودتای مسخره»‌ای یاد می‌شود که طی آن دستگاه سلطنتی به خودزنی پرداخت.

هم‌میهنان، هم‌پیمانان!

ضربت‌های حوادث یکی پس از دیگری فرود می‌آیند و راه ملت ما به سوی تحول قطعی قدم به قدم پیموده می‌شود. کودتای اخیر و جریاناتی که پس از آن به وجود خواهد آمد مراحل جدیدی در تاریخ ایران محسوب می‌شوند و سلطنت مشروطه‌ای که پنجاه سال پیش جانشین استبداد قدیمی شد هم اکنون عملاً جای خود را به جمهوریت می‌سپرد... سلطنتی که مهمترین مدافع آن یعنی شاه سنگر مبارزه خود را رها کرده و به یک کشور بیگانه، به یک کشور نیمه‌مستقل و دست‌نشانده پناهنده شده است دیگر نمی‌تواند در برابر سیل حوادث مخالف پایدار بماند.

هنگامی که مظهر رژیم خود عملاً اقرار به شکست قطعی کرده باشد دیگر چگونه امکان پایداری اساس دستگاه باقی خواهد ماند. کودتای مسخره ۲۵ مرداد با همه مقدمات و نتایج آن ضربه‌ای بود که به دست خود دستگاه سلطنتی بر آن وارد آمد. شاه که در تمام مدت سلطنت خود عدم آمادگی شخصی برای استقبال از مخاطرات، بی‌اثری و عدم استطاعت سیاسی خود را ثابت کرده است با این عمل و با تشبثات بعدی خود در عراق و لندن برای همیشه از این کشور رانده شده است.

هم‌پیمانان! از امروز دوره‌ای آغاز می‌شود که از همه لحاظ در تاریخ ملت ما تازه است. افکار قدیمی و اشخاص قدیمی سپری شده‌اند و دوران مردان جدید با روحیه و جهانبینی تازه و نو فرا رسیده است. هر چه در گذشته سستی و جبن و بی‌نقشه‌گی وجود داشت، در آینده قوت و نیرومندی و هدفجویی و استقامت لزوم خواهد داشت... ملت ما بیزار از گذشته ننگین و نفرت‌آور، تشنه راه و روش تازه‌ای است که باید مانند سیل مهیبی اساس گذشته را زیر و زبر کند. ما این راه و روش را به ملت عرضه می‌کنیم و کیست که جز ما شایستگی رهبری آینده این ملت را داشته باشد؟

نهضت ما با عناصر فولادین و ایدئولوژی مستحکم خود خوردنشده‌ای است و ما تاکنون همه مشکلات را مغلوب اراده خود کرده‌ایم. روز ما عنقریب فرا می‌رسد. موانع برداشته می‌شوند و ما مثل همیشه آماده‌ایم. فتح و پیروزی آینده در چشمان ما منعکس شده است. ما در سنگر خود مثل کوهی ایستاده‌ایم. مثل کوه آتش‌فشانی که آینده انتظار فوران آن را دارد! ۳۳۱

یکصد و هشتاد و سه سومکایی

قشری‌گری و سطحی‌بینی جماعت سومکا هر پژوهنده‌ای را از ارزیابی موضع‌گیریهای سیاسی آنان مستغنی و بی‌نیاز می‌سازد، این در حالی است که از منظری خوشبینانه شمار اعضا و هواداران این گروهک در تهران به سیصد نفر هم نمی‌رسید. ۳۳۲ نام عده‌ای از فعالان این جماعت در تهران و شهرستانها که در نشریه «سومکا» ارگان رسمی حزب و منابع دیگر وابسته به این تشکل دیده می‌شود، به منظور آگاهی آورده می‌شود. تذکر این نکته ضروری است که برخی نامها صرفاً با عنوان خانوادگی آمده است، از این رو به همان صورت در ترادف الفبایی جای گرفت. صورت زیر شامل ۱۸۲ نفر از سومکائیان است:

خلیل آرام، عبدالحسین ابولزاده، سیروس احمدی، فرخ ادیسی، ادیسیان، ارزلیلی، اسکافیان، محسن اشتری، جواد اعتمادی، ابوالفتح افشار، افشار قاسملو، [دکتر] افضل، نادر اکرمی، محمد اللهیاری، همایون امیراحمدی، حسین ایروانی، ابوالفضل ایمانفر، اصغر ایمانفر، عباس اینارید، اینانلو. صمد بابازاده، باقرنژاد، باقر باقری، اکبر بانینیال، فریبرز بزرگزاده، بهادرانی، عبدالمحمد بهبهانی گنجور.

پارسا، پتروسیان، پزشکی، پناهی، پوراسماعیل، پورمهدی، پیش‌بین.

تفنگدار، توحیدیان، تیزپر.

یدالله جشنی، بهروز جلایر، رستم جلایر، جاسم جمی، جوانشیر، جورابی.

چیت‌ساز.

محمد حجازی، حسینی، حق‌شناس، میرشمس حقیقت، حکمت، اصغر حیدری‌پور.

۳۳۱. همان، ص ۱.

۳۳۲. منبع شفاهی: خسرو معتضد.

خزاعی، محمود خسروی، پرویز خلیلی، مینو خواجه نوری، نصرت الله خواجه نوری، عبدالمحمد خوشبخت.

داریوشی، داودی، علی درخشان، جعفر درویش، دلیلی.
حمزه ذوقی.

رجبی نیا، رزاقی، محمد رشیدی، علی اصغر رضایی، ضیاء رضوی، رفیعا، سید محمد جعفر رکنی، رنجبین.

سید حسین زارع، زاهدی، اردشیر زندنیا، امیر شاپور زندنیا.

کیومرث سپهری، ستوده کار، مسعود سررشته، زرین سطوت، یوسف ضیاء سطوت، سلدوز، ناصر سیاری نژاد، اسدالله سیروس، نیره سیروس.

اکبر شاسیا، شاملو، اسدالله جوان، رمضان شجاعی، محمد شجاعی، حمید شرکت، محمد حسین شریفی، منصور شکرایی، شهبازی، بهمن شیبانی، حسین شیبانی، ناصر شیخ عالی، شیرخانی، برزواد شیری.

صاحب جمع، شایسته صادقزاده، صحبت، [مهندس] صدر، صفایی.
طالب پور، طالقانی، طباطبایی.

محمد عابدین، محمود عالی نژاد، ناصر علایی، ابراهیم علم، علوی، علیزاده.

طاهر فاضلی، مشیر فاطمی، شاکر فتاحی، فرجی، بازگشا فرخزادی، فرمانفرما، قهرمان فزبودی، فقیهی، احمد فلاح.

سهراب قراگوزلو، داشقلی قشقایی، رضاقلی بیگی، کریم قهرمانزاده، قیصری.

محمد مهدی کامیابی، احمد کریمی، کریمیان، محمود کلاتر نازی، کمالی، کمالیان، کوکبی، منوچهر کیانی، کیکاوسی.

گرانمایه، گودرزی.

فردوس لادین.

متقی، اصغر مجیدزاده، مجعلی، محتشم، محمودی، محمودیان، مخبری، باقر

مدرسی، جعفر مدرسی، ضیاء مدرسی، مرتضوی، کیومرث مستوری، مسجدی،

شاهپور مسعودی، مسکین، مشکبو، مشیر، مظفریان، خسرو معتضد، امان الله

معتضدی، معرفت، امیر ناصر معینی، خسرو مقدم، [مهندس] ملکشاهی صابری،

جمشید ملکی، محمد ملکی، داود منشی زاده، منصور، مؤمنی، مؤید، میرفندرسکی،

میکده، میلانی.

میرحسین نبوی، نبی پور، نسودی، محمد نکونام، پرویز نوایی.
واله، غلامرضا ورهرام.

[دکتر] اسماعیل هاشمی نژاد، همایی، داریوش همایون، سیروس همایون، شاپور همایون.
عبدالله یحیی.

سومکا و تولید توهم در کودتای ۲۸ مرداد

خاستگاه تاریخی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به برآیند تحولات و دگرگونی‌هایی باز می‌گردد که پس از خاتمه جنگ جهانی دوم آغاز شد و با فراز و فرودهای متعدد تا پایان حیات دولت دکتر مصدق ادامه یافت. ماجرا از آنجا آغاز شد که نمایندگان کمپانی‌های معظم نفتی برای شکستن انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران پا به عرصه بازی سیاسی و رقابت نفتی نهادند. بهانه این کمپانی‌ها برای دخالت در اوضاع داخلی ایران با تقاضای امتیاز نفت پنج استان شمال کشور توسط دولت شوروی فراهم آمد. از آن برهه به موازات جنگ تبلیغاتی و مطبوعاتی، کشاکش‌های عدیده‌ای در صحنه تحولات سیاسی ایران بروز یافت. عوامل مستقیم و غیرمستقیم این کمپانی‌ها و شرکت‌ها در پوشش تشکل‌های سیاسی و اجتماعی مختلف با دامن زدن به توهم نفوذ کمونیسم، فعالیت خود را در ابعاد مختلف شدت بخشیدند. برای ارباب مردم و هراساندن نیروهای مذهبی به نام حزب توده تظاهراتی انجام می‌گرفت.

بخش عملیات سیاسی، شامل حمله مستقیم به هواخواهان و وابستگان شوروی در ایران بود. این عملیات که به اصطلاح «سیاه» نام داشت، در جهت روگردانی ایرانیان علیه حزب توده، حمله به هواخواهان شوروی و سیله گروه‌های مزدور خیابانی برای درهم ریختن تظاهرات توده‌ای‌ها و کمک مالی به سازمان‌های راست‌گرای ضدکمونیست مانند احزاب «سومکا» و «پان‌ایرانیسم» که پیوسته در خیابان‌های تهران با دستجات توده‌ای زد و خورد می‌کردند، رهبری می‌شد. عملیات «سیاه» نفوذ عوامل تحریک در تظاهرات حزب توده با اعمال روش‌های خشن و خلاف اصول و اخلاق، پرداخت پول به چهره‌های سرشناس مذهبی برای متهم ساختن حزب توده به ملحد بودن و ترتیب دادن حمله به مساجد و شخصیت‌های مملکت به نام حزب توده را نیز شامل می‌شد. این گونه عملیات، دیگر اقداماتی را

که به وسیله اعضای سفارت آمریکا، با سازمان اطلاعات آمریکا به شیوه‌ای ملایم ولی آشکار در جهت اهداف مشترک انجام می‌گرفت تکمیل می‌کرد.^{۳۳۳}

البته این قبیل عملیات مسبوق به سابقه نیز بوده است و موارد مشابه آن از ابتدای حکومت ملی تحقق یافته بود؛ و یکی از این نوع عملیات، سازماندهی تظاهرات و حمله توده‌ای‌های «بدلی» هنگام ورود هیئت هریمن به ایران در تابستان ۱۹۵۱م/ ۲۳ تیر ۱۳۳۰ش بود. در جریان درگیری خیابانی که مقارن این واقعه روی داد چند نفر کشته و زخمی شدند که تقصیر آن به گردن حزب توده افتاد.^{۳۳۴} البته این قبیل تظاهرات از سوی همان کسانی که آن را سازمان داده بودند، سرکوب می‌شد. سرلشکر حسن ارفع، از رهبران سازمان کوک؛^{۳۳۵} داود منشی‌زاده، رهبر حزب سومکا؛ مظفر بقایی، رهبر حزب زحمتکشان؛ و پان ایرانیست‌ها، بازیگران اصلی این نمایشنامه بودند. به موجب این سناریو یا مصدق با عملیات سرکوب تظاهرات‌کنندگان و اغتشاشگران مخالفت می‌کرد که در این صورت اندک‌اندک به طرفداری از کمونیسم و عدم ممانعت از فعالیت‌های توده‌ای‌ها در تشنجات خیابانی متهم می‌شد و پیامد آن این که طیفی از هوادارانش را از دست می‌داد؛ و یا این که عملیات سرکوب را تأیید می‌کرد که در این صورت مخالف مواضع دموکراتیک و مشی سیاسی خود عمل کرده بود و بی‌شک در این صورت نیز طیف وسیع‌تری از هوادارانش را علیه خود برمی‌انگیخت و آنان را به شدت «مسئله‌دار»

۳۳۳. مارک گازیوروسکی. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ص ۲۷.

۳۳۴. همان، ص ۵۴.

۳۳۵. به نوشته سرتیب هاشمی، معاون و مدیرکل اداره ضدجاسوسی سازمان اطلاعات و امنیت کشور «در مورد وجه تسمیه "کوک" اطلاعات زیادی نتوانستم به دست آورم. همین قدر فهمیدم که این کلمه از ترکیب دو حرف اول کجور و کلارستان و حرف وسط نور که هر سه از بخش‌های استان مازندران هستند، تشکیل شده است. سابقه تشکیل آن هم به سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ و فعالیت گسترده حزب توده در استان مازندران برمی‌گردد. در آن سالها حزب توده در استان مازندران فعالیت بسیار وسیعی داشته است و به کلیه امور استان حتی ورود و خروج مردم به شهرهای مختلف نظارت می‌کرده و ابتکار عمل را از کلیه سازمان‌های دولتی سلب کرده بوده است. متعاقب آن هم که جبهه ملی در تمام شئون مملکتی فعال بوده و میدان را به حکومت، ارتش و دربار تنگ کرده بوده است، رکن ۲ ستاد ارتش برای مقابله با عملکرد آنان چنین سازمانی را ابتدا در مازندران تشکیل و به استان‌های دیگر تعمیم می‌دهد و به جهت سابقه و محل تأسیس آن در بخش‌های یاد شده استان مازندران اسم آن را از حروف اول آن بخش‌ها ترکیب کرده‌اند.» منوچهر هاشمی. داوری، سخنی در کارنامه ساواک. لندن، ارس، ۱۳۷۳، صص ۲۶۷ - ۲۶۸.

می ساخت. در این موقعیت بفرنج دکتر مصدق همانطور که یادآوری شد توده‌ای‌ها را که به آشوب‌گری می‌پرداختند «توده نفتی» نامید و آشکار کرد که آنان عوامل شرکت‌های نفتی به‌شمار می‌آیند که رسالتی جز تشنج آفرینی و آشوب‌گری ندارند. وی در این مورد همانطور که اشاره شد، اظهار می‌داشت «آقا این حرفها چی است. من در دادگاه هم گفتم. توده‌ای‌ها بعضی نفتی انگلیسی و بعضی روسی بودند و ما از اینها ترس نداشتیم.» دکتر گازیوروسکی در نخستین اثر خود که به ارزیابی رخداد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌پردازد و در واقع این تحقیق رساله دکترای اوست که به سال ۱۹۷۸ م در مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه انتشار یافت، به موضوع مهمی در پانوشته‌های تعلیقی که چند سال بعد در پایان اثر افزوده است، اشاره دارد.

اقدام «سیا» در سازماندهی این توده‌ای‌های «بدلی» که نقش قاطعی در کودتا ایفا کرده‌اند، و در دیگر روایات منتشر شده درباره آن بحث به عمل نیامده است، لااقل از سوی پنج تن از دست‌اندرکاران «سیا» در این ماجرا، طی مصاحبه‌هایی که انجام گرفت، تایید شده است. یکی از مقامات بازنشسته «سیا» به من گفت که بعدها، پایگاه «سیا» در تهران، از طریق جاسوس‌های توده‌ای خود مطلع شد که حزب توده پس از آگاهی از این موضوع که گروه تظاهرکنندگان اولیه «بدلی» بوده‌اند تصمیم به فراخواندن اعضای خود از خیابان‌ها گرفت (مصاحبه اوت ۱۹۸۳) چند تن دیگر از منابع نگارنده اظهار داشتند که «نرن» و «سیلی» برای بسیج بخشی از جمعیت مزبور (توده‌ای‌های بدلی) احتمالاً از طریق ارتباط با سران پان‌ایرانیست‌ها استفاده کرده‌اند. این مطلب با برداشت یکی از کارکنان سفارت امریکا که گفته بود این گروه «ترکیب غریبی بود از اعضای حزب توده و پان‌ایرانیست‌ها» مطابقت دارد... بعدها، رهبران حزب توده، نقش حزب را در این وقایع مورد ارزیابی مجدد قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست بیش از این از مصدق پشتیبانی می‌کردند.^{۳۳۶}

بهانه خطر کمونیسم همچنان پابرجا بود. موج تبلیغات گسترده انگلیسی-امریکایی، مصدق را پیش‌برده حاکمیت مارکسیسم و نابودی دین و مذهب معرفی می‌کرد. به گفته گازیوروسکی:

نخستین قسمت اجرای این سناریو انجام فعالیت‌های گسترده و مطبوعاتی و

تبلیغاتی علیه مصدق و دولت او بود. دیگر فعال کردن نمایندگان مجلس با تحریک انگلیسی‌ها به منظور ارائه طرحی که در آن از مصدق خواسته می‌شد تا به علت بحران‌های موجود از نخست‌وزیری استعفا دهد. موضوع بسیار مهمی که باید به آن توجه داشت این که چند هفته پیش از کودتا، مأموران سیا اقداماتی را صورت دادند تا موجبات برانگیختگی احساسات دینی مردم و روحانیان سنتی علیه مصدق شوند. اینجانب در جریان پژوهش خود درباره کودتا با پنج مأمور سیا که در انجام کودتا مشارکت داشتند گفت و گو کردم. یکی از آنان از سازماندهی تظاهرات، تشنجات و درگیری‌ها علیه دولت قانونی مصدق سخن گفت تا نشان دهند اوضاع از کنترل دولت خارج شده و جامعه به سمت هرج و مرج می‌رود. همچنین تماس‌های تلفنی با روحانیان فعال گرفته می‌شد و آنان را تهدید به مرگ می‌کردند تا دست از حمایت دولت بردارند. این مأمور سیا گفت حتی طرح قرار دان بمبی در خانه یک روحانی بانفوذ مطرح شد و این که شایع شود هواداران مصدق این بمب را کار گذاشته و قصد ترور آن روحانی را داشته‌اند.^{۳۳۷}

مجاهد نستوه آیت‌الله سید محمود طالقانی پس از آزادی از زندان و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در باب القای خطر کمونیسم و نابودی دین در دوره حکومت ملی به همین نکته بسیار مهم در مسجد هدایت تهران اشاره می‌کند.

مگر همیشه ما را با این چماق نکوبیده‌اند؟ چماق خطر کمونیسم، ۲۸ مرداد هم ما را با این چماق کوبیدند. همین مسجد، در همین جا تفسیرم را گفتم. من در ۲۸ مرداد در ده بودم، آنجا وسیله، روزنامه، رادیو و اینها آن وقت نبود. شنیدم که کودتا شده و دکتر مصدق سقوط کرده و دولتش سقوط کرد. به سرعت آمدم تهران، وقتی آمدم در همین محراب و همین مسجد، همین حاج‌ابراهیم خودمان (خادم مسجد هدایت)... از توی قفسه پاکت‌ها، شاید چهل تا پنجاه تا صدف برای من آورد و دیدم همه‌اش ترزا و شعارهای کمونیستی است. همین حرفهای... اگر شما مخالفت کردید به دارتان می‌زنیم، خانه‌تان را آتش می‌زنیم. زن و بچه‌تان را از بین می‌بریم، چنین و چنان می‌کنیم. من در ابتدا یک مقداری احساس کردم عجب خطری پیش آمده بوده است. این دکتر مصدق این مملکت را کجا می‌خواسته ببرد؟ و بعد فهمیدم نه برای

۳۳۷. گفت‌وگوی نگارنده با دکتر مارک گازیوروسکی. عصر ما (هفته‌نامه). س ۷، ش ۱۶۷، چهارشنبه یکم تیر

من، برای تمام مراجع دین، برای مرحوم آیت‌الله بروجردی، آن قدر نامه‌های تهدیدآمیز نوشته‌اند ولی خوب ما می‌دانیم... بعد هم فهمیدم منشأش از کجاست ولی به این اسم هم روحانیت و هم توده مردم را ترسانند؛ یعنی کمونیست ضد خدا، ضد دین، ضد نبوت، ضد وحی، می‌خواهد بیاید دین شما را از بین ببرد.^{۳۳۸}

صرف نظر از دامن زدن به توهم استیلای کمونیسم، ایجاد هرج و مرج از طریق درگیری‌های روزانه خیابانی و بحران‌سازی‌های مصنوعی در دستور کار گروه‌های معارض دولت مصدق قرار گرفت. این همه برای آن بود تا مصدق را ناتوان از برقراری ثبات اجتماعی، اعاده امنیت ملی و دفاع از هویت دینی معرفی نمایند و وانمود سازند اگر حکومت وی سرنگون نشود ایران به پشت «دیوارهای آهنین» خواهد رفت و به جرگه اعمار بلوک شرق خواهد پیوست. پروژه تشویش اذهان عمومی به اینجا ختم نمی‌شود. بخش مهم دیگری از عملیات سازمان «سیا» در ایران، فعالیت‌های تبلیغاتی و رسانه‌ای بود. برای این عملیات نهان‌روشانه و سری، گویا سالانه مبلغ یک میلیون دلار هزینه می‌شد و عوامل اجرای این طرح ایرانیان مخالف دولت مصدق بودند. کمک به چاپ و انتشار برخی کتاب‌ها که در امتداد هدفهای آمریکا بود مانند «خاطرات لاهوتی» و یا «مسلمانان در اتحاد شوروی» که با پول سیا ترجمه شد و هر دو اثر نشانگر اوضاع بد و ناهنجار مردم و مسلمانان در شوروی بود تا احساسات ایرانیان علیه همسایه بی‌دین شمالی برانگیخته شود. همچنین سفارش تولید مقالات علیه دولت و در جهت ایجاد گرد و خاک در جامعه و ترسیم آینده‌ای تاریک از حاکمیت دولت مصدق، صورت می‌گرفت.^{۳۳۹} به جریان‌های سیاسی راست افراطی چون «زحمتکشان»، «پان‌ایران‌یسم» و «سومکا» پول تزریق شد تا در خدمت اجرای این طرح قرار گیرند. در مجموعه اسناد دولتی انگلیس به یک «رهبری مرموز» اشاره شده که هدایت پان‌ایران‌یست‌ها را عهده‌دار است. به نوشته گازیوروسکی، یکی از چهره‌های مطلع «سیا» معتقد است که این رهبر مرموز همان مقام بلندپایه «سیا» است که سرپرستی برنامه بدامن را برعهده داشت.^{۳۴۰} کودتا به آسانی واقع شد و نه تنها کمترین مقاومتی از سوی حزب توده به عنوان

۳۳۸. بهرام افراسیابی، سعید دهقان. *طالقانی و تاریخ*. تهران، نیلوفر، ج ۲، ۱۳۶۰، ص ۲۷۳.

۳۳۹. مارک گازیوروسکی. *کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. ص ۵۴.

۳۴۰. همان، ص ۵۵.

سازمان یافته‌ترین تشکل سیاسی آن دوره به‌همل نیامد بلکه سردمداران حزب عالمیاً عامداً نیروهای خود را حبس کردند و به تعبیر صادقانه یکی از اعضای رادیکال حزب، نقش ننگینی را در آن ماجرا ایفا نمودند که محل تأمل فراوان است.

کودتا آن قدر قلبی و نیم‌بند شروع شد که اگر یک نیروی قاطع، یک سازمان رزمنده وجود می‌داشت و علیه کودتا برمی‌خواست می‌توانست آن را خنثی کند. باید گفت تنها جریان جدی و وسیع، حزب توده بود که نه تنها دست از پا خطا نکرد، بلکه نیروهایش را هم حبس کرد و با آن تشکل وسیع، من جمله تشکل سازمان افسری کوچکترین عکس‌العملی نشان نداد. بعدها در همین زمینه یکی از افسرهای توده‌ای در زندان زرهی حرف خوبی به من زد. او گفت: «آقا اصلاً احتیاجی نداشت که دست بزرگی بلند کنیم. ششصد هفتصد افسر بودیم و همه اسلحه کمری داشتیم. اگر با ما قرار حزبی می‌گذاشتند که همان ساعت ۳ بعدازظهر، وقتی اوپاش توی خیابانها راه افتادند سر اسلحه‌مان را از اتاق خوابمان بیرون می‌گذاشتیم و شلیک می‌کردیم، متواری می‌شدند.» این در واقع بیان سمبولیک قدرت ناچیز ارتجاع در پیشبرد کودتا و توان وسیع حزب در خنثی کردن آن بود که عملاً بی‌مصرف ماند... به نظر من در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد رهبری حزب اگر نگویم نقشی خائنه، دست‌کم نقش ننگینی بازی کرد.^{۳۴۱}

از قضا یکی از فعالیت‌های مهدی خانباها تهرانی در مقطع زمانی ۱۳۳۱ تشکیل گروههای مقاومت به منظور مقابله با سومکائیها و پان‌ایرانیست‌ها بود که به اجتماعات و تظاهرات توده‌ای‌ها حمله می‌کردند. به باور خانباها تهرانی آبشخور این موج ضدتوده‌ای و ضدکمونیستی که خود را در تظاهرات و اجتماعات حزب به صورت گروههای ضربت آشکار می‌ساخت، دربار و رکن دو ارتش بود.^{۳۴۲}

پارادوکسیکال آشکار مثنی سیاسی سومکا را می‌توان در رخداد ۲۸ مرداد ۳۲ ملاحظه کرد. در حالی که همایون به طرح دیدگاههای خود در خصوص واقعه ۲۸ مرداد، فرار شاه و ناتوانی دولت مصدق می‌پردازد، بی‌خبر از آنچه روز بیست و هشتم روی خواهد داد تماشاگه دیگ‌رگونی سریع آرایش نیروهای سیاسی در جامعه است.

۳۴۱. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران؛ گفت‌وگوی حمید شوکت با مهدی خانباها تهرانی، با مقدمه و اهتمام

شادروان سرهنگ غلامرضا نجاتی. تهران، انتشار، ۱۳۸۰، صص ۵۹ - ۶۰.

۳۴۲. همان، ص ۵۵.

دست‌اندرکاران کودتا اقدام به آزادی ضربتی برخی زندانیان و از جمله داود منشی‌زاده می‌کنند. واقعیت درونی سومکا بسیار سریع عیان‌تر می‌شود. منشی‌زاده بدون فوت وقت از بازداشتگاه فرمانداری نظامی رهسپار مرکز شهر می‌شود و به خیل کارناوال اجیرشدگان کارگزاران استبداد و استعمار می‌پیوندد و سوار بر خودروهای کودتاچیان به سود شاه و سلطنت و علیه مصدق و کمونیسم شعار سر می‌دهد و در تجمع دروازه دولت بر روی صندلی رفته به ایراد سخن می‌پردازد^{۳۴۳} و زبان به تحسین دودمان پهلوی، ضرورت بازگشت شاه به وطن، برجیدن بساط دولت مصدق که جاده صاف‌کن حاکمیت کمونیستی است، و لزوم مبارزه قاطع با توده‌ایها، می‌گشاید. وی چندی بعد طی مقاله‌ای در نشریه سومکا، از کودتا به عنوان «قیام درخشان ۲۸ مرداد ۳۲» یاد می‌کند و «دار و دسته مصدق» را «دشمنان دین و ملت» معرفی می‌کند.^{۳۴۴}

دو روز بعد از این حادثه در دستگاه رهبری سومکا اختلاف ایجاد می‌شود و اعضاء می‌خواهند تا مسئولان این تناقض را مرتفع کنند چون داریوش همایون شخصاً با دکتر فاطمی تماس گرفته و با او توافق برای فحش به شاه گرفته بود لذا دکتر منشی‌زاده او را مسئول معرفی [می‌کند و برای این که او از بازداشت مصون بماند به نام سرکشی به خوزستان می‌فرستد.^{۳۴۵}

موضوع تماس همایون با دکتر فاطمی و توافق با وی به منظور ناسزاگویی به شاه ادعای گزارشگر ساواک است که مستند به مدرک و یا حتی تحلیل پذیرفتنی نیست. ضمن این که در مندرجات شماره‌های مختلف «سومکا» صرف‌نظر از اتخاذ مواضع رادیکالی توسط همایون آن هم در غیاب منشی‌زاده که در زندان بسر می‌برد، از فحاشی به شاه خبری نیست؛ اگرچه برخی نشریات هوادار مرام مصدق چون «باختر امروز» متعلق به دکتر سیدحسین فاطمی به گونه‌ای شتابزده مبادرت به طرح برخی شعارهای نارس و زود هنگام نمودند و چپ‌روانه پیکان تهاجم خود را متوجه سلطنت پهلوی و

۳۴۳. تصویر منشی‌زاده ایستاده بر روی صندلی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در حال سخنرانی در تجمع جماعتی از مزدبگیران رژیم پهلوی در دروازه دولت، در نشریه سومکا، س ۲، ش ۵۴، ۲۵ شهریور ۱۳۳۲، چاپ شده است.

۳۴۴. سومکا. س ۱، ش ۵۳، ۱۸ شهریور ۱۳۳۲، ص ۲.

۳۴۵. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۲۲.

شخص شاه نمودند و آشکارا سخن از الغای رژیم پادشاهی و استقرار جمهوری به میان آوردند، شعاری که در آن برهه حساس تاریخی بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای، بستر عملیاتی شدن را نداشت. از قضا طرح این شعار موجب شد تا جراید وابسته به دربار پهلوی که از پول و مراحم شاهانه ارتزاق می‌کردند و از سوی عناصر مرموز مرتبط به بیگانگان تحریک می‌شدند، بیش از پیش به تشویش اذهان عمومی و تقویت توهم خطر کمونیسم و تهدید ارزشهای دینی به جار و جنجال پردازند. مع‌الأسف نهضت ملی نیز که متناسب با آرمانها و هدف‌های خود سازماندهی نشده بود در حد همان جنبش باقی ماند؛ جنبشی که به صورت یک «سازمان» یک‌پارچه یا «حزب» فراگیر و متناسب با رسالت تاریخی‌اش سازماندهی نشده بود تا در مواقع ضروری موفق به بهره‌وری از حداکثر ظرفیت خود به منظور مشارکت سیاسی مردم شود. چهار روز بحرانی ۲۵ تا ۲۸ مرداد نشانگر همین انفعال و ناتوانی در بسیج و یا حتی حفظ آمادگی و هوشیاری مردم از سوی دولت در مقابله با بحران‌سازی بود.

به باور نگارنده دولت مصدق می‌توانست در پیشگیری از وقوع کودتا و خنثی‌سازی توطئه عوامل دربار اقدامات مؤثری را صورت دهد، اما به نظر می‌رسد تلاش کافی مبذول نداشت و مصدق و یارانش در مقابله با کودتا حرکت در خوری را انجام ندادند. به نظر شماری از پژوهندگان، سقوط مصدق از آن‌رو با مشکل جدی مواجه نشد که خود او مقاومت چندانی نکرد.

به هر روی در وابستگی و جانبداری حزب سومکا از نهاد سلطنت و شخص شاه، و دلبستگی و هواداری از دولت کودتا به سرکردگی سرلشکر فضل‌الله زاهدی تردیدی وجود ندارد. چندی بعد از رخداد ۲۸ مرداد میان دو تشکل سومکا و آریا اختلافاتی که منجر به مشاجره و نزاع شد، آغاز گردید که به سهم‌خواهی آنان از خوان گسترده کودتاچیان مرتبط می‌شد.

وزارت دفاع ملی ۳۴۶

تاریخ: ۱۳۲۲/۶/۱۶ [۱۳]

شماره: ۱۱۱۱۲

محرمانه، فوری

از: فرمانداری نظامی شهرستان تهران و حومه

۳۴۶. در دوران حکومت ملی دکتر مصدق، «وزارت جنگ» به «وزارت دفاع ملی» تغییر نام داد. نام جدید چندان دوام نیافت و در پی کودتای ۲۸ مرداد بار دیگر این نام به وزارت جنگ مبدل گشت.

به: جناب آقای نخست‌وزیر

گزارش

محترماً معروض می‌دارد: اختلافاتی بین احزاب سومکا و آریا موجود است که اغلب منجر به نزاع و مشاجره گردیده و چون احزاب مزبور طرفدار مقام شامخ سلطنت و دولت بوده و با وضع فعلی صلاح نیست این نوع مناقشات بین دو حزب مزبور وجود داشته باشد. مستدعی است مقرر فرمایند ترتیبی اتخاذ فرمایند که اختلافات بین دو حزب مزبور برطرف گردد.

فرماندار نظامی شهرستان تهران، سرتیپ دادستان

[امضا] ۳۴۷

این نامه به شماره ۱۶۰۲/۴ در دفتر محرمانه نخست‌وزیر وارد و ثبت می‌شود. پنج روز بعد از سوی سرلشکر زاهدی، نخست‌وزیر کابینه کودتا در حاشیه این مکتوب خطاب به رئیس شهربانی کل کشور نوشته شد: «در این خصوص از من کسب تکلیف شود.»^{۳۴۸} این عبارت سرکرده کودتا در برگیرنده دقایق و ظرایفی است که حل معضلات منجر به درگیری و زد و خورد میان دو تشکل در خدمت سلطنت پهلوی و کابینه کودتا را به سهولت در ید ذی‌کفایت خود می‌بیند. شاه که سرگرم خوشگذرانی در شهر رم بود در ۳۱ مرداد به تهران بازگشت. برای بازگشت شاه مراسم و تدارکات گسترده‌ای دیده شده بود. یک ماه بعد پهلوی دوم در یک نمایش تبلیغاتی برای زیارت بارگاه امام رضا(ع) رهسپار مشهد شد. نامه زیر از سوی سطوت، سرپرست حزب سومکا شاخه مشهد خطاب به استاندار خراسان نوشته شده است و در آن از عدم اطلاع نسبت به حضور «شاهنشاه محبوب ایران که شمشیر اقتدار سلطنت را با دست توانای شاهی بر فرق دشمنان کوفت و به جهانیان ثابت کرد که ایرانی فناپذیر است» در مشهد، به «میهن پرستان و شاهدوستان سومکا» ابراز گله و اعتراض شده است. محمدرضا پهلوی روز ۳۱ شهریور ماه به مدت سه روز رهسپار مشهد شد. نوشتار سطوت در برگیرنده نکات آموزنده فراوانی درباره پیدایش و فلسفه وجودی سومکا است که حائز اهمیت می‌باشد.

۳۴۷. اسنادی از احزاب سیاسی در ایران. ص ۳۴۳.

۳۴۸. همان، صص ۳۴۲ - ۳۴۳.

تاریخ: ۱۳۳۲/۷/۴

حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران «سومکا»

شماره: ۱۵۱۰

پایگاه مشهد

جناب آقای استاندار معظم استان نهم

به طوری که استحضار دارید، حزب سومکا در چنان زمانی به وجود آمده که کشور سرفراز و تاریخی ایران با دست هزارها افراد نالایق و پست و مزدور اجانب به لب پرتگاه نیستی کشانیده شده، افراد غیور و شرافتمندش صلابت اجدادی خود را از دست داده، مهبیای مرگ و نیستی بودند. در همچو موقع خطیر، افراد پولادین این حزب بزرگترین مسئولیت تاریخی را به عهده گرفته و وظیفه دارند افراد متمرکز اجتماع را به ملیت خودشان و به افتخارات و سنن باستانی این ملیت که شاهدوستی از اهم آنهاست آگاه سازند. بر هیچ کس پوشیده نیست دشمنان ما چه نقشه‌های شوم و جنایت‌آمیزی برای کشور و ملت ما طرح کرده و چگونه نوامیس ملی و مذهبی ما را بازیچه قرار داده و چطور روح شهادت و ایمان و دلوری موروثی ما را غارت می‌نمودند که به خواست خدای ایران با قیام تاریخی ۲۸ مرداد تمام آنها نقش بر آب شد. پیشرو این نهضت عظیم شاهنشاه محبوب ایران بود که شمشیر اقتدار سلطنت را با دست توانای شاهی بر فرق دشمنان کوفت و به جهانیان ثابت کرد که ایرانی فناپذیر است. در این صورت چنین سلطانی که خریدار تاریخ و حیات وطن ما است و در یک چنین موقعیت پرمخاطره، قدم به خانه ما می‌گذارند، چرا باید در مسیر یک انبوه نامتشکل و بی‌نظم و ترتیب قرار بگیرند. جای بسی تعجب است اولیای امور خبر مسرت‌بخش تشریف‌فرمایی ذات اقدس همایونی را به هواداران دیروز مصدق و افراد غیرمتشکل می‌رسانند، لیک سومکا را از این افتخار ناگهانی محروم می‌سازند. حس میهن‌پرستی و شاهدوستی و خون پاک ایرانیت به ما اجازه می‌دهد که در مقابل این عدم توجه شدیداً اعتراض نموده، رفع این اهانت نابخشودنی را جداً از اولیای مربوطه درخواست نماییم. ما از آنها که خود سربازند و با خوی سربازی آشنا و زبان ما را می‌فهمند مطمئن و چشم یاری داشته و اطمینان داریم این توهین از طرف کسانی است که وجود سومکا را خار راه مقاصد شیطانی خود می‌دانند. به هر حال آرزو مندیم که در آتیه مقام و اهمیت سربازان ملی را از نظر دور نداشته و ما را در راه انجام وظیفه یاری کنند.

با تقدیم احترامات - شاد ایران، شاد رهبر

فرم‌دار حزب سومکا، پایگاه مشهد - یوسف ضیاء سطوت

[امضا] ۳۴۹

سطوت رونوشت نامه خود را برای آگاهی «جناب آقای عمیدی نوری، معاون محبوب و معظم نخست‌وزیری» که «مراتب، فضل و دانش و میهن‌پرستی و علاقمندی» اش «به احزاب سیاسی طرفدار عظمت و استقلال ایران» مبرهن است، می‌فرستد. ۳۵۰

رخداد ۲۸ مرداد همایون را مبدل به یک عنصر مسئله‌دار درون تشکیلات کرد. همایون نیک می‌دانست که در این روز بر ایرانیان چه گذشت. وی سالها بعد ناگزیر معترف شد که «دست آمریکا و انگلستان را در ۲۸ مرداد نمی‌توان ندید. آن اندازه کتاب و سند انتشار یافته است که آنچه را که در همان زمان نیز کسی درباره‌اش تردیدی نداشت اعتبار یک واقعیت تاریخی ببخشد.» ۳۵۱ مواضع پرتناقض سومکا باعث سرخوردگی او شد به گونه‌ای که هر هفته و یا هر دو هفته یک مرتبه به حزب می‌آمد. ۳۵۲ «ولی سرانجام در دی ماه ۱۳۳۲ داریوش همایون از سومکا نیز کنار می‌رود.» ۳۵۳ همایون در این مورد اظهار می‌دارد:

پس از ۲۸ مرداد ما به دنبال گرفتن غنائم نرفتیم و به کارهایی مانند تصحیح نمونه‌های چاپی در چاپخانه روزنامه‌ها روی آوردیم، ولی خود را با کشوری روبه‌روی یافتیم که هیأت حاکمه آن (این اصطلاح در آن دهه‌ها بسیار معمول بود) ایران را از نظر سیاسی و اقتصادی آماده مردمسالاری نمی‌دانست و چندان کاری هم برای آماده کردن زمینه نمی‌کرد. تا اصلاحات ارضی زمستان ۱۳۴۰ جامعه ایرانی در بی‌حرکتی و رکود و فساد بیکرانه از بحرانی به بحران دیگری سکندری می‌خورد. بیرون آمدن ما از حزب سومکا با ایدئولوژی ابتدائی و خشونت‌بار آن ناگزیر بود. آن حزب تنها در شرایطی به عنوان یک واکنش سخت ضدکمونیستی می‌توانست علت وجودی داشته باشد و پس از پراکنده شدن حزب توده به دست

۳۴۹. همان، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.

۳۵۰. همان، ص ۳۴۴.

۳۵۱. داریوش همایون. گذار از تاریخ، صص ۸۷ - ۸۸.

۳۵۲. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۳۵۳. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۲۲.

نخستین حکومت پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیگر معنایی نداشت. خطر بلافاصله از میان رفته بود و ما میانه‌روی بیشتری به باورهای سیاسی خود آوردیم. گذشته از این آغاز کردیم در این که «دموکراسی تجملی بیش نیست» تردید کنیم، زیرا به نظر می‌رسید صرفاً بهانه‌ای برای نگه‌داشتن گروهی عموماً ناشایسته بر سر قدرت است.^{۳۵۴}

اما واقعیت این است که تاریخ مصرف سومکا پایان یافته بود و فعالیت این تشکیلات شبه‌نظامی با وجود حاکمیت نظامی که بی‌هیچ رودریاستی به قلع و قمع مخالفان می‌پرداخت، دیگر لزومی نداشت.

مقرری شهربانی برای منشی‌زاده

در پی کودتای ۲۸ مرداد، فعالیت‌های سومکا بسیار کم‌رنگ شد و دیری نپایید که جوش و خروش حزب متوقف و تشکیلات آن به تعطیلی گرایید. طبق اطلاعات مندرج در پرونده حزب سومکا در ساواک «دکتر منشی‌زاده با دریافت مقرری از مقامات انتظامی بسنده کرد. در سال ۱۳۳۶ مقرری او ماهانه ۲۵۰۰ ریال بوده است.»^{۳۵۵} همان گونه که پیشتر نقل شد میان منشی‌زاده و رکن دو ارتش ارتباطاتی برقرار بود. یک مرتبه نیز گویا در همین سال -۱۳۳۶- کتابی از سوی منشی‌زاده برای سرتیپ طاهری، رئیس رکن دو توسط یکی از اعضای سومکا ارسال می‌شود.^{۳۵۶} جالب آن که اجاره‌بهای خانه متصرفی منشی‌زاده و حزب رو به احتضار او که در خیابان خانقاه واقع و متعلق به بانو حشمت سلیمانی بود، ماهانه از محل وجهی که اداره کل شهربانی به منشی‌زاده می‌پرداخت، تأدیه می‌گردید.^{۳۵۷} حتی سال ۱۳۳۷ که منشی‌زاده به آمریکا مسافرت می‌کند نیز معوقه اجاره‌بها تأدیه می‌شده است. سند مهم زیر نشانگر بهره‌مندی تشکیلات اسمی سومکا حتی تا سالها پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ردیف اعتبار بودجه دولتی است که شهربانی کل کشور به طور محرمانه موظف به پرداخت آن بوده است.

۳۵۴. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۳۱.

۳۵۵. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۷۳. در اثر یاد شده ۱۳۵۶ آمده که قطعاً این خطا در حروفچینی روی داده است.

۳۵۶. منبع شفاهی: خسرو معتضد.

۳۵۷. اسنادی از احزاب سیاسی در ایران. صص ۳۵۲ - ۳۵۳.

تاریخ: ۱۳/۱۲/۱۶ [۱۳] نشان شیر و خورشید
 شماره: ۱/۲۰۷۴۲ وزارت کشور
 محرمانه- مستقیم شهربانی کل کشور
 جناب آقای نخست‌وزیر [دکتر منوچهر اقبال]

محترماً عطف به مرجوعه مورخ ۱۳/۱۱/۳۰ [۱۳] موضوع مبلغ یکصد و پنجاه و چهار هزار ریال اجاره معوقه خانه استیجاری آقای دکتر منشی‌زاده جهت محل حزب سومکا به استحضار عالی می‌رساند: اعتبار سال ۳۸ [۱۳] حزب سومکا موجود می‌باشد و مبلغ یکصد و پنجاه و چهار هزار ریال اجاره‌خانه معوقه حزب مزبور را به هر کس که معرفی فرمایند پرداخت خواهد شد. مستدعی است امر و مقرر فرمایند به گیرنده وجه ابلاغ شود برای دریافت مبلغ مزبور به صندوق اداره حسابداری شهربانی کل کشور مراجعه نمایند.

رئیس شهربانی کل کشور، سپهبد علوی مقدم
 [امضا] ۳۵۸

منشی‌زاده با سپهبد تیمور بختیار، نخستین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارتباط نزدیک داشت، به طوری که با برکناری بختیار در ۲۴ اسفند ۱۳۳۹ از ریاست ساواک و خروج او در ۵ بهمن ۱۳۴۰ از ایران، منشی‌زاده نیز پس از رخداد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به خارج تبعید شد. وی بی‌درنگ رهسپار مسقط‌الرأس تحصیلی خود - آلمان - شد و در شهر مونیخ اقامت جست و عده‌ای از عناصر راست افراطی را جذب و سازمان داد و با همکاری ضیاء رضوی نشریه «سوگند» را در مونیخ منتشر کرد.^{۳۵۹} مهدی خانبابا تهرانی در گفت و گوی خود با حمید شوکت به دیدارش با منشی‌زاده در این برهه که توسط رضوی در یکی از هتل‌های شهر مونیخ صورت می‌گیرد، اشاره دارد و در پاسخ به این پرسش که «آیا منشی‌زاده به قصد بررسی مسائل سیاسی با تو ملاقات کرد؟» اظهار می‌دارد:

بله، او می‌خواست پیرامون مسائل سیاسی و به ویژه اختلافات چین و شوروی، با من گفتگو کند. خایطرم هست که آن زمان اختلافات میان چین و شوروی بالا گرفته و منشی‌زاده از مواضع چینی‌ها دفاع می‌کرد. او متنی را از یکی از نویسندگان چینی

۳۵۸. همان، ص ۳۵۴، مرکز اسناد ریاست جمهوری، بایگانی اسناد نخست‌وزیری، پرونده شماره ۴۴۳۷۹.

۳۵۹. نگاهی از درون به جنبش چپ ایران. صص ۲۵۷ و ۱۰۲.

به نام یائو، تحت عنوان «وظایف کارمندان آکادمی علوم اجتماعی و سیاسی» خوانده و بسیار هیجان‌زده شده بود. منشی‌زاده معتقد بود که چینی‌ها ناسیونالیسم آگاه دارند و نمی‌خواهند زیر سیطره شوروی باقی بمانند.^{۳۶۰}

منشی‌زاده چندی بعد بنا به نوشته سرهنگ ستاد پژمان دعوت دولت عراق را پذیرفته به آن کشور عزیمت می‌کند و به تبلیغات در رادیو و تلویزیون بغداد علیه شاه و خاندان پهلوی می‌پردازد. به نوشته پژمان تمامی نوارهای سخنرانی‌های منشی‌زاده نزد کورش آریانا، فرزند ارشد ارتشبد آریانا موجود است. به باور سرهنگ پژمان حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) به یاری انگلیسی‌ها تأسیس شد.^{۳۶۱} اقامت منشی‌زاده در عراق دیری نپایید. وی بعدها به چند کشور و سپس سوئد عزیمت کرد و در شهر اوپسالا به استادی دانشگاه رسید و تدریس فرهنگ ایران باستان را برعهده گرفت. منشی‌زاده اواخر تیرماه ۱۳۶۸ در سن حدود ۷۶ سالگی در اوپسالا درگذشت. ایرج افشار در یادداشت خود بر «وهرودوآزنگ» آورده است:

منشی‌زاده در دو زمینه کتاب دارد: (۱) تحقیقات ایرانی (۲) رساله‌های سیاسی و عقیدتی. جهاننداری پارسها (ترجمه)، داریوش یکم پادشاه پارسها (از پترولیوس یونگه)، گیل‌گمش کهن‌ترین حماسه بشری^{۳۶۲} از کتابهای تحقیقی او است که از آلمانی به فارسی ترجمه کرده است. در دوران اقامت در سوئد چهار کتاب به زبان آلمانی منتشر کرد:

- Das Persische im Codex Cumanicus. 1969 (Acta Universitatis Upsaliensis)
- Ta'ziya des Persischen Passionsspiel. Uppsala. 1977.
- Topographisch-Historische Studien zum Iranischen National Epos. Wiesbaden. 1975 (Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes. 41.2)
- Die Geschichte Zarer's. Ausführlich kommentiert. Uppsala, 1981 (Acta Universitatis Upsaliensis, 4).^{۳۶۳}

۳۶۰. همان، صص ۲۵۷ - ۲۵۸.

۳۶۱. عیسی پژمان. اسرار قتل و زندگانی شگفت‌انگیز سپهبد تیمور بختیار. پاریس، ژن، ج ۲، ۱۳۷۰، صص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۳۶۲. این اثر اخیراً نیز به سال ۱۳۷۸ از سوی انتشارات جاگرمی به طبع رسید. مترجم لوحه‌های میخی آن: جورج اسمیت، ترجمه به آلمانی: گئورگ بورکهارت، و ترجمه به فارسی توسط: داود منشی‌زاده، انجام شده است.

۳۶۳. ژوزف مارکوآرت. وهرود و آزننگ، جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی. ترجمه با اضافات از داود منشی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸، ص ۱۶.

فصل هفتم

مرد پر رمز و راز

و حالا ناسیونالیسم مثبت
آشنایی با چهره‌ای ناآشنا
پیوند زندگیا و منشی زاده با بختیار
ناگفته‌های یک بازداشت
زوایای نامکشوف پرونده بیروت

و حالا ناسیونالیسم مثبت

از یادداشت‌های همایون به سال ۱۳۳۳ چیزی یافت نشد. چکیده خاطرات نسبتاً پیوسته وی در نیمه نخست ۱۳۳۲ خاتمه می‌پذیرد و بخشهای دیگر و موجز آن به طور متناوب و مقطع تا نیمه دهه سی ادامه دارد. داریوش همایون از ابتدای سال ۱۳۳۳ سعی می‌کند با کمک دکتر ضرابی و امیر مگری خود را به جهانگیر تفضلی نزدیک کند. اینان قصد داشتند تشکیلاتی با عنوان «ناسیونالیست مثبت» تشکیل دهند ولی گویا تفضلی از وجود آنها تنها برای نوشتن مقاله در «ایران ما» بهره می‌برد.^{۳۶۴} جهانگیر تفضلی با همکاری غلامعلی پرویزی و هیأت تحریریه‌ای مرکب از خسرو اقبال، اسماعیل پوروالی، و محمود تفضلی، آماده‌سازی نشریه ایران ما را عهده‌دار بود. ایران ما، طی سه دوره انتشار یافت. بعد از سال ۱۳۲۷ یک سال تعطیل شد و با امتیاز جدید به نام فاطمه تفضلی به صورت هفته‌نامه نامنظم برای تقریباً دوازده سال ادامه انتشار یافت. در سال ۱۳۳۴ ماهنامه «ناسیونالیست» به سردبیری امیرشاپور زندنیا با امتیاز ایران ما منتشر شد.^{۳۶۵} به نظر می‌رسد همکاری زندنیا و همایون با تفضلی از نیمه سال ۱۳۳۳ و به گاه آماده‌سازی «مجموعه» که با امتیاز «ایران ما» منتشر می‌شد آغاز شده باشد. از تاریخ انتشار نشریه شماره یک «مجموعه» اطلاعی بدست نیامد اما مجموعه شماره ۲ در اسفند ۱۳۳۳، شماره ۳ در فروردین ۱۳۳۴، شماره ۴ در خرداد ۱۳۳۴، شماره ۵ در مهر ۱۳۳۴، شماره ۶ در آبان ۱۳۳۴، شماره ۷ در آذر ۱۳۳۴ منتشر شد. شماره‌های یاد شده در سال ۱۳۶۹

۳۶۴. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۱۰۶ و ۱۲۳.

۳۶۵. مسعود برزین. شناسنامه مطبوعات ایران، از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ ش. تهران، بهجت، ۱۳۷۱، ص ۷۱.

توسط زندانیا به نگارنده هدیه شد. از ادامه انتشار «مجموعه» پس از آذر ۱۳۳۴ نیز بی‌خبرم. از شماره پنجم نیز قید «نشریه ناسیونالیست‌ها» بر روی جلد (صفحه اول) نشریه که در قطعی نزدیک به وزیری منتشر می‌شد، اضافه گردید. مندرجات «مجموعه» در چند بخش: علوم اجتماعی، سیاست، مباحثات (با خوانندگان)، و هنر، بود. هر شماره نیز در ۳۰ صفحه تهیه و تدارک می‌شد و شماره صفحات مسلسل بود. به منظور آگاهی خوانندگان، ذکر اجمالی از مندرجات این نشریه که نمایندگی یک جریان فکری را یدک می‌کشید، ضروری به نظر می‌آید. در یادداشت آغازین شماره دوم «مجموعه» زیر عنوان «با ناسیونالیست‌ها» آمده است:

چندگاهی است «ناسیونالیسم نو» در ایران راه یافته، سرهای پرشوری را در راه خود به کار انداخته است. حتی در این مدت کوتاه شهیدانی داشته، زندانها چهره‌های تغییرناپذیر پیروانش را دیده‌اند. اما بی‌شک، «ناسیونالیسم نو» می‌توان گفت، همه آنچه برایش انجام شده، تقریباً بی‌نتیجه مانده. بی‌نتیجه مانده زیرا خودخواهی‌ها - آن‌چه خودخواهیش می‌نامند - مانع تجمع همه نیروهای جوان و تازه او گشته است. البته ما ناامید نیستیم و پیوسته مصمم و امیدوار در سنگر خود ایستاده‌ایم. ما حاضریم اگر لازم باشد پنجاه بار دیگر آغاز کنیم تا به نتیجه برسیم. و ما از راه خود باز نخواهیم گشت و حتی چوبه دار و برابر لوله‌های سرد تفنگ جز با ایمان ناسیونالیستی خویش جان خواهیم سپرد. و ما ایمان داریم که پیروزی آینده آئین سیاسیمان در این سرزمین مقدس و در میان این ملت جاویدان حتمی است. و ما با این ایمان می‌جنگیم و از همه آنها که خود را ناسیونالیست می‌خوانند دعوت می‌کنیم که در صفوف واحدی متشکل شوند. با رهبری واحدی به سوی هدف واحدی. ۳۶۶

سود و زیان تاریخ برای زندگی، چگونه می‌توان مقاومت کرد، ناسیونالیسم نو در برابر کمونیسم، و بررسی وضع بالشویک‌ها در ایران، از جمله سرعنوان‌های مقالات مهم همین شماره «مجموعه» است. در یادداشت شعارگونه شماره سوم «مجموعه» که بی‌شبهت به یک اطلاعیه سیاسی نیست می‌خوانیم:

سال نو آغاز شده است و به همراه آن در ایران حکومتی سقوط کرده جای خود را

به حکومتی دیگر سپرده است. ما بدون توجه به تغییر حکومت‌ها خونسرد به راه خود می‌رویم و در سنگر خود می‌ایستیم. ما راه درازی در پیش داریم پرنشیب و فراز... و ایمان داریم که هر یک از این سال‌های نو، ما را یک قدم به برقراری نظام ناسیونالیستی در ایران نزدیک‌تر خواهد ساخت. به کوری چشم دشمنان این خون و این خاک، سرانجام ناسیونالیسم در ایران مستقر خواهد شد. ما با این امید می‌جنگیم و می‌کوشیم... اگر باید ایران جاودان بماند، باید که در آن ناسیونالیسم پیروز شود. راه دیگر مرگ است و نیستی، و راه سومی وجود ندارد.^{۳۶۷}

در این شماره مقالاتی با عنوان بینش‌های ملی و ضدملی، آغاز تمدن در ایران، سازمان‌های کارگری و نهضت‌های ملی، انقلاب کوچک، بیشتر توجه خواننده را به خود جلب می‌کند. یادداشت شماره چهارم «مجموعه» به پایمال شدن حقوق تاریخی ایران از سوی انگلستان در بحرین اختصاص دارد. مهمترین مقالات این شماره عبارتند از: مارکسیسم، اردوگاه سوم: سازمان فراماسونری طبقه فرومایه و فرودست، و می‌دانیم چرا برای یوگسلاوی احترام قائلیم. یادداشت شماره پنجم «مجموعه» به ضرورت برخورداری از ارتش نیرومند ملی اختصاص دارد.

این روزها بیش از هر زمانی در ادوار اخیر تاریخ حیات ملت ایران، ضرورت وجود یک ارتش نیرومند آشکار است. در صورت داشتن چنین ارتشی ایران بی‌شک می‌تواند مرکز حل و فصل امور خاورمیانه شود. برای همین ما از حکومت‌های وقت می‌خواهیم که تقویت ارتش را مقدم بر همه امور قرار دهند. نیرومندی نظامی عالی‌ترین تظاهر قدرت است و قدرت محرک و در نتیجه حافظ هستی است... زمین‌هایی که داشتیم و داریم حاصل قدرت نظامی ما بوده، آنها که از دست دادیم نشانه ضعف نظامی گذشته نزدیک ماست. این که ارتش معظم ایرانی و متکی به قدرت ملی ایران وجود داشته باشد، با کارخانه‌های اسلحه‌سازی، با آخرین سلاح‌ها و جدیدترین تجهیزات، هدف تغییرناپذیر ما ناسیونالیست‌هاست. باید هواپیماهای ما شهرها مان را از چشم خورشید بپوشانند، باید کشتی‌های ما دریاها را با آتش خود حراست کند و باید سربازان ما سرزمین‌ها و حقوق ملی از دست رفته ما را به ما بازگردانند.^{۳۶۸}

۳۶۷. همان، س ۱، ش ۳، فروردین ۱۳۳۴، ص ۶۲.

۳۶۸. همان، س ۱، ش ۵، مهر ۱۳۳۴، ص ۱۳۸.

در همین شماره به نوشتارهایی با عنوان: تیتو و تیتوئیسم، انقلاب اکتبر، احساسات و اخلاق جمعیت‌ها، برمی‌خوریم. با انتشار ششمین شماره، «مجموعه» یک ساله شد. در یادداشت این شماره در خصوص الحاق ایران به پیمان بغداد که در آن عراق، ترکیه، پاکستان و انگلیس عضویت داشتند آمده است:

و باز اداره‌کنندگان «مجموعه» خوشوقتند که پایان سال «مجموعه» مصادف با روشن شدن خط‌مشی سیاست خارجی دولت ایران بوده است. بیطرفی مفتضح یکصد و پنجاه ساله که ناشی از سیاست لاک‌پشتی این به اصطلاح سیاستمداران و مشایخ قوم بوده با اقدام قاطعی به پایان رسیده است. راست است که این «پیمان تدافعی» چنان که باید تنظیم نشده ولی به هر حال بر هر «سیاست موازنه» و هر «بیطرفی» ترجیح دارد. در دنیایی که ما جزء قدرت‌های جهانی نیستیم و قدرت‌های جهانی دسته‌های خود را مشخص کرده‌اند، یا باید با یکی از دسته‌ها همراه بود، یا باید چوب‌فتح و شکست هر دو را خورد. اما امروز با وجود این پیمان باید دستگاه حاکمه ایران به خود آید و به این بی‌برنامه بودن کارها، به این دزدبازاری که متأسفانه در سازمان اداری ماست، به این جنجال‌های ننگین آنها که کرسی‌های وکالت را اشغال کرده‌اند، پایان داد... اگر دولت ایران باید وضع اقتصادی و سیاسی خود را مستحکم سازد و از متحدین خارجی خود، چنان که شایسته است به سود ملت استفاده برد باید با قدرت، پوسیدگی‌ها و ننگ‌ها را نابود کند. ضمناً باید همیشه در نظر داشته باشد که معنی اتحاد، تسلیم در برابر متحدین دیگر نیست و ایران با سوابق تاریخی و موقعیت جغرافیایی خود باید به حق مرکز اساسی پیمان بشود.^{۳۶۹}

گفتارهای با اهمیت این شماره عبارتست از: سرگذشتی از اتواسکورزنی (ستوان ارتش ایتالیا که به کمک چند چترباز، موسولینی را نجات داد)، نیروی دریایی داشته باشیم، بینش‌های ملی و ضدملی، اعترافات یک کمونیست (ناگفته‌های آرتور کوستلر). یادداشت هفتمین شماره «مجموعه» به پاسداشت واقعه ۲۱ آذر اختصاص دارد.

۲۱ آذرماه هر سال ما را به یاد دو خاطره می‌اندازد. این روز هم ادب‌آرامیزترین

۳۶۹. همان، س ۲، ش ۶، آبان ۱۳۳۴، ص ۱۷۴. بیشتر در نشریه «سومکا» نیز به دفعات شاهد درج مطالبی از سوی مثلث «همایون، منشی‌زاده و زندنیا» در مذمت بیطرفی هستیم، که از جمله آنها مقاله «بیطرفی یعنی از هر دو طرف ماندن، باید جبهه خود را در سیاست جهانی مشخص سازیم» است. نک: سومکا، س ۲، ۱ مهر ۱۳۳۲،

روزهای تاریخ یک قرن اخیر ایران است و هم درخشان‌ترین این روزها. در چنین روزی بنای پوشالی‌ئی که روسیه بالشویک به نام حکومت‌های خود مختار آذربایجان و کردستان برپا ساخته بود موجودیت خود را اعلام و پنج میلیون از هموطنان و دو منطقه ثروتمند سرزمین ما را از ایران جدا ساختند و در تهران منتظرالوزاره‌ها، وجیه‌المه‌ها و جوجه‌فکلی‌های نیمچه روشنفکر از سران خائن آن دستگاه حمایت می‌کردند و آن را در ورق‌پاره‌های خود «تنور گرم» و «آماده برای تسخیر هندوستان» معرفی می‌کردند. با وجود حمایت علنی روسیه بالشویک، به علت اقدام شایسته و مؤثر سازمان سیاسی و دستگاه رهبری ارتش ما، بنای خیانت متزلزل شد. ارتش ما، علی‌رغم پروپاگاندهای همان رجال و همان فکلی‌ها، با سرعت و لیاقت به عمل پرداخت. و نیز قیام مردم آذربایجان بر ضد سازمان پوشالی بالشویکی، همراه با عمل قاطع ارتش، در چند روز آن بساط کاغذی را به دست گردباد حوادث سپرد و به سرچشمه خود در استپ‌های شمالی روانه ساخت و باز روز تسخیر مجدد تبریز ۲۱ آذر بود. ۲۱ آذر خاطره‌ای است از آن ادبار و این موفقیت؛ خاطره‌ای که نشان داد همه دستگاه‌های متکی به بیگانه در ایران ریشه‌ای نخواهند گرفت و پوشالی بوده و خواهند بود. ۲۱ آذر را باید همیشه در خاطر خود زنده نگاه داریم تا از تکرارش با هوشیاری ممانعت کنیم تا به جای این که روز قلع و قمع مشتی اوباش سیاسی جشن پیروزی ما باشد، زمانی برسد که روز پیروزی ما را پیروزی‌های تاریخی‌یی، آن‌چنان که نیاکان نامدار ما داشته‌اند، به وجود آورند.^{۳۷۰}

برخی مطالب درخور مطالعه این شماره: کاسیان لرستان، بحثی راجع به جنگ و نیروی زمینی، پیشنهاد خلع سلاح خروشچف و داستان چرچیل، است.

آشنایی با چهره‌های ناآشنا

امیرشاپور زند دنیا از دوستان نزدیک همایون در پایان دهه بیست و آغاز دهه سی است و دوستی میان این دو با فراز و فرودهای خاص خود سالها ادامه یافت. امیرشاپور، فرزند جلال در شهریور ۱۳۰۶ در کرمانشاه متولد شد. جلال زند دنیا فرزند میرزا اسدالله خان زند مؤسس گمرک آبادان بود و دو مرتبه پس از جنگ جهانی اول و زمان شیخ خزعل و پس از دستگیری او تا زمان جنگ جهانی دوم رئیس گمرک آبادان بود. همچنین

رئیس گمرک بندر لنگه، کفیل گمرک بوشهر، و کفیل و رئیس دارایی بندرعباس. وی افزون بر این رئیس گمرک مازندران در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۴ بود. در مدت اقامت خود در خوزستان، روزنامه خوزستان را که در سال ۱۳۰۵ به صاحب امتیازی مجید موقر ابتدا به طور هفتگی و سپس هفته‌ای چند شماره در اهواز منتشر می‌شد را اداره می‌کرد. جلال زندیا یک سال پس از آغاز جنگ جهانی اول داوطلبانه به ارتش انگلیس ملحق می‌شود و در نبرد کوت‌العماره که منجر به شکست سنگین انگلیسی‌ها و اسارت شماری از نیروی نظامی آنان توسط سپاه عثمانی شد شرکت کرد. هواداران زندیا ساده‌انگارانه حضورش را در ارتش انگلیس نفوذی دانسته او را مسئول انفجار انبار مهمات ارتش انگلیس پنداشته که منجر به سقوط کوت‌العماره شده است، و بر این ادعا هیچ مدرکی نیز اقامه نمی‌شود؛^{۳۷۱} ضمن این‌که بسیار بعید می‌نماید انگلیسی‌ها تا سال‌های بعد که حضور فعال و قدرتمندی در کشورمان داشتند با وجود اطلاع از این اقدام زندیا نه تنها تعرضی به او نکردند که موجبات ارتقاء مقامش را نیز فراهم کردند.

مادر امیرشاپور، ملوک سپهری بود. نسب نیاکان زندیا به کریمخان زند بازمی‌گردد. زندیا سال‌های کودکی خود را در شهرهای جنوب ایران از خوزستان تا بلوچستان و در کرمان و اصفهان گذراند. در جنگ جهانی دوم در آبادان و سپس بابلسر ضمن اشتغال به تحصیل به رویارویی با بلشویک‌ها پرداخت. در ۱۳۲۴ در مازندران گروه یگانگی را بر ضد آنها ایجاد کرد. زندیا از طراحان و بنیانگذاران انجمن هنری جام‌جم بود. این انجمن همان طور که پیشتر اشاره شد بر علیه دیدگاه‌های هنری مارکسیست‌ها و به ویژه توده‌ای‌ها موضع داشت. زندیا از گردانندگان محوری نشریه «جام‌جم» ارگان مطبوعاتی این انجمن بود. در سال ۱۳۲۸ به یاری ضیاء مدرس و حمید شرکت «گروه ناسیونالیست‌های انقلابی» را ایجاد کرد. به نظر می‌رسد که آشنایی و همکاری وی با همایون از این مقطع بوده است. گروه ناسیونالیست‌های انقلابی مبادرت به انتشار کتابچه‌ای با عنوان «ناسیونالیسم ما» نمود. اینان مدتی نشریه «ناسیونالیست‌ها» را به صورت ماهانه منتشر می‌کردند. زندیا در ۱۳۳۰ به دریافت لیسانس از دانشکده حقوق نایل آمد. وی از نخستین مریدان منشی‌زاده و گروندگان به سومکا بود. زندیا مدتی مأمور اداره کانون انتشارات و کلاس آموزش سیاسی سومکا شد. در اردی‌بهشت ۱۳۳۱

۳۷۱. یادنامه عماد. مهر ۱۳۷۷، به اهتمام اسماعیل رزم‌آسا، ص ۱۱.

پس از تصفیه حزبی، ابتدا به سرپرستی دفتر رهبری و سپس به سمت فرهنگدار سومکا منصوب شد. در اوایل تیرماه ۱۳۳۱ به تشکیل «گروه جاویدان» مأمور شد. وی مدتی سرپرست دفتر رهبری و فرمانده موقت سومکا نیز بود.^{۳۷۲} افزون بر اسناد ساواک، پرونده‌های انفرادی زندنیان حکایت از آن دارد که:

وی در [۸ شهریور] سال ۱۳۳۱ در حالی که از اعضاء مؤثر حزب سومکا بوده به سفارت مجارستان [خانه وکس و خانه صلح] حمله و خساراتی به بار آورد که متعاقب آن دستگیر و به ۴ ماه [تا ۲۹ آذر] زندان محکوم می‌گردد. در سال ۱۳۳۲ به اتهام اقدام علیه سلطنت بازداشت و در مرحله تجدیدنظر از اتهام منتسبه برائت حاصل می‌کند. در سال ۳۳ با اجازه تیمور بختیار تصمیم به تشکیل حزب ناسیونالیست گرفته که بعد از به ثبت رساندن منصرف می‌شود. وی در زمانی که نماینده شرکت ملی نفت در اطریش بود به علت تماس و ارتباط با تیمور و انجام تحرکاتی از طرف ساواک احضار شد لیکن از مراجعت به ایران خودداری کرده و به انگلستان متواری می‌شود. در سال ۱۳۴۷ به اتفاق بختیار به اتهام حمل اسلحه غیرمجاز در بیروت دستگیر و زندانی می‌شود. در زندان آمادگی خود را جهت بازگشت به ایران اعلام نموده و در نتیجه با همکاری نمایندگی ساواک در لبنان به ایران اعزام و بلافاصله بازداشت شد. در جریان تحقیقات معموله ضمن دراختیار گذاشتن اطلاعات خود و اظهار ندامت، به علت همکاری خویش با ساواک پس از مدتی از زندان آزاد شد. وی پس از آزادی همکاری خود با ساواک را ادامه داد.^{۳۷۳}

زندنیان از کادرهای اصلی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) بود و از سوی منشی زاده به سمت «فرهنگدار» تشکیلات گماشته شده بود. یادداشت شتابزده اردی بهشت ماه دکتر منشی زاده، رهبر حزب از بازداشتگاه فرمانداری نظامی خطاب به زندنیان نشانگر جایگاه و شأن وی در میان سومکائیان است.

۲ اردی بهشت ۱۳۳۲

هم‌پیمان عزیزم، زندنیان

۱. من هیچ وقت ذره‌ئی نسبت به ایمان شما درباره حزب، درباره خودم و

۳۷۲. سومکا. س ۱، ش ۳۳، ۱۱ فروردین ۱۳۳۲، ص ۲.

۳۷۳. سیهید تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸،

ج ۱، صص ۲۴۰ - ۲۴۱.

- همچنین از صمیمیت و فداکاری شما شک نداشته‌ام.
۲. دستگاهی که من به دست شماها سپرده‌ام باید سعی شود اگر نه بهتر لااقل با همان وضع به من تحویل داده شود.
 ۳. در سختگیری انضباط حزبی از هیچ چیز فروگذار نکنید. فقط متوجه باشید که در شهر تماس‌های نامطلوب تلاش [کذا] قوای حزبی نتیجه نشود.
 ۴. به هم‌پیمان و رهرام دستور کافی داده‌ام.
 ۵. ایمان افراد نسبت به هم باید قوی باشد.

شاد ایران، منشی‌زاده^{۳۷۴}

بنا به گواهی نامه شماره ۲۲۰ مورخ ۱۳۴۶/۲/۸ بهرام فلائکه، متصدی امور کنسولی سفارت ایران در اتریش (وین) امیرشاپور زندنیا کارمند اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) در وین بوده است.^{۳۷۵}

پیوند زندنیا و منشی‌زاده با بختیار

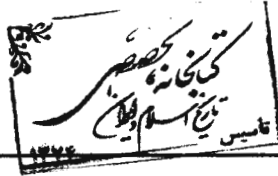
فعالیت سپهبد تیمور بختیار علیه محمدرضا پهلوی از نیمه دهه چهل شدت می‌گیرد. در این راه شاپور زندنیا مساعدت‌هایی را نهان‌روشانه به وی مبذول می‌دارد که از دیدگان شکارچیان خبری سازمان اطلاعات و امنیت کشور که از رهگذر شنود تلفنی و تعقیب و مراقبت، فعالیت‌های سپهبد بختیار را زیر نظر داشتند پنهان نمی‌ماند.

مستخرج از نامه شماره ۳۷ [مورخ] ۱۳۴۶/۱/۲۱۱ [۱۳]

۱. آقای شاپور زندنیا عضو شرکت نفت و مأمور خدمت در اوپک (وین) پس از تماس‌های مکرر با سپهبد بازنشسته بختیار وسیله تلفن ۸۶۷۴۰۴ که متعلق به بختیار می‌باشد قصد دارند مقداری مواد تخریبی تهیه نموده و به آلمان بفرستند. قصد آنها ایجاد خرابکاری و سوءقصد در مدت مسافرت رسمی شاهنشاه آریامهر به آلمان می‌باشد... در این جریان و در تهیه مواد اولیه و فرمول شیمیایی آن عده‌ای از ایرانیان مقیم اروپا با شاپور زندنیا و سپهبد بختیار همکاری داشته‌اند و ضمناً شاپور زندنیا طی پیام تلفنی به سپهبد بازنشسته بختیار اعلام نمود بسته‌ها حاضر است... به موجب تلگراف [شماره] ۲۰۹ [مورخ] ۴۶/۱/۲۹ و نامه شماره ۳۲۷ [مورخ]

۳۷۴. از مجموعه اسناد زندنیا که تصویر آن از سوی وی در اختیار نگارنده قرار گرفته است.

۳۷۵. همان.



۴۶/۲/۸ نمایندگی آلمان

۱. شاپور زندنیا در سپتامبر یا اکتبر ۱۹۶۶ [۱۹] در صدد انتخاب فردی بوده است که چمدانی را از شخصی در ژنو گرفته و به شخص دیگری در محل دیگری تحویل نماید. محتویات آن اسلحه و وسیله سپهبد بختیار در ژنو تهیه شده است. ۳۷۶

سپهبد بختیار نه تنها با زندنیا بلکه با رهبر سومکا نیز پیوندهایی داشت. همین پیوندها موجبات تبعید منشی زاده از ایران به خارج از کشور شد. منشی زاده که با گریز به خارج حقوق شهربانی اش قطع شده بود، حالا حقوق بگیر نخستین رئیس معزول سازمان اطلاعات و امنیت کشور شده بود. گزارش سری مخبر ساواک فوق العاده مهم و جالب توجه است.

به: ۳۱۵
از: آلمان
گیرندگان خبر: ۳۰۴-۳۲۳

طبقه بندی حفاظتی

منبع: ۵۵۰

گزارش خبر

منشا: خسرو قشقایی

تاریخ رسیدن خبر به رهبری عملیات: ۴۶/۴/۷

موضوع: اظهارات خسرو قشقایی در مورد سپهبد بازنشسته بختیار

چندین دفعه خسرو قشقایی تصمیم داشته که به مقامات ایرانی ذیصلاح در آلمان اطلاع دهد که داود منشی زاده و عده ای از رفقای او با سپهبد بازنشسته بختیار رابطه داشته حتی وی پولهایی هم به آنها می دهد ولی چون هر وقت در این گونه موارد صحبتی شده بلافاصله سپهبد مزبور از آن اطلاع پیدا نموده لذا نتوانسته ارتباط این عده را با بختیار به مقامات ایرانی ذیصلاح اظهار نماید. ضمناً خسرو قشقایی تصور می نماید بختیار در اطریش هم با عده ای مربوط باشد و شاید مرکز فعالیت نامبرده در اطریش باشد.

[در حاشیه، احتمالاً از سوی معاون امنیت داخلی آمده است:] پس معلوم می شود بختیار در دستگاه سازمان [ساواک] در آلمان نفوذ دارد و از جریانها مطلع می شود. در مورد تمام افراد سازمان در آلمان بررسی و تصفیه شوند. ۴/۲۹

[در حاشیه پایین:] به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید. تاریخ ۳۷۶/۴/۳۰

به دنبال دریافت چنین گزارش‌هایی که حاکی از فعالیت مشکوک زندنیان بود و مراتب از سوی ساواک به آگاهی بلندپایگان شرکت نفت رسید، در مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۶۷ م / ۲۶ فروردین ۱۳۴۶ ش از سوی آقاخان بختیار، مدیر امور اداری شرکت ملی نفت طی تلگرافی خطاب به هیأت نمایندگی ایران در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) اعلام شد «به شاپور زندنیان توصیه کنید فوراً خود را در تهران معرفی کند و به مأموریت او در اوپک خاتمه دهید.»^{۳۷۸} و به گونه‌ای که اشاره شد زندنیان از بازگشت به ایران خودداری ورزید و به ارتباط خود با سپهد بختیار جنبه علنی بخشید.

ناگفته‌های یک بازداشت

در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۷ ش / ۵ مه ۱۹۶۸ م خیرگزاری‌ها گزارش دادند که سپهد تیمور بختیار و دکتر امیرشاپور زندنیان به علت قاچاق اسلحه در بیروت بازداشت شدند.^{۳۷۹} درباره این رخداد، مطبوعات کشور به علت سانسور شدید، آگاهی‌های خبری مناسبی را به مردم ارائه ندادند و به همین دلیل تاکنون این واقعه در زمره حوادث مبهم و تاریک تاریخ سیاسی معاصر ایران قرار گرفته است. مجله «الشراع» به تازگی درباره این رویداد اطلاعات نو و سودمندی را به دست می‌دهد که در روشن ساختن زوایای تاریک آن حائز اهمیت است.^{۳۸۰} متن زیر برگردان فارسی این گزارش است که با توجه به اهمیت ناگفته‌های آن در زیر آورده می‌شود.

در سال ۱۹۶۸ مأموران گمرک در سالن مسافران بندر بیروت به یک مسافر ایرانی به نام امیر زندنیان ظنین شدند. دلیل شک آنان این بود که شاسی جیب لندرو او کمی بلندتر از اندازه معمول بود. مأموران ناگزیر به واریسی دقیق خودرو شدند. پس از برداشتن کف اتومبیل، یک چمدان که در آن تفنگ دوربین‌داری - از همان نوع که پنج سال پیش جان‌کندی، رئیس جمهوری پیشین امریکا را مورد سوء قصد قرار داده و به قتل رسانده بود - چند دستگاه گیرنده و وسیله جاسوسی یافتند که در کف

۳۷۸. تصویر سند نزد نگارنده موجود است.

۳۷۹. نک: باقر عاقلی. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران، گفتار، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۱۶.
۳۸۰. الشراع (مجله). ش ۷۸۶، ۲۳ ژوئن ۱۹۹۷ م / ۲ تیر ۱۳۷۶ ش. هفته‌نامه الشراع چاپ سوریه است و عنوان مقاله مندرج در آن: «الجنرال بختیار، فضیحة سیاسیة و بطولة جمرکیة»، ژنرال بختیار، افتضاح سیاسی و ماجراجویی در گمرک؛ نویسنده آن نامشخص است.

اتومبیل جاسازی شده بود.

زندنی در پاسخ به پرسش‌های بازپرسان در جریان بازجویی اظهار داشت که این تفنگ متعلق به ژنرال تیمور بختیار - یکی از خویشاوندان ثریا بختیار،^{۳۸۱} همسر مطلقه شاه - می‌باشد. یادآور می‌شود که ژنرال بختیار با رژیم وقت ایران اختلاف پیدا کرده و از کشور گریخته بود تا به مخالفت و مبارزه با شاه بر سر کسب قدرت بپردازد. زندنی در جریان بازجویی‌های اولیه یادآور شد که طبق برنامه از پیش تعیین شده قرار است تیمور بختیار، به منظور تحویل خودرو جیب لندرور و چمدان حاوی تفنگ، دستگاه‌های گیرنده و ابزارهای استراق سمع، بعد از ظهر آن روز از سویس به فرودگاه لبنان بیاید و از راه زمینی عازم عراق شود تا در آنجا به مبارزه خود با حاکمیت شاهنشاهی بپردازد.

پس از پایان بازجویی اولیه از زندنی، مأموران انتظامی مستقر در گمرک، بلافاصله عازم فرودگاه بین‌المللی بیروت شدند و به انتظار هوایمایی نشستند که قرار بود از سویس در فرودگاه به زمین نشیند. پس از فرود هواپیما، هنگامی که بختیار وارد سالن مسافران شد مأموران او را دستگیر کردند، و در بازرسی چمدان‌های بختیار یک هفت‌تیر، شماری فشنگ و چند وسیله جاسوسی بسیار دقیق و کوچک یافتند. افزون بر این، کیفی پر از پول نقد به مقدار پنج میلیون دلار امریکایی در یکی از چمدان‌های وی به دست آمد که تعجب فزونی را برانگیخت. با توجه به این که اظهارات زندنی موجب لو رفتن بختیار شده بود و در چمدان‌های وی نیز موارد سؤال‌برانگیز پیدا شده بود، او را به سالن مسافران بندر بیروت انتقال دادند تا ضمن تکمیل پرونده و ادامه بازجویی، با خودرو جیب لندرور و وسایل کشف شده روبه‌رو کنند. سپهبد بختیار در گمرک بندر بیروت اعتراف کرد که سلاح و وسایل کشف شده متعلق به اوست و قصدش آن بوده که آن‌ها را از راه لبنان به عراق و سپس ایران منتقل کند.^{۳۸۲} بختیار از مأموران می‌خواهد تا اجازه دهند با شیخ نجیب علم‌الدین، رئیس وقت شرکت هواپیمایی «الشرق الأوسط» تماس بگیرد. تا پس از اجازه کردن یک هواپیمای خصوصی «چارتتر»، بی‌درنگ بیروت را به مقصد

۳۸۱. پدران تیمور بختیار و ثریا بختیار، پسرعموی یکدیگر به شمار می‌آیند.

۳۸۲. بنا به نقل زندنی در گفت‌وگو با نگارنده، که با حضور دکتر مهیار خلیلی به سال ۱۳۶۹ صورت گرفت بختیار در سفر به امریکا قصد خود در خصوص براندازی رژیم شاه و اعلام جمهوری را در دیدار با مقامات امریکایی در میان نهاده بود و تدارک تفنگ دوربین‌دار و وسایل جاسوسی دقیق و انتقال آن از طریق عراق به ایران به منظور ترور محمدرضا پهلوی بوده است.

بغداد ترک کند. بختیار به منظور عملی کردن تقاضای خود رشوه‌های کلانی به مأموران پیشنهاد کرد اما آنها از پذیرفتن درخواست او سرباز زدند. البته اصرارهای بختیار قطع نشد و از آنها خواست تا با شارل حلو^{۳۸۳} رئیس جمهور وقت لبنان، و کامیل شمعون^{۳۸۴} رئیس جمهور سابق، تماس بگیرد که این درخواست‌های وی نیز با پاسخ منفی مأموران روبه‌رو شد. به دنبال پایان یافتن بازجویی‌های اولیه و تکمیل صورتجلسه بازپرسی، بختیار را دست بسته به دادستانی نظامی تحویل دادند.^{۳۸۵}

در نیمه تیرماه ۱۳۴۷ برخی خبرگزاری‌ها اعلام کردند که طبق تصمیم امیل ابوخیر، دادستان بیروت که گزارش آن تسلیم سلیمان فرنجیه، وزیر دادگستری لبنان شد، تیمور بختیار، ژنرال بازنشسته ایرانی که دولت ایران تقاضای استرداد او را کرده بود، به ایران تحویل داده می‌شود. به موجب این تصمیم، امیرشاپور زندنیا که همراه بختیار توقیف شده به دولت ایران تسلیم خواهد شد.^{۳۸۶} چند روز بعد، سلیمان فرنجیه وزیر دادگستری وقت لبنان، حکم تحویل تیمور بختیار به مقامات ایرانی را امضاء کرد. اما بروز یک رخداد مهم به داد بختیار رسید. سحرگاه ۲۶ تیر ۱۳۴۷ در عراق کودتا شد و عبدالرحمن عارف به لندن پناهنده شد و ژنرال احمد حسن البکر، رهبر کودتا به ریاست جمهوری عراق رسید. روابط خصمانه آن مقطع رژیم عراق با شاه با وارد آمدن فشار به دولت لبنان به منظور عدم تحویل سپهبد بختیار همراه شد.

بر پژوهندگان پوشیده نیست که آن هنگام به دلیل خودداری دولت لبنان از تسلیم این ژنرال مخالف رژیم شاه، روابط دیپلماتیک دو کشور لبنان و ایران قطع شد.^{۳۸۷}

۳۸۳. وی در سال ۱۹۱۳م متولد شد. در رشته حقوق در فرانسه تحصیل کرد و از مؤسسان حزب کثاب لبنان به شمار می‌آید. حلو، صرف‌نظر از این‌که از سیاستمداران برجسته لبنان به شمار می‌آمد که به گفت‌وگو و مذاکره علاقه فراوان داشت، وکیل و روزنامه‌نگار نیز بود. حلو از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰ رئیس جمهور لبنان بود.

۳۸۴. کامیل شمعون در ۳ آوریل ۱۹۰۰م در روستای دیرقمر در منطقه شوف جبل لبنان به دنیا آمد. تحصیلات خود را در بیروت گذراند. طی سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸م رئیس جمهور لبنان بود. پس از آن رهبری حزب راستگرای لیبرال ملی را به عهده گرفت.

۳۸۵. تاریخ معاصر ایران (فصلنامه). تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۲، ش ۵، بهار ۱۳۷۷، مقاله «گزارشی از ناگفته‌های یک بازداشت» به قلم صفاءالدین تیراثیان، صص ۳۲۶ - ۳۳۰.

۳۸۶. آیندگان (روزنامه). ۱۸ تیر ۱۳۴۷، ص ۱.

۳۸۷. محمدرضا پهلوی از بدو دستگیری سپهبد بختیار خواهان تحویل وی به دولت ایران بود اما دولت لبنان

بختیار چندی بعد با دست خالی از لبنان رفت.^{۳۸۸} یکی از همراهانش که چمدان‌های وی را تا بالای پلکان هواپیما برده بود، نقل می‌کرد که بختیار حتی پول پرداخت دستمزد به باربرها را نیز نداشت. در پی آن، ماجرای رسوایی بختیار که در آن پای‌شماری از سیاستمداران بزرگ لبنان به میان بود، مدتها در این کشور بر سر زبانها و نقل محافل بود.^{۳۸۹}

زوایای نامکشوف پرونده بیروت

اما روایت سرهنگ پژمان از ماجرای عزیمت و بازداشت سپهبد بختیار در لبنان کاملاً متفاوت با شنیده‌های جاری دربارهٔ زندگیا است. به زعم پژمان که از مسئولان ساواک است، زندگیا سر و سری با ساواک داشت و در نهران خدمتگزار ناپیدای سازمان اطلاعات و امنیت کشور بود و پیشتر به عضویت سازمان درآمد بود.

از جمله فرد شروری که در مسیر تیمور بختیار قرار می‌گیرد، شاپور زندگیا، اصلاً کارمند ساواک و به ظاهر عضو هیئت ایرانی دائمی نفت در ژنو است... ماجراجویی شاپور زندگیا دست از سرش بر نمی‌داشت. علاقه مفرطش به کارهای جاسوسی و اطلاعاتی او را به ساواک کشاند. در ساواک استخدام شد. هنوز نیامده به سمت عضویت هیئت دائمی نفت ایران در ژنو درآمد. هر دو کار را می‌کرد، هم همه اطلاعات نفت را به انگلیس‌ها می‌داد و هم شمه‌ای از کارهایش را به ساواک. در

→ چند ماه بعد، یعنی در ۱۵ مرداد ۱۳۴۷، در دادگاه نظامی آن کشور بختیار را به ۹ ماه زندان محکوم کرد. دولت لبنان در ۱۱ فروردین ۱۳۴۸ نه تنها رسماً مخالفت خود با تقاضای استرداد بختیار به ایران را اعلام کرد بلکه از سوی شفیق وزان، وزیر دادگستری آن روز لبنان دستور آزادی بختیار را نیز داد. روز بعد بنا به دستور شاه اعلام شد: «دولت شاهنشاهی ایران بعد از یک سال سکوت در قبال اقدامات غیردوستانه دولت لبنان، روابط سیاسی خود را با این دولت قطع کرد.» نک: گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. نشریه کتابخانه پهلوی، ج ۳، ص ۲۲۹۷.

۳۸۸. در پی روی کار آمدن بعضی‌ها در عراق، روز دوم اردیبهشت ۱۳۴۸ از سوی دولت عراق اعلام شد که به سپهبد بختیار گذرنامه عراقی داده شده است. بختیار از زندان آزاد شد و چندی بعد به عراق رفت اما دیری نپایید که در ۳۱ شهریور ۱۳۴۸ بختیار از سوی دادگاه ارتش غیباً محکوم به اعدام شد. در فاصله کمتر از یک سال، یعنی در ۳۱ مرداد ۱۳۴۹ بختیار در شکارگاهی اطراف بغداد توسط یک عضو ساواک با شلیک پنج گلوله کشته شد. قاتل وی روز بعد در حال گریز از عراق در نزدیکی مرز ایران در باتلاقی دستگیر و پس از محاکمه تیرباران شد.

۳۸۹. بنگرید به: تاریخ معاصر ایران (فصلنامه). س ۲، ش ۵، بهار ۱۳۷۷، صص ۳۲۶ - ۳۳۰.

همان ژنو باز هم فیلش یاد هندوستان کرد و شروع به مخالفت با رژیم نمود. در اثر این تظاهر خود را به تیمور بختیار نزدیک کرد: گفته شده که طبق نظر انگلیس‌ها کار می‌کرده است... سپهبد تیمور بختیار عزم سفر به لبنان می‌کند. قصد و نظر داشته با کامیل شمعون رئیس‌جمهور سابق لبنان و ملک‌حسین پادشاه اردن ملاقات و در مورد املاک و اراضی شامل اصلاحات ایل بختیاری و همچنین املاک خود با آنها صحبت کند تا آنها بر حسب دوستی قدیم و یاران ندیم پادشاه ایران بلکه بتوانند در این موارد کاری انجام بدهند. برای هر کدام دو قبضه اسلحه شکاری مجهز به دوربین و خیلی شیک خریداری می‌کند و سوار لندرورش می‌شود که به لبنان برود. شاپور خان زندنیا به بهانه‌ای با او نمی‌آید و می‌گوید:

من بعد از یکی دو روز دیگر به لبنان می‌روم و درست مقارن وقتی که شما وارد می‌شوید، من به شما ملحق می‌شوم. پس از توافق، بختیار با تفنگ‌های مذکور حرکت می‌کند. زندنیا قبلاً به بیروت وارد و بلافاصله مراتب را به سرلشکر شقاقی (هم‌دوره تحصیلی نویسنده)، رئیس نمایندگی ساواک که از دوستان بسیار صمیمی و نزدیک تیمور بختیار بوده، می‌گوید: شقاقی به زندنیا می‌گوید که مستقیماً به پلیس مراجعه و مراتب را گزارش کند. زندنیا به همین ترتیب عمل می‌کند و به محض رسیدن تیمور بختیار به بیروت دستگیر و بازداشت می‌شود. من آن وقت رئیس اداره خاورمیانه در اداره کل دوم بودم. کارهای شقاقی به اداره من ربط و ارتباط داشت. قبلاً گزارش کرده بود که طبق اطلاع، تیمور بختیار با یک لندرور حامل اسلحه و مهمات عازم عراق است... بختیار تحصیل کرده بیروت بود و دوستان و هم‌دوره‌های متنوعی داشت که در مقامات دولتی لبنان جاه و منزلتی بالا داشتند... [پس از دستگیری بختیار، آیت‌الله امام سیدموسی صدر] به سران مسئول کشور لبنان مراجعه کرد و گفت: ما مسلمانان شیعه اثنی عشر مقیم این مملکت گواهی می‌دهیم که بختیار چقدر به ملک و ملتش خدمت کرده است و چه اندازه نسبت به اعتلای مذهب شیعه در این مملکت کمک کرده است، لذا نباید استرداد صورت گیرد... کامیل شمعون، رئیس‌جمهور سابق از دوستان پادشاه ایران بود که سعی می‌کرد که بر مقامات سیاسی و قضایی کشور فشار وارد آورده و بختیار تحویل دولت ایران شود. البته باید متذکر شد که همین کامیل شمعون ابتدا ژست مخالف تحویل گرفته بود، به محض این که پول‌هایی به او داده شد، فوراً تغییر جهت داده و از طرفداران تحویل و استرداد شد. اما ژنرال شهاب، رئیس‌جمهور سابق از دوستان و هم‌دوره‌های بسیار صمیمی تیمور بختیار بود. او و یک نفر از روحانیون عیسوی که با بختیار دوستی داشت با

فشار به شارل حلو رئیس‌جمهور وقت موافقت می‌شود که به سویس که مقیم و پناهنده به آن کشور بود، تحویل گردد... باید متذکر شد که دولت عراق با مذاکرات با دولت لبنان مدعی شد که در صورت استرداد بختیار به دولت ایران، دولت لبنان موظف است همه افراد عراقی که از زمان وقوع انقلاب به این کشور وارد و اقامت کرده‌اند به دولت عراق مسترد دارد. اگر دولت عراق عهدنامه استرداد مجرمین با لبنان ندارد، ایران هم فاقد چنین پیمانی با دولت لبنان می‌باشد. استدلال قضات دادگستری و همچنین مقامات سیاسی دولت لبنان از جمله کمال جنبلاط و رشید کرامی که در آن وقت وکیل و نخست‌وزیر بودند، قویتر و منطقی‌تر شد و توانستند چنان تصمیمی را اتخاذ نمایند.^{۳۹۰}

به هر روی زندان پس از چند ماه حبس در لبنان روز ۲۵ تیر ۱۳۴۷ با هواپیما به تهران منتقل شد و روانه زندان «قزل‌قلعه» گردید. او که با پادرمیانی مهین حیات‌غیب، خاله‌زاده‌اش، که همسر دکتر رضا فلاح، قائم‌مقام شرکت ملی نفت و مرد با نفوذ معاملات نفتی ایران و درخواست عفو از شاه، به ایران آمد، چند ماهی را در «قزل‌قلعه» ماند و پس از آن آزاد و در مشاغلی چون شرکت ملی نفت، سازمان برق، وکالت دادگستری، تدریس در دانشگاه سرگرم بود.^{۳۹۱} زندان مدتی به کار مطبوعاتی اشتغال داشت و در طول عمر همسری اختیار نکرد. هنگام تأسیس حزب رستاخیز به عضویت آن درآمد. وی چندی بعد در ۱۳۵۶ به یاری داریوش همایون دوست دیرینش که حالا قائم‌مقام حزب رستاخیز شده بود، مدیریت ماهنامه سیاسی «مبانی فلسفه رستاخیز» ارگان حزب رستاخیز را عهده‌دار شد.^{۳۹۲} زندان پس از انقلاب اسلامی بیشتر وقت خود را به وکالت و امور قضایی می‌گذراند. وی در ۲۴ مهر ۱۳۷۶ در سن ۷۰ سالگی به علت ایست قلبی در تهران درگذشت. به هر حال او نیز در زمره شخصیت‌های پر رمز و راز تاریخ سیاسی معاصر ایران است.

از زندان آثار و جزواتی به طبع رسیده است که مهمترین آنها عبارتست از: ناسیونالیست‌ها، فلسفه هنر و تاریخچه هنرهای تصویری اروپای باختری در دوران

۳۹۰. عیسی پزمان. اسرار قتل و زندگانی شگفت‌انگیز سپهبد تیمور بختیار. صص ۱۹۱ - ۱۹۹.

۳۹۱. کالین کراس. چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گرائید؟ ترجمه امیرشاپور زندانیا، تهران، ایران‌زمین، ج ۲،

۱۳۶۰، مقدمه اثر.

۳۹۲. مسعود برزین. شناسنامه مطبوعات ایران. ص ۳۵۴.

معاصر، بیهیورسم (رفتارگرایی) تاریخی، تاریخچه کشورهای آمریکای لاتین، روش قیمت‌گذاری گاز، اقتصاد برق، طرح یک سیاست انرژی برای ایران، فلسفه دولت نزد ایرانیان، دربارهٔ مأموریت به اندونزی، ذغال چون یک منبع انرژی، منابع اطلاعات نفتی، مبانی علم اداره، فلسفه در عصر توده، خدایان و مردم، انقلاب کوبا، انقلاب مصر، انقلاب هند، روانشناسی اجتماعی ملت ایران، سازمان‌های جاسوسی مهم جهان، چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گرائید، شارل دوگل.

شاید چنین تصور شود که اندکی از تداوم سیرهٔ سیاسی-اجتماعی همایون دور شده باشیم اما به هر روی زندگی از رجال سیاسی درخور تأمل در تاریخ معاصر این مرز و بوم است که داوری قطعی درباره‌اش دشوار می‌نماید و بررسی گذرای زندگینامه سیاسی وی از آن جهت که مراودات بیشماری در درازای عمر با همایون داشته است حائز اهمیت است، به‌ویژه آنچه درباره تکوین جماعت ناسیونالیست و پیوند آنان با سپهد بختیار عنوان شد.

فصل هشتم

باب همایون

انزو اطلبی و درونگرایی
پای به عرصه خبر و اطلاعات
احضار از سوی رکن دو
مؤسسه فرانکلین
نفوذ در جبهه ملی

انزوطلبی و درونگرایی

برخلاف سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳، صفحات دفترچه خاطرات همایون در سال ۱۳۳۴ نسبتاً مشروح نوشته شده است. نیمسال نخست فعالیت همایونی در آرامش سپری می‌شود و نیم دیگر آن آبتن آشناییها و پیوندهایی است که پنجره به افق نویی را فراروی او می‌گشاید.

نوشتن دفتر خاطرات کار بی‌مزه‌ای است، یا بهتر گفته باشم به آن صورتی که من آن را می‌نوشتم کار بی‌مزه‌ای است. اما گاهی انسان دلش می‌خواهد بعضی افکار، بعضی احساسات و بعضی حوادث را ثبت کند. برای این منظور بهتر است وضع آزادتری اختیار کرد. از امروز این وضع آزادتر را اختیار می‌کنم. هر وقت هر چیزی را لازم دیدم در این دفتر بدون ترتیب و دقت زیاد می‌نویسم. برای سال‌های بعد مطمئناً هیچ وقت گذرانی بهتر و دردناک‌تر از مراجعه به این دفتر نخواهم داشت. گفتم دردناک‌تر و کاملاً حق با منست. چه چیزی از احساس گذشت زمان می‌تواند دردناک‌تر باشد؟ و چه چیزی بیش از دفتر خاطرات و امثال آن می‌تواند احساس گذشت زمان را به انسان بدهد؟ دیگران را نمی‌دانم اما برای من فکر مرگ و نابودی. فکر این که خواهم مرد و این زندگی تمام خواهد شد، از هر چیز دیگری اندوهناک‌تر است. آدمی که مثل من زندگی می‌کند، که دنیا را نه با دو چشم بلکه با دهها چشم می‌بیند و با دهها دست لمس می‌کند با هر نفس گویی روح دنیا را در خود فرو می‌برد حق دارد که مرگ را غم‌انگیزترین حوادث زندگانی بشمارد. من تاکنون بارها زندگی‌م را به خطر انداخته‌ام و از این پس نیز به خطر خواهم افکند. در هر لحظه‌ای هم حاضرم با زندگانی وداع کنم. اما همه اینها مانع از آن نیست که هر چند یک بار فکر مرگ حالم

را بگرداند و وقتم را ناخوش کند.^{۳۹۳}

همایون بیست و هفت ساله از «مرگ» هراسان و از «فقر» بیمناک است. شدت بیزاری وی از تنگدستی را می‌توان در گزاره زیر، که به بازکاوی شخصیت درونی همایون کمک می‌کند دریافت.

من خوب می‌توانم روحیه آن کس را که گفت «الفقر فخری» درک کنم. اما در هر عصر و زمانه‌ای بیش از ده بیست نفر حق ندارند اینطور فکر کنند. بقیه مردمی که این گفته را نشخوار می‌کنند فقط نقابی بر روی گداطبعی و پست‌همتی خود می‌کشند. البته کسی که مالک همه چیز است می‌تواند به هیچ قناعت کند، اما این بدبخت‌هایی که گوشه و کنار می‌لولند نمی‌توانند فقر را افتخاری بشمرند. فقر بزرگترین و پلیدترین گناهان و معایب انسانی است.^{۳۹۴}

از این رو همایون از زندگی بهینه، متنوع و شکوهمند و همچنین ضرورت بهره‌وری از تمام مواهب این دنیا و کشف قلمروهای جدید سخن می‌گوید. قلمروها و حوزه‌های قدرت که خود در همین سال پا به عرصه آن می‌نهد. توضیح فزون‌تر را مرور کنیم.

۱. هرکس مسئول اغلب حوادثی است که بر سرش می‌آید و هرکس باید لیاقت این را داشته باشد که مسئولیت کرده‌های خود را به عهده بگیرد.
۲. هدف زندگانی هرکس باید این باشد که به هنگام مرگ با دست‌های پرتری دنیا را ترک گوید. باید هر چه بهتر و متنوع‌تر و باشکوه‌تر زندگانی کند و زندگی خود را مانند رودخانه عظیمی با انشعابات بیشمار بسازد و هر چه ممکن است از تمام مواهب این دنیا برخوردار شود. باید هر روز دنیاها و قلمروهای جدیدی را کشف کرد.^{۳۹۵}

همایون رویکرد به گذشته را از رهگذر تورق کتاب و تماشای تابلوهای نقاشی و فیلم‌های سینمایی میسر می‌داند؛ لیک وی به آنچه هم‌اکنون می‌گذرد و به آینده

۳۹۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، دفتر خاطرات، مورخ ۲۰ تیر ۱۳۳۴، صص ۲۷۹ - ۲۸۰.

شماره سندهای ۸۱۴۰/۱۹۵ - ۸۱۴۰/۱۹۶.

۳۹۴. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۲ تیر ۱۳۳۴، بدون شماره صفحه، شماره سند ۸۱۴۰/۱۹۸.

۳۹۵. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۴ تیر ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۱۹۹.

می‌اندیشد.

مسلماً من یک آدم گذشته نیستم. من دوست دارم گذشته را در کتابها، پرده‌های نقاشی و سینما ببینم. اما در اطراف خودم ترجیح می‌دهم آن‌چه را که مربوط به حال و نشانه‌آینده است داشته باشم.^{۳۹۶}

همایون وجود خود را فشرده و عصاره جهان می‌داند و آن قدر خود را جوان می‌پندارد که هر آینه قادر است از سر آغاز کند و دست آخر حرف‌هایی با مخاطب آشنایش دارد.

معلوم است که نمی‌شود آدم‌ها را به زور واداشت با هم صمیمی باشند. من این مطلب را می‌دانم و می‌دانستم اما عیب آدمی که به قدرت خود مطمئن است و عیب آدمی که در هر مورد و برای هر چیز می‌تواند استدلالی کند همین عدم توجه به واقعیات و به دانسته‌های خودش است. اما به جهنم... لااقل خیال من راحت شد و تصمیمم را گرفتم. من هنوز آن قدر جوانم که می‌توانم باز از سر بگیرم و اصلاً آدمی مثل من همیشه می‌تواند از سر بگیرد. آدمی که دنیایش در خودش متمرکز شده است و با خودش به این طرف و آن طرف می‌رود.

آن گوش‌های قشنگ عزیزی که این جملات را برایشان خواهم خواند و الان از سکوت بیلاق لذت می‌برند نباید از شنیدن این اظهارنظرها ناراحت شوند. آن جواهرات ظریف کوچک بارها شنیده‌اند که همه چیز صاحبشان در زندگی من استثنایی است.^{۳۹۷}

از نظر همایون مهم نیست زندگی خوش بگذرد یا نه، بلکه مهم این است که زندگی خالی از کس نباشد و هر لحظه آن سرشار از لذت! اگرچه با مرور خاطرات همایون تا به اینجا دریافتیم که آنچه بر همایون گذشت خود خواسته بود و خود بدان راضی است و از قضا چندان هم به او بد نگذشته است چرا که زندگی وی همواره نه تنها خالی از «دوست» نبوده که سرشار از دوستان هم بوده است.

نمی‌دانم زندگی خوش می‌گذرد یا نه، اهمیتی هم ندارد. همین قدر کافی است که

۳۹۶. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۵ تیر ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۰.

۳۹۷. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۳۰ تیر ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۱.

زندگانیم خالی نیست و هر لحظه از آن از چیزی سرشار است.^{۳۹۸}

در چهاردهم مرداد ملی پوشان کشتی ایران که به مسابقات جهانی ورشو در لهستان اعزام شده بودند موفق به کسب عنوان قهرمانی جهان شدند. همایون این پیروزی را برای کشوری که «نه ارتش نیرومندی، نه سیاست مقتدری، نه صنایع و اقتصادیات مهمی، و نه حیثیت و اعتبار خارجی»، هیچ کدام را ندارد موجب «خوشحالی و دلگرمی» ملی می داند.

کشتی‌گیران ایرانی در دنیا رتبه اول را احراز کرده‌اند. برای ما که هیچ دلخوشی از اوضاع وطنمان نداریم و مملکتمان نه ارتش نیرومندی دارد، نه سیاست مقتدری، نه صنایع و اقتصادیات مهمی، و نه حیثیت و اعتبار خارجی، این قبیل پیروزی‌ها از هر چیز دیگر بیشتر باعث خوشحالی و دلگرمی است. این که یک مشت جوان با وضع زندگانی که همه می‌دانیم و با نبودن تشویق مؤثر و خصوصاً با وجود نقائص بی‌حد تشکیلاتی و اعمال غرض‌های شخصی که هر کاری را از جریان عادی خارج می‌کند، توانسته‌اند پشت پهلوانان سایر ممالک را که از هر جهت در شرایط بهتری بسر می‌برند به خاک برسانند، در میان این همه تیرگی که از هر طرف ما را احاطه کرده است، حقیقتاً نقطه روشنی بشمار می‌آید.

هیچ شکی ندارم که ملت ما خواهد توانست سرانجام و نه خیلی دیر، قدرتی را که در خود نهفته دارد ظاهر کند و مشکلات راه خود را از میان بردارد. ولی کسانی که این اطمینان را داشته باشند متأسفانه چندان زیاد نیستند. در مملکت ما آنها که می‌گویند «نه» تقریباً همیشه حق دارند. اما آدم‌هایی از قماش ما باید آن قدر آری بگویند تا بشود. خوشبینی به آینده اجتماع قبل از هر چیز، یک مسئله شخصی است. آیا من به خودم خوشبینم و اعتماد دارم. اگر چنین است می‌توانم به آینده ملت خودم هم خوشبین باشم.^{۳۹۹}

بی‌مناسبت نیست موقعیت شغلی و تحصیلی همایون در این برهه - نیم سال ۱۳۳۴ - مورد بررسی واقع شود. همایون از ۸ دی ۱۳۳۱ به عنوان دفتردار شعبه هشتم تحقیق بازرسی کل وزارت دارایی مشغول به کار بوده است.^{۴۰۰} وی در نیمه شهریور ۱۳۳۳ به

۳۹۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۸ مرداد ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۲.

۳۹۹. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۱۷ مرداد ۱۳۳۲، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۳ - ۸۱۴۰/۲۰۴.

۴۰۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۴-۳۲-۵۶۴۳.

دلایلی که بر نگارنده پوشیده است تقاضای مهاجرت معکوس به شهرستان را از اداره متبوع خود دارد.

[شماره] ۳۶۷۲۱ وزارت دارایی [تاریخ] ۳۳/۶/۲۰ [۱۳]

اداره پیشکاری دارایی استان ششم اهواز. پیشکاری دارایی آذربایجان آقای داریوش همایون کارمند پایه ۳ که فعلاً از حداقل پایه ۲ و ۸۴۰ ریال حقوق استفاده می نماید مایل است به آن اداره منتقل شود. خواهشمند است دستور فرمائید در صورتی که وجود نامبرده مورد احتیاج است مراتب را در پاسخ اعلام دارند تا اقدام لازم به عمل آید.

معاون اداره کل کارگزینی، عاطف راد
رونوشت به آقای داریوش همایون ابلاغ و متذکر می شود تا وصول پیشنهاد از ادارات مذکور و صدور حکم انتقال، حقوق شما کماکان از محل اعتبار بودجه، وابسته به سازمان اقتصادی که شاغل هستید قابل پرداخت خواهد بود.

معاون اداره کل کارگزینی، عاطف راد
[امضا] ۴۰۱

با کاوش اسناد و منابع موجود پی به چنین انتقالی برده نشد. گویا شکست در امور سیاسی و تشکیلاتی، همچنین «ارتباطات صمیمانه» بیش از همه در اتخاذ چنین تصمیمی مؤثر بوده است، اما همایون آن قدر هوشیار هست که تشخیص دهد با فعالیت در پایتخت است که می توان ره به جایی برد و سری در میان سرها درآورد. از این رو به صرافت تجدیدنظر در درخواست خود می افتد، به ویژه آن که در شرف اتمام تحصیل دانشگاهی است.

همایون در شهریور ۱۳۳۴ از عهده امتحانات دانشکده حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران برآمده و موفق به دریافت مدرک لیسانس می گردد. وی پایان نامه خود را چندی بعد در ۲۲ فروردین ۱۳۳۵ می گذراند.^{۴۰۲} مقاله ختم تحصیلی او نه یک کار تحقیقی و پژوهشی بلکه نوشتاری ترجمه ای از زبان انگلیسی در موضوع «داروینیسیم در سیاست و اجتماع» است که با «درجه بسیار خوب» از وی پذیرفته می شود.^{۴۰۳}

۴۰۱. همان، شماره سند ۸۸-۶-۳-۵۶۴۳.

۴۰۲. همان، شماره سند ۰۹-۳-۵۶۴۳.

۴۰۳. همان، پرونده اضافات.

همایون دربارهٔ پایان تحصیلات خود در مقطع کارشناسی و آتیه‌اش می‌نویسد:

بیست سال پیش در همین روزها به دبستان رفتم و امروز پس از این همه سال‌ها توانسته‌ام تحصیلات «عالیه» خود را به پایان برسانم. اما در حقیقت نیمی از این مدت را بیشتر در کلاس درس بسر نبرده‌ام. ده سال می‌شود که دیگر محیط تحصیلی را به نحو واقعی درک نکرده‌ام. فقط گاه‌گاهی در طول سال‌ها امتحاناتی داده‌ام و بس. خوشحالیم برخلاف تصور اولیه آن قدرها نیست. گرچه حقیقتاً جای خوشحالی وجود دارد. کم‌کم آبروی من هم به خطر افتاده بود. صرف‌نظر از اشکالاتی که به پایان نرساندن تحصیلات و ادامه وضع دانشجویی به همراه داشت. حالا وقتی است که باید راه آیندهٔ زندگی را به درستی معین کنم. شاید به خارج بروم و شاید همین جا برای دورهٔ دکترا فعالیت کنم. هنوز نمی‌دانم و به زودی خواهم دانست.^{۴۰۴}

پای به عرصهٔ خبر و اطلاعات

همایون در نیمهٔ دوم سال ۱۳۳۴ به دنیای روزنامه‌نگاری و جهان مطبوعات راه می‌یابد. وی اگرچه پیشتر سابقه همکاری با چند نشریه سیاسی، حزبی و هنری را یدک می‌کشید اما کار خود را در روزنامهٔ اطلاعات به عنوان مصحح و سپس مترجم سرویس خارجی (بین‌الملل) آغاز کرد. همایون در این عرصه بسیار مستعد بود. قلم شیوا، انشای خوب و چیره‌دستی بر واژگان فارسی موجبات رشد و ترقی‌اش را فراهم کرد. ضمن این که توجه داشته باشیم او همچنان کارمند رسمی وزارت دارایی است.

تا نیمهٔ سال ۱۳۳۴ داریوش همایون فعالیتی نداشت. در این سال در روزنامهٔ اطلاعات کلاس درس نویسندگی و خبرنگاری تشکیل شده بود و امتحان ورودی ترتیب داده شد. داریوش همایون قبول شد و ابتدا به کار خبرنگاری و سپس نویسندگی و تفسیر سیاسی پرداخت. در تفسیرهایی که ابتدا می‌نوشت علیه امریکائیان مطالبی بود که مورد گله امریکائیان از عباس مسعودی واقع شد.^{۴۰۵}

همایون از شروع همکاری مطبوعاتی‌اش با روزنامهٔ اطلاعات به عنوان آغاز زندگی حرفه‌ای یاد می‌کند. همایون از میان مشاغلی چون وکالت دادگستری، قضاوت، و معلمی

۴۰۴. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۵.

۴۰۵. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۲۳.

که پس از اخذ لیسانس حقوق به وی پیشنهاد می‌شود، به حرفه مطبوعات روی می‌آورد، چرا که کار در روزنامه اطلاعات او را ناگزیر به ترک تهران نمی‌سازد.

زندگی حرفه‌ای‌ام را از سال ۱۳۳۴ در روزنامه اطلاعات به عنوان مصحح چاپخانه شروع کردم. در آن زمان توانسته بودم یک لیسانسم را بگیرم و دنبال کار می‌گشتم. بین مشاغلی چون وکالت دادگستری و قضاوت و معلمی، به هر حال به تصحیح روزنامه‌ها روی آوردم چون در آن مشاغل ناگزیر از زندگی خارج از تهران می‌شدم. در روزنامه اطلاعات مدتی فرم‌های چاپی تصحیح کردم. بعد مترجم شدم و سپس به سرعت به سردبیری بخش خارجی روزنامه و سرمقاله‌نویسی ارتقاء یافتم. یک سال بعد از ورودم به روزنامه اطلاعات، دیگر به طور جدی وارد کار روزنامه‌نگاری شده بودم و این کار تا سال ۴۱-۱۳۴۰ ادامه یافت.^{۴۰۶}

در کنار شغل اداری و حرفه مطبوعاتی، همایون به فعالیت سیاسی بی‌سر و صدا در فاز دیگر روی می‌آورد. او در دفتر خاطراتش حاضر به افشای این رویکرد تازه نیست اما به گونه‌ای پررمز و راز از گشایش راه جدید زندگی و فائق آمدن بر مشکلات به مدد سماجت ذاتی سخن می‌گوید.

سیاست جای همیشگی خود را در زندگانیم اشغال کرده است. بهتر است بنویسم... راه خودم را باز کرده‌ام و باز خواهم کرد. سماجت به قول آن دوستم اولین مشخصه من بشمار می‌رود. رفتارم چنان است که گویی آن همه حوادث بر سرکس دیگری آمده بوده است.^{۴۰۷}

آگاهی‌های موجود در پرونده داریوش همایون که در آرشیو سازمان اطلاعات و امنیت کشور نگهداری می‌شود نشانگر آن است که او در همین سال با رئیس سازمان جاسوسی سیا در ایران ارتباط برقرار کرده و به خانه‌اش رفت و آمد می‌کند. حالا شاید بهتر بتوان مفهوم این جمله همایون را درک کرد که چگونه سیاست جای ویژه‌ای را در زندگی وی بدست آورده است و او راه خود را بازتر و البته هموارتر خواهد کرد.

۴۰۶. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۵.

۴۰۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ ۲۴ مهر ۱۳۳۴، شماره سند

در سال ۱۳۳۴ داریوش همایون با ژوزف گودین، رئیس سازمان جاسوسی سیا در ایران آشنا شده و به خانه او آمد و شد می‌کرد. ۴۰۸

نگارش مطالبی از سوی همایون لدی‌الورود به تحریریه روزنامه اطلاعات کارگر می‌افتد و همین امر بستر برقراری رابطه با شاخه سازمان سیا در تهران می‌شود و از این به بعد شاهد چرخش در تحلیل‌های سیاسی همایون هستیم.

به تدریج تفسیرهایش جنبه ضدشوروی پیدا کرد و در ایامی که جنگ سرد رادیویی ادامه داشت او هم در این راه افتاد، ارتباطش با گودین همچنان محفوظ بود. ۴۰۹

این ارتباط کاملاً محرمانه نه تنها با گودین بلکه با دیگر عناصر اطلاعاتی تا سال‌های بعد به قوت خود محفوظ ماند. همایون به یمن همین ارتباطات نه تنها «به سرعت» مدارج ترقی را در روزنامه اطلاعات طی کرد بلکه در ابعاد دیگر اجتماعی بستر رشد وی فراهم آمد که خوانندگان هوشمند با مطالعه صفحات بعدی اثر بدان پی خواهند برد. اینک همایون دل به دنیای خوب بسته و به زندگی خوشبین است و هر بامداد سرشار از شادی و سرمست از احساس خوشایند می‌باشد.

زندگی همیشه چیز خوبی است. هیچ وقت نمی‌تواند بد باشد. اما زندگی آن قدر خوب است که تلخی و بدی گذران را از یاد می‌برد. هیچ نقص و کمی و کاستی نخواهد توانست عشقی را که به این زندگانی دارم مکدر کند. هر چه هم بد بگذرد در همین گذشتن و به هر حال وجود داشتن تمام لذت‌های دنیا نهفته است. هر صبح که آسمان را می‌بینم دلم از شادی روشن می‌شود. روز جدیدی آغاز می‌گردد و چه چیز بهتر از این احساس! ۴۱۰

۴۰۸. داریوش همایون به روایت اسناد ساواکه. بند ۴ از تصویر سند مندرج در صفحه ۱۲۱. دست اندرکاران مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات مرتکب سهوی شدند و بند ۴ تصویر سند فوق‌الاشعار در صفحه ۱۲۱ قرائت نشده و در متن مستنسخ مندرج در صفحه ۱۲۳ به جای بند یادشده، به خطا گزاره ۵ آمده است. اگرچه در استنساخ اسناد این اثر خطاهای فاحش و غیرقابل اغماضی که نشانگر بی‌دقتی و بی‌توجهی علمی است، دیده می‌شود.

۴۰۹. همان، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۴۱۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ ۱۰ آبان ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۷

از مجموع سه یادداشت همایون تا پایان سال ۱۳۳۴ مخاطب دو یادداشت وی یکی از دوستان اراکان اوست که دل درگوش دارد. از متن یادداشت‌ها چنین برمی‌آید که خاطر این یار مقرب نزد همایون عزیز و ارج و منزلتی را داراست. در یادداشت دیگر همایون کار جدیدش را توصیف می‌کند.

از شما معذرت نمی‌خواهم با آن که حق با شما است و متأسفانه مثل غالب موارد این منم که رفتار خوبی نداشته‌ام. اما اصرار شما به تحمیل حقانیت خودتان بر من، که پیشاپیش مسئولیت خود را می‌دانسته‌ام، مرا از هر اقدام مناسبی ممانعت می‌کند. به نظر من کسی که حق دارد کمتر باید برنجد. شک نیست که من هم دلالی برای خودم دارم، دلائل موجهی که هیچ‌گاه با شما نخواهم گفت. ما تا آخر عمرمان هم که امیدوارم با هم بگذرانیم، نخواهیم توانست خودمانی بشویم و همیشه چیزهایی وجود خواهد داشت که فقط یک طرف از آنها آگاه خواهد بود. اما راستی خیال می‌کنید که من نمی‌دانم شما برای من چه چیز هستید؟^{۴۱۱}

همایون به شدت درگیر کار در روزنامه اطلاعات و آشنایی‌های تازه است. وی که تاکنون کمتر تن به کار جدی داده است، حرفه جدید را سنگین، وقت‌گیر و غیرمناسب با شرایط خود می‌پندارد.

در اعماق کار سرنگون شده‌ام. این بهترین تعبیری است که می‌توانم از کار جدید خود بکنم؛ چه از جهت سنگینی و زیادی آن و چه از جهت عدم تناسبی که با من دارد. در نخستین روزها زندگی جدید خود را تحمل می‌کردم. اما اکنون وضع را تغییر داده‌ام. احساس لزوم صورت حوادث را عوض می‌کند و به علاوه در بدترین شرایط هم می‌توان از خود مایه گذاشت و به آسایش رسید. ساعات طولانی و پرمشغله‌ای که می‌گذرانم نمی‌گذارد به کارهایم برسیم و حتی خودم را هم از یادم برده است. و درست در خارج دارد زمینه‌های خوبی فراهم می‌شود.^{۴۱۲}

واپسین یادداشت همایون در این سال به همان نوع ارتباط دوستانه بازمی‌گردد. وی از عدم جمع میان حال و آینده، جدایی‌ها و روزهای زندگی که به سرعت می‌گذرد شکایت مند است.

۴۱۱. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۰ آبان ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۸.

۴۱۲. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۶ بهمن ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۰۹.

بحث حال و آینده بین ما پایان نخواهد یافت. شما می‌خواهید از حال لذت ببریم و من نگران آینده‌ام. با شما موافقت دارم که باید حال را دریابیم و هر روز بیشتر در این راه پیش می‌روم. اما حال فقط قسمت کوچکی از زندگی منست. این را نمی‌توانم از دست بدهم. از حال خودم هیچ راضی نیستم. فقط آنچه مربوط به شما می‌شود برای من در این زندگی جالب توجه است و ما مگر در هفته چقدر می‌توانیم با هم بسر ببریم؟

شاید من هم بدم نیاید که فقط به خاطر همین ساعت‌های معدود روز و شب‌های دلنشین خودمان زندگی کنم و گذر عمری را که حقیقتاً به شتاب دارد تمام می‌شود، با لذات احساس نمایم. ولی در ته وجود من چیزی است که به این همه قانع نیست و نگران است و با تمام قوا انتظار می‌کشد و باکی ندارد که این عمری را که چقدر ممکن بود بهتر از این بگذرد، در سختی‌ها و مشقات پایان‌ناپذیر که شما خود از آن آگاهید بگذراند. اگر در آینده روزی از این طرز فکر پشیمان شدم ملامتم نکنید.^{۴۱۳}

همانگونه که پیشتر ذکر شد همایون بیست و هفت ساله کار مطبوعاتی خود را به عنوان مصحح در روزنامه اطلاعات آغاز کرد. تاریخ دقیق ورود وی به این حرفه ۲۶ دی‌ماه ۱۳۳۴ است و در بدو امر مبلغ ۳۰۰۰ ریال حقوق دریافت می‌کرد.^{۴۱۴} همایون که به عنوان مصحح مطبعی در اطلاعات بکار گرفته شده بود دیری نپایید که یک سال بعد، یعنی در ۱۳۳۵، به عنوان مترجم ساده زبان انگلیسی به سرویس خارجی روزنامه مذکور منتقل شد.^{۴۱۵}

اما همایون که همچنان کارمند وزارت دارایی نیز می‌باشد در ۲۹ مرداد ۱۳۳۵ به عنوان کارمند پایه چهارم به سازمان تدارکات کل کشور منتقل می‌شود.^{۴۱۶} چندی نگذشت که در ۲۰ مهر ۱۳۳۵ حکم انتقال همایون به سازمان تدارکات کل کشور از سوی وزیر دارایی ملغی و کماکان به مکان کار قبلی خود بازگشت.^{۴۱۷} تنها نوشته یافت‌شده همایون در این سال به تیرماه بازمی‌گردد که در آن او

۴۱۳. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۳۴، شماره سند ۸۱۴۰/۲۱۰.

۴۱۴. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۵۵.

۴۱۵. همان.

۴۱۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۵-۳۲-۶۶۴۳.

۴۱۷. همان، شماره سند ۶-۳۲-۶۶۴۳.

افسوس مآبانه گذشته را جز غبن فاحش نمی‌داند و از این که در چنین موقعیتی در گور قرار گیرد شرمسار است.

این نیمه‌شب آن قدر تاریک و دیرپاست که مرا به یاد نیمه‌شب‌هایی که گویی بر زندگانی من سال‌هاست افتاده است و شاید همواره افتاده بوده است، می‌اندازد. «گویی» اما من جز این می‌اندیشیده‌ام. آیا حقیقتاً من در گفته‌های خودم به خودم صادق نبوده‌ام؟ آیا واقعاً درست است که تمام حقیقت را نگفته‌ام؟ اگر نه پس این احساسی که گاهی مرا از خودم بیزار می‌کند چیست؟ عشق به زندگی و به دنیا و اعتماد به خود و آینده، این همه درست ولی این چیست که مثل مرغ سرکننده در دل من بالا و پائین می‌رود، این چیست که نفس را در سینه‌ام حبس می‌کند؟

در این روزگاری که هیچ چیز «نمی‌شود» و هیچ تغییری در جهت بهتر سیر نمی‌کند، این همه سرودهای امیدواری آدمی برهنه، خوشحال و طوفان‌زده چه صورتی دارد؟ همه اینها به پشت‌گرمی عواطف کریمانه موجود دیگری که باز از هر چیز زیان دیده است و خود نیاز به پشت‌گرمی‌ها دارد؟ اگر دفتر این زندگانی که همه در تحمل گذشته است به همین جا بسته شود جز غبن فاحش چه نام خواهد گرفت؟ ما که دندان‌هامان با جگرهایمان هر صبح و شام بسیار بدتر از آن کرده است که منقار آن عقاب افسانه، با چه رویی در گور خواهیم رفت؟

آیا حق این دنیا را، این زندگانی را شناختیم؟ هرگز... مجالی نبود و ما هر روز خود را امیدوار نگهداشتیم و سرانجام هم بدست نیامد. این نیروی نفروسدنی که سرهای فروهشته را همواره بلند و پشت‌های دو تا را راست نگه می‌داشت آیا جز دروغی نبود؟ هزار دریغ بر آن جهانبینی مثبت که برگ و سازی نداشت و هر راهی بر روی آن بسته بود و دست‌کم نمی‌توانست در فضایی بالاتر از امید و نومیدی سیر کند.^{۴۱۸}

همایون که تحصیلات خود در دانشکده حقوق را سال ۱۳۳۴ به پایان برده بود، «از سال ۱۳۳۵ در رشته سیاسی دوره دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی [دانشگاه] تهران پذیرفته شد».^{۴۱۹} وی طی سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ سرگرم تحصیل

۴۱۸. همان، دفتر خاطرات، مورخ ۱۶ تیر ۱۳۳۵، شماره سندهای ۸۱۴۰/۲۱۱ - ۸۱۴۰/۲۱۲.

۴۱۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۴۳.

رشته علوم سیاسی در مقطع دکترا در دانشگاه تهران بوده است.^{۴۲۰} بنا به اظهار همایون، او در زمستان ۱۳۳۹ سرگرم نوشتن پایان‌نامه دکترای خود بوده است،^{۴۲۱} اما کاوش نگارنده به منظور یافتن سندی مبنی بر دریافت مدرک دکترا از سوی همایون ره به جایی نبرد و گویا او موفق به ارائه پایان‌نامه خود به دانشگاه نشد. آخرین یادداشت بازمانده در دفتر خاطرات همایون به اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۶ بازمی‌گردد. خاطراتی که وی بسیاری از صفحات آن را جدا و معدوم ساخته است، و در بخش‌های فراوانی خط‌خوردگی‌های زیادی مشاهده می‌شود که امکان خواندن گزاره‌هایی را فراهم نمی‌سازد، و اساساً بنا بر نگهداری آن نبوده است. واپسین نوشته همایون را با هم مرور کنیم.

ما بدبختانه از طریق دسته‌جمعی نتوانستیم به جایی برسیم و منشاء اثری شویم. اما تجارب سال‌های دراز لااقل در طی طریق زندگانی شخصی به حال من مفید افتاده است. احساس کمی و کاستی در سر جای همیشگی خود وجود دارد. اما انصاف باید داد که در راه روشنی قدم گذاشته‌ام. تأثیرم در محیطم روزافزون است. وسایل لازم را بدست آورده‌ام. آن خوشبینی مطلق سال‌های پیش دیگر وجود ندارد و دیگر این موفقیت‌های بالنسبه جزئی در دلم شادی زیادی بر نمی‌انگیزد. چه بسیار کارها می‌توان کرد که مجال آن نیست. چهره آینده هم به روشنی سال‌های گذشته به نظر نمی‌آید. به خوبی می‌دانم که امکانات فوق‌العاده دارم. بدون هیچ احساس غرور و تفاخری متوجهم که کارهایی به مراتب دشوارتر و مهم‌تر را می‌توانم انجام دهم. اما حقیقتاً نمی‌توانم خودم را صددرصد راضی و امیدوار کنم. نزدیک به سی سال زندگانی به من آموخته است که راهی جز «تمکین و فضیلت» وجود ندارد. باید همچنان با شکیبایی بر ذخائر درونی خود افزود و با پایداری با مشکلات درآویخت. شاید هم لحظه مناسب در رسد.^{۴۲۲}

احضار از سوی رکن دو

چنین به نظر می‌رسد که همزمان با شروع بکار مطبوعاتی، در مقطعی رکن دو و پس

۴۲۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سندهای ۱۴۷-۲-۲-۵۶۴۳، ۱۴۴-۲-۲-۵۶۴۳ و ۱۴۵-۲-۲-۵۶۴۳.

۴۲۱. *داریوش همایون به روایت استاد ساواک*. ص ۱۴۳.

۴۲۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. دفتر خاطرات، مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۶، شماره سندهای ۸۱۴۰/۲۱۳ - ۸۱۴۰/۲۱۴.

از آن ساواک که همایون را زیر ذره بین خود قرار داده بود با وی پیوندهایی را نیز برقرار کرده باشد. پیشتر اشاراتی به رابطه نزدیک رهبر سومکا و تنی چند از اعضای اصلی این تشکل با رکن دو ارتش و شهربانی صورت گرفت و همایون نیز از این امر مستثنی نبوده است. به اعتراف همایون، وی در سال ۱۳۳۵ توسط رکن دو احضار شده است؛ علت احضارش نگارش مقاله‌ای علیه سرهنگ جمال عبدالناصر،^{۴۲۳} رهبر ملی مصر بوده است که همایون از او به عنوان «ابلیس آن دوره» یاد می‌کند. مدت زمان کوتاهی پس از آن از سوی سپهبد تیمور بختیار، نخستین رئیس سازمان تازه تأسیس اطلاعات و امنیت کشور به همایون پیشنهاد همکاری با ساواک داده می‌شود. ولی گویا وی درباره این همکاری اظهار نظری نمی‌کند. آنچه همایون در این باره عنوان می‌کند جالب است و بی‌شک نشست او با سپهبد بختیار با توجه به برکناری‌اش در ۱۳۳۹ به پیش از این سال بازمی‌گردد.

اتفاق می‌افتاد که مرا به خاطر نوشتن مقاله‌ای که خوششان نیامده بود برای ادای توضیحاتی بخواهند، اما من عضو ساواک نبوده‌ام! اما راست است که در دوره تیمور بختیار عضویت در ساواک به من پیشنهاد شد. [بختیار] روزی مرا به ساواک دعوت

۴۲۳. جمال عبدالناصر اندیشه‌های جمهوری‌خواهی را در میان افسران مصری تبلیغ می‌کرد و موفق شد جنبش میهنی ضدانگلیسی و ضدفئودالی را بنا نهد. این جنبش از ۱۹۴۸م به عنوان «جنبش افسران آزاد» نام گرفت و پس از شکست مصر از اسرائیل در این سال و تشکیل دولت یهود، پایگاه اجتماعی خود را میان مردم تقویت بخشید. ناصر که خود در جنگ شرکت داشت، از فساد و ناکارایی ارتش مصر به خوبی آگاه شد. محمد نجیب، سخنگوی افسران آزاد، فاروق را وادار به کناره‌گیری کرد و در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲م یک شورای نظامی شکل گرفت که ناصر از کادرهای اصلی آن بود. چندی بعد جمهوری مصر رسماً اعلام گردید و ناصر وزیر کشور و معاون نجیب شد. ناصر در ۱۷ آوریل ۱۹۵۴ نخست‌وزیر و در ۱۷ نوامبر همان سال به ریاست جمهوری رسید. از انگلستان خواست تا قوای خود را از کانال سوئز خارج سازد. وی با شکستن قدرت طبقه زمیندار، انقلاب اجتماعی محدودی را باعث شد. ناصر که قصد داشت مصر را صنعتی کند و زمین‌های بایر را زیر کشت آورد، اجرای این دو خواسته را با احداث سد اسوان میسر می‌دید. هنگامی که انگلیس و آمریکا از حملات مالی مصر سر باز زدند، ناصر در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی اعلام کرد. در پی آن بحران سوئز پدید آمد و نبرد سینا درگرفت و این همه بر اعتبار ناصر در خاورمیانه، آفریقا و جهان عرب افزود. جریان ناصریسم با پان‌عربیسم طی سالهای ۱۹۵۶-۱۹۵۹ به مثابه نیروی تعیین‌کننده خودنمایی کرد. وی در ۱۹۶۷ درگیر جنگ برق‌آسای شش روزه اسرائیل شد که به شکست مصر انجامید. این ناکامی ناصر را ناگزیر به استعفا ساخت اما تظاهرات گسترده‌ای که به حمایت از ناصر در فردای آن روز در سراسر مصر برپا شد او را از تصمیم قبلی منصرف ساخت. ناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ در پی حمله قلبی به گونه مرموزی درگذشت. بنگرید به: فرهنگ تاریخ. ترجمه احمد تدین، شهین احمدی، تهران، آگاه، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۷۷۱-۷۷۲.

کرد تا بگوید که از مقاله‌های من خوشش می‌آید و در ضمن گفتگو پرسید که «چرا با ما کار نمی‌کنید؟» سپهبد بختیار برای اغوای روزنامه‌نگاران شیوه بکری داشت. او برای آنان به مناسبت جشن نوروز پول نقد می‌فرستاد... این بیشتر به خاطر تبلیغ برای شخص خودش بود. اغلب اوقات وقتی ساواک ما را احضار می‌کرد، دلیلش کنجکاو بودن در موضوعی بود که خوشایند شاه نبود. در ۱۳۳۵ رکن دوم مرا به دفترش احضار کرد، چون مقاله‌ای درباره جمال عبدالناصر (ابلیس آن دوره) نوشته بودم. می‌خواستند بدانند آیا من با مصر در تماس هستم، زیرا به زعم آنان نوشتن چنین مقاله‌ای نشانه واقع‌بینی روزنامه‌نگار نبود بلکه دلیلش این بود که یک قدرت خارجی سببش را چرب کرده است!^{۴۲۴}

همایون از پذیرش مبلغ عیدی ساواک به عنوان چربش سبیل در نوروز ۱۳۳۹ خودداری می‌کند اما از مساعدت ساواک در جریان سفر سال ۱۳۳۸ خود به آلمان صمیمانه سپاسگزاری کرده و از این که هنوز خدمت در خوری به ساواک مبذول نداشته است ابراز شرمندگی می‌نماید. همایون خط مطبوعاتی خود را موافق با عقیده و مطابق با رویه ساواک می‌داند. مسافرت همایون به آلمان، نخستین سفر خارج از کشور وی به شمار می‌آید و پانزده روز به طول می‌انجامد و در این مدت برادرش سیروس میزبانی او را بر عهده داشته است. گویا یکی از دلایل انجام سفر، درمان و معالجه پای آسیب‌دیده داریوش نزد پزشکان آلمانی بوده است.^{۴۲۵}

گزارش

به فرموده در فروردین سال ۱۳۳۹ به مدیران و سردبیران جراید مبلغی به نام عیدی و حسن خدمت در سال گذشته اختصاص داده شده و برای آقای داریوش همایون نیز مبلغی در نظر گرفته شده بود. شخص نامبرده مسافرت تابستان سال ۳۸ خود را به آلمان مدیون ساواک می‌دانسته ضمن سپاسگزاری فراوان و ابراز شرمندگی به عقیده خودش هنوز خدمت برجسته‌ای که بتواند جبران توجه ساواک را بنماید ننموده است و حسن جریان امور مطبوعاتی مربوط را روی عرق ملیت و هم‌عقیده بودن با رویه ساواک دانسته و خلاصه از قبول پول با تشکر معذرت خواسته است.^{۴۲۶}

۴۲۴. کریستین دلانوا. ساواک. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۴۲۵. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۴۲۶. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۵۹.

اقوی دلیل بر صحت گزارش سازمان اطلاعات و امنیت کشور همین است که بر عدم پذیرش عیدی ساواک توسط همایون تصریح شده است. پس مفاد دیگر گزارش در خصوص کمک ساواک به سفر همایون به آلمان و رویه مطبوعاتی ساواک پسندانه وی نیز باید مورد پذیرش واقع شود.

اما سال‌های پایانی دهه سی شاهد اوجگیری فعالیت‌های اجتماعی همایون هستیم. او از ۲۴ بهمن ۱۳۳۸ در اداره انتشارات و امور پارلمانی وزارت دارایی به خدمت مشغول می‌شود.^{۴۲۷} همایون از موقعیت ممتازی در روزنامه اطلاعات بهره‌مند می‌شود و از سوی عباس مسعودی به عنوان دبیر سرویس بین‌الملل منصوب می‌گردد. در همین حال به نگارش مقالات تحلیلی در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و اجتماع می‌پردازد. به لحاظ اداری نیز شاهد تغییر و تحولاتی در موقعیت شغلی او در دارایی هستیم. ابتدا در ۲۸ شهریور ۱۳۳۹ به عنوان متصدی جمع‌آوری اخبار در اداره انتشارات منصوب می‌شود.^{۴۲۸} دو هفته بعد به همایون که کارمند اداره کل اطلاعات و انتشارات و امور پارلمانی بود تغییر سمت اطلاع داده شد و او به عنوان متصدی تنظیم برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی منصوب شد.^{۴۲۹} همایون به موجب حکمی «بنا به مقتضیات اداری از تاریخ ۱۷/۸/۱۳۳۹ [۱۳] منتظر خدمت می‌شود.»^{۴۳۰} ۹ روز بعد انگیزه این اقدام مشخص شد و همایون در ۲۶/۸/۱۳۳۹ به اداره کل نفت و روابط خارجی منتقل می‌شود.^{۴۳۱} نگارش برخی مقالات در مطبوعات دوره پهلوی دوم که احساس می‌شد به گونه ضعیفی ممکن است نگارنده آن در صدد شبیه‌سازی مندرجات متن نوشتار خود با اوضاع و احوال روز برآمده باشد با واکنش ساواک مواجه می‌شد که این امر نشانگر درجه ضعف و آسیب‌پذیری رژیم بود. به نمونه‌ای از آنچه بیان شد که منجر به ارائه تذکر مستقیم ساواک به همایون شده است توجه فرمائید.

۴۲۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۷-۳۲-۳۲-۶۴۳هـ.

۴۲۸. همان، شماره سند ۸-۳۲-۳۲-۶۴۳هـ.

۴۲۹. همان، شماره سند ۹-۳۲-۳۲-۶۴۳هـ.

۴۳۰. همان، شماره سند ۱۰-۳۲-۳۲-۶۴۳هـ.

۴۳۱. همان، شماره سند ۱۱-۳۲-۳۲-۶۴۳هـ.

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

سن.ا.و.ا.ک

محرمانه

فرستنده: ۳/ج/۵

گزارش

در روزنامه اطلاعات مورخه دوشنبه ۳۹/۱۱/۱۷ [۱۳] مقاله‌ای به قلم داریوش همایون مفسر سیاسی اخبار روزنامه اطلاعات تحت عنوان نظم کافی نیست درج گردیده بود. چون بعضی از مطالب آن از قبیل «مهمترین کار دکتر سالازار دیکتاتور پرتغال^{۴۳۲} در سی سال گذشته آن بوده است که آرامش را در داخل و سکوت را در خارج کشور حفظ کند. وی با استفاده از کارآمدترین فنون سرکوبی مخالفین توانسته است که قدرت خود را چنان نگه دارد که در خارج کشور نیز فریاد اعتراض مخالفین انعکاس نیابد.»

علیهذا چون ممکن است نسبت به درج مقالات سوءتعبیراتی بشود به فرموده به آقای داریوش همایون تذکرات لازم داده شد که من بعد رعایت نماید. عین مقاله به پیوست از نظر عالی می‌گذرد.

تهیه‌کننده: شاهین

رئیس بخش: شاهین ۳۹/۱۱/۲۰

اداره یکم، در مورد سوابق و وابستگی او به احزاب تحقیق و نتیجه را گزارش نماید.^{۴۳۳}

این روحیه مدیران ارشد سازمان اطلاعات متأثر از «شخص اول مملکت» بود. محمدرضا پهلوی نیز از روحیه شکننده و آسیب‌پذیری برخوردار بود و هر آنچه را احساس می‌کرد به گونه‌ای در صدد قرینه‌سازی است از خود می‌راند و حاضر به خواندن، شنیدن و دیدن آن نبود. فریدون هویدا از تحمل‌ناپذیری شاه نسبت به عدم رؤیت فیلم سینمایی «زد» نقل می‌کند.

یک شب که در ضیافت منزل والا حضرت فاطمه فیلم «زد» (پرداختی قصه‌گونه از کودتای سرهنگ‌ها در یونان) اثر «کستا-گاوراس» را نمایش می‌دادند، هنوز نیم ساعت از آغاز فیلم نگذشته بود که شاه از دیدنش عصبانی شد و دستور داد نمایش فیلم قطع شود.^{۴۳۴}

۴۳۲. در اصل: پرتقال.

۴۳۳. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۵۸.

۴۳۴. فریدون هویدا. سقوط شاه. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۱۳۹. هویدا از سلیقه شاه در مشاهده فیلم‌های خشن و پرحادثه و علاقه او به آثار «لویی دوفونس» کم‌دین سرشناس فرانسوی، حیرت‌زده است.

آغاز دهه چهل از جهات گوناگونی برای همایون حائز اهمیت است. سفرهای منطقه‌ای، حضور در مؤسسه فرانکلین، دریافت بورس میلر و سفر به آمریکا، تأسیس سندیکای مطبوعات، بنیانگذاری روزنامه آیندگان، عزیمت به اسرائیل و... ره آورد این سالهاست. همایون نخستین سال این دهه را با سفر به عراق به نمایندگی از سوی روزنامه اطلاعات آغاز می‌کند.

وزارت کشور [شماره] ۸/۲۶۴۱۵
شهربانی کل کشور [تاریخ] ۴۰/۴/۱۸ [۱۳]

فوری
از اداره اقامت اتباع خارجه و گذرنامه

به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور

درباره مسافرت به کشور عراق

طبق گزارش اداره گذرنامه، روزنامه اطلاعات طی نامه شماره ۴۳۵ [مورخ] ۴۰/۴/۱۳ آقای داریوش همایون دارنده شناسنامه شماره ۳۵ تهران، مفسر سیاسی روزنامه اطلاعات را که بنا به دعوت دولت عراق جهت شرکت در جشن ۱۴ ژوئیه^{۴۳۵} عازم کشور مزبور می‌باشد معرفی و جهت نامبرده تقاضای تمدید گذرنامه نموده است.

جناب آقای نخست‌وزیر درخواست روزنامه اطلاعات را بانظر موافق کمیسیون متشکله در شهربانی کل ارسال، کمیسیون مزبور هم با صدور گذرنامه ایشان موافقت نموده است. خواهشمند است قدغن فرمایند نظریه سازمان را در این مورد به شهربانی کل اعلام دارند.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ پایدار

رونوشت شرح بالا جهت اظهارنظر به اداره اطلاعات ارسال می‌گردد.

رئیس اداره اقامت اتباع خارجه و گذرنامه - سرتیپ پایدار

[امضا] ۴۳۶

مؤسسه فرانکلین

همایون که موفق به گشایش باب ارتباط با کارگزاران سیاسی و امنیتی امریکایی مقیم تهران از سال ۱۳۳۴ شده بود، آرام آرام از مزایای این پیوندهای خاص بهره‌مند می‌شد.

۴۳۵ در اصل: ژویه.

۴۳۶. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۶۱.

در گام نخست به مؤسسه فرانکلین وارد می‌شود و به امور فرهنگی سرگرم می‌شود. وی تا اردیبهشت ۱۳۴۶ در این مؤسسه خدمت می‌کرد. روایت همایون از چگونگی راهیابی به این مؤسسه انتشاراتی خواندنی است.

در سال ۱۳۴۰ دست به کار انتشار اولین سری کتاب‌های جیبی فارسی زد. در آن موقع مؤسسه انتشارات فرانکلین در تهران بنیاد گذاشته شده بود. فرانکلین، مؤسسه‌ای بود که ناشران آمریکایی تأسیس کرده بودند و وظیفه و هدفش توسعه صنعت نشر در کشورهای به اصطلاح جهان سوم بود. شعبه‌اش در تهران بسیار فعال بود به طوری که خود مؤسسه مادر را به کلی تحت الشعاع قرار داده و کار به جایی رسیده بود که بخش‌هایی از هزینه‌های مؤسسه مادر را شعبه تهران می‌پرداخت. آنها از چند سال پیش از آن در نظر داشتند کتاب‌های جیبی را - که کار تازه‌ای در انتشارات فارسی بود - در ایران به وجود بیاورند، اما نتوانسته بودند. از من دعوت کردند و من انتشار این سری کتاب‌ها را در سال ۱۳۴۰ آغاز کردم. کتاب‌های جیبی با موفقیت بسیار روبه‌رو شد. آثار باارزشی را در قطع کوچک شومیز^{۴۳۷} با قیمت ارزان در مقیاس وسیع منتشر می‌کردیم و تعداد عناوینی که به این صورت انتشار پیدا کرد به چند صد رسید. بعد مؤسسه «کتاب‌های جیبی» را فروختند به انتشارات امیرکبیر و من هم آن‌جا را ترک کردم. اما کار ادامه پیدا کرد.^{۴۳۸}

اما واقعیت درونی و پشت‌پرده مؤسسه فرانکلین به سادگی آنچه همایون بازگو می‌کند نیست. از این رو ضرورت شناخت ماهیت اصلی این نهاد فرهنگی لازم می‌آید. مؤسسه انتشارات فرانکلین (Frankline Book Programs Ins) یک سازمان فرهنگی خصوصی غیرانتفاعی آمریکایی است که به سال ۱۹۵۲ م / ۱۳۳۱ ش در نیویورک تأسیس و به خاطر بزرگداشت بنجمین فرانکلین، دانشمند و نویسنده سرشناس آمریکایی بدین نام خوانده شد. به نظر می‌رسد توسعه صنعت نشر و تعلیم و تربیت در سراسر جهان از اهداف اصلی این مؤسسه به‌شمار می‌آید. نخستین شعبه مؤسسه انتشارات فرانکلین یک سال پس از تأسیس (۱۹۵۳)، در قاهره گشایش یافت و در فاصله زمانی کوتاهی شعبه‌های دیگر آن در شهرهای تهران، لاهور، داکا، و جاکارتا با مشارکت

^{۴۳۷} در اصل: تمیز.

^{۴۳۸} داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۴۵ - ۱۴۶.

عناصر بومی و محلی افتتاح شد. فعالیت‌های مؤسسه فرانکلین در بخش انتشارات عمدتاً ترجمه و طبع و نشر کتاب‌های علمی و فلسفی از زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی به زبان‌های عربی، فارسی، اردو، بنگالی، مالی و اندونزی بود. بر خلاف آنچه مقدمه‌نویسان مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات گمان کرده‌اند، شعبه مؤسسه انتشارات فرانکلین امریکا در تهران، به سال ۱۳۴۰ راه‌اندازی نشد، بلکه این شعبه در پی کودتای ۲۸ مرداد، در اسفند ماه ۱۳۳۲ در تهران دایر شد و اندک زمانی بعد به بزرگترین شعبه‌های آن مؤسسه تبدیل گردید. از فعالیت‌های عمده فرهنگی مؤسسه یاد شده می‌توان به اصلاح متون کتاب‌های درسی دبستانی، ترجمه و طبع و نشر کتاب در موضوع‌های فلسفی، تاریخی، علمی و... کمک مالی در تأسیس چاپخانه افسست، تدوین و طبع و نشر پنج نوع مجله آموزشی برای تمامی مقاطع تحصیلی (دبستان، راهنمایی، دبیرستان) با تیراژ ماهانه ۱۷۰۰۰۰۰ نسخه و تأسیس دفتر دایرةالمعارف فارسی، اشاره کرد.^{۴۴۰} موضوع حساس و پیچیده «اصلاح متون کتاب‌های درسی دبستانی» ایران توسط کارشناسان مؤسسه فرانکلین امریکا در تهران، حائز بسی اهمیت است و نیازمند پژوهش مستقلی است تا حقایق پشت‌پرده این به ظاهر فعالیت‌های فرهنگی روشن شود. نقل گزارش خبری سری و طبقه‌بندی حفاظتی شده ساواک که در آن تا حدودی به ماهیت و نیمه پنهان مؤسسه فرانکلین اشاره شده است، در این بررسی ضروری می‌نماید.

برای شناسایی بنگاه آمریکایی فرانکلین و با توجه به فعالیت‌های خاص آن باید به نکته زیر توجه نمود:

در سیاست اقتصادی امریکا در اغلب موارد گویا یک اصل مراعات می‌شود و آن این که هر سرمایه آمریکایی که در خارج از حدود و ثغور امریکا بکار بیافتد و سود داشته باشد از دادن مالیات به دولت امریکا معاف است. این امر یکی از بزرگترین وسیله کار بنگاه‌های تبلیغاتی خارجی آن دولت در جهان می‌باشد. این قانون که به نام (Public Law)، قانون اجتماعی معروف شده به علامت اختصا صی (P.L480) شناخته می‌شود، تعداد زیادی از مؤسسات آمریکایی را بر آن داشته تا برای فرار از

۴۳۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۲۲.

۴۴۰. غلامحسین مصاحب. دایرةالمعارف فارسی. تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵، ج ۲، بخش اول، ص ۱۸۶۵.

مالیات به این قانون متوسل شوند که بنگاه فرانکلین جهانی نیز یکی از همین بنگاه‌های تبلیغاتی امریکا است که بودجه خود را نیز از همین طریق تأمین می‌کند. در آغاز کار، این بنگاه مأمور ترجمه و انتشار ادبیات امریکایی و همچنین ترجمه کتب ضدکمونیستی بود و در ممالک خاورمیانه و آسیای فعالیت می‌کرد. به تدریج اقدام کرد تا چاپ کتب را در ایران در انحصار خود بگیرد و از این راه به نفع امریکا تبلیغ نماید به طوری که در مدت ۵ سال ۶۷۰ جلد کتاب ترجمه کرد و سپس در کار انحصار کتب درسی به فعالیت پرداخت.^{۴۴۱}

ساده‌لوحانه است اگر تصور شود که این مؤسسه امریکایی صرفاً به انگیزه نوع‌دوستی و ارتقای سطح فرهنگی، شعبه‌هایی را در کشورهای نظیر مصر، ایران، هند، بنگلادش و اندونزی دایر کرده باشد. پرداختن به مسائلی چون اصلاح متون کتاب‌های درسی دبستانی، تدوین و طبع و نشر پنج نوع مجله آموزشی برای تمامی مقاطع تحصیلی دانش‌آموزی در تیراژ فوق‌العاده بالا، ترجمه و ترویج ادبیات امریکایی، و افزون بر همه اینها ترجمه و چاپ آثار ضدکمونیستی در کشورهای آسیایی و منطقه حیاتی خاورمیانه نمایانگر رسالت عمده و نقش‌آفرینی فرهنگی، سیاسی و امنیتی مؤسسه مذکور در بستر گونه‌ای تعرض و تجاوز فرهنگی حساب شده است. دیری نگذشت که شعبه تهران مؤسسه فرانکلین گوی سبقت را از دیگر شعبه‌ها ربود و به مرکز پوششی مطمئنی برای فعالیت در عرصه‌های دیگر مبدل شد. ارزیابان ساواک این مؤسسه را جیره‌خوار کارگزاران دیپلماسی سیاسی و اطلاعاتی امریکا می‌دانند که در لوای کارکرد فرهنگی نیات دیگری را محقق می‌سازند.

مؤسسه فرانکلین که دارای تعداد زیادی کارمند می‌باشد در ظاهر به نشر و انتشار کتب علمی اجتماعی و غیره مبادرت می‌ورزد لکن این مؤسسه در باطن فعالیت‌هایی در جهت سیاست‌های دول خارجی به عمل می‌آورد... به هر تقدیر این مؤسسه ظاهراً فرهنگی در حال حاضر از جانب سیاست‌های خارجی حمایت و پشتیبانی می‌شود و رؤسای آن همگی جیره‌خوار سازمان امریکا می‌باشد.^{۴۴۲}

۴۴۱. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۸۴-۸۵.

۴۴۲. کلاسه ۴۷۴۲۹۹ سازمان اطلاعات و امنیت کشور، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۲۲.

گزارش منابع خبری سازمان اطلاعات و امنیت کشور نیز حاکی از آن است که شماری از کارگزاران این مؤسسه با سازمان اطلاعات امریکا (C.I.A) به صورت چراغ خاموش و بی سر و صدا مرتبند و برای انجام مأموریت‌هایی ناشناخته به کشورهای اروپایی و امریکا رهسپار می‌شوند و هزینه‌های خود را پنهانی از فرانکلین دریافت می‌دارند.

عموماً کارمندان فرانکلین معتقدند که عده‌ای از افراد این مؤسسه مستقیماً از طرف سازمان سیا حمایت می‌شوند. عده‌ای بدون سر و صدا از طرف فرانکلین و با خرج این مؤسسه به اروپا و امریکا می‌روند و بدون این‌که کسی آگاهی پیدا کند تمام مخارجشان از طرف فرانکلین پرداخت می‌گردد.^{۴۴۳}

نفوذ در جبهه ملی

موضوع مهم دیگری که مقارن همکاری آشکار و رسمی همایون با مؤسسه انتشارات فرانکلین مطمح نظر قرار می‌گیرد نفوذ در تشکیلات جبهه ملی است. از سوی سازمان اطلاعات امریکا (سیا) جمعی که به دسته هارواردی‌ها سرشناس شدند و همچنین همایون برای انجام این مأموریت برگزیده شدند. گزارش طبقه‌بندی حفاظتی و خیلی محرمانه ساواک در این باره حائز اهمیت است.

[همایون] در جبهه ملی

در سال ۱۳۳۹ سازمان جاسوسی سیا تصمیم می‌گیرد جبهه ملی را به دست گیرد. بدین منظور جمعی از فارغ‌التحصیلان امریکا را با چند نفر دیگر به داخل جبهه ملی می‌فرستد که به نام (دسته هارواردی‌ها) معروف شدند. در بین این عده داریوش همایون هم به کمک دکتر غلامحسین صدیقی^{۴۴۴} به جبهه ملی وارد می‌شود و در کمیسیون حقوق و اجتماعی جبهه ملی که ریاست عالی آن با دکتر صدیقی و معاونت پروانه اسکندری همسر داریوش فروهر بود، به اتفاق دکتر فریدون مهدوی (که هم اکنون [۱۳۴۶] از دشمنان سرسخت رژیم سلطنتی در امریکاست) فعالیت می‌کند. فعالیت شدید و علنی همایون و مهدوی و همچنین والی‌پور، مهندس متین، حسین وفا، دکتر غنی در جبهه ملی و تظاهرات علنی و بدون ترس و واومه

۴۴۳. همان کلاس، صص ۱۵۷-۱۵۹؛ به نقل از: همان منبع، صص ۲۲-۲۳.

۴۴۴. در اصل عبدالحسین صدیقی آمده که غلط است.

آن‌ها علیه رژیم سلطنتی و حتی گفتن جملات تند و ناسزاآمیز علیه شخص شاه سبب می‌شود تا دکتر مصدق کمیته‌ای مرکب از باقر کاظمی، دکتر شاهپور بختیار، داریوش فروهر را مأمور رسیدگی به عملیات و نظرات دسته امریکارفته‌ها که به جبهه ملی هجوم کرده‌اند بنماید. این کمیته گزارش کتبی به دکتر مصدق می‌دهد که دسته هارواردی‌ها مأموریت علنی دارند تا علیه سلطنت و شخص شاه در جبهه فعالیت کنند و آنجا را کانون علیه دربار کنند تا در موقع لزوم علیه شاه از آن استفاده نمایند. این گزارش که به نظر دکتر مصدق می‌رسد دستور می‌دهد تا سعی شود نوشته کتبی از آنها گرفته شود و اعضاء کمیته تحقیق دستور می‌دهند در حوزه‌ها جلساتی که هارواردی‌ها حضور دارند، قطعنامه‌ها و صورت‌جلسات ساختگی که لبه تیز آن حمله علیه شاه و قانون اساسی باشد مطرح نمایند و اعضاء و حضار را تکلیف به امضاء در زیر اوراق نمایند.

در همه کمیته‌های جبهه ملی دسته هارواردی‌ها بدون ترس و واهمه در ذیل اوراق امضاء می‌کنند در حالی که فعال‌ترین و باایمان‌ترین اعضاء جبهه ملی از امضاء اوراق (که از منظور تهیه کنندگان بی‌اطلاع بودند) خودداری می‌کردند، که از جمله همین داریوش همایون و دکتر فریدون مهدوی در زیر یکی از صورت‌جلسات امضاء می‌کنند، و در جلسه بعد هم این دو نفر در کمیسیون حقوق سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌کنند که به آنها اجازه داده شود مقالاتی به زبان انگلیسی در جراید امریکا علیه شاه نوشته شود. دو نفر مذکور قبول می‌کنند که نوشتن مقالات و ترجمه انگلیسی را به عهده بگیرند ولی پیشنهاد آنها با مخالفت (پروانه اسکندری) مواجه می‌شود و می‌گوید اگر شما می‌توانید در جراید فارسی چنین مقالاتی بنویسید و مردم را از آن‌چه در ایران می‌گذرد آگاه کنید، نه جراید امریکا. وقتی این صورت‌جلسات به نظر دکتر مصدق می‌رسد، دستور اخراج آنها را می‌دهد؛ در نتیجه در نیمه اول سال ۱۳۴۰ در حدود ۲۷ نفر از جمله داریوش همایون از جبهه ملی اخراج می‌شوند.

بعد از این که این اقدام در ارگان‌های بالای جبهه ملی واقع می‌گردد، چون داریوش فروهر به تدریج جانشین اللهیار^{۴۴۵} صالح می‌گردید و روابط جبهه ملی با نظارت امریکا قطع می‌شد (کیو) معاون کلنل (یستویچ) رئیس سازمان سیا در ایران از داریوش فروهر تقاضای ملاقات می‌کند. در دو سه جلسه ملاقات موضوع

جلوگیری از اخراج آمریکارفته‌ها از جبهه ملی مطرح می‌گردد ولی داریوش فروهر می‌گوید این تصمیم را دکتر مصدق گرفته است و من در آن تأثیر ندارم. (کیو) او را تهدید می‌کند، ولی داریوش فروهر جواب می‌دهد (من نمی‌توانم تصمیم بگیرم).^{۴۴۶}

اما امریکائیان همایون را تنها نگذاشتند و با معرفی «سفارشی» وی به همایون صنعتی زاده، مدیر مؤسسه انتشارات فرانکلین همه گونه از او حمایت کردند. همایون صنعتی زاده به سال ۱۳۰۴ در کرمان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در کرمان و اصفهان به پایان رساند. سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در دانشکده حقوق ثبت نام نمود. گویا هنوز سه سال از گذران تحصیلات دانشگاهی وی نگذشته بود که از ادامه تحصیل منصرف شد و به کار در تجارتخانه پدرش پرداخت. صنعتی زاده بین سنوات ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ که ایران زمین زیر چکمه متفقین قرار داشت به عضویت حزب توده درآمد بود و تا آنجا پیش رفت که چندی سمت منشی کمیته مرکزی حزب توده را بر عهده داشت. صنعتی زاده پس از خروج از حزب توده به عنوان منشی به استخدام سفارت انگلیس در تهران درآمد و از عناصر مرتبط سفارت با گروهها و رجال سیاسی ایران به شمار می‌آمد. در دوره زمامداری دکتر مصدق به علت فعالیت سیاسی علیه دولت ملی به سود سیاست انگلیس زیر نظر قرار گرفت. صنعتی زاده در زمانی که گویندگان برنامه فارسی بنگاه سخن پراکنی بی بی سی اعتصاب کردند، رهسپار لندن شد و مدتی گویندگی برنامه فارسی رادیوی مذکور را برعهده گرفت. صنعتی زاده چندی نیز در اداره اطلاعات سفارت انگلیس در تهران که مکان اصلی آن خیابان فردوسی بود مشغول به کار شد. پس از آن به آمریکا رفت و در سال ۱۳۳۳ در حالی که به عنوان رئیس و سرپرست مؤسسه انتشارات فرانکلین منصوب شده بود به ایران بازگشت. وی در سال ۱۳۳۸ به طور رسمی تقاضای صدور امتیاز مؤسسه انتشارات فرانکلین را ارائه داد که مدتی بعد به دستور قائم مقام سازمان اطلاعات و امنیت کشور با درخواست وی موافقت شد. صنعتی زاده با سید حسن تقی زاده و علی ایزدی، رئیس دفتر اشرف پهلوی به واسطه مشارکت در سهام چاپخانه افست که متعلق به مؤسسه فرانکلین بود، روابط دوستانه و

صمیمانه‌ای داشت. ۴۴۷

آنچه موضوع نفوذ دسته موسوم به هارواردی‌ها و همایون در تشکیلات جبهه ملی را صرف‌نظر از گزارش ساواک قوت می‌بخشد، اسناد بازمانده از سفارت امریکا در تهران است و یکی از آنها گزارش خیلی محرمانه مورخ ۲۶ مه ۱۹۶۴ م/ ۵ خرداد ۱۳۴۳ ش ویلیام ج. میلر از سفارت امریکا در تهران به وزارت خارجه این کشور درباره دکتر حسین مهدوی است. حسین مهدوی آخرین پسر میرزا حسین خان امین‌الضرب است. تحصیلات خود را در لندن و پاریس پشت سر نهاد و موفق به دریافت دکترا در رشته حقوق از دانشگاه سوربن شد و به سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشت. وی در سال ۱۳۳۸ به جبهه ملی پیوست. در سال ۱۹۶۰ م/ ۱۳۳۹ ش سازمان برنامه او را برای تحصیل به مدت یک سال در دانشگاه پرینستون به امریکا اعزام کرد. در این دانشگاه مهدوی زیر نظر پروفیسور کویلریانگ به تحقیق سرگرم بود. عمده پژوهش وی بر دو موضوع متمرکز گردید؛ یکی موضوع انقلاب اجتماعی در ایران و رشد اقتصادی اخیر و مشکلات و مسائل ایران و دیگری، دوراهی و عدم توازن سیاسی ایران. این دو مقاله در پایان سال ۱۹۶۰ به منظور مطالعه و بهره‌وری در اختیار شورای روابط خارجی امریکا قرار گرفت. مهدوی در حلقات ارتباطی خود نقش خط‌دهندگی به برخی کارگزاران ایرانی و از جمله داریوش همایون را عهده‌دار بود و با صنعتی‌زاده مثلث ارتباطی را تشکیل می‌دادند. این سه نفر در زمره جماعت نفوذی در تشکیلات جبهه ملی محسوب می‌شدند. گزارش خواندنی میلر را با یکدیگر مرور می‌کنیم.

در بازگشت از ایالات متحده در سال ۱۳۴۰ مهدوی دست به سفر در شرق زده و چندین ماه را در هند گذراند و در آنجا کوشش‌های برنامه‌ریزی هند را تحت مطالعه قرار داد. اندکی پس از بازگشت، مهدوی از سازمان برنامه استعفا داد و تمامی انرژی خود را به فعالیت‌های جبهه ملی اختصاص داد. [حسین] مهدوی به اتفاق فریدون مهدوی و سیروس غنی از بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و داریوش همایون از [روزنامه] اطلاعات و هدایت‌الله متین‌دفتری که به تازگی از کنگره ایالات متحده در عمل که با بورس برای او فراهم شده بود بازگشته بود یک سلسله کلاس‌های تعلیمی و القایی برای اعضاء جوانتر جبهه ملی ترتیب داد. این کلاس‌ها که صدها نفر را به

طرف خود جلب کرده بود نفوذ جبهه ملی را در دانشگاه و در کادرهای پایین تر وزارتخانه‌های دولتی به طور محکمی استوار کرد.^{۴۴۸}

موضوع حضور کوتاه مدت و مقطعی همایون در جبهه ملی صرفنظر از اسناد و مدارکی که بدان اشاره شد در حافظه تاریخی برخی از مبارزان آن دوره نیز باقی است.^{۴۴۹}

همایون که از سال ۱۳۳۴ به جرگه مطبوعاتیان پیوسته بود حالا با گذشت هشت سال، سری در میان سرها درآورده بود و به ملاقات شاه می‌رفت. دبیر دوم سفارت امریکا در تهران از او به عنوان خبرنگار برجسته یاد می‌کند. وی که ضلعی از مثلث ارتباطی با دکتر حسین مهدوی و همایون صنعتی‌زاده را تشکیل می‌داد به پیشنهاد مدیر مؤسسه امریکایی فرانکلین خود را آماده پرش به سمت‌های بالاتر و جذب شدن بیشتر در دستگاه حاکمیت پهلوی کرده بود. گزارش خیلی محرمانه گفت و گوی دکتر حسین مهدوی با ویلیام گرین میلر، دبیر دوم سفارت امریکا در تهران در اقامتگاه میلر، مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۶۳ م / ۲۰ آذر ۱۳۴۲ ش حائز اهمیت است.

دکتر حسین مهدوی گفت که همایون صنعتی، رئیس مطبوعات فرانکلین و واسطه شاه به خانه مهدوی آمده بود تا با مهدوی و داریوش همایون که یک روزنامه‌نگار برجسته است و اخیراً از شرفیابی نزد شاه بازگشته است گفت و گو کند. صنعتی به مهدوی گفت که شاه در وضع افسرده‌ای است و از رکود اقتصادی کشور و از سوء ۴۵۰ اداره دولت شکایت کرده است. صنعتی گفت که او و شاه با یکدیگر توافق کرده‌اند که لازم است بعضی از استعدادهای جوانتر را وارد حکومت کنند. مهدوی گفت صنعتی آنگاه این موضوع را پیگیری کرده از مهدوی و همایون خواست تا درباره الحاق به دولت در سمت‌های عالی و مسئول به تأمل بپردازند. مهدوی گفت صنعتی این نظر را ابراز کرد که شاه از مشاوران عمده خود کاملاً ناراضی است.^{۴۵۱}

خواست صنعتی‌زاده که اراده سیاسی قوی از نوع امریکایی پشت سر آن دیده

۴۴۸. اسناد لانه جاسوسی. تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ج ۲۲، ص ۱۰۰.

۴۴۹. منبع شفاهی: آقایان عزت‌الله سبحانی، لطف‌الله مینمی و...

۴۵۰. در اصل: سوی.

۴۵۱. اسناد لانه جاسوسی. ج ۲۲، ص ۹۱.

می‌شود بسیار زود و کمتر از شش ماه بعد تحقق یافت و همایون که از ۱۹ بهمن ۱۳۴۲ در وزارت دارایی^{۴۵۲} تا نیمه اردیبهشت ۱۳۴۳ به عنوان مترجم انگلیسی در اداره کل امور عمومی نفت سرگرم کار بود،^{۴۵۳} از ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۳ به عنوان مأمور در اختیار وزارت اقتصاد قرار داده می‌شود.^{۴۵۴} دیری نپایید که این مأمور از وزارت دارایی به وزارت اقتصاد، در سوم خرداد ۱۳۴۳ به سمت بازرس عالی وزارت اقتصاد منصوب شد.^{۴۵۵} یادآور می‌شود که در این زمان امیرعباس هویدا، وزیر دارایی و علینقی عالیخانی یار سابق محفل «انجمن» همایون، وزیر اقتصاد بود و انتصاب همایون به عنوان بازرس عالی وزارت اقتصاد از سوی عالیخانی صورت می‌گیرد. خواسته‌ای که از سوی امریکاییها درخصوص ضرورت تزریق خون تازه و جوان به شریان‌های حاکمیت دیکته شده بود و عالیخانی صرفنظر از انس و الفت انجمنی پیشین، تن به خواست رابطان خوب امریکا داده در برآورده کردن تمایل آنان از هیچ کوششی مضایقه نمی‌کند.

۴۵۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۹۰-۶-۳-۶۴۳ ه.

۴۵۳. همان، شماره سند ۱۲-۳۲-۶۴۳ ه.

۴۵۴. همان، شماره سند ۱۳-۳۲-۶۴۳ ه.

۴۵۵. همان، شماره سند ۱۴-۳۲-۶۴۳ ه.

فصل نهم

تارهای نامرئی

حضور در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

بورس رؤیایی «نیمن» برای خبرنگار سال

فرافکنی در هاروارد

فعالیت مخفی در پوشش فرهنگی

آموزه‌ها در اسرائیل

نامه به هویدا دربارهٔ بحرین

مجلس ختم در ۵۵ دقیقه

حضور در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

نکته مهم دیگری که لازم است در این برهه بدان اشاره شود حضور همایون در «سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» است که منجر به اخراجش از روزنامه اطلاعات می‌گردد. لازم به یادآوری است که خاستگاه تاریخی تکوین سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای اشغالگر از کشورمان بازمی‌گردد. در سال ۱۳۲۷ نام افرادی چون: جواد فاضل، ذبیح‌الله منصوری، علی کسمایی، مرتضی کیوان و علی اکبر کسمایی بیش از همه برای تشکیل سندیکا شنیده می‌شد. به باور اینان ایجاد تشکل نویسندگان و خبرنگاران در چارچوب قانون که از حمایت حقوقی برخوردار باشد، ضروری به نظر می‌آمد. درج مقاله‌ای به قلم علی اکبر کسمایی در مورخه ۲۱ تیر ۱۳۲۷ در روزنامه «پرورش» که در آن خواسته شده بود هر چه زودتر به وضع کارکنان مطبوعات توجه و رسیدگی شود با اقبال اکثریت جامعه نویسندگان و خبرنگاران مواجه شد، اما واقعه ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ توسط ناصر میرفخرایی موجب وارد آمدن فشار به مطبوعات و خبرنگاران و عدم پاگرفتن سندیکا شد، چرا که میرفخرایی به ظاهر خبرنگار روزنامه «پرچم اسلام» بود.

چندی بعد در سال ۱۳۲۹ و مقارن با جنبش ملی شدن صنعت نفت بار دیگر عده‌ای و از جمله ذبیح‌الله منصوری، جلال نعمت‌اللهی، شجاع‌الدین شفا، اسماعیل رائین، جواد فاضل، سرهنگ دبیرمنش، ابراهیم مدرسی و... برای ساماندهی جمع نویسندگان و خبرنگاران به تکاپو افتادند که با مخالفت شدید عباس مسعودی، مدیر روزنامه اطلاعات و چند تن دیگر این بار نیز اندیشه تشکیل سندیکا عقیم ماند. در سال ۱۳۳۳ جمعی از اهالی مطبوعات در پی انعقاد نشست‌هایی در خانه‌های خود موفق به تأسیس

«انجمن خبرنگاران ایران» شدند. هیأت مؤسس انجمن یادشده عبارت از: اسماعیل ناهید، کاظم زرنگار، حمزه اخوان، نورالدین نوری، ناصر مفخم، عباس دلایلی، مهدی سمسار، ناصر امینی، محسن موحد، حسین مدنی، محمدحسین اخباری، حسین بنی احمد و... بودند. اساسنامه انجمن خبرنگاران ایران در ۱۴ ماده و ۲ تبصره تنظیم شد و هیأت مؤسس پس از تلاش فراوان موفق شد چند ماه بعد، موافقت وزارت کشور و سایر مراجع را با فعالیت رسمی خود جلب کند و با انتشار بیانیه‌هایی در مطبوعات و ارسال دعوتنامه‌های جداگانه، نویسندگان، خبرنگاران و مترجمان مطبوعات را برای تشکیل مجمع عمومی و گزینش هیأت مدیره رسمی فراخواند، اما این مرتبه نیز به دلایلی این آرزو برآورده نشد.

سنالها گذشت تا این که سرانجام نخستین اقدام نتیجه‌بخش در ۵ مهر ۱۳۴۱ با برپایی گردهمایی در سالن پارک شهر تهران خشت بنای سندیکا رسماً نهاده شد و این خواسته صنفی تحقق یافت. در این گردهمایی حدود ۴۰ نفر اعضای تحریریه: اطلاعات، کیهان، کوشش، تهران مصور، مهر ایران، سپید و سیاه، تهران اکونومیست، فردوسی، امید ایران، خواندنیها، ترقی، پست تهران، روشنفکر و صبح امروز، حضور داشتند. شماری از روزنامه‌نگاران چون مسعود برزین، پرویز آزادی، حسین رایتی، احمد بشیری، ذبیح‌الله منصوری، اسماعیل رائین، داریوش همایون، خسرو شاهانی، محسن موحد، عباس واقفی، فریدون خادم، اسماعیل یگانگی، محمود پورشالچی، رضا حبشی، هوشنگ پورشریعتی، رضا طیار، حسین سرفراز، غلامحسین صالحیار، رجبعلی اعتمادی، سیامک پورزند، علی شعبانی، پرویز نقیعی، ایرج نبوی و خانم ویکتوریا بهرامی و... که تعدادشان به ۴۰ نفر می‌رسید، اساسنامه موقت را تصویب کردند.

در ۲۴ آبان ماه همان سال نخستین مجمع عمومی با شرکت ۹۲ نفر از کادرهای حرفه‌ای مطبوعات در سالن دبستان فیروز کوهی تشکیل شد و پس از تصویب اساسنامه، نخستین هیأت مدیره و بازرسان در این مجمع انتخاب شدند. البته مخالفت برخی مدیران مطبوعات با سندیکا همچنان ادامه داشت و در رأس این مخالفان، عباس مسعودی قرار داشت. وی با وجود گذشت یک سال از تشکیل سندیکا، در آذرماه ۱۳۴۲ در روزنامه اطلاعات به مقابله جدی با آن برخاست. به دستور مسعودی هر یک از کارکنان روزنامه اطلاعات که به عضویت سندیکا درمی‌آمد از روزنامه اخراج می‌شد؛ و هر کس در عضویت سندیکا بود باید بی‌درنگ استعفا می‌داد و گرنه از کار برکنار

می‌گردید. ابتدا داریوش همایون علم مخالفت را برافراشت و بعد اسماعیل یگانگی و البته هر دو نیز از محل کار مطبوعاتی خود اخراج شدند.^{۴۵۶}

همایون با وجود این که سابقه چندانی در مطبوعات نداشت لیکن با تشکیل سندیکا، وقت قابل توجهی را برای کار در آن اختصاص داد و بسیار سریع مدارج ترقی را پشت سر نهاد و در شمار همکاران نزدیک مسعود برزین، نخستین دبیر سندیکا قرار گرفت. مدت زمانی نگذشت که اندک‌اندک بر میزان نفوذ و اعتبار داریوش همایون در تشکیلات سندیکا افزوده شد تا آن‌جا که پس از کناره‌گیری مسعود برزین، خود به عنوان دومین دبیر سندیکا برگزیده شد و همایون از مهرماه ۱۳۴۲ به عنوان دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران معرفی گردید.^{۴۵۷} همایون صرفنظر از مسئولیت دبیری سندیکا در دومین دوره فعالیت رسمی آن، در دوره‌های دیگر در زمره کارگردانان اصلی تشکیلات سندیکا به‌شمار می‌آمد و نقطه‌نظرات او به‌عنوان عضو هیأت‌مدیره برای دیگر اعضا حائز اهمیت بود.

بورس رؤیایی «نیمن» برای خبرنگار سال

مدت زمانی از اخراج همایون از روزنامه اطلاعات نگذشته بود که رابطان خوب او باز هم مددکارش شدند و با کاندید کردن و معرفی همایون به عنوان یکی از پنج خبرنگار برجسته سال، اهدای بورس یک ساله «نیمن» دانشگاه هاروارد را شایسته او دانستند.^{۴۵۸}

در سال ۱۳۴۳ زمانی که دبیر سندیکای نویسندگان و روزنامه‌نگاران ایران بودم و بر اثر فعالیت‌های سندیکایی از روزنامه اطلاعات اخراج شده بودم و کار دیگری هم جز همان شغل در مؤسسه فرانکلین نداشتم، یک بورس روزنامه‌نگاری از دانشگاه هاروارد به من داده شد به نام Niemann Fellowship که هر سال به ده بیست روزنامه‌نگار آمریکایی و خارجی می‌دهند. من اولین و تنها روزنامه‌نگار ایرانی بودم که این بورس را گرفتم. کسانی که بورس «نیمن» را می‌گیرند، یک سال در هاروارد در رشته‌های دلخواه خود تحصیل می‌کنند. من هم فرانکلین را ترک کردم و رفتم به

۴۵۶. نک: دنیای سخن (ماهنامه). س ۱۳۶۹، ش ۳۷ (دی)، صص ۲۶-۲۷؛ گفت‌وگو با مهدی بهشتی پور. همچنین بنگرید به: محمدعلی سفری، قلم و سیاست. تهران، نشر نامک، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۲۸.

۴۵۷. چهره‌های آشنا، ص ۶۶۲.

۴۵۸. کلاس ۴۷۴۲۹۹، ص ۱۵۸؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۲۳.

هاروارد. یک سالی در آنجا در رشته «توسعه» درس خواندم. ۴۵۹

تحلیلگران سفارت امریکا در تهران در گزارش محرمانه‌ای به وزارت خارجه این کشور که طی آن ترکیب، الگو و مشکلات جامعه روشنفکران ایرانی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند، نقد سیاست‌های حاکمیت پهلوی در مجموعه‌ای که همایون سردبیری آن را عهده‌دار است، عامل اخراجش از روزنامه اطلاعات می‌دانند. از نگاه این ناظران بیگانه مقیم تهران، اخیراً مجموعه شعر آزاد در ایران به گونه وسیعی منتشر و در دسترس مردم قرار گرفته است. این مجموعه دربرگیرنده اشعاری زیبا و در عین حال شدیدالحنی در محکومیت اقدامات رژیم است. در همین گزارش آمده است:

قابل توجه است که سردبیر مجموعه‌ای که شعرهای ضد رژیم مانند این در آن درج شده داریوش همایون است که بهترین روزنامه‌نگار ایران شناخته شده و به تازگی از روزنامه اطلاعات که از روزنامه‌های مهم کشور است به خاطر مقالاتی که در انتقاد از سیاست‌های رژیم نوشته اخراج شده است. ۴۶۰

ذکر این نکته ضروری است که عزیمت همایون به امریکا به منظور بهره‌وری از بورس نیمن و تحصیل در دانشگاه هاروارد به مدت یک سال، مأموریت اداری محسوب شده است و همایون از مزایای حقوق اداری و دریافت ریالی حق مأموریت نیز برخوردار شده است. این موضوع در نامه وزیر اقتصاد به وزارت دارایی منعکس گردیده که مورد موافقت وزیر دارایی قرار گرفته و مراتب طی مکتوبی از سوی ایشان خطاب به همتای خود در وزارت محل مأموریت همایون (اقتصاد) اعلام شده است. وزیر دارایی در نامه یادشده به تصویب نامه مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۳۹ اشاره کرده است.

وزارت بازرگانی ۱۳۴۳/۵/۷ [مورخ]

اداره کل کارگزینی ۸۲۷۵/۲۴ [شماره]

وزارت اقتصاد

عطف به نامه شماره ۴۸۱۳ به تاریخ ۱۳۴۳/۴/۲۳ راجع به موافقت با اعزام آقای داریوش همایون کارمند وزارت دارایی مأمور خدمت در آن وزارت، بنا به

۴۵۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۶.

۴۶۰. اسناد لانه جاسوسی. ج ۲۰، ص ۶۱.

دعوت دانشگاه هاروارد کشور آمریکا به مدت یک سال جهت استفاده از بورس دانشگاه مذکور، با توجه به توضیحاتی که در این خصوص داده شده با اعزام و پرداخت از حقوق ریالی ایشان در مدت استفاده از بورس با رعایت تصویب‌نامه شماره ۹۱۴۴ [مورخ] ۳۹/۳/۲۸ [۱۳] موافقت حاصل است.

وزیر دارایی

رئیس دفتر کل کارگزینی

[امضا] ۴۶۱

رونوشت برابر اصل است

پیشتر به سند ساواک در خصوص کسب خبر از منابع خود در مؤسسه انتشارات فرانکلین اشاره شد مبنی بر این که «عموماً کارمندان فرانکلین معتقدند که عده‌ای از افراد این مؤسسه مستقیماً از طرف سازمان سیا حمایت می‌شوند. عده‌ای بدون سر و صدا از طرف فرانکلین و با خرج این مؤسسه به اروپا و آمریکا می‌روند و بدون این که کسی آگاهی پیدا کند تمام مخارجشان از طرف فرانکلین پرداخت می‌گردد.»

از قضا در همین ایام به دکتر حسین مهدوی نیز یک بورس تحصیلی خوب هبه می‌شود. این بار بنیاد فورد دست به کار می‌شود تا رفیق داریوش همایون را بورسیه کند. بی‌شک این امر از نگاه هر محقق منصف و پژوهشگر تاریخ سیاسی معاصر ایران نمی‌تواند موضوعی عادی و طبیعی تلقی شود. این تصادفی نیست که حسین مهدوی و داریوش همایون همزمان به تحصیل در هاروارد با هزینه بنیاد فورد و نیم‌دعوت شوند و زمینه آموزشی آنان نیز یکی باشد. اولی، اقتصاد و به ویژه اقتصاد عمرانی؛ و دومی، اقتصاد با گرایش توسعه. گزارش خیلی محرمانه ویلیام. ج. میلر در ۲۶ مه ۱۹۶۴ م/ ۵ خرداد ۱۳۴۳ ش به وزارت خارجه آمریکا در این باره، خواندنی است.

در ماه اردی‌بهشت ۱۳۴۳ دکتر مهدوی بوری از بنیاد فورد برای مطالعه در دانشگاه هاروارد دریافت کرد. مهدوی در نظر دارد از این بورس استفاده کند تا به مطالعه در اقتصاد و به ویژه اقتصاد عمرانی برای مدت ۲ سال از آغاز پائیز سال ۱۳۴۳ بپردازد... مهدوی که فرد دارای مطالعات وسیع است قسمت اعظم انرژی فکری خود را در راه سیاست و رشد اقتصادی مصرف کرده است. او همچنین شدیداً علاقه‌مند به شعر و ادبیات معاصر ایران، فرانسه، آمریکا، و انگلیس است که با آنها به

خوبی آشنا است. مهدوی به طور منظم با سیروس غنی، داریوش همایون، علی فرمانفرمائیان،^{۴۶۲} و خداداد فرمانفرمائیان در «دوره‌ها» ملاقات می‌کند و در این دوره‌ها مسائل و کتاب‌ها به طور کلی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در حالی که خداداد فرمانفرمائیان معمولاً پرافاضه است، علی فرمانفرمائیان خونسرد کلبی مسلک است و داریوش همایون از همه منطقی‌تر است.^{۴۶۳}

طرفه آن که داریوش همایون خود را آماده‌عزیمت به امریکا می‌کند. وی تصورش را هم نمی‌کرد که تحصیلات تکمیلی خود را به صورت رایگان در یکی از بهترین دانشگاه‌های امریکا و جهان پشت سر بگذراند. همایون در یکی از یادداشت‌هایش آورده است:

برای من مسافرت در امریکا در حکم سفر در دنیای آینده است. چشمان من امروز چیزهایی را در این کشور می‌بیند که فرزندان احتمالی من فردا در کشورم خواهند دید. مسیر امروزی جامعه امریکایی در موارد اساسی تقریباً همان است که فردا برای جامعه ایرانی خواهد بود. شرایط مشابه زندگی این حدس را کاملاً تقویت می‌کند که ما نیز امیدوارانه بسیار سریع‌تر از همان مراحل خواهیم گذشت که امریکائیان طی می‌کنند.^{۴۶۴}

از نظر همایون امریکا بهشت روی زمین است. سقف آرمانخواهی او حرکت شتابنده‌ی جامعه ایرانی در همان مسیر الگوهای امریکایی و تعقیب رد پای کارگزاران آن کشور در راهیابی به مدل توسعه غربی است. به هر حال وی سخاوتمندانه بورس نیمن را با تمامی هزینه‌های جانبی دریافت می‌کند؛ و از سوی دیگر متواضعانه حق مأموریت وزارتخانه‌ای را نیز پذیرا می‌شود. افزون بر این از عهده وظایفی که پیش از سفر بر دوش او نهاده می‌شود بر می‌آید و همچنین در جریان گذران دوره آموزشی به تعمیق پیوندهای خود با مقامات امریکایی همت می‌گمارد. همایون در عین حال موقعیت و جایگاه ویژه خود را در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات حفظ کرد.

حقیقتاً تحصیل در دانشگاهی چون هاروارد برای همایون در حکم یک رؤیا بود که

۴۶۲. در اصل: فرمانفرمائیان و فرمانفرمانیان آمده است.

۴۶۳. اسناد لانه جاسوسی، ج ۲۲، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۴۶۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره سند ۸۵-۳-۲-۴۶۴۳.

تحقق یافت. این دانشگاه قدیمی‌ترین و یکی از معتبرترین دانشگاه‌های ایالات متحده است که در سال ۱۶۳۶ م توسط پیورتین جان هاروارد در شهر کمبریج در ایالت ماساچوست بنیان گذاشته شد. اما برای همایون راه رسیدن به مقصد، خط مستقیم نبود. او در زندگی خود هیچگاه هیچ خط سیری را مستقیم طی نکرد و همواره از چم و خم‌ها و فراز و فرودهای فراوانی در راهیابی به مقصد گذر می‌کرد. از این رو در مسیر عزیمت به امریکا «مأمور» می‌شود تا شعبه‌های مؤسسه فرانکلین در کشورهای مالزی، اندونزی و پاکستان را بازدید نماید و گزارش‌هایی را برای گرداندگان اصلی فرانکلین تهیه نماید. گزارش‌های عالی او موجب شد تا پس از اتمام دوره آموزشی در هاروارد به عنوان نمایندهٔ سیار و پرتحرک آنان در آسیا منصوب شود.

مؤسسه فرانکلین شعبه‌هایی در آسیا و آفریقای شمالی داشت و از من خواهش کردند که وقتی به طرف آمریکا می‌روم، سر راه به مالزی و اندونزی و پاکستان بروم و شعبه‌های آنها را بررسی و گزارشی برایشان تهیه کنم. پذیرفتم و پیش از رفتن به هاروارد این مأموریت را انجام دادم. ظاهراً از آن گزارش‌ها خوششان آمده بود و وقتی مدت تحصیل در هاروارد بسر رسید، به من پیشنهاد کردند که نمایندهٔ سیارشان در آسیا بشوم. دو سال نمایندهٔ سیار آن مؤسسه بودم، در کشورهای آسیایی می‌گشتم و به کارهای شعبه‌های فرانکلین در آن‌جاها رسیدگی و کمک می‌کردم.^{۴۶۵}

همایون مدت دو ماه نیز در شهر ساوث بند (South Bend) امریکا اقامت داشت.^{۴۶۶} این شهر در شمال ایالت ایندیانااست، اما از علت حضور وی در این شهر اطلاعی بدست نیامد، لیک آنچه مسلم است این که همایون تحصیلات حرفه‌ای روزنامه‌نگاری خود را در هاروارد تکمیل نکرده است بلکه با رویکرد به اقتصاد سیاسی درس دانشگاهی خود را دنبال می‌نماید و نزد اساتید زبده تعلیم می‌بیند.

فراکنی در هاروارد

در نخستین فصل از سال ۱۳۴۴ سمینار بررسی مسائل ایران در هاروارد برگزار شد که همین امر موجبات آشنایی همایون با هویدا و علم را فراهم آورد. به گمان همایون

۴۶۵. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۶.

۴۶۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۹۲-۳-۲-۵۶۴۳.

آنچه وی در هاروارد خوانده است «برداشت اساسی و مستقل» بوده که خوشامدگویی نخست‌وزیر و وزیر دربار را برانگیخته است. ادعایی که اثبات آن دشوار است و البته تردیدآمیز.

در هاروارد، در بهار سال ۱۳۴۴ سمیناری درباره ایران تشکیل شد و من رساله‌ای در آن سمینار ایراد کردم راجع به توسعه سیاسی ایران. نسخه‌های این رساله گویا به ایران فرستاده شده بود. وقتی برگشتم، آقای هویدا و آقای علم از من خواستند به ملاقاتشان بروم و رفتم. با آن که رساله‌ام خیلی تعارف‌آمیز نبود اما ظاهراً از برداشت اساسی مستقل آن خوششان آمده بود. برداشت اساسی آن رساله، برداشتی است که من همیشه در زندگی راجع به مسائل ایران داشته‌ام.^{۴۶۷}

همایون که مدعی است رساله تحصیلی او در هاروارد دربرگیرنده برداشتی اساسی و مستقل است، در فراز دیگری از اثر خود دچار تناقض‌گویی می‌شود و آنچه وی از رساله‌اش در هاروارد قرائت کرده را متضمن انتقاد از اوضاع ایران می‌داند.

آن رساله‌ای که من در هاروارد خواندم، سر تا پا انتقاد بود از وضع ایران... منتهی من می‌خواستم توی آن قالب کار بکنم. من نرفتم گوشه هاروارد بنشینم و از آنجا فحش به رژیم ایران بدهم. برگشتم به ایران، توی آن رژیم کار کردم و سعی کردم اصلاحش کنم، با انتقاد کردن و با خدمت کردن، هر دو؛ با انتقاد کردن تنها نمی‌شد آن را درست کرد. هیچ وقت منفی‌بافی را دوست نداشتم.^{۴۶۸}

بی‌شک خواننده گرامی تا بدینجا نسبت به سلوک و منش همایون دانستنی‌های سودمندی را کسب کرده است و حد منفی‌بافی‌های او را درک کرده است، اما موضوع نحوه تعامل وی با حاکمیت پهلوی دوم و باورش به اصلاح‌پذیری نظام شاهنشاهی را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم؛ لیک نکته حائز اهمیت باور او به این که رساله قرائت‌شده در هاروارد سر تا پا نقد وضع ایران است، اگرچه پیش از آن بحث از استقلال در تحلیل به میان آمده بود و گرچه بعید می‌نماید هویدا و علم از رساله‌ای که سر تا پا انتقاد به ساختار سیاسی حاکمیت کشور است خوششان آمده باشد اما به هر حال این

۴۶۷. داریوش همایون. گذار از تاریخ، ص ۱۴۶.

۴۶۸. همان، ص ۱۶۲.

ادعا با نقل قول برخی افراد دیگر که در سمینار یاد شده در هاروارد حضور داشته‌اند سازگاری ندارد و از آن جمله جلال آل‌احمد است که مدعی است محتوای رساله همایون، دفاع از شاه بود.

دیگر این که در آن سمینار [دانشگاه] هاروارد که یانگ صحبت کرده و شما ترجمه‌اش را چاپ کرده بودید، داریوش همایون هم حرف زده بود و ریدمان کرده بود، یعنی که طرفداری از شاه و الخ.^{۴۶۹}

یادآور می‌شود که در مدت حضور همایون در هاروارد سمیناری از سوی دکتر یانگ تشکیل شد. در گزارشهای ساواک خبرهای متفاوتی درباره برپایی این گردهمایی دیده می‌شود. اما موضوع این هم‌اندیشی که با حضور روزنامه‌نگاران تشکیل شده بود بحث درباره آینده روابط ایران و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بوده است و به زعم خبرچینان ساواک گفتارهای تند علیه شاه و رژیم سلطنتی در آن اظهار شده است. در گزارشی می‌خوانیم:

داریوش همایون همچنین در سمینار روزنامه‌نگاری دانشگاه پرینستون^{۴۷۰} آمریکا که در آن (دکتر یانگ) علیه شاه ایران نطق مفصل کرده و به ایرانیان توصیه کرد تا شاه را بکشند، شرکت داشت.^{۴۷۱}

گزارش سری منبع خبری ۱۴۹۸ ساواک که به مدیر کل اداره سوم ارسال شده است بدون تردید خیالپردازانه و مبالغه‌آمیز است و گرنه هیچ صحبتی مبنی بر سفارش به قتل رساندن شاه توسط دکتر یانگ یا افراد دیگر شرکت‌کننده در سمینار یادشده به عمل نیامده و نمی‌توان پذیرفت که در یک گردهمایی علمی چنین بحث و گفت و گوهایی صورت گرفته باشد. سخن گزارشگران ساواک در سند دیگر ملایم‌تر است.

در سال ۱۹۶۴ دانشگاه هاروارد در سمینارهایی تحت عنوان (روابط ایران و آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی) تحت نظر دکتر یانگ استاد آمریکایی تشکیل داد.

۴۶۹. نامه‌های جلال آل‌احمد. به کوشش علی دهباشی، تهران، بزرگمهر، ج ۲، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۶۸. نامه مورخ سه‌شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۴۴ ش / ۳ اوت ۱۹۶۵ م به امیر پیشداد.
۴۷۰ در اصل: پرینستون.

۴۷۱. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۸۴.

دکتر یانگ در این سمینار مطالبی فوق‌العاده شدید علیه ایران گفت. در این سمینار سه نفر ایرانی دکتر فریدون مهدوی، دکتر فاطمی (سیف‌پور)، داریوش همایون شرکت داشتند.^{۴۷۲}

گزارش کامل‌تری از فحوای سند فوق در لابلای اسناد سازمان اطلاعات و امنیت کشور بدست آمد که در آن آگاهی‌هایی دربارهٔ دکتر یانگ، موضوع سمینار یادشده، توصیه به حذف فیزیکی شاه، و افراد شرکت‌کننده ایرانی داده شده است که دقت نظر هر پژوهنده‌ای در ارزیابی آن را می‌طلبد. در سند زیر با اشاره به برگزاری سمینار «روابط ایران و امریکا بعد از جنگ جهانی دوم» زیر نظر دکتر یانگ، استاد امریکایی زبان و ادبیات فارسی، آمده است:

دکتر یانگ که سالها در رضائیه و رشت ظاهراً در لباس خدمت به خدا و خلق در کلیسا بود ولی در باطن عضویت سازمان جاسوسی امریکا و مأمور نظارت بر کارایی روس‌ها در این دو منطقه بوده است و در مراجعت به امریکا استاد دانشگاه می‌شود. او در این سمینار آنچه ناسزا و مخالفت‌گویی بوده به شاه کرد و در میان گفته‌هایش فتوای قتل شاه را هم داد. در این سمینار سه نفر ایرانی: ۱. دکتر فریدون مهدوی ۲. دکتر فاطمی (سیف‌پور) ۳. داریوش همایون شرکت داشتند. فریدون مهدوی و دکتر فاطمی در تأیید گفته‌های (یانگ) نیز ناسزاهایی گفته‌اند. داریوش همایون هم دربارهٔ مطالب و مأموریتی که از جانب فرانکلین داشت سخن به میان آورد و بدین وسیله سمیناری که علیه رژیم مملکتی و شخص اول مملکت و سیاست عمومی دولت ایران بود خاتمه یافت.^{۴۷۳}

فعالیت مخفی در پوشش فرهنگی

با پایان یافتن دورهٔ هاروارد، همایون به ایران بازگشت و تا سال ۱۳۴۶ که در مؤسسه انتشارات فرانکلین مشغول بکار بود، یعنی در خلال دو سال، به‌ناگاه ۲۹ مرتبه به کشورهای خاور دور، خاورمیانه و آمریکا مسافرت کرد. کارشناسان سازمان اطلاعات کشور انگیزهٔ این سفرهای متعدد را نه سرکشی به شعب بنگاه فرانکلین بلکه مأموریت

۴۷۲. همان، ص ۱۲۴.

۴۷۳. همان، ص ۱۱۰.

پنهان از سوی سازمان اطلاعات امریکا (سیا) می‌دانند.

داریوش همایون از سال ۱۳۴۳ تا کنون ۲۹ بار به خاور دور، خاور میانه و آمریکا مسافرت کرده است و علت ظاهری سفر مطالعه برای مؤسسه فرانکلین است ولی او در باطن برای سازمان (سیا) کار می‌کند زیرا این مؤسسه در فرانکلین جهانی نیز فعالیت دارد.^{۴۷۴}

در گزارش دیگری شمار سفرهای همایون طی سه سال ۲۱ نوبت ذکر شده است^{۴۷۵} و در یکی از آنها به دو موضوع پرسش برانگیز حضور وی به سال ۱۳۴۶ش در اندونزی به گاه سرنگونی سوکارنو و همچنین در اسرائیل هنگامه جنگ شش روزه اعراب و ارتش رژیم صهیونیستی، اشاره شده است. در این گزارش با اشاره به این که مؤسسه فرانکلین به وسیله سازمان جاسوسی امریکا (سیا) در دنیا تشکیل شده است و یکی از هدف‌های آن که در اساسنامه نیز قید گردیده چاپ کتاب‌های ضد کمونیستی است، آمده است:

داریوش همایون در مدت سه سال ۲۱ سفر به نام روزنامه‌نگار به خارج از کشور کرده و در هنگام سقوط سوکارنو در اندونزی بود و در وقایع شش روزه جنگ اعراب و اسرائیل در اسرائیل بسر می‌برد.^{۴۷۶}

مسموعات فزوتتر خبرچینان ساواک از انگیزه حضور داریوش همایون در اندونزی و اسرائیل را می‌توان در سند زیر جست.

۱. در ایامی که اندونزی دستخوش بحران و حوادث شوم بود، او بدین کشور سفر کرد. به دوستانش می‌گفت برای رسیدگی به امور فرانکلین به این کشور سفر می‌کند. در حالی که گذرنامه‌اش روزنامه‌نگاری بود و در اندونزی خود را روزنامه‌نگار معرفی می‌کرد. پس از سقوط دکتر سوکارنو، روزنامه اطلاعات به نقل از خبرگزاری‌های خارجی نوشت که در سقوط سوکارنو ۴۸۰ مأمور جاسوسی امریکا شرکت داشتند.

۲. چند روز قبل از آغاز جنگ شش روزه (اعراب و اسرائیل) او از تهران به

۴۷۴. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۸۳.

۴۷۵. همان، صص ۹۲ و ۱۰۹ و ۱۲۴.

۴۷۶. همان، ص ۹۲.

اسرائیل رفت. مجله فردوسی در همان ایام خبری منتشر کرد که عکس همایون نیز بدان ضمیمه بود. در این خبر او نوشت که همایون به اروپا سفر کرده است. بعد از دو هفته همین مجله نوشت که همایون به اسرائیل سفر کرده است و خود او بعد از مراجعت [از] سفر تلفنی به سردبیر فردوسی گفت که اتفاقاً به اسرائیل رفته است. با این حال چرچیل‌ها (کتاب جنگ شش روزه) که در لندن چاپ شد نوشته‌اند که مأموران سی.ای.ا. آمریکا قبل از وقوع حادثه، حمله اسرائیل به اعراب را به جانسون اطلاع داده بودند.^{۴۷۷}

دکتر احمد سوکارنو از بنیانگذاران جنبش ملی و استقلال طلبانه اندونزی بود که در ۱۹۲۹م توسط حکمرانان هلندی دستگیر و مدت ۱۳ سال را در زندان و تبعید گذراند. با خاتمه یافتن جنگ جهانی دوم رسماً رئیس‌جمهور اندونزی شد. سوکارنو از بنیانگذاران جنبش عدم تعهد بود. در ۱۲ مارس ۱۹۶۷م / ۲۱ اسفند ۱۳۴۵ش نظامیان هوادار غرب قدرت را از او سلب کردند و به قتل عام مخالفان سیاسی به ویژه کمونیست‌ها پرداختند. به نظر می‌رسد صرفاً ۸۰۰ هزار نفر از اعضای حزب کمونیست اندونزی در جریان این کشتار عمومی از بین رفتند. برکناری سوکارنو زیر فشار امریکائیا صورت گرفت. گفته می‌شود سازمان اطلاعات آمریکا دو سال قبل از انجام کودتا عوامل خود را به منظور سازماندهی کودتا اندک‌اندک وارد کشور اندونزی کرد. هر یک از تیم‌های عملیاتی سیا عهده‌دار وظایف خاصی در زمینه‌سازی کودتا بودند. عزیمت همایون به عنوان بازرس عالی‌رتبه مؤسسه امریکایی فرانکلین در پوشش یک روزنامه‌نگار در ایامی که اندونزی در آتش بحران بسر می‌برد، تردیدهایی جدی را به ذهن متبادر می‌سازد.

آموزه‌ها در اسرائیل

به سهولت نمی‌توان گزارشگران ساواک را متهم به خیال‌پردازی و پرونده‌سازی که از قضا حرفه آنان اقتضای آن را داشت نمود. از دید مأموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سفرهای بیشمار خارج از کشور همایون در مقطع یادشده بسیار مشکوک و ابهام‌آمیز است و در زمره آنها یکی هم سفرش پس از آنچه در اندونزی به وقوع پیوست، به اسرائیل در نیمه نخست خرداد ماه ۱۳۴۶ و پیش از آغاز جنگ شش روزه اسرائیل

علیه اعراب، و مشخصاً مصر و سوریه، بود. در آغاز جنگ شش‌روزه، در بامداد روز ۵ ژوئن ۱۹۶۷م/ ۱۵ خرداد ۱۳۴۶ش جنگنده‌های رژیم صهیونیستی ضربه شدیدی به نیروی هوایی جبهه اعراب وارد ساختند. در جریان این عملیات، نیروی هوایی مصر نابود شد. نیروی زمینی ارتش اسرائیل از کانال سوئز گذشت و شرم‌الشیخ و صحرای سینا را به تصرف خود درآورد و سپس بلندی‌های جولان در سوریه را اشغال نمود و پس از تصرف نیمه دیگر شهر اورشلیم و جدا کردن غرب رود اردن از کشور اردن هاشمی، آتش‌بس را پذیرفت. ره‌آورد نبرد تحمیلی که کمتر از یک هفته به درازا انجامید پیروزی قاطع برای رژیم اسرائیل و شکست و گسست در جبهه اعراب بود. حضور همایون در کشور اسرائیل صرف‌نظر از هر برآورد تحلیلی‌گرانه سیاسی، بی‌شک به ضرورت انجام هماهنگی‌هایی با مقامات اسرائیل در راستای انتشار روزنامه آیندگان بازمی‌گردد که در فصل آتی بدان اشاره خواهد شد ولی دانستن این نکته لازم است که این نخستین سفر همایون به اسرائیل نبود و او حدود یک دهه و نیم پیش به اسرائیل «سفر آموزنده» ای کرده بود، آن‌گاه که به عنوان دبیر سرویس بین‌الملل روزنامه اطلاعات همه‌روزه به تحلیل و تفسیر رخدادهای سیاسی منطقه‌ای می‌پرداخت.

من به عنوان روزنامه‌نگار به اسرائیل دعوت شده بودم و همکاران من این را می‌دانستند. همان موقع که در اطلاعات بودم، به آن سفر رفتم و بسیار هم سفر آموزنده‌ای بود. البته من جزو چند هزار یا چند ده هزار نفری بودم که این دعوت از آن‌ها شد ولی وضع من جوری شد که همه اینها بر ضدم بکار گرفته شد.^{۴۷۸}

آنچه همایون درخصوص دعوت مقامات اسرائیلی از «چند هزار یا چند ده هزار نفر»ی روزنامه‌نگار یاد می‌کند بر نگارنده مکتوم است، گرچه اثبات آن بر مدعی است و همایون خود می‌بایست نسبت به ارائه توضیح و روشن‌گری در این زمینه پیردازد که این دعوت از چه کسانی و با چه نیتی به عمل آمده است و کدامین روزنامه‌نگاران مجیب‌الدعوه شده‌اند. ایضاً همایون به پرسش دیگری نیز می‌بایست پاسخ دهد و آن به آموخته‌های بسیار او در سفر به اسرائیل باز می‌گردد.

همایون تا پیش از راه‌اندازی روزنامه آیندگان «مدتی مدیرعامل کتابخانه ایران در

خیابان سعدی بالا [شمالی] بوده، علاوه بر این در مجله «بامشاد» نیز تفسیرهایی پیرامون مسائلی بین‌المللی می‌نوشت.^{۴۷۹} بامشاد نشریه‌ای با مشی نسبتاً تندرو بود که به مدیرمسئولی اسماعیل پوروالی ایروانی چندی به صورت روزنامه و مدتی هم هفته‌نامه در خلال سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۷ منتشر می‌شد و برای خود مخاطبانی را از طبقات مختلف مردم دست و پا کرده بود. همایون در آغاز شروع به کار «آیندگان» به گونه متناوب مقالاتی برای درج در «بامشاد» آماده می‌ساخت، لیک با جا افتادن آیندگان و توسعه حوزه انتشار آن در سراسر کشور دیگر فرصتی برای نگارش مقالات در بامشاد یا دیگر نشریه‌ها را نیافت و فعالیت مطبوعاتی خود را منحصراً در روزنامه خودتأسیس آیندگان متمرکز کرد.

همایون که در پی گذراندن یک دوره آموزشی در هاروارد و بازگشت به ایران، به طوری که پیشتر اشاره شد، مفتخر به دیدار با امیرعباس هویدا و اسدالله علم، نخست‌وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی شده بود، اندک‌اندک به کمک چهره‌های آشنایی چون علیتقی عالیخانی و دوستان ناآشنای دیگر به مراکز تصمیم‌گیری سیاسی در کانون قدرت نزدیک شد.

نامه به هویدا دربارهٔ بحرین

همایون از فرصت بدست‌آمده نهایت بهره را برد و تحلیل‌های سیاسی و بین‌المللی‌اش را با نوشتن نامه‌هایی به دولتمردان نظام ارائه می‌داد. در میان اسناد باز یافته از همایون، گزارش مبسوط او در مورخهٔ ۲۳ بهمن ۱۳۴۵ که در آن امیرعباس هویدا را مخاطب قرار داده است بیش از همه جلب توجه می‌نماید. همایون در گزارش مشروح خود به موضوعات متنوعی از جمله سیاست خارجی درخشان شاه، اتخاذ سیاست تشنج‌زدایی در خصوص شوروی، برقراری روابط نزدیک با اروپای شرقی، گسترش روابط مودت‌آمیز با همسایگان به ویژه افغانستان، عراق، پاکستان و شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس، و ضرورت همکاری نزدیک با ترکیه، اشاره دارد. همچنین همایون با اشاره به اوضاع حساس منطقه استراتژیک خلیج فارس، تزلزل موقعیت انگلستان و عقب‌نشینی آشکار آنان از این منطقه، به خطر ناصریم که به سان تهدید

۴۷۹. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۴۵.

فزاینده‌ای مانع پیشبرد مقاصد ایران شاهنشاهی است پرداخته آن را مغایر با نقشی که ایران باثبات سیاسی می‌تواند در حفظ امنیت منطقه ایفا کند می‌داند. اما موضوع اساسی و محوری که در مکتوب همایون به آن اشاره شده است «بحرین» است. به زعم وی پافشاری ایران بر ادعای مالکیتش بر بحرین بیهوده است. از منظر همایون، بحرین چیزی جز ایجاد نارضایتی سیاسی و اجتماعی ندارد و باید در پی راه‌حل آبرومندانه بود تا ماجرا با کمترین هياهو و جار و جنجال فیصله یابد. به باور همایون ادعای بیهوده مالکیت بر بحرین به انزوای ایران انجامیده است و همدردی ما با کشورهای چو ترکیه و پاکستان در وقایعی چون قبرس و کشمیر و درک مواضع آنان نیز دردی را دوا نکرده است. همایون با قاطعیت اعلام می‌کند که بحرین متعلق به ایران نیست و باید دست از ادعاهای خود برداریم، چرا که ادامه این وضع برایمان زیانبار است. از دید نگارنده نامه، می‌بایست در برابر تغییر این سیاست از شیخ بحرین و عملاً از انگلستان امتیازات سودمندی گرفته شود که این امر معامله با استعمارگر پیر را می‌طلبد. از این رو همایون داشتن طرح و برنامه برای گفت و گو و آماده‌سازی فضا و زمینه‌سازی ذهنی به منظور تغییر سمت‌گیری افکار عمومی را ضروری می‌داند. وی در خاتمه زبان به ستایش از جسارت و روشن‌بینی اعلیحضرت شاهنشاه در عرصه بین‌الملل گشوده، آن را در قبال جدایی بحرین ناچیز می‌شمرد. متن کامل تحلیل نامه همایونی چنین است:

جناب آقای امیرعباس هویدا

کاخ نخست‌وزیری، تهران

جناب آقای نخست‌وزیر

۱۳۴۵/۱۱/۲۳

سیاست خارجی در چند سال گذشته یکی از جنبه‌های درخشان زندگی ملی ما بوده است. عادی کردن روابط و رفع تشنجات با همسایه شمالی که به افزایش ثبات سیاسی کشور و یک سلسله قراردادهای همکاری اقتصادی بسیار ثمربخش منجر شده است؛ گشودن باب مناسبات نزدیک و بسیار مفید با کشورهای اروپای شرقی، بسط روابط با افغانستان که مخصوصاً پس از ابتکار شاهانه در برطرف ساختن اختلافات آن دولت و پاکستان بر دامنه آن بسیار افزوده شده است؛ سیاست ماهرانه‌ای که در مورد عراق در پیش گرفته شد و سهم واقعی آن در کمک به تعامل وضع داخلی عراق و دور کردن آن کشور از پرتگاه هرج و مرج کامل بعدها آشکار خواهد گردید؛ بسط نفوذ سیاسی، اقتصادی ایران در شیخ‌نشینهای خلیج فارس؛

یاری دادن به عناصر ضدامپریالیسم مصری در دنیای عرب از شمال گرفته تا یمن و اردن و عربستان سعودی - به نحوی که ایران دیگر بطور قطع از حالت شبه‌انزوای خود در خاورمیانه عربی درآمده است - و پایه‌گذاری همکاری عمران منطقه‌ای با ترکیه و پاکستان همه وجهه‌هایی از سیاست خارجی موفق و هوشمندانه سالهای اخیر کشور ماست.

ما در جبهه‌های متعددی توانسته‌ایم به پیروزیهای کامل برسیم و یا پایه پیروزیهای کاملی را بگذاریم. اما در یکی از حیاتی‌ترین عرصه‌های سیاست خارجی خود هنوز با بعضی موانع ناشی از سنت و عادت و احساسات روبرو هستیم که با حقیقت‌بینی و روش حساب‌شده و جسورانه سیاست ما در عرصه‌های دیگر تناسبی ندارد.

خلیج فارس به حق مهمترین هدف سیاست خارجی و دفاعی ایران شناخته شده است. هزینه‌های گزافی که برای بسط بندرها و حاشیه ساحلی دریای جنوب تحمل می‌کنیم و برنامه دفاعی هنگفتی که در تقویت نیروی دریائی در دست اجراست و کوشش قابل ملاحظه مقامات اقتصادی برای بسط بازرگانی ایران با شیخ‌نشینهای خلیج فارس نشانه آمادگی ما برای تحمل بار سنگینی است که دفاع از شاهراه بازرگانی و زرخیزترین منطقه نفتی کشور بر دوش ما می‌گذارد.

طرحهای استعماری ناسیونالیستهای عرب برای دست‌اندازی به خلیج فارس اکنون از مرحله تبلیغات گذشته است. وجود ۷۰ هزار سرباز مصری در یمن و زلزله وضع انگلستان در مناطق ساحلی شبه‌جزیره عربستان مشکلی در پیش‌بینی سیر حوادث آینده نمی‌گذارد. پس از آنکه انگلستان پایگاه عدن را در ۱۹۶۸ تخلیه کرد فدراسیون عربستان جنوبی با شیوخ عقب‌مانده و ناتوان و فقیر خود طعمه دشواری برای جهانجویان مصری نخواهد بود. و از شیخ‌نشینهای ساحل جنوبی تا مناطق شمالی‌تر ساحل عربستان راه درازی نیست. اگر مصر بتواند نفوذ خود را در حاشیه کرانه‌ای عربستان بگستراند - و در حال حاضر بسیار بعید به نظر می‌آید که نتواند - نفوذ آن که هم اکنون در شیخ‌نشینهای خلیج فارس قابل ملاحظه است به حدود خطرناکی بالا خواهد رفت و عملاً تبدیل به قدرتی در خلیج فارس خواهد شد. مبارزه سیاسی و تبلیغاتی - و گاه و بیگاه تروریستی - که اکنون در خلیج فارس جریان دارد شدت خواهد یافت و مصریها زندگی را بر ایرانیان شیخ‌نشینها دشوار خواهند کرد و مانع پیشرفت مقاصد ایران خواهند شد.

ادامه حضور انگلستان در خلیج فارس - به صورت پایگاههای نظامی در بحرین

و شارجه - و تقویت نیروی دفاعی و روابط بازرگانی ایران در این منطقه، به همراه عامل مؤثر عربستان سعودی و کویت، موانع جدی بر سر راه دست‌اندازیهای مصریان و ناسیونالیستهای عرب خواهد بود. ولی از این میان تنها به مساعی خود ایران می‌توان اتکا کرد. انگلیسها در خلیج همیشه نخواهند بود و متزلزل ساختنشان در شیخ‌نشینها چندان دشوار نیست. در ۲۰ سال پس از جنگ امپراتوری بریتانیا مواضع خود را در خاورمیانه یکایک از دست داده است و نه به میل خود. عربستان سعودی و کویت اکنون مرفه و استوار به نظر می‌رسند ولی کیست که بتواند ثبات دائمی آنان را تضمین کند و خطر روی کار آمدن رژیم‌های افراطی را در آن سرزمینها یکسره نفی کند؟

تنها ایران است که به سبب موقعیت مسلط خود در خلیج فارس قادر خواهد بود ثبات این منطقه را در نهایت امر تضمین کند و دست آزمندان را کوتاه سازد.

تقویت بنیه نظامی و اقتصادی ایران در خلیج فارس عامل قاطعی است. ولی ما همچنین به استحکام وضع سیاسی و تبلیغاتی خود نیاز داریم. ما باید در خلیج فارس از صورت یک عنصر تهدیدکننده بدرائیم و حالت محافظ و مدافع بخود بگیریم. ایران در واقع نیز قصد تهدید و جهانگشائی ندارد و اقدامات آن همه در جهت حفظ و دفاع بوده است. ولی مسئله بحرین از سالهای دراز به این طرف لطمه سختی بر این تصویر ایران زده است و همچنان می‌زند.

ما با پافشاری در دعاوی خود بر بحرین هیچ مزیتی نصیب خود نساخته‌ایم و چنین احتمالی را در آینده نیز نمی‌توان داد اما وضع خود را در خلیج فارس به سود دشمنان ضعیف کرده‌ایم.

بحرین صرفنظر از موقعیت استراتژیک خود در خلیج فارس هیچ امتیازی ندارد که مبارزه به خاطر دست یافتن بر آن را موجه سازد. نفت و مروارید آن داستانهای گذشته است. تنها ثروت آن چند هزار تحصیلکرده بیکار و ناراضی و آماده انفجار هستند که مواد خام تبلیغاتی ناسیونالیستهای عرب بشمار می‌روند. اکثریت بزرگ جمعیت آن عرب‌باند و اقلیت کوچک ایرانیان بحرین هرگز شور و علاقه خاصی نسبت به سرزمین اصلی از خود نشان نداده‌اند.

از جهت ترکیب جمعیت و تمایلات ملی و نژادی و فرهنگی، هیچ تفاوت بارزی بین بحرین و دیگر شیخ‌نشینهای خلیج فارس نمی‌توان یافت. امکانات ایران در بازگرفتن بحرین از امکانات ما در مورد مثلاً مسقط بیشتر نیست. اگر سابقه تاریخی و وجود عناصر ایرانی برای توجیه دعاوی ما کافی باشد تنها به بحرین نمی‌توان بسنده

کرد. در چهار سوی مرزهای ایران سرزمینهای زرخیزتری هست که سزاواری دعوی و مبارزه داشته باشد. حتی ارزش استراتژیک بحرین نیز برای قدرتی مانند ایران با تسلطش به سراسر کرانه شمالی خلیج فارس و جزایر بسیار در دریای جنوب جنبه حیاتی ندارد. برای ما بسیار مهمتر است که بحرین — مانند دیگر جزایر و شیخ نشینهای خلیج فارس — به دست یک قدرت دشمن نیفتد تا خود آن را در دست داشته باشیم.

اما با سیاست گذشته ما در مورد بحرین، ما تنها به استواری موقعیت انگلیسها در نزد خانواده حاکم و موقعیت مصریها در نزد توده‌های مردم جزیره کمک کرده‌ایم. مصریها می‌توانند با قدرت متقاعدکننده کافی ما را به همه ساکنان عرب سواحل جنوبی خلیج فارس به عنوان یک قدرت توسعه طلب و دارای مقاصد تجاوزآمیز معرفی کنند. ما می‌دانیم که اعراب خلیج فارس با دعوی ما در مورد بحرین همراه نیستند. از این رو چه چیز طبیعی‌تر از آن که ما را لاقبل نسبت به بحرین متجاوز بشناسند و از آنجا که تفاوت زیادی بین خود و بحرین نمی‌بینند بر پایان کار خود نیز بیمناک شوند؟

باز اگر ما می‌توانستیم امیدواری معقولی به نتیجه سیاست خود داشته باشیم دلیلی بر آن نمی‌بود که در دعوی خود پافشاری کنیم. ولی با تقویت پایگاه انگلیسی در بحرین — که مفهومش در عین حال حمایت نظامی و کمک کمالی است — و با توجه به افکار عمومی در خلیج فارس و خود بحرین چه امکانات نظامی یا سیاسی یا اقتصادی برای به‌زانو درآوردن شیخ بحرین برای ما می‌ماند؟ آیا ما هم اکنون بیشترین کمک را به او نمی‌کنیم؟ آیا قسمتی به خاطر تهدید ایران نیست که او می‌تواند حکومت خود را بر مردم ناراضی بحرین تحمیل کند؟ آیا اعراب بحرین ادامه حکومت او را بر تسلط ایران ترجیح نمی‌دهند؟

برای یک ایرانی خاصه در مقام مسئول بسیار دشوار است که قلم بطلان بر دعوی دیرینه ایران بکشد. ما آن قدر در دوران قاجار سرزمینهای کشور را به این و آن وا گذاشته‌ایم که حق نداریم به خاطر جلب دوستی دیگران از اینگونه گشاده‌دستی‌ها بنمائیم. خود اینجانب در دوران جوانی سالها خواب تشکیل دسته‌های حمله به بحرین را می‌دیده‌است. ما بیش از آن درباره بحرین سر و صدا و تبلیغات کرده‌ایم که به آسانی بتوانیم راه حل آبرومندانه‌ای برای مشکل سیاست خارجی خود در خلیج فارس بیابیم. پاسخ ما تصمیم نگرفتن و ادامه اعتراض بوده است و تحمل یک سلسله دراز و روزافزون ناکامی‌ها. بهترین دوستان ما در میان همسایگان و در دنیای

عرب و خلیج فارس با بحرین روابط نزدیک دارند. پاکستان در موارد فراوان رنجش‌های ما را ندیده می‌گیرد و ملک حسین اردن به بازدید رسمی آن سرزمین می‌رود.

انگلستان که ملاحظات و نگرانیهای خود را دارد از هیچ کوششی برای تحکیم وضع بین‌المللی بحرین فروگذار نمی‌کند و ما عملاً در هیچ کشوری گوشه‌ای شنوا برای دعای خود پیدا نمی‌کنیم. حتی همدردی‌های ما با پاکستان در کشمیر و با ترکیه در قبرس نیز ذره‌ای کفه را به سود ما سنگین نکرده است. ما درگیر مبارزه‌ای هستیم - اگرچه این مبارزه اثر عملی ندارد - که اندک‌اندک ولی به نحوی اشتباه‌ناپذیر شکست می‌خورد. بحرین از آن ما نیست و حتی احتمال بدست آوردن آن هم نمی‌رود که سخن از واگذاشتنش بگوئیم. ما باید از ادعای خود دست برداریم و گرنه از خود بحرین مدتهاست دست ما را کوتاه کرده‌اند.

سودهائی که از چنین سیاستی بهره‌ایران خواهد شد زیان قبول ناکامی را - که حتی در بهترین شرایط ناگزیر است - به مراتب جبران خواهد کرد. ما مبارزه تبلیغاتی خود را ملغی می‌سازیم. ولی در برابر مهمترین مانع بسط سیاست خود را در خلیج فارس از میان می‌بریم. وقتی موردی برای ترساندن از ایران نماند تمایل طبیعی که در شیخ‌نشینها نسبت به ایران وجود دارد آزادانه خود را ظاهر خواهد کرد. در آن صورت حتی مأموران انگلیسی را نیز در مورد طرحهای اقتصادی و بازرگانی و فرهنگی خود در شیخ‌نشینهای تحت حمایت انگلستان موافق‌تر خواهیم یافت.

رفع نگرانی‌های شیخ‌نشینهای خلیج فارس و خلع سلاح کردن عوامل امپریالیسم مصری از نظر تبلیغاتی مزیت‌های منفی است که چشم‌پوشیدن از دعوی ایران بر بحرین نصیب ما می‌سازد. اما بعضی مزیت‌های مثبت نیز در این راه خواهد بود. ما می‌توانیم در برابر تغییر سیاست خود از شیخ بحرین و عملاً از انگلستان امتیازاتی بگیریم که خاصه از نظر روابط آینده ملی با دیگر شیخ‌نشینها اهمیت خواهد داشت. ایران تا کنون در بسط مناسبات بازرگانی خود با شیخ‌نشینها و حمایت از اتباع ایران در آن مناطق همواره با دشواریهای زیاد روبرو بوده است. از جمله ما هرگز نتوانسته‌ایم شعبه‌ی یک بانک ایرانی را در هیچ یک از شیخ‌نشینها بگشائیم. گرفتن امتیازاتی از این قبیل در مورد بحرین به خوبی امکان‌پذیر است. اگر ما بتوانیم با شکیبایی و تهیه‌ی مقدمات لازم با انگلستان وارد مذاکره شویم انجام معامله‌ای که یک طرف آن ناگزیر باید به سود ایران باشد چندان دشوار نخواهد بود. و اگر ما بتوانیم در زمینه‌های بازرگانی و مالی و فرهنگی و امور مربوط به اتباع ایران از بحرین امتیازاتی

بدست آوریم سابقه‌ای در مورد بقیه شیخ‌نشینها برقرار خواهد گردید. یک قرارداد دوستی ایران با بحرین سرمشق قراردادهای مشابهی با دیگر شیخ‌نشینها خواهد شد. آن دست‌گشاده‌ای که ما در خلیج فارس می‌خواهیم بدین ترتیب آسانتر تحقق خواهد یافت.

تردید نیست که این همه نیازمند طرح‌ریزی‌های طولانی و مذاکرات پرطول و تفصیل و تهیه‌های دقیق تبلیغاتی و سیاسی است. ما باید ارزیابی مجددی از هدف‌های سیاسی و استراتژیک خود در خلیج فارس و در دنیای عرب بکنیم. زیرا تأثیر تغییر سیاست ایران در مورد بحرین را بر موقعیت ما در دنیای عرب نادیده نمی‌توان گرفت.

چنین ارزیابی مجددی به هیچ وجه آسان نیست. با وجود این زمان آن رسیده است که سیاست فعالتر و مثبت‌تری اتخاذ کنیم. در برابر جسارت و روشن‌بینی قابل ستایشی که اعلیحضرت شاهنشاهی در عرصه روابط ایران با شوروی و کشورهای اروپای شرقی نشان داده‌اند، مسئله بحرین ناچیز جلوه می‌کند.

با تقدیم احترامات فائقه

داریوش همایون ۴۸۰

اگرچه گزارش جدایی بحرین از ایران در ابتدای سال ۱۳۴۹ توسط وزیر امور خارجه به اطلاع نمایندگان دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی رسید، لیک زمینه‌سازی‌های ذهنی آن پیشتر فراهم شده بود. گفت و گوی اختصاصی روزنامه «الرأی العام» کویت با شاه در نیمه نخست خرداد ۱۳۴۸ و مصاحبه ویژه وینستون اسپنسر چرچیل روزنامه‌نگار تایمز لندن در نیمه دوم همین ماه تا حدودی نشانگر چنین نرمش و چرخشی در دیپلماسی حاکمیت پهلوی بود. متعاقب آن اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه در چهارم اسفندماه همان سال در گفت و گویی با خبرگزاری فرانسه اظهار داشت که دولت ایران به پیروی از اصل آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود پیشنهاد کرده است که برای تعیین تکلیف بحرین از نظر وضع سیاسی آینده آن، خواست مردم بحرین از طریق سازمان ملل متحد مشخص شود. ۴۸۱

۴۸۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۵-۳۲-۶۴۳هـ، ثبت ۱/۱۹۴۸ - ۱۹۴۸/۸.

۴۸۱. گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. ج ۳، ص ۲۴۰۵.

مجلس ختم در ۵۵ دقیقه

ناگاه روز یکشنبه ۹ فروردین ۱۳۴۹ نمایندگان مجلس شورای ملی با بهم زدن تعطیلات نروزی به منظور استماع گزارش مهم اردشیر زاهدی دربارهٔ تصمیم دولت در خصوص تعیین سرنوشت استقلال بحرین از رهگذر برگزاری همه‌پرسی به مجلس آمدند. مجلس ساعت ۹/۱۵ دقیقه صبح به ریاست عبدالله ریاضی تشکیل جلسه داد. سخنان وزیر امور خارجه بسیار موجز بود. پس از آن سه تن از نمایندگان (ارفع، رامبد، پزشکپور) دیدگاه‌های خود را بیان کردند و سرانجام پس از صرفاً ۵۵ دقیقه ختم نشست فوق‌العاده مجلس شورای ملی رأس ساعت ۱۰/۱۰ دقیقه اعلام شد و نمایندگان تا ۲۷ فروردین ماه به ادامهٔ گلگشت عید بازگشتند.

زاهدی پشت تریبون مجلس قرار گرفت و سخنان خود را با معرفی عباسعلی خلعتبری به عنوان قائم‌مقام وزیر امور خارجه آغاز کرد و پس از آن اظهار داشت:

نمایندگان محترم!

در فرصتی که امروز فراهم شده است اجازه می‌خواهم به مقتضای وظیفه خود اقدامات دولت را پیرامون کوششهایی که در ماه‌های اخیر برای حل مسئله بحرین بر اساس یک طرح قانونی و دنیاپسند به عمل آمده است به اطلاع برسانم.

به طوری که نمایندگان محترم اطلاع دارند بحرین حدود یکصد و پنجاه سال است که در اثر سیاست استعماری انگلستان به بهانه‌هایی از ایران جدا شده و قدرت استعمار از آن زمان تا کنون مانع برگشتن بحرین به سرزمین ایران گردیده است. البته ایران در طول این مدت هیچگاه از حقوق تاریخی خود نسبت به بحرین انصراف نچسته و در هر فرصت و موقعیتی چه در مناسبات دو جانبه و چه در محافل بین‌الملل به روش انگلیس در مورد انتزاع این جزیره اعتراض نموده و اعلام داشته است که حقوق خود را درباره بحرین همیشه محفوظ می‌دارد.

انگلستان در اجرای سیاست استعماری خود از سال ۱۸۲۰ (۱۲۳۶ قمری) به منظور اعمال نفوذ در خلیج فارس معاهداتی را به شیوخ بحرین تحمیل کرد و با وجود اعتراضات پی‌درپی ایران در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ قمری) حاکم بحرین را وادار به امضای سندی کرد که ضمن اعلام استقلال بحرین، این جزیره را تحت‌الحمایه انگلیس قرار می‌داد و از این طریق سعی کرد مداخلات خود را در بحرین قانونی جلوه داده و اثرات وابستگی این جزیره را به ایران قطع نماید.

در قبال سیاست انگلیس، دولت ایران از تلاش لازم برای تأمین حقوق خود در

بحرین منصرف نشد و مکاتبات و مذاکراتی که متعاقباً به عمل آمد از جمله نامه‌های متبادله در لندن بین وزیر امور خارجه انگلیس و نماینده دولت شاهنشاهی در ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ قمری) گواه این واقعیت است.

این اعتراضات و اقدامات تا قبل از جنگ بین‌الملل اول همچنان ادامه یافت. پس از تأسیس جامعه ملل که فصل جدیدی را در مناسبات بین‌المللی نوید می‌داد دولت شاهنشاهی مسئله بحرین را در آن سازمان منعکس نمود.

در دوران جنگ بین‌الملل دوم نیز تخطی نسبت به حاکمیت ایران در بحرین، بی‌جواب گذاشته نشد و پس از تشکیل سازمان ملل متحد هر فرصتی برای اعلام نظر دولت ایران نسبت به بحرین مغتنم شمرده شد اما یا تمام کوششهایی که به عمل آمد این مشکل تا امروز همچنان به جای ماند. ولی اکنون با توجه به تحولات فعلی و آینده خلیج فارس ضرورت حل این مشکل دیرین بیش از هر موقع دیگر احساس می‌شود.

به طوری که نمایندگان محترم اطلاع دارند دولت انگلستان در سال ۱۹۷۱ از خلیج فارس خارج خواهد شد و شاید تصور شود که در آن هنگام موانع عملی باز گرفتن بحرین مرتفع شده است و پس از خروج انگلیس دولت ایران می‌تواند با اعزام قوا این جزیره را تصرف کند.

ولی باید توجه داشت که ممکن است طی این مدت طولانی در ترکیب جمعیت بحرین تغییراتی صورت گرفته باشد که در امیال باطنی اکثریت اهالی آنجا تأثیر نموده و دولت شاهنشاهی اکنون از چگونگی آن در حال حاضر آگاه نباشد.

بر اساس همین ملاحظات بود که شاهنشاه آریامهر طی مصاحبه مطبوعاتی مورخ چهاردهم دی ماه ۱۳۴۷ در دهلی نو خط‌مشی منطقی و دنیاپسندی را که ایران بایستی برای حل مشکل بحرین انتخاب می‌کرد با این بیان حکیمانه مشخص فرمودند:

«ایران پیوسته به این سیاست خود دلبستگی داشته است که هرگز برای بدست آوردن اراضی و امتیازات ارضی علی‌رغم تمایل مردم آن سامان به زور متوسل نشود. من می‌خواهم بگویم که اگر مردم بحرین مایل نباشند به کشور ما ملحق شوند ما هرگز به زور متوسل نخواهیم شد زیرا این خلاف اصول سیاست دولت ماست که برای گرفتن این سرزمین به زور متوسل شود.»

شاهنشاه اضافه فرمودند:

«گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما ضدیت داشته باشند چه

فایده‌ای خواهد داشت. قبل از هر چیز این عمل اشغال محسوب می‌شود. در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای اشغالگر خود باشید و در تمام اوقات سربازان شما باید در خیابانها پاس بدهند و پیوسته در معرض خطر گلوله - نارنجک و این قبیل مخاطرات باشند.

سیاست و فلسفه ما این است که با اشغال و گرفتن سرزمینهای دیگر از طریق زور مخالف باشیم...»

شاهنشاه آریامهر آنگاه در مورد نحوه تحصیل اراده و کسب امیال واقعی اهالی بحرین چنین فرمودند:

«... هر کاری که بتواند اراده مردم بحرین را به نحوی که نزد ما و شما و همه جهان به رسمیت شناخته شود نشان دهد خوب است.»

از این رو انتخاب راه قانونی و منطقی حل مسئله بحرین مورد توجه قرار گرفت و پس از مطالعات لازم دولت تصمیم گرفت که در این مورد به سازمان ملل متحد که تنها مرجع حل اختلافات بین‌المللی است متوسل گردیده و مسئولیت کسب تمایل باطنی و آمال واقعی مردم بحرین را به این سازمان جهانی که مورد قبول قاطبه ملل است واگذار نماید و به این ترتیب مشکل بحرین را طبق اصول منشور ملل متحد که اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی از موازین اساسی آن است فیصله دهد. برای تأمین این هدف مذاکراتی با دولت انگلستان به عمل آمده و سرانجام آن دولت هم این راه حل عاقلانه و منطقی را پذیرفت، در نتیجه با دادن اختیار تام به اوتانت، دبیر کل سازمان ملل متحد خواسته شد که مساعی جمیله خود را برای تحصیل امیال واقعی اهالی بحرین به هر نحوی که صلاح و مقتضی بداند مبذول داشته و نتیجه را به شورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش دهد و به شرط آنکه این گزارش مورد تصویب شورای امنیت قرار گیرد برای دولت شاهنشاهی هم قابل قبول خواهد بود. البته هر گاه اکثریت مردم بحرین خواستار الحاق به ایران باشند دولت شاهنشاهی هر گونه مشکلی را تحمل خواهد کرد تا به خواست قلبی آنان جامه عمل بپوشاند.

دبیر کل سازمان ملل متحد با این درخواست موافقت نمود و نظر خود را دایره به قبول این پیشنهاد طی اعلامیه‌ای که چند ساعت قبل انتشار داد ابراز داشته و قرار است نماینده خود را جهت تحصیل امیال و نظرات واقعی اهالی بحرین قریباً به محل اعزام دارد.

امید است روشی که بر اساس منشور ملل متحد و مبانی منطقی و دنیاپسند برای

حل این مشکل اختیار شده از جهت تحصیل آزادانه نظرات و کشف نیات واقعی مردم بحرین به نتیجه رسیده و آثار معنوی این اقدام دولت شاهنشاهی در تحقق هدفهای عالییه ایران که همان حفظ امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس باشد متجلی گردد. ۴۸۲

با پایان یافتن سخنان مختصر وزیر امور خارجه، مهندس ارفع و رامبد موضوع یافتن راه حل مسئله بحرین از طریق مراجعه به سازمان ملل متحد را مورد تأیید قرار دادند و در این میان صرفاً پزشکپور به نمایندگی از سوی جناح پان ایرانیست پارلمان با ایراد خطابه‌ای مفصل، غرا و حماسی درباره «نژاد ایرانی»، «نظم شاهنشاهی»، «آیین سیاست مستقل ملی»، «حاکمیت بحق تاریخی و مالکیت بی چون و چرای شاهنشاهی ایران بر جزایر بحرین»، «اقدامات دولت را مطلقاً منطبق با اصول مسجل حاکمیت ملی ایران» ندانست و به سبب این سهل‌انگاری به اتفاق چهار تن دیگر از نمایندگان گروه پان ایرانیست،^{۴۸۳} دولت را مورد استیضاح قرار داد که البته به جایی هم نرسید و غزل خداحافظی با بحرین این گونه خوانده شد و به قول علم «از شر این مرافعه» خلاص شدند. ۴۸۴

بی‌مناسبت نیست دانسته شود خاستگاه تاریخی جدایی بحرین از ایران به سال ۱۸۶۰م باز می‌گردد. آن هنگام که سرهنگ «لوئیس پلی» مقام عالی‌رتبه نظامی بریتانیا در خلیج فارس، شیخ خلیفه بن محمد آل خلیفه را زیر فشار گذارد تا قراردادی با بریتانیا منعقد کند. شیخ خلیفه نامه‌هایی به ناصرالدین شاه، وزیر خارجه و دیگر سران حکومت ایران فرستاد و از آنان راهنمایی و کمک طلبید. متأسفانه از سوی دولتمردان قاجار پاسخی به درخواست وی داده نشد، لیک حکام خود مختار القاسمی در بندر لنگه و جزایر و توابع آن - از جمله در جزایر تنب و ابوموسی - که مأموران رسمی دولت ایران بودند به یاری آل خلیفه شتافتند و البته مدت زمان کوتاهی پس از آن مورد خشم و انتقام انگلیسها قرار گرفتند. به هر حال به این ترتیب بریتانیا موفق شد بحرین را به جرگه اعمار

۴۸۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۱۸۲، مورخ ۹ فروردین ۱۳۴۹.

۴۸۳. گروه کوچک و پنج نفره پان ایرانیست در دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی عبارت بودند از: محسن پزشکپور، نماینده خرمشهر، محمدرضا عاملی تهرانی، نماینده مهاباد، دکتر هوشنگ طالع، نماینده رودسر، دکتر اسماعیل فریور، نماینده رضایه و دکتر فضل‌الله صدر، نماینده قم.

۴۸۴. یادداشت‌های علم. ویراسته علینقی عالیخانی، تهران، بزرگمهر - معین، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۵.

فرمانبردار خود بیفزاید. با این حال «آل خلیفه» سالها به ایران وفادار ماندند و هرگاه فرصت مناسبی بدست می آمد این وفاداری را نشان می دادند. با این وجود فشار مقامات بریتانیایی بر کارگزاران بحرینی هوادار ایران همچنان رو به افزایش بود. برای نمونه در ۱۸۶۱ شیخ خلیفه بن محمد آل خلیفه به اتهام تمایلات ایرانی معزول و تبعید شد. هفت سال پس از آن، برادر و جانشینش، شیخ علی بن محمد آل خلیفه نیز به جرم برخوردارگی از تمایلات ایرانی کنار گذاشته شد. در دهه ۱۹۲۰ که ایران زمزمه بازگرداندن بحرین را آغاز می کرد و رضاشاه می رفت که این ادعای تبلیغاتی را با حرارت فراوانی مطرح سازد، شیخ عیسی، پسر شیخ علی بن محمد آل خلیفه هم به اتهام داشتن تمایلات ایرانی از حکومت بحرین خلع شد. حکومت بریتانیا در ۱۹۲۳ به منظور کنترل اوضاع و اعمال نفوذ هر چه بیشتر بر بحرین، یک نمایندگی سیاسی دائمی در بحرین پدید آورد و سرچارلز بلگریو، افسر بلندپایه و کارکشته خود را به عنوان مشاور امیر جدید بحرین برگزید. از این زمان شاهد اوجگیری ناآرامی ها و شدت گرفتن اعتراضات مردمی هستیم که به سان مخالفت سیاسی آشکار بروز یافت. این واکنش های اجتماعی-سیاسی ادامه یافت تا سال ۱۹۵۶ که عزل ژنرال گلوب پاشا از سوی پادشاه اردن این استنباط را در بحرین پدید آورد که سازماندهی حرکت مشابهی در آن سرزمین به منظور برکناری بلگریو غیرممکن نخواهد بود. دیری نپایید که در آن سال هنگامی که سلوین لوید، وزیر خارجه بریتانیا برای دیداری کوتاه وارد بحرین شد دهها هزار نفر از مردم بحرین دست به تظاهراتی بی سابقه بر علیه وی زدند. اگرچه این ناآرامی زودگذر و در مدت زمان اندکی فروکش کرد اما حمله به کانال سوئز در همان سال بهانه ای به دست بحرینیان داد تا دوباره مبادرت به برگزاری راهپیمایی و تظاهرات گسترده ای نمایند. این بار اعتراضات مردم به خون کشیده شد و عوامل حکومت شماری از مخالفان را با شلیک گلوله کشته و زخمی کردند و عده ای از سران جنبش را تبعید نمودند. سال بعد حکومت بریتانیا سرچارلز بلگریو را به بهانه بازنشسته شدن فراخواند. برای دولتمردان ایران فرصتی استثنایی بدست آمده بود تا با بهره وری از شرایطی که پدیدار شده بود ادعای حاکمیت بر بحرین را رسمیت دهند. مجلس شورای ملی ایران بحرین را استان چهاردهم اعلام کرد و دو کرسی برای نمایندگان آن استان در نظر گرفت. این اقدام معضلاتی را برای مردم بحرین پدید آورد. دست اندرکاران جنبش های سیاسی این کشور برای آن که متهم به پیشبرد ادعاهای ایران نشوند، ناگزیر تا آنجا که ممکن بود از ایرانی گرایسی دوری

جستند. این ادعا همچنین بهانه‌ای به اعراب داد تا به کمک عوامل بریتانیایی به منظور دگرگونی دموگرافی بحرین انتقال مهاجران عرب به آن دیار را برای به اقلیت رساندن ایرانی تباران به مورد اجرا بگذارند. توجه داشته باشیم که جنبش‌های سیاسی بحرین در دهه شصت میلادی ملهم از گرایش‌های ناصریسم و بعثیسم است.^{۴۸۵}

به هر حال پس گرفتن ادعای تاریخی حاکمیت بر بحرین از سوی ایران در نخستین سال دهه هفتاد میلادی، موجب پیدایی شرایط نوینی در منطقه شد. اگرچه به باور محسن پزشکیپور بحث جدایی بحرین از ایران از سال ۱۳۴۳ با روی کار آمدن رژیم منصور - هویدا مطرح بوده است و در این میان «دوروزنامه‌نگار خائن» عباس مسعودی و داریوش همایون سفرهایی به مناطق خلیج فارس انجام دادند و سلسله گزارش‌هایی را منتشر کردند مبنی بر این که منابع نفت خلیج فارس در بحرین تمام شده است و... که زمینه‌ساز افکار عمومی برای اجرای این طرح بوده است. بنا به اظهار پزشکیپور، در راه آماده کردن اذهان عمومی روزنامه‌نگاران دیگری نیز نقش حساسی را در جداسازی بحرین با نگارش و درج مقالاتی در نشریات خود ایفا کردند که از جمله می‌توان به مصباح‌زاده، مدیر روزنامه کیهان، عباس شاهنده، مدیر روزنامه فرمان، کاظم مسعودی، مدیر روزنامه آژنگ، فری‌پور، مدیر روزنامه صدای مردم، اشاره کرد.^{۴۸۶} ادعای پزشکیپور با نامه‌ای که از سوی همایون در بهمن ۱۳۴۵ برای هویدا نخست‌وزیر فرستاده شده است و متن کامل آن در صفحات پیش آورده شد، همساز است.

۴۸۵. بنگرید به: کیهان (روزنامه). ش ۱۵۶۷۱، مورخ ۵ تیر ۱۳۷۵، ص ۷؛ گفت‌وگو با دکتر پیروز مجتهدزاده دربارهٔ «ریشه‌های داخلی و خارجی بحران بحرین از قرن هجدهم».

۴۸۶. نک: کیهان هوایی (هفته‌نامه). ش ۱۰۰۴، مورخ ۶ آبان ۱۳۷۱، صص ۲ و ۹.

فصل دهم

چتر سیاست

روزنامه آیندگان، قطب سوم
رفت و آمد در پایگاه سیا
توافق با حاکمیت پهلوی
رایزنی با سفارت امریکا
آرایش نوین جناح‌ها در سندیکای مطبوعات
جانبداری ساواک از آیندگان
در هیئت پوزیسیون برای اصلاح نظام
شایعه صهیونیستی!
ارتباط همایون با کارگزاران دولت اسرائیل
لهجه عبری
ماجرای خرید دستگاه چاپ و چاپخانه آیندگان
حذف رئیس هیئت مدیره آیندگان
روایت متفاوت
اولین مجمع آیندگانی‌ها
نظر فروهر درباره همایون
تیم آیندگان
دومین مجمع آیندگانی‌ها
حذف صاحب امتیاز آیندگان
اخراج‌ها و تعلیق‌ها
ستایشگر شاه
در قواره یک نخست‌وزیر

روزنامه آیندگان، قطب سوم

به رغم آن که روزنامه آیندگان در ۱۳۴۶ راه‌اندازی شد، لیک اندیشه تأسیس آن به سال ۱۳۴۴ و مراجعت همایون از مأموریت‌های فرانکلین در کشورهای آسیایی، به ایران بازمی‌گردد.

در بازگشتم به ایران در ۱۳۴۴ به فکر تأسیس روزنامه‌ای افتادم، چون در روزنامه‌های بزرگ پایتخت، بر اثر اختلافی که با اطلاعات پیدا کرده بودم، دیگر شغلی به من داده نمی‌شد. فقط در مجله بامشاد که آن زمان منتشر می‌شد گاه‌گاهی مقالاتی می‌نوشتم. بنابراین احساس کردم که باید خودم روزنامه‌ای منتشر کنم.^{۴۸۷}

اما ایده انتشار روزنامه در حاکمیت پهلوی دوم بدون کسب اجازه از بلندپایگان رژیم و چراغ سبز سازمان اطلاعات و امنیت کشور نمی‌توانست تحقق یابد. بی‌جهت نیست که همایون به طوری که پیشتر نقل شد پس از گذراندن دوره آموزشی در هاروارد با لابی مقامات عالی‌رتبه امریکایی مفتخر به آشنایی با هویدا و علم، نخست‌وزیر و وزیر دربار می‌شود و فرصت شرفیابی را مغتنم شمرده از آنان می‌خواهد تا به منظور انتشار روزنامه به او مساعدت نمایند.

من از فرصت آشنا شدن با این دو نفر [هویدا و علم] استفاده کردم و از هر دو خواستم که امتیاز یک روزنامه در اختیار من بگذارند و اجازه بدهند یک روزنامه صبح منتشر کنم. به هر حال بیش از دو سال بعد این اجازه انتشار داده شد.^{۴۸۸}

۴۸۷. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۶.

۴۸۸. همان.

اگرچه همایون در چند سال اخیر در بازگویی یادمانده‌هایش از آن دوره، علت عمده دیدارش با هویدا را، که بیشتر نقش معاون اجرایی شاه را ایفا می‌کرد تا نخست‌وزیر، نگارش مقاله‌ای در پایان دوره آموزشی خود در امریکا می‌داند که در آن به رشد سیاسی در ایران پرداخته بود.

[همایون] وقتی پس از پایان سفرش به تهران بازگشت، هویدا او را برای نهار به دفتر نخست‌وزیر دعوت کرد. در آن روزها همایون یکی از چهره‌های سرشناس عالم روزنامه‌نگاری در ایران بود و ناسیونالیسم افراطی‌اش، اندیشه‌های ضدکمونیستی خلل‌ناپذیرش و نیز شیوایی نثرش زبانزد خاص و عام بود.

در دیدارش با همایون، هویدا از اصلاحات سیاسی مورد بحث در مقاله‌اش پرسید. می‌خواست بداند این گونه اصلاحات را چگونه در عمل می‌توان ایجاد کرد. همایون در جواب تأکید کرد که به گمانش شرط اول این گونه نوسازی، ایجاد یک روزنامه مستقل و لیبرال‌مسلك و در عین حال وفادار به دولت است. می‌گفت چنین روزنامه‌ای می‌تواند «سطح بحث‌های سیاسی جامعه را برکشد».^{۴۸۹}

اما همایون در راه انتشار هر چه سریعتر روزنامه دلخواه خود به صرف مذاکره با دولتمردان طراز اول نظام پهلوی بسنده نمی‌کند. وی از طرق دیگری در صدد وارد آوردن فشار به بدنه رژیم برای صدور مجوز انتشار روزنامه است و از این رو به عناصر اطلاعاتی سازمان سیا در ایران متوسل می‌شود. بی‌شک توجه به چنین ارتباطات مشکوک و پیچیده‌ای از سوی همایون موجب افزایش حساسیت و برانگیختن سوءظن مقامات ساواک و نیز گزارش پیوندهای پنهان وی با مقامات بلندپایه سیا در ایران به کارگزاران پهلوی را موجب شد، که تأخیر در صدور مجوز انتشار روزنامه پیامد طبیعی آن بود.

رفت و آمد در پایگاه سیا

به گونه‌ای که ذکر شد، همایون از مدت‌ها پیش با ژوزف گودین رئیس پایگاه سیا در ایران آشنا شد و به خانه او آمد و رفت داشت. همایون از نیمه دهه چهل و پیش از راه‌اندازی آیندگان، معاشرت خود با دیگر اعضای سیا را نیز آغاز کرد. گزارش خبری

۴۸۹. عباس میلانی. معمای هویدا. تهران، آتیه و اختران، ج ۱، ۱۳۸۰، ص ۲۹۲، گفت‌وگو با همایون.

«خیلی محرمانه» ساواک گویای این موضوع است.

از سال ۱۹۶۶ به تدریج معاشرت او [همایون] با «راسیاس» معاون سازمان جاسوسی آمریکا در ایران بیشتر گردید. راسیاس یونانی‌الأصل که زبان فارسی خوب می‌دانست و در روی:

۱. سازمان حزب توده ایران

۲. حزب کمونیست عراق و سواحل خلیج فارس

۳. فعالیت‌های شوروی در ایران،

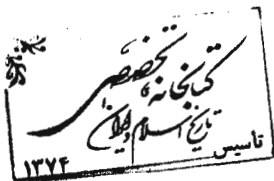
کار می‌کرده با داریوش همایون رابطه بسیار نزدیک و آمد و شدهای فراوانی داشت و چندین بار بین او و «کانشن» رئیس سازمان سیا در ایران ملاقاتهایی روی داد و هر روز او با سازمان سیا نزدیک‌تر می‌شد. ۴۹۰

گزارش خبری مورخ ۲۸ دی ۱۳۴۶ مقدم، مدیر کل اداره سوم ساواک در پاسخ به استعلام مدیر کل اداره هشتم آن سازمان حکایت از تداوم ارتباط همایون با عناصر بلند پایه سازمان اطلاعات آمریکا در ایران چون ژوزف گودین، راسیاس و کانشن دارد. ۴۹۱
همایون که در روزگار جوانی به گونه غیرحرفه‌ای به کار مطبوعاتی روی آورده بود و به خوبی میزان تأثیرگذاری رسانه‌های مکتوب در شکل‌گیری افکار عمومی را می‌دانست با بهره‌وری از اهرمهای ویژه‌ای موفق به انجام دیدارهای متعدد با نخست‌وزیر و کسب موافقت وی - و به شکل غیرمستقیم شاه - شد و طی نشست‌هایی ساواک را نیز مجاب به ضرورت تکوین قطب سومی در مطبوعات کشور نمود.

همایون پس از گفت و گو و تبادل نظر با دکتر سمسار، دکتر بهره‌مند و بهروز، با تیمسار پاکروان، وزیر وقت اطلاعات ملاقات کرد و با توجه و تذکر این که روزنامه‌های «اطلاعات و کیهان» نه مورد تأیید دولت هستند و نه مردم، فکر خود را در مورد ایجاد یک واحد مطبوعاتی با ایشان در میان گذاشت و ایشان نیز جریان را به اطلاع آقای نخست‌وزیر رساند و بعداً همایون چند بار با آقای نخست‌وزیر ملاقات نمود و آقای نخست‌وزیر هم بعد از این ملاقاتها فکر آنها را پسندید و وعده همه‌گونه کمک به آنها داد و حتی آمادگی خود را برای همکاری با آنها اعلام کردند و

۴۹۰. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۲۴.

۴۹۱. همان، ص ۱۳۰.



ضمناً جریان امر را به اطلاع شاه رسانیدند و ایشان نیز اجرای چنین برنامه ای را مورد تأیید قرار دادند. در آخرین مراحل از طرف تیمسار نصیری با اجرای این نقشه مخالفت شده لیکن شاه دستور اکید صادر نمودند که برای انتشار روزنامه آیندگان کمکهای لازم از طرف دولت بشود.^{۴۹۲}

به طوری که از آنچه آورده شد مشهود است، بی‌اعتمادی دستگاه امنیتی و سیاسی کشور به همایون متأثر از پیوندهای وی با عناصر اطلاعاتی سازمان سیا در ایران و پس از آن رویکردش به دیپلماسی رژیم صهیونیستی در منطقه است که در این خصوص توضیحات مبسوطی داده خواهد شد، لیک وی دلیل تأخیر در صدور مجوز انتشار روزنامه آیندگان را درج مقالات بودارش در روزنامه اطلاعات می‌پندارد.

دستگاه سیاسی آن روز ایران به سبب مقالاتی که در اطلاعات نوشته بودم به من با نظر پر از سوءظن نگاه می‌کرد، چون آن مقالات جنبه انتقادی شدید داشت. به همین دلیل بسیار با بی‌میلی و کندی با تقاضای من موافقت شد. البته امتیاز را خودم نگرفتم، به اسم یکی از دوستانم گرفتم و آقای هویدا به من گفت که این مؤسسه باید شرکتی باشد و صاحبان سهامی از طرف ایشان در آن شرکت داشته باشند تا سیاست روزنامه را کنترل کنند. می‌ترسیدند من آن روزنامه را تبدیل کنم به یک ارگان خیلی خطرناک؛ این البته اشتباه بود، من قصد براندازی آن رژیم را در زندگیم هرگز نداشتم.^{۴۹۳}

توافق با حاکمیت پهلوی

همایون سالها بعد میزان سهام دولت در آیندگان را مشخص می‌کند و توافقی در پی انعقاد نشست با حضور وی، نصیری و هویدا حاصل شد. دو سال پس از این ملاقات، و بعد از جلسات مکرر دیگری که در آن نمایندگان ادارات مختلف دولتی نیز حضور داشتند، بالاخره در اواخر سال ۱۳۴۵، جلسه‌ای در دفتر نخست وزیر تشکیل شد که هویدا و نصیری و همایون در آن شرکت داشتند. دستور جلسه چند و چون تأسیس همان روزنامه‌ای بود که همایون در طلبش بود. بالاخره قرار شد برای ایجاد این روزنامه، شرکتی ایجاد کنند که ۵۱٪ سهام آن از آن دولت باشد و

۴۹۲. کلاسه ۸۹۹۹۵، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، صص ۵۸-۶۲؛ به نقل از مأخذ فوق، ص ۲۵.

۴۹۳. داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

باقی را همایون و شماری محدود از همکاران روزنامه‌نگارش تأمین کنند.^{۴۹۴} اما پیش از ارائه هر گونه توضیحی درباره گفته‌های فوق‌الذکر همایون، یادآوری دو نکته را ضروری می‌داند. یکی، تجمع تنی چند از عناصر نسبتاً کارکشته مطبوعات در منزل احمد علی سپهر (مورخ الدوله) و گفت و گوی آنان در خصوص انتشار روزنامه آیندگان است.

موضوع بحث آن روز این بود که دولت می‌خواست کمک کند تا یک روزنامه پرتیراژ صبحها منتشر شود تا بتواند هم کار فرنگیها را تقلید کرده و مردم را به مطالعه روزنامه در صبح عادت بدهد و هم در مقابل روزنامه‌های اطلاعات و کیهان نشریه دیگری قرار داده باشد تا این نشریه بتواند اعتباری بدست آورده، قادر به رقابت با آن دو روزنامه سابقه‌دار و کثیرالانتشار شود.

قرار بر این بود که شخص حائز شرایطی صاحب امتیاز روزنامه باشد که نام دکتر اهری برده شد و داریوش همایون هم مدیر و مسئول روزنامه باشد. همچنین مذاکراتی در باب خط مشی روزنامه، نام آن، و نحوه برخورد با مسائل جاری صورت گرفت. ضمناً گفته شد محلی هم در خیابان نادری برای اداره روزنامه اجاره کرده‌اند که قرار شد روز بعد چند نفر از حاضران و از جمله نویسنده این سطور به آن محل برویم و برای مقدمات کار همکاری کنیم.

روز بعد که به سراغ همایون رفتم معلوم شد حضرات کارهای خود را از قبل سامان داده‌اند تا آنجا که کادری لازم را تعیین و کار را هم شروع کرده‌اند. جلسه منزل سپهر را برای تبلیغات و هم به عنوان تشریفات برگزار کرده بودند تا پیرمرد را از خود ناراضی نکرده باشند. آزمون بعدها به من گفت: «مورخ الدوله با فطانتی که داشت از راز آنها سر در آورده بود و به آن ترتیب می‌خواستند او در مقابلشان قرار نگیرد.» تا آن جا که اطلاع دارم دکتر آزمون هم با آن روزنامه همکاری قلمی نکرد. لکن روزنامه آیندگان بعد از چندی با مدیریت داریوش همایون جای خود را در میان مطبوعات آن روزگار باز کرد و بعد هم به وزارت رسید.^{۴۹۵}

البته لازم به ذکر است که دکتر منوچهر آزمون برای همکاری قلمی به روزنامه آیندگان دعوت نشده بود و جای شگفتی است که نویسنده مطلع «معماران تمدن بزرگ»

۴۹۴. عباس میلانی. معمای هویدا، ص ۲۹۲.

۴۹۵. احمد سمعی. معماران تمدن بزرگ. تهران، روایت، ۱۳۷۲، صص ۱۳-۱۴.

چگونه از انگیزه حضور آزمون به عنوان نماینده سازمان اطلاعات و امنیت کشور در روزنامه آیندگان بی‌خبر است.

هویدا، بنابر توصیه ساواک، منوچهر آزمون را به عنوان نماینده سهام دولت در هیأت مدیره شرکت جدید تعیین کرد.^{۴۹۶}

همایون در راه اندازی روزنامه آیندگان با بسیاری از افراد از جمله دکتر سمسار، دکتر بهره‌مند و بهروز، رایزنی می‌کند. افزون بر این علاوه بر هیأت مدیره، دیگران نیز تشویق به خرید سهام می‌شوند. «سیروس آموزگار، علی باستانی، شائول بخاش، هاله اسفندیاری، کریم امامی و یکی دو نفر از نویسندگان جراید هر یک حاضر به خرید مقدار سهامی» شدند.^{۴۹۷}

رایزنی با سفارت امریکا

اما موضوع حائز اهمیتی که ضروری است بدان اشاره شود رایزنیهای همایون با مقامات بلند پایه سفارت امریکا در تهران درباره راه اندازی روزنامه آیندگان و تمایل به ادامه رابطه با آنان است. در گزارش سری ۹ سپتامبر ۱۹۶۷/م ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ش که از سوی مارتین هرتز برای تاجر و همه مأموران سیاسی به مثابه آخرین وصیت نامه در مورد رابطین تهیه شده است، از همایون به عنوان یک فرد لیبرال با وجدان، بسیار با اطلاع و هوشمند و نویسنده‌ای توانا که بسیار فراتر از این خواهد رفت، همچنین هم صحبتی جالب و واقع‌گرا، یاد می‌شود.

من با داریوش مکالمات جالبی در جریان ماههای اخیر و در ارتباط با به راه انداختن روزنامه آیندگان به توسط او داشته‌ام. هرچند او زمینه‌های جبهه ملی دارد ولی بایستی سوابق دست راستی او را به خاطر داشت. همایون از خط سیاست خارجی «مستقل» بسیار خوشنود است و در عین حال کاملاً متقاعد شده است که شاه در ترسش از گرایش اعراب به سرزمین‌های عرب زبان ایران کاملاً حق دارد. از سوی دیگر او یک لیبرال است. او همچنین بسیار مطلب خواننده، با وجدان و

۴۹۶. عباس میلانی. معمای هویدا. ص ۲۹۲.

۴۹۷. کلاس ۸۹۹۹۵، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، صص ۵۸-۶۲؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۲۵.

باهوش و نویسنده‌ای زیر دست (از نقطه نظر معیارهای ایران) است. به عنوان رئیس سندیکای روزنامه نگاران وی ممکن است که در عین حال نفوذ فزاینده‌ای داشته باشد. همایون که تحصیلکرده امریکا است (در هاروارد و در پی بورسی که به توسط بیل میلر برای او فراهم شده بود) علاقه‌مند به حفظ تماس با ما می‌باشد. من معتقدم که او بسیار فزاتر خواهد رفت. به هر صورت او یک هم صحبت بسیار جالبی است. جبهه ملی، یعنی آنچه که از این جبهه باقی مانده، نسبت به او اعتقاد ندارد و او را آپورتونیست و فرصت طلب تلقی می‌کند. ولی به عقیده من او یک فرد واقع‌گرا است و می‌کوشد پیام خود را در محدوده آنچه که اجازه می‌دهد که پیامی رسانده شود، برساند.^{۴۹۸}

اما این که چرا همایون خود امتیاز روزنامه را دریافت نکرد، پرسشی درخور تأمل است که به اقوال، مسموعات و خلاصه شایعاتی که درباره وی در آن برهه رایج شده بود باز می‌گردد. گزارش‌های تحلیل‌گونه منابع خبری سازمان اطلاعات و امنیت کشور حاوی آگاهیهای سودمندی در این باره است.

به: ۳۲۵ گزارش خبر منبع: جیحون
از: ۳۰۲ تاریخ: ۴۶/۱۱/۱

این روزها موضوع انتشار روزنامه آیندگان مورد بحث بعضی محافل اجتماعی است. می‌گویند این روزنامه را مؤسسه فرانکلین با همکاری عوامل آمریکایی و سرمایه‌گذاری دکتر حسین اهری^{۴۹۹} اداره می‌نماید. می‌گویند داریوش همایون سال گذشته به وسیله آمریکاییها به آمریکا دعوت شد و در آنجا نقشهای آینده‌ای که باید به عهده بگیرد و برنامه‌هایی را که باید اجرا نماید به او تفهیم گردید و اکنون او با نفوذی که در سندیکای مطبوعات و مؤسسه فرانکلین دارد و عواملی که به دور خود جمع کرده است توانسته روزنامه را اداره نماید. می‌گویند دولت نیز از هرگونه کمکهای مالی و معنوی درباره این روزنامه مضایقه نمی‌نماید. می‌گویند همایون و برزین دو عضو سندیکای مطبوعات در بست در [خدمت] دو قطب سیاسی قرار گرفته‌اند. برزین را انگلیسها و همایون را آمریکاییها در اختیار دارند. به هر حال آیندگان به واسطه تبلیغاتی که علیه آن شده است از آن طور که باید مورد توجه قرار نگرفته است. بودن جهانگیر بهروز مدیر نشریه «راکو آف ایران» با سوابق سیاسی که

۴۹۸. اسناد لانه جاسوسی. ج ۱۷، صص ۱۷-۱۸.

۴۹۹. در اصل: کریم اهری که غلط است.

داشته در این گروه قابل توجه بعضیها قرار گرفته است و نشان می‌دهد که مدت‌ها بود که برای تهیه این نشریه عواملی مشغول فعالیت بوده‌اند تا نشریه‌ای با توجه به سوابق سیاسی افراد تهیه و تنظیم نمایند.

آیندگان به خاطر قیمت آن (۵ ریال هر شماره) به واسطه آن که با رقابت دو نشریه عصر پایتخت روبرو شده است احتمال نمی‌رود بتواند جایی در میان مطبوعات باز کند.^{۵۰۰}

آرایش نوین جناح‌ها در سندیکای مطبوعات

در این میان نباید از نقش تحریک کننده و نیت حسادت آمیز رؤسای دو روزنامه کثیرالانتشار و با سابقه‌ای چون کیهان و اطلاعات که به سان دو قلوهای با سابقه مطبوعاتی از تولد این نوزاد صبحگاهی که به سبک نوینی مخاطبانی را برای خود دست و پا ساخته بود، گذشت. در یکی از گزارشهای ساواک آشکارا به همین موضوع اشاره شده است.

به: دفتر ویژه اطلاعات

خیلی محرمانه،

شماره: ۲۹۴۵

طبقه‌بندی حفاظتی

تاریخ: ۴۶/۱۰/۱۰

از: اداره اطلاعات

موضوع روزنامه آیندگان

از طرف بعضی از مدیران جراید و مجلات من جمله آقایان عباس مسعودی و دکتر [مصطفی] مصباح‌زاده و مهندس [عبدالله] والا در مقابل انتشار روزنامه (آیندگان) غیر محسوس عکس‌العمل‌هایی نشان داده می‌شود. خبر رسیده حاکی است این عکس‌العمل‌ها به داخل سندیکای مطبوعات نیز کشانده شده و جناح مخالف اداره کنندگان روزنامه آیندگان کوشش می‌کنند داریوش همایون (عضو مؤثر روزنامه آیندگان) را از سندیکای مطبوعات اخراج کنند. می‌گویند که نامبرده به سازمانهای اطلاعاتی خارجی بستگی دارد و به همین علت صلاحیت فعالیت در سندیکای مطبوعات ایران را ندارد.

فعالاً اعضای هیئت مدیره سندیکای مطبوعات به جناح‌هایی تقسیم گردیده و

۵۰۰. کلاسه ۴۷۱۳۴۹، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ص ۹۰؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۲۹ و ۱۳۱-۱۳۲.

کشمکشهای داخلی آنها ممکن است سرانجام انشعابی در سندیکای مطبوعات به وجود آورد.

طرفداران روزنامه آیندگان عبارتند از: داریوش همایون، دکتر [مهدی] سمسار، [غلامحسین] صالحیار، محمدعلی سفری، هوشنگ پورشریعی، اسماعیل یگانگی. مخالفین آنها عبارتند از: باستانی، نصیر امینی، خسرو شاهانی، عباس پهلوان، اسماعیل راثین، منصور تاراجی، حسین سرفراز. اشخاص مشروحه زیر که تاکنون بیطرف شناخته شده‌اند: بانو ظفری، تورج فرازمنند و محمدعلی بهشتی پور می‌باشند.^{۵۰۱}

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود خبر انتشار قریب‌الوقوع روزنامه آیندگان رؤسای جراید رسمی و پرتیراژ کشور را برمی‌آشوبد. در این میان قاعدتاً عباس مسعودی بیش از همه حرص و جوش می‌خورد، چرا که به دستور این کارفرمای مؤسسه اطلاعات بود که همایون از روزنامه اخراج گردید. بی‌شک راه‌اندازی آیندگان در مدت زمان کوتاهی بیش از همه، نوعی دهن‌کجی به پیر دیر مطبوعات بود.

مناقشه درون صنفی مورد اشاره منبع ساواک در سندیکای مطبوعات کاملاً جدی بوده است و در مواقعی منجر به اظهار نظرها و گاه افشاگری‌های بی‌پرده‌ای شده است. با نینمگاهی به مباحث مطرح شده در نشست مورخ ۱۹ آذر ۱۳۴۶ هیئت مدیره سندیکای یاد شده، مهر صحت بر چنین گزارشهایی زده می‌شود و جالب آن‌که مفاد موضوعات مطرح شده در آن جلسه همان روز به ساواک واصل می‌شود.

منبع: رادنا	طبقه‌بندی حفاظتی	به: ۳۲۳
تاریخ رسیدن خبر به منبع:	گزارش خبر	از: ۳۲۵
[۱۳۴۶] ۹/۱۹		

موضوع: سندیکای نویسندگان

عصر روز یکشنبه ۴۶/۹/۱۹ در جلسه هیئت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به مناسبت این که داریوش همایون سرمایه‌گذار و مدیر روزنامه آیندگان شده بحثی درباره استعفای وی و همچنین نامه [رضا] مرزبان دبیر سال قبل سندیکا مطرح گردید.

غلامحسین صالحیار، دبیر روزنامه آیندگان که در عین حال دبیر سندیکا نیز

۵۰۱. همان کلاس، ص ۶۸؛ همان منبع، صص ۲۹ و ۱۱۵.

می‌باشد از داریوش همایون دفاع کرد. راثین در جواب او گفت اگر همایون خبرنگار، نویسنده، مترجم یا عکاس روزنامه مذکور است که عضویت او در سندیکا بلامانع است. در غیر این صورت چون سندیکای ما به علت، عضویت مسعود برزین کارمند کنسرسیون مدتی در مظان اتهام وابستگی به کنسرسیون [قرار] داشت و اکنون داریوش همایون، بازرس و دبیر مؤسسه فرانکلین یک کنسرسیون می‌باشد و سه تن از دوستانش که در آیندگان کار می‌کنند عضویت هیئت مدیره هستند و لذا بهتر است ایشان استعفا بدهند، به خصوص که مؤسسه فرانکلین به وسیله سازمان جاسوسی امریکا (سیا) در دنیا تشکیل شده و در اساسنامه این سازمان قید گردیده که یکی از هدف‌هایش چاپ کتب ضدکمونیستی است و با توجه به این که داریوش همایون در مدت سه سال ۲۱ سفر به نام روزنامه‌نگار به خارج از کشور کرده و در هنگام سقوط سوکارنو در اندونزی بود و در وقایع شش روزه جنگ اعراب و اسرائیل در اسرائیل به سر می‌برد، لذا برای رفع هر گونه ابهام بهتر است ایشان از عضویت سندیکا کنار روند. سپس [منصور] تاراجی گفت: در اساسنامه ما باید قید شود که چه کسی عضویت را دارد و آیا سرمایه‌گذار و یا شریک روزنامه می‌تواند عضو سندیکا باشد یا نه نیز قید گردد. سپس اسماعیل یگانگی نیز درباره‌ی جلوگیری از تشتت صحبت کرد و سرانجام قرار شد در جلسه فوق‌العاده روز پنجشنبه ۲۳ آذر همایون و مرزبان هر دو حاضر شوند و به اختلاف مذکور رسیدگی گردد. ۵۰۲

جانبداری ساواک از آیندگان

کارشناسان ارشد ساواک که در ابتدای راه‌اندازی آیندگان با شروع به کار این روزنامه مخالف بودند چندی نمی‌گذرد که به طور «غیر محسوس» نه تنها از این جریده نوپا حمایت می‌کنند بلکه در پاسخ به گله‌گذاری جواد منصور، وزیر اطلاعات وقت مبنی بر بی‌توجهی گردانندگان آیندگان به تذکرات آن وزارتخانه ضرورت افزایش شمارگان آیندگان با درج مطالب و خبرهایی که امکان رقابت آن با روزنامه‌هایی چون اطلاعات و کیهان را فراهم آورد، یادآور می‌شوند و ایجاد هر گونه تهدیدی برای آیندگان را در این شرایط به مصلحت نمی‌دانند. این موضع‌گیری در بخش پایانی سند زیر به وضوح مشهود است. همایون در نشست خود با نماینده سپهبد نعمت‌الله نصیری، رئیس

سازمان اطلاعات و امنیت کشور نسبت به تضيیقات و تهدیداتی که به روزنامه‌آیندگان می‌شود شکایت می‌کند و همچنین ضرورت «کمک» جهت برخورداری از چاپخانه مستقل را یادآور می‌شود.

گزارش از بخش ۳۲۵ نخست‌وزیری
 درباره روزنامه‌آیندگان سازمان اطلاعات و امنیت کشور
 خیلی محرمانه تاریخ: ۴۶/۱۲/۸
 محترماً به استحضار می‌رساند:

در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواک با آقای داریوش همایون، مدیر عامل مؤسسه روزنامه‌آیندگان مصاحبه به عمل آمد. نامبرده مستدعیاتی به شرح زیر از حضور معظم له داشت که از عرض می‌گذرد:

۱. نامبرده متعذر است که تهدیداتی نسبت به خانم کامکار شاهرودی صاحب امتیاز روزنامه‌آیندگان از طریق تلفن و در خیابان به عمل می‌آید و نامبرده را تهدید نموده‌اند که به صورت وی اسید خواهند پاشید. چنانچه روز پنج شنبه ۴۶/۱۲/۳ به هنگام مراجعت از مؤسسه به وسیله دو نفر شخص ناشناس مورد حمله قرار گرفته و مضروب گردیده است. ضمناً طی دو روز اخیر شخص ناشناسی با مؤسسه آیندگان به وسیله تلفن ارتباط می‌گیرد و در پوشش انجام امر مهم شماره تلفن منزل خانم شاهرودی را استفسار می‌کند تا از این طریق موجبات تهدید مشارالیه را فراهم نماید.

۲. محدودیت‌هایی در شهرستان برای توزیع و فروش روزنامه‌آیندگان از طریق مخالفین و مغرضین به عمل می‌آید و موزعین روزنامه‌ها از ترس تهدیدات از همکاری با این مؤسسه ابا دارند.

۳. از طرف مخالفین نشریه به مؤسسات غیر دولتی توصیه گردیده است که از تحویل آگهی به روزنامه‌آیندگان خودداری شود.

۴. به علت نداشتن چاپخانه مستقل فعلاً نشریه در چاپخانه سکه چاپ می‌شود و به همین جهت ایجاد تحول و ابتکار در روزنامه‌آیندگان میسر نمی‌باشد لذا به منظور تهیه عکس‌های رنگی و تغییرات مهم در روزنامه اصلح است که این مؤسسه از خود دارای چاپخانه مستقل باشد و این امر مستلزم واگذاری سی میلیون ریال اعتبار است که جهت این کمک می‌توان ۲۵٪ مبلغ مذکور را نقداً و بقیه را به اقساط تأمین نمود.

اقدامات انجام شده:

قبلاً طی بخشنامه‌ای به کلیه ساواک‌ها آموزش داده شده به طور غیر محسوس از این نشریه حمایت نمایند.

نظریه و پیشنهادات:

۱. به منظور شناسایی عوامل تهدیدکننده، تلفن مؤسسه آیندگان تحت کنترل قرار گیرد.

۲. مراقبت جهت شناسایی عناصر مورد نظر از طریق عوامل اجرایی به عمل آید.

۳. مراتب به شهربانی کل کشور اعلام تا نسبت به دستگیری عوامل اخلاک‌گر اقدام لازم معمول دارد. ۵۰۳

و باز هم سند دیگری که گویای موضع صریح و شفاف سازمان اطلاعات و امنیت کشور نسبت به لزوم تقویت و حمایت غیر محسوس از روزنامه آیندگان است.

از بخش ۳۲۵ نخست‌وزیری خیلی محرمانه

گزارش سازمان اطلاعات و امنیت کشور تاریخ: ۴۷/۳/۱۸

محترماً به عرض می‌رساند:

آقای منصور، وزیر اطلاعات تقاضا دارند چون داریوش همایون و جهانگیر بهروزگردانندگان روزنامه آیندگان به تذکرات مسئولین وزارتخانه مزبور توجهی ندارند لذا از طریق ساواک توجه آنان به این امر جلب گردد.
نظریه:

با توجه به این که اخیراً تحرکی در وضع فعلی روزنامه آیندگان بوجود آمده و تیراژ آن رو به افزونی گذارده است، علیهذا مصلحت ایجاب می‌نماید به منظور رقابت بین این نشریه با روزنامه‌های اطلاعات و کیهان به طور غیر محسوس از طریق وزارت اطلاعات تقویت و حمایت گردد.

بدیهی است چنانچه تهدیداتی نسبت به مندرجات نشریه مورد بحث به عمل آید جریده مذکور به زودی خواهد توانست نضج گرفته و رقابتی با دو نشریه فوق الذکر به عمل آورد. ۵۰۴

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) به طوری که پیشتر اشاره شد نسبت به

معرفی نمایندگان «به منظور [نظارت بر] گردش کار صحیح روزنامه آیندگان» اقدام می نماید. دکتر منوچهر آزمون کاندید نخست و اصلح ساواک برای این امر است.

سری

نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

...پیشنهاد وزارت اطلاعات در مورد معرفی نماینده ساواک در روزنامه آیندگان ...آقای منصور، وزیر اطلاعات وسیله تلفن اظهار داشتند چون در نظر است به منظور گردش کار صحیح روزنامه آیندگان نمایندگان از طرف ساواک و این وزارتخانه در مؤسسه مزبور شرکت داشته باشند، علیهذا خواهشمند است نماینده واجدالشرايطی را جهت انجام این منظور معرفی فرمایند.
نظریه و پیشنهاد:

با بررسیهای معموله آقای دکتر آزمون که سوابقی در نویسندگی دارد جهت نمایندگی از طرف ساواک تعیین تا در صورت تصویب مراتب به وزارت اطلاعات منعکس گردد.

[در حاشیه:] تیمسار ریاست ساواک با معرفی آقای آزمون موافقت فرمودند... اقدام فرمائید. ۱۵/۱۵/۱۳۴۶] ۵۰۵

مؤسسه انتشاراتی آیندگان به گونه ای که هویدا عنوان کرده بود به شکل شرکت سهامی تأسیس شد. شرکا و میزان سهام آنان نیز مشخص شدند. از سوی نخست وزیر، نمایندگان سازمان اطلاعات و امنیت کشور و وزارت اطلاعات نیز معرفی شدند. دکتر آزمون همانطور که پیشتر آمد، نمایندگی ساواک را بر عهده داشت، اما هویت نماینده وزارت اطلاعات بر ما پوشیده است. لیک لابی همایون قوی تر از آن بود که این نمایندگان تشریفاتی بتوانند کوچک ترین خللی در کارکرد وی وارد سازند. سر نخ همه امور آیندگان در ید همایون بود و تمامی کارها به او ختم می شد و او مدت ۱۰ سال فعال مایشاء محسوب می شد. همایون اوضاع مالی آیندگان را تا سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ و خیم می داند.

گویا پس از سال های یاد شده موقعیت اقتصادی روزنامه سامان یافت و شرایط بد رو

۵۰۵. تصویر سند یادشده در ۱۷ مرداد ۱۳۵۸ در برخی مطبوعات کشور چاپ و منتشر شد. بنگرید به: کیهان (روزنامه)، مورخ ۱۹ آبان ۱۳۷۸، پاورقی. در بازنویسی تصویر سند، در سه موضع جای خالی چند کلمه با نشانه... آمده است که نگارنده موفق به قرائت آن نشد.

به بهبودی نهاد. روایت همایون از پیشنهاد نخست وزیر مبنی بر تأسیس شرکت آیندگان و متعاقب آن قضایای بعدی را با شما مرور می‌کنیم.

به هر حال من ناگزیر موافقت کردم، آن شرکت سهامی تشکیل شد. دو نفر هم ایشان معرفی کرد و آمدند در آن شرکت. اما من به سرعت، پس از چهار ماه از طریق مذاکرات مفصلی که با خود آقای هویدا داشتم متقاعدش کردم که به نمایندگانش توصیه کند در کارهای روزنامه دخالت نکنند، چون اصلاً وارد به کار نبودند و وضع روزنامه داشت بد می‌شد. به این ترتیب کنترل روزنامه سراسر به دست خود من افتاد. دیگر در ده سال آینده که آن روزنامه را خودم اداره می‌کردم، مداخله‌ای از طرف صاحبان سهام در امورش نشد. روزنامه آیندگان را این چنین پایه گذاری کردم. اما تقریباً در تمام دوران انتشار آیندگان - جز چهار پنج سال آخر که روزنامه خیلی موفق شد - با مشکلات مالی فوق‌العاده دست به گریبان بودیم. در آن مدت ما حتی حقوق منظم نمی‌توانستیم به کارمندانمان پردازیم. بسیاری مواقع به آنها سفته می‌دادیم. همیشه یکی دو ماه عقب بودیم و بدهی‌های زیادی به بانکها داشتیم. ۵۰۶

صرفنظر از حضور دکتر آزمون به عنوان نماینده سازمان اطلاعات و امنیت کشور، اسناد متقنی که در صفحات پیشین بدان اشاره شد نشانگر حمایت قاطع «ساواک» از «آیندگان» است به طوری که سازمان اطلاعات و امنیت کشور از طریق ارسال «بخشنامه» ای آموزشی به کلیه مراکز ساواک استانها از آنان می‌خواهد «به طور غیرمحسوس» از این روزنامه حمایت کنند. توجه داشته باشیم که تاریخ این سند به هفته نخست اسفند ماه ۱۳۴۶ باز می‌گردد و این به مفهوم آنست که چند صباحی بیشتر از انتشار روزنامه آیندگان نمی‌گذرد و یا در سند بعدی که مورخه آن نیمه خرداد ۱۳۴۷ است آشکارا بر لزوم تقویت و حمایت از آیندگان تأکید می‌شود؛ همچنین ساواک با ایجاد هر گونه تحدیدی نسبت به این روزنامه نوزا که سرگرم رقابت با اطلاعات و کیهان است مخالفت می‌ورزد. حال آنکه همایون در بازگویی خاطراتش سالها پس از پیروزی انقلاب، به سوءظن دستگاه حکومتی به «آیندگان» و نگاه ناخوش نیروهای امنیتی، به ویژه عناد ارتشبد نصیری با خود اشاره می‌کند که با نیمنگاهی به اسناد و مدارک آورده شده، به سهولت نادرستی این ادعا به استثنای بدبینی نصیری به وی آشکار می‌شود.

به تدریج توانستیم اطمینان دستگاه حکومتی را به هدف‌های روزنامه جلب کنیم. در تمام سالهایی که در روزنامه اطلاعات و در آیندگان کار می‌کردم، دستگاه‌های امنیتی زیاد نظر خوشی با من نداشتند به خصوص رئیس سازمان اطلاعات و امنیت، شادروان نصیری میانه بسیار نامساعدی با من داشت. او اصرار داشت که آیندگان باید روزنامه عصر باشد چون دشمنی فوق‌العاده‌ای با روزنامه اطلاعات داشت و می‌خواست ما رقیب اطلاعات بشویم. اما من در خودم نه اصلاً توانایی رقابت با اطلاعات را می‌دیدم و نه علاقه‌ای به این کار داشتم. می‌خواستم نوع دیگری روزنامه نویسی بکنم و هیچ اصراری به این که با دیگران رقابت کنم نداشتیم. یکبار در جلسه‌ای که با نصیری و هویدا داشتیم من هویدا را متقاعد کردم که آیندگان باید روزنامه صبح باشد. بر سر همین موضوع نصیری بسیار از من رنجید و این رنجش تا پایان عمرش ادامه پیدا کرد. در میهمانی‌ها همدیگر را ندیده می‌گرفتیم و همیشه با نگاه‌های خشم آلود او روبرو بودم. یکی دو بار هم در روزنامه آیندگان، مطالبی منتشر شد که کارمان در جلساتی که داشتیم به برخورد کشید. به هر حال نظر بسیار بدی به من و روزنامه‌ام داشت. ۵۰۷

این در حالی است که همایون سالها پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیندگان را روزنامه‌ای غیرمعارف با رویکردی انتقادی نسبت به مسائل داخلی معرفی می‌کند.

آیندگان، روزنامه کاملاً سیاسی بود که به صراحت رسالت خود را ارتقای سطح گفتمان سیاسی اعلام کرد. آیندگان از آن جهت نشریه‌ای غیرمعارف به شمار می‌رفت که هم لیبرال و هم ضدچپ بود. سرمقاله‌های آن که نوع پیشرفته ستون سیاسی اطلاعات بود، غالباً در خصوص مسائل داخلی موضع انتقادی اتخاذ می‌کرد و به نشریه کمک کرد تا نفوذی بالاتر از حد خود به دست آورد. ۵۰۸

در هیئت پوزیسیون برای اصلاح نظام

همایون در ادامه مصاحبه و در پاسخ به این پرسش بهروز صوراسرافیل که «آیا

۵۰۷. همان، ص ۱۴۸.

۵۰۸. داریوش همایون. از روزنامه‌نگاری تا سیاست. این مقاله در اینترنت به زبان انگلیسی با عنوان زیر دیده می‌شود:

مخالفت نصیری، واقعاً برای این بود که شما حاضر نشده بودید آیندگان را عصرها منتشر کنید؟» به نکات مهمی و از جمله درهای باز عصر پهلوی، و استقرار وی در لایه وسط جامعه و طیف میانی حاکمیت پهلوی اشاره می‌کند. او به هیچ وجه در شمار جناح اپوزیسیون نظام - از نوع اسلام‌گرایان، مارکسیستها و ناسیونالیستها - نیست. به زعم خود تلاش خستگی‌ناپذیری را برای حرکت از پایین به بالا فقط به اتکای قابلیت‌هایش آغاز کرده است اما حلقه‌های پیرامونی هیچگاه توان این استعداد شگرف را درک نکردند و موفقیت‌های همایون را به عوامل پنهان و ناشناخته منتسب می‌کردند.

نصیری اصلاً از من و روشم در رفتار بی‌اعتنای من به خودش خوشش نمی‌آمد. چون همانطور که گفتم من در آن نظام آدم و روزنامه‌نگار متعارفی نبودم. من آن وسط قرار گرفته بودم. نه چپی‌ها - یعنی دشمنان نصیری - و نه خود نصیری علاقه‌ای به من داشتند. این سرنوشت هر کسی بود که در آن رژیم سعی می‌کرد آن وسط راهی پیدا کند و از بن‌بست خلاص شود. نه، تنها علت مخالفت نصیری آن نبود، ولی به هر حال خیلی مؤثر بود. اصولاً شروع خیلی حقیرانه من در زندگی برایم بسیار گران تمام شد. به خصوص در میان رفقا و همقطاران مطبوعاتی، هرگز این گناه بزرگ بر من بخشوده نشد که از یک جای خیلی پایین مطبوعات شروع کردم. تعجب می‌کنم که اینطور بود، در حالی که جامعه آن روز ایران، جامعه بسیار متحرکی بود و آنچه در جامعه‌شناسی به آن می‌گویند «تحرك اجتماعی» درش خیلی زیاد و آسان بود. اشخاص در آن می‌توانستند از جاهای بسیار پایین به جاهای خیلی بالا بروند. نظام آن روز ایران از این نظر، نظام بازی بود و این از مهم‌ترین مزایای آن رژیم بود. ولی این قضیه در مورد من هیچ وقت بخشیده نشد و هر پیشرفتی در زندگیم کردم، آن را به هر عامل دیگری منتسب کردند مگر قابلیت‌های احتمالی خود من که ممکن بود تأثیری در آن پیشرفتها داشته باشد. ۵۰۹

همایون در شرایطی جامعه آن روز ایران را به لحاظ اجتماعی بسیار پرتحرک و نظام سیاسی آن را باز می‌پندارد، به گونه‌ای که زمینه رشد و ارتقا شهروندان را از پایین به بالا فراهم می‌کرد و استعداد و قابلیت آنان را درک و فرصت رشدشان را پدیدار می‌ساخت، که به طور طبیعی به دنبال کشتار و سرکوب خونین قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آرامشی نسبی

ناشی از خفقان حاکم پس از سرکوب در جامعه ایجاد شده بود. در ابتدای همین دهه ترکیب و ساخت جمعیتی شهر و روستا با راه‌اندازی موج مصنوعی مهاجرت روستاییان و در واقع هل دادن تحمیلی آنان به شهرها بهم می‌خورد. از منظر اجتماعی حاکمیت پهلوی در برهه زمانی مورد اشاره همایون فاقد کمترین نقطه اتکای اجتماعی است و اصولاً مهم‌ترین خصیصه این دوره افزایش فاصله ملت با حاکمیت است و رژیم به نسبت دوری از مردم به بیگانگان تقرب می‌جوید. پس زمینه ناشی از سرکوب واقعه ۱۵ خرداد و تبعید آیت‌الله خمینی، محاکمه سران نهضت آزادی ایران و... کینه نهفته توأم با انفعالی را در جامعه آن روز ایران پدیدار ساخت. از قضا در همین دوره مورد بحث همایون، بسیاری از گروه‌های سیاسی شامل اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها به اصلاح‌ناپذیری نظام شاهنشاهی ایمان می‌آورند. فاز کار علنی و مسالمت‌آمیز مسدود می‌شود. قول مشهور مهندس مهدی بازرگان از بنیانگذاران «نهضت آزادی ایران» خطاب به دادستان دادگاه نظامی مبنی بر این که «ما، آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم. ما، از رئیس دادگاه انتظار داریم این «نکته» را به بالاتری‌ها بگویند»^{۵۱۰}، ناظر بر همین انسداد سیاسی است. بازرگان به درستی هشدار می‌دهد که از این پس دوران مبارزه مسالمت‌آمیز و اصلاحات قانونی به سر رسیده و تقابل قهرآمیز آغاز خواهد شد. دیری نپایید که این پیش‌بینی تحقق یافت. در یکم بهمن ۱۳۴۳ شاهد ترور حسنعلی منصور توسط تیمی از «جمعیت مؤتلفه اسلامی» هستیم. در این دوره جمعیت آزادی مردم ایران (جاما) با رویکرد مسلحانه توسط دکتر حبیب‌الله پیمان (دندانپزشک) و دکتر کاظم سامی (روانپزشک) بنیان نهاده می‌شود. در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ رضا شمس‌آبادی مبادرت به ترور محمدرضا پهلوی می‌نماید. سال ۱۳۴۰ سیدکاظم بجنوردی فرزند آیت‌الله میرزا حسن موسوی بجنوردی از مراجع تقلید مقیم عتبات به اتفاق جمعی از همفکران، «حزب ملل اسلامی» را با مشی مسلحانه تأسیس می‌کند. در شهریور ماه همین سال شاهد تکوین «سازمان مجاهدین خلق ایران» از سوی سه مهندس فنی به نام‌های محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، و علی اصغر بدیع‌زادگان هستیم. اینان در جمع بندی مبارزه با حاکمیت پهلوی به این نتیجه می‌رسند که مبارزه باید بر شش محور: مکتبی، مردمی، قهرآمیز، حرفه‌ای، دراز مدت، سراسری، و البته با برخورداری از

۵۱۰. مهدی بازرگان. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی. تهران، مدرس، ۱۳۵۰.

تشکیلات و پشتیبانی نیرومند همراه باشد. تکاپوی فعالان جوان چپ نیز به سان بیژن جزینی، امیر پرویزپویان، فرزندان طاهر احمدزاده و دیگران آرام آرام بستر پیدایش «سازمان چریکهای فدایی خلق» را فراهم ساخت. فوت دکتر محمد مصدق، درگذشت غلامرضا تختی و مرگ صمد بهرنگی در خلال سالهای ۴۵، ۴۶ و ۴۷ موجی از ناآرامی‌های پنهان در لایه‌های زیرین و ناپیدای جامعه ایران را پدید آورد و موجب انقباض هر چه بیشتر ساخت قدرت در جامعه شد.

گویا باز بودن فضای باز جامعه برای همایون و جانبداری دربار و دولت و همچنین رجال آشنا و ناآشنای برخی کشورهای بیگانه از وی موجب پیدایی چنین توهمی شده است «که جامعه آن روز ایران از این نظر، نظام بازی بود و این از مهم‌ترین مزایای آن رژیم بود.» ناگفته پیداست که این قیاس به نفس تا چه اندازه ساده‌سازی سطحی و غیرواقع‌بینانه است.

شایعه صهیونیستی!

همایون همکاری با عناصر اطلاعاتی امریکا در ایران و منطقه، ارتباط با ساواک، و پیوندهای پیچیده، محرمانه و مرموزانه با برخی مقامات رژیم صهیونیستی را شایعه‌ای بیش نمی‌داند که از سوی مخالفان به منظور ضربه زدن به شخصیت وی، وارد می‌شد.

دعوت به هاروارد که دیگر کار را خرابتر کرد و شد دلیل بر اینکه من با سازمان «سیا» کار می‌کنم و این اصلاً رفت جزو پرونده من، چون لابد اگر عضو «سیا» نبودم حتماً راهی به هاروارد پیدا نمی‌کردم... در یک محیط پر سوءظن و پر از گرفتاری کار می‌کردم، که متأسفانه این گرفتاریها از یک ناحیه هم نبود. هم مقامات این اشکالات را بر مامی گرفتند، هم دشمنان مقامات خیال می‌کردند که ما از اینجا یا آن جای رژیم مأموریت داریم که کارهایی بکنیم. ولی من همیشه معتقد بودم که در ایران باید در درون سیستم کارکرد و از درون کوشید و آن را درست کرد. در آن نظام توانایی اصلاح بود، فقط صبر می‌خواست و پشتکار و روحیه تسلیم ناپذیر. اگر انسان مقاومت می‌کرد مسلماً درست می‌شد یا دست کم بهتر می‌شد.^{۵۱۱}

همایون ژست یک فرد ستمدیده تمام‌عیار را به خود می‌گیرد که نه عمله رژیم و نه

دشمن آن است. طبیعی است چنین فردی برای این نظام ظرفیت اصلاح پذیری نیز قائل باشد. در بخشهای آتی روشن خواهد شد که «صبر»، «پشتکار» و «روحیه تسلیم ناپذیر»ی که همایون از آن یاد می‌کند باعث «درست» یا «دست‌کم بهتر» شدن چه چیزی شده است. به هر روی همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد در خصوص راه‌اندازی و انتشار آیندگان حرف و حدیثهای فراوانی بر سر زبانها رایج شد. بر همکاران سندیکایی همایون نیز پوشیده نبود که هم امریکاییها و هم صهیونیستها مساعدت‌هایی را به وی مبذول می‌دارند. هنگامی که همایون در معرض این پرسش صوراسرافیل قرار می‌گیرد که «بر اساس آنچه که در افواه و افکار عمومی وجود داشت، روزنامه آیندگان از همان ابتدا مواجه شد با یک مبارزه تبلیغاتی از سوی مخالفان رژیم. آیندگان را متهم می‌کردند که «امریکایی» است و از آن بالاتر «صهیونیست». صفت «امریکایی» را پس از ۲۸ مرداد، مخالفان شاه... در مورد خیلی‌ها به کار برده بودند و از نظر آنها خیلی‌ها امریکایی بودند ولی این نخستین بار بود که در ایران کسی را متهم می‌کردند که «صهیونیست» است. این اتهام در مورد آیندگان از کجا و به چه دلیل شایع شده بود؟» چنین پاسخ می‌دهد:

وقتی صحبت انتشار روزنامه آیندگان پیش آمد مدیران روزنامه‌هایی که آن موقع منتشر می‌شدند خیلی احساس خطر کردند. در آن زمان ۲۰ یا ۳۰ روزنامه صبح وجود داشت که هیچکدامشان تیراژ قابل توجهی نداشتند. اغلب هم روزنامه‌های شخصی بودند نه حرفه‌ای، و مدیرانشان به دلایل مختلف به روزنامه‌نگاری روی آورده بودند و از آن راه زندگی می‌کردند. (البته بیشترشان از آن راه زندگی نمی‌کردند بلکه روزنامه برایشان وسیله‌ای بود که بتوانند به هر حال از راهی زندگی بکنند.) خبر انتشار آیندگان با سر و صدای بسیار زیادی همراه شد، چون من قبل از آیندگان از سال ۱۳۳۴ در اطلاعات کار کرده بودم و به اندازه کافی به عنوان یک روزنامه نگار حرفه‌ای شناخته شده بودم و دوستانی هم که قرار بود در تأسیس آیندگان همکاری کنند روزنامه نگاران برجسته‌ای بودند، و ترکیب این عده به خصوص در بین روزنامه‌های صبح خیلی وحشت برانگیخت. ما حقیقتاً نیروی آن قدر مؤثر و ترساننده‌ای نبودیم، ولی تصور عمومی از ما خیلی بزرگتر از آن چیزی بود که بودیم. این مبارزه پیش از هر چیز از طرف آنها به این منظور شروع شد که ما را از پیش بد نام کنند و جلوی انتشارمان را بگیرند و یا در صورت انتشار مانع از موفقیتمان شوند. تهمت صهیونیست بودن از دو جا بر من وارد شد. یکی از آنجا که من همیشه در

مطالبم موضعی غیرعربی و غیرفلسطینی داشتم و از سیاستهای آن روز کشورهای عرب نسبت به ایران و در منطقه و به خصوص از روش‌های تروریستی سازمان آزادیبخش فلسطین خوشم نمی‌آمد. البته در آن اوایل، این سازمان نام امروزش را نداشت و رئیسش هم «شقیری» بود. پیش از او هم مفتی اورشلیم سرپرستی آن را داشت و اینها در طول سالها اقدامات تروریستی کرده بودند و نظریاتی داشتند که زیاد با آنها موافق نبودم. آن موقع از طرف عراق و سوریه و مصر خطرآتی متوجه ایران بود و من حس می‌کردم که وجود اسرائیل مسائل را تعدیل می‌کند. اسرائیل با ما هم‌مرز نبود و خطری برای ما محسوب نمی‌شد، ولی هم‌مرز کشورهای عرب بود و آنها بایستی نیرویشان را به جای آن که صرف در هم شکستن ایران کنند، متوجه اسرائیل بسازند. اینها را من نوشته بودم، در نتیجه شهرتی برایم بوجود آورده بود که طرفدار اسرائیل هستم. اما من طرفدار اسرائیل نبودم بلکه فکر می‌کردم اسرائیل نیرویی است که ایران باید در سیاست خارجی خود از آن استفاده کند. هنوز هم این اعتقاد را دارم. هنوز هم معتقدم که اسرائیل، مصر و اینها عواملی هستند که بالقوه می‌توانند به ایران کمک کنند در آن منطقه توازن و امنیت خود را نگه دارد. از این گذشته، من به عنوان روزنامه‌نگار به اسرائیل دعوت شده بودم، به آن سفر رفتم و بسیار هم سفر آموزنده‌ای بود. البته من جزو چند هزار یا چند ده هزار نفری بودم که این دعوت از آنها شد، ولی وضع من جوری شد که همه اینها بر ضدم بکار گرفته شد.

آن شروع حقیر من همانطور که گفتم خیلی بد بود. اگر از جای خیلی بالا وارد کار شده بودم، مسلماً کسی حرفی راجع به این مسائل نمی‌زد. عامل دیگری که این شایعات را دامن زد این بود که ما چاپخانه بدست آوردیم. لابد فکر می‌کردند که این چاپخانه به کمک کسی به ما داده شده، چون آیندگان در طول سه سالی که به زندگی ادامه داد تا صاحب چاپخانه بشود با دشواری‌های مالی عظیم روبرو بود و این را همه می‌دانستند. بعد که دیدند ما چاپخانه‌ای پیدا کرده‌ایم، گفتند خوب لابد کسی کمکشان کرده. چه کسی کمک کرده؟ لابد اسرائیل! بنابراین گفتند اصلاً آن چاپخانه را اسرائیل داده، در حالی که ما آن چاپخانه را از مؤسسه کیهان خریده بودیم و شهودش هنوز هم زنده‌اند.

خلاصه، به نظر من علت بروز این شایعه در درجه اول ناراحتی روزنامه‌های صبح بود و بعد هم موضعی که من در جنگ ۱۹۶۷ گرفتم. در جنگ ۱۹۶۷ افکار عمومی ایران به شدت ضد اسرائیلی بود و این به اصطلاح عقیده بر همه غالب بود

که هواپیماهای امریکا و انگلیس صبح روز ششم ژوئن ۱۹۶۷ رفتند فرودگاههای مصر را زدند و بعد نیروهای اسرائیلی ارتش مصر را شکست دادند. خوب، من می دانستم که اینطور نیست. خبرها را خوانده بودم. مطالبی که می نوشتم و در تلویزیون می گفتم خلاف این اعتقاد عمومی بود. من جامعه مصر و اسرائیل، جامعه های عربی و اسرائیل و ارزش های آنها و زمامدارانشان را با هم مقایسه می کردم و نتیجه می گرفتم که در نبردی بین این دو، با آن اشکالاتی که در طرف مقابل وجود داشت، مسلماً این یکی باید پیروز بشود... به هر حال این موضوع هم خیلی کمک کرد به این که مرا متهم کنند به این که طرفدار اسرائیل هستم و این اتهام را تقویت کرد.

در خود آیندگان هم البته ما موضع خیلی غیر متعارفی داشتیم. هیچ از آن حماسه سرایی های فلسطینی در روزنامه آیندگان خبری نبود. ما میهن فلسطینی برای خودمان نمی شناختیم. ما خودمان را موظف به فداکاری برای آرمان فلسطینی ها نمی دانستیم. به نظر من مصالح ایران مقدم بود بر این حرف ها و مصالح ایران هم لزوماً با فلسطینی ها یکی نبود. البته ما از حق مردم فلسطین پشتیبانی می کردیم، هنوز هم پشتیبانی می کنم. اما این فرق داشت با پشتیبانی از فلان سازمان فلسطینی، با نظریات و روشهایی که من می دیدم و نمی پسندیدم.^{۵۱۲}

دفاعیه همایون در برابر اتهام رویکرد و وابستگی آیندگان به محافل صهیونیستی در آن برهه معطوف به چند نکته اساسی است که بدان اشاره می شود. نخست، حساسیت همراه با حسادت مدیران جراید بامدادی نسبت به انتشار روزنامه آیندگان که موجب نگرانی آنان شد. دیگر، نگارش مقالاتی از موضع غیر عربی و غیر فلسطینی و تاسی به دیپلماسی سرگرم سازی اعراب و اسرائیل بخود و پیشبرد مصالح ملی ایران. دیگر، سفر همایون به اسرائیل که برای او بسی هم آموزنده بود. و بالاخره، موضعگیری منحصر به فرد همایون در خلال جنگ شش روزه اسرائیل و اعراب به سال ۱۹۶۷.

ارتباط همایون با کارگزاران دولت اسرائیل

موضوع ارتباط همایون با محافل صهیونیستی، نه خیالبافی، نه توهم، و نه شایعه ساخته و پرداخته مخالفان وی و یا احیاناً رژیم و یا دشمنان آن است بلکه حقیقتی

انکارناشدنی است که در اسناد و مدارک ساواک آشکارا بدان اشاره شده است. سند مهم زیر نشانگر تقاضای داریوش همایون از «مئیر عزری»، معاون نمایندگی اسرائیل در تهران مبنی بر سرمایه گذاری دو میلیون تومانی در روزنامه آیندگان است. همایون به عزری قول می دهد تا در صورت تحقق عملی این سرمایه گذاری «برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید.» وی به منظور اثبات ادعای خود «یازده شماره نشریه بامشاد را که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسرائیل بر له اسرائیل و علیه اعراب نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امور خارجه اسرائیل بفرستد و اضافه نموده که در سفری که به تل آویو کرده با مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آن وقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده اند.»

بی شک خواننده هوشیار با خواندن سند زیر پی به این نکته ظریف می برد که ایده تأسیس روزنامه آیندگان به گونه ای که پیشتر اشاره شد به سالها پیش و در خلال سفر همایون به اسرائیل باز می گردد. همان سفری که وی به عنوان روزنامه نگار اطلاعات از آن به عنوان سفر بسیار آموزنده یاد می کند و البته چندان توضیحی در این خصوص نمی دهد. لیک گزارش سری ساواک روشن می سازد که همایون در مدت اقامت در اسرائیل با مقامات وزارت امور خارجه این کشور دیدار و گفت و گوهایی را انجام داده است که یکی از آنها موضوع راه اندازی روزنامه بوده و مقامات یاد شده از این اقدام حمایت کرده، و وعده کمک به او داده اند.

به: ۸۰۰	سری	گیرندگان خیر: اداره کل سوم (۳۲۴)
از: ۱۸۱۹ ب ۱	طبقه بندی حفاظتی	منبع: ۱۴۹۸
شماره گزارش: ۳۰۴۸ ت	گزارش خیر	منشاء: عزری
تاریخ گزارش: ۴۶/۷/۱۲		تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۴۶/۷/۱۰

موضوع: اظهارات آقای مئیر عزری، معاون نمایندگی اسرائیل در تهران

آقای مئیر عزری، معاون نمایندگی اسرائیل در تهران اظهار داشته است که داریوش همایون از او خواسته است که در روزنامه در شرف تأسیس (آیندگان) تا حدود دو میلیون تومان سرمایه گذاری نماید. او ضمناً گفته است که در صورتی که این سرمایه گذاری عملی شود تعهد می نماید که برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید.

داریوش همایون یازده شماره نشریه بامشاد را که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسرائیل بر له و علیه او نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امور خارجه اسرائیل بفرستد و اضافه نموده که در سفری که به تل‌آویو کرده با مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آن وقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده‌اند.

[در حاشیه:] دائره مطبوعات

موضوع جالب و قابل توجه است، در این زمینه بیشتر تحقیق شود. ۵۱۳۴۶/۷/۱۹

رفاقت همایون با مئیر عزری به سال‌های پیش باز می‌گردد. عزری در ماه‌های نخست سال ۱۹۵۷م/۱۳۳۵ش «به منظور ایجاد رابطه بین کشور کهنسال ایران و دولت نوخاسته اسرائیل وارد تهران» شد.^{۵۱۴} مدتی معاون و سپس مسئولیت نمایندگی رژیم صهیونیستی در ایران را بر عهده داشت. وی در ابتدا به منظور پیشبرد برنامه‌های سیاسی خود متوسل به طرح‌های فرهنگی و اجتماعی می‌شد و «در این زمینه با استادان دانشگاه‌ها و مدیران جراید و روزنامه‌ها و اندیشمندان و نویسندگان و شعرا و دیگران، طرح دوستی ریخت»^{۵۱۵} و به آنان پیشنهاد می‌کرد «که به عنوان میهمان دولت از کشور اسرائیل دیدن کنند.» عزری چند روز پیش از ورود میهمانان برای استقبال، هماهنگی و ترتیب برنامه سفرشان رهسپار تل‌آویو می‌شد. سفر همایون به عنوان روزنامه نگار جوان و آتیه‌دار اطلاعات نیز از سوی وی طراحی شده بود. مدعومین در مدت اقامت خود روانه «هتل دان» در تل‌آویو می‌شدند و از سوی میهماندارانی از وزارت امور خارجه، دانشگاه عبری اورشلیم و... مشایعت می‌شدند^{۵۱۶} و از میهمان نوازی ویژه کارگزاران صهیونیستی منتفع می‌گشتند.

مئیر عزری به خاطر همین خوش خدمتی‌ها بود که در پایان اقامت ۱۷ ساله‌اش در تهران، روز سه‌شنبه ۱۹ تیر ۱۳۵۲ موفق به دریافت نشان درجه دوم تاج می‌شود. شاه به اسدالله علم، وزیر دربار خود دستور می‌دهد «که تاریخ فرمان همراه نشان را به پیش از

۵۱۳. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۸۶-۸۷.

۵۱۴. ره‌آورد (فصلنامه). ش ۴۷، لوس آنجلس، تابستان ۱۳۷۷، ص ۲۹۰.

۵۱۵. همان.

۵۱۶. همان، ص ۲۹۲.

جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل تغییر» دهد.^{۵۱۷} پس از مثیر عزری، اوری لوبرانی، مسئولیت دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران را عهده دار می‌شود. به تصریح همایون موضع «آیندگان» در خصوص مسئله فلسطین کاملاً غیر متعارف بود و «هیچ از آن حماسه سرایی‌های فلسطینی در روزنامه آیندگان خبری نبود. ما میهن فلسطینی برای خودمان نمی‌شناختیم. ما خودمان را موظف به فداکاری برای آرمان فلسطینی‌ها نمی‌دانستیم.» بدون تردید همایون واقعیت را بیان می‌کند، اما نیمی از آن را کتمان کرده است. نیمه پنهان آن باور کشور اشغالگری موسوم به اسرائیل و تکاپو به منظور ترغیب دیگران به شناسایی آن و تضييع حقوق اساسی ملت مظلوم فلسطین و مخدوش کردن این حقیقت که اساساً بیت‌المقدس و سرزمین پیرامون آن متعلق به فلسطینیان است.

لهجة عبری

همایون که فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد حقوق و علوم سیاسی است بیش از هرکس دیگری با چگونگی تجاوز آژانس بین‌المللی یهود و اشغال قدس آشنایی دارد. همایون به این نظریه که اسرائیل متحد استراتژیک ایران شاهنشاهی در رویارویی با اعراب است، باورمند است؛ و به رغم آن که جرأت اظهار نظر شفاف رابطه و علاقه خود به رژیم صهیونیستی را ندارد، لیک به عوض کمک‌های مالی قابل ملاحظه دفتر نمایندگی (بخوانید سفارت) اسرائیل در تهران به راه‌اندازی آیندگان، خود را موظف به خوش خدمتی و پر کردن قلم خود از باروت علیه فلسطینیان و تحقق این تعهد می‌داند که «برای همیشه روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید.» به رغم پنهان‌کاری‌هایی که به منظور تحقق این خواسته در آیندگان صورت می‌گیرد، لیک رد پای این خدمتگزاری ناپیدا در جای جای روزنامه ملاحظه می‌شود و کمتر روزنامه آیندگان را می‌بینید که فاقد خبر خاصی درباره حاکمیت صهیونیستی است، حتی اگر این خبرها کاملاً بی محتوا و فاقد هرگونه بار ارزشی باشد. نیمنگاهی اجمالی به آیندگان از هفته دوم فروردین تا نیمه خرداد ۱۳۴۹ - یعنی صرفاً پنج هفته - نشانگر تعهد خوب همایون به

۵۱۷. گفت‌وگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله علم. گروه مترجمان، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص

غاصبان آوردگاه قدس شریف است؛ ملاحظه فرمائید:

«ریتا زراعی خواننده اسرائیلی که چند ماه پیش در یک تصادف اتومبیل به سختی مجروح شده بود به صحنه باز می‌گردد. در عکس وی را یاری می‌دهند تا در سالن موسیقی المپیا در پاریس به روی صحنه آید و به هنرنمایی پردازد.»^{۵۱۸} درج نوشتاری دربرگیرنده تجزیه و تحلیل سیاست‌های خارجی و بین‌المللی اسرائیل،^{۵۱۹} ترجمه گفت‌وگوی «گلدمن» رئیس‌کنگره جهانی یهود با مجله اشپیگل،^{۵۲۰} «اسرائیل حاضر است امتیاز بدهد»^{۵۲۱}، مقاله‌ای با عنوان «از کنعان تا ارض موعود» که به معرفی کتاب «این ملت من است، تاریخ یهودیان» نوشته آبا ابان وزیر خارجه اسرائیل،^{۵۲۲} گزارشی از سفر آبا ابان وزیر خارجه اسرائیل به واشنگتن و تحلیل سیاست ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور امریکا در رابطه با اسرائیل^{۵۲۳}، مصاحبه آبا ابان و اظهار نظر وی در خصوص این که «نیکسون هنوز درخواست اسرائیل را نپذیرفته است»،^{۵۲۴} «بحران در کابینه»^{۵۲۵} و «ملی اسرائیل»^{۵۲۶}، «ژنرال بارلو: اسرائیل به هر ضربه اعراب پاسخ می‌گوید»^{۵۲۶} و... در موضوعات دیگر نیز شاهد تغییر و تبدیل رأی همایون نسبت به رجال و رخدادهای سیاسی هستیم که به یک نمونه آن درباره جمال عبدالناصر اشاره می‌شود.

آن زمان که در روزنامه اطلاعات کار می‌کردم یادم است با این که علاقه زیادی به مصر و عبدالناصر نداشتم، ولی از سیاست‌های ناسیونالیستی ناصر پشتیبانی می‌کردم، یک بار آقای سرتیپ ماهوتیان از مقامات ساواک (که بسیار هم مرد خوبی بود و من در ساواک با اشخاص خوب بسیار برخورد کرده‌ام، که به هر حال ناگزیر بودند وظیفه‌شان را انجام بدهند) مرا به دفترش احضار کرد و گفت: چرا از مصری‌ها کمک مالی می‌گیری؟ گفتم: یعنی چه؟ گفت: آخر این مقالاتی که می‌نویسی... گفتم:

۵۱۸. آیندگان (روزنامه). ۸ فروردین ۱۳۴۹، ص ۳.

۵۱۹. همان، ۲۶ فروردین ۱۳۴۹، ص ۵.

۵۲۰. همان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۹، ص ۵.

۵۲۱. همان، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۹، ص ۲.

۵۲۲. همان، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹، ص ۶.

۵۲۳. همان، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۹، ص ۳.

۵۲۴. همان، ۲ خرداد ۱۳۴۹، ص ۲.

۵۲۵. همان، ۱۰ خرداد ۱۳۴۹، ص ۳.

۵۲۶. همان، ۱۶ خرداد ۱۳۴۹.

اینها عقیده من است، خوشم می‌آید که مصری‌ها این طور جلوی انگلیسی‌ها ایستاده‌اند. ۵۲۷

اما همایون چند سال بعد و در پی راه‌اندازی آیندگان و توافقات به عمل آمده با مرکز ثقل قدرت روزنامه در خارج از مرزهای ایران درباره عبدالناصر طی مقاله‌ای با عنوان «در سراسیب» به قلم خود چنین نوشت:

در ارتش مصر کم نیستند افسرانی که عقیده دارند بهتر از عبدالناصر قادر به رهبری کشور و نیروهای مسلح‌اند و دانشجویان و کارگران مصری قبلاً با تظاهرات خود سرخوردگی خویش را از رژیم ابراز داشته‌اند. عبدالناصر نه می‌تواند صلح را به ملت خود عرضه دارد و نه پیروزی در جنگ را. ۵۲۸

موضوع حمایت گردانندگان آیندگان از سیاست خارجی امریکا در عرصه بین‌المللی نیز شهره عام و خاص بود. کار مبارزان ضدامپریالیست - البته روسیه - دیروز به جایی رسید که توجیه‌گر حضور، اشغال و کشتار بیرحمانه قوای نظامی امریکا در ویتنام شدند.

وقتی آیندگان قاطعانه از حضور امریکا در ویتنام دفاع کرد، وقتی این خیر به میان مردم درز کرد که دولت و ساواک در کار تأسیس آن دست داشتند، آن گاه این نظر هم در میان اقشاری از مردم رواج پیدا کرد که آیندگان روزنامه آمریکایی است و درعین حال از عنایت و حمایت ساواک نیز برخوردار است. ۵۲۹

ماجرای خرید دستگاه چاپ و چاپخانه آیندگان

از موارد فوق‌الذکر که بگذریم موضوع حائز اهمیت دیگر خرید دستگاه چاپ از کیهان توسط آیندگان است که همایون در فرازی از گفت و گوی خود به شایعه خرید چاپخانه آیندگان از اسرائیل اشاره می‌کند و این که «گفتند اصلاً آن چاپخانه را اسرائیل داده در حالی که ما آن چاپخانه را از مؤسسه کیهان خریده بودیم و شهودش هنوز هم زنده‌اند»، حال آن که بحث بر سر تأمین بودجه خرید چاپخانه از کیهان است و نه تهیه

۵۲۷. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۹.

۵۲۸. آیندگان (روزنامه). ۱۴ فروردین ۱۳۴۸، ص ۵.

۵۲۹. عباس میلانی. معمای هویدا. ص ۲۹۳.

چاپخانه از اسرائیل، که قاعدتاً همایون و دیگر صاحبان سهام آیندگان قادر به تأمین وجه مالی برای خرید آن نبودند. گزارش ساواک روشن تر از آن است که نیازمند توضیح هر گونه ابهامی احتمالی در آن باشد.

از: ۳۲۴ طبقه بندی حفاظتی
منبع: رادینا
تاریخ گزارش: ۴۶/۸/۱۷ گزارش خبر
محرمانه

موضوع: خرید یک دستگاه رتاتیو از سرمایه داران اسرائیل وسیله داریوش همایون
داریوش همایون یکی از گردانندگان روزنامه آیندگان در سفری که در ایام جنگ های شش روزه اسرائیل و اعراب به اسرائیل رفته بود، موضوع خرید یک رتاتیو از سرمایه داران اسرائیل را عنوان کرده و وزارت خارجه اسرائیل پس از مشورت با نمایندگی آژانس اسرائیل در ایران و با کمک «عزری»^{۵۳۰} نماینده اسرائیل در تهران که از دوستان داریوش همایون می باشد سرانجام موافقت کرده که دولت اسرائیل و یا سازمان صهیونیسم پرداخت اقساط فروش رتاتیو را عهده دار شده و با پرداخت قسمتی از مخارج رتاتیو آن را به داریوش همایون بفروشند.
در مقابل این مساعدت مالی که دولت اسرائیل و وزارت امور خارجه این کشور به داریوش همایون کرده او متعهد شده است که حمله به اعراب را در روزنامه مذکور عنوان نموده و از اسرائیل حمایت بنماید.
در هفته گذشته موافقت کامل وزارت خارجه و پشتیبانی از همایون به وسیله عزری به او ابلاغ گردید.

نظریه: در محافل مطبوعاتی شایعاتی در زمینه خریداری دستگاه رتاتیو جهت روزنامه آیندگان از اسرائیل پخش گردیده است.

[در حاشیه:] ملاحظه شد. ۸/۱۸ [۱۳۴۶/] ۵۳۱

با این حال همایون مدعی است که ماشین چاپ رتاتیو و کهنه کیهان را با استفاده از وام بانک عمران ابداع کرده است و خانه سیروس آموزگار بر سر این معامله گرو نهاده شد. اما موضوع عمده تأدیه اقساط ناشی از فروش رتاتیو بوده که دوستان صهیونیست بازپرداخت آن را تقبل کرده بودند و از قضا در سند منقول به وضوح بدان اشاره شده است.

۵۳۰ در اصل: عزری، که تا به آخر سند تصحیح شد.

۵۳۱. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۸۸-۸۹.

مؤسسه کیهان یک ماشین چاپ کهنه‌اش را می‌خواست بفروشد. مذاکره کردیم و آن ماشین را از طریق وامی که از بانک عمران گرفتیم، خریدیم. البته روزنامه کیهان وامی به بانک عمران داشت، آن وام را به ما منتقل کردند و چاپخانه را به ما فروختند. منزل آقای سیروس آموزگار دوست و همکارم هم بر سر این کار به گرو گذاشته شد. بعدها در پرداخت اقساط وام به زحمت افتادیم و کارمان به دادگاه کشید و محکوم شدیم. بالاخره با زحمت زیاد در سال ۱۳۵۳، هفتمین سال انتشار آیندگان (که در سال ۱۳۴۶ پایه‌گذاری شد) توانستیم وام‌هایمان را بپردازیم.^{۵۳۲}

دامنه‌ خبر بند و بست سیاسی همایون و وابستگی روزنامه آیندگان به محافل صهیونیستی فراتر از تهران نهاد و به شهرستان‌ها نیز رسید. بی‌مناسبت نیست به یکی از گزارش‌های ساواک در این باره اشاره شود.

به: ۳۲۵ طبقه‌بندی حفاظتی تاریخ گزارش: ۴۷/۳/۱۶
 از: ۱۸/۵ گزارش خبر منبع: سیاس
 شماره گزارش: ۷۵۵/۵ خیلی محرمانه تاریخ رسیدن خبر به منبع:
 حدود یک هفته قبل

موضوع: روزنامه آیندگان پیرو [نامه شماره] ۲۱۳۳/۵ [مورخ] ۴۶/۱۱/۹
 حدود یک هفته قبل آقای ناصر زنجانی، سرپرست نشریات کیهان در اصفهان ضمن صحبت با یکی از همکاران مطبوعاتی دربارۀ مطبوعات مملکت و تیراژ آنها اظهار داشته راستی می‌دانی روزنامه آیندگان ارگان دولت اسرائیل است؟ و وقتی دوستش اظهار تعجب کرده اضافه نموده بله آقای داریوش همایون رئیس سازمان جاسوسی سیا در ایران است و در زمان جنگ اعراب و اسرائیل نیز در کشور اخیرالذکر بود و در طرح نقشه‌های جنگی با موشه‌دایان همکاری می‌کرد.

حدود چهار روز قبل نیز عین همین گفته‌ها را دربارۀ روزنامه آیندگان آقای حسینعلی کاوه سرپرست کیهان در خوزستان به زبان می‌آورد و نکته قابل توجه این که در گچساران هم مطلبی در همین زمینه از آقای فرهمند (مدیر دارویی) شنیده شد و نامبرده اخیر می‌گفت چند نفر یهودی که با دولت اسرائیل همکاری دارند برای روزنامه آیندگان کار می‌کنند.

نظریه رهبر عملیات:

نظر به این‌که دلیلی برای جعل یا تحریف خبر از طرف منبع وجود ندارد به صحت آن می‌توان تا اندازه‌ای اطمینان نمود.
 بهمن ۵۳۳

به رغم آن‌که مفاد بخش‌هایی از خبرهای آمده در سند فوق‌الاشعار مبالغه‌آمیز است یک از سویی نشانگر نگاه لایه‌هایی از بدنه اجتماع آن روز ایران به ویژه در شهرستان‌ها نسبت به همایون و روزنامه متبوع اوست. در تهران نیز اوضاع بر وفق مراد همایونی نبود و مدام مطالب نیشدار و گوشه و کنایه نثار آیندگانی‌ها آن هم از سوی رفقای مطبوعاتی می‌شد. نقل قول موجز یک مورد آن برای درک فضای آن دوره و زمانه، خالی از لطف نیست.

ما هم مثل شما بودیم، ولی کم‌کم دل‌مان سخت شد. نعل وارونه می‌زنند ولی دم خروس پیدا است. روزنامه پرصفحه آیندگان در شماره دیروز خود نعل وارونه زده بود، به این معنی که چون شایع شده این روزنامه وابسته به وزارت اقتصاد است و اگر دکتر عالیخانی به تشکیل حزب دست بزند آیندگان را ارگان خود خواهد کرد، انتقاد ملایمی از وزارت اقتصاد کرده بود تا شایعه وابسته بودن از بین برود؛ ولی مثل این که حضرات نمی‌توانند مواظب باشند دستشان خوانده نشود زیرا چند سطر پایین‌تر از این‌که اسرائیلی‌ها جیب‌های ساخت شوروی اعراب را ربوده‌اند اظهار خوشوقتی کرده‌اند.

مخلص شنیده بودم که این روزنامه به اسرائیل اگر وابستگی نداشته باشد سمپاتی دارد ولی آن را باور نمی‌کردم و حالا هم باور نمی‌کنیم ولی از راه همکاری می‌خواهم بگویم رفقا، همین سبک چیز نوشتن است که باعث چنین شایعه‌ها می‌شود. آخر به من و تو چه که اسرائیل قوی است؟ مگر چه احساس یا منافع مشترک با اسرائیل داریم؟ ما که با هیچ ملت عربی مخالف نیستیم...»^{۵۳۴}

البته صرف‌نظر از خرید یک دستگاه رتاتیو کیهان، همایون یک سال پس از تأسیس آیندگان در ۲۸ دی ۱۳۴۷ موفق به خرید چاپخانه امید نو به نام خود می‌شود و پس از

۵۳۳. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۱۴۰-۱۴۱.

۵۳۴. مرد امروز (نشریه). ۲ بهمن ۱۳۴۶. عنوان مطلب از این قرار است: «از هر دری سخنی، حاجی فیروزهای مزاحم. چرا بابائونل فرنگی‌ها گدایی نمی‌کنند؟ مبشرین سال نو آدم را به ستوه می‌آورند.» کلاسه ۴۷۱۳۴۹، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ص ۵۹؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۲۷ و ۱۳۳-۱۳۴.

انجام تشریفات محضری بسیار سریع نام و نشانی آن را تغییر می‌دهد. پس این گفته همایون که صرف‌نظر از دستگاه رتاتیو کیهان، آیندگان سه سالی صبر کرد تا صاحب چاپخانه شد، نادرست است. این در حالی است که به اظهار وی اوضاع مالی آیندگان بسیار تیره بود و حقوق کارکنان شاغل در روزنامه ماهها به تأخیر می‌افتاد و در مواقعی به جای وجه نقد، سفته به آنان داده می‌شد. ^{۵۳۵} درباره «امید نو» باید توضیح داده شود که این چاپخانه متعلق به یک فرد یهودی به نام نجات‌الله یزدانی بود. نجات‌الله فرزند عبدالناصر یزدانی و متولد ۱۲۷۹ بود. وی در سال ۱۳۳۷ تقاضای تأسیس این چاپخانه را به اداره کل مطبوعات که آن هنگام زیر نظر وزارت کشور بود ارائه می‌دهد، که پس از اخذ نظر مساعد ساواک در ۲۸ دی همان سال (۱۳۳۷) به او اجازه تأسیس داده می‌شود. پرونده چاپخانه مذکور در ساواک نشانگر آن است که این چاپخانه به انگیزه انجام امور چاپی روزنامه آیندگان خریداری شده بود. ^{۵۳۶}

اداره: کل مطبوعات

نشان شیر و خورشید و تاج

شماره: ۳۰۵۰/ط/م/۵۲۰۴/۲

وزارت اطلاعات

تاریخ: ۴۷/۱۱/۱۳

محرمانه

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

آقای نجات‌الله ^{۵۳۷} یزدانی طی سند شماره ۸۰۷۰ مورخ ۴۷/۱۰/۲۸ ثبت شده در دفترخانه شماره ۳۰۸ تهران، چاپخانه امید نو واقع در خیابان ناصرخسرو، کوچه خدابنده‌لوها و کلیه حقوق متصوره فرضیه آن را به آقای داریوش همایون ساکن تهران، شهرآراء، خیابان چهارم، پلاک ۳۳ مصالحه نموده است و متصالح تقاضای صدور کارت صلاحیت مدیریت چاپخانه مذکور را به نام خود کرده و ضمناً اعلام داشته است محل چاپخانه را به خیابان شاه، خیابان فروردین، نبش کوچه دانش منتقل و نام آن را نیز به یادگار تغییر داده است. به پیوست یک نسخه برگ مشخصات ملصق به دو قطعه عکس مشارالیه فرستاده می‌شود. خواهشمند است دستور فرمایند در مورد صلاحیت اخلاقی و حسن شهرت نامبرده بررسی و نظریه اعلام

۵۳۵. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۴۷؛ و منبع شفاهی: سیروس همایون.

۵۳۶. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۱۵۳.

۵۳۷. در اصل: اله.

فرمایند تا برابر مقررات اقدام لازم به عمل آید.

وزیر اطلاعات

از طرف [امضا] ۵۳۸

نقش عزری و دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران در نقل و انتقال پنهانکارانه مطبوعه یاد شده از سوی نجات‌الله یزدانی که از یهودیان متمول مقیم ایران بود به داریوش همایون، مدیرعامل شرکت آیندگان هویدا است. در پی این نقل و انتقال، نخستین اقدام همایون درخواست صدور کارت مدیریت چاپخانه از وزارت اطلاعات بود که در این خصوص نظر سیاسی و امنیتی ساواک نیز اخذ می‌شود. ساواک طی نامه شماره ۳۲۵/۸۰۶۰۰ مورخ ۴۷/۱۲/۶ صدور کارت را بلا مانع اعلام می‌کند^{۵۳۹} و بدین ترتیب همایون یک سال پس از تأسیس آیندگان، صاحب یک چاپخانه شخصی نیز می‌شود. در همین ارتباط بذل توجه به اظهارات حمید همایون،^{۵۴۰} برادرزاده داریوش همایون در خصوص ارتباط داریوش با سازمان سیا و یارانه‌ای که حاکمیت صهیونیستی در اختیار روزنامه آیندگان قرار می‌دهد، جالب توجه است. به گفته پسر عموی داریوش: «دولت اسرائیل مخارج روزنامه آیندگان را می‌پردازد و داریوش همایون عضو سیا (C.I.A)، سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در ایران است»^{۵۴۱}.

اظهار نظر حمید همایون درباره پسر عموی خود داریوش همایون جالب توجه و حائز اهمیت است. حمید همایون ۴۷ ساله که بیش از یک دهه است از ایران خارج شده است در امریکا اقامت دارد و مدیر شبکه تلویزیونی «کانال یک» می‌باشد. حمید با معرفی خود به عنوان «شهرام همایون» گرداننده و مجری برنامه‌ای موسوم به «آخرین لحظه» در این شبکه نیز هست.

۵۳۸. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۱۵۳.

۵۳۹. همان، ص ۱۵۷.

۵۴۰. حمید همایون، فرزند ابوالحسن همایون، به سال ۱۳۳۴ در تهران متولد شد. وی مدتی در باشگاه مرکزی جوانان حزب ایران نوین عضو بود. با تأسیس حزب رستاخیز به عضویت این حزب درآمد و از همان آغاز در روزنامه رستاخیز مشغول به کار شد. مدتی در سرویس اجتماعی و پس از آن در سرویس سیاسی روزنامه ادامه کار داد. همان، ص ۲۰۵. پدر حمید همایون - یعنی ابوالحسن همایون - کارمند بازنشسته بانک ملی ایران است و تا هنگام نگارش این اثر در قید حیات بوده و در تهران اقامت دارد.

۵۴۱. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۱۵۷.

حذف رئیس هیئت مدیره آیندگان

لیک از این همه که بگذریم آگاهی‌هایی که حسین اهری ده سال پس از تأسیس آیندگان از آن روی سکه ظهور این روزنامه بدست می‌دهد جالب توجه است. یادآور می‌شود که دکتر حسین اهری از بنیانگزاران «لژ خوزستان» است. «لژ خوزستان که تابعیت گراندلژ اسکاتلند را دارد و در ردیف شماره ۱۶۲۳ لژهای جهانی این سازمان فراماسونی ثبت شده، فرمان و منشور تأسیس آن در روز ۵ می ۱۹۶۶ به وسیله استاد اعظم لژ اسکاتلند صادر شده است. مؤسسين لژ مذکور بیست و هفت نفر از فراماسون‌های انگلیسی» اند.^{۵۴۲} مؤلف «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» نام «برادر دکتر حسین اهری» را در ردیف بیست و پنجم بنیانگذاران این اثر آورده است و توضیح می‌دهد: «تشریفات و مراسم افتتاح این لژ با همه آداب و رسوم معمول، در حضور شش نفر از استادان لژهای انگلیسی که از تهران به اهواز رفته بودند، در روز سه‌شنبه دوم اردی‌بهشت ۱۳۴۶ به شرحی که عیناً از رساله چاپی اقتباس شده است، انجام گردید.»^{۵۴۳} دکتر حسین اهری که از اعضای هیئت مدیره و سهامداران عمده «شرکت سهامی انتشارات آیندگان» بود با تشدید اختلاف میان اعضای بنیانگذار آیندگان به ویژه فریده کامکار شاهرودی و داریوش همایون، از فروردین ۱۳۴۹ مسئولیت صاحب‌امتیازی روزنامه را عهده‌دار شد، لیک دیری نپایید که میان وی و همایون نیز اختلافاتی پدیدار گشت. آنچه را اهری در دیدار با احتمالاً پرویز ثابتی، مدیر کل اداره سوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور بیان کرده، به خصوص درباره موضوع تأسیس آیندگان زیر نظر دولت، جالب توجه است.

از: ۳۴۷ نخست‌وزیری امنیت داخلی
 گزارش سازمان اطلاعات و امنیت کشور محرمانه
 احتراماً، درباره اظهارات حسین اهری، صاحب‌امتیاز روزنامه آیندگان
 نامبرده بالا طی یادداشت تقدیمی به حضور تیمسار ریاست ساواک تقاضای
 ملاقات داشته که مقرر فرموده‌اند: «اداره کل سوم تماس بگیریید و مطالب او را
 گزارش دهید.»

۵۴۲. اسماعیل راین. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران، مؤسسه تحقیق راین، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۳۱۴.
 ۵۴۳. همان.

در اجرای اوامر صادره روز ۱۲/۱۱/۳۶ [۱۳۵۶/۲۵] با مشارالیه تماس حاصل و مطالبی اظهار نمود که به شرح زیر از عرض می‌گذرد:

«در سال ۲۵۲۶ [۱۳۴۶] چون در نظر بود روزنامه آیندگان تحت سرپرستی دولت انتشار یابد، به علت خدماتی که به اعلیحضرت همایونی شاهنشاه آریامهر نموده و مورد اعتماد معظم‌له بوده‌ام، طبق اوامر همایونی و دستور آقای هویدا، نخست‌وزیر وقت ترتیب کار را فراهم کرده و شرکت آیندگان بوجود آمد.

دو سال قبل [۱۳۵۴] پس از اصلاح قانون تجارت که شرکت‌های موجود را موظف می‌کند به صورت عام یا خاص باشند و در غیر این صورت منحل خواهند بود، قرار شد که شرکت آیندگان نیز به شرکت خاص تبدیل گردد ولی چون امتیاز و بیشتر سهام آن به نام اینجانب بود، آقای داریوش همایون با این امر مخالفت ورزید و در نتیجه به علت عدم انطباق با قانون تجارت، این شرکت منحل تلقی گردید. به همین جهت در آن سال جلسه‌ای با حضور آقای هویدا، آقای غلامرضا کیانپور، وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت، آقای همایون و اینجانب تشکیل و پس از طرح مشکلات موجود قرار شد آقای همایون نسبت به احیای مجدد شرکت و بوجود آوردن هیئت مدیره اقدام نماید و اینجانب نیز که از خودخواهی‌های ایشان به تنگ آمده بودم در همان جلسه طی نامه‌ای عنوان کردم که امتیاز روزنامه را نمی‌خواهم و به هر کسی که می‌خواهند بدهند و نیز سهام خود را نیز بلاعوض به دولت واگذار می‌کنم. البته در مورد این نامه اقدامی نشد و بعد به طوری که آقای معینیان اظهار داشتند، اعلیحضرت همایونی به آقای هویدا فرموده‌اند که چرا حسین اهری سهامش را بلاعوض واگذار کند و ایشان نیز به عرض مبارک رسانده‌اند که حقوق اینجانب محفوظ خواهد بود. اما از آن سال تا کنون هیچ اقدامی در مورد مشخص ساختن وضع شرکت آیندگان صورت نگرفته و همه کارها را آقای همایون و پدرش بدست گرفته و من در این مدت هیچگونه مراجعه‌ای به آیندگان نداشته و کمترین وجهی نیز دریافت نکرده‌ام و در حال حاضر علت تقاضای ملاقاتم نیز اینست که از طرف وزارت امور داریایی و اقتصادی برای بررسی و تعیین وضع مالیات شرکت مراجعه نموده‌اند و چون امتیاز و اکثر سهام آن به نام اینجانب می‌باشد ترسم از اینست که اجرائیه بدهی‌های مالیاتی به نام اینجانب صادر گردد، لذا با توجه به مراجع تیمسار ریاست ساواک خواستم موضوع را به عرض برسانم و راهنمایی بخواهم.»

[در حاشیه:] به عرض تیمسار ریاست ساواک رسید.

تاریخ ۲۴/۱۱/۳۶ [۱۳۵۶/۲۵]

محترماً در صورت تصویب، نامبرده هدایت شود که از طریق دفتر مخصوص شاهنشاهی اقدام نماید.

موافقت می‌شود ۲۵۳۶/۱۱/۲۳

اوامر به نامبرده ابلاغ گردید ۳۶/۱۱/۲۷؛ در پرونده روزنامه آیندگان بایگانی شود. ۵۴۴۳۶/۱۲/۱

روایت متفاوت

اکنون به گذشته و سال ۱۳۴۶ بازمی‌گردیم. همایون که مایل است پشت‌پرده پنهان شود تصمیم می‌گیرد با معرفی فریده کامکار شاهرودی امتیاز روزنامه آیندگان به نام وی صادر شود. درخواست امتیاز روزنامه به وزارت اطلاعات فرستاده می‌شود. با امان‌نظر به هماهنگی‌های به عمل آمده دیری نمی‌گذرد که در یکم مرداد ۱۳۴۶ کمیسیون مطبوعات وزارت اطلاعات به دنبال موافقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور، اعطای امتیاز روزنامه آیندگان با روش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به فریده کامکار شاهرودی ابلاغ می‌کند. ۵۴۵

گزارش مأموران ساواک از مقدمات تأسیس و راه‌اندازی آیندگان که طبق مفاد آن این تکاپو به آغاز سال ۱۳۴۵ بازمی‌گردد، آن هم در فاصله یک روز مانده به گرفتن امتیاز روزنامه از سوی فریده کامکار شاهرودی، جالب توجه است.

به: ۸۰۰	طبقه‌بندی حفاظتی	گیرندگان خبر: مدیریت‌کل
از: ۱۱۱ب۱	گزارش خبر	اداره سوم (۳۲۴)
شماره گزارش: ۳۱۵۲	سری	منبع: ۱۵۲۲
تاریخ گزارش: ۴۶/۴/۳۱		دکتر بهره‌مند، داریوش همایون
		تاریخ رسیدن خبر به منبع: هفته‌های قبل

موضوع: شرکت مطبوعاتی «آیندگان»

بعد از یک سال ونیم کوشش و تهیه طرح و مقدمات لازم، شرکتی به نام شرکت مطبوعاتی «آیندگان» تشکیل شده است که وظیفه آن مثل شرکت‌های بزرگ

۵۴۴. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۲۲۷-۲۲۹.

۵۴۵. کلاس ۴۷۱۳۴۹، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛ به نقل از منبع فوق، ص ۲۵.

مطبوعاتی دنیا چاپ و انتشار نشریه‌های مختلف مطبوعاتی خواهد بود.

شروع کار این شرکت با انتشار روزنامه‌ای است به نام روزنامه آیندگان که قرار است دو روز دیگر امتیاز آن به نام خانم شاهرودی صادر شود. بعد از آنکه امتیاز مزبور صادر شد خانم شاهرودی امتیاز را به شرکت آیندگان واگذار خواهد کرد. مؤسسين شرکت آیندگان عبارتند از: خانم شاهرودی با ۵۰ سهم، داریوش همایون با ۱۵۰ سهم، جهانگیر بهروز با ۱۰۰ سهم، دکتر مهدی سمسار با ۱۰۰ سهم و دکتر مهدی بهره‌مند با ۱۰۰ سهم. سهام مزبور ده‌هزار ریالی است و قرار است یک نفر دیگر هم در هیئت‌مدیره گذشته شده اما اسم این یک نفر هنوز اعلام نشده است.

علاوه بر هیئت‌مدیره، گروه دیگری از جمله سیروس آموزگار، علی باستانی، شائول بخاش، هاله اسفندیاری، کریم امامی و یکی دو نفر دیگر از نویسندگان جراید هر یک حاضر به خرید مقدار سهامی از این شرکت شده‌اند. البته اکثر سهام در اختیار هیئت‌مدیره است. هیئت‌مدیره این شرکت در حال حاضر قصد دارند یک روزنامه یومیه صبح در شش صفحه به بهاء سه ریال، شش شماره در هفته منتشر سازند. بعداً کار خود را توسعه داده و مجله هفتگی سیاسی، علمی منتشر سازند و بالاخره یک روزنامه یومیه عصر که بتواند مقام اول را در میان مطبوعات ایران بدست آورد انتشار دهند و این شرکت را به صورت بزرگترین مؤسسه مطبوعاتی ایران درآورند، خاصه آن که نظیر این شرکت در سایر کشورهای جهان مثل آلمان و آمریکا وجود دارد. سرمایه این شرکت در بدو شروع کار سه میلیون تومان است و با چنین سرمایه‌ای و تسهیلاتی که از طرف دولت برای این شرکت فراهم خواهد شد امکان همه نوع پیشرفتی برای شرکت وجود خواهد داشت.

درباره چگونگی ایجاد این نشریه باید متذکر شد که در حدود یک سال و نیم پیش داریوش همایون که در مؤسسه فرانکلین مشغول به کار بود، پس از گفتگو و تبادل نظر با دکتر سمسار، دکتر بهره‌مند و بهروز، با تیمسار پاکروان وزیر وقت اطلاعات ملاقات کرد و با توجه و تذکر به این که روزنامه‌های کنونی (اطلاعات و کیهان) نه مورد تأیید دولت هستند و نه مردم، فکر خود را درمورد ایجاد یک واحد مطبوعاتی با ایشان در میان گذاشت و ایشان نیز جریان را به اطلاع آقای نخست‌وزیر رساند و بعداً همایون چند بار با آقای نخست‌وزیر ملاقات نمود و آقای نخست‌وزیر هم بعد از این ملاقات‌ها فکر آنها را پسندید و وعده همه‌گونه کمک به آن‌ها را داد و حتی آمادگی خود را برای همکاری با آنها اعلام کردند و ضمناً جریان امور را به شرف عرض رساندند و شاهنشاه نیز اجرای چنین برنامه‌ای را مورد تأیید قرار دادند.

این جریان‌ات مدت یک سال و چند ماه به طول انجامید و به طوری که در هفته گذشته گفته شد در آخرین مراحل از طرف تیمسار نصیری با اجرای این نقشه مخالفت شده است ولی بعداً از طرف شاهنشاه آریامهر دستور اکید صادر گردیده که برای انتشار روزنامه آیندگان کمک‌های لازم از طرف دولت بشود و قرار است در مرحله اول مبلغ یک میلیون تومان به شرکت وام داده شود و بعد یکی از بانک‌ها نیز کسری سرمایه شرکت را در اختیار بگذارد.

اکنون که این کار در شرف انجام است شرکت درصدد فروش سهام خود می‌باشد و عده‌ای افراد غیرمطبوعاتی از جمله آقای مهندس طالقانی، وزیر اسبق کشاورزی درصدد خرید سهام هستند و هیئت مدیره قصد دارد که به هر نفر بیش از ده تا پانزده سهم نفروشد که سهامداران جزیی هیچ وقت دارای قدرتی در شرکت نگردند و همین پنج نفر و یا چهار نفر (همایون، بهروز، بهره‌مند و سمسار) سیاست این مؤسسه مطبوعاتی را در دست داشته باشند. مقدمات کار انتشار روزنامه از هر لحاظ فراهم شده است. ماشین آلات چاپ در سفر اخیر همایون به اسرائیل و اروپا خریداری شده و قرار است این شرکت چند دستگاه خبرگیری نیز خریداری کند. با توجه به مطالب فوق هر گاه این شرکت مطبوعاتی تشکیل شود باید آن را یک شرکت بین‌المللی اسم گذاشت که عناصر وابسته به همه کشورهای بزرگ اعم از شرق و غرب در آن شرکت دارند. بنابر دلائل مشروحه زیر:

۱. داریوش همایون که رل اصلی را دارد عضو مؤسسه فرانکلین و رئیس و بازرس این مؤسسه امریکایی در آسیاست. منتها دو ماه پیش که موضوع تشکیل این شرکت قطعیت یافت به ظاهر از مؤسسه مزبور استعفا کرد تا بعداً روزنامه یا نشریات مؤسسه او از همان بدو شروع کار به عنوان یک نشریه یا نشریات امریکایی معرفی نشوند.

۲. جهانگیر بهروز که مدتها به جرم عضویت در حزب توده و بعداً به اتهام همکاری با کشورهای کمونیستی در زندان بود و ظرف سه چهار سال اخیر علاوه بر همکاری با کشورهای اروپای شرقی با سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس و دیگر سفارتخانه‌های خارجی رابطه برقرار کرده است و ضمناً تا حدی توانسته است نظر سازمان‌های انتظامی را جلب نماید و از این طریق به آلمان شرقی سفر کند یا در کنگره روزنامه‌نگاران کمونیست شرکت نماید و هر نوع اطلاعاتی را بدون ابا به سفارت‌خانه‌ها بفروشد، اکنون عضو فعال این شرکت است.

۳. دکتر سمسار که همکاری او با سفارت‌خانه‌های اروپای شرقی قطعی است و

همین هفته قبل جلو سفر او به شوروی گرفته شد، عضو دیگر این شرکت است. همکاران دیگر شرکت شائول بخاش و همسر او هاله اسفندیاری هستند که اگرچه از نظر مالی در رفاه هستند اما وجود آنها همیشه در کیهان مورد اعتراض سفارت‌خانه‌های عربی بوده است و مخصوصاً بخاش به عنوان یک عنصر اسرائیلی در ایران معروف است تا آنجا که ناچار شده است نام خود را از شائول به آلفرد تغییر دهد (در امضای مقالات).

۴. مهرآئین، نویسنده کیهان انگلیسی، همان کسی است که دستور اخراج او برای مدتی از کیهان اینترنت‌نشال داده شد و به خارج از تهران تبعید گردید. افراد دیگری که با این نشریه همکاری دارند شاید هریک کم و بیش دارای چنین وضعی باشند. اما مهمتر از همه این‌که این افراد از جمله دکتر سمسار که مرتباً دم از قرض و بی‌پولی می‌زند چگونه قادر است یکصد سهم هزار تومانی خریداری کند ولو آن‌که پول را آنها در سه قسط از او دریافت کنند. ۵۴۶

اولین مجمع آیندگانی‌ها

در پی دریافت امتیاز روزنامه، نخستین جلسه مجمع عمومی شرکت آیندگان تشکیل و فریده کامکار شاهرودی، داریوش همایون، حسین اهری، مهدی بهره‌مند تبریزی، و جهانگیر بهروز به عنوان اعضای هیأت مدیره، و محمد مهدی سمسار به عنوان بازرس انتخاب شدند.^{۵۴۷} شرکت سهامی انتشارات آیندگان با شماره ۱۱۸۳۸ در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت رسید و شرکای آن و میزان سهام اولیه آنان بدین شرح بود:

۱. دکتر حسین اهری، به شماره شناسنامه ۶۱۶۸ صادره از بندر انزلی، ساکن تهران، ۲۰ متری چاله‌هرز، شماره ۶، دارای ۲۰۰ سهم ۱۰۰۰۰۰ ریالی.
۲. داریوش همایون، به شماره شناسنامه ۳۵ صادره از تهران، ساکن تهران، شهرآرا، خیابان شمازه ۴، شماره ۳۳، دارای ۱۶۰ سهم ۱۰۰۰۰۰ ریالی.
۳. فریده کامکار شاهرودی، به شماره شناسنامه ۹۷ صادره از قزوین، ساکن تهران، یوسف‌آباد، بالاتر از خیابان مستوفی، شماره ۱۷۶، دارای ۱۵۰ سهم ۱۰۰۰۰۰ ریالی.

۵۴۶. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۷۷-۸۲.

۵۴۷. کلاسه ۴۷۱۳۴۹، ج ۱، سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک.

۴. مهدی بهره‌مند تبریزی: به شماره شناسنامه ۳۸۰۵۱ صادره از تهران، ساکن تهران پارس، خیابان ۱۵۰، شماره ۱۲، دارای ۱۸۰ سهم ۱۰۰۰۰ ریالی.
۵. محمد مهدی سمسار، به شماره شناسنامه ۱۷۲۵۹ صادره از بوشهر، ساکن تهران، خیابان پهلوی، کوچه میرهادی، شماره ۱۷، دارای ۱۵۰ سهم ۱۰۰۰۰ ریالی.
۶. جهانگیر بهروز، به شماره شناسنامه ۵۰۱۴۴ صادره از همدان، ساکن تهران، خیابان شاهین، شماره ۳۶، دارای ۱۱۰ سهم ۱۰۰۰۰ ریالی.
- فریده کامکار شاهرودی به عنوان صاحب امتیاز، داریوش همایون به عنوان مدیر عامل، حسین اهری به عنوان رئیس هیأت مدیره، و جهانگیر بهروز به عنوان مدیر تحریریه، کار خود را آغاز کردند.^{۵۴۸}

چندی بعد و در پی برگزاری مجمع عمومی شرکت آیندگان تغییراتی در ترکیب فوق و تعداد سهام اعضای آن ایجاد شد. در زیر متن کامل مذاکرات و تصمیمات مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان که در مورخه ۱۱ خرداد ۱۳۴۷ با حضور فریده کامکار شاهرودی، شهناز مستوفی، حسین اهری، چنگیز بهروز و داریوش همایون برگزار شد برای آگاهی از دگرگونی‌های حاصل آورده می‌شود.

مجمع عمومی سالانه شرکت سهامی انتشارات آیندگان در تاریخ ۱۳۴۷/۳/۱۱ با حضور کلیه صاحبان سهام در محل شرکت به شرح زیر تشکیل گردید:

۱. نخست مجمع، خانم فریده کامکار شاهرودی را به عنوان رئیس و آقای چنگیز بهروز را به سمت منشی مجمع عمومی انتخاب کرد. همچنین آقایان داریوش همایون و چنگیز بهروز به سمت نظار انتخابات تعیین شدند.

۲. آقای داریوش همایون، مدیرعامل ضمن تقدیم ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت، گزارشی به مضمون زیر تقدیم داشت:

به طوری که صاحبان سهام آگاهند با آن‌که شرکت سهامی انتشارات آیندگان از تاریخ ۱۳۴۶/۱۱/۱۵ رسمیت یافت ولی کار تهیه مقدمات انتشار روزنامه آیندگان را از مرداد ماه ۱۳۴۶ پس از صدور امتیاز روزنامه آغاز کرد و پیش از رسمیت یافتن شرکت، روزنامه یک ماه به طور آزمایشی و نزدیک به دو ماه به طور رسمی چاپ شده بود. از این رو طبیعی بود که در مدت بیش از شش ماهی که شرکت در حال تأسیس بود هزینه‌های زیادی برای تهیه مقدمات متحمل گردید که در حساب

۵۴۸. بنگرید به: کیهان (روزنامه). مورخ ۱۹ آبان ۱۳۷۸، پاورقی.

دارایی‌های تأسیساتی ترازنامه آمده است. ضمناً زیان عملیات شرکت در دوره گذشته نیز با توجه به تازگی کار غیرقابل اجتناب بوده است.

در دوره گذشته شرکت جمعاً ۷۹ شماره روزنامه بدون تعطیل و با تیراژ بیش از ششصد هزار نسخه انتشار یافت و در نزدیک به هشتاد شهرستان نمایندگیهایی دایر شد و در حوزه تهران بزرگ در حدود ۲۵ عامل فروش تعیین گردیدند.

روزنامه که در حال حاضر تنها فعالیت شرکت را تشکیل می‌دهد در مدت کوتاه انتشار خود موفقیت بزرگی به دست آورده و حیثیت آن در میان خوانندگانش به هیچ وجه تناسبی با عمر کوتاه روزنامه ندارد.

با وجود رقابت‌های شدیدی که با روزنامه می‌شود فروش و آگهی‌های آن پیوسته بهتر شده است به طوری که در پایان سال ۱۳۴۶ میزان آگهی‌هایی که خود روزنامه تحصیل می‌کرد برابر آگهی‌های دولتی شده بود.

مشکلات عمل [کذا] روزنامه را در درجه اول محدود و غیرکافی بودن وسایل چاپی تشکیل می‌دهد که توسعه روزنامه را تقریباً غیرممکن ساخته است و در درجه دوم توزیع غیرکافی که به سبب عدم عادت فروشندگان و خوانندگان هر دو خیلی به آهستگی رو به بهبود است. با وجود این دورنمای روزنامه در سال جاری بسیار خوب به نظر می‌رسد و توسعه آگهی به تنهایی قادر به تأمین کلیه هزینه‌های روزنامه در پایان سه سال خواهد بود.

۳. پس از آن خانم شهناز مستوفی، بازرس، گزارشی پیرامون ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت دادند و آنگاه ترازنامه و حساب سود و زیان و گزارش مدیرعامل و بازرس به اتفاق آراء مورد تأیید و تصویب قرار گرفت.

۴. مجمع سپس به انتخاب هیئت مدیره و بازرس پرداخت و خانم فریده کامکار شاهرودی و آقایان دکتر حسین اهری و چنگیز (جهانگیر) بهروز و داریوش همایون به عضویت هیأت مدیره و خانم شهناز مستوفی به سمت بازرس برگزیده شدند و آقایان دکتر حسین اهری و داریوش همایون به ترتیب به عنوان رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل انتخاب گردیدند.

مجمع ضمناً حقوق اعضای هیأت مدیره را به شرح زیر تعیین کرد و پرداخت حقوق را به تصمیم هیأت مدیره موکول ساخت:

۱۵۰۰۰ ریال ۵۴۹

رئیس هیئت مدیره [حسین اهری]

مدیرعامل [داریوش همایون]	۵۵۰۰۰۰ ریال
خانم کامکار شاهرودی	۳۵۰۰۰۰ ریال
آقای چنگیز بهروز	۲۵۰۰۰۰ ریال
بازرس [شهناز مستوفی]	۲۰۰۰۰۰ ریال
[امضا همایون]	[امضا شاهرودی]
[امضا بهروز]	[امضا مستوفی]

حاضران در مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان مورخ
۱۳۴۷/۳/۱۱

۱. خانم فریده کامکار شاهرودی	۱۷۰ سهم [امضا]
۲. خانم شهناز مستوفی	۱۳۰ سهم [امضا]
۳. آقای دکتر حسین اهری	۲۶۰ سهم [امضا]
۴. آقای چنگیز بهروز	۱۹۰ سهم [امضا]
۵. آقای داریوش همایون	۲۵۰ سهم [امضا] ۵۵۰

همان‌گونه که از صورتجلسه مجمع عمومی نخستین سال پیدایی «آیندگان» مشخص است برای حسین اهری، رئیس هیأت مدیره با وجود برخوردارگی از بیشترین سهام (۲۶۰ سهم)، کمترین میزان حقوق تعیین شده است که در واقع به نقش کمرنگ و حضور کم‌تأثیر در تشکیلات آیندگان باز می‌گردد. بر اساس گزارش همایون مقدمات انتشار «آیندگان» از مرداد ۱۳۴۶ پس از صدور امتیاز روزنامه آغاز شد اما شرکت سهامی انتشارات آیندگان از ۱۵ بهمن ۱۳۴۶ رسمیت یافت؛ لیک پیش از رسمیت شرکت، روزنامه آیندگان یک ماه به طور آزمایشی و حدود دو ماه به طور رسمی چاپ شد. در خلال شش ماه، ۷۹ شماره آیندگان جمعاً در تیراژ بیش از ۶۰۰ هزار نسخه انتشار یافت؛ یعنی میانگین تیراژ هر شماره ۷۵۹۵ نسخه بوده است که در ۸۰ شهرستان توزیع می‌شد و صرفاً در تهران دارای ۲۵ عامل فروش بود. بالاترین میزان حقوق نیز برای داریوش همایون به مبلغ ۵۵۰۰ تومان تعیین شد که در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ رقم قابل توجهی بوده است.

اما نکته تأمل‌برانگیز در آغاز بکار روزنامه آیندگان دعوت زودهنگام سفارت انگلیس در تهران از همایون به مدت سه هفته برای بررسی اوضاع اقتصادی انگلستان پس از

تنزل لیره این کشور است. با وجود این که به اظهار همایون «در آن زمان ۲۰ یا ۳۰ روزنامه صبح وجود داشت» اما از سوی وزارت خارجه انگلیس صرفاً نمایندگان سه روزنامه اطلاعات، کیهان، و آیندگان برای این خاصه خرجی به لندن دعوت می‌شوند.

نشان شیر و خورشید و شمشیر و تاج
وزارت امور خارجه

وزارت اطلاعات

از سفارت انگلیس اطلاع داده‌اند که وزارت خارجه انگلستان از سه نفر از ارباب جراید اطلاعات و کیهان و آیندگان دعوت می‌نماید که برای مدت سه هفته از ۱۴ فروردین تا سوم اردی‌بهشت ۱۳۴۷ مطابق با سوم تا ۲۳ آوریل ۱۹۶۸ به آن کشور عزیمت کنند و اوضاع اقتصادی انگلستان را پس از تنزل لیره بررسی نمایند. پس از تماس با مؤسسات روزنامه‌های مزبور سه نفر آقایان نامبرده زیر معرفی شده‌اند:

۱. آقای دکتر حبیب چینی از مؤسسه اطلاعات.

۲. آقای حسین عدل از مؤسسه کیهان.

۳. آقای داریوش همایون از مؤسسه آیندگان.

مراتب به همین نحو به وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس اعلام شد.

وزیر امور خارجه

رونوشت برای اطلاع به سازمان اطلاعات و امنیت کشور ارسال می‌شود.

[امضا]

از طرف وزیر امور خارجه

[در حاشیه:] رونوشت به اداره کل هشتم ارسال شود. ۵۵۱ ۱۳۴۶/۱۲/۲

در ابتدای نیمه دوم خرداد ۱۳۴۷ جمعی از اعضای هیأت مدیره سندیکای مطبوعات به نخست‌وزیری احضار می‌شوند و از سوی هویدا، نخست‌وزیر به آنان گوشزد می‌شود که موقعیت دولت را بیش از پیش درک کنند. بر اساس گزارش خبری ساواک موارد سانسور طیف گسترده و کشکول شگفتی است و از کندی و مینی ژوپ تا کشت دیم و فرهنگیان را شامل می‌شود. داریوش همایون که در نشست سندیکا حضور داشته است در بازگشت به دفتر روزنامه متبوع خود در کمیسیونی با شرکت اعضای

تحریریه و از جمله بهروز و صالحیار به رایزنی می‌پردازد.

به: مدیریت کل اداره سوم طبقه‌بندی حفاظتی شماره گزارش: ۸۱۵/۱۷۸۴۶
 از: اداره کل هشتم گزارش خبر، خیلی محرمانه تاریخ گزارش: ۴۷/۴/۹

به قرار اطلاع در تاریخ ۴۷/۳/۱۹ اعضای هیئت مدیره سندیکای مطبوعات به نخست‌وزیری احضار و توسط جناب آقای هویدا، نخست‌وزیر به آنها گوشزد می‌شود چنانچه موقعیت دولت را از نظر درج مطالب در جراید تشخیص ندهند دولت مجبور خواهد شد به شدت عمل بیشتری دست زده و برای این کار از کارمندان وزارت اطلاعات جهت سانسور روزنامه‌ها در دفتر خود روزنامه‌ها استفاده نماید. لذا کمیسیونی با شرکت اعضای هیئت تحریریه جهت بررسی موضوع فوق در روزنامه آیندگان تشکیل می‌شود. داریوش همایون که در این جلسه حضور داشته اظهار می‌نماید اکنون ما سه راه در پیش داریم: ۱. مبارزه با دولت ۲. همراهی با دولت ۳. مبارزه و در عین حال همراهی با دولت؛ و موارد سانسور عبارتند از کندی، مینی ژوپ، فدراسیون شیوخ، دانشگاه، ناوگان شوروی و اخباری نظیر ملی کردن اراضی، کشت دیم گندم، فرهنگیان که موقعیت دولت را ناراحت می‌سازد.

جهانگیر بهروز اظهار داشته در صورتی که از وزارت اطلاعات شخصی برای سانسور مطالب روزنامه فرستاده شود باید روزنامه را تعطیل کرد و اگر این موضوع عملی شود من دیگر مطلبی نخواهم نوشت.

غلامحسین صالحیار اضافه کرده که باید با دولت در امر سانسور مبارزه نمود زیرا این موضوع باعث پایین آمدن تیراژ خواهد شد.

بالاخره در پایان جلسه قرار بر این شده که خبرنگاران طبق معمول خبرها را از منابع جمع‌آوری نموده ولی در مورد نشر آن در حد متعادلی که هم همراهی با دولت باشد و هم انتقاد از آن توسط سردبیر مربوطه اجازه چاپ داده شود. ۵۵۲

به رغم باور همایون به گزینه سوم پیشنهادی - مبارزه [با سانسور] و در عین حال مذاکره و همراهی با دولت - لیک ژست اپوزیسیون مآبانه و مبارزه‌جویانه او صرفاً مصرف داخلی برای کارکنان آیندگان داشته است و هیئت حاکمه با وی و جریده‌ای که به طور غیرمستقیم به آن مساعدت می‌کرد، مشکل چندانی نداشت.

نظر فروهر دربارهٔ همایون

از قضا در روزهای منتهی به نشست اعضای سندیکا با نخست‌وزیر، داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران که سابقه آشنایی با همایون در نیمهٔ دوم دههٔ بیست را داشته است از او به عنوان عضو سازمان سیا یاد می‌کند.

به: ۳۱۲
 از: ۲۵۲۰
 شماره گزارش: خیلی محرمانه
 تاریخ رسیدن خبر به منبع: به تدریج تاکنون
 تاریخ گزارش: ۴۷/۴/۱
 تاریخ رسیدن خبر به رهبر عملیات محل: ۲۷/۳/۳۰
 موضوع: اظهار نظر داریوش فروهر در مورد داریوش همایون
 داریوش همایون یکی از همفکران داریوش فروهر بوده ولی در حال حاضر فروهر معتقد است که وی عضو سیا می‌باشد.
 ملاحظات: مقرر فرمائید چنانچه سابقه‌ای از داریوش همایون موجود است خلاصه از آن را ضمن مشخصات کامل و عکس وی به ۲۵۲۰ اعلام نمایند.
 کرج ۵۵۳

اظهار نظر فروهر دربارهٔ همایون بسی مهم و بیانگر نوع نگاه طیف نیروهای اپوزیسیون رژیم پهلوی به عنصری چون همایون است. چندی نگذشت که همایون «در التزام رکاب ملوکانه» رهسپار شوروی شد. گویا این نخستین مسافرت همایون با موکب همایونی است.

به: مدیریت کل اداره سوم (۲۲۳) نخست‌وزیری شماره: ۱۳۵-ش ۹۱۱
 از: اداره کل نهم سازمان اطلاعات و امنیت کشور تاریخ: ۴۷/۶/۲۷
 محرمانه

دربارهٔ آقای داریوش همایون فرزند نورالله متولد ۱۳۰۷ تهران، شناسنامه شماره ۳۵، شغل مدیرعامل روزنامه آیندگان
 از روزنامه آیندگان جهت مسافرت نامبرده بالا به کشور شوروی به منظور در التزام رکاب ملوکانه، تقاضای صدور گذرنامه خدمت از وزارت امور خارجه

نموده‌اند و فرم مربوطه طی لیست شماره ۱۳۵-ش ۹۱ [مورخ] ۴۷/۶/۱۷ به اداره کل هشتم ارسال و مراتب با توجه به کلاس ۸۹۹۹۵ سوم جهت اطلاع اعلام می‌گردد. ضمناً آدرس مشارالیه به شرح زیر می‌باشد. خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه در مورد مسافرت نامبرده نظر دارند به اداره کل هشتم اعلام نمایند. مدیرکل اداره نهم، ضرابی
از طرف [امضا]

آدرس: تهران، خیابان کوی شهرآرا، پلاک ۳۳، تلفن ۶۳۲۲۸۸

[درحاشیه:] مسافرت نامبرده بالا از نظر این بخش بلا مانع است

[امضا] ۵۵۴

چندی بعد پس از بازگشت همایون از سفر، از سوی وزارت دارایی طی نامه‌ای به تاریخ ۲۶ دی ۱۳۴۷ خطاب به وزارت اقتصاد، با انتقال قطعی داریوش همایون به آن وزارتخانه موافقت می‌شود.^{۵۵۵}

تیم آیندگان

موضوع مهم دیگری که ضرورت دارد بدان اشاره شود همراهان و همگامان همایون در آیندگان است. در میان اسناد و مدارک ساواک به نام برخی از این همکاران و از جمله هفت نفر از عناصر تیم کار همراه با درج بیوگرافی مختصری از آنان اشاره شده است. آنچه ذیلاً می‌آید معطوف به گزارش منبع خبری ساواک در نهم فروردین ۱۳۴۶ است و پیش از تأسیس و راه‌اندازی روزنامه آیندگان می‌باشد.

۱. جهانگیر [چنگیز] بهروز، رئیس هیأت تحریریه: بهروز که از اعضاء حزب توده [است] روزنامه‌نگاری را از اروپا شروع و در قیام ایران سردبیر بود. در واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به اتهام «جاسوسی» نه «مخالفت با سلطنت» دستگیر و در دادرسی ارتش محاکمه شد. بعد از این واقعه دادرسی ارتش عده‌ای از روزنامه‌نگاران ایرانی را به اتهام نشر مقالات علیه مقام سلطنت دستگیر کرد که همه آنها در یک پرونده و بدین اتهام محاکمه شدند. ولی او پس از دستگیری به اتهام جاسوسی برای شوروی‌ها و سرقت اسناد قرارداد نظامی ایران و امریکا که «جم و آکن» آن را امضاء

۵۵۴. همان، ص ۱۵۰.

۵۵۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۸۹-۶-۳-۲-۴۴۳-ه.

کردند محاکمه شد.

پس از آزادی او مدتی مدیر مجله «کبوتر صلح» بود و سپس نشریه اکواف ایران را تأسیس کرد. از بدو انتشار این مؤسسه چهار بار از طرف سازمان‌های مختلف مملکتی من جمله آخرین بار از طرف ضداطلاعات و جاسوسی سازمان امنیت دستگیر و زندانی شد. چون همکاری او با این سازمان‌ها انجام شد به کارش ادامه داد. همسرش (سارا خسروی) از خانواده‌های (مهاجر) قفقازی است که در شب‌های جشن انقلاب اکتبر ۵۵۶ در سفارت شوروی رقص تنها (قفقازی) می‌کرد و یکبار عکس او در روزنامه کیهان چاپ و منتشر شد.

۲. دکتر مهدی بهره‌مند، مدیرکل وزارت اقتصاد: او در حین تحصیل در دانشکده حقوق، عضو هیئت تحریریه روزنامه کیهان شد. در سال ۱۳۳۱ وارد خدمت اداره اطلاعات امریکا S.I.S شد. پس از چند سال خدمت در این مؤسسه بدون این‌که سابقه خدمت در دستگاه دولتی داشته باشد به سمت وابسته اقتصادی ایران در پاکستان منصوب گردید. به طوری که امریکائیان اظهار داشته بودند در مدت چهار سالی که در کراچی بود، مأمور جمع‌آوری اطلاعات درباره چین کمونیست برای سازمان «سیا» بود. پس از مراجعت به ایران در وزارت اقتصاد رئیس اداره و بلافاصله مدیرکل روابط عمومی شد.

۳. نجف دریابندری، دبیر اول سازمان فرانکلین: او در آبادان مسئول حزب توده بود که از طرف ساواک دستگیر و در دادرسی ارتش محکوم به اعدام شد ولی چون همسر زیبایی داشت با توسل به سپهبد تیمور بختیار از زندان آزاد شده و بلافاصله در مؤسسه فرانکلین استخدام شد و هم‌اکنون معاون همایون صنعتی‌زاده است.

۴. دکتر مهدی سمسار، سردبیر روزنامه کیهان که فعلاً فقط سهامدار «شرکت آیندگان» است. در حین تحصیل در دانشگاه تهران، دانشکده داروسازی و سکونت در کوی امیرآباد چون کتابدار سازمان دانشجویان حزب (منحله) توده دانشگاه بود دستگیر و زندانی شد و در دادرسی ارتش پرونده‌ای دارد.

سایر همکاران درجه دوم او در آیندگان

۱. منوچهر پزشکیان. این شخص که تا قبل از کار در آیندگان خود را مخبر روزنامه آفتاب شرق خراسان و جراید بی‌نام و نشان دیگر معرفی می‌کرد در میهمانی‌های بلوک شرق شرکت می‌نمود. سال قبل به مجله تهران مصور پیشنهاد کرد تا ترجمه

کتاب «یادداشت‌های سرهنگ تپکوفسکی» را منتشر نماید، ولی با اعتراض سفارت شوروی انتشار ترجمه مذکور معوق ماند و بعداً به نام «رحیم امین‌پور» منتشر گردید و بعداً معلوم شد او آن‌قدر انگلیسی نمی‌داند. مشهور است که برای سازمان‌های جاسوسی خارجی کار می‌کند و با ساواک هم همکاری دارد.

۲. هوشنگ پورشریعتی. او دارای سابقه عضویت در حزب منحل‌توده است. در سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ به علت همکاری نزدیکی که با ولکف وابسته مطبوعاتی سفارت شوروی داشت و هفته‌ای چند بار در روزنامه اطلاعات و منزلش با ولکف ملاقات می‌کرد و از او هدیه و پول می‌گرفت تا مورد تعقیب ساواک قرار گرفت. در نتیجه عباس مسعودی به ولکف اظهار کرد که به اداره اطلاعات نرود. ولی باز هم از این پس ارتباط او با اداره اطلاعات و مطبوعات شوروی قطع نشد به طوری که خود او هنگام مستی در بار هتل مرمر اظهار داشته با ساواک همکاری دارد.

۳. غلامحسین صالحیار. او پس از خاتمه تحصیل، هنرپیشه در تأثر صادق‌پور در لاله‌زارنو بود. در کنکور مصححین روزنامه اطلاعات شرکت کرد. سه سال مصحح روزنامه بود. کارمند دارایی، به علت شرکت در حزب منحل‌توده، سابقه زندانی شدن دارد و پس از سه سال مصححی روزنامه، مترجم و بعد مدیر سرویس خارجی و دو سال سردبیر اطلاعات بود. معتاد به مشروبات الکلی بوده و دائم‌الخمر است. ۵۵۷.

در میان اسناد ساواک صرفنظر از بنیانگذاران و مؤسسان و سهامداران و همچنین هیأت مدیره و تیم تحریریه آیندگان به گروهی و از جمله: سیروس آموزگار، علی باستانی، شائول بخاش، هاله اسفندیاری، کریم امامی و یکی دو نفر از نویسندگان جراید که نامشان برده نشده اما همگی آنان حاضر به خرید مقدار سهامی از شرکت آیندگان شده‌اند اشاره شده است. ۵۵۸.

مسعود بهنود، هوشنگ وزیری، چنگیز بهروز، مهرآئین و... نیز از دیگر همکاران آیندگان به شمار می‌روند. بهنود دبیر سرویس خبر آیندگان بود که به عنوان سردبیر روزنامه منصوب گردید و از دی ماه ۱۳۵۴ به عنوان مشاور تحریریه مدیرعامل تعیین شد و در زمینه نویسندگی، تهیه گزارش و انجام مصاحبه فعال بود. هوشنگ وزیری از ۲۳

۵۵۷. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۱۱۱-۱۱۴ و ۱۲۵.

۵۵۸. همان، ص ۷۸.

دی ۱۳۵۴ جایگزین بهنود می‌شود و به سمت معاون تحریریه و سردبیر روزنامه آیندگان برگزیده می‌شود. وزیری پیش از آن سرمقاله‌نویس آیندگان بود که مسئولیت صفحه آیندگان را نیز عهده‌دار بود.^{۵۵۹}

به منظور آگاهی فزونتتر در خصوص برخی دست‌اندرکاران آماده‌سازی و تدارک انتشار روزنامه آیندگان بی‌مناسبت نیست از منظر گزارشگران و تحلیلگران ساواک برخی اطلاعات از احوال شخصیه آنان آورده شود و از آن جمله جهانگیر بهروز، مدیر تحریریه روزنامه آیندگان است. وی به سال ۱۳۰۵ در همدان دیده به جهان گشود. بهروز مدتی به اتهام عضویت در حزب توده و جاسوسی برای بلوک شرق در زندان بود. پس از آن ضمن حفظ ارتباطاتش با کشورهای اروپای شرقی، با سفارت‌خانه‌های امریکا و انگلیس و برخی سفارت‌خانه‌های دیگر رفت و آمدهایی را برقرار می‌نماید و از این طریق اطلاعاتی را به فروش می‌رساند. وی سفری به آلمان شرقی انجام می‌دهد و در کنگره روزنامه‌نگاران کمونیست شرکت می‌کند.^{۵۶۰}

مهدی سمسار از دیگر سهامداران جزء، و همکاران آیندگان است. وی متولد ۱۳۰۷ است. پس از گذراندن تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه تهران شد و در رشته روزنامه‌نگاری موفق به دریافت لیسانس شد. پس از آن به منظور ادامه تحصیل رهسپار فرانسه شد و از دانشکده عوم انسانی تولوز به دریافت فوق‌لیسانس نایل آمد. برای دریافت مدرک دکترا مجدداً در دانشکده علوم انسانی تولوز نامنویسی کرد و پس از خاتمه درس به تدوین پایان‌نامه خود با عنوان «تاریخ روزنامه‌نگاران» پرداخت. سمسار فعالیت مطبوعاتی را از سال ۱۳۲۹ آغاز کرد. مدتی سردبیر و پس از آن معاون تحریریه و دبیر کیهان بود. تمام مدارج فعالیت روزنامه‌نگاری خود از خبرنگاری پارلمانی گرفته تا دبیری سرویس خارجی و معاونت سردبیر روزنامه را در مؤسسه کیهان گذراند. وی به دو زبان فرانسه و انگلیسی کاملاً مسلط است و به دریافت نشان‌های همایون، اصلاحات ارضی، ورزشی و تاجگذاری، نائل آمده است. سمسار دارای پانزده جلد کتاب به صورت تألیف و ترجمه است. وی به کلیه کشورهای اروپای غربی، خاور دور و اتحاد

۵۵۹. آیندگان (روزنامه). مورخ ۲۴ دی ۱۳۵۴، ص ۱۲.

۵۶۰. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۸۱ و ۲۴۵.

شوروی سفر کرده است. ۵۶۱

از دیگر همکاران آیندگان می‌توان از هوشنگ پورشریعی نام برد. وی در ۱۳۱۳ به دنیا آمد. تحصیلاتش در حد دیپلم است اما خدمت مطبوعاتی را از سال ۱۳۳۵ آغاز کرد و به عنوان مفسر سیاسی و اجتماعی و پس از آن به سردبیری مجله هفتگی جوانان در مؤسسه اطلاعات رسید. در خلال فعالیت مطبوعاتی چندی خبرنگار، دبیر سرویس پارلمانی و سیاسی و اجتماعی روزنامه اطلاعات، دبیر سیاسی و اجتماعی روزنامه آیندگان و سردبیر اخبار خبرگزاری پارس مشغول به کار بود و به دریافت نشان تاجگذاری نایل آمد. وی از اعضای پایه‌گذار سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات است که چندین دوره به عنوان عضو هیأت مدیره سندیکا برگزیده شده است. ۵۶۲

غلامحسین صالحیار از عناصر مؤثر دست اندرکار تشکیلات آیندگان بود. وی در ۱۳۰۷ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات مقطع ابتدایی را در دبستان‌های پروانه، سادات، و جمشید جم و مقطع متوسطه را در دبیرستان‌های فیروز بهرام و دارایی گذراند. از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ در رشته قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران تحصیل کرد و در سال ۱۳۴۲ نیز به تحصیل دوره دکترای حقوق همین دانشکده پرداخت. صالحیار پس از دریافت دیپلم از دبیرستان دارایی در وزارت دارایی به استخدام درآمد. وی پیشتر در سال ۱۳۲۴ و هنگامی که دانش آموز بود به عضویت سازمان جوانان حزب توده درآمد و به مدت دو سال در آن تشکیلات فعال بود. در سال ۱۳۲۶ به علت این که او را جزو دسته انشعاییون قلمداد کردند از سازمان جوانان اخراج شد. اما سال بعد (۱۳۲۷) دوباره وی را به عضویت پذیرفتند. صالحیار تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با توده‌ای‌ها مرتبط بود و بالاترین سمت تشکیلاتی‌اش دبیر نمایش سازمان جوانان بوده است. صالحیار افزون بر خدمت در وزارت دارایی، شب‌ها در تأثر سعدی به عنوان هنرپیشه کار می‌کرد و آشکارا به نفع حزب توده که غیرقانونی اعلام شده بود، فعالیت می‌کرد. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به کلی ارتباط خود را با حزب توده قطع کرد. فعالیت مطبوعاتی را

۵۶۱. چهره مطبوعات معاصر. به اهتمام غلامحسین صالحیار، تهران، پرس‌اجنت، ۱۳۵۱، صص ۹۵-۹۶.

همچنین: داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۷۷ و ۸۲.

۵۶۲. چهره مطبوعات معاصر. ص ۷۱.

از سال ۱۳۳۵ آغاز کرد و در خلال آن از مصححی به مترجمی در روزنامه اطلاعات و سپس به سردبیری آن روزنامه رسید، اما به علت اختلاف نظر در روش کار و به عنوان اعتراض از ادامه همکاری با مؤسسه اطلاعات سر باز زد و به عنوان سردبیر در مجله تهران مصور مشغول به کار شد. پس از آن به علت آشنایی با داریوش همایون به روزنامه آیندگان راه یافت و به عنوان سردبیر سرگرم کار شد. صالحیار چندی به سمت سردبیر نشریات وزارت اطلاعات و جهانگردی منصوب می‌شود. در سال ۱۳۴۹ به رادیو و تلویزیون رفته در سمت مدیرکل خبرگزاری رادیو و تلویزیون ملی ایران مشغول به کار می‌شود، در پی آن به عضویت حزب مردم، که حزب اقلیت و ساخته و پرداخته اسدالله علم بود درمی‌آید و به عنوان سردبیر روزنامه مردم، ارگان این تشکل برگزیده می‌شود. به دنبال تأسیس حزب رستاخیز به عضویت آن درمی‌آید. صالحیار در دوره فعالیت خود به دریافت نشان‌هایی و از جمله جشن شاهنشاهی، تاجگذاری، اصلاحات ارضی و همچنین نشان «پاک جمهوریت» کشور پاکستان نایل می‌آید. از تألیفاتش می‌توان به «زندگی من» (چارلی چاپلین)، «زندگی خصوصی استالین»، «خاطرات ایدن»، «خاطرات ترشکوا»، «امید من برای امریکا» (جانسون)، «جنگ جهانی در ایران» اشاره کرد. صالحیار از اعضای بنیانگذار سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات است که چند دوره عهده‌دار مسئولیت دبیری سندیکا بوده است.^{۵۶۳}

از دیگر عناصر نقش‌آفرین در آیندگان می‌توان به سیروس آموزگار، قائم‌مقام مدیرعامل شرکت آیندگان اشاره کرد. سیروس در سال ۱۳۱۳ در خوی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و پنج سال اول متوسطه را در خوی و سال ششم ادبی را در دبیرستان فردوسی تبریز به پایان برد. پس از آن به دانشگاه تهران راه یافت. در سال ۱۳۳۳ موفق به دریافت لیسانس حقوق قضایی شد و در ۱۳۴۲ دوره دکترای اقتصاد را به پایان برد. سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ با بانک ملی ایران همکاری داشته و پس از آن از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۷ در اداره فرهنگ خوی، سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ بانک اعتبارات، سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ وزارت کار، سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۴ سازمان مبارزه با بیسوادی، و سال ۱۳۵۴ نیز با وزارت بازرگانی همکاری داشته است. آموزگار فعالیت مطبوعاتی را از سال ۱۳۲۹ آغاز کرد. بیشتر به عنوان نویسنده آزاد با مطبوعات کار کرد. در سال ۱۳۵۰ از

۵۶۳. بنگرید به: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۹۳؛ و: چهره مطبوعات معاصر. ص ۱۰۳.

سوی دفتر فرح پهلوی برای گذران بورسی دوساله رهسپار انگلیس شد و در لندن اقامت گزید. آموزگار عضو کلوپ روتاری بود. وی در سال ۱۳۵۳ به عضویت کلوپ روتاری شمیران درآمد. این کلوپ، سومین کلوپ روتاری در تهران و دهمین کلوپ روتاری در ایران بود. کلوپ روتاری شمیران در شهریور ۱۳۵۲ تکوین یافت و در هفتم مهرماه همان سال در یک شب‌نشینی رسماً فعالیت خود را آغاز کرد. آموزگار دو دوره عضویت هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات را به عهده داشته است. وی کارمند رسمی آموزش و پرورش بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد. آموزگار در کابینه شاهپور بختیار به عنوان وزیر مشاور و اطلاعات و جهانگردی برگزیده می‌شود. با پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه گریخت و به فعالیت در صفوف هواداران بختیار پیوست.^{۵۶۴} درباره شائول بخاش و همسرش هاله اسفندیاری پیشتر به سند ساواک اشاره شد و این‌که حضور آنان به ویژه بخاش - که با عناصر صهیونیستی مرتبط است - همواره مورد اعتراض کارگزاران سفارتخانه‌های کشورهای عربی در تهران بوده است. درباره هاله اسفندیاری باید دانست که او در سال ۱۳۱۸ متولد شد. در رشته روزنامه‌نگاری از دانشگاه وین مدرک دکترا گرفت. فعالیت مطبوعاتی خود را از سال ۱۳۳۴ آغاز کرد و در روزنامه کیهان در سرویس خارجی فعالیت می‌کرد و به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه آشنایی داشت.^{۵۶۵}

از دیگر آیندگانی‌ها می‌توان به هوشنگ وزیری اشاره داشت. او متولد ۱۳۰۹ است و کار با مطبوعات را از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد. با راه‌اندازی آیندگان به آن پیوست و بخش مقالات آن را فعال نمود و چندی سردبیر روزنامه بود. وزیری با نشریات دیگری و از جمله فردوسی، بامشاد و اطلاعات همکاری داشت. از آثارش می‌توان ترجمه کتابهای «زندگی من» و «یادداشت روزانه» (تروتسکی)، و «علم اقتصاد» (ماندل) را نام برد.^{۵۶۶}

دومین مجمع آیندگانی‌ها

اما دومین مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان در واپسین روز خرداد ماه

۵۶۴. نک: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۷۸-۷۹ و ۱۶۰؛ چهره مطبوعات معاصر، ص ۵۵؛

رضا رزم‌آسا. راهنمای کلوب‌های روتاری ایران. تهران، ۱۳۵۳، ص ۲۰۳.

۵۶۵. چهره مطبوعات معاصر، ص ۵۸.

۵۶۶. همان، صص ۱۴۳-۱۴۴.

۱۳۴۸ با حضور مستوفی، اهری، بهروز و همایون برگزار شد. در این نشست، همایون مدیرعامل شرکت، سال ۱۳۴۷ که در واقع نخستین سال فعالیت شرکت بود را موفقیت آمیز خواند. ترازنامه شرکت در سال ۱۳۴۷، بیش از ۱۳۰۰۰۰ تومان زیان را نشان می دهد ولی از دو ماه آخر سال رقم درآمدها بر هزینه ها پیشی گرفته و این امر در سه ماه نخست سال ۱۳۴۸ نیز تداوم داشته است. بنا به همین گزارش، روزنامه «آیندگان» که فعلاً یگانه فعالیت شرکت به شمار می آمد با تیراژ ۶۰۰۰ نسخه، سال گذشته به عنوان سومین روزنامه کشور و مهمترین روزنامه صبح مقام خود را در میان مطبوعات کشور تثبیت کرده است. درآمد روزنامه صرفاً از منبع آگهی ها در سال ۱۳۴۷ مبلغ ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان بوده است که در آن برهه رقم قابل توجهی است. در همین سال از سوی همایون کلیه «عناصر ناباب» مورد «تصفیه دامنه داری» قرار گرفتند. همچنین نسبت به گشایش اعتبار به منظور خرید چهار دستگاه حروفچینی اقدام شد که از نیمه تابستان ۱۳۴۸ مورد بهره برداری قرار می گیرد. همایون با استفاده از موقعیت سیاسی دوستان خوب و رابطین ناآشنای خود از طریق سازمان اوقاف نسبت به خرید یک قطعه زمین به مساحت ۱۸۰۰ متر در منطقه ای مناسب در مرکز پایتخت اقدام می کند. همایون به اعضای هیئت مدیره قول می دهد که سال سوم انتشار آیندگان مقارن با خرید چاپخانه خواهد شد و از آن پس روزنامه آیندگان در چاپخانه آیندگان به طبع خواهد رسید. در پایان جلسه مجمع حقوق هیچیک از اعضای هیئت مدیره به استثنای مدیرعامل که افزایش یافت دستخوش دگرگونی نمی شود. همچنین مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان پاداش برای همایون تصویب می گردد. البته فریده کامکار شاهرودی، عضو هیئت مدیره شرکت در این جلسه غایب است و رقم حقوق او مشخص نمی شود. گزارش مشروح مجمع یادشده از این قرار است.

حاضران در مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان مورخ ۴۸/۳/۳۱

- | | |
|------------------------|----------------|
| ۱. خانم شهناز مستوفی | ۱۳۰ سهم [امضا] |
| ۲. آقای دکتر حسین اهری | ۲۶۰ سهم [امضا] |
| ۳. آقای چنگیز بهروز | ۱۹۰ سهم [امضا] |
| ۴. آقای داریوش همایون | ۲۵۰ سهم [امضا] |

صورت جلسه مجمع عمومی ۱۳۴۸/۳/۳۱
مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان با شرکت بانو شهناز مستوفی و

آقایان دکتر حسین اهری و چنگیز بهروز و داریوش همایون روز شنبه ۳۱ خرداد ۱۳۴۸ تشکیل شد. پس از خیرمقدم مدیرعامل، هیئت رئیسه مجمع به شرح زیر انتخاب شد: بانو شهناز مستوفی رئیس، و آقای بهروز منشی، و آقایان دکتر اهری و همایون نظار انتخابات.

سپس آقای همایون مدیرعامل ضمن گزارش کار پیرامون وضع شرکت در سال گذشته گفتند سال ۱۳۴۷ را در واقع می‌توان نخستین سال فعالیت شرکت به‌شمار آورد. در سال ۱۳۴۶ شرکت تنها ۴۵ روز فعالیت رسمی داشت و پیش از آن هم کار به تهیه مقدمات گذشت. تنها در ۱۳۴۷ بود که پایه‌های شرکت چه از جهت اداره امور روزنامه آیندگان و چه تهیه مقدمات قطعی تأسیس چاپخانه گذاشته شد.

چنان‌که ترازنامه سال ۱۳۴۷ نشان می‌دهد، شرکت بیش از ۱۳۰۰۰۰۰ ریال زیان نشان می‌دهد. ولی از دو ماه آخر سال درآمدهای شرکت بر هزینه‌های آن فزونی یافت و این امر در سه ماهه سال ۱۳۴۸ نیز ادامه داشته است. بدین ترتیب به طور قطع می‌توان گفت که روزنامه سرانجام به مرحله سر به سر شدن و سودبخشی رسیده است آن هم در مدتی کمتر از یک سال و نیم.

روزنامه آیندگان که فعلاً فعالیت شرکت را منحصراً تشکیل می‌دهد در سال گذشته به صورت سومین روزنامه کشور و مهمترین روزنامه صبح مقام خود را کاملاً تثبیت کرد. اگرچه فروش متوسط آن در این مدت از شش هزار نسخه تجاوز نکرد ولی سطح مطالب و هشپاری و آگاهی آن چنان بود که حیثیت و نفوذ روزنامه را به مراتب بالاتر از فروش واقعی آن نگه داشت. این امر به درآمدهای آگهی کمک فراوان کرد. آگهی دهندگان به خاطر حیثیت قابل ملاحظه روزنامه به آن روی آوردند به طوری که درآمدهای روزنامه از این محل در سال ۴۷ به بیش از بیست میلیون ریال رسید. از نیمه دوم سال، پایه‌های تشکیلاتی و حسابداری روزنامه بر اساس استوارتری گذاشته شد و کنترل دقیقی بر حساب‌ها و عملیات برقرار گردید و با صرفه‌جویی در هزینه‌ها و افزایش درآمدهای روزنامه تعادل بودجه امکان‌پذیر شد و در تصفیه دامنه‌داری کلیه عناصر ناباب کنار گذاشته شدند. این اصلاحات روزنامه را به طور قطع به صورت مؤسسه‌ای درآورد که بر روی پای خود ایستاده است و می‌تواند برای تهیه وسایل فنی و چاپخانه خود دست به اقدام بزند. نخستین قدم گشایش اعتبار ۴ ماشین حروفچینی بود که با کلیه هزینه‌های خود به بیش از ۵ میلیون ریال بالغ خواهد شد. البته نظائر این ماشین‌ها در تهران به ۱۰ میلیون ریال خرید و فروش می‌شود و این صرفه‌جویی به کمک ابداعاتی در خط فارسی و کوچکتر کردن ماشین

حاصل شده است که ابتکار آن برای روزنامه آیندگان محفوظ خواهد ماند. این ماشین‌ها در حال حاضر به تهران رسیده است و امید می‌رود از مرداد ماه ۱۳۴۸ شروع به کار کند.

علاوه بر این ضمن مذاکراتی با سازمان اوقاف، زمین مناسبی به مساحت ۱۸۰۰ متر در خیابان فروردین برای بنای چاپخانه خریداری شد تا پس از تکمیل ساختمان آن به هزینه اوقاف به اجاره در اختیار روزنامه و چاپخانه آیندگان قرار گیرد و عملیات ساختمانی آن در جریان است.

در مورد هزینه ماشین آلات، اعتبارات لازم از بانک‌ها تحصیل شده است یا در شرف انجام است و نیازی به هیچ کمک یا مشارکت خارجی نخواهد بود و چنان‌که پیش‌بینی می‌شود سومین سال روزنامه آیندگان در چاپخانه خود آن شروع به انتشار خواهد کرد. اگر قسمت عمده‌ای از وقت شرکت در سال ۱۳۴۷ صرف ایجاد چاپخانه شد تصادفی نیست. در طول سال، مشکلات چاپی روزنامه را ناگزیر کرد که سه بار چاپخانه خود را تغییر دهد و به هر حال تا هنگامی که آیندگان نتواند از لحاظ تولید به پای روزنامه‌های دیگر برسد کوشش‌های آن محکوم به عدم موفقیت خواهد بود.

سال پیش مصادف با مسافرت خانم شاهرودی به خارج و بروز اشکالاتی برای آقای بهروز بود که امیدواریم در سال جدید هر دو برطرف شود.

سپس ترازنامه و حساب سود و زیان سال ۱۳۴۷ و گزارش بازرس مطرح شد و مجمع گزارش‌های مدیرعامل و بازرس و ترازنامه را تصویب و ضمن قدردانی از مدیرعامل تأکید کرد که باید در آینده از تکرار حوادث نیمه اول سال ۱۳۴۷ جلوگیری شود.

پس از رأی‌گیری، هیئت مدیره شرکت برای سال آینده به شرح زیر انتخاب شد: بانو فریده کامکار شاهرودی و آقایان دکتر حسین اهری و چنگیز بهروز و داریوش همایون به سمت اعضای هیئت مدیره و بانو شهناز مستوفی به سمت بازرس. آقای داریوش همایون مدیرعامل و آقای دکتر حسین اهری رئیس هیئت مدیره. مجمع، حقوق اعضای هیئت مدیره را به شرح زیر تعیین کرد و پرداخت آن را موکول به تصمیم هیئت مدیره نمود:

- | | |
|---------------------------------------|------------|
| ۱. مدیرعامل | ۷۰۰۰۰ ریال |
| ۲. رئیس هیأت مدیره | ۱۵۰۰۰ ریال |
| ۳. بازرس | ۲۰۰۰۰ ریال |
| ۴. خانم کامکار شاهرودی عضو هیئت مدیره | — ریال |

ضمناً [مجمع] تصویب کرد مبلغ ۱۸۰۰۰۰۰ ریال به عنوان پاداش به مدیرعامل پرداخت شود، بابت ترمیم حقوق سال گذشته.
[امضا همایون] [امضا اهری] [امضا مستوفی] [امضا بهروز] ۵۶۷

حذف صاحب امتیاز آیندگان

دامنه و شدت اختلافات فریده کامکار شاهرودی، صاحب امتیاز روزنامه آیندگان که برخلاف تصور گزارشگران ساواک هیچ نسبت خانوادگی با همایون ندارد، با برخی اعضای هیئت مدیره و گردانندگان آیندگان کاملاً جدی است و به گونه‌ای رو به افزایش و وخامت می‌نهد به طوری که او حتی در نشست مجمع عمومی شرکت حضور نمی‌یابد و از سوی حاضران مجمع برای وی رقم حقوق نیز تعیین نمی‌شود. شدت گرفتن تنش‌های موجود میان صاحب امتیاز اسمی و صوری روزنامه با تیم همایون، بهروز و آموزگار به جایی می‌رسد که وی پای ساواک را به میان این معرکه می‌کشد.

نخست‌وزیری

از بخش ۳۲۵

خیلی محرمانه

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گزارش

محترماً به عرض می‌رساند:

در اجرای اوامر تیمسار ریاست معظم ساواک، با خانم کامکار شاهرودی صاحب امتیاز روزنامه آیندگان در مورد خلافتکاری‌ها و معایبی که در آن مؤسسه وجود دارد مصاحبه و ایشان اظهار نمود:

۱. فعالیت‌هایی که در مؤسسه آیندگان به عمل می‌آید صاحب امتیاز در جریان امور قرار نمی‌گیرد و کلیه مسائل مربوطه وسیله آقای داریوش همایون حل و فصل می‌شود.

۲. حقوق‌هایی که از طرف مؤسسه به افراد پرداخت می‌شود برخی از آنها ضروری نبوده و صرفاً جنبه‌های خصوصی دارد، از جمله ماهیانه مبلغ شصت و شش هزار ریال به آقای سیروس آموزگار، قائم‌مقام مدیرعامل شرکت آیندگان پرداخت می‌گردد که علت وجودی چنین قائم‌مقامی برای شرکت مزبور معلوم نیست مگر حیف و میل بودجه؛ مضافاً آقای داریوش همایون برخی از اقوام نزدیک خود را به اموری منصوب نموده که ضمن دریافت حقوق دارای مزایایی نیز می‌باشند.

۳. هفت میلیون و پانصد هزار ریال از طرف دولت به این مؤسسه کمک گردیده که معلوم نیست وجوه مزبور چگونه و برای چه اموری مصرف شده است.
 ۴. بازرسی که از طرف هیئت مدیره انتخاب گردیده و باید به کلیه امور مالی شرکت نظارت و کنترل داشته باشد به طور کلی بی اطلاع و حتی توجهی نیز به مسائل مربوطه [ندارد].^{۵۶۸}

متأسفانه صفحه دوم سند در دسترس نیست، لیکن نکته بسیار مهمی که فریده کامکار در گفت و گوی خود با مسئول بلندپایه ساواک به آن اشاره دارد مساعدت مالی - ظاهراً بلاعوض - ۷۵۰ هزار تومانی دولت هویدا به آیندگان، آن هم در سال دوم انتشار آن روزنامه است که به زعم صاحب امتیاز روزنامه نحوه هزینه کردن آن در پرده ابهام است. به هر حال اختلاف فریده کامکار شاهرودی، صاحب امتیاز با داریوش همایون، مدیرعامل روزنامه همروزه حادثتر می شد به گونه ای که وی در نشست آتی مجمع عمومی فوق العاده شرکت آیندگان که در ۲۹ دی ۱۳۴۸ تشکیل شد نیز حضور نیافت و هیچ نامی از او برده نشد. در این جلسه تصمیم های جدیدی و از جمله تقلیل تعداد نفرات هیئت مدیره به سه تن گرفته شد و سهام دکتر حسین اهری نیز از ۲۶۰ به ۳۲۰ سهم افزایش یافت.

جلسه مجمع عمومی فوق العاده شرکت سهامی انتشارات آیندگان

۴۸/۱۰/۲۹

حاضران جلسه

- | | |
|--------------------------|----------------|
| ۱. بانو شهناز مستوفی | ۱۳۰ سهم [امضا] |
| ۲. دکتر حسین اهری | ۳۲۰ سهم [امضا] |
| ۳. چنگیز (جهانگیر) بهروز | ۱۹۰ سهم [امضا] |
| ۴. داریوش همایون | ۲۵۰ سهم [امضا] |

صورتجلسه

مجمع عمومی فوق العاده شرکت سهامی انتشارات آیندگان در تاریخ ۴۸/۱۰/۲۹ با حضور امضاکنندگان زیر تشکیل و پس از انتخاب آقای دکتر حسین اهری به سمت ریاست و آقای چنگیز بهروز به سمت منشی و آقای داریوش همایون و بانو شهناز مستوفی به سمت نظار، این تصمیمات اتخاذ شد:

اول. ماده ۱۸ اساسنامه به شرح زیر تغییر یافت: «هیئت مدیره مرکب از سه نفر [۱] است که برای مدت دو سال انتخاب می‌شوند و تجدید انتخاب آنها بلامانع خواهد بود. هریک از اعضای هیئت مدیره باید لااقل دارای چهل سهم باشد و همین تعداد سهام را در مدت تصدی خود در صندوق شرکت برای جبران زیان‌های احتمالی ناشی از عملیات خود به ودیعه گذارد. سهام مزبور مدت تودیع غیرقابل انتقال خواهد بود.»

دوم. ماده ۲۸ اساسنامه به شرح زیر تغییر یافت: «از طرف مجمع عمومی یک نفر به مدت دو سال به سمت بازرس انتخاب می‌شود و تجدید انتخاب او بلامانع خواهد بود. بازرس باید از میان صاحبان سهام باشد.»

سوم. انتخابات هیئت مدیره و بازرس برای بقیه سال ۱۳۴۸ و سال ۱۳۴۹ به شرح زیر به عمل آمد:

۱. آقای دکتر حسین اهری	رئیس هیئت مدیره [امضا]
۲. آقای داریوش همایون	مدیرعامل
۳. آقای چنگیز (جهانگیر) بهروز	عضو هیئت مدیره
۴. بانو شهناز مستوفی	بازرس

چهارم. حقوق اعضای هیئت مدیره و بازرس به شرح زیر تعیین شد:

۱. آقای دکتر حسین اهری	۱۵۰۰۰ ریال (به‌عنوان هزینه ایاب و ذهاب)
۲. آقای داریوش همایون	۷۰۰۰۰ ریال
۳. آقای چنگیز بهروز	۱۰۰۰۰۰ ریال
۴. خانم شهناز مستوفی	۲۰۰۰۰۰ ریال
[امضا همایون]	[امضا اهری]
[امضا بهروز]	۵۶۹

به نظر می‌رسد فریده کامکار شاهرودی خیلی دیر پی به تمامت خواهی و انحصار طلبی همایون برده است. همایون اصولاً فردی نیست که علاقه مند به رایزنی و یا مشارکت دادن دیگران در تصمیم‌گیری‌هایش باشد. وی با تقلیل اعضای هیئت مدیره از پنج نفر به سه نفر، عملاً شرایطی را مهیا ساخت که صاحب امتیاز روزنامه از دور بازی که خود به راه انداخته بود خارج و حذف شود و عملاً چنین نیز شد.

آیندگانی‌ها در پایانه پائیز ۱۳۴۸ به مناسبت گذشت دو سال از آغاز فعالیت روزنامه

جشنی را در سینما آستارا واقع در شمیران و نزدیک میدان تجریش برپا ساختند که موجب مضحکه شرکت‌کنندگان، حتی مخبر ساواک نیز شده است. در این مراسم همایون از دگرگونی‌ها و کارکردهایی یاد می‌کند که از سال ۱۳۳۳ به گونه‌ای جهشی به رهبری «شاهنشاه آریامهر» به سوی تحول و سازندگی روی داده است. مطالعه گزارش خبری ساواک از این مراسم ویژه و سرگرم‌کننده خالی از لطف نیست.

رونوشت گزارش خبر شماره ۲۵۲۰/۳۲۰۵۶ [مورخ] ۴۸/۱۰/۴ منبع ۱۱۳۰

موضوع: جشن روزنامه آیندگان در سینما آستارا تجریش

به مناسبت آغاز سومین سال انتشار روزنامه آیندگان نشریه یومیه صبح تهران، حسین مشایخی سرپرست روزنامه در منطقه شمیران، عده‌ای از طبقات مختلف را دعوت نموده بود که در ساعت ۲۰/۳۰ روز شنبه ۴۸/۹/۲۹ در محل سینما آستارا تجریش حضور بهم رسانند. کارت‌های دعوت بدین نحو توزیع شده بود که با یک کارت دو نفر می‌توانند شرکت کنند و روی پاکت «جنابعالی و بانو» قید گردیده بود لکن با مراجعه حامل کارت، پلیس ممانعت می‌کرد و از هر نفر کارت جداگانه مطالبه می‌نمود و مدخل ورودی سالن انتظار انتظامات در دست چند نفر از روزنامه‌فروشی‌ها به سرپرستی پرویز منصوری بود. در اینجا عده‌ای زن و مرد جمع شده بودند و هر لحظه به تعداد جمعیت اضافه می‌گردید و مسئولین در ورودی را بسته بودند. ناگزیر ازدحام مردم باعث برهم زدن نظم گردید و مأمورین پلیس برای متفرق نمودن آنان وارد عمل شدند. شخصی که به پلیس اعتراض کرد وسیله سروان کاوه، افسر کلانتری بخش یک به شدت کتک خورد و مدیر داخلی سینما به صورت چند تن از محصلین سیلی نواخت و جمعی را با لگد و هول دادن از پشت در سالن دور می‌کرد و سیروس آموزگار مدیر و سردبیر روزنامه هم در بین جمعیت حضور داشتند و شخصاً ناظر این صحنه بودند. سرانجام ساعت ۲۱/۳۰ در ورودی به روی مدعوین بازگردید و جمعیت داخل سالن شدند. با نواختن سرود شاهنشاهی اعلام برنامه گردید و اولین تک مضراب جمعیت با صدای به عزت شرف «لا اله الا الله» شنیده شد و آن هنگامی بود که چند ردیف صندلی متصل بهم برای نشستن چند نفر به داخل سالن سینما آورده شد. ابتدا حسین مشایخی سرپرست روزنامه در شمیران خیرمقدم گفت. سپس داریوش همایون مدیر روزنامه مشغول سخنرانی گردید. نامبرده پیرامون مشکلات چاپ و انتشار روزنامه یومیه بیاناتی نمود و گفت که پانزده سال است کشور ما به طرف تحول و سازندگی گام برداشته که این جهش به

رهبری شاهنشاه آریامهر صورت گرفته؛ البته رجال وطن پرست در گذشته در کشور ما بودند ولی دیدیم که این اشخاص وطن پرست با این که مایل بودند کار مثبتی انجام دهند اما در عمل با مشکلات فراوانی روبه رو شدند. در بین نطق داریوش همایون عده‌ای از گوشه و کنار سالن و بالکن بدون دلیل برای او کف زدند و او را به صورت مسخره تشویق به ادامه سخنرانی می‌کردند. در اثر کف‌زدن‌های اشخاص، داریوش همایون گفتار خود را نیمه تمام گذارد. سپس گوینده برنامه سیروس آموزگار، سردبیر روزنامه را معرفی نمود. نامبرده اظهار داشت چون من آمادگی ندارم مزاحم نمی‌شوم. «جمعیت یکصدا گفتند به سلامت.» گوینده برنامه از فرماندار شمیران تقاضا کرد سخنرانی نماید. لحن صدای آقای شمس ملک‌آرا، فرماندار شمیران باعث شد که عده‌ای از جمعیت مانند بانوان که در مجلس عروسی حین نواختن آهنگ مبارک باد «لی‌لی‌لی» می‌گویند برای فرماندار چند مرتبه لی‌لی‌لی گفتند. فرماندار ضمن گفتار خود نام روزنامه آیندگان را فراموش کرد و از یک نفر نام روزنامه را سؤال کرد و این امر باعث شد که عده‌ای از جمعیت «هو کشیدند.» نیم ساعت برنامه متوقف شد چون سیم‌های یکی از بلندگوها اتصالی داشت. در این مدت سر و صدای زیادی از اشخاص شنیده می‌شد و هر آن نظم سالن بهم می‌خورد و مأمورین پلیس خود را به محل صدا می‌رساندند. سپس گوینده برنامه ارکستر را اعلام نمود. خانم غزال خواست برای اشخاص آواز بخواند لکن در اثر هو کشیدن اشخاص بدون اجرای برنامه به حال قهر صحنه را ترک کرد. برنامه ارکستر کاخ جوانان مشغول نواختن آهنگ‌های غربی گردید که سروصدا و اعتراض مردم باعث شد که آنها نیز برنامه خود را نیمه تمام گذارند. بعد جوایز هیئت کوهنوردی شمیران وسیله سرتیپ خواجه‌نوری به آنها داده شد و جمعیت قبل از پایان جشن سالن سینما را ترک نمودند.

نظریه رهبر عملیات: به جهت عدم مدیریت کافی حسین مشایخی، سرپرست روزنامه آیندگان در شمیران، این جشن به صورت نامطلوبی برگزار شده است.

نظریه ۲۰/۵/ش: نظریه رهبر عملیات مورد تأیید است.

نظریه ۲۰/۵/ش: حسین مشایخی از عناصر حزب ملت ایران می‌باشد که در ۳۱۲ دارای سابقه است.

رونوشت برابر اصل است. [امضا] ۵۷۰

همایون، کاندید نخست آیندگان برای سفرهای خارج از کشور نیز بود. در نیمه دوم سال ۱۳۴۸ طبق موافقتی که به عمل آمد به منظور تهیه رپرتاژ در جشن‌های ملی، چند روزنامه‌نگار از سوی وزارت‌خانه‌های اطلاعات ایران و مغرب تعیین و مبادله می‌شوند. از ایران همایون، مدیر روزنامه آیندگان برای شرکت در جشن تولد ملک حسن دوم عازم رباط پایتخت مراکش شد.^{۵۷۱} وی در نیمه سال ۱۳۴۹ به منظور شرکت در سمپوزیوم بین‌المللی جامعه و رسانه‌های جمعی کشورهای آسیا و افریقا عازم ایروان، مرکز ارمنستان شوروی شد.

به: مدیریت کل
اداره سوم (۳۲۵)
نخست‌وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
شماره: ۸۱۳/۱۹۹۳۹/ج
تاریخ ۴۹/۶/۱۸
درباره: آقای داریوش همایون

برابر اعلام وزارت امور خارجه آقای داریوش همایون، مدیرعامل شرکت سهامی روزنامه آیندگان به منظور شرکت در سمپوزیوم بین‌المللی جامعه و وسایل اطلاعات دسته‌جمعی کشورهای آسیا و افریقا که در مهرماه سال جاری در شهر ایروان تشکیل خواهد شد تعیین و به سفارت اتحاد جماهیر شوروی معرفی گردیده است. مراتب جهت اطلاع اعلام می‌گردد.

مدیرکل اداره هشتم. هاشمی
از طرف قاجار [امضا] ۵۷۲

با نیمنگاهی به آخرین صورت‌جلسه مجمع عمومی آیندگان که در اختیار نگارنده قرار گرفته است بار دیگر پی به همه‌کاره بودن همایون در این تشکیلات می‌بریم. همانگونه که پیشینی می‌شد کامکار شاهرودی به آسانی از صحنه برکنار شده است. بهروز حدف دیگر همایون است و اهری نیز مترسک بی‌اراده‌ای بیش نیست. مستوفی هم کاملاً زیر سایه مرد همه‌کاره تشکیلات است و جرأت ابراز کوچکترین مخالفتی را ندارد. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی صورت‌جلسات مجمع عمومی آیندگان که تاکنون بدان اشاره شد به خامه همایون است.

۵۷۱. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۸. تهران، کیهان، ۱۳۴۹، ص ۷۹.

۵۷۲. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۶۹.

اسامی حاضران در مجمع عمومی شرکت سهامی انتشارات آیندگان

دکتر حسین اهری ۵۹۰ سهم [امضا]

داریوش همایون ۲۵۰ سهم [امضا]

بانو شهناز مستوفی ۱۳۰ سهم [امضا]

صورتجلسه مجمع عادی شرکت سهامی خاص انتشارات آیندگان

پیرو آگهی منتشره در روزنامه آیندگان به تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۵۰، جلسه مجمع عمومی عادی شرکت سهامی انتشارات آیندگان (خاص) روز ۲۰ خرداد ۱۳۵۰ ساعت ۵ بعدازظهر در محل شرکت واقع در خیابان شاه، چهارراه گیتی تشکیل گردید.

سهامداران حاضر در جلسه عبارت بودند از آقایان دکتر اهری ۵۹۰ سهم و داریوش همایون ۲۵۰ سهم و بانو شهناز مستوفی ۱۳۰ سهم. چون اکثریت حاضر بود مجمع وارد دستور شد.

ابتدا آقای اهری به سمت رئیس مجمع و آقای داریوش همایون و بانو مستوفی به سمت ناظر تعیین گردیدند. آقای مدیرعامل گزارش عملیات سال ۱۳۴۹ را قرائت کردند و سپس مجمع ترازنامه و حساب سود و زیان مندرج در ترازنامه را که به امضای بازرس رسیده بود تصویب نمود، مقرر گردید که برای تبدیل سهام بانام آقای بهروز که به آقای دکتر حسین اهری منتقل شده است آگهی لازم منتشر گردد.

آقایان دکتر حسین اهری و داریوش همایون مجدداً به عنوان عضو هیأت مدیره انتخاب شدند و در مورد سایر مسائل و انتخاب عضو دیگر هیأت مدیره جلسه به عنوان تنفس تعطیل و جلسه آینده به روز شنبه ۲۲ خرداد موکول گردد.

۵۷۳ [امضا اهری]

[امضا مستوفی]

[امضا همایون]

اخراجها و تعلیقاتها

موضوع مهمی که در نشست نیمه خرداد ۱۳۵۰ مجمع شرکت آیندگان ملاحظه می شود، عدم حضور جهانگیر بهروز و واگذاری ۱۹۰ سهم او به حسین اهری است. توضیحات دکتر عباس میلانی در گفت و گوی مورخ ۲ آوریل ۱۹۹۹ و ۶ ژوئن ۱۹۹۹ خود با بهروز و همایون که در گزاره زیر آمده است، روشنگر این ابهام می باشد.

گرچه دولت اکثریت سهام آیندگان را صاحب بود، گرچه ساواک از طریق آزمون در روزنامه حضور دائمی داشت، و گرچه همایون خود روزنامه‌نگاری سرشناس و قابل اطمینان بود و سالها علیه کمونیسم جنگیده بود، با این حال اندکی پس از آغاز کار آیندگان، خشم شاه علیه آن برانگیخته شد. دو نفر از مسئولان و صاحبان اصلی روزنامه، در دو مقطع مختلف، و به دستور مستقیم شاه از آیندگان اخراج شدند. اولی جهانگیر بهروز نام داشت که از روزنامه‌نگاران پرسابقه مملکت بود. در سال ۱۳۵۰ مقاله‌ای در باب چند و چون آزادی مطبوعات در ایران نوشت. شاه که اغلب روزنامه‌های تهران را می‌خواند از مقاله عصبانی شد و به اخراج بهروز فرمان داد. دولت هم سهم او را که حدود ۱۵۰ هزار تومان می‌ارزید خرید و نه تنها از شرکت اخراجش کرد، بلکه از نوشتن مقاله در آیندگان هم یکسره محرومش ساخت.^{۵۷۴}

بنا به نوشته دکتر میلانی در توضیح پانویست پنجاه و چهارم فصل یازدهم اثر خود، نکات اصلی آنچه را بهروز بیان داشته است مورد تأیید همایون نیز واقع شد و «وقتی با همایون درباره انتقاد بهروز از انفعالش در آن هنگام صحبت کردم، در جواب گفت: "شاید حق با او باشد و من باید از او حمایت می‌کردم."»

اخراجی دوم، جواد منصور، برادر حسنعلی منصور، نخست‌وزیر مقتول بود. برادر حسنعلی منصور، جواد، هم که خود از نخستین اعضای کانون مترقی بود و پس از مرگ برادر به وزارت اطلاعات گمارده شده بود، «در ۲۶ فروردین، توسط نخست‌وزیر، اما به دستور مستقیم شاه از کار برکنار شد. برافتادن منصور گویا نتیجه مقاله‌ای بود که در آیندگان به چاپ رسید.»^{۵۷۵}

البته به نوشته میلانی، برخی ناظران و از جمله ایرج آریانپور در مکاتبات شخصی مورخ ۱۳ ژانویه ۲۰۰۰ بر این باورند که برکناری جواد منصور ناشی از مخالفت او با لایحه‌ای بود که در آن سازمان رادیو و تلویزیون از استقلال کامل برخوردار می‌شد.^{۵۷۶} اگرچه روشن نیست چرا منصور با لایحه‌ای که متضمن استقلال آن هم کامل سازمان رادیو و تلویزیون است، مخالفت می‌ورزد.

همایون تجربه کار در آیندگان را به مثابه گام و حرکتی نو می‌پندارد که با همکاری یک

۵۷۴. عباس میلانی. معمای هویدا. صص ۲۹۳-۲۹۴.

۵۷۵. همان، ص ۲۹۴.

۵۷۶. همان، ص ۵۱۸.

کادر جوان، بانگیزه و حرفه‌ای در سلک روزنامه‌نگاری موفق به رقابتی جدی با کارکرد سنتی جراید دوقلوی عصر کیهان و اطلاعات شد. البته دعوی همایون مبنی بر این‌که روش کار در آیندگان آزادمنشانه بوده است را نه تنها نمی‌توان جدی گرفت بلکه یک پز سیاسی غیرواقع‌بینانه و به سخره گرفتن سطح آگاهی مخاطبان است. اگرچه اعتراف همایون به «فضای بسته غیرقابل تنفس» حاکمیت پهلوی دوم که در آن «هر انتقادی در حکم خرابکاری تلقی می‌شد و دشمنی با رژیم»، جالب توجه است، لیک آیندگانی‌ها در صدد بودند خود را توجیه‌گر سیاست‌های رژیم و برآیند تعادل نظام در عرصه رسانه‌ای معرفی کنند.

روزنامه آیندگان به شهادت خوانندگانش و دست درکاران مطبوعات گام تازه‌ای بود در دنیای روزنامه‌نگاری ایران و تأثیر خیلی زیادی هم گذاشت، هم در روزنامه‌های موجود عصر که به نظر من دچار رکود چندساله شده بودند و هم در روزنامه‌هایی که بعد از آیندگان انتشار پیدا کردند. همه‌جا در مطبوعات جای پای خیلی مشخص آیندگان دیده می‌شد و از آن دوره و کارم در آن زمان بسیار راضی هستم. روش ما در آیندگان یک روش آزادمنشانه بود. سعی می‌کردیم که سیاست ایران را بازتر بکنیم و از آن حالتی که حالا معروف شده است به «اختناق» (ولی به هر حال سیاست ایران در آن سال‌ها، فضای بسته غیرقابل تنفسی بود) درش بیاوریم و کوشش کنیم جایی برای انتقاد سازنده در سیاست ایران باز شود. کار به جایی رسیده بود که هر انتقادی در حکم خرابکاری تلقی می‌شد و دشمنی با رژیم.^{۵۷۷}

اما همین همایون که به کمک همقطاران‌ش در تکاپو به منظور گشایش و انبساط سیاست ایران و بزک کردن سیمای حاکمیت پهلوی و تحصیل آبرو برای آن است از خشم شاهانه در امان نمی‌ماند و بخاطر اظهارنظری انتقادی به سان یک خرابکار و دشمن رژیم به وی نگریسته می‌شود.

داریوش همایون هم دست‌کم دو بار مورد غضب ملوکانه قرار گرفت. گناه اولش این بود که در مقاله‌ای نوشته بود آنچه در ایران به «انقلاب سفید» شهرت گرفته در واقع نه یک انقلاب که فرایندی اصلاحی بود. گناه دومش به مقاله‌ای تأویل‌پذیر بود که در آن او، به تلویح، از کیش شخصیت شاه انتقاد کرده بود. به تقاص این

جسارت، شاه دستور داد که همایون را از آیندگان اخراج کنند. مهم هم نبود که فکر تأسیس این روزنامه و بخشی از سهام اولیه آن به خود همایون تعلق داشت. همایون در حالی که لبخندی بر لب داشت می‌گفت: «برای پنج هفته، حق ورود به ساختمان روزنامه را نداشتم.» این بار هویدا به دفاع از همایون شتافت. چند روزی منتظر ماند و پس از آن که خشم شاه فرو خوابید، از او تقاضا کرد که از سرگناهان همایون بگذرد.^{۵۷۸}

اگرچه همایون در گفت‌وگوی خود با میلانی به تاریخ نگارش مقاله‌های یادشده و ممنوع‌الورود شدن موقت خود به آیندگان اشاره نمی‌کند، لیکن تورق برخی دستنوشته‌های او درباره «انقلاب سفید» و «حاکمیت پهلوی‌ها» ضروری و آموزنده است.

ستایشگر شاه

داریوش در مقاله‌ای با عنوان «پیگیری انقلاب»، «اصلاحات ارضی شاهنشاه آریامهر» را به مثابه «کلید جادویی گشایش مشکل سیاسی، اجتماعی ایران» می‌پندارد.

اصلاحات ارضی خطرناک‌ترین تصمیم سیاسی در تاریخ معاصر ایران است و همین یک تصمیم برای جاویدان نگه داشتن نام آغازکننده آن، شاهنشاه آریامهر، کفایت خواهد کرد... اصلاحات ارضی نشان داد که کلید جادویی برای گشودن مشکل سیاسی - اجتماعی ایران است.^{۵۷۹}

همایون زمانه حاکمیت پهلوی‌ها در نیم‌سده اخیر (۱۳۰۵-۱۳۵۵) را «رنسانس ناسیونالیسم ایرانی» می‌داند.

پنجاه سال گذشته هم‌زمان با باززایی (رنسانس) ناسیونالیسم ایرانی بوده است.^{۵۸۰}

همایون در رساله «نگاهی به گذشته برای ساختن آینده»، ایدئولوژی دوران پهلوی‌ها

۵۷۸. عباس میلانی. معمای هویدا. ص ۲۹۴.

۵۷۹. آیندگان (روزنامه). مورخ ۲۰ دی ۱۳۴۸، ص ۵.

۵۸۰. مبدأ تاریخ شاهنشاهی. تهران، وزارت اطلاعات و جهانگردی، ۱۳۵۵، ص ۱۰۸.

را ملهم از ناسیونالیسم، تعهد، توسعه، ترقی و عدالت اجتماعی می‌داند که پیش از برآمدن دودمان پهلوی و حتی پس از انقراض آنان بی سابقه بوده است.

ایدئولوژی عصر پهلوی، آمیزه‌ای از ناسیونالیسم و تعهد به توسعه و ترقی خواهی و عدالت اجتماعی، نزدیک به شش دهه ایران را از تجزیه و هرج و مرج رهانید و بدان یک زیرساخت فرهنگی و اقتصادی و سازمانی بخشید که نه پیش از آن داشت و نه پس از آن حتی حفظ شد.^{۵۸۱}

به نظر می‌رسد به منظور کمک به حافظه تاریخی همایون، نقل یادداشت‌های چهار دهه پیش وی در باب «جرات انقلابی پهلوی دوم در نوسازی جامعه ایران در ابتدای دههٔ چهل» لازم و سودمند می‌نماید.

از ۱۳۴۱ شاهنشاه یک جرات انقلابی را برای نوسازی جامعهٔ ایرانی آغاز کردند. اصلاحات ارضی، صنعتی کردن کشور، آزاد کردن توده اصلی جمعیت (کشاورز و کارگر و زن) و مبارزه پیروزمندانهٔ نفت، اسباب مادی تحولات را فراهم کردند.^{۵۸۲}

به هر روی از دیگر تلاش‌های عمده همایون در شرکت آیندگان می‌بایست به تکاپوی او به منظور افزایش تیراژ روزنامه اشاره کرد. چنین تحرکی را می‌توان از بهار سال ۱۳۵۱ آشکارتر دید. وی در مورخهٔ ۱۲ خرداد ۱۳۵۱ در نامه‌ای به دکتر زرنگار، مدیرکل وزارت اطلاعات، با امعان نظر به فعالیت چهارسالهٔ آیندگان و این‌که تیراژ آن کمتر از ۱۵۰۰۰ نسخه نیست تقاضا می‌کند از نظر تعیین نوع آگهی، آیندگان در ردیف دو (روزنامه‌هایی که تیراژشان بین ۱۵ تا ۳۰ هزار نسخه است) قرار گیرد.^{۵۸۳} این درخواست در پایان همان سال از طرف وزیر اطلاعات مورد موافقت واقع می‌شود.^{۵۸۴} کمتر از یک سال بعد - ۲۶ آذر ۱۳۴۶ - همایون از محمود پورشالچی، معاون وزارت اطلاعات می‌خواهد تا روزنامه آیندگان از نظر تعیین نرخ آگهی‌ها در ردیف ۳ مطبوعات گذاشته شود (یعنی جرایدی که تیراژ آنها میان ۳۰ تا ۵۰ هزار نسخه است).^{۵۸۵} این

۵۸۱. داریوش همایون. *دیروز و فردا، سه گفتار دربارهٔ ایران انقلابی*. امریکا، ۱۹۸۱، ص ۱۱۲.

۵۸۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۸۷-۵-۲-۶۴۳هـ.

۵۸۳. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۱۷۲-۱۷۳.

۵۸۴. همان، ص ۱۷۶.

۵۸۵. همان، ص ۱۷۷.

درخواست نیز سال بعد از سوی وزارت اطلاعات مورد موافقت قرار می‌گیرد.^{۵۸۶} همایون روز چهارم آبان ۱۳۵۵ مقارن با تولد محمدرضا پهلوی به همراه جمعی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان، مترجمان و هنرمندان به دریافت نشان تاج نایل می‌آید. در فرمان شاهانه آمده است:

با تأییدات خداوند متعال، ما محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، برای ابراز عواطف همایونی دربارهٔ داریوش همایون، مدیر روزنامهٔ آیندگان، به موجب این فرمان یک قطعه نشان درجه چهارم تاج به نامبرده اعطا نمودیم.

به تاریخ چهارم آبان ماه ۲۵۳۵^{۵۸۷}

در میان روزنامه‌نگاران دکتر مهدی سمسار، مدیر مسئول و سردبیر روزنامه رستاخیز نیز نشان تاج دریافت کرد. همچنین منصور تاراجی سردبیر روزنامه اطلاعات، اسماعیل پوروالی رئیس مردم‌سرای سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، راجی صمغ‌آبادی نویسنده کیهان انگلیسی و نجات‌الله راه‌نجات مدیر روزنامه نجات اصفهان نشان همایون گرفتند. در میان خبرنگاران و نویسندگان نام محمدرضا حائری نماینده و گزارشگر رادیو تلویزیون ملی ایران در هنگ‌کنگ و مسعود بهنود و فرهنگ فرهی، نویسنده و مجریان برنامه‌های رادیویی، و همایون مجد مسئول خبرگزاری تلویزیون ملی ایران دیده می‌شود. در بین گویندگان رادیو و تلویزیون فقط یک زن «گلی یحیوی» گوینده قدیمی تلویزیون به دریافت نشان همایون نائل آمد و از گویندگان و گزارشگران مرد اسامی حسین توصیفیان، محمد خواجه‌جوی‌ها، جمشید عدیلی، مرتضی لطفی، فریدون فرح‌اندوز، فریدون توفیقی، و سعید قائم‌مقامی به چشم می‌خورد.^{۵۸۸}

در قوارهٔ یک نخست‌وزیر

اگر نخستین شمارهٔ منتشره روزنامه آیندگان را مورخ ۲۵ آذرماه ۱۳۴۶ در نظر بگیریم،^{۵۸۹} همایون بسیار زودتر از آنچه انتظار می‌رفت در اجتماع آن روز ایران قد

۵۸۶. همان، ص ۱۸۰.

۵۸۷. مرکز اسناد مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۶-۳۲-۶۴۳هـ.

۵۸۸. کیهان (روزنامه). مورخ ۱۳۵۵/۸/۶؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۲۰۱-۲۰۲.

۵۸۹. کلاس ۴۷۱۳۴۹، ج ۱، ص ۳۷، سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛ به نقل از: داریوش همایون به روایت اسناد

ساواک. ص ۲۷.

می‌کشد به گونه‌ای که در فاصله حدود ۱۶/۵ ماه از تولد آیندگان مقام بلندپایه سفارت امریکا در تهران طی گزارش «سری و غیرقابل رؤیت برای بیگانگان» مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۹ / ۶ اردیبهشت ۱۳۴۸ درباره «لیست رابطین ال. دبلیو. سماکیس»، همایون را روزنامه‌نگار جوان و با استعدادی می‌داند که «در خلال سال‌های زیادی از نظر کارمندان سفارت معروف بوده است»، فردی که «به طور قطع» می‌تواند «وزیر مطلوبی» شود و «یک روزی تا حد نخست‌وزیری برسد».

آقای داریوش همایون از روزنامه آیندگان که در خلال سال‌های زیادی در نظر کارمندان سفارت معروف بوده است. او بدون شک یکی از روزنامه‌نگاران جوان و با استعداد ایرانی است و به طور قابل توجهی از داشتن شهرت در محدوده ایرانی‌های جوان «ملی‌گرا» لذت می‌برد. به نظر می‌رسد که همایون این طور انتخاب شده که خیلی زیاد از صحنه سیاسی ایران دور شود مخصوصاً حالا که در یافتن مقامی برای خودش در این تأسیسات موفق شده است و بدون این مقام خسارت جبران‌ناپذیری به شخصیت خود به عنوان یک متفکر مستقل خواهد زد. در سال‌های اخیر، مخصوصاً از زمانی که همایون در روزنامه صبح و جدید آیندگان شروع به کار کرده به نظر می‌رسد که در رابطه‌اش با سفارت فاصله بیشتری گرفته است. برای مثال در خلال سال گذشته دعوت‌هایی که برای مراسم رسمی سفارت از وی به عمل آمده بدون جواب مانده است. با وجود این، او به طور واضح بایستی از جمله کسانی باشد که در لیست دعوتی سفارت باقی بماند چرا که او به طور قطع وزیر مطلوبی است و می‌تواند یک روزی تا حد نخست‌وزیری برسد. تلفن، آیندگان. ۵۹۰

شاید اشتغالات همایون در راه‌اندازی آیندگان موجب شد تا به زعم مقام بلندپایه سفارت امریکا در تهران، همایون «در رابطه‌اش با سفارت فاصله بیشتری» بگیرد، لیک وی هرگز پیوند خود را با مقامات «ویژه» امریکایی مأمور در تهران قطع نکرد. توجه به نکات مستور در چکیده تحلیل مهم یکی از بلندپایگان سفارت امریکا در تهران که با بهره‌وری از یادداشت‌های مارتین هرتر تهیه شده است و به گونه «خیلی محرمانه» در مورخه ۲۶ نوامبر ۱۹۶۹ م / ۵ آذر ۱۳۴۸ ش با عنوان «مقداری یادداشت‌های بیوگرافیک

برای آقای توسایننت» آماده شده است، ضروری می‌باشد.

داریوش همایون، سردبیر روزنامه آیندگان است. پرونده بیوگرافی او را ببینید. حس ملی‌گرایی داریوش در حال زنده شدن است ولی معذالک وی کاملاً باهوش، مطلع، و بسیار خوشحال از آشنایی با شما می‌باشد و مایل است که هر چند یک بار با شما ملاقاتی داشته باشد. من معمولاً او را موقع نهار دیده‌ام. روزنامه وی توسط دولت حمایت می‌شود و بعضی‌ها وی را متهم می‌کنند به این‌که خودش را به رژیم فروخته است، ولی من فکر می‌کنم که وی استقلالش بیش از اینها باشد و ارزش دارد که با وی آشنا شوید.^{۵۹۱}

همایون در سایه فعالیت‌های آیندگانی خود مبادرت به تأسیس شرکت‌های مرتبط با کار و موضوع فعالیت مطبوعاتی خود نیز کرد، که از جمله آنها «شرکت سهامی سازمان آگهی‌ها» با مسئولیت محدود بود. سهامداران این شرکت که به شماره ۱۴۶۵۴ در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت رسید عبارت بودند از:

۱. فرهاد هرمزی، مدیر سازمان فاکوپا با ۲۷/۵٪ سهم.
۲. داریوش همایون، مدیر روزنامه آیندگان با ۲۲/۵٪ سهم.
۳. طاهر ممتاز، مدیر شرکت تبلیغاتی ایده با ۱۲/۵٪ سهم.
۴. حسین چهاربخشی، مدیر شرکت تبلیغاتی سیتِه با ۱۲/۵٪ سهم.
۵. احمد عبدلی، مدیر شرکت کاسپین با ۱۲/۵٪ سهم.
۶. منوچهر انور، با ۱۲/۵٪ سهم.^{۵۹۲}

فعالیت این شرکت از تابستان ۱۳۵۰ آغاز شد و تا اوایل سال ۱۳۵۳ ادامه یافت. عمده کار این شرکت که به سان یک بنگاه مطبوعاتی عمل می‌کرد تهیه و تدارک آگهی از مراکز دولتی، شرکت‌های بخش خصوصی، و کمپانی‌های خارجی بود. در پی انحلال شرکت سهامی سازمان آگهی‌ها، همایون با همیاری جمعی اقدام به تأسیس «شرکت خدمات عمومی و نمایشگاهی» نمود. صاحبان سهام شرکت عبارت بودند از:

۱. سازمان خدمات بازرگانی و تولیدی، تعداد ۹۸ سهم از ۲۰۰ سهم شرکت را با نمایندگی سیاوش عماد، مدیر عامل شرکت در اختیار داشت.

۵۹۱. همان، ج ۱۷، ص ۶۵.

۵۹۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲.

۲. شرکت هیکو، صاحب ۲۰ سهم از ۲۰۰ سهم شرکت با نمایندگی محمود رضائی، مدیرعامل شرکت بود.
۳. شرکت آلوم پارس، شمار ۲۰ سهم از ۲۰۰ سهم شرکت را، با نمایندگی بهمن خاکی، مدیرعامل شرکت، به خود اختصاص داده بود.
۴. شرکت مدیا، دارنده ۳۰ سهم از ۲۰۰ سهم شرکت به نمایندگی پرویز پرتوی، مدیرعامل شرکت بود.
۵. شرکت ایران جان ایر، میزان ۱۰ سهم از ۲۰۰ سهم شرکت را با نمایندگی بهرام صدری، مدیرعامل شرکت در اختیار داشت.
- بر مبنای اسناد موجود، اعضای هیئت مدیره شرکت خدمات عمومی و نمایشگاهی در تیرماه ۱۳۵۴ عبارت بودند از: داریوش همایون، سیاوش عماد، محمود احمدی، فرخ سیدعسکری، و بهمن خاکی.^{۵۹۳}
- به هر تقدیر، کارکرد همایون در روزنامه آیندگان چنان مقبول واقع شده بود که در ۴ آبان ۱۳۵۵ از سوی محمدرضا پهلوی «عواطف همایونی درباره داریوش همایون، مدیر روزنامه آیندگان» بروز یافت و وی به دریافت نشان درجه چهارم تاج نایل آمد.^{۵۹۴}
- محمدرضا پهلوی روز قبل از اهدای نشان تاج به همایون، در گفت‌وگویی شعارگونه با امیر طاهری اظهار می‌دارد: تنبل‌خانه‌ها را به هم می‌ریزیم... از ملت چیزی را پنهان نمی‌کنم... تنها بیمه‌نامه ما در برابر آینده قوی شدن است... به زور هم شده من این مملکت را درست می‌کنم و به تمدن بزرگ می‌رسانم...؛ و در پاسخ به پرسشی درباره نگاه خود نسبت به نیم قرن پادشاهی پهلوی می‌گوید: «قبل از هرچیز پیش خودم فکر می‌کنم که قبل از ما اصلاً این مملکت چه بوده است... همه ما را مسخره می‌کردند.» و همایون همان روز در یادداشتی می‌نویسد: «شاهنشاه در مصاحبه اخیر خود که پر از بینش‌های ژرف بود و باید در فرصت‌های بیشمار بدان بازگشت» به تمجید اظهارات همایونی می‌پردازد^{۵۹۵} و به دریافت نشان شاهانه نایل می‌آید و از آن پس گویا بیش از گذشته نام و نشان‌دار می‌گردد.

۵۹۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۰-۷-۳-۶۴۳.ه

۵۹۴. همان، شماره سند ۱۶-۳۲-۶۴۳.ه

۵۹۵. آیندگان (روزنامه). مورخ ۴ آبان ۱۳۵۵، صص ۱، ۵، ۷، ۹.

فصل یازدهم

نردبان ترقی

هما و اتحادیه
جدایی پس از ۲۲ سال
هما و همایون
سکوی پرش
هما و ناهید
سایه عمر

هما و اتحادیه

هما زاهدی در ۲۸ دی ۱۳۵۰ به همسری داریوش همایون درآمد. هما فرزند سرلشکر فضل‌الله زاهدی در یکم مهر ۱۳۱۰ متولد شد. پدرش از عوامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی، و نخست‌وزیر برکشیده کودتا و برادرش اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه، سفیر ایران در امریکا، و داماد محمدرضا پهلوی بود. هما در حالی که هجده بهار از عمرش نمی‌گذشت، در ۲۰ اسفند ۱۳۲۸ با عبدالحسین اتحادیه ازدواج کرد. عبدالحسین اتحادیه، فرزند رحیم، متولد ۱۳۰۱، بازرگانی متمول و سهامدار کارخانه تولید مشروبات الکلی و کارمند سازمان مسکن بوده است. رحیم اتحادیه، پدر عبدالحسین اتحادیه دارای بیست و یک فرزند بود و با خرید خانه اعیانی اتابک اعظم در منطقه لاله‌زار تهران می‌زیست. فرزندان اتحادیه اهل تجارت، سیاست، تحصیل و فرهنگ بودند. دو خانواده اتحادیه و زاهدی بر اثر پیوند زناشویی با یکدیگر وصلت خانوادگی یافتند. تاج‌الملوک، دختر رحیم اتحادیه سالها پیش از کودتای ۲۸ مرداد به همسری سپهبد فضل‌الله زاهدی درآمد. این ازدواج نزدیکی دو خانواده را موجب آمد، اما با این حال ازدواج حسین اتحادیه و هما زاهدی مخالفت‌هایی را در میان اعضاء هر دو خانواده برانگیخت، لیک با این وجود عشق و علاقه فراوانی که میان حسین و هما پدیدار شده بود سرانجام این دو را به یکدیگر رساند. ۵۹۶

۵۹۶. گفت‌وگوی نگارنده به اتفاق آقای دکتر باقر عاقلی با آقای عبدالحسین اتحادیه در ۲۰ دی ۱۳۸۰ در خانه معروف وی در لاله‌زار؛ این خانه از آن رو شهره‌عام است که سریال تلویزیونی «دایی جان ناپلئون» در آن فیلمبرداری شد. اتحادیه در پایان همین سال در حالی که برای دیدار فرزندانش رهسپار سوئیس بود، درگذشت.

ثمره ازدواج عبدالحسین اتحادیه با هما زاهدی دو دختر بود. شهره، که در ۱۳ دی ۱۳۲۹ زاده شد و لیلا، که در ۱۱ آذر ۱۳۳۸ دیده به جهان گشود. حسین و هما هر دو فاقد تحصیلات عالی بودند. در این میان تنها یک پژوهشگر مدعی است که هما در علوم اجتماعی تحصیلات عالی داشت.^{۵۹۷} هما از نیمه دوم دهه چهل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را فزونی بخشید و برای نخستین مرتبه به نمایندگی دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی از همدان برکشیده شد. دوره ۲۲ مجلس از ۱۴ مهر ۱۳۴۶ آغاز و تا ۹ شهریور ۱۳۵۰ ادامه یافت. وی در بیست و سومین دوره مجلس شورای ملی برای دومین مرتبه متوالی از همدان به مجلس راه یافت. دوره ۲۳ مجلس از ۹ شهریور ۱۳۵۰ آغاز و تا ۱۶ شهریور ۱۳۵۴ استمرار داشت. هما زاهدی در بیست و چهارمین دوره مجلس شورای ملی برای سومین مرتبه متوالی بار دیگر از همدان به درون مجلس راه یافت. واپسین دوره (۲۴) مجلس از ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ آغاز و تا زمان انقلاب اسلامی ادامه داشت.

هما زاهدی در مدت خدمتگزاری پهلوی دوم به دریافت مدال‌ها و نشان‌هایی نیز نایل آمد که به چند مورد آن با تکیه بر مدارک بازمانده اشاره می‌شود. در ۴ آبان ۱۳۴۶ به مناسبت برگزاری «جشن تاجگذاری شاه و فرح» به وی مدال تاجگذاری اهداء شد.^{۵۹۸} در ۲۷ مهر ۱۳۵۰ به مناسبت برپایی «جشن بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران» مدال یادبود دریافت می‌کند.^{۵۹۹} پس از آن به دستور شاه به یاد «آئین ملی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی» مدال پهلوی ارزانی اش می‌گردد.^{۶۰۰} و...

هما مدت بیست و دو سال همسر اتحادیه بود. وی بنا به گزارش مأموران ساواک، زنی «عیاش و اهل جلسات شب‌نشینی و علاقمند به قمار بود.»^{۶۰۱} هما زاهدی عضو سازمان زنان، رئیس انتشارات و عضو هیأت مدیره و هیأت امنای کانون پرورش فکری

۵۹۷. ابراهیم صفائی. زندگینامه سپهبد زاهدی. تهران، علمی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۳، مؤلف اثر، برای این مدعی خود

هیچ مدرکی را ارائه نمی‌دهد. وی همچنین سال تولد هما زاهدی را به خطا ۱۳۱۱ پنداشته است.

۵۹۸. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۳-۳۲-۲۱۷ ز.

۵۹۹. همان، شماره سند ۵-۳۲-۲۱۷ ز.

۶۰۰. همان، شماره سند ۹-۳۲-۲۱۷ ز.

۶۰۱. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۱۶۷.

کودکان و نوجوانان^{۶۰۲}، و عضو هیأت امنای دانشگاه بوعلی همدان نیز بود.^{۶۰۳} وی در ابتدای سال ۱۳۴۹ بنیان یک شرکت تبلیغاتی به نام «مدیا» را به اتفاق داریوش همایون، نهاد، نفر سوم شرکت پرویز پرتوی تبریزی بود؛ و با توافق اعضای هیأت مدیره، مدیر مسئول شرکت مدیا - که واقع در خیابان شیراز، کوچه خلخال، شماره ۴ بود - هما زاهدی تعیین گردید.^{۶۰۴}

جدایی پس از ۲۲ سال

به نظر می‌رسد هما تا پیش از آشنایی و همکاری با همایون با همسرش - حسین اتحادیه - مشکل چندانی که منجر به قطع پیوند زناشویی وی شود، نداشته است و روزگار نسبتاً خوشی را می‌گذراند. یافتن تصویری از او و اتحادیه سوار بر قایق تفریحی که حسین بن طلال، پادشاه اردن شخصاً هدایت آن را در خلیج عقبه بر عهده دارد، نشانگر اهمیت جایگاه و منزلت زاهدی‌ها برای دوستداران و ارادتمندان خاندان پهلوی و وابستگان آنها، و البته شأن و موقعیت ملک حسین در آن زمان دارد. با این وجود به نظر می‌رسد از سال ۱۳۴۸ پیدایی اختلافات جزئی خانوادگی میان زاهدی و اتحادیه باعث دوری این دو از یکدیگر شده باشد. دستیابی به نامه‌ای متعلق به اتحادیه در نیمه سال یاد شده که در آن همسرش (هما) را مخاطب قرار داده است. مؤید مطلب فوق است.

سه‌شنبه هیجدهم شهریور ماه ۱۳۴۸

همای عزیز، انشاءالله^{۶۰۵} که حالت خوب و خوش هستی. از حال من بخواهی بسیار بد بودم ولی فعلاً نسبتاً خوبم. پس از رفتن شماها از فرودگاه حالم بد شد. به قول دکتر اسهال عصبی گرفته بودم که خوشبختانه سه چهار روزی بیشتر طول

۶۰۲. همکاری هما زاهدی با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از یکم مرداد ۱۳۴۶ و در پی انتصاب وی از سوی فرح دیبا (پهلوی) به سمت مشاور مرکز ایرانی فیلم برای کودکان و نوجوانان که وابسته به کانون یاد شده است آغاز گردید. نک: مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۱۷-۳۲-۱ ز.

۶۰۳. از سوی اسدالله علم، وزیر دربار شاهنشاهی طی فرمانی به شماره ۴۸۱-۳ مورخ ۵ مرداد ۱۳۵۳، حکم انتصاب هما زاهدی مبنی بر عضویت وی در هیأت امنای دانشگاه بوعلی سینا که به تأیید شاه نیز رسیده بود، اعلام می‌گردد. طبق ماده ۵ اساسنامه دانشگاه بوعلی، هما زاهدی از ۱۳۵۳/۴/۳۱ به مدت سه سال به این عنوان نایل می‌آید. نک: مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۱۷-۳۲-۷ ز.

۶۰۴. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. صص ۱۶۷-۱۶۸.

۶۰۵. در اصل: اله، که تا به آخر تصحیح شد.

نکشید. نامه‌ات رسید. خیلی خوشحال شدم که به همگی شماها دارد خوش می‌گذرد. از این که لیلا را نفرستادی خیلی ناراحت شدم و تعجب می‌کنم کسی که دم از انصاف می‌زند واقعاً چه بی‌انصاف تشریف دارد. من واقعاً از مسافرت شهره خیلی خیلی رنج بردم و هنوز هم دلم راضی نیست ولی دلم خوش بود که به جبران آن لیلا می‌آید و خیال داشتم مرخصی گرفته ده روزی با لیلا به مسافرت بروم ولی باز هم مانند همیشه بودن بچه‌ها نزد هر کس از نظر تو مورد ایراد نیست جز نزد پدرشان؟

دیگر این که نفهمیدم تو با مشاورین بسیار واجد شرایط خوب خودت نشسته و تصمیم گرفته و همه جا هم جار زده‌اید که چه و چرا. از تو خیلی تعجب می‌کنم اگر هر تصمیمی داری اول با طرف مربوطه‌اش بنشین صحبت‌های لازمه را بکن، بعد هم به طرز درست عمل کن، نه این که تمام شهر را پر کرده‌اید از یک مقدار مزخرفات و شر و ورگفتن مردم. من نفهمیدم مقصودت از کثیف کردن زندگی و به لجن کشیدن همه چیز بچه‌ها و خودمان چیست. انشاءالله فکرهایت را کرده‌ای. من خیلی حرف دارم، منتظر آمدنت می‌شوم و فعلاً نمی‌نویسم چون می‌دانم سخت ناراحت خواهی شد. راجع به کار شهره، بر خلاف میل من شاید به میل خودت و خودش عمل کردی تا اندازه‌ای بایستی قبول کنم چه شهره خوشبختانه بزرگ شده و حق اظهار نظر و تصمیم دارد و باز هم خوشبختانه مغزش خیلی خوبست و قابل اطمینان. ولی راجع به لیلا خواهش می‌کنم دیگر مرا در مقابل عمل انجام شده و مانور دادن توسط این و آن قرار نده چه من اصلاً حاضر نیستم یک دقیقه بدون لیلا و تنها زندگی کنم و فعلاً هم که تو با کاریر سیاسی که داری بیشتر مایلی روزها با وزرا و بزرگان ناهار^{۶۰۶} و شب‌ها هم با سفها شام بخوری و شاید هم به قول خودت برای پیشرفت کارهایت لازم و مناسب باشد، دیگر وقتی برای زندگی خانه و خانواده نداری؟

برای لیلا هم بهتر است نزد من باشد، خیلی خیلی بهتر است، چه زندگیمان تقریباً با هم جورتر است چه خوشبختانه من هنوز بچه [تاخوانا] را دوست دارم و از «ددری» شدن متنفرم و دلم می‌خواهد چند صباح آخر عمر را هم به میل خودم با دخترم زندگی کنم. باز هم می‌گویم حاضر به تنها زندگی کردن نیستم و به خصوص بعد از رفتن شهره برایم غیر مقدور است و باز هم خواهش می‌کنم راجع به این موضوع دست از خودخواهی و لجاجت و یکدندگی^{۶۰۷} برداری به نفع همه ماها به

۶۰۶. در اصل: نهار.

۶۰۷. در اصل: یکدندگی.

خصوص لایلا و خودت می‌باشد. انشاءالله پس از استراحت کامل در فرنگ و دور بودن از خیلی آدم‌ها... وقتی تهران آمدی مفصلاً با تو صحبت خواهم کرد، چه هنوز من که به قول معروف یک طرف معامله هستم (ناسلامتی) نمی‌دانم این اداه‌ها و صحبت‌ها برای کیست و راجع به چیست و چه اتفاق خارق‌العاده‌ای یک دفعه در زندگی سرکار رخ داده است! به هر جهت به صلاح همگی ما و به خصوص بچه‌ها این است که خودمان و زندگیمان را سوژه و دست‌آویز مردم قرار ندهیم و هر تصمیمی که می‌خواهیم بگیریم خودمان با فکر صحیح و عقل سلیم فکر کرده آن وقت عمل کنیم چه به نفع همگی می‌باشد. انشاءالله این بار دیگر نخواهی گفت حسین باز سرگله را باز کرده و یک مشت چر... نوشته و این نامه را قدری با تأمل خوانده و به آن ترتیب اثر خواهی داد. از این که پر نوشتم معذرت می‌خواهم. از خداوند سلامتی و موفقیت را آرزو مندم.

قربانت، حسین اتحادیه، ۶۰۸۴۸/۶/۱۸

از مکتوب اتحادیه به هما می‌توان به سعادت لرزان و سستی پایه‌های زندگی مشترک این دو پس از سال‌ها پیوند زناشویی که منجر به ناسازگاری و بروز ناهنجاری‌هایی شده است پی برد. اتحادیه از هما می‌خواهد تا پس از استراحت کامل در فرنگ و دوری از «خیلی آدم‌ها» که از آنها نام نمی‌برد در بازگشت با وی راجع به آنچه رخ داده است گفت‌وگو کند. به نظر می‌رسد برخی از اختلافات پدیدار شده نیز به فعالیت‌های هما در عرصه سیاسی و اجتماعی آن روز کشور باز می‌گردد. هما برای پیشرفت و پیشبرد هدف‌های خود ناگزیر بود بخش قابل توجهی از وقت خود را خارج از خانه بگذراند و به گفته اتحادیه ناهار خود را با وزرا و بزرگان و شام را در «شب‌نشینی‌هایی با شرکت سفها» میل کند؛ و طبیعی است فردی چون اتحادیه که دارای مقام و مسئولیت درخوری نبود و از ویژگی خاصی جز تمول خانوادگی بهره نمی‌برد و به این مجالس راه نداشت، تاب تحمل این اوضاع را نداشته باشد؛ به ویژه آن که احساس می‌کرد در همین ضیافت‌ها زمینه‌های قرزدن همسرش فراهم آمده است.

هر روز که از زندگی هما با اتحادیه می‌گذشت وی بیش از پیش از او دور می‌شد. دیگر هیچ چیز اتحادیه برایش جذاب نبود و احساس می‌کرد با اتحادیه بودن یعنی تداوم

تحقیر. این دل زدگی تا بدانجا ادامه می‌یابد که اتحادیه برای ملاقات با او متوسل به «امام غریب و حضرت عباس» می‌شود تا ناهاری با یکدیگر بخورند و شاید گپی و احیاناً بازگشت به روزگار خوش گذشته.

قربانت گردم

به امام غریب قسم دلم برایت تنگ شده است. تو را هم اصلاً نمی‌شود پیدا کرد. تو را به حضرت عباس فردا ناهار من را دعوت کن یا بگذار دعوت کنم. محل و ساعت را تعیین کن.

قربانت، حسین اتحادیه ۶۰۹

به هر روی ورود همایون به محدوده زندگی هما و دور و ور او پلکیدن، باعث افزایش اختلاف هر چه بیشتر وی با اتحادیه و جدایی‌اش از او شد. به گفته اتحادیه «هما، زنی ساده و با محبت بود و ازدواج ما نه به زور و اجبار بلکه بر اثر علاقه تحقق یافته بود. هما به فرزندان خود عشق می‌ورزید. اما داریوش همایون با نقشه قبلی به هما نزدیک شده و بعد هم به اصطلاح زیر پای وی نشست و باعث جدایی ما شد. ما با هم مشکل حاد و لاینحل نداشتیم. با وجود گذشت سه دهه از جدایی‌مان هنوز هم نمی‌دانم چه اتفاقی رخ داده است. احضاریه حضور در دادگاه برای انجام تشریفات رسمی طلاق را نیز از طریق پست دریافت کردم و با وجود همه مخالفت‌هایم که به درازا انجامید به‌رغم میل باطنی‌ام متأسفانه هما از من جدا شد.»^{۶۱۰}

هما زاهدی در مورخه ۲۶ فروردین ۱۳۵۰ با حضور در دفتر طلاق شماره ۱۱۰ به موجب طلاق‌نامه شماره ۱۳۳۵ پس از حدود ۲۲ سال زندگی مشترک با عبدالحسین اتحادیه و به‌رغم داشتن دو فرزند از او جدا شد.

هما و همایون

یافتن و مطالعه پاره‌ای از دست‌نوشته‌ها و نامه‌های خصوصی همایون نشانگر آن است که وی پیش از جدایی رسمی و قانونی هما از اتحادیه با او ارتباط صمیمانه‌ای را برقرار کرده بود. همایون کارت پستی با مضمون زیر را در حالی که سرگرم دیدن از هند

۶۰۹. همان، شماره سند ۱-۲۳-۲۱۷.ز.

۶۱۰. منبع شفاهی: عبدالحسین اتحادیه.

است در مورخه ۶ بهمن ۱۳۴۹، یعنی ۷۴ روز پیش از طلاق هما برای او می فرستد. آغاز مکتوب همایون با تعبیر «همای عزیزم» نشان دهنده عمق رفاقت این دو است.

همای عزیزم ۲۶ ژانویه ۱۹۷۱ [۱۹]

کارتی مناسب حال یافتم. امیدوارم خوب و خوش باشی. من طی الارض می کنم و هنوز پروازهای بسیار در پیش دارم. باید هند را حتماً ببینی و چند بار، چنان که من خیال دارم. حالم بد نیست و کارم دیدن است و خوابیدن. امروز خانم گاندی را دیدم. همان چهره زنده و هوشمند پدرش را دارد. سفر، نظرم را به هند بهتر کرده است. خیلی توانایی ها دارند.

قربانت، داریوش ۶۱۱

همایون در حالی که در مصر به گلگشت مشغول است در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۰، یعنی ۱۸ روز پس از مطلقه شدن هما، او را چنین مخاطب قرار می دهد.

همای عزیزم ۸ مه ۱۹۷۱ [۱۹]

دو سه روز گذشته را طی الارض کرده ایم. اما خوب بوده است. جاییت در اسکندریه حتی بیش از قاهره خالی است. امیدوارم حالت خوب باشد. اینجا جای آرامی است و هیچ استعداد حوادثی را که در دو دهه گذشته بر آن رفته است ندارد. بیهوده وقتشان را تلف کرده بودند. حالا به نظر می رسد دارند از نو به خود باز می گردند و آنچه بهتر به کارشان می آید. فردا باز به قاهره باز می گردیم و قرار است از جبهه ی سوئز دیدن کنیم.

قربانت، داریوش ۶۱۲

سه روز بعد و کارت پستالی دیگر از قاهره برای «همای عزیز».

همای عزیزم ۱۱ مه ۱۹۷۱ [۱۹]

مسافرت ما به سبب تنبلی پاره یی از همسفران با آهنگ کند پیش می رود و از این بابت استراحتی دست داده است، هر چند ترجیح می دادم جز این می بود. امروز از سوئز برگشتیم و پرت توفیق که مدتها میدان مشق تیراندازی توپچی ها و خلبان های

حریف بودند. ۶۱۳

و در ۲۶ اردیبهشت بار دیگر کارت پستالی دیگر، باز هم برای «همای عزیز» و این بار از فرانکفورت.

۱۶ مه ۱۹۷۱ [۱۹]

همای عزیزم

سفر من دیگر رو به پایان است. گمان می‌کنم پنج‌شنبه شب در تهران باشم. خوشحالم که خودم را چند روزی به اروپا انداختم. هیچ سفری کامل نخواهد بود مگر آن که اروپا را شامل گردد. امیدوارم تو ده روزه‌ی گذشته را خوب گذرانده باشی. برای من بهترین قسمت آن دوری از گرفتاری‌های روزانه بود.

قربانت، داریوش

سرکار خانم هما زاهدی

صاحبقرانیه، خیابان اقدسیه، خیابان گلستان جنوبی

تهران، ایران ۶۱۴

در همین زمینه دستنوشته‌هایی از همایون برای هما یافت شد که به رغم فقدان تاریخ نگارش، حاوی مضامین جالب توجهی است و از آن جمله مکتوبی که برخی گزاره‌هایش چنین است: «من در پی چیزی می‌گردم که جز با تغییر دادن شما به آن نخواهم رسید»، «در پاسخ شما که پرسیدید از شما چه می‌خواهم حتی نگفتم که همه شما را، زیرا از آن هم بیشتر می‌خواهم»، «من دنبال رابطه کاملی می‌گردم»، «ما می‌توانیم به آن آخرین مراحل سلوک برسیم که حتی در عین دوری نزدیک باشیم»، «خودتان را به من بسپرید مثل یک بسته پستی»، «یکدیگر را نه به خاطر مزیت‌هایی که داریم بلکه به خاطر خودمان، به صرف وجودمان بخواهیم»، «شما آن شریک و همراه کاملی هستید که یافتنش مرا به این پایه سرخوشی رسانده است» و... متن کامل مکتوب مورد اشاره چنین است:

روزی به شما می‌گفتم که ما مردها اگر کسی را دوست بداریم او را چنان که هست دوست داریم و نیازی به تغییر دادنش نمی‌بینیم و حال آن که زنها حتماً باید در معشوق خود دخل و تصرف کنند تا آن هماهنگی را که در پی آنند به دست آورند.

۶۱۳. همان، شماره سند ۶۴۳-۳-۷-۹۶ ه.

۶۱۴. همان، سند شماره ۶۴۳-۳-۷-۹۷ ه.

حالا تا آن جا که به من و شما ارتباط دارد، این قاعده صدق نمی‌کند. من در پی چیزی می‌گردم که جز با تغییر دادن شما به آن نخواهم رسید. با شما از کلی و مطلق - چیزی نزدیک به مطلق - صحبت می‌کردم. در پاسخ شما که پرسیدید از شما چه می‌خواهم حتی نگفتم که همه شما را، زیرا از آن هم بیشتر می‌خواهم. آنچه را که ما همه به آن عادت داریم - هماهنگی و توافق و مراعات متقابل و دوستی و پشتیبانی و هم فکری و محبت - دست کم در مورد شما کافی نمی‌بینم. من دنبال رابطه کاملی می‌گردم که حتی اگر در آن منی و مایی یک سره از میانه برنخیزد، برای آن اعتماد (لغت بهتری پیدا نمی‌کنم) که همیشه به آن اشاره کرده‌ام، شبیه حالتی که انسان در برابر آفتاب و آسمان دارد، حاصل شود. آفتاب و آسمان چه نیاز به مراعات و محبت و پشتیبانی دارد؟ همیشه هست و همیشه بخشنده است.

ما از گوشت و پوست ساخته شده‌ایم و حالت بی‌نیاز مجرد آفتاب و آسمان را نداریم. تغییر می‌کنیم و به هم بر می‌آئیم و در آن آخرین مراحل سلوک دوستانه یا عاشقانه خود باز نیاز به مراقبت همیشگی داریم، مانند هر نهال معمولی.

اما ما می‌توانیم به آن آخرین مراحل سلوک برسیم که حتی در عین دوری نزدیک باشیم، که رنجش‌ها و کدورت‌های زندگی روزانه فاصله ما را کمتر کنند، که خود این فاصله که به هر حال خواهد بود و پر نخواهد شد، تبدیل به رابطه‌ای شود، که از ناحیه یکدیگر احساس اعتماد کنیم، بی‌آن که این اعتماد حالت سردی و نمادین بودن با خود بیاورد. به یک عبارت از وسایل و تمهیدات معمولی برای زنده نگه داشتن شور عاشقانه بی‌نیاز شویم، حتی اگر پیش از دیگران هم آن وسایل و تمهیدات را به کار بریم.

کوشش من در این راه ممکن است بیش از حوصله شما باشد. (زنها محبت می‌خواهند و عشق را به‌عنوان چاشنی لازم دارند) ۶۱۵ یا از احساس موضوع آزمایش بودن ناراحت شوید. یا دست برداشتن از قرارها و رسم‌هایی که در رابطه بین هر دو نفری، خاصه هر مرد و زنی هست، برایتان دشوار باشد، ممکن است طغیان کنید و من شما را از دست بدهم. اما اگر من موفق شوم، لذت و سعادت کمیابی دست خواهد داد و این مرا تشویق می‌کند که خطر را بپذیرم.

خودتان را به من بسپريد (مثل یک بسته پستی؟ مهم نیست). طعنه‌های مرا قبول کنید و هر طعنه که می‌خواهید بزنید. حساب‌های معمولی را کنار بگذارید. حتی از

حساسیت‌های معمولی بگذرید. ما باید به جایی برسیم که حتی نتوانیم یکدیگر را برنجانیم. یکدیگر را نه به خاطر مزیت‌هایی که داریم بلکه به خاطر خودمان، به صرف وجودمان، بخواهیم.

شاید عادت کرده باشید مثل همه، لذت را در ابهام بجوئید. من در پی جانشین کردن ابهام با صراحت نیستم. آن حالتی را در نظر دارم که ابهام و صراحت با هم آمیخته‌اند و به هیچ یک نیازی نیست. شاید به طبیعت انسانی و نتیجه این «آزمایش» بدبین باشید. من این بدبینی را اقلأً به خودم و شما ندارم و خیلی افسوس خواهم خورد اگر اشتباه کرده باشم. شما آن شریک و همراه کاملی هستید که یافتنش مرا به این پایه سرخوشی رسانده است. در برابر چنین کشفی من حتی می‌توانم رنجاندن و رماندن شما را نیز خطر کنم.

یا ممکن است نباشید و در عین حال ترنجید و نرمید. اما در چنان حالتی طبعاً مرا با ملاحظات مانورهای معمول زنانه خواهید رماند و باز به قول شما دردناک است. کریستف کلمب را در نظر آورید که در پایان چهار ماه به جای هندوستان از همان جزایر آشنای قناری^{۶۱۶} سر درآورده. چه لعنت‌ها نثار خود خواهد کرد؟ اما دل بستگی‌اش به جزایر آشنای قناری دست نخورده خواهد ماند. تقصیر قناری نیست که هندوستان نیست و نمی‌تواند بشود. شاید هم هیچ لعنتی نثار خود نکند. این سفری است که به خودی خود می‌ارزد. حتی بی‌نتیجه. این که به هر حال بشود مقصدی (اگرچه واهی و به خطا) برای آن یافت غنیمتی است. در مورد تقریباً همه آدم‌ها، حتی فکر این «آزمایش» هم به سر انسان راه نمی‌یابد. می‌بینید در همه حال چه اندازه مدیون شما هستیم؟

بعدالتحریر: اگر قرار باشد پاسخ این نامه را برایم بفرستید ناچار فقط صورت «تصدیق رسید» آن را خواهد یافت به اضافه مقداری احوال‌پرسی. اگر پاسخ را بنویسید و نگهدارید آن «گفتگو» که هنوز به درستی با شما نداشته‌ام جانی خواهد گرفت.^{۶۱۷}

سکوی پرش

به هر روی با چنین احساسی ده ماه پس از طلاق رسمی هما از اتحادیه، همایون در

۶۱۶. در اصل کاناری، که تا به آخر تصحیح شد.

۶۱۷. همان، شماره سند‌های ۶۴۳-۲-۲۳۸ ه - ۶۴۳-۲-۲۴۵ ه.

مورخه ۲۸ دی ۱۳۵۰ با وی ازدواج می‌کند. همایون که از ایام نوجوانی و جوانی تشنه قدرت، مقام و سرمایه بود با شناخت کافی چاره را در پیوند با بیوه خانواده زاهدی می‌بیند. به راستی همایون ۴۳ ساله چرا با بیوه‌ای ۴۰ ساله که دارای دو فرزند ۲۱ و ۱۲ ساله است وصلت می‌کند؟ هما، زن متمولی است و خانه مجللی در صاحبقرانیه دارد. از خانواده‌ای سرشناس که محمد رضا پهلوی تاج و تخت خود را به روزگار بحران مرداد ۱۳۳۲ مدیون زاهدی پدر می‌داند و زاهدی پسر نیز با شهنواز، دختر شاه از همسرش فوزیه پیوند زناشویی برقرار کرده است و خود شخص بانفوذی در دربار پهلوی است که می‌توان از پشتیبانی سیاسی‌اش بهره‌مند شد.

خبر این تجانس حسابگرانه در مطبوعات منعکس شد و همایون حداکثر بهره را از حضور بلند پایگان حاکمیت پهلوی و از جمله همسر شاه، خواهر شاه، وزیر دربار شاهنشاهی، رئیس مجلس سنا و... در این مراسم برد. بر مبنای باورهای همایون، این عاقلانه‌ترین گزینه و بهترین راه برای پیشرفت بیشتر بود.

ازدواج خانم هما زاهدی، نماینده مجلس شورای ملی با آقای داریوش همایون، مدیر عامل روزنامه آیندگان که در حضور علیا حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران برگزار شد، از خبرهای جالب هفته گذشته بود. مراسم عقد کنان در منزل آقای اردشیر زاهدی - برادر عروس - در حصارک [شمیران، نیاوران] برگزار شد. در این مراسم که به طرز ساده و گرمی برگزار شد، والا حضرت شاهدخت فاطمه پهلوی، سرکار علیّه بانو فریده دیبا، و چند تن دیگر از خاندان جلیل سلطنت و شخصیت‌های مملکتی حضور داشتند... شهبانو پس از انجام خطبه عقد یک عدد سنجاق بسیار زیبا و جالب به عروس هدیه فرمودند. ۶۱۸

خطبه عقد توسط دکتر سید حسن امامی، امام جمعه تهران خوانده شد و شهود ازدواج بنا به آنچه در عقدا نامه آمده است: جعفر شریف امامی، اسدالله علم، دکتر علینقی عالیخانی، دکتر منوچهر اقبال، اردشیر زاهدی، و نورالله همایون، بودند. ۶۱۹ همایون پس از ازدواج در منزل مسکونی هما (صاحبقرانیه، اقدسیه، گلستان جنوبی) سکنی می‌گزیند.

۶۱۸. اطلاعات بانوان (مجله). ش ۷۶۱، مورخ ۱۳۵۰/۱۱/۶.

۶۱۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۲-۱-۶۴۳ هـ.

و اما هما زاهدی از جمله زنانی است که در زندگی شخصی خود به فال و فالگیری اعتقاد خاصی داشته است و مضامین اظهار شده از سوی فالگیران را یادداشت می‌کرده است. نقل نمونه‌ای از فالی که برای هما گرفته شده است نه تنها خالی از لطف نیست که به شناخت ما از وی می‌افزاید.

آخر ماه فرش خواهم داشت.
 دخترم به زودی عروسی می‌کند.
 خودت و شوهرت موفقیت بزرگ دارید.
 گرداننده کار بزرگی هستید ولی یک نفر را زیر پا می‌گذارید.
 از ظاهر خشن شوهرت گاهی وحشت می‌کنی ولی او خیلی خوب است.
 دختر کوچکت خیلی موفق خواهد شد.
 سابقاً بسیار رنج کشیده‌ای.
 زیر درخت پربراری خواهی نشست.
 یک شخص با مقام با شوهرت... [تاخوانا] ولی قلباً با او خیلی یکی نیست.
 موفقیت با شوهرت هست.
 ظاهراً خیلی مهربان نیست ولی به تو خیلی علاقه‌مند است.
 یک زن باعث ناراحتی و بگومگو شده بود و رنجت داد ولی گذشت.
 یک سفر خیلی خوب داری.
 یک ناخوشی و عمل را گذراندم.
 شغلی داری که بیشتر با مردها تماس داری و کسی دستور نمی‌دهد. ۶۲۰

هما و همایون پیش از ازدواج رسمی با یکدیگر در زمره میهمانان شرکت کننده در جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی بودند و گویا در خلال یک هفته‌ای که مراسم بپا بود به آنان بسیار خوش گذشته بود. هما در نامه‌ای متضمن انشای همایونی که به مناسبت خاتمه مراسم خطاب به فرح دیبا نوشته است خاندان پهلوی را مظهر «بخشندگی و بخشایندگی و توانایی و دانایی» بشمار آورده که ملت ایران در ظل آن جاودانه آسوده است.

علیاحضرت عزیز و محبوب

برگزاری پیروزمندانه جشن شاهنشاهی را از ته دل به پیشگاه شاهنشاه آریامهر و شهبانوی عزیز ایران تهنیت عرض می‌کنم. در آن یک هفته‌ای که ایران قلب جهان بود و دل‌های ایرانیان برای سربلندی کشورشان دعا می‌کردند، شاهنشاه و شهبانو تاریخ را ایجاد کردند. ما مردم این سرزمین هیچ‌گاه در زندگی خود لحظه‌هایی افتخارآمیزتر را ندیده بودیم و این را نیز مانند بسیار چیزهای دیگر مرهون روان هشیار و اراده نیرومند شهریار و شهبانوی خود هستیم.

باشد که این جشن فرخنده آغازی دیگر برای این شاهنشاهی و این مرز و بوم گردد. باشد که خورشید نیکبختی این ملت هرگز غروب نکند و ما همه در زیر سایه این آفتاب بخشنده‌گی و بخشاینده‌گی و توانایی و دانایی، جاودان بیاساییم.

علیاحضرت عزیز، باز هم مثل همیشه از موفقیت و سربلندی شما احساس غرور و افتخار کردم. بی‌اندازه دوستتان دارم و از ته دل آرزوی موفقیت و خوشبختیتان را دارم.

دستتان را می‌بوسم، هما زاهدی، ۲۹ مهر ۱۳۵۰^{۶۲۱}

خانواده همایون از وصلت او با خاندان زاهدی بسیار خوشنود بودند و به نظر می‌رسد در همین ایام سروده «تو هما سایه تو ظلها - وان دو زلف تو دام ظلها» از سوی نورالله همایون برای نوعروس خانواده انشاء شده باشد. خبر پیوند هما و همایون به خارج از کشور نیز رسید و سیل تبریکات به‌ویژه به سوی هما زاهدی سرازیر شد که البته برخی از آنها متضمن واقعیت‌های جالب توجهی است که بی‌شک ما را به ما فی الضمیر نقش آفرینان این رابطه و شناخت هر چه بهتر آنان رهنمون می‌سازد. مکتوب زیر از سوی «احسان» در مورخه ۲۸ ژانویه ۱۹۷۲ م از نیویورک برای هما زاهدی به مقصد تهران فرستاده شده است که به رغم اختصار و ایجاز، خواندنی است.

نیویورک

۲۸ ژانویه [۱۹۷۲]

دوست بسیار عزیزم، دیروز خبر پیوند زناشویی تو را^{۶۲۲} در روزنامه هوایی خواندم و این را برای تبریک صمیمانه به تو می‌نویسم. امیدوارم این پیوند بر تو و

۶۲۱. همان، شماره سند ۲۳۱-۲۱۷ ز.

۶۲۲. در اصل: ترا، که تا به آخر تصحیح شد.

همسرت فرخنده باشد و شادی و خرمی پیوسته یار و قرین شما باشد. چندان که می‌دانی من همیشه معتقد بودم که در سهم تو از زندگی تقصیر رفته است. حال برای تو خوشحالم که با کسی که او را از هر جهت می‌پسندی و دوست داری و مردی شایسته است پیوند بسته‌ای. آرزوی قلبیم اینست که آینده عذرخواه گذشته باشد و آنچه را گزیده‌ای به مراد دل خود بیایی، و آفتاب خوشبختی همواره بر زندگی تو بتابد و ایام تو را سرسبز و شاداب نگاه دارد.

قریانت، احسان ۶۲۳

در لابلای اسناد بازمانده از هما زاهدی، مکتوبات دیگری نیز یافت شد که مطالعه و بررسی آن ضروری می‌نماید و نامه‌ای که در زیر آورده می‌شود و برای نگارنده، نویسنده پاکبخته آن ناشناخته است، نمونه‌ای از این دست است. مضامین عاشقانه‌ای که در جای جای مکتوب آورده شده است این کنجکاوی جدی را به ذهن متبادر می‌سازد که صاحب دستخط کیست. آنچه روشن است این که به نظر می‌آید به خامه حسین اتحادیه و داریوش همایون شباهتی ندارد.

طهران

دوم شهریور

همای نازنینم، امروز تو رفته‌ای و شهر از تو خالی است. صبح به خانه شما تلفن کردم، گفتند به فرودگاه رفته‌ای. به فرودگاه تلفن کردم، دانشور در دسترس بود و گفته بود به سالن گمرک رفته‌ای و به تو دسترس ندارند. آخر قرار شد با تلفن دیگری به سالن گمرک تلفن کنند اما نتوانستند و من نتوانستم صدای مهربان تو را^{۶۲۴} بشنوم. دیروز شهر در نظرم ملتهب بود، امروز بی‌رنگ است و بی‌جان.

یاد تو پیوسته با من است و چشم‌های آبدار و زیبایی که دیروز در تیرگی شامگاهی گاه به من خیره می‌شد در برابرم مجسم. در شوخی و خنده روزمره آن لطافت‌ها که در وجود عزیز توست^{۶۲۵} غالباً پنهان می‌ماند. اما دیروز همای شریف و لطیف طبعی که من شناختم خطوط چهره تو را جان بخشیده بود و اندوه آشنایی بر آن سایه انداخته بود و من می‌ترسیدم که اگر چشم به تو بدوزم از سخن بمانم و در

۶۲۳. همان، شماره سند ۱۹-۱-۲۱۷.ز.

۶۲۴. در اصل: ترا، که تا به آخر تصحیح شد.

۶۲۵. در اصلت: تست.

تماشا محو شوم و اشتیاقم ناگفته بماند.

خیالم همه پیش توست و با قدم‌های تو در ژنو راه می‌روم و در کنار تو منظره‌های آشنا را تماشا می‌کنم. اما می‌بینم که این بار همه چیز رنگ و رخسار دیگری دارد. آسمان آبی تر است و آب سرشارتر. دلم می‌خواهد تو را هم یک روز بی‌غم و پرنشاط و شکفته ببینم، چنان که فروغ وجود نازنینت بر جهان اطرافت نور بپاشد و آن را روشن کند.

منتظر نامه‌ات خواهم بود (صندوق پستی ۱۹۳۲) زودتر از خودت بنویس.
رویت را از دور می‌بوسم.^{۶۲۶}

همان گونه که پیشتر گفته شد، ازدواج هما و داریوش در ۲۸ دی ۱۳۵۰ ش برابر با ۱۸ ژانویه ۱۹۷۲ صورت گرفت. روز پس از این وصلت از سوی «پروانه مرزبان»^{۶۲۷} دوست صمیمی هما که فرزندان هما او را «خاله» خطاب می‌کنند مکتوبی به هما رسید که حاوی دانستنی‌های سودمندی است. بخش نخست و موجز این نامه مفصل از این قرار است.

۱۹ ژانویه [۱۹۷۲]

هما جانم، تمام این هفته را با آقای همایون و خانم همایون بودم و دلم ضعف می‌رفت تهران باشم. چه کنم که باید از دور تبریک بگویم و به احترام عروسی شماها با ادب هم شدم، نمی‌توانم بعضی چیزها را بنویسم که بفهمی تا چه اندازه...^{۶۲۸} سوخت نبودم. در هر حال تمام دیروز ساعت به ساعت در فکرت بودم و امروز صبح به قدری خسته و کوفته بیدار شدم تمام تنم درد می‌کرد. فکر کردم عروسی سرکار بوده، بنده چرا به این حال افتادم؟ بعد یادم آمد آن لغت قلمبه سلمبه که تو می‌گویی و هنوزم یاد نگرفتم، خجالت نکش سخت مشغول کتاب خواندن هستم و درس انگلیسی. داریوش داماد خانواده شد مجبورم سطح معلومات! را بالا

۶۲۶. همان، شماره سند ۱۰۳۲-۱۷۱۰۲۱۷ ز.

۶۲۷. دختر دکتر اسماعیل خان مرزبان گیلانی (مؤدب السلطنه، امین الملک) است. دکتر مرزبان چشم پزشک، معلم دارالفنون و جراح بیمارستان دولتی تهران بود. از آنجا که میل زیادی به وکالت و وزارت داشت حرفه خود را رها و چند بار در کابینه‌های مختلف وزیر شد. وی در سلک دراویش صفی‌علی‌شاهی و ظهیرالدوله نیز درآمده بود و خود را جانشین آنان می‌دانست و رئیس انجمن اخوت بود و در سن هشتاد و اندی در تهران درگذشت و در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد. بنگرید به: مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران. تهران، زوار، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۴۰؛ همچنین بنگرید به: صفاءالدین تبرائیان. چهره‌هایی در خاک. تهران، روزنگار، ۱۳۸۲، صص ۹۱-۹۳.

۶۲۸. نقطه‌چین از نگارنده نامه است.

ببرم تا بتوانم گنده گنده حرف بزیم تا تو از دوستت خجالت نکشی. عزیزم با کمال خجالت مجبورم اعتراف کنم دهان لقی کردم. به این معنی که شب عقد کنانت شهره تلفن کرد، خیلی دلواپس که خاله از تهران چه خبر داری؟ و امشب می خواهم با ماما صحبت کنم. می دانی شهره را چقدر دوست دارم و واقعاً دلم نیامد گولش بزیم. گفتم در عرض دیروز و امروز تصمیم به عقد گرفته شد صبح با مامانت حرف زدم، فردا خودش تلفن کرده و می خواست برایت سورپریز کند. می دانی دختر عاقلی است، قبول کرد کار عاقلانه‌ای بود و قول داد در صحبت با تو خودش را بزند به ندانستن و خیلی هم ممنون شد که از دلواپسی درش آوردم، نمی دانم چرا دل شوره داشت، امیدوارم مرا ببخشی. برایش شرح دادم که همان می خواست تو روزش را دانسته و از نبودن در تهران آن روز را با فکر و خیال بد بگذرانی. لابد با او حرف زدی. مدتی با شهره صحبت کرده و با خوشی تو خوش بودیم. من که دیشب برای خودم مهمانی راه انداختم. کیک عروسی هم درست کردم که زیاد از دریدری خود در غربت رنج نکشم. شهره هم قرار شد با سیمین و ثریا جشن و سرور برپا کند. دیگر نگوئی در شادی تو سراسر اروپا چراغانی نبوده و موضوع بانمکی هم اتفاق افتاد، برای خنده روز پاتختی‌ات باید بنویسم.

دیشب صحبت شد که روز عقد کنان تو است، بعد از شام گل شریفی (عضو سفارت) مرا کشید کنار که خانم خیلی وجدانم ناراحت است باید برایتان بگویم. تعجب کردم عروسی تو وجدان او را چرا ناراحت کرده، بعد شرح داد شبی که خانم زاهدی اینجا بودند مهمانی داشتید و آقای مهران^{۶۲۹} از بغداد آمده بود، به من گفت بعد از چند سال که زنم مرده و همه فشار می آورند زن بگیر، کسی را برای زن بودن خودم نپسندیدم، تا امشب فکر کردم خانم زاهدی را خواستگاری کنم. تو به خانم مرزبان بگو استدعای مرا به گوش ایشان برساند ولی من به شما نگفتم چون فکر

۶۲۹. مجید مهران کارمند وزارت امور خارجه، پس از کودتای ۲۸ مرداد همراه علی سهیلی سفیر ایران در لندن به مدت چهار سال عازم انگلستان شد. در سال ۱۳۳۵ به سمت دبیر سوم سفارت ایران در لندن ارتقاء یافت. در ۱۳۳۸ به عنوان رایزن عازم مأموریت توکیو شد. دو سالی به عنوان معاون سرکنسول عازم سانفرانسیسکو شد. به سال ۱۳۴۷ عازم بغداد شد. در سال ۱۳۵۰ سرپرست اداره نهم وزارت امور خارجه شد. پس از آن به عنوان سرکنسول عازم شیکاگو شد. در کابینه موقت مهندس بازرگان سفیر ایران در بحرین شد و مدت کوتاهی بعد بازنشسته گردید. برای آگاهی بیشتر، نک به: تاریخ معاصر ایران (فصلنامه)، س ۳، ش ۹، بهار ۱۳۸۰، صص ۲۴۷-۳۳۸. همچنین به منظور آشنایی با نقش مهران به عنوان یکی از مقامات ارشد سفارت ایران در عراق در ماجرای برخورد با ربابندگان هواپیمای داکوتای دوبی - بندرعباس، بنگرید به: بر فراز خلیج فارس، خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران. تهران، نی، ج ۲، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳.

می‌کردم ایشان خیال ندارند شوهر کنند و این را به مهران گفتم، حالا در تهران بشنود ایشان شوهر کردند از من گله خواهد کرد. گفتم کار عاقلانه‌ای را شما کردید سنگین تر بود آقای مهران خواستگاری نمی‌کردند. گفتم به خدا خیلی خانم‌ها دلشان می‌خواست زن آقای مهران بشوند. گفتم حتماً ولی هما خانم غیر از بقیه است و شوهری هم که کرد شخصیت‌اش غیر از دیگران است و شب در تخت بیاد این موضوع افتاده و مرده بودم از خنده که چقدر مرده‌های ما پررو هستند و سر خودشان معطل. حالا به داریوش بگو اگر مهران به روزنامه‌ات حمله کرد بدان دل‌سوزی از کجاست!

هما جان، منتظر نامه‌ات هستم، بدانم چه می‌کنی؟ لابد چند روزی به شمال رفتید. وای که غش دارم شماها را ببینم. امیدوارم همیشه خوشبخت باشید و سلامت و خوش، که هر دو برازنده آن هستید...

قربانت، پروانه ۶۳۰

هما و ناهید

یافتن نامه‌ای از پروانه مرزبان، یار غار هما زاهدی آن هم دو روز پیش از جدایی هما از حسین اتحادیه که در ۲۶ فروردین ۱۳۵۰ تحقق یافت، پرده از ابعاد مکتوم دیگر روابط هما زاهدی می‌گشاید. در این نامه پروانه از هما می‌خواهد تا زن داریوش شود و از این که هما به ویژه در دو ماهه اخیر به جناب «ناهید» که دارای چهار فرزند است «نزدیک» شده و علاقه بیشتری میان آنان ایجاد شده است اظهار نگرانی می‌کند و به وی توصیه می‌کند هر چه زودتر پیش از این که کوس رسوایی این رابطه همه جا را فراگیرد و البته به رغم آن که دشوار است از او دل بکند و صرفاً به داریوش که حکم «آرام‌بخش» و مسکن را دارد توجه کند، حتی اگر به همسری او در نیاید چرا که «انسان باید یکی را داشته باشد برای روزهای دلتنگی». بنا به اندرزهای حکیمانه پروانه مرزبان مهم اینست که آدمی باید «خوش» باشد؛ حسین، ناهید، داریوش و سایر افراد اهمیتی ندارند.

۲۴ فروردین [۱۳۵۰]

هما جانم، دیروز کاغذت رسید و نمی‌دانی چقدر خوشحال شدم، چون اصلاً منتظر نبودم تو تنبل برایم کاغذ بنویسی و به‌طوری از مطالب آن هول شده بودم.

تصور نکردنی دلم خیلی می‌خواهد زن داریوش بشوی چون او را می‌پسندی و گرنه شاید واقعاً تو در موقعیتی هستی که احتیاج به آقا بالاسر نداری و من یکی آرزوی وضع تو را^{۶۳۱} داشتم. از طرفی شوهر داشتن به شرطی که مطابق میل باشد قدری انسان را مقیدتر می‌کند که در واقع تو دوست داری چون می‌بینم گاهی از وضعی که پیش آمده پشیمانی و شاید زندگی با داریوش راحتی و آرامشی برایت پیش بیاورد که با بودن بچه‌ها در زندگی به خصوص شهره که بزرگتر است به صلاح است. از طرفی گویا با نزدیک شدن دو ماه آخر با ناهید (که من نبودم) حس می‌کنم علاقه بیشتری ایجاد شده، البته کندن از او سخت است و با خوش قلبی که داری فکر می‌کنی او را هم ناراحت نکنی ولی در مقابل یک عمر زندگی تو در پیش است و زندگی بچه‌ها و حفظ موقعیت و احترام در بین مردم که حیفاست خراب شود. من می‌ترسم علاقه تو و ناهید روز به روز بیشتر شود و توقع روز به روز زیادتر (اگرچه تو حیونکی اصلاً توقع نداری!) بعد حسادت‌ها کنترل نشود و کم‌کم همه مردم در جریان باشند آن وقت تو اول از همه مهمتر قلب و آرامش خودت را از دست دادی و شاید چیزهای دیگر و در مقابل مردی با چهار بچه روبرویت ایستاده، اگر حضوری وقتی به این صورت درآمد بچه‌های او را ندیده گرفته و ازدواج کنی باشد برو دنبال دلت ولی زندگی مشترک اخلاق‌هایی را که نمی‌پسندی در او صد چندان برایت...^{۶۳۲} می‌کند آن وقت در اثر آن یکی بدوها علاقه از بین می‌رود و وضع مرا پیدا خواهی کرد با این تفاوت که شاید طرف انسانیت‌های منوچهر را نداشته باشد، دیگر جهنم می‌شود، البته معذرت می‌خواهم این را نوشتم چون بحث جداگانه است و راستی رسیدم به این نتیجه که منوچهر اخلاقاً سمبل تمام مردهای ایرانی است. خصوصیات انسانی دارد که شاید برای من قابل درک نبوده و ترجیح می‌دادم این خواص را نداشته باشد و فقط ظاهراً مرا تر و خشک کند و عاشقش بمانم چون انسانیت بیشتر شامل حال اطرافیان می‌شود. من این را خیلی نمی‌پسندم ولی تو دیدم می‌پسندی که انسان راست باشد، به ضرر خودش راضی باشد تا دیگران را بده نکند و یا.... یا.... و یا که اتفاقاً در داریوش هست و به همین دلیل او را می‌پسندی و این باعث می‌شود روز به روز علاقه و احترامت به او بیشتر شود. در هر حال عزیزم وضع عجیبی پیش آوردی، من که دورم نمی‌دانم چه بنویسم و کدام را ترجیح دهم.

۶۳۱. در اصل: ترا.

۶۳۲. یک کلمه ناخوانا.

معلوم است برای خودت مشکل می باشد، فقط به عقیده شخصی خودم داریوش را در زندگی تو لازم می دانم برای Calm^{۶۳۳} بودن تو، حتی اگر زنش نشوی، انسان باید یکی را داشته باشد برای روزهای دلتنگی. یادت است روزهای آخر تهران که واقعاً متأثر بودم که چرا کسی که با من نزدیک بوده باید مرا بد قضاوت کند و طبیعتاً بدبین به همه چیز شده بودم در حالی که می مردم برای فریده، دلم می خواست به منوچهر پناه بیاورم و پشت او خودم را از مردم و بدیها قایم کنم با تمام عشقی که به فریده دارم، این حال را با او نداشتم چون مال من نیست حتی نمی تواند اگر کسی به من بد بگوید دفاع کند می ترسد از حرف و جنجال، پس باید مال خود آدم باشد و مردم بدانند داریوش این حالت را برای تو دارد و همه قبول کردند چون آدم جدی است بنابراین دوستی مان محترمانه است و قابل قبول و احترام، و اگر هم زنش بشوی همان صورت را دارد، خودت خوب فکر کن اگر لازم می بینی شوهر داشته باشی داریوش بهترین است و انشاءالله خوشبخت خواهید شد، به گریه و زاری ناهید هم نگاه نکن. هزارها زن گریه کنان از زندگی مردها رفته اند بیرون فقط روی هوس، ولی تو در مقابل زندگی خودت و دخترهایت است هیچ مانعی ندارد یکی را ناراحت کنی اگر هم می بینی نه، شوهر نمی خواهی، دوستی او را حفظ کن و فعلاً تا با ناهید خوشی نگاهش دار، روزی هم تمام شد بدون ناراحتی قطع کن و با دوستی داریوش خوش باش بدون این که انتظار مجدد خواستگاری را داشته باشی. خلاصه برایم بنویس و اگر تصمیم گرفتی یا باید با داریوش بیایید اینجا، یا اگر تهران ماندید من باید بیایم. مرا در جریان بگذار. لیلا را می بوسم. بچه ها و منوچهر تو را می بوسند و منوچهر عقیده دارد تو خودت خیلی عاقلی و می دانی چه باید بکنی!

هزار بار می بوسمت، پروانه

[در حاشیه:] هما جان، این کاغذ ژاله^{۶۳۴} را بخوان. اگر دیدی لازم نیست بگویم چون یادم نیست ۸۰۰ تومان را گرفته باشم، ممکن است به حساب ژاله باشد او هم نداند. اگر فکر می کنی بد است چیزی نباید بگویم، کاغذ را نده یا آن هشت را خطر بزن و بده مهم نیست. ولی تو فکر می کنی به او بر بخورد؟^{۶۳۵}

۶۳۳. آرام، آرامش.

۶۳۴. ژاله اختیار، دختر سرتیپ اختیار، رئیس اداره راهنمایی و رانندگی تهران. وی از دوستان صمیمی هما زاهدی و پروانه مرزبان بود.

۶۳۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سندهای ۱-۲۱۷۴-۲-۲۱۷۴.

سایه عمر

همایون به منظور جلب نظر هما برای زندگی زناشویی از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. خرید انگشتر الماس ۳۵۰ دلاری، خرید انگشتر مروارید برابر ۶۵ دلار، خرید سنجاق مروارید به مبلغ ۹۰ دلار که فاکتور همگی آنها در لابلای مدارک بازمانده از همایون موجود است.^{۶۳۶} به هر روی همایون به وصال هما می‌رسد و بنیان زندگی مشترک آنان آغاز می‌گردد و از آنجا که همایون از قریحه ادبی نسبتاً خوبی نیز بهره‌مند بود وظیفه آماده سازی نطق‌های هما در حوزه انتخابیه‌اش را نیز خود بر عهده می‌گیرد. دستیابی به برخی از این دست‌نوشته‌ها که به خامه همایون انشاء شده است نشانگر این امر می‌باشد که به‌عنوان نمونه به یک مورد آن اشاره می‌شود.

از این که بار دیگر خود را در میان شما کارگران عزیز زحمتکش می‌بینم بسیار خوشحالم. همدان امروز هنوز یک شهر صنعتی و کارگری نیست، ولی شما پیشاهنگان همدان صنعتی فردا هستید. شهری که ما با یاری هم زیر توجیحات شاهنشاه آریامهر خواهیم ساخت و به صورت یکی از پیشرفته‌ترین شهرهای ایران درخواهیم آورد.

شاهنشاه آریامهر صنعتی شدن ایران را یکی از هدف‌های مهم انقلاب ایران قرار داده‌اند و کارگران به‌عنوان عوامل اصلی جنبش صنعتی ایران همواره مورد توجهات خاص شاهنشاه بوده‌اند. قوانین کار ایران از پیشرفته‌ترین قوانین کار جهان است. شرکت کارگران در سود کارخانه‌ها در کمتر کشوری مانند ایران اجرا می‌شود و فرمان شاهنشاه دربارهٔ سهم شدن کارگران در مالکیت کارخانه‌ها بر تارک همهٔ این اقدامات می‌درخشد.

در چند ساله گذشته ما آنچه توانسته‌ایم برای صنعتی شدن همدان انجام داده‌ایم. ولی صنعتی شدن مقدماتی می‌خواهد. نخست باید یک نیروی کار آماده و آزموده داشت. بدین منظور هنرستان صنعتی همدان با هزینه ۱۸ میلیون تومان ساخته شده است که سه هزار هنرآموز خواهد داشت و کلنگ یک مرکز آموزش حرفه‌ای نیز در سفر نخست‌وزیر به همدان بر زمین زده شد که ۱۷۰ میلیون ریال هزینه خواهد داشت و ۳۰۰ تن در آن آموزش خواهند دید.

با این مراکز آموزشی نیروی انسانی صنایع آینده همدان تأمین خواهد شد. اما

۶۳۶. همان، اسناد متفرقه همایون.

علاوه بر این کمک دولت لازم است. در سفر هیأت دولت به همدان، وزیر صنایع و معادن قول داد هیأتی را فوراً برای بررسی امکانات صنعتی همدان بفرستد. این هیأت به همدان آمدند و مقدمات تأسیس ۶ کارخانه فراهم شده است. صنایع دیگری نیز مورد بررسی است.

در اینجاست که خود مردم باید قدم پیش بگذارند. سرمایه‌داران همدانی باید با استفاده از امکاناتی که دولت از همه جهت در اختیار آنها گذاشته و می‌گذارد پیشقدم شوند و کارخانه‌هایی در شهر و...^{۶۳۷}

همایون حتی چند سال بعد که در کابینه آموزگار به مقام وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب شد، وظیفه نگارش نامه‌های هما به عنوان نماینده مجلس را هرگز فراموش نکرد. گویا نماینده همدان در مجلس شورای ملی از نوشتن مکتوبی ساده در مانده بود.

آرم شیر و خورشید و شمشیر و تاج

دفتر وزیر

وزارت اطلاعات و جهانگردی

جناب آقای نخست وزیر

محترماً، توجه آن جناب را به مسائل زیر درباره شهر همدان جلب می‌نماید:
 ۱. ۶۰ خانه تپه‌های هگمتانه باید خریداری و تخلیه شود. این خانه‌ها بقایای خانه‌هایی هستند که ۹ سال پیش خریداری و ویران شدند تا تپه‌ها برای حفاری آماده شود. ولی وزارت فرهنگ و هنر در ۹ سال گذشته از خریداری این ۶۰ خانه خودداری کرده است. خانه‌ها در حال حاضر مراکز عمده مصرف و قاچاق هروئین هستند.

۲. کاخ جوانان همدان نیمه کاره است و ۴۰ میلیون ریال کسری دارد.

۳. طرح دور میدان باباطاهر که وزارت مسکن و شهرسازی قرار شده است آماده کند.

۴. روپوشی رودخانه داخل شهر که طرح آن از ۹ سال پیش ناتمام مانده است و از نظر بهداشت شهر کمال ضرورت را دارد.

۵. پیوستن همدان به راه آهنی که از غرب باید بگذرد.

با احترام، هما زاهدی^{۶۳۸}

۶۳۷. همان، شماره سندهای ۲۱۷-۴-۴۴ ز - ۲۱۷-۴-۴۶ ز، ادامه سند یافت نشد.

۶۳۸. همان، شماره سندهای ۲۱۷-۴-۵۳ ز - ۲۱۷-۴-۵۴ ز.

هما و همایون در پایان سال ۱۳۵۳ پذیرای جمعی از نمایندگان مجلس و سناتورهای کنگره ایالات متحده در تهران بودند و از بذل لطف و نمایش مهمان‌نوازی تمام‌عیار دریغ نوزیدند. در این میان نباید از نقش عمده اردشیر زاهدی برای افزایش قد سیاسی و سنگینی وزن اجتماعی این زوج میانسال غافل بود.

۱۹۷۵/۲/۲۸

کاخ سفید

[۱۳۵۳/۱۲/۹]

واشنگتن

خانم همایون عزیز

به طور یقین هیچ بازدیدکننده‌ای از تهران نمی‌تواند گرم‌تر و شادمان‌تر از آنچه شما در مورد نمایندگان ما از واشنگتن روا داشته‌اید مورد استقبال قرار گیرد. از شما و مادران بسیار متشکریم که خانه زاهدی را در اختیار ما قرار دادید تا بتوانیم شما و خیلی از دوستان شما را ملاقات کنیم و نیز برای سرگرم ساختن ما با شام بی‌نظیری که مدت‌ها بیاد خواهیم داشت.

آرزو دارم که سفر ما به نپال وقت بیشتری را به ما بدهد که با هم باشیم ولی حتی در همین ملاقات کوتاهی که داشتیم، نسبت به شما احساس خوبی دارم، همان طوری که به برادر شما احساس دوستی نزدیک می‌کنم. حالا که اردشیر عامل ملاقات با شما بود، دوستی ما بیشتر شده است. همسر من Bunny هم همین احساس را در مورد خانواده زاهدی دارد.

اگر اردشیر را در واشنگتن ملاقات کردیم در مورد افتخار ملاقات با شما به او خواهیم گفت. همچنین امیدوارم فرصتی نیز پیدا کنم تا محبت شما را جبران کنم. گرم‌ترین سلام‌ها و بهترین آرزوهای خودمان را خدمت خانواده محترمان تقدیم می‌دارم.

فیلیپ دلیو. باکن

مشاور رئیس جمهور امریکا

خانم هما زاهدی (همایون) ۶۳۹

همایون در زندگی خانوادگی روی خط ثابتی حرکت نمی‌کرد. همواره در حال دگرگونی و شدن دیگری بود. سکون و ثبات را دوست نداشت و ماجراجویی و هیجان را مزه زندگی می‌پنداشت و از گشایش ارتباط با دیگران لذت می‌برد. پیوند با هر تازه

واردی را تجربه‌ای نو می‌دانست. در مواقعی این روحیه در دسرساز نیز بود. نامه زیر که توسط یکی از دوستان صمیمی هما زاهدی خطاب به وی نوشته شده است حکایت از اشتباهی سیری‌ناپذیر همایون و دوست دختر جدید وی، شهلا حجت دارد که در بخش خیر سازمان زنان ایران مشغول بکار می‌باشد، و اگرچه به رغم نگارنده نامه رفقای دیگری هم دارد.

دوست عزیز همای نازنین

باری می‌خواستم این مطلب را شفاهاً بگویم ولی شرم حضور و زبانم مرا یاری نکرد، به ناچار مجبور شدم بنویسم. البته خواهی بخشید اگر ناراحت می‌کنم ولی بهتر است مطلب را زودتر بدانی که گذش بیشتر از این در نیاید.

دختری خراب و بدکاره، مینی ژوپی و پراز قر و اطوار در سازمان زنان ایران در قسمت خبرنگاری کار می‌کند که با وجود حقایقی که به دبیر کل خانم رجالی در خصوص او گفته شده، همه را از این گوش شنیده و از آن گوش در کرده و واضحاً [کذا] گفته است این دختر را آقای داریوش همایون معرفی کرده و پرتره ایشان است. خلاصه خود این دختر که نامش شهلا حجت است همه جا شهرت داده که با داریوش رابطه عاشقانه دارد و داریوش یک دل نه صد دل عاشق اوست! البته این دختر... در همان دستگاه هم دو سه رفیق دیگر دارد و خدا می‌داند چند نفر دیگر در خارج! چشم داریوش روشن! بدتر از همه، دیگر همه می‌دانند که حامی و رفیق و پیستون دختره داریوش همایون آیندگان می‌باشد.

عزیزم تا این دختر در آن جا کار می‌کند این شایعات نه فقط وجود دارد بلکه قویتر هم می‌شود. جداً اسباب تأسف است و من هم دلم برای این دختر می‌سوزد ولی باید بیدار شود و دست از این... بردارد و نام داریوش را این طور ننگین نکند. امیدوارم زیاد ناراحت نشده باشی ولی لازم بود زودتر می‌گفتم. موفقیت و سعادتت را خواهانم.

تصدقت، خودم [امضا] ۶۴۰

همان گونه که پیشتر گذشت به هنگام تجانس هما و همایون، دختر بزرگ وی «شهره» خارج از کشور سرگرم تحصیل بود و دختر کوچک او «لیلا» نزد پدر می‌زیست. این دو هم اکنون در سوئیس بسر می‌برند. شهره با محسن سهرابی ازدواج کرد و دارای دو دختر

به نام‌های یاسمن و میتراست. لیلا نیز با فرخ درخشان ازدواج نمود و دارای دو دختر به نام‌های شیرین و نوشین است.^{۶۴۱}
 دیری نباید که تجانس همایون با هما تأثیر خود را برجای نهاد و او به عضویت شورای آموزش کشور منصوب شد.

شماره	تاریخ پیشنهاد	نشان تاج
پیوست	تاریخ صدور	دفتر مخصوص شاهنشاهی

با تأییدات خداوند متعال، ما، محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران نظر به استدعای جناب دکتر عبدالحسین سمیعی، وزیر علوم و آموزش عالی که وسیله جناب امیر عباس هویدا، نخست وزیر معروض افتاده است، به موجب این فرمان داریوش همایون را به عضویت شورای آموزش کشور منصوب فرمودیم.
 دفتر مخصوص شاهنشاهی

شماره: ۷۱-۲۰، تاریخ ثبت: ۱۳۵۳/۱۰/۲۹ ۶۴۲

چندی بعد نظر به تقاضای دکتر عبدالحسین سمیعی، وزیر علوم و آموزش عالی که توسط امیرعباس هویدا، نخست وزیر به محمدرضا پهلوی ارائه می‌شود، وی در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ به عضویت هیأت امنای «پژوهشگاه علوم انسانی» منصوب می‌شود.^{۶۴۳} این انتصاب مجدداً در ۴ مرداد ۱۳۵۵ با صدور حکم دیگری با مضمون فوق تجدید می‌گردد.^{۶۴۴}

۶۴۱. منبع شفاهی: عبدالحسین اتحادیه.

۶۴۲. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۱۸۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۸-۳۲-۵۶۴۳. در تصویر سند موجود در مرکز اسناد مؤسسه نیز تاریخ این انتصاب ۱۳۵۳/۱۰/۲۹ رقم خورده است.

۶۴۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۹-۳۲-۵۶۴۳. ه.

۶۴۴. همان، شماره سند ۲۰-۳۲-۵۶۴۳. ه.

فصل دوازدهم

حزبی در محاق

همه برای من
فربه‌سازی شاهانه
خیمه همگان
سفیدکاری حاکمیت
انتخابات رستاخیزی
فراکسیون پیشرو
جامه قائم‌مقامی بر تن همایون
افول «بید» پس از ۱۳۰۸ روز

همه برای من

روز یازدهم اسفند ۱۳۵۳ محمدرضا پهلوی در یک گفت و گوی مطبوعاتی تشکیل یک حزب تازه به نام «حزب رستاخیز ایران» به عنوان تنها تشکیلات سیاسی و اجتماعی که از این پس در مملکت فعالیت خواهد داشت را اعلام کرد. وی در همین مصاحبه اظهار داشت:

ما باید صفوف ایرانیان را به خوبی روشن و تمیز از هم جدا بکنیم. کسانی که به قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن عقیده دارند و کسانی که ندارند. پس فکر من این است که هر ایرانی که صف خودش را مشخص کرده و به این دسته اول و گروه اول تعلق دارد یعنی به قانون اساسی، به نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن، حتماً وارد این تشکیلات سیاسی بشود؛ اما کسی که وارد این تشکیلات سیاسی نشود و معتقد و مؤمن به این سه اصلی که من گفتم نباشد دو راه برایش وجود دارد یا یک فردی است متعلق به یک تشکیلات غیر قانونی، به اصطلاح خودمان توده‌ای، یعنی باز به اصطلاح خودمان و با قدرت اثبات، بی‌وطن، او جایش یا در زندان ایران است، یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ حق عوارض، گذرنامه را در دستش می‌گذاریم و به هر جایی که دلش می‌خواهد برود چون ایرانی که نیست، وطن که ندارد و عملیاتش هم که قانونی نیست، غیر قانونی است و قانون هم مجازاتش را معین کرده است. یک کسی که توده‌ای نباشد، بی‌وطن هم نباشد ولی به این جریان هم عقیده‌ای نداشته باشد او آزاد است. به شرطی که علناً و رسماً و بدون پرده بگوید که آقا من با این جریان موافق نیستم ولی ضد وطن هم نیستم. ما با او کاری نداریم. ولی به اصطلاح دو دوزه بازی کردن و در هنگام

وقوع یک خبر، یک سر و صدا، پنهان شدن و این بازی‌هایی را که بعضی اوقات ما می‌بینیم، این دیگر قابل قبول نیست. هر کس مردانه باید تکلیف خودش را در این مملکت روشن کند. یا موافق این جریان هست یا نیست. اگر گفتیم جنبه خائنه دارد که تکلیفش روشن است. اگر جنبه خائنه نداشته باشد از لحاظ فکری یک جریان دیگری دارد، او در این مملکت آزاد است اما توقعاتی دیگر نداشته باشد. ۶۴۵

سه اصل رستاخیزی که از سوی شاه ملاک محک ایرانیت بدان سنجیده می‌شد عبارت بود از:

۱. وفاداری به نظام شاهنشاهی؛

۲. وفاداری به قانون اساسی؛

۳. وفاداری به اصول انقلاب سفید.

پهلوی دوم به همین راحتی خطی میان وفاداری و خیانت را برای مردم کشید. در کشوری که صدها سال مردم آن زیر سلطه استبداد مطلقه قرار دارند، حکمرانانش از سخن گفتن این گونه با مردم هیچ پروا ندارند. اما بی‌مناسبت نیست پیش پرده چگونگی تشکیل این نشست شاهانه با بلندپایگان کشور به روایت تربتی سنجابی نقل گردد:

روز دهم اسفند ۱۳۵۳ عطاالله تدین معاون وزارت اطلاعات و جهانگردی به وسیله تلفن از من دعوت کرد که روز یازده اسفند ساعت یک بعد از ظهر برای صرف ناهار در رستوران «یاس» واقع در خیابان عباس آباد باشم، ضمناً گفت مهماندار شما آقای رهنما وزیر اطلاعات است. در ساعت مقرر به رستوران «یاس» رفتم. در طبقه دوم در اتاق منحصر به فردی که رستوران داشت راهنمایی شدم. رهنما وزیر اطلاعات، تدین معاون ایشان، دکتر مصباح زاده مدیر کیهان، فرهاد مسعودی مدیر اطلاعات، داریوش همایون مدیر آیندگان، دکتر عنایت، دکتر عظیمی، و چند نفر دیگر نیز حضور داشتند. وزیر گفت: بعد از ناهار به نیاوران خواهیم رفت و در جلسه‌ای که با حضور شاه در کاخ تشکیل می‌شود شرکت خواهیم کرد.

ساعت سه و نیم به کاخ نیاوران درآمدیم و به سالن پذیرایی راهنمایی شدیم. در انتهای سالن تعدادی صندلی به ردیف چیده شده بود. رؤسای مجلسین شریف‌امامی و مهندس ریاضی و وزیر دربار و نخست وزیر، دبیران کل احزاب و

معاونان آنها نیز حضور داشتند. در برابر صندلی‌های ما با فاصله دو متری یک میز صندلی قرار داشت که شاه آمد پشت آن نشست، هویدا و علم نیز در دو طرف وی جای گرفتند البته ایستاده بودند.

شاه شروع به صحبت کرد و نوید آزادی بیشتر داد و از مدیران مطبوعات خواست تا نظرات خودشان را ابراز دارند. ضمناً گفت چون احزاب همه در راه استقلال وطن و مقدرات آن کار می‌کنند و یک هدف مشترک دارند لذا ضرورت ندارد که در مورد مسائل جزئی به جان یکدیگر بیفتند و سر و صدا و جار و جنجال برپا کنند. بنابراین بهتر است که احزاب در هم ادغام شوند و یک حزب واحد بنام رستاخیز بوجود آید. در این وقت علم که در کنار شاه و رو به جمعیت ایستاده بود با اشاره چشم به محمد فضایی دبیر کل حزب مردم که خودش مؤسس آن بود راز و رمزی را رد و بدل کردند و معلوم شد که علم که خود از فکر هویدا اطلاع داشته شاه را قانع کرده تا به جای اینکه احزاب در حزب ایران نوین ادغام شوند حزب جدیدی بوجود آید و ایران نوین و دیگر احزاب منحل شوند و به آن حزب جدید پیوندند. من که اشاره چشم علم را از روبرو دیده بودم نگاهم بر چهره هویدا افتاد و او را ناراحت یافتم. زیرا نظری که چندی پیش با ما در میان نهاده بود نقش بر آب می‌دید. در موقعی که شاه جلسه را ترک گفت هویدا و علم نیز به دنبال او رفتند و من یادداشتی به هویدا داده بودم، در آن نوشته بودم حزب رستاخیز به نام دیگران ثبت شده است و خانم ایران تیمورتاش هم که با این حزب همکاری داشته روزنامه‌ای به نام رستاخیز ایران منتشر می‌کرده، بهتر است به کلمه رستاخیز کلمه‌ای مضاف شود تا رفع این اشکال هم بشود که بعداً به نام حزب رستاخیز ملت ایران نامیده شد. ضمناً در همان جلسه هویدا به عنوان اولین دبیر کل حزب رستاخیز معرفی شد. ۶۴۶

داریوش همایون که از ابتدای تشکیل حزب رستاخیز به آن پیوسته بود و به عضویت هیئت اجرایی حزب درآمده بود در همان روز با چاپ مصاحبه و بیانات شاه در آیندگان در مقاله‌ای با عنوان «حزب فراگیرنده ملت» نوشت:

شاهنشاه دیروز به یک ناهنجاری در سیاست ایران پایان دادند... با اعلام تشکیل حزب رستاخیز ایران دیگر حزب حاکم یا حزب مخالف نخواهیم داشت. به جای آن یک حزب فراگیرنده ملت خواهد آمد؛ حزبی که همه تابش‌های طیف سیاسی ایران

را در خود خواهد داشت.... یکی شدن همه احزاب در یک حزب، آن رقابت‌های بیرونی بر سر رسیدن به مقامات را پایان خواهد داد... شاهنشاه یک طرح سیاسی تازه در انداخته‌اند برای اکنون و آینده، تا آن هنگام که ایران شانه به شانه پیشرفته‌ترین کشورهای جهان بساید.^{۶۴۷}

همایون با اعلام تکوین حزب رستاخیز به سهولت به اندیشه رستاخیزی گرایش یافت. وی سال‌ها پیش تفکر فاشیستی سومکا را پذیرفته بود و در برابر منشی زاده، رهبر هیتلر گونه این جریان کرنش کرده بود. اراده قوی، ایدئولوژی واحد، دولت یک‌پارچه، رهبر یگانه، و خلاصه همه باید زیر خیمه یک حزب و تشکیلات قرار گیرند. در عین حال حزب واحد مخالفانی نیز داشت که برخی از آنها در چارچوب نظام شاهنشاهی جرأت ابراز مخالفت را نداشتند لیک گاه زیر لب زمزمه می‌کردند که شاه در کتاب «مأموریت برای وطن» حزب واحد را نفی کرده و چنین نوشته است که: «من چون پادشاه کشور مشروطه هستم دلیلی نمی‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یک حزب دست‌نشانده خود پشتیبانی کنم. چون مظهر وحدت ملی کشور خود هستم، می‌توانم بدون این که خود را منحصرأ به یک حزب یا فرقه‌ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت حزبی بپردازند.^{۶۴۸}

توجیه محمدرضا پهلوی در تکوین حزب خود ساخته‌اش بسیار مضحک بود. به نظر او همه ایرانیان به سه اصل «نظام شاهنشاهی، انقلاب ششم بهمن، و قانون اساسی» باورمندند، از این رو چه معنی دارد هر کس برای خود حزب و گروه خاصی داشته باشد. جالب‌تر از همه تفسیر همایون از نظام تک‌حزبی و مقایسه آن با سیستم چندحزبی است.

آنچه یک نظام حزبی را دموکراتیک می‌کند شمار حزب‌ها نیست. می‌توان یک حزب داشت یا چند حزب، و دموکراتیک بود یا نبود. اگر اداره حزب یگانه دموکراتیک‌تر از حزب‌های چندگانه باشد بیشتر می‌توان از دموکراسی در نظام حزبی سخن گفت.^{۶۴۹}

۶۴۷. آیندگان (روزنامه). مورخ ۱۳۵۳/۱۲/۱۲، ص ۷.

۶۴۸. مصطفی المونی. ایران در عصر پهلوی. لندن، پکا، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۳۴۸.

۶۴۹. داریوش همایون. حزب فراگیرنده ملت ایران (رستاخیز). ص ۲۲.

فریه‌سازی شاهانه

یافتن نوشته‌ای در میان اسناد بازمانده از همایون دربارهٔ حزب رستاخیز، ما را هر چه بیشتر و بهتر با آراء وی در این خصوص آشنا می‌سازد. همایون که دیری نپائید در تشکیلات رستاخیزی به مناصب بالایی دست یافت به موضوعات مهمی و از جمله:

۱. چرا حزب رستاخیز تشکیل شد؟
۲. تفاوت حزب رستاخیز با احزاب یگانه دیگر؟
۳. رابطه حزب و دولت چیست؟
۴. رابطه حزب با مجلس چیست؟
۵. نقش حزب به‌عنوان یک نهاد سیاسی - اجتماعی؟
۶. حزب چگونه می‌تواند موفق شود؟

اشاره دارد:

۱- چرا حزب رستاخیز تشکیل شد؟

نظام حزبی گذشته (یک حزب اکثریت و دو سه حزب کوچک)، حزب را تبدیل به یک ماشین قدرت کرده بود که نیازی به مردم نداشت و به جای آن که وسیله‌ای برای بسیج سیاسی و مشارکت عمومی باشد یک انحصار مقامات سیاسی و اداری در کشور برقرار کرده بود. انتخابات توسط گروه‌های سازمان یافته (اصناف و کارگران و معدودی دیگر) انجام می‌گرفت و چند صد هزار رأی دهنده در سراسر ایران به "نماینده‌گی" میلیون‌ها ایرانی صندوق‌ها را پر می‌کردند.

حزب اکثریت قدرت خود را ابدی کرده بود و دیگر نیرویی که با آن یارای برابری داشته باشد نمی‌توانست بوجود آید. ضمناً اصول عقاید و برنامه‌های همه احزاب یکی بود و حزب اکثریت تنها امتیاز قدرت را بر احزاب دیگر داشت و دلیلی در میان نبود که کسی احزاب دیگر را بر حزب اکثریت ترجیح دهد.

حزب رستاخیز از این وحدت اصول فکری و برنامه‌ها پدید آمد. اگر قرار بود احزاب با هم تفاوت چندانی نداشته باشند بهتر بود در هم یکی شوند. از این گذشته احزابی که مانع مشارکت واقعی مردم شده بودند می‌بایست جای خود را به حزبی دهند که قدرت موضوع اصلی آن نیست زیرا با اعتقاد به قانون اساسی، خود را به‌عنوان حکومت یا حزب حاکم نمی‌شناسد. بلکه مشارکت و بسیج عمومی موضوع آن است.

۲- تفاوت حزب رستاخیز با احزاب یگانه دیگر؟

حزب رستاخیز مرکب از یک اقلیت برگزیده جامعه نیست که همه شئون اجتماع را کنترل می‌کنند؛ این حزبی فراگیرنده ملت است و همه مردم در آن عضویت دارند. تفاوت دوم در سازمان حزب است که بر خلاف احزاب یگانه دیگر دمکراتیک است و همه قدرت آن در دست شوراها و ارگان‌های انتخابی است و دبیر کل نیز از سوی کنگره برگزیده می‌شود.

تفاوت سوم در این است که حزب ارگان‌های حکومتی را کنترل نمی‌کند بلکه مقامات و مراجع همه به‌عنوان فرد عضو حزب هستند و سازمان‌هایشان از حزب مستقل و ناشی از قانون اساسی است.

۳- رابطه حزب و دولت چیست؟

دولت و سازمان‌های حکومتی ناشی از حزب رستاخیز نیستند و به موجب قانون عمل می‌کنند. حزب نمی‌تواند برای آنان تکلیف معین کند یا مسئولان را نصب و عزل کند یا برنامه عملشان را تعیین کند. ولی حزب وظیفه نظارت بر دستگاه‌های دولتی دارد و مقامات و کارمندان همه به‌عنوان اعضای حزب و وظیفه دارند انضباط حزبی را نگهدارند.

حزب توسط شوراها و تشکیلات خود در سطح‌های مختلف بر کار دستگاه‌های دولتی نظارت می‌کند و ضمن کوشش برای رفع مشکلات مردم، هر جا به کم و کاستی برخورد به رفع آن می‌پردازد. طبیعی است مأموران و سازمان‌های دولتی که به انجام وظیفه حزب در مقابل مردم همکاری نکنند از نظر حزبی مسئول شناخته خواهند شد و چنین مواردی در سطح‌های مختلف هماهنگی حزب و دولت، از شوراها تا دفتر سیاسی، مطرح خواهد شد و موارد مهمتر به عرض خواهد رسید تا تصمیم بگیرند.

با گسترش سازمان حزبی، وظیفه نظارت حزب بر کارکرد سازمان‌های دولتی تقویت خواهد شد و گزارش‌های حزب در این باره سهم مهمی در انتصابات خواهد یافت.

یک زمینه دیگر رابطه حزب و دولت، طرح‌ها و پیشنهادهایی است که پس از طی مراحل در سازمان حزبی، تنظیم و به دولت داده می‌شود. این طرح‌ها و پیشنهادها می‌تواند مبنای سیاستها و برنامه‌ها قرار گیرد. همچنین لوایح دولت باید قبلاً در حزب بررسی شود تا مردم نظرشان را بدهند. برنامه‌های عمرانی باید با توجه به نیازهای مردم، به صورتی که از طریق حزب انعکاس می‌یابد، تنظیم شوند.

حزب بطور کلی برای دولت یک راهنما و ناظر است و رابطه آن را با مردم برقرار و استوار می‌کند.

۴- رابطه حزب با مجلس چیست؟

نمایندگان مجلس از میان نامزدهای انتخاباتی حزب توسط مردم انتخاب می‌شوند و در نتیجه مانند اعضای انجمن‌های ملی مستقیماً با حزب ارتباط دارند و باید انضباط حزبی را رعایت کنند. حزب در اختیارات قانونی مجلس مداخله نمی‌کند ولی سیاست حزب باید از سوی نمایندگان مجلس پیروی شود. در هر موقع اختلافی میان مجلس و دولت پیش آید، چنانکه میان انجمن‌ها و مقامات اجرایی، حزب مسئول رفع اختلافات است.

۵- نقش حزب به‌عنوان یک نهاد سیاسی - اجتماعی [؟]

در غیاب حزب، دیوانسالاری همه قدرت‌ها را در جامعه در دست می‌گیرد و دیوان سالاری همواره به فساد و بی‌کفایتی می‌انجامد.

در ایران تا بیست سال پیش یک دیوان سالاری سنتی بود که با همه کوشش‌های شاهنشاه از عهده اداره جامعه رو به تحول ایران برنیامد. از بیست سال پیش به این سوی یک دیوان سالاری نوین مرکب از تکنوکرات‌ها زمام کارها را در دست گرفت ولی این تکنوکراسی نیز ناتوانی خود را آشکار کرده است. بهترین نمونه آن ضعف‌ها و اشتباهات بی‌شمار در اجرای اصول انقلاب شاه و ملت است.

اگر دیوان سالاری در یک خلاء سیاسی عمل کند یعنی بدون حضور و مشارکت مردم، ملاحظات خصوصی و سلسله مراتب اداری جای همه چیز را می‌گیرد و سیاست در اختیار افراد و گروه‌های منافع قرار می‌گیرد. از آنجا که رهبر سیاسی و فرماندهی کشور به تنهایی نمی‌تواند همه کارها را اداره کند و دیوان سالاری نیز وسیله مطمئنی برای اداره جامعه نیست، باید نهادهای سیاسی جامعه تقویت شوند که جلوی ضعف و ناکارایی و فساد^{۶۵۰} و زیاده‌روی‌های دیوانسالاری را بگیرند.

این نهادهای سیاسی و اجتماعی عبارت از مجلس، مطبوعات، قوه قضائیه مستقل، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و بالاتر از همه حزب هستند. حزب بالاترین و مؤثرترین شکل سازمان دادن مردم است و بقیه نهادها به خصوص مجلس نیز به نیروی حزب می‌توانند وظایف خود را انجام دهند. اگر حزب نباشد مجلس بی‌اثر می‌شود و نمایندگان آن ناچار باید به دیوان سالاری متکی باشند. نهادهای دیگر نیز

زیر فشار دیوان سالاری استقلال خود را از دست می دهند و آلت دست آن می شوند. از این گذشته گروه‌های منافع تنها در چهارچوب حزب ممکن است با هم به سازش‌هایی برسند که منافع جامعه نیز حفظ شود. اگر حزب در میان نباشد، گروه‌های منافع خواهند کوشید دیوانسالاری را نیز زیر نفوذ قرار دهند و قدرت دولتی را به خدمت خود بگیرند. بدین ترتیب حزب دیوانسالاری را نیز در برابر زیاده روی‌ها حفظ می‌کند.

مهمترین کار حزب کشاندن مردم به صحنه سیاسی و علاقمند کردن آنان به کارهایی است که یا باید به دست خودشان انجام گیرد یا برای آنها انجام می‌گیرد. حزب نیروی مردم را برای کشور به کار می‌اندازد و آنها را بطور سازمان یافته و منظم، نه گاهگاهی و پراکنده، در اختیار فرماندهی کشور و رهبر سیاسی قرار می‌دهد. بدون مشارکت سازمان یافته عمومی هیچ برنامه ملی بطور کامل انجام نخواهد گرفت و قسمتی از نیروی سیاسی کشور به هدر خواهد رفت. این کاری است که حزب می‌تواند انجام دهد.

۶- حزب چگونه می‌تواند موفق شود؟

اگر مردم متقاعد شوند که می‌توانند به حزب متکی باشند، از آن راهنمایی و آموزش بگیرند، توسط آن حمایت شوند و از طریق آن در کارهای کشور خود مؤثر باشند، حزب موفق خواهد شد.

بدین منظور حزب باید سازمان خود را در همه کشور بگسترده و امکانات لازم را برای برقراری ارتباط منظم با همه افراد خود بوجود آورد. باید خواست‌ها و نظرات آنها را در دستگاههای اجرایی پیگیری کند و تا جایی که حق با آنها است و امکانات کشور اجازه می‌دهد خواسته‌های آنان را برآورد و نظراتشان را عملی کند.

حزب همچنین باید اعتماد مردم را به نهادهای سیاسی و اجتماعی افزایش دهد تا مردم رغبت خود را به شرکت در فعالیت سیاسی از دست ندهند. در این راه حزب نیازمند همکاری کامل دستگاههای اجرایی است. اگر آنها به حزب بی‌اعتنایی یا با آن ضدیت کنند، حزب علت وجودی خود را از دست می‌دهد. مقامات دولتی باید به عنوان اعضای حزب برای خود وظایفی بشناسند و اگر عملاً خود را عضو حزب ندانند و با آن به مخالفت برخیزند آنگاه واقعاً سودی بر تشکیل حزب مترتب نخواهد بود و وقت و پول کشور تلف خواهد شد.

حزب در شرایطی می‌تواند موفق شود که دستگاه دولت نیز به لزوم آن معتقد باشد و به آن کمک کند. این کمک مالی ندارد بلکه به صورت تن دادن به

خواست‌های مشروع و عملی مردم و پذیرفتن پیشنهادهای و طرح‌های منطقی و قابل عمل آنهاست، به صورتی که مردم ببینند از عضویت در حزب فایده سیاسی می‌برند و ببینند که بر اثر فعالیت حزب کارکرد حکومت بهتر و فضای سیاسی جامعه سالم‌تر می‌شود.

نقش حزب در تحلیل آخر، بهبود دادن رابطه میان مردم و حکومت، میان حکومت شوندگان و حکومت کنندگان است، تا حکومت بهتر انجام گیرد.^{۶۵۱}

خیمه همگان

از منظر همایون به سه دلیل می‌بایست به «رستاخیز» امید داشت:

۱. حزبی از شاهنشاه است؛

۲. از سوی شاهنشاه پشتیبانی می‌شود؛

۳. نبودن هیچ راه حل سیاسی دیگر.

و در ادامه دشواری‌های سر راه رستاخیز را «بی‌اعتقادی در عین توقع بیش از اندازه، دلسردی در عین شتابزدگی، موانع دولتی، موانع اجتماعی و اقتصادی، فرقه‌گرایی و دسته‌بندی و غلبه جاه‌طلبی» بر می‌شمارد؛^{۶۵۲} همچنین بهترین راه خراب کردن این حزب را آن می‌داند که رستاخیز «به صورت یک زائده حکومت و وسیله‌ای برای رسیدن به مقامات در آید. جناح‌ها در این زمینه می‌توانند بیشترین آسیب را بزنند، اگر خود را به صورت مراکز قدرت تلقی کنند.»^{۶۵۳}

همایون در توجیه پیدایی نظام تک حزبی می‌نویسد «احزاب قانونی ایران همه در چارچوب منشور ششم بهمن ۴۱ فعالیت می‌کردند، با دولتی که برگزیده شاهنشاه و مردم بود و با سیاست‌هایی که سیاست‌های شاهنشاه و مردم بود. در چنین شرایطی کشیدن خطی میان وفاداری و مخالفت هیچ آسان نبود»^{۶۵۴} از دیدگاه وی نظام پهلوی دارای مشروعیت و ایضاً مقبولیت مردمی است با دولتی که برگزیده شاه و ملت است و مآلاً مجری سیاست‌های رژیم و جمهور به شمار می‌آید! در این میان محمد رضا پهلوی

۶۵۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره‌سند‌های ۱۱۴-۲-۱۱۸-۲-۶۴۳ ه. ۶۴۳-۲-۱۱۸-۲-۶۴۳ ه.

۶۵۲. همان، شماره سند ۸۰-۲۵-۶۴۳ ه.

۶۵۳. همان، شماره سند ۸۴-۲۵-۶۴۳ ه.

۶۵۴. داریوش همایون. حزب فراگیرنده ملت ایران (رستاخیز). ص ۹.

در کنفرانس مطبوعاتی یازدهم اسفند ۱۳۵۳ خود پیشقدم ترسیم خط مرزی و حایل میان حاکمیتش و ملت شد تا آنجا که مردم را گستاخانه تهدید نیز کرد و آشکارا اظهار داشت هر کس به این جریان اعتقاد ندارد گذرنامه در دست به سهولت و برای همیشه از کشور خارج شود. از قضا کاربرد همین لحن تهدیدآمیز موجب بدبینی، تشدید سوء ظن و فاصله گرفتن هر چه بیشتر مردم از حاکمیت پهلوی شد. مردم به آسانی پی بردند که پشت سر خیمه شب‌بازی احزاب، شخص شاه قرار دارد و مابقی فرمانبردار بی‌چون و چرای او به شمار می‌آیند. دولت یعنی شاه و احزاب «کمدی سیاسی» بیش نیستند. میزان فهم و ادراک پهلوی دوم از موضوعاتی به سان تحزب و تشکیلات، آزادی اندیشه و بیان، و حاکمیت دموکراتیک و مردمسالار را می‌توان از آنچه وی در توجیه تأسیس حزب رستاخیز بیان کرد، دریافت.

دولت ایران به اراده شاه بستگی دارد و در وجود، قصد و تصمیم او خلاصه می‌شود.... اعمال محمد رضا پهلوی به طور اصولی فاقد مبنا و اساس قانون اساسی است و شرکت او در رأس دولت نتیجه‌ای غیر قانونی در بر دارد. شاه مخصوصاً از اجرای قانون اساسی برای تشکیل مجامع و دسته‌های سیاسی سرپیچی کرد و از تأسیس احزاب سیاسی و اجرای قانون جلوگیری نمود.

از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ فقط دو حزب مردم و ملیون می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند. حزب مردم در سال ۱۹۵۷ به وسیله اسدالله علم تأسیس شد که وزیر دربار و غلام خانه زاد بود و دومین حزب یعنی حزب ملیون به وسیله دکتر اقبال به وجود آمد که یکی از دوستان نزدیک و فدایی شاه بود و همیشه عنوان چاکر جان نثار را بکار می‌برد.

روزی اسدالله علم، مؤسس حزب مردم گفت: «رسالت حزب ما، خدمتگزاری بلا شرط به شاهنشاه است.» و آموزگار یکی از رؤسای حزب ملیون به نوبه خود گفت: «علت وجود حزب ما، اعلیحضرت همایونی است.» مردم ایران هم دیدند که این احزاب برای این تشکیل شده‌اند که یکی بگوید: البته صحیح است اعلیحضرتا و دیگری ندا در دهد که: اعلیحضرتا صد البته صحیح است. در سال ۱۹۴۶ شاه تصمیم گرفت سازمان حزب ملیون را به هم زند تا حزب ایران نوین جانشین آن گردد. امیرعباس هویدا، نخست وزیر سیزده ساله شاه درباره حزب ایران نوین نطقی کرد و گفت: «اصول حزب ما الهام گرفتن از افکار عالیله شاهنشاه است که ما همه به آن اعتقاد کامل داریم.»

در سال ۱۹۷۵، شاه خواست به این کمندی سیاسی خاتمه دهد و اعلام داشت که ایران باید به وسیلهٔ یک حزب واحد فراگیر اداره شود. این حزب واحد (رستاخیز) نقش آگاه ساختن فرمانده عالی (شاه) را از نیازمندی‌های جامعهٔ ایرانی به عهده دارد و ضرورت‌های سیاسی را در کار انجام اصول انقلاب شاه و مردم پیش‌بینی می‌کند و در تمام رسته‌های اجتماعی، مردم را راهنمایی و ارشاد می‌کند.^{۶۵۵}

حال آن که محمدرضا پهلوی در یک ژست دموکرات مآبانه «اعتقاد به رستاخیز [را] احترام به دموکراسی به معنی حقیقی آن» می‌پندارد.^{۶۵۶} همایون با برآمدن حزب رستاخیز از همان ابتدا به عضویت هیأت اجرایی و دفتر سیاسی حزب درآمد و عهده‌دار تهیه اساسنامه با همکاری جمعی و از جمله جمشید آموزگار گردید. وی وجود گروه و تشکیل اقلیت، به دلیل این‌که قادر نیست به مثابه یک حزب واقعی عمل نماید را زائد، غیر ضرور و تشریفاتی تصور می‌کند.

تصادفی نیست که مهمترین حزب مخالف وفادار (حزب مردم) در همه تاریخ خود میان بی‌اثری یا سرخوردگی در نوسان بود. هرگاه فعال می‌شد به دشواری می‌افتاد. از آنجا که نمی‌توانست یک زمینه واقعی مبارزه و مخالفت بدست آورد، ناگزیر همواره زیر سایه بلند حزب حاکم قرار می‌گرفت.^{۶۵۷}

همایون و همفکرانش از فهم این نکته قاصرند که وجه بی‌اثری و سرخوردگی احزاب اقلیت همانا فرمایشی بودن احزاب در حاکمیت پهلوی است، لیک همایون با اطمینان از رشد اخلاقی و فکری در جامعه، مسئولیت‌شناسی مردم در رابطه با «یگانه حزب فراگیر تاریخ ایران» را تحسین می‌کند.

حزب رستاخیز برای آن است که انقلاب شاه و ملت به رهبری شاهنشاه و پایمردی ملت تا آخرین هدف‌های خود و تا آستانه تمدن بزرگ برسد. من اطمینان دارم که ۷۱ سال پس از انقلاب مشروطه و پس از ۵۰ سال شاهنشاهی پر افتخار پهلوی و پس از ۱۴ سال انقلاب شاه و ملت، مردم ما به آن درجه از رشد اخلاقی و

۶۵۵. احمد فاروقی، ژان لوروریه. *ایران بر ضد شاه*. ترجمه مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۶۵۶. *کنگوه بزرگ*. تهران، مرکز آرشیو اخبار و اطلاعات رادیو و تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۵، ص ۲.

۶۵۷. داریوش همایون. *حزب فراگیرندهٔ ملت ایران (رستاخیز)*. ص ۹.

فکری رسیده‌اند که مسئولیت‌های خود را بشناسند. ۶۵۸

این در حالی است که سردمداران نظام و در رأس آنها شاه، پذیرش سه اصل اساسی که حزب رستاخیز آن را سر لوحه فعالیت خود قرار داده بود را از سوی آحاد ایرانیان بدیهی تصور می‌کنند. پهلوی دوم در گفت و گو با روزنامه «نیویورک تایمز» اظهار می‌دارد:

همه ملت ایران با ۳ اصل: نظام شاهنشاهی، قانون اساسی، و انقلاب شاه و ملت موافقت. شما می‌توانید از مردم سؤال کنید. چه کسی حاضر خواهد بود با این سه اصل در ایران مخالفت کند. ۶۵۹

اگرچه کثرت و تعدد سازمان‌های مسلح زیرزمینی، شمار رو به فزونی زندانیان سیاسی که اکثریت آنان را نخبگان جامعه تشکیل می‌دادند، و خون جوانان این مرز و بوم که همه روزه بر زمین ریخته می‌شد را می‌توان گواه بطلان ادعای «اعلی حضرت» به شمار آورد؛ به رغم این، همایون «رستاخیز» را «حزب ما» و همه ایرانیان می‌دانند.

باید به آنجا برسیم که وقتی کسی می‌گوید حزب، یک ماهیت بیگانه و جدا از خود را در نظر نداشته باشد. حزب رستاخیز، حزب «آنها» در برابر «ما» نیست. حزب «ما»ست، حزب همه ما به یک اندازه است. ۶۶۰

سفیدکاری حاکمیت

همایون ستایشگر کم‌نظیرترین حزب دستوری با محوریت شاه و مرکزیت از بالا به پایین است و خود در زمره معماران و فعالانش محسوب می‌گردد. همایون در گفت‌وگویی با عنوان «برای حزب چه کرده‌ایم و چه باید بکنیم؟» که یوسف خانعلی، خبرنگار «تماشا» در ۱۴ اسفند ۱۳۵۵ به مناسبت فرارسیدن یازدهم اسفند، سالروز اعلام حزب رستاخیز با وی به‌عنوان قائم‌مقام دبیرکل حزب انجام داده است به پرسش‌های او پاسخ‌هایی می‌دهد که نظر به اهمیت این مصاحبه و ضرورت توجه و

۶۵۸. داریوش همایون. ویژگی‌های رستاخیز و سیاست‌ها و سازمان آن. تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۶.

۶۵۹. آیندگان (روزنامه). مورخ ۱۳ مهر ۱۳۵۴، ص ۱.

۶۶۰. همان، مورخ ۸ آبان ۱۳۵۴، ص ۹.

تحلیل فرازهایی از آن، متن کامل پرسش و پاسخ آورده می‌شود. بی‌شک خواندن بخش‌هایی از این مصاحبه، خوانندگان را شگفت‌زده خواهد کرد.

□ روز چهارشنبه هفته‌ای که گذشت سالگرد روز اعلام حزب رستاخیز ملت ایران بود، با این آگاهی که شما از همان آغاز به‌عنوان یک روزنامه‌نگار در جریان این اعلام و آغاز فعالیت این حزب بودید، و از چند ماه پیش هم، به‌عنوان قائم‌مقام دبیرکل حزب رستاخیز ملت ایران این فرصت را داشته‌اید که از درون با وضعیت حزب آشنا بشوید، می‌خواهم در آغاز گفتگویمان این سؤال را عنوان کنم که گذشت این دو سال به نظر شما چه تفاوت‌هایی را در حزب سبب شده است؟

● روز یازده اسفند دو سال پیش، روزی بود که شاهنشاه مردم ایران را به تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران دعوت کردند و این دعوت در روز دوازده اردیبهشت ۲۵۳۴ در کنگره اول مؤسسان حزب، به صورت تدوین اساسنامه حزب که مقدمه پایه‌گذاری تشکیلات و سازمان حزب بود، به عمل درآمد.

وقتی شاهنشاه، پیدایش حزب رستاخیز ملت ایران را اعلام کردند و از ملت ایران دعوت فرمودند، مردم با چه روحیه خاصی که دیگر هرگز تکرار نخواهد شد، به سوی حزب روی آوردند و دعوت شاهنشاه را پاسخ گفتند.

امروز بعد از دو سال تفاوتی که در برداشت مردم نسبت به حزب پیدا شده، قابل ملاحظه است. دعوت همچنان در جای خود وجود دارد و مردم همچنان به آن احترام می‌گذارند و پاسخ می‌دهند، حزب هم توجه دارد که گذشته از آن دعوت، علت وجودی خودش را هر روز، در زندگی این مردم، تثبیت و مسجل کند. البته علت وجودی حزب، همانطور که گفته شد، اعلام و دعوت شاهنشاهمان بود و هست و من به تعبیر دیگر می‌توانم بگویم که شاهنشاه به حزب فرمان دادند که «بشو» و حالا این وظیفه حزب است که بکوشد تا «بشود».

به تعبیر دیگر باید گفت: به دنبال دعوت شاهنشاه مبنی بر تشکیل حزبی با مشخصات حزب رستاخیز، این حزب از ملت می‌خواهد تا در تشکیل حزبی که شاهنشاه فرمان «شدنش» را صادر فرموده بودند سهیم باشند و طبیعی است که اجابت این دعوت نیز مدتی طول خواهد کشید. مردم دعوت را اجابت کرده‌اند ولی تا روزی که حزب در تمامیت خودش تحقق پیدا نکرده، اجابت دعوت اثر عملی نخواهد داشت.

امروز اگر مردم در حزب متشکل می‌شوند، در واقع به دنبال تکلیف یا بهتر بگویم

تکلیف داوطلبانه‌ای است که سازمان حزبی بر اعضای خود قرار داده است. و چون همین اعضای حزب که داوطلبانه در این کانون‌ها شرکت کرده‌اند و برای ادامه شرکت فعالانه خودشان، نیاز به انگیزه‌های دیگری دارند که باید برایشان بوجود آورد، بنابراین در مقابل آنها حزب وظیفه دارد که کاری درخور انجام دهد که من آن را چنین تعبیر کرده‌ام که حزب باید هر روز علت وجودی خودش را برای مردم مسجل کند. اگر به زبان دیگر بخواهیم همین موضوع را بیان کنیم باید بگوئیم آن جنبش و حرکتی که دو سال پیش آغاز شد حالا به موتور نیرومندی نیاز دارد که دائماً بتوانند آن جنبش و حرکت را زنده و تازه نگهدارد.

امروز مردم از حزب همین را می‌خواهند پس عمده تفاوتی که امروز نسبت به دو سال پیش به چشم می‌خورد، در درجه اول «انتظار» و «دیدنی» است که مردم از حزب دارند و پیدا کرده‌اند. همچنین تفاوت اساسی است که بین پذیرفتن عضویت حزب و فعالیت و فعال بودن در کانون‌های حزبی وجود دارد.

□ اشاره به «علت» و «ضرورت» و «وجودی «موتوری» شد که در زنده نگهداشتن حرکت‌ها و جنبش‌ها می‌تواند نقش عمده‌ای داشته باشد؟ می‌خواهم بپرسم آیا مشخصات این «موتور» دقیقاً برای خود حزب معلوم شده است یا نه؟

● مقصود من از موتور محرکی که بتواند شوق مردم را به فعالیت در حزب نیرومند و زنده نگهدارد، در واقع وجود یک سازمان حزبی آگاه و نیرومند است که بتواند انتظارات مردم از حزب را جامه عمل بپوشاند. این سازمان حزبی نیرومند ترکیبی است از جنبه‌های تئوریک و جنبه‌های سازمانی. جنبه‌های تئوریک به این معنی که درباره این حزب و نقش و وظایف آن و همچنین امکانات حزب در این جامعه کاملاً بررسی بشود تا تصویر روشن بدست بیاید.

همینجا لازم است بگویم که حزب ما از جهت تعیین نقش و وظایفش در جامعه یکی از مشکل‌ترین و شاید «مشکل‌ترین» حزب دنیاست، من هیچ حزبی را نمی‌شناسم که از جهت تئوریکی تا این اندازه دشواری داشته باشد. این یک چالش و مبارزه‌ای است که حزب ما از دو سال پیش با آن روبرو شده و به این زودی‌ها هم تصور نمی‌رود که فیصله پیدا کند. اما بطور قطع تأکید و توجه ما بر این بود و هست که نقش حزب را در این جامعه کاملاً مشخص کنیم و حدود انتظاراتی را که باید از حزب داشته باشیم، معین سازیم تا مردم و اعضای حزب بدانند که دقیقاً به چه چیزی می‌پیوندند و در چه چیز و چه جایی فعالیت می‌کنند و در چه راهی گام برمی‌دارند.

جنبه سازمانی حزب هم این است که بکوشیم وسایل انجام این وظایف و تحقق بخشیدن به این نقش را فراهم بیاوریم و داریم فراهم می‌آوریم. این وسایل سازمانی که می‌توانند به صورت تعیین رابطه‌های سازمانی و تقسیم آنها و فراهم کردن افراد و وسایل مادی لازم باشند، چیزهایی بودند که از سه ماه گذشته، به شدت مورد توجه حزب بوده، و می‌توانم بگویم، که در این مدت بیشترین وقت حزب را هم گرفته است.

□ اشاره فرمودید به انتظارت و دید و برداشت مردم از «حزب» که اینجا صحبت از «حزب رستاخیز» است. هرچند که، چه در روز اعلام تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران و چه بعدها در فرصت‌های متعدد و در جاهای گوناگون درباره چگونگی رابطه «اعضا» با «حزب» فراوان سخن گفته شده، با این همه خیلی مایل هستم که نظرات شما را هم در این مورد بدانم، به عبارت دیگر مایلم بدانم که به نظر شما، «دید»‌ها و «انتظار»‌های مردم از حزب، در اصل باید دربرگیرنده چه مسایل و موارد باشد، و مردم در رابطه با حزب، اولویت‌های انتظاراتشان را باید به چه صورت تعیین بکنند؟

● مردم به حزب به عنوان «چاره آخر» نگاه می‌کنند، یعنی هر جا امیدشان از مراجع موجود، قطع شد و خواست‌هایشان از مجاری عادی به جایی نرسید بلافاصله به حزب روی می‌آورند و انتظار دارند که حزب آنچه را که آنها نتوانسته‌اند از جای دیگر بدست بیاورند، برایشان فراهم بکند.

اگر انتظار از حزب و «دید» از نقش حزب محدود و منحصر به این باشد به نظر من هم برای مردم و هم برای حزب نفعی ندارد که هیچ، بلکه زیان آور نیز هست. برای مردم به این دلیل زیان آور است که باید گفت، در بسیاری از موارد و در آینده قابل پیش‌بینی، حزب نخواهد توانست همه کم و کاستی‌هایی را که در زندگی مردم وجود دارد برطرف کند، و برای حزب هم به این دلیل زیان آور است که اگر چنین انتظاراتی از سوی مردم مداومت پیدا کند، حزب نخواهد توانست منظور اصلی خود را که بسیج همگانی مردم است، برآورده سازد. به عبارت دیگر اگر این دید و انتظار ادامه پیدا کند، در آن صورت حزب وارد یک سلسله پایان‌ناپذیر داد و ستد با مردم خواهد شد، که خطرناک و ناسالم و نادرست است. یعنی مجبور خواهد شد که به مردم بگوید من به شما این چیز را می‌دهم و شما هم بیایید، مثلاً در فلان کانون شرکت کنید. و در چنان شرایطی است که کار ما در کانون‌ها، به جایی خواهد کشید که به جای این که از اعضای خود حق عضویت بگیریم حق عضویتی هم به آنها بپردازیم و ناچار خواهیم شد تا به هر کس چیزی و حقی بدهیم تا عضویت خود را

در فلان کانون حفظ کند.

من انکار نمی‌کنم که حزب نقش بسیار مهمی در تصحیح وضع موجود بسیاری از دستگاه‌های اداری و شیوه‌های اداری ما دارد و خواهد داشت و انکار نمی‌کنم که غرض نهایی، از تشکیل حزب بهبود این جامعه و استفاده از نیروی مردم این جامعه است، برای سعادت‌مند کردن جامعه. ولی این کار با اینکه، کسی آسفالت شدن پیاده‌روی جلوی خانه‌اش را شرط اصلی علاقمندی‌اش به حزب قرار بدهد، فرق دارد و فرق عمده هم دارد. خاصه این که این قبیل توقعات و ارتباطات حتی در صورت برآورده شدن‌شان نیز نمی‌توانند چندان قابل دوام باشند و باقی بمانند و دیر یا زود اثرشان از بین می‌رود. بنابراین ما برای علاقمند کردن و وابسته کردن مردم به خودشان یعنی به حزب به انگیزه‌های دیگر و نیرومندتری احتیاج داریم که البته باید توجه داشت این انگیزه نیرومندتر به هیچ وجه جای کوشش‌هایی را که حزب را برای همان آسفالت و آب و برق و غیره خواهد کرد نخواهد گرفت. اما مسئله مهمتر از این است که ما «حزب» را در آب و برق و آسفالت و ترافیک خلاصه کنیم. نقشی که باید مردم از این حزب در مسائل مملکتی انتظار داشته باشند، نقشی است که در واقع باید از خودشان انتظار داشته باشند، آنچه مسلم است این است که مردم ما به عنوان افراد و به عنوان گروه‌های کوچک شغلی، یک مقدار به این جامعه تأثیر بخشیده‌اند و ما از آنها انتظار داریم که به عنوان اعضای یک حزب فراگیرنده تأثیر به مراتب بیشتری بر این جامعه ببخشند. این تأثیر می‌تواند به اصلاح کلی فضای اجتماعی و اداری این مملکت بیانجامد. یعنی بوجود آوردن شرایطی که در آن، همه کس بهتر کار خواهند کرد و دستگاه‌ها بهتر خواهند چرخید و درخواست مردم بهتر به مقامات مسئول خواهد رسید و نظر مقامات مسئول هم بهتر به مردم ابلاغ خواهد شد و دو طرف بهتر همدیگر را خواهند فهمید و نیروی مردم برای کمک به خودشان بیشتر به کار خواهد افتاد و دستگاه‌های اداری مسئول در کمک به مردم فوریت و علاقمندی و صمیمیت بیشتری نشان خواهند داد.

این نکات را برای این عرض کردم که بگویم ما داریم به دنبال چنین فضایی می‌رویم با این توجه که می‌دانیم در این اثنا باید حزب به عده بیشماری هم کمک بکند. در حال حاضر ما در کار بوجود آوردن دستگاه فوق‌العاده وسیعی در سراسر مملکت هستیم که به دنبال خواست‌ها و شکایات و نیازهای مردم بروند، ولی همانطور که عرض کردم موضوع نباید به همین مسائل و انتظارات و دیدها خلاصه بشود.

□ اگر اشتباه نکنم شما تلویحاً به آن دسته از افراد ملت ایران که عضو حزب هستند و به دلیل همین عضویت هم انتظار دارند که کوچه‌شان آسفالت بشود، ترافیک سر در گم شهرستان سر و سامان بگیرد و مشکلات گوناگون دیگرشان برطرف گردد، ایراد گرفتید که منحصر کردن نظرشان به این‌گونه توقع و انتظارات درست نیست.

با این اشاره من می‌خواهم بپرسم، آیا شما فکر می‌کنید که فکر مردم و انتظار مردم اگر از جهت دیگر مورد توجه قرار بگیرد بسیار هم درست و اصولی است. به‌عنوان مثال آیا شما این طرز تلقی را تأیید نمی‌کنید که هر ایرانی، در روبرویی با کسانی که در ایران هستند و صاحب مسئولیت و مقامی می‌باشند، و اتفاقاً هم کار خودشان را انجام نمی‌دهند، یکباره و بجای هر «شک» و «تردید» دیگر، در تزلزل و بی‌ایمانی آن مقام در رابطه با حزب رستاخیز شک کند. به عبارت دیگر شما نمی‌خواهید تأیید کنید که مردم به دلیل فراگیر اعلام شدن حزب رستاخیز ملت ایران این حق را دارند که هر «کم‌کار» و «خطاکار» و «بدکاری» را در هر مقامی که بوده باشد، در درجه اول یک «کم‌کار» و «خطاکار» و «بدکار حزب» بشناسند و به همین دلیل هم علت وجود او را و هر آنچه را که از چنان آدم‌هایی ناشی می‌شود از حزب سؤال کنند؟

من فکر می‌کنم، مردم بیش از این که بدانند دعوا و گله‌شان بر سر چیست، به این فکر می‌کنند که آن کس که کار آنها را بی‌دلیل یا با دلیل انجام نداده و نمی‌دهد، کسی است که به هر حال عضو حزب رستاخیز نیز هست و به همین دلیل هم یکباره بی‌آن‌که خود متوجه بشوند، هر آنچه را که از او انتظار داشتند از حزب «انتظار می‌کشند».

● این نکته صحیح است که یک حزب فراگیرنده توانایی‌های عملی بسیاری در جامعه دارد و به خاطر همین توانایی هم می‌تواند خیلی چیزها را اصلاح کند، خیلی چرخ‌ها را سریعتر به حرکت بیاورد. تکیه و تأکید خود من هم بیشتر روی همین مسئله است. ولی باید دانست که حزب فراگیرنده هرگز بر روی کاغذ به وجود نمی‌آید، بلکه یک حزب فراگیرنده تنها به عدد تشکیلات و سازمانش می‌تواند فراگیرنده بشود. اعلام آمادگی اشخاص به این که عضو حزب هستند برای فراگیرنده کردن یک حزب کافی نیست، ما اگر دستان را روی دستان بگذاریم و بگوئیم پانزده میلیون ایرانی عضویت حزب را پذیرفته‌اند و به همین دلیل این حزب، «حزب» فراگیرنده است، باید بدانیم که با این حرف، در درجه اول خودمان را گول زده‌ایم. این حرف از نظر آماری هیچ ایرادی ندارد اما تا وقتی که این مردم را نتوانسته‌ایم در یک سازمان متشکل کنیم و با آنها ارتباط سازمانی نداریم و نمی‌توانیم از نیروهای آنها در راه هدف‌های حزب بطور منظم استفاده کنیم، پس باید

بدانیم که این پانزده میلیون نفر در عمل پانزده میلیون نیست. عضویت در حزب بخودی خود کافی نیست و حزب را هم هرگز به صورت «فراگیرنده» در نخواهد آورد، آنچه ما در نظر داریم و انتظار داریم این است که مردم ابتدا بکوشند تا این حزب فراگیرنده را بوجود بیاورند و بسازند و آنگاه انتظارات یک حزب فراگیرنده را از آن داشته باشند، ما بدون این که این حزب را در عمل و به طور واقعی به صورت یک حزب فراگیرنده درآورده باشیم، انتظارات یک حزب فراگیرنده را از آن داریم و همین مسئله است که کار را چه برای ما در ستاد حزب و چه برای خود اعضاء دشوار می‌کند. من در برخوردهایم با همهٔ افراد حزبی مکرر روی این مسئله تأکید کرده‌ام، که اول باید بکشیم تا حزب بشویم... و بعد انتظاراتی را که در شأن چنان حزبی قرار دارد از آن داشته باشیم. اگر خاطرتان باشد، من در اول صحبت‌هایم گفتم که شاهنشاه به حزب گفتند: بشو... و می‌دانیم که این حزب هنوز «نشده» است بنابراین، حزب اول باید «بشود» یعنی آن چنان که در نظر شاهنشاه بوده، وجود پیدا بکند، و این وقتی خواهد بود که مردم به طور فعال در حزب شرکت کنند، یعنی ما بتوانیم ارتباط منظم با آنها داشته باشیم و بتوانیم از نیروی آنها، در راه هدف‌های خودشان، استفادهٔ سازمان یافته بکنیم، تا به این ترتیب آنها هم بتوانند توسط سازمان حزبی نیروی خودشان را روی هم بریزند و متشکل شوند. اما همانطور که گفتم، چون باید واقع نگر بود باید پذیرفت که مردم هم نمی‌توانند حوصله‌اش را ندارند که مدتها منتظر بنشینند تا این حزب آنچنان که مورد نظر است «بشود» و سپس از آن توقعاتی داشته باشند. ما با آگاهی به همین موضوع، یک سازمان وسیع برای پیگیری نظرها، خواست‌ها و شکایات مردم به وجود آورده‌ایم و قویاً و جداً از دستگاه‌های دولتی می‌خواهیم که برای پیشرفت کار این جامعه و برای پیشرفت کار خودشان، با حزب در سطوح مختلف همکاری بسیار نزدیک و صمیمانه داشته باشند.

□ اجازه بدهید، همینجا، از شما سؤال کنم که حزب در مورد تفهیم آن چیزهایی که مردم در رابطه با حزب باید بدانند و آگاه باشند، چه کرده و چه می‌خواهد بکند؟

● این یک کار تبلیغی و آموزشی است که یکی از وسایل آن همین گفتگویی است که با هم انجام می‌دهیم. علاوه بر این ما باید از نشریات حزبی، از انتشارات غیرمنظم حزبی، از کلاس‌هایی که تشکیل می‌دهیم، از کادریهای سخنگویی که تربیت می‌کنیم و به کانون‌ها می‌فرستیم و از مطالبی که برای بحث در کانون‌ها می‌فرستیم و از هر وسیله تبلیغی و آموزشی دیگر استفاده کنیم. من تصور می‌کنم تا مدتی یکی از

مهمترین کارهای ما در این حزب، همین تشریح نقش حزب، نقش واقعی حزب و انتظارات معقولی که باید در مراحل مختلف فعالیت حزب از آن داشت، خواهد بود. اجازه بدهید روی این مسئله یعنی «انتظارات معقول» که عنوان کردم کمی تأکید و تکیه بکنم. تأثیر حزب ما بیش از هر چیز به نیرومندی اش بستگی دارد. یعنی این که با قوت گرفتن سازمان حزب، با فراگیرنده تر شدن حزب به معنی واقعی، ما انتظارات بیشتری را می توانیم از حزب داشته باشیم. بهمین دلیل در شرایط فعلی که برخی این سؤال را پیش روی حزب می گذارند که: حزب برای ما چه می تواند بکند یا چه کرده است؟ به جای جواب بد نیست ضمناً گفته شود که: شما برای حزب یا به عبارت دیگر برای خودتان چه می توانید بکنید و چه کرده اید؟ باید بدانیم که هر چه ما بیشتر بتوانیم در خدمت حزب باشیم و کاری برای آن انجام بدهیم به همان اندازه هم حزب خواهد توانست که برای ما کار انجام بدهد.

□ در سال‌هایی از تاریخ سیاسی ایران، و فعالیت احزاب در ایران، ما شاهد حزب‌هایی بوده‌ایم که یا به دلیل چندان بنیانی نبودنشان و یا به دلایل دیگر وضعیتی داشتند که عضویت در آنها تا حدودی جنبه اسمی داشته است و فکر می‌کنم که حزب رستاخیز ملت ایران با توجه به فلسفه‌ای که در پیدایش آن عنوان شده، شاید به تنها چیزی که نباید احتیاج داشته باشد، عضویت‌هایی از آن قبیل باشد. و فکر می‌کنم این مسئله شاید یکی از اساسی‌ترین مسائلی بوده باشد که حزب باید آن را به همه آنهايي که به شکلی با حزب در رابطه هستند - چه به عنوان تشکیل دهندگان کانون‌ها و چه به عنوان جوان هجده ساله‌ای که تازه امکان و شرایط عضویت یافتن در حزب را پیدا کرده - تشریح و تفهیم کند؛ چرا که بسیاری از نارسایی‌های آینده نیز ممکن است از همین عدم آگاهی ناشی بشود خاصه این که ما یک آینده طولانی و مسئولیت‌های طولانی‌تر و وسیع‌تر را برای حزب در نظر داریم.

● به مسئله بسیار خوبی اشاره کردید و اجازه بدهید همانطور که خودتان هم گفتید، بگویم حزب رستاخیز ملت ایران، هرگز و به هیچ وجه نیازی به وضعیت «اسمی» افراد ندارد با این توضیح که هیچ‌گیزی هم از عضویت‌های «اسمی» ندارد. حزب از همه مردم ایران که بیش از ۱۸ سال دارند تشکیل شده است. من نمی‌توانم تصور کنم که هیچ‌یک از این ده پانزده میلیونی که در حال حاضر اعضای حزب هستند، بصورت اسمی عضو حزب نباشد و فکر می‌کنم همواره عده‌ای عضو اسمی باقی بمانند. این برای من قابل تصور نیست که روزی برسد و ما بتوانیم صد درصد اعضای خودمان را از صورت «اسمی» در آوریم و عضو فعال بکنیم. کوشش حزب

این است که با وجود آوردن سازمان نیرومندتر، با آموزش فراگیرنده‌تر، بر شماره واقعی و فعال حزب بیفزاید و از شمار اعضای اسمی، هرچه بیشتر بکاهد.

□ اجازه بدهید، من در اینجا به جای طرح سؤال، مسئله‌ای را مطرح بکنم که نظر خود من است در مورد این که اصلاً چه عضوی «اسمی» است و چه عضوی اسمی باقی می‌ماند و چه عضوی اسمی نیست. خیلی کوتاه عرض بکنم که به نظر من، یک عضو حزبی تنها در شرایطی می‌تواند «اسمی» نباشد، و اسمی، باقی نماند که «رأی» و «نظرش» شخصیت پیدا کند، و هر چه این «نظرات» و «آراء» فرصت بروز پیدا کنند و هر چه جدی‌تر گرفته شوند و سرانجام به مرحله عمل دربیایند، به همان اندازه هم عضویت‌ها، شکل فعال‌تری به خود می‌گیرند که در آن صورت هم دیگر مشکل «اسمی» بودن، وجود ندارد و نخواهد داشت.

● تفاوت اصلی حزب رستاخیز ملت ایران با احزاب دیگر که قبلاً در کشور ما سابقه داشتند، در این است که احزاب پیشین، طبیعت‌شان ایجاب می‌کرد که بکشند تا ماشین‌های قدرت بشوند. برای احزاب پیشین مسئله مهم این بود که در انتخابات مجلس و انجمن‌های ملی پیروزی داشته باشند و دولت در دست آنها باشد، با این توجه باید گفت، این حزب‌ها به دنبال کسانی بودند که امکان داشتند و یا در صدد بدست آوردن چنان مشاغلی بودند. در کنار آن افراد، سازمان‌های بزرگ دیگری نیز بودند که به حزب‌ها می‌پیوستند و از حزب‌ها پشتیبانی می‌کردند. آن سازمان‌ها همه، معمولاً هدف‌های صنعتی و حرفه‌ای خودشان را از طریق همکاری با حزب تعقیب می‌کردند، یعنی حزب عبارت بود از تعداد نسبتاً معدودی از اعضا که بیشترشان هم ناچار بودند در مبارزه و بازی قدرت باشند. حزب رستاخیز ملت ایران، اصلاً چنین طبیعتی ندارد و در نتیجه چنان برداشتی هم ندارد و به کلی شکل تازه‌ای از فعالیت سیاسی و سازمانی در ایران است و روی این اصل است که برای این حزب مطلقاً اهمیت ندارد که مجلس، انجمن‌ها و دستگاه حکومتی را چه کسانی در دست داشته باشند، برای این که مجلس، حکومت، انجمن‌ها، اینها همه بازوهای حزب هستند و در حزب قرار دارند. در نتیجه مسئله رقابت که احزاب پیشین را وادار می‌کرد به کسانی روی بیاورند که بتوانند از جهات مختلف روی آنها حساب بکنند، در اینجا موردی ندارد. حزب رستاخیز ملت ایران حزب همه است، و این حزب به جای وعده کار و مقام به اعضایش، به آنها وعده می‌دهد که به کمک‌شان جامعه را نوسازی خواهد کرد. کاری که در پیش داریم، برگماردن‌ها و برکنار کردن‌ها نیست. کار ما ساختن دوباره جامعه ایرانی و بسیج کردن مردم است که در کارهایشان سهم بیشتر

و جدی‌تری بر عهده بگیرند، در طول دهه‌ها و سده‌ها و هزاره‌ها سال در مملکت ما، عادت بر این بوده که عده‌ای از طرف مردم کارهای جامعه را بگردانند، در صورتی که در حال حاضر ما برای اولین بار به همه می‌گوئیم کافی است در کارها شرکت داشته باشند، لازم است که خودشان هم عمیق‌تر در کارهایشان شرکت و دخالت کنند.

این حزب از یک مشارکت عام و از یک دموکراسی وسیع‌تر از مفهومی که جوامع غربی با آن سر و کار دارند جانبداری می‌کند، بنابراین باید توجه داشت که ما طرفدار شرکت دادن آحاد این مردم هستیم در همه کارهای این مملکت در حدی که به خودشان و به تمامی جامعه مربوط می‌شود. روش، راه و برداشت تازه حزب در رابطه با مسائلی که مطرح گردید، از این قرار است و من تصور نمی‌کنم اشتباه کسانی که هنوز هم به حزب رستاخیز مراجعه می‌کنند به این امید که از طریق آن به کاری و مقامی برسند، مدت درازی بطول انجامد. مطمئناً آنها آنقدر با روش متفاوت حزب روبرو خواهند شد که بالاخره متقاعد خواهند گردید که حزب رستاخیز ملت ایران جای این قبیل کارها و فکرها و برای رساندن اشخاص به مقامات و برای تقسیم مناصب نیست.

□ تا اینجای گفتگویمان، بیشتر در مورد آن گروهی از مردم صحبت کردیم که در رابطه با حزب توقعاتی دارند که بیشتر به زندگی و مسائل بیرونی زندگی‌شان ارتباط پیدا می‌کند، اما درباره گروه دیگری که در جامعه ما وجود دارند و بیشترین هدف و آرزو و خواست‌شان از حزب، نه مسائلی از قبیل: آسفالت و ترافیک، بلکه شخصیت پیدا کردن اندیشه‌ها و تئوری‌هایشان است. این گروه را اگر نخواهیم اسم پیچیده‌ای بر رویش بگذاریم، می‌توانیم زیر همان عنوان آشنایش، یعنی گروه روشنفکران بنامیم.

روشنفکران معمولاً با توجه به مطالعات، بررسی‌ها و تجزیه و تحلیل‌ها، صاحب نظریات و عقایدی هستند که در درجه اول می‌خواهند حزب به آنها توجه کند و در حزب به مورد اجرا گذاشته شود.... با این اشاره می‌خواهم بگویم دقیقاً نمی‌دانم در حال حاضر رویارویی حزب با این گروه از افراد جامعه چه وضعیتی دارد و نمی‌دانم که حزب برای این گروه نسبتاً کم اما مؤثر چه امکاناتی را فراهم آورده و تا چه اندازه آنها می‌توانند در متن این حزب افکار، «ایده» و «آرمان»‌های خود را تجلی بدهند و نمی‌دانم که حزب برای آنها چقدر جا در نظر گرفته و حزب تا چه اندازه جای آنها می‌تواند باشد؟

● باید بگویم که حزب جای همه مردم است، از جمله روشنفکران... و نمی‌خواهم بگویم بیش از همه روشنفکران ولی می‌گویم که روشنفکران در حزب

جای بسیار برجسته‌ای دارند چرا که این جامعه، بر نیروی بازوان و به نیروی مغزهای مردم خود ساخته شده و باید ساخته و اصلاح بشود. ما به این نیروی اندیشه بسیار اعتقاد داریم و تصور می‌کنم هر کس دیگر هم که دست اندرکار این کشور است، باید متوجه فقر اندیشه در بسیاری از کارهای ما و شتون زندگی ما شده باشد. کاملاً صحیح گفتید که روشنفکران در رابطه با حزب، به دنبال مسائل روزانه خود نیستند، آنها از حزب صرفاً انتظار ندارند که آسفالت جلوی خانه‌شان را انجام دهد. بلکه آنها انتظار دارند که سهم شایسته‌شان در گرداندن این جامعه، به آنها داده شود. مقصودم از گرداندن این جامعه لزوماً مشاغل و مناصب نیست، بلکه گرداندنی است که به اندیشه مربوط می‌شود، یعنی سهم اندیشگی آنها در گرداندن. آنها می‌خواهند نظریاتی که دربارهٔ جامعه دارند شنیده و بحث و بررسی شود.

تردید نیست که حزب نهایت اهمیت را به این موضوع قائل هست و از اولین روزهای حزب، کمیته‌هایی در حزب تشکیل شد که روشنفکران را دعوت کرد تا بیایند طرح‌ها و پیشنهادهایی بدهند، و امروز با تجربه‌ای که در طول دو سال بدست آمده، ما این کار را تکمیل کرده‌ایم، و در حزب شاخه‌ای با عنوان آموزش و بررسی‌ها تشکیل شده که وظیفه دارد در سطح مملکت، روشنفکران و صاحب‌نظران را گرد بیاورد تا بطور منظم، برای طرح‌های مشخص در مدت معین، با هم جلساتی داشته باشند پیشنهادهایی بدهند تا با استفاده از راه‌هایی که در اساسنامه حزب پیش‌بینی شده تا سطح تصمیم‌گیری عرضه بشود و بعد از این که از دفتر سیاسی گذشت به عرض فرمانده کشور برسد تا دربارهٔ آن تصمیم بگیرند. بنابراین ما از تمام روشنفکران دعوت می‌کنیم که با حزب همکاری بکنند، اما نه به صورت پراکنده و غیر منظم و شرکت به خاطر خود شرکت بلکه برای بررسی و طرح‌ریزی درباره مطالبی که مبتلا به مردم این جامعه است و مطالبی که از کانون‌ها و شوراهای حزبی می‌رسد.

علاوه بر این روشنفکران و صاحب‌نظران نقش دیگری در گرداندن حزب دارند و آن، استفاده و استقبالی است که ما از کمک داوطلبانهٔ آنها در همهٔ شتون و فعالیت حزبی می‌نمائیم. همه شاخه‌های حزب در ستادهای گوناگون، از ستاد مرکزی تا ستادهای شهرستان‌ها، موظف شده‌اند که شوراهای عالی داشته باشند و در این شوراهای عالی باید صاحب‌نظران دعوت به همکاری بشوند و با آنها جلسات منظم داشته باشند و برای گردش کار حزب، از نظرات آنها استفاده بکنند، همچنین در کار آموزش ملی نیاز فوق‌العاده‌ای به همکاری تعداد هر چه بیشتری از روشنفکران و صاحب‌نظران داریم و خواهیم داشت.

همینطور که کارهای حزب توسعه پیدا می‌کند، نیاز به همکاری صاحب‌نظران نیز در حزب بیشتر می‌شود. ما بیش از هر حزبی در تاریخ این مملکت به همکاری روشنفکران احتیاج داریم و با این که از نظر حزب، حزبی با مشخصات حزب رستاخیز ملت ایران هیچ تفاوتی بین اعضایش نیست ولی با توجه به سهمی که روشنفکران می‌توانند، مخصوصاً در این مراحل اولیه در شکل‌گیری حزب داشته باشند، و با سهم همیشگی که در تنظیم و آماده کردن سیاست‌های مملکتی می‌توانند ایفا بکنند، جایشان در حزب محفوظ خواهد بود.

□ وقتی در پاسخ سؤال گذشته‌ام، به وجود شوراها و کانون‌ها و هیأت‌های بررسی کننده اشاره می‌کردید، در یک لحظه به نظرم رسید که انگار صحبت از جایی یا تشکیلاتی می‌کنید که دیوان‌سالاری در آنجا حکومت می‌کند، به عبارت دیگر به نظرم رسید که وجود این قبیل «توقفگاه»ها و ایستگاه‌ها در تشکیلات حزب، چیزی شبیه توقفگاه‌ها و ایستگاه‌هایی است که در دیگر سازمان‌ها و تشکیلات‌های مملکتی به وجود آمده‌اند و در حال حاضر اغلب تخلف‌ها، کم و کاستی‌ها، و نارسایی‌ها هم دقیقاً مربوط به همان جاهاست به همین دلیل و با توجه به این مسئله که حزب باید عرصه «آماده» و «ساده» و «راحتی» برای ابراز نظرها و پیشنهادها باشد و این نظرها و پیشنهاد، نباید در ایستگاه‌های مختلف به عناوین مختلف ناچار از توقف بشود - که گاهی هم در همین توقف گاه‌ها قربانی برخی بدبینی‌ها، کینه‌ها و غیره شده ناکام و ناتمام می‌مانند - به نظرم رسید که این شیوه عملکرد با آن توقع و آرزویی که داریم چندان سازگاری ندارد.

● باید بگویم که ما هر کاری را بخواهیم انجام بدهیم از داشتن یک «سازمان» نمی‌توانیم گریزی داشته باشیم. ما نمی‌توانیم انجام وظایف حزب را معطل بگذاریم، چون می‌توسیم که شبیه یک یا چند وزارت خانه بشود. آنچه که یک «حزب» را شبیه یک یا چند وزارت خانه می‌کند، این نیست که روابط سازمانی مشخص و واحدهایی برای انجام هر وظیفه معینی داشته باشد چون اگر این کار را نکند، ممکن است شبیه وزارتخانه نشود، اما شبیه «حزب» هم نخواهد شد. در حالی که ما می‌خواهیم و اصرار داریم که شکل حزبی خودمان را حفظ کنیم، این است که ناچار از داشتن تشکیلات هستیم حتی اگر شبیه تشکیلات وزارتخانه‌ها باشد. اما این را هم باید بگویم که ما هرگز نخواسته‌ایم و نمی‌خواهیم که دچار دیوانسالاری بشویم. بهمین دلیل است که ما کوشیده‌ایم تعداد کارمندان حزب را بسیار محدود نگهداریم. باید توجه داشت که هر جا که از سازمان حزب صحبت می‌کنیم سازمانی است که ۸۰ درصد آن به داوطلبان، به اعضای حزب که کارهای معینی را انجام می‌دهند، مربوط

می‌شود. ما برای این که وظایف تعیین شده، برای حزب را انجام بدهیم و انتظارات اعضا را از حزب برآورده بکنیم. این سازمان را که در حال حاضر در حزب وجود دارد پیش‌بینی کرده‌ایم که تصور می‌کنم، حتی در شرایطی که تشکیلات و سازمان حزبی در سراسر ایران کاملاً پیاده بشود، در حدود ۲۵۰۰ یا کمی بیشتر، کارمند خواهیم داشت و این کارمندان هم بیشتر کسانی خواهند بود که خدمات ضروری اداری را انجام خواهند داد. با این توجه است که می‌توانم بگویم، تا اینجا که ما قرار داریم، حزب را خطر دیوانسالاری تهدید نمی‌کند مگر این که ما هر نوع رابطه سازمانی را با رابطه دیوانسالاری و اداری اشتباه بگیریم.

□ اما اشاره من، به مسئله‌ای جدا از چیزی بود که شما به آن پرداختید، من خواستم بگویم که: حزب تشکیلاتی است که کارش چندان بی‌شبهت به «مردم داری» نیست، و حزب رستاخیز همان جایی است که شما گفتید، در انتظار همکاری روشنفکران است، یا بیابند نظرها و پیشنهادهای خود را بدهند. و نظرها و پیشنهادهایشان در شوراهایی که بوجود آورده‌اید، بررسی شده، درباره‌شان نظر داده شود. اما چون معتقدم، یکی از ویژگی‌های «مردم داری» در سادگی و بی‌تکلفی است و معتقدم که داوری کردن درباره ایده‌ها و تئوری‌ها - حتی اگر داوری‌کننده‌ها افراد بسیار بی‌غرض، بی‌کینه و آگاه بوده باشند - اصلاً کار چندان ساده‌ای نیست.

● اگر اشتباه نکرده باشم، اشاره شما و هشدار شما به احتمالات بدی است که معمولاً هر جا انسان باشد باید امکان وجودی آن را هم در نظر گرفت. اگر همینطور باشد که گفتیم، من هم با شما هم عقیده‌ام. متأسفانه باید هر جا که پای انسان در میان می‌آید، باید امکان همه‌جور احتمالات «بد» را هم داد. ما نمی‌توانیم نظامی را پیش‌بینی کنیم که صددرصد در برابر هرگونه انحراف و بی‌انصافی عایق شده باشد، ولی آنچه ما به همین منظور تصور کرده‌ایم، این است که چارچوب‌ها، راه‌ها و کانال‌هایی در حزب بوجود بیاوریم که اندیشه‌ها و تفکرها، در آنها به جریان بیفتند، بگذارید در این مورد قدری بیشتر توضیح بدهم چون فکر می‌کنم برای آشنائی با سازمان تازه حزب هم گفتن آنها ضروری است.

شاخه آموزش و بررسی‌های ما در قسمت بررسی‌ها، مسائل مملکتی را زیر بیست عنوان تقسیم کرده که این بیست عنوان تقریباً همه مسائل کشور را دربر می‌گیرد. برای هر یک از این موضوع‌ها، یک رئیس تعیین می‌شود و این رئیس، چند نفر از صاحب‌نظران آن رشته را به همکاری دعوت می‌کند. این عده به تدریج کوشش می‌کنند تا تمام کارشناسان و صاحب‌نظران در آن رشته و موضوع را گرد بیاورند تا

در موقع لزوم دسترسی به آنها ممکن باشد. از طرف دیگر در کانون‌ها و شوراهای، بحث‌هایی می‌شود که گاهی هم منجر به عرضه برخی طرح‌ها و پیشنهادها [ها] می‌شود. این پیشنهادها و طرح‌ها در دفتر مشترکی که در هر ستاد حزبی تشکیل می‌گردد و وظیفه آن رسیدگی و استخراج صورت‌جلسه‌ها و گزارش‌های کانون‌ها و شوراهاست، رسیدگی و سپس به شاخه آموزش و بررسی‌ها فرستاده می‌شود. البته در سطح سازمانی خودش - هر کمیته بررسی، بعد از دریافت این طرح‌ها و پیشنهادها، اول کاری که می‌کند این است که از کارشناسان مربوط به موضوع آن طرح‌ها و پیشنهاد - که قبلاً اسامی و نشانی‌شان را بدست آورده‌اند - دعوت می‌کند بیایند و دور هم بنشینند و آن پیشنهادها را به صورت طرح قابل عرضه در بیاورند و تنظیم بکنند. این پیشنهادهای قابل عرضه، به هیئت اجرایی می‌رود و هیئت اجرایی آنها را در کمیته‌های تخصصی خود، که با شرکت کارشناسان اصلی و نمایندگان دو جناح حزب هستند بررسی می‌کنند، هر نتیجه‌ای که در این کمیته گرفته شود، بصورت نظر حزب در دفتر سیاسی مطرح و به حضور فرمانده کشور تقدیم می‌شود تا تصمیم گرفته شود. این فراگرد در وهله اول خیلی طولانی به نظر می‌رسید، ولی ما برای اینکه نظر «فردی» را به نظر «حزب» تبدیل کنیم، چاره‌ای نداریم که آن را از یک چنین مجاری بگذرانیم. به اصطلاح ناچاریم تن به آن «فراگرد» بدهیم. به عبارت دیگر نمی‌شود انتظار داشت که هرکس هر نظری دارد. آن نظر به عنوان نظر حزب تلقی و اعلام شود. با توجه به این مسئله است که باز می‌گوییم همه کس می‌توانند در این فراگرد، آماده کردن طرح‌ها برای تصمیم‌گیری، سهمی داشته باشند علاوه بر این نشریات حزبی، به روی همه صاحب‌نظران باز است و تمام طرح‌ها و پیشنهادهایی که قابل درج در این نشریات باشند، برای چاپ به این نشریات داده خواهند شد تا احتمالاً به دست فراموشی سپرده نشوند. ممکن است طرح پیشنهادهای کسی بنا به دلایلی نتواند به صورت نظر حزب قبول بشود ولی آن طرح به عنوان یک زمینه بحث در آن موضوع قابل درج باشد که در آن صورت همین طرح در نشریه تئوریک حزب و یا دیگر نشریات حزب ارائه خواهند شد. انتظار ما این است که روشنفکران و صاحب‌نظران حزبی از این سازمانی که به همین منظور درست کرده، استفاده بکنند و اگر هم مواردی پیش آمد که واقعاً نظر کسی پایمال شد یا دچار غرض ورزی گردید - که همه احتمالات به همان دلیل که قبلاً گفتیم، می‌تواند وجود داشته باشد - به مراجعی از حزب که برای رسیدگی به چنین مسائل است، مراجعه کنند تا حزب از تکرار آن کارها جلوگیری کند.

□ آخرین سؤالی که قصد دارم با شما در میان بگذارم، مسئله‌ای است که همراه با توسعه و گسترش حزب پیدا شده و پیدا خواهد شد. و آن این است که حزب در ایجاد رابطه درونی خود، چه تدابیری اندیشیده است؟

● اگر درست متوجه شده باشم، سؤال شما درباره رابطه سازمانی افراد با حزب است و باید بگویم که این یک کار تحول‌آسایی است که در برابر حزب قرار دارد چرا که هیچ حزبی در دنیا وجود ندارد که تعداد اعضایش نسبت به کل جمعیت آن کشور به اندازه‌ای باشد که در ایران است. ما در حزب رستاخیز خوشبختانه اساسنامه فوق‌العاده ابتکاری داریم که می‌تواند بقای آن ارتباطی را که مورد نظر شماست تضمین کند. در اساسنامه حزب رستاخیز دو پیکره پیش‌بینی شده است که اسم یکی از آن دو را می‌توانیم پیکره انتخابی و مردمی بگذاریم و آن دیگری را پیکره سازمانی و اجرایی بنامیم. پیکره مردمی و انتخابی از کانون شروع می‌شود تا به هیئت اجرایی و به تعبیری به دفتر سیاسی ختم می‌شود. تمام اعضای حزب می‌توانند در کانون‌ها داوطلبانه عضویت داشته باشند. رابطه سازمانی حزب با اعضایش از طریق کانون‌های حزبی است. این کانون‌ها که در روستا و شهر تشکیل می‌شوند و در آینده هم سعی بر این خواهد شد که بیشتر در محله‌های شهرها تشکیل شوند. این کانون‌ها از میان خود نمایندگانی انتخاب می‌کنند که شوراهای روستا یا شهر و یا منطقه شهری را بوجود می‌آورند. بعد، شوراهای روستا و شهرها، نمایندگانی انتخاب می‌کنند و شوراهای بخش را می‌سازند. از نمایندگان شوراهای بخش‌ها، شورای شهرستان و از نمایندگان شورای شهرستان، شورای استان انتخاب می‌شود، سپس از نمایندگان بخش‌ها و شهرها و استان‌ها، اعضای شورای مرکزی انتخاب می‌شوند و شورای مرکزی هیئت اجرایی را از میان خود انتخاب می‌کند و این هیئت هم گروهی از اعضای خود را برای ارتباط با دولت و پارلمان به دفتر سیاسی می‌فرستد.

آنچه گفته شد، پیکره اصلی حزب بود. پیکره سازمانی و اجرایی حزب هم مرکب از «دبیر کل» و دبیران حزب تا سطح روستاست. دبیر کل راکنگره‌ای که از نمایندگان کانون‌های حزبی تشکیل می‌شود، انتخاب می‌کند و بقیه دستگاه اجرایی و اداری حزب نیز همه منصوب دبیر کل هستند.

من تصور می‌کنم با این شبکه سازمانی رابطه فرد با سازمان برقرار خواهد ماند، علاوه بر این که در ستاد حزب و در هر سطح سازمانی هم شاخه‌های لازم تشکیل می‌شوند تا نیازها و نظرهای اعضای حزبی را مورد رسیدگی قرار دهند.^{۶۶۱}

همایون از چگونگی لبیک مردم به دعوت شاه و به تعبیر خود ساخته‌اش «فرمانده کشور» و ورودشان به حزب سخن می‌گوید و این که «علت وجودی حزب... اعلام و دعوت شاهنشاهمان بود... شاهنشاه به حزب فرمان دادند که «بشو» و حالا این وظیفه حزب است که بکوشد تا «بشود». گویا همایون برای «شاهنشاهش» شأن الوهیتی هم قائل است که فرمان دهد «کن» و آن پدیده «فیکون» شود! از منظر همایون نگاه مردم به حزب به مثابه «چاره آخر» حل مشکلات است، حزبی که «از همه مردم ایران که بیش از ۱۸ سال دارند تشکیل شده است.» و شمار اعضایش را ۱۵،۱۰ میلیون نفر تعیین می‌کند. اظهارات همایون در گفت‌وگو با خانعلی، مخبر «تماشا» حاکی از ضرورت حضور همه ایرانیان واجد شرایط در حزب رستاخیز دارد.

انتخابات رستاخیزی

همایون دل درگرو رستاخیز دارد. وی درباره نخستین انتخابات مجلسین پس از اعلام تشکیل حزب رستاخیز که منجر به حضور ۸۰٪ چهره‌های تازه در مجلس شورای ملی و ۶۰٪ در مجلس سنا شد، طی یادداشتی زیر عنوان «انتخابات باور نکردنی» می‌نویسد:

توده بزرگ رأی‌دهندگان همچون خمیر بی‌شکلی است که بی‌دشواری زیاد به هر شکل در می‌آید و سرنوشت انتخابات امسال به دست این توده بزرگ بود. رأی‌های آنان نمایندگان را برگزید... مأموران دولت برگ‌های انتخاباتی مردم را نگرفتند و به نمایندگی از سوی آنان در صندوق‌ها نریختند... این مجلس، نمایندگانی دارد که مقام خود را در نبردهای سخت و تلخ انتخاباتی از چنگ حریفان گاه بسیار نیرومند بدر آورده‌اند. در خانه‌هایشان ننشسته‌اند تا خبر «انتخاب» خود را از رادیو بشنوند... بهتر و زود دانستن خواست‌های مردم؛ رأی زدن با آنها و نمایندگانشان در تعیین قانون‌ها و سیاست‌ها و برنامه‌ها؛ اکراه نداشتن از دادن امتیازهای سیاسی به مردم و اصلاح و تصحیح فوری آنچه بر خطا رفته است؛ اصرار نداشتن در نگهداری آنها که آشکارا در کار خود فرو مانده‌اند؛ یا چون خارهای تیز در چشمان مردم فرو می‌روند؛ اینهاست نتایج منطقی که از انتخابات این دوره باید گرفت. ۶۶۲

از منظر همایونی رأی‌دهندگان «خمیر بی‌شکلی» هستند که «بی‌دشواری زیاد به هر

شکل» در می‌آیند و کاملاً این خمیر بی‌شکل انعطاف‌پذیر است. اما ویژگی دوره بیست و پنجم مجلس شورای ملی که همایون آن را «انتخابات باورنکردنی» توصیف می‌کند آن است که نمایندگان «مقام خود را در نبردهای سخت و تلخ انتخاباتی از چنگ حریفان گاه بسیار نیرومند بدر آورده‌اند.» اگر چه همایون در این یادداشت به گونه‌ای تلویحی و صریح معترف است که در انتخابات ادوار پیشین مجلس «مأموران دولت» برگ‌های انتخاباتی مردم را می‌گرفتند و به نمایندگی از سوی آنان در صندوق‌ها می‌ریختند و کلاً خبر به اصطلاح انتخاب خود را در نمایش خیمه‌شب‌بازی بسیار آسان و شیرین از رادیو می‌شنیدند و خود را مهیای عزیمت به ساختمان میدان بهارستان می‌ساختند، لیک مجلس دوره رستاخیزی نیز چندان این روند برکشیدن و کلاً را برهم نزد که البته در این نوشتار مجال پرداختن به آن را نداریم. در این میان نکته جالب توجه این که عضو هیأت اجرایی و دفتر سیاسی حزب، به ضرورت کارکرد مجلس در ساخت نظام تک حزبی اشاره می‌کند و این که چگونه مجلس یکدست رستاخیزی درون مجموعه حزب عمل نماید.

آنچه مجلس بیست و پنجم را از گذشتگان جدا می‌کند، گذشته از شرایط انتخاب نمایندگان آن در شورا و سنا، آنست که این مجلس باید در درون حزب رستاخیز کار کند... در چنین مجلسی با چنین نمایندگانی مسأله انضباط حزبی اهمیتی بیش از همیشه می‌یابد. ۶۶۳

همایون در مقاله‌ای با عنوان «آزادی بحث» با ارائه دو نقل قول از مقام همایونی مبنی بر این که «شاهنشاه فرمود: "اگر مردم نظرات صحیحی بدهند اولین کسی خواهم بود که این نظرات را در راه بهبود کار مملکت پذیرا باشم." همچنین گفتند: "در داخل رستاخیز همه نوع آزادی هست تا موقع تصمیم گرفتن، یعنی رأی دادن که البته حزب دستورش را می‌دهد"»^{۶۶۴} به ستایش رهبری داهیان پادشاه می‌پردازد. این در حالی است که به باور پژوهشگران تاریخ سیاسی معاصر ایران، شاه به ویژه پس از تأسیس حزب رستاخیز اساساً کمتر به حرف و سخن دولتمردان و کارگزاران ارشد نظام توجه می‌کرد تا چه رسد به مردم. وی احساس مسئولیت و قدرت تصمیم‌گیری را از همه سلب کرده بود و همه

۶۶۳. همان، مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۵۴، ص ۷.

۶۶۴. همان، مورخ ۲ مهر ۱۳۵۴، ص ۱۱.

چیز قائم به او شده بود. به عنوان نمونه فریدون هویدا درباره آخرین ملاقاتی که با برادرش امیرعباس هویدا، نخست وزیر داشته است از وی در خصوص احساس مسئولیت پرسش می کند و هویدا چنین پاسخ می دهد:

برادرم با تندی جواب داد: کدام مسئولیت؟! مگر او می گذارد کسی احساس مسئولیت هم بکند؟ همه تصمیم ها را خودش شخصاً می گیرد و من در دوره نخست وزیری اصلاً از آنچه که در ارتش و ساواک می گذشت روحم خیر نداشت.... فقط تنها کاری که از دستم برمی آید این است که وظایف محوله را به نحو احسن انجام دهم. ۶۶۵

فراکسیون پیشرو

گاه نیز همایون با حضور در میزگردها و مناظره های تلویزیونی از موضع یک روشنفکر مستقل و «اندیشمند پیشرو حزب رستاخیز» به ضرورت مبارزه همه جانبه با فساد و ابعاد گوناگون آن، و لزوم توجه حاکمیت به نظرات مردم و افکار عمومی می پرداخت که باعث رنجش خاطر آن دسته از مسئولان ساواک شهرستان ها که از اوضاع و آرایش نیروها و جناح های سیاسی در مرکز بی خبر بودند، می شد.

به تیمسار ریاست ساواک
اداره کل سوم ۳۴۷
از ساواک استان لرستان
در باره مصاحبه تلویزیونی مورخه ۵۴/۱۲/۲
در مصاحبه و گفت و گویی که با دو نفر از اندیشمندان گروه پیشرو حزب رستاخیز ملت ایران به نام داریوش همایون و دکتر [محمد حسین] موسوی در ساعت ۲۱ روز ۵۴/۱۲/۲ راجع به مبارزه با فساد از طریق تلویزیون (کانال ۷) به عمل آمد، مطالب زیر توجه اینجانب را جلب نمود که از نظر استحضار بررسی بیشتر به عرض می رساند.

۱. آقای همایون به مسئله فساد که در بردارنده همه نارسایی های اجتماعی، نادرستی ها، نقاط ضعف اخلاقی رشاء و ارتشاء، گرانفروشی و غیره می باشد، اشاره

نموده و از محتوای سخنان او چنین مستفاد گردید که ملت ایران فساد را به عنوان یک پدیده صحیح اجتماعی پذیرفته و در فرهنگ آنها جا گرفته است.

۲. نامبرده به لزوم جهاد ملی علیه فساد اشاره نموده و اضافه کرد که فساد مملکت ما ریشه سیاسی داشته و ایجاب می نماید که همه گروه های اجتماعی در عزل و نصب مقامات حساس مملکتی و تعیین خط مشی ها نظارت داشته و اختیارات حکومت و عناصر تصمیم گیرنده را که از مقامات عالی اداری هستند محدود نمایند.

نامبرده به اختیارات نامحدود، زورگویی و اجحاف رؤسای عالی رتبه مملکت اشاره و گفت در شرایطی که شخص مسئول کوچکتر از وظیفه و کار محوله باشد دو حالت به وجود خواهد آمد:

الف. وقتی سطح آگاهی و بینش مسئول یا مدیر کمتر از زیردستان است خود به خود تحت تأثیر خواسته های غیر منطقی گروهی از آنها قرار گرفته و برای حفظ موقعیت خود هر نوع بی نظمی و سوء استفاده را در سازمان مربوطه نادیده گرفته و به این ترتیب ریشه های فساد عمیق تر خواهد گردید.

ب. از رویه های فاشیستی همان طور که در کشورهای فاشیستی اروپایی دیده شده است استفاده می نمایند و برای جلوگیری از ادامه روش های فوق لازم است که حکومت تحت مراقبت و کنترل مردم و حزب بوده باشد.

۳. نامبرده پس از مطالب آقای دکتر موسوی که کاملاً پخته و منطقی بیان گردید مجدداً رشته سخن را به دست گرفته و توضیح داد که مراد من از نظرات مردم این نیست که هر چه گفتند آن را قبول کنیم ولی همان طور که در دو سه دهه اخیر مشاهده شده است نظرات مردم در مورد بعضی از وزراء، مدیران و رؤسای سازمان اشتباه نبوده و رویدادهای بعدی مؤید صحت نظرات مردم راجع به این افراد بوده است و بعد اضافه کرد که مراقبت افکار عمومی تنها در مورد ادارات و سازمان های دولتی کافی نبوده و ایجاب می نماید که سایر امور و شئون نیز تحت نظارت و مراقبت افکار عمومی بوده باشد.

نظریه:

۱. در مورد ماده (۱) گزارش که آقای همایون فساد ایران را به عنوان سنت همگانی و جزئی از فرهنگ ملت ایران قلمداد نموده است چون فرهنگ ملی یکی از قدرت های چهارگانه کشور بوده و قضاوت ایشان مؤید رخنه فساد در همه گروه های اجتماعی می باشد و جنبه عام به خود گرفته است، لذا با توجه به شعار کهن ایرانیان

که گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک بوده و شالوده فرهنگ ایران می‌باشد و شاهنشاه آریا مهر نیز در جشن‌های فرخنده ۲۵۰۰ ساله به آن اشاره فرمودند تصور نمی‌رود دادن نسبت فساد به فرهنگ ایران با منافع ملی مترادف بوده باشد و اگر سوء نیتی مترتب نباشد مسلماً گوینده از واژه فرهنگ و وسعت کلمه آگاهی کامل نداشته است. ۲. نامبرده به تقصیرات حکومت و رویه‌های فاشیستی که عامل ایجاد فساد است اشاره نموده و لزوم کنترل و نظارت مردم را در امور حکومت کراراً تأکید نموده است.

با توجه به این که عناصر عمده تشکیل دهنده دولت، جمعیت، سرزمین، حاکمیت و حکومت می‌باشد بهتر بود که آقای همایون دولت و کارمندان دولت را مورد انتقاد قرار داده و از ذکر کلمه حکومت که به عالی‌ترین مرجع رهبری کشور اطلاق می‌شود خودداری کرده باشد. [کذا]

نتیجه: با توجه به مراتب معروضه بالا اینجانب مطالب مطروحه وسیله آقای داریوش همایون پس از تطبیق با نوار مصاحبه قابل بررسی بوده و تصور می‌رود که ادامه مصاحبه ایشان تعبیر و تفسیرهای غلط و تحریک‌آمیزی را در داخل و خارج کشور ایجاد نماید. مراتب استحضاراً به عرض رسید.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان لرستان، همدانیان [در حاشیه] محترماً به عرض می‌رساند: اظهارات داریوش همایون در روزنامه آیندگان درج شده است که مراتب به موقع در بولتن جراید درج گردیده است.

۵۴/۱۲/۶

[در حاشیه:] نظریه ریاست ساواک استان صحیح است. توجه لازم داده شد.

۶۶۶۵۴/۱۲/۱۲

متعاقب آن در همین ایام شاهد هستیم که همایون طی یادداشتی با عنوان «ریشه سیاسی فساد» در «آیندگان» از موضع یک منتقد بلند پایه حزبی، عدم توجه به شایسته‌سالاری که منجر به گم‌کردن کارگزاران ناپاک سیاسی در رأس امور می‌شود را دلیل عمده در ظهور فساد می‌داند. همایون حالا از سنگر رستاخیز زمینه‌ساز نقد دولت هویدا شده است تا به مثابه جاده صاف‌کن، شرایط را برای دستیابی به قدرت و روی کار آوردن تیم آموزگار فراهم آورد.

چگونه می‌توان به پاکسازی جامعه پرداخت در حالی که افکار عمومی به ناشایستگی یا ناپاکی پاره‌ای بلندپایگان گواهد است؟ این افکار عمومی را نباید دست کم گرفت و نباید درباره‌اش اشتباه کرد. وزیرانی که در وزارتخانه‌های خود نیز حیثیتی نداشتند دیر یا زود طشت رسوایی شان از بام افتاد... گماشتن و نگه داشتن مردمان ناسزاوار در مقامات تصمیم‌گیری یا فساد به بار می‌آورد، یا موقعیت شبه‌فاشیستی، یا هر دو. کسانی که مقام خود را مرهون شایستگی اخلاقی یا برجستگی فکری نیستند در پیرامون خود دلسردی و نارضایی و سرخوردگی می‌آفرینند، برگرد خود مردمان ناشایست و نادرست یا بله قربان‌گویان بی‌اثر می‌آورند؛ مردمانی که تن به فرمانروایی ناشایستگان بتوانند داده آن‌گاه سکون و رکود و ناکارایی یا نادرستی و زورگویی و حق‌کشی و تجاوز یا هر دو همه جا را می‌گیرد. هر مقام ناشایست یا نادرست برگرد خود شبکه‌ای از روابط ناسالم و مردمان ناسالم می‌گسترده و فساد از بالای سازمان با ماهیت اجتماعی تا پایین را فرا می‌گیرد.^{۶۶۷}

همایون، تک‌حزبی شدن نظام سیاسی در ایران را به هیچ وجه به زیان دموکراسی نمی‌داند و منتقدان حزب شه‌ساخته رستاخیز را شایعه‌پراکنانی برمی‌شمارد که در پی مهمات و خوراک به منظور پیکار تبلیغاتی خود علیه ایران هستند، چراکه به باور وی در سیستم حزبی پیشین ایران، احزاب اساساً ماشین‌های قدرت سیاسی بودند، حال آن‌که رستاخیز چنین نیست.^{۶۶۸} به زعم همایون «رستاخیز برای نخستین بار پایه قدرت سازمانی و سیاسی خود را بر روی فرد فرد مردم نهاده است.»^{۶۶۹}

آبان ماه ۱۳۵۵ از ابعاد گوناگونی در بررسی حیات حزب رستاخیز حائز اهمیت است. در پنجم این ماه «کنگره بزرگ» حزب با شرکت ۷ هزار نفر در سالن ۱۲ هزار نفری «مجموعه ورزشی آریامهر» برپا شد. این کنگره «با مأموریت خطیر هموار کردن راه رشد و توسعه ملی از طریق حل تضادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با روش شناخت واقعی این تضادها و استفاده از آموزش به شیوه‌ای که بر همدمی و یگانگی عاطفی مردم بیفزاید و متشکل کردن مردم میهنمان با شرکت دادن مؤثر آنان در تمامی امور جامعه»^{۶۷۰} برپا شده بود.

۶۶۷. آیندگان (روزنامه). مورخ ۳ اسفند ۱۳۵۴؛ به نقل از منبع فوق، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۶۶۸. همان، مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۴، ص ۹.

۶۶۹. همان، مورخ ۳ آبان ۱۳۵۵، ص ۹.

۶۷۰. کنگره بزرگ. تهران، مرکز آرشیبو اخبار و اطلاعات رادیو تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۵، ص الف.

جامه قائم مقامی بر تن همایون

دو روز پس از برگزاری این کنگره اعلام شد که جمشید آموزگار به عنوان دبیر کل حزب رستاخیز برگزیده شده است. داریوش همایون که عضویت هیأت اجرایی و همچنین دفتر سیاسی حزب را یدک می کشید سرمست از انتخاب آموزگار، در نخستین یادداشت خود به فاصله یک روز پس از معرفی آموزگار به دبیر کلی حزب درباره وی اظهار می دارد که «[آموزگار] می تواند از اعتماد بیش از پنج میلیون اعضای حزب در سراسر کشور مطمئن باشد.»^{۶۷۱} همایون به این هم بسنده نمی کند و روز بعد در یادداشتی می نویسد: «حزب رستاخیز نشان داده است که به آسانی می تواند دهها هزار کانون برپا کند و میلیون ها تن را سازمان دهد.»^{۶۷۲}

همایون در حالی شمار اعضای حزب رستاخیز را در آبان ۱۳۵۵ بیش از ۵ میلیون نفر اعلام می کند که تقریباً ۱۱ ماه پیش از آن امیرعباس هویدا، نخست وزیر و دبیر کل حزب رستاخیز در اجتماعی که به مناسبت تشریح فلسفه پیدایی حزب رستاخیز در وزارت امور خارجه تشکیل شده بود، تعداد اعضای حزب رستاخیز را تا آن هنگام ۱/۲ میلیون نفر ذکر می کند.^{۶۷۳} در آن برهه - ۲۰ آذر ۱۳۵۴ - حدود ۱۰ ماه از تأسیس حزب رستاخیز می گذشت و بر اساس گفته هویدا، حزب طی این مدت توانسته بود صرفاً ۱/۲ میلیون نفر را جذب کند؛ حال این پرسش مطرح است که چگونه از مقطع زمانی آذر ۱۳۵۴ تا آبان ۱۳۵۵، یعنی صرفاً در مدت ۱۱ ماه شمار ۳,۸۰۰,۰۰۰ نفر به اعضای حزب افزوده شد و تعداد آنان به بیش از ۵ میلیون نفر رسید؟! بی شک همین خوشخدمتی های مطبوعاتی همایون باعث شد تا وی حدود دو هفته بعد در ۲۷ آبان ۱۳۵۵ به عنوان قائم مقام دبیر کل حزب برگزیده شود و عبدالمجید مجیدی نیز جای جمشید آموزگار را به عنوان هماهنگ کننده جناح پیشرو پر کند.^{۶۷۴}

همایون برای حزب نقش صرفاً نظارتی قائل نیست و رسالت اجرایی و حتی دخالت در دستگاه های دولتی را نیز برای این تشکل قائل است. وی از موضع قائم مقام حزب در

۶۷۱. آیندگان (روزنامه). مورخ ۸ آبان ۱۳۵۵، ص ۱۳.

۶۷۲. همان، مورخ ۹ آبان ۱۳۵۵، ص ۱۳.

۶۷۳. همان، مورخ ۲۰ آذر ۱۳۵۴، ص ۲.

۶۷۴. هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. زیر نظر غلامرضا کرباسچی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب

اسلامی ایران، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۸۵.

روزنامه رستاخیز اعلام می‌کند «حزب باید از ورود معایب به دستگاه‌های اجرایی جلوگیری کند.»^{۶۷۵} چندی بعد در ۲ خرداد ۱۳۵۶ همایون در دیدار با دانش‌آموزان اعزامی به آلمان فدرال، توگویی نه به‌عنوان قائم‌مقام حزب رستاخیز، بلکه مقام مسئولی در حزب دموکرات مسیحی آلمان، اعلام می‌کند که «حزب دموکرات مسیحی آلمان با حزب رستاخیز یک رابطه‌ایدئولوژیک احساس می‌کند.»^{۶۷۶} همایون حالا دیگر به یک چهره شناخته شده حزبی و ثورسین سرشناس در حاکمیت پهلوی دوم مبدل شده است و در مطبوعات، رادیو، تلویزیون، و جلسات گفت و شنود فراوانی شرکت می‌کند. باگذشت بیش از دو سال از تکوین حزب رستاخیز، این شکل به هیچ وجه نتوانست انتظارات کارگزاران ارشد نظام و کادرهای حزب را در جذب گروه‌های مختلف مردمی برآورده سازد و با این وجود سیل اعتراضات و انتقادات به حزب و اعضای آن همچنان رو به افزایش است. همایون با شامه نسبتاً حساس خود شاید بیش از دیگر هم‌تایان رستاخیزی‌اش خطر را احساس کرده و از این‌رو منتقدان و مخالفان را آماج حملات شدید مطبوعاتی خود قرار می‌دهد. نقل‌فرازهایی از سخنان وی در یکی از کانون‌های حزبی در منطقه ۹ تهران بی‌فایده نیست.

این شایعه‌سازان "از تحولات چند دهه اخیر ایران عقب مانده‌اند..." تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران برای نخستین بار عموم مردم را در یک مسیر قرار داده است. مردم در پانزده سال گذشته درباره سه اصل نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت توافق داشته‌اند... [ایران] کشوری است با نیروی اقتصادی و دفاعی بسیار قابل ملاحظه و سیاست استوار و نیرومند... ما پس از دویست سال پیکار ضد امپریالیستی، اکنون نه تنها دور از اعمال نفوذهای خارجی بسر می‌بریم بلکه در خطر فوری آنها نیز قرار نداریم.^{۶۷۷}

قضاوت در خصوص «عقب‌ماندگی» مخالفان و منتقدان حزب رستاخیز، و این که به راستی این تشکل شاهانه چه اندازه و چه سان «برای نخستین بار عموم مردم را در یک مسیر قرار داد»، و چگونه مردم از ۱۳۴۱ تا نیمه دهه پنجاه درباره سه اصل «نظام

۶۷۵. ه. موحد. دو سال آخر، رفرم تا انقلاب. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۲۰.

۶۷۶. همان، ص ۴۱.

۶۷۷. آیندگان (روزنامه). مورخ ۹ تیر ۱۳۵۶، صص ۱ و ۱۷.

شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت توافق داشته‌اند» را به عهده درک و تحلیل خوانندگان گرامی و ارزیابی شان از جریان‌شناسی حاکمیت پهلوی‌ها و امی‌گذاریم. به هر روی، تابستان داغ سال ۱۳۵۶ آستان رخدادهای مهمی بود. جلسه فوق‌العاده هیأت وزیران ساعت ۶ بعدازظهر روز ۱۵ مرداد ۱۳۵۶ تشکیل شد. در این نشست، امیر عباس هویدا پس از ۱۲ سال و ۶ ماه و ۱۲ روز نخست وزیری استعفا داد. روز بعد (۱۶ مرداد) جمشید آموزگار، وزیر مشاور و دبیر کل حزب رستاخیز به نخست وزیری برگزیده شد و همان روز وزرای خود را به شاه معرفی کرد. در کابینه آموزگار، داریوش همایون به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی تعیین شده بود. همان روز محمد رضا پهلوی، امیر عباس هویدا را به عنوان وزیر دربار، جایگزین اسدالله علم بیمار ساخت. یک روز بعد، یعنی در ۱۷ مردادماه، آموزگار از سمت دبیر کلی حزب رستاخیز استعفا داد و دکتر محمد باهری به این عنوان برگزیده شد. چند روز بعد - ۲۰ مرداد - از سوی آموزگار، داریوش همایون به عنوان سخنگوی دولت معرفی شد.

جدایی آموزگار از حزب رستاخیز کمتر از پنج ماه به درازا کشید. در ۵ دی ۱۳۵۶ اعضای دفتر سیاسی و هیأت اجرایی حزب با محمد رضا پهلوی دیدار و گفت و گو کردند. شاه در این گرد همائی حزبی صریحاً اعلام کرد که جدایی پست دبیر کلی را از نخست‌وزیری دیگر به مصلحت نمی‌داند، اگرچه پیشتر وی در اواخر زمامداری هویدا چنین جدایی را مصلحت می‌دانست. به هر روی، در ۱۴ دی ۱۳۵۶ کنگره فوق‌العاده حزب با پیام شاه و با شرکت ۱۰ هزار نفر از اعضای حزب برگزار شد. محمد باهری حسب‌الامر نظرگاه تازه شاه استعفا داد و بلافاصله جمشید آموزگار، نخست وزیر که رئیس دفتر سیاسی حزب نیز بود به عنوان دبیر کل برگزیده شد. آموزگار روز ۱۹ دی ۱۳۵۶، محمود جعفریان، محمد رضا عاملی تهرانی، و محمد حسین موسوی را به عنوان معاونان تازه حزب معرفی کرد.

در نیمه دوم دی ماه ۱۳۵۶، متعاقب مقاله توهین آمیزی که در ۱۷ دی علیه امام خمینی در روزنامه اطلاعات درج شد و در فصل پانزدهم مورد ارزیابی مشروح قرار خواهد گرفت، شهرهای مختلف ایران شاهد اعتراض‌های گسترده و ناآرامی‌هایی علیه حاکمیت پهلوی بود. گردانندگان حزب رستاخیز هم بیکار ننشستند و با برپایی میتینگ‌ها و تظاهرات در شهرهای ناآرام در ایفای رسالت حزبی خود از هیچ کوششی دریغ نورزیدند. شهر قم طی روزهای ۲۳ و ۲۵ دی ماه ابتدا شاهد اجتماع و سپس تظاهرات

حزب رستاخیز بود. در ۲۷ دی حزب رستاخیز میتینگی با حضور ۵۰ هزار نفر در تبریز برگزار کرد. همین تشکیلات در ۲۸ دی مبادرت به برپایی اجتماعی در آبادان و خرمشهر نمود. در تمامی این گردهمایی‌ها تلاش رستاخیزی‌ها حفظ تعادل میان جناح اپوزیسیون و پوزیسیون حاکمیت پهلوی در آرایش نوین صحنه سیاسی کشور بود.

به هر روی، پیوند همایون با تشکیلات حزب همچنان تداوم یافت و او به نوشتن تحلیل‌های رستاخیزی جدیدتری همت گماشت. در زیر به ذکر یک نمونه از این نوع اشاره می‌شود.

نشان شیر و خورشید و تاج و شمشیر

دفتر وزیر

با تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران رابطه مجلس و دولت را باید در پرتو تازه‌ای نگریست. تردید نیست که نقش مجلس به معنی پارلمان و وظایف آن با تشکیل حزب تغییری نکرده است زیرا نقش مجلس و وظایف آن به موجب قانون اساسی تعیین شده که خود یکی از سه پایگاه فکری جاویدان حزب است.

ولی با تشکیل یک حزب فراگیرنده، دولت و مجلس در برابر یکدیگر به صورت تازه‌ای قرار می‌گیرند. این حزب یک سازمان و وسیله رسیدن به «هم‌رایی»^{۶۷۸} در جامعه ایرانی است. به این معنی که نظرها و سلیقه‌های گوناگون در این حزب از طریق ارگان‌های آن و از طریق جناح‌های حزبی با هم برخورد می‌کنند و نظر حزب از میان آنها ساخته می‌شود و آنگاه نظر حزب نظر همگان است. به این ترتیب مجلس و دولت در نظام حزبی کنونی باید در نهایت امر و همواره به یک هم‌رایی برسند. دیگر زمان آن گذشته است که بخشی از مجلس با دولت موافق نباشد یا مجلس با بخشی از نظرهاى دولت موافقت نکند. اختلاف نظرها هست و باید باشد ولی این اختلاف نظرها را از مجاری حزب باید با هم آشتی داد و سرانجام به هم‌رایی در زیر رهبری فرماندهی ملت ایران که تصمیم‌گیری نهایی با اوست رسید.

بدین منظور باید در یافتن مکانیسم‌ها و شیوه‌های عملی که برخورد نظرها و رسیدن به هم‌رایی را ممکن‌تر و آسان‌تر سازد اندیشید و کوشید. حزب می‌تواند این مکانیسم‌ها و شیوه‌های اجرایی را فراهم سازد. در حزب باید فرصت کافی برای

۶۷۸. در اصل: هم‌رایی، که تا آخر سند تصحیح شد.

اظهارنظرهای گوناگون و نزدیک کردن نظرها به هم فراهم گردد. تشکیل جلساتی مانند گردهمایی امشب بسیار سودمند است.

در این زمینه پیشنهاد شخصی من آنست که در مورد بسیاری از لوایح می‌توان در مرحله بررسی در وزارتخانه از نظر صاحب‌نظران مجلس به معنی پارلمان استفاده کرد. البته این کار باید به طور غیر رسمی انجام گیرد. به این ترتیب به لوایح در همان نخستین مراحل از نظرگاههای گوناگون نگریسته می‌شود و هم رأیی، بهتر حاصل می‌آید.

حزب نیز می‌تواند در بررسی لوایحی که دولت به مجلس می‌دهد از نظر نمایندگان و سناتورها استفاده کند و زمینه را برای هم رأیی آماده‌تر سازد. البته همیشه لوایحی هست که زیر فشار زمان و نیازهای فوری به مجلس داده می‌شود. در این موارد تفاهم بیشتر ضرورت دارد.

[در حاشیه:] چون آقای شفائی نبودند، به سفارش خود آقای شفائی تلفنی برای آقای مقدس زاده در روزنامه اطلاعات خوانده شد. ساعت ۱۲ روز یکشنبه ۹ بهمن

[۱۳۵۶]

میرکمالی ۶۷۹

فحوای کلام همایون در نوشته‌ای که برای روزنامه اطلاعات فرستاده است ره‌یافت به جامعه تک‌صدایی است؛ اجتماعی که در آن قوای مجریه، مقننه، و قضائیه همگرایی در یک نظر را تعقیب کنند و البته موضع حزب هم فصل الخطاب همه نیروها، جناح‌ها و فعالان سیاسی در کشور به شمار آید. غافل از آن که «نه» جنبش ایرانیان به پهلوی دوم و گردانندگان و مجریان حاکمیت وی همه روز ژرف‌تر و گسترده‌تر می‌شد. روزنامه رستاخیز در ۱۸ فروردین ۱۳۵۷ با اعلام این که «اعضای نیروی پایداری آمادگی خود را برای مقابله با عوامل استعمار اعلام نمودند»، برای مخالفان نظام پهلویستی که به باور سردمداران حزب رستاخیز «عوامل استعمار» به شمار می‌آیند، خط و نشان می‌کشد. بلافاصله روز بعد خانه‌های تنی چند از مخالفان رژیم مانند مهدی بازرگان، داریوش فروهر^{۶۸۰}، و کریم سنجابی با بمب مورد حمله گروه فشار نامبردار به «کمیته انتقام» قرار گرفت. همان روز عده‌ای از فعالان سیاسی از جمله حبیب‌الله پیمان مورد ضرب و شتم

۶۷۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره‌سند‌های ۱۲-۲-۲-۶۴۳-۵-۱۴-۲-۲-۶۴۳-۵.

۶۸۰. خانه داریوش فروهر در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۷ نیز مورد حمله با بمب «کمیته انتقام» قرار گرفت.

اوباشان کمیته انتقام واقع شدند. اقدامات فاشیستی کمیته انتقام، کارکرد خشونت آمیز گروه «انجمن» و حزب «سومکا» را به ذهن هر پژوهنده کنجکاوی متبادر می سازد. یک روز پس از این رخداد - ۲۰ فروردین - جمشید آموزگار، نخست وزیر و دبیرکل حزب رستاخیز که شاید بیش از همه خطری که از ناحیه مخالفان، دولت او را تهدید می کرد حس کرده بود در میتینگی که از سوی حزب رستاخیز در تبریز ترتیب داده شده بود شرکت جست و به ایراد سخنرانی پرداخت و به فاصله ۲۴ ساعت بعد حزب رستاخیز مبادرت به برپایی گردهمایی هایی در غالب شهرهای ایران کرد: لیک همه روزه بر شدت مخالفت های مردمی افزوده می شد. در ۴ خرداد ۱۳۵۷ حزب رستاخیز برای آرام کردن فضای سیاسی و اجتماعی کشور مدعی شد نارضایتی های مردم را مرتفع خواهد کرد. در صحنه آن روز سیاسی کشور طرح چنین ادعاهای شگفت بیشتر به یک شوخی می مانست و هرگز از سوی آنان مورد قبول واقع نمی شد. جالب آن که حناي کم رنگ رستاخیز اندک اندک باقیمانده رنگ خود را نیز از دست می داد چرا که روز ۱۰ خرداد ۱۳۵۷ هوشنگ انصاری، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران از مقام هماهنگ کننده جناح سازنده حزب کناره گیری کرد. اپیدمی خروج از حزب همچنان ادامه داشت و چهار روز بعد در ۱۴ خرداد ۱۳۵۷ عبدالمجید مجیدی، رهبر جناح پیشرو حزب رستاخیز نیز کناره گیری خود را اعلام کرد.

افول «بید» پس از ۱۳۰۸ روز

همایون تنها راه فعالیت سیاسی در کشور را همچنان از رهگذر حزب رستاخیز ارزیابی می کند. وی که شاهد اوجگیری اعتراضات و مخالفت های مردمی با حزب رستاخیز است که ملهم از فشار افکار عمومی و شعله ور شدن بسترهای اجتماعی و سیاسی انقلاب است و پیامد آن کناره گیری تنی چند از نمایندگان مجلس شورای ملی از رستاخیزی هاست، در پایان جلسه هیأت وزیران اظهار می دارد:

حزب رستاخیز ملت ایران یک سازمان داوطلبانه است و به هیچ وجه تحمیلی نیست و اگر کسانی تصمیم گرفته اند که در حزب فعالیت نداشته باشند و یا از حزب خارج شوند، حزب تصمیمی بر ضد آنان به عنوان فرد ایرانی نخواهد گرفت. اما این یک حزب یگانه و فراگیرنده است و راه فعالیت سیاسی در این کشور از آن

می‌گذرد. ۶۸۱

در این میان موضع آموزگار با شدت و غلظت فزونتتری همراه است. وی در پی کناره‌گیری رهبران دو فراکسیون عمده حزب و همچنین پدیده کم سابقه خارج شدن چند تن از نمایندگان مجلس شورای ملی از یگانه تشکل سیاسی رسمی کشور، در ۴ تیر ۱۳۵۷ با حضور در جمع دانش‌آموزان حزب اظهار می‌دارد:

رستاخیز بیدی نیست که از این باده‌ها بلرزد. رستاخیز به اتکای نیروی لایزل ملت ایران که پشتوانه آن است راه خود را به رهبری شاهنشاه آریامهر به سوی دوران تمدن بزرگ که رهبر ایران ترسیم کرده‌اند ادامه خواهد داد. ۶۸۲

همایون در تشریح بیشتر موضع دولت به خصوص اجباری بودن عضویت در حزب رستاخیز چندی بعد با ترتیب دادن یک کنفرانس مطبوعاتی در مورد رویدادهای آن روز صحنه سیاسی کشور با این تأکید که «حزب رستاخیز تنها حزب سیاسی ملت ایران است که نیروی ملت را پشت سر دارد» اعلام کرد «اگر چند نفری نمی‌خواهند در حزب فعالیت داشته باشند مربوط به خودشان است.» همایون در این مصاحبه بار دیگر یاد آور شد که «خارج از این حزب، هیچ نوع سازمان حزبی شناخته نیست و تمام سازمان‌های حزبی هم که پیش از تشکیل حزب رستاخیز وجود داشتند داوطلبانه خود را منحل کردند و عضو حزب رستاخیز ملت ایران شدند.» همایون در پاسخ به این سؤال که آنها که از حزب کنار رفته‌اند می‌توانند فعالیت دولتی داشته باشند گفت «نکته‌ای که شاهنشاه در روز آغاز تشکیل حزب به آن اشاره فرمودند و چند ماه پیش هم تکرار فرمودند همین بود که کسانی که این سه اصل را قبول دارند و نمی‌خواهند فعالیت حزبی داشته باشند توقعی نباید داشته باشند. مفهوم آن اینست که انتظار مسئولیت سیاسی نباید داشته باشند. در این کشور مسئولیت و فعالیت سیاسی از داخل حزب رستاخیز ملت ایران می‌گذرد. اگر کسانی می‌خواهند مسئولیتی را بر عهده بگیرند قطعاً باید در حزب فعالیت داشته باشند.» همایون در ادامه می‌افزاید «از روز اول تشکیل حزب هم گفته شد کسانی

۶۸۱. آیتدگان (روزنامه). مورخ ۳۰ خرداد ۱۳۵۷، ص ۲۲؛ همچنین نک: ه. موحد. دو سال آخر، فرم تا انقلاب. ص ۱۴۰؛ غلامرضا کرباسچی، هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۱، ص ۸۵۶.

۶۸۲. باقر عاقلی. روز شمار تاریخ ایران، از مشروط تا انقلاب اسلامی. تهران، گفتار، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۳۵۰.

که به سه اصل نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت اعتقاد دارند می‌توانند عضو حزب رستاخیز ملت ایران باشند.» وی در پاسخ یکی از خبرنگاران که پرسید قبلاً گفته شده بود اگر کسی عضو حزب نشود می‌تواند گذرنامه‌اش را بگیرد و از ایران خارج شود، گفت «به هیچ وجه چنین چیزی نیست و در آغاز تشکیل حزب اعلام شد کسانی که این سه اصل را قبول ندارند یعنی با نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت مخالفند، البته می‌توانند درخواست بکنند و گذرنامه بگیرند. بقیه مردم می‌توانند عضو حزب بشوند.»^{۶۸۳} اما به فاصله چند روز بعد همایون در مقام سخنگوی دولت، ضمن عقب‌نشینی از موضع پیشین و پذیرش حق حیات سیاسی و اجتماعی منتقدان جریان رستاخیز رسماً اعلام می‌کند که «حکومت ایران گروه‌های مخالف خارج از حزب رستاخیز را تحمل می‌کند و به نامزدهای این گروه‌ها اجازه داده خواهد شد در انتخابات آینده پارلمان شرکت کنند.»^{۶۸۴} همه تحلیلگران وقایع سیاسی آن دوره این تصمیم دولت را دادن امتیاز محدود به ناراضیان سیاسی تلقی کردند. خبرگزاری یونایتدپرس در خصوص اظهارات همایون مبنی بر این که «ایران یک کشور تک حزبی است ولی همانند نمونه‌های کلاسیک این نظام نیست و این که گروه‌هایی در خارج از حزب وجود دارند که تحمل خواهند شد»، اعلام کرد «سخنان سخنگوی دولت این نظر سیاستمداران را تأیید می‌کند که دولت قصد ندارد گسترش آزادی‌های سیاسی را سرعت بخشد. سیاست گسترش آزادی‌ها را شاه در پاسخ به کشمکش‌های شهری عرضه کرده است.»^{۶۸۵} اما گویا رستاخیزی‌ها تا این زمان نیز دست‌ها را به نشانه تسلیم بالا نبرده بودند، چرا که در ۱۷ تیر ۱۳۵۷ رسماً تشکیل جناح سوم حزب به رهبری هوشنگ نهاوندی اعلام شد. این در حالی است که دقیقاً یک هفته بعد محمدرضا عاملی تهرانی یکی از معاونان بلندپایه و چهره‌های شناخته‌شده حزب که پس از همایون وظایف قائم‌مقامی حزب را نیز عهده دار شده بود از عضویت در حزب استعفا داد و دلیل این اقدام خود را عدم توجه حزب به خواست‌های مردم عنوان کرد.

روز ۱۲ مرداد ۱۳۵۷ اعلام شد که هر سه جناح حزب رستاخیز در یک ساختمان

۶۸۳. آیندگان (روزنامه). مورخ ۶ تیر ۱۳۵۷، صص ۱ و ۱۸.

۶۸۴. همان، مورخ ۱۰ تیر ۱۳۵۷، ص ۱.

۶۸۵. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳.

متمرکز شدند و دفتر سیاسی این تشکل رو به افول تصویب کرد به هر یک از جناح‌های سه‌گانه برای مخارج ضروری ۳ میلیون ریال پرداخت شود. تا آن هنگام جناح تازه تأسیس سوم به رهبری نهایندی که همانا تیم بررسی‌کنندگان مسائل ایران هستند در باشگاه دانشگاه تهران تشکیل جلسه می‌دادند. اوجگیری فزاینده جنبش انقلابی و اسلامی مردم ایران بستر سرنگونی کابینه آموزگار را فراهم ساخت و دولت وی پس از حدود یک سال و بیست روز در ۵ شهریور ۱۳۵۷ سقوط کرد. روز بعد به دنبال استعفای آموزگار و وزرایش، تقریباً تمام مسئولان سرشناس حزب رستاخیز از تشکیلات کناره‌گیری کردند. منوچهر آزمون در همین روز اعلام کرد که حزب رستاخیز یک حزب در میان احزاب دیگر خواهد بود. پس از آن هم دیری نپایید که در ۹ مهر ۱۳۵۷ دکتر جواد سعید که قریب یک ماه دبیر کل حزب رستاخیز شده بود، از این سمت استعفا داد و حزب هم پس از ۱۳۰۸ روز که از تشکیل آن می‌گذشت، متلاشی شد.

همایون سال‌ها بعد انحلال حزب رستاخیز را اشتباه بزرگی ارزیابی می‌کند؛ به باور وی «در آن لحظه حزب رستاخیز خیلی کمک می‌توانست بکند به آن رژیم». بهروز صوراسرافیل از همایون می‌خواهد تا به توضیح موضع خود درباره حزب رستاخیز بپردازد. از منظر پرسشگر «حزب رستاخیز این فاجعه‌ای هم که عده‌ای می‌کوشند وانمود کنند نبود... حزب رستاخیز منشاء بدبختی‌های سیاسی ما نبود... خوب، مملکت بهم خورد، حزب رستاخیز هم در اثر یک اشتباه در میان اشتباهات متعدد منحل شد و از بین رفت...»^{۶۸۶} و پاسخ همایون از این قرار است:

من به هیچ وجه به حزب رستاخیز حمله نکرده‌ام. هیچ وقت نگفته‌ام اشتباه بوده. من گفته‌ام که منحل کردن حزب رستاخیز اشتباه بزرگی بود. برای آن که در آن لحظه حزب رستاخیز خیلی کمک می‌توانست بکند به آن رژیم... نگفته‌ام حزب رستاخیز بد بوده، هیچ وقت من هیچ جا چنین چیزی نگفته‌ام... در مورد حزب رستاخیز من از نقش خودم بسیار سربلندم و معتقدم آن حزب می‌توانست کار بکند. آن حزب آن جور که من می‌دیدم ایران را می‌برد به طرف یک سیستم چندحزبی، منتهی به تدریج و قدم به قدم. ایران هم چاره‌ای نداشت جز این که به تدریج و قدم به قدم

اصلاح بشود. ایران را با انقلاب نمی‌شد اصلاح کرد.^{۶۸۷}

واکنش همایون در برابر این سؤال صوراسرافیل که چرا سردمداران حزب از تشکیلات سیاسی خود دفاع نکردند نیز در نوع خود در شناخت فزوتتر حزب رستاخیز جالب است.

من هیچ وقت نگفتم‌ام حزب رستاخیز بد بود بلکه معتقدم حزب رستاخیز با تصور غلط تشکیل شد. شاه درست نمی‌دانست چه می‌خواهد و یک خطی جلوی آن حزب گذاشت که چون او گفته بود ما هم نتوانستیم عوضش کنیم و به یک بن‌بستی برخوردیم. چون جای حزب هیچ وقت در آن مملکت معلوم نشد.^{۶۸۸}

در خصوص عدم اصلاح‌پذیری حاکمیت پهلوی دوم و این که چگونه ظرفیت اصلاحات در آن نظام پایان یافته بود بیشتر به اجمال مطالبی مطرح شد. دیدگاه‌های جدید همایون دربارهٔ حزب رستاخیز که پس از انقلاب در برخی آثارش دیده می‌شود با نگاه او به هنگام تصدی مسئولیت‌هایی درون حزب رستاخیز نه تنها متفاوت است بلکه نمایانگر یک چرخش عجیب سیاسی است. و اما دربارهٔ تکرین رستاخیز و این که چه کسی این «تصور غلط» را به ذهن محمد رضا پهلوی متبادر ساخت، آگاهی چندانی وجود ندارد، لیک در این میان ادعای برخی کتابسازان تاریخ که در عین حال ناشر یادداشت‌های خود نیز هستند مبنی بر این که «طرح این حزب [رستاخیز] را که محمدرضا پهلوی آن را «حزب فراگیر» خطاب کرده بود، گروه جمشید آموزگار – داریوش همایون ریخته بودند» نیز بی‌پایه است.^{۶۸۹} همایون و افرادی دیگر در «قالب‌سازی ایدئولوژی رستاخیز» نقش درخوری ایفا کردند، اما به استناد مدارک موجود ایده‌پیدایی تشکل از آن آنان نبود. در این میان گویا گذشت سالها موجب شده است تا برخی گفته‌ها و نوشته‌های همایون از حافظهٔ تاریخی او پاکسازی شود. از این رو بار دیگر به نقل نوشته‌ای از وی که در آستانهٔ اوجگیری نهضت مردم و سقوط کابینه آموزگار و انحلال حزب به صراحت بیان شده است می‌پردازیم. همایون در پاسخ

۶۸۷. همان، ص ۱۶۰.

۶۸۸. همان، ص ۱۶۱.

۶۸۹. نک: ناصرنجمی، *از سیدضیاء تا بازرگان*. تهران، نویسنده، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۶۵۰.

روزنامه‌نگاری که از او سؤال می‌کند «آیا کسانی که از حزب کناره گرفته‌اند می‌توانند فعالیت دولتی داشته باشند» اظهار می‌دارد:

نکته‌ای که شاهنشاه در روز آغاز تشکیل حزب به آن اشاره فرمودند... همین بود که کسانی که این سه اصل را قبول دارند [قانون اساسی، نظام شاهنشاهی، و انقلاب شاه و ملت] و نمی‌خواهند فعالیت حزبی داشته باشند، نباید توقعی داشته باشند... در این کشور مسئولیت و فعالیت سیاسی از داخل حزب رستاخیز ملت ایران می‌گذرد... وزرا و مقامات مملکتی باید فعالیت حزبی داشته باشند و حزب و دولت به هیچ وجه در ایران از هم جدا نیستند.^{۶۹۰}

با مطالعه متن بالا دانسته می‌شود که همایون تا واپسین روزهای احتضار حزب رستاخیز با خط و نشان کشیدن برای همه که راهیابی به مسئولیت از گذرگاه «رستاخیز» میسر است، دیوار بلند بی‌اعتمادی و دره عمیق جدایی مردم و حاکمیت را نمی‌بیند و از موضع یک مسئول بلندپایه دولتی از وزیران و مقامات مملکتی می‌خواهد که «باید فعالیت حزبی داشته باشند.» به هر روی این نظرگاه‌ها در زمره مواضعی نیستند که بتوان با غمض عین و ساده‌سازی نسبت به «سفیدکاری» آن اقدام کرد. سرنوشت تشکل‌شده ساخته و بریده از ملت «رستاخیز» جز آن نبود که ۱۳۰۸ روز پس از برآمدنش این سان به حضيض ذلت درغلتد و به بایگانی تاریخ سپرده شود.

فصل سیزدهم

شبه‌سازی تاریخی

«انقلاب ناتمام»

مشروطه همایونی

منشور ۶ بهمن ۱۳۴۱

فرا تراز تمجید

ضرورت رام کردن نیروهای سرکش

«انقلاب ناتمام»

در ۲۰ مارس ۱۹۶۱ / ۲۹ اسفند ۱۳۳۹، جان بولینگ، تحلیلگر مسائل ایران در وزارت امور خارجه امریکا طی گزارشی از اوضاع حاد آن روز ایران دستورالعملی ۱۴ ماده‌ای ارائه می‌دهد تا محمد رضا شاه به‌عنوان مشی سیاسی خود آن را برگزیند. اصول چهارده‌گانه بولینگ زمینه برنامه اصلاحات شاه بود که سال‌ها از آن به‌عنوان «انقلاب سفید»، «انقلاب شاه و ملت»، و «سیاست مستقل ملی» یاد می‌شد.

در ۲ آوریل ۱۹۶۱ / ۱۳ فروردین ۱۳۴۰ پروفیسور کویلر یانگ، استاد دانشگاه پرینستون گزارش سفر پژوهشی خود به ایران را برای آگاهی جان کندی به کاخ سفید فرستاد. یانگ نیز اوضاع ایران را بسیار نگران‌کننده توصیف کرده بود. گزارش وی شامل پیشنهادات سیاسی شبیه توصیه‌های بولینگ بود. محمد رضا پهلوی چندی بعد برنامه رفرم مورد نظر مقامات واشنگتن را به‌گونه‌ای که از آن آگاهی داریم اجرا کرد.

اما از منظر همایون «انقلاب سفید، اهداف جنبش مشروطه و اصلاحات رضا شاهی را تکمیل کرد» و از این رو «انقلاب سفید» نهایت آرزوی مشروطه‌طلبان و ثمره تکاپوی پهلوی اول است که در عصر محمد رضا شاهی محقق شده است. همایون با حضور در جلسه سخنرانی مورخ ۲ دی ۱۳۵۰ که پایان آن با پرسش و پاسخ همراه است با طرح این سوال که «آیا باید ظواهر دموکراسی را بگیریم... و یا این که برویم به دنبال آماده کردن اسباب دموکراسی» اعلام می‌کند «آنچه که ما به آن سربلند هستیم این است که ما... داریم اسباب یک حکومت را عملاً در این مملکت فراهم می‌کنیم.» به باور همایون «مشروطه خواهان ما متأسفانه این نکته را در نیافتند که با یک قانون اساسی - با ۴ تا ماده، با متممش، با مجلسش - نمی‌شود به دموکراسی مشروطه رسید.» از دیدگاه همایون،

انقلاب مشروطه پایان نیافته است و اهداف آن به دلیل عدم تحقق تمام عیار همچنان زاینده باقی است؛ همایون در نوار سخنرانی خود اظهار می‌دارد «ما حتی نمی‌توانیم که انقلاب مشروطه را در سال ۱۳۵۰ پایان یافته تلقی بکنیم. این است که بنده عنوان این بحث را «انقلاب ناتمام ایران» گذاشتم. انقلابی که هنوز ادامه دارد و باید ادامه پیدا بکند تا روزی که ما این ملت را از همه نظر دگرگون بکنیم.»

اما اوج آگاهیهای تاریخی - سیاسی همایون را می‌توان در این عبارت ملاحظه کرد که اعلام می‌دارد «رضا شاه... در همه ۲۰ سال سلطنتش و حکومتش - ۴ سال به عنوان وزیر جنگ و نخست‌وزیر و به عنوان پادشاه - من مطمئنم که شبی خواب راحت نداشته است که کی دوباره انگلیسی‌ها به این مملکت می‌ریزند.» البته نگارنده امیدوارم همایون اندکی از انبوه اسناد و مدارک تاریخی و سیاسی متقنی که پس از انقلاب منتشر شده است را مطالعه کرده باشد که این گونه با اطمینان از بی‌خوابی رضاشاه و نگرانی او از بازگشت انگلیسی‌ها سخن نگوید. حالا دیگر کمتر تردیدی باقی مانده است که رضا شاه برکشیده انگلیسی‌ها بود و این که اصولاً انگلیسی‌ها چه زمان از ایران رخت بریسته بودند که بخواهند بازگردند؟ به نظر می‌رسد بهترین پاسخ به همایون را می‌توان از زبان جانشین رضا شاه داد.

وزارت امور خارجه (انگلستان)

سرآر مکینز، بخش توزیع سری وایت هال

شماره ۱۰۸۵، اقدام فوری، به کلی سری، ایران

تاریخ ارسال: ساعت ۷/۴۷ بعد از ظهر ۲۱ مه ۱۹۵۳

تاریخ دریافت: ساعت ۳/۳۹ بامداد ۲۲ مه ۱۹۵۳

۱. وزارت خارجه امریکا به ما اطلاع داد که در چند نوبت یاران شاه به هندرسن (سفیر امریکا در ایران) گفته‌اند که اعلیحضرت از نظر انگلیس نسبت به خود اطمینان ندارد. گزارش‌های رسیده حاکی است که شاه دائم از این صحبت می‌کند که انگلیس‌ها سلسله قاجار را برانداختند و پدر او را به جای آنها نصب کردند و بعد پدرش را هم برانداختند. اکنون هم می‌توانند اگر خواسته باشند او را در مقام خود حفظ کنند و اگر نخواسته باشند از کار بیندازند. اگر میل دارند که او بماند و اختیاراتی را که قانون اساسی به او داده است داشته باشد باید «صریحاً» به او بگویند، در غیر این صورت اگر می‌خواهند که او برود باید فوراً به او بگویند که بتواند بی‌سر و صدا مملکت را

ترک کند. آیا انگلیس‌ها می‌خواهند شاه دیگری را سرکار بیاورند، یا این که اصلاً رژیم سلطنتی را ملغی سازند؟ آیا کوشش‌هایی که در حال حاضر برای امحاء اختیارات و آبروی او می‌شود زیر سر آنهاست؟

۲. روز هفدهم ماه مه ۱۹۵۳ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲) شاه نماینده‌ای پیش هندرسن فرستاد. مضمون پیام او این بود که اگر سفیر امریکا بتواند دقیقاً اما محرمانه نظر انگلیس را نسبت به او مشخص سازد به روشن شدن اوضاع و احوال کمک خواهد کرد.

۳. هندرسن به وزارت خارجه امریکا اطلاع نداده است که پاسخ به این سوال لازم است یا نه، اما نظر وزارت خارجه امریکا این است که پاسخی که به تقویت روحیه شاه کمک کند مناسب خواهد بود. هندرسن به زودی برای دیدار دالس به کراچی خواهد رفت ولی در اوائل هفته آینده به تهران باز خواهد گشت. او روز سوم ژوئن تهران را دوباره برای تعطیلاتش در آمریکا ترک خواهد کرد. ترتیبی داده شده است که او پیش از ترک تهران با شاه ملاقات کند و اگر قرار باشد به پیام شاه «درباره نظر انگلیس نسبت به او» پاسخی داده شود، ملاقات او با شاه بهترین فرصت برای رساندن پیام خواهد بود.^{۶۹۱}

همایون در بخش دیگری از سخنانش می‌گوید «سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۳۹ ما می‌بینیم که رضا شاه به امریکا متوسل می‌شود... می‌خواست علاقه‌مندان بکنند به امور ایران بلکه وزنه متقابلی در برابر روس و انگلیس پیدا شود. یا از سال‌های ۱۳۱۵-۱۶ [۱۳] به نحو روزافزونی پای آلمان را به این مملکت باز می‌کرد برای این که می‌خواست یک قدرت خارجی دیگر... به نحوی به امور ایران علاقه‌مند شود.»

یادآور می‌شود آنچه همایون در سطور بالا در خصوص سیاست خارجی رضا شاه بیان می‌کند چیزی نیست که پهلوی اول کاشف و یا واضع آن باشد. به زعم عده‌ای مانیفست دیپلماسی ایران در نیمه دوم سده نوزدهم ترسیم شد. بنای بازی سیاسی جدیدی که از این پس به مثابه خط مشی دولتمردان در پیش گرفته شد با تحلیل شرایط آن دوره و متکی به عدم تقابلی نظامی بود.

اصولی را که در قرن نوزدهم عاقبت به‌عنوان خط مشی سیاست خارجی ایران از

۶۹۱. کریم سنجابی. *امیدها و ناامیدی‌ها*. لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸، صص ۴۴۸ - ۴۴۹.

- آن استفاده شده است ممکن است به شرح زیر خلاصه شود:
۱. ایران در حالت ضعف باید تعادل را میان قدرت‌های درگیر در امورش حفظ کند و یکی را بر علیه دیگری به بازی بگیرد. به منظور ایجاد تعادل در رقابت بین بریتانیا و روسیه، ایران هرگز نباید به یک جناح تکیه بیشتر کند.
 ۲. در هر فرصت ایران باید درگیری یک قدرت سوم را در موقعی که حضور آن قذرت موجب کاهش فشارهای انگلیس و روسیه شود، جست و جو کند.
 ۳. ایران در روابط خود با قدرت‌های غربی هر گاه ممکن است باید برای کنترل امورش از طریق دیپلماسی مثبت - منفی، که می‌تواند تا حد زیادی ضعف‌های نظامی و اقتصادی را جبران کند، مستقیماً عمل نماید. ۶۹۲

در همین رابطه سر ادواردگری، وزیر خارجه انگلیس، بهره‌وری دولتمردان ایرانی از رقابت انگلیس و روسیه را رهیافت به فرصتی مغتنم به منظور تنفس در عرصه سیاست می‌داند، فرصتی که از آن به نحو مطلوب بهره جسته نشد.

ایران خوش نداشت تفاهمی بین بریتانیا و روسیه برقرار باشد. در گذشته، وجود خصومت میان دو دولت قدرتمند را کلید رمز مصون ماندن خویش یافته بود و عادت کرده بود که یکی را به جان دیگری بیندازد و از این راه برای خود فرصت تنفس دست و پا کند. ۶۹۳

پس دیدگاه همایون در این باره به هیچ وجه صحت ندارد و از قضا خط‌مشی سیاسی رضاشاه بر پایه چنین موازنه‌ای نبوده است. اما متن سخنرانی داریوش همایون که بخش‌هایی از آن به خامه وی ویراسته شده است از این قرار می‌باشد:

سرور بنده جناب آقای دکتر همایونفر دنبال این بحث را بعد از ظهر خواهند گرفت. انقلاب سفید، مشروطه را و اصلاحات رضا شاهی را از این جهت کامل کرد که اسباب و عوامل اجتماعی را در اختیار انقلاب قرار داد، یعنی انقلاب سیاسی مشروطه و انقلاب اداری یا اداری - اقتصادی رضاشاه را با یک انقلاب اجتماعی

۶۹۲. حافظ فرمانفرمایان. تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز تا امروز. ترجمه اسماعیل شاکری، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران. ۱۳۵۵، ص ۳۵؛ به نقل از: اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران. به کوشش محمد ترکمان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، صص ۲۵-۲۶. ۶۹۳. علی وثوق. چهار فصل در تفنن تاریخ. تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱، ص ۷۰.

تکمیل کرد. این انقلاب اجتماعی ساختمان جامعه ایرانی را چنان تغییر داد که دیگر گروهی خود بخود نمی‌توانند همیشه قدرتشان را در این مملکت حفظ کنند. مالکین و زمین داران در گذشته قدرتشان دائمی بود. از پدر به پسر می‌رسید، با مالکیت [یا] با توارث. ما الان در جامعه خودمان یک گروه حاکم خودبه‌خود یا یک گروه حاکم غیرقابل تغییر نداریم و تحرک اجتماع ما فوق‌العاده بیشتر شده است و حکومت‌های ما دائماً می‌توانند تغییر کنند. حکومت منظورم کابینه و هیئت وزیران نیست، حکومت آن هیئت حاکم است یعنی آن دستگاه حاکم است و مردمی از قشرهای مختلف اجتماعی می‌توانند وارد این دستگاه حکومتی بشوند که در گذشته نمی‌توانستند. قدرت سیاسی در جامعه ایرانی از پیش به دست کسی یا گروهی سپرده نشده است. قدرت سیاسی حالا می‌تواند به مردم تعلق پیدا کند، اما این مردم باید شرایط را به دست آورند، راه استفاده درست از این قدرت سیاسی را پیدا بکنند و این کاری است که انقلاب سفید شروع کرده است که بکنند، بالا بردن سطح زندگی مردم و بالا بردن سطح آگاهی مردم. ما الان هم مثل ۶۵ سال پیش با این انتخاب روبرو هستیم که آیا باید ظواهر دموکراسی را بگیریم و بیش از اندازه جدی بگیریم و یا این که برویم به دنبال آماده کردن اسباب دموکراسی. اگر ما ظواهر دموکراتیک را بیش از اندازه جدی بگیریم خودمان را از یک حکومت ثابت و از اجرای برنامه‌های دراز مدت محروم کرده‌ایم، برای این که در جامعه‌ای که هنوز از نظر سیاسی رشد کافی پیدا نکرده است، و هنوز از نظر اقتصادی متکی به خودش نشده است، در چنین جامعه‌ای امکان سوء استفاده از تعصب‌های مردم، از خرافات مردم، از عقاید غلط مردم و تحمیق مردم به توسط اشخاص مختلف فوق‌العاده زیاد است و ما به نام دموکراسی، به نام سپردن قدرت سیاسی به دست آحاد و افراد مردم، این قدرت را به دست کسانی می‌سپاریم عملاً، که توانایی بیشتری در استفاده از بدترین جنبه‌های این جامعه دارند.

ما ناچاریم این ظواهر دموکراتیک را بیش از اندازه جدی نگیریم و برویم پایه گذاری بکنیم برای یک دموکراسی که به موقعش باید در این مملکت بیاید و هیچ شرمی هم از این قضیه نباید داشته باشیم. کشور ما دموکراتیک به معنی که ما در انگلستان از آن اراده می‌کنیم نیست و نباید هم باشد. برای این که ایرانی معمولی با انگلیسی معمولی یک دنیا فاصله دارد. اقلاباً به اندازه همین شش هفت هزار کیلومتر فاصله جغرافیایی که ما را از هم جدا می‌کند. اما آنچه که ما به آن سربلند هستیم این است که ما در این راه داریم پیش می‌رویم. ما داریم اسباب یک حکومت دموکراتیک

را عملاً در این مملکت فراهم می‌کنیم و ۶۵ سال است که این کار را می‌کنیم. از ۶۵ سال پیش که ما آن انقلاب سیاسی را به راه انداختیم تا امروز که انقلاب اجتماعی را مکمل آن انقلاب سیاسی کردیم و داریم پایه‌های اقتصادی را می‌گذاریم که تحمل این حکومت دموکراتیک را داشته باشد. چون اینها از هم به هیچ وجه جدا نیست. تهیه‌های آموزشی و اقتصادی همان قدر اهمیت دارد که چهارچوب‌های سیاسی. فقط با یک قانون اساسی نمی‌شود در مملکت «انقلاب مشروطه» کرد. مشروطه خواهان ما متأسفانه این نکته را دریافتند که با یک قانون اساسی، با ۴ تا ماده، با متممش، با مجلسش، نمی‌شود به دموکراسی و مشروطه رسید. ۶۰ سال طول کشید تا ما قسمتی از آن اسبابی را که لازم بود فراهم کنیم. اما این به هیچ وجه گناه مشروطه‌خواهان نیست. در شرایط آن روز ایران ۶۵ سال پیش، و ما می‌توانیم تمام ۶۵ سال بعدش را هم با همین ترتیب به حساب بیاوریم، از کشور ما و از جامعه ما نمی‌شد انتظار داشت که به چنین درجه روش‌بینی سیاسی برسد. و اسباب اجرایش را فراهم بکند.

مملکت ایران در هم شکسته مورد تهدید ۶۹۴ خارجی - دائماً در معرض تکه‌تکه شدن - تا همین اواخر، تا همین ۱۵ سال پیش این مملکت خیلی راحت می‌توانست چند پاره بشود و چند تکه بشود و اگر نشده حقیقتاً از خوشبختی‌های بزرگ این ملت بود و البته استعداد خارق العاده این ملت هم برای نگهداری خودش به یاریش آمده بود. ولی به هر حال از مطلب دور نشویم، ما نمی‌توانستیم انقلاب مشروطه را در ۱۲۸۴ به پایان برسانیم. ما حتی نمی‌توانیم که انقلاب مشروطه را در سال ۱۳۵۰ پایان یافته تلقی بکنیم. این است که بنده عنوان این بحث را «انقلاب ناتمام ایران» گذاشتم. انقلابی که هنوز ادامه دارد و باید ادامه پیدا بکند. تا روزی که ما این ملت را از همه نظر دگرگون بکنیم و نه فقط از نظر سیاسی، و یا اجتماعی و یا اقتصادی، آن هم ناقص. اهمیت انقلاب مشروطه در این است که به ما جهت آینده تفکر و عمل سیاسی مان را می‌نمایاند. بنده عقیده دارم که قانون اساسی ایران و سنت انقلاب مشروطه به اندازه کافی قوی هست و قابل انعطاف هست که در آینده هم یکی از ارکان فلسفه و سنت سیاسی ایران بشود؛ به شرط این که ما درست مطالعه‌اش بکنیم و به شرط این که با توقعات امروزی شرایط آن روزی را در نظر نگیریم. ۶۹۵

۶۹۴. در اصل: تهید.

۶۹۵. مرکز اسنادموسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره‌سندهای ۹۰-۱-۲-۶۴۳-۵ - ۹۳-۱-۲-۶۴۳-۵.

در پایان سخنرانی همایون پرسشی از سوی «مهندس رحمانی» بدین سان مطرح می‌گردد:

... همیشه مردم ایران پشتیبانی کسانی بوده‌اند که جلودار انقلاب می‌شدند و در این مدت حالا جناب‌عالی از زمان میرزا تقی خان امیرکبیر شروع فرمودید، شاید قبلاً هم بوده باشد. اگر ایراد کنیم - همیشه شروع شده و دوران شکوفا داشته و بعد دوباره دوران رکودی داشته و مجدداً طی می‌شد این دوران شکوفا و بعد دوباره و مجدداً - همانطور که اشاره فرمودید از زمان دوران امیرکبیر تا ۴۳ مرتبه این مسئله تکرار شده است. الان که ما خوشبختانه انقلاب سپید را پایه‌گذاری کردیم حدود ده سال است، آیا چه مرجعی بوده است و آیا این وظیفه به عهده چه کسانی گذاشته شد، که از نتایج آن گذشته بهره‌گیری کنیم و نگذاریم این انقلاب که معمولاً هم چنین شرایط مناسبی برایش در دنیا ممکن است به وجود نیاید - به وجود آمده داریم استفاده می‌کنیم - به همین ترتیب که هست طی طریق خودش را بکند و خدای ناکرده دوران رکودی دیگر نداشته باشد.^{۶۹۶}

و همایون در پاسخ اظهار می‌دارد:

بسیار بسیار سؤال خوبی بود. عرض شود که ادامه انقلاب و جنبش‌های انقلابی و اصلاحی معمولاً به عهده پیشروان آن جامعه است که روشنفکران هستند - حالا بنده متهم می‌شوم ما به Elitism^{۶۹۷} ولی چاره نیست - جامعه را آنها که بیشتر می‌دانند و بیشتر در امورش دخالت می‌کنند می‌گردانند. بنده می‌خواهم عرض کنم که این بار ما با دفعات گذشته داریم تفاوتی پیدا می‌کنیم. در دفعات گذشته از عباس میرزا بگیریم تا امیرکبیر و جنبش مشروطه و رضاشاه، این جنبش‌ها و شخصیت‌ها یک نقص بنیانی داشتند و آن نبودن بنیه زندگی در جامعه ایرانی بود. این‌ها کسانی بودند که با دست خالی می‌خواستند به جنگ قدرت‌های فوق‌العاده نیرومندتر از خودشان بروند، چه در داخل مملکت چه خارج از مملکت. دست خالی که عرض می‌کنم نبودن هیچ نوع تشکیلات، نبودن پول، نبودن آدم، نبودن شرایط سیاسی و مطمئن و ثابت داخلی و نبودن امنیت خارجی است. رضا شاه که اخیرترین آنهاست در همه

۶۹۶. همان، شماره سند ۶۴۳-۲-۱۰۹۴ ه.

۶۹۷. منظور از الیتسم، افشاری از تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های موجود در جوامع مدرن می‌باشند که نقش نخبه را ایفا می‌کنند و در تصمیم‌سازی و هدایت امور جامعه دخیل هستند.

۲۰ سال سلطنتش و حکومتش ۴ سال به عنوان وزیر جنگ و نخست وزیر و بعد به عنوان پادشاه، من مطمئنم که شبی خواب راحت نداشته است که کی دوباره انگلیسی‌ها به این مملکت می‌ریزند و کی دوباره روس‌ها به این مملکت می‌ریزند. و همین طور که وضع سیاست جهانی بحرانی‌تر شد ما شاهد تلاش‌های واقعاً مایوسانه رضا شاه هستیم که برای این‌که مملکت را یک جوروی حفظ بکند در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۹ ما می‌بینیم که رضاشاه به امریکا متوسل می‌شود که آقا یک مقداری هواپیما به ما بفروشید. نیروی هوایی ایران وجود نداشت و چیزی به ما نمی‌دادند. دیگران و امریکایی‌های انزواطلب آن دوره را سخت تحت فشار قرار داده بود که هواپیما بفروشید به ایران و می‌خواست علاقه‌مندشان بکند به امور ایران بلکه وزنه متقابلی در برابر روس و انگلیس پیدا بشود. یا از سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۶ [۱۳] به نحو روز افزونی پای آلمان‌ها را به این مملکت باز می‌کرد، برای این‌که می‌خواست یک قدرت خارجی دیگر، یک قدرت جهانی آن موقع که آلمان بود به نحوی به امور ایران علاقه‌مند شود که از ترس او انگلیس‌ها و روس‌ها در مملکت را نزنند که آقا ما فلان چیز را می‌خواهیم و فلان چیز را....

«و دیدیم که بعد از شروع جنگ، و من این قضیه را به خوبی دیدم و یادم است که ناگهان می‌دیدم در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰ [۱۳] فیلم‌های روسی به تهران راه پیدا کرد و سینماها شروع کردند به نشان دادن فیلم روسی و مجلات مصور آن موقع شروع کردند به گذاشتن عکس روس‌ها و ارتش روسیه و غیره و روس‌ها شروع کردند به یک مقدار فعالیت فرهنگی در ایران در حالی که قبل از آن حتی دانستن زبان روسی اسباب زحمت بود در ایران و من در تهران پدرم یک دوستی داشت که روسی بلد بود - دوره تزار در روسیه درس خوانده بود - و این گرفتار بود مرتباً می‌آمدند سراغش و مشکوک بود، آن موقع من خیلی بچه بودم و نمی‌دانستم چطور شد که یک دفعه پای روس‌ها باز شد، من فیلم روسی می‌توانستم بروم و خیلی فیلم‌های خوبی بود، برای آن دوره من خیلی از آنها را یادم است ولی بلافاصله معلوم شد که پشت پرده چیست و روس‌ها چه فشاری وارد کردند.»^{۶۹۸}

به هر حال این اسباب داخلی و خارجی آماده نبود برای اصلاح طلبان و انقلابیون ایرانی ولی در این دوره که مورد بحث ماست ما الان یک تفاوت اساسی داریم پیدا می‌کنیم و آن تفاوت اساسی این است که جامعه حالا دارد قوام می‌گیرد،

۶۹۸. سطوری که داخل « آمده است توسط همایون خط خورده است. به نظر می‌رسد وی از ترس پرونده‌سازی ساواک مبادرت به این اقدام کرده باشد.

دارد یک پایه‌هایی در این جامعه گذاشته می‌شود. ما تشکیلاتی در این مملکت بوجود می‌آوریم؛ امروز] همه چیز این مملکت بسته به یک نفر یا دو نفر نیست یا پنج نفر یا ده نفر، این مملکتی است که شاید در حدود مثلاً ۸۰٪ یا ۹۰٪ بچه‌های تا ۱۲ ساله‌اش به نحوی دسترسی به آموزش دارند و از این بچه‌ها تا ۲۰ سال دیگر یک درصد قابل ملاحظه‌ای دسترسی به تعلیمات عالی پیدا خواهند کرد. ما ۸۰، ۹۰ هزار دانشجو داریم در این مملکت؛ در ۳ سال پیش یا ۴۰ سال پیش بدتر از آن کسی که تصدیق ۶ ابتدایی داشت آدم درس خوانده ملایمی به شمار می‌آمد - که البته خیلی واقعا چیزهای بیشتری می‌دانست تا ۶ ساله ابتدائی امروز - امروز ما در هر زمینه‌ای که بخواهیم آدم داریم و داریم آدم تربیت می‌کنیم.

علاوه بر این ما یک بنیه اقتصادی داریم، بنیه اقتصادی که کمتر مانند در اطرافمان دارد. ممالکی مثل ما امروز خیلی خوشبخت نیستند، چه از نظر منابع چه از نظر رهبری که چنین بنیه صنعتی تجارتي و فنی و کشاورزی که واقعا افتاده در جاده‌ای که تبدیل بشود به یک بخش پیشرفته‌ای از اقتصاد ایران، چنین بنیه اقتصادی ندارند کشورهای شبیه ما، این مقدار کاری که در این مملکت می‌شود این تضمین اولیه این انقلاب است. اگر رهبری ایران اصرار دارد که هی تولید این مملکت اضافه بشود، درآمد سرانه مملکت زیاد بشود، مدرسه بیشتر ساخته بشود، این برای خاطر این نیست که آمارها و ارقامش به رخ داخلی و خارجی کشیده شود. این برای پی بردن به این مسئله است که فقط از این طریق می‌شود ادامه این روحیه و این برنامه را تضمین کرد؛ والا بدون این زیربنای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هیچ رهبری و هیچ گروه رهبری نمی‌تواند تضمین کند که آنچه در راهش دارد مبارزه می‌کند پس از خودش و حتی در دوره خودش پایدار خواهد ماند.

ما وارد تاریخ شدیم به آن معنی که یک جامعه دارد سرنوشت خودش را تعیین می‌کند - قبلاً تاریخ ما، تاریخ افراد بوده - و امروز ما با آن که از نعمت داشتن افراد بسیار استثنائی برخوردار هستیم ولی برای اولین بار باید راجع به جامعه‌مان صحبت کنیم. شرایط اجتماعی مان چنین است و نه یک گروه معین و یا یک فرد معین. ما دیگر یک امیرکبیر تنها نداریم که بگیرند و ببرند در حمام فین کاشان رگش را بزنند، حال دیگر یک جامعه است و این جامعه را نمی‌شود عقب برد. ۶۹۹

مشروطه همایونی

در خاتمه جواب همایون به سؤال رحمانی، پرسشی از سوی «دکتر طوسی» مطرح می‌شود که متأسفانه از مفاد دقیق آن آگاهی نداریم. اما از پاسخ همایون می‌توان به محتوای سؤال یادشده پی برد.

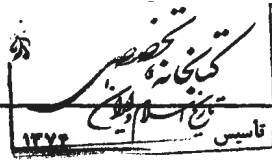
متأسفانه ما در بحثمان نتوانستیم زیاد به این مطلب توجه کنیم ولی عامل مذهبی و اسلامی در انقلاب مشروطه دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است. من باید عرض بکنم که پیش از این که جنبش مشروطه شروع شود در دنیای اسلامی جنبش شروع شده بود برای مقاومت با غرب و با خارجی‌ها. در مصر و در عثمانی و در خود ایران علمای مذهب، اینها پیشروان مبارزه با استعمار بودند.

سیدجمال‌الدین افغانی - اجازه بدهید که افغانی صدایش بکنیم و این قدر سر افغانستان و اسدآباد دعوا نکنیم، به هر حال این شخص چه افغانی باشد و چه اسدآبادی یک ایرانی بوده است. آن موقع هم تفاوت‌ها به این درجه نبوده است و تابعیت رسمی به این صورت وجود نداشت. به هر حال او یک محصول فرهنگ ایران بود حالا در افغانستان به دنیا آمده بود هیچ چیز از تأثیرش کم نمی‌کند [یا] در ایران - سیدجمال‌الدین علمدار جنبش بود هم برای اتحاد اسلام و هم مبارزه با غرب، و اتحاد اسلام را اصولاً به عنوان یک وسیله برای مقاومت در برابر خارجی‌ان فکر می‌کرد. می‌گفت کشورهای اسلامی ضعیفند و بین خودشان اختلاف دارند و شیعه و سنی افتاده‌اند به جان هم، و ایران و عثمانی و غیره و اینها باید این اختلافات را بگذارند کنار و چون یک فلسفه اسلامی اینها را به هم متصل می‌کند و این فلسفه اسلامی و این «حبل‌المتین» که بعد روزنامه‌ای هم درآمد به همین نام از پیروان سید، و به این حبل‌المتین و این رشد استوار باید اینها خودشان را بیاویزند و یک نیرویی به وجود آورند که با غرب مقابله کند. ملاحظه می‌فرمایید که از همان اول جنبش حتی مذهبی در این کشور ما جنبه آزادیخواهانه‌اش را تا حدی تحت الشعاع جنبه ضد استعماریش قرار داد. و اصلاً متفکرین آن روز استبداد را مثل امروز محصول دست نشاندهی حکومت‌های وقت نسبت به خارجی‌ان می‌دانستند و معتقد بودند که این حکومت‌ها مستبد هستند چون دست‌نشانده هستند. خارجی می‌خواهد اینها قدرت محض داشته باشند در داخل کشور تا بتوانند بدون درد سر هر امتیازی را که می‌خواهند بگیرند. خیلی استدلال معقول و منطقی بود و این دو تا از هم جدا نیست. وقتی ما رابطه منطقی آزادیخواهی فردی و آزادیخواهی ملی را با هم

در نظر بیاوریم می‌بینیم که برای روشنفکر ۶۵ سال یا ۷۰ سال پیش ایران این دوتا از هم جدایی‌ناپذیر بوده است. آزادی فردی را می‌خواستند برای حفظ آزادی ملی و این را هم روشنفکر مذهبی و هم روشنفکر غیر مذهبی تشخیص می‌دادند اما سهمی که ایشان به علمای مذهب نسبت دادند صددرصد درست است و ما بسیار مرهون روشنفکران مذهبی آن دوره هستیم، صد سال پیش جامعه خودمان و جامعه مذهبی دنیای اسلام هستیم، برای این که متفکرین مصر همانقدر خدمت کردند به جنبش مشروطه...^{۷۰۰}

لازم به ذکر است که ادامه این بخش از مطلب نوار سخنرانی و پرسش و پاسخ همایون در اسناد بازمانده او یافت نشد، لیک به نظر می‌رسد بحث راجع به جنبش مشروطیت ایران در بخش پایانی گفت و شنود همایونی به گونه جدی ادامه یافته است چرا که پرسش بعدی که از سوی «کشتکاران» عنوان می‌گردد در مورد اعمال قدرت دولت‌های خارجی در انقلاب مشروطیت ایران است و این که از همایون خواسته می‌شود موضع خود را نسبت به این پرسش مشخص نماید که «فکر انقلاب و شروع انقلاب صد در صد ملی بود یا سیاست خارجی در آن دخالت داشت و اگر داشت تا چه حد و به چه صورت» بود؛ و همایون این گونه پاسخ می‌دهد که:

انقلاب مشروطه ایران را می‌شود از دوره امیرکبیر تعقیب کرد. امیرکبیر چنان که آقایان اطلاع دارند دو اثر عمده باقی گذاشت در ایران؛ یکی، زمینه‌ای که برای تعلیمات عالیه در داخل مملکت فراهم کرد؛ انقلاب انجام نمی‌گیرد مگر با رسیدن به یک درجه آگاهی و یک بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت یک کشور و اصلاحات امیرکبیر این قابلیت آموزشی و فرهنگی را در جامعه ایران پایه گذاشت. اثر دیگر امیرکبیر این بود که بیهوده بودن اصلاحات را از دستگاه سلطنت قاجار، اصلاحات از بالای آن دولت را به ملت ایران نشان داد. مردم ایران که امید فوق‌العاده‌ای به امیرکبیر بسته بودند وقتی پایان غم‌انگیز امیرکبیر و اصلاحاتش را دیدند از هر اصلاحی که از آن ناحیه سرچشمه می‌گرفت - از دربار قاجار سرچشمه می‌گرفت - قطع امید کردند و بدین راه افتادند که خودشان سرنوشت خودشان را در دست بگیرند. قبل از آن ملت ایران چنین لزومی را شاید احساس نکرده بود اما وقتی با چنان بی‌پروایی با مردی مثل امیرکبیر رفتار شد بر مردم ایران ثابت شد از آن ناحیه انتظار اصلاح بیهوده است.



فکر انقلاب و فکر اصلاحات از آن [به] بعد ما می‌بینیم که با سرعت خیلی زیاد در داخل ایران و خارج از ایران از طرف ایرانیان دنبال شد. مطبوعات آن دوره مخصوصاً مطبوعاتی که در خارج از مملکت انتشار می‌یافته است، اینها بذریع انقلاب را در ذهن ایرانیان پراکندند، فکر آزادی را بیدار کردند، یک کتاب خوبی آقای آدمیت نوشتند «فکر آزادی»^{۷۰۱} که البته مقدار زیادی تمایلش شخصی است و خانوادگی است ولی صرفنظر از این فکر نشان می‌دهد زمینه‌های «اتلکتوتل» و فکری انقلاب مشروطه از کجا بود و ما می‌بینیم که روشن‌ترین عناصر جامعه امروزی ایرانی در پی این اصلاحات برآمده بودند و واقعاً هیچ ضرورتی ندارد که ما اینها را دست‌نشانده هیچ کسی بدانیم. اینها ایرانیانی بودند مثل خود ما. امروز بسیاری از ماها در فکر این هستیم که این مملکت را بهتر بکنیم حتی از اینجا که هست بیشتر ببریم، فلان گوشه‌اش را اصلاح بکنیم. اگر هم آقایان اینجا جمع شدند برای همین است اصلاً هیچ کس هم پشت سرمان نبوده. همیشه در یک جامعه‌ای یک عده هستند که بهتر فکر می‌کنند بیشتر فکر می‌کنند و می‌خواهند که اصلاحات را شروع کنند. خلاصه فکر آزادی و فکر انقلاب در ایران از دو سر چشمه روحانی و غیر مذهبی سیراب شد، از طرف بهترین عناصر این گروهها پیدا شد. ما تاریخچه مشروطه خواهان را که دنبال می‌کنیم می‌بینیم اکثریتشان جزء بهترین آدم‌های روزگار خودشان بودند. معایب زیاد داشتند. بعضی‌هایشان با خارجی‌ها مربوط بودند، بعضی‌هایشان خیلی ضعیف بودند، بعضی‌هایشان ترسو بودند، بعضی‌هایشان سازشکار بودند، ولی عموماً در مقایسه با هیأت حاکم آن دوران و در مقایسه با برگزیدگان جامعه آن روز ایران می‌بینیم که مردمی وطن‌خواه و روشن و فداکار بودند و اگر نبودند نمی‌توانستند فشارهای چندساله آن انقلاب را تحمل کنند.

ما چون افکار آنها می‌آمد به ایران و ما تماس داشتیم با آنها و برخورد داشتیم و استفاده می‌کردیم که علمای مذهب خودمان، یا حوزه علمیه در نجف همانقدر تاثیر می‌کرد در مسائل ایران که حوزه علمیه قم فرض بفرمایید و این موانع هم البته وجود نداشت، موانع امروزی و برخورد و عقاید و آراء هم خیلی آزادتر بود در دنیای اسلامی به این ترتیب من فکر می‌کنم آنچه که در عرایض بنده فوت شد آقای دکتر به حق جبران فرمودند.^{۷۰۲}

۷۰۱. عنوان کامل کتاب فریدون آدمیت *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت* است که از سوی انتشارات سخن

به سال ۱۳۴۰ طبع و منتشر شد.

۷۰۲. مرکز اسناد و موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند‌های ۱۰۳-۱-۲-۶۴۳-۵-۱۰۵-۱-۲-۶۴۳-۵.

پرسشگر بعدی «دکتر مشایخی» است که عنوان می‌کند:

پس در تحت چه شرایط دولت انگلستان درش را باز کرد به روی مشروطه‌خواهان و پذیرائی کرد و این فکر را به قول یک عده‌ای نضج داد راجع [به] مشروطیت، قربان داریم صحبت می‌کنیم، و بعد از سازمان‌های منبعث از مشروطیت که اولیش مجلس شورای ملی است درست است قربان دیگر حضرت عالی در ترویج و محامد مجلس شورای ملی بیاناتی فرمودید ولی خبطش را نفرمودید بنده می‌خواهم عرض بکنم که در تحت چه شرایطی مجلس که منبعث از مسئولیت است در سال ۱۳۱۱ قرارداد ۳۰ ساله منقضی شده نفت را به ۶۰ سال تجدید امتیاز کرد و وقتی که از عاقد قرارداد - که آقای تقی‌زاده بودند - سؤال کردند به چه علتی تجدید امتیاز کردی، جواب داد اگر من نبودم کسی دیگری این کار را می‌کرد و خداوند احکم الحاکمین است، متن جمله آقای تقی‌زاده است «آلت فعل بودم»، درست می‌گویند حضرت عالی بهتر توجیه فرمودید یکی راجع [به] قرارداد ۱۹۱۹ است که اشاره فرمودید قرارداد ۱۹۱۹ یک جنبه توهمی و خیالی دارد هرگز به قول فعل^{۷۰۳} درنیامده است در مجلس شورای ملی مطرح شد و مدرس در مجلس گفت وقتی جنبه‌های خیالی به یک بحث مطرح بشود اصلاً قابل طرح نیست آن موضوع، در مورد اصلاحات ارضی فرمودید که یکی از تصمیمات مجلس شورای ملی همین مسئله اصلاحات ارضی و برهم زدن این سنت‌های کهنه و مبتذل مملکت است، پس می‌خواهم عرض کنم که چندین مرتبه این لایحه در مجلس مطرح شد و قلب مطلب شد و واضح این فکر یعنی مقام شامخ سلطنت فورمی تهیه کردند، اصولی و صحیح و اساسی دادند به مجلس و دستور دادند که تصویب بشود.^{۷۰۴}

و پاسخ همایون که به طور ناقص متن آن از نوار سخنرانی پیاده شده است و در اسناد پراکنده بازمانده از او یافت شد، چنین است:

دو سه نکته بود، اول این که چرا انگلیس‌ها درهای سفارت را باز کردند. عرض کردم که انگلستان میل داشت قدرتی در برابر قاجاریه به وجود بیاورد و تشخیص داد که این قدرت پا گرفته به صورت جنبش مشروطیت، خواست مدافع این جنبش باشد از حسن نیت رهبران این جنبش و مردم ایران و همه کارهایی که هر قدرت

۷۰۳. احتمالاً منظور پرسشگر «از قوه به فعل» است.

۷۰۴. همان، شماره سند ۱۰۱-۲-۶۴۳ هـ.

خارجی دیگری و در شرایط مختلف و در هر کشور دیگری که پیش آمده است کرده - ارتباطی با ایران ندارد - هر جای دیگر را که شما مثال بزنید من یک قدرت خارجی نشان می‌دهم که درصد [د] برآمد چنین استفاده‌ای بکنند. اولین جنبش سیاسی عصر حاضر که «انقلاب امریکا» بوده، جنگ‌های استقلال امریکا بود. خیلی رسماً، خیلی آشکار از فرانسه کمک گرفت، از فرانسه استبدادی آن روز و ارتش فرانسوی به رهبری ژنرال «فایت» عازم امریکا شد و سالها جنگید با انگلیس‌ها و اگر جنگ و یا برد استقلال امریکا به نتیجه رسید درصد قابل ملاحظه‌اش مرهون مداخله حکومت استبدادی مرتجع و استعماری فرانسه بود و این هیچ چیز از قیمت انقلاب امریکا کم نمی‌کند. اما آن که فرمودند من از محامد مجلس شورای ملی گفتم یادم نمی‌آید که در زندگیم مرتکب چنین کاری شده باشم. بنده از انقلاب مشروطه گفتم و نه از مجلس شورای ملی، مجلس شورای ملی به صورت اصیل و صحیح خودش فقط در دوره اول بوده است و از دوره دوم افتاده بدست عمال مالکین و زمین‌دارانی که شما به درستی فرمودید که اصلاحات ارضی را چند بار منقلب کردند و منحرف کردند و کارشکنی کردند. در واقع مجلس شورای ملی با انقلاب مشروطه یکی نیست. مجلس شورای ملی... در اثر انقلاب مشروطه بوجود آمد و منعکس‌کننده تمام آن... ۷۰۵

مف‌شور ۶ بهمن ۱۳۴۱

ادامهٔ پاسخ همایون در اسناد بازمانده از وی یافت نشد، لیک دستنوشته‌هایی از او به دست آمد که در برگیرندهٔ دیدگاه‌های دیگرش در خصوص «انقلاب سفید» است. آنچه در پی می‌آید قسمتی از اظهارات همایون در دومین روز «کنگره ملی بزرگداشت دهه انقلاب» است که روز دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۱ ایراد شد. همایون در این سخنرانی وقوع انقلاب سفید را ضرورتی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر ارزیابی می‌کند. وی ضمن برشمردن برخی اصول نامبردار به انقلاب سفید شاه و ملت، مقام تاریخی شاهنشاهی در جامعهٔ ایرانی، صفات و حیثیت بزرگ شخص شاهنشاه و رهبری نیرومندش، پشتیبانی توده‌های مردم از برنامه انقلابی شاهنشاه، اعمال سیاست‌های صحیح و مستمر، و بالاخره اتخاذ مواضع اصولی و پیروزمندانه در سیاست خارجی را در زمره علل مؤثر در پیروزی

انقلاب یادشده می‌داند؛ انقلابی که به‌زعم همایون نه‌تنها نباید آن را پایان‌یافته تلقی کرد، بلکه تازه آغاز شده است و پدیده‌ای نوزا به‌شمار می‌آید.

تشکیل کنگره بزرگ که به‌مناسب یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ ایران گرد آمده است فرصتی است برای بررسی انقلاب ایران در تمامیت آن. چرا انقلاب روی داد؟ اصول‌نگری که در پشت منشور شش بهمن ۱۳۴۱ قرار داشت چه بود؟ چرا انقلاب به پیروزی رسید و تاثیر آن در جامعه ایرانی چه بود؟ انقلاب ایران اجتناب‌ناپذیر بود زیرا نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران در آخرین سال‌های دهه سوم این قرن به بن‌بست کامل رسیده بود. بحران سیاسی و اقتصادی کشور در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هنوز از خاطره‌ها فراموش نشده است. مجلس‌ها و حکومت‌های متزلزل، اقتصاد ورشکسته به‌گفته نخست وزیر وقت، تزلزل مجلس‌ها و حکومت‌ها و باطل شدن انتخابات [و] ورشکستگی مالی دولت نشانه‌های بحرانی بودند که ریشه‌های ژرفتر داشت. هیات حاکمه‌ی سنتی ایران که آن را از چند قرن پیش به میراث برده بودیم و تغییرات سیاسی چندان اثری در آن نکرده بود، کشور را اداره‌ناپذیر می‌کرد. این هیأت حاکمه قدرت خود را از دو چشمه می‌گرفت. نخست ارتباط با بیگانگان و نیروهای استعماری که از آغاز قرن نوزدهم مستقیماً در کار ایران به مداخله پرداخته بودند؛ و دوم مالکیت بیشتر زمین‌های کشاورزی ایران و تسلط بر اکثریت بزرگ جمعیت کشور که در روستاها بودند.

شکاف اجتماعی و طبقاتی جامعه ایرانی در چنان شرایطی کمترین جایی برای ثبات و اداره درست جامعه نمی‌گذاشت. هیات حاکمه سرنوشت واحدی با توده‌های مردم نداشت؛ افراد آن نفع مستقیمی در حفظ وضع موجود داشتند و هر تغییری را تهدیدی می‌شمردند. رکود سیاسی و اقتصادی کامل بود. وجود یک هیات حاکمه مخالف با هر اصلاح و تغییر چرخ قدرت را در ایران شکسته بود. هیچ تحرکی در جامعه ممکن نبود. نمی‌شد تصمیم گرفت و اجرا کرد. نومییدی عمومی گروه‌های مختلف مردم را فقر و رکود اقتصادی تشدید می‌کرد. کشاورزی عقب مانده، و اصلاح‌ناپذیر این رکود اقتصادی را دائمی می‌ساخت. آنها که از این کشاورزی سود می‌بردند - یعنی مالکان - فرصتی برای پرداختن به کشاورزی نداشتند. آنها که فرصت کافی برای پرداختن به کشاورزی داشتند - یعنی کشاورزان - سودی از آن نمی‌بردند.

در آغاز دهه چهارم قرن، در سال ۱۳۴۰، شاهنشاه با این مساله روبرو شدند که

کشوری که تا آن روز بیست سال در نگهداری آن کوشیده بودند، از درون و بیرون در حال از هم گسیختن است. دست زدن به یک اقدام انقلابی تنها راه حفظ موجودیت ایران بود.

برنامه‌یی که شاهنشاه برای انقلاب طرح کردند بر این اصول فکری قرار داشت:

۱. در هم شکستن قدرت سیاسی و اقتصادی هیات حاکمه که از اصلاحات ارضی حاصل شد. پس از اجرای سریع این اصلاحات و با اصلاح قانون انتخابات مجلس‌هایی برگزیده شدند که نمایندگان نظام کهن در آنها شرکتی نداشتند. از آن پس دست زمین داران و وابستگان آنها برای همیشه از مراجع قدرت کوتاه شد.

۲. ایجاد حس تعلق در توده‌های کارگر و کشاورز که با تقسیم زمین‌های کشاورزی میان روستائیان و سهام کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، شاید برای نخستین بار در تاریخ اجتماعی ایران، خود را مالک قسمتی از کشور خود می‌دیدند. ملی کردن منابع آب را نیز باید در پرتو همین اصل نگریست. منابع گرانبهای آب از تسلط افراد معدود بدر آمد و به مردم و نماینده آنها - دولت - سپرده شد.

۳. استفاده از نیروی ارتش در ساختمان جامعه. با تشکیل سپاهیان انقلاب، نیروی بیکار مانده جوانان جامعه در خدمت روستاها به کار افتاد و ارتش که یکی از مجهزترین سازمان‌های اجتماعی ایران است بخشی از توانایی‌های خود را در خدمت نوسازی جامعه ایرانی قرار داد.

۴. ایجاد یک ظرفیت بزرگ اقتصادی با سرمایه‌گذاری‌های سنگین دولت و جلب اعتماد بخش خصوصی از طریق طرح‌های مشترک در صنعت و کشاورزی، واگذاری سهام کارخانه‌های دولتی «حمایت‌های گمرکی و معافیت‌های مالیاتی». بدین ترتیب اقتصاد مختلط ایران که در آن عناصر دولتی «خصوصی» مشترک و تعاونی «همه هر یک جای خود را دارند، محفوظ ماند و تقویت شد.

۵. آزاد کردن نیروی زنان برای شرکت در ساختمان جامعه. زنان روستایی در واقع از دورترین زمان‌ها در تولید شرکت موثر داشتند. شاهنشاه حقوق آنان و زنان شهری را بدانها بازگردانیدند.

۶. شرکت دادن مردم در امور عمومی از راه تشکیل انجمن‌های شهر و ده به استان و شهرستان و خانه‌های انصاف و شوراها و داور. بر پایه چنان اصولی بود که منشور شش بهمن ۱۳۴۱ تدوین شد و برنامه‌های انقلابی اجرا شد و به پیروزی رسید.

در پیروزی انقلاب عوامل زیر را می‌توان مؤثرترین دانست:

۱. مقام تاریخی شاهنشاهی در جامعه ایرانی؛ ایرانیان که شاید طولانی‌ترین سنت شاهنشاهی را در جهان دارند همواره به شخص پادشاه به چشم یک رهبر و یک فرمانده برتر نگریسته‌اند.

۲. صفات و حیثیت بزرگ شخصی شاهنشاه که متناسب با اعتماد مطرح توده‌های مردم ایران به مقام سلطنت، رهبری نیرومندی را در همه ده ساله دشوار گذشته به ملت عرضه کرد.

۳. پشتیبانی توده‌های مردم از برنامه‌های انقلابی؛ شاه انقلاب را آغاز کرد و مردم آن را به پیروزی رساندند.

۴. پیروزی‌های اقتصادی ناشی از سیاست‌های درست و کار مداوم و بهره‌برداری بهتر از منابع ملی؛ نفت نمونه خوبی از آن است.

۵. سیاست خارجی پیروزمندانه و به کار گرفتن عوامل مساعد بین‌المللی؛ برقراری روابط درست و دوستانه با همه قدرت‌های جهانی، همکاری‌های ثمربخش اقتصادی با شرق و غرب، به صورتی که ایران برای نخستین بار در دو‌یست سال گذشته می‌تواند احساس امنیت کند و [با] اطمینان خاطر با انجام طرح‌های درازمدت پردازد.

با پیروزی انقلاب، ما اکنون از ثبات اجتماعی از یک حرکت درونی و خود به خود که پیشرفت مداوم ما را تضمین می‌کند، از یک قدرت فزاینده‌ی اقتصادی برخورداریم. نیروهای کار جامعه - زنان و کشاورزان و جوانان - آزاد شده‌اند. یک انقلاب آموزشی در کار آن است که ایران را برای نخستین بار در تاریخ خود به یک جامعه با سواد تبدیل کند.

پیشرفت فرهنگی ما به ابعاد یک نوزایی فرهنگی (رنسانس) نزدیک می‌شود. تنوع و فراوانی فعالیت‌های فرهنگی بی‌سابقه است. دسترسی روزافزون مردم ما به آثار فرهنگی ملیت‌های دیگر و گسترش فوق‌العاده وسایل ارتباط گروهی، از ایران جامعه‌ی باز و گشاده می‌سازد. در راه عدالت اجتماعی، در کاستن از فاصله میان ثروت‌ها و درآمدها و تأمین اجتماعی، بالا بردن سطح زندگی طبقات پائین مناطق عقب‌افتاده، گام‌هایی برداشته می‌شود.

استقلال سیاسی ما را استقلال فزاینده‌ی اقتصادی تکمیل می‌کند و نقش ایران در ثبات و امنیت منطقه جغرافیایی خود پیوسته با تأکید بیشتری ایفا می‌شود. حضور ایران بار دیگر در خلیج فارس و دریای عمان و آب‌های پیرامون آن محسوس گردیده است و اثر تثبیت‌کننده و آرامش‌بخشی دارد. ما از موضوع تصمیم‌گیران بودن بدر

آمده‌ایم و خود تصمیم‌گیرنده شده‌ایم.

حفظ منابع طبیعی و کوشش برای بهتر کردن کیفیت زندگی در فرهنگ سیاسی ما جای خود را یافته است. آینده در پیش روی ما روشن است. ولی نباید آن را مسلم بگیریم. انقلابی که این همه دگرگونی‌ها آورد پایان نیافته است. این انقلاب در واقع تازه آغاز شده است و ما در برابر آن تعهداتی داریم که کمتر از ده سال پیش نیست. اعتماد و امیدی که پس از قرن‌ها در ما بیدار شده است نباید چشمان ما را بر این حقیقت ببندد که هنوز راهی دراز با موانع دشوار در پیش داریم. نوسازی جامعه ایرانی، ساختن کشوری آباد با مردمی آزاد دهه‌ها مبارزه لازم خواهد داشت.^{۷۰۶}

فرائر از تمجید

همایون در گفتارهای سیاسی‌اش، همه حق را به خود می‌دهد، آن‌گونه که تاکنون نیز موارد مختلفی از آن نقل شد، به ویژه در باب انقلاب سفیدی که وی آن را «انقلاب ناتمام ایران» می‌پندارد. به نظر می‌رسد یادآوری آنچه او سال‌ها پیش در این باره گفته و نوشته است بسی عبرت‌آموز است. صرف‌نظر از آگاهی‌های ناکافی همایون از تاریخ سیاسی معاصر ایران و رخداد جنبش مشروطیت، تصویری که وی از دموکراسی دارد این است که آنچه خود بیان می‌کند صحیح است و اظهاراتش فصل‌الخطاب به شمار می‌آید. جملاتش کوتاه، سیاه یا سفید است و از قضا بر خلاف آنچه عنوان می‌کند کمتر خاکستری می‌بیند، چرا که آدمی با چنین باورهایی می‌بایست اظهارنظرهایش کمتر جزمی و قطعی باشد. همایون همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد در زندگی خصوصی‌اش هم مانند حوزه عمومی یک عملگرای محض و جزم‌اندیش تمام‌عیار است. و آنک باز هم سیاه‌های دیگر از او در دفاع از آنچه به انقلاب سفید پهلوی دوم سرشناس شد و البته نقشی که حزب رستاخیز در کامل کردن این نوزایی لایتناهی می‌تواند ایفا کند.

چرا انقلاب روی داد؟

بحران سیاسی و اقتصادی سالهای ۳۰.

بن بست نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در آخرین سالهای دهه سوم.

(مجلس‌ها و حکومت‌های متزلزل، اقتصاد رو به ورشکستگی).

ریشه‌های سیاسی بحران (هیأت حاکمه سنتی، ارتباط با بیگانگان، زمینداران

- بزرگ مخالف با هرگونه اصلاحات، شکسته شدن چرخ قدرت).
- مسأله شاهنشاه در آغاز دهه چهارم قرن.
اصول فکری برنامه انقلابی شاهنشاه:
۱. در هم شکستن قدرت سیاسی و اقتصادی هیأت حاکمه (اصلاحات ارضی).
 ۲. دمکراسی اقتصادی (تقسیم زمین‌های کشاورزی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، گسترش مالکیت صنعتی).
 ۳. اقتصاد دمکراتیک (ملی کردن جنگل و منابع آب و صنایع کلیدی) نفت و گاز، پولاد، پتروشیمی، مس).
 ۴. بهره‌گیری از نیروی ارتش در ساختمان جامعه (سپاهیان).
 ۵. پایه‌گذاری یک ظرفیت بزرگ اقتصادی با سرمایه‌گذاری‌های سنگین دولت و به راه انداختن بخش خصوصی از طریق طرح‌های مشترک، واگذاری سهام کارخانه‌های دولتی، حمایت‌های گمرکی و معافیت‌های مالیاتی، ساختن زیربنای جامعه.
 ۶. گسترش آموزش، آغاز پوشش آموزشی سراسر جامعه برای نخستین بار در تاریخ ایران.
 ۷. سهم کردن همه جامعه در رفاه عمومی (آموزش رایگان، بیمه همگانی).
 ۸. شرکت دادن مردم در امور عمومی (انجمن‌های ملی، خانه‌های انصاف، شوراهای داوری)
 ۹. حزب رستاخیز.
- عوامل پیروزی انقلاب:
۱. مقام تاریخی شاهنشاهی در جامعه ایرانی.
 ۲. صفات و حیثیت بزرگ شخصی شاهنشاه.
 ۳. پشتیبانی توده‌های مردم از برنامه‌های انقلابی شاهنشاه.
 ۴. پیروزی‌های اقتصادی ناشی از بهره‌برداری بهتر از منابع ملی و کار مداوم.
 ۵. سیاست خارجی پیروزمندانه و به کارگرفتن عوامل مساعد بین‌المللی (امنیت خارجی برای نخستین بار در دو قرن).
- انقلاب را نباید مسلم گرفت:
۱. ضرورت هشیاری دائمی برای تصحیح و اصلاح (سازمان‌های بازرسی شاهنشاهی و کمیسیون شاهنشاهی).
 ۲. کشاندن هرچه بیشتر مردم به صحنه، پر کردن جای خالی دیوانسالارانه.

۳. پرورش شهروندان (در هر سه نقش حزب اساسی است).

دفاع و امنیت داخلی:

ژاندارمری، شهربانی، نیروی پایداری، دفاع غیرنظامی.

برای تکمیل دفاع و امنیت داخلی یک فضای سیاسی مناسب اهمیت دارد.

فضای سیاسی مناسب: یک جمعیت آگاه و دارای انگیزه.

انگیزه تنها دفاع از اموال نیست. برعکس اگر تنها پای اموال در میان باشد گاهی گریز بیش از دفاع سودمند است، به علاوه تفاوت‌های ناگزیر میان دارایی و درآمد راه را بر هزار نتیجه‌گیری منفی باز می‌کند.

انگیزه واقعی: احساس وابستگی و همبستگی و مشارکت، احساس یکی بودن با دیگران و با جامعه و سیستم به طور کلی، دور بودن از احساس بیگانگی. از یک جمعیت بیگانه شده نمی‌توان انتظار دفاع داشت.

چگونه این احساس‌ها در مردم نیرومند شود؟ سیاست‌های درست (که انقلاب شاه و ملت آنها را فراهم کرده)، دستگاه اداری و سیاسی درست برای اجرای آن سیاست‌ها (که بدون مشارکت فعال مردم نمی‌تواند به وجود آید، تشریح بیست سال گذشته). آگاه کردن مردم بر ریشه‌های ملی و مسئولیت‌های ملی خود.

البته در بدترین شرایط هم نقش حزب رستاخیز ملت ایران: بسیج، آگاه‌سازی، فراهم کردن مشارکت، کمک به اصلاح و بهبود دستگاه اداری و سیاسی (به صورتی که ارتباطش با مردم و با واقعیات خارجی بیشتر و در برابر آنها پاسخگوتر شود). درباره خراسان (آستان قدس، قیام ملی بر ضد امویان، زبان و ادبیات فارسی). وظایف حزب در برابر اصول فکری خود.

وظیفه در برابر نظام شاهنشاهی (متحد و بسیج کردن نیروی ملت برای دفاع از استقلال و تمامیت ملی).

وظیفه در برابر انقلاب شاه و ملت (مشارکت دادن مردم در امور عمومی در سطح راهنمایی دولت و در سطح خودیاری و تعاون).

وظیفه در برابر قانون اساسی (تقویت دموکراسی سیاسی در ایران).

مقدمات قانونی دموکراسی سیاسی در انقلاب مشروطه، اصلاحات اداری و اقتصادی و نظامی رضاشاه، مقدمات اجتماعی و اقتصادی را شروع کرد. انقلاب شاه و ملت اجرای رسیدن به دموکراسی سیاسی را ممکن ساخت. حزب رستاخیز چهارچوب تشکیلاتی آن را فراهم می‌کند. ما با حزب رستاخیز وارد عصر تازه دموکراسی در ایران می‌شویم.

اهمیت این انتخابات به عنوان نخستین کار حزب در زمینه بسیج و مشارکت که کار عمده حزب برای رسیدن به هدف‌های آن است. این انتخابات در شرایط تازه و استثنایی برگزار می‌شود. حزب در این مدت کوتاه سهم خود را برای آن که انتخابات در شرایط متفاوتی برگزار شود انجام داده. اکنون نوبت مردم است که سهمشان را ادا کنند. اگر مردم از این فرصت استفاده نکنند مبارزه دشوارتر و راه درازتر خواهد شد. (مداخله و مشارکت مردم در امور مربوط به خودشان عقب خواهد افتاد.) منفی‌بافی و بی‌علاقگی چیزی را حل نمی‌کند و به جایی نمی‌رسد.^{۷۰۷}

از منظر همایون محتوای انقلاب سفید محمد رضا پهلوی در برگیرنده «برنامه‌ای انقلابی» بود؛ وی اصلاحات ارضی را به مثابه «درهم شکستن قدرت سیاسی و اقتصادی هیات حاکمه» می‌داند. همایون سه عامل عمده پیروزی «انقلاب» فوق‌الاشعار را «مقام تاریخی شاهنشاهی در جامعه ایرانی»، «صفات و حیثیت بزرگ شخصی شاهنشاه» و «پشتیبانی توده‌های مردم از برنامه‌های انقلاب شاهنشاه» ذکر می‌کند. البته همایون سال‌ها بعد پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تأکید بر این که «باز سخن خود را عوض» کردیم از چرخش سیاسی بهت‌آور خود سخن می‌گوید.

در دوران اصلاحات اقتصادی و اجتماعی که «انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت» نام گرفت، ما که انتقادکنندگان سخت دستگاه حکومتی بودیم باز «سخن خود را عوض» کردیم و از مدافعان اصلاحات شدیم. در همه سال‌های پیش از آن ما نویدمانه به دنبال نشانه‌ای بر بهبود و پیشرفت می‌گشتیم.^{۷۰۸}

ضرورت رام کردن نیروهای سرکش

در جست‌وجوی آنچه از همایون در این برهه به صورت مکتوب باقی است، به گونه‌ی اتفاقی به نوشته‌ای زیر عنوان «چشم‌انداز سیاسی ژنرال شارل دوگل» که به صورت مقدمه بر ترجمه فارسی کتاب شارل دوگل با نام «خاطره‌های جنگ دوم جهانی» آمده است برخوردیم که البته در کامل کردن شناخت و آگاهی خوانندگان از او سودمند است. همایون در یادداشت پنج صفحه‌ای خود به توصیف مردی پرداخته که بنیانگذار

۷۰۷. همان، شماره‌های ۱-۲-۳-۴-۵ ۶۴۳-۲۰۱-۴-۲-۱-۴-۵.

۷۰۸. داریوش همایون، گذار از تاریخ، ص ۳۱.

جمهوری پنجم فرانسه به شمار می‌آید. لازم به ذکر است که ژنرال دوگل در پی تدوین قانون اساسی جمهوری پنجم که به رفراندوم نیز نهاده شد از قدرت بیشتری برخوردار گردید. دوگل خواهان اروپایی متحد از اورال تا آتلانتیک بود. باور او به فرانسه بزرگ و قدرتمند باعث شد بودجه عظیمی را خرج تقویت بنیه نظامی و تهیه جنگ افزارهای جدید کند، اقدامی که نارضایتی مردم را موجب آمد که بعدها به کناره‌گیری اش انجامید. با شما نوشتار همایون را مطالعه می‌کنیم.

چشم‌انداز سیاسی ژنرال شارل دوگل

ژنرال شارل دوگل با هیئت شاهانه، رؤیاهای عظمت‌جویی و سیاست‌های متناقض خود بیشتر یک «اشتباه تاریخی» است. موجودی است که در زمان خود، و پنج سالی است که تاریخ فرانسه و تاریخ اروپا و اتحادیه غربی را داستان کوشش در راه تبدیل این اشتباه تاریخی به واقعیت تشکیل می‌دهد. او در عصر تشکیل اتحادیه‌ها و زوال تعصبات محلی مظهر ناسیونالیسم افراطی (شوونیسم) فرانسوی است. در نیایی که استعمار رو به نابودی می‌رود، از استعمار نوین در آفریقای غربی دفاع می‌کند. در قلب قلمرو دموکراسی مهمترین قهرمان حکومت فردی است و در زمانی که واقعیات تاریخی و جغرافیایی، فرانسه را به حد یک دولت درجه سوم تنزل داده است می‌کوشد آن را به عصر ناپلئون و لوئی چهاردهم بازگرداند.

اما بزرگی ژنرال در این است که رفتاری که برای دیگران استهزای همگانی را به بار خواهد آورد از قدر او هیچ نمی‌کاهد. ایمان قاطع ژنرال به خویشتن و به رسالت تاریخی خود و یک اراده تزلزل‌ناپذیر که در خدمت مهارت دیپلماتیک کم نظیری قرار گرفته از او به عنوان رئیس جمهور فرانسه قدرتی ساخته است که هیچ با توانایی‌های واقعی او و فرانسه مناسبتی ندارد. در آن روزها نیز که به عنوان پناهنده‌ای در خارج فرانسه نهضت مقاومت ملی فرانسه را رهبری می‌کرد، قدرت و نفوذش هیچ تناسب با نیروهایی که در اختیارش بود نداشت. چرچیل و استالین و روزولت بارها رنجش خود را از رفتار مردی که یک تنه نقش یک دولت بزرگ را بر عهده می‌گرفت ابراز داشتند. ولی ژنرال در پایان برنده بود. فرانسه شکست‌خورده جزء پنج دولت بزرگ و چهار دولت اشغال‌کننده آلمان به شمار آمد و به برکت آنچه منتقدین آن را کوری دوگل در برابر واقعیات می‌نامیدند، فرانسویان خیلی زود توانستند روانشناسی شکست را از خود دور کنند.

ایمانی که ژنرال به تاریخ دارد تا کنون باو خیانت نکرده است. دوبار او فرصت

یافته است در نقش نجات دهندهٔ فرانسه ظاهر شود. او به فرانسه، اعتماد بخود، ثبات سیاسی (اگرچه موقت)، رهایی از یک جنگ تحلیل برندهٔ استعماری و رشد سریع اقتصادی داده است. هر دو بار با دست تهی و بر ضد همهٔ نیروها. وقتی همه جز او می‌پنداشتند، او چشمانش را به افق تاریخی خود دوخته بود و حق داشت. وقتی همه چیز از دست می‌رفت او امیدواری خود را حفظ می‌کرد و زمان را در کنار خود می‌یافت.

هیچکس تصور نمی‌کرد، ولی او فرمانروائی خود را بر فرانسه مسلم ساخته است. و موقعیت ممتاز فرانسه را در اروپا و اکنون می‌رود تا آن قدرت جهانی را به فرانسه بدهد که جز او هیچ کس تصورش را نمی‌کند. مگر نه تا کنون حق با او بوده است؟ وقتی ماجرای الجزایر را پایان داد دیگر مانعی بر سر راه قرار دادن فرانسه بر پایه‌های مساوی با آنچه به طعنه «انگلساکسون‌ها» می‌نامد نمی‌دید. نخستین بمبی که دوگل در اتحادیهٔ غربی منفجر ساخت، پیشنهاد تشکیل یک هیئت مدیرهٔ سه‌گانه مرکب از آمریکا و انگلستان و فرانسه برای رهبری اتحادیهٔ غربی در سطح جهانی، با بی‌اعتنائی عمیقی روبرو شد. آنگاه ژنرال که مانند همیشه از کوری دیگران در برابر حقایقی که تنها خود او می‌بیند رنجیده بود سلسلهٔ دراز سیاست‌های مستقل خویش را آغاز کرد. هدف این سیاستها نخست وادار ساختن آمریکا به برابر انگاشتن فرانسه با خود بود، ولی به تدریج آمریکا از حساب‌های او به کناری گذاشته شد. اکنون فرانسه می‌بایست قدرت سوم جهان و نگهدارندهٔ تعادل شرق و غرب و داور میان مسکو و واشنگتن باشد. اما فرانسه با کمتر از ۵۰ میلیون جمعیت و ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع وسعت کوچکتر از آن است که حتی در چشمان آرزو پرور دوگل بتواند با غول‌هایی مانند شوروی و آمریکا برابری کند. از اینجا آن مفهوم خاص اروپا در ذهن او صورت بست. — یک اروپای متحد تحت رهبری محور فرانسه و آلمان و یک محور فرانسه و آلمان زیر رهبری فرانسه. اروپایی بدون حضور آمریکا — که طبعاً مجال رهبری برای قدرت‌های کوچکتری مانند فرانسه نمی‌گذارد — و بدون انگلستان که از «انگلساکسونها» است و نمی‌تواند «روابط خاص» خود را با آمریکا فراموش کند و جز «اسب تروا»یی برای آمریکا نخواهد بود.

آیا چنین اروپایی سرانجام زیر تسلط آلمان قرار نخواهد گرفت؟ در دیدهٔ ژنرال نه. آلمان تقسیم شده است و این مایهٔ ناتوانی دائمی اوست. خاک آلمان نه به اندازهٔ فرانسه بزرگ است و نه آن باروری شگفت را دارد. فرانسه انبار غلهٔ اروپاست. «روهر» را نیز می‌توان ندیده گرفت. همچنان‌که قدرت سازمان‌دهندهٔ بی‌مانند آلمانی را و آن

پایه صنعتی را که از هر ملت دیگری در اروپا نیرومندتر است. ژنرال از چنان بلندی‌هایی به جهان می‌نگرد که این تفاوت‌ها به چشم نمی‌آید.

این اروپای رهبری شده از کاخ الیزه گذشته از راندن انگلوساکسون‌ها چه وظیفه دارد؟ پاسخ مبهم دوگل به این سوال مثل همیشه پر از اندیشه‌های بلند است - اروپای غربی باید خود روابط خویش را با اتحاد شوروی تنظیم کند. مفهوم این امر به طور روشن‌تر توافقی بین دو قسمت اروپایی است که به گفته ژنرال «از آتلانتیک تا اورال» گسترده است. آنها که دشواری‌ها و تناقضات این پاسخ را می‌سنجند از آن دید تاریخی مردی که هر لحظه او از دوران لوئی چهاردهم تا پایان قرن بیستم را در بر می‌گیرد بی‌بهره‌اند.

دوگل از نخستین سیاستمدارانی بود که درگیری دو قدرت دنیای کمونیست را پیش‌بینی کرد. چنان درگیری سرانجام شوروی را به دامان اروپا باز خواهد گرداند. رهبران شوروی چندان با مسئله چین سرگرم خواهند شد که حاضر خواهند بود امتیاز مهمی در اروپای مرکزی بدهند و جبهه غربی خود را به هنگام تمرکز در جبهه شرق آرام نگاهدارند. این امتیاز مهم جز دست شستن از آلمان شرقی نیست، و در برابر روس‌ها چه خواهند خواست؟ امروز هیچ بهایی تعیین نمی‌توان کرد مگر چینی‌ها به جایی برسند که در آستانه سرازیر شدن به سیبری و قزاقستان باشند.

حتی در آن صورت نیز روس‌ها به کمتر از تخلیه اروپا از نیروهای امریکایی و بیطرف شدن آلمان و احياناً خلع سلاح آن حاضر نخواهند بود. اما آیا تا وقتی اروپا از خود یک نیروی دفاعی قابل مقایسه با شوروی نداشته باشد هیچ اروپایی و آلمانی آماده خواهد بود ارتش هفتم امریکا را وداع گوید؟ آیا روس‌ها زمانی چشمان خود را باز از مرزهای شرقی به غرب نخواهند دوخت؟ «قدرت ضربتی» که دوگل در پی آن است برای چنان روزی است.

در این طرح وسیع به آلمان‌ها فرصتی برای باز آوردن وحدت از دست رفته عرضه می‌شود و به روسها بیرون رفتن امریکا از اروپا. و آثار جنگ دوم از میان خواهد رفت و دشوارترین مسائلی که میراث آن جنگ است گشوده خواهد شد. همه جا روشن خواهد بود، اگر تناقضی که در خود طرح است در میان نمی‌بود.

آن قدرت دفاعی اتمی و معمولی که اروپا باید به جای سپر کنونی امریکایی خود فراهم کند از کجا خواهد آمد؟ فرانسه با قدرت ضربتی مینیاتور خود و چند لشکر معدود کمتر از ظرفیتش مسلماً سرچشمه چنان نیروی نظامی سهمگینی نیست. منابع مالی و صنعتی همه اروپا و خاصه آلمان باید در این راه به کار افتند.

مفهوم اروپایی که از نظر نظامی بر سر پای خود بایستد جز یک تجدید نظر اساسی در وضع نظامی کنونی آلمان نخواهد بود. و آیا کسی تردیدی در عکس‌العمل روس‌ها در برابر یک آلمان مسلح به سلاح اتمی دارد؟ آیا بهترین راه برای انداختن شوروی به دامن اژدهای زرد نشان دادن منظره آلمانی نیست که تا دندان مسلح شده است تا اروپا را نگهدارد؟ آیا نخستین مقدمات توافق با شوروی آن دولت را از اصل توافق بیزار نخواهد ساخت؟

مسئله دوگل در آن است که آن ناسیونالیسم که او پایه سیاست خارجی خود را بر آن نهاده نه از توانایی تحمل هدف‌هایی که در نظر گرفته برمی‌آید و نه تنها ناسیونالیسم اروپاست. در آن سوی راین کسانی هستند که طرح‌های مشابه دوگل دارند با این تفاوت که آلمان را به جای فرانسه می‌گذارند. یک «رپالو» دیگر پاسخی است که آنها برای پایان دادن به آثار جنگ گذشته در نظر دارند. از «اروپای نیاخاک‌ها» که دوگل شعار خود قرار داده تا اروپای ناسیونالیسم‌های ستیزه‌جو راه درازی نیست.

رئیس جمهور فرانسه نیروهایی را آزاد می‌کند بسیار نیرومندتر از آنچه از عهده رام کردنشان برآید. شبخ ناسیونالیسم فرانسوی که او امروز بر اروپا افکنده اشباح بزرگتر و مهیب‌تری را در پی خواهد داشت. بمب اتمی خطرناکترین بازیچه ژنرال بشمار نمی‌رود.

این همه برای مردی که دوبار ملت خود را رهایی بخشیده است و ملاحظات کوتاه مردم عملی و حقیقت‌بین در چشم‌انداز تاریخی گسترده‌اش نمی‌گنجد به چیزی گرفته نمی‌شود. در کنفرانس‌های مطبوعاتی پرشکوه کاخ الیزه، در سخنرانی‌های تلویزیونی، در گردش‌های ولایات، در همه آن برخوردهای رهبر با توده مردم، در آن محیط صوفیانه و ماوراء طبیعی پیرامون ژنرال نیروها و ملاحظات و روحیه دیگری دست در کار است. اشراق برگسونی و «ابردمرد» نیچه و عظمت کلاسیک‌های فرانسه ترکیب بی‌مانندی پرداخته است که از مقتضیات زمان و مکان خود را بی‌نیاز می‌یابد. زمانی ژنرال دوگل گفته بود که عصر غولها سپری شده است. به عبارتی این گفته درست است. در این عصر مردم عادی، مظاهر عظمتی مانند دوگل ناچار خود را بیگانه می‌یابند. اما دوران کارهای غول آسا هرگز سپری نشده است. مردانی فروتن‌تر که به جای تاریخ از مردم الهام می‌گیرند دنیای گشاده‌ای در برابر دارند. آن‌ها عظمت واقعی را زودتر ادراک خواهند کرد.^{۷۰۹}

۷۰۹. شارل دوگل. *خاطره‌های جنگ دوم جهانی*. ترجمه کریم کشاورز، تهران، مروارید، ۱۳۵۴، ج ۱، مقدمه همایون.

همایون که خود نیز یک شوونیست به شمار می‌آید و در حالی که برآمدن ژنرال دوگل را خطای تاریخی می‌پندارد ستایشگر کارکرد اوست که می‌خواهد فرانسه را از رده یک دولت درجه سه به عصر اقتدار ناپلئون و لوئی چهاردهم بازگرداند. بزرگ‌مردی که منجی فرانسه به شمار می‌آید و به هموطنانش اعتماد به نفس و به کشورش ثبات سیاسی و اقتصادی بخشیده است. ژنرالی که در برهه‌هایی به سان یک پیشگوی سیاسی ظاهر می‌شود اما با این حال دچار لغزش بزرگی می‌شود و «نیروهایی را آزاد می‌کند بسیار نیرومندتر از آنچه از عهدهٔ رام‌کردنشان برآید.» شاید همایون بی‌آنکه ضرورتی برای شفاف‌سازی دیدگاه‌های ایدئولوژیک و مواضع سیاسی‌اش احساس کند وجوه مشترک فراوانی را میان «شاه ایران» و «دوگل فرانسه» به گونه‌ای غیرمستقیم قرینه‌سازی کرده است؛ یک مشابهت تاریخی که سال‌های بعد عملاً بدان مفتخر است.

فصل چهاردهم

الاکلنگ کابینه

پهلوی‌ها از منظر همایون

امریکایی‌تر از ما

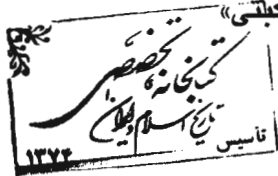
شاه، مطبوعات و روزنامه‌نگاران

سقوط هویدا، صعود تیم آموزگار - همایون

ساحت کتابسازی

کج فهمی درک علل انقلاب

«وزیر اطلاعات نکبتی»



پهلوی‌ها از منظر همایون

از موارد جالبی که مطالعه آن در دست‌نوشته‌های بازمانده از همایون شایان توجه است و خواننده را در شناخت مبانی فکری و الفبای اندیشه سیاسی او بیشتر آشنا می‌سازد نگاه او به دوران حاکمیت پهلوی‌ها (پدر و پسر) است. ارزیابی همایون از چگونگی برآمدن و قدرت‌گیری رضا شاه در رخداد کودتای ۱۲۹۹، شخصیت او، عملکردش، و چگونگی کنار گذاشتن وی از قدرت، قابل تأمل است. کژدیسی نظری همایون را می‌توان از نوع تحلیل او در نوشتاری با عنوان «روز سردار سپه» در پیوند «سر» جنبش مشروطیت به «تن» کودتای ۱۲۹۹ دریافت.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ دنباله طبیعی انقلاب مشروطه و تکمیل‌کننده آن در یک زمینه حیاتی بود... هنگامی که سردار سپه خود را در آن بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ بر سیاست ایران تحمیل کرد، ایران به عنوان یک کشور عملاً وجود نداشت.^{۷۱۰}

به باور نگارنده هرگونه قیاس میان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و جنبش مشروطه مع الفارق است و این که ادعا شده است کودتای مذکور «دنباله طبیعی» و «تکمیل‌کننده» جریانی است که چهارده سال پیش از آن - در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ - تحقق یافت، نه تنها بی‌انصافی بلکه توهینی آشکار به آرمان مشروطه‌خواهان است. قضاوت درباره این که چگونه رضاخان از محافظت سفارت هلند در پی رخداد سوم اسفند ۱۲۹۹ خود را بر سیاست ایران تحمیل کرد را نیز بر عهده خوانندگان می‌نهیم. آنان که اندکی با تاریخ این

۷۱۰. آیتدگان (روزنامه). مورخ ۳ اسفند ۱۳۴۸، ص ۵.

کهنه دیار آشنایند و از حافظه نسبتاً خوب تاریخی نیز بهره می‌برند، نیک به نقش قدرت‌های بیگانه، به ویژه انگلیس، در برکشیدن سردار سپه بر تخت شاهی ایران زمین باخبرند. موضوعی که از نظر همایون نیز در زمره بدیهیات است و پیشتر به اجمال بدان اشاره شد.

کودتای نظامی سیدضیاء به پشتیبانی انگلیسها [بود]... سید ضیاء اساساً به‌عنوان یک «فرونت‌من»^{۷۱۱} در نظر گرفته نشده بود و شخصیت رضا خان او را به این حد تنزل داد. کودتا نقطه عطفی بود؛ ایران در این مرحله امکان داشت تحت‌الحمایه انگلستان شود و تقریباً هم شد. رضاشاه قدرت مرکزی را باز برقرار کرد و یک برنامه اصلاحات و نوسازی مؤثر را آغاز کرد.^{۷۱۲}

اصولاً دستگاه تبلیغاتی پهلوی‌ها واقعه سوم اسفند را به مثابه روز فراموش‌نشدنی، سرنوشت‌ساز و نقطه عطفی در حیات و تاریخ معاصر ملت ایران قلمداد می‌کرد. این در حالی است که آگاهان وقایع تاریخی به سهولت قادر به رؤیت دست‌های پنهانی که موجبات صعود رضاخان به قدرت شد هستند؛ به ویژه دسیسه‌ها و نیرنگ‌هایی که دولت بریتانیا در ایجاد آن واقعه از خود بروز داد.

همایون‌گاه از رخداد سوم اسفند با عنوان «قیام» و نه «کودتا» یاد می‌کند. «قیام»ی که به ایران حیاتی دوباره بخشید و به روند تجزیه آن خاتمه داد. همان طور که پیشتر نیز اشاره شد از منظر همایون قبل از واقعه سوم اسفند «ایران به عنوان یک کشور عملاً وجود نداشت.»

وقتی رضاشاه کبیر در ۱۲۹۹ قیام کرد از ایران دیگر چیزی نمانده بود... رضاشاه کبیر با ارتشی که از هیچ پدید آورده بود سیر تجزیه ایران را عملاً متوقف کرده بود.^{۷۱۳}

البته دستنوشته‌های متأخر همایون با یادداشت‌های معاصرش در آیندگان متفاوت است. وی در یکی از همین دستنوشته‌ها، از پیامدهای پس از جنگ جهانی اول سخن می‌گوید و این که چگونه آتاتورک برکشیده شد و یا برآمدن موسولینی که به نحو

۷۱۱. مجری، صحنه‌گردان.

۷۱۲. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۶۴۳-۲۰-۹۰ هـ.

۷۱۳. آیندگان (روزنامه). مورخ ۵ آبان ۱۳۵۴، ص ۹.

شگفت‌آوری با مختصر کوشش توانست دیکتاتوری از نوع فاشیستی را بر کشور پادشاهی ایتالیا تحمیل کند و دست آخر آن که رضا شاه را موسولینی ایران می‌داند.

کمی پس از آن تمایلی به طرف حکومت دیکتاتوری در تعدادی از کشورهای دیگر ظاهر شد. در ترکیه سلطنت قدیمی به طور قطع منقرض شده بود، ولی به جای آن حکومت فردی نیرومند مصطفی کمال آتاتورک برقرار گردید که تحت عنوان رئیس جمهور، همان کنترل سخت و استبدادی را اعمال می‌کرد که هر یک از خلفا در زمان‌های گذشته می‌کردند. در ۱۹۲۵ تغییر شکل مشابهی در ایران روی داد. سلسله قدیمی خلع شد ولی جای آن را سلسله تازه‌ای گرفت و شاه جدید رضا پهلوی همان قدرت مطلق را بر تابعین ایرانی خود دارد که موسولینی بر ایتالیایی‌ها.^{۷۱۴}

همایون، رضا پهلوی را نه تنها یک مصلح بلکه «نخستین مصلح واقعی تاریخ ایران» می‌داند؛ یک «ناسیونالیست پرشور» که فقط به خود اتکا دارد.

رضا شاه نخستین مصلح واقعی تاریخ ایران است... او ناسیونالیست پرشوری بود و برای آن که در برنامه‌های توسعه اقتصادی خود به بیگانگان متکی نشود فشار مالیاتی دهقانان را سنگین‌تر کرد و انحصارات دولتی به وجود آورد... وقتی رضاشاه برکنار شد همه نیروهایی که به عمق رانده شده بودند آزاد شدند. هیچ شخصیت مسلط و گروه سیاسی نبود که جای او را بگیرد... رهبران مذهبی و سیاسی و عشایری پیش از رضاشاه باز در صحنه ظاهر شدند و آثار ناخوش مداخلات خارجی بر اغتشاش افزود.^{۷۱۵}

همایون در نوشته‌هایش پس از پیروزی انقلاب اسلامی از رضاشاه به عنوان دیکتاتور مصلحی یاد می‌کند که موفق شد جامعه «سراپا واپس مانده و رو به زوال» ایران را از پایه بسازد.

او (رضا شاه) یک دیکتاتور اصلاح طلب و سازنده و روشن‌رأی بود... او می‌خواست جامعه‌ای سراپا واپس مانده و رو به زوال را از پایه بسازد - و به مقدار

۷۱۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره سند ۶۴۳-۳-۲۰۴ هـ.

۷۱۵. همان، شماره سند ۶۴۳-۲-۲۰۹۱ هـ.

زیادی ساخت - و بدین منظور قدرت بی چون و چرا لازم داشت و آن را - دست کم در آغاز - در میان استقبال عمومی به دست آورد.^{۷۱۶}

اگرچه اعلام این که رضاشاه قدرت بی چون و چرایی را دست کم در آغاز حاکمیتش در میان استقبال عمومی به دست آورد، بیشتر منبعث از تراوشات ذهنی و تمایلات درونی همایون است تا حقایق تاریخی، گواهی که خوشنودی مردم به گاه اخراج دیکتاتور از کشور در واپسین روز شهریور ماه ۱۳۲۰ نیز نشانگر وسعت پایگاه اجتماعی و محبوبیت مردمی اوست. همایون نباید فراموش کرده باشد که سالها پیش در نوشته‌های دوره جوانی - آدینه ۱۳۲۷/۲/۳۱ - چه تحلیلی از کاربست قدرت داشته است و چگونه به بازیگری و عوام فریبی رضاشاه در کسب قدرت اشاره می‌کند.

برای اصلاح یک جامعه قدرت لازم است و قدرت را مردم تشخیص می‌دهند و مردم قدرت را به کسی می‌دهند که از او خوششان بیاید و از کسی خوششان می‌آید که مطابق میل آنها باشد. پس باید مطابق میل مردم شد تا مردم را مطابق میل خود ساخت و الا مبارزه بر ضد معتقدات جامعه اگر هم اثری ببخشد در نسل‌های بعدی مؤثر است و چیزی از آن به خود شخص نمی‌رسد.

من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که رضاشاه قبل از سلطنت در روزهای عاشورا بر سر خود گاه می‌ریخت و جزء دسته‌ها راه می‌افتاد و بعد چنان ضربتی به این روحانیون زد که دیگر قدر راست نکردند، این درس عبرت بزرگی است.^{۷۱۷}

ناگفته نماند که سه دهه پس از نگارش این یادداشت بطلان مدعای همایون آشکار شد؛ اگرچه نباید از یاد برد که فشارها و تضییقات رضاشاه به دین و نهاد روحانیت که خسارت‌هایی را نیز همراه داشت هزینه‌های سنگینی را بر جای نهاد، به ویژه آن که رضاشاه پس از کسب عنوان شاهی و تحکیم پایه‌های قدرت، بی‌هیچ ملاحظه‌ای دین‌گریزی و حتی دین‌ستیزی خود را آشکارا عیان ساخته بود. سپهبد احمد امیراحمدی نقل می‌کند:

یک روز رمضان به دربار رفتم. سرلشکر سردار رفعت و سرلشکر خدایار نیز

۷۱۶. داریوش همایون. نگاه از بیرون. ص ۱۲۳.

۷۱۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۲۰۳-۲۰۴-۶۴۳ هـ. البته یادآور می‌شود که همایون پس از سلطنت رضاپهلوی به دنیا آمده است.

حضور داشتند. [رضا] شاه قدم می‌زد و قدری هم عصبانی به نظر می‌آمد. سردار رفعت برای خود شیرینی گفت: قربان دیشب با سپهبد به مسجد رفتیم نماز خواندیم؛ خیلی دعای اعلیحضرت کردیم؛ مردم که شب‌زنده‌داری می‌کردند عموماً به دعاگویی اعلیحضرت مشغول بودند. یک مرتبه شاه متغیر شد و گفت: کدام مسجد؟ سردار رفعت گفت: مسجد، مسجد، آن وقت رو به من کرد و گفت: آقای سپهبد من حالا می‌فهمم که اشکال کار در کجاست؟ من آخوندبازی را می‌خواهم از بین ببرم، گفته‌ام که فرش‌ها را جمع کنند و میز و صندلی بچینند ولی سپهبد ارتش می‌رود و جانماز پهن می‌کند و روی زمین پهلوی آخوندها می‌نشیند؛ این پیرسگ هم می‌گوید رفتیم و اعلیحضرت را دعا کردیم؛ چرا رفتید؟^{۷۱۸}

همایون سال‌ها بعد در مقام دفاع از عملکرد رضاشاه ضمن نقد توسل او به خشونت در «برگرفتن» و «دریدن» حجاب از سر زنان که با شتابزدگی و تنگ‌حوصلگی صورت گرفت و این که لازم بود این سیاست «گام به گام» اجرا شود، به منظور دفاع از این رویه به تشریح شرایط آن روز جامعه ایران پرداخته که در آن بی‌حرکتی مرده‌وار موج می‌زده است به گونه‌ای که رضاشاه را و می‌دارد «جز زور برهنه و بی‌چون و چرا به روشی [دیگر] اعتماد» نورد تا زنان ایرانی را به سوی آزادی و برابری رهنمون سازد.^{۷۱۹}

تدقیق در یکی دیگر از گزارش‌های تحلیلی همایون که متأسفانه ناقص است و دیگر صفحات آن یافت نشد، از برخی زوایا و رویدادهای تاریخ سیاسی معاصر ایران، خوانندگان را هر چه بیشتر با آراء و دیدگاه‌های او آشنا می‌سازد؛ به ویژه آن بخش که در خلال آن سخن از دریند بودن نیروهایی در دو دهه حاکمیت رضاشاهی به میان آمده است، حائز بسی اهمیت است.

حتی پیش از آنکه رضاشاه در ۵ مهر ۱۳۲۰ ایران را ترک گوید و به تبعیدگاه خود در جزیره موریس واقع در جنوب شرقی آفریقا برود، حالت بهت و بلاتکلیفی

۷۱۸. *خاطرات نخستین سپهبد ایران*. به کوشش غلام‌حسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، صص ۴۰۸-۴۰۹.

۷۱۹. *داریوش همایون، گذار از تاریخ*. ص ۵۶.

۷۲۰. متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ ایران را مورد یورش نظامی قرار دادند. حدود سه هفته بعد - ۲۶ شهریور - مراسم تحلیف محمدرضا پهلوی جوان به عنوان جانشین پدر در مجلس شورای ملی برگزار شد. چند روز بعد در ۳۱ شهریور ماه، پهلوی اول از کشور خارج شد؛ از این رو تاریخ خروج وی که در یادداشت همایون ۵ مهر ۱۳۲۰ قید شده است صحیح نیست.

بر سراسر جامعه ایرانی مسلط شده بود. کشور رهبری استوار و معلومی نداشت. نیروهایی که بیست سال در بند بودند آزاد شده بودند ولی نمی دانستند با آزادی خود چه کنند. مطبوعات ناگاه دریافتند که می توانند هر چه می خواهند بنویسند و موج اعتراض شدیدی بر ضد آنچه متعلق به رژیم گذشته بود بلند شد. روشنفکران در پی تشکیل گروهها و احزاب سیاسی برآمدند. ۵۳ نفری که به اتهام فعالیت کمونیستی در دوره رضاشاه به زندان افتاده بودند پس از آزادی بلافاصله در پی پایه گذاری «حزب توده» با برنامه سوسیالیستی و تمایلات شدید به شوروی برآمدند. در برابر آنها روشنفکرانی که تحت تاثیر تمایلات آلمان دوستی و افکار ناسیونالیستی افراطی قرار داشتند دست به تشکیل احزابی مانند «پیکار» و «میهن پرستان» و بعضی دسته‌های کوچکتر زدند. بازار بحث اجتماعی به سرعت گرم شد.

گرانی فوق‌العاده اجناس و کمیابی لوازم زندگی به سبب قطع بازرگانی با قسمت مهمی از دنیا سبب گردید که مردم با آگاهی و علاقه بیشتری در کارهای عمومی مداخله کنند. در عین حال هرج و مرج دستگاه اداری سبب سوء استفاده‌های بزرگ شد و یک دوره فساد غیر قابل کنترل و لگام گسیخته را در کشور آغاز کرد که هنوز ادامه دارد و پیوسته بر شدت آن افزوده شده است.

در بهمن ۱۳۲۰ فروغی به واسطه کهولت و وضع بد مزاجی خود استعفا کرد و بیشتر به خاطر پشتیبانی او، وزیر خارجه‌اش علی سهیلی، به نخست وزیر رسید و در واقع حکومت او را ادامه داد. رقیب بزرگ سهیلی، قوام السلطنه بود که بلافاصله پس از سقوط رضاشاه از گوشه‌گیری بیست ساله خارج شد و در میان نمایندگان مجلس، که اکنون مهمترین مرکز قدرت شده بود، شروع به فعالیت کرد. و او نخستین کس از گروه سیاسیون پیش از رضاشاه بود که به صحنه سیاست ایران بازگشت و کوشید خلاء رهبری را پر کند.

قوام السلطنه قبلاً در دوران زمامداری خود در ۱۳۰۰ به طرفداری از امریکا شهرت یافته بود. وی نخستین بار هیئت مستشاران امریکایی را به ریاست میلسپو به ایران آورد و امتیاز نفت شمال را به شرکت امریکایی سینکلر داد و کار ورود امریکاییان به صحنه نفتی ایران تقریباً تمام بود که واقعه قتل مازور ایمبری امریکایی در برابر سقاخانه‌ای در تهران اتفاق افتاد و غوغایی که پس از این جریان - که برخی آن را توطئه‌ای از ناحیه انگلیسها می‌دانند - برخاست، امریکاییها را متوحش و از میدان بدر کرد.

قوام پس از نخستین شکست در برابر سهیلی از کوشش باز نایستاد و هواداران او

در مجلس روز به روز نیرومندتر شدند تا هنگامی که در مرداد ماه ۱۳۲۱ کابینه سهیلی ناچار به استعفا گردید و مجلس با اکثریت ضعیفی به قوام ابراز تمایل کرد و شاه ناچار او را مأمور تشکیل کابینه کرد. سوابق قوام با رضاشاه - که منجر به تبعید او به اروپا در ۱۳۰۳ گردید - و استقلال عملی که در برابر دربار نشان می داد او را از صورت یک نخست وزیر مورد تمایل شاه در می آورد. شاه جدید به سیاسیون دوره پیش از رضاشاه نظر خوبی نداشت زیرا آنها عموماً می خواستند از تجدید قدرت دربار جلوگیری کنند و روح قانون اساسی نیز حکم می کرد که شاه تنها به سلطنت پردازد و اداره کشور را به هیئت وزیران زیر نظارت مجلس بسپارد. رسم ابراز تمایل مجلس و تعیین نخست وزیران به توسط مجلس که از کابینه اول سهیلی در بهمن ۱۳۲۰ برقرار شد به سستی که در ۱۶ سال سلطنت رضاشاه جاری^{۷۲۱}...

اما نگاه همایون به محمدرضا پهلوی و دورهمزمامداری اش نیز در نوع خود جالب توجه است. در مقطعی به استبداد رأی شاهانه و مداخله او در همه امور با اتکاء به قدرت امریکا و ارتش اشاره می کند و در برهه ای ستایشگر شخصیت تاریخی، مقام والا و عظیمش در زادروز دیده به جهان گشودنش می باشد.

از اواسط سال های [دهه] ۴۰ [میلادی] شاه بر مداخلات خود در امور افزود. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸] سازمان برنامه را به وجود آورد. در ۱۹۴۹ به امریکا رفت ولی کمکی دریافت نکرد، زیرا امریکاییان نمونه چیانکایشک را در خاطر داشتند... نیروهای ناسیونالیست موافقتنامه با شرکت را رد کردند و شعار ملی شدن را دادند. تظاهرات وسیع در سراسر ایران و ائتلاف نیروهای ملی و مذهبی و کمونیست ها و حتی زمینداران که می خواستند توجه مردم را از اصلاحات اجتماعی به مسائل ملی متوجه سازند و نیز تحت تأثیر احساسات ملی قرار گرفته بودند. فشارهای مالی و دشواری نگه داشتن ائتلاف وسیع ملی و اختلاف با شاه سرانجام مصدق را سرنگون کرد. از ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] شاه باز به موقعیت مرکز قدرت ایران بازگشت، با پشتیبانی جدی امریکا و ارتش، احزاب سیاسی که داشتند بوجود می آمدند و قدرت مجلس ناچیز شدند.

در دوره اول تا [۱۹]۵۹ [۱۳۳۸] شاه فرمانروایی مطلق داشت و نخست وزیران

۷۲۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. مابقی صفحات سند یافت نشد. شماره سندهای

ضعیف بودند. دو حزب سیاسی از دوستان نزدیک شاه تشکیل شد. در این دوره هیچ اقدام واقعی اصلاحی به عمل نیامد. تنها ظاهرسازی هایی در مورد تقسیم اراضی سلطنتی و خالصه و مبارزه با فساد.^{۷۲۲}

و آنک به پارادوکسیکال گفتاری همایون از خلال نگارش مقاله «بزرگداشت یک مرد و یک مقام» در ۴ آبان ۱۳۵۴ توجه فرمایید که چه سان از شأن قدسی شاه و شاهنشاهی سخن می گوید.

زادروز پادشاه برای هر ملتی که از برکت رژیم شاهی برخوردار است روز فرخنده ای است.... ایران را بی شاهنشاه و بی شاهنشاهی هرگز تصور نمی توان کرد... امروز ما زادروز یکی از این شخصیت های تاریخی را جشن می گیریم که شخصیتش به مقام والایش عظمتی بیشتر بخشیده است.^{۷۲۳}

همایون جامعه ایرانی عصر پهلوی دوم را بهشت برین می پندارد که در آن فرصت های کار به طور عادلانه میان مردم تقسیم شده بود و در این میان تحصیل کرده ها و روشنفکران گل سرسبد جزیره آرامش بودند.

هر چه بود آموزش رایگان بود و کمک هزینه های دانشگاهی و بورس های آموزشی و استخدام دولتی و سفرهای بین المللی و فرصت های کار و کسب آزاد و امکانات حقوق گرفتن از چند موسسه دولتی و نیمه دولتی و خصوصی که ارزانی تحصیل کرده ها و روشنفکران می شد.^{۷۲۴}

تحصیل کرده ها و روشنفکرانی که به ندرت در آن رژیم به زندان افتادند و شمار مخالفان حاکمیت پهلوی به باور همایون بسیار اندک بود که شامل «چند هزار تنی تروریست و چریک شهری و گروهی از کمونیست ها و آخوندها» می شد.

جز چند هزارتنی تروریست و چریک شهری و گروهی از کمونیست ها و آخوندها که در پی سرنگونی رژیم بودند، شمار نسبتاً اندکی از تحصیل کرده ها و روشنفکران در آن رژیم به زندان افتادند و جز معدودی شکنجه یا اعدام نشدند (کل

۷۲۲. همان، شماره سند ۶۴۳-۲۰۹۲-ه.

۷۲۳. آیندگان (روزنامه). مورخ ۴ آبان ۱۳۵۴، ص ۱۱.

۷۲۴. داریوش همایون. نگاه از بیرون. ص ۷۸.

رقم اعدام‌شدگان ۳۷ سال محمدرضا شاه - بیشتر شامل جانیان - به ۴۰۰ نرسید). هنگامی که در ماههای پایانی رژیم پهلوی زندانیان سیاسی را آزاد کردند سه هزار و چند صد تن بودند، عموماً از تروریست‌ها که در هر رژیمی جایشان در زندان است. ۷۲۵.

جامعه پهلوی، به ویژه در نیمه نخست دهه پنجاه، با بحران‌های عمیق و گسترده چندی مواجه شده بود. زنجیره‌ای از بحران‌ها به گونه‌ای دست به دست هم داد که تا اعماق جامعه ایران را در بر گرفت. نظام پهلوی از سالها قبل با بحران مشروعیت مواجه بود. مشروعیت بیانگر ارزش هر نظام سیاسی برای به رسمیت شناخته شدن است. از منظر برخی متفکران و از جمله یورگن هابرماس هر نظام سیاسی در اثبات ادعای خود مبنی بر این که نظام صحیح و عادلانه‌ای است، استدلال‌های مناسب و مقتضی ارائه می‌دهد. در معنای عام، چنین نظام‌های سیاسی‌ای مشروع و به رسمیت شناخته می‌شوند. حال آن که در رژیم پهلوی به دلیل فاصله و شکاف میان دولت و ملت و همچنین طبقات گوناگون جامعه به ویژه میان بوروکرات‌ها، مقامات حزبی (از اواخر سال ۱۳۵۳ رستاخیزی‌ها)، کارگزاران ارشد سیاسی، فرماندهان عالی‌رتبه نظامی و... با قشرهای دیگر که بدنه جامعه را تشکیل می‌دادند همگی به عاملی عمده به منظور بروز بحران‌هایی دیگر منتج شد که بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی، بخشی از آن بود. بحران اقتدار و توهم تمدن بزرگ و سراب ابر قدرت شدن از دیگر عواملی بود که باعث فروپاشی نظام پهلوی گردید. یادآوری این نکته ضروری است که بحران اقتدار معنا و مفهومی گسترده‌تر از صرف حوزه‌های اقتدار فیزیکی، مادی و نظامی را در بر می‌گیرد و به اقتدار در حوزه‌های مهم اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیک نیز تسری دارد، و رژیم پهلوی که مبادرت به برپایی همایش جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی و برگزاری گردهمایی‌ها و مراسم دیگر می‌کرد، در آستانه فقدان کامل مشروعیت خود برای توجیه حاکمیتش ناگزیر به این اقدامات بود. بروز آشکار بحران در عرصه فرهنگ و بحران‌های ارزشی، هویتی و هنجاری، به ویژه در نیمه نخست دهه پنجاه، نمونه جزئی از آن بود، به طوری که دیگر بسیار از هنجارها و ارزش‌های موجود در جامعه که بیش از آن کار ویژه معین و نسبی داشتند، اکنون دیگر کارایی خود را از دست داده بودند. و اما

بحران عمده دیگری که جامعه پهلوی با آن رویارو شده بود، بحران اجتماعی بود. این بحران در واقع حاصل جمع و برآیند اجتناب‌ناپذیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است. نابرابری‌ها و تبعیض‌های مختلف در عرصه سیاق معیشت (بحران اقتصادی) و برآمدن عللی که منجر به پیدایی طبقه سرمایه‌دار درباری شده بود، سبب شد تا زمینه‌های چالش برانگیز و ویرانگر بحران اجتماعی (عدالت و آزادی) فراهم آید. بحرانی که به هیچ وجه با ابزارهای شناخته شده موجود قابل مهار و کنترل نبود. در چنین وضعیتی که جامعه به سان «دیگ زودپز» با سوپاپ‌های غیرمطمئن در حال «انفجار» است، تا زمانی که یک شهروند از این که ناعادلانه مورد ستم و بی‌عدالتی واقع شده آگاه نباشد، خطری نیز نیست اما از زمانی که به واسطه عواملی که می‌تواند رسانه‌های گروهی، تبلیغ، فعالیت گروه‌ها، انتشار کتاب‌ها و جزوات و... باشد، به او این آگاهی داده شود که به طور ناعادلانه مورد ستم (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، قومی و...) واقع شده است، در صدد برخورد خواهد آمد تا ضمن شناخت ریشه‌ها و زمینه‌های این ظلم، به رفع آن همت گمارد. در حالی که فقر، به ویژه در مناطق محروم کشورمان بیداد می‌کرد، «شاهنشاه» به بذل و بخشش دارایی ملت به کشورهای دیگر و حتی صندوق بانک بین‌المللی سخن می‌راند. محمدرضا پهلوی در گفت و گوی اختصاصی با خبرنگار «لوموند» با تأکید بر این که «هیچ کس نتوانسته است به اندازه من برای کشورش کاری انجام دهد»، در خصوص کمک مالی به «دیگران» اظهار می‌دارد:

کمک ما به هند در حدود یک میلیارد دلار است، به پاکستان هم همین مبلغ را کمک کردیم، به مصر حدود یک میلیارد دلار، به سوریه ۱۵۰ میلیون دلار، و به سودان هم همینطور. من نمی‌توانم کلیه ارقام را در اینجا برای شما نقل کنم ولی هر کاری که باید انجام دهیم انجام خواهد گرفت.

تونس، مغرب، سنگال، زئیر و سایر ممالک آفریقا نیز به کمک‌های ما اعتماد کامل دارند، از این گذشته ما حدود یک میلیارد دلار به صندوق بانک بین‌المللی کمک کردیم.^{۷۲۶}

از مجموع آنچه محمدرضا پهلوی در پاسخ به پرسش مخبر لوموند درباره کمک به

۷۲۶. آیتدگان (روزنامه). مورخ ۶ تیر ۱۳۵۳، ص ۱۱؛ و جالب آن که داریوش همایون در نوشتاری با عنوان «دست دادن و دست ستاندن» در روزنامه آیتدگان، مورخ تیر ۱۳۵۳، ص ۷، از مواضع «همایونی» جانبداری می‌کند.

دیگر کشورها بدان اذعان دارد، رقم کمک‌های مالی ۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلاری استخراج می‌شود که در آن مقطع زمانی مبلغ هنگفت و قابل توجهی به شمار می‌آید. این حاتم بخشی در شرایطی صورت می‌گیرد که بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه ایرانی زیر خط فقر بسر می‌برند. نگاه همایون به زندانیان در بند زمانه محمد رضا شاهی، به گونه‌ای پهلویستی است. برای نگارنده این امر متصور بود که پس از پیروزی انقلاب، همایون کمی منصفانه به این موضوع بنگرد، اما او نیز چونان «اعلیحضرت همایونی» طیف زندانیان را «چند هزار تنی تروریست و چریک شهری و گروهی از کمونیست‌ها و آخوندها که در پی سرنگونی رژیم بودند» می‌داند و این که «شمار نسبتاً اندکی از تحصیل کرده‌ها و روشنفکران در آن رژیم به زندان افتادند.» اگرچه در این میان «شاهنشاه» وجود زندانیان مذهبی را باور ندارد. محمد رضا پهلوی در گفت و گو با دیوید دیمبلی، خبرنگار بنگاه سخن پراکنی بی.بی.سی اظهار می‌دارد:

تعداد زندانیان سیاسی بیشتر از ۳۳۰۰ تن نیست و اتفاقاً همگی مارکسیست هستند. ۷۲۷

حال آن که کمتر از دو ماه بعد در گفت و گو با ژان ماری کاوادا، ادوارد لورو، و ژرار سباگ، نمایندگان تلویزیون فرانسه درباره چهار هزار نفری که در زندان هستند می‌گوید:

در درجه نخست بخاطر مارکسیسم و سپس تعدادی بخاطر تروریسم. ۷۲۸

در این حال به باور همایون «در پادشاه کنونی... آن حالات که به استقرار دیکتاتوری سلطنتی بینجامد دیده نمی‌شود.» از نظر همایون، محمد رضا پهلوی «در کار لیبرال کردن تدریجی جامعه» است. ۷۲۹

همایون اساساً اندیشه توسعه را یک پدیده عصر پهلوی می‌پندارد که با برآمدن سر سلسله جنبان آن به ایرانیان شناسانده شد و از این حیت رضا شاه، سمبل توسعه تلقی می‌شود.

مفهوم توسعه و ترقیخواهی به ذهن‌های بیشمار راه یافته بود و شاه عباس

۷۲۷. همان، مورخ ۲۷ آذر ۱۳۵۵، ص ۴.

۷۲۸. همان، مورخ ۹ بهمن ۱۳۵۵، ص ۱۶.

۷۲۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۶۴۳.۲-۱۶ هـ.

صفوی، عباس میرزای قاجار و امیرکبیر پیشروان بزرگ آن بودند، ولی تا هنگامی که سردار سپه (بعدها رضاشاه اول) قدرت مؤثر سیاسی را در ایران ۶۰ سال پیش در دست نگرفت از توسعه به معنی یک کوشش پایدار و همه جانبه نمی‌شد در ایران سخن گفت... اندیشه توسعه را از این نظر باید اساساً یک پدیده عصر پهلوی دانست که بر بیست ساله برتری رضاشاه اول و بیست و پنج سال اخیر پادشاهی محمدرضا شاه با شدت و احساس تعهدی ییمانند حکمروا بوده است.^{۷۳۰}

همایون در نخستین اثر خود پس از پیروزی انقلاب و فرار از ایران که در خلال سال‌های ۱۳۵۹-۱۳۶۰ در پاریس به رشته تحریر درآورد، دوران زمامداری پهلوی‌ها را عصر طلایی ایرانیان می‌داند.

در سیصد و پنجاه سال گذشته، ایران هیچ دورانی به خوبی عصر پهلوی نداشته است... ایران پیش از رضاشاه اول دوزخی از واپس ماندگی رو به انقراض بود. ایران پس از محمدرضا شاه دوزخی از توحش و واپس ماندگی رو به اضمحلال است... ترازنامه پهلوی‌ها از دویست سیصد ساله هرج و مرج و ناآرامی پیش از آنها و دو سه ساله تیره و تار پس از آنها بسی بهتر بوده است.^{۷۳۱}

دریغ که همایون ترازنامه کارکرد ۵۴ ساله پهلوی‌ها را آشکار نمی‌سازد تا خوانندگان اثرش بیشتر با به زعم وی واپس ماندگی ایران و ایرانی در دوران زمامداری دودمان‌های قاجاریه، زندیه، و اواخر صفویه، و همچنین دو ساله جمهوری اسلامی، آشنا شوند. همایون در ستایش پهلوی‌ها تا جایی پیش می‌رود که برخلاف تدابیر پیشین به ویژه در دوره جوانی نقش دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت را در برابر آنچه به تعبیر وی ایستادگی پادشاهان پهلوی در برابر تهدیدات خارجی است، ناچیز می‌شمرد.

رضاشاه اول و محمدرضا شاه با نگهداری ایران در برابر دست‌اندازی بیگانگان به حفظ تمامیت ارضی کشور سهمی به مراتب بزرگتر دارند تا مصدق با ملی کردن نفت.^{۷۳۲}

۷۳۰. داریوش همایون. *دیروز و فردا، سه گفتار درباره انقلاب*. ص ۹.

۷۳۱. همان، ص ۹.

۷۳۲. همان، ص ۱۱۳.

تأمل و دقت در چکیده برخی نظرگاه‌های همایون که در پایان این بخش آورده می‌شود بی‌فایده نیست. همایون در مقاله‌ای زیر عنوان «به میان مردم» از ایجاد «سازمان بازرسی شاهنشاهی» و «شورای انقلاب اداری» به مثابه «دو کار مهم در اصلاح دستگاه اداری» اظهار خرسندی می‌کند.

در طول هفته گذشته دو کار مهم در اصلاح دستگاه اداری ایران انجام گرفت. نخست، تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی که با قدرت زیاد مأمور رسیدگی به شکایات از دستگاه‌های دولتی است و دیگر، تشکیل شورای انقلاب اداری.^{۷۳۳}

از دید وی «ایرانی معمولی با انگلیسی معمولی یک دنیا فاصله دارد» و ایران نمی‌تواند آن دموکراسی که در انگلستان است را دارا باشد.

کشور ما دموکراتیک به معنی که ما در انگلستان از آن اراده می‌کنیم نیست و نباید هم باشد. برای این‌که ایرانی معمولی با انگلیسی معمولی یک دنیا فاصله دارد. اقلاباً به اندازه همین شش هفت هزار کیلومتر فاصله جغرافیایی که ما را از هم جدا می‌کند.^{۷۳۴}

همایون در نوشتاری با عنوان «نابسامانی فرهنگی؛ به سامان رسیدن از نابسامانی»، حجاب از نوع «چادر» را عامل عمده‌ای در عقب ماندگی و ناتوانی جامعه ایرانی می‌پندارد و می‌نویسد: «با نیمی از جمعیت ایران که در پس چادرهاست ناتوان هستیم».^{۷۳۵}

وی بیست روز پیش از تأسیس حزب رستاخیز در مقاله «تعطیلات کم‌زیان‌تر» درباره پیامدهای دو روز تعطیل پشت سر هم مطالبی را در جریده‌اش قلمی می‌کند و پیشنهاد تعطیلی روزهای جمعه و شنبه را می‌دهد.

ما می‌توانیم روز جمعه را به‌عنوان تعطیل اصلی نگهداریم و دومین روز تعطیل هفتگی را به جای روز پیش، روز پس از آن قرار دهیم.

شنبه را به جای پنجشنبه. تعطیل روزهای جمعه و شنبه مدت بریده شدن رابطه

۷۳۳. آینه‌نگار (روزنامه). مورخ ۲۲ تیر ۱۳۴۷، ص ۵.

۷۳۴. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۲۰۱۹۱-۲۰۶۴۳؛ سخنرانی در دوره مدیریت عالی اصفهان که به اهتمام سازمان امور اداری و استخدامی کشور در مورخه ۱۳۵۰/۱۰/۲ برگزار شد.

۷۳۵. آینه‌نگار (روزنامه). مورخ ۱ آذر ۱۳۵۱، ص ۵.

با بیرون را به سه روز می‌رساند و تصور نمی‌رود برای هیچ کس تفاوتی کند که به جای پنجشنبه و جمعه، روزهای جمعه و شنبه را دست از کار بکشد... بیشتر کشورهای اسلامی شنبه و یکشنبه را تعطیل می‌کنند و خیال خود را آسوده کرده‌اند. ۷۳۶

همایون در پی تغییر تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی که در ۲۴ اسفند ۱۳۵۴ با تصویب مجلس شورای ملی در واقع آغاز سلطنت کوروش، منشاء تاریخ نوین ایران اعلام گردید می‌نویسد:

این حق ماست که سال بر تخت نشستن شاهنشاه خود را از سرآغاز بر تخت نشستن کوروش هخامنشی شماره کنیم. ۷۳۷

همایون در تبیین تفاوت میان پادشاهی مشروطه و نظام شاهنشاهی و چگونگی برآمدن دیکتاتوری مطلقه نوین اظهار می‌دارد:

آنها تفاوت میان پادشاهی مشروطه و نظام شاهنشاهی را یا نمی‌دانند یا ندیده می‌گیرند. شاه بی‌مسئولیت قانون اساسی را با شاهنشاه رهبر و فرمانده یکی می‌شمارند. در حالی که نظام شاهنشاهی ربطی به مشروطیت ندارد و به شاه مقامی بالاتر از پیشوا می‌دهد. ۷۳۸

بی‌تردید «مشروطیت» در تقابل «مطلقیت» قرار دارد. توجه داشته باشیم کمتر از یک سده پیش در ایران نهضتی با پیشگامی اندیشمندان دینی و ملی در برابر خط «استبداد» قد علم کرد و خواهان تغییر در ساختار حکومتی فرمانروایان مستبد و زورگویی شد که به نیازها و مطالبات عمده «رعیت» بی‌اعتنا بودند. آنان پس از طرح تقاضایشان مبنی بر ایجاد عدالتخانه و تالی آن مجلس، به مشروط کردن قدرت شاه نیز می‌اندیشیدند. بر این اساس حوزه مسئولیت پادشاه در نظام پادشاهی مشروطه بر اساس قانون روشن است و بیش از آن اختیاراتی ندارد، اما گویا از قضا همایون مایل به درک این حقیقت نیست که پادشاه رژیم مشروطه «فعال مایشاء» نیست و مافوق قانون هم نمی‌تواند عمل کند و

۷۳۶. همان، مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۵۳، ص ۷.

۷۳۷. مبدا تاریخ شاهنشاهی. تهران، وزارت اطلاعات و جهانگردی، ۱۳۵۵، ص ۱۱۱.

۷۳۸. داریوش همایون، نگاه از بیرون. ص ۲۴.

الگویی را که او از شاه رهبر و فرمانده و برتر از پیشوا در نظام شاهنشاهی ارائه می‌دهد همانا دیکتاتور مطلق و تمام عیاری است که نه تنها نظارت‌پذیر و مقید و محصور در چارچوب قانون نیست، بلکه آن چه را به زبان می‌آورد و در عمل بروز می‌دهد همانا قانون است و همایون به رغم داعیه آزادیخواهی و عدالت‌گرایی، سنگ چنین پادشاهی که قلمرو اختیاراتش لایتناهی و نامحدود است را به سینه می‌زند. پادشاهی که به زعم همایون «عشق او به رهبری و فرماندهی به ویرانیش انجامید»^{۷۳۹}؛ پادشاهی که نسبت به درج یک مقاله معمولی در ارگان مطبوعاتی حزب خودساخته‌اش نیز ترسان بود و از هر گونه مشارکت مردمی بیم و هراس به دل راه می‌داد.

یک مقاله که درباره رابطه حزب و دولت برای مجله ارگان حزب رستاخیز نوشته شده بود دوبار توسط نخست‌وزیر از مجله به دفتر شاه برده شد تا هر اشاره‌ای به مشارکت مردم را در فراگرد تصمیم‌گیری شخصاً حذف کند.^{۷۴۰}

پادشاهی که همه راهها به وی ختم می‌شد و نخست‌وزیر و کابینه‌اش در تصمیم‌گیری‌های حکومتی از حداقل اختیارات بهره‌مند بودند و تنها بر حدود ثلث بودجه کشور نظارت داشتند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کردند.

هیأت وزیران در نظام حکومتی ایران قدرت زیادی نداشت. تصمیم‌های اصلی را شاه می‌گرفت. هیأت وزیران تنها بر حدود ۳۸ درصد بودجه کشور نظارت داشتند و ۶۲ درصد آن مستقیماً زیر نظر شاه بود.^{۷۴۱}

امریکایی‌تر از ما

در نیمه تابستان ۱۳۵۶ کابینه امیر عباس هویدا تغییر کرد و او پس از حدود ۴۵۷۵ روز نخست‌وزیری، ناگزیر کناره‌گیری نمود. صبح روز بعد (۱۶ مرداد) جمشید آموزگار به‌عنوان نخست‌وزیر منتخب شاه معرفی شد و او نیز همان روز وزرای خود را به شاه معرفی کرد. وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه تازه کسی نبود جز داریوش همایون، مدیر روزنامه آیندگان و قائم مقام حزب رستاخیز. چهار روز بعد از سوی آموزگار،

۷۳۹. داریوش همایون. *دیروز و فردا*. ص ۱۱۳.

۷۴۰. همان، ص ۱۸.

۷۴۱. همان، ص ۶۱.

همایون به عنوان سخنگوی دولت معرفی شد، اگرچه همایون احیاء نهاد سخنگویی دولت را منسوب به خود می‌داند اما به هر روی روایت همایون از ترکیب و آرایش جدید سیاسی جامعه آن روز را در پی دگرگونی‌های به عمل آمده با یکدیگر مرور می‌کنیم.

ده ماهی بعد کابینه تغییر کرد و نخست وزیر تازه که آقای آموزگار بود از من دعوت کرد به وزارت اطلاعات و جهانگردی بروم. من ترجیح می‌دادم که در حزب کار کنم ولی ظاهراً دیگر زمان ما در حزب به سر آمده بود و گروه دیگری می‌بایست بیایند. برای سومین بار رهبری حزب تغییر کرد و من رفتم به دولت. در دولت نهاد «سخنگوی دولت» را زنده کردم و شدم سخنگوی دولت، برای این که ارتباط بیشتری با مردم داشته باشیم، مردم در جریان سیاست‌های دولت قرار بگیرند و به آنها توضیح داده بشود. بیان کردن مطالب در یک فضای عادت کرده به بسته بودن و محدود بودن و همه چیز را سری و پوشیده نگه داشتن، کار بسیار دشواری بود. دولت بسیار حساس بود (مقصودم از دولت، دستگاه حکومتی است) و در برابر کمتر سخن ناخوشایند مردم و روزنامه‌ها از جایش می‌جهید. این که هم آنها کمتر ناراحت بشوند و عادت کنند که مسائلشان گفته بشود و هم مطبوعاتی که عادت نکرده بودند به طور باز با دستگاه حکومتی صحبت کنند، چیزی به دستشان داده بشود که ارزش چاپ کردن داشته باشد آسان نبود. ولی فکر می‌کنم در آن دوره خیلی خوب این کار از پیش رفت.^{۷۴۲}

آموزگار و همایون در شرایطی کار خود را به عنوان نخست وزیر، و وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی کابینه آغاز کردند که حدود هشت ماه و نیم پیش، شاه در ملاقات اسدالله علم با وی، آنان را عناصری می‌پندارد که «زیاده از حد طرفدار امریکا هستند».

(یکشنبه ۳۰ آبان ۱۳۵۵) شرفیابی... حین گفتگو درباره اشخاص مختلف، از جمله دبیر کل حزب رستاخیز و معاونش (دبیر کل جدید جمشید آموزگار و معاونش داریوش همایون بودند)، شاه اظهار داشت که ظاهراً آنها زیاده از حد طرفدار امریکا هستند.^{۷۴۳}

بر خلاف دیدگاهی که می‌پندارد محمدرضا پهلوی با معرفی «همایون به وزارت

۷۴۲. داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۴۹-۱۵۰.

۷۴۳. گفتگوی من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم). ج ۲، ص ۸۳۸.

اطلاعات، به مطبوعات نیز به طور نسبی روی خوش نشان داد^{۷۴۴}، باید دانست که همایون از چندی پیش با تقرب به آموزگار و پا به رکاب بودن، زمینه همکاری تیمی، تشکیلاتی و حزبی با او را ایجاد کرده بود و معرفی وی به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی به شاه بر اثر اصرار آموزگار و ثمره حضور فعال و تلاش همایون در حزب رستاخیز و توجه به توانایی‌های فکری، سیاسی، اجرایی (تشکیلاتی و مطبوعاتی) او صورت می‌پذیرد. در این میان نباید از حمایت‌های آشکار اردشیر زاهدی و پشتیبانی‌های پنهان عناصر خارجی با نفوذ در دربار پهلوی و تاثیرگذار بر شاه غافل ماند. ضمن این که شاه نیازی به روی خوش نشان دادن به مطبوعاتی که کاملاً تحت کنترل شدید او قرار داشتند نداشت و اساساً شاه تاب تحمل مطبوعات مستقل و آزاد را نداشت. از این رو سعی می‌کرد با کنترل و در اختیار گرفتن و مهار مطبوعات از رهگذر گماردن مهره‌های شناخته‌شده و مورد وثوق خود، آنان را به مثابه ابزار مناسبی به منظور تبلیغ و توجیه کارکرد حاکمیت درآورد.

شاه، مطبوعات و روزنامه‌نگاران

برای درک جایگاه، ارزش و اهمیت مطبوعات و خبرنگاران در منظر پهلوی دوم، کافی است به بیان چند گفتار از گفت و گوهای وی با امیر دربارش و محرم اسرارش توجه شود

اعلیحضرت فرمودند: مطبوعات حقیقتاً فاحشه‌اند و برای جلب محبتشان چاره‌ای نداریم جز این که بابت خدماتشان پول بپردازیم.^{۷۴۵}

یا در جای دیگری چنین اظهار می‌دارد.

از آن حرامزاده‌های مطبوعاتی بپرسید که آیا واقعاً باور دارند که موقعیت پسر من شایسته اهمیت کمتری از یک چاقوکشی بین دو اوباش است. من تمایلی ندارم که مطبوعات را تحت فشار گذارم اما واقعاً باید به خاطر اولویت‌هاشان از خودشان خجالت بکشند.^{۷۴۶}

۷۴۴. زمامداری کارتر، سیاست جدید امپریالیزم و بازتاب آن در ایران. تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران،

۱۳۵۸، ص ۸۷.

۷۴۵. گفتگوی من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم). ج ۱، ص ۱۴۲.

۷۴۶. همان، ج ۲، ص ۵۸۹.

این نگاه شاه منحصر به روزنامه نگاران و مطبوعات داخلی نیست و او اصولاً به خیرنگاران و اربابان جرایدی که از آنان ناراضی و گله‌مند است این‌گونه می‌نگرد و بی‌ادبانه پرخاش می‌کند.

قرار بود شاه یک گروه تلویزیونی ای.بی.سی را در یک شرفیابی به حضور بپذیرد، اما رئیس کل تشریفات شاهنشاهی که حضور داشت به من تلفن کرد که بگوید شاه به حدی از بعضی از سوالات آنها از کوره در رفته که با عصبانیت از اتاق بیرون رفته است. معمولاً کنترل اعصابش را به راحتی از دست نمی‌دهد. در واقع به حدی از این بروز خشم تعجب کردم که فوراً تلفن کردم تا بفهمم چه اتفاقی افتاده است. گفت: حرامزاده‌ها از من درباره‌ی ساواک سوال می‌کنند، می‌پرسند آیا حقیقت دارد که متهمین را برهنه روی میله‌های آهن گذاخته می‌نشانند تا آنها مجبور به اعتراف کنند. چه کسی می‌تواند آنها را وادار سازد تا چنین سؤال مهمل و توهین‌آمیزی بنمایند؟ می‌خواهم که تک تکشان از کشور بیرون انداخته شوند، و این کار باید سریعاً انجام شود.^{۷۴۷}

دقت در ادب گفتاری، عبارات و الفاظی که شاه به کار می‌برد نیز در نوع خود جالب توجه است.

مطبوعات خارجی، احمق‌های بی‌شعور، ما را متهم به اعدام ۲۰۰ قاچاقچی کرده‌اند.^{۷۴۸}

و در فرازی دیگر، کلمات نوازشگرانه دیگری اظهار می‌شود.

من با آنها مصاحبه نخواهم کرد. بهشان بگوئید یک مشت آدم‌های رذل هستند که فقط بلدند حرف‌های مرا تحریف کنند.^{۷۴۹}

دایرة‌المعارف واژه‌های مخصوص اعلیحضرت به اینجا ختم نمی‌شود و با اندکی تأمل کلمات تازه‌تری را نیز می‌توان در این قاموس لغات یافت.

۷۴۷. همان، ج ۲، ص ۷۰۳.

۷۴۸. همان، ج ۲، ص ۶۳۰.

۷۴۹. همان، ج ۲، ص ۶۳۳.

دربارۀ مقاله اخیر نیوزویک تایمز صحبت کردیم... شاه اظهار داشت: احمق پیروز مرا به لویی چهاردهم تشبیه می‌کند. اما من رهبر یک انقلابم، آن بوربونی مظهر ارتجاع بود.^{۷۵۰}

و این مرتبه فحش و ناسزای شاه نثار خبرنگاران لوموند می‌شود.

سرمقاله‌ای را در لوموند به شاه نشان داده بودم که به خاطر اعدام‌های اخیر تروریست‌ها از ما انتقاد کرده بود. وقتی او مقاله را نامربوط توصیف کرد، من تذکر دادم که وجهۀ ما در سرتاسر دنیای غرب رو به تنزل است. پاسخ داد: خوب که چی؟ ما که نباید بندهٔ افکار عمومی غرب شویم. این روزنامه‌نگاران حرامزاده کاری جز مزخرف‌گویی ندارند.^{۷۵۱}

به هر روی محمدرضا پهلوی از روزنامه‌نگاران و مطبوعات با الفاظ رکیکی چون: «فاحشه»، «حرامزاده»، «احمق»، «بی‌شعور»، «آدم‌های رذل»، «پیروز» و «مزخرف‌گو» یاد می‌کند. اوج این توصیف و نگرش و حد اعلای تراوش فکری شاه را می‌توان در عبارت «مطبوعات حقیقتاً فاحشه‌اند و برای جلب محبت‌شان چاره‌ای نداریم جز این‌که بابت خدماتشان پول پردازیم»، درک کرد که به‌سان یک گفتار و توصیهٔ عمومی، مشی تبلیغی و سیاست ارشادی رژیم پهلوی را در برابر مطبوعات نمایان می‌سازد.

سقوط هویدا، صعود تیم آموزگار - همایون

اما تغییر کابینه در آن مقطع زمانی پرسش‌هایی را در افکار عمومی پدیدار ساخته بود که شاید اساسی‌ترین آن‌ها این بود که هدف از برکناری هویدا و جایگزینی آموزگار چیست؛ وزرای تازه‌نفسی که جای اسلاف خسته را می‌گیرند چه طرح، برنامه، و فرمول مشخصی را برای حل مشکلات حاد جامعه به‌ویژه معضلات مالی و اقتصادی (افزایش قیمت‌ها، بیکاری و...) به‌کار می‌گیرند؛ و اصولاً برای جلب اعتماد عمومی چه راهکارهایی به‌کار گرفته خواهد شد. بی‌شک تداوم زمامداری هویدا و استمرار حیات سیاسی و اجرایی وی حاکمیت پهلوی دوم و مجموعه کارگزاران نظام تهوع‌آور شده بود. خواست حکومت، مقارن برآمدن کارتر در ایالات متحده، انجام اصلاحاتی - هرچند

۷۵۰. همان، ج ۲، ص ۷۱۳.

۷۵۱. همان، ج ۲، ص ۷۴۳.

ظاهری و صوری - بود که ضمن گشایش فضای سیاسی کشور به منظور تنفس مخالفان قانونی، در متعادل ساختن بودجه اقتصادی کشور و فعالیت‌های اجتماعی، موفق عمل کند؛ اما همان گونه که همایون نیز به این نکته اشاره دارد، سنت تشکیل کابینه در گستره‌ای با مختصات ایران به گونه‌ای نیست که انتظار برآورده ساختن مطالبات را بتوان متوقع بود؛ و تشکیل کابینه‌ها و گزینش وزیران، به سان یک حادثه و تصادف در پی چانه‌زنی‌ها و ملاحظات سیاسی، فامیلی و شخصی حاصل می‌شود. گزیده‌نویشتار زیر با عنوان «نیاز به نوسازی سیاسی» که به خامه همایون نگاشته شده است به ماههای پس از روی کار آمدن امیراسدالله علم در تیرماه ۱۳۴۱ اختصاص دارد و احتمالاً در پایان همان سال ۱۳۴۱ به رشته تحریر درآمده است، یعنی دوره‌ای که همایون همچنان سرپرشوری دارد و شیوه حکومت‌داری سنتی را از نزدیک حس می‌کند و به کاستی‌ها و معایب آن واقف است؛ با خوی استبدادی حکومت و قدرت آشنا است و ترس مردم از حاکمیت را در ادوار مختلف تاریخی درک می‌کند؛ با برخی از رجال سیاسی آمد و رفت دارد و بسیاری از آنان را فاقد صلاحیت فکری و سیاسی به منظور تصمیم‌گیری، و توخالی و بی‌مایه برای امور اجرایی و اجتماعی می‌پندارد.

ترتیب تشکیل کابینه‌هایی مرکب از یک «تیم» که یکدیگر را بشناسند و شغل خود را بدانند و برنامه مشخص و طرح‌های از پیش آماده شده داشته باشند، چنان که در کشورهای پیشرفته معمول است، در ایران هنوز معمول نشده است. کار تشکیل کابینه‌ها، تصادفی، پر از معاملات و چانه‌زدن‌ها، و آغشته به ملاحظات شخصی است. در بسیاری موارد برگزیدگان تا لحظه آخر دانسته نیستند و هنگامی که تعیین می‌شوند خود به شگفتی می‌افتند. بدین ترتیب بیچاره وزیر مستصب کمترین تصویری از برنامه عمل خود ندارد. صرفاً کلیاتی می‌گوید که هیچ کس نمی‌تواند مخالف آن باشد و تنها اگر از آن گروه معدود واجد آن شرایط باشد شروع می‌کند به اندیشه در این باره که چه می‌خواهد بکند. ولی به زودی زیر وظایف روزانه و بار سنگین فشارهای متفاوت و پایان‌ناپذیر که از همه جهت اعمال می‌گردد خرد می‌شود. معمولاً هر امیدی را به تغییر دادن سیمای کشور از کف می‌دهد و خود را به امور روزمره و کار بسیار مهم نگهداشتن خود بر سر قدرت و جلب مرحمت اشخاص و محافل متنفذ قانع می‌سازد.

وظیفه پیچیده اداره یک کشور در دنیای جدید مستلزم وجود درک زمینه فکری

یک محیط بحث و گفتگوی جدی است تا یک جریان دائمی افکار تازه به وجود آید و با مسائل روزافزون مقابله کند. پارلمانی که بتواند به عمق امور حکومتی برود، مطبوعات آزادی که اجازه انتقاد داشته باشد و از این رو بتواند پیشنهادهای مثبت بدهد، احزاب سیاسی واقعی که دست به تحقیقات کامل و پرورش کادرها و شخصیت‌های لایق بزنند. اینهاست اسباب یک حکومت جدید که ما در این سرزمین ناشاد فاقدیم؛ یک محیط بحث آزاد و سازنده در ایران وجود ندارد. مجلس در کار نیست و اگر هم باشد نیروی مستقلی نخواهد بود که تصحیح کند و تغییر دهد. مطبوعات در انتقادات خود محدودند. هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند پشتیبانی عمومی و جواز حکومت را در آن واحد داشته باشد.

این فقدان یک حرکت متشکل عمومی هر رنگ و حرارتی را از زندگی سیاسی ایران می‌گیرد و به علاوه آن را بیشتر مستعد ملاحظات شخصی می‌سازد؛ دوام را مانع می‌شود و حالت سیالی به اوضاع می‌دهد که با ثبات و ترقی مانع‌الجمع است. دستگاه حکومتی تنها برای منظورهای شخصی است و در غیاب فشار عمومی قربانی گروه‌های متنفذی می‌شود که تنها در پی منافع خود هستند. ناگزیر در این محیط منافع شخصی و تعقیب منظورهای خصوصی بسیاری اشخاص صرفاً به خاطر ارتباطات خود به خود به قدرت می‌رسند بدون هیچ صلاحیتی. فرصت‌طلبانی که تنها می‌توانند خود را مورد لطف مراکز قدرت قرار دهند، نادرستانی که آماده رشوه دادن و نرفتن‌اند، محافظه‌کارانی که نقاب ترقی خواهی به چهره زده‌اند و همه نوع عناصر نامتناسب برای یک برنامه اصلاحی حقیقی و موفقیت‌آمیز: هیچ‌کس نمی‌تواند صمیمیت رهبری سیاسی کشور را در پیش بردن و بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی انکار کند. ولی این تمایل همراه با میل نوسازی وضع سیاسی نیست که سخت عقب مانده است. در این کشور هنوز درنیافته‌اند که دموکراسی تنها متعالی نیست بلکه مفید است و تنها یک شکل پیشرفته‌تر حکومت نیست بلکه در جریان ترقی اجتناب‌ناپذیر است.

شاید استدلال کنند که مردم ایران به مرحله‌ای نرسیده‌اند که برای شیوه‌های دموکراتیک آمادگی داشته باشند، ولی اگر چنین است چگونه می‌توانند با همان دستگاه مزاحم حکومتی که مسئولیت اصلی فقر و عقب ماندگی ما را دارد از تحولات اجتماعی کنونی بگذرند؟ ایران یا در کار آن است که در این انقلاب عمیق اجتماعی موفق شود و این بی‌تردید مستلزم حکومت بهتر است و یا یک شکست سنگین خطرناک برای ما مقرر است زیرا در حفظ شیوه‌ها و مفاهیم کهنه اصرار

می‌ورزیم. در هر صورت کلید مسئله در عوامل سیاسی قرار داد، در قدرت تصمیم گرفتن و اجرا کردن. ما عقیده داریم که نوسازی و لیبرال کردن در زمینه سیاسی باید همراه و حتی مسبوق بر نوسازی اجتماعی باشد... آنها بر آنند که لزوماً پیوندی بین این دو نیست. همه ما شاهد نتیجه خواهیم بود و از روی تحولات روزانه قضاوت خواهیم کرد. ۷۵۲

نظیر این قبیل یادداشت‌ها در اسناد و مدارک بازمانده از همایون کم دیده نمی‌شود. دقت نظر در یکی از همین نوشته‌ها نشانگر نوع نگاه وی به پیوند دولت - ملت است. نگاهی که دیری نپایید با اعلام آمادگی همایون به منظور خدمتگزاری شاهنشاهی پهلوی و ورود و تثبیت جایگاه وی و ریشه‌دوانی‌اش در آن سیستم، چرخشی دیگرگونه یافت و چونان «گچ» به آسانی «تغییر شکل» پیدا کرد و «سفت» گردید.

بین مردم و حکومت آن قدر فاصله وجود دارد که گویی هر یک به کشور دیگری متعلق‌اند. ما تا هنگامی که نتوانیم در کشور خود نمونه‌های محسوس و واقعی از فعالیت دستگاه حکومت به این مردم مأیوس بدگمان نشان دهیم نباید امیدوار به پیشرفت باشیم. هر کس در محیط خود با کمترین توجهی درمی‌یابد که افراد معمولی مردم، همه این زن‌ها و مردهایی که در گوشه و کنار این کشور پهناور، ملت ایران را تشکیل می‌دهند. هیچ نوع دل‌بستگی و اعتمادی به دستگاه حکومتی خود، به این مجالس‌ها و دولت‌ها ندارند. در این سخن مسلماً کمترین اغراقی نیست. برای ما موجب کمال تأسف است که چنین مطالبی را می‌نویسیم، اما هیچ تردیدی در صحت این نظر نیست. مردم ما مطلقاً در دنیایی جدا از حکومت خود زندگی می‌کنند و تا روابط صحیح و عادی بین مردم و حکومت بوجود نیاید و تا اعتماد این میلیون‌ها افراد بدبین و ناامید جلب نشود، روحیه و شرایط لازم برای پیشرفت درکار نخواهد بود.

تنها چاره واقعی آن است که دستگاه حکومتی، همین کابینه و مجلس جدید عملاً به مردم نشان دهند که بیش از خودشان در فکر آنها هستند و با چند اقدام مثبت و مفید این خیرخواهی و وطن‌پرستی را به همگان عملاً ثابت کنند. در آن صورت است که دیگر مردم به حکومت خود مانند یک دشمن جانی نخواهند نگریست و

حاضر خواهند شد مثل همه جای دنیا آن را از خود شمرند و با آن همکاری کنند.^{۷۵۳}

و اکنون همایون پس از سالها انتظار در پی جایگزینی آموزگار بجای هویدا، پست حساسی را در کابینه تازه در اختیار می‌گیرد و در ۱۶ مرداد ۱۳۵۶ بنا به پیشنهاد جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، داریوش همایون از سوی محمدرضا پهلوی به سمت وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب می‌گردد.^{۷۵۴} اما پیش از آن وی که چند سالی است با دختر سپهد تاجبخش وصلت کرده است، عناوین دیگری را یدک می‌کشد. همایون طی حکمی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۵ به سمت مشاور منوچهر تسلیمی، وزیر بازرگانی تعیین می‌گردد، اما نکته جالب آن‌که تاریخ اجرای حکم در برگ کارگزینی او ۱۳۵۴/۱/۱ قید می‌شود.^{۷۵۵} و همانطور که پیشتر آمد، در پی پیشنهاد دکتر عبدالحسین سمیعی، وزیر علوم و آموزش عالی، داریوش همایون به عضویت هیأت امنای پژوهشگاه علوم انسانی نایل می‌آید.

به هر روی شش روز پس از انتصاب همایون به وزارت، از سوی ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و آجودان مخصوص شاه، پیام تبریکی خطاب به همایون صادر می‌شود. در بخشی از مکتوب نصیری برای همایون آرزوی توفیق «خدمتگزاری به اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و ایران عزیز و خاندان جلیل پهلوی و هم‌میهنان گرامی»، شده است.^{۷۵۶}

۶۷ روز پس از انتصاب همایون به وزارت، او طی تلگرافی سالروز تولد فرح دیبا (پهلوی) را به وی تبریک می‌گوید. دقت در کلمات و جملات متملقانه‌ای که از سوی وزیر تازه به دوران رسیده به کار برده شده است، جداً درخور تأمل است.

شهری شماره ۱۹۳۸ [۶۵/۱] مورخ [۲۱/۱۷/۱۳۶۱] [۲۵]

پیشگاه مبارک علیاحضرت فرح پهلوی، شهبانوی ایران
جان‌نثار افتخار دارد از جانب خود و کارکنان وزارت اطلاعات و جهانگردی،
فرخنده زادروز آن علیاحضرت گرامی و نیکوکار را تبریک عرض نماید. بقای عمر و

۷۵۳. همان، شماره سند ۱۱۲-۵-۲-۶۴۳ ه.

۷۵۴. همان، شماره سند ۱۷-۳۲-۶۴۳ ه.

۷۵۵. همان، شماره سند ۱۱۹-۶-۳-۶۴۳ ه.

۷۵۶. داریوش همایون به روایت اسناد ساواک. ص ۲۱۲.

دوام عزت و سلامت خاندان جلیل سلطنت را از درگاه خداوند متعال آرزومند است.
 داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی ۷۵۷
 همایون تنها به این امر بسنده نمی‌کند و به همین مناسبت مبادرت به چاپ و توزیع دو
 نوع پوستر «تمثال مبارک» فرح در تیراژ گسترده و توزیع آن در سراسر کشور می‌نماید.

نشانی شیر و خورشید و تاج و شمشیر
 وزارت اطلاعات و جهانگردی
 شماره: ۴۴/۱۰۱۲۳
 تاریخ: ۳۶/۷/۲۵
 دفتر وزیر
 پیوست:

دوست گرامی جناب آقای هوشنگ نهاوندی
 رئیس دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانوی ایران
 به مناسبت بیست و دوم مهرماه زادروز فرخنده علیاحضرت شهبانوی ایران، دو
 نوع پوستر از تمثال‌های مبارک با تیراژ وسیع چاپ و در سراسر کشور شاهنشاهی
 توزیع گردید.
 به همراه این نامه از هر نوع یک نسخه جهت استحضار ایفا می‌گردد.

داریوش همایون [امضاء]
 وزیر اطلاعات و جهانگردی ۷۵۸

ساخت کتابسازی

از دیگر اقدامات فرهنگی شایان توجه همایون در وزارت اطلاعات و جهانگردی،
 مساعدت در آماده‌سازی و تکمیل پروژه‌های کتابسازانه‌ای بود که سیمایی فرهنگی از
 خاندان پهلوی را رقم می‌زد و به‌ویژه افق روشنی را در پرتو رهبری پهلوی دوم برای ایران
 ترسیم می‌نمود.

۱. ایران پل فیروزه

یکی از این آثار، کتاب «ایران پل فیروزه» بود. با مطالعه اسناد و مدارک موجود در
 پرونده این مجموعه، پی به انعقاد چند قرارداد برده شد. نخست، قراردادی به شماره
 ۵۳۰۲۸ مورخ ۶ نوامبر ۱۹۷۳ م / ۱۵ آبان ۱۳۵۲ ش که میان سازمان جلب سیاحان،

۷۵۷. همان، ص ۲۱۴.

۷۵۸. همان، ص ۲۱۶.

وابسته به وزارت اطلاعات و جهانگردی، و «رولف بنی»^{۷۵۹}، عکاس کانادایی و «شرکت مک کللاند و استوارت» (با مسئولیت محدود) واقع در شهر تورنتو کانادا، منعقد شده است. به موجب این قرارداد سازمان جلب سیاحان متعهد شده است هزینه مسافرت خارجی رولف بنی و همکارانش - جمعاً ۶ نفر - را تا حدود ۱۴ مسافرت دوسره از اروپا یا از جاهای برابر این مسافت تا ایران را تأمین کند. افزون بر آن سازمان جلب سیاحان مخارج اقامت رولف بنی و تیم همکارش را برای مدت ۳۶۰ روز، که شامل حمل و نقل به منظور سفر به استان‌ها و شهرستان‌های کشور، غذا، مسکن، راهنمایان، مترجمان و کمک‌های مشابه دیگر می‌شود، پردازد.

همچنین بر اساس مفاد قرارداد، سازمان جلب سیاحان متعهد شده است نسبت به انجام تدارکات و ترتیبات حمل و نقل مناسب و سکونت «درجه یک» رولف بنی و همکارانش در ایران، اقدام نماید. بر مبنای ماده ۵ قرارداد مقرر شد رولف بنی، حق الزحمه‌ای به مبلغ ۲۵۰۰۰ دلار در چهار قسط از سازمان جلب سیاحان دریافت کند؛ و طبق ماده ۶ قرارداد، سازمان جلب سیاحان با خرید تعداد ۵۰۰۰ نسخه کتاب از قرار هر جلد ۲۰ دلار، جمعاً ۱۰۰۰۰۰ دلار (امریکا) موافقت نمود. در قرارداد مذکور قید شده است که طرفین با این موضوع موافقت کردند که قیمت خرده‌فروشی هر جلد کتاب نباید کمتر از ۳۷/۵ دلار (امریکا) باشد.^{۷۶۰}

مدت زمان کوتاهی بعد در تکمیل قرارداد یاد شده، قرارداد دیگری که تاریخ آن مشخص نیست بین وزارت اطلاعات و جک مک کللاند به نمایندگی شرکت مک کللاند و استوارت (با مسئولیت محدود) منعقد شد. طبق متن این قرارداد، وزارت اطلاعات و جهانگردی علاوه بر خرید ۵۰۰۰ نسخه کتاب موضوع قرارداد، تعداد ۲۰۰۰ جلد دیگر نیز از این اثر از قرار هر جلد ۲۰ دلار، جمعاً ۴۰۰۰۰ دلار (امریکا) پیش خرید نماید. ضمن این‌که بر اساس ماده ۳ قرارداد، وزارت اطلاعات و جهانگردی متعهد می‌شود مبلغ ۲۰۰۰۰ دلار امریکایی بابت تهیه و تدوین متن انگلیسی اثر به «سید حسین نصر»^{۷۶۱}،

۷۵۹. رولف بنی در ۱۹۲۴ م در آلبرتای کانادا متولد شد. وی در زمره سرشناس‌ترین تصویرگران مولف به شمار می‌آید. از میان آثار او می‌توان به: *عصر خدایان، شادی ویرانه‌ها، برای هر چیز فصلی، ژاپن، در ایتالیا*، اشاره کرد.

۷۶۰. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. کد ۱۰۶۸، پوشه ۱.

۷۶۱. سید حسین نصر در ۱۳۱۲ در تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و نیمه نخست متوسطه را در

مدیرعامل انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، پردازد: ۷۶۲ بی مناسبت نیست دانسته شود مقدمه دکتر سیدحسین نصر که در بیست صفحه تهیه شد زینت بخش متن انگلیسی کتاب فوق الذکر گردید.

نخستین جلد متن انگلیسی «ایران پل فیروزه» بعد از ظهر ۲۳ مهرماه ۱۳۵۴ توسط گروه تهیه کننده کتاب به فرح اهدا می شود. بر اساس خبری که صبح روز بعد در مطبوعات منعکس شد اثر یادشده که در قطع بزرگ آماده شده است حاوی ۳۶۷ صفحه و دربرگیرنده ۲۲۸ عکس رنگی و تعداد زیادی عکس سیاه و سفید است که در آن ابعاد گوناگون هنری جای جای ایران و فرهنگ و زندگی مردم را منعکس کرده است. ۷۶۳

اما توافق با دکتر نصر بر سر آماده سازی این اثر سفارشی تنها به قرارداد پیشگفته ختم نشد و مدتی بعد به منظور چاپ و انتشار کتاب فوق الذکر به زبان فارسی قراردادی میان وزارت اطلاعات و جهانگردی و سیدحسین نصر - نویسنده متن انگلیسی اثر - برای ترجمه و نگارش متن فارسی کتاب منعقد شد. بر اساس ماده ۴ قرارداد مبلغ ۶۰۰۰۰۰ ریال بابت حق التألیف به دکتر نصر پرداخت شد و البته پس از تحویل مطالب و بررسی آن چون متن آماده شده توسط نصر کامل و مناسب تشخیص داده نشد، «مظفر بختیار» ۷۶۴

→ مدارس تهران و مدرسه پدی امریکا با احراز رتبه اول به پایان رساند. لیسانس خود را در رشته فیزیک و فلسفه علوم از دانشگاه ام.آی.تی و فوق لیسانس را در رشته ژئوفیزیک از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و در ۱۳۳۸ به اخذ درجه دکتری در فلسفه و تاریخ علوم از دانشگاه هاروارد نایل آمد. نصر همان سال پس از بازگشت به ایران به سمت دانشیار دانشگاه تهران برگزیده شد و در ضمن ریاست کتابخانه دانشکده ادبیات و امور سرپرستی دانشجویان خارجی را عهده دار گردید. دکتر نصر در ۱۳۴۳ به مقام استادی فلسفه و تاریخ علوم نایل آمد و پس از آن به ترتیب ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی، معاونت دانشگاه تهران و نیابت تولیت دانشگاه صنعتی آریامهر را عهده دار بود. نصر در ۱۳۵۳ به سمت سفیر فرهنگی محمدرضا پهلوی منصوب شد و از همان هنگام به مدیریت عامل انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران برگزیده شد. دکتر نصر عضو هیات امناء «بنیاد شهبانو فرح» نیز بود. نصر در ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ از سوی فرح به سمت ریاست دفتر مخصوص خود برگزیده شد و دو روز بعد - ۱۳۵۷/۶/۱۸ - توسط فرح به محمدرضا شاه معرفی گردید. دکتر نصر سالهاست در دانشگاه های امریکا سرگرم تدریس است.

۷۶۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. کد ۱۰۶۸، پوשה ۱.

۷۶۳. آینه گان (روزنامه). مورخ ۲۴ مهر ۱۳۵۴.

۷۶۴. مظفر بختیار در ۱۳۲۲ متولد شد. تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع لیسانس و فوق لیسانس رشته زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی با احراز رتبه اول در ۱۳۴۸ در دانشگاه تهران به پایان رساند. دکتر بختیار مدتی در شهرهای لندن و رم به مطالعه و تحقیق پرداخت و در ۱۳۵۲ با گذراندن رساله دکتری خود درباره

مأموریت ویرایش و تکمیل متن تهیه شده و نظارت بر چاپ و غلط‌گیری کتاب به زبان فارسی را بر عهده گرفت و در زمانی که داریوش همایون عهده‌دار وزارت اطلاعات و جهانگردی شد، نظارت نهایی بر کل هزینه‌های مربوط به چاپ کتاب «ایران پل فیروزه» به زبان فارسی، از سوی فرح دیبا (پهلوی) به شاهرخ امیر ارجمند^{۷۶۵} محول شد و همایون مبلغ ۱۳۰۰۰۰۰ ریال بابت کل هزینه مربوط به حق‌الزحمه دکتر مظفر بختیار و خطاطی و ماشین‌نویسی را در اختیار شاهرخ امیر ارجمند قرار داد.^{۷۶۶} دکتر نصر در پایان اثر از دکتر غلام‌رضا اعوانی که در ترجمه برخی از مطالب با ایشان همکاری داشتند سپاسگزاری کرده است.

کتاب «ایران پل فیروزه» به زبان فارسی در ۳۶۲ صفحه در بهار ۱۳۵۷ منتشر شد. فهرست مطالب آن عبارتست از: پیام فرح پهلوی (یک صفحه)، مقدمه: رولف بنی (چهار صفحه)، پیشگفتار، ایران پل فیروزه: سیدحسین نصر (بیست صفحه)، کتاب اول: نور، کتاب دوم: زندگی، کتاب سوم: مکان‌های مقدس، کتاب چهارم: سرزمین شاهنشاهان، فرح، توضیحات تاریخی: مظفر بختیار (نوزده صفحه)، پیوست‌ها. در صفحه نخست اثر آمده است طرح و عکس از: رولف بنی، متن و گزیده‌های ادبی: سیدحسین نصر، با همکاری: مظفر بختیار، توضیح عکس‌ها و نقش‌ها با همکاری: میچل کرایتس.^{۷۶۷}

۲. ایران عناصر سرنوشت

از جمله آثار شاه‌پسندانه دیگری که وزارت اطلاعات و جهانگردی سفارش تهیه و تدوین آن را داده بود می‌توان به «ایران عناصر سرنوشت» اشاره کرد. به همین منظور در

→ تاثیر ادبیات فارسی بر ادب عربی از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به اخذ درجه دکتری نایل آمد. وی از ۱۳۴۶ به تدریس در دانشگاه سرگرم بود. مظفر بختیار عهده‌دار مسئولیت‌های چندی و از جمله رئیس دبیرخانه کتابخانه پهلوی، مدیر مجله معارف اسلامی، مدیر نشریه *ایرانشناسی*، سردبیر مجله *ایرانشناسی*، مدیر و سردبیر مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی و رئیس انتشارات دانشگاه تهران، و رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، بود.

۷۶۵. شاهرخ امیر ارجمند، رئیس «دانشگاه فرح پهلوی» بود.

۷۶۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. کد ۱۰۶۸، پوشه ۱.

۷۶۷. میچل کرایتس در ۱۹۴۴ م در ایالت میسوری آمریکا متولد شد. تحصیلات خود را در رشته باستانشناسی و تاریخ باستانی هند در دانشگاه شیکاگو ادامه داد و مدت‌ها در هندوستان علاوه بر مطالعه و تحقیق، به امور مددکاری اجتماعی اشتغال داشت. بنگرید به: *ایران پل فیروزه*. به کوشش: رولف بنی، حسین نصر، مظفر بختیار. ورونا، ۱۹۷۸ م [بهار ۱۳۵۷ ش].

راستای نشان دادن آثار دیدنی و جنبه‌های گوناگون فعالیت و زندگی مردم ایران قراردادی به سال ۱۹۷۶م میان وزارت اطلاعات و جهانگردی و رولف بنی و شرکت مک‌کلاند و استوارت منعقد شد. به موجب این قرارداد، وزارت اطلاعات پرداخت بهای ۱۰۰۰۰۰ نسخه از کتاب یاد شده، از قرار هر جلد ۲۵ دلار را تعهد نمود. بر اساس ماده ۹ قرارداد، هزینه غذا و اقامت در هتل‌های لوکس برای رولف بنی و همکاران اروپایی او، همچنین تهیه ۱۶ بلیت درجه یک به منظور مسافرت به تهران و اروپا برای نامبرده و ۱۶ بلیت هواپیما برای سفر در خط تهران، اروپا، دهلی برای همکاران وی و استفاده از وسایل نقلیه ویژه در داخل ایران مانند هواپیمای هلی‌کوپتر و بهره‌وری از خدمات مراکز اطلاعات و جهانگردی ایران تقبل شده است. بر اساس تبصره یک همین ماده، رولف بنی و همکاران اروپایی‌اش می‌توانند ظرف ۲۷۰ روز از تاریخ نهایی شدن قرارداد از تسهیلات فوق به‌گونه متوالی یا متناوب بهره‌برند. در امتداد همین قرارداد و به منظور تکمیل آن، جهت تهیه متن فارسی کتاب «ایران عناصر سرنوشت» قراردادی بین وزارت اطلاعات و جهانگردی از یک سو و «هوشنگ نهاوندی» به نمایندگی از دانشگاه تهران از سوی دیگر به امضاء رسید. به موجب این قرارداد حق‌التألیف چاپ اول کتاب مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰ ریال تعیین شد که نیمی از آن پس از امضاء قرارداد و نیمی پس از تحویل مطالب به‌طور کامل به دانشگاه تهران پرداخت شود.^{۷۶۸}

مکتوب مورخ ۱۳۵۷/۴/۲۸ داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی به شاه‌رخ امیرارجمند، رئیس «دانشگاه فرح پهلوی» نشانگر آن است که نسبت به پرداخت قسط اول قرارداد به مبلغ ۷۵۰۰۰۰ ریال و هزینه‌های متفرقه دیگر به مبلغ ۱۱۲۰۰۰۰ ریال از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی اقدام شده است، و مقرر گردیده است قسط نهایی به مبلغ ۷۵۰۰۰۰ ریال پس از حروفچینی تأدیه شود.^{۷۶۹}

۳. عظمت بازیافته

کتابسازی دیگری که در دستور کار وزارت اطلاعات و جهانگردی قرار داشت، «عظمت بازیافته» بود که در آن به زندگی محمدرضا پهلوی پرداخته می‌شد؛ از این رو در

۷۶۸. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. کد ۱۰۶۸، پوشه ۱؛ نک: نامه مورخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۷ وزارت ارشاد ملی به دکتر حسن فقیه نخجیری، معاون وزارت دادگستری و سرپرست سازمان بازرسی کل کشور.
۷۶۹. همان، پوشه ۷۴ برگی.

مورخه ۵ خرداد ۱۳۵۵ به منظور خرید ۵۰۰۰۰۰۰ نسخه از این کتاب مصور، قراردادی میان وزارت اطلاعات و جهانگردی و «ماردیک سیرونی بوغوسیان» به نمایندگی از طرف شرکت انتشاراتی یونیورسال به امضاء رسید. بر مبنای مفاد قرارداد منعقد مقرر شده بود که بخش معتناهی از تیراژ کتاب پس از چاپ و صحافی تحویل وزارت آموزش و پرورش شود. لازم به ذکر است که نخست وزیری هزینه این خرید کلان و انتقال آن را پذیرفته بود.^{۷۷۰}

کج فهمی درک علل انقلاب

دیری نپایید که همایون عناوین دیگری را نیز به دست آورد و به عضویت هیأت امنای «بنیاد شهبانو فرح»، هیأت امنای «سازمان جشن و هنر»، و «شورای عالی هماهنگی و نظارت بر توسعه مناطق ساحلی بحر خزر»، درآمد.^{۷۷۱}

همایون در شرایطی زیر بار این همه مسئولیت فرهنگی رفته بود که به باورش:

دستگاه فرهنگی محمدرضاشاهی، سیاست مشخصی خودش نداشت؛ حرفی برای گفتن نداشت، کسی را هم که حرفی داشت نمی گذاشت حرفش را بزند.^{۷۷۲}

البته همایون سخنان خود را آزادانه بیان می کرد و ماحصل مطالعات، بررسی ها و برداشت هایش را در قالب تحلیل روز ارائه می داد تا شاید راهنمای عمل کارگزاران حاکمیت پهلوی که خود نیز در زمره تصمیم گیرندگانش بود، واقع شود.

اوایل حکومت آموزگار که خودم در آن حکومت بودم در یک جلسه ای اظهار نگرانی کردم. خود من اتفاقاً آن صحبت را کردم که چه خبر است که این همه مسجد دارد در همه ایران باز می شود؟ نه این که مسجد چیز بدی است، ولی چه شده که ناگهان مسجد مثل قارچ از زمین سبز می شود؟ بعد وقتی که دانشگاه ها باز شدند یعنی در پاییز سال ۵۶ این که گروه بزرگی از دختران دانشجو با چادر و حجاب

۷۷۰. همان.

۷۷۱. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۲۱۸. از تاریخ عضویت همایون در آنچه ذکر شد اطلاعی به دست نیامد.

۷۷۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیوی بی بی سی). به کوشش ع. باقی، قم، تفکر، ۱۳۷۳، صص ۲۳۱-۲۳۲.

اسلامی سرکلاسها رفتند این یک نگرانی دیگر افزود که چه خبر شده؟^{۷۷۳}

همایون از درک روند قدرتمندگرایش‌های رو به افزایش باورهای هدفمند دینی مردم قاصر است. وی از فهم علل و انگیزه مشارکت مردم در احداث مسجد، ساخت و ساز صندوق‌های قرض‌الحسنه، کتابخانه، درمانگاه‌های خیریه، و افزون بر آن از رویکرد آگاهانه دختران جوان دانش‌آموز و دانشجو به حجاب اسلامی (مانتو، روسری، و چادر)، عاجز و درمانده است. همایون از نخستین روزهای آغاز دور جدید درگیری مخالفان با حاکمیت پهلوی دوم که در پی وقوع رخدادهایی و از جمله درگذشت دکتر علی شریعتی در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶، رحلت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در یکم آبان ۱۳۵۶ و حادثه کاروانسرا سنگی - مکانی در جاده قدیم تهران - کرج - که در یکم آذر ۱۳۵۶ روی داد و متعاقب آن جو برخی شهرهای کشور ناآرام شد، طی اطلاعیه‌ای از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی در توصیف مخالفان، از آنان با عناوینی چون «بیگانه‌پرست»، «اراذل»، «اوباش»، «خرابکار»، «عوامل خارجی»، یاد می‌شود.^{۷۷۴}

پیشتر، همایون از سران جبهه ملی - دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار، و داریوش فروهر - که در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ خطاب به محمدرضا پهلوی، هشدارهایی را به او داده بودند و نوشتار آنان به اعلامیه سه امضایی شهرت یافت، با عنوان «فسیل‌های سیاسی» یاد کرده بود. گزارش محرمانه استمپل از سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه این کشور در خصوص «مخالفت مذهبی و روشنفکری در ایران»، حاکی از این امر است.

داریوش همایون، قائم‌مقام دبیر کل حزب رستاخیز در واکنش به آن گروه از افرادی که در نوشتن نامه به شاه دخالت داشته‌اند و افرادی هستند که از زمان مصدق به صورت باز و یا به آرامی و سکوت مخالف دولت بوده‌اند، باعث شد تا آنان را به عنوان فسیل‌های سیاسی که خارج از کانال‌های قبول شده از همان ایده‌های خاک خورده قدیمی انتقاد می‌کنند، اشاره کند.^{۷۷۵}

یکی از کارکردهایی که همایون در نقش وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه آموزگار

۷۷۳. همان، ص ۲۶۰.

۷۷۴. آیتدگان (روزنامه). مورخ ۵ آذر ۱۳۵۶، ص ۱۳.

۷۷۵. اسناد لانه جاسوسی. ج ۸، ص ۲۱۹.

به آن مفتخر است، گشودن در زندان‌های رژیم به روی دیدگان جست‌وجوگر ناظران خارجی است.

فراموش نکنید که صلیب سرخ دو بار به بازدید زندان‌های ایران آمد، شمردند زندانی‌های ایران را سه هزار و سیصد نفر بیشتر نبودند، بهترین رفتار با آن زندانیان می‌شد، مصاحبه می‌کردند باهاشون آزادانه، هر جا می‌خواستند می‌رفتند، ما آن وقت هر چه از این کارها می‌کردیم جز دشنام نصیبی نمی‌بردیم.^{۷۷۶}

که البته این رویه چندان هم دوام نیاورد و نمونه آن برخوردی است که همایون و وزارت متبوع وی با لافو ورون، وکیل مدافع دادگستری پاریس که از سوی جمعیت بین‌المللی حقوق دانان کاتولیک به منظور تحقیق درباره زندانیان سیاسی به ایران اعزام شده بود، صورت گرفت و او پس از پاسکاری‌های اداری فراوان سرانجام موفق به دیدار همایون می‌شود و با پاسخ منفی وی برای بازدید از زندان‌ها مواجه می‌گردد.

درخواست ملاقات با وزیر اطلاعات را کردم و آقای همایون خیلی مؤدبانه مرا پذیرفت و گفت: دولت ایران متوجه شده است که موضوع زندانیانش به صورت یک نمایش جهانی درآمده است. به علاوه کسانی که اجازه یافته بودند که با آنها ملاقات کنند بعداً گزارشاتمی موافق ایران نداده‌اند لذا تصمیم گرفته شده است که دیگر هیچ‌گونه اجازه‌ای صادر نشود.^{۷۷۷}

اگرچه همایون صرفنظر از دادن اجازه بازدید مخبران رسانه‌های گروهی خارج از کشور، کارهای مهم فراوان دیگری چون چاپ پوستر خانواده سلطنتی در زادروز میلادشان، به طوری که پیشتر بدان اشاره شد، و همچنین ارسال «تلگرام مبنی بر شادباش به مناسبت میلاد فرخنده والاحضرت شاهدخت فرحناز پهلوی»^{۷۷۸} و تلگرام شادباش «به مناسبت نوروز باستانی... پیشگاه مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد»^{۷۷۹} و... نیز دارد.

در عین حال وزیر اطلاعات که سخنگوی دولت نیز بود و ایام تولد خاندان سلطنتی را

۷۷۶. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران. ص ۲۲۲

۷۷۷. گزارش خانم لافو - ورون، حقوقدان فرانسوی از مشاهدات خود در ایران. بی‌جا، بی‌نا، صص ۹-۱۰.

۷۷۸. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۲۴۱.

۷۷۹. همان، ص ۲۴۳.

با جدیت و حساسیت زیر نظر داشت تا در ایفای نقش خدمتگزاری اش کوچکترین سهل انگاری نکرده باشد در مواجهه با خبرهایی نظیر دفن زباله نیروگاه‌های اتمی اتریش در کویر ایران بسیار خونسرد بود و هیچ عکس‌عملی را نشان نمی‌داد. روز ۲۱ فروردین ۱۳۵۷ تیتراژی جراید چنین بود: «زباله نیروگاه‌های اتمی اتریش در کویر دفن می‌شود». این مؤده و خبر مسرت‌بخش پس از آغاز سال نو را عباس علی خلعتبری، وزیر امور خارجه در بازگشت از سفر رسمی اتریش اعلام کرد. به گفته خلعتبری «دولت ایران در مذاکرات با این کشور توافق اصولی خود را برای حمل و دفن زباله‌های اتمی اتریش در مناطق کویری ایران اعلام داشته است و در آینده مذاکراتی بر سر مسائل مختلف این عملیات میان دو کشور صورت خواهد گرفت.»^{۷۸۰}

روز بعد مسعود مهاجر در یادداشت تلخ و طنزآمیزی با عنوان «تکلیف زباله‌های غیر اتمی» که خواندن آن دل هر ایرانی را به درد می‌آورد، نوشت:

اتریشی‌ها پس از مدتها نگرانی اکنون آسوده‌خاطر شده‌اند. که در آینده با کمک ایران محل امن برای انباشتن زباله‌های اتمی خواهند داشت. کویر ایران که به این ترتیب باید برای همیشه غیر مسکونی بماند، به نظر کارشناسان خارجی می‌تواند به مرکز مهم انبار کردن زباله‌های اتمی کشورهای دیگر تبدیل شود. جای شگفتی است که کارشناسان ایران به‌ویژه در شهرداری تهران هنوز نتوانسته‌اند برای انباشتن زباله‌های غیر اتمی شهر که در هر گوشه و کنار پراکنده است و جابجایی کردن آنها حتی نیازی هم به موافقت حکومت اتریش ندارد تصمیمی بگیرند.^{۷۸۱}

هم‌زمان با اوجگیری جریان انقلاب اسلامی و گسترش دامنه امواج آن در میان طبقات مختلف مردم، مواضع متخذه همایون و واکنش‌های وی نیز در برابر این سیل خروشان آشکارتر و شفاف‌تر بروز و ظهور می‌یابد. بنا به آنچه روزنامه اطلاعات مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۵۷ نوشت:

داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی، طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران، در جواب به این سؤال که بعضی شایعه‌ها باعث می‌شود که مردم در خانه‌هایشان بنشینند و در را بر روی خود ببندند؛ چرا دولت قبل از اثر گذاشتن این شایعه‌ها بر

۷۸۰. آیندگان (روزنامه). مورخ ۲۱ فروردین ۱۳۵۷ ص ۱.

۷۸۱. همان، مورخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۷، ص ۴.

روی مردم بیانیه‌ای روشن‌تر صادر نمی‌کند؟ گفت: دولت بیانیه‌هایی صادر کرده است و باز هم صادر خواهد کرد و از مردم خواسته است که به شایعات توجه نکنند. در ضمن، دولت بر اوضاع کنترل دارد. یک عده معدود هرگز نخواهند توانست نظم و امنیت مملکت را متزلزل کنند و حوادثی که اتفاق افتاده است هرگز تاثیری در ثبات کلی کشور نخواهد داشت.

همایون در مورد این که چرا دولت مخالفین را که اغلب گرایش‌های مختلف دارند به یک چوب می‌راند و در مقابل همه یک موضع را اتخاذ کرده است؟ گفت: هر وقت مخالفان خود موضعشان را در مقابل یکدیگر مشخص کردند، قطعاً دولت هم موضع مشخصی در مقابل هر کدامشان خواهد داشت. ولی مخالفان در حالتی هستند که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند تفاوت‌های بین خودشان را مشخص کنند.^{۷۸۲}

همایون در گفت‌وگوی مطبوعاتی مورخ ۱۰ مرداد ۱۳۵۷ خود که خبرگزاری فرانسه آن را مخابره نمود فعالیت انجمن ایرانی طرفدار حقوق بشر را دفاع از «کمونیست‌ها، تروریست‌ها و جاسوسان» ذکر کرد و در جایگاه سخنگوی دولت در کمال خونسردی آمار کشته‌شدگان تظاهرات اخیر مردم مشهد را صرفاً یک نفر اعلام می‌کند.

امروز داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی گفت که دولت ایران به حقوق بشر احترام می‌گذارد. او هر نوع اتهام انجمن ایرانی طرفدار حقوق بشر را رد کرد و گفت که دولت این انجمن را به رسمیت نمی‌شناسد زیرا، بیشتر دفاع آن از کمونیست‌ها، تروریست‌ها، و جاسوسانی است که قوانین ایران آنها را محکوم کرده است. وی انجام هر نوع شکنجه به وسیله عمال دولت ایران را تکذیب کرد و افزود که در شورش‌های اخیر مشهد فقط یک نفر به قتل رسید.^{۷۸۳}

در همان مقطع همایون با حضور در یک کنفرانس مطبوعاتی شمار کشته‌شدگان «حوادث اخیر» سراسر کشور را تنها ۶ نفر ذکر می‌کند که از این تعداد ۲ نفر در پایتخت به قتل رسیدند. خاطرات ذیل روز ۱۲ مرداد ۱۳۵۷ ش / ۳ اوت ۱۹۷۸ م سفیر ایران در انگلیس را با یکدیگر مرور می‌کنیم.

بر اساس خبری که در دو روزنامه «هرالد تریبیون» و «فاینانشل تایمز» چاپ

۷۸۲. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران. تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۹۶.

۷۸۳. همان، ص ۱۰۹.

شده: داریوش همایون، وزیر اطلاعات اظهار کرده که در حوادث اخیر تنها شش نفر کشته شده‌اند که از این عده فقط دو کشته در تهران بوده است.^{۷۸۴}

همایون با برخی اظهار نظرهای خود به توجیه عملکرد نظامیانی می‌پردازد که سببانه مردم مخالف حاکمیت را در هر کوی و برزنی هدف گلوله‌های آتشین خود قرار می‌دادند. وی در تبیین برقراری و اعلام حکومت نظامی در اصفهان، بیم از به آتش کشیدن شهر از سوی مردم را عامل عمده این اقدام قلمداد می‌کند. خبری که از سوی خبرگزاری یونایتدپرس در مورخه ۲۱ مرداد ۱۳۵۷ به سراسر جهان مخابره شد چنین بود:

سرلشکر رضا ناجی، فرماندار نظامی اصفهان، کلیه تظاهرات و اجتماع بیش از سه نفر را در شهر اصفهان قدغن کرد. داریوش همایون، وزیر اطلاعات و سخنگوی دولت گفت که به خاطر ترس از این که مبادا همه شهر به آتش کشیده شود حکومت نظامی برقرار شد.^{۷۸۵}

«وزیر اطلاعات نکبتی»

به‌رغم «سخنان گیرای همایون در تلویزیون راجع به لزوم برقراری حکومت نظامی در اصفهان» که موجبات خوشامدگویی کارگزاران تخت طاووسی را فراهم آورده بود، لیک در مجموع عملکرد وی، با وجود تلاشی که در جهت خوش خدمتی فزونتتر از خود بروز می‌داد، باعث ناخرسندی مقامات ارشد نظام پهلوی، به‌ویژه ناخوشنودی شاه شده بود. آنچه آخرین سفیر حاکمیت شاهنشاهی ایران در انگلیس ذیل خاطرات روز ۲۱ مرداد ۱۳۵۷ ش / ۱۲ اوت ۱۹۷۸ م آورده است، قابل تأمل می‌باشد.

امروز به دیدار "داریوش همایون" وزیر اطلاعات رفتم، تا مسائل مربوط به چگونگی کسب اطلاع از فعالیت سیاسی ناراضیان را با او هماهنگ کنم. شب قبل موقعی که سخنان گیرای "همایون" را در تلویزیون راجع به لزوم برقراری حکومت نظامی در اصفهان دیدم، از لحن گفتار و آمارهای دقیقی که ارائه می‌داد، خیلی خوشم آمد. و هنگام ملاقات که در این باب از او تمجید کردم، در پاسخ گفت: «بهتر است

۷۸۴. پرویز راجی. خدمتگزار تخت طاووس. ص ۲۲۱.

۷۸۵. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران. ص ۱۱۱.

این‌ها را به نخست‌وزیر هم بگویی... البته من اطلاع داشتم که جمشید آموزگار آن‌قدرها از رفتار وزیر اطلاعاتش راضی نیست و اکثراً او را به خاطر بعضی مسائل که ناخشنودی شاه را به همراه داشته، سرزنش کرده است.^{۷۸۶}

روز بعد - ۲۲ مرداد ۱۳۵۷ - پرویز راجی به منظور دیدار با جمشید آموزگار به نخست‌وزیری می‌رود و در خاتمه گفت‌وگوی خود لب به تحسین تکاپوی اجرایی و اداری همایون می‌گشاید و در این میان پاسخ نخست‌وزیر بسی پندآموز است که از قول «اعلیحضرت» اظهار می‌دارد که «ایشان همیشه از همایون به عنوان "وزیر اطلاعات نکبتی" نام می‌برند...» و این لقب شاهانه، پاداش و دست‌میریزاد «همایونی» و پیشکش کارکرد و خوش خدمتی‌های «همایون» است.

در پایان صحبت‌هایمان نیز مساله داریوش همایون را پیش کشیدم و به آموزگار گفتم که: از میان وزرای اطلاعات، همایون شاید تنها فردی باشد که به کارش واقعاً تسلط دارد. آموزگار ضمن این‌که گفته‌ام را تصدیق کرد جوابم داد: «... دلم می‌خواست این حرف را به اعلیحضرت می‌زدی، چون ایشان همیشه از همایون به عنوان «وزیر اطلاعات نکبتی» نام می‌برند...»^{۷۸۷}

این در حالی است که همایون به مثابه یکی از نظریه‌پردازان و روشنفکران نظام پهلویستی یا مایل به درک جزئی‌ترین نمودهای عینی و ماهیت پدیده‌ای چون انقلاب اسلامی نیست و یا اساساً در فهم و درک آن عاجز است. وی در هنگامه اوجگیری اعتراض‌های مردمی علیه حاکمیت شاهنشاهی، گروه‌های افراطی فلسطینی را مسبب آنچه «اغتشاش‌های اخیر ایران» نام می‌برد، می‌داند. آنچه «آسوشیتدپرس» در این خصوص مخابره کرده است به‌ویژه در ارتباط با به رسمیت شناختن «اسرائیل» از سوی «ایران شاهنشاهی» البته نه «کاملاً»، جالب توجه است.

امروز، داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی دولت، فاش کرد که گروه‌های افراطی فلسطینی به بروز اغتشاش‌های اخیر ایران یاری می‌رسانند و این اغتشاش‌ها را از نظر مالی تامین می‌کنند. همایون از هیچ‌گروه خاص فلسطینی نام نبرد. وی گفت که ایران همواره از آرمان فلسطینی‌ها جانبداری کرده است و

۷۸۶. پرویز راجی. خدمتگزار تخت طاووس. ص ۲۳۶.

۷۸۷. همان، ص ۲۳۹.

تاکنون اسرائیل را کاملاً به رسمیت نشناخته است.^{۷۸۸}

فراکنی همایون در تبیین اعتراض گسترده ایرانیان نسبت به حاکمیت تنها به گروه‌های فلسطینی ختم نمی‌شود. به گمان وی «در آخرین سال‌های پیش از انقلاب، لیبی احتمالاً بزرگترین منبع مالی کمک خارجی به عناصر ضد رژیم ایران بوده است» که البته در نوع خود تحلیل بی‌نظیری است.^{۷۸۹}

کابینه آموزگار که در سرایش سقوط قرار داشت در اواخر حیات سیاسی خود جلسات اضطراری فراوانی را به منظور بررسی و کنترل بحران و خروج از بن‌بست تشکیل می‌داد. در پایان یکی از همین نشست‌ها که چهار ساعت ادامه یافت، سخنگوی هیأت وزیران اعلام کرد: «دولت در کمال قدرت بر اوضاع مسلط است و به هیچ وجه جای نگرانی نیست.» همایون با حضور در جمع خبرنگاران گفت: «ما وارد یک جریان گسترش آزادی‌های سیاسی شده‌ایم و این نوع اغتشاش‌ها و آشوب‌ها تا حدودی نتیجه این گسترش آزادی‌های سیاسی است و انتظار هم می‌رفت.» وی در بخش دیگری از سخنان خود اظهار داشت: «به مردم اطمینان می‌دهم که یک عده معدود اگر چه سازمان یافته هم باشند نمی‌توانند کشوری را با ویژگی‌های کشور ما و با چنین مردمی متزلزل کنند.» همایون در پاسخ خبرنگاری در مورد عوامل اصلی ناآرامی‌های اخیر، گفت: «عوامل اصلی این گونه تظاهرات کسانی هستند که پشت سر تظاهرکنندگان پنهان می‌شوند و به صورت‌های گوناگون در می‌آیند و چنان که شاهنشاه فرمودند ماسک‌های گوناگون بر چهره می‌گذارند و مقاصدشان به کلی مختص خودشان است و اکثر تظاهرکنندگان از این مقاصد ناآگاهند. عناصر پشت پرده، افراد ناآگاه و ساده‌لوح را تحریک به برهم زدن نظم و از بین بردن اموال عمومی می‌کنند و چون خودشان در تظاهرات ظاهر نمی‌شوند به همین دلیل نیز کمتر دستگیر می‌شوند. این عناصر کارشان سازمان دادن تظاهرات و برانگیختن دیگران است.» همایون سپس به سؤال یکی دیگر از خبرنگاران در مورد درخواست کارگران برای تشکیل «اجتماعات ملی» و پاسخ دادن به «اخلالگران»، اعلام کرد: «کارگران و تمام گروه‌های اجتماعی آزادند که نظرات و احساسات خود را ابراز دارند و حزب رستاخیز ملت ایران نیز اساساً برای آسان کردن

۷۸۸. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران. ص ۱۱۴.

۷۸۹. داریوش همایون. دیروز و فردا. ص ۵۵.

ابراز نظریات و احساسات و تشکیل اجتماعات به وجود آمده است.»
 همایون به مرثیه خوانی برای مال باختگان رژیم در تظاهرات اخیر اصفهان پرداخته و می‌گوید: «اتومبیل‌هایی که در این تظاهرات آتش زده شد مال مردم بود و این گروهی که در تظاهرات شرکت داشتند در مقابل جمعیت یک میلیون نفری اصفهان هیچ است و فقط عده‌ای اخلاک‌گر و فریب خورده یا ضد ملی بودند که سبب آشوب شدند.»
 سخنگوی دولت در ادامه اظهارات خود بار دیگر تأکید کرد: «آنان که به امور وارد هستند متوجه‌اند که جای هیچ‌گونه نگرانی نیست... این‌گونه آشوب‌ها نباید سبب نگرانی مردم شود. در اینجا با کمال اطمینان و قاطعیت اعلام می‌کنم که هیچ موردی برای نگرانی نیست و اوضاع تحت کنترل است و هیچ‌گاه یک عده هرچند سازمان‌یافته هم باشند نمی‌توانند کشوری را با ویژگی‌های کشور ما و با چنین مردمی متزلزل کنند.» همایون در پایان مصاحبه در توجیه برقراری حکومت نظامی در اصفهان به دروغ اعلام می‌کند: «تظاهرات این شهر مسلحانه بود و آشوبگران مسلح به سلاح‌های گرم بودند و در تیراندازی‌هایی که شد عده‌ای از مأموران مجروح شدند و این‌که آشوبگران به سلاح گرم مسلح بودند نشان می‌دهد که نقشه وسیعی طرح‌ریزی شده بود.»^{۷۹۰}

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ یک فاجعه ملی رخ داد که در آستانه انقلاب فوق‌العاده جانگداز بود، چرا که ساعت ۱۰ شب در حالی که حدود هفتصد نفر از شهروندان آبادانی در سینما رکس سرگرم تماشای فیلم «گوزن‌ها» بودند، ناگاه سینما طعمه حریق شد. تماشاچیان به منظور فرار از مهلکه به درهای خروجی هجوم آوردند که با کمال تعجب دریافتند درها قفل است. در این واقعه دلخراش ۳۷۷ زن و مرد و کودک زنده در آتش سوختند. رویداد سینماسوزان آبادان سقوط دولت در حال احتضار آموزگار را تسریع کرد. داریوش همایون آتش‌سوزی سینمایی در قم پس از رحلت آیت‌الله مصطفی خمینی و رخدادهای دیگر که منجر به قیام مردم این شهر شد را تمرینی برای آتش زدن سینما رکس در آبادان می‌پندارد و بی‌هیچ دلیلی آتش‌گرفتن سینمای قم را متوجه حجت‌الاسلام احمد خمینی و آنچه در آبادان روی داد را ناشی از خشم و قهر انقلابیون برای پیشبرد برنامه‌های خود ارزیابی می‌کند.

همان زمان تنها سینمای شهر قم نیمه‌شب با مواد منفجره و آتش‌زا ویران شد،

۷۹۰. آیتدگان (روزنامه)، مورخ ۲۴ مرداد ۱۳۵۷، صص ۱ و ۸.

تمرینی برای آتش زدن سینما رکس در آبادان سال بعد. از قول احمد خمینی گفته شده که او دستور ویران کردن سینمای قم را داده است.^{۷۹۱}

به نظر می‌رسد همایون مانند بسیاری از سران طراز اول رژیم پهلوی در آن ایام به‌راستی توان تحلیل رویدادهای عادی روزمره را نیز از دست داده بود، چرا که چند روز بعد - یکم شهریور ۱۳۵۷ - طی گفت و گویی با دکتر مهدیان «کمونیست‌ها» را عامل کمک به نهضت مردم و سایه پنهان اقتدار [امام] خمینی معرفی می‌کند.^{۷۹۲}

چند روز بعد - ۵ شهریور ۱۳۵۷ - با سقوط دولت آموزگار، عمر ۳۸۵ روزه وزارت داریوش همایون نیز پایان می‌پذیرد. در زمان حدود یک سال و بیست روز حضور همایون در کابینه به‌عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخنگوی دولت، دو رخداد مهم اتفاق افتاد؛ نخست، مقاله‌ای که با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید؛ و دیگر، ماجرای درگیری همایون با «سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» بود؛ که نظر به اهمیت این دو رویداد به گونه‌ای مجزا به هریک پرداخته می‌شود.

۷۹۱. داریوش همایون. *دیروز و فردا*. ص ۶۱.

۷۹۲. *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. ص ۲۵۲.

فصل پانزدهم

انفجار یک مقاله و پس لرزه‌های آن

«ایران و استعمار سرخ و سیاه»

جرقه به انبار باروت

فراخوان مبارزه از نجف

ریسک خطرناک

روزنامه اطلاعات و دردسر بزرگ

نویسنده مقاله ۱۷ دی ۵۶ کیست؟

«ایران و استعمار سرخ و سیاه»

روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ شاه دست به ریسک بزرگی زد که بعدها از آن به نوعی انتحار سیاسی تعبیر شد. عصر این روز، روزنامه اطلاعات در شماره ۱۵۵۰۶ با درج مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» که تیتراژ آن رنگی (سرخ) بود و در دو ستون سمت چپ صفحه ۷ که شناسه «نظرها و اندیشه‌ها» را بر پیشانی خود داشت، توفانی بپا ساخت. در مقاله یاد شده به آیت‌الله العظمی خمینی به گونه‌ای کینه‌توزانه و بیمارگونه حمله شده بود و از وی به عنوان «مردی ماجراجو ولی بی‌اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه‌طلب» یاد شده بود؛ «مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی‌مقام کشور، با همه حمایت‌های خاص موقعیتی به دست نیاورده بود، در پی فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.» اوج بی‌پروایی و هتاک‌ی نگارندگان مقاله را که پشت نام مستعار و جعلی شخص مجهول‌الهویه‌ای موسوم به «احمد رشیدی مطلق»، پنهان شده بودند می‌توان در این جملات جست: «روح‌الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند، و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز ۱۵ خرداد شناخته شد. روح‌الله خمینی معروف به «سید هندی» بود. درباره انتصاب [کذا] او به هند هنوز حتی نزدیک‌ترین کسانش توضیحی ندادند، به قولی او مدتی در هندوستان به سر برده و در آنجا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است»، و در ادامه آن نیز تهمت‌های ناروا و ناجوانمردانه دیگری به رهبر جنبش اسلامی ملت ایران داده شد. این در حالی است که بر آمدن رژیم پهلوی زاییده سیاستهای

استعماری انگلستان بود. متن کامل این مقاله شهر آشوب و جنجالی که غوغایی برانگیخت، به رغم اغلاطی که در آن دیده می‌شود عیناً و با رعایت همان املا و شکل صفحه‌آرایی روزنامه‌ای در زیر آورده می‌شود.

ایران و استعمار سرخ و سیاه

احمد رشیدی مطلق

این روزها به مناسبت ماه محرم و عاشورای حسینی بار دیگر اذهان متوجه استعمار سیاه و سرخ یا به تعبیر دیگری اتحاد استعمار کهن و نو شده است.

استعمار، سرخ و سیاهش، کهنه و نویش روح تجاوز و تسلط و چپاول دارد و با این‌که خصوصت ذاتی آنها همانند است خیلی کم اتفاق افتاده است که این دو استعمار شناخته شده تاریخ با یکدیگر همکاری نمایند مگر در موارد خاصی که یکی از آنها همکاری نزدیک و صمیمانه و صادقانه هر دو استعمار در برابر انقلاب ایران به خصوص برنامه مترقی اصلاحات ارضی در ایران است.

سرآغاز انقلاب شاه و ملت در روز ششم بهمن ماه ۲۵۲۰ شاهنشاهی [۱۳۴۰ش] استعمار سرخ و سیاه ایران را که ظاهراً هر کدام در کشور ما برنامه و نقشه خاصی داشتند با یکدیگر متحد ساخت که مظهر این همکاری صمیمانه در بلوای روزهای پانزدهم و شانزدهم خردادماه ۲۵۲۲ [۱۳۴۲ش] در تهران آشکار شد.

پس از بلوای شوم پانزدهم خرداد که به منظور متوقف ساختن و ناکام ماندن انقلاب درخشان شاه و ملت پی‌ریزی شده بود ابتدا کسانی که واقعه را مطالعه می‌کردند دچار یک نوع سردرگمی عجیبی شده بودند زیرا در یک جا رد پای استعمار سیاه و در جای دیگر اثر انگشت استعمار سرخ در این غائله به وضوح دیده می‌شد. از یک سو عوامل توده‌ای که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی همه امیدهای خود را برای فریفتن دهقانان و ساختن (انجمن‌های دهقانی) نقش بر آب می‌دیدند در برابر انقلاب دست به آشوب زدند و از سوی دیگر مالکان بزرگ که سالیان دراز میلیون‌ها دهقان ایرانی را غارت کرده بودند به امید شکستن این برنامه و رجعت به وضع سابق دست و پول در دست عوامل توده‌ای و ورشکستگان دیگر سیاسی گذارده بودند و جالب این‌که این دسته از کسانی که باور داشتند می‌توانند چرخ انقلاب را از حرکت باز دارند و اراضی واگذار شده به دهقانان را از دست آنها خارج سازند دست به دامن عالم روحانیت زدند. زیرا می‌پنداشتند که مخالفت عالم روحانیت که در جامعه ایران از احترام خاص برخوردار است می‌تواند نه تنها برنامه

انقلاب را دچار مشکل سازد بلکه همانطور که یکی از مالکان بزرگ تصور کرده بود (دهقانان زمین‌ها را به عنوان زمین غضبی پس بدهند!) ولی عالم روحانیت هوشیارتر از آن بود که علیه انقلاب شاه و ملت که منطبق با اصول و تعالیم اسلامی و به منظور اجرای عدالت و موقوف شدن استثمار فرد از فرد توسط رهبر انقلاب ایران طراحی شده بود برخیزد.

مالکان که برای ادامه تسلط خود همواره از ژاندارم تا وزیر، ماز روضه‌خوان تا چاقوکش را در اختیار داشتند وقتی با عدم توجه عالم روحانیت و در نتیجه مشکل ایجاد موج علیه انقلاب روبرو شدند و روحانیون برجسته حاضر به همکاری با آنها نشدند در صدد یافتن یک (روحانی) برآمدند که مردی ماجراجو، بی اعتقاد و وابسته و سرسپرده به مراکز استعماری و به خصوص جاه طلب باشد و بتواند مقصود آنها را تأمین نماید و چنین مردی را آسان یافتند.

مردی که سابقه‌اش مجهول بود و به قشری‌ترین و مرتجع‌ترین عوامل استعمار وابسته بود و چون در میان روحانیون عالی مقام کشور با همه حمایت‌های خاص موقعیتی بدست نیآورده بود در پس فرصت می‌گشت که به هر قیمتی هست خود را وارد ماجراهای سیاسی کند و اسم و شهرتی پیدا کند.

روح‌الله خمینی عامل مناسبی برای این منظور بود و ارتجاع سرخ و سیاه او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با انقلاب ایران یافتند و او کسی بود که عامل واقعه ننگین روز پانزده خرداد شناخته شد.

روح‌الله خمینی معروف به (سید هندی) بود. درباره انتصاب او به هند هنوز حتی نزدیک‌ترین کسانش توضیحی ندارند. به قولی او مدتی در هندوستان بسر برده و در آن جا با مراکز استعماری انگلیس ارتباطاتی داشته است و به همین جهت بنام (سید هندی) معروف شده است. قول دیگر این بود که او در جوانی اشعار عاشقانه می‌سروده و بنام (هندی) تخلص می‌کرده است و به همین جهت به نام هندی معروف شده است.

و عده‌ای هم عقیده دارند که چون تعلیمات او در هندوستان بوده فامیل هندی را از آن جهت انتخاب کرده است که از کودکی تحت تعلیمات یک معلم بوده است.

آنچه مسلم است شهرت او بنام غائله ساز پانزده خرداد بخاطر همگان مانده است. کسی که علیه انقلاب ایران و به منظور اجرای نقشه استعمار سرخ و سیاه کمر بست و بدست عوامل خاص و شناخته شده علیه تقسیم املاک، آزادی زنان، ملی شدن جنگل‌ها، وارد مبارزه شد و خون بیگناهان را ریخت و نشان داد هستند هنوز

کسانی که حاضرند خود را صادقانه در اختیار توطئه گران و عناصر ملی بگذارند. برای ریشه یابی از واقعه پانزده خرداد و نقش قهرمان آن توجه به مفاد یک گزارش و یک اعلامیه و یک مصاحبه کمک موثر خواهد کرد.

چند هفته قبل از غائله ۱۵ خرداد گزارشی از طرف سازمان اوپک منتشر شد که در آن ذکر شده بود (درآمد دولت انگلیس از نفت ایران چند برابر مجموع پولی است که در آن وقت عاید ایران می شد)...

چند روز قبل از غائله اعلامیه ای در تهران فاش شد که یک ماجراجوی عرب بنام (محمد توفیق القیسی) با یک چمدان محتوی ده میلیون ریال پول نقد در فرودگاه مهرآباد دستگیر شده که قرار بود این پول در اختیار اشخاص معینی گذارده شود.

چند روز پس از غائله نخست وزیر وقت در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش کرد (بر ما روشن است که پولی از خارج می آمده و به دست اشخاصی می رسیده و در راه اجرای نقشه های پلید بین دستجات مختلف تقسیم می شده است). خوشبختانه انقلاب ایران پیروز شد و آخرین مقاومت مالکان بزرگ و عوامل توده ای در هم شکسته شد و راه برای پیشرفت و تعالی و اجرای اصول عدالت اجتماعی هموار شد. در تاریخ انقلاب ایران روز پانزدهم خرداد به عنوان خاطره ای دردناک از دشمنان ملت ایران باقی خواهد ماند و میلیون ها مسلمان ایرانی به خاطر خواهند آورد که چگونه دشمنان ایران هر وقت منافعشان اقتضاء کند با یکدیگر همدست می شوند، حتی در لباس مقدس و محترم روحانی.^{۷۹۳}

به رغم آن که برخی کوشش کردند متن کامل مقاله «احمد رشیدی مطلق» را در نوشته های خود بیاورند لیکن متأسفانه در آثار مطبوع کاستیها و بی دقتی هایی در نقل این مقاله مشاهده شد.^{۷۹۴} و از آنجایی که نگارش مقاله به همایون نسبت داده شده است،

۷۹۳. اطلاعات (روزنامه). مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶، ص ۷. در نقل آنچه ربع قرن پیش در روزنامه اطلاعات درج شد با دقت و وسواس عمل شد. صرف نظر از جداسازی حروفی مانند «به» و «می» در ابتدای واژگانی چون: بخصوص، بمناسبت، بخاطر، بمنوان، میشوند؛ همچنین حرف «ها» در انتهای کلماتی چون: جنگلها، میلیونها، و یا جداسازی در تعابیری چون: اینکه، آنجا، و قرار دادن «» و «» به منظور قرائت صحیح عبارت ها و فهم درست آن، کمترین تغییری به عمل نیامد. حتی در واژه ای چون «انتصاب» در عبارت «دربارۀ انتصاب او به هند» که به نظر می رسد «انتساب» است و یا «در پس فرصت می گشت» که به نظر می رسد «در پی» صحیح باشد و در حروفچینی آن دقت به عمل نیامده است و یا این که شاید هم نویسنده و یا نویسندگان مرتکب چنین غلطی شده باشند، به هر حال کوچکترین تغییری داده نشد.

۷۹۴. از جمله بنگرید به: داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۸۱-۱۸۲؛ ایران و جهان (مجله). ش ۱۸، ۱۹۸۵؛ محمدعلی سفری. قلم و سیاست. ج ۳، صص ۶۰۹-۶۱۰.

به‌منظور ارزیابی این موضوع مهم مبادرت به درج کامل آن گردید.

جرقه به انبار باروت

اما شمار آنان که گمان بردند پشت پرده چاپ‌سپاری مقاله علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی در روزنامه *اطلاعات*، داریوش همایون بوده است کم نیست.

داریوش همایون، وزیر اطلاعات، که خود این مقاله را نوشته بود (و این امر را در همان سال گروه کارکنان روزنامه در مرحله بعدی اعطای آزادی‌های بیشتر فاش ساخت)، به هیئت تحریریه اعلام داشت که خود شاه در انتشار عاجل آن اصرار دارد. ۷۹۵

به نظر آخرین رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی نیز، داریوش همایون نویسنده مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه *اطلاعات* است.

نوشته شدن مقاله‌ای علیه آقای خمینی که گویا توسط آقای داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت وقت در روزنامه *اطلاعات* ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ صورت گرفت و منجر به جریانات و حوادث شهر قم در روز ۱۹ دی ماه گردید. ۷۹۶

برخی پژوهندگان چاپ و انتشار این مقاله را در شرایط آن روز کشور به مثابه نخستین جرقه در انبار باروت نظام شاهنشاهی ارزیابی کردند.

اولین جرقه انقلاب روز نهم ژانویه سال ۱۹۷۸ فقط هشت روز پس از عزیمت کارتر از ایران روشن شد. این جرقه، مقاله توهین‌آمیزی بود که به دستور داریوش همایون وزیر اطلاعات وقت علیه آیت‌الله خمینی در یکی از روزنامه‌های مهم تهران منتشر شد. ۷۹۷

از منظر این قبیل محققان تاریخ سیاسی معاصر ایران، یکی از اولین قدم‌ها در زمینه

۷۹۵. مایکل له دین، ویلیام لوییس. *هزیمت یا شکست رسوای امریکا در ایران*. ترجمه احمد سمیعی گیلانی، تهران، ناشر، ۱۳۶۲، ص ۱۴۲.

۷۹۶. عباس قره‌باغی. *اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشید عباس قره‌باغی*. تهران، نی، ۱۳۶۵، ص ۱۳.

۷۹۷. باری روبین. *جنگ قدرتها در ایران*. ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۹.

نابودی حاکمیت پهلوی توسط کارگزاران آن رژیم برداشته شد.

در ماه ژانویه سال ۱۹۷۸ (دی ماه ۱۳۵۶) رژیم نشان داد که در ارزیابی قدرت مخالفین مذهبی خود دچار سوء محاسبه عجیبی است و یکی از قدم‌های نابودکننده خود را برداشت. به حسب گزارشات موجود به دستور شاه مقاله‌ای در روزنامه نیمه‌رسمی اطلاعات چاپ شد که در آن به شدت به آیت‌الله خمینی حمله و توهین شده بود. مقاله مزبور از داریوش همایون، وزیر اطلاعات سرمنشاء گرفته بود (او یکی از دانشجویان مخالف شاه در گذشته بود که بعدها در رژیم ترقی بسیار کرد).^{۷۹۸}

به زعم یکی از مترجمان علاقه‌مند به مطالعات تاریخ معاصر، مقاله مورد نظر «به توصیه داریوش همایون [و شاید هم] اسرائیلی‌ها» در اطلاعات درج شد و به همین دلیل پس از گسترش و اوجگیری اعتراضات مردمی، شاه از همایون به عنوان «وزیر اطلاعات نکبتی» نام می‌برد. به توضیح این مترجم در پی نوشت یکی از صفحات خاطرات پرویز راجی، سفیر ایران در انگلیس که به دیدار مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۵۷/ش/ ۱۳ اوت ۱۹۷۸ م وی با جمشید آموزگار، نخست‌وزیر اختصاص دارد، توجه فرمایید:

شاید این مسأله در بدو امر حیرت‌آور باشد که چطور: شاه با آن همه قدرتی که داشت، هم از داریوش همایون بدش می‌آمد، و هم وجود او را در رأس وزارت اطلاعاتش تحمل می‌کرد؟ پاسخ این است که چون داریوش همایون جزء عوامل تشکیلاتی اسرائیل در ایران محسوب می‌شد و مأموریتش نیز کمک در راه پیشبرد اهداف صهیونیسم در ایران بود، لذا شاه مأذون به برداشتنش از مقام مورد نظر اسرائیلی‌ها نبود. دلیل ناراحتی و تنفر شاه از داریوش همایون نیز به ماجرای نامه معروف «احمد رشیدی مطلق» برمی‌گردد که این نامه به توصیه داریوش همایون (اسرائیلی‌ها؟) و تصویب شاه انتشار یافته بود، تا در موقع حضور «کورت والد‌هایم» در ایران بتواند به زعم آنها نقشی در راه زشت جلوه دادن مخالفین رژیم ایفاء کند. ولی بعد که شاه دید نتیجه کار جز ضرر و پی‌آمد مصیبت‌بار برایش نداشته، طراح این نقشه را به قول آموزگار «وزیر اطلاعات نکبتی» لقب داد.^{۷۹۹}

صرف نظر از نوع نگاه افرادی که به نقل گزاره‌هایی از آنان در خصوص مقاله مورد

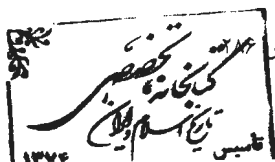
۷۹۸. نیکی آر. کدی. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، صص ۳۵۷-۳۵۸.

۷۹۹. پرویز راجی. خدمتگزار تخت طاووس. ص ۲۳۹.

بحث مبادرت شد، افکار عمومی جامعه نیز همایون را طراح اصلی این ماجرا می‌پنداشت و وی را مسئول مستقیم نگارش، چاپ و کارگردان قضایای پشت صحنه آن مقاله تصور می‌کرد. این باور، به رغم گذشت سال‌ها از پیروزی انقلاب اسلامی و روشن شدن برخی ابعاد این موضوع و آنچه همایون و تنی چند از آگاهان و کارگزاران حاکمیت پهلوی گفته و نوشته‌اند، همچنان وجود دارد به طوری که فردی چون شعبان جعفری نیز، همایون را متهم ردیف اول این رخداد می‌پندارد.^{۸۰۰} اما همایون به همه آنان که او را مسئول این «گاف بزرگ» می‌دانند پاسخ داده است. به گفته همایون، وی هیچ نقشی در تهیه و نگارش مقاله نداشته است و مقاله یاد شده در دفتر مطبوعاتی هویدا تهیه و تنظیم شده بود و او صرفاً واسطه انتقال آن به روزنامه اطلاعات بوده است. به نوشته همایون، وی با ارائه توضیحی که در زیر آورده می‌شود خواسته است دین خود را به تاریخ‌نگاران و محققان ادا کرده باشد.

من شخصاً این پانویس را به تاریخ‌نویسان مدیونم. مقاله روزنامه اطلاعات، که نه نخستین و نه آخرین اشتباه در یک سلسله دراز اشتباهات بود، و در آن به خمینی به‌عنوان نماینده ارتجاع سیاه و دارای اصل و نسب غیرایرانی (هندی) اشاره شده بود به دستور شاه در دفتر مطبوعاتی هویدا، وزیر دربار، که قبلاً در نخست‌وزیری بود تهیه گردید که مرتباً از سال‌ها پیش مقالاتی برای انتشار در مطبوعات تهیه می‌کرد و به چاپ می‌رساند. متن اولیه مقاله به دستور خود شاه تغییر یافت و تندتر نوشته شد. مطالب اساسی مقاله همان‌ها بود که خود شاه چند سالی پیش در مصاحبه‌ای با یک مجله امریکایی درباره خمینی گفته بود.

مقاله از دفتر وزیر دربار پس از مذاکره تلفنی خود او برای من در یک کنگره حزبی فرستاده شد و من در شرایطی که امکان خواندن مقاله هم نبود آن را تقریباً بلافاصله به خبرنگار اطلاعات که اتفاقاً در آن نزدیکی‌ها بود دادم. روزنامه اطلاعات که نگران موقعیت خود در قم بود پس از تماس گرفتن با وزیر اطلاعات [او] جهانگردی و نخست‌وزیر و تأیید مطلب (که با توجه به دستور شخص شاه امری طبیعی و خودبخود بود) دست به انتشار مقاله زد. هیچ فشار خاصی بر روزنامه نیامد و همین حقیقت که مقاله مانند مقالات پیش از آن از سوی وزارت دربار و نخست‌وزیر پیشین فرستاده شده بود برای چاپ آن کفایت کرد، علاوه بر آن‌که به



تأیید مقامات بالای دولت هم رسیده بود. مقاله در گوشه‌ای از روزنامه اطلاعات چاپ شد و عده کمی (از جمله خود من) آن را خواندند. بیشتر مطالبی که درباره آن مقاله بر زبان‌ها افتاد اغراق‌آمیز است. شرحی هم که چند روزی پس از استعفای کابینه آموزگار توسط یکی از نویسندگان روزنامه اطلاعات در آن روزنامه نوشته شد و همه مسئولیت آن مقاله را به گردن وزیر اطلاعات و جهانگردی وقت (این نویسنده) انداخت پر از مطالب غیر واقعی بود. خود آن نویسنده بعداً با توجه به آگاهی دست اول خود و استناد به حقایقی که از دادرسی‌های دادگاه انقلاب فاش شده بود مقاله‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی نوشت و واقعیت را کم و بیش چنان که در این جا آمده است بیان کرد؛ علت آن بود که دشمنانش خود او را مسئول آن مقاله قلمداد کرده بودند. در خود روزنامه اطلاعات نیز چند هفته‌ای پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی نویسنده دیگری موضوع مقاله مورد بحث را به همین صورت که در این جا آمده شرح داد. در دوران پیش از سقوط رژیم هرگونه توضیحی از این دست مایه ناتوانی بیشتر رژیم و لطمه خوردن به خود شاه می‌شد. از این رو من هیچ پاسخی به اتهامات اطلاعات ندادم و به رئیس دفتر مخصوص شاه نیز گفتم که خاطر شاه را از این بابت مطمئن سازد که واقعیات مربوط به چاپ آن مقاله محفوظ خواهد ماند. اکنون دیگر آن ملاحظات در میان نیست.^{۸۰۱}

اگرچه بخش‌هایی از توضیحات همایون نه تنها برای «تاریخ‌نویسان» بلکه برای عموم مردم سودمند و روشنگرانه است، لیک دین او تنها با آنچه نقل شده است و وی بیش از اینها به تاریخ‌نگاران، محققان و اصولاً مردم مدیون است و می‌بایست به ابهامات چندی از جمله نکات و پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱. به باور همایون «مقاله روزنامه اطلاعات، نه نخستین و نه آخرین اشتباه در یک سلسله دراز اشتباهات بود»، اما به راستی او که از دیدگاهی نفر دوم کابینه آموزگار به شمار می‌آمد چه زمانی پی به این خطا برد و به منظور عدم درغلتیدن نظام «در یک سلسله دراز اشتباهات» چه اقدامی کرد.

۲. در مقاله مزبور نه به «اشاره» بلکه به روشن‌ترین و صریح‌ترین وجهی نسبت به مبرزترین مرجع تقلید شیعیان با بکارگیری الفاظی رکیک توهین شده بود؛ چرا؟ همایون

۸۰۱. داریوش همایون. دیروز و فردا، صص ۹۲-۹۳.

با آن شم سیاسی‌ای که در مجموعه کارگزاران حاکمیت پهلوی از آن برخوردار بود و سابقه طولانی کار تشکیلاتی و فعالیت مطبوعاتی، چگونه به بحران احتمالی‌ای که این مقاله ممکن بود در جامعه ایجاد کند و کابینه نوپایی که چند ماهی از عمر آن نمی‌گذشت را با خطر و تهدید جدی مواجه سازد، پی نبرد.

۳. همایون بی‌هیچ ملاحظه و رودریاستی «شاه» را مسئول اصلی آماده‌سازی مقاله ۱۷ دی معرفی می‌کند و می‌گوید «به دستور شاه»، دفتر مطبوعاتی هویدا «کار تهیه مقاله را برعهده گرفت»، اما از معرفی اعضای دفتر یادشده و تیم مطبوعاتی نخست‌وزیر برکنار شده که حالا پس از استعفای اجباری، به وزارت دربار نقل مکان کرده است، خودداری می‌ورزد.

۴. بنا به اظهار همایون، «متن اولیه مقاله، به دستور خود شاه تغییر یافت و تندتر نوشته شد.» در این جا این پرسش مطرح می‌شود که همایون این آگاهی را از کجا به دست آورده است، و چه کس یا کسانی مسئولیت تغذیه اطلاعاتی او را برعهده داشته‌اند که همایون حاضر به افشای نامشان نیست.

۵. به نوشته همایون «مطالب اساسی مقاله همان‌ها بود که خود شاه چند سالی پیش در مصاحبه‌ای با یک مجله آمریکایی درباره [آیت‌الله العظمی] خمینی گفته بود»؛ حال آنکه آنچه موجب برافروختن خشم تقریباً عموم طبقات ملت شد و به سان کبریتی انبار مهمات حاکمیت را منفجر ساخت، دشنام‌های وقیحانه‌ای بود که دل هر ایرانی و مسلمانی را به درد آورد و به‌ویژه احساسات دینی را جریحه‌دار ساخت. بعید به نظر می‌رسد محمدرضا پهلوی در مصاحبه مورد اشاره همایون، آنچه در مقاله ۱۷ دی آمده است را بر زبان رانده باشد، به‌ویژه آن که اگر چنین بود مقاله یادشده به نام فرد مجهول‌الهویه‌ای چاپ نمی‌شد.

۶. همایون صریحاً اعلام می‌کند «امکان خواندن مقاله» با توجه به حضورش در کنگره حزب رستاخیز ممکن نبود، از این رو «تقریباً بلافاصله» آن را «به خبرنگار اطلاعات، که اتفاقاً در آن نزدیکی‌ها بود» داده است. حال، با امعان نظر به «مذاکره تلفنی» وزیر دربار با همایون، قاعدتاً می‌بایست همایون پی به حساسیت امر برده باشد و از این رو بسیار تأمل برانگیز است که وی از سر کنجکاوی هم که شده مقاله را نخوانده است. به‌ویژه آنکه پس از تحویل مقاله به روزنامه اطلاعات، از سوی سردبیر کل روزنامه با «وزیر اطلاعات و جهانگردی» - یعنی خود همایون - و همچنین «نخست‌وزیر» تماس

گرفته شد و نگرانی‌ها به آنان منتقل گردید، لیکن پرسش عمده این است که اصولاً به چه مناسبت همایون مقاله مذکور را به منظور چاپ تحویل روزنامه اطلاعات داد. آیا شاه، یا وزیر دربار و دفتر مطبوعاتی‌اش خواستار چاپ مقاله در روزنامه اطلاعات شده بودند؛ یا این‌که انتخاب روزنامه بر عهده وزیر اطلاعات و جهانگردی بوده است؟ به راستی، چرا همایون این مقاله را برای چاپ در اختیار روزنامه «کیهان» که آن هنگام پرتیراژترین روزنامه کشور به شمار می‌آمد قرار نداد؛ و البته، در این میان، روزنامه‌های «آیندگان» و «رستاخیز» هم گوش به فرمان همایون بودند.

۷. برخلاف مدعای همایون، به منظور چاپ این مقاله ویژه، به روزنامه اطلاعات «فشار خاصی» وارد شد و از قضا این مقاله به هیچ وجه مقاله‌ای طبیعی و عادی که حاوی مطالب معمولی باشد، نبود. خود همایون نیز در کتاب دیگر خود چنانچه بعداً خواهد آمد به وارد آوردن فشار به روزنامه اطلاعات برای چاپ مقاله اعتراف می‌کند.

۸. همایون در ارزیابی شمار خوانندگان مقاله مزبور نیز مرتکب خطای محاسباتی دیگری شده است و تصور می‌کند تنها «عده کمی» و از جمله خودش، آن را خواننده باشند؛ حال آن‌که شدت اعتراضات و پس لرزه‌های ناشی از چاپ و انتشار مقاله نه تنها حاکی از وسعت خوانندگان آن بلکه نشان‌دهنده توجه و حساسیت اقدام تحریک‌آمیزی بود که شاه، گرداننده اصلی آن محسوب می‌شد. بغض مردم با خواندن این مقاله به گونه‌ای ترکیب که ناقوس شمارش معکوس فروپاشی سلطنت در ایران را به صدا درآورد.

۹. به زعم همایون «بیشتر مطالبی که درباره آن مقاله بر زبانها افتاد، اغراق‌آمیز» بود، از جمله مقاله‌ای که چند روز پس از سقوط کابینه آموزگار در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. درباره محتوای نوشته مورد بحث همایون که مقاله‌ای به خامه محمد حیدری بود و در ۸ شهریور ۱۳۵۷ در «اطلاعات» به طبع رسید، نکاتی ارائه خواهد شد تا پی به مبالغه اغراق‌آمیز مورد ادعا برده شود.

۱۰. همایون به رغم خویشتنداری که ماهها در بیان حقایق مربوط به مقاله ۱۷ دی نشان می‌دهد تا «خاطر شاه» آسوده بماند، همچنان برخلاف ادعایش که «اکنون دیگر آن ملاحظات در میان نیست»، بسی ملاحظه‌کار است و حاضر به بازگویی بسیاری شنیده‌ها و دیده‌های خود نیست تا در آن صورت وامدار «تاریخ‌نویسان» نباشد.

همایون چندی بعد در گفت‌وگو با گردانندگان مجموعه رادیویی «داستان انقلاب» به روایت بی. بی. سی، تقریباً به تکرار آنچه نوشته است می‌پردازد.

مقاله از وزارت دربار سرچشمه گرفت، این مطلب که شاه روایت اولیه مقاله را نپسندید و گفت باید تندتر بشود درست است، روایت دوم را خیلی تندتر تهیه کردند، مطالبی که در آن مقاله آمده، بارها از طرف خود شاه و بلندگوها [تبلیغاتی آن زمان ایران گفته شده و مطالب تازه‌ای نبود که خمینی وابسته استعمار است، ارتجاع سیاه است، مخالف اصلاحات اراضی است، مخالف اصلاحات است. به طور کلی و از قدیم ایران صحنه قدرت نمایی کشورهای خارجی توسط عوامل مذهبی بوده، اینها مطالبی است که همه جا گفته شده، چیز تازه‌ای [نبوده] و هندی بودن خمینی فقط تازه‌گی داشت که او هم باز حرف دروغی نبود؛ بلکه خمینی ریشه هندی دارد یکی دوتا مطلب شخصی: شعر می‌گفته قبلاً، و تخلصش هندی بوده، اینها فقط تو آن مقاله تازه‌گی داشت. نه، مقاله ارتباط به ساواک نداشت، در دربار تهیه شد، خود شاه شخصاً در آن سهم داشت تعیین کرده به همین شکل، کسی اصلاً جرات نمی‌کرد همچین چیزی در ایران بنویسد چاپ بکند، بدون دستور شاه چون به هر حال به موجب قانون اساسی، رهبران مذهبی یک موقعیتی دارند که هر کسی به خودش اجازه نمی‌دهد، بعد هم با آن موقعیت سیاسی ایران امکان نداشت که چنین کاری را بکند، لزوم هم اصلاً کسی نمی‌دید چون به اصطلاح عوامانه کسی تو این خط‌ها نبود و بقیه‌اش هم همانطور که می‌فرمایید مقاله به من داده شد من فرستادم، دادم به خبرنگار اطلاعات - توی فرصت کنگره حزب رستاخیز هم بود - و آنها هم ایراد کردند، اعتراض کردند، که این مقاله ممکن است اسباب زحمت خودشان بشود، نه اینکه اسباب زحمت مملکت بشود، چون کسی آن موقع اصلاً تصور نمی‌کرد که با این مقاله، مملکت طوری بشود، ولی خوب، از نظر روزنامه خودشان نگران بودند، و حق هم داشتند و می‌گفتند در قم اسباب زحمت ما خواهند شد، چون آنها در جریان بودند، در قم تماس روزنامه داشتند با آنچه که می‌گذشت، قم یک پارچه دست مذهبی‌ها افتاده بود، یعنی افراطیون مذهبی، چاره‌ای نبود، گفته بودند باید چاپ بشود، باید چاپ می‌شد، دفعه اولی هم نبود، از این جور مطالب (از سوی دربار) به روزنامه‌ها فرستاده می‌شد و چاپ می‌شد.^{۸۰۲}

همایون چندی بعد در یکی دیگر از آثار مکتوب خود به وارد آوردن فشار برای چاپ مقاله در روزنامه اطلاعات اعتراف می‌کند و می‌نویسد «مقاله از دربار ناشی شده بود» اما

تقصیرات «را انداختند گردن» او.

با این که من به روزنامه فشار آوردم که این مقاله را چاپ کند، ولی مقاله از دربار ناشی شده بود و خود شاه دستور داده بود و شاه هم به دلایل متعدد و دفعه اولی هم نبود که شاه با روحانیت درمی افتاد و به آنها دشنام می گفت. یکبار وقتی که قم رفت، سخنرانی خیلی شدیدی بر ضد آخوندها کرد در ۱۵ خرداد. یک بار هم در همان سال ۱۳۵۶ سخنرانی کرد و درباره آخوندها گفت «مه فشانند نور و سگ عوعو کند». این است که این مساله تازگی نداشت.

مدیر اطلاعات با خود نخست وزیر راجع به آن مقاله صحبت کرده بود و تردیدی برایشان نبود که شاه گفته و دستور داده (پاکت وزارت دربار را که مقاله در آن بود، دیده بودند) برای آنها شک نبود. اما تمام اینها را انداختند گردن من.^{۸۰۳}

گویا پیشتر دفتر مطبوعاتی هویدا مستقیماً مقالاتی را برای مطبوعات می فرستاد، اما از هنگام روی کار آمدن کابینه جدید و بنا به توصیه همایون مقرر شد از طریق وزارت اطلاعات این قبیل مقالات سفارشی که بیشتر آن نیز یا بی نام و یا با نام مستعار بود، برای جراید فرستاده شود.

داریوش همایون می گوید: مقاله علیه حضرت آیت الله خمینی را از جایی برای من فرستادند که در یکی از جراید چاپ شود. قبل از آن «این دستگاه» به طور مستقیم مقالاتی برای مطبوعات می فرستاد و من توصیه کرده بودم از طریق وزارت اطلاعات این کار را انجام دهند، به این جهت بود که در کنگره حزب رستاخیز به دنبال تلفنی که به من شد، رییس دفتر «آن دستگاه» پاکت بزرگی را به من داد و گفت که این همان مقاله است. من وقت خواندن مقاله را نداشتم و آن را به نخستین روزنامه نگاری که برخوردیم و از قضا خبرنگار اطلاعات بود، دادم. بلافاصله و همان جا متوجه شدم که مقاله در داخل پاکت مارکدار است و به این دلیل مقاله را از پاکت بیرون آوردم و بدون پاکت آن را به خبرنگار اطلاعات دادم.^{۸۰۴}

این که نویسنده مأخذ فوق چگونه و از کجا به این سخنان همایون دست یافته بر نگارنده مکتوم است. هنگامی که در متون تاریخی با علائم «:» و یا «» مواجه می شویم،

۸۰۳. داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۹۵-۱۹۶.

۸۰۴. احمد سمعی. سی و هفت سال. تهران، شباویز، ج ۳، ۱۳۶۶، صص ۱۵۷-۱۵۸.

مفهوم نقل قول مستقیم را درک می‌نماییم، حال آن که به نظر می‌رسد آنچه روایت شده نقل به مضمون و استنباطی است. بر مبنای چنین نقل قولی مقاله‌گذاری به گونه‌ی کاملاً تصادفی، همان طور که همایون نیز بدان تصریح کرده است، به دامان «اطلاعات»ی‌ها پرتاب شده است و هیچ قصد و غرضی هم در میان نبوده است، تا چه رسد به نقشه قبلی.

اکنون پیش از پرداختن به دلایل، انگیزه‌ها، و چگونگی تهیه مقاله ۱۷ دی، ضروری است گفتارهای دیگر مربوط به این ماجرا که مفاد برخی از آنها جنبه احتمالی دارد، نیز به منظور آگاهی هر چه بیشتر آورده شود. نخست، آنچه احسان نراقی^{۸۰۵} درباره این مقاله، در زندان اوین از قول یک مسئول ساواک شنیده است.

[آن مسئول ساواک] گفت پس از این که آسیدمصطفی خمینی در نجف فوت شد و این جریان وسیله‌ای شد که در ایران مجامع ترحیم مرتباً تشکیل بشود و خلاصه عدم رضایت سیاسی به این قسم خودش را بیان می‌کرد که شاه را از این بابت خیلی عصبانی کرده بود این جلسات و مجالس ترحیم. در این بین یاسر عرفات یک تلگراف تسلیتی به آقای خمینی در نجف مخابره می‌کند. آقای خمینی در جواب به یاسر عرفات می‌گوید که درد و محنت من روزی پایان می‌گیرد که ملت ایران از شر این آدم جابر مثلاً فارغ بشود، راحت بشود... این مسئول ساواک به من می‌گفت نصیری این متن را برده بود برای شاه، به شاه نشان می‌دهد و شاه می‌گوید حالا دیگه باید جنگ را علنی کرد با روحانیون، به خصوص با آقای خمینی، بروید یک مقاله تهیه بکنید. می‌روند، دستگاه ساواک مقاله تهیه می‌کند مقاله را برای شاه می‌برد نصیری، شاه می‌گوید نه، این را تندترش کنید که بعد هم وقتی که مقاله حاضر می‌شود می‌گوید از طریق دربار بگویید که همان دربار هویدا می‌فرستد برای وزیر اطلاعات که خودش هم گفته، او هم می‌دهد به روزنامه‌ی اطلاعات و اطلاعات هم نمی‌خواهد چاپ کند و خلاصه چاپ می‌کنند، و آن جریانی که در قم و رفتند تظاهرات کردند در برابر روزنامه‌ی اطلاعات و طلاب و آن درگیری و خونریزی و اینها که بعد هم دیگه همینطور چهلم‌ها ادامه داشت.^{۸۰۶}

۸۰۵. به منظور آشنایی جامع با احسان نراقی بنگرید به: در خشت خام، گفتگو با احسان نراقی. [به کوشش]

سیدابراهیم نبوی، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸، صص ۳۷-۶۵.

۸۰۶. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران. ص ۲۶۴.

بنا به آنچه نراقی از قول یک مسئول ساواک نقل می‌کند، مسئولیت تهیه مقاله از سوی شاه به مقامات سازمان اطلاعات و امنیت کشور واگذار شد و بعد مقاله تهیه شده به دربار انتقال یافت.

دیگر، اظهار نظر مهدی پیراسته^{۸۰۷} در ملاقات خود با جرج. بی. لامبراکیس، از مقامات بلندپایه سفارت آمریکا در تهران و مشاور امور سیاسی سفارت، روز ۱۱ اکتبر ۱۹۷۸م/ ۱۹ مهر ۱۳۵۷ش در خانه رضا امینی، کارمند ارشد آژانس بین‌المللی ارتباطات است. پیراسته در این دیدار درج مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات را اقدامی احمقانه توصیف کرده، از فردی موسوم به «کاخوده» به عنوان نویسنده واقعی آن مقاله نام می‌برد.

او [پیراسته] حماقتی را که با درج مقاله اطلاعات در ژانویه ۱۹۷۸ در حمله به خمینی انجام شده بود، مطرح کرد. او باور نمی‌کرد که من ندانم نویسنده واقعی آن مقاله چه کسی بود و گفت که کاخوده، آن را نوشته و هویدا در محضر همایون آن را تصحیح کرده بود.^{۸۰۸}

مترجم اسناد باز یافته در سفارت آمریکا در تهران که از سوی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» اشغال شد، در کنار نام «کاخوده» در متن برگردان از انگلیسی به فارسی آورده است «احتمالاً آزموده»، که به هیچ وجه احتمال درستی نیست. نظر به اهمیت دانستن هویت نویسنده واقعی مقاله، به تصویر لاتین سند در انتهای کتاب مراجعه شد که در آنجا نیز با املای «Kakhoudeh» آمده بود^{۸۰۹} و معما همچنان به قوت خود باقی ماند، چرا که بی‌شک یا لامبراکیس در نگارش نام نویسنده مقاله که پیراسته او را به وی معرفی نموده، در گزارش «خیلی محرمانه» اش دقت لازم را مبذول نداشته و یا در چینش اسناد مقطع چنین سهوی به عمل آمده است، که البته نگارنده در این خصوص فرضی ترکیبی دارم که در همین فصل به طرح آن خواهیم پرداخت.

۸۰۷. مهدی پیراسته، روحانی‌زاده و اهل اراک در دوره حیات خود عهده‌دار مشاغل مهمی بود از جمله: معاون وزیر کشور، وزیر کشور، استاندار فارس، استاندار خوزستان، سفیر ایران در عراق، سفیر ایران در بلژیک، نماینده مجلس شورای ملی، دادستان تهران، و قاضی دادگستری.

۸۰۸. اسناد لانه جاسوسی. ج ۲۵، ص ۱۰۶.

۸۰۹. همان، ص ۷۳.

اما در این بخش از ارزیابی تاریخی، در برابر این پرسش قرار می‌گیریم که چه چیزی موجبات برافروختن خشم شاهانه شد که متعاقب آن دستور تهیه چنین مقاله‌ای را داد. در این باره، نخست به ارزیابی نظریه‌های مختلف، که تقریباً همگی آنها خط سیر مشخصی را دنبال می‌کند، می‌پردازیم:

پس از آغاز سال نوی مسیحی، شاه به امیر عباس هویدا، وزیر دربار شاهنشاهی دستور داد مقاله‌ای در حمله به آیت‌الله [خمینی] تهیه نماید و آن را در یکی از روزنامه‌های تهران به چاپ رساند. وقتی نسخه‌ای از مقاله پیشنهادی به شاه داده شد، شاه از ملایم بودن بیش از اندازه آن شکایت کرد و دستور شدیدتر کردن لحن مقاله را صادر نمود. زمانی که مقاله مطابق میل شاه بازنویسی شد، آنچنان تند بود که هیچ روزنامه‌ای نمی‌خواست آن را به چاپ رساند. داریوش همایون، وزیر اطلاعات با پشتیبانی جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، بالاخره روزنامه اطلاعات را وادار به چاپ مقاله کرد. مقاله که عنوانش «ایران و امپریالیسم سرخ و سیاه» بود، در ۷ ژانویه به چاپ رسید. مقاله، آیت‌الله را متهم به یک رشته حرف‌ها از جمله وابستگی به قدرت‌های خارجی و جهل مذهبی می‌کرد و نتیجه می‌گرفت که ملاهای ایران با کمونیست‌ها همراه شده بودند تا نظام موجود را براندازند.^{۸۱۰}

سر آنتونی پارسونز، سفیر سابق انگلیس در ایران نیز اظهارات «آیت‌الله خمینی» و توزیع گسترده نوار سخنرانی‌های ایشان را در جای جای ایران عامل اساسی به خشم آمدن شاه ذکر می‌کند.

مدتی بود که شاه و مقامات دولتی از پخش نوارهای بیانات آیت‌الله خمینی و تأثیر فزاینده آن در ایجاد تشنج و هیجان عمومی احساس نگرانی می‌کردند. در اوائل ژانویه تصمیم گرفته شد که برای بی‌اعتبار کردن خمینی مطالبی علیه او منتشر شود... بعضی‌ها گفتند که این کار یک تصمیم و ابتکار شخصی از سوی داریوش همایون، وزیر اطلاعات وقت بوده است، ولی با توجه به شکل حکومت پهلوی و سلسله مراتب تصمیم‌گیری در رژیم چنین تصمیمی باید از طرف شخص شاه یا ساواک یا هیأت دولت اتخاذ شده باشد.^{۸۱۱}

۸۱۰. پیر سالینجر. آمریکا در بند. تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۲، صص ۹۹-۱۰۰.

۸۱۱. آنتونی پارسونز. غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران. ترجمه منوچهر راستین، تهران، هفته، ۱۳۶۳، ص ۹۹.

در این میان احمدعلی مسعودانصاری در زمره کسانی است که در تحلیل خود ذیل «نامه رشیدی مطلق» ضمن اشاره به موضوع اختلاف نظر و درگیری هویدا با آموزگار، هویدا را مسئول «آشوبی» که در پی انتشار این مقاله پیا خاست معرفی می‌کند. به باور انصاری، نخست‌وزیر معزول با این اقدام می‌خواست دولت جدید را که در رأس آن رقیب دیرینه‌اش که اکنون هم بر صندلی قوه مجریه و هم تشکیلات حزبی تکیه داده بود، با مشکل مواجه سازد.

در مورد نامه رشیدی مطلق اینک در نزد اهل اطلاع روشن است که منشاء نگارش این نامه دفتر مطبوعاتی هویدا در دربار بود. این دفتر را فرهاد نیکوخواه، معاون سابق وزارت اطلاعات و دفتر و دستکش تصدی می‌کرد. و به هنگامی که هویدا از نخست‌وزیری به دربار آمد نیکوخواه را با خود به دربار آورد و ندانم‌کاری‌های همین دفتر بود که آن شعله را روشن ساخت و چگونگی ماجرا چنین است:

خلعتبری وزیر امور خارجه از سفارت ایران در عراق گزارشی دریافت می‌کند مبنی بر این‌که آیت‌الله^{۸۱۲} خمینی ضمن مسئله‌ای از مسایل رساله عملیه خود سلطنت را غیر شرعی اعلام کرده و این نظر تازه در چاپ جدیدی از توضیح المسایل ایشان چاپ و نشر شده است.^{۸۱۳} خلعتبری این گزارش را در شرفیابی معمول خود به عرض می‌رساند و شاه فقید که از دریافت چنین گزارشی سخت عصبانی شده بود به وزیر دربار دستور می‌دهد که در رد و ذم آیت‌الله مطلبی نوشته و به روزنامه‌ها داده شود.

پیش از این در زمان علم رسم و سنت این بود که این‌گونه اوامر را وزیر دربار به دولت ابلاغ می‌کرد و وزارت اطلاعات بر حسب وظیفه ترتیب کار را می‌داد. اما این بار وزیر دربار، احیاناً به دلیل همان درگیری که با آموزگار داشت، خواست که از بالای سر دولت عمل کند و تصمیم گرفت که حداقل تهیه متن را دفتر مطبوعاتی خودش انجام دهد و آن نامه مرموز بدین ترتیب در خود دربار نوشته شد. این که نویسنده آن چه کسی بود و چرا آن لحن تند و توهین‌آمیز بکار گرفته شد خود داستان دیگری است. قطعی این‌که، آن نامه به دستور هویدا و به وسیله نیکوخواه بدون اطلاع دولت و وزارت اطلاعات تهیه شد و چون سابقه نداشت که دربار مستقیماً مطلبی را

۸۱۲. در اصل: اله، که تا به آخر تصحیح شد.

۸۱۳. لازم به توضیح است که رساله عملیه و توضیح المسائل، جای طرح مسائلی در خصوص غیر شرعی بودن سلطنت پهلوی و امثال ذالک نیست که به ذهن نویسنده چنین توهمی رخنه کرده است.

برای چاپ به روزنامه‌ها بدهد برای چاپ آن از طریق وزارت اطلاعات اقدام شد. این درست مقارن ایامی بود که کنگره حزب رستاخیز در سالن ۱۲ هزار نفری استادیوم آریامهر تشکیل شده بود و آموزگار با انتخاب مجدد به دبیر کلی حزب و در اختیار گرفتن هر دو سمت دبیر کلی و نخست‌وزیری خود را پیروز صحنه می‌دانست و درست، مقارن احساس پیروزی آموزگار، هویدا مشت خود را، که همان نامه کذا باشد، به طرف او پرتاب کرد و این نامه در بسته را فرستاده دربار به داریوش همایون، یعنی وزیر اطلاعات و جهانگردی کابینه آموزگار، و در زمانی که در کمیسیون قانون اساسی کنگره شرکت داشت تسلیم کرد و او که از همه جا بی‌خبر بود و تصور می‌کرد دستور از بالاست و او باید مجری منویات باشد. آن پاکت در بسته را که آرم دربار هم داشت، به خبرنگار اطلاعات که در کنگره حضور داشت سپرد، با تاکید بر این امر که باید در اولین فرصت به چاپ سپرده شود و آن نامه پس از یکی دو روز معطلی در اطلاعات در صفحات داخلی روزنامه به چاپ رسید و شد آنچه که نباید بشود. در آن زمان هویدا که می‌خواست دولت را با مشکل روبرو کند، شاید خودش هم نمی‌دانست که چه آشوبی برپا می‌شود. آشوبی که حتی سر خود او را به باد خواهد داد. ۸۱۴

فراخوان مبارزه از نجف

اکنون به منظور فهم هرچه بهتر و بیشتر این اقدام خطرزای که ارکان حاکمیت پهلوی را لرزاند، لازم است دقیق‌تر با آنچه موجبات برافروختن خشم شاه شد، آشنا شویم. به طوری که از نقل قول‌های آورده شده نیز به صورت مستقیم و غیرمستقیم برمی‌آید، در یکم آبان ۱۳۵۶ ستارهٔ جان آیت‌الله سیدمصطفی خمینی، ولد ارشد آیت‌الله العظمی خمینی به گونهٔ مرموزی خاموش گشت. این رخداد موجب شکل‌گیری مجالس ترحیم گسترده و در نوع خود بی‌سابقه‌ای شد که تا ۱۱ آذر ماه - مقارن چهلمین روز درگذشت ایشان - ادامه یافت. در فاصله ۷۷ روزهٔ رحلت آقا زاده مرجع تقلید شیعیان تا انتشار مقالهٔ توهین آمیز در اطلاعات، همچنین مراسم اربعین ارتحال تا ۳۶ روز بعد که مقالهٔ کذایی به چاپ می‌رسد، آیت‌الله العظمی خمینی در چهار نوبت طی مکاتیب و سخنانی، به جنب و جوش نهضت اسلامی علیه حاکمیت پهلوی دوم شدت می‌بخشند. نخست، پاسخ

ایشان در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۶ به تلگراف تسلیت یاسر عرفات، رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین به مناسبت فقدان آیت‌الله سیدمصطفی خمینی؛ در بخشی از این نامه آمده است:

ما در طول پنجاه سال سلطنت غیر قانونی دودمان سیاه روی پهلوی که مستقیماً و به حسب اعترافات شاه فعلی مأمور اجانب بوده‌اند، مبتلا به مصائبی بوده‌ایم که «تصغر عنده المصائب»^{۸۱۵} ما در زمان شاه سابق شاهد کشتارها، چپاول‌ها، اختناق‌های طاقت فرسا بودیم. ما شاهد قتل عام مسجد گوهرشاد جنب حرم مطهر ثامن‌الائمه علیهم‌السلام بودیم. ما شاهد اسارت علمای بزرگ خراسان و آذربایجان و قتل بعض آنها بودیم. ما شاهد چیزهایی بودیم که تفصیل آن در تاریخ آتیه ثبت خواهد شد.

ما در زمان شاه فعلی شاهد فجایعی بودیم که روی چنگیز را سفید کرد. شاهد قتل عام فحیح غیر انسانی پانزده خرداد (دوازدهم محرم) بودیم که عدد کشتگان آن به قراری که می‌گویند بر ۱۵ هزار نفر بالغ و تعداد زخمی‌ها را خدا می‌داند. ما شاهد هجوم به مدارس دینی و دانشگاه‌ها بودیم که در آنها قتل و غارت‌های فراوان و اهانت به قرآن کریم و کتب مقدس اسلامی و هتک و ضرب طلاب علوم دینی و آتش زدن کتاب‌های آنها و در دانشگاه ضرب و جرح جوان‌ها و دختران بودیم. ما شاهد زندان‌های مملو از علما و دانشمندان و آزادی خواهانی که در آنها شکنجه‌های قرون وسطایی امری عادی بوده و هست بودیم.

ما شاهد بودیم که در زمانی که مسلمین با کفار اسرائیل در حال جنگ بودند، دولت ایران به امر شاه دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت... ما شاهد کمک‌های این مرد سیاه دل به اسرائیل بودیم... ما شاهد به اصطلاح «اصلاحات ارضی» بودیم که زراعت ایران را به باد داد و... ایران را به شکل مستعمره برای آمریکا درآورده است...^{۸۱۶}

دوم، پیام آیت‌الله‌العظمی خمینی در ۲۱ آبان ۱۳۵۶ که پس از رحلت فرزندان خطاب به ملت ایران صادر شد. در ابتدای پیام، ایشان «از عموم طبقات ملت ایران که در

۸۱۵. یعنی، مصیبت‌های دیگر در برابرش خوار و ناچیز می‌گردد.

۸۱۶. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی (مدظله‌العالی). تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۲۴۷-۲۴۸.

این حادثه ناگهانی اظهار محبت و همدردی نموده تشکر کردند؛ و در قسمت‌های دیگر آورده‌اند:

این تظاهرات عظیم در این فرصت، جواب قولی و عملی به یاوه سرایی‌های چندین ساله این عنصر نالایق بود که تمام حیثیت و شرافت و استقلال و اقتصاد این ملت بزرگ شریف را پایمال هوی خود و فامیل چپاولگر خود نمود. این تظاهرات برای شخص نبود، اظهار تنفر از دستگاه جبار و فراندوم حقیقی و رای عدم اعتماد به دستگاه خیانتکار بود.

باید اینها بدانند که اگر یک روز در پناه سر نیزه اجانب نباشند ملت نجیب ایران انتقام خون جوانان و عزیزان خود را از آنها می‌گیرند... نویسندگان نیز نمی‌توانند در این محیط خفقان و ارباب هسته مرکزی جنایات را که شخص شاه است معرفی کنند... تمام گرفتاری ملت ایران در این پنجاه سال سلطنت غیرقانونی دودمان خیانت‌کار پهلوی از شخص آن پدر و این پسر سیاه‌روی بوده و هست؛ اینها بودند و هستند که دستشان تا مرفق در خون ملت مظلوم فرورفته. آن پدر که قتل عام مسجد گوهرشاد و اهانت به مرقد مطهر ثامن الحجج علیه‌السلام کرد و این پسر که قتل عام ۱۵ خرداد را مرتکب شد و اهانت به مرقد مطهر فاطمه معصومه نمود؛ آن پدر که علمای بزرگ و فقهای عظیم‌الشان و آزادی‌خواهان را به جرم حق‌گویی حبس و زجر و شکنجه و تبعید و کشتار کرد و این پسر که همان معامله را سخت‌تر با علماء و خطبا و آزادی‌خواهان و روشنفکران و سایر طبقات نمود؛ آن پدر که چنان سلب آزادی از ملت کرد که نه حق یک کلمه حق‌گویی داشت و نه مجلس و نه مطبوعات و این پسر که همه می‌بینید و حال طبقات ملت و مجلس و مطبوعات به همه معلوم است؛ آن پدر که تمام املاک شمال را با زور و حبس و تبعید و قتل از مردم گرفت و برای خودش ثبت داد و این پسر که ذخائر ملت را در بانک‌های خارجی انبار کرد و خون مردم را خود و فامیل و بستگانش تا آخرین قطره مکیده و می‌مکند...

این رنج‌دیده‌ها و مصیبت‌کشیده‌ها محال است با این دودمان آشتی کنند و با ادامه سلطنت باطل ولو برای یک روز موافق باشند... ملت، آن دودمانی را نمی‌خواهد که تمام مقدسات و مقدرات آنها را به دست اجانب سپرده...^{۸۱۷}

سوم، پاسخ آیت‌الله‌العظمی خمینی به تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۵۶ به نامه تسلیت

دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور به مناسبت درگذشت ناگهانی فرزندشان است که چکیده گزاره‌های مهمی از آن آورده می‌شود:

من به شما و سایر برادران که در داخل کشور زیر چکمه پلیس و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها به سر می‌برند و با محرومیت‌ها و مصیبت‌های جان‌فرسا دست به گریبان هستند و به خاندان کسانی که در راه حق، زیر شکنجه شاه جان خود را فدا کردند، امید نصرت و پیروزی می‌دهم... من به این جنبش و بیداری عمومی که در کشورهای اسلامی عموماً و در ایران خصوصاً پدید آمده و به این تنفر و انزجار عمومی از دستگاه‌های ظلم و وحشی‌گری و استعمار و استعمارگران، امیدها دارم. این بیداری و تنفر عمومی موقت و زودگذر نیست و تا پایان دادن به دستگاه جباران و خاتمه دادن به ظلم ستمکاران ادامه دارد...

و باید شاه و دار و دسته‌اش بدانند که چه در ملاقات با رئیس‌جمهور امریکا موفق به تجدید نوکری و تثبیت مقام غیرقانونی بشود یا نشود، ملت ایران او را نمی‌خواهند و دست از مبارزه بر نمی‌دارند تا انتقام جوانان به خون آغشته خود را بگیرند... ۸۱۸

چهارم، بیانات مهم امام خمینی در فقدان فرزندشان در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۵۶، یک هفته پیش از درج و انتشار مقاله ۱۷ دی ماه در روزنامه اطلاعات، است که مشروح‌ترین آن هم به شمار می‌آید و خلاصه‌ای از آن که به کارمان می‌آید، عیناً نقل می‌شود:

الآن این دولت ایران رسمی نیست، دولت رسمی نیست، قانونی نیست. الآن این وکلای ایران قانونی نیستند، اینها رسمی نیستند. به حسب قوانین اساسی، این مجلس ایران الآن رسمی نیست... در زمان این مرد سیاه‌کوهی، در زمان این رضاخان قلدر نانجیب، یک قیام از علمای اصفهان بود، علمای اصفهان از اصفهان آمدند به قم و علمای بلاد هم از اطراف جمع شدند در قم و نهضت کردند برخلاف اینها... اصلاحات ارضی برای ما کردند، چه کردند؟ آن اصلاحات ارضی که خدا انشاءالله لعنتشان کند، اینها این کار را کردند که زراعت را از دست مردم به کلی گرفت... زراعت ایران را فلج کردند... باید خجالت بکشید از این اصلاحات ارضی‌تان... اگر این مرد پایش یک خرده‌ای محکم بشود، همچو لطمه‌ای بزند به

مردم که آن طرفش پیدا نباشد... ۸۱۹

به طوری که از فرازهای منقول آشکار است، پس از یک دوره کوتاه مدت رکود و علی‌الظاهر آتش زیر خاکستر، لحن رهبر انقلاب اسلامی بار دیگر به شدت گزنده و متوجه شاه می‌گردد، به طوری که او را کانون فتنه، فساد، و جنایت معرفی می‌کند. شاه که فردی ضعیف‌النفس بود سرمست از آنچه اقتدار و محبوبیتش می‌پنداشت، نظر به اطمینانی نیز که در تهران از سوی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور منتخب حزب دموکرات آمریکا به وی داده شد، دست به ناشیگری بزرگی زد و بدون شناخت صحیح از اوضاع و احوال آن روز جامعه و اطمینان از ریسکی که مبادرت بدان می‌ورزد در دامی که خود گسترانده بود افتاد. شاید هم این نوعی تاکتیک حساب‌شده‌ای بود که از سوی امام اتخاذ شد تا شاه را که طاقت عدم پاسخ‌گویی به این‌گونه حملات را نداشت، این مرتبه در موقعیت حساس و ویژه‌ای به رویارویی و مبارزه بطلبد. و از این روست که از نگاه برخی تحلیلگران وقایع تاریخ سیاسی معاصر ایران، به خصوص پدیده انقلاب اسلامی، و یا حتی دولتمردانی چون همایون، مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات، پاسخی بود به حملاتی که آیت‌الله‌العظمی خمینی آغازکننده دور تازه آن بود. به تعبیر همایون، سخنانی که از نجف برخاست و به گوش آخرین شاهنشاه ایران رسید، بر او گران آمد و تصمیم بر پاسخ‌گویی گرفت.

بله آن مقاله مسلماً پاسخی بود به حملات خمینی به شاه و شاه کمتر چیزی را پاسخ نگفته می‌گذاشت، حتی توهین [یک] روزنامه درجه سه اروپایی برایش یک امر شخصی تلقی می‌شد و تمام دستگاه اطلاعاتی و خارجی کشور به کار می‌افتاد برای این‌که به اصطلاح یک جوابی به او بدهند، حالا آن جواب سبب می‌شد که از همان حمله بزرگتر بشود، آن بحث دیگری است. نه، شاه حقیقتاً زخمی شد از این حملات، چون در اوج قدرت و محبوبیت خودش را می‌دید و احساس می‌کرد که اگر زمان مبارزه‌ای هست همان وقت است. چون شاه آن وقت [سرطان داشت] از یاد نبریم که می‌دانست که در حال مرگ هست و تصور می‌کرد که باید کار را یکسره کند از موضع قدرت، برخوردار شاه با روحانیت شیعه یعنی قسمتی از روحانیت شیعه که برای در دست گرفتن قدرت مبارزه می‌کرد، این بار اجتناب‌ناپذیر بود، این یک

مسیری را هر دو طرف می‌پیمودند که هیچ راهی جز برخورد و تصادم در آن نبود. فراموش هم نباید کرد که آن مقاله، پنج، شش روز، چهار، پنج روز بعد از دیدار کارتر از تهران منتشر شد، کارتر قوت قلبی به شاه داد که برایش قابل تصور نبود، به خیلی از حدود متعارف دیپلماتیک تجاوز کرد و در نتیجه شاه احساس کرد که دیگه محلی برای نگرانی نیست و الان وقتش هست که مبارزه‌ای که خمینی پیش کشیده و شروع کرده پاسخ بدهد.^{۸۲۰}

بر مبنای اظهارات برخی رجال حاکمیت پهلوی می‌توان چنین نتیجه گرفت که مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات نه به دفاع از نظام در برابر حملات آیت‌الله العظمی خمینی، بلکه در امتداد سیاست حزب دموکرات آمریکا و گشایش فضای باز سیاسی به منظور ظهور و بروز توان نیروهای مخالف، به ویژه اسلامگرایان بوده است. بنا به آنچه احسان نراقی نقل می‌کند:

شبی در یک مراسم میهمانی احمد قریشی را دیدم و به او گفتم: این نوشته [مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶] چقدر احمقانه بود؛ گفت: در جلسه کمیته مرکزی حزب رستاخیز همین موضوع مطرح بود. داریوش همایون هم آنجا بود و گفت: ما آب ریختیم در سوراخ مورچه تا مورچه‌ها بیرون بیایند. تر آقایان این بود کسانی که اهل مبارزه هستند خود را نشان دهند. شاه در مقابل سیاست حزب دموکرات آمریکا و کارتر در خصوص باز شدن فضای سیاسی، هدفش آن بود که اگر ما آزادی بدهیم اسلامی‌ها با توده‌های سربلند خواهند کرد. بنابراین شاه مایل بود با این کار سر و صدای بلند شود و مخالفین مذهبی حکومت نمایان شوند.^{۸۲۱}

نقل قولی که محل مذاقه و تحلیل آن از ابعاد گوناگونی حائز اهمیت است.

ریسک خطرناک

جیمی کارتر پس از خط و نشان کشیدن‌هایی که در خصوص ایجاد و گسترش فضای باز سیاسی در ایران با محمدرضا پهلوی داشت، سرانجام در ۱۰ دی ۱۳۵۶ برای یک

۸۲۰. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران. ص ۲۶۸.

۸۲۱. منبع شفاهی، احسان نراقی. بنگرید به گفت‌وگو با احسان نراقی در تاریخ معاصر ایران (فصلنامه). تهران،

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۶، ش ۲۴، ۱۳۸۱.

سفر هفده ساعته در شب سال نو میلادی وارد تهران شد و روز بعد همراه با سایروس و نس، وزیر امور خارجه و برژینسکی، مشاور امنیت ملی خود، تهران را ترک کرد. کارتر در ضیافت شامی که شاه برای او ترتیب داده بود اظهار داشت که «ایران به دلیل رهبری بزرگ شاه، به جزیره ثبات در یکی از آشوب‌زده‌ترین مناطق جهان تبدیل شده است».

به‌رغم امارات و قرائن چندی که با اعتماد به مفاد آن می‌توان بدون کوچک‌ترین تردید و اندک شبهه‌ای شاه را عامل اصلی و دستوردهنده^{۸۲۲} تهیه مقاله ۱۷ دی ماه دانست، با این وجود چنانچه ذکر شد، نام همایون در افواه عامه و همراهان جریان انقلاب، به مثابه «احمد رشیدی مطلق» واقعی، برده می‌شد. مورد دیگر از آن را می‌توان در مذاکره^{۸۲۳} مورخ ۱۵ مرداد ۱۳۵۷ علی اصغر حاج سیدجوادی با رحیم صفاری^{۸۲۴} ملاحظه کرد. به گمان رحیم صفاری، چون بسیاری دیگر، احمد رشیدی مطلق همانا داریوش همایون است. حال آن‌که به نظر حاج سیدجوادی، همایون پاکتی از دربار که حاوی آن مقاله بود را دریافت کرده، دستور چاپش را می‌دهد. در این میان حاج سیدجوادی از فرصت بهره برده جاه‌طلبانه، و البته خیالپردازانه، به صفاری اظهار می‌دارد که قرار بوده مقاله‌ای که در اطلاعات درج شود علیه خود او باشد، که البته در نوع خود اظهار نظر منحصر به فردی است.

سیدجوادی گفت آقای صفاری، داریوش همایون و جعفریان چه کنند؟ اینها از شاهنشاه دفاع نمی‌کنند، از موجودیت خودشان دفاع می‌کنند. اگر این رژیم نباشد آقای جعفریان و داریوش همایون چه دارند. ده سال، دوازده سال می‌گذرد که من توی اطلاعات بودم، این مرد یک مترجم ساده وزارت [روزنامه] اطلاعات بود که تازه از حروف چینی به اینجا رسیده بود و حالا شده وزیر و این نسبت به آزادی‌کینه دارد، این مسئول رژیم و حفظ آن نیست، این یک خصومت شخصی نسبت به آزادی دارد. توی همان خراب شده‌ای که جنابعالی و بنده بودم کجا یک فرد چهل ساله را می‌آورند که وزیر بشود، بدون سابقه...

یک پسر عقده‌دار، شل و پدرسوخته و بی‌شرف که رفته خواهر زاهدی را گرفته و

۸۲۲. رحیم صفاری، از اعضاء سابق «حزب زحمتکشان ملت ایران»، عضو «انجمن طرفداران آزادی و حقوق بشر»، و پدر داماد تیمسار سپهبد صمدیان‌پور، رئیس شهربانی کل کشور است. نک: داریوش همایون به روایت استاد ساواک. صص ۲۴۴ و ۲۴۹.

جاسوس سیا و اسرائیل می‌باشد باید وزیر بشود و به خمینی فحش بدهد. شما بودید این کار را می‌کردید؟... همان مقاله را می‌کردید توی.... هویدا ولی ایشان وزیر دربار است و آنجا نشسته مثل یک مأمور ساده سازمان امنیت، این کار را بکن چشم، آن کار را نکن چشم. بنده خبر دارم خودش تلفن کرد به آقای فرهاد مسعودی که جا نگهدارند که بنده می‌خواهم یک مقاله علیه حاج سیدجوادی بنویسم، بعد بیچاره فرهاد گفته اگر حمله مستقیم بود نگهدارید تا من خودم تصمیم بگیرم...

صقاری گفت شما تمام ایران را بگردید اگر رشیدی مطلق را که به آقای خمینی فحش داده پیدا کردید جز این که مادر داریوش همایون را زحمتی داده باشد. سید جوادی ضمن تایید آن اظهار داشت این پاکتی بود که آقای هویدا از دربار فرستاده و ایشان هم چاپ کردند و اصلاً این مادر... و زن... (منظور داریوش همایون) خودش دست به قلم دارد. خودش مقاله می‌نویسد و چاپ می‌کند.^{۸۲۳}

صرف نظر از تحلیلگران وقایع سیاسی در آستانه انقلاب اسلامی ایران، دولتمردان و حتی نظامیان حاکمیت پهلوی نیز بر این باورند که چاپ و انتشار مقاله ۱۷ دی ماه روزنامه اطلاعات را می‌توان نقطه عطفی در آغاز اعتراضات و مخالفت‌های مردم دانست. سرتیپ پرنیانفر، رئیس ساواک تهران در جلسه مورخ ۲۹ مرداد ۱۳۵۷ بلند پایگان و فرماندهان نظامی در دفتر رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران که به ریاست ارتشبد غلام‌رضا ازهارى برگزار شد، در ارزیابی این که «چرا وضع بدین جا کشیده شده است و عوامل مؤثر در ایجاد این وضعیت چه مواردی بوده است»، پس از ذکر دلایلی، درج مقاله جنجالی در روزنامه اطلاعات را از جمله این عوامل برمی‌شمرد.

در تاریخ ۲۵۳۶/۱۰/۱۷ با درج مقاله‌ای علیه خمینی در روزنامه اطلاعات با بیدار کردن... خوابیده‌ای به این آشوبها دامن زده شد. در ابتدا آیات موافق دولت و بی‌طرف به عنوان اهانت به مرجع تقلید همگامی نموده و با انتشار نشریات و پیام‌هایی حملاتی را به دولت وارد و جلسات اعتراض در اکثر شهرستان‌ها تشکیل که حوادث شهرهای قم، یزد، تبریز، جهرم و دیگر شهرستان‌های کشور را به دنبال داشته و با استفاده از مجالس یادبود (مانند فوت شیخ احمد کافی، برادر آیت‌الله شیرازی و آیت‌الله آخوند همدانی) حوادث و برخورد جدیدی را در دیگر

۸۲۳. همان، صص ۲۴۶-۲۴۹. درباره نقطه چین‌ها که در سه موضع متن رونویسی شده سند دیده می‌شود، لازم است توضیح دهیم که نقطه چین‌ها در تصویر سند ساواک به این صورت آمده است.

شهرستان‌ها نیز ایجاد و با کشته شدن تعدادی از افراد کوشش می‌نمایند که تشکیل مجالس ختم هفتگی و چهلم همچنان پابرجا بماند. در حال حاضر با استفاده از پوشش ماه مبارک رمضان تعداد مجالس مذهبی و تعداد جمعیت به نحوه چشمگیری افزایش یافته و سخنان گویندگان مذهبی بسیار حاد و اهانت‌آمیز گردیده است.

خمینی با صدور پیام‌هایی تشکلی برای برگزاری ختم فرزندش ایجاد و پس از درج خیر روزنامه اطلاعات در ۲۵۳۶/۱۰/۱۷ فعالیت خود را تشدید نموده و با توزیع نشریات و مصاحبه با نمایندگان مطبوعات خارجی و خبرگزاری‌ها و ارتباط با نمایندگان خود در داخل کشور صدور دستورالعمل درباره ۱۵ شعبان، بستن بازار، روش و عاظ در ماه مبارک رمضان، مردم را به قیام مسلحانه علیه رژیم و تشکیل حکومت اسلامی تحریک نموده است به نحوی که در اکثر مجالس مذهبی گویندگان حملات مستقیمی به شخص شاهنشاه آریامهر نموده و خمینی و اقدامات وی را تأیید می‌نمایند.^{۸۲۴}

شاید نیاز به یادآوری نباشد که از سوی امام خمینی که راهبری نهضت اسلامی را عهده‌دار بود هیچ‌گاه مردم به «قیام مسلحانه» علیه رژیم پهلوی دعوت نشدند. اصولاً رهبر انقلاب اسلامی نظر خوشایندی نسبت به اقدام و مبارزه مسلحانه علیه نظام پهلویستی نداشت. به هر حال، نظامیان عالی‌رتبه دیگر ارتش شاهنشاهی نیز چون سرتیپ پرنیانفر می‌اندیشیدند. یک نمونه دیگر، سپهبد صمدیان‌پور، رئیس شهربانی کل کشور است که در جلسه مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ شورای امنیت ملی و هیأت دولت اظهار می‌دارد:

ریشه این ناراحتی‌هایی که ما داریم از ۱۷ دی سال گذشته شروع شده، روز ۱۷ دی به مناسبت روز آزادی زنان، یک مطلبی در روزنامه اطلاعات نوشته شد که بر علیه فردی که فعلاً در ایران نیست. از فردای آن روز یعنی ۱۸، اول شهر قم متشنج شد و در تهران هم باز تشنجاتی بود که منجر شد به روز ۱۹ دی، در قم همه اعتصاب کردند و پلیس هم مجبور شد که وظیفه قانونی خود را عمل بکند.^{۸۲۵}

۸۲۴. ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۳۶-۳۷.

۸۲۵. تصمیم شوم جمعه خونین. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۴۶-۴۷.

احسان نراقی نیز از جمله افرادی است که چاپ و انتشار مقاله ۱۷ دی ماه را موجب به خطر افکندن «اساس رژیم مملکت» و کشته شدن میلیون‌ها نفر می‌پندارد! وی از این‌که شاه موفق به بهره‌برداری از این واقعه شومی که به تحریک هویدا انجام گرفت نشده است، اظهار تأسف می‌کند و البته راه‌حل برون‌رفت از آن بحران را به گونه‌ای که در نقل قول زیر خواهید خواند چنین ترسیم می‌نماید.

به: ۳۱۲
از: ۱۱-۵۲۰
شماره گزارش: ۱۱۹۲۰/۱۴۸۶۵
تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۵۷/۷/۱۱

طبقه‌بندی حفاظتی
گزارش خبر
منبع: ۱۵۸۵

تاریخ گزارش: ۵۷/۷/۱۳

موضوع: دکتر مهدیان

احسان نراقی ضمن صحبت با نامبرده باز اظهار داشت من امروز عصر رفتم منزل آموزگار و وزیر اطلاعاتش هم نشسته بود (داریوش همایون)، از او سوال کردم که مقاله آقای هویدا با اجازه شما چاپ شد یا بدون اجازه شما. گفت که به ما انداختند. گفتم دستگاه سازمان امنیت که یک خط را هم سانسور می‌کرد به او هم انداختند و یا یک توطئه بوده است. خلاصه آنچه مسلم است این یک نکته بوده که بابت مقاله اساس رژیم مملکت را به خطر انداخت و میلیون‌ها نفر را هم به کشتن داد. حال این سوال مطرح است که چرا از این جریان بهره‌برداری شاه نکرده خود یک سوالی است. سوال دوم این است که چرا هویدا می‌گردد. به هر حال من آموزگار را کشاندم به کناری و دو به دو صحبت کردیم و ذکر خیر شما شد.

به هر صورت من نتیجه گرفتم که هویدا روی چاپ همین مقاله برداشته شد لکن برای جامعه مشخص نیست. آن‌گاه دکتر مهدیان اظهار داشت خوب اگر من این مطلب را بنویسم و چاپ شود و رفت و شکایت کرد چه می‌شود و بعداً اگر فراماسونری با من درافتاد آن وقت چه کنم. احسان نراقی پاسخ داد که هویدا چنین جرأتی نمی‌کند که شکایت کند و فرصت این رسیده که اگر مردم بیدار شوند فراماسون‌کشی شروع می‌شود، یعنی بدان‌که فراماسون‌کشی در این کشور شروع خواهد شد. هنوز اثرات شوم این تحریک هویدا روی مردم هست و دارند خودشان هم دامن می‌زنند.

دکتر سوال کرد که داریوش فروهر اقرار کرد که هویدا نوشته است این را، که احسان گفت بله. آن‌گاه دکتر مهدیان اظهار داشت خوب پس ما شاهد زیاد داریم و

آمریکایی‌ها خرابی‌ها را باید بیدار شود که این بازی‌ها از دویست سال قبل علیه این‌ها بوده و هنوز هم هست و این ضربه عجیب است که به این مملکت زده‌اند... من این مسئله را نوشته‌ام و هنوز پاک‌نویس نکرده‌ام، فردا تکمیلش می‌کنم تا ببینم به چاپ می‌رسد یا خیر. احسان گفت به این آقایان بگویید یا مرد و مردانه از وجود من استفاده کنید و مقالات مرا چاپ کنید و یا این‌که چون فکر نمی‌کنم مقاله ترا چاپ نکنند چون می‌ترسند سر آن مقاله چون اگر چاپ نکردند دو مرتبه همان مسئله قدیمی را عنوان می‌کنم، وانگهی این مقاله را به کیهان می‌دهیم یا چاپ می‌شود و یا این‌که زیرا کس می‌کنیم، که مهدیان گفت خیر، همان می‌دهیم به فردوسی، که احسان نراقی اظهار داشت بهتر است بدهید به کیهان و اگر آشنایی ندارید من می‌دهم چاپ کنند و اگر نکنند آنها را تهدید می‌کنم. دکتر گفت حال فرصت هست، چند روز دیگر با هم می‌نشینیم و تصمیم می‌گیریم، آن‌گاه نراقی اظهار داشت که واقعاً مسئله عجیب بوده است با یک مقاله اساس یک مملکت به هم پاشیده شد که مهدیان گفت درست است آنها می‌دانسته‌اند که این‌ها شبکه دارند. نراقی سپس افزود که من نمی‌دانستم شریعتمداری در لوموند به این مطلب اشاره کرده و این مطلب را آموزگار به من گفت و حتی آموزگار به من گفت که این را بدان که هویدا به شدیدترین وضعی مجازات خواهد شد. حال صبر ارباب زیاد است و یک‌بار به خدمت همگی خواهد رسید، که دکتر اظهار نمود این مطلب را ارباب خیانت به خودش تلقی نموده، که نراقی پاسخ داد خیانت به خود و همه چیز، آن‌گاه افزود که امینی هم مشغول فعالیت است ولی من خیال نمی‌کنم که در هیچ کجای دنیا و تاریخ چنین جنایتی را با یک تحریک انجام داده باشند و هویدا انجام داد و اقتصاد و امنیت کشور را از بین برد و دستور ارباب خود را انجام داد. هیچ نوکری در هیچ کجای دنیا به اربابش چنین خدمتی نکرده و خیانت به مملکت.^{۸۲۶}

افزایش تکاپوی اجتماعی و سیاسی شماری از اندیشمندان سرشناس در حاکمیت پهلوی، و از جمله آنها دکتر احسان نراقی، به‌ویژه در خلال او‌جگیری نهضت اسلامی مغفول نیست، لیک از سیاق‌گفتار نراقی می‌توان به سهولت دریافت که تلاش شگفت‌انگیزی به منظور دادن آدرس غلط و معرفی هویدا به‌عنوان عامل اصلی بحران در جامعه و پنهان‌سازی شاه صورت می‌گیرد و حال آن‌که هویدا به دستور مستقیم

شخص شاه مسئولیت سفارش و تهیه مقاله را عهده‌دار شده و آن را پس از آماده‌سازی به رؤیت شاه می‌رساند که از قضا از او - وزیر دربار - خواسته می‌شود تا نسبت به شدیدالحن ساختنش اقدام کند و حالا دیگر برای کمتر پژوهشگری این شک باقیمانده است که مقاله ۱۷ دی بنا به فرمان کدامین «اریاب» آماده شده است؛ نه این‌که هویدا مقرر نیست، اما به زیر ذره‌بین بردن تنها او محل مذاقه است.

چند روز قبل از چاپ این مقاله کذایی، نصیری در دیدارش با شاه گزارشی در مورد واپسین اعلامیه‌ی آیت‌الله خمینی تقدیم کرده بود. اعلامیه به مناسبت مرگ فرزند ارشد آقای خمینی صادر شده بود و در آن آیت‌الله گفته بود که غم و درد مرگ فرزند، در مقابل غمی که به خاطر جنایات رژیم پهلوی در ایران احساس می‌کند، یکسره رنگ می‌بازد. لحن تند اعلامیه شاه را به خشم آورد. در جا دستور داد ساواک مقاله‌ای در جواب اعلامیه تدارک کند و در آن آیت‌الله خمینی را از روی کینه به‌عنوان هندی زاده‌ای که جاسوس بیگانه بود به باد حمله بگیرد. (گفتگو با «مقام عالی‌رتبه امنیتی»)

شاه در همان روز، بی‌آن‌که به ساواک چیزی بگوید، به هویدا هم دستوری مشابه داد. هویدا هم بلافاصله کار تهیه مقاله را به دو نفر از همکارانش محول کرد. چهل و هشت ساعت بعد از فرمان خشم‌آگین شاه، هویدا به داریوش همایون، که در آن زمان وزیر اطلاعات بود، زنگ زد و گفت: «مقاله‌ای هست که باید آن را به فرمان اعلیحضرت چاپ کنید. آن را به وسیله‌ی پیک مخصوص به دفتر کارتان فرستادم.» (گفتگو با داریوش همایون، بلمونت، کالیفرنیا، ۶ ژوئن ۱۹۹۹)

دقایقی بعد، یکی از کارمندان دفتر هویدا وارد اتاق کار همایون شد. پاکتی مهر و موم شده به همراه داشت. از پاکت‌های رسمی وزارت دربار بود. زردرنگ و منقش به علامت ویژه‌ی دربار. همایون بی‌آن‌که مقاله را بخواند، یا حتی پاکت را باز کند، آن را برای سردبیر روزنامه‌ی اطلاعات فرستاد. دستور داد که به چاپ اقدام کنند. وقتی از او پرسیدم که چرا پاکت را باز نکرد، جوابی ساده داشت می‌گفت: «چون می‌دانستم اگر امر شاه باشد، دیگر چاره‌ای جز چاپ مقاله نخواهیم داشت.» (گفتگو با داریوش همایون)

وقتی متن مقاله به‌دست دبیران اطلاعات رسید، بلافاصله سراسیمه به همایون زنگ زدند. می‌گفتند از چاپ این متن معذورانند. می‌گفتند لحنی آشوب‌زا دارد. همایون به جمشید آموزگار متوسل شد. شرح ماجرا را گفت و پاسخ نخست‌وزیر هم

کوتاه و قاطع بود. می‌گفت اگر اعلیحضرت به چاپ مقاله فرمان داده‌اند، چاره‌ای جز چاپ آن نیست. به‌رحال، به‌رغم این تردیدها و هشدارها، سرانجام نه سردبیر اطلاعات، نه نخست‌وزیر و نه وزیر اطلاعات مملکت هیچ کدام جرأت سرپیچی از فرمان شاه را پیدا نکرد و مقاله چاپ شد و غوغایی برانگیخت. در شهرهای مختلف تظاهرات خونینی علیه مقاله آغاز شد. به‌علاوه، انگار این تظاهرات مسری بود. هر کدام به چندین تظاهرات تازه دامن می‌زد و بالاخره تب تظاهرات چنان بالاگرفت که تنها انقلاب درمانش بود.

گرچه از همان زمان، نقش هویدا در تدارک این مقاله بیش و کم مسجل و معروف بود، اما انگیزه‌ی او در تدوین سریع چنین متنی روشن نبود و نیست. طبعاً یکی از علل مشارکت او در این کار این واقعیت بود که او نیز چون آموزگار و همایون و دبیران اطلاعات سرپیچی از فرمان شاه را یکسره نامیسر می‌دانست. ولی در عین حال از همان زمان این شایعه هم بر سر زبان‌ها بود که هویدا پیامدهای بالقوه خطرناک چنین مقاله‌ای را نیک می‌شناخت و با این حال به تدوین و چاپش کمک کرد چون می‌خواست رقیبش را از صحنه به‌در کند و از کار براندازد. ژوزف کرافت (KRAFT)، که از طرف مجله‌ی نیویورکر در آن زمان به ایران سفر کرده بود، در گزارش خبری خود چیزی به همین مضمون نوشته بود. می‌گفت: «احساس من این است که بخشی از انگیزه‌ی [چاپ مقاله] درگیر کردن دولت آموزگار یا مخالفان مذهبی است.» (Joseph Kraft, Letter from Tehran, New Yorker, 18 December 1978.)

چاپ مقاله جرقه‌ای شد که پس از چندی به آتشی همه‌گیر بدل گشت. ابعاد تظاهرات مخالفین به تدریج بالاگرفت.^{۸۲۷}

علی باستانی، دستیار سردبیر در امور داخلی و سیاسی روزنامه اطلاعات در آن دوره در خصوص چگونگی دریافت مقاله از همایون اظهار می‌دارد:

همایون پاکت را که علامت وزارت دربار روی آن بود و یادداشت ضمیمه مقاله را برداشت و اصل مقاله را به من داد و گفت این مقاله باید حتماً در جای مناسبی در روزنامه چاپ شود. شتابزدگی همایون در این کار و اصرار او در چاپ فوری مقاله‌ای

۸۲۷. عباس میلانی. *معمای هویدا*، صص ۳۸۱-۳۸۲ و ۵۳۰. دکتر میلانی نام مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ مندرج در روزنامه اطلاعات را «ایران و امپریالیسم سرخ و سیاه» ذکر می‌کند که صحیح آن «ایران و استعمار سرخ و سیاه» است.

که آن را به دقت مطالعه نکرد، نشان می‌داد که وی قبلاً در جریان تهیه این مقاله بود و از مضمون آن آگاهی داشته است.

مقاله در هیئت تحریریه اطلاعات طوفانی برپا می‌کند و اعضای هیأت تحریریه روزنامه از فرهاد مسعودی سرپرست روزنامه می‌خواهند که برای جلوگیری از جاپ آن در روزنامه به نخست‌وزیر متوسل بشود. جمشید آموزگار از موضوع مقاله اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، ولی بعد از تماس با شاه مطلع می‌شود که مقاله به دستور خود شاه تهیه شده و «اعلیحضرت اصرار دارند که مقاله قبل از مسافرتشان به مصر در روزنامه چاپ شود».^{۸۲۸}

شش روز پس از این که جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا تهران را ترک کرد، مقاله «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به دستور شاه در روزنامه اطلاعات درج شد، و دو روز بعد - ۱۹ دی ۱۳۵۶ - محمدرضا پهلوی به منظور انجام هماهنگی‌هایی در سطح منطقه برای دیدار و گفت‌وگوی یک روزه با انور سادات وارد اسوان در مصر شد و پس از آن، روز بعد آنجا را به قصد عزیمت به عربستان سعودی و مذاکره با ملک‌خالد، ترک کرد. شاه، خرسند از اطمینان خاطری که با حضور کارتر در تهران به وی داده شد و مأموریت مذاکره و هماهنگی با برخی از سران منطقه، که بر عهده‌اش محول گردید، دستور تهیه مقاله‌ای آتشبار را می‌دهد. داریوش همایون در فراز دیگری از یادمانده‌هایش، بار دیگر منکر هرگونه دست داشتن در آماده‌سازی مقاله می‌شود و تنها به نقش خود در چاپ آن اذعان دارد.

من در نوشتن آن مقاله اصلاً سهمی نداشتم یا در دادن دستور نوشتنش. و اصلاً روحیه من با این‌گونه پاسخ‌گویی‌ها سازگار نبود و نیست اما دستور دادم آن مقاله را چاپ بکنند و این مسئولیت من است. این را همیشه قبول دارم و خوب یا بد مسئولش هم هستم.^{۸۲۹}

همایون در بازگویی شفاهی شرایط حساس آن دوره به درج مقاله‌ای در روزنامه

۸۲۸. محمود طلوعی. *داستان انقلاب*. تهران، علم، ۱۳۷۰، ص ۲۸۶. طلوعی از علی باستانی به خطا به عنوان «سردبیر اطلاعات» یاد می‌کند، حال آن که وی دستیار سردبیر بوده است و سردبیر روزنامه اطلاعات حسین بنی‌احمد بوده است. علی باستانی نیز به منظور تهیه خبر در کنگره حزب رستاخیز شرکت کرده بود.
۸۲۹. داریوش همایون. *گذر از تاریخ*. ص ۱۵۴.

اطلاعات پس از سقوط دولت آموزگار اشاره می‌کند که در آن وی به‌عنوان «مسئول انتشار» مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات قلمداد شده است، آن هم مسئولیت همه چیز آن مقاله را، اعم از «تهیه»، «تحمیل» برای چاپ و...

وقتی از حکومت کنار گذاشته شدم، استعفا کردم و رفتم خانه‌نشین شدم. چهار روز بعد از کنار رفتنم از وزارت، مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات چاپ شد، در آن با بدترین لحن مرا مورد حمله قرار دادند و مسئول انتشار مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات (در ماه دی ۱۳۵۶) قلمداد کردند که در آن به خمینی حمله شده بود... در روزنامه اطلاعات مرا مسئول همه چیز، تهیه آن مقاله، تحمیل آن مقاله، تهدید به این‌که اگر مقاله را چاپ نکنید خودمان می‌آییم چاپخانه شما را اداره می‌کنیم (که اصلاً امکان نداشت برای وزارت اطلاعات)... قلمداد کردند و من مورد تهدید جانی قرار گرفتم. ۸۳۰

روزنامه اطلاعات و در دسر بزرگ

اگرچه برنگارنده معنی و مفهوم «استعفا»ی همایون پس از سقوط کابینه آموزگار و البته در واقع عزل وی از وزارت اطلاعات و جهانگردی نامفهوم ماند، اما به‌منظور آشنایی هرچه بیشتر با مقاله‌ای که به گفته همایون جاننش را به خطر افکند، بخش عمده آن عیناً در زیر آورده می‌شود. در این نوشتار که از قضا در صفحه «نظرها و اندیشه‌ها» - همان صفحه‌ای که مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ در آن چاپ شد - درج شده است، محمد حیدری به عنوان یکی از معاونان سردبیر روزنامه اطلاعات که نوشته به قلم اوست، چگونگی تحویل مقاله ۱۷ دی و چاپ اجباری آن در روزنامه اطلاعات را شرح می‌دهد.

سال گذشته، من در یک دوران موقت، سمت نظارت کلی و اساسی را بر صفحات داخلی روزنامه اطلاعات داشتم. بدین ترتیب که وظیفه داشتم از طریق تماس دائم با متصدی اجرایی صفحات داخلی بدانم چه موضوعاتی در این صفحات چاپ می‌شود، و اگر مطلبی به مصلحت نبود مانع چاپ آن شوم و اگر موضوع یا مطلبی برای پیگیری به نظرم می‌رسد آن را به همکارانم بگویم تا تهیه کنند و به چاپخانه تحویل دهند. در همین دوران موقت به سرماخوردگی شدیدی که

مرا چند روز بر بستر میخکوب کرد، دچار شدم. در این چند روز، عصرها به وسیله تلفن با همکارم احمد رضا دریائی که متصدی اجرایی صفحات داخلی روزنامه بود تماس می‌گرفتم و در مورد مسائل روز با یکدیگر تبادل نظر می‌کردیم. از جمله، غروب روز جمعه ۱۶ دی^{۸۳۱} ماه [سال] گذشته چنین تماسی تکرار شد. اما بر خلاف همیشه، همکارم به جای بیان شاد و شیرین گذشته، با صدایی لرزان و پر اندوه به احوالپرسی من پاسخ داد. نخست گمان بردم او هم مریض شده است و لذا گفتم «خدا بد ندهد، تو هم سرما خورده‌ای؟» گفت: نه. به شوخی گفتم: پس کشتی هایت غرق شده؟ گفت: نه... همه مان به دردمس افتاده‌ایم. از وزارت اطلاعات نامه‌ای آورده‌اند و اصرار دارند همین فردا چاپ شود. گمان کردم از همان نامه‌های معمولی است که وزارت اطلاعات، در دوران اختناق‌آمیز سال‌های گذشته چاپ آنها را همواره به مطبوعات تحمیل می‌کرد، و البته غالباً موضوعاتی بود که چاپ آنها خواننده آگاه را متوجه طرز تفکر و مدیریت بسیار ابتدایی و پیش پا افتاده و خنده‌آور مسئولان تبلیغاتی مملکت می‌کرد. بدین لحاظ بود که گفتم: چه می‌شود کرد... ما که پوستمان کلفت شده است، مطلب را در یکی از صفحاتی که کمتر مورد توجه است، و لای آگهی‌ها گم و گور کن. گفت: این دفعه موضوع فرق می‌کند. چیزی که به ما داده‌اند نامه‌ای است به امضای شخصی موهوم به نام «رشیدی مطلق» و علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی، آن هم، سرشار از ناسزا و حرف‌های نامربوط.

پشتم لرزید. برای مدتی (شاید یک دقیقه و شاید بیشتر) بین من و همکارم سکوت برقرار شد. بعد که بر اعصاب مسلط شدم گفتم: متن نامه را بخوان، و او خواند. نامه که تمام شد، گفتم من صد در صد مخالف چاپ نامه هستم. بگذار با سردبیر روزنامه صحبت کنم و بعد بگویم چه باید کرد؟ گفت سردبیر روزنامه استعفا کرده است. الان روزنامه بی سردبیر است. گفتم آقای مسعودی هم که در تهران نیست، پس من با مسئولیت خودم تصمیم می‌گیرم که نامه چاپ نشود. گفت: تهدید کرده‌اند که نامه حتماً باید چاپ شود، تو چرا مسئولیت قبول می‌کنی؟ ماموران وزارت اطلاعات نامه را به هرحال، و به زور هم باشد چاپ می‌کنند. گفتم حالا که کسی در روزنامه نیست و من موظفم مانع انتشار این نامه بشوم، ولو آن که فردا به صلابه‌ام بکشند و بعد به شوخی گفتم: من تا حالا غذای زندان را نخورده‌ام، به امتحان کردنش می‌ارزد.

۸۳۱. در اصل بهمین آمده است که غلط است.

مکالمه ما دو نفر اینجا قطع شد. گمان کردم خطری را که نه فقط شرافت روزنامه نگاران را لکه‌دار می‌کرد، بلکه به شرحی که خواهم نوشت، ثبات کشور را به هم می‌زد (که زد) رفع کرده‌ام. البته فکر می‌کردم رونوشت این نامه معجول به روزنامه‌های دیگر هم داده شده، و آنها هم چنین مقاومتی را کرده‌اند اما دلخوشیم دیری نپایید، چرا که همکارم تلفن کرد و گفت فلانی نامه باید چاپ شود، چه من و تو بخواهیم یا نخواهیم. اگر مقاومت کنیم خودشان می‌آیند روزنامه، و نامه را چاپ می‌کنند و ای بسا در همان ساعاتی که روزنامه چاپ می‌شود من و تو به جای آب خنک خوردن، در زندان زیر لگد و مشت باشیم.

شرح و تفصیل نمی‌دهم. وقتی ناامید شد و دریافتم کاری از هیچ کس ساخته نیست، و اگر مثلاً مدیر روزنامه هم در دسترس باشد و موافقت کند به خاطر احتراز از چاپ این نامه از انتشار روزنامه جلوگیری کنیم، یعنی چند روز روزنامه ندهیم، باز خود دستگاه سانسور، روزنامه را بی‌آن‌که آب از آب تکان بخورد منتشر خواهد کرد. گفتم: پس بیا و زیرکی کن. نامه را از صفحه اول بخش نیازمندی‌ها، لابلای بی‌خواننده‌ترین آگهی‌ها شروع کن و هر پاراگراف را در یک صفحه بگذار و بنویس بقیه در صفحه بعد و این وضع را تکرار کن تا مقاله تمام شود. تیترا مطلب را هم از ۱۲ سیاه (کوچکترین حروف تیترا) بیشتر نگذار.

صبح فردا، علی‌رغم ادامه بیماری به روزنامه آمدم. وقتی چشمم به صفحات لایی افتاد چون صاعقه‌زده‌ها بر جایم خشک شدم. مقاله، علی‌رغم سفارش و تأکید من، با حروف درشت، داخل کادر و جای مشخص چاپ شده بود. ساعتی بعد فهمیدم دستگاه سانسور، احمدرضا دریائی همکار مرا تحت کثیف‌ترین نوع فشار وادار کرده است نامه را با این وضع مشخص چاپ کند.

آن روز، روز عزای کارگران، کارمندان و اعضای هیأت تحریریه روزنامه اطلاعات بود. از استعفای دسته جمعی صحبت کردیم و بعد خودمان نتیجه گرفتیم این دستگاه بی‌منطق، وقیح و مغرض مشتی از عوامل خود را جایگزین ما می‌کند، خاصه که احساس کردیم دستی در کار است تا روزنامه اطلاعات را نابود کند. این امر وقتی به ما ثابت شد که دیدیم نامه را نخست در روزنامه اطلاعات چاپ کردند و بعد در سایر مطبوعات به چاپ رساندند. و خودشان کوشیدند و انمود کنند روزنامه اطلاعات خود مقدم به چاپ نامه بوده است. با وجود این، باز هم عده‌ای از همکاران بر تصمیم خود مبنی بر استعفا مصر بودند، با آن‌که تلفن‌های ملامت‌آمیز مردم شروع شد. مردم تلفن می‌کردند و ما را ملامت می‌کردند، حتی بعضی‌ها ناسزا می‌گفتند. اما

این ناسزاها برای ما شیرین تر از شهد بود. می‌دانید چرا، برای آن که مردم بیدار دل تلویحاً فهمیده بودند پشت پرده چه می‌گذرد و عامل چاپ این نامه چه کسانی و چه دستگاهی بوده است. قضاوت مردم را در آن موقع در جمله‌ای خلاصه می‌کنم تا بدانید چه چیزها باعث شد که روزنامه‌نگاران ایرانی علی‌رغم فشار جهنمی سانسور در ۱۵ سال گذشته دوام بیاورند و بکوشند در همان شرایط هر چه می‌توانند از اوضاع واقعی مملکت، حتی با توسل به شیوه‌های مبهم‌نویسی، ایما و اشاره منعکس کنند تا هم دستگاه عالی رهبری آگاه شوند که خائنان در لباس خادم چه بر سر کشور می‌آورند و هم مردم از کم و کیف امور حتی‌الامکان آگاه شوند. خلاصه قضاوت مردم پس از چاپ نامه مجعول علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی چنین بود: «ما می‌دانیم شما را مجبور کرده‌اند این نامه توهین‌آمیز و دروغین را چاپ کنید، ولی مگر شما چوید؟، مگر حس ندارید، مقاومت کنید.»

آری، اگر ملامت مردم از این هم خشن‌تر بود، باز برای قلب‌های ما تسکین‌دهنده بود...

«چه کسی خیانت می‌کند؟» آن که در مقام عالی دولتی می‌داند مملکت در آستانه انفجار است ولی به جای ارائه گزارش صحیح از عمق نارضایی‌های مردم و دادن پیشنهاد صادقانه برای جلوگیری بموقع از انفجار خشم عمومی، امکانات یک دولت و یک وزارتخانه را بکار می‌گیرد تا نامه‌ای را علیه یک مقام روحانی چاپ کند و کشوری را صحنه پیکارهای خانگی و برادرکشی کند، یا آن روزنامه‌نویسانی که از دو سو سیلی می‌خورند، اما می‌کوشند پرده‌ای ولو کوچک از حقایق را ترسیم کنند؟

چاپ نامه مجعول علیه آیت‌الله‌العظمی خمینی دو جنبه دارد. یک جنبه آن مربوط است به عدم آگاهی یا غرض‌ورزی تهیه‌کنندگان آن و جنبه دیگر به امری کاملاً خصوصی. نامه در زمان تصدی کسی بر وزارت اطلاعات چاپ شد که خود روزنامه‌نویسی است قدیمی و سیاستمداری کهنه کار، ایشان اگر آن نامه را خدمتی به رژیم و مملکت می‌دانست پس چرا این افتخار را نصیب روزنامه‌ای نکرده که خود بنیانگذار آن بوده و تا پیش از پوشیدن کسوت وزارت رسماً مدیریت آن را بر عهده داشت. ایشان می‌توانست افتخار این خدمت را صبح نصیب روزنامه‌ای کند که همه ما روزنامه‌نگاران می‌دانیم در زمان وزارت نیز کاملاً بر آن اعمال مدیریت (متمتهی پنهانی) می‌کرد و بقیه افتخار این خدمت را نصیب روزنامه‌های عصر و از جمله اطلاعات می‌کرد. طبیعی بود، ایشان خیلی راحت‌تر، و بدون اعزاز مأمور به روزنامه، خودش می‌توانست آن نامه را حتی در صفحه اول چاپ و به قول خودش

به عنوان «هدلایین - تیترا اول» به مردم عرضه کند. ایشان حتی به عنوان قائم‌مقام حزب می‌توانست این نامه را هم‌زمان با روزنامه خودشان در روزنامه ارگان حزب چاپ کند، آن‌هم بی‌آنکه با مقاومت امثال من ناچیز روبرو شود. پس چرا قرعه به نام روزنامه اطلاعات اصابت کرد؟ لابد یا پای یک تسویه حساب شخصی در کار بوده، که در این صورت آقای فرهاد مسعودی مدیر «اطلاعات» باید فاش کند، یا سیاست دولت این بوده که روزنامه «اطلاعات» نابود شود که این را من با شناختی که از شخص نخست‌وزیر پیشین دارم، بعید می‌دانم.^{۸۳۲}

همان‌طور که از متن مقاله‌ای که مبادرت به چاپ بیشترین و مهمترین بخش آن شد برمی‌آید، موضوع اصلاً آن‌گونه که همایون نقل می‌کند نیست و تازه نویسنده نوشتار ضمن غمض عین نسبت به مواردی و رعایت ملاحظاتی مبادرت به تقریر آن کرده است. حیدری در قسمت پایانی مقاله نیز به بیان بخشی از ماجرای درگیری مدیران، نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات با همایون به‌عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی می‌پردازد، که در فصل آتی به تفصیل این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد. شاید همایون در بیان این که در آن برهه حساس جانش در خطر بوده مبالغه نکرده باشد، اما بی‌هیچ تردیدی این موضوع بیش از توجه افکار عمومی به نقش خطیر او در جریان انتشار مقاله ۱۷ دی ۵۶، و یا حتی دوره‌ای که عهده‌دار سخنگویی کابینه آموزگار و دفاع از کارکردهای آن و همچنین مسئولیتی که به‌عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی عهده‌دار شده بود باز می‌گردد، بلکه به‌نوع نگاه حواریون و مقربان ارشد حاکمیت پهلوی دوم مرتبط است که در تازه‌ترین تحلیل‌ها راه حل برون رفت از بحران فزاینده آن روز را در قربانی کردن مسببان این اوضاع و از جمله همایون در پیشگاه همایونی به‌منظور در امان ماندن کل نظام از خطر فروپاشی می‌پنداشتند؛ واقعیت تلخی که همایون نیز ناگزیر معترف به آن شده است.

در فضای تحریک‌شده آن روز ایران، کسی که بیش از هر کس - این را بدون اغراق می‌گویم - کسی که بیش از هر کس جانش در خطر بود، من بودم. تلفن‌های تهدیدآمیز قطع نمی‌شد. تمام دوستان من به من گفتند از ایران خارج شو، ولی من روی اعتقادی که به آن رژیم داشتم در ایران ماندم. با کمال سادگی می‌توانستم زندگیم

۸۳۲. اطلاعات (روزنامه). مورخ ۸ شهریور ۱۳۵۷، ص ۶. همچنین بنگرید به: محمد حیدری. فساد و اختناق در

را بفروشم و بروم به خارج و هیچ‌کس هم کاری به کارم نداشته باشد. تقریباً دو ماه و نیم بعد از این که ما از دولت رفتیم کنار، من در خانه‌ام مانده بودم، در صورتی که می‌توانستم از مملکت خارج شوم و کسی هم مزاحم نبود. ولی وقتی آن رژیم به آن ترتیب سقوط کرد و تسلیم شد و خودش خودش را از میان برد و ریشه‌کن کرد طبیعی است که من دل آزاده شدم، دل سوخته شدم و ممکن است تجربیات تلخ آن روزها در من و در برداشت‌های من اثر کرده باشد. به هر حال آدم دوست ندارد رژیمی که به آن خدمت کرده به زندانش بیندازد و قصد اعدامش را داشته باشد. بسیاری قصد اعدام ما را داشتند. ما به شدت در خطر اعدام نه توسط خمینی، بلکه پیش از خمینی، به وسیله رژیم خودمان بودیم.^{۸۳۳}

نویسنده مقاله ۱۷ دی ۵۶ کیست؟

اکنون دیگر باید همه ناگفته‌ها درباره آن مقاله را گفت و به رشته تحریر درآورد و با دانسته‌هایی که در صفحات پیشین آورده شد ترکیب نمود و کلام آخر را در این خصوص بیان کرد. همان‌طوری که پیشتر روایت شد، در پی واقعه درگذشت آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف اشرف، سیل تلگراف‌های تسلیت به پایتخت علمی و معنوی شیعیان جهان سرازیر شد که همین امر بار دیگر باعث شدت گرفتن حملات از سوی مرجع بزرگ تبعیدی مقیم نجف بر ضد حاکمیت پهلوی شد. گزارش موجزی از سخنان، و پیام‌های مکتوب امام خمینی از دو طریق: یکی، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور؛ و دیگری، عباسعلی خلعتبری، وزیر امور خارجه، به آگاهی شخص شاه رسید و شاه بی‌تحمل و کم‌طاقت هم که حالا با حضور کارتر در تهران دلگرم‌تر شده بود با ارزیابی شتابزده از میزان محبوبیت و نفوذ امام خمینی در میان مردم و گروه‌های معارض با حاکمیت خود، دستور تهیه مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه ایشان را داد. این مأموریت به عهده امیر عباس هویدا، نخست‌وزیر تازه برکنار شده و وزیر دربار نهاده شد. در این میان نقش ساواک آماده‌سازی و تدوین اطلاعات موجود از آیت‌الله‌العظمی خمینی در پرونده ساواک بوده است که برخی در این خصوص از پرویز نیکخواه نام می‌برند. در این میان آنچه را نیز که «مقام عالی رتبه امنیتی» در گفت و گو با دکتر عباس میلانی، و همچنین آن «مسئول ساواک» در گفت و گو با دکتر احسان نراقی اظهار

داشته‌اند نشان‌دهنده آن است که شاه به سازمان اطلاعات و امنیت دستور داده است تا آگاهی‌های موجود در پرونده‌ای که از آیت‌الله‌العظمی خمینی در آرشیو ساواک نگاهداری می‌شود را در اختیار هویدا قرار دهد. هویدا نیز وظیفه تهیه مقاله را به دفتر مطبوعاتی خود واگذار می‌کند. بنابر آنچه از احمدعلی مسعودانصاری نقل شد، هنگامی که هویدا از نخست‌وزیری به دربار آمد، تیم دفتر مطبوعاتی خود را نیز بدانجا منتقل کرد. مسئولیت دفتر مطبوعاتی هویدا با فرهاد نیکوخواه بود. به نوشته انصاری نامه یاد شده قطعاً به وسیله نیکوخواه تهیه شده است. میلانی نیز از تهیه مقاله توسط دو نفر از همکاران هویدا سخن می‌گوید. شک نیست که مقاله ۱۷ دی ۵۶ به اهتمام یک «تیم» و نه نفر نهاده شد. تیمی مرکب از چند نفر که البته مسئولیت آن را فرهاد نیکوخواه عهده‌دار بود. از جمله افراد این دفتر می‌توان به عناصر چندی از جمله: حسین رجبی، معاون وزیر مشاور و سرپرست دفتر نظارت و همکاری‌های اجتماعی نخست‌وزیری؛ علی‌اصغر خطابخش، معاون وزیر مشاور در امور اداری؛ و فرهاد نیکوخواه، که همگی در زمره کارکنان شناخته‌شده و مدیران ارشد نخست‌وزیری بودند، همچنین علی شعبانی که با این تیم همکاری داشت، اشاره کرد.

فرهاد نیکوخواه که مشاور مطبوعاتی امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر بود، به سال ۱۳۰۷ متولد شد. وی متأهل و دارای لیسانس حقوق بود و مدتها با روزنامه اطلاعات همکاری داشت.^{۸۳۴} او طی سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ عضو «گروه ناسیونالیست‌های انقلابی» (گنا) بوده است که پیشتر اشاره شد نشریه «جام جم» را منتشر می‌کردند. بنیادگذاران این گروه: امیرشاپور زندنیا، دکتر ضیاء مدرس، سرهنگ جهانگیر مقدادی، هوشنگ هادیان، و شاهرخ و حمید شرکت بودند که در نهان قصد براندازی نظام وقت و تشکیل دولت ناسیونالیست انقلابی را داشتند. به‌طوری که زندنیا نقل می‌کند، مدت فعالیت گروه از پائیز ۱۳۲۶ تا زمستان ۱۳۲۹ بوده است و در ابتدا بنیادگذاران با تجمع در یک غار کوچک در تپه‌های یوسف آباد تهران با مخلوط کردن خون بازوان خویش سوگندنامه تأسیس سازمان را امضاء کردند و یکی از عمده فعالیت‌های آنان در دانشکده حقوق دانشگاه تهران بر ضد سازمان دانشجویان وابسته به حزب توده بوده است.^{۸۳۵}

۸۳۴. چهره مطبوعات معاصر. ص ۳۴۲.

۸۳۵. محمدعلی سفری. قلم و سیاست. ج ۳، ص ۳۱۹.

نیکوخواه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در حالی که بیست و پنج ساله بود به عنوان وابسته (رایزن) مطبوعاتی ایران در ایتالیا - شهر رم - مشغول به کار می‌شود. حضور در ایتالیا موجب شد تا نیکوخواه با زبان‌های ایتالیایی و انگلیسی آشنایی کاملی پیدا کند. از مشاغل بعدی او اطلاع چندانی در دست نیست اما همین اندازه می‌دانیم که در ابتدای دههٔ چهل نیکوخواه در بنیاد پهلوی مشغول به کار بوده است و با جعفر شریف امامی، نایب التولیه بنیاد مذکور درگیری‌هایی پیدا می‌کند و از این رو در پی نامه مورخ ۱۵ شهریور ۱۳۴۱ شریف امامی به امور مالی بنیاد پهلوی، از پرداخت حقوق و هزینه نگهداری اتومبیل وی از مورخهٔ ۲۱ مرداد ۱۳۴۱ خودداری می‌شود.^{۸۳۶}

نیکوخواه در ۴ مرداد ۱۳۴۵ از سوی هوشنگ انصاری، وزیر اطلاعات و جهانگردی، به معاونت این وزارتخانه برگزیده و مشغول به کار شد. نیکوخواه به اسدالله علم نزدیک بود و با او مناسبات خوبی داشت به گونه‌ای که طی چند نوبت و از جمله در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۵۲ از سوی علم، وزیر دربار در نامه‌ای خطاب به عبدالرضا انصاری، قائم مقام رئیس شواری مرکزی جشن شاهنشاهی، دستور پرداخت قسط اول بدهی نیکوخواه به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی داده می‌شود.^{۸۳۷}

نیکوخواه یکی از اعضای هیأت ۲۴ نفرهٔ «کمیته عالی ایرانی برگزارکننده جشن‌های دوستمین سال استقلال امریکا»^{۸۳۸} بود که سمت دبیر کلی این کمیته را نیز بر عهده داشت.^{۸۳۹} وی در جریان برپایی جشن «پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی»، ریاست شورای عالی مرکز ارتباط جمعی این جشن را یدک می‌کشید.^{۸۴۰} نیکوخواه، چندی نیز قائم مقام شهردار تهران بود.^{۸۴۱}

از دوستان فرهاد نیکوخواه می‌توان به اردشیر زاهدی و جعفر بهبهانیان اشاره کرد. رفاقت نیکوخواه در زمان واحد، هم با علم و هم با هویدا، بیشتر آدمی را از سیاق رفتار وی متحیر و مبهوت می‌سازد. خانه او محل آمد و رفت بی سروصدای بسیاری از

۸۳۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۴۰-۳۰۶۱-۳۰۱۳-۴۵ - ش.

۸۳۷. همان، شماره سند ۶۵-۲۹-۳-۱۷۱-الف.

۸۳۸. همان، شماره سند ۲۹-۴۷۲۹-۴-۱۴۵۵-د.

۸۳۹. همان، شماره سند ۱۸۱-۴۷۱-۷.

۸۴۰. همان، شماره سند ۲۵۱-۹۱۲-۱۴۵-د.

۸۴۱. چهرهٔ مطبوعات معاصر. ص ۳۴۲.

رجال سیاسی بود. نکته مهم، آشنایی و همکاری او با داریوش همایون و امیر شاپور زندنیا در نوجوانی و جوانی است که جالب توجه می‌نماید.

علی شعبانی از جمله نزدیکترین همکاران فرهاد نیکوخواه بود. وی به سال ۱۳۰۶ متولد شد. لیسانسیه روزنامه نگاری از دانشگاه تهران، متأهل و دارای سه فرزند می‌باشد. شعبانی کار مطبوعاتی را از ۱۳۲۷ آغاز کرد و در خلال این مدت سردبیر روزنامه کارگران ایران، نویسنده برنامه‌های رادیو ایران، و سردبیر خواندنیها بود.^{۸۴۲} همچنین شعبانی سابقه طنزنویسی در بسیاری از نشریات را نیز داشت.

اکنون بار دیگر لازم است به دیدار و مذاکره پیراسته، با لامبراکیس، مشاور سیاسی سفارت امریکا در تهران، اشاره کنیم که از قضا در آن گفت و گو از «کاخوده Kakhoudeh» به عنوان نویسنده آن مقاله در روزنامه اطلاعات نام برده می‌شود. در خاتمه یادداشت منقول، نگارنده بر چند مورد و از جمله یکی، احتمال نگارش غلط نام نویسنده مقاله توسط لامبراکیس که از سوی پیراسته به وی بازگو شده است در جمع‌بندی خود تأکید داشتم، و دیگر، امکان وقوع سهو در چینش اسناد مقطع سفارت امریکا در تهران از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، که موجب این امر شده است. نام نیکوخواه به لاتین Nikoukhah با اندک تسامحی در نوع نگارش بسیار به آنچه در سند باز یافته در سفارت امریکا در تهران آمده است، نزدیک است و این امر بر احتمال قریب به صحتی که عنوان شد دلالت دارد. یادآوری این نکته ضروری است که در مهرماه ۱۳۸۱ از طریق روزنامه‌نگار با سابقه‌ای پی به اقامت نیکوخواه در تهران بردم، اما تلاش نگارنده برای گفت‌وگو با او بی‌ثمر ماند چرا که به منظور دیدار با بستگان خود رهسپار خارج از کشور شده بود و تا زمان آماده‌سازی نهایی این اثر از بازگشت وی بی‌اطلاعم. برای نگارنده این امر متصور بود که ملاقات با او می‌تواند کمک شایانی به روشن ساختن زوایای تاریک این ماجرا بکند که متأسفانه ممکن نشد. ذکر این موضوع نیز لازم است که برخی پژوهندگان جوان تاریخ معاصر در سال‌های اخیر، نیکوخواه را همان نیکخواه تصور کرده‌اند که حاکی از بی‌دقتی در تحقیقات تاریخی است.

به هر روی پس از صدور دستور شاه مبنی بر تهیه مقاله علیه آیت‌الله العظمی خمینی، بنا به آنچه میلانی نوشته است «هویدا هم بلافاصله کار تهیه مقاله را به دو نفر از

همکارانش محول کرد.» مقاله مذکور دستپخت مشترک نیکوخواه و تیم‌اش بود که ظرف مدت یکی، دو روز آماده شد.^{۸۴۳} داریوش همایون نیز به آماده سازی مقاله از سوی دفتر مطبوعاتی هویدا صریحاً اشاره دارد و نه ساواک. بدین ترتیب می‌توان یقین کرد که دستور شاه به منظور تهیه و تدارک مقاله، یک روز پس از ترک تهران از سوی جیمی کارتر، یعنی در ۱۲ دی ماه، صادر شده است. از محتوای مقاله نیز کاملاً پیداست که تیم دست اندرکار آماده سازی مقاله، به اطلاعات سرّی و محرمانه‌ای که قاعدتاً در آرشیو ساواک موجود بود، دسترسی داشته است. اطلاعاتی که به اهتمام پرویز نیکخواه آماده شده و در اختیار تیم قرار گرفته است.

حال به جزئیات دیگر کار چاپ مقاله می‌پردازیم. بنابر قول همایون که: «مقاله از دفتر وزیر دربار پس از مذاکره تلفنی خود او برای من در یک کنگره حزبی فرستاد شد» نتیجه می‌گیریم که مقاله یاد شده را فرستاده هویدا، در حین برگزاری یک کنگره حزبی به همایون تحویل می‌دهد.^{۸۴۴} به گونه‌ای که در فصل مربوط به حزب رستاخیز آورده شد، بار دیگر یادآور می‌شود کنگره فوق‌العاده «حزب رستاخیز ملت ایران» روز چهارشنبه ۱۴ دی ۱۳۵۶ در سالن دوازده هزار نفری «مجموعه ورزشی آریامهر» برگزار شد. در این کنگره بر اساس نظرگاه جدید شاه، محمد باهری از سمت دبیر کلی استعفا داد و جمشید آموزگار، رئیس دفتر سیاسی حزب بار دیگر به دبیر کلی رسید و توأمان عهده‌دار هر دو مسئولیت زاهبری «حزب» و «دولت» شد. در جریان برگزاری همین کنگره است که مقاله به همایون تحویل داده می‌شود. طبیعی است نظر به زمان برپایی کنگره در روز چهارشنبه، احتمال چاپ مقاله برای صبح روز بعد (پنج‌شنبه ۱۵ دی) میسر نبوده و البته روز بعد هم - آدینه ۱۶ دی - روزنامه‌ای منتشر نمی‌شده است و مقاله روز شنبه ۱۷ دی در اطلاعات به چاپ می‌رسد. پس، از تاریخ تحویل مقاله به علی باستانی، خبرنگار گروه سیاسی روزنامه اطلاعات - چهارشنبه ۱۴ دی - تا روز چاپ و انتشار آن - شنبه ۱۷ دی - سه روز مقاله در روزنامه اطلاعات به رغم استعجال شاه معطل مانده است که نوعی

۸۴۳. علی شعبانی از همکاران تیم مطبوعاتی نیکوخواه در ابتدای سال ۱۳۸۱ در تهران درگذشت. وی پیش از مرگ به یکی از نویسندگان تاریخ معاصر، که مایل به بازگویی نامش نبود، در خصوص مشارکت خود و سهمی که در تهیه مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ داشته است، مطالبی را بازگو کرده بود.

۸۴۴. بنگرید به: داریوش همایون. *دیروز و فردا*. ص ۹۲؛ احمد سمیعی. *سی و هفت سال*. ص ۱۵۸؛ احمد علی مسعودانصاری. *من و خاندان پهلوی*. ص ۷۶.

ریسک به شمار می‌آید و باز هم نشان از فقدان کارکرد حسابگرانه دولتمردان حاکمیت پهلوی دارد.

درباره چگونگی در اختیار نهادن مقاله به خبرنگار روزنامه اطلاعات هم حرف و حدیث فراوان است. این‌که آیا همایون به منظور کاهش حساسیت، مقاله را از پاکت سربرگ دار وزارت دربار خارج ساخت و آن را داخل یک پاکت معمولی قرار داد و تحویل روزنامه نگار نامبرده داد، که در این حالت حداقل پیرو تماس تلفنی وزیر دربار، از سرکنجکاوای هم که شده قاعدتاً مقاله را ورنه انداز کرده است؛ یا این‌که مقاله را به همان شکل ممهور به نقش وزارت دربار تحویل مخبر روزنامه داده است، که با توجه به خواسته همایون که مقرر کرده بود از این پس این گونه مقالات سفارشی برای چاپ از طریق وزارت اطلاعات و جهانگردی در اختیار جراید و نشریات قرار گیرد، بی‌شک پاکت مقاله تغییر کرده و مقاله از آن خارج شده و به رؤیت اجمالی همایون هم رسیده است؛ اگرچه در این زمینه هم میان نوشته‌ها و گفته‌های همایون ناهماهنگی به وضوح ملاحظه می‌شود. اما آنچه پس از تحقیق در این خصوص بدست آمد نشانگر آن است که پاکتی که از سوی دربار برای همایون فرستاده شده بود تغییر کرد و مقاله از آن پاکت درآورده شده و در پاکتی معمولی قرار گرفت و به این صورت به روزنامه تحویل داده شد. البته در اینجا، میان به نقل از علی باستانی، سخن از تحویل سه پاکت به همایون نیز به میان آمده است. یکی، برای امیر طاهری در کیهان، و دیگری نیز از آن خود همایون، مدیر آیندگان بوده است.^{۸۴۵}

به نظر می‌رسد در انتخاب روزنامه‌ای که می‌بایست مقاله تحریک‌آمیز در آن طبع و منتشر شود دقت نسبی و ارزیابی لازم صورت گرفته باشد و گزینش روزنامه اطلاعات غیرکارشناسانه و بدون مطالعه و نسنجیده نبوده است. بنابر آنچه همایون نوشته، وی مقاله را «به خبرنگار اطلاعات که اتفاقاً در آن نزدیکی‌ها بود» داده است، که از این عبارت به گونه‌ای که پیشتر نیز اشاره شد این استنباط به ذهن متبادر می‌گردد که انتخاب «اطلاعات» کاملاً تصادفی بوده و فقط به این دلیل که خبرنگار آن در نزدیکی همایون قرار داشته است، صورت پذیرفته است و از این رو این مقاله در جریده مذکور به طبع رسید، که البته دلیل علیل و ضعیفی است و قابل قبول نیست. چنین می‌نماید که دفتر

مطبوعاتی هویدا که چند ماهی از استقرار آن در وزارت دربار نمی‌گذشت، صرف نظر از تهیه مقاله، بر چاپ آن در روزنامه اطلاعات نیز تاکید داشته است. این توافق بی‌شک در خلال گفت‌وگوی تلفنی وزیر دربار با وزیر اطلاعات و جهانگردی به دست آمده است و هویدا و همایون هر دو بر چاپ مقاله در روزنامه اطلاعات به نظر مشترکی رسیدند. فرهاد نیکوخواه و داریوش همایون - اعضای سابق گروه ناسیونالیست‌های انقلابی - که چند سالی از کار حرفه‌ای مطبوعاتی خود را در روزنامه اطلاعات پشت سر گذاشته بودند به خوبی با نحوه اداره، اوضاع کاری، موقعیت روزنامه و مخاطبانش آشنایی داشتند. واقعیت این است که بهترین انتخاب برای درج مقاله در آن شرایط «اطلاعات» بود. به طور سنتی طیف دینداران جامعه و در صدر آن جامعه روحانیت تمایل بیشتری به مطالعه روزنامه با سابقه اطلاعات داشتند و آن را بر روزنامه کیهان که در آن برهه و به نسبت فرهنگ سیاسی آن زمانه گرایش‌های روشنفکرانه‌تر و متجددانه‌تری داشت، و ۱۶ سال پس از اطلاعات بنیاد نهاده شد، ترجیح می‌دادند. حال و روز روزنامه آیندگان هم که معلوم بود و این روزنامه به‌ویژه با توجه به شایعاتی که در خصوص کمک اسرائیل در راه‌اندازی آن و همچنین مدیریتش بر سر زبان‌ها بود، با اقبال عامه مواجه نبود؛ و از آن جایی که مخاطبان آن مقاله طیف نیروهای مذهبی بودند، پس مناسب‌ترین روزنامه برای چاپ آن اطلاعات بود. روزنامه «اطلاعات»ی که حالا دیگر بی‌پدر هم شده بود، چرا که عباس مسعودی، بنیادگذار و مدیر مؤسسه اطلاعات در ۲۷ خرداد ۱۳۵۳ در سن ۷۳ سالگی در دفتر کار خود درگذشت و از قضا پس از آن اطلاعات در رقابت با کیهان و حتی به نوعی آیندگان کم آورد و فرهاد مسعودی جوان که چنین ارثیه‌ای به او رسیده بود هرگز نتوانست جای پدرش را پر کند. حضور عباس مسعودی در اطلاعات با توجه به موقعیت خاص سیاسی‌اش کفه ترازو را در بازار داغ مطبوعات آن دوره، به سود اطلاعاتی‌ها سنگینی کرده بود. مسعودی افزون بر انتشار چند نشریه، ۶ دوره نماینده مجلس شورای ملی و ۶ دوره نماینده مجلس سنا بود و مدت ۱۲ سال نایب رئیس مجلس سنا بود که در نوع خود منحصر به فرد است^{۸۴۶}؛ و اکنون در غیاب او بسیار آسان می‌توان همه کار کرد و

۸۴۶. عباس مسعودی، فرزند محمدعلی در ۱۲۸۰ ش در تهران زاده شد. پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی و متوسطه در دبیرستان دارالفنون تهران به حرفه حروفچینی و کارگری ساده مطبعی در چاپخانه‌های تهران روی آورد. پس از چهار سال مصحح روزنامه‌های «اقدام» و «شفق» و خبرنگار جراید «ایران» و «کوشش» شد. در

اطلاعات را به روز سیاه نشانند. روزنامه‌ای که سال‌ها پیش باعث اخراج همایون شده بود. در پی وصول مقاله سفارشی دربار شاهنشاهی به روزنامه اطلاعات، مدیران روزنامه به درخواست بنی احمد مبادرت به تشکیل جلسه کردند. نتیجه جلسه استعفای حسین بنی احمد، سردبیر وقت روزنامه در اعتراض به مقاله و مخالفت با چاپ آن بود. مدیران روزنامه از طریق خط تلفن ویژه‌ای که ارتباط روزنامه را با خانه فرهاد مسعودی برقرار می‌کرد با او تماس می‌گیرند. کوشش آنان در این زمینه راه به جایی نمی‌برد و مسعودی تعمداً به منظور شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و تصمیم‌گیری در دسترس آنان قرار نمی‌گیرد؛ و در این زمینه نوشته برخی پژوهشگران مبنی بر این‌که مسعودی در تهران نبوده و به سفر رفته بود، صحیح نیست.^{۸۴۷} به هر حال گفت و گوی احمد شهیدی، سردبیر کل اطلاعات با داریوش همایون هم راه به جایی نمی‌برد^{۸۴۸} و به‌رغم اندک مقاومتی چند از مدیران ارشد روزنامه، مقاله به طبع رسید.

به‌نظر می‌رسد اراده‌ای برتر از خواست مدیران روزنامه اطلاعات در این باره تصمیم‌گیری کرده باشد و حالا در پی این اقدام انتحاری و مانور ناشیانه، شمارش معکوس پایان سلطنت پهلوی آغاز شده بود. هیچ‌کس نمی‌توانست حتی تصورش را بکند که از ۱۷ دی ۱۳۵۶ فقط ۴۰۰ روز تا انقراض رژیم پادشاهی در ایران زمان باقی مانده باشد. زمانی که به سرعت برق و باد سپری شد.^{۸۴۹}

→ ۱۳۰۰ مرکز کوچکی که تنها یک اتاق داشت در تهران دایر کرد و اخبار خبرگزاری رویتر و هاواس را می‌گرفت و به ترجمه و نشر آن می‌پرداخت. مسعودی در تیرماه ۱۳۰۴ امتیاز روزنامه اطلاعات را گرفت که بعدها به مثابه یک مؤسسه، موفق به توسعه دوباره آن شد. مسعودی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و تا حدودی عربی آشنایی داشت. به منظور آشنایی بیشتر با او بنگرید به: *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. صص ۱۱۷-۱۱۵.

۸۴۷. منبع شفاهی: محمد حیدری.

۸۴۸. منبع شفاهی: محسن میرزائی. در پایان نوشتار حاضر، یادآوری این موضوع ضروری است که نکاپوی نگارنده برای گفت‌وگو با احمد شهیدی راه به جایی نبرد؛ و احمدرضا دریایی نیز که سالهاست در روزنامه همشهری مشغول به کار می‌باشد، متأسفانه به بیماری آلزایمر مبتلا شده است.

۸۴۹. چکیده‌ای از نوشتار حاضر با عنوان «جرقه انقلاب» در روزنامه همشهری به تاریخ ۲۱ و ۲۶ بهمن ۱۳۸۱ درج شد.

فصل شانزدهم

شمشیر بدون غلاف

خانه‌ای برای اهالی مطبوعات
فرامین بیست‌گانهٔ سانسور
نامهٔ سرگذشادهٔ روزنامه‌نگاران به آموزگار
دومین اعتراض و سؤال بنی‌احمد
دموکراسی ساواک‌پسندانه
کینهٔ دیرینه به آزادی
دفاع از خود به روش دموکراتیک!
شوکران سانسور
اعلام جرم سندیکا علیه همایون
سفری، در برابر بازپرس دادگستری

خانه‌ای برای اهالی مطبوعات

در پی روی کار آمدن دولت جمشید آموزگار و انتصاب همایون به وزارت اطلاعات و جهانگردی و نهاد سخنگویی کابینه، شماری از روزنامه‌نگاران در ابتدا تصور کردند دوره طلایی و فرصت شکوفایی مطبوعات فرا رسید و فصل تازه‌ای در روابط مطبوعات و دولت گشوده شد. این عده از قلمزنان عرصه خبر و اطلاع‌رسانی از برکشیدن همکار مطبوعاتی‌شان به این سمت نیز خشنود شدند، به‌ویژه آن‌که همایون که گمان کرده بود قائم‌مقام نخست‌وزیر است، در ابتدا از در مصالحه و نرمش با جماعت اهل خبر وارد شد و نمونه آن نیز نامه او در ۵ دی ۱۳۵۶ خطاب به محمدعلی سفری درباره ایجاد «خانه مطبوعات» است.

آقای محمدعلی سفری

دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات

در پاسخ نامه شماره ۳۰۵۷ مورخ ۲۹/۹/۲۵۳۶ این وزارت درباره خانه مطبوعات و سهم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در آن نظرات زیر را برای جلب موافقت به استحضار جناب آقای نخست‌وزیر رسانده است:

۱. دولت قطعه زمین مناسبی از زمین‌های سازمان مسکن را به‌منظور ساختن خانه مطبوعات «پرس ستر» به عنوان یک باشگاه و مرکز مطبوعاتی برای روزنامه‌نگاران ایرانی و خارجی اختصاص می‌دهد.
۲. هزینه لازم برای ساختن خانه مطبوعات از طرف دولت تأمین می‌شود و سندیکا از محل فروش قطعه زمینی که به نام خود دارد، کمک مالی بدین منظور بکند.

۳. دبیرخانه سندیکا در خانه مطبوعات دایر گردد و بتواند از همه تسهیلات آن برخوردار شود.
۴. اداره خانه مطبوعات با توجه به هدف‌های آن زیر نظارت وزارت اطلاعات و جهانگردی با سندیکا باشد و در موارد ضروری سندیکا به‌عنوان دعوت‌کننده و با هزینه وزارت اطلاعات و جهانگردی ترتیب پذیرایی‌های مطبوعاتی و همایش‌ها و ماندنی‌ها آن را بدهد.
۵. اعتباری برای اداره خانه مطبوعات در بودجه سالانه وزارت اطلاعات و جهانگردی پادار گردد.
۶. برای خانه مطبوعات، اساسنامه‌ای برپایه ملاحظات یاد شده تنظیم شود و موقعیت سندیکا در خانه مطبوعات از هر جهت مسجل گردد. خواهشمند است اگر نظری در این باره دارند، این وزارت را آگاه سازند.

داریوش همایون

وزیر اطلاعات و جهانگردی^{۸۵۰}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این نامه همایون از اختصاص یک قطعه زمین مناسب از زمین‌های سازمان مسکن از سوی دولت برای ساخت خانه مطبوعات به عنوان باشگاه و مرکز مطبوعاتی برای روزنامه‌نگاران ایرانی و مخبران خارجی حاضر در ایران یاد می‌کند که هزینه احداث آن از سوی دولت تامین خواهد شد. در این مکتوب آمده است که پس از تأسیس خانه مطبوعات، اداره آن با توجه به هدف‌هایی که در تأسیس مطمح نظر بوده است زیر نظر وزارت اطلاعات و جهانگردی، با سندیکا باشد و در مواقع ضروری، از سوی سندیکا به‌عنوان دعوت‌کننده و میزبان مبادرت به برپایی همایش‌ها و جشن‌های مطبوعاتی خواهد شد که هزینه آن از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی تامین می‌گردد. محمدعلی سفری، دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات نیز در نامه‌ای خطاب به همایون از ایده تأسیس خانه مطبوعات و اداره آن از سوی سندیکا سپاسگزاری می‌کند.^{۸۵۱}

۸۵۰. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲ (۱۱۸ برگه)، کد ۵۸۹/۲. همچنین بنگرید به:

محمدعلی سفری. قلم و سیاست. ج ۳، صص ۶۳۲-۶۳۳.

۸۵۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲.

فرامین بیست‌گانه سانسور

دیری نپائید کاخ رؤیایی تفاهم نسبی دولت و روزنامه‌نگاران فروریخت. کمتر از دو هفته بعد ابتدا با فشار دولت مقاله شخص مجهول‌الهویه‌ای به نام احمد رشیدی مطلق برای چاپ به روزنامه اطلاعات تحمیل شد، همچنین در پی آن لایحه‌ای که وزارت اطلاعات و جهانگردی به نمایندگی از سوی دولت آموزگار برای مطبوعات تهیه کرده بود تا جایگزین قانون مطبوعات گردد،^{۸۵۲} و افزایش فشار برای سانسور مطالب، همگی موجب برافروختن خشم طیف نیروهای مطبوعاتی شد و بسیاری از آنان زود دریافتند که چگونه هم‌صنف سابقشان آنان را سرکار گذاشته است.

آنان اکنون همایون را سرکرده جبهه مقابل خود می‌دیدند. همایون که خود روزنامه‌نگار کارکشته‌ای بود فرصت را برای بسامان کردن سیستم نوین سانسور که مطلوبش بود مغتنم شمرد و دستورالعمل جدیدی را به منظور اجرا به مطبوعات دیکته کرد. وی که از سال‌ها پیش تأثیر نامطلوب ناشی از حضور مستقیم سانسورچیان دولتی اعم از کارگزاران آشکار و پنهان اداره مطبوعات وزارت اطلاعات و جهانگردی و بخش مطبوعاتی سازمان اطلاعات و امنیت کشور را در جراید کشور درک کرده بود، پیشنهاد جایگزینی سامانه «خودسانسوری» را ارائه داد. در روش ابداعی همایون، نویسندگان، دیران و معاونان سرویس‌ها، سرپرستان تحریریه، و سردبیران نشریات، خود ناگزیر به رعایت خطوط قرمز و مناطق مین‌گذاری شده در محدوده خطر بودند. همایون در نظامنامه تازه سانسور از اعمال هیچ فشاری در زمینه‌های گوناگون غفلت نکرده است، این در حالی است که سخنگوی دولت تازه نفس، چندی پس از کنار گذاشتن هویدا و برکشیده شدن آموزگار مدعی شد که دولت جدید کار خود را با برداشتن سانسور و حذف سانسورچیان از عرصه مطبوعات آغاز کرده است. حال آن که در جای‌جای فرامین بیست‌گانه سانسور نوهمایونی، ردپای ننگین اعمال سانسور آن هم به بدترین وجه ممکن از سوی شب‌پرستان تیغ به کف و مأموران قیچی به دست دیده می‌شود. آنک متن این دستورالعمل کم‌نظیر که به ۲۰ فرمان می‌ماند، آورده می‌شود:

۸۵۲. داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی اعلام کرد: «لایحه جدیدی برای مطبوعات تهیه شده است که، در آن سعی شده مطبوعات در مقابل جامعه مسئول تر باشند و به زودی این لایحه به مجلس تقدیم خواهد شد.» آیندگان (روزنامه)، مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۶، ص ۱۷.

۱. مطالب مربوط به شاهنشاه و شهبانو و ولیعهد و خاندان سلطنتی تنها از مراجع رسمی گرفته شود. همچنین مطالب مربوط به نخست‌وزیر.
۲. خبرهای ارتش و موضوع‌های مربوط به نیروهای مسلح، تنها از مراجع رسمی گرفته شود.
۳. خبرهای انتصابات و وزارت خارجه تنها از مراجع رسمی گرفته شود.
۴. خبرهای ترفیعات کارمندان و معلمان و اضافه حقوق و مزایای آنها تنها از مراجع رسمی گرفته شود.
۵. خبرهای مربوط به سازمان‌های امنیتی و انتظامی، مطالب مربوط به تروریست‌ها و اعمال تروریستی تنها از مراجع رسمی گرفته شود. تروریست‌ها اعم از ایرانی و خارجی هرگز مورد تأیید یا ستایش قرار نگیرند. اعمال تروریستی در هرجا محکوم شود. از تروریست‌ها قهرمان‌سازی نشود.
۶. همه خبرهایی که موجب نگرانی و سلب اعتماد عمومی می‌شود، چه نگرانی از وضع اقتصادی و مالی کشور و مؤسسات بزرگ مالی و صنعتی، چه نگرانی‌های مربوط به امور بهداشتی و بیماری‌های واگیر و مواد خوراکی با احتیاط تلقی شود و پیش از چاپ مورد مشورت با مقامات آگاه قرار گیرد و اساساً جای بیش از اندازه به این‌گونه خبرها داده نشود.
۷. در پیکارهای مطبوعاتی، اندازه رعایت شود و چندین روز پیاپی موضوعی که افکار عمومی را به هیجان آورد و اضطراب یا انتظار یا نارضایی برانگیزد از سوی روزنامه‌ها بزرگ نشود.
۸. خبرها و مطالب مربوط به سوءاستفاده‌های بزرگ و پرونده‌های اختلاس و رشوه‌خواری قبلاً با مراجع مسئول در میان گذاشته شود و بدون احتیاط‌های لازم به صورت برجسته انعکاس نیابد.
۹. با اصول فکری حزب رستاخیز ملت ایران، نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت و اصول ۱۷ گانه آن با احترام رفتار شود و اگر انتقادی هست نه درباره خود آن اصول بلکه درباره شیوه‌های اجرا باشد.
۱۰. مقامات مسئول درجه یک، مقاماتی که شخص شاهنشاه آنها را منصوب می‌کنند، مستقیماً مورد اتهام و حمله قرار نگیرند.
۱۱. در نقل مطالب خارجی در جاهایی که نام شاهنشاه به میان می‌آید بی آن‌که ضرورتی باشد و مقصود نویسنده، کشور یا حکومت ایران باشد، به جای نام شاهنشاه نام ایران برده شود.

۱۲. از کشورهای بی که با ایران روابط دشمنانه دارند ستایش نشود و خبرهایی که به سود خود انتشار می دهند، برجسته نشود.
۱۳. در مسائل مربوط به روابط خارجی ایران رعایت دوستان حتی المقدور بشود، به ویژه کشورهایی که حساسیت زیاد دارند، مانند افغانستان، حتی به نقل از مطبوعات خارجی، مورد حمله قرار نگیرند.
۱۴. برنامه‌هایی که از طرف شاهنشاه یا شهبانو اعلام می شوند در کاریکاتورها مورد استهزا قرار نگیرند.
۱۵. انتقادات بیش از اندازه لحن دراماتیک به خود نگیرند و هر جا ممکن است جنبه سازنده داشته باشد و با نشان دادن راه چاره همراه باشد. انتقادات همچنین جنبه شخصی نداشته باشند و به سیاست‌ها و روش‌ها توجه کنند. حق پاسخ محترم دانسته شود و پاسخ‌ها در جای مشخص به چاپ رسد.
۱۶. در مردم یا گروه‌هایی از مردم انتظار بیش از اندازه به وجود نیآورند. (خانه، خدمات ارزان تر و فراوان تر، حقوق بیشتر برای دارندگان درآمدهای ثابت).
۱۷. رعایت حقوق و شئون مردم بشود.
۱۸. همه خبرهای اعتصابات کارگران و تظاهرات دانشجویان با احتیاط تلقی شود.
۱۹. در ترجمه مقالات خارجی دقت شود که جنبه حمله غیرمستقیم و پوشیده به ایران و رژیم و سیاست‌های آن به خود نگیرد.
۲۰. ستون‌های مطبوعات در اختیار نویسندگان و شاعرانی که قصدشان مبارزه با رژیم است قرار نگیرد.^{۸۵۳}

بر اساس مفاد بندهای سند مذکور هیچ نشریه‌ای حق ندارد خبری در خصوص: شاهنشاه، شهبانو، ولیعهد، خاندان سلطنتی، نخست‌وزیر، ارتش، نیروهای مسلح، سازمان‌های امنیتی و انتظامی، تروریست‌ها و اعمال آنها، ترفیعات و اضافه حقوق کارکنان دولت را درج نماید مگر این که «تنها از مراجع رسمی» گرفته شده باشد. بر اساس بند ۶ دستورالعمل، مطبوعات موظفند در خصوص خبرهایی که باعث نگرانی و سلب اعتماد عمومی از دولت می شود اعم از اقتصادی یا حتی بهداشتی، با «مقامات آگاه» رایزنی کنند. بر مبنای بند ۸ درج هرگونه خبر مربوط به سوءاستفاده‌های کلان و اختلاس‌ها و رشوه‌خواری‌ها، خلاصه مفاسد اقتصادی، پیشتر باید با «مراجع مسئول»

۸۵۳. اطلاعات (روزنامه). مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۵۸، «ویژه‌نامه سالگرد پیروزی انقلاب»، ص ۳.

در میان نهاده شود.

طبق محتوای ماده ۹، احدی حق ندارد اصول فکری حزب رستاخیز، ارکان سه گانه، و اصول ۱۷ گانه آن را زیر سؤال ببرد و در نگاهی حداکثری تنها می تواند منتقد شیوه های اجرایی آن باشد. فرمان ۱۰ دستورالعمل یادشده خاطر نشان می سازد که نباید مقاماتی که شاهنشاه آنها را منصوب کرده است مستقیماً مورد اتهام قرار گیرند. همچنین بر اساس اصل ۱۱ دستورالعمل همایونی در نقل مطالب خارجی آن جا که روش شاهانه مورد نقد واقع شده است، ضروری است نام «ایران» جایگزین نام «شاهنشاه» شود. نظام شاهنشاهی که با بستن باب هرگونه گفت و گو و مخالفت مسالمت آمیز زمینه برآمدن گروه های مسلح را فراهم ساخته بود طبق بند ۵ از مطبوعات می خواهد از ستایش اقدامات به زعم تهیه کنندگان دستورالعمل «تروریستی» و قهرمان سازی آنها جداً پرهیز گردد.

بر اساس بند ۱۴، طنزنویسان و کاریکاتوریست ها حق استهزاء برنامه هایی که از سوی «شاهنشاه یا شهبانو» اعلام می شود را ندارند. بند ۱۸، مطبوعات را مکلف می سازد تا نسبت به انعکاس خبر اعتصابات کارگری و تظاهرات دانشجویی با رعایت احتیاط عمل شود، و بالاخره این که در اجابت فرمان ۱۹ دستورالعمل، مطبوعات در ترجمه مقالات خارجی دقت کنند مبادا به طور غیرمستقیم و پوشیده سیاست های رژیم ایران مورد حمله قرار گیرد.

اما واکنش همایون از آنچه در اوایل روی کار آمدنش در خط و نشان کشیدن برای مطبوعات ارائه داده است، چیز دیگری است. همایون از دستورالعمل سانسور خود به عنوان «یکی از لیبرال ترین سندهای آن دوره» یاد می کند، هرچند که نظرش مخالف نظر عموم هم باشد، باکی نیست.

من هیچ وقت از گرفتن موضعی که مخالف نظر عموم بوده باکی نداشته ام... آن دستور عملی که من به روزنامه ها دادم، اتفاقاً بهترین نشانه همین روحیه من و همین فلسفه من است... یکی از لیبرال ترین سندهایی که از آن دوره هست، همین سند است. البته با توجه به شرایط زمان و مکان. این سند را من خودم نداشتم ولی بعد دیدم آن را حزب توده در روزنامه مردم چاپ کرده. یکی از رفقا برای من فرستاد و حالا آن را دارم و یک بار دیگر آن را خواندم. یکی از لیبرال ترین سندهای آن دوره،

همین به اصطلاح دستور عمل سانسور است.^{۸۵۴}

نامه سرگشاده روزنامه‌نگاران به آموزگار

همین امر باعث شد تا در مورخه ۲۷ اسفند ۱۳۵۶ ۹۰ نفر از نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات طی نامه سرگشاده‌ای خطاب به جمشید آموزگار به اوضاع حاکم بر مطبوعات اعتراض نمایند، که البته نگارش این نامه در آن شرایط در نوع خود اقدامی شجاعانه و بی سابقه بود. در مکتوب یاد شده آمده است:

بی‌گمان ضرورت تغییر فضای سیاسی ایران و جهان شما را بر آن داشته است که در مسند «رییس الوزرای» به ضرورت ارج نهادن بر حرمت و اعتبار اندیشه و قلم و مطبوعات، اشارتی داشته باشید، اما مسلم است که هرگاه این سخنان در عمل مصداقی نداشته باشد، به سرعت ملتی را که به هوشیاری شهره است، متوجه حقایق خواهد کرد. بلی، در عرصه مطبوعات ایران، از روزی که کابینه شما قدرت را در دست گرفته است، نه تنها «آزادی مطلق برای روزنامه‌ها» برقرار نشده، بلکه «ممیزی» ابعاد وسیع‌تری نیز یافته است. پیش از این سردبیران روزنامه‌ها موظف بودند، هر روز گزارش فشرده‌ای از آنچه قرار بود به عنوان مطالب اصلی در روزنامه منتشر شود، به مأموران سانسور وزارت اطلاعات بدهند و مأموران سانسور بنا به سلیقه خود، دستور صریح می‌دادند که تمام یک مطلب و یا قسمت‌هایی از آن حذف شود. اینک، از زمانی که به قول شما «مطبوعات آزادی مطلق یافته‌اند» نه تنها روش سابق همچنان اعمال می‌شود، بلکه مسؤولان و مدیران روزنامه‌ها که مسؤولیتی بدون اختیار به آنان داده شده است، از ترس عواقب افشای حقایق، ناچار پیش از گذشته، احتیاط می‌کنند و در نتیجه به سیاست سانسور خفقان شدت بیشتری می‌دهند. در این شرایط که سانسور همچنان گذشته به حیات خود در روزنامه‌ها ادامه می‌دهد، سؤالی که بیش از هر زمان، برای نویسندگان جراید و خوانندگان روزنامه‌ها و مجلات مطرح است، این است که چگونه می‌توان مسأله سانسور را حل کرد؟

اگر معتقد به قانون باشیم و به آن حرمت بگذاریم، بلافاصله به این نتیجه می‌رسیم که تنها قانون و اجرای دقیق آن است که می‌تواند این مشکل را حل کند، قانونی که «اهالی مملکت ایران در برابر آن متساوی‌الحقوق هستند.»

آقای نخست‌وزیر، انصاف بدهید که دولت شما تاکنون حرمت مطبوعات را جدی نگرفته است. دولت شما ضمن اعمال شدیدترین نوع ممیزی در مطبوعات، که مطابق اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران ممنوع است، از طریق مجبور کردن مطبوعات مخصوصاً روزنامه‌های کثیرالانتشار به درج اخبار جعلی و مقالات بدون امضای دولتی که در بسیاری از موارد شامل موضوعی دور از واقعیت هستند، به شیوه‌ای بی‌پرده مرتکب جعل اخبار شده است و می‌شود و این خود مخالف قانون است. از این گذشته، اخبار و مقالات تحمیلی دولتی، که دولت شما از امضا گذاشتن پای آنها به دلیل جعلی بودنشان می‌پرهیزد، خوانندگان مطبوعات را دچار این توهم می‌کند که این گونه اخبار و مقالات نیز مستند به تحقیق روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران است. انتشار چنین اخبار جعلی علاوه بر آن که نقض صریح قانون مطبوعات است، موجب بدنامی و بی‌اعتباری روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران نیز می‌شود، جلوگیری عوامل دولت شما از انتشار حقایق در مطبوعات ضمن آن که مخالف روح قانون مطبوعات است، عواقب بسیار ناخوشایندی هم در زندگی اجتماعی و فرهنگی ملت ایران داشته است که در اینجا نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

۱. به علت دور ماندن اذهان عمومی از اخبار واقعی، شایعه‌پراکنی در ابعاد بسیار وسیعی در ایران رواج یافته است و انتشار شایعات در هیچ حالتی نه به نفع ملت است و به نفع دولت.

۲. اعمال سانسور در ابعاد کنونی، ظهور تعدادی انگشت شمار از افراد غیرمسئول و بی‌صلاحیت را در جراید به دنبال داشته است که به سانسور دولتی ابعاد بیشتری می‌دهند. این کاسه‌های داغ‌تر از آتش که سیاست‌های دولت به آنان پر و بال داده است، ضمن تنگ کردن عرصه بر نویسندگان باصلاحیت در بسیاری موارد با چاپلوسی‌های اغراق‌آمیز خود سبب شده‌اند که کارهای مثبت دولت نیز نزد ملت مضحکه جلوه کند.

۳. در نتیجه فشار سانسور دولتی قدرت قانونی مطبوعات تا حد رقت‌انگیزی کاهش یافته و در این شرایط حتی اغلب کارگزاران دون پایه دولت نیز به خود حق می‌دهند که به سانسور جاری و ساری در مطبوعات شدت بیشتری بدهند.

۴. سوء برداشت از عبارت «مصالح ملی» توسط دست‌اندرکاران دولت سبب شده است که در مطبوعات، مصالح فردی جانشین مصالح ملی شود و هر فرد فاسد و آلوده‌ای، مطبوعات را وسیله مصالح خود قرار دهد و نتیجتاً از انتشار اخبار و مطالبی که از حقایق و وقایع مملکت و سوء استفاده افراد متنفذ پرده برمی‌گیرد،

جلوگیری شود.

۵. اطاعت بی‌چون و چرا و ناشی از ترس مسئولان مطبوعات از مقامات دولتی سبب شده است که اعتماد مردم به‌طور کلی از مطبوعات سلب شود، تا آنجا که حتی دولت هم نتواند در مواقعی که برای کارهای درست به حمایت مردم نیاز دارد، از مطبوعات بهره بگیرد.

آقای نخست‌وزیر، فشار و سانسور دولت بر مطبوعات عواقب وخیم دیگری نیز برای ملت و دولت در بر دارد که اکنون مجال بحث دربارهٔ آنها نیست. با این وجود به گمان ما اگر حسن نیتی در کار باشد، همین اشارات کافی است که تا دولت شما به اهمیت تجدید نظر در چگونگی رابطهٔ خود با مطبوعات پی ببرد. تضییقات گوناگونی که دولت بر مطبوعات روا می‌دارد، باعث شده است که روزنامه نویسان شریف و طرفدار قانون، نزد ملت، دروغ زن و شریک جرم محسوب شوند و از این بابت همواره آزرده خاطر باشند. سالیان درازی است که بار گناه سکوت و تحمل شرایط بر دوش روزنامه‌نویسان شرافتمند این آب و خاک سنگینی می‌کند. اما آنچه امضاکنندگان این نامهٔ سرگشاه به عنوان خواست قانونی خود مطرح می‌کنند و برای دست‌یافتن به آن پافشاری خواهند کرد، به شرح زیر است:

۱. رعایت کامل مواد قانون اساسی و متمم آن دربارهٔ مطبوعات و نویسندگان

جراید.

۲. لغو کامل و فوری سانسور، چنان‌که در قانون اساسی تصریح شده است، و آزادی کلیهٔ نویسندگان مطبوعات کشور در انتشار حقایق و افشای مفاسد و نارسایی‌ها در چهارچوب قانون، و جلوگیری از اعمال نفوذ مقامات دولتی و عاملین آنها در جامعهٔ مطبوعات.

۳. مکلف بودن کلیهٔ مقامات دولتی در تهران و شهرستانها به رعایت حقوق حقهٔ نویسندگان، خبرنگاران و عکاسان مطبوعات.

۴. جلوگیری از انتشار اخبار جعلی و خلاف مصالح ملت و شخصیت‌های شریف اجتماعی و ملی که در حال حاضر به مطبوعات تحمیل می‌شود.

۵. آزادی کسب امتیاز برای انتشار روزنامه و مجله طبق موازین قانونی.

با احترام

نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران ۱۵۵

دومین اعتراض و سؤال بنی‌احمد

نامه ۹۰ نفر از دست اندرکاران مطبوعات کشور، همایون و بیش از او آموزگار را به طور غیرمنتظره‌ای برآشفته و غافلگیر ساخت، چرا که روی نفوذ وزیر اطلاعات کابینه‌اش بر روزنامه‌نگاران حساب ویژه‌ای باز کرده بود. دولت در شرایط حاد آن‌روز واکنش خاصی را بروز نداد تا این‌که پیرو نامه فوق‌الذکر نامه دیگری به امضاء ۹۴ نفر و این مرتبه به اختصار در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۷ که بار دیگر نخست‌وزیر را مخاطب قرار داد نوشته شد. امضاءکنندگان این نامه ضمن تأیید مفاد نامه مورخ ۲۷ اسفند ۱۳۵۶ همکارانشان، همدلی و همزبانی خود را با امضاءکنندگان آن نامه اعلام کردند.

جناب آقای آموزگار، نخست‌وزیر

ما نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران که در آخرین ساعات اسفند ماه گذشته برای امضا گذاشتن بر پای نامه سرگشاده مورخ ۲۷ اسفند ۹۰ تن از همکاران خود با عنوان جناب آقای نخست‌وزیر مجالی نیافته‌ایم، اینک همدلی و همزبانی خود را با امضاکنندگان این نامه اعلام می‌کنیم که مفاد آن مورد تأیید کامل ما نیز هست. رونوشتی از متن نامه قبلی به ضمیمه ارسال می‌شود. ۸۵۶

به نظر می‌رسد یکی دیگر از مواردی که موجب شدت گرفتن اختلاف میان سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات با وزارت اطلاعات و جهانگردی به طور خاص، و دولت به طور عام شده است، بحث و جدل بر سر تأسیس و چگونگی اداره خانه مطبوعات باشد. چندی بعد در یکی از بولتن‌های سندیکا می‌خوانیم:

در خلال این احوال و به دنبال این مذاکرات ظاهراً داریوش همایون، به نخست‌وزیر وقت هم سندیکا و هم نویسندگان مطبوعات را به طور «دریست» پیش‌فروش کرده بود و این وعده را داده بود که خاطر مبارک آسوده باشد، تمامی اهل قلم در اختیار ما و مدافع ما هستند. اما ناگهان پس از ادعای نخست‌وزیر وقت به اینکه مطبوعات آزادند و آزادی قلم در این دولت به کمال رعایت می‌شود، دیگر طاقت قلمزنی‌های اصیل طاق شد و ناگزیر شدند طی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر بنویسند که این ادعا حقیقت ندارد. ۸۵۷

۸۵۶. همان، ص ۶۲۴.

۸۵۷. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲.

به هر روی سکوت، پاسخ منفعلانه‌ای بود که تا آن هنگام از سوی دولت آموزگار که مدعی پاسداشت آزادی بیان و قلم و ارج نهادن به وسایل ارتباط جمعی و گردش آزاد اخبار بود به نامه گروهی از نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات داده شد. اما نامه‌های سرگشاده روزنامه‌نگاران در اعتراض به ادامه سانسور بازتاب‌های ویژه‌ای نیز داشت و حتی کار به اعتراض یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی هم کشیده شد، به طوری که از رئیس مجلس خواسته شد تا به وزیر اطلاعات اطلاع داده شود در اولین فرصت در صحن مجلس حضور یابد و در جلسه علنی به پرسش نماینده معترض پاسخ دهد.

ریاست محترم مجلس شورای ملی

خواهشمند است به آقای وزیر محترم اطلاعات و جهانگردی اطلاع فرمایند تا هر چه زودتر در مجلس شورای ملی حاضر [و] به سوالات زیر پاسخ فرمایند.

۱. چرا وزارت اطلاعات و جهانگردی، مطبوعات معدود کشور را که به ناچار تنها وسیله ارتباط جامعه با حوادث و وقایع می‌باشد از قید سانسور آزاد نمی‌کند؟
 ۲. چرا اطلاعیه بیش از یکصد نفر از خبرنگاران و مترجمین و نویسندگان شاغل که رونوشتی نیز به اینجانب ارسال شده و طی آن به وجود سانسور اعتراض کرده‌اند در روزنامه‌ها انتشار نیافته است.

۳. چون برخلاف اصل بیستم قانون اساسی و قانون مطبوعات روزنامه‌ها از چاپ آثار نویسندگان نام‌آور کشور ممنوع شده‌اند به همین علت عقاید آنان به صورت (ادبیات زیراکسی) با قید نام و نشان و امضاء انتشار می‌یابد. مردم که مشتاق خواندن آثار نویسندگان متعهد جامعه خود هستند از روی این نوشته‌ها به صورت سیاه‌مشق هزاران نسخه تکثیر و در سراسر کشور توزیع می‌کنند.

چرا وزارت اطلاعات با ادامه سانسور حرمت اندیشه را که از راه نوشتن و به طریق مطبوعات عرضه می‌شود پایمال و مردم را از حوادث و وقایع و علل بروز آن و تجزیه و تحلیل، بی‌خبر نگاه می‌دارد.

با احترام، احمد بنی‌احمد، نماینده مردم تبریز در مجلس شورای ملی

سه شنبه ۱۲ اردی‌بهشت [۱۳۵۷] ۸۵۸

نامه جمعی از «نویسندگان، خبرنگاران، گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران» در اخبار خبرگزاری‌های خارجی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داد. بخش فارسی

رادیو لندن در خبرهای شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۷ خود اعلام کرد:

عده‌ای از روزنامه‌نگاران ایران طی یک نامه سرگشاده، از دولت خواسته‌اند که سانسور را از مطبوعات بردارد و به قول آنان مطبوعات را به درج اخبار دروغین و ادا نسازد. روزنامه‌نگاران، دولت آموزگار را متهم می‌کنند که بر خلاف سنگی که در مورد آزادی بیان به سینه می‌زند، نه تنها سانسور را کاهش نداده است، بلکه راههای تازه‌ای برای اعمال سانسور یافته است. در نامه سرگشاده آمده است که بر اساس اصل بیستم قانون اساسی سانسور ممنوع است و چیزی که روزنامه‌نگاران از آن به‌عنوان جعل اخبار نام می‌برند نیز، به گفته ایشان، بر خلاف قانون است. دولت تا به حال در مورد این اتهام‌ها واکنشی آشکار نشان نداده است.^{۸۵۹}

اما گویا دولت بیش از این سکوت را در برابر اصحاب مطبوعات جایز ندانست و همان روز با به‌صحنه فرستادن وزیر اطلاعات و جهانگردی اش، نامه سرگشاده روزنامه‌نگاران را رد کرد و آن را یک داستان تبلیغاتی خواند. خبرگزاری آلمان در این ارتباط همان شب گزارش داد:

داریوش همایون، وزیر اطلاعات ایران، نامه‌ای را که اخیراً به‌وسیله روزنامه‌نگاران ایران امضا شده است، رد کرد و آن را یک داستان تبلیغاتی خواند. این روزنامه‌نگاران خواهان رفع سانسور از مطبوعات شده‌اند. همایون گفت: بیشتر کسانی که نامه مذکور را امضا کرده‌اند حتی روزنامه‌نگار هم نیستند. وی ادامه داد که صفحات روزنامه‌های ایران شاهد این مطلب است که روزنامه‌نگاران از آزادی بیان برخوردار هستند و در صورت وجود سانسور این آزادی ممکن نمی‌شد. داریوش همایون افزود که دولت به تبادل افکار در مطبوعات توجه دارد.^{۸۶۰}

همایون در حالی از آزادی بیان و عدم وجود سانسور در مطبوعات سخن می‌گوید که به گفته سرپرست «خبرگزاری پارس» و معاون رادیو و تلویزیون «هر هفته یک بار در دفتر وزیر اطلاعات جلسه‌ای تشکیل می‌شد که سردبیرها را می‌خواستند و آنها را به انواع و اقسام وسایل تهدید می‌کردند.»^{۸۶۱}

۸۵۹. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران. ص ۸۹.

۸۶۰. همان؛ همچنین بنگرید به: هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. صص ۸۳۳-۸۳۴.

۸۶۱. اطلاعات (روزنامه). مورخ ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، ص ۵. گفت‌وگوی رسول صدرعاملی با محمود جعفریان در

غرور و تکبر و خودخواهی همایون به وی رخصت نداد تا به خاطر مصالح ملی و حداقل پایداری کابینه تازه بر سر کار آمده‌ای که خود یکی از اعضاء و ارکان آن بود با اتخاذ سیاستی آشتی جویانه و روشی مسالمت آمیز باب گفت و شنود با همکاران سابق خود را بگشاید و با آنان به حداقل تفاهم برسد. به نظر می‌رسد که اصولاً همایون نفس مذاکره با مخالفان را نمی‌پسندد و بی‌اعتنایی به آنان را مناسب‌ترین شیوه برخورد می‌پندارد.

به گفته قطبی، در دولت گروهی هستند مانند داریوش همایون که می‌گویند کمترین اعتنایی به کانون [تویسندگان ایران] نباید کرد، و گروهی دیگر (از جمله خود جمشید آموزگار) معتقدند که باید مذاکره کرد و به توافقی دست یافت.^{۸۶۲}

دموکراسی ساواک‌پسندانه

سرانجام با گذشت ۵۸ روز از نخستین نامه سرگشاده جمعی از اهالی مطبوعات و ۳۵ روز از دومین نامه آنان خطاب به نخست‌وزیر، داریوش همایون در نامه‌ای دستی به جمشید آموزگار، راهکارهایی را به منظور مقابله با امضاء کنندگان نامه ارائه می‌دهد که در واقع مفاد آن سر بردن با پنبه را تداعی می‌کند. شیوه‌های پیشنهادی وی که شاید به مخیله مدیران ارشد ساواک هم نرسد در نوع خود حائز اهمیت است و می‌توان آنها را به ترتیب زیر دسته بندی کرد:

۱. پیشنهاد داریوش همایون مبنی بر «ضرورت تصفیه مطبوعات از عناصر غیر ملی و منحرف» و لزوم «مجازات امضاء کنندگان اعلامیه به تدریج و با کمترین سر و صدا» و پرهیز از «واکنش فوری و تند».

۲. فراهم آوردن شرایط و زمینه‌هایی برای تسلیم و عدول امضاء کنندگان نامه‌های یاد شده از مواضع خود با در تنگنا قرار دادن آنان جهت استعفا و استفاده از حربه تهدید به اخراج از محل کار و تزلزل امنیت شغلی؛ به‌ویژه آن دسته از خیرنگارانی که دارای شغل دولتی هستند می‌بایست به‌طور غیر شتابزده در معرض پاکسازی قرار گیرند، همچنین

→ زندان قصر. به گفته جعفریان بر روی حتی چاپ عکس‌های خاندان سلطنتی در مطبوعات نیز حساسیت وجود داشت، که تصاویر آنان در کجای روزنامه و به چه اندازه چاپ شود و اگر چنین نمی‌شد، افراد زیر فشار قرار می‌گرفتند.

و ادار ساختن آنان به انتخاب یک شغل.

۳. لزوم پشتیبانی غیر محسوس و غیر مشهود وزارت اطلاعات از مدیران جراید و اجتناب از رودرویی با روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران.

۴. یافتن راه‌حل عملی و فرمول اجرایی با همکاری وزارت امور اقتصادی و دارایی به منظور «مرتبط ساختن روش روزنامه‌ها با پرداخت‌های مالیاتی.» یعنی این‌که مشی هر روزنامه‌ای که با دولت همخوانی بیشتری داشته باشد با تأیید وزارت اطلاعات، مالیات کمتری پرداخت کند، و در صورتی که ساز مخالف کوک کند و علم مخالفت با سیاست‌های دولت را برافروزد، بایست هزینه این رفتار بد مطبوعاتی خود را با پرداخت مالیات بیشتر به دولت بپردازد؛ و البته همایون ترفندها و خواب‌هایی نیز برای خود سندیکا در سر می‌پرورانند.

نشان شیر و خورشید و تاج و شمشیر

۲۵۳۷/۲/۲۵

وزارت اطلاعات و جهانگردی

دفتر وزیر

جناب آقای جمشید آموزگار

نخست‌وزیر

انتشار اعلامیه گروهی از خبرنگاران و نویسندگان روزنامه‌ها که در میانشان عده‌ای غیر روزنامه‌نگار هم بودند طبعاً مایه تکدر خاطر خطیر ملوکانه شده است و بر دولتی هم که کارش را با برداشتن سانسور از مطبوعات آغاز کرد ناگوار افتاده است. انتشار این اعلامیه ضرورت تصفیه مطبوعات را از عناصر غیرملی و منحرف مشخص‌تر ساخت و تصمیم وزارت اطلاعات و جهانگردی را در این باره استوارتر کرد. اما روشی که باید در این باره پیش گرفت نیاز به توضیح از طرف اینجانب و ارشاد از سوی آن جناب دارد.

در برابر اعلامیه یادشده می‌شد واکنش فوری و تند نشان داد. وزارت اطلاعات و جهانگردی می‌توانست از روزنامه‌ها بخواهد امضاکنندگان را از دستگاه‌های خود برانند. چنین روشی به پاره‌ای نتایج سریع می‌رسید. ولی پیامدهایش به مصلحت دولت و مطبوعات نمی‌بود:

نخست، آن‌که به تصویر ذهنی دولت و کشور بسیار آسیب می‌زد. دوم، یک جبهه سیاسی تازه بر ضد دولت گشوده می‌شد. سوم، مطبوعات به مقاومت

برمی‌خواستند^{۸۶۳} به‌ویژه که در گذشته نیز یک بار کوشش ناکامیابی در پیراستن مطبوعات از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی شده بود. چهارم، مقاومت روزنامه‌نگاران - با پشتیبانی صاحبان مطبوعات - در مواردی ممکن بود به عقب‌نشینی بینجامد.

البته وزارت اطلاعات و جهانگردی به خوبی آگاه بود که در غیاب واکنش فوری و تند، خود را در موضع آسیب‌پذیر قرار می‌دهد، چنان‌که در دو جلسهٔ اخیر هیئت وزیران فرمایش‌های آن جناب نشان داده است. ولی با توجه به پیامدهای ناگوار بهتر آن دانست که در نخستین مراحل هیچ واکنشی نشان ندهد و تصفیة مطبوعات و مجازات امضاکنندگان اعلامیه را به تدریج و با کمترین سر و صدا و با موافقت و توسط خود مدیران مطبوعات انجام دهد. این روش علاوه بر سودمندی‌های آشکار سیاسی و مطبوعاتی خود، به اصلاح اساسی مطبوعات نیز کمک خواهد کرد که بالاتر از هر مصلحت کوتاه‌مدت است.

در اجرای این سیاست پس از یک دورهٔ چند هفته‌ای که واکنشی نشان داده نشد اقدامات زیر صورت گرفته است:

۱. گروهی از امضاکنندگان پس از تماس‌هایی که با آنها گرفته شده از کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند.

۲. یک اعلامیهٔ متقابل در تأیید سیاست‌های دولت به‌ویژه سیاست‌های مطبوعاتی آن در دست تهیه است که تقدیم خواهد شد.

۳. در روزنامهٔ اطلاعات یکی از سردمداران مخالفان برکنار شده است و مدیر مؤسسه با پشتیبانی پشت پردهٔ وزارت اطلاعات و جهانگردی در برابر موج اعتراض همکاران سندیکایی او مقاومت می‌کند.

۴. در روزنامهٔ کیهان به چند تن از سلسله‌جانبان تکلیف شده است گزارش‌های مثبت دربارهٔ اوضاع کشور با امضای خود بنویسند، در صورت امتناع، راه برای برکنار کردنشان هموار خواهد شد. همهٔ این اقدامات صرفاً توسط مدیر مؤسسه انجام می‌گیرد.

۵. در روزنامهٔ آیندگان یک امضاکنندهٔ اعلامیه بوده است که سمت مسئول خود را به زودی از دست خواهد داد.

۶. در روزنامهٔ رستاخیز یکی از امضاکنندگان از سمت خود برکنار شده است ولی ظاهراً حقوق خود را دریافت می‌دارد. این شخص، هرمز مالکی، همچنین کارمند

وزارت اطلاعات و جهانگردی با حقوق ۳۶۹۶۰ ریال است و چون تا پایان اردیبهشت مرخصی بی حقوق گرفته اقدامی درباره او میسر نیست. پس از پایان مرخصی در وضعی قرار خواهد گرفت که به احتمال زیاد ناچار به استعفا خواهد شد. لازم به تذکر است که در وزارت اطلاعات و جهانگردی کس دیگری اعلامیه را امضاء نکرده است. یک کارمند دیگر این وزارت که در روزنامه رستاخیز کار می کند و سرگرم تحریکات است از اول خرداد - پس از ابلاغ پست های سازمانی تازه وزارتخانه - در وضع مشابه قرار خواهد گرفت.

برای آینده اقدامات زیر در نظر گرفته شده است:

۱. گردآوری نام روزنامه نگارانی که از سازمان های دولتی حقوق می گیرند و واداشتنشان به گزینش میان یکی از دو شغل. در مورد روزنامه نگاران مخالف سختگیری بیشتر خواهد شد.

۲. گردآوری نام اعضای سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به منظور تصفیة سندیکا از عناصر غیرروزنامه نگار که عده ای شناخته شده را با آراء خود پیوسته در مقامات حساس سندیکایی نگه می دارند.

۳. واداشتن مدیران مطبوعات به قبول مسئولیت بیشتر از راه فشارهای مالی و بویژه مرتبط ساختن روش روزنامه ها با پرداخت های مالیاتی آنها، با همکاری وزارت امور اقتصادی و دارایی.

۴. برکناری تدریجی امضاکنندگانی که تغییر روش ندهند یا اظهار پشیمانی نکنند توسط خود روزنامه ها. این امر در ارزیابی روش آنان به حساب خواهد آمد.

۵. خودداری از قرار گرفتن در برابر روزنامه ها و روزنامه نگاران و حفظ موقعیت وزارت اطلاعات و جهانگردی به عنوان داور و راهنما.

در مورد نوشتن پاسخی بر اعلامیه روزنامه نگاران و انتشار آن در «خواندنیها» و فرستادن ترجمه اش در «واشنگتن پست»، با توجه به سیاست کيفر دادن گروهی از امضاکنندگان و اقدامات سختی که در جریان است، به نظر اینجانب مصلحت در آن است که پاسخی داده نشود، به ویژه که پاسخ دادن به اعلامیه نیز آسان نیست و از جمله در اعلامیه اصلی چیزی درباره نقش سردبیران در جرح و تعدیل مطالب نوشته نشده است که قابل پاسخ دادن باشد.

هدف ما باید این باشد که با کمترین و بدون ظاهر شدن در تصویر، مطبوعات را از مخالفان فعال پاک کنیم و در بقیه نیز چنان روحیه ای بوجود آوریم که خودبه خود

به وظایف یک روزنامه نگار آزاد و مسئول و میهن پرست عمل کنند.

با احترام
داریوش همایون ۸۶۴

کیفۀ دیرینه به آزادی

به طوری که در صفحات پیشین اشاره شد، با وخامت اوضاع حاکمیت پهلوی و گسترش موج نارضایتی‌ها در جامعه، فشار دولت بر مطبوعات افزایش یافت و مقررات سانسور که به وسیله وزارت اطلاعات به ارباب جراید تحمیل می‌شد شدت گرفت. خواست وزارت اطلاعات آن بود تا مدیران روزنامه‌ها، کارکنان خود را نسبت به ضرورت چاپ خبرهای دروغ، گزارش‌های جعلی، رویدادهای تحریف شده، و تفسیرهای گمراه‌کننده، به جای روایت صادق وقایع و روشنگری بی‌پیرایه، «توجیه» کنند. این رویه باعث برانگیختن مضاعف خشم همگان به ویژه فعالان سیاسی شده بود. مردم نیز نیک می‌پنداشتند چه کسی کارگردانی پشت صحنه این وقایع را عهده‌دار است.

اکنون کسی در رأس سانسور قرار دارد و در مقام وزارت اطلاعات علناً با آزادی قلم و آزادی درج اخبار واقعی مخالفت می‌کند که خود روزی یکی از اعضای جامعه مطبوعات بود.

داریوش همایون نخست در سالهای ۳۰ در روزنامه اطلاعات مترجم بود و این مترجم گمنام و ساده آن روز در مسیر همکاری با اختناق و دستگاه‌های دولتی مجری اختناق از مدیری روزنامه آیندگان به وزارت اطلاعات رسید، او از جمله معدود کسانی است که بدون سوابق فعال دولتی و یا مبنی بر طی سلسله مراتب اداری به صندلی وزارت نشست. در آغاز تشکیل دولت آموزگار و وزارت همایون بخشنامه محرمانه‌ای در بیست ماده مبنی بر دستورالعمل تازه دولت در زمینه تشدید سانسور به مطبوعات ابلاغ شد. این نخستین علامت خضوع و اطاعت همایون در مقام وزارت نسبت به اصل خفقان و استبداد بود. از خصوصیات دوران استبداد بیست و پنج ساله اخیر سپردن مقامات وزارتی و سایر مقامات عالی دولتی به کسانی بود که در سنین جوانی و به سودای نام و مقام چشم و گوش بسته همه توانایی‌ها و اندوخته‌های فکری و ذهنی خود را در خدمت دستگاه اختناق و استبداد

قرار دادند. افرادی که برق آسا به مقام وزارت رسیدند و شرط اساسی این ارتقاء نیز چیزی جز اطاعت محض آنها نسبت به رژیم استبدادی همراه با ایجاد روابط خصوصی و خانوادگی و وابستگی‌های سیاسی خاص با گروه حاکمه نبود.

داریوش همایون از جمله چنین کسانی بود که با استفاده از هر دو عامل یعنی هم اطاعت محض از دیکتاتوری و هم ایجاد وابستگی خانوادگی و قرابت با اردشیر زاهدی و بستگی‌های سیاسی جنبی و تبعی آن به وزارت رسید.

روانشناسی این‌گونه افراد در تحول و تغییر از فردی ساده و گمنام به صاحب مقامی که همه چیز خود را برق آسا در سنین جوانی به چنگ آورده است در برابر امواج نارضایتی‌ها و اعتراض‌های مردمی چه خواهد بود؟ اگر اوضاع در برابر این نارضایتی‌ها به تغییری عمیق‌تر منتهی شود امثال داریوش همایون در دستگاه دولتی چه سرنوشتی خواهند داشت؟

در برابر این سؤال مقدر است که داریوش همایون خود مخالف با آزادی و با هر گونه تحول احتمالی سیاسی مخالف است و به این علت است که داریوش همایون کار مخالفت با آزادی را به کینه و نفرت از آزادی کشانده است... دشمنی داریوش همایون و نظایر او با آزادی اکنون به صورت یک دشمنی خصوصی و نفرت شخصی درآمده است زیرا با کوچکترین تغییری در شرایط سیاسی کشور اگر داریوش همایون و همکاران او به پای میز محاکمه کشیده نشوند لاقبل به ورطه گمنامی پرتاب می‌شوند.

چگونه جوانی می‌تواند مقام وزارت را که با این سهولت و در این مدت کوتاه به دست آورده است و اکنون از مزایای مادی و معنوی آن همه جانبه برخوردار می‌شود از دست بدهد؟ و چگونه قادر است در مقابل مقام وزارت با چنین شرایطی همه چیز خود را از دست بدهد...؟

آیا همه این خودخواهی‌ها و کینه‌های خصوصی داریوش همایون با آزادی قلم مسئولیت‌مدیران و سردبیران روزنامه‌ها را که از او دستور می‌گیرند و به دستور او اخبار را تحریف می‌کنند و حوادث را به میل او جعل می‌نمایند و مقالات و تفسیرهای فرمایشی وزارت اطلاعات را طبق دستور چاپ می‌کنند مستفی می‌نمایند؟

صد و هشتاد نفر از روزنامه‌نویسان شاغل نامه‌ای بر علیه وجود سانسور و خفقان در مطبوعات و مداخلات علنی و روزانه وزارت اطلاعات در نشر و اخبار و تحریف آن برای نخست‌وزیر نوشتند اما داریوش همایون در برابر این دادخواهی

مشروع چه کرد؟

به دستور او مدیران روزنامه‌ها عده‌ای از شریف‌ترین روزنامه‌نویسان را از روزنامه‌های خود اخراج کردند و عده دیگری را با تهدید و ادار کرد که در نامه دیگری اظهار ندامت کنند.

مدیران و سردبیران روزنامه‌ها همه دستورهای همایون را نسبت به تعریف اخبار و یا خودداری از انتشار حوادثی که در زمینه کشت و کشتار مردم به دست مأموران امنیتی و انتظامی می‌گذرد اطاعت می‌کنند.

هر مطلبی که در مورد نویسنده‌گان مورد پسند نباشد بلافاصله مقالاتی در حمله به نویسنده آن مطلب از طرف وزارت اطلاعات به روزنامه فرستاده می‌شود و روزنامه هم آن را چاپ می‌کند.

داریوش همایون نه تنها بطور رسمی و با استفاده از مقام وزارت نسبت به سانسور اخبار و حوادث در مطبوعات دستور می‌دهد «بلکه در این روزنامه‌ها نیز از سوی خود همدستانی در داخل هیئت‌های تحریریه دارد که همه اخبار و مطالب را در روزنامه‌ها سانسور می‌کنند.»

جای بسی تأسف است که صد و هشتاد نفر روزنامه‌نویس که خود به وجود سانسور و مداخله وزارت اطلاعات در کار روزنامه‌نویسی اعتراض می‌کنند وقتی همکاران آنها را به جرم امضای این اعتراض از روزنامه‌ها اخراج می‌کنند کوچک‌ترین اعتراضی نسبت به این تجاوز علنی به حقوق صنفی آنها به عمل نمی‌آورند. و جای بسی تأسف است که مدیران روزنامه‌ها نه تنها به این دستور همایون برای اخراج روزنامه‌نویس‌های خود اعتراضی نمی‌کنند بلکه دستور او را نیز به مرحله اجراء می‌گذارند.

در حالی که در شهرهای کشور مردم به دست مأمورین انتظامی کشته می‌شوند و ده‌ها نفر توقیف و زندانی می‌گردند و یا در دادگاه‌ها محاکمه می‌شوند مطبوعات ما نه تنها این حوادث را طبق میل و دستور وزارت اطلاعات با تغییر و تحریف منعکس می‌کنند و یا این که اصلاً منتشر نمی‌نمایند، بلکه درباره مسائل اساسی کشور نظیر نفت و مالیات‌ها و معاملات و مداخلات گروه حاکمه و همچنین خفقان و سانسوری که بر کلیه جریان‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌گذرد کوچکترین اشاره‌ای نمی‌نمایند. و اکنون نه تنها رادیو و تلویزیون که یک منبع خبری مؤثر و فراگیر است در خدمت اختناق و استبداد رژیم قرار دارد بلکه مطبوعات کشور نیز

همچنان در زیر سلطه سانسور وزارت اطلاعات و دستگاه‌های امنیتی هستند.^{۸۶۵}

اگرچه رویه همایون برای مقابله با روزنامه‌نگاران ناراضی با نظرگاه جناح تندرو حاکمیت که تنها راه چاره پیشبرد مقاصد خود را توسل به زندان و شکنجه و اعمال زور و خشونت می‌دید، متفاوت است اما ناگفته پیداست هر دو جناح، هدف واحدی را که همانا سرکوب هر نغمه مخالف و متفاوت با تبلیغات رسمی رژیم بود، تعقیب می‌کردند، و تازه از منظری، روش‌های پیشنهادی همایون پیچیده‌تر و خطرناک‌تر است.

دفاع از خود به روش دموکراتیک!

در اسناد بازمانده از همایون نامه حروفچینی شده و بدون شماره و تاریخی به دست آمد که دربرگیرنده پاسخ او به پرسش یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی در اعتراض به استمرار و شدت سانسور حاکم بر مطبوعات می‌باشد.

جناب آقای رئیس، نمایندگان محترم

در پاسخ سؤال آقای بنی‌احمد، نماینده محترم مجلس شورای ملی به استحضار می‌رساند:

۱. وزارت اطلاعات و جهانگردی مطبوعات کشور را در قید سانسور ندارد و هر خواننده روزنامه‌ها و مجلات متعدد کشور بر این نکته گواه است و تصور نمی‌رود هیچ‌کس بتواند منطقاً ادعا کند که مطبوعات کنونی ایران شباهتی به مطبوعات سانسور شده داشته باشند.

۲. در اطلاعیه‌ای که ادعا شده بیش از یکصد نفر از خبرنگاران و مترجمان و نویسندگان شاغل آن را امضا کرده‌اند قسمت بزرگی از نامها متعلق به کسانی است که یا خبرنگار و نویسنده و مترجم نیستند و یا در مطبوعات کشور شغلی ندارند. اگر پاره‌ای روزنامه‌ها آن را انتشار نداده‌اند امری مربوط به خود آنهاست و نباید انتظار داشت ادعایی را که خودشان صحت آن را قبول ندارند، یعنی ادامه سانسور، منتشر سازند. اما نشریات دیگری چه به زبان فارسی و چه به زبان خارجی در تهران نامه موصوف را چاپ کرده‌اند و به دنبال آن نامه چند صد نویسنده و مترجم و خبرنگار

۸۶۵. علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی. *دفترهای سیاسی جنبش*. تهران، جنبش، ۱۳۵۷، صص ۴۲-۴۳؛ علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی. *دفترهای انقلاب*. تهران، جنبش برای آزادی، ۱۳۵۸، صص ۱۰۵-۱۰۹. این نوشتار که موجز آن از نظرتان گذشت با عنوان «روزنامه‌نگاران و سانسور» در ۸ مرداد ۱۳۵۷ تهیه شده بود.

شاغل مطبوعات نیز در نامه‌ای مطالب آن را تکذیب و رد کردند.
 ۳. روزنامه‌ها از چاپ آثار نویسندگان نام‌آور ممنوع نشده‌اند. هر روزنامه‌ای [در] قبول یا عدم قبول مقالات وارده آزاد است و عدم قبول مقاله نویسنده‌ای از طرف یک روزنامه نه دلیل منع شدن روزنامه است، نه دلیل نام‌آور بودن نویسنده. به علاوه در شرایطی که بدون هیچ‌گونه جلوگیری به قول نماینده محترم «آثار نویسندگان متعهد» هزارها نسخه تکثیر و در سراسر کشور توزیع می‌شود دیگر سخن گفتن از ادامه سانسور چه مفهومی دارد؟

وزارت اطلاعات و جهانگردی با گشاده کردن هر چه بیشتر فضای مطبوعات و جریان هر چه وسیع‌تر خیرها و اطلاعات ثابت کرده است که حرمت اندیشه را نگه می‌دارد، روش و مطالب مطبوعات کشور نیز هر روز شاهدهی بر صحت این مدعاست.^{۸۶۶}

داریوش همایون که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی موفق به فرار از زندان و سپس خروج از کشور شد و با نگارش مقالات و تالیف کتاب و انجام مصاحبه‌هایی بسیار کوشش کرد عملکرد خود را در حاکمیت پهلوی دوم «دموکراتیک» جلوه دهد در برابر پرسش روزنامه‌نگاری که او را چنین مخاطب قرار می‌دهد که «امروز در نوشته‌های شما مسئله حرکت جامعه ایرانی به طرف دموکراسی، جایگاه مهمی دارد. آیا آن زمان که در حزب رستاخیز و در وزارت اطلاعات بودید، دقیقاً روش‌هایی که به آنها عمل کردید، در جهت همین انتظاراتی بود که امروز می‌کنید؟ بالاخره وظیفه وزیر اطلاعات در همه جای دنیا، مخصوصاً در سیستم‌هایی مثل آنچه که داشتیم این است که در هر حال کار مطبوعات را تنظیم بکند و اگر لازم شد سانسور بکند یک جاهایی را؛ مثلاً در مورد شما نوشتند - و این دیگر اعتقاد شخصی نیست و ما همه می‌دانستیم - که شما اولین وزیر اطلاعاتی بودید که موارد سانسور مملکت را نوشتید و فرستادید برای یک سردبیران روزنامه‌ها، که آقا یا خودتان در این موارد سانسور کنید یا ما می‌کنیم. کسی که با این سیستم وزارت اطلاعات را اداره کرد، اکنون در نقش جفرسون و منتسکیو و... ظاهر می‌شود»^{۸۶۷}، اظهار می‌دارد:

۸۶۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۱۰۱۸۱-۲-۶۴۳ ه.

۸۶۷. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۶۳.

اولاً من چه در حزب رستاخیز و چه در وزارت اطلاعات همین قدر دنبال دموکراسی بودم، چه قبل از آن و چه حالا... اما من دموکراسی را خم رنگرزی نمی‌بینم. دموکراسی باید از مراحل بگذرد... دموکرات‌های ما خیال می‌کردند که اگر یک نفر بیاید بگوید آقا، از فردا همه آزادند و هر کس هر چه می‌خواهد بنویسد و هر چه می‌خواهد بگوید، او آدم خوبی است... من با این عوام فریبی‌ها هیچ وقت سر و کار نداشته‌ام...

دستور عملی که من به روزنامه‌ها دادم... یکی از لیبرال‌ترین سندهای آن دوره، همین به اصطلاح دستور عمل سانسور است. من هفته اول وارد شدم به وزارت اطلاعات دستور دادم سانسور مطالب برداشته بشود، چون قبلاً تمام مطالب را باید اداره مطبوعات ما می‌خواند، و می‌گفتند که چه چیزش را بردارید و چه چیزش را بگذارید. گفتم دیگر این کار را نکنند. گفتم مسئولیت این کار با خود سردبیران است، اما سردبیران باید بدانند چکار کنند. به علاوه من در یک سیستمی کار می‌کردم که اگر راجع به شاه چیزی می‌نوشتند، راجع به شاهپورها چیزی می‌نوشتند، راجع به سیاست خارجی چیزهای خاصی می‌نوشتند، راجع به ارتش و مسائل نظامی چیزهای خاصی می‌نوشتند، نه تنها روزنامه‌نویس را می‌گرفتند، مرا هم می‌گرفتند. من که نمی‌توانستم بگویم هر چه دلتان می‌خواهد راجع به ارتش و شاه و شاهپورها و غیره بنویسد. حالا شاهپورها هر کاری می‌کردند ولی به هر حال من وزیر سیستمی بودم که در آن شاهپورها همه کار می‌کردند. هیچ هم علاقه‌ای به این کار نداشتم، هیچ هم موافق نبودم که شاهپورها همه کار بکنند... ولی این دلیل نمی‌شد که به روزنامه‌ها اجازه بدهم که راجع به شاهپورها هر چه دلشان می‌خواهد... بنویسند. ۸۶۸

همایون که به زعم خود وزیر سیستم «شاهی، شاهپوری و شاهدختی» بوده است، در پاسخ به این سؤال که «از ممنوع القلم کردن عده‌ای روزنامه نویس هم راضی هستید؟» اظهار می‌دارد: «من هیچ عده‌ای را ممنوع القلم نکردم. فقط یکی از نویسندگان آیندگان پس از داستان شب‌های شعر خوانی از روزنامه کنار گذاشته شد.»^{۸۶۹}

به منظور کمک به حافظه همایون بار دیگر توجه او را به بندهای سوم تا ششم «اقدامات صورت گرفته» مورد بحث در دستنوشته مورخ ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ وی

۸۶۸. همان، صص ۱۶۴-۱۶۵.

۸۶۹. همان، ص ۱۶۵.

به آموزگار، جلب می‌نماید که چگونه از برکناری یکی از «سردمداران مخالفان» در روزنامه اطلاعات سخن می‌گوید و این‌که مدیر مؤسسه اطلاعات با حمایت پنهان وزارت اطلاعات در برابر اعتراض‌های همکاران وی در «سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» مقاومت می‌کند. فرد مورد اشاره همایون که در روزنامه اطلاعات از کار برکنار شد، همانا نعمت‌الله ناظری، از اعضای قدیمی و فعال سندیکای نویسندگان و خبرنگاران است که مدت دو سال هم دبیر سندیکا بوده است که از قضا اعتراض‌های سندیکا پس از هفت ماه مؤثر افتاد و وی از مرخصی آن هم «مرخصی ارفاقی» به محل کارش بازگشت.^{۸۷۰}

همایون در مکتوب فوق‌الذکر به وارد آوردن فشار و تکلیف به «چند تن از سلسله جنبانان» در روزنامه کیهان به منظور نوشتن «گزارش‌های مثبت درباره اوضاع کشور» سخن می‌گوید که البته «در صورت امتناع، راه برای برکنار کردنشان هموار خواهد شد.» همچنین یکی از امضاء کنندگان در روزنامه آیندگان «که سمت مسئول خود را به زودی از دست خواهد داد.» و در روزنامه رستاخیز هرگز مالکی، خزانه دار سندیکا که از سمت خود برکنار شده است و پس از بازگشت از مرخصی «به احتمال زیاد ناچار به استعفا خواهد شد.» این است دموکراسی مورد پسند همایونی. وزیر سابق و نامحسوب اطلاعات و جهانگردی در بازبینی خاطرات آن دوره پس از گذشت یک دهه نه تنها از عملکرد خود اظهار تاسف نمی‌کند بلکه از ضرورت برکناری «عده‌ای» البته با پرداخت همه حق و حقوق آنها سخن می‌گوید.^{۸۷۱}

در تابستان ۱۳۵۷ از سوی همایون، سردبیران روزنامه‌های عمده تهران به وزارت اطلاعات فراخوانده شدند. در این نشست دو ساعته همایون آنان را نسبت به همسویی با جریان انقلاب برحذر داشت و در خصوص روی کار آمدن نیروهای چپ مارکسیست و یا تندروان مذهبی هشدار داد.

دست‌اندرکاران مطبوعات به یاد دارند که من سردبیران و نویسندگان مهم چهار روزنامه عمده آن روزها را به وزارت اطلاعات دعوت کردم، وضع کشور را برایشان تشریح کردم و گفتم که نظام حکومتی دارد خودش را به تدریج اصلاح می‌کند و تغییر

۸۷۰. محمدعلی سفری. قلم و سیاست. ج ۳، ص ۶۲۷.

۸۷۱. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۶۵.

می‌دهد و این بیشتر به صلاح مطبوعات و کشور است تا روی کار آمدن یک رژیم چپ افراطی یا مذهبی. مطبوعات اگر به جریان اصلاح تدریجی اوضاع کمک کنند برای خودشان هم آینده بهتری را تضمین خواهند کرد. در غیر این صورت جایگزینی برای وضع کنونی (یعنی وضع آن روز ایران) جز حکومت مذهبی‌ها یا چپ‌ها نخواهد بود و آنها کمترین آزادی مطبوعات را هم تحمل نخواهند کرد. من آن روز از آنها دعوت کردم گول فروش بیشتر را نخورند و به فکر آینده خودشان و ایران باشند.^{۸۷۲}

اما رودخانه پرخروش انقلاب و امواج سهمگین آن وقایع را به گونه‌ای رقم زد که هیچ کس توان ایستادگی در برابر آن را نداشت. از عهده سردبیران و نویسندگان مبرز چند روزنامه هم کاری ساخته نبود و همایون که نگران آینده خود و نظام بود بیش از گذشته فشار وزارتی برای سانسور بیشتر و گسترده‌تر را بر پیکره مطبوعات اعمال کرد.

من با همه اعتقاد به برداشتن سانسور، در اواخر کارم دوباره سانسور را برقرار کردم زیرا می‌دیدم که مطبوعات تیشه را برداشته‌اند و بر سر شاخ به بن می‌زنند و خیلی متأسفم که سرانجام موفق هم شدند.^{۸۷۳}

شوکران سانسور

این در حالی است که روزنامه‌نگاران که در زمره دلسوزترین و زحمتکش‌ترین قشرهای جامعه ما به‌شمار می‌آیند و حرفه سختی را نیز پیشه کرده‌اند هیچ‌گاه از دید مأموران دستگاه جهانی سانسور نظام پهلوی در امان نبودند و همه روزه به بهانه‌های واهی شاهد ممنوع‌القول شدن همقطاران‌شان به اتهام تشویش اذهان عمومی و تحریک غیر مستقیم جامعه علیه حاکمیت بودند. کمتر کسی یارای عبور توأم با سلامت از منطقه ممنوعه، خطوط قرمز، و ناحیه مین‌گذاری شده‌ای که شناسایی آن بسی مشکل می‌نمود را داشت. جاده سانسور در ایران مانند گردنه هزارچم بسی لغزنده و خطرناک بود. محمد حیدری، از کارکنان روزنامه اطلاعات نمایی از اوضاع آن دوره را در نوشتار خود ترسیم کرده است.

۸۷۲. همان، صص ۱۶۵-۱۶۶ و ۱۹۷.

۸۷۳. همان، ص ۱۶۷.

در این اواخر گروهی از مدیران، نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات با درک خطر قریب‌الوقوعی که مملکت را تهدید می‌کرد، علی‌رغم محدودیت کوشیدند گوشه‌هایی از نارضایی‌های مردم و نیز نقش اشخاصی را که در آفرینش این عدم رضایت نقش داشتند بر ملا کنند، اما در اوج این کوشش میهن‌پرستانه ناگهان و از طریق وزارت اطلاعات مشتی زحمتکش مطبوعات را که اکثرشان چون خود من دست به دهان هستند و جز حقوقی که بابت ۱۰-۱۲ ساعت کار طاقت فرسای روزانه می‌گیرند، مرور درآمد دیگری ندارند و نمی‌خواهیم داشته باشیم و حتی پس‌اندازشان به اندازه یک کارگر عادی نیست ممنوع‌القلم کردند. حقوق اینان که قطع شد معیشتشان لنگ ماند و در این میانه، مدیران مطبوعات غیرت کردند و پنهانی حقوق آنها را پرداختند و وقتی دستگاه جهنمی سانسور از این وضع آگاه شد حتی کار را به آنجا کشاند که قرار شد، دولت مالکیت مطبوعات را بخرد، امتیازها را لغو کند و خود وظیفه رکن چهارم مشروطیت را برعهده گیرد. می‌دانید چرا آن نویسندگان ممنوع‌القلم شدند؟ جرم اکثر آنها این بود که مثلاً نوشته بودند هوای تهران آلوده است. یا گرانی کمرشکن شده است. یک نمونه از این ممنوع‌القلم‌ها منصور تاراجی، سردبیر سابق اطلاعات بود. یکی از دلایل ممنوع‌القلم شدن او چاپ عکسی در زمان تصدیش بر صفحات داخلی روزنامه اطلاعات بود، عکسی که در متن یک گزارش درباره آلودگی هوای تهران چاپ شده بود و دودکش یک کوره آجری را در حال دود کردن نشان می‌داد که بر بالای آن این تیتراژ زده شده بود: «تنفس در هوای آزاد.» تاراجی‌ها ممنوع‌القلم شدند به جرم آن که توجه دولت و مردم را به آلودگی هوای تهران جلب کردند و شگفتا که همین مسأله آلودگی هوای تهران سال گذشته به عنوان یکی از فوری‌ترین کارهای دولت درآمد!

وقتی دولت آموزگار بر سر کار آمد، با توجه به روحیه خود او این امید در دل‌ها زنده شد که اعمال شرم‌آوری چون ممنوع‌القلم کردن نویسندگان تکرار نخواهد شد و این امکان هست که جراید و نویسندگان و خبرنگاران با انتشار حقایق و آگاه کردن سطوح بالای تصمیم‌گیری، شرایطی برانگیزند که خادمان جای مغرضین و سودجویان و مال‌اندوزان را بگیرند و شرایطی فراهم آید که دردها التیام یابد و جامعه ما دستخوش برادرکشی نشود، اما وزیر اطلاعاتی که خود از پائین‌ترین اقشار جامعه مطبوعاتی شروع کرده بود و بهتر از هر کس به شرایط کار زحمت‌کشان مطبوعات آشنا بود، فاجعه ممنوع‌القلم کردن نویسندگان و خبرنگاران را تکرار کرد. ما امید بسته بودیم او که به عمق نارضایی‌های مردم آشنایی داشت دولت آموزگار را

در جهت صحیح و منطقی رایزنی کند، اما در زمان هم او نامه‌ای ساختگی علیه آیت‌الله العظمی خمینی به زور در مطبوعات (این نامه در تقریباً تمام مطبوعات به چاپ رسید) چاپ شد.^{۸۷۴}

به گفته همایون راس هرم سانسور شخص شاه قرار داشت که اگر مطلب ناخوشایندی را مطالعه می‌کرد خواهان مجازات نویسنده‌اش می‌شد. در پله پایین، نخست‌وزیرش گمان داشت همه روزنامه‌نگاران خریدنی‌اند، با درک این نکته که فقط نرخ‌ها متفاوت است.

به نظر من اغلب این خود شاه بود که روزنامه و مجلات را می‌خواند و اگر چیزی در آن می‌دید که خوشش نمی‌آمد، خواستار تنبیه نویسنده‌ی آن می‌شد... سیاست هویدا متفاوت بود. او ترجیح می‌داد راهی پیدا کند و با روزنامه‌نگاران کنار بیاید. می‌خواست همه را بخرد. معتقد بود همه خریدنی‌اند. مهم فقط این است که قیمت مناسب هر کس را پیدا کنیم.^{۸۷۵}

در چنین سیستمی به نظر می‌رسد وزارت اطلاعات در اجرای منویات همایونی پیش از مأموران ساواک وارد عمل می‌شد و نوع مجازات روزنامه‌نگاران را اعم از محرومیت، تعلیق، اخراج و... مشخص می‌ساخت. ایضاً به لطف حضور همایون، نرخ خرید روزنامه‌نگاران را نیز در مزایده هویدایی تعیین می‌کرد.

به هر حال روزنامه‌نگاران به ویژه در ماه‌های پایانی حیات دولت آموزگار شرایط سخت و پیچیده‌ای را پشت سر نهادند امنیت شغلی آنها با شدت گرفتن بحران‌ها بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر واقع شده بود. از سوی دیگر لایحه‌ای که دولت آموزگار به کارگردانی وزارت اطلاعات همایون برای مطبوعات تهیه کرده بود با واکنش منفی و توأم با سوءظن طیف گسترده‌ای از نیروهای مطبوعاتی مواجه شده بود. از سوی دیگر عکس‌العمل هیأت حاکمه در برخورد با خبرنگاران و روزنامه‌نویسان متعهد و تضییقاتی که برای آنان پدیدار ساخته بود بیش از همه وقت بر اتخاذ مواضع غیر آشتی‌جویانه نیروهای مطبوعاتی با حاکمیت افزوده بود. در چنین شرایطی خبر

۸۷۴. اطلاعات (روزنامه). مورخ ۸ شهریور ۱۳۵۷، ص ۶؛ محمد حیدری. فساد و اختناق در ایران. صص

۸۶-۸۵

۸۷۵. عباس میلانی. معمای هویدا. ص ۲۹۴.

آتش سوزی سینما رکس آبادان که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و در نتیجه آن چند صد نفر زنده زنده در آتش کینه جویی آن دسته از عوامل حاکمیت که جان و جهانشان را نفرت و خشم پر کرده بود سوختند، به مثابه آخرین تیر در ترکش بر پیکر نحیف کابینه آموزگار بود، به گونه‌ای که یک هفته بعد کابینه یاد شده سقوط کرد.

اعلام جرم سندیکا علیه همایون

۹ روز پس از سقوط دولت آموزگار و برکناری بیشتر همکاران وی در کابینه و از جمله داریوش همایون، سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات فرصت را مغتنم شمرد و اعلام جرم خود علیه همایون را در ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه ۱۴ شهریور ۱۳۵۷ توسط محمدعلی سفری، دبیر سندیکا، تسلیم محمد باهری، وزیر جدید دادگستری کابینه جعفر شریف‌امامی کرد. در نامه سندیکا آمده بود:

جناب آقای دکتر محمد باهری

وزیر دادگستری

با احترام، این اعلام جرم از سوی هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات به استناد اصل هفتاد و یکم متمم قانون اساسی که مقرر می‌دارد، دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند، علیه آقای داریوش همایون، وزیر سابق اطلاعات و جهانگردی که به قصد قدرت‌نمایی و سوء استفاده از موقعیت و مقام خود مانع انجام وظایف نویسندگان مطبوعات گردید، به حضور آن جناب که ریاست فائده بر کلیه دادرهای کشور را دارید، تقدیم می‌گردد تا مقرر فرمایند بر اساس قانون مربوط به وظایف دادگستری که هدف آن تأمین و تعمیم عدالت قضایی و حفظ حقوق و آزادی‌های شخصی و اجتماعی است، بر پایه موازین قانونی، نامبرده را مورد تعقیب قرار دهند.

جناب آقای وزیر دادگستری، استحضار دارند که قوانین و مقررات حاکم بر سرنوشت یک جامعه، همانگونه که قدرت قانونی به یک وزیر مسوؤل می‌دهد، در مقابل مسوولیت پاسداری از حقوق قانونی افراد را نیز برعهده وی می‌گذارد، و از آنجا که یکی از اصول مسلم، در یک جامعه مترقی، رعایت عدالت اجتماعی و حفظ امنیت، در جهت جلب اعتماد عمومی است و اگر مسوولان از انجام این وظیفه قانونی سرباز زنند، لاجرم امنیت عمومی به مخاطره خواهد افتاد. وزیر سابق

دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات
محمدعلی سفری ۸۷۶

قریب به اتفاق روزنامه‌های مطرح و پرتیراژ پایتخت بعد از ظهر روز ۱۴ شهریور ۱۳۵۷ و یا صبح روز بعد خبر اعلام جرم سندیکا علیه همایون را در صفحات خود چاپ کردند. همایون دیگر قادر نبود پشت سپر وزارت پنهان شود. اقدامات وی در مدت وزارتش و به‌ویژه موضع‌گیری‌های ناخوشایندی که در خصوص وقایع اتفاقیه اتخاذ می‌کرد نه تنها در خنثی‌سازی و بی‌اثر کردن تأثیرگذاری مطبوعات مؤثر نیفتاد، بلکه بر نارضایتی و گسترش عصیان آنها افزود و حتی نیروهای میانه‌رو را نیز به سود جریان انقلاب مردم از کوره بدر کرد و بحران را پیچیده‌تر ساخت و اندک اعتبار باقیمانده دولت را نیز بر باد داد.

سفری، در برابر بازپرس دادگستری

به دنبال اعلام جرم سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، از سوی دادگستری نماینده سندیکا به منظور پاسخگویی به پرسش‌هایی فرا خوانده شد. بر اساس تصمیم هیأت مدیره مقرر شد دبیر سندیکا برای ارائه هرگونه توضیحی به دادگستری معرفی شود. محمدعلی سفری در یکم مهرماه ۱۳۵۷ با حضور در وزارت دادگستری به سؤالات بازپرس پاسخ داد. آنچه در زیر می‌آید چکیده برگ بازجویی و صورت‌مجلس پرسش‌های بازپرس دادگستری و پاسخ‌های سفری است که به هیچ‌وجه در مجموعه چهار جلدی «قلم و سیاست» وی اشاره‌ای به آن نشده است. یادآوری یک نکته درباره پاسخ سفری به واپسین سؤال بازپرس ضروری است که آنچه در پی می‌آید عیناً برگرفته از دست‌نوشته جوابیه دبیر سندیکا است که بدون کم و کاست نسبت به نقل آن اقدام شده است. برای سهولت در بازخوانی متن از سوی خوانندگان، پرسش‌ها سیاه، و متن پاسخ‌ها نازک حروفچینی شد.

□ اسامی نویسندگان و خبرنگارانی که در زمان تصدی آقای داریوش همایون ممنوع‌القلم شده‌اند با ذکر اسم و پست و مشخصات و آدرس آنان را بیان نمایید.

● اجازه فرمائید صورت کامل و جامع آن را با مراجعه به آرشیو سندیکا و همچنین دوستان مطبوعاتی در واحدها بعداً تقدیم کنم ولی فعلاً به عنوان نمونه اعلام می‌دارد که در زمان تصدی داریوش همایون در روزنامه آیندگان آقای سیروس علی‌نژاد، از روزنامه اطلاعات آقای نعمت‌الله ناظری، از روزنامه کیهان آقایان جواد طالعی، جلال سرفراز، شیخ مصطفی رهنما، از روزنامه رستاخیز آقای هرمز مالکی ممنوع‌القلم شدند که آقای سیروس علی‌نژاد با وجود تلاش‌های فراوانی که از سوی سندیکا شد نتیجه‌ای عاید نشد و ایشان از روزنامه آیندگان بر اساس قانون کار معاف از خدمت شد.

□ آقای داریوش همایون در زمان تصدی خود کدامیک از مطبوعات را وادار کرد تا مقالاتی را که در وزارت اطلاعات و جهانگردی تهیه می‌شد به اجبار چاپ نمایند؟

● این اجبار تقریباً عمومیت داشت ولی به خصوص در دو روزنامه کیهان و اطلاعات به این دلیل که از نظر تیراژ در سطح بالاتری بودند همواره فشار برای چاپ مطالب و مقالات تهیه شده از سوی وزارت اطلاعات و جهانگردی بیشتر بود.

□ نویسنده مقاله علیه حضرت آیت‌الله خمینی در وزارت اطلاعات و جهانگردی چه کسی است. منظور از درج آن مقاله علیه حضرت آیت‌الله خمینی چه بود. آقای داریوش همایون از انتشار آن مقاله چه هدفی داشته. اسامی مدیران و سردبیران و نویسندگان مطبوعات را که بر اثر اجبار وزارت اطلاعات و جهانگردی مجبور به چاپ آن مقاله شده‌اند بیان فرمایید.

● در مورد این که چه کسی آن مقاله را نوشته و هدف چه بود، اجازه فرمایید که مسئولان وقت آن وزارت در پیشگاه عدالت توضیح بدهند چون ملاحظه فرمودید که اثر شوم آن مقاله در مملکت چه حوادث ناگواری را بار آورد. اما در مورد اسامی کسانی که مجبور به چاپ شده‌اند و به‌طور کلی جریان این اجبار، در جلسه آینده مقاله‌ای که در این مورد به قلم آقای محمد حیدری در روزنامه اطلاعات چاپ شده و پرده از اسرار آن برداشته تقدیم می‌شود. ضمناً آقایان دکتر مصباح‌زاده و فرهاد مسعودی مدیران روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و همچنین حسین بنی‌احمد سردبیر وقت اطلاعات، محمد حیدری و احمد رضا دریایی، مسئولان روزنامه در مورد چاپ این مقاله در روزنامه اطلاعات و سردبیر و نویسندگان و مسئولان صفحات روزنامه کیهان در جریان واقعیات هستند. لازم به یادآوری است که این مقاله نخست در روزنامه اطلاعات با فشار زیاد چاپ شد، بعد در کیهان به صورت معتدل‌تری به چاپ رسید.

□ منظور آقای داریوش همایون از برقراری سانسور در مطبوعات و سلب آزادی نویسندگان چه بوده و از ارتکاب این اعمال چه هدفی داشته، آیا این اعمال را عالمناً

عامداً انجام می‌داده یا خیر؟

● هدف معین و مشخص است، جلوگیری از درج حقایق و ایجاد خفقان به‌منظور این‌که صدای اعتراض مردم منعکس نشود و بسیاری موارد دیگر که به هر حال در شرایطی که در گذشته وجود داشت می‌توانست برای وزیر اطلاعات و جهانگردی که سخنگوی دولت و مسئول امور تبلیغاتی دولت بود انگیزه باشد. اما این‌که وی عالماً عامداً این اعمال را انجام می‌داده جواب مثبت است... [همایون] در جلساتی که با مسئولان مطبوعات و به خصوص نویسندگان و خبرنگاران داشت با لحنی پرخاشگرانه آنان را مورد عتاب و خطاب قرار می‌داد و امر و نهی می‌کرد.

□ چرا در اعلام جرم سندیکا علیه آقای همایون، وی متهم به ایجاد آشفتگی و درهم

ریختگی مملکت شده است؟

● اعمال آقای داریوش همایون در این مورد به دو قسمت تقسیم می‌شود. یکی کارهای خلافی که با اعمال فشار به مطبوعات در جهت جلوگیری از درج حقایق مرتکب شد و دوم سوءاستفاده از قدرت خود به‌منظور درج مطالب و مقالاتی علیه مصالح مردم و مملکت که در رأس آن مقاله مربوط به حضرت آیت الله خمینی است، چون با انتشار این مقاله در روزنامه اطلاعات موجی از ناراحتی نخست در جامعه روحانیت و سپس در تمامی طبقات به‌وجود آمد که نتیجه آن، آشفتگی در شهرها و سرانجام سقوط دولت آقای آموزگار و دیگر مسائلی شد که...

آقای داریوش همایون به مراجعات مدیران مطبوعات توقیف شده توجهی نکرد و حتی گفته شده که ایشان یکی از افرادی بوده است که در طرح محدودیت مطبوعات در زمان نخست‌وزیری آقای هویدا نقش داشته، در این مورد اطلاعات آقای علی اصغر امیرانی مدیر مجله خواندنیها می‌تواند مطلب را کاملاً روشن سازد.

□ اسم و مشخصات سردبیران و مدیران مطبوعات را که روزنامه‌های آنان مورد

سانسور قرار می‌گرفت بیان نمایید؟

● با توجه به این‌که در دولت آقای هویدا تعداد کثیری از روزنامه‌ها و مجلات تعطیل شد و معدودی روزنامه و مجله باقی ماند، مشخصات روزنامه‌های مهم به شرح زیر است: اطلاعات، مدیر آقای فرهاد مسعودی، سردبیر آقای غلامحسین صالحیار. کیهان، مدیر آقای دکتر مصباح‌زاده، سردبیر تا آنجا که اعلام شده دو [تاخوانا]، آقای دکتر مصباح‌زاده. آیندگان، مدیر مسئول تا آنجا که در گذشته رسماً اعلام شده بود آقای دکتر اهری بود ولی در حال حاضر [تاخوانا] اما به‌هر صورت آقای داریوش همایون و آقای هوشنگ وزیری اداره‌کننده هستند. فعلاً آقای هوشنگ وزیری... روزنامه رستاخیز که یک روزنامه حزبی است و آقای دکتر مهدی سمسار آن را اداره می‌کند. روزنامه پیغام امروز را آقای دکتر عبدالرسول عظیمی، روزنامه

بورس را آقای دکتر یوسف رحمتی و...

□ [در باره اقدام همایون در خصوص تهیه و جمع‌آوری طومار خبرنگاران در حمایت از سیاست‌های دولت آموزگار سؤال می‌شود و سفری پاسخ می‌دهند:]

● جریان تهیه و جمع‌آوری امضاء اجباری به منظور واژگون جلوه دادن حقایق پس از ارسال نامه سرگشاده نویسندگان و خبرنگاران و مترجمان مطبوعات به آقای آموزگار، نخست‌وزیر وقت مبنی بر وجود سانسور صورت گرفت چون آقای داریوش همایون به شدت از این جریان ناراضی شد و در صدد برآمد متقابلاً نامه‌ای به امضای عده‌ای به نخست‌وزیر بنویسد که آزادی مطبوعات وجود دارد ولی چون اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان و خبرنگاران حاضر به امضای چنین نامه‌ای نبودند وی به وسیله یکی از کارمندان وزارت اطلاعات و جهانگردی به نام شاهرخ توپسیرکانی که در روزنامه رستاخیز هم کار می‌کند مراجعه به مطبوعات را شروع کرد و سرانجام با اعمال فشار در روزنامه رستاخیز موفق شد عده‌ای را وادار به امضاء کند...

□ اسامی و مشخصات اشخاصی که در مطبوعات مجری دستورات مسئولین وزارت اطلاعات و جهانگردی در برقراری سانسور بوده‌اند بیان نماید.

● در روزنامه اطلاعات، آقایان فرهاد مسعودی، غلامحسین صالحیار، علی باستانی، حسین شمس، احمدرضا دریائی، محمد حیدری.

در روزنامه کیهان، آقایان دکتر مصطفی مصباح‌زاده، ایرج مصباح‌زاده، پرویز مصباح‌زاده، رحمان هاتفی، فرهمند، محمد بلوری، فریدون گیلانی، هوشنگ اسدی.

در روزنامه آیندگان، آقای هوشنگ وزیری.

در روزنامه رستاخیز، آقایان دکتر مهدی سمسار، حسین سرفراز، منصور رهبانی، ستار لقائی.

در روزنامه پیغام امروز، آقای عبدالرسول عظیمی.^{۸۷۷}

چند روز بعد با استعفای وزیر دادگستری، اعلام جرم سندیکا علیه همایون نیز به بایگانی سپرده شد، چرا که دیگر صدای اعلام جرم یک ملت علیه یک نظام به طور رسا به گوش همگان می‌رسید.

فصل هفدهم

آجودانیه، جمشیدیه، پاریس

کاخ شیشه‌ای

پشت پرده سازمان ملی دانشگاهیان ایران

کابینه نظامی و بازداشت کارگزاران رژیم

یک اطلاعیه و واکنش‌های متفاوت

فرار از زندان دژبان مرکز

توقیف آیندگان

آغازی دیگر

حزب مشروطه ایران

سخن آخر

کاخ شییشه‌ای

بی‌گمان روز پنجم شهریور ۱۳۵۷ از خاطر همایون رخت بر نخواهد بست و او این روز را چون ایام فراموش نشدنی دیگر عمر از یاد نخواهد برد. فقط یک ماه تا ۵ مهر و پنجاهمین سال تولد همایون فرصت باقی بود که ناگاه دولت آموزگار ساقط شد و ستاره بخت وزارتش به افول گرایید. همایون چند روزی به روزنامه‌ای که خود بنیانگذارش بود باز می‌گردد، لیکن بسیار زود درمی‌یابد که آنجا دیگر به وی تعلق ندارد و البته ماندن در آنجا هم به صلاح‌اش نبود. همه درها جز در خانه‌اش به رویش بسته می‌شود و همایون ناگزیر به کنج خانه می‌خزد.^{۸۷۸}

من بعد از این که در سال ۱۳۵۶ وارد دولت شدم، آیندگان را واگذار کردم به کارکنان آن و دیگر هیچ سهمی در آیندگان نداشتم. یک گروه پنج نفره اداره آیندگان را در دست داشت... وقتی من برگشتم از دولت و چند روزی هم به روزنامه رفتم و آنجا نشستم... اصلاً امکان نداشت در آیندگان بتوانم کار بکنم. در آن صورت آیندگان به خطر می‌افتاد. بودن من در آیندگان مانع کار آن روزنامه می‌شد و من دیگر پس از سه چهار روز به آیندگان نرفتم و نمی‌توانستم کاری درخور آیندگان بکنم.^{۸۷۹}

به‌نظر می‌رسد همایون از این زمان صرف‌نظر از حضور در نشست‌های هیأت امنای «بنیاد شهبانو فرح» و شرکت در جلسات و محفل‌های پراکنده و غیر رسمی چندی، کاملاً گوشه‌گیری و انزواطلبی اختیار کرده باشد و خانه‌ها در آجودانیه خلوت‌تکده غم‌ها و

۸۷۸. داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۵۰ و ۱۵۴.

۸۷۹. همان، صص ۱۹۵-۱۹۶.

افسردگی‌های او به‌شمار می‌آید.

کمتر از یک هفته پس از برکناری همایون از وزارت اطلاعات، وی در جلسه مورخ ۱۱ شهریورماه بنیاد فرح شرکت می‌جوید. نقل صورت جلسه این نشست در اوضاع بحرانی آن روز بیشتر ما را با دانش، بینش، توان و شم اجتماعی و سیاسی شماری از دولتمردان حاکمیت پهلوی حاضر در جلسه آشنا می‌سازد. افزایش تحرک هنری مهمترین موضوع مورد بحث جلسه یاد شده است. سکوت همایون و هویدا در جمع اعضای هیأت امنای بنیاد در نوع خود جالب توجه است. همایون خسته، دل و دماغ مشارکت در مباحث این نشست را ندارد. حواس وی بیشتر متوجه آینده بود تا حال. او و همچنین هویدا بی‌گمان بیش از هر فرد دیگر آن نشست دریافته بودند که زمان به زیان رژیم پهلوی درگذر است.

[آرم] بنیاد شهبانو فرح تاریخ: ۵۷/۸/۳ [۱۳]

شماره: ۲۰۴۳

صورتجلسه

جلسه هیأت امناء بنیاد شهبانو فرح در ساعت یازده روز یازدهم شهریور ماه ۱۳۵۷ در پیشگاه مبارک علیا حضرت شهبانوی ایران در کاخ سعدآباد تشکیل شد. در این جلسه جنابان آقایان اکبر اعتماد، جمشید بهنام، محمود جعفریان، مهدی سمیعی، جمشید قراچه‌داغی، رضا قطبی، پرویز کیمیایی، ایرج لاله‌زاری، فرهنگ‌مهر، نادر نادرپور، هوشنگ نهاوندی، احسان نراقی، سیدحسین نصر، داریوش همایون، امیرعباس هویدا، و عبدالمجید مجیدی شرکت داشتند. ابتدا آقای مجیدی گزارش کوتاهی درباره فعالیت‌های بنیاد و سازمان‌های تابعه آن در سه ماه گذشته ارائه نمودند و اظهار داشتند که این سازمان‌ها برنامه‌ریزی سال آینده خود را پایان داده و از اوایل مهرماه به فعالیت بیشتری، با برگزار کردن نمایشگاه‌های مختلف، خواهند پرداخت.

موزه فرش در ماه جاری نمایشگاه از فرش‌های هدایی و خریداری شده از طرف موزه را برپا خواهد کرد. در موزه هنرهای معاصر نمایشگاه کالیگرافی ایران و الشتر راه دیگری در معماری ایران گشایش خواهد یافت. موزه نگارستان نمایشگاهی درباره معرفی هنر ترکمن در پیش دارد. تئاتر^{۸۸۰} شهر با هیئت مدیره جدید و سازمانی که از نو شکل یافته است به کار خود ادامه می‌دهد. موزه کرمان رسماً به

بنیاد شهبانو فرح وابسته و فعالیت‌های خود را آغاز کرده است.

سپس آقای مجیدی موضوع دعوت از بنیاد شهبانو فرح را برای ارسال نمایشگاهی به جشنواره اسپولتو مطرح کردند.

آقای نهانندی اظهار داشتند که به عقیده ایشان [اولویت باید با برنامه‌هایی باشد که در داخل ایران انجام گیرد و در چند سال آینده بهتر است از هر اعتبار کوچکی برای ترویج فرهنگ و هنر در داخل ایران استفاده شود.

علیاحضرت شهبانو فرمودند که اگر نمایشگاه‌هایی که در خارج از ایران گذاشته می‌شود تداوم نداشته باشد و برنامه نیز نداشته باشد چندان اثری نخواهد داشت درست به حالت باران در کویر خواهد بود. مگر این‌که با انجمن روابط بین‌المللی یک برنامه‌ریزی شود و استفاده‌های حاصل از این نمایشگاه‌ها کاملاً روشن گردد.

آقای اعتماد گفتند دلیل این که فعالیت‌های هنری ما در چند سال گذشته چندان اثری نداشته است به خاطر این است که معمولاً به ما پیشنهاد می‌شد و بدون در نظر گرفتن ضابطه‌ای ما می‌رفتیم دنبال این پیشنهاد. در حالی که اگر این کار با برنامه‌ریزی انجام شود و اینکه ببینیم در کجا چه نوع تاثیری می‌خواهیم بگذاریم حتماً مؤثر واقع می‌شود.

علیاحضرت شهبانو فرمودند به نظر ایشان نمایشگاه‌های دسته‌جمعی درباره ایران که دربرگیرنده کلیه جوانب هنری ایران است خیلی مؤثر خواهد بود.

هیأت امناء پس از تبادل نظر تصمیم گرفت که بنیاد در جشنواره اسپولتو شرکت ننماید.

آقای بهنام گفتند، دو کشور پرو و مکزیک پیشنهاد کردند که همزمان با برگزاری نمایشگاه پیش از کلمب در تهران نمایشگاهی از هنر ایران به خرج خودشان در این کشورها به نمایش گذاشته شود.

علیاحضرت شهبانو فرمودند، که این موضوع در بنیاد مطالعه و بررسی شود.

علیاحضرت شهبانو همچنین فرمودند، که نظر ایشان این است که دو یا سه نمایشگاه درست می‌شد که در قاره‌های مختلف می‌گشت، و اضافه فرمودند که این از وظایف دولت است.

آقای مجیدی همچنین کسب اجازه کردند که هیئتی در مورد خط مشی و برنامه‌های آینده مطالعه نموده و نتیجه را به عرض مبارک علیاحضرت شهبانو برساند.

علیاحضرت فرمودند، بسیار مناسب است اگر جلساتی تشکیل شود و راجع به خط مشی بنیاد و آینده فرهنگی آن صحبت شود و بنیاد بیشتر برود دنبال این‌که

برنامه‌هایی را تهیه و اجرا نماید تا این‌که منتظر بشود تا اتفاقاتی بیفتد و در آن مشارکت نماید.

علیاحضرت فرمودند، بنیاد از اول خط مشی داشته ولی اکنون باید وضع آن کمی روشن‌تر شود. در مورد جوایز هنری علیا حضرت شهبانو فرمودند چون هنوز وقت است می‌توان بیشتر فکر و مطالعه کرد تا دید در چه زمینه‌های هنری و در چه رشته‌هایی می‌توان این جوایز را داد.

در مورد نمایشگاه بین‌المللی هنر علیا حضرت فرمودند، کمیته‌ای تشکیل شود تا پس از مطالعه و سنجیدن جوانب مختلف پیشنهاد لازم را درباره‌ی به تعویق انداختن و یا انحلال آن بنمایند. به پیشنهاد آقای مجیدی قرار شد کمیته از آقایان قطبی، سمیعی، نراقی، بهنام تشکیل گردد و در این باره نظر خود را ابراز دارد.

آقای مجیدی همچنین پیشنهاد کردند که نمایشگاه در مقابل این که از طرف دولت منحل گردد بیمه شود تا جبران قسمتی از هزینه‌هایی که تا به حال بنیاد متقبل شده است، گردد. آقای مجیدی افزودند این کار مستلزم این است که دولت تصمیم به انحلال نمایشگاه بگیرد و آن را رسماً اعلام کند.

آقای نهایندی اظهار داشتند به عقیده ایشان فکر برگزار نکردن نمایشگاه باید کنار گذاشته شود، البته باید جوانب امنیتی را سنجید و لو به قیمت تدابیر امنیتی شدید. پیشنهاد کردند که در جهت برگزاری نمایشگاه اقدام شود.

علیاحضرت شهبانو فرمودند که علاوه بر جهات امنیتی باید دید از نظر برگزاری نمایشگاه در تاریخ پیش‌بینی شده تا چه حد آمادگی موجود است. آقای مجیدی گفتند، از نظر برگزاری نمایشگاه مسأله‌ای موجود نیست، تنها موضوع تعدادی لوازم مورد نیاز است که چون سازمان نمایشگاه‌ها آن را ندارد باید از طرف بنیاد تهیه شود و طبعاً مخارج بنیاد افزایش خواهد یافت و توضیحات لازم درباره مسأله حفاظت، حمل و نقل و بیمه دادند.

آقای قطبی کسب تکلیف کردند که در صورتی که نمایشگاه هنر آمادگی‌هایی نداشته باشد و یا احتمالاً تدابیر امنیتی کافی نباشد کمیته بیشتر برود به طرف به تعویق انداختن تاریخ برگزاری نمایشگاه و یا این‌که یک یا دو سالی به کلی عقب بیافتد. آقای قطبی افزودند هستند عده زیادی که بر فعالیت‌های هنری صحنه می‌گذرانند و آن را تأیید می‌کنند لذا برای این عده باید به این‌گونه فعالیت‌ها ادامه داد. علیاحضرت فرمودند، نظر معظم‌لها این است که به تأخیر افتد.

در مورد مشارکت بنیاد در سال جهانی کودک، آقای مجیدی به عرض رساندند که بنیاد جایزه‌ای به بهترین فیلم تهیه شده درباره کودک که در جشنواره فیلم کودکان ارائه

شود، بدهد.

علیاحضرت شهبانو فرمودند، غیر از این نیز باید فعالیت بیشتری هم نمود. آقای قطبی پیشنهاد کردند به مناسبت سال جهانی کودک، در ارتباط با رادیو تلویزیون تعدادی برنامه بین‌المللی کوتاه برای کودکان تهیه شود و گفتند که این موضوع می‌تواند با مشارکت چند کشور باشد، نه خرج زیادی برای بنیاد دارد و بر حضور معنوی بنیاد هم تکیه شده است.^{۸۸۱}

همان طور که ملاحظه شد اعضای هیأت امنای بنیاد مذکور با خونسردی و آرامش مثال‌زدنی «در پیشگاه مبارک علیاحضرت شهبانوی ایران» سرگرم بحث در خصوص موضوعاتی چون: برپایی نمایشگاه فرش، نمایشگاه معرفی هنر ترکمن، کارکرد تئاتر شهر، الحاق موزه کرمان به بنیاد فرح، عدم شرکت در جشنواره اسپولتو، برگزاری نمایشگاه هنر ایران در پرو و مکزیک، برپایی سه نمایشگاه قاره‌ای، تعیین جوایز هنری «علیاحضرت شهبانو»، موضوع نمایشگاه بین‌المللی هنر، مشارکت بنیاد در سال جهانی کودک و... هستند که واقعاً در نوع خود کم‌نظیر است.

سرنوشت رجال بی‌خبر و خودکامه و مراکز سست‌بنیانی که به دور از مردم و واقعیات اجتماع به تصمیم‌سازی برای سرنوشت یک جامعه می‌پردازند جز این نیست که به سان یک خانه و کاخ شیشه‌ای که با پرتاب سنگ‌ریزه‌ای شکسته و فرو می‌ریزد، آنان نیز از هم می‌گسلند و توان تحلیل ابتدایی شرایط عینی و ملموس پیرامونی را نیز از دست می‌دهند و اشتغالات خود را به امور ناچیز و سطحی تقلیل می‌دهند و به فرافکنی پردازند.

نمونه این «نگاه از بیرون» همایون را می‌توان در ارزیابی ناباورانه وی از واقعه دهشتناک ۱۷ شهریور ملاحظه کرد که به رگبار بستن جنون‌آمیز جمعیت بی‌دفاع و بی‌سلاح از سوی نظامیان را اجتناب‌ناپذیر دانسته، تظاهرکنندگان را متهم به گشودن آتش به سوی نظامیان می‌داند!

هر سال در جایی از دنیا میدان ژاله‌ای روی می‌دهد. تیراندازی به جمعیت در آن روز شاید ناگزیر بود، زیرا نخست کسانی از تظاهرکنندگان آتش گشودند.^{۸۸۲}

۸۸۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سندهای ۱۵۷-۲۰۱-۶۴۳ هـ - ۱۶۰-۲۰۱-۶۴۳ هـ.

۸۸۲. داریوش عمایون. نگاه از بیرون. ص ۸۱.

پشت پرده سازمان ملی دانشگاهیان ایران

همایون در این مدت چندان هم بیکار ننشسته بود و یکی دیگر از اشتغالات وزیر برکنار شده تلاش در سازماندهی و ساماندهی «سازمان ملی دانشگاهیان ایران» در شرایط حساس آن روز کشور و مقابله با جریان انقلاب است. این سازمان روز ۲۱ مرداد ۱۳۵۷ موجودیت خود را اعلام کرد. بر اساس اعلام سازمان در آن هنگام مقرر گردید در پایان شهریور ماه به منظور نوشتن مرامنامه سازمان از همه استادان برای حضور در سمیناری به همین منظور دعوت به عمل آید. بنا به اعلام مطبوعات نزدیک به ۲۰۰ تن از استادان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور با هدف «آزادی و استقلال دانشگاه‌ها» در سازمان مذکور گرد هم آمده‌اند. سازمان یاد شده در نخستین اعلامیه‌ای که به مناسبت اعلام موجودیت خود منتشر ساخت خواستار استقلال و آزادی نظام دانشگاهی شده است. همچنین در اعلامیه یاد شده آمده است: «در شرایط موجود، نظام دانشگاهی نخواهد توانست تکالیف خود را در قبال جامعه انجام داده و نیازهای اجتماعی را برآورد.» در بخش دیگر اعلامیه نیز آمده است: «نظام دانشگاهی باید در جهت شکوفایی اقتصاد و فرهنگ راستین مردم گام بردارد و از خدمت به منافع خصوصی احتراز و از آزمندی‌های اقتصادی بیگانگان و سلطه فرهنگی آنان برکنار باشد. زیر پا گذاشتن این نکات اصولی، نظام دانشگاهی ایران را با بحران حاد و عمیقی روبرو کرده است.» اعلامیه سازمان ملی دانشگاهیان ایران می‌افزاید: «نظام دانشگاهی کنونی با بهره‌گیری نادرست از امکانات و افراط و تبذیر در استفاده از وسایل و تجهیزات موجود و یا تصمیم‌گیری‌های نابجا و براساس سیاست تبعیض و اجحاف فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی را به تعطیل کشانده است. ما دانشگاهیان ایران دوام نظام دانشگاهی کنونی را در تعارض با خواست‌های واقعی جامعه دانشگاهی می‌دانیم و برای آن که جامعه دانشگاهی بتواند در راه ادای رسالت حقیقی خود گام بردارد:

۱. خواهان استقلال نظام دانشگاهی هستیم. نظام دانشگاهی ایران باید بر اساس استقلال اداری، علمی و فرهنگی سامان یابد. استقلال نظام دانشگاهی یکی از ارکان اصلی شکوفایی هر جامعه است.

۲. ما خواهان دمکراسی نظام دانشگاهی هستیم. اصول دمکراسی باید در کلیه سطوح جامعه دانشگاهی تنها تعیین‌کننده ضوابط و روابط دانشگاهی باشد. هرگونه

قدرت دیوانسالاری با دموکراسی نظام دانشگاهی مغایرت دارد. کلیه مسئولان دانشگاهی باید به رأی دانشگاهیان و از میان آنان برگزیده شوند.

۳. ما خواهان آزادی‌های دانشگاهی هستیم. آزادی اندیشه، آزادی گفتار، آزادی نشر عقاید و افکار و آزادی اجتماعات از عناصر مهم آزادی‌های دانشگاهی است.

۴. ما خواهان تأمین اجتماعی جامعه دانشگاهی هستیم. امنیت شغلی ضامن اصلی تأمین اجتماعی جامعه دانشگاهی است.»

در پایان اعلامیه نیز از کلیه اعضای هیأت‌های علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی خواسته شده است برای استحکام بیشتر سازمان ملی دانشگاهیان ایران به آنها پیوندند.^{۸۸۳}

فکر اولیه ایجاد سازمان ملی دانشگاهیان ایران یک حرکت انحرافی در مسیر جنبش دانشجویی در آستانه انقلاب اسلامی است که کارگردانی پشت صحنه آن بر عهده تیمی که داریوش همایون نیز از اعضای آن به شمار می‌آمد، بوده است. این سازمان با بهره‌وری از مساعدت‌های پنهان حکومتی در اولین نشریه خبری خود به نام نشریه خبری دانشگاهیان ایران که روز ششم شهریورماه منتشر کرد خواستار سپردن دانشگاه به دانشگاهیان و تأمین آزادی‌های دانشگاهی به نحو احسن برای دانشگاهیان شد.^{۸۸۴} به طوری که ملاحظه می‌شود سازمان مذکور در اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های خود با اتخاذ ژست اپوزیسیون مآبانه در برابر سیاست‌های دولت و وزارت علوم و آموزش عالی در صدد جذب بخشی از طیف نیروهای فهیم دانشگاهی کشور و تغییر سمت‌گیرهای سیاسی و خواست‌های اجتماعی و صنفی آنهاست. همین اقدامات موجب برانگیختن شک، دودلی و سوءظن بخش دیگری از دستگاه دولتی شده است. اوج این حساسیت و شدت اختلاف نظر را می‌توان در گفته‌های دکتر هوشنگ نهاوندی، وزیر علوم و آموزش عالی در خلال مذاکرات جلسه ۳۸ شورای امنیت ملی مورخ ۹ مهر ۱۳۵۷ ملاحظه کرد که نگرانی خود را نسبت به برپایی اجتماعی که بناست در روزهای ۱۶ یا ۱۷ مهر با حضور به زعم وی همه دانشگاهیان اعم از استاد و دانشجو در محل دانشگاه تهران برگزار شود ابراز می‌دارد و خواهان اتخاذ راهکارها و تمهیداتی در این خصوص است.

۸۸۳. آیندگان (روزنامه). مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۵۷. صص ۱ و ۱۸.

۸۸۴. همان، مورخ ۷ شهریور ۱۳۵۷، ص ۱۹.

از جانب وضع استادان، یک سازمانی هست در تهران، سازمان ثبت نشده، به نام سازمان ملی دانشگاهیان ایران، که در این اواخر حکومت جناب آقای آموزگار، به وسیله آقای داریوش همایون تشکیل شد، با همکاری یک عده‌ای از دانشگاهیان، نه خیلی معروف ولی چپ، یا چپ‌گرا، که این سازمان ملی دانشگاهیان، «خودشان می‌گویند» ۲۰۰ نفر عضو دارد. کلاً ما در هیأت‌های آموزشی دانشگاه ایران، در حدود شش هزار نفر آدم داریم ۲۰۰ نفر می‌گویند، عضو دارد. و این سازمان هم شدیداً مشغول به اصطلاح «رژیتاسیون»^{۸۸۵} در دانشگاه‌ها است و قسمت تقریباً اعظم مصاحبه‌هایی که با رادیو تلویزیون می‌شود، اینها می‌روند به طور سیستماتیک تلفن می‌کنند و قسمت اعظم مطالبی که به روزنامه نوشته می‌شود ۵۰٪ تقریباً اینها هست، یک شرحی امروز از طرف هیأت علمی دانشگاه آریامهر، یعنی به اعضای هیأت علمی دانشگاه آریامهر، به صورت رپرتاژ، یعنی یک صفحه کامل کیهان چاپ شده بود و بنده از دانشگاه آریامهر، سؤال کردم، «که حالا فردا تکذیب می‌کنند» گفتند اصلاً این را ما ندادیم، بعد خودشان می‌گویند، آنها دادند.

به‌رحال به‌طور رسمی از دانشگاه آریامهر این خارج شده، ولی چون هیچ نوع مطالبه امضایی نمی‌کنند، بنده می‌توانم بروم به اسم هیأت معلمان وزارت آموزش و پرورش، یک اعلامیه بدهم و صد هزار تومان هم بدهم، کیهان چاپ می‌کند. این سازمان فعلاً تمام تحریکات را می‌کند، به این‌که اول سال تحصیلی کلاس‌ها تشکیل نشود. آنها شدیداً معترض به حکومت هستند، قبل از حتی یک اعلامیه نوشتند که آموزش و پژوهش در کشوری که - روزنامه کیهان هم دوبار چاپ کرده - آموزش و پژوهش در کشوری که حکومت نظامی هست، معنی و مفهوم ندارد و ما حاضر به کار نیستیم. این از جانب استادها هست، در چند روز، البته در این میان استاد به معنی استاد بسیار در میان اینها کم است. اکثریت مربی و استادیار و اکثریتشان مربی و استادیار نسبتاً تازه کار هست، که یکی از تقاضاهایشان این است که در مدیریت دانشگاهها، مربی‌ها و استادیارها باید شریک باشند و چیزی که ما در قانون، حق ارشادیت قائل شدیم، برای این‌که واقعاً کار دیگری هم نمی‌شود کرد.^{۸۸۶}

۸۸۵ کلمه‌ای با املای Régitation در فرهنگ لغت فرانسه وجود ندارد. احتمالاً نویسنده با استفاده از مصدر Régir به معنی: اداره کردن، هدایت کردن، سازماندهی کردن، کلمه جعلی رژیتاسیون را ساخته که به معنای هدایت، سازماندهی، راهبری، می‌باشد.

۸۸۶. آیا او تصمیم دارد بنیاد به ایران (مذاکرات شورای امنیت ملی ۹ و ۱۳/۷/۱۳۵۷). تهران، مرکز اسناد

سخنان نهاوندی در نشست شورای امنیت ملی نشانگر شدت اختلافات جناح‌های حاکمیت پهلوی است. جالب آن‌که نهاوندی و همایون هر دو عضو هیأت امنای بنیاد فرح هستند. با این وجود به باور نهاوندی «این سازمان [ملی دانشگاهیان ایران] فعلاً تمام تحریکات را می‌کند... و شدیداً معترض به حکومت هستند.»

روز ۱۲ مهرماه مجمع عمومی سازمان ملی دانشگاهیان ایران طی جلسه‌ای که در دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی تکنیک) تشکیل شد رسماً موجودیت خود را اعلام کرد. جلسه از ساعت ۱۴ آغاز و تا پاسی از شب ادامه یافت. در این نشست دربارهٔ تهیه اساسنامه و مرامنامه سازمان که بر طبق آن نحوه مدیریت، عضویت و هدف‌های آن مشخص می‌شود، بحث‌هایی به عمل آمد و مقرر شد به زودی رئوس این تصمیمات اعلام گردد و رسماً از دانشگاهیان کشور خواسته شود برای عضویت در سازمان ثبت نام نمایند.^{۸۸۷} از سرنوشت و فعالیت‌های بعدی سازمان یاد شده آگاهی چندانی به دست نیامد، لیک به نظر می‌رسد افشاگری نیروهای انقلاب و روند تداوم بعدی امور شرایطی را فراهم ساخت که نظیر چنین سازمان‌هایی که توان جذب نیرو و قدرت‌نمایی در شرایط آن روز کشور را نداشتند، به سرعت پیدایی اولیه‌شان، مضمحل شدند.

متأسفانه از حال و روز همایون در نیمهٔ دوم مهر و نیمه نخست آبان اطلاع چندانی به دست نیامد، اما دستیابی به یکی از صورتجلسات «بنیاد شهبانو فرح» و آنچه همایون در آن نشست خطاب به احسان نراقی اظهار داشته است که به نظر می‌رسد زمان آن به برهه نامعلوم و گمشدهٔ مورد نظرمان باز می‌گردد، ما را بیش از پیش با دید وی نسبت به اوضاع آن روز کشور آشنا می‌سازد.

آقای همایون گفتند تمام این بحث در چارچوب تحولات اخیر قابل بررسی و تعقیب است و گفتند اکنون جامعه ما با یک واکنش سخت روبرو است که این واکنش علل اقتصادی و سیاسی دارد ولی جنبه فرهنگی پیدا کرده است یعنی تمام

→ انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۲۲-۲۳. آماده سازان اثر فوق‌الذکر در مرکز اسناد انقلاب اسلامی در پی‌نوشت شماره ۳ مطلب منقول آورده‌اند: «منوچهر گنجی، وزیر وقت آموزش و پرورش سعی نموده که تمامی مبارزات دانشجویی را به سازمانی نسبت دهد که مؤسس آن داریوش همایون بوده است.» حال آن‌که سخنان یاد شده از سوی هوشنگ نهاوندی، وزیر علوم و آموزش عالی در شورا مطرح شده است و هیچ ارتباطی به منوچهر گنجی که وزیر آموزش و پرورش بوده است ندارد.

۸۸۷. آینه‌نگار (روزنامه). مورخ ۱۳ مهر ۱۳۵۷، ص ۱.

شئون جامعه را فرا گرفته است، راه‌هایی رفتیم که شاید نمی‌بایستی با آن سرعت و شدت برویم ولی واکنش الان خطرناک‌تر است و زندگی فرهنگی ما را دربر گرفته است و ممکن است راه آینده اجتماع ما را منحرف سازد.

روش آن دسته که طرفدار ادامه پیشرفت و ترقی در جامعه هستند در این لحظه فوق‌العاده اهمیت دارد، اگر تسلیم شویم آینده این کشور را باخته‌ایم. اگر چشمان را بر تحولاتی که روی داده است ببندیم باز هم آینده این کشور را خواهیم باخت؛ ادامه این ترقی و پیشرفت جامعه باید هدف تمام نیروهایی باشد که سهمی در ساختن این جامعه در هفتاد و چند سال داشته‌اند. در تمام کارهایی که می‌کنیم موضوع مبارزه بین ترقی و ارتجاع است. در مساله فرهنگ اگر کارهای ناقصی که انجام شده است به حساب ورشکستگی نمونه اصلی بگذاریم خودمان را ورشکسته کرده‌ایم. شاید تقلید و نادانسته بوده است، نباید تمام معایب را به یک الگوی معین نسبت دهیم و تمام محاسن را به یک الگوی تصویری که در فرهنگ و تاریخ ما نیست. بسیاری از این فضائل و ویژگی فرهنگ ایران نیستند همان طور که بسیاری از این معایب باز ویژگی جامعه ایران نیست و در همه جوامع دیده می‌شود. موضوع اصلی روبرو شدن با این تغییرات است. چنین نیست که ما با یک الگوی در هم شکسته و مفتضح روبرو هستیم و حالا منابع بسیار غنی در خودمان داریم که اینها ما را کفایت می‌کند. منابع ما نه تنها برای امروز بلکه برای پنجاه یا صد، یا هزار سال پیش هم کافی نبودند برای این که این جامعه هیچ وقت جامعه درست و کافی و سعادت‌مندی نبوده است. فکر ترقی نباید در جامعه ما فراموش شود. آقای همایون گفتند با بحث بیشتر در این باره و انتشار نتیجه این بحث‌ها در شرایط مناسبی موافق می‌باشند.^{۸۸۸}

بحث‌هایی که قرار بود بنا به پیشنهاد دکتر احسان نراقی «بدون سر و صدا و انعکاس، [خبری] با حضور ۲۰ یا ۳۰ نفر صورت گیرد [و] هدف آن پی بردن و تبادل نظر باشد»^{۸۸۹} و به گفته فرح «می‌توان این بحث را در باغ فردوس بدون این که اسم بنیاد [شهبانو فرح] روی آن باشد و یا در پژوهشکده انجام داد [و] یک عده محدودی دعوت شوند»^{۸۹۰}، لیک به طوری که پیشتر گفته شد حرکت رو به زوال و سرعت انقراض رژیم پهلوی در سراسریی رو به فروپاشی کامل به گونه‌ای شدت و شتاب گرفته بود که مجال

۸۸۸. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند‌های ۱۶۶-۲-۱-۱۶۷-۱-۲-۵۶۴۳.

۸۸۹. همان، شماره سند ۱۷۰-۱-۲-۵۶۴۳.

۸۹۰. همان.

درست فکر کردن و صحیح تصمیم گرفتن را از روشنفکران پهلویستی و کارگزاران آنان گرفته بود و امواج سهمگین ناشی از توفانی که انقلاب اسلامی بپا ساخته بود جای جای «جزیره آرامش» را به تصرف خود درآورد.

کابینه نظامی و بازداشت کارگزاران رژیم

وخامت اوضاع حاکمیت پهلوی سبب شد تا در نیمه آبان ماه ۱۳۵۷، کابینه جعفر شریف‌امامی نیز پس از ۷۰ روز نخست‌وزیری در ۱۴ آبان سقوط کند و روز بعد ۱۵ آبان ماه به دستور محمدرضا پهلوی یک دولت نظامی به روی کار آید و ارتشبد غلام‌رضا ازهارى ۶۹ ساله که رئیس «ستاد بزرگ ارتشتاران» بود، در رأس آن قرار گیرد. شاه از سویی با فراخوان و به صحنه سیاسی کشاندن ژنرال‌ها و در رأس آنان یک ارتشبد سالخورده، بی حوصله، ناتوان و بیمار، قصد ایجاد رعب و وحشت در صفوف متحد و نیرومند مخالفان را داشت و از سوی دیگر همان روز با ظاهر شدن در صفحه تلویزیون و اعلام استرحامی این که صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است، نشان داد که تا چه اندازه خود او از نارضایتی و خشم فراگیر ملی ترسان و هراسان است.

بامداد دوشنبه ۱۵ آبان ماه همزمان با روی کار آمدن دولت نظامی، روزنامه‌های اطلاعات، کیهان، و آیندگان با یورش مأموران فرمانداری نظامی تهران به اشغال درآمد و از ورود و خروج کارکنان مطبوعاتی، همچنین چاپ و انتشار آن‌ها جلوگیری شد. همچنین تمام مدارس به مدت یک هفته تعطیل شد و موج تازه‌ای از دستگیری‌ها آغاز گردید. همان شب به دستور ارتشبد ازهارى، با استفاده از ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی شماری از رجال کشوری و لشکری بازداشت شدند. در صورت دستگیرشدگان مقامات گوناگونی اعم از نخست‌وزیر، وزیر، معاون وزیر، استاندار، شهردار، مدیر سازمان و شرکت و... دیده می‌شدند. داریوش همایون پس از ۷۱ روز که از سقوط کابینه آموزگار می‌گذشت در زمره دستگیرشدگان بود.

ش [ناخوانا]

تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه

احتراماً به استحضار می‌رساند:

در اجرای اوامر صادره تعداد ۱۴ نفر افراد مشروحه زیر در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۶

دستگیر شده‌اند. استدعا دارد اوامر عالی را امر به ابلاغ فرمایند.

معاون ستاد اطلاعاتی - سر تیپ سجده‌ای
از طرف سرهنگ ستاد خلیل پور

۱. عبدالعظیم ولیان

۲. رضا صدقیانی

۳. منوچهر تسلیمی

۴. منوچهر آزمون

۵. داریوش همایون

۶. ایرج وحیدی

۷. حسن رسولی

۸. هوشنگ اربابی

۹. رضا شیخ بهائی

۱۰. ایرج گل‌سرخ

۱۱. جمشید بزرگمهر

۱۲. حسین فولادی

۱۳. ارتشبد بازنشسته نعمت‌الله نصیری

۱۴. سپهبد بازنشسته جعفرقلی صدری

[در حاشیه] استدعای صدور اوامر عالی را در مورد ابلاغ بازداشت آنان برابر ماده

۵ قانون فرمانداری نظامی دارد.

[در حاشیه] تصویب نمود طبق ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی نامبردگان

بازداشت گردند. ارتشبد [تاخوانا] ۱۳۵۷/۸/۱۷^{۸۹۱}

به طوری که ملاحظه می‌شود، نام همایون در سیاهه چهارده نفره خدمتگزاران سرشناس حاکمیت پهلوی که در زمره نخستین دستگیرشدگان هستند جای گرفته است. نفرات این لیست رجال کاملاً شناخته شده‌ای به شمار می‌آیند. عبدالعظیم ولیان: رئیس اصلاحات ارضی، وزیر تعاون، استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس؛ رضا صدقیانی: وزیر سابق تعاون و امور روستاها، استاندار سابق لرستان، مرکزی، و خوزستان؛ منوچهر تسلیمی: وزیر سابق بازرگانی؛ منوچهر آزمون: معاون سابق نخست‌وزیر، وزیر سابق مشاور در امور اجرایی، وزیر سابق کار، استاندار سابق فارس،

نماینده مجلس شورای ملی؛ ایرج وحیدی: وزیر سابق کشاورزی، وزیر سابق نیرو؛ حسن رسولی: دبیرکل کمیته المپیک؛ هوشنگ اربابی: مدیرعامل هواپیمایی ملی ایران؛ رضا شیخ‌بهائی: معاون شهرداری تهران؛ ایرج گل‌سرخ: مقام عالی‌رتبه سازمان اوقاف؛ جمشید بزرگمهر: رئیس کلپ شاهنشاهی؛ حسین فولادی: سرمایه‌دار؛ نعمت‌الله نصیری: فرمانده سابق گارد شاهنشاهی، رئیس سابق شهربانی، معاون سابق نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، سفیر سابق ایران در پاکستان؛ و جعفرقلی صدری: رئیس سابق شهربانی. اگرچه شمار بازداشتی‌ها به این لیست چهارده نفره ختم نمی‌شود و تعداد آنان بیش از این بوده که البته موضوع بحث نوشتار حاضر نیست.

جالب آن‌که چند روز پس از بازداشت و حبس همایون در زندان دژبان مرکز، سازمان اطلاعات و امنیت کشور با گنجاندن نام وی در صورت ۳۶ نفره‌ای اعلام کرده است در صورتی که همایون «قصد خروج از کشور را داشت، از خروجش جلوگیری و نسبت به دستگیری وی اقدام شود.» مکتوب زیر نمونه دیگری از سردرگمی دستگاه اطلاعاتی نظام پهلوی و ناهماهنگی بخش‌های مهم زیر نظر حاکمیت است.

محرمانه
ریاست دایره بایگانی قابل توجه - دقت شود. ۲.
۵۹-۳ جلد ۱ و ۲
خواهشمند است دستور فرمائید پیشنهاد آقا داریوش، فرزند: نورالله، شهرت: خانم همایون، شغل... را تعیین و اعلام‌دارند.

رئیس دایره [امضاء]

ساواک طی [نامه شماره] ۹۱۲/۱۰۰۴ [مورخ] ۵۷/۸/۱۸ ضمن ارسال لیست صورت اسامی ۳۶ نفر افراد مورد نظر اعلام داشته چنانچه نام: داریوش، شهرت: همایون، نام پدر: نورالله، شماره شناسنامه: ۳۵، تاریخ تولد: ۱۳۰۷، قصد خروج از کشور را داشت، از خروجش جلوگیری و نسبت به دستگیری وی اقدام شود که مراتب طی نامه شماره: ۷۵۳۵-۲۵۹ [مورخ] ۵۷/۸/۱۸ به اداره گذرنامه اعلام و نام نامبرده بالا در ردیف ۱۲ نامه ارسالی درج گردیده است.

سروان منوچهری

اصل در پرونده شماره ۵۳۵-۲۵۹ [امضاء] ۸۹۲

به گفته همایون، وی در پی استعفای آموزگار و سقوط دولتش، از خانه‌اش جریان امور کشور را تعقیب می‌کرده است و هیچ وقت هم به فکر خروج از کشور نیفتاد. همایون همچنان امیدوار به بقای نظام بود و به حل بحران آن روز جامعه باور داشت و تا حدی گوشه‌گیری اختیار کرده بود، انزوایی که باعث پیدایی شایعاتی درباره‌اش شد.

شایعات شروع شد که من از ایران فرار کرده‌ام. من به هیچ وجه، هیچ وقت در آن شرایط قصد خروج از ایران نداشتم. در ایران ماندم و در آبان ۱۳۵۷ وقتی حکومت نظامی روی کار آمد نیمه شب مرا با بیست، سی نفر از سران آن رژیم دستگیر کردند.^{۸۹۳}

درحالی که همایون نیمه‌شب ۱۵ آبان به اتفاق جمعی از سران و کارگزاران حاکمیت پهلوی دوم بازداشت می‌شود، مأموران فرمانداری نظامی تهران مدت زمانی بعد در ساعت ۳/۳۰ دقیقه بامداد روز سه‌شنبه ۱۶ آبان وی را تحویل زندان دژبان مرکز واقع در پادگان جمشیدیه، انتهای خیابان ایران‌نوین [ضلع غربی خیابان شهید دکتر سیدحسین فاطمی فعلی] می‌دهند.

نشان شیروخورشید و تاج و شمشیر

نیروی زمینی شاهنشاهی

از: دژ، مر، رکن ۱، قوانین (تلفن ۲۰۱) شماره: ۴۰۱/۶۰/۱/۳۱
 به: تیمسار فرمانداری نظامی تهران و حومه تاریخ: ۱۳۵۷/۸/۱۷
 موضوع: غیرنظامی داریوش همایون خیلی محرمانه
 مقام عالی را آگاه می‌سازم:
 نامبرده بالا در ساعت ۰۳۳۰ مورخه ۱۳۵۷/۸/۱۶ توسط کمیته فرمانداری نظامی تهران به زندان دژ-مر معرفی و بازداشت گردید.

[امضاء]

ف - دژ - مر - سرتیپ احمد غفاری^{۸۹۴}

دسترسی به سندی دیگر نیز نشانگر آن است که سرگرد اعظمی، افسر مسئول زندان دژبان مرکز در گزارش خود خطاب به سرهنگ ستاد حسن‌زاده، فرمانده گردان زندان،

۸۹۳. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۵۰.

۸۹۴. داریوش همایون به روایت استاد ساواک. ص ۲۶۹.

ساعت ورود همایون به زندان یاد شده را ۳/۳۰ دقیقه بامداد ۱۶ آبان ۵۷ اعلام نموده است. ۸۹۵

بی شک همایون آن شب بیادماندنی را هرگز فراموش نکرد. شامگاهی که در تمامی لحظات آن دیدگان همایون پلک نزد و تا سپیده بازماند و به خواب نرفت. دقایق و ثانیه‌های آن شب فراموش نشدنی به کندی سپری می‌شد و یقیناً همایون به انگیزه دستگیری خود و همقطاراناش و عاقبت رژیم می‌اندیشید که برای پابندگی‌اش از هیچ کوششی دریغ نورزیده بود.

بدون تردید نقش همایون در چاپ مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات، تهیه بخشنامه محرمانه تشدید سانسور، درگیری‌اش با سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، اعمال فشار و تضییقات بر روزنامه‌نگاران و ممنوع‌الکلم ساختن شماری از آنان و اعلام جرم سندیکا علیه او، توجه کارکرد دولت آموزگار در مقام سخنگویی آن، همچنین حضور خط‌دهنده وی در حزب رستاخیز، و سرانجام مشی و رویه روزنامه متبوع او در حمایت از سیاست‌های امریکا و اسرائیل در منطقه، سبب متمرکز شدن افکار عمومی جامعه بر روی او به مثابه عنصری نفرت‌انگیز شد. در شرایط آن روز جامعه، کارگزاران و روشنفکران پهلویستی پس از بررسی اوضاع، یکی از راهکارهای اساسی برای کاهش و فرونشاندن خشم مردم و آرام ساختن آنان را دستگیری جمعی از چهره‌های نامحبوب، فاسد و منفور از منظر مردم دانستند. اندیشه‌ای که به قولی نخستین مرتبه به ذهن تیم ثنوریسین پیرامون فرح خطور کرد. تیمی که نفرات آن نقش مددکار فکری، فلسفی، جامعه‌شناختی «شهبانو» در «بنیاد فرح» را عهده‌دار بود و نسخه اصلاح سیستم و مبارزه با مفاسد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را به منظور خروج از بن‌بست پیچیده و تجویز می‌کرد. از سوی همین تیم، نام همایون در فهرست نفرات بازداشتی گنجانده شده بود. چاره‌ای هم نبود، چراکه برقراری مجدد آرامش نیاز به قربانی داشت. از عهده برادر همسر وی که از قضا بنا به اصرار فراوانش، نخست‌وزیر سابق، دستگیر شد نیز کاری ساخته نبود.

همایون یک ربع قرن بعد از وقایع ۳۲، اکنون بار دیگر در زندان است و این بازداشت برای همایونی که تا چندی پیش از منظری نفر دوم دولت آموزگار بود معنا و مفهوم

خاصی داشت.

مسئله دستگیری رجال و وزیران پیشین نیز مسئله‌ای است که منشاء اصلی آن را باید در دربار و بر اساس طرز تفکر یاران فرح دانست. بر اساس این شیوه تفکر می‌بایست رجال پیشین دستگیر می‌شدند تا رضایت مردم جلب شود و اوضاع آرام گردد و در آرامش بتوان چهره لیبرال فرح را جانشین چهره خشن و دیکتاتور پیشین دربار ساخت، و ضمناً با این اقدام نشان داد که قصد بر مبارزه با فساد است و اشخاص فاسد در هر مقامی که باشند در معرض تعرض اند. بر همین اساس بود که هویدا و نیک‌پی، مهندس روحانی و دکتر شیخ‌الاسلام و دکتر ولیان و داریوش همایون و ارتشبد نصیری و گروهی دیگر دستگیر شدند و به جز هویدا که ظاهراً و آنطور که شنیدیم به توصیه و اصرار اردشیر زاهدی دستگیر شد، سایرین را تنها به توصیه فرح و بر اساس نظرات یاران او دستگیر کردند.^{۸۹۶}

بر اساس اسناد موجود، به نظر می‌رسد شخصی نامبردار به «دانشور» نخستین کسی است که ۹ روز پس از حبس همایون، در ساعت ۸/۳۰ دقیقه بامداد ۲۵ آبان ۱۳۵۷ حسب دستور تلفنی سرتیپ احمد غفاری به سرهنگ حسن‌زاده، موفق به ملاقات با همایون می‌شود.^{۸۹۷} گویا دیدار بعدی همایون ۲۵ روز پس از بازداشت وی در زندان با همسرش بوده است که بر اساس موافقت مقامات فرمانداری نظامی رأس ساعت ۱۴/۴۰ روز ۱۰ آذر ۱۳۵۷ در زمان خدمت سرگرد یوسفی، افسر جانشین، به اتفاق خوش خلق، به ملاقاتش نایل می‌آید.^{۸۹۸}

محمد خوش خلق، محرم مالی داریوش همایون به شمار می‌آمده است. وی مدیر مالی شرکت سهامی انتشارات آیندگان و همچنین مدیر و سهامدار عمده «شرکت مطبوعاتی یادگاران» بوده است. شرکت یادگاران پس از انتصاب همایون به وزارت اطلاعات در ۱۳۵۶ تأسیس شد. این شرکت با دارایی و اموال شرکت انتشاراتی آیندگان ایجاد گردید.^{۸۹۹} تردیدی نیست که حضور خوش خلق به همراه هما زاهدی جهت

۸۹۶. احمدعلی مسعودانصاری. من و خاندان پهلوی. تهران، فاخته، ج ۲، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.

۸۹۷. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲، ص ۷۷.

۸۹۸. همان، ص ۷۸.

۸۹۹. همان. به منظور آگاهی بیشتر می‌توان نامه شماره ۳۰۳/۴۲۰ مورخ ۱۳۵۹/۱/۲۳ کمال گنجه‌ای، سرپرست امور شرکت‌ها و مؤسسات بنیاد مستضعفان به آیت‌الله محمد محمدی گیلانی، حاکم شرع که در پرونده همایون در مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگهداری می‌شود را ملاحظه کرد.

ملاقات داریوش همایون در زندان به منظور ساماندهی مسائل مالی و دارایی وی بوده است.

کمتر از یک هفته بعد رأس ساعت ۱۵/۳۰ مورخه ۱۶ آذرماه، هما زاهدی بار دیگر در زندان به ملاقات همایون می‌آید.^{۹۰۰} روز پس از آن بار دیگر هما زاهدی و این مرتبه به اتفاق شهره سراجی و همسرش در ساعت ۱۲ مورخ ۲۱ آذر به ملاقات همایون در زندان می‌آیند.^{۹۰۱}

یک اطلاعیه و واکنش‌های متفاوت

در پائیز ۱۳۵۷ از سوی «جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران» اطلاعیه‌ای در چهار صفحه و بدون تاریخ در سطح شهر تهران توزیع شد که در آن صورت ۱۷۵ مورد خروج مبالغ قابل ملاحظه‌ای ارز طی ماه‌های شهریور و مهر ۱۳۵۷ به خارج از کشور توسط سرمایه‌داران و رجال سیاسی و نظامی بانفوذ حاکمیت پهلوی دوم، آمده بود. در این فهرست، نام داریوش همایون نیز به چشم می‌خورد که برحسب آن توانسته بود مبلغ ۱۸ میلیون تومان را به خارج از کشور انتقال دهد. همایون با اطلاع از این امر طی نامه‌ای که از درون زندان خطاب به دادستان تهران می‌فرستد، موضوع خارج کردن ارز را اتهامی بی‌بایه و اساس و توطئه مخالفان به منظور تشویش اذهان عمومی می‌پندارد.

دادستان محترم شهرستان تهران

در روزهای اخیر اوراقی به صورت پللی‌کپی منتشر شده و در آن صورت اسامی عده‌ای از شخصیت‌های مختلف به چشم می‌خورد که ادعا شده است در طی ماه‌های شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷ مبالغ معتنا بهی ارز از مملکت خارج کرده‌اند.

اوراق مزبور بدون امضاء، بدون تاریخ بوده و در زیر آن جمله از طرف جامعه کارکنان بانک مرکزی دیده می‌شود که وجود خارجی ندارد.

نگاه کوتاهی به اوراق مزبور آشکار می‌نماید که نه تنها تهیه‌کنندگان آن شهامت معرفی خود را نداشته‌اند بلکه فقط منظور آنان ایجاد تشویش در اذهان عمومی بوده است.

مشخص نبودن تهیه‌کنندگان اوراق مزبور شکایت و اعلام جرم را برعلیه آنان

۹۰۰. همان.

۹۰۱. همان.

مشکل می‌سازد و در این طور موارد شاید بهتر باشد که به این فرم‌ها پاسخی داده نشود. ولی در این روزهای تیره و تاریک مملکت ما دقایق حساسی را می‌گذرانند نه فقط حاضر نیستم با سکوت خود افرادی را که این اوراق را تهیه کرده‌اند خوشحال سازم بلکه وظیفه میهنی خود می‌دانم که حقیقت امر را به اطلاع جنابعالی و تمام ملت ایران برسانم.

اینجانب صراحتاً اعلام می‌دارم که نه تنها در ماههای شهریور و مهر سال ۱۳۵۷ بلکه در سالهای قبل از آن هم جز در موارد بسیار عادی و جزئی ارزی نه بازرگانی و نه غیربازرگانی از کشور خارج نکرده‌ام. آن مقدار جزئی که برای برخی مخارج متعارف هزینه شده است تماماً اسنادی دارد که در بانک مرکزی موجود است. و بانک مرکزی می‌تواند اسناد را نه تنها در اختیار جنابعالی بلکه هر فردی که بخواهد قرار دهد.

اتهامات منتسبه در اوراق مزبور افترا و توهین تلقی می‌شود و اینجانب طبق قانون مجازات عمومی (ماده ۲۶۹ مکرر آن قانون) از جنابعالی خواستارم که نسبت به رسیدگی، کشف و تعقیب مرتکبین اقدام شود و نتیجه آن را رسماً اعلام فرمایند.

داریوش همایون

[امضاء] ۹۰۲

مکتوب فوق‌الذکر همایون فاقد تاریخ است اما به نظر می‌رسد در ۲۵ آذر ۱۳۵۷ نوشته شده باشد چرا که همایون در نامه بعدی‌اش به عنوان دادستان تهران که در پی خواهد آمد، به «نامه مورخه ۱۳۵۷/۹/۲۵» اشاره می‌کند که به احتمال فراوان همانی است که در بالا آورده شد.

به هر روی ۹ روز پس از آخرین ملاقات هما و همایون، وی (هما) این مرتبه با مجوز ارتشبد غلامعلی اویسی، فرمانده نیروی زمینی، در ساعت ۱۰/۴۵ دقیقه آخرین روز پائیز ۵۷ به اتفاق «موسوی» به دیدار همایون می‌آید تا وی، او را به عنوان وکیل خود انتخاب نماید و همایون نیز وکالتنامه را امضاء و موسوی را به عنوان وکیل خود می‌پذیرد. ۹۰۳

همایون متعاقب نامه پیشین خود به دادستان تهران در خصوص ماجرای خروج ارز

توسط وی از کشور، مکتوب جامع‌تری را تهیه می‌کند. نامه سه‌برگی زیر تایپ شده و فاقد امضاء و تاریخ است. همایون در این نامه از شخص دیگری نامبردار به «داریوش همایون» که در خیابان ابن‌سینا در منطقه یوسف‌آباد تهران سکونت دارد نام می‌برد و احتمال می‌دهد ارز مورد اشاره در اطلاعیه توسط همتام او از کشور خارج شده باشد. یادآور می‌شود که در اطلاعیه یادشده به نام هما زاهدی در ردیف ۳۵ نیز برمی‌خوریم که موفق به خروج مبلغ ۴۱ میلیون تومان ارز غیربازرگانی از طریق بانک‌های مختلف به خارج از کشور شده است.

جناب آقای دکتر مدرسی

دادستان محترم تهران

احتراماً، پیرو نامه مورخ ۱۳۵۷/۹/۲۵ مبنی بر اعتراضات قبلی خود، نظر به این‌که ضمن لیست منتشره در مورد خروج مبالغی ارز، نام داریوش همایون در ردیف [۵۱] ۹۰۴ ذکر شده بود، گرچه اولاً صحت و سقم مفاد لیست منتشره از جهت کمیت و کیفیت معلوم نبوده، ثانیاً مشخصات کامل اسامی مذکور نیز ذکر نشده بود، و از طرفی تاکنون هم در این خصوص رسماً مطلبی به نام اینجانب عنوان و اعلام نگردیده است. لیکن چون با وجود تشابه اسمی ممکن است ایجاد توهمی شده باشد که از نظر حیثیت و اعتبار اجتماعی برای اینجانب خالی از خلل و ضرر و اشکال نخواهد بود، لذا به اتکاء و استناد اصل نهم متمم قانون اساسی و با استظهار به حسن توجه دستگاه محترم قضایی، خاصه دقت نظر و عنایت جنابعالی که خوشبختانه از جمله قضات فاضل و کاملاً مؤمن به حفظ حقوق قانونی جامعه خود می‌باشید، این توضیح را جهت استحضار و انجام اقدامات لازمه قانونی تقدیم و توجه مقامات عالی قضایی را به مراتب زیر معطوف می‌دارد:

اینجانب داریوش همایون به شناسنامه شماره ۳۵ از بخش ۲ تهران، فرزند نورالله که در سال جاری چندی مسئولیت وزارت اطلاعات و جهانگردی را عهده‌دار بوده، نه تنها به کیفیت مذکور در لیست منتشره ارزی از کشور خارج ننموده‌ام، بلکه هیچ‌گاه از لحاظ امکان مالی و دارایی اعم از نقد و غیرنقد توانایی آن را نداشته تا قادر

۹۰۴. همایون اطلاعیه «جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران» را ندیده است و دانسته‌هایش شنیداری است. از این رو نمی‌داند نامش در کدامین ردیف آمده است. تصویری از اطلاعیه یادشده در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران (پرونده حسن طوفانیان)، به شماره سندهای ۷۷-۲۲-۸۹۳ط - ۸۰-۲۲-۸۹۳ط نگهداری می‌شود.

باشم جز در حدود هزینه سفر و معالجه خود و همسرم ارزی از کشور خارج کرده باشم.

تقریباً سه ماه قبل مبلغی معادل ۱۵۰ هزار تومان تنها دارایی نقدینه خود را که در حساب پس انداز بانک ایران و ژاپن بوده است به علت کسالت همسرم و نیاز مبرم او به مسافرت خارج برای معالجه، ناگزیر ۷۰ هزار تومان آن را که تقریباً معادل ۴۲ هزار فرانک فرانسه می باشد تبدیل و بقیه را نیز صرفاً به منظور امکان استفاده در مسافرت های احتمالی، مارک آلمان خریداری کرده ام که به صورت تراولرز چک هم اکنون موجود می باشد و مسلماً تبدیل این مبلغ نسبتاً کم در هیچ یک از دو مورد عمل خلافی نبوده و از نظر کمیت و کیفیت به هیچ وجه با لیست منتشره ارتباطی ندارد.

غیر از این مورد و حواله، مبلغ یک هزار و دویست ریال - یعنی یکصد و بیست تومان - آبونمان مجله Iranian Studies^{۹۰۵} که وجه ناچیزی است، ارقام و وجوه دیگری به جز هزینه های متعارف و معقول مسافرت و معالجه مطلقاً از ناحیه اینجانب معامله ارز نشده و وجهی از کشور خارج ننموده ام.

با این وصف فرض این که لیست منتشره در مورد ذکر نام داریوش همایون صحت داشته باشد، مسلماً شخص دیگری غیر از اینجانب خواهد بود که فقط تشابه اسمی وجود دارد کما این که به قرار اطلاع حاصله یک نفر دیگر به همین نام در یوسف آباد، خیابان ابن سینا، تلفن شماره ۶۲۲۸۸۶ در دفتر تلفن وجود دارد و یقیناً افراد دیگری نیز با نام و نام خانوادگی مشابه در مملکت وجود دارد.

بنا به مراتب ضمن اعتراض به مراتب کمی و کیفی اعلام شده تقاضا دارد مقرر فرمایند برای محفوظ ماندن حیثیت و حفظ حق قانونی اینجانب و به خاطر جلوگیری از زیان های احتمالی مراتب معروضه را در سوابق امر منعکس، با اطمینان و اعتقاد مبنی بر خلاف واقع بودن مطالب عنوان شده ضمن رسیدگی لازم نتیجه را اعلام فرمایند.

مؤکداً حضور آن جناب یادآور می گردد که مطلب اعلام شده در مورد اینجانب قویاً مورد تکذیب بوده، تمنا دارد دستو فرمایند روشن سازند:

۱. ارز ادعایی نسبت به اینجانب در چه بانکی تودیع گردید و به حساب چه

۹۰۵. مجله «مطالعات ایرانی» از سال ۱۹۶۸م به صورت فصلنامه از سوی انجمن مطالعات ایرانی، مؤسسه مطالعات خاورمیانه، دانشگاه کلمبیا منتشر می شود. حوزه کار نشریه، بخش های کتابشناسی، زبان، تاریخ، اسلام، خاورمیانه، ادبیات، و انسان شناسی را شامل می شود؛ و سرویراستار آن عباس امانت است.

شخصی و در کدام بانک خارجی واریز شده است؟ فرستنده و گیرنده وجه و یا به عبارت دیگر مبدأ و مقصد آن کجا بوده و امضاءکننده فرم بانکی چه شخصی بوده است؟

۲. آیا صرفاً با ادعای مجعول ممکن است در زمان حکومت قانون حیثیت و اعتبار اجتماعی افراد ملکوک و مورد بی حرمتی قرار گیرد؟
به هر تقدیر عاجلاً تقاضای رسیدگی و پس از کشف حقیقت اعلام آن را از رادیو دارم.

بدیهی است متعاقباً از طرف وکیل رسمی اینجانب ضمن اعلام وکالت، توضیحات و اقدامات قانونی لازم بعمل خواهد آمد.

با تقدیم احترام

داریوش همایون

رونوشت جهت توجه و اقدام سریع جناب آقای نوربخش، معاون محترم دادسرای تهران و رسیدگی رئیس محترم هیئت رسیدگی به موضوع خروج ارز.

با تقدم احترام

داریوش همایون

رونوشت جهت استحضار و توجه جناب تیمسار ارتشبد از هاری، ۹۰۶ نخست وزیر محترم تقدیم می گردد.

با تقدم احترام

داریوش همایون

رونوشت جهت استحضار و اقدام جناب آقای خوش کیش، رئیس کل محترم بانک مرکزی ارسال، خواهشمند است دستور فرمائید میزان و مبلغ و تاریخ و همچنین اسم بانکی که از طرف اینجانب ارزی خارج شده است حسب ادعای لیست منتشره از طرف دادسرای تهران را در پاسخ اعلام فرمایند. بدیهی است پس از تعیین مبلغ و سایر مشخصات مورد تقاضا دستور فرمایید مراتب نیز به دادسرای تهران ابلاغ گردد.

با تقدم احترام

داریوش همایون ۹۰۷

۹۰۶. در اصل: اظهاری آمده بود که تصحیح شد.

۹۰۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سندهای ۱۲۱-۱-۲-۶۴۳-۵،

۱۲۳-۱-۲-۶۴۳-۵.

لازم به ذکر است متن کامل اطلاعیه «جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران» همراه با مقدمه و توضیحات مفصل در برخی مطبوعات به چاپ رسید.^{۹۰۸} یادآور می‌شود بیشترین و شدیدترین حملات به کارگزاران بازداشت شده حاکمیت پهلوی دوم در دوره زمامداری ارتشبد از هاری صورت گرفت. همایون پیشتر صریحاً به خطر اعدام جماعت دستگیر و محبوس شده از سوی «رژیم خودمان» اشاره کرده بود. روایت وی از «خودزنی» رژیم جالب است:

دوستانمان می‌گفتند و در روزنامه‌ها می‌نوشتند که اینها را اعدام کنید و در دولت می‌رفتند و به شاه می‌گفتند. شاه یکبار تسلیم شده بود منتها نجفی وزیر دادگستری رفته بود و گفته بود آخر دلیلی برای محاکمه و اعدام اینها لازم است. در مجلس داشتند مواد قانون دادرسی کیفری را پس و پیش می‌کردند که یک چیزی پیدا کنند، و ما را به جرم قیام بر ضد امنیت و مصالح ملی و از این حرفها، اعدام کنند. به هر حال، اینها مسلماً در آدم اثر خوبی نمی‌بخشد. اما تصور می‌کنم مهمتر از این، آن سرخوردگی بود، آن چیزی که انگلیسیها به آن می‌گویند Disappointment آن خلاف انتظار و آن یکه‌ای بود که نه من، بلکه خیلی از ماها خوردیم. که آخر ما جزو یک رژیمیم، توی یک تیم هستیم. چطور ممکن است ما که زندگیمان را گذاشته‌ایم سینه سپر کرده‌ایم - دوره‌ای که من در وزارت اطلاعات بودم، حقیقتاً دوره سینه سپر کردن بود، من هر روز در معرض بودم، هر روز با روزنامه‌نگاران ایرانی و خارجی صحبت می‌کردم، توضیح می‌دادم، دفاع می‌کردم - آن وقت چطور ممکن است رژیمی خنجر را بردارد و بزند به سینه خودش. دشمنانش را از زندان آزاد بکند، و در مقابل دوستانش را بگیرد بیندازد به زندان.

اصلاً برای من حیرت‌آور بود. و من نمی‌خواهم این چیزها تکرار بشود. به نظر من اینها همه از یک چیز برخاست. از این که ما تمام تخم مرغ‌هایمان را به اصطلاح در یک سبد گذاشته بودیم. یک ملتی تمام تخم مرغ‌هایش را گذاشته بود در سبد یک آدم. و آن یک آدم می‌تواند مریض شود، می‌تواند ضعیف شود، می‌تواند سخته بکند، می‌تواند از حالت عادیش خارج شود. نمی‌شود سرنوشت یک ملت را داد دست یک نفر، حتی اگر نابغه دوران باشد. نابغه دوران هم، ممکن است مثل نادر دیوانه شود. نادر سالهای آخر عمرش مسلماً دیوانه‌ای بیش نبود ولی خوب نادر هم

بود. آخر نمی‌شود که یک ملتی یک روز با نادر برود هند را فتح کند، یک روز با نادر شروع کند به قتل بهترین آدم‌های خودش و شوراندن همه مردم. این سیستم اصلاً درست نیست.^{۹۰۹}

فشار برای حضور کارگزاران دستگیرشده نظام در دادگاه و محاکمه آنان از سوی گروه‌های مختلف جامعه همه‌روزه رو به افزایش بود. در گزارش مورخ ۲۲ نوامبر ۱/۱۹۷۸ آذر ۱۳۵۷ سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه آن کشور در واشنگتن، نظرات بازاریان در مورد وضعیت جاری کشور و از جمله موضوع مورد بحث مطرح شده است.

حالا که برخی از این افراد معروف مثل ژنرال نصیری، رئیس ساواک و همایون وزیر سابق اطلاعات دستگیر شده‌اند، بایستی به سرعت بازجویی شوند و به پای میز محاکمه برده شوند. گروه فکر می‌کرد که قوانین کافی وجود دارند و دادگاه‌های ویژه جدید مورد نیاز نمی‌باشند. دولت در تحقیق و بازجویی از مخالفانش به سرعت حرکت می‌نماید. کندی در این مورد فقط یک بهانه است. با این همه هرکسی می‌داند که مقاله همایون در حمله به خمینی در روزنامه اطلاعات در ماه ژانویه بود که جرقة عکس‌العمل مذهبیون را روشن ساخت. بنابراین همایون، مسئول تعداد زیاد کشتار است و بایستی برای آنان پاسخگو باشد.^{۹۱۰}

بر اساس مدارک رؤیت شده از سوی نگارنده، واپسین ملاقات هما با همایون در ایام افول حکومت نظامیان، ساعت ۱۶ روز ۱۲ دی ۱۳۵۷ در زندان دژیان مرکز انجام می‌گیرد.^{۹۱۱} عمر کابینه‌ای که ژنرال‌ها تصمیم‌گیرنده اصلی آن بودند دو ماه نیز دوام نیاورد و عملاً پیشتر با زمینگیر شدن ژنرال پنج ستاره بیمار و فرسوده که هیچ ویژگی خاصی هم نداشت، کارایی خود را از دست داد.

از ابتدای دهه دوم دی ماه که زمزمه نخست‌وزیری شاهپور بختیار بر سر زبان‌ها افتاد، به‌ویژه از نیمه دی که به راستی شایعه مزبور جامه حقیقت به خود گرفت، اوضاع زندان پادگان جمشیدیه نیز دگرگون شد و دیگر از آن سخت‌گیری‌های خشک و ظاهری

۹۰۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. صص ۱۵۴ - ۱۵۵.

۹۱۰. اسناد لانه جاسوسی. ج ۲۵، ص ۱۸۱.

۹۱۱. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون. پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲.

نظامیان کمتر خبری بود، و در این میان ملاقات‌های همایون همچنان ادامه داشت. ساعت ۱۴ روز ۱۸ دی «دکتر تهرانی» به دیدار همایون می‌آید. ساعت ۱۶ روز ۲۴ دی «جهانبانی، بزرگمهر، علی‌رضا فولادی، حسین فولادی، خوش‌خلق، [نام نفر ششم ناخوانا]» به ملاقات همایون می‌آیند.^{۹۱۲}

روز ۳ بهمن، جراید کشور خبر احضار داریوش همایون از سوی دادستانی را منتشر کردند. به نوشته مطبوعات، همایون وزیر سابق اطلاعات و جهانگردی از سوی دادستانی به علت «بسیج کردن حدود ۳۰۰ نفر از کارگران وطن‌دوست و شورانیدن آنان علیه شاهپور بختیار، نخست‌وزیر و رهبران جبهه ملی داریوش فروهر و کریم سنجابی که منجر به شکستن یک بازوی شاهپور بختیار شد»، به دادستانی احضار گردید. برطبق اظهارات شاکیان، هنگامی که رهبران جبهه ملی مدتی پیش در مکانی نامبردار به کاروانسراسنگی در جاده قدیم کرج در جلسه‌ای حضور یافته و درباره اوضاع جاری آن روز مملکت به گفت‌وگو نشستند، حدود ۳۰۰ نفر از چماق‌بدستان دولتی به شرکت‌کنندگان در آن نشست حمله‌ور شدند و آنها را به باد کتک گرفتند. شاهپور بختیار، از شرکت‌کنندگان جلسه یادشده که اکنون به نخست‌وزیری رسیده بود نیز یکی از حاضران آن گردهمایی بود که مورد ضرب و شتم واقع شد. در پی این واقعه بلافاصله داریوش همایون، سخنگوی دولت آموزگار اعلام کرد که این جلسه مورد حمله گروهی از کارگران میهن‌پرست که شنیده بودند جلسه به منظور دادن شعارهای ضد‌میهنی تشکیل شده است، قرار گرفت. بلافاصله پس از این اظهار نظر همایون، از سوی کریم سنجابی، داریوش فروهر، شاهپور بختیار و عبدالکریم لاهیجی اعلام جرمی علیه همایون صورت گرفت. برای عناصر شرکت‌کننده در گردهمایی مذکور با امعان نظر به اظهار نظر همایون در این خصوص نقش وی در این ماجرا عطف به سوابق گذشته‌ای که در دوره نوجوانی و جوانی در چنین درگیری‌هایی داشت، مسجل شده بود و در آن برهه بختیار به منظور آرام کردن مردم فرصت را برای بازخواست و محاکمه همایون مغتنم شمرد.^{۹۱۳}

فرار اعضای خاندان سلطنت به خارج از کشور که از ابتدای پائیز سال ۱۳۵۷ آغاز

۹۱۲. همان.

۹۱۳. اطلاعات (روزنامه)، مورخ ۳ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸.

شده بود در ۲۶ دی ماه آن سال با خروج بی‌بازگشت شاه از ایران به مقصد مصر به اوج خود رسید. به نظر می‌رسد هما زاهدی نیز در اواخر همین ماه همسر خود را در زندان شاه رها ساخته و به خارج از کشور می‌گریزد. روز ۱۱ بهمن، همایون در نامه‌ای به فرماندار نظامی پایتخت از وی تقاضای موافقت با برقراری ارتباط تلفنی همسرش که در خارج از ایران بسر می‌برد از طریق یکی از شماره‌های تلفن پادگان جمشیدیه را می‌نماید.

۱۳۵۷/۱۱/۱۱

تیمسار سپهبد رحیمی

فرمانداری نظامی تهران و حومه

چون همسر اینجانب خانم هما زاهدی در خارج از ایران بسر می‌برند خواهشمند است موافقت فرمایند ایشان دو هفته یک بار، در روز معین، یکی از شماره‌های تلفن پادگان جمشیدیه را بگیرند و با اینجانب در اتاق افسر نگهبان مکالمه تلفنی داشته باشند.

با احترام [امضاء]

داریوش همایون ۹۱۴

در روزی که همایون در نامه‌ای متضرعانه و با لحنی ملتسمانه از سپهبد مهدی رحیمی می‌خواهد تا به گونه‌ای به همسر به خارج گریخته‌اش رخصت برقراری تماس تلفنی با وی در زندان داده شود، مطبوعات از ورود امام خمینی در بامداد پنج‌شنبه ۱۲ بهمن خبر دادند. در چنان شرایطی به نظر نمی‌رسد فرماندار نظامی تهران و حومه که با بحران گسترده و معضلات عمیق و فراوان آن روز جامعه دست به گریبان بود توجهی به خواهش همایون کرده باشد. فرماندار نظامی آن روز پایتخت آنقدر مشکلات عدیده، بزرگ و پیچیده‌ای را اطراف خود حس می‌کرد که به فکر مذاکره تلفنی هما با همایون نبود. بحرانی که هر لحظه شدت می‌یافت و دلهره و اضطراب فزونی را در دل سردمداران رژیم می‌افکند.

فرار از زندان دژبان مرکز

به روزهای پایانی انقراض شاهنشاهی در ایران نزدیک می‌شویم. بدنه نیروهای مسلح با جریان انقلاب اسلامی همراه و همگام است. فرار سربازان از پادگان‌ها و دیگر

مراکز نظامی که از مدت‌ها پیش آغاز شده بود همچنان ادامه دارد و در آستانه انقلاب به اوج خود می‌رسد. تنها از پادگان جمشیدیه، مکانی که همایون و شماری دیگر از مقامات رژیم در آن زندانی بودند، ظرف مدت کمتر از ۱۰۰ روز تعداد ۶۰۰ سرباز گریخته بودند؛ یعنی روزانه ۶ نفر محل خدمت نظامی خود را ترک می‌کردند.

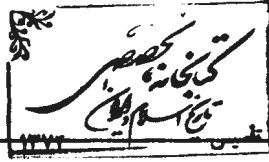
از پادگان جمشیدیه^{۹۱۵} دژبان تهران که من و بیست و چند تن دیگر سه چهار ماههٔ آبان تا بهمن ۱۳۵۷ را به اجبار در آن گذرانیم، تا آن اواخر ۶۰۰ سرباز گریخته بودند و ما زندانبانان خود را اندرز می‌دادیم که نگریند.^{۹۱۶}

روز شنبه ۲۱ بهمن دور تازه و نهایی درگیری قشرهای مختلف مردم با بازماندهٔ مأموران در حال مقاومت جزیی و پراکنده حاکمیت شاهنشاهی آغاز شد و لحظه به لحظه بر شدت و دامنه آن تا فروریختن کامل آخرین بقایای سنگرهای نظام پهلوی، افزوده شد. مراکز نظامی یکی پس از دیگری به سرعت سقوط می‌کرد و به تصرف مردم درمی‌آمد. از جمله مکان‌هایی که آن روز پس از نیمه‌شب مورد حمله مردم به پیشگامی افراد مسلح واقع شد، پادگان جمشیدیه بود. نبرد به منظور سقوط پادگان و تصرف آن که از شبانگاه آغاز شده بود ساعاتی ادامه یافت. مردم پادگان را محاصره کرده بودند و از خیابان‌ها و بالای پشت‌بام‌ها به داخل آن تیراندازی می‌کردند و از داخل پادگان باقیماندهٔ افراد نیروی زمینی متقابلاً مبادرت به تیراندازی می‌کردند. در جریان این درگیری پراکنده چند نفر کشته و زخمی شدند. در نخستین ساعات صبح روز ۲۲ بهمن پادگان جمشیدیه به تصرف کامل مردم درآمد و اسلحه‌خانهٔ آن هم به دست مردم افتاد و بلافاصله تمامی سلاح‌های موجود در آن، میان مردم توزیع شد. در جریان تسخیر پادگان جمشیدیه شماری از مقامات سابق رژیم که بر اثر فساد سیاسی و مالی بازداشت شده بودند، با بهره‌وری از تاریکی شب موفق به فرار شدند.

گروهی از انقلابیون مسلح به پادگان جمشیدیه – که چند تن از وزراء و مقامات رژیم شاه در آنجا به حال بازداشت بسر می‌بردند – حمله‌ور شدند. فرمانده این پادگان قبلاً همهٔ سربازان را مرخص کرده و ۲۰۰ بازداشتی مقیم آنجا را نیز آزاد

۹۱۵. در اصل: جمشیدآباد آمده که تصحیح شد.

۹۱۶. داریوش همایون. نگاه از بیرون. ص ۱۹۸.



گذاشته بود. ولی چند سرباز گارد شاهنشاهی و عده‌ای مأمور ساواک که حفاظت از پادگان را کماکان ادامه می‌دادند، در مقابل حمله انقلابیون نیز تصمیم به دفاع گرفتند. در جریان تیراندازی بین طرفین و اوضاع درهم و آشفته‌ای که متعاقب این زدو خورد در پادگان به وجود آمد، عده‌ای از بازداشتی‌ها، من جمله: مجیدی (رئیس سابق سازمان برنامه)، مهدوی (وزیر سابق بازرگانی)، همایون (وزیر سابق اطلاعات) و نهاوندی (رئیس دفتر سابق شهبانو) موفق به فرار شدند، و بعد از ماهها اختفاء نیز توانستند خود را به خارج کشور برسانند.^{۹۱۷}

ناگفته نماند شمار افرادی که با استفاده از زد و خوردی که آن شب و تا بامداد روز بعد در پادگان جمشیدیه به وقوع پیوست موفق به فرار شدند بیش از آن است که راجی ذکر می‌کند و صرف‌نظر از عبدالمجید مجیدی، فریدون مهدوی، داریوش همایون، و هوشنگ نهاوندی، رجال دیگری چون: غلام‌رضا کیانپور، رحیم‌علی خرم، شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده، منصور روحانی، رضا صدقیانی، منوچهر تسلیمی، منوچهر آزمون، هژبر یزدانی، باقر عاقلی، حسن رسولی، جعفرقلی صدری، قاسم ساربانها، رسول رحیمی، حسین فولادی، جلیل بزرگمهر، امیرحسین شیخ‌بهایی، نقابت، و نیلی آرام، نیز از زندان پادگان گریختند. روایت همایون از گریز خود شنیدنی است:

آن شب چریک‌ها و مجاهدین به زندان ما که پادگان جمشیدیه^{۹۱۸} بود، یعنی دژیان تهران و زندان نظامی تهران، و ششصد هفتصد نفر افسر و سرباز هم در آنجا زندانی بودند، حمله کردند و آنجا را گرفتند، درهای زندان باز شد و زندانی‌ها گریختند. چون شب بود من در داخل صفوف آن زندانیان توانستم از زندان فرار کنم. بیشتر دوستانم هم که با من زندانی بودند فرار کردند و جز چند نفری، آن شب دستگیر نشدند.^{۹۱۹}

هنگام آغاز زد و خورد، به دستور فرمانده پادگان درهای بازداشتگاه‌ها گشوده شد و به تمامی زندانیان اعلام گردید در ماندن یا گریختن مخیر هستند، چرا که نیروهای درون پادگان صرفاً برای ساعتی قادر به مقاومت کردن می‌باشند. تمامی زندانیان عزمشان را

۹۱۷. پرویز راجی. خدمتگزار تخت طاووس. ص ۴۰۸.

۹۱۸. در اصل: جمشیدآباد.

۹۱۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۵۰.

برای یافتن راهی به منظور خروج از مکان نظامی وسیع جمشیدیه که دارای گریزگاه‌های چندی به خیابان‌های اطراف نیز بود، جزم کردند. در این میان جمعی از محبوسان پیشتر خانواده‌های خود را در جریان اوضاع سیاسی جامعه که هر لحظه رو به وخامت می‌نهاد قرار داده بودند. این قبیل زندانیان که از کارگزاران نام‌آشنای رژیم به‌شمار می‌آمدند اطرافیان خود، اعم از اعضای خانواده، دوستان و همفکرانشان را توجیه کرده بودند تا به گاه وخامت شدید اوضاع و شروع درگیری، زمینه استخلاص و انتقال هرچه سریعتر آنان از صحنه درگیری را فراهم نمایند. این هماهنگی از طریق ملاقات حضوری، فرستادن پیک مخصوص و گفت‌وگوی تلفنی فراهم آمده بود. از این رو بنا به اظهار یکی از بازداشت‌شدگان که مایل به افشای نامش نبود، به هنگام فرار از جمشیدیه برخی زندانیان به سرعت سوار خودروهایی شدند که از قبل انتظارشان را می‌کشیدند تا آنان را در یک چشم برهم زدن از آنجا دور سازند.

واقعیت این است که همایون و سایر بازداشت‌شدگان به بهترین نحو از تاریکی هوا سود جستند. به زعم همایون «وقتی این چریک‌ها و مجاهدین ریختند آنجا و به زندان حمله کردند، من باید دستگیر و کشته شده باشم. اگر این چریک‌ها دو ساعت زودتر حمله کرده بودند، هوا تاریک نمی‌شد، مرا می‌شناختند و می‌گرفتند و کارم تمام بود.»^{۹۲۰} در این میان تنها ارتشبد نعمت‌الله نصیری، رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت کشور که چهره شناخته‌شده‌تری بود از بیم شناسایی و دستگیری توسط مردم حاضر به ترک محیط زندان و فرار از پادگان نشد و در زمره نخستین افرادی بود که به گاه هجوم مردم انقلابی از سوی آنان دستگیر گردید. عبدالعظیم ولیان و منوچهر پیروز، دو تن از زندانیان در بیمارستان ۵۰۲ ارتش - واقع در خیابان تخت جمشید، نرسیده به بهار - بسر می‌بردند. هژیر یزدانی و رحیم‌علی خرم نیز در زندان قصر بودند؛ و امیرعباس هویدا هم در اقامتگاه شیان، واقع در حسین‌آباد، قرار داشت. برخی از مقاماتی که موفق به فرار از زندان شدند از سوی مردم دستگیر گردیدند و البته شماری نیز در مقاطع زمانی مختلف از کشور گریختند. همایون در زمره افرادی است که پس از فرار از جمشیدیه مدت قابل ملاحظه‌ای تن به زندگی مخفی داد. همایون از بیم دستگیری توسط نیروهای انقلاب ۱۵ ماه در اماکن مختلف، همچنین زیرزمین پنهان می‌شود.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی، بر اساس اسناد رؤیت شده، خانه هما زاهدی در آجودانیه، و تعداد ۲۰۰ سهم ۱۰۰۰ ریالی وی در کاغذ پارس، همچنین مبلغ ۸,۳۱۵,۰۴۱ ریال موجودی حساب بانکی داریوش همایون بر اساس حکم دادگاه مصادره و در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت.^{۹۲۱}

توقیف آیندگان

با پیروزی انقلاب اسلامی اگرچه روزنامه آیندگان دستخوش تغییر و تحولاتی شد، اما گردانندگان آن در درک و فهم فضای جدید متأثر از انقلاب و انعکاس خبرها و گزارش‌ها متناسب با حرکت آن روز جامعه موفق نبودند. یک نمونه بارز آن واقعه‌ای است که حدود سه ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در پی شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری اتفاق افتاد. ماجرا از این قرار بود که روزنامه آیندگان روز پنج‌شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ مبادرت به درج گفت‌وگوی اریک رولو، مخبر سرشناس روزنامه لوموند، با آیت‌الله العظمی خمینی، نمود که انتشار دستکاری شده مصاحبه موجب رنجش امام گردید. به نظر می‌رسد در ترجمه گفت‌وگوی مذکور دقت لازم به عمل نیامده بود، همچنین در انتخاب تیترو سوتیترو هم سلیقه‌ای عمل شده بود. به دنبال چاپ و توزیع روزنامه آیندگان بلافاصله اطلاعیه‌ای به شرح زیر از سوی «دفتر امام خمینی» صادر شد. در این اطلاعیه آمده بود:

آنچه روزنامه آیندگان دربارهٔ عوامل دست‌اندرکار شهادت استاد آیت‌الله مطهری نوشته است دروغ محض است و این روزنامه که از اول انقلاب تاکنون همیشه نقش انحرافی و برخلاف مصلحت ملت مسلمان داشته است، مورد تأیید مسلمانان متدین و انقلابی نبوده و نیست و امام فرمودند که این روزنامه را از این پس هرگز نمی‌خوانم و مطالب مندرج در آن هرگز مورد تأییدشان نیست و حساب هیأت تحریریه این روزنامه از کارکنان مسلمان و معتقد آن جداست. در ضمن خاطر نشان می‌سازد از این پس رسانه‌های خبری و روزنامه‌ها و مجلات صحت مطالب راجع به امام را می‌توانند از دفتر امام سؤال نمایند، در غیر این صورت دفتر امام خود را

۹۲۱. مرکز استاد انقلاب اسلامی. پرونده داریوش همایون، پوشه ۲، کد ۵۸۹/۲؛ بنگرید به: نامه مورخ ۱۳۶۰/۵/۱۹ به شماره ۷۰۰/۴۱۸۳ شورای حقوقی بنیاد مستضعفان. در مکتوب یادشده معلوم نیست مبلغ مذکور در حساب کدام بانک بوده است.

موظف به تکذیب آن می‌داند، زیرا پیامدهای نسبت اخبار دروغ و صحیح از طرف بعضی نشریات مغرض و منحرف بسیار خطرناک می‌باشد.

قم، دفتر امام خمینی ۹۲۲

در پی انتشار اطلاعیه «دفتر امام خمینی» در روز پنج‌شنبه ۲۰ اردی‌بهشت ۱۳۵۸، روز شنبه ۲۲ اردی‌بهشت ماه، روزنامه آیندگان تنها در چهار صفحه که صفحه اول آن دربرگیرنده مقاله‌ای با عنوان «آیا انتشار آیندگان باید ادامه یابد؟» و سه صفحه دیگر آن سفید بود و نماد نوعی اعتراض به شمار می‌آمد منتشر شد. آیندگان در توضیح خود، «هیاهوسازان» و مخالفان انتشار روزنامه را «با عوامل ارتجاعی پنهان شده در پشت مصادر قدرت بی‌ارتباط» ندانست که «برای توقف انتشار آیندگان به هر بهانه‌ای آویخته‌اند» و «رؤیای تصرف روزنامه آیندگان را می‌بینند و با انواع تحریک‌ها و تفرقه‌افکنی‌ها می‌کوشند در مؤسسه آیندگان نفوذ کنند.» گردانندگان آیندگان درخصوص درج متن پرسش و پاسخ اریک رولو، مفسر و گزارشگر لوموند با امام خمینی، خبرگزاری پارس را مسئول انعکاس مصاحبه در خبر شماره ۹۲ مورخ ۱۳۵۸/۲/۱۹ می‌دانند و ترجمه گفت‌وگو را نیز به ابوالحسن بنی‌صدر نسبت می‌دهند و معتقدند باید با منبع خبر - خبرگزاری پارس - و نه ناقل آن - روزنامه آیندگان - برخورد شود و نسبت به تکذیب و تصحیح خبر اقدام لازم به عمل آید. اما این توضیح آیندگانی‌ها از شدت تنش‌ها نکاست و آنان ناگزیر مدت یک هفته کار را تعطیل کردند.

شماره بعدی آیندگان روز دوشنبه ۳۱ اردی‌بهشت ماه با سرمقاله‌ای زیر عنوان «انتشار آیندگان ادامه می‌یابد» منتشر شد. در این یادداشت از «نبرد مرگبار و ناعادلانه چماق و شلاق با قلم» شکایت و ناله سر داده شده بود و بر ادامه مشی اطلاع‌رسانی در عرصه خبر و گردش آزاد اطلاعات تأکید گردیده بود. اعتراض گروه‌ها و قشرهای مختلف مردم به مشی خبری آیندگان که منجر به عدم توزیع آن در شهرستان‌هایی نیز شده بود واکنش «انجمن دفاع از آزادی مطبوعات» را در پی داشت. اعضای انجمن به حوادث و وقایعی که پس از انتشار اطلاعیه دفتر امام روی داده بود معترض بودند و از: «مهندس بازرگان»، «آیت‌الله العظمی خمینی»، «آیت‌الله العظمی شریعتمداری»، و «آیت‌الله طالقانی» خواستار مقابله با «سوءاستفاده از مضمون گفتار حضرت آیت‌الله

خمینی» مبنی بر این که «روزنامه آیندگان را نمی خوانند» شده بودند. نام اشخاص چندی در انتهای «تلگرام انجمن» به قرار زیر به چشم می خورد: فریدون آدمیت، عبدالحمید ابوالحمد، ابوالقاسم انجوی شیرازی، ناصر پاکدامن، شکرالله پاک‌نژاد، باقر پرهام، علی اصغر حاج سیدجوادی، پریوش خواجه نوری، اسماعیل خویی، نجف دریابندری، غلام حسین ساعدی، محمدعلی سپانلو، احمد شاملو، صارم‌الدین صادق وزیری، حسن صدر، محمود عنایت، غلام حسین متین، هدایت‌الله متین‌دفتری، شاهرخ مسکوب، حمید مصدق، منوچهر هزارخانی، محسن یلفانی.^{۹۲۳}

روزنامه آیندگان صرفاً تا دو ماه و نیم بعد به کار خود ادامه داد چرا که روز سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۵۸ آیندگان «به اتهام توطئه علیه انقلاب ایران» به حکم دادستان کل انقلاب توقیف و مکان آن لاک و مهر شد. به همین مناسبت از سوی دادستانی کل انقلاب دو اطلاعیه درباره تعطیل شدن روزنامه آیندگان منتشر شد. در اطلاعیه نخست آمده است:

بر اساس بررسی‌های وسیع و مدارک موجود روشن شد که اولاً روزنامه آیندگان با نظر شاه مخلوع و با دستور و کمک‌های وسیع پایه گرفت و ثانیاً کسانی که با داریوش همایون و جهانگیر بهروز و خانم شاهرودی (مؤسسان روزنامه) همدست شدند، هرکدام مأموریت‌های خاصی در ایران داشتند. شائول بخاش و همسرش هاله اسفندیاری که با همین مأموریت در کیهان انگلیسی هم سال‌ها نفوذ کرده بودند، مأموران ویژه صهیونیسم در ایران بودند و همکاران دیگرشان هم مثل مهدی سمسار، سیروس آموزگار، دکتر مهدی بهره‌مند و کریم امامی، هرکدام با یکی از استعمارگران رابطه داشتند. مثلاً کریم امامی که مدیریت شرکت انتشارات فرانکلین (لانه جاسوسی امریکا) در ایران را هم عهده‌دار بود.

طبق مدارک موجود، شاه مخلوع دستور داده بود روزنامه‌ای که قرار بود بلندگوی اسرائیل باشد و حافظ منافع صهیونیسم، باید هر کمکی را که لازم بود از دولت بگیرد. از این گذشته، یکی از مدارک نشان می‌دهد که ساواک منحل چنان روی این روزنامه حساب می‌کرد که دکتر آزمون را به عنوان نماینده ویژه ساواک در آیندگان برگزید.

بر اساس یکی دیگر از مدارک، دو میلیون تومان به وسیله عزری، نماینده اسرائیل در تهران به داریوش همایون داده شده بود که در برابر حمله اعراب، از

اسرائیل دفاع کند و همایون هم پس از دریافت پول، در یازده شماره مقالاتی را که وعده داده بود نوشت. مدرک دیگر، نشان می‌دهد که همایون به اسرائیل سفر می‌کند و قرار می‌گذارد که در برابر دفاع از اسرائیل و حمله به اعراب در آیندگان، آژانس اسرائیل در ایران با کمک عذری، نماینده اسرائیل در تهران، یک ماشین روتاتیو به آیندگان بدهد.

بر این اساس و با توجه به این که آیندگان در پناه آزادی انقلاب اسلامی، همچنان ادامه یافت و کسی مانع انتشارش نشد، رهبر انقلاب ۹۰ روز پیش متوجه خطر شدند و باصراحت و تواضع یک رهبر اسلامی فقط تأکید کردند که این روزنامه را نمی‌خواند. پس از آن بود که آیندگان مانور زیرکانه سریعی کرد و با دادن یک شماره سفید، سعی کرد در بعضی مردم نفوذ کند و تیراژش را بالا برد. منتها پس از فرمایش امام هم، آیندگان روش مخالفت آشکار با جمهوری اسلامی و کوشش در ایجاد فضای تعرض را کنار نگذاشت. از آنجا که قوانین الهی حکم می‌کند که داوری در هر موردی باید مستند و بر اساس آگاهی کامل باشد، تحقیقات گسترده‌ای درباره این روزنامه شروع شد و سرانجام دیروز نتیجه این بررسی به شرح زیر اعلام و آیندگان بر اساس قوانین شرعی و انسانی تعطیل شد:

بسمه تعالی

با توجه به مدارک و اسناد موجود در پرونده شرکت انتشارات آیندگان، دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران تصمیم به قطع فعالیت روزنامه نامبرده گرفت که انجام گردید. اساساً توقیف این روزنامه مستند به دو دسته علل کلی است.

دسته اول، عللی هستند که ریشه‌های فاسد این روزنامه را تشکیل می‌دادند، به این ترتیب که اولاً روزنامه آیندگان با همکاری و کمک سرمایه عمده اسرائیل تأسیس شده که در مقابل آن روزنامه موظف بوده که از اسرائیل غاصب و ستمگر بر علیه اعراب حمایت کند. ثانیاً، در مراحل پس از تأسیس از حمایت مستقیم دولت و رئیس ساواک و حمایت غیرمستقیم شاه مخلوع برخوردار بوده به طوری که در یک فقره کمک دولتی به آن روزنامه مبلغ ۷ میلیون و پانصد هزار ریال بیت‌المال را به طریق نامشروع تصاحب کرده است. ثالثاً، طبق مدارک موجود در پرونده روزنامه آیندگان این روزنامه و اعضای وابسته و مدیریت آن همکاران خوب و تأیید شده ساواک و سیای امریکا بوده‌اند، به طوری که عوامل رژیم شاه آن روزنامه را ارگان اسرائیل می‌خواندند.

دسته دوم، عللی هستند که ماهیت روزنامه آیندگان را در عمل نشان دادند.

قسمتی از این علل عبارتند از:

۱. گام گذاردن در جهت مخالف منافع و مصالح جامعه مسلمانان و حکومت جمهوری اسلامی.
۲. نشر افکار و عقاید انحرافی در میان مردم مسلمان انقلابی ایران.
۳. نشر اخبار و تفسیرات و تأویلات غیرحقیقی و بیان گزارشات غیرواقعی.
۴. همکاری و همگامی با تمام نغمه‌های مخالف انقلاب اسلامی و ایجاد تشتت و تفرق بین اقشار و گروه‌های ملت مسلمان ایران.
۵. اعلام تیراژهای دروغین و تبلیغات غیرواقع برای کسب حیثیت اجتماعی و بهره‌مندی اقتصادی.

اعلام جرم‌هایی که به عمل آمده عبارتند از:

۱. شکایت درباره عدم تحویل صفحات کامل روزنامه به سراسر کشور که خود نشان‌دهنده دو واقعیت محتمل است، اگر صفحات کسری از آگهی‌ها باشند کم‌فروشی و خیانت به آگهی‌دهندگان محسوب می‌شود و اگر این کمبود در صفحات تفسیر، سیاسی منظور شود [کذا] نفاق افکنانه را دربر دارد.
۲. شکایت سرگشاده نیروی هوایی مبتنی بر موارد زیر:
 - الف. پخش اسرار دفاعی و نظامی کشور.
 - ب. ایجاد هرج و مرج در سازمان نیروی هوایی و تفرقه‌اندازی بین پرسنل این سازمان.
 - ج. بی‌اهمیت شمردن منافع ملت و میهن در راه منافع خصوصی روزنامه.
 - د. احترام نگذاشتن و اهمیت ندادن و اجرا نمودن قوانین مطبوعاتی.
 ۳. شکایت ارتش جمهوری اسلامی ایران در رابطه با شکایت بند دوم.
 ۴. شکایت جزایی در مورد طرز تشکیل و نیز چگونگی سرمایه‌گذاری و مدیریت روزنامه آیندگان.
 ۵. شکایت در مورد نشر اکاذیب دنباله شکایت بند چهارم.

اداره روابط عمومی دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران^{۹۲۴}

اطلاعیه دوم دادستانی انقلاب موجزتر از اطلاعیه نخست بود و به موارد حقوقی توقیف و دراختیار بنیاد مستضعفان قرار دادن روزنامه آیندگان اشاره داشت.

بسمه تعالی

چون مدارک بدست آمده حاکی از آن است که روزنامه آیندگان با کمک‌های ساواک و سیا و اسرائیل به وجود آمده و هدفش در رژیم قبلی حمایت از سیاست اسرائیل در مقابل اعراب و در رژیم فعلی تخطئه انقلاب اسلامی ایران می‌باشد، لذا بدین وسیله روزنامه ضدانقلابی مزبور توقیف و مدیران آن تحت تعقیب می‌باشند. بدیهی است که حقوق متعلقه کارکنان آن از مؤسسه محفوظ و به وسیله بنیاد مستضعفین که مؤسسه را در اختیار خواهد گرفت پرداخت خواهد شد.

اداره روابط عمومی دادستانی کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران ۹۲۵

در همین رابطه عده‌ای از اعضای تحریریه آیندگان از جمله نورالله همایون و سیروس همایون (پدر و برادر داریوش همایون) طی روزهای ۱۸ و ۲۰ مرداد به حکم دادستانی انقلاب دستگیر شدند، که البته همگی آنان چندی بعد آزاد شدند. نورالله و سیروس نیز کمتر از سه ماه بعد در ۹ آبان ۱۳۵۸ از زندان اوین خارج شدند. ۹۲۶ در اعتراض به توقیف و مصادره آیندگان جمعیت‌ها، سازمان‌ها، و گروه‌هایی مبادرت به صدور اطلاعیه در محکومیت این اقدام کردند که از آن جمله می‌توان به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ائتلاف پنج‌گروه: جنبش ملی مجاهدین، جنبش مسلمانان مبارز، جاما، جنبش، ساش، همچنین سندیکای نویسندگان و خبرنگاران و... اشاره کرد. رادیو اسرائیل هم در بخش فارسی خود ضمن انتشار خبر توقیف آیندگان و تأیید روش آن از دولت ایران انتقاد کرد. این رادیو ضمن انتقاد از رهبر انقلاب اعلام کرد: «آیت‌الله خمینی از زمان به قدرت رسیدنش بارها روش‌های ضدانسانی را در کشورش اعمال کرده است. خمینی چندی پیش با تروریست معروف یاسر عرفات دست دوستی داد و حالا نیز با یک حرکت ضددموکراتیک روزنامه آیندگان را توقیف کرد. توقیف این روزنامه که روش سازنده‌ای را دنبال می‌نمود، مخالف آزادی بیان و قلم و مهمتر از آن ضد حقوق بشر است.» ۹۲۷

البته در این میان شمار قابل توجهی از احزاب، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و گروه‌ها نیز با انتشار بیانیه‌هایی ضمن محکوم کردن مشی روزنامه آیندگان، اقدام مرجع قضایی را

۹۲۵. همان، ص ۲.

۹۲۶. منبع شفاهی: سیروس همایون.

۹۲۷. کیهان (روزنامه). مورخ ۲۰ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

ستایش کردند. در همین رابطه تندترین موضع را می‌توان در لحن و نوع ادبیات نهفته در بیانیه «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، که به تازگی تکوین یافته بود، با عنوان «از عمل قاطع دادستانی انقلاب اسلامی حمایت می‌کنیم»، ملاحظه کرد. در بخشی از بیانیه شماره ۱۵ مورخ ۱۷ مرداد ۱۳۵۸ این سازمان آمده است: «روزنامه آیندگان توسط دادگاه انقلاب توقیف شد. این به گمان ما عمل صحیحی بود که با تأخیر انجام گرفت... روزنامه آیندگان یکی از نمونه‌های کامل و مشخص این ارگان‌ها و نطفه‌های حرامزاده که از پیوند نامشروع و خیانت‌آلود چپ و راست به وجود آمده و بر علیه انقلاب اسلامی ما که می‌خواهد و می‌تواند مستقل از هر جهت راه نجات انسان را بنماید، به راه افتاده‌اند و به نان [کذا] به خون آلوده امپریالیسم و صهیونیسم رشد کرده و می‌کنند... ضدانقلابی که برای مردم هویتش آشکار است چرا سرکوب نشود؟... پس چرا دیر عمل می‌کنیم؟... آیا برخورد مسالمت‌جویانه با این روزنامه‌ها آنها را بر سر عقل آورد یا هر روز بیشتر از قبل دروغ نوشتند و تحریف کردند و تحریک نمودند و ضدانقلاب را پروبال دادند؟ مگر این‌ها همان دست‌بوسان و دست‌پروردگان او [شاه] نیستند؟... به شمال شهر اگر سر می‌زدید طرفداران آیندگان عمدتاً پولدارهای عیاشی بودند که با تعطیل کاباره‌ها سرگرمی‌های مهوعشان را از دست داده بودند، یا ارباب‌هایی که در گوشه ماشین آخرین سیستمی لمیده‌اند و چون دیگر نمی‌توانند خون بیچارگان را بمکند و یا حداقل به هراس افتاده‌اند، اکنون «آیندگان» خوان شده‌اند و یا «هرجایی»‌هایی که تا دیروز همه وجودشان در سائل‌های مد و عیاشخانه‌ها ارزانی این و آن می‌شد... دادگاه انقلاب اسلامی پایدار و قاطع باد تا انقلاب ما سرافراز و شکوهمند بماند.»^{۹۲۸}

اوج رویارویی موافقان و مخالفان توقیف آیندگان را می‌توان در جریان راهپیمایی که در اعتراض به تعطیل و مصادره آیندگان اعلام گردیده بود ملاحظه کرد. روز ۲۱ مرداد، تهران شاهد راهپیمایی و تجمع گروه‌های چندی از جمله: جبهه دموکراتیک ملی ایران، حزب جمهوری فدائو خلق‌های ایران، حزب توفان، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، جمعیت همبستگی ملی، انجمن دانشجویان علم و صنعت، نهضت رادیکال ایران، انجمن دانشجویان مسلمان تربیت معلم، نهضت آزادی خواهان و... بود. در جریان برخورد برگزارکنندگان این گردهمایی و موافقان توقیف آیندگان صدها نفر مجروح

شدند. ۹۲۹

روز بعد - دوشنبه ۲۲ مرداد - بنا به دعوت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه شماره ۲۹ «راهپیمایی بر علیه آیندگان و حامی آن اسرائیل» در تهران برگزار شد که منجر به صدور قطعنامه‌ای نامبردار به «حمایت و وحدت» شد.^{۹۳۰}

اعتراض مخالفان حکم دادستانی انقلاب کوچکترین تأثیری بر جای نهاد و روزنامه آیندگان دیگر هرگز رفع توقیف و فک مصادره اموال نشد. در تمام این مدت، همایون این خبرها را از مخفیگاه خود تعقیب می‌کرد.

آغازی دیگر

همایون پس از تحمل ۱۵ ماه دربدری و زندگی مخفی از ایران گریخت. به نظر می‌رسد وی با بررسی دقیق اوضاع پیش از این نیز قادر به خروج از کشور بوده است، لیک امید به براندازی جمهوری نوپای اسلامی و بازگشت رژیم مشروطه سلطنتی وی را همچنان در زیرزمین چشم‌انتظار باقی نگاه داشت. همایون پس از سرخوردگی کامل از تغییر شرایط آن روز جامعه در اردی‌بهشت ۱۳۵۹ از مرز غربی کشور به ترکیه و سپس به فرانسه گریخت.

پانزده ماهی تا پایان اردی‌بهشت ۱۳۵۹^{۹۳۱} در زیرزمین بودم. بعد دیگر هم از روی مایوس شدن از اوضاع ایران و هم روی فشار خانواده‌ام که در خارج بودند از مرز ترکیه پس از دو کوشش و یک بار برخورد با پاسدارها که آن داستان دیگری است به فرانسه گریختم و در این چند ساله در فرانسه یا آمریکا زندگی می‌کنم.^{۹۳۲}

همایون درباره انقلاب اسلامی نظرگاه ویژه‌ای دارد؛ وی به رغم آن که معترف است می‌توان با مثلث طلایی «آزادی، استقلال، جمهوری» انقلاب شکوهمندی با مشارکت قشرهای مختلف مردمی بپا ساخت و در این باره صراحتاً اظهار می‌دارد «ما دیده‌ایم که چگونه می‌توان با شعار آزادی و استقلال و جمهوری آغاز کرد و انقلاب شکوهمند با

۹۲۹. کیهان (روزنامه). مورخ ۲۱ مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.

۹۳۰. مجموعه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها (۲). صص ۱۴۸-۱۶۰.

۹۳۱. در اصل: ۵۸ نوشته شده که غلط است.

۹۳۲. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۵۰.

شرکت همه لایه‌های اجتماعی، با تظاهرات عمومی که تاریخ جهان کمتر به خود دیده به راه انداخت»^{۹۳۳}، لیک خیزش عمومی ملت و انقلاب آنان در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ علیه حاکمیت شاهنشاهی پهلوی را «فاجعه بهمن ۱۳۵۷»^{۹۳۴} و «خودکشی ملی»^{۹۳۵} قلمداد می‌کند. او در جای دیگری تا جایی پیش می‌رود که حتی از ۲۲ بهمن به مثابه روز مرگ خویش یاد می‌کند.

من در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مُردم و تمام شد. برای این که وقتی این چریک‌ها و مجاهدین ریختند آنجا و به زندان حمله کردند، من باید دستگیر و کشته شده باشم. اگر این چریک‌ها دو ساعت زودتر حمله کرده بودند، هوا تاریک نمی‌شد، مرا می‌شناختند و می‌گرفتند و کارم تمام بود. پس من مُرده‌ام. من روز بیست و دوم بهمن مُرده‌ام.^{۹۳۶}

به هر روی همایون به خارج از کشور گریخت اما وی در خارج از کشور کنج عزلت نگزید و گوشه‌گیری اختیار نکرد و بی‌وقفه به فعالیت فرهنگی و سیاسی روی آورد و در زمره مخالفان پرتحرک و شناخته‌شده جمهوری اسلامی به‌شمار می‌آید. همایون نخستین اثر خود را با عنوان «دیروز و فردا، سه گفتار درباره ایران انقلابی» پس از خروج خود از ایران، به سال ۱۹۸۱م در امریکا انتشار داد. این اثر مجموعه دستنوشته‌های وی در دوره اقامتش در پاریس را شامل می‌شد. چند سال بعد در مهر ۱۳۶۱ش / ۱۹۸۴م انتشارات ایران و جهان دومین کتاب همایون زیر عنوان «نگاه از بیرون» را در امریکا به چاپ سپرد. سومین اثر همایون با نام «گذار از تاریخ» از سوی نشر آبنوس به سال ۱۹۹۲ در پاریس منتشر شد.

از اقدامات فرهنگی - مطبوعاتی همایون در خارج از کشور راه‌اندازی و انتشار مجدد «آیندگان» در سال ۱۳۶۹ و البته به صورت هفته‌نامه بود. همایون با تحلیلی که از حضور پرشمار ایرانیان در امریکا و مشخصاً در ناحیه کالیفرنیا جنوبی به مرکزیت لوس‌آنجلس داشت مبادرت به چاپ و نشر آن در این شهر کرد. سردبیر هفته‌نامه

۹۳۳. داریوش همایون. نگاه از بیرون. ص ۲۰۱.

۹۳۴. همان، صص ۱۰۴ و ۲۱۹.

۹۳۵. داریوش همایون. دیروز و فردا. ص ۳۰.

۹۳۶. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۵۸.

آیندگان، هوشنگ وزیری بود. جهانگیر بهروز نیز از دست اندرکاران شاخص آیندگان لوس آنجلس به شمار می‌آمد. نخستین شماره هفته‌نامه آیندگان شامل سرمقاله و علت تجدید چاپ آن بود؛ همچنین مطالبی با عنوان «دستورالعمل ضدشورش شورای امنیت ملی» و... در آن گنجانده شده بود. آیندگان چون هفته‌نامه بود نمی‌توانست منعکس‌کننده خبرهای روز باشد، از این رو بیشتر به تحلیل می‌پرداخت، آن هم تحلیل اوضاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران مرتبط با تحولات جهان و به‌ویژه منطقه. سرمایه‌گذاران هفته‌نامه تازه تولد یافته آیندگان چندان شناخته شده نبودند، اما سعی و مدعای کارگزاران جدید آیندگان آن بود تا به منظور پرکردن جای خالی نشریه‌ای که به زعم آنان تحمل عقاید دیگران و بحث آزاد را فراهم کند، تلاش نمایند؛ اما به نظر می‌رسد که همایون و حلقه همفکران او در ارزیابی میزان علاقه‌مندی ایرانیان مقیم آمریکا در آن مقطع زمانی به آن‌گونه مباحث دچار خطا در محاسبه شده باشند، چرا که کارشان با عدم استقبال مواجه گردید و هفته‌نامه آیندگان پس از ۱۶ شماره تعطیل شد^{۹۳۷} و پروژه همایون مبنی بر مجتمع‌سازی «تبعیدیان و مهاجران» به وسیله رسانه‌ای مطبوعاتی در آن برهه ناکام ماند.

همایون پای ثابت بسیاری از هم‌اندیشی‌های فرهنگی - سیاسی در خارج از کشور است. نیمگاهی به برخی گردهمایی‌هایی که حدفصل سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۷۴ یعنی صرفاً طی دو سال منعقد شده است نشانگر بخشی از تحرک و تکاپوی اوست. همایون در سمینار «استراتژی مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران» که به سال ۱۳۷۲ ش / ۱۹۹۳ م در شهر کلن کشور آلمان برپا شد حضور یافت و زیر عنوان «استراتژی پیکار مردمی» به ایراد سخن پرداخت. وی یکی از سخنرانان کنفرانس «ایران در آستانه سال ۲۰۰۰» بود. این کنفرانس به اهتمام «انجمن پژوهشگران ایران» در بهمن ۱۳۷۳ ش / فوریه ۱۹۹۵ م در مدرسه عالی علوم آفریقایی و آسیایی دانشگاه لندن برگزار شد. موضوع سخنرانی همایون «مذهب و آینده آن در سال ۲۰۰۰» بود. همایون در همین سال - ۱۳۷۳ / ۱۹۹۵ - به دعوت «کمیته همبستگی هامبورگ» به نمایندگی از سوی «سازمان مشروطه‌خواهان ایران» - که خود یکی از ارکان آن است - در سمینار «مبانی و

۹۳۷. شناسنامه نشریات فارسی‌زبان خارج از کشور. تهران، مرکز تحقیقات رسانه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد

موانع اتحاد اپوزیسیون» که در هامبورگ منعقد شد، شرکت جست. همین سازمان مشروطه خواهان در بهمن ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۶ م میزبان گردهمایی «گروه‌های مخالف ایرانی» در واشنگتن بود. همایون طی سخنانی در این گردهمایی اظهار می‌دارد: «روز ۲۲ بهمن برای ما ایرانیان روز یادبود، روز یادآوری و روز تجدید عهد است. ما در این روز یاد یک ایران آباد و شکوفا را زنده نگاه می‌داریم... ما نمی‌توانیم آنچه را که بودیم و داشتیم به فراموشی بسپاریم... یادآوری ایران گذشته، ایران هخامنشی کافی نیست... [اما] این حرف‌ها و یادآوری‌ها به نوجوانانی که هیچ‌گاه سعادت زندگی در آن دوران را نداشتند کمک خواهد کرد که روزی دوباره این مملکت را بسازند، حتی بهتر از آنچه که بود.»

همایون در اسفند ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۶ م در دو گردهمایی حضور می‌یابد. نخست کنفرانس «شرایط گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم‌سالاری» که از سوی «کانون دفاع از دموکراسی در ایران» در نیویورک برگزار شد؛ و دیگر، میزگرد «انتخابات در جامعه ایران» که از سوی «رادیو امریکا» در واشنگتن ترتیب داده شد. همایون در این میزگرد طی سخنانی با اشاره به پنجمین انتخابات مجلس شورای اسلامی اظهار داشت:

اگرچه سر و صدای این انتخابات بیش از انتخابات گذشته بود اما در ماهیت تفاوت چندانی با بقیه انتخابات این رژیم ندارد و انتخاباتی است بدون شرکت مردم و بدون حضور نیروهای سیاسی‌ای که در دستگاه حکومتی شریک نیستند. در این انتخابات مردم ایران هیچ سودی ندارند. مبارزه‌ای است بر سر قدرت بین دو جناح و به نظر می‌رسد که یکی از این جناح‌ها دست بالاتر را پیدا کرده است.^{۹۳۸}

از آنجایی که به باور همایون «بر سر پادشاهی مشروطه به طور تردیدناپذیری یک هم‌رأیی و یک «کانسنس» [مفهوم مشترک] مشاهده می‌کنیم که باید از آن استفاده کرد و آن را مبنایی قرار داد برای به وجود آوردن یک نیروی سیاسی»^{۹۳۹}، وی به همراهی جمعی اقدام به بنیانگذاری «سازمان مشروطه خواهان ایران» نمود. از منظر همایون

۹۳۸. بنگرید به: گردهمایی‌های ایرانیان خارج از کشور ۱۳۷۵-۱۳۵۸. به کوشش: کیومرث امیری، محمد

جیت‌سازان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.

۹۳۹. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۱۷۷.

«پادشاهی مشروطه گرایش مسلط در میان ایرانیان خارج است.»^{۹۴۰} او در گفت‌وگوی مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۸ با رادیو بی‌بی‌سی، بی‌هیچ پرده‌پوشی اما به گونه‌ای تلویحی طیف سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه مقیم خارج از کشور را فرهمندترین و منزه‌ترین نیروی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور می‌پندارد که از شانس و اقبال افزونتری برای ظفر و چیرگی سیاسی بهره‌مندند.

من شخصاً چون طرفدار پادشاهی هستم فکر می‌کنم که سلطنت مشروطه در ایران امروز، بیش از هر وقت، بخت پیروزی دارد.^{۹۴۱}

همایون متأثر از تغییر و تحولات سیاسی که در سال‌های اخیر به‌خصوص در سطح منطقه روی داده است بر میزان و دامنه فعالیت‌های خود افزوده است؛ از این رو در بسیاری از گردهمایی‌های فرهنگی و همچنین میزگردهای سیاسی کانال‌های تلویزیونی ایرانیان در امریکا، به عنوان «لیدر» سازمان مشروطه‌خواهان شرکت می‌کند و به طرح دیدگاه‌های خود می‌پردازد. قرائت همایون از مشروطیت نیز در نوع خود منحصر به فرد است. از منظر وی ۵۷ سال سلطنت پهلوی، حاکمیت مشروطه‌خواهانی است که از پی رحلت شاه‌عباس، نظیر حکومت کارای آنان را نمی‌توان در سایر شاهان صفوی، زندی، و قاجاری دید.

۵۷ سال از تاریخ ایران که مشروطه‌خواهان مسئول آن بوده‌اند، بهترین دهه‌های تاریخ، دستکم در چهار سده پیش از آن است.^{۹۴۲}

همایون چندی است کوشش فراوانی به منظور ایجاد توافق در پاره‌ای از اصول کلی میان سران تشکلهای سیاسی و فرهنگی که در جبهه رویاروی جمهوری اسلامی قرار دارند در هر حدی که خود آن را تعیین کنند و بخواهند، آغاز کرده است تا «برای تشکیل حکومت با شرکت افراد و گروههایی از گرایش‌های گوناگون پیشگام شوند.»^{۹۴۳} از این رو

۹۴۰. کیهان (هفته‌نامه). لندن، مورخ ۱۸ فروردین ۱۳۶۷؛ به نقل از: نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست. تهران، دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان، ج ۲، ۱۳۷۸، صص ۳۶-۳۷.

۹۴۱. نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست. ص ۳۳.

۹۴۲. نیمروز (هفته‌نامه). لندن، مورخ ۲۳ تیر ۱۳۷۴.

۹۴۳. همان، مورخ ۵ بهمن ۱۳۷۵.

تزدیک کردن هرچه بیشتر «مبارزه را به مردم ایران» مطرح می‌سازد تا «از فضای سیاسی تبعیدی بیرون آمد و روشن کرد که مأموریت ما چیست.»^{۹۴۴} همایون در این راه قائل به جذب عناصر رویگردان از نظام در داخل کشور نیز می‌باشد و پیشنهاد ارتباط مستمر از رهگذر گفت‌وگوی رادیو «صدای ایران» با آنان را می‌دهد، گفت‌وگویی که بخشی از آن می‌تواند از طریق رادیو «اسرائیل» به گوش مردم ایران برسد. همایون ضمن اشاره به تحرک رادیو صدای ایران و تلاش زایدالوصف گردانندگان آن به منظور یافتن راهی به هر دشواری «برای گفت‌وگو از درون ایران» به گسترش «دامنه تماس با مخالفان رژیم از رنگ‌های گوناگون» اشاره می‌کند و می‌نویسد:

بخشی از این گفت‌وگوها از رادیو اسرائیل نقل می‌شود و به ایران می‌رسد و نه تنها به رادیو بلکه به نبرد سیاسی در ایران نیز ابعاد تازه‌ای بخشیده است. کسانی که از ایران با نیروهای استبداد و ارتجاع در جنگند، سخنان خود را نه تنها به بسیاری از ایرانیان بیرون بلکه به گوش هم‌میهنانشان در ایران نیز می‌رسانند. شمار آنها هرچه بیشتر می‌شود توانایی رژیم در سرکوب‌کردنشان کاستی می‌گیرد. به هم پیوستن درون و بیرون به آنها مصنوعیتی بیش از گذشته می‌دهد.^{۹۴۵}

برای نگارنده و بی‌شک خوانندگان گرامی، بسیاری از آنچه را همایون نگاشته است نامفهوم می‌نماید. این که رادیو اسرائیل چگونه به نبرد سیاسی در ایران ابعاد تازه‌ای بخشیده است؛ و کدامین نیروها با آنچه به زعم همایون «استبداد و ارتجاع» است سرگرم مبارزه و پیکارند و به تعبیر همایون «در جنگند» و...؛ حال آن که همایون در میان ایرانیان خارج از کشور فزوتتر دل‌دزگرو «یهودیان ایرانی» دارد که به گفته وی بیش از همه درد ایران و سوز و گداز وطن دارند و از گزاره زیر می‌توان بیشتر به آبخشور اعتقاد سیاسی همایون در این باره پی برد.

کمرگروه اجتماعی ایرانیان در امریکا به پای یهودیان ایرانی می‌رسد. دلبستگی به فرهنگ ایرانی و بجا آوردن سنت‌ها را در میان آنان بیشتر می‌توان یافت. آنها روی هم‌رفته توانگرتر از گروه‌های دیگرند ولی درد اشتیاق ایران در میانشان بیش از دیگران دیده می‌شود.

۹۴۴. همان، مورخ ۲۵ مهر ۱۳۷۶.

۹۴۵. همان، مورخ ۵ تیر ۱۳۷۷.

در یک شب شعر در لانگ آیلند نیویورک و مرکز جمعی از ثروتمندان ایرانی که از ۱۴ سال پیش دایر است و اعضاء و پشتیبانانش عموماً از یهودیان ایرانی هستند این درد اشتیاق در اشعار هر گوینده‌ای نمایان بود.^{۹۴۶}

همایون که روزگاری هوادار مشی مبارزه مسالمت آمیز و «انقلاب آرام» علیه حاکمیت جمهوری اسلامی بود، چندی است ضمن نکوهش «استراتژی مبارزه در حد اجازه جمهوری اسلامی»، «مقاومت فعال» را از طریق پیگیری مجدانه مطالبات مدنی ایرانیان داخل کشور در ابعاد گوناگون همراه با وارد آوردن فشار به هژمونی سیاسی حاکمیت را خواهان است. به زعم همایون اکنون «آنها که به امید دگرگونی آرام و گام به گام رژیم، از این وعده انتخابات تا آن وعده انتخابات نشسته‌اند، بیش از همه» مردم را از دست خواهند داد.^{۹۴۷}

بررسی گفتارها و نوشتارهای قابل ملاحظه همایون پس از واقعه دوم خرداد ۱۳۷۶، رخداد ۱۱ سپتامبر ۱۳۸۰، تهاجم گسترده امریکا و متحدانش به افغانستان، و در آستانه حمله قریب‌الوقوع امریکا به عراق، و افزایش تهدیدات این کشور علیه جمهوری اسلامی ایران، نیازمند تحقیق جامع و گسترده‌ای است که فرصت دیگری را می‌طلبد.

حزب مشروطه ایران

شانزده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همایون همراه جمعی از همفکرانش اقدام به تأسیس «سازمان مشروطه‌خواهان» کرد. این سازمان که در سال ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴م بنیان نهاده شد، بعدها در پی بروز اختلافاتی میان برخی از اعضای اصلی آن، به «حزب مشروطه ایران» تغییر نام داد. گردانندگان این تشکل، مبارزه با نظام جمهوری اسلامی تا سرنگونی آن را تعقیب می‌کنند؛ از منظر آنان باید «هرچه زودتر... به عمر جمهوری اسلامی پایان داد.»^{۹۴۸} این حزب، «پادشاهی مشروطه را بهترین و مناسب‌ترین رژیم و نوع حکومت برای ایران» می‌داند «و از هیچ گونه تلاش... برای برقراری نظام

۹۴۶. همان.

۹۴۷. همان، مورخ ۱۱ خرداد ۱۳۷۵.

۹۴۸. منشور حزب مشروطه ایران. اینترنت، وبسایت IRANCP.NET، صص ۱-۲.

پادشاهی مشروطه به پادشاهی رضاشاه دوم پهلوی فروگذار) نمی‌نماید.^{۹۴۹}

اساسنامه این تشکل در ۴۴ ماده در اولین گردهمایی رسمی و کنفرانس هیأت مؤسس که در ۲۱ فروردین ۱۳۷۳ ش / ۱۰ آوریل ۱۹۹۴ م در شهر کلن برگزار شد، به تصویب رسید. نخستین کنگره سازمان مشروطه‌خواهان ایران در ۱۸ آذر ۱۳۷۵ / ۸ دسامبر ۱۹۹۶ در شهر واشنگتن منعقد گردید. دومین کنگره حزب یادشده در یکم آذر ۱۳۷۷ / ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸ در شهر برلین برپا شد. سومین و آخرین کنگره حزب - تا زمان نگارش اثر - در ۲۲ آبان ۱۳۷۹ / ۲ نوامبر ۲۰۰۰ در شهر اورنج‌کانتی (کالیفرنیا، جنوبی) تشکیل شد که طی آن در اساسنامه حزب اصلاحاتی به عمل آمد.

از منظر حزب، مشروطه به سه دوره مشروطه اول از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۶ و گلوله‌باران مجلس؛ مشروطه دوم از ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۹ و کودتای سوم اسفند؛ و مشروطه سوم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و سرنگونی مصدق، اطلاق نمی‌شود بلکه «سرتاسر تاریخ ایران، از دهه پایانی سده نوزدهم تا دهه هفتم سده بیستم به عنوان دوره مشروطه» شناخته می‌شود.^{۹۵۰} به زعم بنیانگذاران این تشکل «رضاشاه با پشتیبانی همگانی - جز یک اقلیت کوچک - به قدرت رسید.»^{۹۵۱}

حزب مشروطه ایران در آرایش گروه‌ها و تشکل‌های خارج از کشور، حزب راست میانه به شمار می‌آید. در مرامنامه حزب، موضوع جدا کردن دین از سیاست و حکومت در ایران، آشکارا گنجانده شده است. آنان لائسیسمه کردن جامعه ایرانی را در ابعاد گوناگون دنبال می‌کنند و قائل به طرد - به تعبیر آنان - بنیادگرایان و اسلامگرایان که قرائتی سیاسی از دین دارند، در جامعه هستند. ارگان مطبوعاتی این حزب، نشریه‌ای نامبردار به «راه آینده» است که در جای‌جای شماره‌های آن می‌توان نوشته‌های همایون را یافت. این تشکل در سال اخیر فعالیت رسانه‌ای تصویری خود را نیز افزایش داده است و شبکه‌ای موسوم به «کانال یک» که هم‌اکنون از لوس‌آنجلس برنامه ماهواره‌ای خود را تهیه و تدارک می‌بیند به مثابه سخنگوی حزب مشروطه‌خواهان فعالیت خود را دنبال می‌نماید. همایون با حضور در برنامه‌ها و میزگردهای سیاسی این شبکه تلویزیونی

۹۴۹. همان، ص ۳.

۹۵۰. حزبی برای اکنون و آینده ایران. اینترنت، وبسایت IRANCPINET، ص ۲.

۹۵۱. همان، ص ۳.

که بیشتر حمید همایون معروف به «شهرام»، پسر عمومی وی گرداننده و مجری آن است به بیان دیدگاه‌های خود و مواضع تشکل متبوعش می‌پردازد.

به هر روی، همایون در درازای زندگی پر فراز و فرود و هیجان‌انگیزش به عضویت تشکل‌های سیاسی چندی درآمد. وی در نوجوانی فعالیت اجتماعی، سیاسی را با «انجمن» آغاز کرد و اکنون پوشاک مشروطه را بر تن کرده است. بی شک با اندکی تعمق می‌توان دریافت که میان آن گروه کوچکی که پنجاه و شش سال پیش همایون در آن عضویت داشت و مشروطه‌خواهان نوین خارج‌نشین چه شباهت‌ها و وجوه مشترکی مشاهده می‌شود.

سخن آخر

یکی از عرصه‌هایی که می‌تواند تراز واقع‌نگری همایون و میزان شناخت او از شرایط کشور را مشخص سازد، نوع نگاه وی به زمینه‌ها و بستر فروپاشی حاکمیت پهلوی است. همایون بی‌اعتنایی به افکار عمومی، مسئولیت‌ناپذیری در برابر مردم، سقوط ارزش‌های اخلاقی، رواج منفعت‌طلبی و پول‌پرستی که منجر به بیگانگی از مردم شد را از جمله عوامل مؤثر در انقراض نظامی می‌داند که نگاهش به مردم فراتر از تحقیر بود، و توگویی طبقه حاکمه‌اش به منظور جبران زیان و خسارت وارده پای به کشور اشغال شده نهاده است و کارگزارانی که هر یک در پی سهم خود از درآمد نفت بودند.

بی‌اعتنایی به افکار عمومی، احساس عدم مسئولیت در برابر مردم و جان‌سپاری کردن ارزش‌های اخلاقی با پول از سوی طبقه حاکمی که گویی برای جبران زیانهای خود به کشوری اشغال شده پای نهاده بودند نه تنها به بیگانگی مردم از حکومت انجامید، باقیمانده هر احساس مسئولیت اجتماعی را نیز درهم شکست. هر کس در پی آن بود که «سهم نفت» خود را به هر وسیله به چنگ آورد.^{۹۵۲}

روند رو به رشد مصرف‌گرایی با رویکرد به کالاهای پرزرق و برق و تجملاتی غربی نیز به شدت در جامعه در حال اوجگیری بود. نمایی از شدت گرفتن روند نابرابری درآمد شهرنشینان در مقایسه با روستاییان را می‌توان به وضوح در گزاره زیر ملاحظه کرد:

در حالی که در ۱۳۳۸ مصرف سرانه شهری دو برابر مصرف سرانه روستایی بود در ۱۳۵۱ به سه برابر رسید و پس از رونق نفتی نیمه سالهای ۵۰ باز هم به زیان روستاها افزایش یافت. مزد کشاورزی که در ۱۳۴۴ به ۵۰ درصد میانگین مزد ملی می‌رسید ده سال پس از آن به ۳۰ درصد کاهش یافته بود. این همه کار را به جایی رساند که در بسیاری از روستاها به زحمت می‌شد مردان جوان را یافت.^{۹۵۳}

در چنین شرایطی ایران به ویژه در نیمه نخست دهه پنجاه مبدل به کانون مصرف کالاهای غرب به خصوص امریکا در منطقه خاورمیانه شده بود و «حدود ۳۰ درصد نیازهای مواد خوراکی خود را وارد می‌کرد و از واردکنندگان مهم فرآورده‌های کشاورزی در جهان» به شمار می‌رفت.^{۹۵۴} این در حالی است که افزایش سرسام‌آور بهای نفت در بازارهای جهانی به گونه‌ای کارگزاران رژیم پهلوی را شوکه کرد که بی‌هیچ پیش‌زمینه‌ای وارد بازی بوالهوسانه‌ای شدند که بیش از هر چیز موجب عیان شدن ناکارآمدی نظام گردید. در نتیجه، ره‌آورد برنامه پنج ساله پنجم چیزی جز افزایش تقاضا، افزایش تورم، و افزایش نارضایتی عمومی نبود.

برنامه پنجم (۷-۱۳۵۲) صحنه نمایشی گردید که واقعیات ناکارایی نظام حکومتی ایران را آشکار ساخت. در صورت اصلی خود، برنامه پنجم با هزینه‌ای معادل ۳۴۴۰ میلیارد ریال که ۱۵۶۰ میلیارد ریال آن را سرمایه‌گذاری‌های دولتی تشکیل می‌داد از امکانات دستگاه اداری و شبکه بانکی و ارتباطی بیرون بود و فشارهای سخت بر آنها وارد می‌ساخت. ولی هنگامی که در نخستین سال برنامه بهای نفت چهار برابر شد (به سبب جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی اعراب و مانورهای قبلی لیبی که کمبودی در بازار نفت پدید آورده بود) پیشبینی درآمدهای نفتی برنامه پنجم که در اصل ۲۰/۸ میلیارد دلار بود به ۹۸/۲ میلیارد دلار بالا برده شد. بی‌هیچ توجهی به عوامل دیگر و صرفاً به همین دلیل، هزینه‌های برنامه پنجم را به ۸۲۹/۵ میلیارد ریال یعنی ۲۵۰ درصد افزایش دادند.

برای کشوری که بندر و راه‌آهن و از همه مهمتر نیروی انسانی پرورش یافته به اندازه کافی نداشت، این بازی بوالهوسانه با ارقام، مصیبت به بار آورد. داستان کشتی‌هایی که تا شش ماه در بندرها انتظار کشیدند تا بارشان را تخلیه کنند، توده‌های

۹۵۳. همان، ص ۲۵.

۹۵۴. همان.

انبوه کالاهایی که زیر آفتاب و باران زنگ زدند یا زیر فشار بولدوزرهایی که به «پاک» کردن محوطه گمرک‌ها می‌پرداختند از میان رفتند، و سیمان‌هایی که آن قدر منتظر کامیون ماندند تا سنگ شدند و هزاران کامیونی که در بیابان‌ها به سبب نداشتن راننده ناچیز شدند مشهور است.^{۹۵۵}

صرفنظر از معضلاتی که در جامعه بروز کرده بود، شدت گرفتن فساد مالی و گسترش آن بر عمق و دامنه بحران افزوده بود. جنگ اندازی خاندان پهلوی، وابستگان و اطرافیان آنان بر ذخایر و منابع کشور از واقعیات دردناک، نانوشته، و کمتر گفته شده‌ای است که نیاز به پژوهشی مستقل و جامع دارد. قرارداد کمتر طرح و پروژه‌ای امضاء می‌شد مگر آن که ردپای شاهپورها و شاهدخت‌ها در آن دیده می‌شد. کمتر مشاهده می‌شد شرکت سودآوری، سهمی را برای اعوان و انصار خاندان سلطنت و حواریون آنان کنار نهنده باشد. این در حالی است که بسیاری خبرها مربوط به فعالیت تجاری و مالی افراد خاندان سلطنتی در این باره به آگاهی شاه می‌رسید. از بخش اعظم شرکت ساختمانی مهستان که متعلق به «اشرف» و... گرفته، تا زمینخواری «غلامرضا» با سوءاستفاده از بحران مسکن و... تا مشارکت دلالانه «عبدالرضا» در تجهیز کارخانه کاغذسازی شمال و...^{۹۵۶} که به سان یکی از برجسته‌ترین نقاط ضعف رژیم خودنمایی می‌کرد. عالی‌ترین مقام اجرایی کشور - نخست‌وزیر - نیز جرأت اعتراض به این رویه‌ها را نداشت. به گفته دکتر احسان نراقی:

یک روز که به طور خصوصی با هویدا، ناهار^{۹۵۷} می‌خوردم، تلفن اتاق ناهارخوری زنگ زد. اشرف بود که از جنوب فرانسه تلفن می‌کرد. پس از آنکه محاوره‌ای کوتاه صورت گرفت و نخست‌وزیر گوشی را به جای خود گذاشت، او را به شدت متغیر یافتم. فوراً متوجه شدم که قضیه پول است و دل به دریا زدم و پرسیدم:

«یک باخت بزرگ در کازینو؟»

رئیس دولت، از جای دررفت و گویی منفجر شده باشد، گفت:

۹۵۵. همان، صص ۲۸-۲۹.

۹۵۶. احسان نراقی. *از کاخ شاه تا زندان اوین*. ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ج ۱، ۱۳۷۲، صص ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶.

۹۵۷. در اصل نهار که تا به آخر تصحیح شد؛ همچنین اطاق که املائی آن تغییر یافت.

«خانم، مبلغ زیادی از من طلب می‌کنند، آنهم قبل از آنکه شب شود. تصور می‌کنم در کازینوی شهرکان باخته است و برای تلفن زدن به من مجبور شده ساعت ۱۱/۳۰ به وقت فرانسه از خواب بیدار شود، آخر این وقت بیدار شدن برای او خیلی زود است چون شب‌ها بسیار دیر وقت می‌خوابد. بدون شک، به همین دلیل، والا حضرت خیلی بداخلاق بودند...»

سپس، هویدا با حالتی حاکی از انزجار، چشم‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و با اشاره‌ای به من فهماند که بیش از این نمی‌تواند چیزی بگوید. از او پرسیدم:

«چرا استعفا نمی‌دهی؟»

در حالی که انگشت نشانه را بر بینی می‌نهاد و گویی که از وجود احتمالی میکروفون‌های مخفی نگران است، با صدای بلند و شمرده گفت: «وقتی کسی در خدمت اعلیحضرت باشد، استعفا نمی‌کند...»^{۹۵۸}

اصولاً در جامعه‌ای با این ویژگی‌ها شاه‌نیازی به تحلیلگر و کارشناس نمی‌دید. گویا چندی ارتشبد حسین فردوست عهده‌دار گردآوری اطلاعات از مراکز، بخش‌ها و واحدهای مختلف نظام شده بود و نسبت به جمع‌بندی آن در دفتر مخصوص اقدام می‌کرد. هفته‌ای یک مرتبه هم گزارش دستگاه‌های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت و به شاه ارائه داده می‌شد. اما «مدتی بعد شاه دستور داد که تحلیل نکنند، گزارش‌های خام را بدهند برای مطالعه... گزارش‌ها بعد از آن خیلی بی‌ربط بود. تحلیل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، سیاسی نداشت. ماکت‌هایی بود که کنار هم قرار گرفته بودند. درک و فهم درستی پشت آنها نبود. این کار تحلیل پرمایه می‌خواست که آقایان نداشتند و خبرچین بودند و نه تحلیلگر سیاسی... شاه شخصاً حوصله خواندن گزارش‌های تحلیلی را نداشت. گزارش‌های خبرچین‌ها را دوست داشت و می‌خواند.»^{۹۵۹}

این غرور و خودخواهی شاه باعث غفلت‌اش شد، به گونه‌ای که وی در آستانه انقلاب توان تصمیم‌گیری را کاملاً از دست داده بود و تکیه کلامش به گاه مراجعه رجال سیاسی، نظامی و امنیتی کشور تنها گفتن یک جمله بود: «بگذاریم ببینیم چطور

۹۵۸. احسان نراقی. از کاخ شاه تا زندان اوین. صص ۱۱۷-۱۱۸.

۹۵۹. در خشت خام: گفتگو با احسان نراقی. [به کوشش] سیدابراهیم نبوی، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸، ص

می‌شود.^{۹۶۰} فردی فاقد ثبات فکری و ثبات رفتاری که رخصت نقد کردن را نیز به احدی نمی‌دهد و نه تنها کمترین اعتنایی به راهنمایی ناصحان پیرامونش قائل نیست بلکه آنان را با رکیک‌ترین الفاظ تحقیر و با بی ادبانه‌ترین عبارات به باد استهزاء می‌گیرد.

وقتی جامعه هویت‌اش را از دست داد و ناراضی شد و اهداف هیأت حاکمه با زندگی او تطبیق نکرد، یک جدایی ایجاد می‌شود و همین جدایی موجب بحران و انقلاب خواهد شد. وقتی هم که افرادی مثل من و دکتر نصر و دیگران برای شاه صحبت می‌کردیم، با نوعی حس تحقیرآمیز ما را نگاه می‌کرد. مثلاً به فرح می‌گفت که دور و بر تو را تعدادی «گه تلکتوئل» گرفته‌اند، به انتلکتوئل می‌گفت گه تلکتوئل. منظورش ماها بودیم. شاه اصلاً قائل نبود به این که انتلکتوئل می‌تواند حرفی بزند که به درد او بخورد. برای او فقط تاجر و فروشنده هواپیما و رادار و ماشین‌آلات اهمیت داشت، نه کسانی که حال و هوای جامعه را می‌توانستند برای او بازگو کنند و گاهی هم خبرهای بدی به او بدهند.^{۹۶۱}

تازه، «تاجر و فروشنده هواپیما و رادار و ماشین‌آلات» و... از نوع غیرایرانی و خارجی آن نزد «اعلیحضرت» ارج و قربی داشت و نه از جنس وطنی. به تعبیر مقتدرترین ژنرال ارتش پهلوی دوم و محرم اسرار نظامی محمدرضا پهلوی، «شاه ما را داخل آدم نمی‌دانست، ولی خارجی که با او حرف می‌زد قبول می‌کرد».^{۹۶۲}

همین رویه موجب نه تنها سوءاستفاده خانواده سلطنتی از موقعیت موجود شد بلکه باعث اختلاس کاری کلان و فریه شدن نامشروع مقربان و اطرافیان آنان نیز شد. سناتور جلال نائینی که تنها نماینده مجلس سنا به شمار می‌آمد که در آستانه انقلاب هنگام حضور جعفر شریف امامی در مجلس به برنامه دولت وی رأی مخالف داد در بخشی از سخنان خود اظهار می‌دارد:

تیمسار ارتشبد نصیری در شمال و در اصفهان با شرکت «خواجه‌جوی» مشغول شهرک و آپارتمان‌سازی است و اعلان خانه‌ها را ماه قبل با اسم و امضای خود در روزنامه‌های تهران آگهی کرد. همکار و شریکشان هم آقای میرحسین شیخ‌بهایی «درفت» و پول‌های چپاول کرده را به خارج انتقال داد...

۹۶۰. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان. به کوشش ضیاء صدقی، تهران، زیبا، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵.

۹۶۱. در خشت خام: گفت و گو با احسان نراقی. ص ۲۲۰.

۹۶۲. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان. ص ۱۱۷.

[مردم] نسبت به آقای هرمز قریب می‌گویند در دفاتر آقای هژبر یزدانی ارقام درشتی به نام ایشان منعکس است.

آقای هژبر یزدانی، دوست ارتشبد نصیری پنج میلیارد و دویست میلیون تومان یعنی در حدود یک‌سوم از سرمایه بانک‌های دولتی را از بانک‌های مختلف وام گرفته است. آقای وزیر دارایی و امور اقتصاد اگر خلاف می‌گویم تکذیب کنید. این پول‌ها را به سفارش چه اشخاصی به او داده‌اند.^{۹۶۳}

این در حالی است که شاه به جای یافتن راهی برای رفع کمبودها و حل معضلات اساسی مردم نظیر کاهش تورم، ایجاد اشتغال، مبارزه با فقر و محرومیت و... صرفاً به وارد کردن کالاهای خارجی به ایران می‌اندیشید. تنها در سال ۱۳۵۴ آمریکا ۳ میلیارد دلار کالا به ایران صادر کرد که نسبت به سال قبل حدود ۸۰٪ افزایش را نشان می‌داد. حال آن‌که صادرات آمریکا به ۱۹ کشور خاورمیانه در سال مورد بحث در مجموع ۱۰ میلیارد دلار بود، و البته ایران در صدر جدول کشورهای واردکننده کالا از آمریکا قرار داشت.^{۹۶۴} در زمینه پیکار با بیسوادی هم پس از یک‌دهه و نیم «شمار باسوادان به دشواری از ۵۰٪ بالاتر رفت و در میان زنان و روستاییان بسیار پایین‌تر از این میانگین بود.»^{۹۶۵} محمدرضا پهلوی بیش از هر چیز به ارتش می‌اندیشید، چراکه منبع اصلی قدرت و پشتیبان تاج و تخت شاهی به شمار می‌آمد، از این رو نسبت به سیراب کردن آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید.^{۹۶۶} از این رو هیچ ابایی نداشت که در گفت‌وگوی خود با مخبران جراید و از جمله خبرنگار روزنامه «ایل جورنال» اعلام کند: «ارتشی می‌سازیم که [آن را] فقط با سلاح هسته‌ای می‌توان شکست داد.»^{۹۶۷} به راستی مشخص نیست که در منطقه چه خطر عمده‌ای ایران را تهدید می‌کرد که شاه با رویکرد سرسام‌آور نسبت به خرید پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین جنگ‌افزارها، سعی در مقابله با آن را داشت، چرا که هیچگاه صرف افزایش سلاح برای هیچ کشوری مصونیت نمی‌آورد، صرف‌نظر از این که برای افزایش توان دفاعی راه‌حل‌های دیگری نیز می‌باشد، و آخر الامر این که مسئله

۹۶۳. آینه‌نگان (روزنامه). مورخ ۲۸ شهریور ۱۳۵۷، ص ۱۳.

۹۶۴. همان، مورخ ۳ فروردین ۱۳۵۵، ص ۳.

۹۶۵. داریوش همایون. دیروز و فردا. ص ۲۰.

۹۶۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. پرونده داریوش همایون، شماره سند ۹۴-۲-۲-۶۴۳-ه.

۹۶۷. آینه‌نگان (روزنامه). مورخ ۱۲ دی ۱۳۵۵، ص ۱.

حراست از مرزهای کشور به گاه هجوم بیگانگان مطرح نیست، همانطور که شاه آشکارا در گفت‌وگو با «اشپیگل» اظهار می‌دارد: «اگر ما اسلحه نداشته باشیم چه کسی دفاع منطقه را برعهده می‌گیرد.»^{۹۶۸} از این روست که شخص محمدرضا پهلوی لقب «ژاندارم منطقه» را برانده خود می‌پندارد.

شاه در پاسخ به پرسش ژاکلین گراپن، خبرنگار «لوموند» مبنی بر این که ایران سالانه ۸ میلیارد دلار یعنی ۲۷٪ بودجه خود را صرف هزینه برای رسیدن به حداکثر قدرت نظامی می‌کند و این امر چگونه با ۲ کوشش کشور برای رسیدن به حداکثر توسعه اقتصادی ملی مطابقت می‌کند؟ بی‌هیچ تعارف و پنهانکاری اظهار می‌دارد: «نه تنها مطابقت می‌کند بلکه واجب است. یکی بدون دیگری مفهومی ندارد؛ قدرت اقتصادی بدون قدرت نظامی وجود ندارد.»^{۹۶۹}

حال آن‌که به باور رجال سیاسی حاکمیت پهلوی توجه بیش از حد به ارتش عملاً کم‌ر اقتصاد را شکست. قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها امریکا، آماده بودند پیشرفته‌ترین و مجهزترین جنگ‌افزارها را به ایران حتی پیش‌فروش کنند. شاه مشتری دست و دل باز آنها بود که در مواقعی به خاطر ورشکست نشدن به دادشان هم می‌رسید.

ارتش به صورت مرکز توجهات رهبری سیاسی درآمد و عملاً کم‌ر اقتصاد را شکست. میان سالهای ۵۶-۱۳۴۹ بیش از ۳۲ میلیارد دلار هزینه مستقیم نظامی شد و میلیاردها واحد دیگر نیز زیر عناوین دیگر... به مصارف نظامی رسید. هزینه خرید تسلیحات میان سالهای ۵۶-۱۳۲۹ حدود ۱۷ میلیارد دلار بود و اگر بر طبق برنامه‌ها پیش می‌رفت میزان آن در سالهای ۶۲-۱۹۴۹ به ۱۸/۵ میلیارد دلار بالغ می‌شد و قرار بود در سالهای پس از آن ۳۰ میلیارد دیگر را ببلعد. چنانکه شاه در پاسخ به تاریخ نوشته است ارتش ایران می‌بایست در ۱۳۵۷ به ۴۱۳ هزار تن و در ۱۳۶۱ به ۷۶۰ هزار تن افزایش یابد...

تشنگی سیری‌ناپذیر به خرید آخرین و پیچیده‌ترین سلاح‌های زرادخانه امریکا سبب شد که هزاران کارشناس امریکایی برای آموزش دادن افراد ایرانی در ایران خدمت کنند. هرچند نتایج کار آنها از نظر آماده کردن ایرانیان برای بکار بردن و نگهداری سلاحهای تازه درخشان نبود... شمار فراوان آنها برای تشدید احساسات

۹۶۸. همان، مورخ ۱۷ آذر ۱۳۵۵، ص ۷.

۹۶۹. همان، مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۴، صص ۱، ۱۶.

ضدامریکایی ایرانیان و بیزاریشان از بستگی روزافزون به امریکا بسیار مؤثر افتاد. برقراری کاپیتولاسیون یا مصونیت قضائی پرسنل امریکایی در ۱۳۴۲ تظاهر زنده‌ای از موقعیت برتر امریکا در ایران بود.^{۹۷۰}

به رغم این همه، شاه علاقه وافر به وارد کردن تجهیزات پیشرفته نظامی و صنعتی داشت. این در حالی است که در بهار ۱۳۵۶، ویلیام سولیوان که به عنوان سفیر امریکا در ایران تعیین شده بود، پیش از حرکت به تهران در نشست «غیررسمی شورای صاحبان کسب و کار برای تفاهم بین‌المللی شرکت جست که در آن مدیران ۲۵ تن از مهمترین مدیران صنعت امریکایی شرکت جسته بودند. آنها صریحاً به سالیوان گفتند بخت ایران برای آن‌که به یک اقتصاد گسترده صنعتی تبدیل شود ناچیز است (یعنی حتی به پایه یک قدرت صنعتی درجه دو با مقیاس اروپایی)؛ و علت را به اصرار شاه نسبت داده بودند به این که چه در تجهیزات نظامی و چه صنعتی می‌خواهد آخرین دستاوردهای تکنولوژی را بدست آورد (که از امکانات اقتصادی و آموزشی کشور بیرون بود) و نیز غفلت او از بخش کشاورزی و نیز جنون بزرگی او را ذکر کرده بودند.»^{۹۷۱}

اما به رغم افزایش غیرمنتظره درآمد ناشی از تولید و فروش سرسام‌آور نفت که تأثیر مخرب خود را در جامعه برجای نهاده بود، از سال ۱۳۵۴ شمار خبرهای حیرت‌آور مرتبط با سوءاستفاده‌ها و اختلاس‌های مالی که به گوش می‌رسید رو به افزایش نهاد. نگاهی گذرا به تیرهای صفحه اول یک روزنامه دولتی در نیمه زمستان آن سال نشانگر واقعیت‌های درونی جامعه آن دوره و زمانه است؛ توجه کنید:

- ✓ سوءاستفاده ۶۰۰ میلیون ریالی از زمین‌های اوقاف.
- ✓ آیین‌نامه رسیدگی به فساد اداری تصویب شد.
- ✓ به وزیران ۱۵ روز برای اعلام نام فاسدان مهلت داده شد (اطلاعاتی درباره مرتکبان نادرستی از وزارتخانه‌ها).
- ✓ ۳۸ کارمند ثبت احوال مجازات شدند.
- ✓ پرونده سوءاستفاده اوقاف کرمانشاه به تهران خواسته شد.
- ✓ مقامات اداره مسکن و شهرسازی اصفهان به دیوان کیفر تحویل شدند (به علت

۹۷۰. داریوش همایون. دیروز و فردا. صص ۱۶-۱۷.

۹۷۱. همان، صص ۲۹-۳۰.

گرفتن رشوه و سوءاستفاده از مقام اداری).

✓ سپهد حجت، معاون نخست‌وزیر و سرپرست سازمان تربیت بدنی، خبر احتمال سوءاستفاده در تأسیسات ورزشی شهرستانها را داد.
 ✓ نظام اداری به شکایات مردم ترتیب اثر نمی‌دهد. ۹۷۲

و آدمی به راستی متحیر می‌ماند که چگونه حاکمیتی با چنین ویژگی‌هایی پابرجاست. همایون در پایان نوشتار کمبودهای استراتژی توسعه ایران در مقطع یک ربع قرن از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ به ذکر چهار نقل‌قول از چهار مرد مؤثر در این برهه (از کودتا تا انقلاب) چون علم، هویدا، روحانی، و یکی از صاحبان صنایع پرداخته که در نوع خود شنیدنی و البته شگفت‌انگیز است.

امیر اسدالله علم (آخرین نماینده اشرافیت سنتی حاکم ایران با همه تواناییها و کاستی‌هایش): «برای اداره کردن ایران دو چیز لازم است: زور زیاد و عقل کم».
 امیرعباس هویدا (بااستعدادترین و موفق‌ترین سیاست‌پیشه ایران در دوران بیست و پنج ساله): «من هرچه کارشناسان اقتصادی بگویند وارونه‌اش را عمل می‌کنم».

منصور روحانی (یکی از بهترین تکنوکراتها که خدماتش به صنعت برق ایران از یاد نخواهد رفت): «ما پول داریم و می‌توانیم مسایل خود را بخریم».
 یک سرمایه‌دار و صاحب صنعت (نمونه‌ای از مردان خودساخته‌ای که بر موج پیشرفت اقتصادی ایران نهنگ‌آسا پیش تاختند): «ایران سالی ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی دارد و ۲۰۰ مرد پولساز. از این ۲۰ میلیارد، ۱۰۰ میلیونش سهم من است».^{۹۷۳}

در حالی که فقر و محرومیت در کشور بیداد می‌کرد، درآمد ناشی از تولید و فروش نفت بر اثر سفارش جنگ‌افزارهای مدرن و... به جیب کمپانی‌های خارجی سرازیر می‌شد. فساد، گرانی، تقلب، خشکیدن ذخیره ارزی و عوامل مهم دیگر، جامعه را به سوی انفجار بزرگ سوق داده بود. در این اوضاع و احوال شنیدن برخی خبرها بیشتر بر میزان و عمق نارضایتی مردم می‌افزود، مانند آنچه وزیر توسعه صنعتی و محیط زیست سنگال در زمستان ۱۳۵۴ اعلام کرد که افزون بر ایجاد پالایشگاه عظیم مجتمع

۹۷۲. آینه‌نگان (روزنامه). مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۵۴، ص ۱.

۹۷۳. داریوش همایون. دیروز و فردا. ص ۵۹.

پتروشیمی ایران و سنگال به منظور تولید نفت و آسفالت، و ساخت اسکله بندری به منظور سرویس دهی به کشتی‌ها، احداث کارخانه تولید آمونیاک و اوره و همچنین سیمان نیز در زمره برنامه‌هایی است که ایران عهده‌دار ایجاد آن شده است، لیک در این میان از همه شگفت‌انگیزتر خبر احداث شهر فرح پهلوی در سنگال بود. بنای این شهر روز ۸ اسفند ۱۳۵۴ با حضور فرح نهاده شد. احداث شهر یادشده در پنج مرحله صورت می‌گرفت؛ مرحله نخست ۱۰ هزار نفر، مرحله دوم ۵۰ هزار، مرحله سوم ۱۰۰ هزار، مرحله چهارم ۱۵۰ هزار، و در مرحله آخر ۲۰۰ هزار نفر در آن قادر به سکونت می‌شدند.^{۹۷۴} حدود یک سال بعد با ورود فرح به اردن، مرکز فرهنگی فرح در پارک کودک عمان طی مراسمی با حضور ملک حسین و همسرش گشایش یافت. هزینه احداث این مرکز دو سال قبل به مناسبت تولد ملک حسین از سوی فرح پذیرفته شده بود. مرکز یادشده شامل کتابخانه و سالن نمایش است. همچنین یک مینی‌بوس که کتابخانه سیار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است نیز به مرکز یادشده اهداء گردید و همراه آن تعداد ۴ هزار جلد کتاب کانون به زبان عربی نیز اهداء شد.^{۹۷۵}

حضور کارتر در تهران، پیش از بروز آشکار نارضایتی عمومی نیز کوچکترین تأثیری بر روند اوضاع جاری حاکمیت پهلوی برجای ننهاده و «کارتر در عمل دست به اقدامی بر ضد شاه نزد. فروش اسلحه که مهمترین مسأله میان حکومت‌های ایران و امریکا بود هرچه بیشتر ادامه یافت (۴ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ و قراردادهایی برابر ۹ میلیارد دلار از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱). امریکا آماده بود پیشرفته‌ترین رزمناوها و جنگنده‌ها را به ایران بفروشد.»^{۹۷۶} ایران در نیمه دوم ۱۳۵۶ شاهد ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی بود که در زمستان همان سال به اوج خود رسید. شاه به تصور آن که در اوج اقتدار قرار دارد در حضور شریف‌امامی و ریاضی، رؤسای مجلسین سنا و شورای ملی و اعضای هیأت رئیسه دو مجلس در سعدآباد اظهار داشت:

آنهایی که به دستور اجنبی یا افکار مالخیولیایی به گونه دیگری می‌اندیشند باید بدانند که کارهاشان به اندازه یک ده‌هزارم ثانیه هم، آهنگ پیشرفت ما را متوقف

۹۷۴. آیتدگان (روزنامه). مورخ ۹ اسفند ۱۳۵۴، صص ۱، ۱۶؛ و ۱۲ بهمن ۱۳۵۴، صص ۱، ۴.

۹۷۵. همان، مورخ ۲۴ آبان ۱۳۵۵، ص ۱.

۹۷۶. داریوش همایون. دپروز و فردا. ص ۵۹.

نخواهد کرد. ۹۷۷

محمد رضا پهلوی با اتکاء به نیروی نظامی و توهم پشتیبانی اکثریت طبقات ملت از او گمان می برد احدی قادر به سرنگونی اش از سریر قدرت نیست. اگرچه چندی بعد لحن شاه تغییر یافت و او خطاب به مخالفان با چنین تعبیری که هیچ تصور کرده اید اگر خدشه ای به «انقلاب شما» وارد شود مملکت چه صدمه ای خواهد دید، از آنان می خواهد به اوضاع ایران هنگام انعقاد قراردادهایی در سال های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ نظری بیفکنند و شرایط کشور به گاه هجوم متفقین در شهریور ۲۰ و یا مرداد ۳۲ را به یاد آورند. ۹۷۸

حدود یک هفته بعد شاه تأکید کرد: «از حدود یک سال و نیم پیش که تصمیم دادن آزادی های بیشتر به جامعه ایرانی گرفته شد، دانسته بود که هیاهوهای نیز به راه خواهد افتاد.» به زعم شاه این «هیاهوها» را می بایست «یکی دو سالی» تحمل کرد. به باور وی این همه در زمره لوازم ورود ایران به دروازه های تمدن بزرگ است. ۹۷۹

همزمان با اوجگیری قیام مردم و ورود ژنرال رابرت هایزر به ایران، ژنرال چهار ستاره ارتش امریکا به اتفاق ویلیام سولیوان سفیر این کشور در تهران به دیدار محمد رضا پهلوی رفتند. در مدت حضور این دو مقام عالی رتبه امریکایی نزد شاه، ارتشبد حسن طوفانیان بیرون دفتر انتظار آنان را می کشید. پس از خاتمه جلسه سولیوان به طوفانیان اظهار می دارد «اعلیحضرت تصمیم گرفتند از کشور بروند بیرون.» طوفانیان از شنیدن این جمله ناراحت می شود و بلافاصله به داخل اتاق شاه رفته آنچه سولیوان اعلام کرده را بیان می کند و جالب آن که شاه خطاب به محرم اسرار نظامی اش اظهار می دارد: «ته،» - این جمله ای که می گویم عین جمله شاه است -، «خیر، این ها به ما تکلیف کردند برویم.» ۹۸۰ بی جهت نیست که سپهبد امیرحسین ربیعی، آخرین فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی که به اتفاق منوچهر آزمون و سپهبد محمد خواجه نوری ساعت ۱/۳۰ بامداد ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ در زندان قصر تیرباران شد، پیش از اجرای حکم اعدام اظهار می دارد: «متأسفم که نادانسته خدمت کسی را می کردم که به پوچ بودنش زمانی پی بردم

۹۷۷. آیندگان (روزنامه). مورخ ۲۴ مهر ۱۳۵۶، ص ۱۶.

۹۷۸. همان، مورخ ۹ خرداد ۱۳۵۷، ص ۲۴.

۹۷۹. همان، مورخ ۱۸ خرداد ۱۳۵۷.

۹۸۰. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان. ص ۸۱.

که وقتی ژنرال هويزر امريكايي اراده كرد دم او را گرفت و از ايران بيرون انداخت.^{۹۸۱} اما در خط مقدم آن سوي اين رويارويي شخصيتي چون امام خميني قرار داشت كه مخالفانش و از جمله همايون، معترف به شجاعت و شهامت انكارناپذيرش هستند.^{۹۸۲} مردی كه به تعبير همايون نه تنها مورد پشتيباني دست كم كاخ سفيد و شوراي امنيت ملي و وزارت دفاع امريكا نبود، بلكه امريكا را به صورتی تحقير كرد كه در تاريخ آن كشور مانند نداشت؛^{۹۸۳} و بی شك اين اقدامات ناظر به همراهی روحانيت سياسي شيعه بود كه به بسيج مردم كمك می كرد و «با نفوذی كه بر توده های مردم داشت عاملی چشم پوشيدنی در هر پيكار سياسي ملي» به شمار می آمد.^{۹۸۴} خواندن گزاره زير به خاتمه همايون جالب توجه است كه اذعان دارد:

آنها كه رهبران مذهبي شيعه را دست نشاندهگان «هميشگی» سياست های استعماري انگلستان می شمارند گویا نقش آن رهبران را در الغای امتياز رويتر و امتياز تنباكو به انگلستان در اواخر پادشاهی ناصرالدین شاه، و نیز سهم آنها را در انقلاب مشروطه كه يك جنبش بزرگ ضد استعماري بود و جلوگیری از دادن امتيازات به بيگانگان را در سرلوحه هدف های خود قرار داده بود، در تاريخ ننديده اند. پيكار مسلحانه رهبران شيعی در عراق (خالصی، كاشانی) با انگلستان و سهم كاشانی و زنجانی و رهبران ديگر شيعی در پيكار ملي كردن نفت نیز از نظرشان دور مانده است.^{۹۸۵}

اگرچه همايون در خاتمه اين عبارات به ارتباط بسياری از رهبران مذهبي با بيگانگان، و البته بدون ارائه هيچ سند و مدرکی و نام بردن از افراد خاصی، اشاره دارد ليك بلافاصله می افزايد «اما از رهبران غير مذهبي شمار بیشتری به درجات بزرگتر دست نشانده بيگانگان بوده اند.»^{۹۸۶} با اين همه به باور همايون «نهاد مذهبي ديگر از

۹۸۱. آيندگان (روزنامه). مورخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۸، صص ۱-۲.

۹۸۲. داريوش همايون. نگاه از بيرون. ص ۷۲.

۹۸۳. همان، ص ۷۱.

۹۸۴. داريوش همايون. ديروز و فردا. ص ۴۲.

۹۸۵. داريوش همايون. نگاه از بيرون. ص ۱۱۴.

۹۸۶. همان، ص ۱۱۴.

عهدۀ نگهبانی روابط اجتماعی بر نمی آید.»^{۹۸۷} وی نیز در زمره کسانی است که می‌پندارند «ایرانیان اسلام را به زور شمشیر پذیرفتند... [و] اسلام به دوران بزرگی ملی ایرانیان پایان داد.»^{۹۸۸} حال آن‌که بسیاری بر این باورند که ایران اواخر دورۀ ساسانی چنان در شیب تند زوال و انحطاط قرار داشت که مسلمانان نیاز چندانی به شمشیرزنی به منظور تصاحب آن نیافتند. همایون به رغم تفکیک نقش خارجیان در انقلاب ایران و میزان دخالت یا توطئه آنان به صراحت اعلام می‌کند «ناگزیریم بپذیریم که شکست ما در ۱۳۵۷ نتیجه روندهایی در آن سیستم بود.»^{۹۸۹} راه‌ها و به تعبیر همایون روندهایی که به یک نفر - شاه - ختم می‌شد. شاهی که به کار بزم می‌آمد تا رزم و اگر «رهبری شجاعانه، دست آهنین، رفتار قاطع، و درک درست» نخست‌وزیرش - اسدالله علم - نبود، همان پانزده سال پیش در جریان قیام ۱۵ خرداد ۴۲ رژیم پادشاهی مضمحل و جمهوری اسلامی برقرار گردیده بود. این البته تحلیل همایون است؛ ملاحظه کنید:

خرداد ۱۳۴۲ جز در ابعاد و تهیه‌های فکری و تشکیلاتی، نسخه‌برگردان کامل بهمن ۱۳۵۷ بود. از جهت فلسفه و رهبری و نیروهای فعال شورشی و از جهت پشتیبانی گسترده‌ای که از لیبرال‌ها و چپ‌گرایان گرفت. حتی از جهت روحیه‌باختگی و بی‌اثر شدن خود شاه، که یک بار دیگر در آستانه شکست اخلاقی و روحی بود. تفاوت قاطع در رفتار نخست‌وزیر بود که نگذاشت ارتش و نیروهای انتظامی از هم بپاشند؛ زیرا واحدها را ماهها در خیابان‌ها بی‌حرکت نگه نمی‌داشت، بلکه حتی در دو روز پیاپی به خیابان نمی‌فرستاد. او با سرعت و شدت، سران شورشی را دستگیر و مجازات کرد و خیابان‌ها را از ده‌ها هزار تنی که می‌سوختند و ویران می‌کردند پیراست و با درک درست موقعیت و پذیرفتن مسئولیت، با رهبری شجاعانه و دست آهنین، کشور را از این که ۱۵ سال زودتر به گرداب جمهوری اسلامی فرو رود رهانید.^{۹۹۰}

نگارنده ضرورتی در پاسخگویی به برخی ادعاهای همایون در عبارات فوق نمی‌بینم. لیک به منظور توجه به کانون ضعف حاکمیت، نقل صرفاً همین گفتار همایون

۹۸۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. پرونده داریوش همایون، شماره سند ۸۵-۲-۲-۵۶۴۳. ه.

۹۸۸. داریوش همایون. *دیروز و فردا*. ص ۳۶.

۹۸۹. داریوش همایون. *گذار از تاریخ*. ص ۳۳.

۹۹۰. داریوش همایون. *نگاه از بیرون*. ص ۱۰۲.

شاید کافی باشد که:

برای نخستین بار در تاریخ، پادشاه یک کشور مستقل به اشارهٔ سفیران خارجی تاج و تخت و کشور خود را ترک گفت، و از بیم نداشتن پشتیبانی آنان از خود و کشورش دفاع نکرد، بی آنکه هیچ نیروی نظامی یا حتی تهدید نیروی نظامی در کار باشد.^{۹۹۱}

اگرچه همایون به این تناقض باید پاسخ دهد که چگونه کشوری می تواند مدعی استقلال سیاسی باشد و پادشاه آن صرفاً به اشاره سفیر یک کشور یا سفرای خارجی، تاج و تخت خود را بی آنکه حتی تهدید نیروی نظامی در میان باشد، ترک کند؟ حال آنکه این رفتار بی سابقه و برای نخستین مرتبه هم نبوده، بلکه مسبوق به سابقهٔ یک ربع قرن پیش بوده است؛ اگرچه در آن سیستم نه تنها شاه که دیگر نفرات خود را و امدار و مدیون ابر قدرت و غول خارج از مرز می دانستند. به نوشتهٔ همایون «از بس خودمان را در اختیار آمریکا گذاشتیم - از صدر تا ذیل مان - ... به این روز افتادیم».^{۹۹۲}

امید است حال و روز فعلی رجال بازماندهٔ حاکمیت پهلوی در خارج از کشور، به ویژه امریکا، چنان که همایون توصیف کرده، نباشد و به رغم خوان رنگینی که برایشان تدارک دیده شده از موضعی میهن دوستانه، واقع بینانه و منصفانه به ارزیابی رخدادهای این کهنه دیار و انقلاب اسلامی و آیندهٔ ایرانیان با توجه به مصالح ملی پردازند.

داستان زندگی پر خم همایون هنوز به پایان نرسیده است. مردی که «کشتن یا تبعید کردن یا به زیرزمین راندن مخالفان [را] یک وسیله ایجاد اجماع» می پندارد^{۹۹۳} و در مرحلهٔ بعد قائل به «تنگ کردن زمینه و فضای سیاسی [جامعه] بی آنکه نیازی به کشتار باشد، است»^{۹۹۴} و اکنون خارج از کشور جامه دموکراتیک به تن کرده کمر همت به تبلیغ همان باورهای کهنه خود که در جای جای اثر حاضر رد پای آن مشاهده می شود، بسته است. مردانی چون همایون که تکرو و خودمحور هستند هیچگاه در زندگی قادر به جذب نیروهای فراوانی نیستند. درک این قبیل رجال از رویدادها و وقایع زمان و جامعه خود غیرواقعیانه است. اینان حاضر به فهم واقعیت عصر خود نیستند، چرا که در

۹۹۱. داریوش همایون. گذار از تاریخ. ص ۲۷.

۹۹۲. همان، ص ۱۸۰.

۹۹۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. شماره سند ۶۸-۲-۲-۶۴۳. ه.

۹۹۴. همان.

چارچوب پیش فرض‌های تعیین شده گرفتار آمده‌اند. حال آن‌که تاریخ و زمانه هر ملتی به انتظار تطبیق سوزه‌ها با خود نمی‌ماند و مسیرش را به سوی آینده‌ای بهتر طی می‌کند.

منابع و مأخذ

کتابها

- آبرکرامبی، نیکلاس. استفن هیل و برایان. اس. ترنر. فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش، ۱۳۶۷.
- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ۱۳۷۷.
- آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران (مذاکرات شورای امنیت ملی ۹ و ۱۳/۷/۱۳۵۷)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ابنشتاین، ویلیام و ادوین فاگلمان. مکاتب سیاسی معاصر (نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم). ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، گستره، ۱۳۶۶.
- اساسنامه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا). تهران، ۱۳۳۱.
- اسناد لانه جاسوسی. تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. مجلدات ۸، ۱۷، ۲۲ و ۲۵.
- اسنادی از احزاب سیاسی در ایران (۱۳۴۰-۱۳۲۰ ه. ش). تهیه و تنظیم اداره کل آرشیو، اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
- اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران. به کوشش محمد ترکمان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشید عباس قره‌باغی (مرداد - بهمن ۵۷). تهران، نی، ۱۳۶۵.
- افراسیابی، بهرام و سعید دهقان. طالقانی و تاریخ. تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.
- الموتی، مصطفی. ایران در عصر پهلوی. لندن، پکا، ۱۳۷۱.
- ایران پل فیروزه. به کوشش رولف بنی، حسین نصر و مظفر بختیار. ورونا، ۱۹۷۸.
- بازرگان، مهدی. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی. تهران، مدرس، ۱۳۵۰.

- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، زوار، ۱۳۴۷.
- برزین، مسعود. شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ ش. تهران، بهجت، ۱۳۷۱.
- برفراز خلیج فارس، خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران (۱۳۴۶-۱۳۵۴ ه. ش). تهران، نی، چ ۲، ۱۳۸۰.
- به‌آذین، م. [محمود اعتمادزاده]. از هر دری. تهران، جامی، ۱۳۷۲.
- بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- بهروزی، شاپور. غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در ایران. ترجمه منوچهر راستین، تهران، هفته، ۱۳۶۳.
- پالارد، جان. واتیکان و فاشیسم ایتالیا ۱۹۲۹-۳۲. ترجمه مهدی سحابی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۶.
- پژمان، عیسی. اسرار قتل و زندگانی شگفت‌انگیز سیهید تیمور بختیار. پاریس، ژن، ۱۳۷۰.
- پوپر، کارل. جامعه باز و دشمنان آن. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.
- تاریخ معاصر ایران (فصلنامه). تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۲. ش ۵، ۱۳۷۷ و س ۳، ش ۹، ۱۳۸۰.
- تاریخ معاصر ایران (کتاب اول). تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- تبرائیان، صفاءالدین. ایران در اشغال متفقین. تهران، رسا، ۱۳۷۱.
- تبرائیان، صفاءالدین. چهره‌هایی در خاک. تهران، روزنگار، ۱۳۸۲.
- تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیته مجازات. تهران، فردوسی، ۱۳۶۲.
- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو بی بی سی). به کوشش ع. باقی [عمادالدین باقی]، قم، تفکر، ۱۳۷۳.
- تربتی سنجابی، محمود. قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران. تهران، آسیا، ۱۳۷۵.
- تصمیم شوم جمعه خونین. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- تقریرات مصدق در زندان. یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹.
- تقویم تاریخ انقلاب اسلامی. تهران، سروش، ۱۳۶۹.
- توتالیتاریسم (سلطه‌گرایی). تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۸.
- جزنی، بیژن. تاریخ سی ساله ایران. تهران، بی نا، ۱۳۵۷.
- چهره‌های آشنا. تهران، کیهان، ۱۳۴۲.
- چهره مطبوعات معاصر. به کوشش غلام حسین صالحیار، تهران، پرس اجنت، ۱۳۵۱.
- حاج سیدجوادی، علی اصغر. دفترهای انقلاب. تهران، جنبش برای آزادی، ۱۳۵۸.

- حاج سیدجوادی، علی اصغر. *دفترهای سیاسی جنبش*. تهران، جنبش، ۱۳۵۷.
- حزبی برای اکنون و آینده ایران. اینترنت، وب سایت IRAN CPI.NET.
- حیدری، محمد. *فساد و اختناق در ایران*. تهران، عطایی، ۱۳۵۷.
- خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان. به کوشش ضیاء صدقی، تهران، زیبا، ۱۳۸۱.
- خاطرات شعبان جعفری. به کوشش هما سرشار، تهران، آبی، ۱۳۸۱.
- خاطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- خاطرات نورالدین کیانوری. به اهتمام مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
- خامه‌ای، انور. *خاطرات سیاسی*. تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.
- در خشت خام، گفتگو با احسان نراقی. به کوشش سید ابراهیم نبوی. تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۸.
- دلانوآ، کریستین. ساواک. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.
- دوگل، شارل. *خاطره‌های جنگ دوم جهانی*. ترجمه کریم کشاورز، تهران، مروارید، ۱۳۵۴.
- رائین، اسماعیل. *فراموشخانه و فراماسوئری در ایران*. تهران، مؤسسه تحقیق رائین، ۱۳۴۷.
- راجی، پرویز. *خدمتگزار تخت طاووس*. ترجمه ح. ا. مهران [حسین ابوترابیان]، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
- رجال عصر پهلوی: *داریوش همایون به روایت اسناد ساواک*. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- رزم‌آسا، رضا. *راهنمای کلوب‌های روتاری ایران*. تهران، ۱۳۵۳.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۸. تهران، کیهان، ۱۳۴۹.
- روبین، باری. *جنگ قدرتها در ایران*. ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳.
- زاممداری کارتر، سیاست جدید امپریالیزم و بازتاب آن در ایران. تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.
- سالیانجر، پیر. *آمریکا در بند*. تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۲.
- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- سپهر (مورخ الدوله)، احمدعلی. *ایران در جنگ بزرگ*. تهران، ادیب، ۱۳۶۲.
- سخنی کوتاه پیرامون حزب پان‌ایران‌سیم. تهران، انتشارات حزب پان‌ایران‌سیم، ۱۳۴۶.
- سفری، محمدعلی. *قلم و سیاست*. تهران، نامک، ۱۳۷۷.
- سمیعی، احمد. *سی و هفت سال*. تهران، شباویز، چ ۳، ۱۳۶۶.

- سمیعی، احمد. معماران تمدن بزرگ. تهران، روایت، ۱۳۷۲.
- سنجابی، کریم. امیدها و ناامیدی‌ها. لندن، جنبه ملیون ایران، ۱۳۶۸.
- شناسنامه نشریات فارسی زبان خارج از کشور. تهران، مرکز تحقیقات رسانه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی (مدظله‌العالی). تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- صفایی، ابراهیم. زندگینامه سید زاهدی. تهران، علمی، ۱۳۷۳.
- طلوعی، محمود. داستان انقلاب. تهران، علم، ۱۳۷۰.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. به اهتمام مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، اطلاعات، ج ۳، ۱۳۷۰.
- عاقلی، باقر. روشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران، گفتار، ۱۳۷۰.
- فاروقی، احمد و ژان لوروریه. ایران بر ضد شاه. ترجمه مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- فرمانفرمائی‌ان، حافظ. تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز تا امروز. ترجمه اسماعیل شاکری، تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- فرهنگ تاریخ. ترجمه احمد تدین و شهین احمدی، تهران، آگاه، ۱۳۶۹.
- کاتوزیان، همایون. مصدق و نبرد قدرت. ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
- کدی، نیکی آر. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹.
- کراس، کالین. چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گرائید؟ ترجمه امیرشاپور زندنیا، تهران، ایران زمین، ج ۲، ۱۳۶۰.
- کنگره بزرگ. تهران، مرکز آرشیو اخبار و اطلاعات رادیو و تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۵.
- کونل، راین‌هارد. فاشیسم، مفرّ جامعه سرمایه‌داری از بحران. ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۸.
- کونل، راین‌هارد. مقدمه بر جامعه‌شناسی و روانشناسی فاشیسم. ترجمه مسعود کریم‌نیا، تهران، نشر اندیشه‌های نوین، ۱۳۵۹.
- کیا، ب. ارتش تاریکی. تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶.
- گازیوروسکی، مارک. جی. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلام‌رضا نجاتی، تهران، انتشارات، ۱۳۶۷.
- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. تهران، کتابخانه پهلوی، ۱۳۵۵.
- گردهمایی‌های ایرانیان خارج از کشور ۱۳۷۵-۱۳۵۸. به کوشش کیومرث میری و محمد چیت‌سازان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.

گزارش خانم لافو - ورون، حقوقدان فرانسوی از مشاهدات خود در ایران. بی جا، بی نا.
گفت وگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله علم. گروه مترجمان، تهران، طرح نو،
۱۳۷۱.

لحظه‌ای و سخنی با سید محمدعلی جمالزاده. تهران، همشهری، ۱۳۷۳.
لهدین، مایکل و ویلیام لویس. هزیمت یا شکست رسوای امریکا در ایران. ترجمه احمد سمیعی
گیلاتی، تهران، ناشر، ۱۳۶۲.

مارکوارت، ژوزف. وهژود و آژنگ، جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی.
ترجمه با اضافات از داود منشی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.

ماگرفنار یک جنگ واقعی شده‌ایم. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
مبدأ تاریخ شاهنشاهی. تهران، وزارت اطلاعات و جهانگردی، ۱۳۵۵.

مبصر، محسن. پژوهش، نقدی بر کتاب: «خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست» و گزیده‌هایی از
یادمانده‌های نویسنده. کالیفرنیا، نشر کتاب، ۱۹۹۶.

متولی، عبدالله. کمیته مجازات. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸.

مجموعه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها. تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸.

مسعودانصاری، احمدعلی. من و خاندان پهلوی. تهران، فاخته، ج ۲، ۱۳۷۱.

مصاحب، غلام‌حسین. دایرةالمعارف فارسی. تهران، مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.

معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.

منشور حزب مشروطه ایران. اینترنت، وبسایت IRAN CPI.NET.

منشی‌زاده، داود. پیکار با اهرمن. تهران، انتشارات فرهنگ سومکا، ۱۳۳۲.

منشی‌زاده، داود. دریدر در پی بهشت. تهران، انتشارات فرهنگ سومکا، ۱۳۳۲.

موحد، ه. دو سال آخر، رفرم تا انقلاب. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

میلانی، عباس. معمای هویدا. تهران، آتیه و اختران، ج ۱، ۱۳۸۰.

ناسیونالیسم ما. تهران، ۱۳۲۹.

نامه‌های جلال آل‌احمد. به کوشش علی دهباشی، تهران، بزرگمهر، ج ۲، ۱۳۶۷.

نجاتی، غلام‌رضا. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران، انتشار،

ج ۱، ۱۳۶۴.

نجمی، ناصر. از سید ضیاء تا بازرگان. تهران، نویسنده، ۱۳۷۰.

نراقی، احسان. از کاخ شاه تا زندان اوین. ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ج ۱، ۱۳۷۲.

نگاهی از درون به جنبش چپ ایران؛ گفت‌وگوی حمید شوکت با مهدی خانبا با تهرانی، با مقدمه و

اهتمام شادروان سرهنگ غلام‌رضا نجاتی، تهران، انتشار، ۱۳۸۰.

نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست. تهران، دفتر پژوهشهای مؤسسه کیهان، چ ۲، ۱۳۷۸.

وایدا، میهالی. فاشیسم: به مثابه جنبش توده‌ای. ترجمه ا. شمس، تهران، نشر ایران، ۱۳۵۸.

وثوق، علی. چهار فصل در تفتن تاریخ. تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱.

هاشمی، منوچهر. داوری، سخنی در کارنامه ساواک. لندن، ارس، ۱۳۷۳.

هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی. زیر نظر غلامرضا کرباسچی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۱.

همایون، داریوش. حزب فراگیرنده ملت ایران (رستاخیز). بی‌نا، بی‌جا.

همایون، داریوش. دیروز و فردا، سه گفتار درباره ایران انقلابی. امریکا، ۱۹۸۱.

همایون، داریوش. گذار از تاریخ. پاریس، آبنوس، ۱۹۹۲.

همایون، داریوش. نگاه از بیرون. امریکا، ایران و جهان، ۱۹۸۴.

همایون، داریوش. ویژگی‌های رستاخیز و سیاست‌ها و سازمان آن. تهران، ۱۳۵۶.

هویدا، فریدون. سقوط شاه. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۵.

یادداشت‌های علم. ویراسته علینقی عالیخانی. تهران، بزرگمهر - معین، ۱۳۷۷.

یادنامه عماد. به اهتمام اسماعیل رزم‌آسا، تهران، ۱۳۷۷.

نشریات

آیندگان (روزنامه). سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۹، ۱۳۵۱، ۱۳۵۳-۱۳۵۸.

اطلاعات (روزنامه). سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۸.

اطلاعات بانوان (مجله). س ۱۳۵۰، ش ۷۶۱.

ایران و جهان (مجله). س ۱۹۸۵، ش ۱۸.

تماشا (مجله). س ۱۳۵۵، ش ۳۰۳.

جام‌جم (مجله).

خاک و خون (روزنامه).

دنیای سخن (ماهنامه). س ۱۳۶۹، ش ۳۷.

ره‌آورد (فصلنامه). لوس‌آنجلس، س ۱۳۷۷، ش ۴۷.

سومکا (روزنامه).

ضد استعمار (نشریه).

عصر ما (هفته‌نامه). سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران.

- کیهان (روزنامه). سال‌های ۱۳۵۵، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۷۵، ۱۳۷۸.
- کیهان (هفته‌نامه). لندن، س ۱۳۶۷.
- کیهان هوایی (هفته‌نامه). تهران، س ۱۳۷۱.
- مجموعه (نشریه).
- مرد امروز (نشریه). س ۱۳۴۶.
- مردم (روزنامه). س ۱۳۵۳.
- ناسیونالیسم (نشریه).
- نیمروز (هفته‌نامه). لندن، س ۱۳۷۴.

گفت‌وگوها

- امیرشاپور زندنیا
 باقر عاقلی
 خسرو معتضد
 سیروس همایون
 عبدالحسین اتحادیه
 عبدالله شهبازی
 عزت‌الله سحابی
 لطف‌الله میثمی
 مارک گازیوروسکی
 محسن یزشکپور
 محسن میرزایی
 محمد حیدری

مراکز اسنادی و کتابخانه‌ها

- آرشیو روزنامه اطلاعات
 آرشیو روزنامه کیهان
 سازمان اسناد ملی ایران
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی

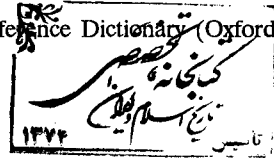
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
 مرکز اسناد انقلاب اسلامی
 مرکز اسناد ریاست جمهوری اسلامی ایران
 مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
 مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی
 موزه مطبوعات
 مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
 مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

منابع خارجی

الشراع (مجله). دمشق، س ۱۹۹۷.

Middle Eastern studies.

Pearsall, Judy & Bill Trumble (ed), The Oxford English Reference Dictionary (Oxford & N. Y.: Oup, 1996).




ضمائم

اسناد نوشتاری و تصویری

دست‌نمای ایران
وزارت فرهنگ

کواچی نامه شش‌ماهه ابتدایی

شماره ثبت ۴۳۳



نظرنامه دهم به رسم قانون اساسی فرهنگ هم‌عرب هزاره دین و نوشی
نظریاتین نامه اسماوات منسوب شورای عالی فرهنگ و نظریاتین بیت منزه تهران نوزدهم خرداد ۱۳۱۹
چون که این نظرنامه در دانش آموزان درستان تبریز به کد تاریخ ۱۳۰۷ شمسی در تهران ترموده شده با تعدیل کل ۱۳۰۷ نظریات اسماوات منزه هزاره دین است
این کواچی نامه با عطا شود که از برای قانونی آن همه کند کرد
مهران - بیانج تیر ماه ۱۳۱۹


وزارت فرهنگ
وزارت معارف
وزارت معارف

گواهینامه خاتمه تحصیلات ابتدایی همایون [۱-۹-۶۴۳ هـ]

دست‌نمای ایران
وزارت فرهنگ

کواچی نامه بیست و یکم متوسطه همایون

شماره ثبت ۱۰۸۱



نظرنامه دهم به رسم قانون اساسی فرهنگ هم‌عرب هزاره دین و نوشی
نظریاتین نامه اسماوات منسوب شورای عالی فرهنگ و نظریاتین بیت منزه تهران نوزدهم خرداد ۱۳۲۰
چون که این نظرنامه در دانش آموزان درستان دارما کد تاریخ ۱۳۰۷ خورشیدی در تهران ترموده شده با تعدیل کل ۱۳۲۱ نظریات اسماوات
منزه هزاره دین است این کواچی نامه با عطا شود که از برای قانونی آن همه کند کرد
مهران - بیانج تیر ماه ۱۳۲۰

وزارت فرهنگ
وزارت معارف
وزارت معارف

گواهینامه خاتمه تحصیلات متوسطه همایون [۲-۹-۶۴۳ هـ]

سومکا

۲۲

تاریخ
 شماره ما
 شماره شما

سومکا

تهران ، خانقاه ، خانه سیاه

سرپرست حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران [مجموعه اسناد زندان]



فرمان رهبر حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران

از آقای
 هم بیان دعوت میشود

که در تاریخ ساعت

در تهران ، خانقاه ، خانه سیاه حاضر شوند

شاد ایران

جای مهر

کارت دعوت سومکا برای حضور در خانه سیاه [مجموعه اسناد زندان]

پرسشنامه

نام خانوادگی شماره
 شهرستان تاریخ

نام نام پدر تاریخ تولد

محل تولد تحصیلات

زبان های بیکانه

لهجه های محلی

تخصص فنی

شغل نشانی محل کار

نشانی خدمت و رتبه سربازی

نام و امضاء معرف

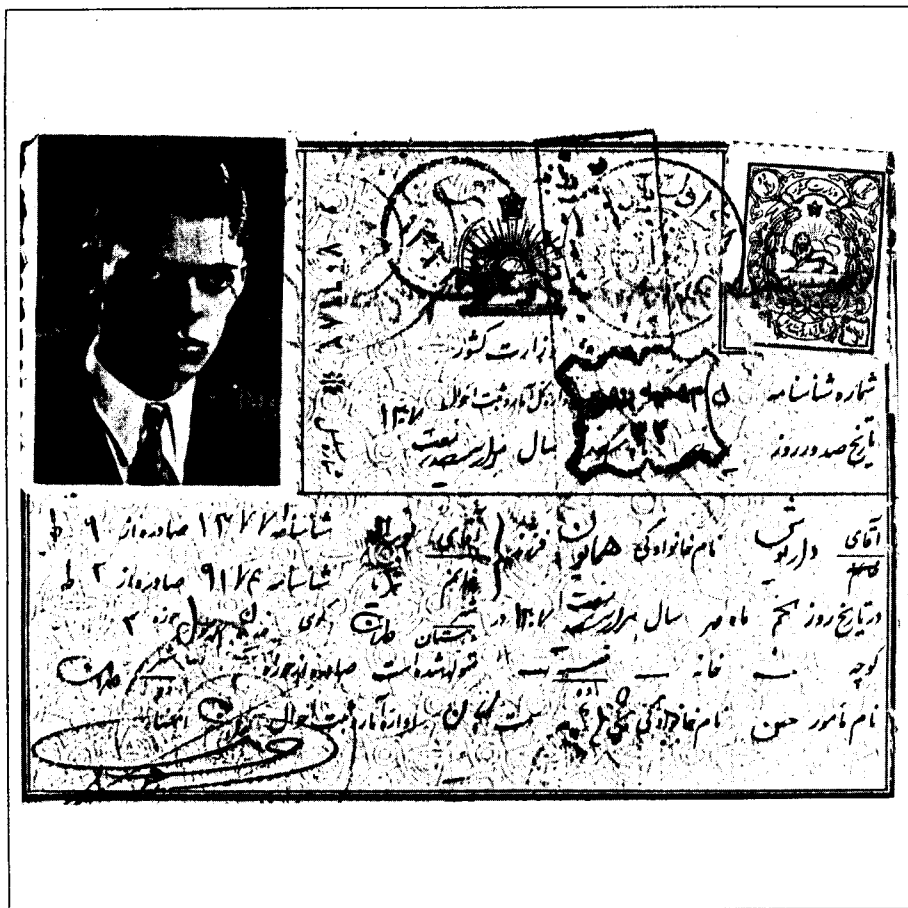
امضاء و جای انگشت وسط دست راست تقاضا کننده }

جای عکس

نمونه پرسشنامه عضویت در سومکا [مجموعه اسناد زندگیا]



لگوی نشریه انجمن هنری جام جم [مجموعه اسناد زندگیا]



صفحه نخست شناسنامه همایون [مجموعه اسناد سیروس همایون]



دفتر رهبری سومکا

تاریخ: ۲۰۲۰هـ ق
سال سوم سومکا

هم‌پیمانان عزیزم

طی دوروز کارهای سراسر خلاق و فزاینده سپاه مایه های امیدواری آینده را به چشم خود دیدیم و اکنون دستهای شامردان هر سه کاروان سازنده را ، دستهای را که در یکادیرین قلم بهمان اندازه مهارت دارند که در دستمال بیروزگاری و گناه و اسلمه ، حسبیت بیشتر!

از هم‌پیمانان:

مغای تیزبر ، آرام ، میلانی ، همی ، رفیقا ، سیروس ، هایون ، شوایح ، نوری ، تنگداز ، سیاری ، نژاد ، روزالی ، ایروالی ، مرتضوی ، جهت‌ساز ، کمالی ، بان ، اواد ، ادرسیان مقدم ، رستم‌چلایز ، بهروز چلایز ، کریمیان ، نظیر و نیکر می‌کنیم .

فادر همبر شادا ایران
داریوش هایون

نامه داریوش هایون به هم‌زمان سومکائی

مأخذ: روزنامه سومکا، س ۲، ش ۵۰، ۵۸ مرداد ۱۳۳۲ [مجموعه اسناد زندانیا]

۲ اسفند ۱۳۳۲ - ۴۹

م‌بیانه بنیام

زندگی

۱. من بی‌عقبت از روی لب ، برفه‌ها را بر روی لب
در بره خرم و مین از صحبت و ناله‌ها
تا فکر نداشتی!
۲. دستگیره کون بست ، دست‌سوزان ، بی‌عقود
گذر نه تا وانگ : ای آن رفیع بنی تو ، کلام تو
۳. در سنجیده انضباط غربی از یک من در گذر ایام
نقطه کعبه بنیام کورانه تا کورانه ، طلب ننگ
تدایر حرفی تو نغمه نذر!
۴. بهیچ‌کس در راه رستگاری نماند!
۵. ای آن نوار سنجیده ، بی‌قوی با سحر

ن‌داریوش
هایون

مکتوب داود منشی‌زاده به امیرشاپور زندانیا [مجموعه اسناد زندانیا]

مردان اجتماع ملاحظه هر که ام، فخر با شنید، هر که ام برار خود درنده و
 سعی بسیار روزه، باید که در میان بر از فتنی ها بریزد و صیوانات درنده شود،
 بکنند و آنگاه سوزند، تا ببرد کنند و تا ببرد کنند، تا پس از غلبه داشته و فتنه
 یک محیط استرقاق و سعادتمندی را بر آورد، و گرنه آدم بی طرف، آردی که فخر نیاید
 آرد سیکه میدان درنده نباشد، بچید کار میوزر؟ هر کسی در هر رشته از جهت
 ، بدینه زندگی و بر بندگی خود را حفظ کند، برار دوست همه و برای

و پیش از هر وقت که با کمال عقل ما در
 هر کس از اینست برار در این زمین و چنانکه برین زمانه داشته باشد، و بد
 یک کشته را بر بار و زمین نماند، با یک همواره در پیش خود رسد و او را
 معصوم کرد، با بر از عقیده و منیل خود دفاع کند و مخالفین را از یاد
 آرد و بر طرف با کمال کفین برود،
 با بر برید و در دست و فراب کرد، سوزاند و از یاد در افکنده و در سافت و اول
 کرد، بر روی او را بخورد، با بر تا بلایت بر کتب و فتنه، کشتن و زنده کردن با کمال
 در یاد و یکدیگر در سخن معصوم با بر، با بر بسیار هر دو آماده بود و همیشه از کشتن
 مارد، که اول با کمال آماده کشتن و با بود کرده، فراب کردن و از یاد بود
 برار هر دو فتنان، اول از استغراب کرد
 سطرف و یکی است که همکار بله نیست نه ساضن، نه فراب کرده، هیچ کار
 سطرف با بر طرف به کمال کند و با کمال سوز و عقلیگی از این در صورت
 این معصوم و فدا، بود از انسانی که فتنه روز دیگر در کلاس فراموش اندازد این او است
 بلایت که این که سوزند این امر در می آید که کار یکی نماند و همیشه از
 کسی هم کار یکبار شدن در سخته با بر و کوشش همین که تر او خواهد شنید، در
 سطرف که حکم کسی می کند سطرف و بنا بر باره، چنین سخنانی غرض می خواند
 خدا بعد بود و این تا از این که سوزند، اگر کار در روزه از این در دست بود
 برتر از هر بود و از حق حکم من در آن زندگی معصوم با بر عبارت از کمال فخر و
 یک جلوه نورانی فتنه با بر که همکار هم در ضمن بله با شنید.

آرینف ۱۳۳۴۸۵۲۸۰

۴۲ ماهه یک بدیم بیشتر از روزی میگذرد که آن روزی با بر بنیتر
بر مذهب که وضعی صحنه از این وقت ۳۲۵۸۵ است که از وقت علم اوست
مما صفت نیز بان قطع شده است ، عادات من در این صحنه
تقریباً همه از من رفته اند ، من بیست هفت بخت سابق بر
که در تمام که در دریا با من لطف و دلخواه میافزاید و هیچ قدمی نماند
منم از وقتی عادیم ، بگویم که در تمام دیگر با من در صحنه تا این وقت
۲۱ . حال آنکه لایم عادیم بر سر لای با کتبه بر مکتبم
من در این وقت حرکت کردم و وقت صفت من در تمام ، یعنی با
به نه هوشی که من دادم و بالا نمی روم ، که بود ، دور هم ره
از مکتبم را منصرف کردم و یکی در تمام به من نیز از منم ، و هرگز از
بخت ها ، نفعی در تمام در این صحنه ، در هیچ و در تمام صحنه
مما و هم ، در این وقت در صحنه و در تمام و ... سر بر مکتبم
از این وقت از این وقت ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
است و این صحنه ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
که من در تمام و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
سرخ صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام

[۱۸۴۰/۷۸]

آرینف ۱۳۳۴۸۵۲۸۰

از این وقت من در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
هر زمانه از هر صحنه و دیگر لای در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
همه در تمام که از این وقت در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
هر زمانه از هر صحنه و دیگر لای در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
با صحنه از این وقت در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
ان که با صحنه و در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
از این وقت در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
تقریباً با من از او وقت صحنه ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
رفت ، در صحنه و در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام
و هیچ نمی بیند که با او در تمام و در تمام ، اما من در تمام
سه در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
و در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
کاشانه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
می شود و در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام
مکان صحنه و در تمام صحنه و در تمام ، اما من در تمام و در تمام ، اما من در تمام

[۱۸۴۰/۷۹]

استان است من با معرفت بخوان بر من است و مثل دیگر بلاد
تجربه می نماید شکر لایزال علی لیس و مستقیم لکل من کلور در حق اوست
با قسم در سوره ی که تکلیف من می بیند شکر

ایمان است و آيات در ستانان است که بر روی زمینگان می خواند سوره ام
عصمت مرتب سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
از انوار در پیش یک منی در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
معمول که بر دوازده کس که در است سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
برای سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

کرمه و همه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

این بر سر است ۱۳۲۱ است با بر سر است در ملی عرب لاهمه زینگان نوز
که با آن هفت سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
از آنچه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
نیز سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
چهار سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

من اطمینان دارم که در شکر من به بد بخور و بوی صبر است شکر ام کرده ام
آخیر من در این مرتبه در رهبران آن کس من را در ام ایمن
کر از آنست که این صفت من می بیند

من در اینجا آن در صفت و شکر را در ایمن من که در صفت
با همه انوار و در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
کس ما بر این صفت و در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
که در شکر من در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

تکلم من است
اینها مرتب بهمان است و بهمان آن که در سوره سوره
ای در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
همچو ای که در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

این صفت و در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
که در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
چون من در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

صفت من است
صفت من است
صفت من است
صفت من است

تاریخ: ۱۲۴
 مکان:
 وزارت بازرگانی و صنایع
 اداره کار آژانس

۱۳۸۳/۵/۲۸
 ۸۲۷۵/۲۴
 وزارت اقتصاد

- طبقه بنام شماره ۸۸۱۲ تاریخ ۱۳۴۳/۴/۲۳ از جهت وقت با الزام
- آقای داریوش صمدی ریسه وزارت دارو با موجودی در آن وزارت بابت عود و انگاره
- حایر از بجز اسمی که در برگه انحصار صادر شده است بابت عود و انگاره
- در این خصوص اذعان می‌گردد که با اقرار پروانه از جهت دارو، ایشان در وجه استعلام از ازمایش
- با وزارت صنایع شماره ۳۲/۳۲۸۸۱۱۴ بابت سطل است. - تقویم الزام

سید علی حسینی
 سرپرست کارخانه

حکم بازداشت امیر شاپور زندینیا از سوی پلیس نظامی لبنان در بیروت [مجموعه اسناد زندینیا]

سید علی حسینی

مردود استرجاع القلم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بسم الله الرحمن الرحيم

سید علی حسینی
 سرپرست کارخانه

موافقت نامه وزارت دارو با اعزام همایون به منظور تحصیل در دانشگاه هاروارد [۸۶-۱-۷-۲۳-۸۶]

قریب بودم
 برهه هم غریب قسم دم برایت شکر و شکر است
 قدوم اهلش ز کرب و بند آورد
 که در آنحضرت عجب خردا، آری را در کلمات
 کس می یابد از در عدت کس نمی
 کمر و عدت بر آنصی کی
 قریب بودم

یادداشت عبدالحمین اتحادیه به هما زاهدی [۲۳-۱-۱۳۱۷]

۷۸ زانوی
 خرد بودم
 وقت سینه بزرگ
 دندانم هوایم میوزم . در این باره ترک میماند تو میبینی .
 اینم دلم اینم میخندم تو که میترس فرغده باش در شهر
 حرفی نیست بدو حرفی نمی شنوی .
 عیانم میوانم میخندم بودم که در دم تو از زلف
 نصیر رفتی . حال برابر تو غمناکم که بکنم که در از این
 صفت می بینی و هست طایر و مدرسی است است میتر
 سینه است . کاندنای قیام است که آید . غده طراه گریخته
 باشد و آنچه ما گوییم در براد دل طره نیاید ، در آفتاب
 غروب میخندم میوانم تو جانم و اینم کما سر سبز در نهایت
 گه بودم . قریب بودم

نامه ای از احسان به هما زاهدی [۱۹-۱-۱۳۱۷]

۱۷/۲/۵۷

۵۴۴۳

کتابخانه عالی آفیس، آمراوات

خوب و خوشی با من، من طری الاض

بکلم و هفتاد و یک سال بی در

بیش در آن، با آن همه اقا بنی

وصیه با، من آن که من ضال دارم،

عالم به نیش و کلام، در آن است و

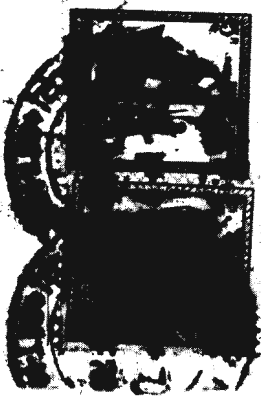
ظرافت بنده، او زلف آن می زنم با

در آن، همان همه و زنده و هفتاد

به من را در آن، سوختن آن به

INDIA
Lady enjoying music.
Decen, 1700-25 A.D.

Produced by India Tourism Development Corporation



کتابخانه عالی

ضال آن که من

ضال آن که من

صالح آن که من

ایران

AIR MAIL

کارت پستال همایون از هند برای ما [۹۹-۷-۳-۳۴۴۳]



شرکت ملی نفت ایران

به آقای شاهرور زندنیا
 از اداره آمار و بررسیهای اقتصادی
 شماره ح.الف.الف. / ۰۶۸
 تاریخ ۱۳۴۴/۰۵/۲۵
 موضوع

آقای شاهرور زندنیا کارمند شماره ۴۱۸۴۸ باکمال سرت
 با اطلاع می‌رساند که بنا به پیشنهاد اینجانب و موافقت جناب آقای دکتر فلاح
 مدت مأموریت شما در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تا چهار
 سال (از تاریخ شروع بکار در آنسازمان) تمدید گردید امید است در انجام
 وظائف محوله کماکان مؤثر و کامیاب باشید.


 حسن ایزدی

حکم مدیرکل اداره آمار و بررسیهای اقتصادی شرکت ملی نفت ایران به امیرشاپور زندنیا در خصوص
 تمدید مدت مأموریت وی به مدت چهار سال در «اوپک» [مجموعه اسناد زندنیا]

میخواهم اینرا نوشتم چون بوقت جداگانه است و راهی رسیدیم با من نیتیم هم بسوزاند علقه ها را
تا مردمی را بر این است خصوصاً آنانی که در دماغشان بیاضی است تا بحد درک نبوده و بر مری
سودا هم است خواهی از این است باشد و علقه ها را در آن در وقت کله و ما شکر با هم چون آن است
بترش آن حال او احوال می شود من اینرا قطع نمی پسندم ولی تو دیدم می پسندم آن را است
باشد لغز حنظل را هم باشد تا در آن را بده نخله و یا ... و یا ... انفاق در او
هست و همین دلیل در راهی پسند و این با هفت شیوه روز ملائم و آخر است یاد می شود
در هر حال عزیزم و صنع جیمی ستر آوردن من که در دماغ چه بنویس و علامت را بر مری هم صفا
است بر این علقه است عمل بسیار است قطع به عقیده شخصی حنظل در بر مری را در زنده تر لازم است
ببر Calm کفول تر قوی از زنده تر است آن را باید می داد است باشد بر این در دماغی که
یادت است زنده را آفریدن هم در آنجا تا اثر نگیرد هم چو آن می باشد نیت بوده باید هم از علقه
کند و علقه را به بین هم چیز شده بود در حالیکه می بردم بر این زنده دل می است بسوزاند علقه ها را
و لغت او علقه را از مردم دیه که قایل گم با هم ششم می نویسد در این حال را با او باشد
چون خالی من سینه هم نمی تواند آرزوی من به بگوید دفاع کند سینه از خوف و عبال پس باید
حال علقه را باشد مردم به اندک در بر مری این حالت را بر این تر دارد و هم مقبول بود چون
آدم جبر است بنا بر این روشی آنرا که نماند است و قابل مقبول و اقدام و آن هم نیت روشی
۴۱ صورت را دارد حقیقت خوب نکر آن لازم می پسند می شد در این است در بر مری
است و آن را هم خواست خواهد شد به گم در این ناهید هم قضا نکر هزاره زل که نماند
زندگی مردمی و ستر اند بودن علقه در مری ولی تو در قابل زنده حنظل و در وقت است است
مانند نبرد می را ناهیت کنی او هم می پسند من ستر هم می خواهی خوش از او حنظل کن و علقه
تا با ناهید خوشی که هم در روز هم عام شد بدون ناهیت تقطع کن و یاد دوشی که خوشی با من بدون
نیت استفا را بعد از استفا را در استفا باشد حنظل بر این علقه بر این نیت تا باید یاد در بر مری
یا آنرا نماند من باید بیایم مراد بر این علقه از ... الله راهی پسند ... و سوزاند علقه ها را
حنظل قطع نماند و علقه ها را به بین هم ...

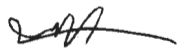
با جانم تمام در خفته را با کمالی در خفا و خفا
 بیغم و دلخ صفت برین تیران باشم چه کنم چه بماند از دور برین بیغم و خفا
 عود که شایسته باد هم شدم من ترا می لغضم عزیزم را بنویسم که لغضم تا چه اندازه
 ... بر وقت بنویسم بعد حال تمام در روز ساعت ساعت در وقت بیغم و این
 مع لیدر حسن و کوشش بیدار شدم تمام تنم درد کرد و فکر کنم عود که هر کار
 بیهوده بنده چه با من حال رفتم دم ؟ لیدر دم که آن لغفت علیه سلب است
 سنگینی و خونم یادتر فرغ خوابت نکند سخت مشغول کتاب خواندن است و
 در این شب (درباره) داد خوانده شد میبوسم شعر صلوات ابراهیم
 تا بیدارم گنده گنده حرف بزنی تا از دوستت خوابت نکند
 عزیزم با کمال خوابت میبوسم امدان کنم در این لغضم با من منی است
 بعد گفتند شده بکن که صبح در اول صبحم از تیران چه میزداری ؟ و این
 صبح خفا هم با هم صبح بیدار شدم را حیدر دوست دارم و واقعا دل
 نماند بر من بزم لغضم در روز و امروز لغضم به بعد گفته شد صبح با هم

حوت زخم 'فردا عفتش' بکنز کرده و میزد است بر است سر پر بند کند سید را در دفتر نامی
 است 'مبتدا' که کار عفتش از بیع و تولد داد در صحت با تدر عفتش را بر بند
 به شدت و خنوع هم عفتش شد هم از در اولی درین اگر در صحت سید را هم چه اولی که زده داشت
 سید را هم مرا بپوشید بر اولی نثری دادیم هر چه می خواست تدر روزش را دانست و از
 بیعت در تهران اگر زده را با تدر عفتش بکنز بران 'لابه با اوجرت زده' سید با تدر عفتش
 کرده و با خوشی تو خوشی بگویم 'من م دلیت برای عفتش' همانی راه انداخته است 'کنز
 عفتش هم در دست بگویم' که زده از در بیعت عفتش در بیعت برنج ناسخ 'نزد هم و آراشد
 با حسن و شرفا عزت و درود بر پا کند 'کنز عفتش' در دست تدر سید را در و با چه آراشد
 بنده تو در صحت با تدر هم آنان افتاد بر عفتش و زده یا تدر است باید بنوع
 دلیت صحت شد هم از عفتش آن تو است لید زخم 'مطل' شرفی (صحت)
 مرا کند کنار هم خانم خنوع و عفتش ناراحت است باید برایتان بگویم 'عفتش بگویم
 عفتش تو در عفتش او را عفتش ناراحت کرده 'لید شرفی داد' شرفی هم خانم زاهدی اینها بگویم
 همانی داشتند و کار همان از لید ادا شده بگویم 'سید' لید از عفتش اول هم زخم کرده و
 فت را بر زده زان بگویم را برای زان بگویم عفتش بپوشیدیم تا است 'مدر بگویم
 خانم زاهدی را خواندند از کس تو سید هم مرزبان بگویم است که هر را بپوشش است که بر ساند
 علی من شرفا بگویم چون تدر سید هم است که عفتش ندادند شرفی کنند و عفتش را بپوشید
 کس عفتش حالا در تهران بگویم است که شرفی بگویم از من طه خواهد کرد 'کس عفتش کار عفتش
 را شرفی بگویم بپوشید کار عفتش خواندند شرفی بگویم 'کس عفتش' خانم کس عفتش

دست عزیزم مادرین

بزرگوارم این مطلب را شنیدم و دل منم خسته و زانم برآید زگره بناچار مجبور شدم بنویسم
 البته خواهی بخشید اگر نداشت بکنم ولی بیز است مطلب را زود در قریب این که گفته باشی بیفته از این در
 نیاید. دختر عزاب و دیگر کاره منی از پی و پر از قواطر از درستان زنمان ایران، دست خیرنگار
 کار میکند که با وجود خفاهی که به سیریل خانم رجالی در خصوص او گفته شده. همه را از این گوش کشیده.
 و از آن گوشش در کرده و افعی گفته است این دختر را نامش در این مهربان مهربان کرده و بیشتر از این
 است. خلاصه خود این دختر که منشن شما حاجت است همه جا مشورت داده که با داریوش در رابط
 عاشقانه دارد و داریوش یک دل نه همه دل عاشق او است! البته این دختر... در همان دستگاه هم در
 شده زمین دیگر دارد و خدایمانه چند نفر دیگر در خارج! چشم داریوش روشن! بهتر از هم دیگر میماند که
 حامی زمین و بیستون دختر داریوش هم این آینه گمان میباشند. عزیزم نایب دختر در اینجا کار
 میکند این شایسته است که نظر وجود دارد بلکه نویتم هم میشوند. جدا از سبب تأسی است
 و من هم در این دختر میسوزد ولی باید بیدار شود و دست از این... بردارد و نام داریوش را اینطور
 ننویسند نگند. امیدوارم زیاد نداشت نشه. با شش و دل لازم بود زودتر بکنیم. معرفت و سعادت

تصدیق خودم



را خواجه

صیحت جلسه

جمع مجیدی فوق العاده و کوه سواهی انجمن است آذربایجان
در تاریخ ۲۹/۱۰/۴۸ با حضور اعضا کنگره گان زیر تشکیل و بعد از
انتخاب دکتر حنی احمدی به ریاست و دکتر گلشن بهرورد
بهت بنفش و آقا دلیرش حاجون و ابوشیخا زینتونی
بهت نظارت این جلسات آنگاه شد:

اول - ماده ۱۱۸ از اساسنامه شرح زیر تفسیر یافت: «اوست
هر یک روز سه نوبت که با یک مرتبه در سال انتخاب میشود
و تمام آنجا آنجا ملائمت فراهم بود. هر یک از اعضا
صحت میره. در لایحه دربار همی بسم باشد و همین که در
سوم را در وقت عصر ضد در وقت صبح هر یک برابر
جبران نمایند. اما در این شرح از مصادف عدد در اول
گزارد. هم زود در وقت شروع به تالیف افعال معلوم
بود.»

دوم - ماده ۲۱ از اساسنامه شرح زیر تفسیر یافت: «در وقت
جمع مجیدی که بهت صورت جلسه است با ارباب انجمن
مکتوب و تمام آنجا او با اجماع فراهم بود. با ارباب
با ارباب انجمن صاحبان سهام باشد.»
سوم - انتخابات همی بهرورد و با ارباب برابر تفسیر
۱۳۴۸ سال ۱۳۴۹ شرح زیر تبیین آید:

- ۱- آقا دکتر حنی احمدی *تاس صحت میره*
- ۲- آقا دلیرش حاجون *در حال*
- ۳- آقا گلشن (بهرورد) *صحت میره*
- ۴- ابوشیخا زینتونی *با ارباب*

صاحبان - حقوق اعضا صحت میره و با ارباب بهرورد تفسیر شد:

- ۱- آقا دکتر حنی احمدی *با ارباب* (نیز با ارباب و با ارباب)
- ۲- آقا دلیرش حاجون *حقه در اول*
- ۳- آقا گلشن بهرورد *ده هزار ریال*
- ۴- خانم شیدا زینتونی *مستحق در اول*

[Handwritten signatures and marks]

نقص غرض از این است که بپاره ای سبب در صورتی و تعدد اجزاء آن است که در این امر حاصلی
را حاصل آن بیندیشد که در این راه اصل ۴۰۰ مطلق محرم برسانند و در این اعضا بر جهت غرض
بزرگتر است یعنی آنکه

بسیستم آنست که در مقبول چهار شرط اساسی برده شد

۱- اعلام بار طلبی : اینست که در یک نقطه بتوانند به کسی که در طلبی خود باید پیش اعلام
لازمه و نظرات خود را نسبت به این قسم ملکیت و همچنین راهی که در این امر
پیشنهادیه طرز دیگری می کنند به لغت و آراء و نظرات ایشان از روی درستی

۲- حوزه انحصاری : تا آنجا که ممکن است در طلبی و در طلبی باید به هر چه می توانست
شوند و پس از اینست نیز نامیده می شود تا به هر طریقی که در این امر حاصل کنند

۳- لزوم انحصاری : یعنی آنست که به هر طریقی که در این امر حاصل کنند و در این امر
ملکی دولت محدودی و در این امر

۴- لزوم استیقامت : یعنی آنست که در این امر باشد که اولاً آنکه در این امر استیقامت
در این امر استیقامت باشد و در این امر استیقامت باشد و در این امر استیقامت
معمول برای آنست

دوم - رابطه آنست که در این امر استیقامت

آن نامیده به در مطابق آنچه میگویند می دانند که اینها نظریات است که در این امر
گردد آنچه را حقیقت استیقامت میگویند و در این امر استیقامت است که در این امر
مستقیم به روش دوم است در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت
میگویند که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر
سواء از آنست که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر
معمول برای آنست

کسی مستقیمه که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر
در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت

سوم - سبب آنست که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر
کلی ممکن است که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر

طرز اول آن در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر
چون در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت است که در این امر استیقامت

بایئدات خداوند
ما
محمد رضا پهلوی آریامهر شاه ایران

کریه
برای ابرار و عواطف همایونی در باره داریوش همایون مدیر روزنامه آیدگان

بوجب این فرمان یک قطعه نشان درجه چهارم تاج

بنا منبر و اعطا نمودیم . تاریخ چهارم آبان ماه ۲۵۲۵



۲۵، ۲، ۱۳۵۷

جناب آقایان مجید آموزگار نخست وزیر

انتشار اعلامیه گروهی از خبرنگاران و نویسندگان روزنامه که در میان افکار عامه غیر اصولی و نامناسب است و به طبعی مایه تکرار فاطمیه ملوکانه شده است و برداشتن هم که کارش را با برداشتن سانسور از مطبوعات آغاز کرد ناگوارا افتاده است.

انتشار این اعلامیه ضرورت تصفیه مطبوعات را از عناصر غیر ملی و منحرف مشخص ترسافت و تصحیح وزارت اطلاعات و جایگزین کردن این باره استوارتر کرد. اما روشی که باید در این باره پیش گرفت نیاز به توضیح از طرف اینجانب و ابرش دارد. سون آن جناب دارد.

در برابر اعلامیه یاد شده می شود و آنگاه فورا در تذکره دارد. وزارت اطلاعات و جایگزین کردن است از روزنامه ها جدا جدا اعضا کنندگان را از دستگیری خود بی مانند. چنین



وزارت اطلاعات و جاگروہی
کولکٹا

روشنی بہ پارہ اسے نتاج سر بیج می رسیدہ ولی پیامدہ ہائیں
بہ اعلیٰ دولت و محبوبیت سے ہمیں بود :

نخت آنکہ بہ تصویر ذہنی دولت و کثرت بسیار آسین
ما زور، دوم، یک جہتہ سیاسی تازہ برہند دولت گووہ
ہائیں، سوم، محبوبیت بہ تقاومت برہمی فائستہ،
بودہ کہ در گذشتہ نیز یک بار کوشش ناکامہا ہاں در
پیراستن مطبوعہ سے از سوی وزارت اطلاعات و جاگروہی
شہ بود، چارم تقاومت روزنامہ نگاران - باہتیبانی
صاحبان مطبوعہ سے - در مواردی ممکن بود بہ محبت زنی
ہئیں ہاں .

البتہ وزارت اطلاعات و جاگروہی بہ خوبی آگاہ بود کہ
در بنیاب واکنش فوری و تند، خود را در موضع آسیب پذیر
قرار دہاں ہاں، چنانکہ در دو طلبہ اہمیت وزیران فرہنگ
آن بنیاب نہ دادہ است، ولی با توجہ بہ پیامدہ ہاں
ناگوار ہستہ آن دانست کہ در نخستین مراحل ہیجہ و انٹرنیشنل
نہ ہاں و تصفیہ مطبوعہ سے دیہا زات امضا کنندگان اطلاعات ہاں



وزارت اطلاعات و هماهنگی

دفتر

۱- به تدریج و با کمترین کم و صدها و با موافقت و توسط خود
 مدیران مطبوعات انجام دهیم. این روش علاوه بر صرفه
 آشکارا سیاست و مطبوعات خود را به اطلاع اساتید مطبوعات
 نیز کمک خواهد کرد که بالاتر از هر مسئله کوتاه آمدن
 در اجرائی سیاست پس از یک دوره ضد نفوذ که
 واکنش نشان داده شد اما سیاست زیر صفر گرفته است.
 ۱- گروهی از اصفا کنندگان پس از تاملان که با آنها گرفته
 شده از کار خود انظار چشمی نه کرده اند.

۲- یک اعلامیه متقابل در تایید سیاستهای دولت بویژه
 سیاستهای مطبوعات آن در دست نامه است که نقدیم خواهد
 شد.

۳- در روزنامه اطلاعیهایی یکی از سردمداران مخالفان
 برکنار شده است و در مورد با پشتیبانی نیست پرده
 وزارت اطلاعات در جایگزینی در برابر موج اعتراض همکاران
 سندیکائی اوست و متعاقباً خواهد شد.

۴- در روزنامه گمان به چند تن از سلسله جنبانان



وزارت اطلاعات و جاکردی
قره

تکلیف شده است گزارشات مثبت در باره اوضاع کشور با اضا
خود بنویسید. در صورت امتناع، راه برای برگرداندن
بخواه رضاهد شد. بعد این اقد اما صرفاً توسط مدیر
انجام می گیرد.

۴- در روزنامه آینه گان یک اضا کننده اعلامیه کرده
است که سمت مسئول خود را به زودی از دست خواهد داد.

۵- در روزنامه مستاضین یکی از اضا کننده گان از دست
خود برگردانده است ولی ظاهراً حقوق خود را دریافت می دارد.
این شخص، هرگز مالکی ^{همین} کارمند وزارت اطلاعات و جاکردی
با حقوق ۲۵۹۵ ریال است و چون تا پایان اردیبهشت
مرضی بی حقوق گرفته اقد این در باره او میسر نیست. پس
از پایان مرضی در وصفی و از خواهد گرفت که به احتمال زیاد
با چاره استفا خواهد شد.

لازم به تذکر است که در وزارت اطلاعات و جاکردی کن
دگیر اعلامیه را اضا کرده است. یک کارمند دیگر این
وزارت که در روزنامه مستاضین کار میکند دیگر هم ^{توی}



وزارت اطلاعات و عامردی
قزو

است از اول فرادر - پس از ایلان پستار از زمان تا زده و وزارتخانه -
در وضع من به واره فواهد گرفت .
برای آئینه اقدامات زیر در نظر گرفته شده است :

- ۱- گرد آوری نام روزنامه نگاران که از زمانان دولتی حقوق
منگینه و وادارستان به گزینش میان یکی از دو شکل ۱۰۰ ر
مور روزنامه نگاران مخالف سنگله یا بیشتر فواهد شه .
- ۲- گرد آوری نام اعضاء سندیکان روزنامه نگاران و خبرنگاران
مطبوعات به منظور تصفیه سندیکان از عناصر غیر روزنامه نگاران
که عده ای شناخته شده را با آراء خود پیوسته در تمام حواس
سندیکان نگه میدارند .
- ۳- وادارستان به بران مطبوعات به قبول مسئولیت بیشتر از
راه فشارها و مالی و بوسیله ترتیب ساختن روش روزنامه ها با
پرداختن مالیات آنها ، با همکاری وزارت امور اقتصاد و دارائی .
- ۴- برکناری مدیر یکی اضاکنندگان که تغییر روش ندهند یا افرا
رپیکر نمانند توسط خود روزنامه ها . این امر در ارزیابی
روش آنان به حساب فواهد آمد .
- ۵- خودداری از واره گرفتن در برابر روزنامه ها و روزنامه



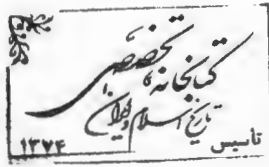
وزارت اطلاعات و همکاری
ترویج

نگاربان و حفظ موقعیت وزارت اطلاعات و همکاری به عنوان
داور و راجعاً.

در مورد نوشتن پاسخی برای اعلامیه روزنامه نگاربان و
انتقادات آن در خواننده نیاید و فرستادن ترجمه اش در دانش
پست، با توجه به سیاست کمزودارن گروهی از اعضا کنگره
و اتحادیه‌هاست که در جریان است، به نظر اینجانب مصلحت
در آنست که پاسخی داده نشود، بوسیله که پاسخ دادن به اعلامیه
بیشتر آسان نیست و از جمله در اعلامیه ^{دانش} چیزها در باره نقش کنگره
در جرح و تعدیل مطالب نوشته شده است که قابل پاسخ دادن
باشد.

هدف ما با این است که با کمترین درگیری و بدون نفوذ
در عقاید، اصول و راه‌های مخالفان فعال پاک کنیم و در بقیه نیز
چنان رویه‌ها را بوجو آوریم که خود بخود توسط یک روزنامه
نگار آزاد و مستقل و بدون پرسش عمل کنند.

با احترام
داریوش محمدی



داریوش همایون [۳۵-۵۶۴۳]



داریوش و سیروس همایون در شش و پنج سالگی [مجموعه اسناد سیروس همایون]



داریوش و سیروس همایون در سیزده و دوازده سالگی [مجموعه اسناد سیروس همایون]



داریوش همایون و برادرانش؛ در تصویر از راست: شاپور (برادر ناتنی)، داریوش، و سیروس [۶۳-۵۶۴۳]



داریوش همایون در بیست و پنج سالگی
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



نورالله همایون، پدر داریوش
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



در تصویر نفر وسط پدر بزرگ داریوش
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



علی همایون، پدر بزرگ داریوش
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



نورالله همایون همراه ژینوس و هوشنگ، خواهر و برادر ناتنی داریوش؛
۲۰ تیر ۱۳۳۹ سرپل خواجه در اصفهان [مجموعه اسناد سیروس همایون]



ثریا جمالی، مادر داریوش ۱۳۲۵/۲/۱
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



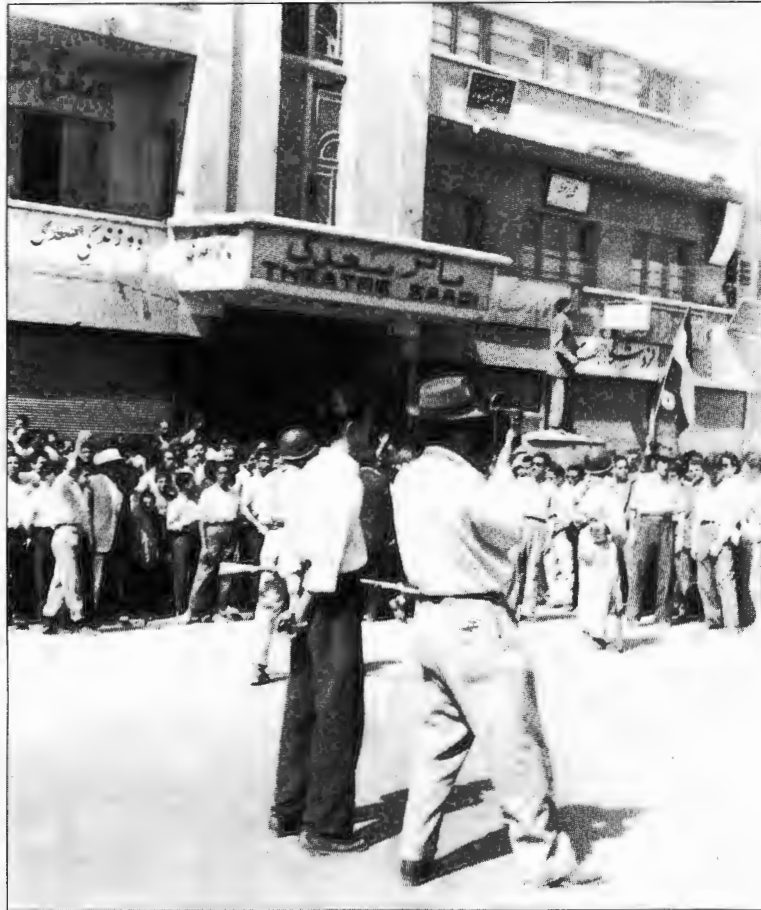
ثریا جمالی به سال ۱۳۲۵
[مجموعه اسناد سیروس همایون]



خانواده مادری داریوش همایون، از راست: فیاضی (پسرخاله مادر داریوش)، ثریا جمالی، شناخته نشد،
 منوچهر فیاضی، قمر (خاله داریوش)، سیروس همایون، الهه (دخترخاله)، دو نفر شناخته نشدند
 [مجموعه اسناد سیروس همایون]



از راست: اعظم مجتهدی (همسر سیروس همایون)، ثریا جمالی، قمر جمالی، نوه قمر جمالی، الهه
 [مجموعه اسناد سیروس همایون]



صحنه‌ای از تظاهرات پان‌ایرانیستها در بحبوحه جنبش ملی شدن صنعت نفت
به سال ۱۳۲۹ در خیابان شاه‌آباد* [مجموعه اسناد زندگیا]

* بنا به گفته پزشکپور این تظاهرات با ۴ هزار نفر آغاز شد و در پایان شمار تظاهرکنندگان به ۳۰ هزار نفر رسید



از راست: نفر اول امیرشاپور زندتیا، نفر سوم داریوش همایون در کرمان
[مجموعه اسناد زندتیا]



سومکائیا در خوزستان؛ در تصویر پشت سر داود منشی زاده، سیروس همایون و محمد نکونام شناخته شدند
[مجموعه اسناد زندتیا]



گلگشت سومکاتیها در آبادان؛ نفرات شناخته شده در تصویر از راست: امیرشاپور زندینیا، نقاش، ساسان کمالی
(مسئول شاخه سومکا در خوزستان)، سیروس همايون، داور منشی زاده [مجموعه استاد زندینیا]



گشت‌رگزار سومکاتیها سوار بر لنج در بندر شاپورو؛ از چپ ردیف جلو: نقاش، دارو منشی‌زاده، پشت سر آنان نفقات شناسایی شده از چپ: رشیدی، سیروس همایون، حمید شرکت، امیر شاپور زندنیا. سال ۱۳۳۲ [مجموعه اسناد زندنیا]



رهبر سومکا همراه مریدان سیاهپوشش در یک اردوی صحرائی در خوزستان
[مجموعه اسناد زندگیا]



داود منشی زاده، رهبر حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) هنگام سخنرانی در حیاط خانه سیاه
[مجموعه اسناد زندگیا]



دو تصویر از ورود آوارگان ایرانی از آذربایجان شوروی به سال ۱۳۳۰ به میهن. در تصویر بالا سیروس همایون سرگرم تهیه خبر برای روزنامه پست تهران (متعلق به محمدعلی مسعودی) است. [مجموعه اسناد زندگیا]



از راست: نفر دوم داریوش همایون، نفر چهارم داود منشی زاده در کرمان [مجموعه اسناد زندگیا]



داود منشی زاده به سال ۱۳۴۱ در آبعلی [مجموعه اسناد زندگیا]



از چپ: امیرشاپور زندنیا، مهدی بهره‌مند (ابوابجمع وزارت اقتصاد و از کارکنان روزنامه کیهان)، داریوش همایون [۵۷-۴۳-۸۶]



محسن پزشکیپور رهبر حزب پان ایرانیست [۲۶۰۰-۴]



رژه بانان ایرانیست‌ها از مقابل مجلس ستا [۳۶-۱۳۳۲ت]



صحنه‌ای از تظاهرات هواداران شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [۴-۳۷۷۵]



باشگاه مرکزی حزب پان ایرانیست [۴۵-۱۳۲ت]



داریوش همایون [۸۲-۸۶۴۳]



همایون به اتفاق جمعی از کارکنان روزنامه اطلاعات؛ از چپ: نفردوم غلامحسین صالحیار، داریوش همایون [۱۱۲-۸۶۴۳]



داریوش همایون در سفر دوره‌ای به مالزی، سنگاپور [۲۸۸-۱۳۴۳هـ]



بازدید داریوش همایون در دوره اقامت در امریکا از یک پایگاه نیروی هوایی [۲۳۹-۶۲۳هـ]



از راست: نریا جمالی (مادر داریوش)، داریوش همايون، محسن پزیشکیپور، مهین دخت قرنگلو (همسر حاملي)، و محمدرضا حاملي تهراني [۱۷۴-۱۳۴۳هـ.ق]



از راست: یکی از کارکنان فرانکلین، داریوش همایون، محسن پزشکپور، محمدرضا عاملی تهرانی [۱۷۷-۱۶۴۳هـ]



داریوش همایون در سفر به آلمان در برابر دروازه براندنبورگ شهر برلین [۱۵۷۱-۱۵۴۳ م]



داریوش همایون، چکامه (نوه خاله‌اش) را در آغوش گرفته است.*
[مجموعه اسناد سیروس همایون]

* پشت تصویر مادر داریوش خطاب به سیروس نوشته است «آیا آرزو نمی‌کنی روزی بچه خود را در آغوش بگیری»



محمد رضا پهلوی و هیئت همراه در سفر به شوروی؛ از راست: علی‌آف (مترجم)، محمد رضا پهلوی، سپهبد فاضل تهرانی،
شجاع‌الدین شفا، داریوش همايون [۱۷۸-۱۶۴۳]



سفر شاه به شوروی؛ در تصویر نفرات شناخته شده از راست: سپهبد فاضلی تهرانی، محمدرضا پهلوی، داریوش همایون، علی‌اف، فرهاد نیکوخواه، پریچهر دبیر آشتیانی [۲۴۹۳-۱پ]



داریوش همایون در مسافرت خارج از کشور [۱۷۶-۸۶۴۳]



هما زاهدی در کودکی * [۱۱-۱۳۶۳ه]

* پشت تصویر: «سرکار علیہ خانم هما زاهدی، عکس کودکی خودتان را به عنوان یادبود تقدیمتان می‌کنم.
علیرضا نابتی یزدی [امضاء] ۳۸/۱۱/۴»



هما زاهدی (نفر اول از چپ) و منوچهر خسروداد (نفر اول از راست) در خارج از کشور [۴۱-۵۶۴۳]



از راست: شهره (دختر هما زاهدی)، هما زاهدی، و عبدالحسین اتحادیه (نفر دوم از چپ)
در یک میهمانی [۱۰۳-۵۶۴۳]



هما زاهدی و عبدالحسین اتحادیه سوار بر قایق موتوری سرگرم تفریح در خلیج عقبه؛
ملک حسین پادشاه اردن در حال هدایت قایق است [۴۵-۸۶۴۳]



هما زاهدی در کنار عبدالحسین اتحادیه و یکی از فرزندانش در قایقی با پرچم پادشاهی اردن هاشمی
[۸۵-۸۶۴۳]



هما زاهدی به اتفاق عبدالحسین اتحادیه و فرزندان‌شان شهره و لیلی هنگام قایق‌سواری در خلیج عقبه
[۶۰-۱۳۶۴۳هـ]



هما زاهدی همراه با دخترانش در یک مهمانی [۱۰۷-۱۳۶۴۳هـ]



احسان نراقى [٥-٤٩٤٩]



غلامحسين صالحيار [٤-٢٤٤٨]



عزى ماير (مثير عزى) [١-١٣٥ع]



از راست: همسر جیمی کارتر، فرح دیبا، جیمی کارتر، محمدرضا پهلوی، سید حسین نصر و همسرش مشاهده می‌شوند [۱۱۸-۱پ]



هما زانهدی در مراسم جشن تولد لیلی [۲۴۶-۵۶۳۳]



زاهدی‌ها؛ از چپ: فضل‌الله، هما، اردشیر [۲۱۵-۵۶۴۳]



از راست: هما زاهدی، عبدالحسین اتحادیه، الیزابت تیلور [۱۵-۸۶۴۳]



هما زاهدی به اتفاق دخترانش شهره و لیلی در یک میهمانی [۸۱-۸۶۴۳]



داریوش همایون و هما زاهدی در ژاپن* [۷۱-۵۶۴۳]

* این عکس در نوامبر ۱۹۶۸ / آبان ۱۳۴۷ گرفته شده است؛ حدود ۲۹ ماه پیش از طلاق هما زاهدی از همسرش عبدالحسین اتحادیه!



مراسم ازدواج همکاران زاهدی با داریوش همایون به تاریخ ۲۸ دی ۱۳۵۰ در حصارک تپارزان (پایگاه اردشیر زاهدی) در تصویر اردشیر زاهدی و فریح دیبا نیز حضور دارند. [۱۵۱-۴۳-۱۳۶]



مراسم ازدواج داریوش همایون و هما زاهدی [مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



نمایی دیگر از مراسم ازدواج داریوش همایون و هما زاهدی در تصویر فرح دیبا (پهلوی) نیز دیده می‌شود
[مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



مراسم پیوند داریوش و هما؛ جعفر شریف‌امامی و منوچهر اقبال در عکس دیده می‌شوند
[مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



در تصویر از راست: لیلی و شهره اتحادیه، هما زاهدی [۸۳-۸۶۴۳]



حضور هما زاهدی و داریوش همایون در یک مهمانی. در تصویر نفر دوم از راست نورالله همایون است [۱۸۰-۱۸۴۳هـ.]



در تصویر از چپ: داریوش همایون، هما زاهدی و دوستانشان [۲۰-۵۶۴۳]



از راست: فریدون هویدا، داریوش همایون، هما زاهدی [۵۸-۵۶۴۳]



داریوش همایون و همراهان در سفر به بحرین در حضور حمد بن سلمان امیر این کشور [۱۴۹-۱۴۳هـ]



تقرات شناخته شده در سفر هیئت ایرانی به مصر از راست: خسرو صدیق اعظم، منوچهر عطیسی، شیخ‌الدین شفا، کریم پاشاها‌داری، رضا قطعی، سید حسین نصر، داریوش هماون و... [۱۳۸-۱۳۹ ه. ق.]



علینقی عالیخانی [۴۵۹۹-۵]



منوچهر آزمون [۵۹۴۳-۵]



مضیافت آزمون به افتخار جواهر کلام در تهران پالاس، در تصویر تورات شناخته شده از راست: محمد علی شناخته نشند، مسعود بهنوی، عباس شاهنده، منوچهر آزمون، علی جواهر کلام، شناخته نشند، علایی، شناخته نشند [۳۹-۱۳۲ت]



دیدار مجدد شاگرد با استاد؛ داریوش همایون سرگرم احوالپرسی با هنری کیسینجر در ضیافت شام در هتل هیلتون تهران. هوشنگ انصاری پشت به دوربین می‌باشد. [۳۳۲۵-۱پ]



از راست: کورت والدهایم، عباسعلی خلعتبری، داریوش همایون [مجموعه اسناد روزنامه کیهان]



داریوش همایون، قائم مقام حزب رستاخیز در حال توجیه جمعی از اعضای حزب در مازندران [۱۹۰-۱۳۳۳هـ]



یکی از جلسات گفت و شنود حزب رستاخیز؛ از راست: منوچهر آزمون،
جمشید آموزگار، رضا قطبی، داریوش همایون دیده می‌شوند [مجموعه اسناد روزنامه کیهان]



داریوش همايون پشت سر امير عباس هويدا [۲۷۴-۵۶۴]



چشم تولد کریم پاشاهادری (رئیس دفتر فرح) در خانه توران عضدی؛ در این میهمانی فرح دیبا، امیرعباس هویدا، لیلی امیرارجمند، ستاره فرماقزماقیان، پرویز راجی و... شرکت داشتند. در تصویر هما و همایون در کنار یکدیگر نشسته‌اند. [۵۳۸-۱۲۸پ]



ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا، نعمت‌الله نصیری، سر شاپور ریپورتز [۳-۱۹۶۱]

کتابخانه تخصصی
 بنیاد اسماعیلی
 تاسیس ۱۳۷۴



سراپتام سه دهه تکا پوی همایون به ثمر می رسد و او به عنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی و سخننگوی کابینه آموزگار معرفی می شود [۲۶۷-۲۶۳هـ]



داریوش همایون هنگام گفتگو با علیرضا نوری زاده مخبر سرویس سیاسی روزنامه اطلاعات در زندان پادگان جمشیدیه [مجموعه اسناد روزنامه کیهان]



علیرضا نوری زاده در حال مصاحبه با داریوش همایون در زندان پادگان جمشیدیه [مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



همایون در زندان دژبان مرکز [مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



همایون در سلول خود در زندان [مجموعه اسناد روزنامه اطلاعات]



داریوش همایون؛ لوس آنجلس؛ نوروز ۱۳۸۲

نمایه

کسان، جایها، کتابها، نشریات، رسانه‌ها، موضوعی

A large, empty rounded rectangular box with a black border, occupying the lower two-thirds of the page. It is intended for the user to enter their search results or notes.

کسان

- آموزگار، جمشید ۴۲۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۴۳-۵۴۵، ۵۵۴-۵۵۸، ۵۶۸، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۷، ۶۰۶، ۶۲۲، ۷۰۶، ۷۵۹
- آموزگار، سیروس ۳۲۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۶۳۹
- آوری، پتر ۹۸، ۱۵۹
- آیزنهاور، دوايت ۲۲۴
- ابان، آبا ۳۴۳
- ابراهيم [خادم مسجد هدايت تهران] ۲۳۱
- ابنشتاین، ویلیام ۵۳
- ابوالحمد، عبدالحمید ۶۳۹
- ابوالفتح زاده، اسدالله ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۴
- ابوالقاسم [از رهبران عشایر بختیاری] ۲۰۸
- ابوخیر، امیل ۲۵۶
- ابول زاده، عبدالحسین ۲۲۶
- اتابک اعظم ۳۸۹
- اتحادیه، رحیم ۳۸۹
- اتحادیه، شهره ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۱
- ۷۵۰، ۷۴۶، ۷۴۱، ۷۳۹
- اتحادیه، عبدالحسین ۳۸۹-۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴
- آبرکرامبی، نیکلاس ۲۱
- آتاتورک — کمال، مصطفی
- آخوند همدانی [آیت الله] ۵۵۲
- آدمیت، فریدون ۴۷۲، ۶۳۹
- آذری، سعید ۶۵۴
- آرام [منبع ساواک] ۳۶۱
- آرام، خلیل ۲۲۶
- آرام، نیلی ۶۳۵
- آریامهر — پهلوی، محمدرضا
- آریانا، بهرام [ارتشبد] ۱۸۸-۱۹۱، ۲۴۱
- آریانا، کورش ۲۴۱
- آریانپور، ایرج ۳۷۹
- آزادی، پرویز ۲۹۲
- آزموده، حسین [سپهبد] ۲۱۴
- آزمون، منوچهر ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۷۹، ۴۵۵، ۶۲۰، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۶۲، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۹
- آشوری [از بازداشت شدگان توسط متفقین] ۱۹۹
- آل احمد، جلال ۲۹۹
- آل خلیفه، خلیفه بن محمد ۳۱۴، ۳۱۵
- آل خلیفه، علی بن محمد ۳۱۵
- آل خلیفه، عیسی بن علی ۳۱۵
- آلن، جورج ۳۶۲
- آلن بو، ادگار ۸۶

- اسکورزنی، اتو ۲۴۸
 اسکویی [سرهنگ] ۲۰۹
 اسماعیل خان [رئیس انبار غله] ۱۸۳، ۱۸۱
 اسمیت، جورج ۲۴۱
 اشتری، محسن ۲۲۶
 اصفهانی، جمال‌الدین ۳۷
 اعتماد، اکبر ۶۱۰، ۶۱۱
 اعتمادی، جواد ۲۲۶
 اعتمادی، رجیعی ۲۹۲
 اعظمی [سرگرد] ۶۲۲
 اعوانی، غلام‌رضا ۵۱۵
 افراسیابی، بهرام ۲۳۲
 افشار، ابوالفتح ۲۲۶
 افشار، ایرج ۲۴۱، ۲۱۵
 افشار، هوشمند ۱۸۹
 افشارطوس، محمود [سرتیب] ۱۷۶
 افشار قاسملو ۲۲۶
 افضل [دکتر] ۲۲۶
 افغانی، جمال‌الدین ۴۷۰
 اقبال، خسرو ۲۴۵
 اقبال، منوچهر ۲۴۰، ۳۹۹، ۴۲۴، ۷۵۰
 اکبرخان [عضو کمیته مجازات] ۱۸۰
 اکرمی، نادر ۲۲۶
 البکر، احمد حسن [رئیس جمهور عراق] ۲۵۶
 القاسمی [خاندان] ۳۱۴
 اللهیاری، محمد ۲۲۶
 الموتی، مصطفی ۱۸۹، ۴۱۸
 الهه [دخترخاله داریوش همایون] ۷۱۷
 امامی، جمال ۱۷۵
 امامی، حسن ۳۹۹
 امامی، کریم ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۶۴، ۶۳۹
 امامت، عباس ۶۲۸
 امیراحمدی، احمد ۴۹۲
 امیراحمدی، همایون ۲۲۶
 امیرارجمند، شاهرخ ۵۱۶، ۵۱۵
 امیرارجمند، لیلی ۷۶۱
- ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۳۹-۷۴۱، ۷۴۶، ۷۴۷
 اتحادیه، لیلا ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۲، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۵۰
 احسان [از دوستان هما زاهدی] ۴۰۱، ۴۰۲، ۶۹۳
 احسان‌الله خان ۱۸۰
 احمدزاده، طاهر ۳۳۶
 احمدی، سیروس ۲۲۶
 احمدی، شهبین ۲۷۵
 احمدی، محمود ۳۸۶
 اخباری، محمدحسین ۷۵، ۲۹۲
 اختیار [سرتیب]، رئیس اداره راهنمایی و رانندگی تهران ۴۰۷
 اختیار، ژاله ۴۰۷
 اخگر [اسم مستعار محمدعلی مبشری]—
 مبشری، محمدعلی
 اخوان، حمزه ۲۹۲
 اخوی، محمدحسین ۱۸۸، ۱۸۹
 ادریسی، فرخ ۲۲۶
 ادرسیان ۲۲۶
 اربابی، هوشنگ ۶۲۰، ۶۲۱
 ارداقی، علی‌اکبر ۱۸۰
 ارزلی ۲۲۶
 ارفع، حسن ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۹
 ارفع، حیدرعلی ۳۱۱، ۳۱۴
 ارم، محمود ۱۸۸، ۱۸۹
 ازهارى، غلام‌رضا [ارتشبد] ۵۵۲، ۶۱۹، ۶۲۹، ۶۳۰
 استالین، ژوزف ۱۷۲، ۱۹۹، ۴۸۲
 استمپل [کارمند سفارت آمریکا در تهران] ۵۱۸
 اسدی، هوشنگ ۶۰۶
 اسفندیاری، علی ۳۲۴
 اسفندیاری، هاله ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۸، ۶۳۹
 اسکافیان ۲۲۶
 اسکندری، ایرج ۱۹۲
 اسکندری، پروانه ۲۸۳، ۲۸۴

- امیرانی، علی اصغر ۶۰۵
 امیرکبیر، تقی خان ۵۰۰، ۴۷۱، ۴۶۹، ۴۶۷
 امیرمکری ۲۴۵
 امیری، کیومرث ۶۴۷
 امین‌الضرب، حسین ۲۸۶
 امین‌پور، رحیم ۳۶۴
 امین‌زاده [سرلشکر] ۱۸۸
 امینی [کفیل وزارت دربار] ۲۲۴
 امینی، رضا ۵۴۲
 امینی، علی ۵۵۵
 امینی، ناصر ۲۹۲
 امینی، نصیر ۳۲۷
 انجوی شیرازی، ابوالقاسم ۶۳۹
 انصاری، عبدالرضا ۵۶۶
 انصاری، هوشنگ ۷۵۷، ۵۶۶، ۴۵۲
 ارر، منوچهر ۳۸۵
 ارتانت [دبیرکل سازمان ملل] ۳۱۳
 اویسی، غلامعلی [ارتشبد] ۶۲۶
 اهری، حسین ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵-۳۵۸
 ۳۶۹-۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۶۰۵
 ایروانی، حسین ۲۲۶
 ایزدی، علی ۲۸۵
 ایمانفر، ابوالفضل ۲۲۶
 ایمانفر، اصغر ۲۲۶
 ایمیری [مازور] ۴۹۴
 ایناربد، عباس ۲۲۶
 اینانلو ۲۲۶
 بابازاده، صمد ۲۲۶
 بارلو [ژنرال اسرائیلی] ۳۴۳
 بازرگان، مهدی ۳۳۵، ۴۵۱، ۶۳۸
 باستانی، علی ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۵۳، ۳۶۴، ۵۵۷، ۵۵۸
 ۵۶۸، ۵۶۹، ۶۰۶
 باقرنژاد ۲۲۶
 باقری، باقر ۲۲۶
 باقی، ع [عمادالدین] ۵۱۷
 باکن، فیلیپ دبلیو ۴۱۰
- بامداد، مهدی ۱۸۰، ۴۰۳
 بانیهال، اکبر ۲۲۶
 باهری، محمد ۴۴۹، ۵۶۸، ۶۰۱
 بخاش، شائول ۳۲۴، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۸، ۶۳۹
 بختیار، آفاخان ۲۵۴
 بختیار، تیمور [سپهبد] ۲۴۰، ۲۵۱-۲۵۹، ۲۷۵، ۳۶۳، ۲۷۶
 بختیار، ثریا ۲۵۵
 بختیار، شاهپور ۲۸۴، ۳۶۸، ۵۱۸، ۶۳۱، ۶۳۲
 بختیار، مظفر ۵۱۴، ۵۱۵
 بدیع‌زادگان، علی اصغر ۳۳۵
 بدیع‌زاده، جواد ۳۸
 برزین، مسعود ۸۴، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۵، ۳۲۸
 برژینسکی، زبیبگنیف ۵۵۱
 برگسون، هانری ۴۸۵
 بروجردی، حسین [آیت‌الله العظمی] ۲۳۲
 بزرگزاده، فربرز ۲۲۶
 بزرگمهر، جلیل [سرهنگ] ۲۱۴، ۲۱۵، ۶۳۲، ۶۳۵
 بزرگمهر، جمشید ۶۲۰، ۶۲۱
 بشیری، احمد ۲۹۲
 بقایی، مظفر ۲۲۴، ۲۲۹
 بقراطی، محمود ۱۲۰، ۱۲۱
 بلگریو، چارلز [سر] ۳۱۵
 بلوری، محمد ۶۰۶
 بناپارت، ناپلئون ۸۵، ۴۸۲، ۴۸۶
 بنش، ادوارد ۲۰۱، ۲۰۲
 بنی، رولف ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۶
 بنی‌احمد، احمد ۵۸۵، ۵۹۴
 بنی‌احمد، حسین ۲۹۲، ۵۷۱، ۶۰۴
 بنی‌صدر، ابوالحسن ۶۳۸
 بورکهارت، گئورگ ۲۴۱
 بولینگ، جان ۴۶۱
 به‌آذین، م. ا. [محمود اعتمادزاده] ۵۸۷
 بهادرانی ۲۲۶
 بهادری، کریم پاشا ۷۵۴، ۷۶۱

پزشکپور، محسن ۲۳، ۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۹۷.	بہار، محمدتقی ۱۸۰
۹۸، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۹، ۳۱۱، ۳۱۴.	بہارمست، محمود ۱۹۰، ۱۹۱
۳۱۶، ۷۱۸، ۷۲۵، ۷۳۲، ۷۳۳	بہبھانی، عبداللہ [آیت اللہ] ۱۸۴، ۱۸۱
پزشکی ۲۲۶	بہبھانیان، جعفر ۵۶۶
پڑمان، عیسیٰ [سرہنگ] ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۵۹	بہبھانی گنجور، عبدالمحمد ۲۲۶
پلی، لوئیس ۳۱۴	بہرامی، ویکتوریا ۲۹۲
پناہی ۲۲۶	بہرنگی، صمد ۳۳۶
پوپر، کارل ۵۵	بہروز، جھانگیر (چنگیز) ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰،
پوراسماعیل ۲۲۶	۳۵۳-۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹-۳۷۴،
پورزند، سیامک ۲۹۲	۳۷۷-۳۷۹، ۶۳۹، ۶۴۶
پورشالچی، محمود ۲۹۲، ۳۸۲	بہروزی، شاپور ۳۸
پورشریعتی، ہوشنگ ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۶۴، ۳۶۶	بہرہ مند تبریزی، مہدی ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۵۲-۳۵۶،
پورمہدی ۲۲۶	۳۶۳، ۶۳۹، ۷۲۵
پوروالی ایروانی، اسماعیل ۲۴۵، ۳۰۴، ۳۸۳	بہشتی پور، محمدعلی ۳۲۷
پویان، امیرپرویز ۳۳۶	بہشتی پور، مہدی ۲۹۳
پویان، حسن ۲۱	بہمن [مأمور ساواک] ۳۴۷
پہلوان [سرہنگ] ۱۱۳	بہمنش [سروان] ۲۰۹
پہلوان، عباس ۳۲۷	بہنام، جمشید ۶۱۰-۶۱۲
پہلوی، اشرف ۲۸۵، ۶۵۴	بہنود، مسعود ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۳، ۷۵۶
پہلوی، رضا ۲۵، ۱۹۲، ۲۲۴، ۳۱۵، ۴۶۱-۴۶۴.	بیگی، رضاقلی ۲۲۷
۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۰، ۴۸۹-۴۹۵، ۵۴۸، ۶۵۱	پارسا ۲۲۶
پہلوی، رضا [جنازہ] ۱۰۳	پارسا، حسن ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۱
پہلوی، رضا [فرزند محمد رضا بہلوی] ۶۵۱	پارسونز، آنتونی ۵۴۳
پہلوی، شہناز ۱۹۱، ۳۹۹	پاریس [مردشہر تروا] ۸۵
پہلوی، عبدالرضا ۶۵۴	پاشا، گلوب [ژنرال] ۳۱۵
پہلوی، غلامرضا ۶۵۴	پاکدامن، ناصر ۶۳۹
پہلوی، فاطمہ ۲۷۸، ۳۹۹	پاکروان، حسن ۳۲۱، ۳۵۳
پہلوی، فرح — دیبا، فرح	پاک نژاد، شکر اللہ ۶۳۹
پہلوی، فرحناز ۵۱۹	پالارد، جان ۵۵
پہلوی، محمد رضا ۱۵، ۸۱، ۸۹، ۱۰۳، ۱۲۰،	پایندار [سرتیپ] ۲۷۹
۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶.	پتروسیان ۲۲۶
۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۳۵، ۳۵۱، ۳۷۵.	پرتوی تبریزی، پرویز ۳۸۶، ۳۹۱
۳۷۶، ۳۸۱-۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۸.	پرنیانفر [سرتیپ] ۵۵۲، ۵۵۳
۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲-۴۲۶، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱.	پرویزی، غلامعلی ۲۴۵
۴۵۳، ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۹۳، ۴۹۵-۵۰۰.	پروہام، باقر ۶۳۹
۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶-۵۱۸.	پزشکان، منوچہر ۳۶۳

- توصیفیان، حسین ۳۸۳
 توفیقی، فریدون ۳۸۳
 توفیق‌القیسی، محمد ۵۳۲
 تویسرکانی، شاهرخ ۶۰۶
 تهرانی [دکتر] ۶۳۲
 تهرانی، نینا ۸۴
 تیتو، یوزپ بروز [مارشال] ۲۴۸
 تیزبر ۲۲۶
 تیلور، الیزابت ۷۴۶
 تیمورتاش، ایران ۴۱۷
 ثابتی، پرویز ۳۵۰
 ثابتی یزدی، علیرضا ۷۳۸
 ثریا [از دوستان خانوادگی هما زاهدی] ۴۰۴
 جانسون، لیندن ۳۶۷، ۳۰۲
 جزینی، بیژن ۱۹۲، ۳۳۶
 جشنی، یدالله ۲۲۶
 جعفری، حسن ۱۰۳
 جعفری، شعبان ۵۳۵
 جعفریان، محمود ۴۴۹، ۵۵۱، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۱۰
 جفرسون، توماس ۵۹۵
 جلایر، بهروز ۲۲۶
 جلایر، رستم ۲۲۶
 جم، محمود ۳۶۲
 جمالزاده، محمدعلی ۴۱، ۳۷
 جمالی، ابوالقاسم (خان ناظر) ۳۷
 جمالی، ثریا ۱۹، ۳۷، ۳۹، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۳۲
 جمالی، قمر ۳۷، ۷۱۷
 جمی، جاسم ۲۲۶
 جنیلاط، کمال ۲۵۹
 جوان، اسدالله ۲۲۷
 جوانشیر ۲۲۶
 جواهرکلام، علی ۱۹۰، ۷۵۶
 جودت، حسین ۱۲۰
 جورابی ۲۲۶
 جهانبانی ۶۳۲
 چاپلین، چارلی ۳۶۷
- ۵۳۷، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۸، ۶۱۹، ۶۵۶-۶۵۸، ۶۶۲
 ۷۰۵، ۷۲۷، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳
 پهلوی [خاندان] ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۳۸۲، ۳۹۱، ۴۰۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۶۵۴
 پهلوی دوم — پهلوی، محمدرضا
 پهلوی‌ها ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۰
 پیراسته، مهدی ۵۴۲، ۵۶۷
 پیروز، منوچهر ۶۳۶
 پیشبین ۲۲۶
 پیشداد، امیر ۲۹۹
 پیمان، حبیب‌الله ۳۳۵، ۴۵۱
 تاج‌الملوک ۳۸۹
 تاجر [کارمند سفارت آمریکا در تهران] ۳۲۴
 تاراجی، منصور ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۸۳، ۵۹۹
 تبرائیان، صفاءالدین ۱۶، ۲۴، ۲۵۶، ۴۰۳
 تبریزی، جواد ۱۸۳
 تختی، غلامرضا ۳۳۶
 تدین، احمد ۱۸۰، ۲۷۵
 تدین، عطاءالله ۴۱۶
 ترات، آلن چارلز ۱۸۹
 تربتی سنجابی، محمود ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۹، ۴۱۶، ۴۱۷
 ترکمان، محمد ۴۶۴
 ترنر، برایان. اس ۲۱
 تروتسکی، دیویدویچ برونشتین لئون ۲۰۲، ۳۶۸
 تسلیمی، منوچهر ۵۱۱، ۶۲۰، ۶۳۵
 تسوایک، اشتفان ۸۷
 تسه‌دونگ، مائو ۱۰۵
 تفضلی، جهانگیر ۲۴۵
 تفضلی، فاطمه ۲۴۵
 تفضلی، محمود ۲۴۵
 تفنگدار ۲۲۶
 تقی‌زاده، جواد ۲۳، ۲۵
 تقی‌زاده، حسن ۲۸۵، ۴۷۳
 توحدیان ۲۲۶
 توسابت [کارمند سفارت آمریکا در تهران] ۳۸۵

- چرچیل، وینستون اسپنسر ۲۴۹، ۳۱۰، ۴۸۲
چکامه [نوه خاله داریوش همایون] ۷۳۵
چنگیز ۵۴۶
چهاربخشی، حسین ۳۸۵
چیانکایسک ۳۹۵
چیت‌ساز ۲۲۶
چیت‌سازان، محمد ۶۴۷
چینی، حبیب ۳۵۹
حائری، محمدصفا ۳۸۳
حاتم، مسعود ۸۷
حاج سیدجوادی، علی‌اصغر ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۹۴، ۶۳۹
حافظ ۸۷
حبشی، رضا ۲۹۲
حجازی، محمد ۲۲۶
حجت، شهلا ۴۱۱
حجت‌کاشانی، علی [سپهد] ۶۶۰
حسن دوم [پادشاه مغرب] ۳۷۷
حسن‌زاده [سرهنگ] ۶۲۲، ۶۲۴
حسین بن طلال [پادشاه اردن] ۲۵۸، ۳۰۹، ۳۹۱، ۷۴۰، ۶۶۱
حسین‌لله ۱۸۴، ۱۸۰
حسینی ۲۲۶
حق‌شناس ۲۲۶
حق‌نویس، علی ۲۵
حق‌نویس، هوشنگ ۲۵
حقیقت، میرشمس ۲۲۶
حکمت ۲۲۶
حکیمی، ابراهیم (حکیم‌الملک) ۲۷
حکیمی، صمد ۱۲۰
حلو، شارل ۲۵۶، ۲۵۹
حمد بن سلمان ۷۵۳
حمیدی، امیر هوشنگ ۲۶، ۹۷
حنیف‌نژاد، محمد ۳۳۵
حیات‌غیب، مهین ۲۵۹
حیدری، محمد ۵۳۸، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۹، ۵۷۱
- ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۶
حیدری‌پور، اصغر ۲۲۶
خادم، فریدون ۲۹۲
خاکی، بهمن ۳۸۶
خالاتیان، ر [دکتر] ۸۷
خالد [پادشاه عربستان سعودی] ۵۵۸
خالصی، محمد [آیت‌الله] ۶۶۳
خامه‌ای، انور ۱۲۱
خانابا تهران، مهدی ۲۳۳، ۲۴۰
خانعلی، یوسف ۴۲۶، ۴۴۱
خدایار [سرلشکر] ۴۹۲
خرم، رحیم‌علی ۶۳۵، ۶۳۶
خروشجف، لئونید ۲۴۹
خزاعی ۲۲۷
خزعل [شیخ] ۲۴۹
خسروداد، منوچهر [سرلشکر] ۷۳۹
خسروی، سارا ۳۶۳
خسروی، محمود ۱۹۹، ۲۲۷
خطابخش، علی‌اصغر ۵۶۵
خلدی [همسر عمه داریوش همایون] ۳۸
خلعتبری، عباسعلی ۳۱۱، ۵۲۰، ۵۴۴، ۵۶۴، ۷۵۷
خلیل‌پور [سرهنگ] ۶۲۰
خلیلی، پرویز ۲۲۷
خلیلی، مهیار ۲۵۵
خمینی، احمد [حجت‌الاسلام] ۵۲۵، ۵۲۶
خمینی، روح‌الله [امام] ۳۳۵، ۴۴۹، ۵۲۶، ۵۲۹
۵۳۱، ۵۳۳-۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۹-۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳
۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۶۰۰
۶۰۴، ۶۰۵، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۷-۶۳۹، ۶۴۲، ۶۶۳
خمینی، مصطفی [آیت‌الله] ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۴۱
۵۴۵، ۵۴۶، ۵۶۴
خواجه‌نوری، ابراهیم ۱۸۹
خواجه‌نوری، پریش ۶۳۹
خواجه‌نوری، محمد [سرتیپ] ۳۷۶، ۶۶۲
خواجه‌نوری، مینو ۲۲۷
خواجه‌نوری، نصرت‌الله ۲۲۷

- خواجه‌ی‌ها، محمد ۳۸۳
 خوشبخت، عبدالمحمد ۲۲۷
 خوش‌خلق، محمد ۶۳۲، ۶۲۴
 خوش‌کیش ۶۲۹
 خویی، اسماعیل ۶۳۹
 خیام، عمر ۸۷
 دادستان، فرهاد [سرتیپ] ۲۳۶
 داریوش [پادشاه ایران] ۲۸
 داریوشی ۲۲۷
 دالس، آن ۴۶۳
 دانشور ۴۰۲، ۶۲۴
 دانزویو ۸۷
 داودی [دکتر] ۱۷۳
 داوودی ۲۲۷
 داوید [نقاش فرانسوی] ۸۵
 دایان، موشه ۳۴۶
 دبیرآشتیانی، پریچهر ۷۳۷
 دبیرمنش [سرهنگ] ۲۹۱
 دربندی، حسین ۸۴
 درخشان، شیرین ۴۱۲
 درخشان، علی ۲۲۷
 درخشان، نوشین ۴۱۲
 درویش، جعفر ۲۲۷
 دریابندری، نجف ۳۶۳، ۶۳۹
 دریایی، احمدرضا ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۷۱، ۶۰۴، ۶۰۶
 دشتی، علی ۱۸۹
 دلانوا، کریستین ۲۷۶
 دلایلی، عباس ۲۹۲
 دلایلی ۲۲۷
 دوانگر، کریم ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳
 دورانت، ویل ۱۴
 دوونس، لویی [هنرپیشه] ۲۷۸
 دوگل، شارل [ژنرال] ۴۸۱-۴۸۶
 دوگیولیانو [دوک] ۸۵
 دهباشی، علی ۲۹۹
 دهقان، احمد ۱۰۳
 دهقان، سعید ۲۳۲
 دیبا، فرح ۳۶۸، ۳۹۱، ۳۹۹-۴۰۱، ۵۱۱، ۵۱۲
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۱۰-۶۱۳، ۶۱۸، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۳۵
 ۶۵۶، ۶۶۱، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۶۱
 دیبا، فریده ۳۹۹
 دیمبلی، دیوید ۴۹۹
 دیهیمی، حبیب‌الله [سرتیپ] ۱۸۸، ۱۸۹
 ذوقی، حمزه ۲۲۷
 راثین، اسماعیل ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۰
 راجی، پرویز ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۳۴، ۶۳۵، ۷۶۱
 راد، عاطف ۲۶۷
 رادنیا [منبع ساواک] ۲۴، ۲۱۲، ۳۲۷، ۳۴۵
 راستین، منوچهر ۵۴۳
 راسیاس [مأمور سازمان سیا در ایران] ۳۲۱
 رام، مصطفی قلی ۱۸۷
 رامبد، هلاکو ۳۱۱، ۳۱۴
 راه‌نجات، نجات‌الله ۳۸۳
 رایتی، حسین ۲۹۲
 رئیس، علیرضا ۲۳، ۲۵-۲۸، ۹۷
 ربیعی، امیرحسین [سپهبد] ۶۶۲
 رجالی [دبیر سازمان زنان ایران] ۴۱۱
 رجیبی، حسین ۵۶۵
 رجیبی‌نیا، سعید ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۲۷
 رحمانی [مهندس] ۴۶۷، ۴۷۰
 رحمتی، یوسف ۶۰۶
 رحیمی، رسول ۶۳۵
 رحیمی [سرگرد] ۲۰۹
 رحیمی، مهدی [سپهبد] ۶۳۳
 رزاقی ۲۲۷
 رزم‌آرا، حاجعلی [سپهبد] ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۷
 رزم‌آسا، اسماعیل ۲۵۰
 رزم‌آسا، رضا ۳۶۸
 رستگار [سرهنگ] ۲۰۹
 رسولی، حسن ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۵
 رشدیه، پروین ۳۸
 رشیدالسلطان ۱۸۰، ۱۸۴

- ۶۳۳، ۶۳۱، ۶۲۶-۶۲۴، ۶۰۹، ۵۵۱، ۴۱۲-۴۰۸
 ۶۳۷، ۶۹۳-۶۹۶، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۳۸-۷۴۱،
 ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۷-۷۵۲، ۷۶۱
 زاهدی [خاندان] ۳۹۹، ۴۰۱
 زرگری نژاد، غلام حسین ۴۹۳
 زرنگار [دکتر، مدیرکل وزارت اطلاعات] ۳۸۲
 زرنگار، کاظم ۲۹۲
 زنجانی، رضا [آیت الله] ۶۶۳
 زنجانی، ناصر ۳۴۶
 زند، اسدالله ۲۴۹
 زند، کریمخان [پادشاه ایران] ۲۵۰
 زندنیا، اردشیر ۲۲۷
 زندنیا، شاپور ۸۴-۸۸، ۹۴، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۷،
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸-۲۶۰، ۲۶۵، ۵۶۷، ۶۷۸، ۶۷۹،
 ۶۸۱، ۶۹۲، ۷۱۸-۷۲۵
 زندنیا، جلال ۲۴۹، ۲۵۰
 زهره [دوست داریوش همایون] ۶۴، ۶۵
 زهری، علی ۲۲۴
 ژدائف [عضو پلیت بورو شوروی] ۸۴
 سادات، انور [رئیس جمهور مصر] ۵۵۸
 سادچیکف [سفیر شوروی در ایران] ۱۷۵
 ساریانها، قاسم ۶۳۵
 سارویان، ویلیام ۸۷
 ساسانی [سروان] ۲۰۹
 ساعدی، غلام حسین ۶۳۹
 سالازار، آنتونیو اولیویرا ۲۷۸
 سالینجر، پیر ۵۴۳
 سامی، کاظم ۳۳۵
 سباگ، ژرار ۴۹۹
 سپاس [منبع ساواک] ۳۴۶
 سپانلو، محمدعلی ۶۳۹
 سپهر، احمدعلی (مورخ الدویه) ۱۸۴، ۱۸۹، ۳۲۳
 سپهر، هادی ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵
 سپهری، سهراب ۸۴-۸۷
 سپهری، کیومرث ۲۲۷
 رشیدی ۷۲۱
 رشیدی، محمد ۲۲۷
 رشیدی مطلق، احمد ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۴
 ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۷۷
 رضاشاه — پهلوی، رضا
 رضایی، علی اصغر ۲۲۷
 رضایی، محمود ۳۸۶
 رضوانی، مجید ۸۷
 رضوانی، ضیاء ۲۲۷، ۲۴۰
 رفعت [سردار] ۴۹۲، ۴۹۳
 رفیع، قائم مقام الملک ۱۸۳
 رفیعا ۲۲۷
 رفیعی مهرآبادی، محمد ۹۸، ۱۵۹
 رکنی، محمدجعفر ۲۲۷
 رنجبر، ابراهیم ۱۷۵
 رنجبین ۲۲۷
 روبین، باری ۵۳۳
 روحانی، منصور ۶۲۴، ۶۳۵، ۶۶۰
 رودن [مجسمه ساز فرانسوی] ۸۵
 روزبه، خسرو ۱۲۱
 روزولت، تئودور ۱۹۹، ۴۸۲
 رولو، اریک ۶۳۷، ۶۳۸
 رهبانی، منصور ۶۰۶
 رهنما، حمید [وزیر اطلاعات] ۴۱۶
 رهنما، مصطفی [شیخ] ۶۰۴
 ریاضی، عبدالله ۳۱۱
 ریاضی، علی [سرلشکر] ۴۱۶، ۶۶۱
 ریپورتر، شاپور [سر] ۷۶۲
 زارع، حسین ۲۲۷
 زارعی، ریثا [خواننده] ۳۴۳
 زاهدی ۲۲۷
 زاهدی، اردشیر ۱۹۱، ۲۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۸۹
 ۳۹۹، ۴۱۰، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۹۲، ۶۲۴، ۷۴۵، ۷۴۸
 زاهدی، فضل الله [سپهبد] ۱۷۵، ۲۰۸، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۳۸۹، ۷۴۵
 زاهدی، هما ۳۸۹-۳۹۱، ۳۹۳-۳۹۶، ۳۹۸-۴۰۵

- سیروس، نیره ۲۲۷
 سیرونی بوغاسیان، ماردیک ۵۱۷
 سیمین [از دوستان خانوادگی هما زاهدی] ۴۰۴
 شاسیا، اکبر ۲۲۷
 شاکری، اسماعیل ۴۶۴
 شاملو ۲۲۷
 شاملو، احمد ۶۳۹
 شاندرمنی، اکبر ۱۲۰
 شاهانی، خسرو ۳۲۷، ۲۹۲
 شاهبختی [سپید] ۱۷۵
 شاهرخ، بهرام ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶
 شاهعباس صفوی ۴۴۸، ۴۹۹
 شاهنده، عباس ۷۵۶، ۳۱۶
 شاهین [مأمور ساواک] ۲۷۸
 شجاعی، رمضان ۲۲۷
 شجاعی، محمد ۲۲۷
 شرکت، حمید ۷۲۱، ۵۶۵، ۲۵۰، ۲۲۷، ۲۱۲
 شرکت، شاهرخ ۵۶۵
 شریعتمداری، کاظم [آیت الله العظمی] ۵۵۵، ۶۳۸
 شریعتی، علی ۵۱۸
 شریف امامی، جعفر ۳۹۹، ۴۱۶، ۵۶۶، ۶۱۹
 ۶۵۶، ۶۶۱، ۷۵۰
 شریفی، محمدحسین ۲۲۷
 شریفی، محمدعلی ۱۲۰
 شعبانی، علی ۵۶۸، ۵۶۷، ۵۶۵، ۲۹۲
 شفا، شجاع‌الدین ۷۵۴، ۷۳۶، ۲۹۱
 شفائی [کارمند روزنامه اطلاعات] ۴۵۱
 شقاقی [سرلشکر] ۲۵۸
 شقیری، احمد [رئیس سازمان آزادببخش فلسطین] ۳۳۸
 شکرایی، منصور ۲۲۷
 شمس آبادی، رضا ۳۳۵
 شمس، ا. [مترجم] ۸۱
 شمس، حسین ۶۰۶
 شمعون، کامیل ۲۵۸، ۲۵۶
 سپهری، ملوک ۲۵۰
 ستوده‌کار ۲۲۷
 سجده‌ای [سرتیپ] ۶۲۰
 سحابی، عزت‌الله ۲۸۷
 سحابی، مهدی ۵۵
 سراجی، شهره ۶۲۵
 سردارسیه ← پهلوی، رضا
 سررشته، مسعود ۲۲۷
 سرشار، هما ۵۳۵
 سرفراز، جلال ۶۰۴
 سرفراز، حسین ۳۲۷، ۲۹۲، ۶۰۶
 سطوت، زرین ۲۲۷
 سعید، جواد ۴۵۵
 سفری، محمدعلی ۸۵، ۱۱۳، ۲۹۳، ۳۲۷، ۵۳۲
 ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۳، ۵۹۷، ۶۰۱، ۶۰۳، ۷۵۶
 سلدوز ۲۲۷
 سلیمانی، حشمت ۲۳۹
 سماکیس، ال. دبلیو ۳۸۴
 سمسار، مهدی ۲۹۲، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۵۲-۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۸۳، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۳۹
 سمعی، احمد ۳۲۳، ۵۴۰، ۵۶۸
 سمعی، عبدالحسین ۴۱۲، ۵۱۱
 سمعی، مهدی ۶۱۰، ۶۱۲
 سمعی‌گیلاتی، احمد ۵۳۳
 سنجابی، کریم ۴۵۱، ۴۶۳، ۵۱۸، ۶۳۲
 سوکانو، احمد ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸
 سولیوان، ویلیام ۶۶۲، ۶۵۹
 سهرابی، محسن ۴۱۱
 سهرابی، میترا ۴۱۲
 سهرابی، یاسمن ۴۱۲
 سهیلی، علی ۴۰۴، ۴۹۴، ۴۹۵
 سیاری‌نژاد، ناصر ۲۲۷
 سیامک، عزت‌الله [سرگرد] ۱۹۳
 سیدعسکری، فرخ ۳۸۶
 سیروس، اسدالله ۲۲۷
 سیروس ← کوروش

- شوارتسکف ۲۲۴
شوکت، حمید ۲۴۰، ۲۳۳
شومان، روبرت ۸۷
شهاب، فؤاد [ژنرال، رئیس جمهور لبنان] ۲۵۸
شهابی، اکبر ۱۲۰
شهبازی ۲۲۷
شهبازی، عبدالله ۱۸۹
شهبانو — دیبا، فرح
شهنازی، عبدالحسین ۳۸
شهیدی، احمد ۵۷۱
شهیدی، خطیب [سرهنگ] ۲۰۹
شیبانی، بهمن ۲۲۷
شیبانی، حسین ۲۲۷، ۲۲۱، ۲۱۰، ۲۱۱
شیبانی، منوچهر ۸۴، ۸۶، ۸۷
شیخ الاسلام زاده، شجاع الدین ۶۲۴، ۶۳۵
شیخ بهایی، امیرحسین ۶۳۵، ۶۵۶
شیخ بهایی، رضا ۶۲۰، ۶۲۱
شیخ عالی، ناصر ۲۲۷
شیرخانی ۲۲۷
شیری، برزواد ۲۲۷
صاحب جمع ۲۲۷
صادق زاده، شایسته ۲۲۷
صادق وزیری، صارم الدین ۶۳۹
صالح، اللهیار ۲۸۴
صالحیار، غلامحسین ۸۳، ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۶۰۵، ۶۰۶، ۷۲۹، ۷۴۲
صحبت ۲۲۷
صدر [مهندس] ۲۲۷
صدر، حسن ۶۳۹
صدر، فضل الله ۳۱۴
صدر، موسی [امام] ۲۵۸
صدرعاملی، رسول ۵۸۶
صدری، بهرام ۳۸۶
صدری، جعفرقلی ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۵
صدقی، ضیاء ۶۵۶
صدقیانی، رضا ۶۲۰، ۶۳۵
صدیق اعلم، خسرو ۷۵۴
صدیقی، غلامحسین ۲۸۳
صدیقی، مهدی ۹۸
صفاری، محمدعلی [سرتیب، رئیس شهربانی] ۲۴
صفاری، رحیم ۵۵۱، ۵۵۲
صفایی ۲۲۷
صفایی، ابراهیم ۳۹۰
صمدیان پور، صمد [سپهبد] ۵۵۱، ۵۵۳
صمصام السلطنه بختیاری، نجفقلی ۱۸۴
صمغ آبادی، راجی ۳۸۳
صنعتی زاده، همایون ۲۸۵-۲۸۷، ۳۶۳
صوراسرافیل، بهروز ۸۴، ۳۳۳، ۳۳۷، ۴۵۵، ۴۵۶
صیاد، پرویز [هنرپیشه] ۳۸
ضرابی [دکتر] ۲۴۵
ضرابی [مدیرکل اداره نهم ساواک] ۳۶۲
ضیاء سبط، یوسف ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۸
طالب پور ۲۲۷
طالع، هوشنگ ۳۱۴
طالعی، جواد ۶۰۴
طالقانی ۲۲۷
طالقانی، خلیل [وزیر کشاورزی] ۳۵۴
طالقانی، محمود [آیت الله] ۲۳۱، ۶۳۸
طاهرزاده [وکیل سومکایی ها در دادگاه نظامی] ۲۰۹
طاهری [سرتیب، رئیس رکن دو ارتش] ۲۳۹
طاهری، امیر ۳۸۶، ۵۶۹
طباطبایی ۲۲۷
طباطبایی، ضیاء الدین ۴۹۰
طلوعی، محمود ۵۵۸
طوسی [دکتر] ۴۷۰
طوفانیان، حسن [ارتشبد] ۱۵، ۶۲۷، ۶۶۲
طهماسبی، خلیل ۱۰۴
طیار، رضا ۲۹۲
ظفرالدویه ۱۸۱
ظفری [خانم، عضو سندیکای نویسندگان

- مطبوعات] ۳۲۷
 ظهورالدوله، علی خان ۴۰۳
 عابدی، ایران ۳۸، ۳۳
 عابدین، محمد ۲۲۷
 عارف، عبدالرحمن [رئیس جمهور عراق] ۲۵۶
 عاقلی، باقر ۶۳۵، ۴۵۳، ۳۸۹، ۲۵۴
 عالیخانی، علینقی ۲۳، ۲۵-۲۷، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۶،
 ۲۸۸، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۴۷، ۳۹۹، ۷۵۵
 عالی نژاد، محمود ۲۲۷
 عاملی تهرانی، محمدرضا ۲۹، ۹۷، ۱۱۳، ۳۱۴،
 ۴۴۹، ۴۵۴، ۷۳۲، ۷۳۳
 عباس بن علی (س) ۳۹۴
 عباس میرزا قاجار ۴۶۷، ۵۰۰
 عبدالناصر، جمال ۱۰۵، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۴۳، ۳۴۴
 عبدلی، احمد ۳۸۵
 عدل [پروفسور] ۳۳
 عدل، حسین ۳۵۹
 عدیلی، جمشید ۳۸۳
 عرفات، یاسر (ابوعمار) ۵۴۱، ۵۴۶، ۶۴۲
 عزری، مثر ۳۴۰-۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۹، ۶۳۹، ۶۴۰،
 ۷۴۲
 عزیزی [رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار]
 ۱۷۶، ۱۷۵
 عضدی، توران ۷۶۱
 عظیم، مرتضی ۸۵-۸۷
 عظیمی [دکتر] ۴۱۶
 عظیمی، عبدالرسول ۶۰۵، ۶۰۶
 عظیمی، منوچهر ۷۵۴
 علاء، حسین ۱۰۴
 علاءالسلطنه ۱۸۴
 علایی ۷۵۶
 علایی، ناصر ۲۲۷
 علم، ابراهیم ۲۲۷
 علم، اسدالله ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۴۱، ۳۶۷،
 ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۴۹، ۵۰۴، ۵۰۸، ۵۴۴،
 ۵۶۶، ۶۶۰، ۶۶۴
 علم‌الدین، نجیب ۲۵۵
 علوی ۲۲۷
 علوی، علی ۱۲۰
 علوی، مقدم، مهدیقلی [سپهبد] ۲۴۰
 علی‌اف [مترجم] ۷۳۶، ۷۳۷
 علی بن موسی [امام، (ع)] ۲۳۶
 علیزاده ۲۲۷
 علی نژاد ۶۰۴
 عماد، سیاوش ۳۸۵، ۳۸۶
 عمادالکتاب ۱۸۰، ۱۸۴
 عمیدالسلطان ۱۸۲
 عمیدی نوری، ابوالحسن ۲۳۸
 عنایت [دکتر] ۴۱۶
 عنایت، محمود ۶۳۹
 غزال [خواننده] ۳۷۶
 غفاری، احمد ۶۲۲، ۶۲۴
 غنی، سیروس ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۶
 فاتح، مصطفی ۱۸۷، ۱۸۸
 فاروق [پادشاه مصر] ۱۰۵، ۲۷۵
 فاروقی، احمد ۴۲۵
 فاضل، جواد ۲۹۱
 فاضلی، طاهر ۲۲۷
 فاضلی تهرانی [سپهبد] ۷۳۶، ۷۳۷
 فاطمی، حسین ۲۲۳، ۲۳۴
 فاطمی، سیف‌پور ۳۰۰
 فاطمی، مشیر ۲۲۷
 فاگلمان، ادوین ۵۳
 فایت [ژنرال] ۴۷۴
 فتاحی، شاکر ۲۲۷
 فتحی‌پور ۸۷
 فخرآرایی، ناصر ۸۱
 فدرو [کارمند سفارت شوروی در تهران] ۱۷۲
 فرازمنده، تورج ۳۲۷
 فرانکلین، بنجمن ۲۸۰
 فرجی ۲۲۷
 فرح‌اندوز، فریدون ۳۸۳

- فرخزادی، بازگشا ۲۲۷
 فردوست، حسین [ارتشبد] ۱۸۵، ۱۸۸، ۶۵۵
 فردوسی، ابوالقاسم [شاعر] ۸۶
 فرمانفرما ۲۲۷
 فرمانفرمائیان، حافظ ۴۶۴
 فرمانفرمائیان، خداداد ۲۹۶
 فرمانفرمائیان، ستاره ۷۶۱
 فرمانفرمائیان، علی ۲۹۶
 فرنجیه، سلیمان ۲۵۶
 فروغی، محمدعلی ۴۹۴
 فروم، اریک ۵۱
 فروهر، ابوالقاسم ۲۵
 فروهر، بیژن ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹
 فروهر، داریوش ۹۸، ۱۰۹، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۸
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۶۱، ۴۵۱، ۵۱۸، ۵۵۴، ۶۳۲
 فروهر، غلام حسین ۱۷۵
 فرمند ۳۴۶
 فرمند [کارمند روزنامه کیهان] ۶۰۶
 فرهی، فرهنگ ۳۸۳
 فری‌پور [مدیر روزنامه صدای مردم] ۳۱۶
 فریده [از دوستان هما زاهدی] ۴۰۷
 فریور، اسماعیل ۳۱۴
 فزبودی، قهرمان ۲۲۷
 فضایی، محمد ۴۱۷
 فقیه نخجیری، حسن ۵۱۶
 فقیهی ۲۲۷
 فکری ارشاد، منوچهر ۵۴
 فلاح، احمد ۲۲۷
 فلاح، رضا ۲۵۹
 فلیچر، رجبی [سرهنک] ۱۸۹
 فوزیه [همسر اول محمدرضا پهلوی] ۱۹۱، ۳۹۹
 فولادوند، عزت‌الله ۵۵
 فولادی، حسین ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۲، ۶۳۵
 فولادی، علیرضا ۶۳۲
 فیاضی [پسرخاله ثریا جمالی] ۷۱۷
 فیاضی، منوچهر ۷۱۷
- قائم‌مقامی، سعید ۳۸۳
 قادسی [اسم مستعار محمدعلی مبشری] ←
 مبشری، محمدعلی
 قاسمی، احمد ۱۲۰
 قبادی، حسین ۱۲۰
 قراچه‌داغی، جمشید ۶۱۰
 قراگوزلو، سهراب ۲۲۷
 قربانی [سرهنک] ۲۰۹
 قره‌باغی، عباس [ارتشبد] ۵۳۳
 قره‌گزلو، مهیندخت ۷۳۲
 قریب، هرمز ۶۵۷
 قریشی، ا ۸۷
 قریشی، احمد ۵۵۰
 قشقایی، خسرو ۲۵۳
 قشقایی، داشقلی ۲۲۷
 قطبی، رضا ۵۸۷، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۳، ۷۵۴، ۷۵۹
 قمی، عباس [شیخ] ۱۸۴
 قوام، احمد ۴۹۴، ۴۹۵
 قهرمان‌زاده، کریم ۲۲۷
 قیصری ۲۲۷
 کاتوزیان، همایون ۱۸۰، ۱۸۸
 کارتر، جیمی ۵۰۷، ۵۳۳، ۵۴۹-۵۵۱، ۵۵۸، ۵۶۴
 ۵۶۸، ۶۶۱، ۷۴۳
 کاشانی، ابوالقاسم [آیت‌الله] ۲۰۸، ۶۶۳
 کاظمی، باقر ۲۸۴
 کافی، احمد [شیخ] ۵۵۲
 کالدول، ارسکین ۸۷
 کامکار شاهرودی، فریده ۳۲۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳
 ۳۵۵-۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۱-۳۷۴، ۳۷۷، ۶۳۹
 کامیابی، محمدمهدی ۲۲۷
 کانشن [مأمور سازمان سیا در ایران] ۳۲۱
 کاوآدا، ژان ماری ۴۹۹
 کاوه [سروان] ۳۷۵
 کاوه، حسینعلی ۳۴۶
 کدی، نیکی‌آر ۵۳۴
 کراس، کالین ۲۵۹

- کرافت، ژوزف ۵۵۷
 کرامی، رشید ۲۵۹
 کرایتس، میچل ۵۱۵
 کرباسچی، غلامرضا ۴۵۳، ۴۴۷
 کرنسکی، الکساندر ۲۰۲، ۲۰۱
 کریم‌نیا، مسعود ۵۱
 کریمی، احمد ۲۲۷
 کریمیان ۲۲۷
 کستلر، آرتور ۲۴۸
 کسرای، سیاوش ۸۷، ۸۵، ۸۴
 کسمایی، علی ۲۹۱
 کسمایی، علی‌اکبر ۲۹۱
 کشاورز، کریم ۴۸۵
 کشتکاران ۴۷۱
 کلالی، امیرتیمور ۱۴۴
 کلانترنازی، محمود ۲۲۷
 کلمب، کریستف ۳۹۸
 کمال [سرتپ] ۱۷۵-۱۷۳
 کمال، مصطفی [آتاتورک] ۴۹۱، ۴۹۰
 کمالی ۲۲۷
 کمالی، سامان ۷۲۰
 کمالیان ۲۲۷
 کندی، جان ۴۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۲۵۴
 کوریوزیه [معمار فرانسوی] ۸۵
 کورش [پادشاه ایران] ۵۰۲، ۲۸
 کوکی ۲۲۷
 کونل، رابن هارد ۵۴، ۵۱
 کیا، ب ۱۹۶، ۱۹۱
 کیانپور، غلامرضا ۶۳۵، ۳۵۱
 کیان، منوچهر ۲۰۹
 کیانوری، نورالدین ۱۹۴، ۱۲۰
 کیانی، منوچهر ۲۲۷
 کیسینجر، هنری ۷۵۷
 کیکاوسی ۲۲۷
 کیمیاوی، پرویز ۶۱۰
 کیو [مأمور سازمان سیا در ایران] ۲۸۵، ۲۸۴
 کیوان، مرتضی ۲۹۱
 گازیوروسکی، مارک. جی ۲۳۲-۲۲۹، ۲۰۸، ۱۱۵
 گاندی، ایندیرا ۳۹۵
 گاندی، مهاتما ۱۰۵
 گاواراس، گستا (کوستا) ۲۷۸
 گراین، ژاکلین ۶۵۸
 گرانمایه ۲۲۷
 گری، ادوارد [سر] ۴۶۴
 گلدمن [رئیس کنگره یهود] ۳۴۳
 گلسترخی، ایرج ۶۲۱، ۶۲۰
 گل‌شریفی [کارمند سفارت ایران در سوئیس] ۴۰۴
 گنجه‌ای، کمال ۶۲۴
 گنجی، منوچهر ۶۱۷
 گواهی، عبدالرحیم ۵۳۴
 گونه ۸۷
 گودرزی ۲۲۷
 گودین، ژوزف ۳۲۱، ۳۲۰، ۲۷۰
 گیلان‌شاه [سرتپ] ۱۷۵
 گیلانی، فریدون ۶۰۶
 لادین، فردوس ۲۲۷
 لاله‌زاری، ایرج ۶۱۰
 لامبراکیس، جرج. بی ۵۶۷، ۵۴۲
 لاهیجی، عبدالکریم ۶۳۲
 لطفی، مرتضی ۳۸۳
 لقائی، ستار ۶۰۶
 لقایی، عباس ۱۶۱، ۱۱۰
 لنین، ولادیمیر ایلیچ الیانوف ۲۰۲، ۱۷۲
 لوبرانی، اوری (لوری) ۳۴۲
 لورو، ادوارد ۴۹۹
 لوروریه، ژان ۴۲۵
 لوید، سلوین ۳۱۵
 لویی چهاردهم ۵۰۷، ۶۸۶، ۴۸۴، ۴۸۲
 لویس، ویلیام ۵۳۳
 له‌دین، مایکل ۵۳۳
 مارکوارت، ژوزف ۲۴۱
 مازاریک، توماس گریک ۲۰۲، ۲۰۱

- مالکی، هرمز ۵۸۹، ۵۹۷، ۶۰۴
 مالکف ۱۷۲
 ماندل ۳۶۸
 ماهوتیان [سرتیب] ۳۴۳
 مبشری، محمدعلی ۱۹۳
 مبصر، محسن [سپهد] ۱۹۳، ۱۹۴
 متقی ۲۲۷
 متولی، عبدالله ۱۸۱
 متین [مهندس] ۲۸۳
 متین، غلامحسین ۶۳۹
 متین السلطنه ثقفی، عبدالحمید ۱۸۱، ۱۸۳
 متین دفتری، هدایت‌الله ۲۸۶، ۶۳۹
 مجتهدزاده، پیروز ۳۱۶
 مجتهدی، اعظم ۷۱۷
 مجد، همایون ۳۸۳
 مجیدزاده، اصغر ۲۲۷
 مجیدی، عبدالمجید ۴۴۷، ۴۵۲، ۶۱۰-۶۱۲، ۶۳۵
 مجبعلی ۲۲۷
 محتشم ۲۲۷
 محسن [اسم مستعار محمدعلی مبشری] ←
 مبشری، محمدعلی
 محسن، سعید ۳۳۵
 محسن مجتهد (صدرالعلماء) ۱۸۱، ۱۸۴
 محمدزاده، رفعت ۱۲۰
 محمدی گیلانی، محمد [آیت‌الله] ۶۲۴
 محمودی ۲۲۷
 محمودی [اسم مستعار محمدعلی مبشری] ←
 [مبشری، محمدعلی
 محمودیان ۲۲۷
 مخبري ۲۲۷
 مدرس، حسن [آیت‌الله] ۴۷۳
 مدرس (مدرسی)، ضیاء ۸۴، ۸۷، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۶۱، ۲۰۴، ۲۲۷، ۲۵۰، ۵۶۵
 مدرسی [دکتر، دادستان تهران] ۶۲۷
 مدرسی، ابراهیم ۲۹۱
 مدرس، باقر ۲۲۷
 مدرس، جعفر ۲۲۷
 مدنی، حسین ۲۹۲
 مرتضوی ۲۲۷
 مرتضی [عضو کمیته مجازات] ۱۸۰
 مرزبان، پروانه ۴۰۳-۴۰۵، ۴۰۷، ۶۹۸، ۷۰۰
 مرزبان، رضا ۳۲۷، ۳۲۸
 مرزبان گیلانی،
 اسماعیل (مؤدب السلطنه، امین‌الملک) ۴۰۳
 مرزارد ۱۸۲
 مستوری، کیومرث ۲۲۷
 مستوفی، رضا ۱۸۲
 مستوفی، شهناز ۳۵۶-۳۵۸، ۳۶۹-۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸
 مسجدی ۲۲۷
 مسعودانصاری، احمدعلی ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۵، ۵۶۸، ۶۲۴
 مسعودی، شاهپور ۲۲۷
 مسعودی، عباس ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۴، ۴۱۶، ۵۷۰، ۵۷۱
 مسعودی، فرهاد ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۰۴-۶۰۶
 مسعودی، کاظم ۳۱۶
 مسعودی، محمدعلی ۵۷۰، ۷۲۳
 مسکوب، شاهرخ ۶۳۹
 مسکین ۲۲۷
 مشایخی [دکتر] ۴۷۳
 مشایخی، حسین ۳۷۵، ۳۷۶
 مشرقی، محمود ۵۳۳
 مشکو ۲۲۷
 مشکوه‌الممالک [عضو کمیته مجازات] ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۲
 مشیر ۲۲۷
 مصاحب، غلامحسین ۲۸۱
 مصباح‌زاده، ایرج ۶۰۶
 مصباح‌زاده، پرویز ۶۰۶

- منشی‌زاده [خاندان] ۱۸۰
منشی‌زاده، ابراهیم ۱۸۵-۱۸۰
منشی‌زاده، حسینعلی ۱۹۹، ۱۹۸
منشی‌زاده، داود ۱۱۰، ۱۵۹-۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۹،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵-۱۹۲، ۱۹۴-۲۰۰،
۲۰۳-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷،
۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۳، ۴۱۸،
۶۸۱-۷۱۹-۷۲۴
منشی‌زاده، سورن ۱۶۰
منصور [پزشک بیمارستان سینا] ۳۳
منصور، جواد ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۷۹
منصور، حسنعلی ۳۳، ۳۱۶، ۳۳۵، ۳۷۹
منصور، علی ۱۰۳
منصوری [اسم مستعار محمدعلی مبشری] ←
مبشری، محمدعلی
منصوری ۲۲۷
منصوری، پرویز ۳۷۵
منصوری، ذبیح‌الله ۲۹۱، ۲۹۲
منوچهر [همسر پروانه مرزبان] ۴۰۶، ۴۰۷
منوچهری [سروان] ۶۲۱
منوچهری، حسین ← آریانا، بهرام
موحد، محسن ۲۹۲
موحد، ه ۴۴۸، ۴۵۳
موسولینی، بنیتو ۵۳، ۵۵، ۲۴۸، ۴۹۰، ۴۹۱
موسوی [وکیل داریوش همایون] ۶۲۶
موسوی، محمدحسین ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۹
موسوی بجنوردی، حسن [آیت‌الله
العظمی] ۳۳۵
موسوی بجنوردی، کاظم ۳۳۵
موقر، مجید ۲۵۰
مولوتف ۱۷۲
مؤمنی ۲۲۷
مؤید ۲۲۷
مهاجر، مسعود ۵۲۰
مهدوی، حسین ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶
مهدوی، فریدون ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۳۵
- مصباح‌زاده، مصطفی ۳۱۶، ۳۲۶، ۴۱۶
۶۰۴-۶۰۶
مصدق، حمید ۶۳۹
مصدق، محمد ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۴۹،
۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸،
۲۱۲-۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹-۲۳۲،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۶، ۴۹۵، ۵۰۰،
۵۱۸، ۶۵۱، ۶۸۲
مطهری، مرتضی [آیت‌الله] ۶۳۷
مظفریان ۲۲۷
معتضد، خسرو ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹
معتضدی، امان‌الله ۲۲۷
معرفت ۲۲۷
معزی [بازرس محمد مصدق] ۱۷۳
معین، محمد ۱۱۴
معینی [سرلشکر] ۱۷۵
معینی، امیرناصر ۱۷۳-۱۷۵، ۲۰۹، ۲۲۷
معینیان، نصرت‌الله ۳۵۱
مفخم، ناصر ۲۹۲
مفخم، هاشم ۱۴۵
مقدادی، جهانگیر ۱۱۳، ۵۶۵
مقدس‌زاده [کارمند روزنامه اطلاعات] ۴۵۱
مقدم [مدیر اداره سوم ساواک] ۳۲۱
مقدم، خسرو ۲۲۷
مک‌کللاند، جک ۵۱۳
مکینز، آر [سر] ۴۶۲
ملانکه، بهرام ۲۵۲
ملک‌آرا، شمس ۳۷۶
ملکشاهی صابری [مهندس] ۲۲۷
ملکوتی، جمال ۱۷۶، ۲۱۷
ملکی، جمشید ۲۲۷
ملکی، محمد ۲۲۷
ممتاز، طاهر ۳۸۵
منتخب‌الدوله، محمدرضا ۱۸۱
منتسکیو ۲۱۰، ۵۹۵
منشی‌اوف، کریم‌خان ۱۸۰

- مهدیان [دکتر] ۵۵۵، ۵۵۴، ۵۲۶
 مهر، فرهنگ ۶۱۰
 مهرآئین [روزنامه‌نگار] ۳۶۴، ۳۵۵
 مهران، مجید ۴۰۵، ۴۰۴
 میانا، اوسامو ۱۹۲
 میثمی، لطف‌الله ۲۸۷
 میراحمدی، مریم ۲۰۴
 میرزایی، محسن ۵۷۱
 میرفخرایی، ناصر ۲۹۱
 میرفندرسکی ۲۲۷
 میرکمالی [کارمند وزارت اطلاعات و جهانگردی]
 ۴۵۱
 میرمحمد صادقی، حسین ۱۴۸
 میکده ۲۲۷
 میکلا آئر ۸۵، ۸۶
 میلانی، عباس ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۷، ۶۰۰
 میلر، بیل ۳۲۵
 میلر، ویلیام گرین ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۵
 میلسپو ۴۹۴
 نائینی، جلال ۶۵۶
 ناجی، رضا [سرلشکر] ۵۲۲
 نادرپور، نادر ۶۱۰
 نادرشاه افشار ۶۳۰، ۶۳۱
 ناصرالدین شاه ۱۸۰، ۳۱۴، ۶۶۳
 ناظری، نعمت‌الله ۵۹۷، ۶۰۴
 ناوارا [جاسوس انگلیسی] ۱۹۸، ۱۹۹
 ناهید [از دوستان هما زاهدی] ۴۰۵-۴۰۷
 ناهید، اسماعیل ۲۹۲
 نبوی، ابراهیم ۵۴۱، ۶۵۵
 نبوی، ایرج ۲۹۲
 نبوی، میرحسین ۲۲۸
 نبی‌پور ۲۲۸
 نجاتی، غلام‌رضا ۱۰۹، ۱۱۵، ۲۳۳
 نجفی ۶۳۰
 نجمی، ناصر ۴۵۶
 نجیب، محمد ۲۷۵
 نخشب، محمد ۱۱۴
 نراقی، احسان ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۵
 ۵۶۴، ۶۱۰، ۶۱۲، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۵۴، ۶۵۵، ۷۴۲
 نراقی، مهدی ۴۲۵
 نسودی ۲۲۸
 نصر، حسین ۵۱۳-۵۱۵، ۶۱۰، ۶۵۶، ۷۴۳، ۷۵۴
 نصیری، نعمت‌الله ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۲-۳۳۴، ۳۵۴
 ۵۱۱، ۵۴۱، ۵۵۶، ۵۶۴، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۳۱
 ۶۳۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۷۶۲
 نعمت‌اللهی، جلال ۲۹۱
 نقابت ۶۳۵
 نقاش ۷۲۰، ۷۲۱
 نقیبی، پرویز ۲۹۲
 نکونام، محمد ۲۲۸، ۷۱۹
 نواب، حسین ۱۷۰، ۱۷۱
 نواب صفوی، مجتبی ۱۱۴
 نوایی، پرویز ۲۲۸
 نوذری، حسینعلی ۵۳
 نوربخش [معاون دادسرای تهران] ۶۲۹
 نوری، فضل‌الله [آیت‌الله] ۱۸۲، ۱۸۴
 نوری، نورالدین ۲۹۲
 نوری‌زاده، علیرضا ۷۶۴
 نوری‌شاد، صادق [سرهنک] ۱۴۳
 نوشین، عبدالحسین ۱۲۰
 نهاوندی، هوشنگ ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۱۲، ۵۱۶
 ۶۱۰-۶۱۲، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۳۵
 نیجه ۴۸۵
 نیک‌بی، غلام‌رضا ۶۲۴
 نیکخواه، پرویز ۵۶۴، ۵۶۸
 نیکسون، ریچارد ۳۴۳، ۷۶۲
 نیک‌گهر، عبدالحسین ۲۷۶
 نیکخواه، فرهاد ۸۵، ۵۴۴، ۵۶۵-۵۶۸، ۵۷۰
 ۷۳۷
 واقفی، عباس ۲۹۲
 والا، عبدالله ۳۲۶

- والدهایم، کورت ۷۵۷، ۵۳۴
واله ۲۲۸
والی پور ۲۸۳
وایدا، میهالی ۸۱
وثوق، علی ۴۶۴
وثوق الدوله، حسن ۱۷۹، ۱۸۴
وثوقی [پزشک بیمارستان بانک ملی] ۳۳
وحیدی، ایرج ۶۲۰، ۶۲۱
ورشلیف ۱۷۲
ورون، لافو ۵۱۹
ورهرام، غلامرضا ۲۰۴، ۲۲۹، ۲۵۲
وزان، شفیق ۲۵۷
وزیری، هوشنگ ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۶۰۵، ۶۰۶
۶۴۶
وفا، حسین ۲۸۳
وفادار، جهانگیر ۳۸
ولکف [کارمند سفارت شوروی در تهران] ۳۶۴
ولیان، عبدالعظیم ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۳۶
ونس، سایروس ۵۵۱
هاتفی، رحمان ۶۰۶
هابرماس، بورگن ۴۹۷
هادیان، هوشنگ ۸۷، ۵۶۵
هاروارد، پیورتن جان ۲۹۷
هاشمی، منوچهر [سرتیب] ۲۲۹، ۳۷۷
هاشمی نژاد، اسماعیل ۲۲۸
هایزر، رابرت [ژنرال] ۶۶۲، ۶۶۳
هرتز، مارتین ۳۲۴، ۳۸۴
هرمزی، فرهاد ۳۸۵
هریمن، اورل ۲۲۹
هزارخانی، منوچهر ۶۳۹
هلن [زن سرشناس شهر تروا] ۸۵
همایون، ابوالحسن ۳۸، ۳۴۹
همایون، حمید (شهرام) ۳۴۹، ۶۵۲
همایون، داریوش در اکثر صفحات
همایون، ژینوس ۳۸، ۷۱۵
همایون، سیروس ۳۱، ۳۳، ۳۷-۳۹، ۴۴، ۴۵، ۵۵
- ۸۳، ۱۱۱، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۷۶، ۳۴۸، ۶۴۲، ۶۸۰،
۷۱۷-۷۱۲، ۷۱۹-۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۵
همایون، شاپور ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۷۴، ۱۱۱، ۲۲۸،
۷۱۳
همایون، عبدالحسین ۳۸
همایون، عبدالعلی ۳۸
همایون، علی ۷۱۵
همایون، محمدعلی ۳۸
همایون، نورالله ۱۹، ۳۳، ۳۷-۳۹، ۴۵، ۱۳۳،
۳۶۱، ۳۹۹، ۴۰۱، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۴۲، ۷۱۴، ۷۱۵،
۷۵۱
همایون، هوشنگ ۳۸، ۷۱۵
همایونفر [تر] ۴۶۴
همایی ۲۲۸
همدانیان [رئیس ساواک لرستان] ۴۴۵
هندرسن [سفیر آمریکا در ایران] ۴۶۲، ۴۶۳
هومن، احمد ۱۸۹
هویدا، امیرعباس ۲۹، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴،
۳۰۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۱-۳۳۳،
۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۱، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۴، ۴۴۳،
۴۴۷، ۴۴۹، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۴۱-۵۴۵، ۵۵۲،
۵۵۴-۵۵۷، ۵۶۴-۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۷، ۶۰۰، ۶۰۵،
۶۱۰، ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۶۱، ۷۶۰، ۷۶۱
هویدا، فریدون ۲۷۸، ۴۴۳، ۷۵۲
هیتلر، آدولف ۵۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹
هیل، استفن ۲۱
هیملر، هایتریش ۴۹، ۵۰
یائو [نویسنده چینی] ۲۴۱
یانگ، کوپلر ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۶۱
یحیایی [سروان] ۱۸۸
یحیایی، غلامرضا ۱۸۹
یحیوی، گلی ۳۸۳
یحیی، عبدالله ۲۲۸
یزدانی، عبدالناصر ۳۴۸
یزدانی، نجات الله ۳۴۸، ۳۴۹
یزدانی، هژبر ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۵۷

۶۳۹ یلفانی، محسن
۶۲۴ یوسفی [سرگرد]
۲۴۱ یونگه، پتریولیوس

۱۲۰ یزدی، مرتضی
یستویج [سرهنک، مأمور سازمان سیا در ایران]
۲۸۴
یگانگی، اسماعیل ۳۲۸، ۳۲۷، ۲۹۳، ۲۹۲

جایها

۳۶۲، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۶	آبادان ۲۰۷، ۲۵۰، ۳۶۳، ۴۵۰، ۵۲۶، ۵۲۰، ۷۲۰
۴۹۴، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۷۴، ۴۶۸، ۴۶۳، ۳۸۹، ۳۸۲	آبعلی ۷۲۴
۶۲۳، ۵۴۶، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۰۷، ۵۰۴، ۴۹۵	آتلانتیک ۴۸۴، ۴۸۲
۶۶۵، ۶۶۳، ۶۶۱، ۶۵۹-۶۵۷، ۶۵۳، ۶۵۰-۶۴۴	آجودانیه ۶۳۷، ۶۰۹
۷۳۱	آرامگاه مدیسی ۸۵
اتریش ۲۵۱-۲۵۳، ۵۲۰	آذربایجان ۱۴۴، ۲۴۹، ۲۶۷، ۵۴۶
اراک ۵۴۲	آذربایجان شوروی ۷۲۳
اردن ۲۵۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۹۱، ۶۶۱	آستان قدس ۴۸۰، ۶۲۰
۷۴۰	آسیا ۲۹۷، ۳۵۴، ۳۷۷
ارمنستان ۳۷۷	آفریقا ۲۷۵، ۳۷۷، ۴۹۳، ۴۹۸
اروپا ۴۳، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۵۲، ۲۸۳، ۲۹۵، ۳۰۲	آفریقای شمالی ۲۹۷
۳۶۲، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۸۲-۴۸۵، ۴۹۵، ۵۱۳، ۵۱۶	آفریقای غربی ۴۸۲
اروپای شرقی ۲۱۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۵۴، ۳۶۵	آلبیرنا [شهری در کانادا] ۵۱۳
اروپای غربی ۸۷، ۳۶۵، ۴۸۴	آکادمی علوم اجتماعی و سیاسی چین ۲۴۱
اروپای مرکزی ۴۸۴	آلمان ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰،
استانبول ۳۷	۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۰،
اسدآباد ۴۷۰	۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۵۳، ۴۶۳، ۴۶۸،
اسرائیل ۱۵، ۲۷۹، ۲۷۵، ۳۰۱-۳۰۳، ۳۲۸، ۳۳۶	۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۴، ۶۲۸، ۶۴۶، ۷۳۴
۳۳۸-۳۴۵، ۳۴۷، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۴۶، ۵۵۲	آلمان شرقی ۳۵۴، ۳۶۵
۵۷۰، ۶۲۳، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۴	آلمان فدرال ۴۴۸
اسکندریه ۳۹۵	آمریکا ۲۰، ۳۸، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۹،
اسوان ۵۵۸	۱۸۹، ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۵،
اصفهان ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۴۶، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۴۸، ۶۵۶	۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۴-۳۰۲، ۳۲۰، ۳۲۵،

بغداد ۲۲۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۰۴	۷۱۵، ۶۵۹
بلژیک ۵۴۲	اطریش ← اتریش
بلمونت [شهری در کالیفرنیا] ۵۵۶	افغانستان ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۷۰، ۵۷۹، ۶۵۰
بلوچستان ۲۵۰	افدسیه ۳۹۹
بندر انزلی ۳۵۵	الجزایر ۴۸۳
بندر شاهپور ۷۲۱	امیرآباد ۲۹، ۳۰، ۳۲
بندرعباس ۴۰۴	اندونزی ۲۸۲، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸
بندر لنگه ۳۱۴	انگلیس ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۷۹،
بنگلادش ۲۸۲	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۷،
بنیاد پهلوی ۵۶۶	۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۴-۳۰۷،
بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران ۴۴۷، ۴۵۳	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۸،
بنیاد شهبانو فرح ۵۱۴، ۵۱۷، ۶۰۹-۶۱۱، ۶۱۳	۴۰۴-۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۹۰، ۵۰۱،
۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۳	۵۲۲-۵۲۹، ۵۳۱، ۶۶۳
بنیاد فورد ۲۹۵	اوپسالا ۲۴۱
بنیاد مستضعفان ۶۲۴، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲	اورال ۴۸۲، ۴۸۴
بورگونی [منطقه‌ای در فرانسه] ۱۵۹	اورشلیم ۳۰۳، ۳۳۸
بوشهر ۳۵۶	اورنج کانتی ۶۵۱
بیت المقدس ۳۴۲	اهواز ۲۰۷، ۲۵۰، ۲۶۷، ۳۵۰
بیروت ۴۴، ۲۵۱، ۲۵۴-۲۵۸، ۶۹۲	ایالات متحده ← آمریکا
بیمارستان بانک ملی ۳۳	ایتالیا ۵۳، ۵۵، ۴۹۱، ۵۶۶
بیمارستان ۵۰۲ ارتش ۶۳۶	ایران در اکثر صفحات
بیمارستان سینا ۲۵، ۳۱، ۳۳	ایروان ۱۸۰، ۳۷۷
بیمارستان مدائن ۳۷	ایندیانا ۲۹۷
بیمارستان نجمیه ۳۳	بابلسر ۲۵۰
پادگان جمشیدیه ۶۲۲، ۶۳۱، ۶۳۳-۶۳۶	باغشاه ۲۲۴
پارک شهر ۲۹۲	باغ فردوس ۶۱۸
پاریس ۲۰، ۲۴۱، ۲۸۶، ۳۴۳، ۶۴۵	بانک ایران و ژاپن ۶۲۸
پاکستان ۳۸، ۲۴۸، ۲۹۷، ۳۰۴-۳۰۶، ۳۰۹، ۳۶۳	بانک بین‌المللی ۴۹۸
۳۶۷، ۴۹۸، ۶۲۱	بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران ۲۸۶
پتروگراد ۲۰۲	بانک عمران ۳۴۶، ۳۴۵
پرت توفیق ۳۹۵	بانک مرکزی ۶۲۶، ۶۲۹
پرتغال ۲۷۸	بانک ملی ایران ۳۸، ۸۵، ۳۴۹، ۳۶۷
پرو ۶۱۱، ۶۱۳	بحرین ۳۰۴-۳۱۶، ۴۰۴، ۴۵۳، ۷۵۳
پژوهشگاه علوم انسانی ۴۱۲، ۵۱۱	بخارا ۱۸۰
پل خواجو ۷۱۵	برلین ۱۵۹، ۱۶۰، ۶۵۱، ۷۳۴
تئاتر سعدی ۳۶۶	بریتانیا ← انگلیس

خانه سیاه [قلعه سومکا] ۱۷۸، ۲۰۴، ۶۷۸، ۷۲۲	تئاتر شهر ۶۱۰، ۶۱۳
خاورمیانه ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱	تئاتر صادقیپور ۳۶۴
۶۵۷، ۶۵۳، ۶۲۸، ۳۰۶	تبریز ۳۸، ۴۵، ۹۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۴۵۰، ۴۵۲، ۵۵۲
خراسان ۲۳۶، ۴۸۰، ۵۴۶، ۶۲۰، ۶۸۲	۵۸۵
خرمشهر ۲۵، ۳۱۴، ۴۵۰	تجریش ۱۷۳، ۱۷۴
خلیج عقبه ۳۹۱، ۷۴۰، ۷۴۱	تخت جمشید ۸۷
خلیج فارس ۳۰۴-۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۱، ۴۷۷	ترکیه ۲۴۸-۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۴۹۱، ۶۴۴
خوارو فیروزکوه ۱۸۰	تفرش ۲۵
خوزستان ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۴۶	تل آویو ۳۴۰، ۳۴۱
۷۲۲، ۷۲۰، ۷۱۹، ۶۲۰، ۵۴۲	تورنتو ۵۱۳
خوی ۳۶۷	توکیو ۴۰۴
خیابان ابن سینا ۶۲۷، ۶۲۸	تونس ۴۹۸
خیابان اقدسیه ۳۹۶	تهران در اکثر صفحات
خیابان امیرآباد ۳۶۳	جاده قدیم کرج ۵۱۸، ۶۳۲
خیابان ایران نوین ۶۲۲	جاکارتا ۲۸۰
خیابان بوذرجمهری ۸۵	جزایر قناری ۳۹۸
خیابان بهار ۶۳۶	جزیره ابوموسی ۳۱۴
خیابان پهلوی ۳۵۶	جزیره تنب بزرگ ۳۱۴
خیابان تخت جمشید ۱۷۲، ۶۳۶	جزیره تنب کوچک ۳۱۴
خیابان خانقاه ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۳۹	جزیره موریس ۴۹۳
خیابان سعدی ۳۰۴	جولان ۳۰۳
خیابان سهیل ۱۷۲	جهرم ۵۵۲
خیابان شاه ۳۴۸، ۳۷۸	چاپخانه آیندگان ۳۶۹، ۳۷۱
خیابان شاه آباد ۸۵، ۷۱۸	چاپخانه افست ۲۸۱
خیابان شاهپور ۸۵	چاپخانه امیدنو ۳۴۷، ۳۴۸
خیابان شاهرضا ۳۷	چاپخانه سکه ۳۲۹
خیابان شاهین ۳۵۶	چاپخانه کیهان ۱۱۳
خیابان شلینگ اشتراسه ۱۹۹	چاپخانه یادگار ۳۴۸
خیابان شیراز ۳۹۱	چکسلواکی ۲۰۲
خیابان صبای جنوبی ۳۷	چهارراه قوام السلطنه ۱۶۹، ۱۷۲
خیابان عباس آباد ۴۱۶	چهارراه کالج ۲۹
خیابان فاطمی ۶۲۲	چهارراه گیتی ۳۷۸
خیابان فردوسی ۲۸۵	چهارراه مخبرالدوله ۸۵
خیابان فروردین ۳۴۸، ۳۷۱	چین ۲۴۰، ۳۶۳، ۴۸۴
خیابان کاخ ۱۶۰	حصارک نیاوران ۳۹۹، ۷۴۸
خیابان گلستان ۳۹۶، ۳۹۹	حمام فین کاشان ۴۶۹

دانشگاه صنعتی امیرکبیر ۶۱۷	خیابان لاله زار نو ۳۶۴
دانشگاه فرح پهلوی ۵۱۶، ۵۱۵	خیابان مستوفی ۳۵۵
دانشگاه فردوسی ۲۰۴	خیابان منوچهری ۱۷۰
دانشگاه کلمبیا ۶۲۸	خیابان نادری ۳۲۳، ۱۷۱، ۱۷۰
دانشگاه مونیخ ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹	خیابان ناصر خسرو ۳۴۸
دانشگاه وین ۳۶۸	دادرسی ارتش ۳۶۲، ۳۶۳
دانشگاه هاروارد ۱۵، ۲۹۳-۲۹۹، ۳۰۴، ۳۱۹	دادستانی انقلاب ۶۴۰-۶۴۴
۳۲۵، ۳۳۶، ۵۱۴، ۶۹۲	دادرسی تهران ۱۶۹، ۱۷۳، ۶۲۹
دانشگاه دیژون [اونیورسیتیه دیژون] ۱۵۹	دادگاه انقلاب اسلامی ۲۹
دبستان اقدسیه ۱۹	دادگستری ۲۵، ۱۱۰
دبستان پروانه ۳۶۶	دادگستری پاریس ۵۱۹
دبستان ترغیب ۱۹	دارالوکاله فخر ۸۵
دبستان جمشید جم ۳۶۶	دارایی بندرعباس ۲۵۰
دبستان دانش ۳۸	داکا ۲۸۰
دبستان سادات ۳۶۶	دامغان ۱۸۴
دبستان فیروزکوهی ۲۹۲	دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۳، ۱۴۰
دبستان البرز ۲۰، ۸۳	دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
دبستان فردوسی تبریز ۳۶۷	۵۱۵، ۵۱۴
دبستان فیروزبهرام ۳۶۶	دانشکده افسری تبریز ۴۵
دبستان دارالفنون ۴۰۳، ۵۷۰	دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران ۸۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۰، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۷۳
دبستان دارایی ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۳۶۶	۲۸۵، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۶۵
دبستان نظام ۱۵۹، ۱۹۸، ۱۹۹	دانشکده داروسازی دانشگاه تهران ۳۶۳
دریند ۶۴	دانشکده علوم انسانی تولوز ۳۶۵
دروازه براندنبورگ ۷۳۴	دانشگاه اسکندریه ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹
دروازه دولت ۲۳۴	دانشگاه ام آی تی ۵۱۴
دریای عمان ۴۷۷	دانشگاه اورشلیم ۳۴۱
دژبان مرکز ۶۳۵	دانشگاه برلین ۱۶۰
دفتر نمایندگی اسرائیل در تهران ۳۴۲، ۳۴۵	دانشگاه بوعلی همدان ۳۹۱
۴۶۴، ۳۴۹	دانشگاه پرینستون ۲۸۶، ۲۹۹، ۴۶۱
دوبی ۴۰۴	دانشگاه تهران ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۴۱
دهلی ۵۱۶	۱۴۳، ۲۷۴، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۵۵، ۵۱۵، ۵۱۶
دیرقمر [روستایی در لبنان] ۲۵۶	۵۶۷، ۶۱۵
دیوان دادرسی دارایی ۱۴۰، ۱۴۵	دانشگاه شهید بهشتی ۲۰۴
دیوان محاسبات ۱۹	دانشگاه شیکاگو ۵۱۵
رباط [بایتخت مراکش] ۳۷۷	دانشگاه صنعتی آریامهر ۵۱۴، ۶۱۶
رستوران استریا باواریا ۱۹۹	

- رستوران یاس ۴۱۶
 رشت ۳۰۰، ۱۸۴
 رضائیه ۳۱۴، ۳۰۰
 رم ۵۶۶، ۵۱۴، ۲۳۶، ۱۱۲
 روداردن ۳۰۳
 رودسر ۳۱۴
 روسیه — شوروی
 ژنیر ۴۹۸
 زندان اوین ۶۴۲، ۵۴۱
 زندان باغ شاه ۱۹۸
 زندان دادگستری ۲۰۷
 زندان دژبان مرکز ۶۳۱، ۶۲۲، ۶۲۱، ۲۳۴، ۲۱۷
 ۶۳۳، ۷۶۴، ۷۶۵
 زندان روسها ۱۸۲
 زندان شهربانی ۲۰۵-۲۰۳، ۲۷
 زندان قزل قلعه ۲۵۹
 زندان قصر ۶۶۲، ۶۳۶، ۵۸۷، ۱۲۰، ۱۰۳
 ژاپن ۷۴۷، ۵۳
 ژنو ۴۰۳، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۳
 سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) ۲۳۰، ۲۲۹، ۱۱۵
 ۲۳۲، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۰۰-۳۰۲
 ۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۶۱، ۳۶۳
 ۵۵۲، ۶۴۰، ۶۴۲
 سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در اکثر صفحات
 سازمان اقدامات تأمینی و تربیتی زندانیان ۲۹
 سازمان امور اداری و استخدامی کشور ۵۰۱
 سازمان اوقاف ۶۲۱، ۳۷۱
 سازمان بازرسی شاهنشاهی ۵۰۱
 سازمان بازرسی کل کشور ۵۱۶
 سازمان برنامه ۶۳۵
 سازمان تدارکات کل کشور ۲۷۲
 سازمان تربیت بدنی ۶۶۰
 سازمان جلب سیاحان ۵۱۳، ۵۱۲
 سازمان خدمات بازرگانی و تولیدی ۳۸۵
 سازمان زنان ایران ۴۱۱، ۳۹۰، ۸۱
- سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ۵۶۶
 سازمان فاکوپا ۳۸۵
 سازمان مسکن ۵۷۶، ۵۷۵، ۳۸۹
 سازمان ملل متحد ۳۱۴، ۳۱۳
 سالن دوازده هزار نفری مجموعه ورزشی آریامهر
 ۵۶۸، ۵۴۵، ۴۴۶
 سالن موسیقی المپیا ۳۴۳
 سانفرانسیسکو ۴۰۴
 ساوث بند [شهری در ایالت ایندیانا] ۲۹۷
 سبزوار ۲۹
 ستاد ارتش ۶۱۹، ۵۵۲، ۵۳۳
 سریند ۶۴
 سرخه حصار ۲۶
 سد اسوان ۲۷۵
 سد همدان ۱۹۱
 سفارت آمریکا در تهران ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۶
 ۲۸۷، ۲۹۴، ۳۲۴، ۳۶۵، ۳۸۴، ۵۱۸، ۵۴۲، ۵۶۷
 ۶۳۱، ۶۳۹
 سفارت انگلیس در تهران ۱۸۸، ۲۸۵، ۳۵۸، ۳۵۹
 ۳۶۵
 سفارت ایران در عراق ۴۰۴، ۵۴۴
 سفارت ایران در لندن ۴۰۴
 سفارت شوروی در تهران ۱۷۰-۱۷۲، ۳۶۳، ۳۶۴
 سفارت مجارستان در تهران ۲۵۱
 سفارت هلند در تهران ۴۸۹
 سمنان ۱۸۴
 سنگاپور ۴۹۸، ۶۶۱
 سوئد ۲۴۱، ۲۵
 سودان ۴۹۸
 سوریه ۲۵۴، ۳۰۳، ۳۳۸، ۴۹۸
 سوئیس ۲۵، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۸۹، ۴۱۱
 سیبری ۴۸۴
 سینما آستارا ۳۷۵
 سینما رکس آبادان ۵۲۶، ۵۲۵، ۶۰۱
 شارجه ۳۰۷
 شاهرود ۱۷۵

عراق. ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۵-۲۵۸، ۲۷۹، ۳۰۴	شاهی ۲۴
۳۰۵، ۳۳۸، ۵۴۲، ۶۵۰، ۶۶۳	شرکت آلوم پارس ۳۸۶
عربستان سعودی ۳۰۶، ۳۰۷، ۵۵۸	شرکت انتشاراتی یونیورسال ۵۱۷
عکاسی لوس آنجلس ۱۷۰	شرکت ایران جان ایر ۳۸۶
عمان ۶۶۱	شرکت تبلیغاتی ایده ۳۸۵
غار و فشافویه ۱۸۰، ۱۸۲	شرکت تبلیغاتی سینه ۳۸۵
فارس ۵۴۲، ۶۲۰	شرکت تبلیغاتی مدیا ۳۹۱، ۳۸۶
فرانسه ۲۹، ۸۵، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۵۶، ۲۹۵	شرکت خدمات عمومی و نمایشگاهی ۳۸۵
۳۶۵، ۳۶۸، ۴۷۴، ۴۸۲-۴۸۶، ۶۲۸، ۶۴۴، ۶۵۴	شرکت خواجهوی ۶۵۶
۶۵۵	شرکت ساختمانی مهستان ۶۵۴
فرانکفورت ۳۹۶	شرکت سهامی سازمان آگهی ها ۳۸۵
فرودگاه بیروت ۲۵۵	شرکت سینکالر ۴۹۴
فرودگاه مهرآباد ۵۳۲	شرکت شیلات ایران و شوروی ۱۷۵
فلسطین ۱۹۹، ۳۳۹، ۳۴۲	شرکت کاسپین ۳۸۵
قاهره ۲۸۰، ۳۹۵	شرکت مطبوعاتی یادگاران ۶۲۴
قبرس ۳۰۵، ۳۰۹	شرکت مک کللاند و استوارت ۵۱۳، ۵۱۶
قدس ۳۴۲، ۳۴۳	شرکت ملی نفت ایران ۲۵، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۵۱
قزوين ۱۳۴، ۳۵۵، ۴۸۴	۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۴۵۲
قم ۱۸۴، ۳۱۴، ۴۴۹، ۵۱۷، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۳۳	شرکت نفت انگلیس ۱۲۰، ۲۲۸
۵۳۵، ۵۳۹-۵۴۱، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۳، ۶۳۸	شرکت هیکو ۳۸۶
کاخ الیزه ۴۸۴، ۴۸۵	شرکت هواپیمایی الشرق الأوسط ۲۵۵
کاخ سعدآباد ۲۲۳، ۶۱۰، ۶۶۱	شرم الشیخ ۳۰۳
کاخ سفید ۴۱۰، ۴۶۱، ۶۶۳	شمیران ۶۴، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۹
کاخ کوملین ۱۱۲	شوروی ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۸۴، ۱۱۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵
کاخ نیاوران ۴۱۶	۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۰
کارخانه کاغذ پارس ۶۳۷	۲۴۱، ۲۴۹، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۵
کارخانه کاغذسازی شمال ۶۵۴	۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۷، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۸
کارخانه مسلسل سازی ۱۹۹	۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۴، ۷۳۶، ۷۳۷
کاروانسرا سنگی ۵۱۸، ۶۳۲	شوف جبل لبنان ۲۵۶
کالیج آمریکایی ها در بیروت ۴۴	شیان [منطقه ای در تهران] ۶۳۶
کالیفرنیا ۱۹۴، ۵۵۶، ۶۵۱، ۶۴۵	شیراز ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۱
کان [شهری در فرانسه] ۶۵۵	شیکاگو ۴۰۴
کانادا ۵۱۳	صاحبقرانیه ۳۹۶، ۳۹۹
کانال سوئز ۲۷۵، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۹۵	صحرای سینا ۳۰۳
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ۳۹۰	طرود [روستایی از توابع شاهرود] ۱۷۵
۳۹۱، ۶۶۱	عثمانی ۲۵۰، ۴۷۰

- کتابخانه ایران ۳۰۳
کتابخانه پهلوی ۵۱۵
گت دور [ناحیه‌ای در فرانسه] ۱۵۹
کجور [از توابع مازندران] ۲۲۹
کراچی ۴۶۳، ۳۶۳
کرج ۳۶۱
کردستان ۲۴۹
کرمان ۷۲۴، ۷۱۹، ۲۸۵، ۲۵۰، ۱۸۰
کرمانشاه ۶۵۹، ۲۴۹
کشمیر ۳۰۹، ۳۰۵
کلات نادری ۱۸۴
کلارستان [از توابع مازندران] ۲۲۹
کلن ۶۵۱، ۶۴۶
کلوب شاهنشاهی ۶۲۱
کمبریج ۲۹۷
کمیته المپیک ۶۲۱
کنگره آمریکا ۴۱۰
کنیا ۱۹۹
کوت‌العماره ۲۵۰
کوچه نکیه دولت ۸۵
کوچه خدابنده‌لوها ۳۴۸
کوچه خلخالی ۳۹۱
کوچه دانش ۳۴۸
کوچه میرهادی ۳۵۶
کوچه ناودانک ۱۷۴
کوچه نیایی ۲۹
کویت ۳۱۰، ۳۰۷
کویر ایران ۵۲۰
گچساران ۳۴۶
گمرک آبادان ۲۴۹
گمرک بندرلنگه ۲۵۰
گمرک بوشهر ۲۵۰
گمرک مازندران ۲۵۰
گورستان ظهیرالدوله ۴۰۳
لاله‌زار ۳۸۹
لانگ آیلند [منطقه‌ای در نیویورک] ۶۵۰
- لاهور ۲۸۰
لبنان ۶۹۲، ۲۵۹-۲۵۵، ۲۵۱، ۴۴
لرستان ۶۲۰، ۲۴۹
لندن ۲۲۹، ۲۲۵-۲۲۳، ۲۰۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۳۹
۲۵۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۹، ۳۶۸
۴۰۴، ۴۱۸، ۴۶۳، ۵۱۴
لوس‌آنجلس ۶۵۱، ۶۴۶، ۶۴۵، ۳۴۱
لهستان ۲۶۶
لیبی ۶۵۳، ۵۲۴
مازندران ۷۵۸، ۲۵۰، ۲۲۹
ماساچوست ۲۹۷
مالزی ۷۳۰، ۲۹۷
مجمع پتروشیمی ایران و سنگال ۶۶۱
مجلس سنا ۴۴۲، ۴۴۱، ۳۹۹، ۲۱۵، ۱۰۴، ۲۵
۵۷۰، ۶۶۱، ۶۵۶، ۷۲۶
مجلس شورای ملی ۱۰۳، ۳۸، ۲۹، ۲۵، ۱۹
۱۰۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵
۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۳
۴۷۴، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۴۲، ۵۷۰، ۵۸۵، ۵۹۴، ۶۲۱
۶۶۱، ۶۴۷
مجموعه ورزشی آریامهر ۴۴۶
محله تهران‌پارس ۳۵۶
محله چاله هرز ۳۵۵
محله حسین‌آباد ۶۳۶
محله شهرآرا ۳۶۲، ۳۵۵، ۳۴۸
محله لاله‌زار نو ۳۷
محله یوسف‌آباد ۶۲۸، ۶۲۷، ۵۶۵، ۳۵۵
مدرسه پدی آمریکا ۵۱۴
مدرسه عالی علوم آفریقایی و آسیایی دانشگاه
لندن ۶۴۶
مرکز آرشیو اخبار و اطلاعات رادیو و تلویزیون ملی
ایران ۴۴۶، ۴۲۵
مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۵۱۳-۵۱۶،
۵۵۳، ۵۷۶، ۵۸۴، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۶، ۶۲۳، ۶۲۳
۶۲۴، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۷
مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ۳۱

میدان توپخانه ۱۸۴	۲۵۱، ۲۷۰، ۲۸۱
میدان زاله ۶۱۳	مرکز تحقیقات رسانه‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۶۴۶
میدان فردوسی ۲۹	مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۵۴۶
میدان مخیرالدوله ۲۲۳	مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشگاه تهران ۴۶۴
میسوری [ایالتی در آمریکا] ۵۱۵	مسجد شاه ۱۰۴
نیپال ۴۱۰	مسجد هدایت ۲۳۱
نجف ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۹، ۵۶۴	مسقط ۳۰۷
نور [از توابع مازندران] ۲۲۹	مسکو ۴۸۳
نهاوند ۱۹۷	مشهد ۲۰۴، ۲۳۶-۲۳۸، ۵۲۱
نیاوران ۳۹۹	مصر ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۰۶
نیویورک ۴۰۱، ۴۴۷، ۶۵۰	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۹۵، ۴۷۰، ۴۹۸، ۵۵۸
واشنگتن ۱۰۳، ۳۴۳، ۴۱۰، ۴۶۱، ۴۸۳، ۴۳۱	۶۳۳، ۷۵۴
۶۵۱، ۶۴۷	مغرب (مراکش) ۳۷۷، ۴۹۸
وایت هال ۴۶۲	مکزیک ۶۱۱، ۶۱۳
ورشو ۲۶۶	موزه فرش ۶۱۰
ورونا ۵۱۵	موزه کرمان ۶۱۰، ۶۱۳
وزارت آموزش و پرورش ۵۱۷، ۶۱۶	موزه نگارستان ۶۱۰
وزارت ارشاد ملی ۵۱۶	موزه هنرهای معاصر ۶۱۰
وزارت اطلاعات مغرب ۳۷۷	مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی — مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
وزارت اطلاعات و جهانگردی ۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱	مؤسسه تبلیغاتی و مطبوعاتی آژانس مهر ۸۵
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۷۹	مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه ۱۲۰، ۱۹۵
۳۸۱-۳۸۳، ۴۰۹، ۴۱۶، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۱-۵۱۸	مؤسسه فرانکلین ۱۵، ۱۱۰، ۲۷۹-۲۸۳، ۲۸۵-
۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۹	۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰-۳۰۲، ۳۱۹، ۳۲۵
۵۷۵-۵۷۷، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۸-۶۰۶، ۶۱۰	۳۲۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۳، ۶۳۹، ۷۳۳
۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۰	مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در اکثر صفحات
وزارت امور اقتصادی و دارایی ۱۹، ۲۵، ۳۸	مؤسسه مطالعات خاورمیانه ۶۲۸
۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۸، ۲۷۲، ۲۷۷	مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ۱۸۶
۲۸۸، ۲۹۴، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۸۸	مؤسسه نشریات دوج ترلاک ۱۵۹
۶۹۲، ۷۲۵	مونینخ ۱۶۰، ۱۹۹، ۲۴۰
وزارت امور خارجه ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۷، ۴۰۴، ۴۴۷	مهاباد ۲۹، ۳۱۴
وزارت بازرگانی ۳۶۷	میدان بهارستان ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۷۵، ۴۴۲
وزارت جنگ ۲۳۵	میدان تجریش ۳۷۵
وزارت خارجه آمریکا ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۵، ۴۶۱-	
۴۶۳، ۵۱۸، ۶۳۱	
وزارت خارجه اسرائیل ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵	
وزارت خارجه انگلیس ۳۱۲، ۳۵۹، ۴۶۲	

هامبورگ ۶۴۷	وزارت خارجه شوروی ۱۷۱، ۱۷۰
هتل تهران پالاس ۷۵۶	وزارت دادگستری ۶۰۳، ۵۱۶
هتل دان تل آویو ۳۴۱	وزارت دربار ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۷، ۵۳۵، ۲۲۴، ۱۸۹
هتل مرمر ۳۶۴	۵۷۰، ۵۶۹، ۵۵۶
هتل هیلتون ۷۵۷	وزارت دفاع آمریکا ۶۶۳
همدان ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۹۰، ۳۶۵، ۳۵۶	وزارت دفاع ملی ۲۳۵، ۱۷۰
هند ۸۷، ۱۹۹، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۲، ۲۸۶، ۳۹۴	وزارت علوم و آموزش عالی ۶۱۵
۳۹۵، ۳۹۸، ۴۹۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۶۳۱، ۶۹۴	وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۶۴۷
هنرستان صنعتی همدان ۴۰۸	وزارت فرهنگ و هنر ۴۰۹
هنگ کنگ ۳۸۳	وزارت کار ۳۶۷
هواپیمایی ملی ایران ۶۲۱	وزارت کشور ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۳، ۲۴
یزد ۵۵۲، ۱۸۰	۳۴۸، ۲۹۲، ۲۷۹، ۲۴۰
یمن ۳۰۶	وزارت مسکن و شهرسازی ۴۰۹
یوگسلاوی ۲۴۷	ویتنام ۳۴۴
یونان ۲۷۸، ۱۱۲	وین ۲۵۲

کتابها، نشریات، رسانه‌ها

- آمریکا در بند [کتاب] ۵۴۳
 آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران (مذاکرات شورای امنیت ملی ۹ و ۱۳/۷/۱۳۵۷) [کتاب] ۶۱۶
 ارتش تاریکی [کتاب] ۱۹۱
 از سیدضیاء تا بازرگان [کتاب] ۴۵۶
 از کاخ شاه تا زندان اوین [کتاب] ۶۵۵، ۶۵۴
 اساسنامه حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) [کتاب] ۱۶۹، ۱۶۲
 اسرار تاریخی کمیته مجازات [کتاب] ۱۸۳
 اسرار قتل و زندگانی شگفت‌انگیز سیهید تیمور بختیار [کتاب] ۲۵۹، ۲۴۱
 اسناد لانه جاسوسی [کتاب] ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۲۵، ۵۱۸، ۵۴۲، ۶۳۱
 اسنادی از احزاب سیاسی در ایران (۱۳۴۰-۱۳۲۰ ه.ش) [کتاب] ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۳۹
 اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران [کتاب] ۴۶۴
 اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی [کتاب] ۵۳۳
 اقتصاد برق [کتاب] ۲۶۰
 امید من برای آمریکا [کتاب] ۳۶۷
 امیدها و ناامیدی‌ها [کتاب] ۴۶۳
- انتشارات آبنوس ۶۴۵، ۲۰
 انتشارات آبی ۵۳۵
 انتشارات آتیه ۳۲۰
 انتشارات آسیا ۱۰۴
 انتشارات آشتیانی ۵۳۳
 انتشارات آگاه ۲۷۵
 انتشارات اختران ۳۲۰
 انتشارات ادیب ۱۸۴
 انتشارات ارس ۲۲۹
 انتشارات اطلاعات ۴۴۳، ۲۷۸، ۱۲۰
 انتشارات امیرکبیر ۴۴۸، ۴۲۵، ۲۸۰، ۱۸۰، ۱۱۴
 انتشارات انتشار ۲۳۳، ۱۱۵، ۱۰۹
 انتشارات اندیشه‌های نوین ۵۱
 انتشارات ایران ۸۱
 انتشارات ایران‌زمین ۲۵۹
 انتشارات ایران و جهان ۳۱، ۲۰
 انتشارات بزرگمهر ۳۱۴، ۲۹۹
 انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۲۴۱
 انتشارات بهجت ۲۴۵، ۸۴
 انتشارات پرس‌اجنت ۳۶۶، ۸۳
 انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی ۴۸
 انتشارات پکا ۴۱۸
 انتشارات تفکر ۵۱۷

- انتشارات توس ۵۴
 انتشارات جامعه ایرانیان ۶۵۵،۵۴۱
 انتشارات جامی ۵۸۷
 انتشارات جبهه ملیون ایران ۴۶۳
 انتشارات جنبش ۵۹۴
 انتشارات چاپخش ۲۱
 انتشارات حزب پان‌ایرانیم ۱۴۷
 انتشارات خوارزمی ۵۵
 انتشارات رسا ۶۵۴،۱۸۰،۲۴
 انتشارات روایت ۳۲۳
 انتشارات روزنگار ۴۰۳
 انتشارات زوار ۴۰۳،۱۸۰
 انتشارات زیبا ۶۵۶
 انتشارات ژن ۲۴۱
 انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۷۱
 انتشارات سخن ۴۷۲
 انتشارات سروش ۵۲۱،۴۵۴
 انتشارات شبابویز ۵۴۰
 انتشارات طرح نو ۳۴۲،۲۷۶
 انتشارات عطایی ۵۶۳،۱۵۹،۹۸
 انتشارات علم ۵۵۸
 انتشارات علمی ۳۹۰
 انتشارات فاخته ۶۲۴
 انتشارات فرانکلین ۲۸۰
 انتشارات فردوسی ۱۸۳
 انتشارات فرهنگ ایران زمین ۲۱۵
 انتشارات فرهنگ سومکا ۱۹۸،۱۹۵
 انتشارات قلم ۵۳۴
 انتشارات کتاب (نشر کتاب) ۱۹۴
 انتشارات کتابخانه پهلوی ۲۵۷،۱۰۴
 انتشارات کتابسرا ۵۴۳،۳۸
 انتشارات کیهان ۳۷۷،۸۳،۱۹
 انتشارات گستره (نشر گستره) ۵۳
 انتشارات گفتار (نشر گفتار) ۴۵۳،۲۵۴،۱۲۱
 انتشارات مدرس ۳۳۵
- انتشارات مرکز ۵۵
 انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات ۲۰
 انتشارات مرکز ترجمه و نشر کتاب ۱۹۱
 انتشارات مروارید ۴۸۵
 انتشارات معین ۳۱۴
 انتشارات ناشر (نشر ناشر) ۵۳۳
 انتشارات نامک ۲۹۳،۸۵
 انتشارات نی (نشر نی) ۵۳۳،۴۰۴
 انتشارات نیلوفر ۲۳۲
 انتشارات هفته ۵۴۳
 انتشارات همشهری ۴۲
 انقلاب کوبا [کتاب] ۲۶۰
 انقلاب مصر [کتاب] ۲۶۰
 انقلاب هند [کتاب] ۲۶۰
 ایران بر ضد شاه [کتاب] ۴۲۵
 ایران پل فیروزه [کتاب] ۵۱۵،۵۱۴،۵۱۲
 ایران در اشغال متفقین [کتاب] ۲۴
 ایران در جنگ بزرگ [کتاب] ۱۸۴
 ایران در عصر پهلوی [کتاب] ۴۱۸،۱۸۹
 ایران عناصر سرنوشت [کتاب] ۵۱۶،۵۱۵
 این ملت من است، تاریخ یهودیان [کتاب] ۳۴۳
 برای هرچیز فصلی [کتاب] ۵۱۳
 بر فراز خلیج فارس، خاطرات محسن نجات‌حسینی، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق ایران [کتاب] ۴۰۴
 بیهیورسیم (رفتارگرایی) تاریخی [کتاب] ۲۶۰
 پژوهش، نقدی بر کتاب: «خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست» و: گزیده‌هایی از یادمانده‌های نویسنده [کتاب] ۱۹۴
 پیکار با اهرمن [کتاب] ۱۹۶،۱۹۵
 تاریخچه کشورهای آمریکای لاتین [کتاب] ۲۶۰
 تاریخ روزنامه‌نگاران [کتاب] ۳۶۵
 تاریخ سی ساله ایران [کتاب] ۱۹۲
 تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران [کتاب] ۱۸۰

- تاریخ معاصر ایران [کتاب] ۱۸۱، ۱۵۹، ۹۸
 تاریخ معاصر ایران [فصلنامه] ۲۵۶، ۲۵۷، ۴۰۴، ۵۵۰
- تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران
 (مجموعه برنامه داستان انقلاب از رادیو
 بی‌بی‌سی) [کتاب] ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۵۰
 تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز تا
 امروز [کتاب] ۴۶۴
- تصمیم شوم جمعه خونین [کتاب] ۵۵۳
 تقریرات مصدق در زندان [کتاب] ۲۱۵
 تقویم تاریخ انقلاب اسلامی [کتاب] ۴۵۴، ۵۲۱،
 ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۸۶
- تلویزیون ای. بی. سی ۵۰۶
 تلویزیون فرانسه ۴۹۹
- توتالیتاریسم (سلطه‌گرایی) [کتاب] ۴۸، ۴۹
 جامعه باز و دشمنان آن [کتاب] ۵۵
 جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای
 ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [کتاب] ۱۰۹
- جنگ جهانی در ایران [کتاب] ۳۶۷
 جنگ قدرتها در ایران [کتاب] ۵۳۳
 جهانداری پارسها [کتاب] ۲۴۱
 چگونه امپراتوری بریتانیا به زوال گرایید [کتاب]
 ۲۶۰، ۲۵۹
- چهار فصل در تفنن تاریخ [کتاب] ۴۶۴
 چهره مطبوعات معاصر [کتاب] ۸۳، ۳۶۶-۳۶۸،
 ۵۶۵، ۵۶۶
- چهره‌های آشنا [کتاب] ۱۹، ۸۳، ۲۹۳
 چهره‌های موسیقی ایران [کتاب] ۳۸
 چهره‌هایی در خاک [کتاب] ۴۰۳
- حزب فراگیرنده ملت ایران (رستاخیز) [کتاب]
 ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۵
- حزبی برای اکنون و آینده ایران [کتاب] ۶۵۱
 خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان [کتاب] ۶۵۶،
 ۶۶۲
- خاطرات ایدن [کتاب] ۳۶۷
 خاطرات ترشکوا [کتاب] ۳۶۷
- خاطرات سیاسی [کتاب] ۱۲۱
 خاطرات شعبان جعفری [کتاب] ۵۳۵
 خاطرات لاهوتی [کتاب] ۲۳۲
- خاطرات نخستین سپهبد ایران [کتاب] ۴۹۳
 خاطرات نورالدین کیانوری [کتاب] ۱۲۰، ۱۹۵
 خاطره‌های جنگ دوم جهانی [کتاب] ۴۸۱، ۴۸۵
 خبرگزاری آسوشیتدپرس ۵۲۳
 خبرگزاری آلمان ۵۸۶
 خبرگزاری پارس ۳۶۶، ۵۸۶، ۶۳۸
 خبرگزاری رادیو و تلویزیون ملی ایران ۳۶۷،
 ۳۸۳
- خبرگزاری رویتر ۵۷۱
 خبرگزاری فرانسه ۱۹۷، ۳۱۰، ۵۲۱
 خبرگزاری هاواس ۵۷۱
 خبرگزاری یونایتدپرس ۴۵۴، ۵۲۲
 خدایان و مردم [کتاب] ۲۶۰
 خدمتگزار تخت طاووس [کتاب] ۵۲۲، ۵۲۳،
 ۵۳۴، ۶۳۵
- داریوش همایون به روایت اسناد ساواک
 [کتاب] در اکثر صفحات
 داریوش یکم پادشاه پارسها [کتاب] ۲۴۱
 داستان انقلاب [کتاب] ۵۵۸
 داوری، سخنی در کارنامه ساواک [کتاب] ۲۲۹
 دایرةالمعارف فارسی [کتاب] ۲۸۱
 درایتالیا [کتاب] ۵۱۳
 درباره مأموریت به اندونزی [کتاب] ۲۶۰
 در بدر در پی بهشت [کتاب] ۱۹۷-۱۹۹
 در خشت‌خام: گفتگو با احسان‌نراقی
 [کتاب] ۶۵۵، ۶۵۶، ۵۴۱
- دفترهای انقلاب [کتاب] ۵۹۴
 دفترهای سیاسی جنبش [کتاب] ۵۹۴
 دو سال آخر، رفرم تا انقلاب [کتاب] ۴۴۸، ۴۵۳
 دیروز و فردا، سه گفتار درباره ایران انقلابی [کتاب]
 ۳۸۲، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۴۵،
 ۶۵۲، ۶۵۷، ۶۵۹-۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴
- دیوان حافظ [کتاب] ۸۵

- ذغال چون یک منبع انرژی [کتاب] ۲۶۰
 رادیو آلمان ۱۹۰
 رادیو آمریکا ۶۴۷
 رادیو اسرائیل ۶۴۹، ۶۴۲
 رادیو برلین ۱۹۱، ۱۹۰
 رادیو بی.بی.سی ۶۴۸، ۵۳۸، ۴۹۹، ۲۸۵، ۱۹۰
 رادیو تهران ۲۲۴
 رادیو صدای ایران ۶۴۹، ۵۶۷
 رادیو لندن ۵۸۶
 رادیو و تلویزیون بغداد ۲۴۱
 رادیو و تلویزیون ملی ایران ۳۸۳، ۳۷۹، ۳۶۷، ۳۸۳
 ۵۹۳، ۵۸۶
 راهنمای کلوب‌های روتاری ایران [کتاب] ۳۶۸
 روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۸ [کتاب] ۳۷۷
 روانشناسی اجتماعی ملت ایران [کتاب] ۲۶۰
 روزشمار تاریخ ایران، از مشروطه تا انقلاب
 اسلامی [کتاب] ۴۵۳، ۲۵۴
 روزنامه آژنگ ۳۱۶
 روزنامه آفتاب شرق خراسان ۳۶۳
 روزنامه آیندگان در اکثر صفحات
 روزنامه اطلاعات در اکثر صفحات
 روزنامه اقدام ۵۷۰
 روزنامه الرأی العام ۳۱۰
 روزنامه المصری ۱۹۷
 روزنامه ایران ۵۷۰
 روزنامه ایل جورناله ۶۵۷
 روزنامه باختر امروز ۲۳۴
 روزنامه بورس ۶۰۶
 روزنامه پرچم اسلام ۲۹۱
 روزنامه پرورش ۲۹۱
 روزنامه پست تهران ۷۲۳
 روزنامه پیغام امروز ۶۰۶، ۶۰۵
 روزنامه تایمز ۳۱۰
 روزنامه جمهوری اسلامی ۵۳۶
 روزنامه خاک و خون ۹۷، ۲۶
 روزنامه خوزستان ۲۵۰
 روزنامه رستاخیز ۳۸۳، ۴۴۸، ۴۵۱، ۵۳۸، ۵۸۹،
 ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۰۴-۶۰۶
 روزنامه رعد ۲۵
 روزنامه سومکا ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۷،
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰-۲۱۶، ۲۲۱-۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۱، ۲۵۱
 روزنامه شفق ۵۷۰
 روزنامه صدای مردم ۳۱۶
 روزنامه فاینانشل تایمز (فاینانشال تایمز) ۵۲۱
 روزنامه فرمان ۳۱۶
 روزنامه کارگران ایران ۵۶۷
 روزنامه کوشش ۵۷۰
 روزنامه کیهان ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸،
 ۳۳۰-۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۴-۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶،
 ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۱۶، ۴۵۷، ۵۳۸،
 ۵۵۵، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۷، ۶۰۴-۶۰۶،
 ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۳۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۴، ۷۲۵، ۷۵۷،
 ۷۶۴، ۷۵۹
 روزنامه لوموند ۴۹۸، ۵۰۷، ۵۵۵، ۶۳۷، ۶۳۸،
 ۶۵۸
 روزنامه مرد امروز ۳۴۷
 روزنامه مردم ۳۶۷، ۴۱۶، ۵۸۰
 روزنامه نجات اصفهان ۳۸۳
 روزنامه نیوزویک تایمز ۵۰۷
 روزنامه نیویورک تایمز ۴۲۶
 روزنامه واشنگتن پست ۵۹۰
 روزنامه وحدت ملی ۱۸۶
 روزنامه هرالده تریبیون ۵۲۱
 روزنامه همشهری ۵۸۱
 روزنامه هور ۱۹۰
 روش قیمت‌گذاری گاز [کتاب] ۲۶۰
 ریشه‌های انقلاب ایران [کتاب] ۵۳۴
 زمامداری کارتر، سیاست جدید امپریالیسم و
 بازتاب آن در ایران [کتاب] ۵۰۵
 زندگی خصوصی استالین [کتاب] ۳۶۷
 زندگی من [کتاب] ۳۶۷، ۳۶۸

- زندگینامه سپهبد زاهدی [کتاب] ۳۹۰
- ژاپن [کتاب] ۵۱۳
- سازمان‌های جاسوسی مهم جهان [کتاب] ۲۶۰
- ساواک [کتاب] ۲۷۶
- سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک [کتاب]
۲۵۳، ۲۵۱
- سخنی کوتاه پیرامون حزب پان‌ایران‌سیم [کتاب]
۱۴۷
- سراب یک ژنرال، بازشناسی نقش ارتشید طرفانیان
در حاکمیت پهلوی دوم [کتاب] ۱۵
- سقوط شاه [کتاب] ۴۴۳، ۲۷۸
- سی و هفت سال [کتاب] ۵۶۸، ۵۴۰
- شادی ویرانه‌ها [کتاب] ۵۱۳
- شارل دوگل [کتاب] ۲۶۰
- شبکه تلویزیونی «کانال یک» ۳۴۹
- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری
[کتاب] ۴۰۳، ۱۸۰
- شناسنامه مطبوعات ایران از ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷ش
[کتاب] ۲۵۹، ۲۴۵، ۸۴
- شناسنامه نشریات فارسی‌زبان خارج از کشور
[کتاب] ۶۴۶
- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی
(مدظله العالی) [کتاب] ۵۴۶
- طالقانی و تاریخ [کتاب] ۲۳۲
- طرح یک سیاست انرژی برای ایران [کتاب] ۲۶۰
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشید
سابق حسین فردوست [کتاب] ۱۸۹، ۱۸۶
- عصر خدایان [کتاب] ۵۱۳
- عظمت بازیافته [کتاب] ۵۱۶
- علم اقتصاد [کتاب] ۳۶۸
- غرور و سقوط، خاطرات سفیر سابق انگلیس در
ایران [کتاب] ۵۴۳
- فاشیسم: به مثابه جنبش توده‌ای [کتاب] ۸۱
- فاشیسم، مفرّ جامعه سرمایه‌داری از بحران [کتاب]
۵۴
- فراموشخانه و فراماسونری در ایران [کتاب] ۳۵۰
- فرهنگ تاریخ [کتاب] ۲۷۵
- فرهنگ جامعه‌شناسی [کتاب] ۲۱
- فرهنگ فارسی [کتاب] ۱۱۴
- فساد و اختناق در ایران [کتاب] ۶۰۰، ۵۶۳
- فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران
[کتاب] ۴۷۲
- فلسفه در عصر توده [کتاب] ۲۶۰
- فلسفه دولت نزد ایرانیان [کتاب] ۲۶۰
- فلسفه هنر و تاریخچه هنرهای تصویری اروپای
یاختری در دوران معاصر [کتاب] ۲۵۹
- قرآن [کتاب مقدس] ۵۴۶
- قربانیان باور و احزاب سیاسی در ایران [کتاب]
۴۱۷، ۱۵۹، ۱۴۹، ۱۰۴
- قلم و سیاست [کتاب] ۸۵، ۱۱۳، ۲۹۳، ۵۳۲،
۵۶۵، ۵۷۶، ۵۸۳، ۵۹۷، ۶۰۳
- کمیته مجازات [کتاب] ۱۸۱
- کنگره بزرگ [کتاب] ۴۴۶، ۴۲۵
- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ [کتاب] ۱۱۵، ۲۰۸،
۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۹
- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی
[کتاب] ۳۱۰، ۲۵۷، ۱۴۴، ۱۰۴
- گردهماییهای ایرانیان خارج از کشور ۱۳۷۵-۱۳۵۸
[کتاب] ۶۴۷
- گذر از تاریخ [کتاب] ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۸۴، ۱۷۸،
۱۷۹، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۹۴،
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶،
۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۸۰، ۴۵۵، ۴۹۳، ۵۰۴، ۵۳۲،
۵۴۰، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۸۱، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۲۲،
۶۳۱، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۶۴، ۶۶۵
- گزارش خانم لافو- ورون، حقوقدان فرانسوی از
مشاهدات خود در ایران [کتاب] ۵۱۹
- گفتگوهای من با شاه: خاطرات محرمانه امیر
اسدالله علم [کتاب] ۳۴۲، ۵۰۴، ۵۰۵
- گیل‌گمش، کهن‌ترین حماسه بشری [کتاب] ۲۴۱
- لحظه‌ای و سخنی با سیدمحمدعلی جمالزاده
[کتاب] ۴۲

- ماگرفنار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم [کتاب] ۵۵۳
- مأموریت برای وطنم [کتاب] ۴۱۸
- مبانی علم اداره [کتاب] ۲۶۰
- مبداء تاریخ شاهنشاهی [کتاب] ۵۰۲، ۳۸۱
- مجله اشپنگل ۶۵۸، ۳۴۳
- مجله اطلاعات بانوان ۳۹۹
- مجله الشراع ۲۵۴
- مجله امید ایران ۲۹۲
- مجله ایران ما ۲۴۵
- مجله ایران و جهان ۵۳۲، ۸۴
- مجله بامشاد ۳۶۸، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۱۹، ۳۰۴
- مجله پست تهران ۲۹۲
- مجله ترقی ۲۹۲
- مجله تماشا ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۶
- مجله تهران اکونومیست ۲۹۲
- مجله تهران مصور ۳۶۷، ۳۶۳، ۲۹۲، ۱۰۳
- مجله جام جم ۸۳-۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۱۲، ۲۱۳، ۲۵۰، ۵۶۵، ۶۷۹
- مجله جوانان ۳۶۶
- مجله خواندنیها ۶۰۵، ۵۹۰، ۵۶۷، ۲۹۲
- مجله دنیای سخن ۲۹۳
- مجله روشنفکر ۲۹۲
- مجله راه‌آورد ۳۴۱
- مجله سپید و سیاه ۲۹۲
- مجله سیگنال ۱۶۰
- مجله صبح امروز ۲۹۲
- مجله فردوسی ۵۵۵، ۳۶۸، ۳۰۲، ۲۹۲
- مجله کبوتر صلح ۳۶۳
- مجله کوشش ۲۹۲
- مجله مبانی فلسفه رستاخیز ۲۵۹
- مجله مطالعات ایرانی ۶۲۸
- مجله مطالعات خاورمیانه ۲۳۰
- مجله معارف اسلامی ۵۱۵
- مجله مهر ایران ۲۹۲
- مجله نیویورکر ۵۵۷
- مجموعه بیانه‌ها و اطلاعیه‌ها (۲) [کتاب] ۶۴۳، ۶۴۴
- مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی [کتاب] ۳۳۵
- مذاکرات مجلس شورای ملی [کتاب] ۳۱۴
- مرگ رنگ [کتاب] ۸۵
- مسلمانان در اتحاد شوروی [کتاب] ۲۳۲
- مصدق و نبرد قدرت [کتاب] ۱۸۰
- معماران تمدن بزرگ [کتاب] ۳۲۳
- معمای هویدا [کتاب] ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۱، ۵۵۷، ۶۰۰
- مقدمه بر جامعه‌شناسی و روانشناسی فاشیسم [کتاب] ۵۱
- مکاتب سیاسی معاصر (نقد و بررسی کمونیسم، فاشیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم) [کتاب] ۱۲۱، ۵۳
- منابع اطلاعات نفتی [کتاب] ۲۶۰
- منشور حزب مشروطه ایران [کتاب] ۶۵۰
- من و خاندان پهلوی [کتاب] ۵۶۸، ۵۴۵، ۶۲۴
- ناسیونالیست‌ها [کتاب] ۲۵۹، ۲۵۰
- ناسیونالیسم ما [کتاب] ۱۱۱-۱۱۴، ۲۵۰
- نامه‌های جلال آل‌احمد [کتاب] ۲۹۹
- نشریه ایرانشناسی ۵۱۵
- نشریه راکر آف ایران ۳۶۳، ۳۲۵
- نشریه راه آینده ۶۵۱
- نشریه سوگند ۲۴۰
- نشریه ضداستعمار ۲۶
- نشریه قیام ایران ۳۶۲
- نشریه کیهان انگلیسی (کیهان اینترنشنال) ۳۵۵، ۳۸۳، ۶۳۹
- نشریه مجموعه ۲۴۵-۲۴۹
- نشریه ناسیونالیسم ۲۴۵، ۲۸
- نگاه از بیرون [کتاب] ۶۱۳، ۵۰۲، ۴۹۶، ۴۹۲، ۲۰
- ۶۳۴، ۶۴۵، ۶۶۳، ۶۶۴
- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران [کتاب] ۲۴۰، ۲۳۳

- هفته‌نامه آیندگان ۶۴۵
 هفته‌نامه بهمن ۸۳
 هفته‌نامه عصر جدید ۱۸۳، ۱۸۱
 هفته‌نامه عصر ما ۲۳۱
 هفته‌نامه کیهان هوایی ۶۴۸، ۳۱۶
 هفته‌نامه نیمروز ۶۴۸
 یادداشت روزانه [کتاب] ۳۶۸
 یادداشت‌های سرهنگ پتکوفسکی [کتاب] ۳۶۴
 یادداشت‌های علم [کتاب] ۳۱۴
 یادنامه عماد [کتاب] ۲۵۰
- نیمه پنهان، سیمای کارگزاران فرهنگ و سیاست
 [کتاب] ۶۴۸
 واتیکان و فاشیسم ایتالیا ۱۹۲۹-۳۲ [کتاب] ۵۵
 و هرود و آرننگ، جستارهایی در جغرافیای اساطیری
 و تاریخی ایران شرقی [کتاب] ۲۴۱
 ویژگی‌های رستاخیز و سیاست‌ها و سازمان آن
 [کتاب] ۴۲۶
 هزیمت یا شکست رسوای آمریکا در ایران [کتاب]
 ۵۳۳
 هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی
 [کتاب] ۵۸۶، ۴۵۳، ۴۴۷

- انجمن ایرانی طرفدار حقوق بشر ۵۲۱
 انجمن پژوهشگران ایران ۶۴۶
 انجمن خبرنگاران ایران ۲۹۲
 انجمن دانشجویان علم و صنعت ۶۴۳
 انجمن دانشجویان مسلمان تربیت معلم ۶۴۳
 انجمن دفاع از آزادی مطبوعات ۶۳۸
 انجمن شاهنشاهی فلسفه ۵۱۴
 انجمن طرفداران آزادی و حقوق بشر ۵۵۱
 انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ۸۷
 انجمن مطالعات ایرانی ۶۲۸
 انجمن هنری جام جم ۸۳-۸۵، ۹۱، ۱۱۱، ۲۱۳، ۲۵۰، ۶۷۹
 انقلاب آمریکا ۴۷۴
 انقلاب اسلامی ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۳۹، ۱۰۹، ۲۳۱، ۲۵۹، ۳۳۳، ۳۶۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۰، ۴۸۱، ۴۹۱، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۹۵، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۴-۶۴۵، ۶۶۵
 انقلاب اکتبر ۲۴۸، ۲۶۳
 انقلاب چین ۱۰۵
 انقلاب سفید (انقلاب شاه و ملت، انقلاب ششم بهمن) ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۷۸
 انقلاب مشروطه ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۹، ۴۲۵، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰-۴۷۳، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۹، ۵۰۲، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰-۶۵۲، ۶۶۳
 انتلکتوتل ۶۵۶
 انگلوساکسون‌ها ۴۸۳، ۴۸۴
 انگلیسی، انگلیسی‌ها ۲۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷-۱۲۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۵، ۳۰۷-۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۶۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸
 ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۹۰، ۴۹۴، ۶۳۰
 اوبک ۲۵۲، ۲۵۴، ۵۳۲
 اهورامزدا ۲۸
 ایتالیایی‌ها ۴۹۱
- ایران‌شناسی ۱۶۰
 ایران‌شهر ساسانی ۱۹۹، ۲۰۰
 ایران‌شهر سوسیالیسم ملی کارگران ایران ۱۹۹
 ایران‌شهر هخامنشی ۱۹۹، ۲۰۰
 ایران و استعمار سرخ و سیاه [مقاله] ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۴۳، ۵۵۷، ۵۵۸
 ایرانی، ایرانیان در اکثر صفحات
 ایل بختیاری ۲۵۸
 اینترنت ۳۳۳، ۶۵۰، ۶۵۱
 بلشویک‌ها (بالشویک‌ها) ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰
 بحرینی ۳۱۲-۳۱۵
 بریتانیایی — انگلیسی
 بعثیسم ۳۱۶
 بعثی‌ها ۲۵۷
 بلوک شرق ۲۳۲، ۳۶۵
 بوربون‌ها ۵۰۷
 بورس میلر ۲۷۹
 بورس نیمن ۱۵، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
 بهائی، بهائیت ۱۱۲، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶
 پارلمان‌تاریستی ۱۶۲
 پان‌ایرانیست‌ها ۱۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۴۷-
 ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۷۱۸، ۷۲۶
 پان‌ایرانیسم ۲۷، ۲۸، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۴، ۱۴۶-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۱۳، ۲۲۸
 ۳۱۴
 پان‌عربیسم ۲۷۵
 پایگاه عدن ۳۰۶
 پراگماتیست ۴۹
 پلیت بورو ۸۴
 پهلویسم، پهلویستی ۲۰۲، ۴۹۹، ۵۵۳
 پیمان بغداد ۲۴۸
 پیمان سه‌گانه ۲۳
 تاریخ سیاسی معاصر ایران ۱۵۰، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۹۵، ۴۳۳، ۴۴۲، ۴۹۳، ۵۳۳، ۵۴۹

- تاریخ معاصر ایران ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۰۷، ۳۸۱، ۴۹۰
ترکان ۱۱۲
ترکمن ۶۱۰، ۶۱۳
تورریست‌ها ۵۷۸، ۵۲۱، ۵۰۷
تورریسم ۴۹۹
توتالیتریستی، توتالیتری ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۸
- توده‌ای، توده‌ای‌ها ۲۴، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۶۶، ۴۱۵، ۵۳۲، ۵۳۰
- تینوتیسم ۲۴۸
تیم ملی‌گشتی ایران ۲۶۶
جامعه روحانیت ۶۰۵
جامعه کارکنان بانک مرکزی ایران ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۰
جبهه دموکراتیک ملی ایران ۶۴۳
جبهه ملی ایران ۲۱، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۵۱۸، ۶۳۲
- جشن بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران ۳۹۰
جشن پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی ۵۶۶
جشن تاجگذاری ۳۹۰
جشن خزر ۱۹۶
جشن خلیج فارس ۱۹۶
جشن دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ۴۰۰، ۴۹۷
جشن دویستمین سال استقلال آمریکا ۵۶۶
جشن نوروز ۱۶، ۲۷۶، ۵۱۹
جشنواره اسپولتو ۶۱۱، ۶۱۳
جشنواره فیلم کردکان ۶۱۲
جلوه‌گل [آهنگ] ۳۸
جمعیت آزادی مردم ایران (جاما) ۱۱۴، ۳۳۵، ۶۴۲
جمعیت بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک ۵۱۹
- جمعیت ایرانی طرفداران صلح ۸۱، ۱۰۳
جمعیت فدائیان اسلام ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۱
جمعیت ملی مبارزه با استعمار ۱۷۶
جمعیت مؤتلفه اسلامی ۳۳۵
جمعیت همبستگی ملی ۶۴۳
جمهوری اسلامی ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۶۴
جمهوری پنجم فرانسه ۴۸۲
جمهوری وایمار ۱۷۹
جناح پیشرو حزب رستاخیز ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۵۲
جناح سازنده حزب رستاخیز ۲۵۲
جنبش افسران آزاد مصر ۲۷۵
جنبش برای آزادی ۵۹۴، ۶۴۲
جنبش مسلمانان مبارز ۶۴۲
جنبش مشروطیت — انقلاب مشروطه
جنبش ملی شدن صنعت نفت ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۹۱، ۵۰۰، ۶۶۳، ۷۱۸
جنبش ملی مجاهدین ۶۴۲
جنگ اعراب و اسرائیل (جنگ شش روزه ۱۹۶۷) ۳۰۱-۳۰۳، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۶۵۳
جنگ جهانی اول ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۱۲، ۴۹۰
جنگ جهانی دوم ۲۰، ۲۳، ۵۱، ۵۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۲، ۴۸۴
جنگ‌های استقلال آمریکا ۴۷۴
جنگ‌های قفقاز با روسها ۱۸۰
جهود، جهودها ۱۱۲، ۱۹۵
چینی‌ها ۲۴۰، ۲۴۱، ۴۸۴
حاکمیت پهلوی در اکثر صفحات
حاکمیت پهلوی دوم در اکثر صفحات
حاکمیت پهلوی‌ها در اکثر صفحات
حرم امام رضا(ع) ۵۴۶، ۵۴۷
حرم فاطمه معصومه(س) ۵۴۷
حزب آریا ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۳۳۵

حزب ملل اسلامی ۳۳۵	۲۳۶
حزب ملیون ۴۲۴	حزب افق آسیا ۱۹۰، ۱۸۹
حزب نازی آلمان ۱۹۱، ۱۷۹، ۵۰	حزب ایران نوین ۴۲۴، ۴۱۷، ۳۴۹
حزب نازی ایران ۱۹۵، ۱۹۱	حزب بان ایرانیست ۱۱۵، ۱۰۹، ۲۹، ۲۶، ۲۵
حزب ناسیونالیست ۲۵۱	۷۲۸، ۷۲۵، ۲۳۲
حکومت اسلامی ۵۵۳	حزب توده ایران ۱۱۴، ۱۰۳، ۸۴، ۸۱، ۲۷، ۲۴
حوزه علمیه قم ۴۷۲	۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۹
حوزه علمیه نجف ۴۷۲	۱۹۱-۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳
خانه مطبوعات ۵۷۶، ۵۷۵	۲۳۸، ۲۳۱، ۲۸۵، ۳۲۱، ۳۵۴، ۳۶۲-۳۶۵، ۴۲۴، ۴۹۴
خط فارسی ۳۷۰، ۲۰۱	۵۸۰
داستان انقلاب [مجموعه رادیویی] ۵۳۸	حزب توفان ۶۴۳
دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ۵۴۲، ۲۸۷	حزب جمهوری فدراتیو خلق‌های ایران ۶۴۳
۵۶۷	حزب دموکرات آمریکا ۵۵۰، ۵۴۹
دایی جان ناپلئون [سریال تلویزیونی] ۳۸۹	حزب دموکرات مسیحی آلمان ۴۴۸
دربار پهلوی ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۳۳، ۲۳۵	حزب راستگرای لیبرال ملی لبنان ۲۵۶
۵۰۵، ۳۹۹	حزب رستاخیز ملت ایران ۱۵، ۲۹، ۲۵۹، ۳۴۹
دربار قاجار ۴۷۱	۳۶۷، ۴۱۵، ۴۱۷-۴۲۰، ۴۲۳-۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۳-
دراویش صفی علی شاهی ۴۰۳	۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰-۴۴۴، ۴۴۶-۴۵۷، ۴۷۸-۴۸۰
درفش‌یان ۱۶۴	۵۰۱، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۰
دفتر امام خمینی ۶۳۸، ۶۳۷	۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۹۵، ۵۹۶
دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان ۶۴۸	۶۲۳، ۷۵۸، ۷۵۹
دفتر مخصوص شاهنشاهی ۴۱۲، ۳۵۲	حزب زحمتکشان ملت ایران ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۳۲
دفتر مطبوعاتی هویدا ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۴	۵۵۱
۵۷۰، ۵۶۸، ۵۶۵	حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران
دموکراسی ۲۱، ۵۴، ۵۶، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱	(سومکا) ۱۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۵۳
۲۳۹، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۲	۱۵۹-۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸-۱۸۰
دوران قاجار ۳۰۸	۱۸۵-۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۷، ۱۹۹-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲
دوره ساسانی ۶۶۴	۲۲۵-۲۲۹، ۲۳۲-۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۵
دولت آمریکا ۲۸۱	۴۱۸، ۴۵۲، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۲، ۷۲۲
دولت آموزگار ۴۰۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۵۲۴، ۵۲۶	حزب کتائب لبنان ۲۵۶
۵۳۶، ۵۳۸، ۵۵۷، ۵۶۳، ۵۷۷، ۵۸۶	حزب کمونیست اندونزی ۳۰۲
۵۹۱، ۵۹۹-۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۳	حزب کمونیست عراق ۳۲۱
۶۳۲، ۷۶۳	حزب مردم ۴۱۷، ۳۶۷
دولت ازهاری ۲۹	حزب مشروطه ایران ۶۵۰، ۶۵۱
دولت اسرائیل ۱۹۵، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۴۹، ۵۴۶	حزب ملت ایران ۱۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۶۱
دولت انگلیس ۱۱۰، ۱۸۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۴۷۳، ۵۳۲	۱۶۸، ۲۱۳، ۳۶۱، ۳۷۶

۵۹۴، ۵۴۲	دولت ایران در اکثر صفحات
۶۱۶، ۵۷۱، ۳۶۸، ۳۶۵، ۲۸۱	دولت بختیار ۳۶۸
زبان مالی ۲۸۱	دولت بازرگان ۴۰۴
زرتشتی ۱۹۶، ۱۹۱، ۱۹۰	دولت رزم‌آرا ۱۰۳
زندانیان سیاسی ۴۲۶	دولت شریف‌امامی ۶۰۱، ۲۹
سادستی ۵۱	دولت شوروی ۲۲۸، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۱۲، ۲۴
سازمان آزادیبخش فلسطین ۵۴۶، ۳۳۸	دولت عراق ۲۷۹، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۴۱
سازمان آیین‌داری سومکا ۱۶۳	دولت علم ۲۵
سازمان اس.اس. ۵۰، ۴۹	دولت مصدق ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۰۳
سازمان اسلامی شورا (ساش) ۶۴۲	دولت منصور ۲۵
سازمان افسری حزب توده ۱۲۱، ۱۲۰	دولت وثوق‌الدوله ۱۸۲
سازمان بازرسی سومکا ۱۶۳	دولت هویدا ۶۰۵، ۴۴۵، ۳۷۳، ۲۵
سازمان جوانان حزب توده ۳۶۶	دولت یهود ۲۷۵
سازمان جشن و هنر ۵۱۷	دیکتاتوری ۵۰۳، ۵۰۲، ۹۳، ۹۲
سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران ۳۳۶	رئیس‌جمهور آمریکا ۷۶۲، ۵۵۸، ۵۴۸، ۲۲۳
۶۴۳، ۶۴۲	رده‌بان ۱۶۳
سازمان دانشجویان حزب توده ۵۶۵، ۳۶۳	رکن چهارم مشروطیت ۵۹۹
سازمان داوری و مسائل حقوقی سومکا ۱۶۳	رکن دوازدهم ۲۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۳۳
۱۶۵	۲۳۹-۲۷۶
سازمان دفتر رهبری سومکا ۱۶۳	روحانیان ۱۶۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۳۰، ۵۳۱
سازمان دفتر و بایگانی سومکا ۱۶۳	۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۹، ۶۶۳
سازمان روابط خارجی سومکا ۱۶۳	روسی، روسها ۲۲، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۲۱۵، ۲۳۰
سازمان زندها (قبیله‌های سومکا ۱۶۳	۳۰۰، ۴۶۸، ۴۸۴، ۴۸۵
سازمان سازمان‌های وابسته به حزب سومکا ۱۶۳	روشنفکران پهلویستی ۶۱۹، ۶۲۳
سازمان فرهنگ سومکا ۱۶۳، ۱۶۴	رومانوف‌ها ۲۰۲
سازمان کوک ۲۲۹	زبان آریایی ۱۶۰
سازمان گروه ایران فرزندان سومکا ۱۶۲، ۱۶۳	زبان آلمانی ۲۴۱، ۲۸۱، ۳۶۸
۲۰۶	زبان اردو ۲۸۱
سازمان گروه حمله سومکا ۱۶۳، ۱۶۹	زبان اندونزی ۲۸۱
سازمان گروه جاویدان سومکا ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۱۳	زبان انگلیسی ۳۲، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۳۳
۲۵۱، ۲۲۱	۳۶۵، ۳۶۶، ۵۴۲، ۵۶۶، ۵۷۱
سازمان گروه زنان سومکا ۱۶۳، ۱۶۴	زبان ایتالیایی ۵۶۶
سازمان گروه فنی سومکا ۱۶۳	زبان بنگالی ۲۸۱
سازمان گروه مردان سومکا ۱۶۳	زبان روسی ۱۱۲، ۴۶۸
سازمان گروه گنجینه سومکا ۱۶۳	زبان عربی ۲۸۱، ۵۷۱، ۶۶۱
	زبان فارسی ۲۴۱، ۲۸۱، ۳۲۱، ۴۸۰، ۵۱۴، ۵۱۵

- سازمان مبارزه با بیسوادی ۳۶۷
سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۶۴۴، ۶۴۳
سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۰۵، ۳۳۵
سازمان مشروطه‌خواهان ایران ۶۴۶-۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۱
سازمان ملی دانشگاهیان ایران ۶۱۷-۶۱۴
سازمان ورزشی سومکا ۱۶۳
سردسته ۱۶۴
سلطنت طلبان ۶۴۸
سمنار استراتژی مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران ۶۴۶
سمنار مبنای و موانع اتحاد اپوزیسیون ۶۴۷
سندیکای نویسندگان و خبرنگاران
مطبوعات ۱۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۲۵-۳۲۷، ۳۵۹-۳۶۶، ۳۶۸، ۵۲۶، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۴، ۵۹۷، ۶۰۱-۶۰۳، ۶۲۳
سنی ۴۷۰
سوسیالیست ملی ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۲۱
سوسیالیسم ۱۱۴، ۲۰۳، ۲۰۵
سومکایی‌ها ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۵۱، ۷۲۱-۷۱۹
شاهان زندی ۶۴۸
شاهان صفوی ۶۴۸
شاهان قاجاری ۶۴۸
شبکه بدامن ۱۱۵، ۲۳۲
شبکه نظامی حزب توده ۱۹۲-۱۹۴
شورای آموزش کشور ۴۱۲
شورای امنیت سازمان ملل متحد ۳۱۳
شورای امنیت ملی ۶۱۵، ۶۱۷
شورای امنیت ملی آمریکا ۶۶۳
شورای انقلاب اداری ۵۰۱
شورای روابط خارجی آمریکا ۲۸۶
شورای عالی هماهنگی و نظارت بر توسعه مناطق ساحلی بحرخرز ۵۱۷
شورای متحده مرکزی کارگران ۸۱
شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ۵۶۶
شورش ۱۸۵۷ هند ۱۰۵
شوروی‌ها ۳۶۲
شوونیست ۴۸۲، ۴۸۶
شیخ بحرین ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
شیعه، شیعیان ۲۵۸، ۴۷۰، ۵۶۴، ۶۶۳
صفویه ۱۱
صلیب سرخ ۵۱۹
صمدآقا [سربال تلویزیونی] ۳۸
صهیونیستی، صهیونیسم ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۵۲۳، ۶۳۹، ۶۴۳
طوفان‌سالار ۱۶۴
عتبات ۳۳۵
عراقی ۲۵۷، ۲۵۹
عشایر بختیاری ۲۰۸
عیسوی ۲۵۸
فاشیسم، فاشیستی ۲۱، ۳۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵
۱۰۵، ۱۱۵، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۹، ۴۹۱
فتودالیسم ۱۶۲
فراماسونری، فراماسون‌ها ۲۷، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۴۷، ۳۵۰، ۵۵۴
فرانسوی ۲۷۸، ۴۸۲
فرمانداری نظامی تهران ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۳
فرهنگیان ۳۵۹، ۳۶۰
فلسطینی، فلسطینی‌ها ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۵۲۳
فیلم زد ۲۷۸
فیلم‌گوزن‌ها ۵۲۵
قاجاریه ۴۶۲، ۴۷۱، ۴۷۳
قرارداد گس-گلشائیان ۱۰۳
قرارداد ۱۹۱۹ ۴۷۳
قرون وسطی ۵۴۶
قققازی ۱۸۱، ۳۶۳
واقعه مسجد گوهرشاد ۵۴۶، ۵۴۷
قیام افسران آزاد مصر ۱۰۵
«قیام ۲۸ مرداد ۳۲» ۲۳۴، ۲۳۷
قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ۲۴۰، ۲۳۴، ۳۳۵

- ۵۷۰، ۵۶۵، ۲۵۰، ۱۱۳، ۸۴، ۸۳
گروه نجات ملی ۱۶۱، ۱۱۰، ۱۰۹
گروه یگانگی ۲۵۰
گشتاپو ۵۰
لزبیداری ۲۷
لزخوزستان ۳۵۰
لشکردار ۱۶۴
مأموران سیا ۳۰۲، ۲۳۱
ماتریالیسم ۱۹۷
مارکسیست‌ها ۵۹۷، ۴۹۹، ۳۳۵، ۳۳۴، ۲۵۰، ۱۹۶
مارکسیسم ۴۹۹، ۲۴۷، ۲۳۰، ۵۴
مازوخیستی ۵۱
متفقین ۲۰-۲۳، ۹۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۶۶۲، ۴۹۳، ۲۸۵، ۲۱۳
مدال پهلوی ۳۹۰
مدال تاجگذاری ۳۹۰
مرکز ایرانی فیلم برای کودکان و نوجوانان ۳۹۱
مسابقات جهانی کشتی ورشو ۲۶۶
مسلمانان ۶۴۱، ۶۳۷، ۵۴۸، ۵۴۶، ۲۵۸، ۲۳۲
مشروطه‌خواهان ۴۸۹، ۴۷۳، ۴۶۶، ۴۶۱، ۱۸۰، ۶۴۸
مصری، مصری‌ها ۳۰۶-۳۰۹، ۳۴۳، ۳۴۴
مؤسسه تحقیق راثین ۳۵۰
موسیقی اصیل ایرانی ۳۸
مینی‌زوب ۳۶۰، ۳۵۹
نازیسم ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۷۹
نازی ۱۸۸، ۱۸۵، ۱۵۹
ناسیونال سوسیالیست ۱۹۱
ناسیونالیست مثبت ۲۴۵
ناسیونالیست‌ها ۱۱۰-۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۹۱
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰، ۳۰۶، ۳۳۴
ناسیونالیست‌های عرب ۳۰۷
ناسیونالیستی ۲۱، ۲۴، ۵۲، ۸۸، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۷۸
۱۷۹، ۲۴۷
ناسیونالیسم ۲۲، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۶۶۴، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۳۲-۵۳۰
کاپیتالیسم ۱۹۷
کاپیتولاسیون ۶۵۹
کاخ جوانان ۴۰۹، ۳۷۶
کانادایی ۵۱۳
کانون دفاع از دموکراسی در ایران ۶۴۷
کانون مترقی ۳۷۹
کانون نویسندگان ایران ۵۸۷
کلوب روتاری شمیران ۳۶۸
کمپ آمریکایی‌ها ۳۲، ۲۹، ۲۷، ۲۵
کمونیست، کمونیست‌ها ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۲، ۲۴۸، ۳۰۲، ۴۸۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶
کمونیستی، کمونیسم ۲۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸-۱۲۰، ۲۲۸-۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۷۹، ۳۵۴
کمیته انتقام ۴۵۲، ۴۵۱
کمیته مجازات ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۶
کمیته همبستگی هامبورگ ۶۴۶
کنسرسیوم ۳۲۸
کنفرانس ایران در آستانه سال ۲۰۰۰ ۶۴۶
کنفرانس شرایط گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم‌سالاری ۶۴۷
کنگره جهانی یهود ۳۴۳
کنگره روزنامه‌نگاران کمونیست ۳۵۴، ۳۶۵
کردتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ۱۰۹، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۲-۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۶۶، ۳۸۹، ۴۰۴، ۵۶۶، ۷۲۷
کردتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ ۹، ۴۸، ۶۵۱
کردتای کمونیستی ۱۹۴۸ چکسلواکی ۲۰۲
گارد شاهنشاهی ۶۳۵، ۶۲۱
گراند لژ اسکاتلند ۳۵۰
گرجی ۱۸۱
گروه ۵۳ نفر ۴۹۴
گروه ناسیونالیست‌های انقلاب ایران (گنا) ۱۵

نیروگاههای اتمی اتریش ۵۲۰	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۴، ۲۴۱، ۲۴۵-۲۴۷، ۳۸۲
نیروی پایداری ۴۵۱	۴۸۵
نیروی هوایی ایران ۴۶۸	ناسیونالیسم افراطی ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۵۱
نیروی هوایی مصر ۳۰۳	۱۷۹، ۳۲۰، ۴۸۲، ۴۹۴
واقعه ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ۲۴۸	ناسیونالیسم ایرانی ۳۸۱
واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ [ترور محمد رضا پهلوی]	ناسیونالیسم فرانسوی ۴۸۵
۲۹۱، ۳۶۲	ناصریسم ۲۷۵، ۳۰۴، ۳۱۶
واقعه ۳ شهریور ۱۳۲۰ ۲۰، ۲۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۹۱	نبرد سینا ۲۷۵
۱۹۸، ۲۲۴، ۴۹۳، ۶۶۲	نشان اصلاحات ارضی ۳۶۷
واقعه سنی تیر ۱۳۳۱ ۲۰۲، ۲۰۱	نشان پاک جمهوریت [پاکستان] ۳۶۷
واقعه گلوله بازارن مجلس شورای ملی ۶۵۱	نشان تاج ۳۴۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۷۰۵
واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ ۶۱۳	نشان تاجگذاری ۳۶۷
وشت بان ۱۶۴	نشان جشن شاهنشاهی ۳۶۷
هخامنشی ۵۰۲	نشان همایون ۳۸۳
هلندی ۳۰۲	نفت ایران ۵۳۲
هندی ۱۰۵، ۵۳۹، ۵۵۶	نوروز - جشن نوروز
هواپیمای داکوتا ۴۰۴	نهضت آزادی ایران ۳۳۵
هیئت کوهنوردی شمیران ۳۷۶	نهضت آزادی خواهان ۶۴۳
یونانی ۳۲۱	نهضت اسلامی ۵۴۵
یهودی، یهودیان ۵۰، ۱۹۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹	نهضت رادیکال ایران ۶۴۳
یهودیان ایرانی ۶۴۹، ۶۵۰	نهضت مقاومت ملی فرانسه ۴۸۲

